

هَذَا كِتَابُ اثْرَتِنَا هُبَارِكُ مُصَدِّقُ
الَّذِي مَنَ يَدِيهِ . الانعام (٦ / ٩٢)

كشف الأسرار وعده الأبرار

معروف بتفسير خواجه عبدالنصاري

بجلال حسن

تفسير سورة المائدة إلى آخر سورة الأعراف

تأليف

أبو الفضل رشيد الدين الميبدی

در سال ۵۲۰ هجری قمری

بسمی و ابستم

تألی علی صغر حکمت

بسمه تعالی

مقدمه

الحمد لله الذي خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور^۱

اینها که ای دیگر از لمعات نور که از افق عزت و سماء جلالت بر ارض قلوب
اهل معرفت تابش یافته، و جلوه‌ای دیگر از جلوات سرور که صحیفه رخسار ارباب حکمت
را آرایش داده، پرده از رخسار شاه قرآنی برداشته، و اسرار نهانی کشف کرده، و ابرار را
عدت وزادی فرا بار نهاده: «الיום اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و
رضيت لكم الاسلام ديناً»^۲

کلماتی چند که قلم پاک و عارفی پر سوز و گداز در ششمین مائه از هجرت خیر الانام
بر ریاض دل از سواد دیده نشانده، و سخنانی خون کوه شاهوار که دست صدق سالکی از
اهل نیاز، اکنون که سده چهاردهمین است از گنجینه غیب بر بساط شهود فشانده:
«تكون لنا عيداً لأولنا و آخرنا و آية منك و ارزقنا و انت خير الرازقين»^۳

این مجلد ثالث است از اقسام عشره کتاب حی دادار که پیر احرار در آن کشف
اسرار کرده‌است، و اینک به توجیهات علیه و الطاف خفیه اعلی حضرت امام زمان که شاهنشاه
عالم وجود است حجاب اختفا بر گشوده، و شاهد بازاری شده. دخیره اخبار آمده و عدت
ابرار گشته. خداوند قدیم و بخشنده کریم بر این بندگان ضعیف منت نهاد تا آنکه بمهد
خود وفا کردند و پیمان خود پایان آوردند: «واذكروا نعمة الله عليكم و میثاقه الذي
و ائتكم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا»^۴:

۱- سورة الانعام آیه ۱ ۲- سورة المائدة آیه ۳ ۳- سورة المائدة آیه ۱۱۴

۴- سورة المائدة آیه ۲.

حقا که در زمان برسد مرده امان
 گر سالکی بعهد امانت وفا کند

و این مجلد مشتمل است بر سه سورة مبارکه المائدة والانعام والاعراف، و در سه
 نوبت ترجمه و تفسیر و تأویل، که هر يك عالمی است از عوالم موالید جهان، و کنجی است
 شایگان، و نعمتی رایگان .

این مجلد را چون مجلدات دیگر فضیلتی مخصوص است، که در آیاتی چند
 مشعر بولایت امیر مؤمنان و پیشوای شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام مفسر در ضمن بیان
 مآثورات و روایات مختلف، اقوال بزرگان شیعه را نیز بیان کرده، و باقتضای مقام رشته کلام را
 بذکر فضایل آن حضرت کشیده^۱، طبله عطار گشاده، و داد سخن داده است.

مزیت دیگر این مجلد در آنست که از حیث عدد صفحات و شمار اوراق بر دیگر
 اقران خود افزونی دارد، و در مطاوی آنها آنقدر ذخایر ثمین و خزاین گرانبها از احادیث و
 روایات و اخبار و اشعار و حکم و مواعظ و نصایح و معارف ایراد فرموده تا تشنگان را از
 زمزم دانش و خرد سیراب سازد، و خستگان را از شمیم فرهنگ و ادب بنوازد .

نخبة اشعار از مثنویات و رباعیات بسیار لطیف که از هر يك شعله جانی فروزان،
 و در طی آن برق معرفتی تابان است گاه بگاه بمناسبت مقام چون مهر فروزنده از بساط
 فلك درخشان است، و بسیاری از آن جمله را از کلمات حکیم بزرگ ابوالمجد مجدد و بن
 آدم السنائی رحمه الله علیه که قریب العهد بمصنف است بر گزیده، و کمال ذوق و حسن قریحه
 خویش را عیان فرموده است .

هم در این مجلد چون دیگر مجلدات بسیاری از کلمات و لغات اصیل فارسی

۱- رجوع شود به صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۱ ذیل تفسیر آیه «انما ولیکم الله و رسوله
 والذین آمنوا...» سورة المائدة آیه ۵۵ و نیز صفحات ۱۸۰ تا ۱۸۳ ذیل تفسیر آیه «یا ایها
 الرسول بلغ ما انزل الیک...» سورة المائدة آیه ۶۸. و نیز نگاه کنید بجلد دوم از همین تفسیر
 ذیل آیه مباحله «قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و انفسنا و انفسکم...».

که در آن ایام هنوز در ممالک خاوری ایران معمول و متداول بوده نگارفته و تا کنون از برکت این کتاب در این دیار باقی مانده و بر خزانه ثروت ادبی مردم فارسی زبان افزوده است .

اگر خداوند جهان توفیق رفیق سازد که پس از پایان کتاب فهارسی چندمشمول بر ذکر اعلام و احادیث و اشعار و لغات در این کتاب بر نگاریم هر آینه مفاتیح خزاین فرهنگ و ادب که در این گنجینه بزرگ نهفته است بدست خواهد آمد: « و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو، ويعلم ما في البر والبحر وما تسقط من ورقة الا يعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين »^۱

و در این کتاب صواب خواننده را دوفع کثیر و دو خیر عظیم حاصل است: یکی مشوبات دینی، دیگری معلومات ادبی. در باب اول احکام الهی و مواظب ربانی و ارشاد بصواب و نهی از منکرات و امر بمعارف آنچنان است که خواننده دانا را ذخیره عقیبی حاصل آید، و در قسمت دوم از عبارات منسجم و الفاظ منتخب، و جمال دلکش و کلام عذب، و سجع مطلوب و سبب مرغوب، شبهه شیخ الاسلام انصاری قدس سره با سلوب منشورات قرن پنجم حلیه نگارش یافته، چون عقد اشالی در خور آن است که از آن گوش و کردن محبوبه جان را بیازاید، و باقام نور بر عارض حور بر نگارند: « فاستبقوا الخيرات الى الله مرجعكم جميعاً »^۲

منت فراوان بر ما از انعام رادمردانی است که ما را در فراهم ساختن وسایل و تهیه لوازم و تسهیل امر و تشریح صدر یاری فرمودند لاسیما رئیس دانشمند دانشگاه طهران که در پیکار نگاری شاهد شیرین علم تیشه فرهادی دارد، و در صناعت طب پیشه استادی، همواره ما را بر این کار بزرگ و مشکل خطیر ده بر عهده گرفته ایم تقدیر و تحسین فرموده اسب، و همچنین سروران عظام و استادان گرام دانشکده علوم معقول و منقول که دال بر خیر

بوده‌اند، بتشویق ما بر خاسته، و دل شکسته را مرهم لطف نهاده، و خاطر خسته را شفا داده‌اند، و منطوق آیه شریفه «وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم»^۱ شامل حال فرخ مآل ایشان است.

از گروه جوانان دانش پژوه یکی آقای جعفر شعار است که طلب دانش شعار او و کسب هرد ثار او است. این شاب فضیلت مآب و دبیر فرخنده تدبیر ما را در تصحیح جزوات و تطبیق صفحات و تهیه فهرس و تنظیم جداول یاری و معاضدت فرمود، و نیز کار کتان چاپخانه‌های طهران همه بنوبت خود در این عمل ثواب و کار خیر سعی جمیل کرده‌اند و اجر جزیل برده‌اند. از درگاه حق جل و علا مسألت آنکه مؤلف و شارح و کاتب و ناشر و طابع و مصحح و محرک و مشوق همه را مشمول عنایات کریمه خود فرماید، که الحق همگی مدلول کریمه « فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم جمیعاً » میباشند، و این بنده نویسنده را نیز بیاس خاطر آن جمع نیکن و خیل برگزید کان قرین عفو و غفران فرماید؛ و ها انا ذا اقدم الی القاریء الکریم، هذا الكتاب القویم، تنزیلاً من رب رحیم، و قد بذلت جهدی فی جمعه و استکتابه و تصحیحه علی قدر الوسع، و لا یكلف الله نفماً الاوسعها، و هذه بضاعتی المزجاة القلیلة، «وعین الرضا عن کل عیب کلیلة»، و انا العبد المستعین من رحمة ربه علی اصغر الشیرازی المدعو بالحکمة، فی بلدة طهران فی يوم التاسع و العشرین من شهر رجب المرجب فی سنة ۱۳۸۰ للهجرة. و کان ذلك عیداً سعیداً بمبعث الرسول علیه السلام.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵ = سورة المائدة = مدنية

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
« يا ايها الذين آمنوا » اى ايشان كه بگرويدند، « اوفوا بالعقود » تمام بسپاريد
و نكه داريد پيمانها كه بنديد باخدائى عز و جل و با خلق. « احلت لكم » حلال کرده
آمد شمارا و گشاده. « بهيمة الانعام » چهارپايان بسته زبان، « الا ما يتلى عليكم » مگر
آنچه بر شما خوانند [كه حرامست] « غير محلى الصيد » نجنان كه حلال دارنده باشيد (۱)
صيدرا، « و انتم حرم » آنكه مجرم باشيد (۲)، « ان الله يحكم ما يريد » (۱) الله آن
بندد و آن گشايد كه خواهد

« يا ايها الذين آمنوا » اى ايشان كه بگرويدند، « لا تحلوا شعائر الله »
حلال مداريد و حرمت مشكيد نشانهاى دين حق را. « ولا الشهر الحرام » و نه ماه
حرام، « ولا الهدى » و نه قربانى [كه بمنى برند] « ولا الفلاند » و نه قلادها [كه در
گردن هدى افكنند]، « ولا آمين البيت الحرام » و نه قاصدان بيت الحرام را،
« يتفون » كه ميگويند [دروزي خویش]، « فضلا من ربهم » فضل خداى ايشان درين
جهان، « و رضوانا » و خوشنودى وى در آن جهان، « و اذا حللتهم » و چون از

حرام بیرون آید [و حلال شوید (۱)]، « فاصطادوا » [اگر خواهید] صید کنید [که دستوری هست] . « ولا یجر منکم » و شما را بر آن مداراد و بآن میاراد، « شنان قوم أن صدوکم » دشمنی قوی که شما را بر گردانیدند، « عن المسجد الحرام » از زیارت مسجد حرام، « أن تعتدوا » که اندازه در گذارید [وافزونی جوئید]، « وتعاونوا » و هم پشت و هم دست (۲) و یکدیگر را یار باشید (۳)، « علی البر والتقوی » بر نیکی و پرهیزگاری، « ولا تعاونوا » و یکدیگر را یار م باشید (۴)، « علی الاثم والعدوان » بر بدکاری و افزونی جوئی، « واتقوا الله » و پرهیزید [از خشم و عذاب] خدای، « ان الله شدید العقاب (۲) »، که الله سخت عقوبت است.

« حرمت علیکم » حرام کرده آمد بر شما، « المیتة » مردار، « والدم » و خون، « ولحم الخنزیر » و گوشت خوک، « وما اهل لغير الله به » و آن چیز که در کشتن آن معبودی جز از الله نام برند، « والمنخنقة » و خوه کشته (۵)، « والموقوفة » و بسنگ زده، « والمتردية » و از بالائی در افتاده و مرده، « والنطيحة » و بسرو (۶) کشته، « وما اكل السبع » و آنچه سباع از چیزی خورده باشند، « الا ما ذکیتم » مگر آنچه نامرده یابید و بکشید، « وما ذبح علی النصب » و آنچه بر انصاب کشتند بتان را، « وأن تستقسموا » و آنچه بچیزی بازی (۷)، « بالأزلام » بر تیرها، « ذلکم فسق » این همه بر شما حرام اند، « اليوم یس الذین کفروا من دینکم » امروز کافران نومید شدند از باز گشتن شما از دین اسلام، « فلا تخشوهم » از فتنه کردن ایشان مترسد، « واخشونی » و از من ترسید، « اليوم اکملت لکم دینکم » امروز روز سپری کردم

۱ - نسخه الف : شید . ۲ - نسخه الف : هام پشت و هام دست ۳ - نسخه الف : ید .

۴ - نسخه الف : میید . ۵ - خوه بروزن و معنی خفه است (برهان قاطع) .

۶ - سرو ، بضم اول یعنی ساخ ۷ - نسخه ج : و آنکه چیزی بازی .

شما را دین شما ، « وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي » و بسر برودم شما را نعمت خویش در دین خویش ، « وَرَضِيتْ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا » و پسندیدم شما را اسلام بدینی ، « فَمَنْ اضْطُرَّ » هر که بیچاره ماند [فرامردار خوردن] ، « فِي مَخْمَصَةٍ » در گرسنگی و نایافت طعام و بیم مرگ [و بخورد] ، « غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِأَثَمِهِ » بی آنکه تعرض معصیت کند ، « فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (۴) ، الله آمرزگار است و مهربان .

النوبة الثانية

این سورة المائدة صدویست آیتست بعدد کوفیان ، و دو هزار و هشتصد و چهار کلمه ، و یازده هزار و نه صد و سی و سه حرف است . همدرد مدینه از آسمان بر رسول خدا فرو آمد ، گفته اند مگر يك آیت : « الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ » که این در حجة الوداع فرو آمد ، که رسول خدا در عرفات بود بر ناقة عذبا ، و در خبر است که رسول خدا در خطبة حجة الوداع گفت : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ سُورَةَ الْمَائِدَةِ مِنْ آخِرِ الْقُرْآنِ تَرَوْنَ ، فَأُحِلُّوا حلالها و حُرِّمُوا حرامها » . گفت : این سورة المائدة در آخر عهد ما فرو آمد ، حلال آن حلال دارید ، و حرام آن حرام دارید ، و فريضهای آن بشناسید . **بوهیسه** گفت : درین سورة هشتده (۱) فريضة است که در دیگر سورتها نیست : تحریم المبتد و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لعبر الله به و المنخنقه و الموقوفة و المتردية و النطیحة و ما اكل السبع و ما ذبح على النصب و الاستقسام بالاذلام و تحلیل طعام الذین اوتوا الكتاب و المحصنات من الذین اوتوا الكتاب و الجوارح مکملین و تمام الطهور و اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم ، و السارق و السارقة فاقطعوا ، ما جعل الله من بحيرة و لاسائبة و لا وصيلة و لاحام .

ابوسلمه گفت : رسول خدا (ص) چون از مدینه باز گشت به علی (ع) گفت :

« یا علی ! اشعرت انه نزلت علی سورة المائدة و نعمت الفائدة ؟! » . و روایت ابی کعب است از رسول خدا که : هر که سورة المائدة برخواند ویرا بعدد هر جهودی و ترسائی که دردنیا است ده نیکی بنویسند ، و ده بدی از دیوان وی برگیرند ، و ده درجه در بهشت ویرا بیفزایند . و دراین سورة نه آیت منسوخ است چنانکه رسیم بآن شرح دهیم ، و شانزده (۱) جایکه گفت دراین سورة که : « یا ایها الذین آمنوا » .

« بسم الله الرحمن الرحيم » - روایت است از شعبی و میمون بن مهران که در ابتداء اسلام هر چه مینوشتند افتتاح بدین کردند که « بسمك اللهم » ، تا آنکه که « بسم الله » فرود آمد ، پس « بسم الله » مینوشتند ، و برین اقتصار میکردند ، تا آیت آمد که : « قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن » پس همه درهم پیوستند و بنوشتند : « بسم الله الرحمن الرحيم » . جابر بن عبد الله روایت کند که مصطفی (ص) بمن گفت : یا جابر ! افتتاح بنماز چون کنی ؟ گفتم که : بگویم « الحمد لله رب العالمين » . گفت : یا جابر ! اول ، گو . « بسم الله الرحمن الرحيم » . و درخبر است که عایشه زنی را فرمود که جامه ای بردوزد چون دوخته بود باوی گفت : « اذکرت الله حين بدأت فیه ؟ » چون آغاز کردی بسم الله گفتی ؟ گفت : نه . گفت : باز شکاف ، و بنام خدا ابتدا کن . و درخبر است از مصطفی (ص) که هیچ نبشته که بر آن نام خدا بود ، بر زمین نبفتد که نهرب العالمين کسی را نینگیزد نه از زمین بردارد ، و حرمت آن نگه دارد ، پس آنکه او را باین سبب در بهشت آرد قال رسول الله (ص) : « اکتبوها فی کتبکم ، و اذا کتبتم تکلّموا بها » . و قال ابن عباس . « اذا کتبتموها فاقروها فانها هی الشافعة من کل داء » ، و تفسیر و معانی و فضائل آیت تسمیت بشرح از پیش رفت .

قوله تعالى : « یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود » - ابن جریر : گفت این بر خصوص اهل

کتاب است، و معنی آنست که - ای شما که بکتابهای پیشین ایمان آوردید، عهدی که باشما کرده‌ام، و پیمانی که بسته‌ام در کار محمد (ص) و در نبوت وی، آن عهد و پیمان بجای آرید، و بوفاء آن باز آئید، و بیان این عهد آنست که رب العالمین گفت: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ» الآية. جمهور مفسران بر آنند که: این خطاب بر عموم است، مؤمنان امت محمد را میفرماید که عهدها و عقدها که با خدا و با خلق کنید وفا کنید و سربرید. اما عهد که با خدا کنید نفی است و توبه و سوگند و امثال آن، و عهد با خلق عقدها است و وعدها و شرطها در مبیعات و معاملات و مناکحات، و عهد ذمی و مستأمن هم از این بابست. روی انس بن مالک قال: قل ما خطبنا رسول الله (ص) الا قال: «لَا إيمانَ لمن لا أمانته، ولا دينَ لمن لا عهد له». وعن علي (ع) قال النبي (ص): «من عامل الناس فلم يظلمهم، وحدثهم فلم يكذبهم، ووعدهم فلم يخلفهم، فهو ممن كملت مروءته، وظهرت عدالته، ووجبت اخوته، وحرمت غيبته».

«احلت لكم بهيمة الانعام» - این باز سخنی دیگر است که در گرفت. میگوید: خوردن گوشت بهیمة الانعام شما را حلال است و گشاده، و این از بهر آن گفت که اهل جاهلیت آنرا بر خود حرام کرده بودند. جای دیگر از این گشاده تر گفت: «قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق؟». جای دیگر گفت: «وحرموا ما رزقهم الله افتراء على الله قد ضلوا». و انعام شتر است و گاو و گوسفند، بدلیل آنکه گفت: «و من الانعام حمولة و فرشا». پس تفصیل آن باین سه بیرون داد، گفت: «نمانية ازواج من الضأن انسن» الی آخر الآيتين. شعبی گفت: «بهیمة الانعام» بیجه است در شکم، چون مادر را بکشند و بیجه در شکم مرده یابند آن حلال است. مصطفی (ص) گفت: «ذکوة الجنین ذکوة امه». ابن عباس ماده گاوی دید کشته، و بیجه داشت در شکم. ابن عباس آن بیجه اشارت کرد. گفت: «هذا من بهیمة الانعام التي احلت لكم».

کلبی گفت : « بهیمة الانعام » وحش بیابانی اند : آهو و خرگور و کاو کوهی ، و هر چه صید آن مباح است . اما تا شتر در آن نبود آنرا انعام نگویند ، که - نعم - باصل نامیست شتر را ، و آن دیگر تبع اند ، و بهیمة بسته زبان بود ، یعنی استبهم علیها المنطق و كذلك سمیت العجماء ، لان المنطق استعجم علیها فلم تفصح به . و بهیمة و انعام هر دو یکسان اند اما چون بلفظ مختلف بودند اضافت روا داشتند همچون حق الیقین ، و حق هم یقین است ، و انما ضیف الیه لاختلاف اللفظین .

« الا ما یتلی علیکم » - یعنی غیر ما نهی الله عزوجل عن اكله مما حرم علیکم فی القرآن یقرأ علیکم ، و ذلك فی قوله : « حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر » الی قوله « و ما ذبح علی النصب » ، و كذلك فی قوله تعالی و تقدس : « و لاتأكلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق » . میگوید : بهیمة الانعام شما را حلال است مگر آنچه در قرآن بر شما حرام کردند درین دو آیت که گفتیم . آنکه گفت : « غیر محلی الصيد و انتم حرم » ، چنانکه در حال احرام چیزی ازین صید که گفتیم حلال دارید که آن هم حلال نیست ، محرم را حلال نیست که صید بر کند ، اما صید بحر رواست ، و شرح این در آخر سورة بیاید بجای خویش . يقال : رجل حرام و حرم و محرم ، و حلال و حل و محل (۱) مرد را و زن را حرام گویند . « ان الله یحکم ما یرید » یثبت و یرد ما یرید ، و یمنع و یحرم ما یرید .

مردی بود در روز کارخوش او را **کندی** گفتندی ، رای اهل زندقه داشت اصحاب وی او را گفتند : اعمل لنا مثل هذا القرآن مثل این قرآن از بهر ما بساز . گفت : آری سازم چیزی مثل آن پس روز گاری خود را در حجاب داشت ، و عزلت گرفت ، و درین

(۱) حرم « یکسر اول و سکون دوم ، « محرم » بضم اول و کسر سوم ، حل ، یکسر اول و تشدید دوم و « محل » بضم اول و کسر دوم و تشدید سوم .

اندیشه بماند . آخر روزی برون آمد، گفت: من نتوانستم و کس خود طاقت آن ندارد که مثل قرآن بیارد . من در مصحف نگه کردم ، و درین آیت که در ابتداء سورة المائدة است اندیشه کردم، و باندازه دوسطر هم امر است وفا ، هم نهی است از دروغ و غدر ، و هم تجلیل بر عموم، و هم استثنا از جمع ، و هم اختیار از قدرت ، و هم اثبات حکم . این معانی در دوسطر جمع کرده، و این در طاقت هیچ بشر نباشد ، که جمع این معانی جز در مجلدی نتوان کرد . « یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله » - سبب نزول این آیت آن بود که : مردی بود او را **حطیم** می گفتند، نام وی **شریح بن ضبیعة بن هندی بن شرحیل البکری**، پیش رسول خدا آمد ، و گفت : الی ما تدعوننا ؟ ما را به چه میخوانی یا محمد ؟ گفت : « الی شهادة أن لا اله الا الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة » . جواب داد که : این نکست و لکن مرا در قبيلة خود امیرانند و سروران ، و بی رأی ایشان کاری نکنم و عقدی نبندم . اکنون روم و این حدیث برایشان عرض کنم . اگر ایشان مسلمان شوند من با ایشان همه را پیش تو آرم . این بگفت ، و برون شد ، و رسول خدا پیش از آن بایاران گفته بود که : « یدخل علیکم رجل من ربيعة یتکلم بلسان شیطان » ، و آن ساعت که برون شد ، رسول (ص) گفت : لقد دخل بوجه کافر ، و خرج بعقبی غادر ، و ما للرجل بمسلم . این مرد که در آمد مسلمان نیست . بروئی کافران در آمد و پائی غادرانه برون شد ، و براه در چون میشد بچرندگان اهل مدینه در رسید ، و همراه در دوش گرفت ، و به **یمامة** راند ، و براه در این رجز میگفت : شعر

بات یقاسیها غلام کالزلم	با توا نیاماً و ابن هند لم ینم
قدلفها اللیل سواق حطم	خدلج الساقین ممسوح القدم
ولا یجزار علی ظهر و ضم	ایس براعی ابل ولا غنم

هذا اوان الشد فاشتی زیم

مسلمانان بر اثر وی برفتند ، تا واستانند ، نتوانستند ، وعاجز باز گشتند . دیگر سال چون رسول خدا و مسلمانان بقصد عمره بیرون آمدند ، آواز تلبیه عظیم شنیدند که از یمامه می آمد در غمار حجاج بکرو ابل ، و تجارتی عظیم باوی ، و آن سرح مدینه که رانده بود هدی خانه کعبه ساخته ، و قلایند در گردنهای آن افکنده . مسلمانان گفتند : یا رسول الله هذا الحطیم خرج حاجاً ، فخل بیننا و بینہ . ما را بدو باز گذار تا داد خود از وی بستانیم . رسول خدا سروازد ، گفت : « انه قلد الہدی » . او قلاده در گردن هدی افکنده است امن خود را . یاران گفتند : این چیزی است که ما در روز کار جاهلیت میکردیم و عادت داشتیم . ایشان فاپس میگفتند ، و مصطفی (ص) جواب ایشان میداد ، تا رب العالمین آیت فرستاد : « یا ایہا الذین آمنوا لاتحلوا شعائر الله » . در اول جنین فرمود پس بآخر منسوخ گشت . بعضی مفسران گفتند : این در شأن قریش فرو آمد و خزاعه و بنی کنانہ و بنی عامر بن صعصعہ که ایشان در جاهلیت در ماه حرام و غیر آن غارت و قتل روا میداشتند ، و قومی سعی میان صفا و مروہ نمیکردند ، و وقوف بعرفات از شعائر دین نمیشمردند . پس چون مسلمان شدند رب العالمین ایشانرا خبر کرد کہ این همه از شعائر دین حق است ، و نشان اسلام است ، نگر تا حرمت نشکنید ، و شعائر دین اسلام بجای آرید ، و باین قول شعائر منامک حج است . قتبی گفت : « شعائر الله » ای علامات دینہ ، واحداثہا شعیرۃ ، و ہی کل شیء جمل علماً من اعلام طاعته . عطا گفت : شعائر الله حرمت الله ، اتباع طاعته ، و اجتناب سخطہ . و گفته اند : تفسیر شعائر خود در آیت مفسر است .

« ولا الشهر الحرام ولا الہدی ولا القلائد » . ماه حرام چهارند : ذوالقعدہ ، و ذہ الحجه و محرم و رجب . معنی آنست کہ درین ماههای حرام قتل و قتال حلال مدارید جای دیگر ازین کشاده تر گفت : « یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیہ قل قتال فیہ کبیر » .

ابن زید گفت: این بدان آمد که کافران در ماه حرام تغییر و تبدیل میکردند، چنانکه رب العزة گفت: «یحلو نه عاماً و یحرمونه عاماً»، و قصه آنست که: **نوامه جنادة بن عوف بن امیه** از بنی کنانه هر سال در سوق عکاظ بایستادی، و گفتمی: الا انی قد احللت المحرم و حرمت صفر، احللت کذا و حرمت کذا. آنچه خواستی حلال کردی، و آنچه خواستی حرام کردی، و عرب آن از وی میگرفتند، و میپذیرفتند، تا رب العالمین آیت فرستاد که «انما النسیء زیادة فی الکفر» الآية.

«ولا الهدی» - هدی و هدی آن بدنه است که بمنی برند. آنرا بدنه نام کردند بدانت آنرا و سمن آنرا. «ولا القلائد» - این رادو معنی گفته اند، یکی آنست که: قلائد بمعنی مقلد است یعنی آن هدایا که قلاده در گردن آن می افکنند، و عادت اهل جاهلیت آن بود که هر که از حرم بیرون آمدی شاخی از درختان حرم بگیرفتی، یا پوست آن باز کردی، و بر گردن شتر خود افکندی تا هر جائی که رسیدی، ایمن (۱) بودی، و کسی تعرض وی نکردی، و هر که قصد حرم داشتی همچنین چیزی در گردن شتر افکندی ازین موی کوسفند یا پشم شتر. و در خبر است که **مصطفی (ص)** نعلین در افکنده بود، یا پس چیزی در کوهان بدنه میزدند تا خون بر آمدی، هر که دیدی دانستی که این هدی است، آنرا حرمت داشتی. معنی دیگر آنست که قلائد عین قلاده است نه مقلدات، و آن شاخ درخت حرم بود که می گرفتند در جاهلیت، و در گردن شتر می افکندند امن خود را. رب العالمین نهی کرد از آن درخت گرفتن و آن تقاید کردن

«ولا آمین البست الحرام» - یعنی: و لا قاصدین البست الحرام. آمین و حاجین و قاصدین بمعنی یکسانند، و این آن بود که در عرب چون نه ماه حرام بودی پیوسته جنگ کردند (۲) و حرب میان ایشان قائم بودی، و از یکدیگرشان امن نبودی، مگر کسی که هدی

سوی کعبه راندی، و نشان آن بر خود یا بر شتر کردی از آن قلائی، که بآن نشان امن یافتی، و کس قصد وی نکردی. پس چون اسلام دریوست، روز گاری مسلمانان را همان میفرمودند مصلحت مؤمنان را، پس بآخر منسوخ گشت باین آیت که رب العزة گفت: «فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم»، و بآن آیت که گفت: «فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا». اکنون هیچ کافر و مشرک را روا نیست که حج کند، یا خویشتن را بقلائی و هدی ایمن گرداند.

«یبتغون فضلاً من ربهم و رضواناً» - سیاق این سخن بر وفق عقیده و گفت کافران است، نه از آنکه ایشان را در رضوان حق نصیبی است یعنی که ایشان میگویند که: باین حج، رضاء حق میخواهم، و رب العزة از ایشان راضی نه، تا آنکه که مسلمان شوند، پس طلب رضاء حق. و روا باشد که «یبتغون فضلاً» بر عموم نهند، و «رضواناً» بر خصوص مؤمنان را باشد، که مشرکان در ابتداء اسلام بش از نسخ حج میکردند، و قصد ایشان باین حج طلب روزی دنیا بود، و قصد مسلمانان در حج کردن هم طاب فضل است درین جهان، و هم رضوان حق در آن جهان.

«و اذا حللتم فاصطادوا» - امر اباحت و تخبر است، میگوید چون از حج و عمره فارغ گشتید، و حلال شدید، دستوری صید کردن هست، اگر خواهید صید کنید، و اگر نخواهید مکنید، همچنانکه گفت: «فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض»، «کلوا من ثمره اذا اثمر»، «فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها» و طایفه اصطاد هم چون طاعت در اصطار و اضطجاع و اضطباع و اضطرار.

«ولا یجرمنکم شنآن قوم» - شنآن بسکون نون قرائت شامی است و بوبکر باقی بفتح نون خوانند، و فتح قوی تر که این مصدر است، و مصدر بیشتر نوزن فعالان آید همچون طیران و لمعان و نروان، و اختیار بوعبیده و یوحاتم اینست «ان صدوکم» - بکسر الف

قراءت مکی و بوعمر و است بر معنی استقبال، یعنی «لا یجر منکم شأن قوم ان صدوکم» قراءت باقی بفتح الف است یعنی - لا یحملنکم بغض قوم علی الاعداء، لأنهم صدوکم عن المسجد الحرام فیما مضی، لأن الصد کان قد تقدم من المشرکین قبل نزول هذه الآية، لانها نزلت بعد عام الحديبية . «ولا یجر منکم» ای - لا یحملنکم، یقال جر منی فلان علی أن صنعت کذا، ای حملنی . میگوید . بعض اهل مکه بسبب آنکه شما را از مسجد حرام باز داشتند سال حدیبیه ، شما را بآن میاراد که اندازه در گذارید، و بر حجاج یمامه افزونی جوئید، و آنچه محرم است حلال گردانید .

«وتعاونوا علی البر والتقوی» - گفته اند: بر و تقوی اینجا اسلام و سنت است، و ام و عدوان کفر و بدعت، و از مصطفی (ص) پرسیدند که بر و ام چیست؟ جواب داد که: «البر» ما انشرح له صدرک، والام ما جاءک فی صدرک، و روایتی دیگر گفت: «البر» حسن الخلق، والام ما جاءک فی نفسک و کرهت ان یطلع علیه الناس، و گفته اند: هر معروفی که الله تعالی بر بنده فریضه گردانیده است، یا بنده بطوع خود در آن شروع کرده، و بجای آورده، آن بر است، و هر حدی که خدای تعالی در شریعت نهاد، و هر اندازه که پدید کرد چون بنده بر آن اندازه بایستد، و آن حدود بجا آرد، آن تقوی است. و اثم حدود شرائع از جای خود بگردانیدنست، و عدوان از حق بیرون شدن و برخود و بر خلق خدا ستم کردن پس تحذیر کرد و گفت: «واتقوا الله» ولا تستحلوا محرماً. «ان الله شدید العقاب» اذا عاقب. عقوبت و عقاب آنست که ناجانی گردد بر عقیب جنایت او از پاداش بد.

«حرمت علیکم» - این آیت «ما یتلی علیکم» است که در اول سورة یاد کرد و شرح این چند کلمات در سورة البقره رفت، تا آنجا که گفت: «والممنخقة»، ممنخقه آن شتر یا گاو و یا گوسفند است که بخوه کشته شود، حنانکه رسن در گردن وی افتد تا بمسرد، یا در دام صیاد رشته دام در حلق وی افتد و بمیرد و نکارد نرسد، و موقوفه آنست

که بچوب میزنند ویرا تابمیرد ، یاصیاد آنرا بسنگ یا بتیر که آلت جارحه نبود میزنند تابمیرد ، و متردیه آنست که از بالای بزیر افتد ، یادرچاهی افتد تابمیرد وذبیح نرسد ، و نطیحه آن کوسفند است که دیگری او را بسرو میزنند تابمیرد.

«وما اكل السبع» - وهرچه سبعی ناآموخته آنرا بکشد، وپاره ای از آن بخورد ، باقی حرام است . عرب این همه حرامها حلال میداشتند ، و میخوردند ، رب العالمین مسلمانانرا از آن باز زد ، و خوردن آن برایشان حرام کرد: آنکه گفت : «الاما ذکیتم» - مگر چیزی که بدان دررسید هنوز جان دروی مانده ، ویکشی کشتنی تمام ، و کشتن تمام آن است که اوداج ببرد ، و خون براند ، و مذبوح بیچشم بشکورد ، و دست و پای و دنب تحرك کند . مصطفی (ص) گفت: «ان الله تعالی کتب الاحسان علی کل شیء فاذا قتلتم فاحسنوا القتلة ، و اذا ذبحتم فاحسنوا الذبح ، ولیحد احدکم شفرته ولمرح ذبیحته» . وعن عکرمه ان رجلا اضجع شاة وجعل یحد شفرته لیذبحها ، فقال النبی (ص) : «ترید ان تمتها موتاً قبل ان تذبحها» .

فصل فی الذکوة

بدان که حیوان اندرین معنی برد و ضرب اند : یکی «مقدور علیه که دست تو آسان بذکوة آن رسد ، و دیگر غیر مقدور علیه که ذبح آن نتوانی ، و آسان بدان نرسی . اما آنچه مقدور علیه است شتر است و گاو و کوسفند و مانند آن ، ذکوة آن جمله در حلق است و دربر ، چنانکه مصطفی (ص) گفت: «الذبح فی الحلق واللبه لمن قدر ، ولا تعجلوا الانفس حتی ترهق» . و کیفیت این ذکوة آنست که کارد تیز کند و روی ذبیحه فراقبله کند ، چنانکه حلق ذبیحه و روی کشنده برابر قبله بود ، و حلقوم و مری و ودجین ببرد . اگر بجائی کارد سنگی باشد که گوشه آن تیز و برنده باشد ، یا چوبی تیز یا نی ، روا باشد ، که مصطفی (ص)

گفت: « ما انهر الدم و ذکر اسم الله عليه فكلوا الاماكان من سن او ظفر، اما السن فعظم واما الظفر فمدى الجثة». اما آنچه غير مقدور عليه باشد بر دو ضرب است: یکی وحشی یا بانی چون آهو و خرگوش و مانند آن، ذکوة آن بعقر باشد، هر جای که زخم و جرح بروی توان کرد ذکوة بدان حاصل شود، بشرط آنکه بچیزی محدود آن زخم بروی آرد که مصطفی (ص) گفته است در بعضی اخبار: « و اذا اصبت بحده فكل، و اذا اصبت بعرضه فلا تأكل فانه وقيد»، و باید که بقصد وی بود که اگر صیدی در احبولة صیاد افتد و در آن احبولة کارد بود، و صید را مجروح کند، و عقر حاصل شود آن صید حلال نیست، که فعل قصد در میان نیست. ضرب دوم حیوانی انسی است که وحشی شود، و رمیده گردد، یا در حاه افتد، و ذکوة آن بحلق نتوان کرد که دست بدان نرسد، ذکوة آن ضرب همچون ذکوة صید و وحش بود بهر اندامی که طعنه بروی توان زد بر باید زد، و ذکوة بدان حاصل شود.

« و ما ذبح على النصب » - گفته اند که: نصب واحد است، و جمع آن انصاب، همچون عنق و اعناق، و گویند که نصب جمع است، و واحد آن نصاب، و بر جمله نصب عبارت از آن چیز است که نصب کنند، و مفسران را در این اختلاف اقوالست قومی گفتند: سنگها بود نزدیک بتان قربان نهاده، چون از بهر بتان قربان کردند (۱)، خون آن قربانی بر آن سنگها می ریختند، و گوشت بر آن می نهادند تعظیم بتانرا، و تقرب کردن بدان. آن گوشت می خوردند و بدویشان میدادند. قومی گفتند: انصاب خود عین بتان اند که پنداشته بودند. بر نام آن قربان میکردند. تقدیر سخن آنست که: و ما ذبح على اسم النصب. ابن زید گفت: « و ما ذبح على النصب » و « ما اهل لغير الله به » هر دو یکسانند. قطرب گفت: على بمعنی لام است یعنی و ما ذبح للنصب، ای لاجل النصب، کفوله: « فسلام لك »،

ای - عليك، « ان اسأتم فلها » ای فعلیها.

« و أن تستقسموا » - ان در محل رفع است ، یعنی فحرم علیکم الاستقسام بالازلام ، وهو أن يطلب علم ما قسم له من الخير والشر من الازلام . استقسام آنست که آن قسمت که الله کرده در غیب از خیر و شر وی ، علم آن باین ازلام جوید ، و این آن بود که در جاهلیت چوبها ساخته بودند و مانند تیرها در بیت الاصنام نهاده ، بر بعضی نوشته که : امرنی ربی ، و بر بعضی : نهائی ربی ، و بر بعضی نوشته که : یسلم ، و بر بعضی : لایسلم ، و بر بعضی : یرجع و یغنم ، و بر بعضی : لایرجع و لایغنم . پس چون یکی را از ایشان کاری پیش آمدی یا قصد سفر داشتی در آن بیت الاصنام شدی و آن تیرها زیر جامه پوشیده کرده ، یکی بیرون آوردی ، و آن نبشته که بر آمدی بر آن حکم کردی از امر و نهی ، و گفته اند : این استقسام بالازلام آن بود که جانوری میکشند میان قومی بقمار ، و آنکه چوبی فرامیگرفتند و نامهای ایشان بر پهلوهایی آن مینوشتند ، پس می بگردانیدند در مثال آن قرعه چوب که فالگیران بگردانند . هر نام که بر آمدی از قسمتهای آن جانور فرا آنکس دادندی ، استقسام آن بود ، و این فال که مردم میزدند بقرعه چوب از جمله کبائر و فسق است ، باید که دانی و از آن پرهیز کنی . **سعید جبیر** گفت : ازلام سنگ ریزه های سپید بودند که می نزدند و بر آن حکم میکردند . **مجاهد** گفت : ازلام کعاب اند که مقامران و نردبازان دارند سفیان بن و کعب گفت : شطرنج است ، که این هم از جمله فسق است

امر المؤمنین علی (ع) بقومی بگذشت که شطرنج میباختند ، فانک برایشان زد و گفت : « ما هذا النمائل التي اتم لها عا کفون ؟ » گفتند : یا ابا الحسن ! اللعب بالشطرنج هو حرام ؟ فقال : « نعم هو القمار الاصغر » . و سئل ابو بکر الصديق عن الشطرنج ، فنهاه و کرهه و شدد فيه و سئل عمر بن الخطاب عن الشطرنج ، فقال : وای شیء هو ؟ فوصفوا له ،

فقال: «هو القمار بعينه». وسئل عثمان بن عفان عنه، فقال: «هذا من عمل الجاهلية حرام على المسلمين». وسئل علي بن أبي طالب (ع) عنه، فقال: «هو التماثيل والباطيل، وهو عمل الجاهلية، وهو حرام حرمها الله ورسوله». وسئل ابن عباس عنه، فقال: «هو القمار بعينه وهو حرام»، وسئل أبو هريرة عنه، فقال: «تسألني عن لعب المجوس، الناظر إليها كالزاني». وسئل سعيد بن جبيرة والحسن بن أبي الحسن البصري عنه، فقالا: «الذي يلعب بالشطرنج، هو فاسق، لا يقبل شهادته (١) ولا يسلم عليه». وسئل الأوزاعي عن اللعب بالشطرنج، فقال: «هو خبيث، معه شياطين، وصاحبه ملعون، لأنه يشتم الرب ويفترى، ويكذب ويؤخر الصلوة ويذهب بهانور وجهه، لأنه يقول قتلت الشاة، وإنما الشاة هو خالقه عز وجل». وسئل سفيان الثوري عنه، فقال: «هو لعب المجوس، وهو باطل، لا يشتغل بذلك إلا كل عيار شطار وهو لعب كان يلعب به قوم لوط، ومن جلس على الشطرنج يلعب به فان الملكين الموكلين به يلعنانه حتى يفرغ منه، فإذا قال قتلت الشاة قال له: قتلك الله وعذبك». وسئل أحمد بن حنبل عنه، فقال: «هو التماثيل والباطيل، ما رأيت أحداً من العلماء يلعب به ولا أحد من السلف رخص فيه». وقيل لكعب الأحبار: ما تقول فيمن لعب بالشطرنج؟ فقال: «اللعب بالشطرنج حرام، والذي يلعب بالشطرنج ملعون، وإنما الشطرنج هو كيد الشيطان و أول من لعب بالشطرنج كان إبليس، و أول من لعب به من الآدميين نمرود بن كنعان الكافر. ثم لعب به فرعون الذي كان يقول: «أنا ربكم الأعلى»، قال: ومن جلس عندهم يلعب بالشطرنج، فقد اشترك مع إبليس وفعله، قيل لكعب: يا أبا إسحاق فما تقول فيمن يلعب بالشطرنج على شبه أدب لا على طريق القمار؟ فقال: «ملعون ورب الكعبة». ثم قال كعب: «ألا أخبرك بما هو أعجب من ذلك؟ لقد مر نبي من الأنبياء على رجلين يلعبان بالشطرنج، فقال لهما: انكما لو جلستما على عبادة الأوثان كان أحب إلي مما انتما فيه،

لقد كفرتما بقولكما : قاتلت الشاه . اما علمت يا عبدالله ان الشاه هو رب العالمين ؟ ! فمن قال قاتلت الشاه فقد كفر بالله ، ومن قال مات شاهك فكأنه يستهزئُ برب العالمين ، فقد نهيتكما عن لعب الشطرنج ، فاني اخاف ان ينزل عليكم عذاب من السماء . قال : فلم ينتهيا عن ذلك حتى نزل عليهما عذاب من السماء فاهلكهما و صارا الى النار .

این آثار و اخبار که بر شمر داریم دلالت میکنند که شطرنج باختن فسق است ، و شطرنج باز فاسق . و مذهب اصحاب حدیث و سرت اهل ورع و دیانت اینست . اما بعضی فقها از متأخران اصحاب شافعی آنرا رخصت داده اند بسه شرط ، گفته اند : اذا لم يكن في الصلوة نسيان ، وفي المال خسران ، وفي اللسان طغيان ، فهو ائس بين الخلان و مذهب راست و دین بسندیده و اختیار علمای اهل سنت و دیانت طریق اصحاب حدیث است چنانکه بیان کردیم .

قوله : « ذلكم فسق » - ای خروج عن الحلال الى الحرام ، و خروج من طاعة الله و ورکوب لمعصيته ، وهو حرام لأن الاضرار لا تبين شيئاً والله سبحانه عالم الغيوب لا الاضرار والنجوم . روى عن ابي الدرداء : قال رسول الله (ص) . من تلهى او اسنقسم او تظلم طيرة تروى عن سفره لم ينظر الى الدرجات العلى من الجنة يوم القيامة .

« اليوم يش الذين كفروا من دينكم » - این آیت بعد از فتح مکه آمد . مگوید . کافران اکنون نومید گشتند از باز گشت شما از دین اسلام ، و این از بهر آن گفت که کافران مسلمانان را پیش از آن رنج مینمودند و فتنه میکردند تا از دین اسلام باز گردند . مگوید : اکنون که اسلام فراح گشت ، و مسلمانان انبوه گشتند ، و کار آنان بالا گرفت ایشان نومید شدند از فتنه کردن مسلمانان « فلا تحشوهم واحشوبی » - شما که مسلمانانید در متابعت دین محمد و در نصرت کردن وی از مشرکان منرسید بلکه از من ترسید که خداوند ، و ایمن باشید که بر دین اسلام پس ازین هیچ دین غالب نبود : « لیظهره

علی الدین کله ولو کره المشر کون .»

«الیوم اکملت لکم دینکم»- این آیت روز آدینه فرو آمد، روز عرفه بعد از نماز دیگر **مصطفی (ص)** در حجة الوداع در شهر سته عشره بر موقف ایستاده بر ناقه عضبا (۱) . طارق بن شهاب گفت : مردی جهود فرا عمر خطاب گفت : شما آیتی میخوانید در کتاب خویش، که اگر آن آیت بما فرو آمدی، آن روز که فرو آمدی ما را عیدی عظیم بودی. عمر گفت: کدام است؟ گفت : «الیوم اکملت لکم دینکم» عمر گفت : من دانم که این آیت کدام روز بر چه جایگاه فرو آمد . روز جمعه فرو آمد روز عرفه ، و ما که یاران بودیم با رسول خدا بعرفات ایستاده بودیم ، و حمد الله این هر دو روز ما را عید است و تاقیامت مسلمانان را عید خواهد بود . هرون بن عترة روایت کرد از پدر خویش ، گفت : آنروز که این آیت فرو آمد عمر خطاب بگریست رسول خدا گفت: یا عمر حرا مگری؟ گفت : یا رسول الله ! از آن می گریم که مادر دین خویش تا امروز بر زیادت بودیم ، اکنون آیت آمد که دین سپری گشت و تمام شد ، و بعد از کمال جز نقصان نبود . رسول خدا گفت: «صدقت یا عمر» ، پس از آن رسول خدا هشتاد و یک روز بزیست .

ابن عباس گفت: رسول خدا در حجة الوداع آنگه که براه در بود ، این آیت بوی فرو آمد : « یستفتو بک قل الله یفتکم فی الکلاله » ، و این آیت را ای صفا نام کردند پس چون در مکه شد این آیت فرو آمد که « الیوم یس الذین کفروا من دینکم » ، پس چون در عرفات بایستاد دست ندعا برداشته این آیت فرو آمد که: « الیوم اکملت لکم دینکم » معنی آنست که امروز آن روز است که دین شما تمام کردم ، احکام دین و شرایع اسلام بسر بردم . فرائض و سنن ، حلال و حرام پیدا کردم ، که پس ازین هیچ آیت حلال و حرام حدود و فرائض و احکام از آسمان فرو نیامد .

روایت کرده اند از عایشه که معراج رسول (ص) پیش از هجرت بود به حده

۱- شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل میکند که این آیه پس از نصب علی (ع) بامامت از طرف حضرت رسول در روز غدیر خم نازل شد و پس از نزول آیه بیغمس فرمود: « الله اکبر علی اکمال الدین و امام العمة و رضا الرب بر سالی و ولایه علی بن ابی طالب من بعدی... ».

ماه ، و نماز پنجگانه شب معراج فریضه گردانیدند ، و پیش از آن چهار رکعت پیش نبود: دو بامداد و دو شبانگاه ، وقتی معین بر آن نهاده ، پس از هجرت به مدینه زکوة واجب کردند ، و روزه ماه رمضان بعد از هجرت اندر سال دوم واجب کردند اندر شعبان ، و فریضه حج در سنه تسع بود ، و فیه اختلاف العلماء ، و غسل جنابت همچنین . پس چون رسول خدا حجة الوداع کرد ، این آیت فرو آمد: «الیوم اکملت لکم دینکم» ، و پس از آن حلال و حرام نیامد . و گفته اند : کمال دین آنست که رب العالمین هر چه پیغامبران و امم پیشینه را داد از علم حکمت ، آن همه این امت را داد ، و برایشان بیفزود ، و شرایع انبیا منسوخ کرد ، و شریعت این امت تا بقیامت پیوندد ، و فسخ و تغییر در آن نشود ، و این امت بهمه انبیاء بگرویدند ، و تصدیق کردند ، و تفریق میان ایشان نیفکندند ، چنانکه دیگران کردند ، و حسنات این امت مضاعف گردانیدند ، و در ثواب بیفزودند که بادیگرام نکردند. اینست معنی کمال دین که در آیت گفت ابوحنفص حداد گفته :

کمال دین در دو چیز است : در معرفت خدا و در اتباع سنت مصطفی (ص) .

«و اُتممت علیکم نعمتی» - میگوید : نعمت خود بر شما تمام کردم ، و وعده که کرده بودم از فتح مکه و قهر کفار و نصرت بردشمن ، وفا کردم ، و سربردم . ازین پس مشرکان را نیست که باشما حج کنند ، «الا لا یحج بعد العام مشرک» ، و لا یطوفن بالبيت عرین» و گفته اند: کمال دین و تمامی نعمت آنست که : حج کردن آنروز که این آیت آمد باروز عرفه افتاده بود ، حکم بمحل خود رسیده ، و فریضه بوقت خود بازگشته ، همچون آنروز که رب العزة آسمان و زمین آفرید ، و نسیء که کافران نهادند باطل کرد . و خیر درست است که مصطفی (ص) آنروز گفت: «ان الزمان قد استدار کهیئة يوم خلق السموات و الارض» . السنه اذنا عشر شهراً ، منها اربعة حرم ، ثلاثة متوالیات : ذوالقعدة و ذوالحجة و المحرم ، و رجب ، شهر مضر الذی بین جمادی و شعبان .

«و رضیت لکم الاسلام دیناً» - ای اخترت لکم الاسلام، فلیس دین ارضی عندالله عزوجل من الاسلام، يقول الله عزوجل : «ومن یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه» .
 میگوید: آن دین که شما را پسندیدم و شما را بدان فرودم اسلام است، و اصل آن پنج چیز است، چنانکه مصطفی (ص) گفت : « بنی الاسلام علی خمس: شهادة أن لا اله الا الله، وأن محمداً رسول الله، و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة والحج و صوم رمضان» .

روی عمر بن الخطاب، قال: «بینما نحن عند رسول الله (ص) اذ طاع علينا رجل شدید بیاض الثیاب، شدید سوداء الشعر، لا یری علیه اثر السفر ولا یرفه منا احد، حتی جلس الی النبی (ص) وأسند ركبتيه الی ركبتيه، و وضع یدیه علی فخذه، فقال یا محمد اخبرنی عن الایمان، فقال: «الایمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر، تؤمن بالقدر خیر و شره» ، فقال: صدقت فأخبرنی عن الاسلام. قال: «الاسلام أن تشهد أن لا اله الا الله، وأن محمداً رسول الله، و تقیم الصلوة و تؤتی الزکوة، و تصوم رمضان، و تحج البیت ان استطعت الیه سبیلاً» قال: صدقت، فأخبرنی عن الاحسان. قال: «الاحسان ان تعبد الله كأنک تراه، فان لم تکن تراه فانه یراک» . قال: فأخبرنی عن الساعة. قال: «ما المسؤول عنها بأعلم من السائل» . قال: فأخبرنی عن اماراتها. قال: «ان تلد الامة ربها، و أن ترى الحفاة العراة الصم البکم ملوک الارض» . قال: نم انطلق، فلبثت ملأً، ثم قال لی: «یا عمر أتدری من السائل؟» قلت: الله ورسوله اعلم. قال: «فانه جبرئیل انا کم یعلمکم دینکم»

«فمن اضطر فی مخمصة» - این سخن راجع است، اول آیت، جون محرمات یاد کرده بود، و گفته که: «ذلکم فسق»، بر عقب آن گفت: «فمن اضطر فی مخمصة». اگر کسی با اضطرار و بیچارگی بجائی رسد که از گرسنگی بیم جان بود، او را رخصت است که مردار خورد، باین شرط که گفت «غیر متجانف لاتم». همانست که جای دیگر گفت: «غیر باغ و لاعاد»، بشرط آنکه قدر ضرورت خورد، ویش از کفایت ویش از سد رمق

نخورد و نهد ، و اگر سگ یابد و مردار یابد ، سگ نخورد مردار خورد ، اگر سگ مرده یابد و جانور دیگر مرده یابد ، سگ نخورد و آنرا خورد ، و اگر سگ یابد و خوک یابد ، سگ خورد و خوک نخورد ، و اگر مردم مرده یابد و جزایز مردم یابد ، مرده مردم نخورد حرمت را ، و گفته اند : « غیر متجانف لائم » ای غیر متعرض لمعصیه ، و هوأُن یكون عاصياً بسفره ، او یأکل فوق الشبع .

آنکه گفت : « فان الله غفور رحیم » - اینجا مضمربست ، یعنی : فأكل فان الله غفور یغفر له ما اكل مما حرم علیه ، رحیم باولیائه حیث رخص لهم . ختم آیت بر رحمت و مغفرت از آن کرد که آخر این مضطر حرام خورده است اگر چه بعد از خورده است ، پس بحقیقت نه حلال خوار است اما معذور است و نزدیک الله مغفور است .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » - اسم جلیل ، جلاله کبریاؤه ، کبریاؤه سناؤه ، و مجده عزه ، و کونه ذاته ، ازله انده ، و قدمه سرمده . عظیم فی ماکوته ، ملک فی جبروته ، مهیمن صمدی الذات ، متوحد سرمدی الصفات :

ملك في السماء به افتخارى عزيز القدر ليس له خفاء

نام خداوندی که بهیچ چیز و هیچ کس ننماید ، بهیچ کار بهیچ وقت درنماید . دشمن پرور است و دوست نواز ، عیب پوش است و کار ساز . یاد او آئین زمان ، و دیدار او زندگی جان ، و یافت او سرور حاودان بادشاه است بی سیاه ، و استوار است بی گواه ، از نهان آگاه ، و مضطر را پناه . خداوندی که تعلم نزدیک است ، و از وهم دور ، حوینده او شده باجاست ، و یافت او رستاخیز بی صور ، پس نه جوینده مغبون است و نه مزدور معذور . حوینده در گرداب حسرت و یابونده حبران در موج نور ، همی گویند از سر حسرت نربان

دهشت :

قد تحبرت فيك خذ يدي يا دليلا لمن تحبر فيكا .

پیر طریقت گفت: الهی! همه از حیرت بفریادند، و من بحیرت شادم، یك لیك در همه ناکامی بر خود بگشادم. درینا روز کاری که نمیدانستم که لطف ترا دریازم (۱). الهی! در آتش حیرت آویختم چون پروانه در چراغ، نه جان رنج پیش دیده، نه دلالم داغ. الهی! در سر آب دارم در دل آتش، در باطن ناز دارم در ظاهر خواهش. در دریائی نشستم که آنرا کران نیست، بجان من دردی است که آنرا درمان نیست، دیده من بر چیزی آمد که وصف آنرا زبان نیست:

خصمان گویند که این سخن زیبا نیست خورشید نه مجرم از کسی بینا نیست.
«یا ایها الذین آمنوا...» - روایت کنند از جعفر بن محمد (ع) که درین کلمات چهار خصلت است که رب العالمین امت را بدان گرامی کرده، و ایشان را بدان نواخته: یکی آنکه نداست، دیگر کنایت، سوم اشارت، چهارم شهادت. یای نداست، ها کنایت، الذین اشارت، آمنوا شهادت. ندا گرامتست، و کنایت از رحمت، و اشارت بمحبت، و شهادت بمعرفت: «ناداهم قبل ان ابداهم، و سماهم قبل ان رآهم». در کتم عدم بودند که ایشان را ندا گرامی کرد، در دایره وجود نبامده بودند که بنام نیکو خواند: «سماکم المسلمین من قبل»، عیب میدید و با عیب میپسندید. جرم میدید و با جرم میخرید. باکان عالم علوی را میدید، و آلودگان عالم سفلی را میگزید، که «ان الذین احب الی من زجل المسبحین».

مثال کار آدمی در درگاه بی نیازی با غنایت ازلی، کار آن کودک است که مادر او را جامه نود وخت، گفت هان و هان ای کودک! تا این لباس آرایش از آرایش نگه داری. کودک از خانه بدر آمد، با کودکان بیازی مشغول شد، جامه آلوده کرد، و با جامه آلوده قصد خانه کرد،

و بگوشه‌ای باز میشد، درمانده و حیران، همی گفت مادر را که مرا خواب مبادید مادر دانست که کودک را ترس عتاب مادر است، گفت: ای جان مادر! بیا که ما ترا بدر آنکه فرستادیم که آب و صابون بدست بنهادیم، که ما دانستیم که از توجّه آید. حال آدمی همین است چون آن نقطه دولت و صفی مملکت را از کتم عدم بحیز وجود آوردند، فریاد از جان پاکان و مقدسان بر آمد، و تیرهای انکار در عالم جعلیت میکشیدند که: «اتجعل فيها من یفسد فيها؟» قومی را می آفرینی که لباس «الیوم اکملت لکم دینکم» بدود معصیت و غبار شرک سیاه کنند! و پرده حرمت از جمال چهره ایمان بردارند! خطاب آمد که: آری آنچه تعبیه صدف این اسرار است ما دانستم، «کر منا بنی آدم»، ایشان عزیز کردگان الطاف عزت آمدند، ما ایشان را بلباس عصمت و طیلسان امانت بعالم آلائش وقتی فرستادیم که آب مغفرت با صابون رحمت بدست نهاده بودیم.

«یا ایها الذین آمنوا» - یا من دخلوا فی امانی، و ما وصلتم الی امانی الا بسبق احیائی، یا من خصصتهم بیری و مشاهدتی، لا تکنوا کمن اعمیتهم عن مشاهدتی و مطالعة بیری! بندگان را بندها کرامت برخواند، آنکه فرمان داد که: «اوفوا بالعقود» بوفای پیمان باز آید، و عقدی که بستید و عهدی که کردید بر سر آن عهد باشید. نده من! برابر تو دو پیمانست: یکی اجابت ربوبیت ما، دیگر تحمل امانت ما. در اجابت ربوبیت مخالفت مکن. در تحمل امانت خیانت مکن. اکنون که بخدائی ما اقرار دادی، کار برد دیگری حواله مکن و در حلال و حرام اشارت جز فرا شریعت مکن.

«احلت لکم بهیمة الانعام» - حیوانات بعضی حلال است و بعضی حرام. بعضی کشتن آن رواست و آنرا جرمی نه، بعضی کشتن آن نه رواست و طاعتی در میان نه، تابدانی که صنع او را علت نه، و حکم او را مرد نه، و دریافت آن بعقل راه نه «ان الله یحکم ما یرید» - حکم کند چنانکه خود خواهد، و آن خواهد که خود

بداند . نه کس را بر علم وی اطلاع ، نه بر خواست وی اعتراض ، نه از حکم وی اعراض :
شهریست بزرگ و من بدو در میرم .

تا خود زنم و خود کشم و خود گیرم .

وفی بعض الکتب: «عبدی یرید وأرید، ولایکون الا مارید . فان رضیت بما ارید
کفیتک ما ترید، وان لم ترض بما ارید اتعبتک فیما ترید، ثم لایکون الا ما یرید»، وفی معناه
انشدوا :

سیکون الذی قضی	سخط العبد ام رضی
فدع الهم یافتی	کل هم سنقضی .

« یا ایها الذین آمنوا لاتحلوا شعائر الله » - معالم شریعت است ، و محاسن طریقت ،
و امارات حقیقت ، و دلالات قدرت و حکمت . میگوید : هر چه نشان ما دارد حرمت
دارید ، و بتعظیم در آن نگرید ، و بفرمانبرداری پیش شوید ، تا بر خوردار گردید .
« و اذا حللتم فاصطادوا » - اشارتست که بنده همیشه در تحت امر حق ماننواند بود ،
پیوسته بار وجود ما بتواند کشید . ساعتی در اداء حق ربوبیت ، ساعتی در استجلاب حظ
عبودیت . وقتی جنین ، وقتی حنان ، تا بنده با ساید و زندگی کند میان این و آن ، از اینجا
گفت مصطفی (ص) : « حب الی من دنیا کم ملاب : الطب والنساء و قرۃ عینی فی الصلوة » .
پیر طریقت گفت : الهی ! چون از یافت تو سخن گویند ، از علم خویش
بگریزم ، بر زهره خویش بترسم ، در غفلت (۱) آویزم ، نه در شک مایم اما خویشتن در غلطی
افکنم ، تا دمی بر زنم .

« و تعاونوا علی البر والتقوی » - میگوید : در بر و تقوی همه دست یکی دارید . هم
دشت و هم روی باشید (۲) و هر جای که مسلمانان در امر ونهی و در بر و تقوی جمع آیند ، خود را

درمیان جمع و جماعت افکنید ، تا بر حمت حق توانگر شوید . مصطفی (ص) گفت : « الجماعة رحمة ، و یدالله علی الجماعة » . عبدالله مبارک گفت : بمشعر حرام رسیدم ، خوابی عظیم بر من غالب شد ، فرشته‌ای را دیدم که گفت : ای عبدالله سیصد هزار خلق در موسم اند ، و حج يك كس پذیرفتند . گفتا بردلم صعب آمد این سخن . دلتنگ و اندوهگن شدم . هاتفی آواز داد که : ای عبدالله دلتنگ مشو که دیگران را جمله بطفیل وی پیامر زیدند تا بدانی که بر کت جمع عظیم است ، آخر يك صاحب دولت بر آید در میان جمع که کیمیاء (۱) هدایت بود ، هم‌درا برنگ خود کند .

« و تعاونوا علی البرّ و التقوی » - همه را بر بر و تقوی میفرماید ، اما قومی را راه اثم و عدوان در پیش می‌نهد ، و از بر و تقوی بر میگرداند ، کار نه آن دارد که برخواند ، کار آن دارد که کرا در گذارد ، و کرا پسندد . مقبولان حضرت دیگرانند ، و مطرودان قطیعت دیگر . بار دادگان « ادخلوها بسلام » دیگرند ، و محرومان « اخسئوا فیها » دیگر . میگوید جل جلاله : « انا الله لا اله الا انا . خلقت الخیر و قدرته ، فطومی لمن خلقته للخیر ، واجريت الشر علی یدیه » . « و تعاونوا علی البرّ و التقوی » - گفتداند که : بر اینجا موافقت شرع است در ابعاد نجات عقبی ، و تقوی مخالفت نفس است در طلب رضای مولی ، و اثم مخالفت شرع است در طلب حطام دنیا ، و عدوان موافقت نفس است در معصیت مولی . گفتداند : معاونت بر بر و تقوی آنست که خود بر جاده دین بر استقامت روی ، و سیرت بر طریقت پسندیده داری ، تا دیگران بر تو اقتدا کنند ، و بر سنن صواب بر اتباع تو راست روند ، و معاونت بر اثم و عدوان آنست که راه کژ گیری ، و سنت بد نهی ، تا دیگران بر راه تو روند ، و خلق بد گیرند . اینست که مصطفی (ص) گفت : « من سن سنةً حسنةً فله اجرها و اجر من عمل بها الی يوم القيامة ، و من سن سنةً سيئةً فعليه وزرها و وزر من عمل بها الی يوم القيامة » .

« حرمت علیکم المیتة » - مردار اگرچه خبیث است و محرم، آخر بوقت اضطرار قدری از آن مباح است، و از مردارها یکی گوشت برادر مسلمان است که بوجه غیبت خورند، بهیچ حال آنرا رخصت نیست لا اضطراراً ولا اختیاراً. پس این مردار از آن صعب‌تر، و تحریم این از آن عظیم‌تر، يقول الله تبارک و تعالی: « لا یغتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم ان یا کل لحم اخیه مبتأ فکرموه ». و گفته‌اند حیوانی که مأکول اللحم بود ویرا دو حالست: یکی آنکه چون بشرط شریعت کشته شود پاک بود، گرفتن آن مباح، و خوردن آن حلال، و چون خود بمیرد پلید باشد، و خوردن آن حرام. از روی اشارت میگوید: این نفس آدمی چون بشمشیر مجاهدت بر طریق ریاضت بروفق شریعت کشته شود، یعنی که مقهور دین و مأمور شرع گردد، و زیر بار طاعت معبد و مذلّل شود، آن نفس که برین ضعف باشد پاک بود، قرب او مباح است، و صحبت او حلال، دیدار او روح دل، صحبت او شادی جان، و هر آن نفس که در ظلمت غفلت خویش بمیرد تا در کار دین ویرا حس نماید، و در حدود شرع کوشش نکند، این نفس بمنزلت آن مردار است که جرم او پلید و قرب او حرام.

« والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة » - در تحت هر کلمه ارین کلمات اشارتی است بر ذوق جوانمردان طریقت، و بر مذهب سالکان راه حقیقت: « منخنقة » اشارتست بکسی که خود را در بند آرزوها کند، و سلاسل حرص بردست و پای خویش نهد، و رسن طمع در کردن خویش افکند، تا کشته حرص و شهوت شود حرامست بر سالکان و مریدان، راه این چنین کس رفتن، و متابعت چنین کس کردن. و « موقوذة » اشارتست بآنکس که در حبس هوا و أسر شیطان بماند، کوفته هوا جس نفس و وساوس شیطان گردد، تا دل وی در آن زخم و حبس بمیرد، مردار طریقت گردد، و صحبت وی حرام شود و « متردیه » اشارتست بآنکس که در وادی تفرقت افتد، و هلاک شود، و راه حقیقت گم کند. و « نطيحة »

اشارتست بآنکس که بامثال و اشکال خویش از بهر دنیا مردار منازعت کند، و سرو زند تا خصم وی چیره شود، و زیر زخم مردار خوار مردار گردد. و «ما اكل السبع» آنست که طلاب دنیا سرفرا آن کنند، آن مردار است و جوینده آن همچون سگ، مردار بیجز سگ نخورد.

وماهی الاجیفة مستحیلة علیها کلاب همهن اجتذابها.

آنکه گفت: «الاما ذکیتم» در شرع ظاهر میگوید: ازین محرمات که یاد کردیم هرچه ذکاة شرعی در آن حاصل شود، و شرع آنرا مباح گرداند مباح است و خوردن آن آن حلال، همچنین در راه طریقت هرچه زاد راه آخرت بود و ضرورت معاش بود از متاع دنیوی، گرفتن و داشتن آن در دین رواست، و طلب آن مباح، و زاد راه دین از راه دین است. يقول الله تعالى: «وتزودوا فان خبر الزاد التقوى».

«وما ذبح علی النصب» هرچه بر هوای طمع کنند نه بروفق شرع، ذبح علی النصب آنست، و هواء نفس معبود خود ساختن و بر مراد آن رفتن نه کار دینداران است و نه حال مؤمنان. يقول الله تعالى و تقدس: «اف رأیت من اتخذ الاله هویدا».

«وأن تستقسموا بالازلام ذلکم فسق» هر معاملتی و مصاحبتی که نه بر اذن شرع و موافقت دین رود، و مقصود در آن تحصیل دنیا و مراد نفس بود، آن عین قمار است، صورت آن مکر و خداع، و حاصل آن فسق و فساد، و سرانجام آن عقوبت و عذاب.

«البوم ا کملت لکم دینکم» الآية - جعفر بن محمد (ع) گفت: «الیوم» اشارتست بآن روز که مصطفی (ص) را بخلق فرستادند و تاج رسالت بر فرق نبوت وی نهادند، و شادروان شرع او گرد عالم در کشیدند، و بساط رحمت بگسترانیدند. و دودشرك با طی اذبار خود شده، و رسوم و آثار کفر مندرس و مضمحل گشته، و از چهار گوشه عالم آواز کوس دولت محمد عربی علیه افضل الصلوات بر آمده که: «وقل جاء الحق وزهق الباطل»:

صلی الاله علی ابن آمنه الذی جاءت به سبط البنان کریم

قل للذي يرجو شفاعة احمد صلوا عليه و سلموا تسليماً
ای منظر تو نظاره گاه همگان پیش تو در افتاده راه همگان
ای زهره شهرها و ماه همگان حسن تو پیرد آب و جاء همگان

هنوز شب بشریت را وجود نبود که آفتاب نبوت او در سماء سمو خود استوار داشت
که : « کنت نبياً و آدم بين الماء والطين » . ای مهتر! جمال بنمای تا همه وجود آفتاب
شود. یا سید صدف رحمت بگشا ، تا این مقلسان کنار پر از جوهر کنند :

آن روی چرا به بت پرستان نبری جلوه نکنی کفر ز دلشان نبری
یا سید! جمال مجبولى توجز در ادراج «لعمرك» یاد نکنیم . قبله اولین و آخرین
جز حلقه چاکران تو نسازیم. ای سید! اگر آن آفتاب که در دل تو است اراده باز دهیم ،
نه در روم چلیپا ماند نه در عالم کفر و زنا :

رحمتی کن بردل خلق و برون آی از حجاب تا شود کوتاه ز هفتاد دو ملت داوری .
« وأتممت عليكم نعمتي » - این خطاب باصحابه مصطفی است ، میگوید : اتممت
علیکم نعمتی ، بأن خصصتکم بین عبادی بمشاهدته صلى الله عليه وسلم ، وجعلتکم حجة
لمن بعدکم من الأمم الى يوم القيامة . و گفته اند که : « اليوم اكملت لكم دينکم » اشارتست
بروز اول در عهد ازل ، میگوید : در ازل این دین بر شما تمام کردم ، و کار شما بساختم ،
و شما را بداغ خود گرفتم ، نه چیزی است که نو ساختم ، که دیر است تا پیرداختم ، اما
امروز تمام کردم ، که دانسته خود بر شما اظهار کردم ، و کرده خود وانمودم . « وأتممت
علیکم نعمتي » - و تمامی کار آنست که فردا در حظیره قدس رضاء خود ترا کرامت کنم .
« و رضیت لكم الاسلام دیناً » - و شایسته وصال حضرت خود گردانم ، و همسایگی خود
پسندم ، و نیز در نواخت ببفرایم ، و گویم : « عبدی ! رضیت بك جاراً فهل رضیت لی جاراً ؟ »
و گفته اند : کمال دین تحقیق معرفتست در هدایت حال ، و اتمام نعمت تحصیل مغفرت است

در نهایت کار، منت مینهد بر مؤمنان که من باول معرفت دهم، و باخر بیامرزم، و این خطاب با جماعت مؤمنان است، و شك نیست در مغفرت جماعت مؤمنان، اگر شك است در آحاد و افراد است که بر ایمان بمانند یا نمانند، اما بر جمله مؤمنان آمرزیده‌اند. گفته‌اند: این اسلام پسندیده الله است، و «رضت لكم الاسلام دیناً» بوی اشارت است بر مثال سرائی است که راه گذر آن بر چهار درگاه است، و از پس آن درگاهها چهار قنطره است، و پس آن قنطره درجات و مراتب است، تا درگاهها و قنطرهها باز نبرند بدرجات و مراتب نرسند. اول درگاهی که بر راه گذر آنست اداء قریض است. دوم اجتهاب محارم. سیوم تکیه کردن بر ضمان الله در کار روزی. چهارم صبر کردن بر بلاها و رنجها. چون بدین درگاهها گذشتی قنطرهها پیش آید: اول قنطره رضا، بحکم الله رضا دادن و آنرا کردن نهادن، و از راه اعتراض برخاستن. دوم قنطره توکل است، برخدا اعتماد داشتن و او را پناه و پشت خود گرفتن و وکیل خود شناختن. سیوم قنطره شکر است، نعمت الله بر خود بشناختن، و آن نعمت در طاعت وی بکار بردن. چهارم قنطره اخلاص است در اعمال، هم در شهادت، هم در خدمت و هم در معرفت شهادت در اسلام و خدمت در ایمان و معرفت در حقیقت. چون قنطرهها باز نریدی از آن پس درجات است و مراتب، هر کس را چنانکه سزا است، و چنانکه الله او را خواست. اینست که رب العزّة گفت: «لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم».

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى: «يسئلونك» میپرسند ترا، «ماذا احلّ لهم» که چه چیز ایشان را حلال و گشاده کردند از صید، قل [ای رسول من] بگوی: «احلّ لكم الطيبات» حلال کردند شما را پا کها [و کشتها از بهیمة انعام]، «وما علمتم» و خوردن صید آن

سبع که صید کردن در وی آموخته‌اید، « **من الجوارح** » ازین ددان و پرندگان شکاری، « **مکلبین** » در آن حال که می‌درآموزید و آموخته فرا صید می‌گذارید، « **تعلمونهنّ** » در آن ددان می‌آموزید، « **مما علمکم الله** » از آنچه الله در شما آموخت، « **فکلوا مما امسکن علیکم** » می‌خورید از آنچه شما را صید کنند [وازان نخورند]، « **واذکروا اسم الله علیه** » و خدایرانام برید چون آنرا فرا صید گذارید، « **واتقوا الله** » و از خشم و عذاب خدای پرهیزید، « **ان الله سریع الحساب** (۴) » الله آسان توان است زود شمار. « **الیوم احلّ لکم الطّیبات** » امروز حلال کردند شما را این پاکها از بهیمة انعام، « **و طعام الذین اوتوا الكتاب** » کشته و صید اهل کتاب، « **حلّ لکم** » شما را حلال است، « **و طعامکم** » و کشته و صید شما، « **حلّ لهم** » ایشانرا حلال است، « **والمحصنات من المؤمنات** » و داشتگان و کوشیدگان از زنان گرویدگان [شما را حلال اند و پاک]، « **والمحصنات من الذین اوتوا الكتاب من قبلکم** » و آزاد زنان اهل کتاب تورات و انجیل، « **اذا آتیتموهنّ** » آنکه که ایشان را دهید « **اجورهنّ** » کاوینهای ایشان، « **محصنین** » باکان در عقد نکاح و خویشان داران، « **غیر مافحین** » نه زانیان و پلیدکاران، « **ولا متخذی اخدان** » و نه دوست گیرندگان، « **و من یکفر بالایمان** » و هر که بایمان کافر شود، « **فقد حبط عمله** » بدرستی که کردار وی تباه گشت و نیست شد، « **و هو فی الآخرة من الخاسرین** (۵) » و او در آن جهان از زیانکاران است

« **یا ایها الذین امنوا** » ای ایشان که بگرویدند، « **اذا قمتم الی الصلوة** »

حون از خواب بر نماز خیزید [خوابی که چشم و دل پر کند]، « **فاغسلوا وجوهکم** » رویهای خود بشوئید، « **وایدیکم** » و دو دست خویش، « **الی المرافق** » تا هر دو

وارن (۱)، « وامسحوا برؤوسکم » و سرهای خویش را مسح کنید، « و ارجلکم » و دو پای خویش [بشوئید]، « الی الکعبین » تا هر دو بژول (۲). « وان کنتم جنباً » و اگر جنابت رسیده باشید (۳)، « فاطهروا » غسل کنید، « وان کنتم مرضی » و اگر بیماران باشید (۳)، « اوعلی سفر » یا در سفر باشید (۳)، « او جاء احد منکم من الغائط » یا یکی از شما از غایط میآید، « اولمستم النساء » یا زنان را پاسید، « فلم تجدوا ماء » و آبی نیابید، « فتميموا » آهنگ کنید، « صعيداً طيباً » زمینی و خاکی پاک را، « فامسحوا بوجوهکم وایدیکم » و رویهای خویش و دستهای خویش پیاسید، « منه » از آن خاک [پاک آزاد]، « ما یرید الله » نمیخواهد خدای، « لیجعل علیکم من حرج » که بر شما تنگی نهد، « ولکن یرید لیطهركم » لکن میخواهد که شما را پاک کند، « ولیتیم نعمته علیکم » و نعمت طاعت بر شما تمام کند، « لعلکم تشکرون (۱) » تا مگر آزادی کنید.

النوبة الثانية

قوله تعالى: « یسئلونک ماذا احلّ لهم » الآية - ابورافع روایت کند که جبرئیل (ع) فرو آمد، بردر سرای پیغامبر (ع) بایستاد و دستوری خواست تا در شود. رسول (ع) او را دستوری داد. جبرئیل همچنان ایستاده بود، و توقف هم کرد، تا رسول بیرون آمد، و گفت: یا جبرئیل ترا دستوری دادیم، چرا درنثائی؟ جبرئیل گفت: در این خانه سگ چهای است، و ما که فرشتگان ایم در هیچ خانه نرویم که در آن سگ باشد

۱- وارن به وزن قارن آرج را گویند که بندگان ساعد و بازو است و عربی مرفوع خوانند (برهان قاطع). ۲- ژول بضم اول، بروزن و معنی بحول است که استخوان شالگ باشد، و بناری کعب خوانند (برهان قاطع). ۳- نسخة الف: ید.

يا صورتگرى، وبهذا روى على بن ابي طالب (ع) أن النبىؐ (ص) قال: «الملائكة لا تدخل بيتاً فيه صورة ولا كلب ولا جنب». وروى ابوهريرة قال: قال رسول الله (ص): «اتانى جبرئيل (ع) فقال ايتك البارحة فلم يمنعنى ان اكون دخلت الا انه كان على الباب تماثيل، وكان فى البيت قرامستر فيه تماثيل، وكان فى البيت كلب، فمر برأس التمثال الذى على باب البيت فيقطع فيصير كهيئة الشجرة، ومر بالستر فيقطع فيجعل وسادتين توطئان، ومر بالكلب فيخرج»، ففعل رسول الله (ص).

بورافع ميگويد: چون جبرئيل اين سخن بگفت، رسول خدا بمن فرمود که در خانهای مدینه بگرد، و هر جا که سگ بینی بکش. گفتا: سگانرا چندانکه یافتم کشتم. رسول خدا حرام کرد داشتن آن و فروختن وبهای آنستدن، و ذلك فيما روى ابوهريرة، قال: قال رسول الله (ص): «لا يحل» نمن الكلب، ولا حلوان الكاهن، ولا مهر البغى». و روى جابر، قال: «امرنا رسول الله (ص) بقتل الكلاب حتى أن المرأة تقدم من البادية بكلبها، فتقتله». پس جماعتی آمدند و چنان نمودند که ایشان را بسگان حاجت است، از بهر صید و زرع و ماشیه، و بتعريض گفتند: ماذا يحل لنا من هذه الأمة التي تقتلها؟ رسول خدا ایشان را جواب نداد، انتظار وحی همی کرد، تا جبرئیل فرو آمد و این آیت آورد: «يسئلونك ماذا احل لهم». پس رسول خدا دستوری داد داشتن بعضی سگان را تا مردم انتفاع بدان همی گیرند، و در نوع از آن بقتل مخصوص کرد یکی کلب عقور، دیگر سیاه همرنگ (۱)، و ذلك فى قوله (ص): «اقتلوا منها كل اسود بهيم»، وقال: «عليكم بالأسود البهيم ذى القطنين، فانه شيطان». اکنون سگ داشتن از بهر زرع و صید و ماشیه رواست و بیرون از آن نه رواست، لقول النبىؐ (ص): «من اتخذ كلباً الا كلب ماشية او صيد او زرع انتقص من احره كل يوم قيراط». وقال (ص): «ما من اهل بيت يرتبطون كلباً الا نقص

من عملهم کل يوم قیراط الا کلب صید او کلب حرث او کلب غنم .

« یسئلونک ماذا احل لهم » - سعید جبیر گفت : این آیت در شأن عدی بن حاتم وزید بن المهمل آمد، که گفتند : یا رسول الله انا نصید بالکلاب والبزاة ، فمنه ما ندرک ذکوتہ ، ومنه ما یقتل ، فلاندرک ذکوتہ ، وقد حرّم الله المیتة ، فماذی یحل لنا ؟ گفتند : یا رسول الله ! پیوسته شکار کنیم سگان و بازان، و صیدی که درافتد ، باشد که زنده یابیم و بدست خویش چنانکه شرع فرموده کشیم ، و باشد که کشته یابیم ، و بذکوة نرسد ، و معلوم آنست که رب العزّة مردار حرام کرده ، اکنون حلال از آن کدام است ، و حرام کدام ؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد :

« یسئلونک ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات » - ای رسول من ! ایشان را جواب ده که هر چه طیبات است شما را حلال است ، و طیبات آنست که تحریم آن در کتاب و سنت نیامده است ، و عرب آنرا پاک دارد هر چه بعرف و عادت عرب پاک است ، و عرب آنرا خورند از طیبات است . و هر چه بعرف و عادت ایشان پاک نیست و نخورند از خبائث است ، و رب العزّه میگوید : « و یحل لهم الطیبات و یحرم علیکم الخبائث » شتر و گاو و گوسفند و خرگور و اسب و آهو و گاو دشتی و خرگوش و روباه و کفتار و سوسمار ، که عرب خورند ، و یربوع و قنقد و چرز (۱) و مانع ، این همه از طسات است که عرب آنرا صید کنند و خورند ، و نصوص بدان آمده است .

« وما علمنم من الجوارح » - یعنی : و صید ما علمتم من الجوارح ، هر چه صید کند از ددان و پرندگان، آن را جوارح گویند یعنی کواس ، و حوارح آدمی از آن نام

۱ - بریده ایست که او را بچرخ و باز و اممال آن شکار کسد ، و عربی حزاری گویند

و ترکان توغدري (برهان فاطم) .

کردند که کوا سب وی اند ، « اجترو السیئات » ای اکتسبوها ، « و یعلم ما جر حتم بالنهار » ای اکتسبتم . « مکلبین » - علی الخصوص سگ داران اند که بسگ صید کنند ، و مراد باین جمله شکار یابند ، لکن سگ بد کر مخصوص کرد که این عام تراست ، و صید بسگ بیشتر کنند .

« تعلمونهن » - یعنی تؤدبوهن لطلب الصيد ، آن شکاری باید که آموخته باشد چنانکه صید که گیرد نگه دارد صیاد را ، و از آن نخورد ، کشته یازنده ، و خون صیاد آنرا فرا صید کند فرا شود ، و چون برخواند اجابت کند ، و خون باز خواند باز ایستد . روی عدی بن حاتم قال : قال لی رسول الله (ص) : « اذا ارسلت کلبک فاذکر اسم الله ، فان امسک عليك فادر کته حياً فاذبحه ، وان ادر کته قد قتل ، ولم يأکل منه فاکله ، و ان اکل فلا تأکل ، فانما امسک علی نفسه ، وان وجدت مع کلبک کلباً غیره ، وقد قتل فلا تأکل ، فانک لا تدري ایهما قتله ، و اذا رمیت سهمک فاذکر اسم الله ، فان غاب عنک يوماً ، فلم تجد فیہ الا امر سهمک فکل ان شئت ، وان وجدتہ غریقاً فی الماء فلا تأکل » و روی أن اباً ثعلبة الخشني جاء الى النبی (ص) : فقال یا رسول الله ان ارضنا ارض صید ، فأرسل سهمی و اذکر اسم الله ، وأرسل کلبی المعلم ، و اذکر اسم الله ، وأرسل کلبی الذی لیس بمعلم . فقال النبی (ص) : « ما حبس عليك سهمک ، و نکر اسم الله فاکل ، و ما حبس عليك کلبک المعلم و نکر اسم الله فکل ، و ما حبس عليك کلبک الذی لیس بمعلم ، و ادر کته ذکوته فاکل ، و ان لم تدرك ذکوته فلا تأکل » .

« فکلوا مما امسکن علیکم » - ای صدن لکم ، « و اذکر اسم الله علیه » یعنی عند ارسال الجوارح . خلاف است میان علما که کلب معلم چون یک بار اتفاق افتد که از وریشه خود چیزی بخورد بعد از آنکه مارها صادر را نگه داشته باشد و از آن نخورده ، و طبیعت اصلی دست نداشته ، این یک بار که از آن بخورد باقی حلال است یا حرام ؟ یک قول شافعی

آنست که حلالست ، و باین يك دفعه که از آن چیزی خورد حرام نگشت، و معنی امساک از آن برنخاست، و قول دیگر آنست که حرام است، و این موافق مذهب ابوحنیفه است و بناءً مسأله بر آنست که ترك اكل بنزدیک شافعی نه از شرائط امساک است ، و بنزدیک ابوحنیفه از شرائط امساک است، و هم چنین خلاف است در فریسه‌های پیش، بنزدیک شافعی همه حلال‌اند قولا واحداً ، و بنزدیک ابوحنیفه همه حرام‌اند، اما فریسه باز اگرچه از آن بخورد حلالست باتفاق .

ثم قال : « و انقوالله » ای فی اوامره و نواهیه ، « ان الله سربع الحساب » .
 « اليوم اهل لكم الطيبات » - این یوم آنروز عرفه است که مصطفی (ص) بموقف بود ، و این طیبات هم بهیمة الانعام است .

« و طعام الذین اوتوا الكتاب » - ذبائح اهل تورات و انجیل است . « حل لكم » ای حلال لكم . میگوید : ذبائح جهودان و ترسایان شما را حلالست که مسلمانانید ، و همچنین ذبائح هر کس که در دین ایشان شد پیش از مبعث مصطفی (ص) . اما آنکس که ازدینی دیگر و ادین (۱) ایشان شود بعد از مبعث مصطفی (ص) ، ذبیحه وی حلال نیست ، و ذبائح ترسایان عرب هم حلال نیست که مصطفی (ص) گفت : « ما نصارى العرب باهل الكتاب ، لا تحل لنا ذبائحهم » . اما اطعمه ایشان بیرون از ذبائح ، علما در آن مختلف اند بیشتر بر آنند که حلالست همچون ذبائح گفتند : طعام لفظی است که بر همه مأكولات افتد .

اما کتابی که بوقت ذبح نام دیگر برد، نه نام الله ، در آن ذبیحه وی دو قول است :

بيك قول حرام است، لما روی ان ابن عمر قال : « لانا كلوا ذبائح النصارى ، فانهم يقولون باسم المسيح ، وانهم لا يستطيعون ان يهدوكم قد أضلوا انفسهم » ، و بیشترین علما بر آن قول‌اند که حلالست شعبی و عطا گفتند . اذا ذبح النصراني ، وقال باسم المسيح ، فانه

لا یحرّم ، لان الله تعالى قد أحلّ ذبائحهم ، وهو یعلم ما یقولون .

« و طعامکم حلّ لهم » - یعنی و حلال لکم ان تطعموهم طعامکم . میگوید : شما را حلال است و گشاده، که ایشان را طعام دهید . و بدان که طعام در قرآن بر چهار وجه است . یکی از آن مطعومات است که مردم آنرا پیوسته بکار دارند، و ذلك فی قوله تعالى : « و أطعمهم من جوع » ، « و هو یطعم و لا یطعم » ، « فاذا طعمتم فانثروا » . وجه دوم طعام است بمعنی شراب، و ذلك فی قوله تعالى : « و من لم یطعمه فانه منی » ای من لم یشر به . وجه سیوم طعامست بمعنی تملیح السمک . چنانکه گفت : « احل لکم صید البحر » یعنی تملیح السمک منفعة لکم . وجه چهارم طعام است بمعنی ذبائح ، چنانکه درین آیت گفت : « و طعام الذین اوتوا الكتاب حلّ لکم و طعامکم حلّ لهم » .

« و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذین اوتوا الكتاب من قبلکم » - یعنی : و أحل لکم نکاح حرائر المسلمات و حرائر کتابیات . احصان ایدر بمعنی حریت است . میگوید : شمارا حلالست و روا که آزاد زنان مؤمنان و آزاد زنان اهل کتاب تورات و انجیل بزنی کنید ، مسلمانان را رواست که آزاد زنان اهل کتاب بزنی کنند ، اما نکاح کنیزکان کتابیات روانبست بمذهب شافعی ، که رب العزة گفت : « و من لم یستطع منکم طولا أن ینکح المحصنات المؤمنات فمن ماملکت ایمانکم من فنیاتکم المؤمنات » . این آیت دلیل است که ایمان در نکاح کنیزکان شرط است، و این مسأله خلاف عراقیان است، که بنزدیک ایشان نکاح کنیزکان کتابیات رواست، و بقول ایشان محصنات درین آیت عفاف اند نه حرائر، یعنی که نکاح عفاف رواست، اگر آزادند و اگر کنیزک مؤمنانند یا کتابیات ، و نکاح فواجر روانبست نه از مؤمنات و نه از کنایات ، نه کنیزک و نه آزاد ، و این قول سدی است و قول اول درست تر است، و مشترین علما و فقها بر آنند . « اذا آتیتموهن اجورهن » - یعنی مهورهن ، « محصنین » ای مترو جین کما

امر الله، « غیر مسافحین » محالین بالزنا، « ولامتخذی اخدان » سرّین بالزنا بهن . چون الله تعالی نکاح زنان اهل کتاب حلال کرد، آن زنان گفتند : این نکاح را حلال نکرد بر مسلمانان مگر که اعمال ما نیریزندید، وازما خشنود گشت، رب العالمین این آیت فرستاد :

« ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله » - نچنان است که ایشان میگویند، که نکاح ایشان ایشانرا از کفر بیرون ندارد، وبایشان سود نکند، که هر که کافر شود بایمان، عمل وی تباه است. درین کلمت سه وجه گفته اند : یکی آنست که هر که کافر شود بایمان یعنی که از ایمان بازرد، چنانکه تصدیق کرد تکذیب کند. دیگر وجه آنست که : ومن یمکفر بشیء مما یحب به الایمان من صفات الله واسمائیه وکتابه ورساله وملائکته والیوم الآخر والقدر کله خیره وشره ومناطق به الکتاب والسنة الصحیفة من الغیب کالجنة والنار والعرش والكرسى والحجب والحوض والمیزان والصراط . سدیگر وجه میجاهد گفت : و من یمکفر بالایمان یعنی ومن یمکفر بالله، « فقد حبط عمله وهو فی الآخرة من الخاسرین » ممن خسر الثواب .

« یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة » الایف علماء در حکم این آیت مختلف اند، وظاهر آیت چنان مینماید که در هر نمازی وضو میباید کرد، اما قومی گفتند که این آیت اگر چه از روی لفظ عام است بمعنی خاص است، ودر قرآن ازین عمومات و محمولات فراوان است که آنرا حاجت بتخصیص وتفسیر و بیان است، وسنت مصطفی مبین آنست، کما قال الله تعالی : « وأنزلنا الیک الذکر لنبین للناس ما نزل الیهیم » یکی از آن عموم که سنت آنرا مخصوص کرد اینست که رب العزة گفت : « اذا قمتم الی الصلوة فاعسلوا » یعنی اذا قمتم الی الصلوة محدثون، یعنی من النوم او من غیره، ودلیل برین تأویل آنست که از ابن عباس پرسیدند حکم این آیت، وی جواب داد که « لا وضوء الا من حدث »،

و كذلك روى ابن عمر : « أن النبي (ص) صلى الظهر والعصر والمغرب والعشاء بوضوء واحد .
 قومی گفتند : این تشدید در ابتداء اسلام بود ، اما بعد از آن منسوخ گشت ، و بتخفیف
 بدل کردند ، لما روى عبد الله بن حنظلة : « أن النبي (ص) أمر بالوضوء عند كل صلاة
 فشق ذلك عليه ، فأمر بالسواك ، ورفع الوضوء عنه ، الأمن حدث » ، و روى سليمان بن
 بريدة عن أبيه أن رسول الله (ص) كان يتوضأ لكل صلاة ، فلما كان يوم فتح مكة صلى الصلوات
 كلها بوضوء واحد ، فقال عمر إنك فعلت شيئاً لم تكن تفعله ، فقال عمداً فعلته يا عمر .
 قومی گفتند : سیاق این آیت بر طریق ندب است و استحباب ، نه بر طریق حتم
 و اعجاب ، ولهذا قال عكرمة : « كان علي (ع) يتوضأ لكل صلاة ويقرأ هذه الآية » . و روایت
 کنند از ابو غضیف الهذلی که عمر را دید که هر نمازی را وضو میکرد ، گفت یا عمر
 چنین میباید کرد ؟ هر نمازی را وضو واجب است ؟ عمر گفت : نه ، که یکی کفایت باشد
 مادام که حدنی نیفتد ، لکن من از بهر آن میکنم که از رسول خدا شنیدم : « من توضأ
 على ظهر كتب الله له عشر حسنات ، ففي ذلك رغبة يا ابن أخي » .

قومی گفتند که : این آیت از بهر آن آمد که رسول خدا را عادت بود که در هر
 عمل که کردی ، وضو فرا پیش آن داشنی ، تا آن حد که یاران گفتند : چون اراقت کردی
 بروی سلام کردیم ، جواب نداد ، تا آن گه که وضو کرد ، و سخن گفتیم ، همچنین جواب
 نداد تا وضو کرد . و روى حنظلة بن الراهب . « أن رجلاً سلم على النبي (ص) ، و هو يبول ،
 فلم ير د عليه حتى تيمم ، وقال : انه ما منعني ان ارد عليك الا اني لم اكن متوضئاً » . پس رب
 العالمین اورا درین آیت دستوری داد که در وقت حدت ترا این افعال مباح است ، چون بر
 نماز خیزی وضو کن نه بر کاری دیگر . « اذا قمتم الى الصلوة » - یعنی اذا اردتم القيام الى
 الصلوة ، كقوله تعالى : « فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم » ، یعنی فاذا اردت
 ان تقرأ القرآن فاستعذ بالله . میگوید : چون خواهید و غزم کنید که بر نماز خیزید ،

« فاغسلوا وجوهکم ، رویهای خویش بشوید و حدّ روی از قصاص موی سراسر است تا طرف زنج ، تا با منبت دو گوش. آب مطلق درین موضع محدود براندن در وضو فرض است ، و محاسن کشیده که ازین موضع در گذشته باشد شافعی را در شستن آن دو قول است: بیک قول واجب نیست، و این موافق مذهب ابوحنیفه است ، و بقول دیگر واجب است ، و آن قول صحیح است و مذهب اصحاب ، مگر مزنی که اختیار وی قول اول است .

« و ایدیکم الی المرافق » - قومی گفتند : مرافق در تحت غسل نشود ، که الی بمعنی حد و غایت است ، چنانکه آنجا گفت : « ثم اتموا الصیام الی اللیل » ، و این درست نیست و فتوی عامه علما بر آن نیست . عامه علما بر آنند که مرافق در تحت غسل شود ، و الی بمعنی مع است ، کفوله تعالی : « ویزدکم قوّة الی قوتکم » ، ای مع قوتکم ، « ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم » ، ای مع اموالکم ، « فزادتهم رجساً الی رجسهم » ، « من انصاری الی الله » . و روی جابر : « ان النبی (ص) کان اذا توضأ ادار الماء علی مرفقیه . دو دست با هر دو مرفق بشستن در وضو واجب است ، از بهر آنکه اقامت مصالح تن بر دو دست میگردد ، و دو دست بدو مرفق میگردد تا برفق بمصالح خویش برسد .

« وامسحوا برؤسکم » - مذهب مالک و مزنی مسح همه سر کشیدن واجبست در وضو ، از بهر آنکه این « با » معنی تعمیم نهند ، چنانکه جای دیگر گفت تعالی و تقدس : « فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه » ، و این مذهب درست نیست ، و تعمیم باطلست ، لما روی المغیره بن شعبه : « ان النبی (ص) مسح بناصیته ، و علی عمامته » ابوحنیفه گفت : قدر واجب مسح ربع سراسر است . ابویوسف گفت : مسح نیمه سر . شافعی گفت : چندانکه اسم مسح بر آن افتد کفایت باشد و فرض گذارده شود . گفتا و این با باء تبعیض است ، چنانکه گویند : مسحت یدی بالمندیل ، فانه یسمى ماسحاً ، و ان کان مسح بعضه .

اما کمال مسح بمذهب شافعی در تکرار است ، و مذهب ابوحنیفه در استیعاب ، و

پای، نیز غسل باید بخلاف مسح، که در مسح هیچ حد نهاد، نه در تیمم، که گفت: «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه»، و نه در وضو، که گفت: «فامسحوا برؤسکم». اگر حکم هر دو پای مسح بودی نه غسل، پس تحدید در آن نبودى، که در مسح تحدید نیست، چنانکه بیان کردیم. و نیز در خبر است که **مصطفی (ص)** گفت در صفت مؤمنان: «انهم يحشرون فى القيامة غراً محجلین من آثار الوضوء». فردا در قیامت امت من می آیند رویهای ایشان سپید و دست و پایشان سپید از آثار وضوء. غراً سپیدی روی است، محجلین سپیدی دست و پای، رسول خدا دست و پای را بهم جمع کرد در ثواب، و هر دو بهم برابر کرد در آن روشنائی و سپیدی که از آثار وضو باشد. این دلیل است که امروز در سرای حکم هر دو بحکم برابرند و یکسان.

اما ایشان که «ارجلکم» بخفض خوانند، گویند: عطف بر رؤس است، اما مراد باین مسح غسل است، که مسح در لغت مسح بود و غسل بود. عرب گویند: فلان مسح للصلوة، ای توضاً، و درپارسی گویند که: مسح کرد یعنی وضو کرد، و این از بهر آنست که آنکس که آب دست کند ناچار آب بر اعضاء خویش ریزد، و دست بدان بمالد تا غسل حاصل شود. پس چون معلوم شد که مسح هم غسل بود و هم مسح، گوئیم در سر مسح است بعینه، که تحدید با آن نیست، و در رجلین غسل است، که تحدید دلالت میکند بر غسل. ابو عبیده و اخفش گفتند: «و أَرَجَلُکُمْ» خفض است بر طریق جوار نه بحکم عطف، چنانکه جای دیگر گفت: «فیاتیکم عذاب یوم الیم». موضع الیم رفع است که صفت عذابست، و خفض آن بر طریق جوار است، همچنین موضع «ارجلکم» نصب است که عطف بر وجوه است، و خفض آن بر طریق جوار است، و این چنین در قرآن و در لغت بسیار است، و در اعراب رواست.

اما واوها که درین آیت است، علما در آن مختلف اند که واو ترتیب اند یا واو

جمع؟ قومی گفتند: یعنی ترتیب و تعقیب‌اند، و ازینجا ترتیب در وضو واجب دیدند: اول روی شستن، پس هر دو دست بشستن، پس مسح سر کردن، پس هر دو پای بشستن. وضو برین ترتیب واجب دیدند، و خلاف این باطل دانستند، و اختیار شافعی آنست، و حجت وی آنست که مصطفی (ص) گفت بر قول خدای عز و جل: «ان الصفا والمروة من شعائر الله، ابدؤا بما بدأ الله به». این دلیلست که او ترتیب واجب کند، و بدایت بلفظ، بدایت بفعل واجب کند، و كذلك قيل لعبد الله بن زيد بن عاصم: كيف كان رسول الله يتوضأ؟ فدعا بوضوء، فأفرغ على يديه اليمنى، فغسل يديه مرتين، ثم مضمض واستنثر ثلاثاً، ثم غسل وجهه ثلاثاً، ثم غسل يديه مرتين مرتين إلى المرفقين، ثم مسح رأسه بيديه، فأقبل بهما، وادبر بدأ بمقدم رأسه، ثم ذهب بهما إلى قفاه، ثم ردهما حتى رجع إلى المكان الذي بدأ منه، ثم غسل رجليه.

رسول خدا وضو برین ترتیب کرد، و پس ازین صحابه و تابعین و سلف صالحین الی یومنا هذا، همه چنین کردند، و بخلاف این هیچ کس نقل نکرد، دلیلی روشن است که این ترتیب که در وضو واجب دیده‌اند. و مذهب مالک آنست که اگر ترتیب بعمد دست ندارد، آن وضو بکار نیست و اعادت باید کرد، و اگر بنسیان دست بدارد، بروی اعادت نیست، و اختیار هرنوی اینست.

اما مذهب ابو حنیفه و سفیان آنست که ترتیب در وضو سنت است نه واجب، اگر بعمد یا بنسیان دست بدارد بروی اعادت نیست، و بر وفق مذهب ایشان «واو» موجب ترتیب نیست، که واو بمعنی جمع است، همچنانکه در آن آیت گفت: «انما الصدقات للفقراء والمساكين» الآية. قالوا: لا خلاف أن تقديم بعض اهل السهام على بعض في الاعطاء جائز، فكذلك ههنا.

امّا ما ورد من الاخبار في فضل الوضوء فقد روى عن النبي (ص) انه قال: «من توضأ فأحسن الوضوء خرجت خطايا من جسده، حتى تخرج من تحت اظفاره»، وقال: «اذا توضأ العبد المؤمن او المسلم، فغسل وجهه، خرج من وجهه كل خطيئة نظر اليها بعينه مع الماء او مع آخر قطر الماء، فاذا غسل يديه خرج من يديه كل خطيئة بطشتها يده مع الماء او مع آخر قطر الماء حتى يخرج نقياً من الذنوب»، وقال: «تبلغ الحليّة من المؤمن حيث يبلغ الوضوء»، وقال: «الطهور شرط الايمان، والحمد لله يملأ الميزان، وسبحان الله و الحمد لله يملآن ما بين السموات والارض، والصلوة نور، والصدقة برهان، والصبر ضياء، و القرآن حجة لك او عليك». و عن عبد الرحمن بن سمرة، قال: «خرج علينا رسول الله، ونحن في مسجد المدينة، فقال لقد رأيت البارحة عجباً، رأيت رجلاً من امتي سلط عليه عذاب القبر، فجاءه وضوءه، فاستنقذ من ذلك»، وعن ابي قال: قال لي النبي (ص): «يا بني! اسبغ الوضوء يزد في عمرك، ويحبك حافظاك. يا بني! ان استطعت ان لاتزال على وضوء فانه من اتاه الموت، و هو على وضوء، اعطى الشهادة»، وقال (ص): «استقيموا، ولن تحصوا، و اعلموا ان خير اعمالكم الصلوة، و لا يحافظ على الوضوء الا مؤمن.»

«وان كنتم جنباً فاطهروا» - اي: اغتسلوا. تطهروا و اطهروا يكي است. روايت کنند از علي (ع) كه گفت: ده مرد از اين دانشمندان جهودان بر مصطفى آمدند، و گفتند: يا محمد لماذا امر الله بالغسل من الجنابة؟ ولم يأمر من البول والغائط، وهما اقدر من النطفة؟ يا محمد! چونست كه الله تعالى جنابت رسیده غسل فرمود و ازوى نطفه پاك بسامد. و محدث را نفرمود، و ازوى غائط پليد آمد. رسول خدا گفت: از آنكه آدم (ع) چون از آن درخت منهي بخورد، و لذتي بياطن وي رسيد، و در عروق وي روان گشت، فرزند آدم چون صحبت كند از زير هر تائي موي او شهوتي حر كت كند. رب العالمين غسل كه واجب

کرد تطهیر و تکفیر آنرا واجب کرد. و گفتند: یا محمد چرا از جمله اعضاء چهار عضو مفرد کرد در وضو کردن؟ گفت: از بهر آنکه آدم چون خواست که از آن درخت بخورد روی بدان آورد و در آن نگرست. رب العالمین روی شستن واجب کرد کفارت آنرا، پس پیاپی فرا آن رفت، و اول قدمی که بنا فرمائی برداشتند آن بود. رب العزة پای شستن بفرمود تا کفارت آن باشد. پس دست فرا کرد و بگرفت و بخورد، دست شستن فرمود تطهیر آنرا. پس چون تاج و حلال از وی پیرید دست زلت رسیده بر سر نهاد خدای تعالی مسح فرمود طهارت آنرا. پس چون آدم این فرمان بجای آورد، و اعضاها را طهارت داد خدای ویرا توبت داد، و گناهان وی بیامرزد، و بر امت من فرض کرد تا کفارت گناهان ایشان باشد از وضو تا بوضو، احبار چون این از مصطفی شنیدند همه صدق زدند، و مسلمان شدند. و در فضیلت غسل مصطفی (ص) گفت در آن حدیث معروف: «رایت البارحة عجبا، رأیت رجلا من امتی و النبیون قعود حلقاً حلقاً، کلما دنا الی حلقة طرد، فجاءه اغتساله من الجنابة و أخذ بیده، فأقعدہ الی جنبی» و فی حدیث انس قال: قال لی رسول اللہ (ص): «یا بنی! بالغ فی الغسل من الجنابة، فتخرج من مغتسلک و لیس علیک ذنباً ولا خطیئة». قلت بابی و أُمی فما المبالغة؟ قال: «تبلّ أصول الشعر، و تنقی البشرة».

«و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لمستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعيداً طیباً فامسحوا بوجوهکم و ابدیکم منه» - ای من الصعب. شرح این در سورة النساء رفت.

«ما یرید اللہ لیجعل علیکم» - فیما فرض علیکم من الوضوء و الغسل و التیمم، «من حرج» ای ضیق. میگوید: اللہ نمیخواهد بر شما تنگی در دین، بلکه دین بر شما فراخ کرد، باین رخصتها که داد، و آسانی فرمود. «ولکن یرید لیطهرکم» من الاحداث و الجنابات و الذنوب و الخطیئات، لکن میخواهد که شمارا پاک گرداند باین وضو و غسل که فرمود از

حدث وجنابت از روی ظاهر، هم از معصیت از روی باطن، «ولیتم نعمته علیکم» و تانعمت خود بر شما تمام کند بر روشن داشتن راه دین و در آموختن کار دین، وقیل : بانجائکم من النار، و ادخالکم الجنة، یدل علیه ماروی ان رجلا سمع البنی (ص) یقول : اللهم انی استلک تمام النعمة. فقال: او تدری ما تمام النعمة؟ قال: لا قال: «النجاة من النار ودخول الجنة». وقیل: «ولیتم نعمته علیکم» فیما اباح لکم من التیمم عند عدم الماء وسائر نعمه التي لا تحصى، لعلکم تشکرون الله علیها.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «يسئلونك ماذا احلّ لهم قل احلّ لكم الطيبات» الآية - تفسیر محرمات و محملات از شرع پرسیدند، و تکیه بر فنوای شرع کردند، دانستند که پاک آنست که شرع پاک کرد، و پلید آنست که شرع پلید کرد راه آنست که شرع نهاد، چراغ آنست که شرع افروخت، و تخم آنست که شرع ریخت. بی شرع روشن هیچ کس بکار نیست، بی شرع دین هیچ کس پذیرفته نیست.

اگر نر بهر شرعستی در اندر بنددی گردون

و گر نر بهر دینستی کمر بگشایدی حوزا

شرع ایشانرا جواب داد که حلال آنست که پاک است، و پاک آنست که زبان بر ذکاردارد، و دل در فکر آرد، و جان با مهر پردازد و بدان که دل را دو صفت است: یکی صفوت دیگر قسوت صفوت از خوردن حلال بود، قسوت از خوردن حرام خزد مرد که حرام خورد دلش سخت شود، چنانکه رب العزة حکایت کرد از قومی که: «قت قلوبهم وزیر لهم الشیطان ما کانوا یعملون» پس زنک بی وفائی بر آن نشیند، چنانکه گفت: «کلا بل ران علی قلوبهم» پس غاشه بی دولتی در سر وی کشد که «قلوبنا علف»، پس شهره زمین

و آسمان گردانید کہ : « اولئک الذین لم یرد اللہ ان یطہر قلوبہم » و او کہ حلال خورد
دلش صافی گردد تا از مہر خود با مہر حق پردازد، و از یاد خلق با یاد حق پردازد ہمہ او
را خواند، ہمہ او را داند. اگر بند بوی بند، اگر شوند بوی شوند، اگر گیرد بوی
گیرد، و الیہ اشار النبی (ص) حکایۃ عن اللہ عزّ وجلّ : « فاذا احببتہ ، کنت لہ سمعاً
یسمع بی، و بصراً یرى بی، ویداً یبطش بی، »

بندۂ خاص ملک باش کہ با داغ ملک

روز ہا ایمنی از شحنہ و شبہا ز عسس

« و ما علمتم من الجوارح مکلبین »۔ آن سگ شکاری بیک مراد خود کہ بگذاشت،
و طبیعت خود کہ دست بازداشت، تا آن صد خواجہ خویش را نگہ داشت، لاجرم فریستہ
وی حلال گشت، و افتناء وی در شرع جائز، و نجاست و خساست وی در منفعت وی مستغرق،
و نر شایستہ قلادہ زرین گشت، و بای تخت ملوک. از روی اشارت ہمہ گوید کہ :

آزاد شو از ہر حہ مکون اندر

تا باشی یار غار آن دلبر

سگ خسس بیک ادب کہ بجای آورد خست وی عزت بدل گشت، پس چہ
گوئی درین جوہر حرمت اگر ادب حضرت بجای آرد. و خود پرستی را با حق پرستی
بدل کند، و مراد خود فدای حکم ازل کند کمتر نواختی کہ از حضرت او را پیش آید
آنست کہ در فراغت بروی بگشایند، تا بلذت خدمت رسد، باز حلاوت قربت تو یابد، باز
سرور معرفت، باز روح مناجات، باز برق محبت، باز کشف مشاہدت، باز شغلی در پیش آید
کہ از آن عبارت نتوان، تا آنکہ ہمہ زندگانی شود در آن

پیر طریقت گفت: « مسکین او کہ عمری بگذاشت و او را ازین کار بوئی نہ، ترا

از دریا کسان حسست کہ ترا جوئی نہ ! »

« اليوم احلّ لكم الطّيبات » - يوسف بن الحسين گفت: الطّيبات من الرزق ما يبدولك من غير تكلف ولا اشراف نفس، طيبات رزق آنست که از غیب در آید و برضای حق آید، بجان و دل قبول باید، و زاد راه دین را بشاید، و گفته اند: طيبات رزق آنست که صفت طهارت یافته و عن نطافت کشته. و طهارت دو قسم است: یکی از روی ظاهر یکی از روی باطن، و رموز هر دو قسم درین آیت روان است که رب العزة گفت:

« يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم » الاية - طهارت ظاهر سه فصل است: یکی طهارت از نجاست. دوم طهارت از حدث و جنابت، سیوم طهارت از فضولات تن، چون ناخن و موی و شوخ و غیر آن، و هر یکی را ازین سه فصل شرحی و بیانی است بجای دیگر گفته شود ان شاء الله، و طهارت باطن سه وظیفه است: اول طهارت جوارح از معصیت، چون غیبت و دروغ و حرام خوردن و خیانت کردن و درناه حرم نگریستن، چون این طهارت حاصل شود بنده آراسته فرمان برداری و حرمت داری گردد، و این درجه ایمان پارسایان است نشان وی آنست که همواره ذکر حق او را بر زبان است و ثمره وعده در دل، و تازگی منت در جان، پیوسته در عیادت بیماران، و زیارت گورستان، و بدعای نیکان شتابان، و فرا بهشت یازان. وظیفه دوم طهارت دل است از اخلاق ناپسندیده چون عجب و حسد و کبر و ریا و حرص و عداوت و رعونت. عجب آئینه دوستی خراب کند. حسد قیمت مردم ناقص کند. کبر آئینه دل تاریا، کند ریا چشمه طاعت خشک کند. حرص حرمت مردم نهد. عداوت آب الفت بازیندر. رعونت مبخ صحبت ببرد. بنده چون ازین آرایشها طهارت یافت، در شمار متقیان است. نشان وی آنست که از رخصت بگریزد، و در شبته نیاویزد، پیوسته ترسان و لرزان و از دوزخ گریزان، بلقمه ای و خرقه ای راضی، جهان بجهانیان باز گذاشته، و خود را در بوته اندوه بگذاخته. ایمان مایه وی، تقوی زاد وی، کور منزل وی، آخرت مقصد وی. با اینهمه پیوسته بزبان تضرع میزارد، و

میگوید : الهی ! هر کس بر چیزی، ومن ندانم که بر چه ام ، بیمم همه آنست که کی پدید آید که من که ام ؟ الهی ! پیوسته در گفت و گویم ، تا وانمائی (۱) در جست و جویم ، از بقراری در میدان بی طاقتی میجویم، در میان کارم، اما بوئی نمیجویم الهی ! مرکب و ایستاد، و قدم بفرسود ، همراهان (۲) برفتند ، و این بیچاره را جز تحیر نیفزود :

قد تحیرت فیک خذیدی یا دلیلا لمن تحیر فیکا

وظیفه سیوم طهارت سراسر است از هر چه دون حق ، يقول الله عز و جل : « قل الله ثم ذرهم ». این طهارت امروز حلیت ایشانست که فردا جام شراب ظهور در دست ایشان است. امروز نور امید در دلشان می تاود و فردا نور عیان در جان. امروز از شوق آب جگر در دیده روان ، و فردا آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان. امروز صبح شادی از مطلع آزادی بر آمده ، و فردا آفتاب عنایت در آسمان معایت ترقی گرفته. نشان این طهارت آنست که مهر دنیا بشوید، و رسوم انسانیت محو کند، و حجاب تفرق بسوزد، تا دل در روضه انس بنازد، و جان در خلوت عیان با حق پردازد. نکو گفت آن جوان مرد که : آخر روزی ازین طبل بر آید آوازی ، و از آن کریم باشد واجان (۳) محب رازی ، عجب کاری و طرفه بازاری ! اینست مؤانست من غیر مجانست ، چون همجنسی (۴) نیست این انس چیست ؟ چون هم کفوی (۵) نیست این مهر چیست ؟ چون تو او را ندیده ای این بسی طاقتی چیست ؟ چون شراب در غناب است این هستی چیست ؟ چون انتظار همه محنت است این شادی دل چیست ؟ چون دیده سر ازو محجوب است این وجد چون آتش چیست ؟ چون این طریق همه بالاست در میان بلا این لذت چیست ؟

۱- نسخه الف : وانمایی. ۲- نسخه الف : هام راهان. ۳- نسخه ج : فاجان = باجان.

۴- نسخه الف : هام جنسی. (۵) - هام کفوی.

هر چند بر آتشم نشاند غم تو

غمناك شوم گرم نماند غم تو

« فاعسلوا وجوهكم و ایدیکم الی المرافق » - چنانکه در طهارت ظاهر روی شستن بفرمان شریعت واجب است ، در طهارت باطن باشارت حقیقت آب روی خویش نگاه داشتن ، و در طلب خسایس (۱) پیش دناداران نریختن واجبست ، و چنانکه در آن طهارت دست شستن واجب است درین طهارت دست از خلائق بشستن و کربحق سپردن واجبست ، و چنانکه مسح سر واجب است سر بگرداندن از خدمت مخلوق ، و از تواضع هر کسی و نا کسی پرهیز کردن واجبست ، و چنانکه پای شستن فرض است ، بر کار خیر پای نهادن ، و بر طاعت الله رفتن واجبست .

و گفته اند : تخصیص این اعضاء چهار گانه بطهارت از آن جهت است که آدمی شرف و فضل که یافت بر دیگر جانوران ، مابین اعضا یافت . یکی صورت روست که دیگران را برین صفت نیست . رب العالمین منت نهاد و گفت : « و صور لم فأحسن صورکم » . دیگر هر دو دست اند که آدمی بدان طعام خورد ، و همه جانوران دیگر بدهن خورند . رب العزة منت نهاد و گفت : « ولقد کرّمنا بنی آدم » یعنی بالمدین الباطشتن الصالحین للاکل و غیره . سیوم سر است که در آن دماغ است ، و در دماغ عقل است ، و در عقل شرف دانائی است که دیگران را نیست . رب العالمین منت نهاد و گفت : « لایات لاولی الالباب » . چهارم دویای اند بر قامت راست زیبا کشده تا بدان میروند و دیگران را بای برین صفت نیست ، يقول الله تعالی : « لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم » خون این نعمت بر فرزند آدم تمام کرد طهارت این حوارج ازوی در خواست شکر آن نعمت را . و گفته اند : طهارت سبب آسایش است و راحت پس از اندوهان و محنت ،

چنانکه در قصهٔ مریم است. بوقت ولادت عیسی چون آن چشمهٔ آب پدید آمد طهارت کرد و از اندوه ولادت و وحشت غربت برست. و سبب دفع وساوس شیطان است که مصطفی گفت «اذا غضب احدکم فلیتوضأ». و سبب کشف بلا و محنت است، چنانکه در قصهٔ ایوب پیغامبر است. و ذلك فی قوله تعالی: «ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب»، و گفته‌اند: سر طهارت درین اعضاء چهار گانه (۱) بی هیچ آلاشی که در آن است، از دو وجه است: یکی آنکه تا مصطفی (ص) فردای قیامت امت خود را شناسند، و از بهر ایشان شفاعت کند، و نشان آن بود که رویها دارند روشن و فروخته از روی شستن، و همچنین دست و پای و سر ایشان سپید و روشن و تازه از آب طهارت، و به یقول النبی (ص): «ان امتی یحشرون یوم القیامة غراً محجلین من آثار الوضوء».

وجه دیگر آنست که بندهٔ مملوک خون فروشند، عادت چنان رفته که او را بنخاسی برند، و دست و پای و روی و سر بر مشتری عرضه کنند، و اگر چه کنیزک باشد شرع دستوری دهد که بر رویش نگرند، و مویش بینند، و دست و پایش نگرند فردا مصطفی (ص) نخاس قیامت خواهد بود، و حق حلّ جلاله مشتری، بس بنده را فرمودند تا امروز این اعضا را نیک بشوید، و تا تواند آب از آن نسترد، و در تجدید طهارت بکوشد، تا فردا در اعضاء وی نور افزاید، و خون او را بنخاس خانهٔ قیامت عرضه کنند، دست و پای و روی و سر وی روشن بود و پسندیده.

«فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعيداً طیباً»، حکمت در آنکه طهارت از آب یا از خاک گردانید بوقت ضرورت نه با حزی دیگر، آست که رب العالمین آدم را از آب و خاک آفرید تا آدمی پیوسته از آن بر آگهی بود، و شرف خویش در آن بداند، و شکر این نعمت بجای آرد، و آدم (ع) ازین جهت بر ابلیس شرف یافت که ابلیس از آتش بود،

و آدم از خاک، و خاک به از آتش، که آتش عیب نمای است و خاک عیب پوش. هر چه با آتش دهی عیب آن بنماید. سیم سره از ناسره پدید آرد. زر مغشوش از خالص پیدا کند. باز خاک عیب پوش است. هر چه بوی دهی پیوشد، عیب تنماید. و نیز آتش سبب قطع است، و خاک سبب وصل. با آتش بریدن و کشتن است، با خاک پیوستن و داشتن است. ابلیس از آتش بود لاجرم بگست. آدم از خاک بود لاجرم پیوست. و نیز طبع آتش تکبر است بر تری جوید، طبع خاک تواضع است فروتری خواهد. بر تری ابلیس را بدان آورد که گفت: « اناخیر ». فروتری آدم را بدان آورد که گفت: « ربنا ظلمنا انفسنا ». ابلیس گفت: من و گوهر من، آدم گفت: نه من بلکه خدای من.

حکمتی دیگر گفته اند در تخصیص آب و خاک اندر طهارت، گفتند که: هر جائی که آتش درافتد زخم آن آتش بآب و خاک بنشانند، و مؤمن را دو آتش در پیش است: یکی آتش شهوت در دنیا، دیگر آتش عقوبت در عقبی. رب العالمین آب و خاک سبب طهارت وی گردانید، تا امروز آتش شهوت بروی بنشانند، و فردا آتش عقوبت.

و بدان که ابتداء طهارت از آن عهد معلوم گشت که اندر خبر آمده از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از رسول خدا (ص) گفت: چون فرشتگان حدیث آدم و صفت وی شنیدند، گفتند: « انجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء »؛ بعد از آن ازین گفت پشیمان شدند، و از عقوبت الله بترسیدند، زاری کردند و بگریستند، و از خدای عز و جل خشنودی خواستند. فرمان آمد از الله که خواهید تا از شما در گذارم، و کرانی این گفتار از شما بردارم، و بر شمار حمت کنم، دریائی آفریده ام زیر عرش مجید، و آنرا بحر الحیوان نام نهاده ام. بدان دریا شوید، و بدان آب رویها و دستها بشوید و سرها را مسح کنید، و پاییها را بشوید. فرشتگان فرمان بجای آوردند. امر آمد که هر یکی از شما تابگوید: « سبحانک اللهم و بحمدک، اشهدان لا اله الا انت، استغفرک و أتوب الیک ». ایشان بگفتند،

و فرمان آمد که توبه‌های شما پذیرفتیم ، و از شما اندر گذاشتیم . گفتند : خداوندا ! این کرامت ما راست علی‌الخصوص ؟ یا دیگران ما را در آن انبازند؟ گفت : شماراست ، و آن خلیفت را که خواهم آفرید، و فرزندان وی تا قیام الساعة . هر که این چهار اندام را آب رساند چنانکه شمارا فرمودم، اگر از زمین تا آسمان گناه دارد از وی در گذارم، و او را خشنودی و رحمت خود کرامت کنم .

و بر وفق این معنی خبر درست است از علی مرتضی (ع)، گفت: هر چه از رسول خدا (ص) بشنودمی الله‌مرا بدان منفعت دادی. یقین علم و صلاح عمل از آن بدانستی، و اگر خبری من نشنوده بودمی، و کسی مرا روایت کردی آنکس را سو کند دادمی. چون سو کند یاد کردی بر وی اعتماد رفتی (۱)، و ابوبکر صدیق مرا روایت کرد، و راست گفت. او را سو کند ندادم از آنکه وی همیشه راستگوی بود. گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که گفت: هر بنده مؤمن که گناهی کند، پس از آن گناه آبدست کند، و آب تمام بجای رساند، و چون فارغ شود دو رکعت نماز کند، الله تعالی آن گناه از وی در گذارد، و از وی عفو کند، و بیان این خبر در قرآن مجید است: «و من يعمل سوء او یظلم نفسه ثم یتغفر الله یجد الله غفوراً رحیماً» .

۳- النوبة الاولى

قوله تعالی: «و اذکروا نعمة الله علیکم» یاد کنید نعمت خدای و نیکوکاری وی بر خویشان، و «میشاقه» و پیمان وی، «الذی واثقکم به» آن پیمان که با شما بست، «اذقلتم» آنکه که گفتید: «سمعنا و اطعنا» شنیدیم و فرمانبرد داریم، «واتقوا الله» و پرهیزید از خشم و عذاب خدای، «ان الله علیم بذات الصدور» (۷)، و بدانی که خدای دانا است بآنچه در دلهاست .

«يا ايها الذين آمنوا» ای ایشان که مگرویدند! «كونوا قوامين» بحق گفتن بپای ایستید، «الله» خدایرا، «شهداء» گواهان باشید (۱)، «بالقسط» بداد و راستی، «ولا يجرمنكم» و شمارا بر آن مداراد و بدان میاراد، «شنان قوم» دشمنی گروهی، «علي ان لاتعدلوا» بر آنکه راست نروید و راست نکوید، «اعدلوا» راست گوئید و راست روید، «هو اقرب للتقوى» این چنین نزدیکتر بود پیرهنز کاری [و از جور و میل دوری]، «واتقوا الله» و بترسید از خشم خدای، «ان الله خير بما تعملون»^(۸)، که الله دانا است بآنچه شما میکنید.

«وعدا لله» وعده داد خدای، «الذين آمنوا و عملوا الصالحات» ایشان را که مگرویدند و کارهای نیک کردند، «لهم مغفرة» ایشانرا آمرزش است، «و اجر عظيم»^(۹)، و مزد نزر گوار.

«والذين كفروا» و ایشان که کافر شدند، «و كذبوا بآياتنا» و بدروغ داشتند سخنان ما، «اولئك اصحاب الجحيم»^(۱۰)، ایشانند که آتشیانند.

«يا ايها الذين آمنوا» ای ایشان که مگرویدند، «اذكروا نعمة الله عليكم» یاد کنید و یاد دارید نعمت الله بر خویشی، «اذهم قوم» آنکد که آهنگ کرد گروهی، «ان يبسطوا اليكم ايديهم» که دست بگشایند و دست بدارند شما سدی، «فكف ايديهم عنكم» بازداشت الله دستهای ایشان از شما، «واتقوا الله» و بترسید از [خشم] خدای [و عذاب خدای، و نسیاسی نمایید (۲)]، «وعلى الله فليتوكل المؤمنون»^(۱۱)، و حنین (۳) باد که ما خدا باد کار سپردن و دشتی داشتن گرویدگان «ولقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل» خدای پیمان سند از بنی اسرائیل، «و بعثنا» و فرستادیم، «منهم» از ایشان، «اثني عشر نقيبا» دوازده نقیب، «وقال الله»

و خدای گفت : « انّی معکم » من باشم [با گاهی و یاری دادن و نگه داشتن] ، « لئن اقمتم الصلوة » ار نمازیای دارید بهنگام ، « و آیتیم الزکوة » و زکوة دهید از مال ، « و امنتم برسلی » و مگر وید بفرستادگان من ، « و عزّزتموهم » و ایشان را شکوه دارید و یاری دهید ، « و اقرضتم الله » و وام (۱) دهید خدای را ، « قرضاً حسناً » و امی (۲) نیکو ، « لئن کفرن عنکم سیئاتکم » بهمه حال از شما گناهان شما بپیدا کنیم ، « و لئن دخلکم جنّات » و در آرام شما را در بهشتهائی ، « تجری من تحتها الانهار » می رود زیر درختان آن جویها ، « فمن کفر بعد ذلك منکم » هر که نعمت دو شد و نسیاس گردد پر آن از شما ، « فقد ضلّ سواء السبیل » (۱۴) ، کم گشت از میان راه راست .

« فبما نقضهم ميثاقهم » بشکستن ایشان پیمان خویش را ، « لعناهم » بر ایشان لعنت کردیم ، « وجعلنا قلوبهم قاسية » و دل‌های ایشان سخت کردیم ، « یحرّفون الکلم عن مواضعه » سخنان من در بعت محمد مگردا میدند ارجای خویش ، « و نسوا حظّاً » و فراموش کردند بهره خویش ، « ممّا ذکرّوا به » از آن‌بند که ایشان را داده بودند ، « و لا تزال تطّلع علی خائنة منهم » و توهمیشه [یا محمد] مطلع باشی بر خیانتی که از ایشان آید ، « الاّ قليلاً منهم » مگر اندکی از ایشان ، « فاعف عنهم » در گذار از ایشان ، « و اصفح » و روی گردان ، « انّ الله یحبّ المحسنين » (۱۴) ، که خدای دوست دارد نیکوکاران را .

« و من الذین قالوا » و ازینان که گفتند : « انا نصاری » ما ترسایانیم ، [و خویشان را نصاری نام کردند] ، « اخذنا ميثاقهم » از ایشان هم پیمان بستیم ، « فنموا حظّاً » بگذاشتند بهره خویش ، « ممّا ذکرّوا به » از آن‌ند که ایشان را

داده بودند ، « فَأَغْرَيْنَا » بر آغالیدیم و انگیزتیم ، « بَيْنَهُمْ » میان ایشان ، « الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاء » دشمنی و بزومندی (۱) ، « أَلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ » تا روز رستاخیز ، « وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ »^(۱۴) ، و خبر کند الله ایشانرا فردا که آن چیست که میکنند ایشان امروز.

النوبة الثانية

قوله تعالى وتقدس: « وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ » - این خطاب باصحابه رسول است و با جمله مؤمنان امت تا بقیامت. صحابه با رسول خدا بیعت کردند ، و دین و کتاب و سنت در پذیرفتند ، از آنکه آیت آمد ، بود : « فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَطِيعُوا ». رب العزة ایشان را درین آیت فرمود که قرآن و سنت بشنوید ، و طاعت دار باشید ، و امر و نهی بر کار گیرید ، و آیات و کلمات و صحف و کتب ما ایمان آرید ، و رسولان را که فرستادیم استوار گیرید ، و آنچه گفتند و از غیب خبر دادند ، از احوال قیامت و بهشت و دوزخ و غیر آن ، همه قبول کنید ، و بجان و دل آنرا تصدیق کنید . مؤمنان آن همه در پذیرفتند ، و گفتند : « سَمِعْنَا وَ اطعنا » . رب العالمین از سمع و طاعت ایشان حکایت باز کرد ، و گفت : « وَقَالُوا سَمِعْنَا وَ اطعنا » .

اکنون درین آیت رب العزة آن نعمت و آن میثاق و آن قول با یاد ایشان میدهد و میگوید : یاد دارید آن نواخت که من بر شما نهادم ، تا نعمت اسلام بر شما تمام کردم . همان است که جایها در قرآن منت بر نهاد و گفت : « وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي » ، « وَلَأَتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ » ، « وَلِيَتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ » ، این همه نعمت اسلام و ایمانست ، که الله تعالی بر مؤمنان تمام کرده است .

« و میثاقه الذی واثقکم به ازقلتم سمعنا و اطعنا » - یاد دارید آن پیمان که الله با شما بست، و شما گفتید: « سمعنا و اطعنا ». « بجا هد گفت: این میثاق آن عهد است که رب العزة روز میثاق بر فرزند آدم گرفت، آنکه که ایشان را از صلب آدم بیرون گرفت، و همه بر بویست الله اقرار دادند، و سماعاً و طاعة گفتند. امروز در سرای حکم هر که بالغ شود و بر موجب آن اقرار عمل کند. و ایمان آورد مؤمن است و از اهل سعادت و نجات، و هر که بعد از بلوغ ایمان نیارد و عمل نکند، نقض آن عهد کرد، و در شمار مؤمنان نیست. اما اطفال مشرکان که ببلوغ نرسیدند. و زمان عمل در نیافتند، از ابن عباس پرسیدند که حال ایشان چیست؟ گفت: ایشان بر میثاق اولاند، خدای داند که عمل ایشان چه بودی اگر روز کار زندگانی دریافتندی (۱).

آنکه گفت: « و اتقوا الله » این تهدید است بر نقض عهد، میگوید: بترسید از خشم خدا، و نقض عهد مکنید، و پس از آنکه بالغ شدید ایمان آرید، و عمل کنید. « ان الله علیم بذات الصدور » و بحقیقت دانید که خدای آگاه است از آنچه در دل شماست از ایمان یا از شك یا از نفاق یا از وفاق. این کلمتی جامع است، هر چیز را که در دل بود از سر، یا در افتد از ظن، یا سرگذرد از خاطر، خدای بهمه داناست و از همه آگاه.

« یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین لله » - تقومون لله بکل حق یلزمکم القیام به. میگوید: ای شما که مؤمنانید قیام کنید، بر ایستادگی نمائید خدای را بهر حقی که شما را لازم آید که بدان قیام کنید و بیای ایستید، و گفته اند: « کونوا قوامین لله » ای قوالین لله. سخن که گوئید خدا را گوئید، و بحق گفتن حق را بیای ایستید.

« شهداء بالقسط » - تشهدون بالعدل فی الغضب والرضا والفقر والغنی والشدّة والرّخاء. گواهی که دهید بداد و راستی دهید. نزدیک را چون دور و دشمن را چون دوست،

در غضب و رضا و فقر و غنا و در دشواری و آسانی یکسان .

« ولا یجرمنکم شأن قوم علی ان لاتعدلوا » - مؤمنان را مبادا که عداوت شما با کفار مکه ، و بغض شما رایشان را ، شما را بر آن دارد که در گواهی دادن عدل و راستی بگذارید ، و محرمی از ایشان حلال دارید ، بلکه دوست و دشمن را ، آشنا و بیگانه را ، گواهی یکسان دهید « اعدلوا هو اقرب للتقوی » ای الی التقوی . « واتقوا الله ان الله خیر مما تعملون » . « وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات » - ای قال لهم ، لأن الوعد قول ، « لهم مغفرة » ای تغطية علی ذنوبهم ، « و اجر عظیم » ای جزاء علی ایمانهم . « والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم » مضی تفسیره .

« یا ایها الذین امنوا از کروا نعمت الله علیکم از هم قوم ان یبسطوا یدیهیم عنکم »
 الایة - قتاده گفت این آیت بر رسول خدا فرو آمد ، و وی در هفتم غزا بود به بطن نخل فرو آمده ، کافران مکر ساختند ، و اتفاق کردند که چون محمد و یاران وی در نماز شوند ، و سر بسجود نهند ، ما بر ایشان حمله بریم ، که ایشان نماز دوست دارند ، و نماز بنگذارند .
 درین همت بودند که رب العالمین جبرئیل را فرستاد بنماز خود ، و درین آیت منت بر ایشان نهاد که دست دشمن از شما کوتاه کردم و شما را از مکر ایشان خبر دادم جابر بن عبد الله گفت که : رسول خدا (ص) در بعضی سفرها بمنزل فرو آمد ، و یاران همه متفرق گشتند ، و رسول خدا سلاح که داشت از خود باز کرد ، و از درختی در آویخت ، و در سایه آن درخت بنشست اعرابی بیامد ، و شمشیر رسول بر گرفت ، و روی رسول نهاد ، و گفت : من یمنعک منی ؟ رسول خدا گفت : « الله یمنعک منی » سه بار این سخن باز گفت پس اعرابی شمشیر در نیام کرد و هراسی بروی افکند ، و یاران فراهم آمدند ، و جبرئیل در آن حال این آیت آورد .

مجاهد و عکرمه و کلبی و مقاتل گفتند : سب نزول این آیت آن

بود که قریظه و نضیر با رسول خدا عهد داشتند که قتال نکنند ، و یکدیگر را در دیات یاری دهند . رسول ایشان را در دیات ایشان یاری دهد ، و ایشان رسول را در دیات مسلمانان یاری دهند . پس دو مرد معاهد از بنی سلیم بدست مسلمانان کشته شدند . اولیاء مقتول دیت طلب کردند رسول خدا برخاست و به یهود بنی النضیر شد و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عبدالرحمن عوف با وی بودند در پیش کعب اشرف شدند ، و بنی النضیر آنجا حاضر . رسول خدا با ایشان استعانت کرد بدیت دومرد ، بر مقضای آن عهد که از پیش رفته بود ایشان در پذیرفتند و رسول خدا و یاران را در خانه بنشاندند ، و خود بخلوت باز شدند ، و مکر ساختند ، گفتند اگر هرگز بر وی ظفر یابیم ، امروز وقت آنست . کیست که این کار را شایسته است ؟ عمرو بن جحاش بن کلیب گفت : این کار منست ، و من مرد آنم . آسیا سنگی عظیم بسروى فرو گذارم ، و شمارا از و باز رهام . رفت با جماعتی و این مکر ساخته رب العالمین جبرئیل را فرستاد ، و رسول را از آن مکر ایشان خبر کرد رسول (ص) برخاست و بیرون شد ، و علی (ع) را بر جای خود گذاشت بر در آن سرای ، و خود سوی مدینه رفت ، پس ایشان نرسون آمدند ، و از پی رسول بر رفتند . رب العالمین در میان این قصه آیت فرستاد . آنگه بر عقب این آیت خبر داد از بنی اسرائیل : همچنانکه این قوم عهد رسول را نقض کردند ، و پیمان شکستند ، بنی اسرائیل که پدران ایشان بودند عهدی که با خدا بسته بودند نقض کردند ، و پیمانی که داشتند بشکستند ، و ذلك فی قوله تعالى : « ولقد احذ الله میثاق بنی اسرائیل ، یعنی فی التورات ، الا یشرکوا به شیئاً ، و بالایمان بالله و ملائکته و کتبه و رسله و احلال ما احل الله لهم و تحریم ما حرم الله علیهم .

« و بعثنا منهم اثنی عشر نقیباً » - النقیب ، رئیس علی القوم لانه ینقب عن امورهم ،

یبحث عنها ، و یستخرها ، و یمین وجوها . این دوازده نقیب از دوازده سبط بودند از

اولاد یعقوب ، از هر سبطی نقیبی، و عدد اسباط فر اوان هزاران بودند. موسی چون خواستی که با بنی اسرائیل بیعتی کند ، با ایشان بیعت کردی (۱) و عهد با ایشان بستی (۲) تا از هر نقیبی از سبط خویش بیعت ستدی (۳) و با ایشان عهد بستی (۴). و گفته اند این میثاق آنست که الله تعالی وعده داد موسی را که دیار شام و زمین مقدسه بموسی و قوم وی سپارد ، و جباران را که مکان آن زمین اند هلاک کند ، پس چون بمصر آرام گرفتند ، الله تعالی ایشان را فرمود که به اریحای (۵) شام روید ، و با جباران جنگ کنید، که من خدای شمام ، شما را نصرت دهم . موسی را فرمود تا از دروازه سبط از هر سبطی نقیبی برگزیند، که پیش رود، و کبل در قوم خویش باشد، و ایشان را بروفاء عهد و امتثال فرمان داد . موسی آن نقیبان را برگزید ، و چون بزمین کنعان رسیدند، ایشان را بجاسوسی بفرستاد ، تا احوال حبابره بازدانند . عوج عنق برایشان رسید. گویند: این عوج بالای عظیم داشت چنانکه دست وی بقدر دریا رسیدی، و ماهی بگرفت، و بحرارت قرص آفتاب آنرا بریان کردی و بخوردی ، و گفته اند که : بروز کار طوفان نوح که همه روی زمین آب گرفت ، و بهر کوهی و بالائی که در زمین بود آب برگذشت ، بدو زانوی عوج بیش نرسید ، و نوح اورا بر کشتی نشانند ، و کرد عالم میگشت ، و سه هزار سال عمر وی بود، و بروز کار موسی اورا هلاک کردند: پس چون آن نقبا بر عوج رسیدند، عوج ایشان را بگرفت، و بخانه برد، و با اهل خویش گفت : اینان اند که بجنگ ما آمده اند. چه بینی اگر من ایشان را بیک بار در زیر پای نهم ، و خرد کنم. اهل وی گفتند : ایشانرا مکش، تا باز گردند، و قوم خود را بگویند که چه دیدند، و از شما خبر دهند. پس چون از دست عوج رهایی یافتند، بایکدیگر گفتند و عهد بستند که: با بنی اسرائیل قصه عوج نگوئیم

۱ و ۲ و ۳ و ۴ - نسخه الف : کردید، بستید، ستدید، عهد بستید. ۵ - اریحا بروزن مسیحا نام دهی است در ولایت شام (برهان قاطع) .

که ایشان بترسند، و مرتد شوند، و از قتال باز گردند. بلی با موسی و هارون بگوئیم، تا ایشان تدبیر کار کنند. پس باز گشتند، آن عهد نقض کردند، و هر تقیبی قوم خود را از قتال نهی کردند و بترسانیدند، مگر کالب بن بوفنا، و یوشع بن نون کالب تقیب سبط یهودا بود و یوشع تقیب سبط یوسف. این است قصه دوازده تقیب و شکستن پیمان ایشان.

« وقال الله اني معكم » - یعنی مع النقباء، وقيل مع بني اسرائيل في النصر لكم والدفع عنكم. اینجا سخن تمام گشت، آنکه گفت: « لئن اقمتم الصلوة، یا معشر بني اسرائيل بحدودها وفروضها و اوقاتها ومعانيها و خشوعها، « وآتيتم الزكوة، المفروضة عليكم في اموالكم، « و آمنتم برسلي، « كلمهم « و عززتموهم، ای نصرتموهم، و قيل اعنتموهم بالسيف. و التعزير الادب في غير هذا الموضع، « و افرضتم الله قرصاً حسناً، ای صادقاً من كل انفسكم، و هي كل نفقة يبتغي فيها وجه الله، من النوافل و الفرائض، « لا كفرن عنكم سيئاتكم و لأدخلنكم جنات تجري من تحتها الانهار. »

ثم قال: « فمن كفر بعد ذلك منكم » - ای بعد العهد والميثاق، « فقد ضل سواء السبيل، ای اخطأ قصد الطريق. گویند از این دوازده نقب پنج ملک بخواستند که خدای را عز و جل طاعت دار بودند: داود و سلیمان و طالوت و حرقیما و پسر وی، و از آن هفت دیگری و دوجبار بخواستند که ملک از اهل حق بقر بستند، و تباهکاری کردند، و طافی گشتند.

« فيما نقضهم ميثاقهم » - « ما » صلت است، تو کید قصه را در افزود، تقدیره: « فنقضهم ميثاقهم. این پیمان شکستن آن بود که ایشان را گفته بودند « و آمنتم برسلي و عززتموهم » مراد بآن مجمل بود، ایشان را ایمان دادن بدو و تعزیر و نصرت او فرموده بود، و از ایشان پیمان ستده، پیمان شکستند و بسوی کافر شدند، « لعنّاهم » یعنی چون پیمان بشکستند برایشان لعنت کردیم، پس آن لعنت که برایشان بود بکافر شدن

ایشان بعیسی مریم . و گفته اند : این لعنت جزیت بود که بر ایشان نهاد ، و قومی را مسموخ کرد . « و جعلنا قلوبهم قاسية » - و دلهاشان سخت کردیم ، و بقراءت حمزه و علی : « و جعلنا قلوبهم قسية » ، دلهاشان بهرج (۱) کردیم و نفایه و ناسره .

« یحرفون الکلم عن مواضعه » - ای یغیرون کلام الله عن جهة من آية الرجم و نعت النبی و صفته ابراهیم نخعی گفت : تحریف آن بود که در سخنان خدا که بایشان فرو آمده بود ، این کلمات بود : « یا ابناء احباری ، یا ابناء رسلی » . ایشان بنوشتند که یا ابناء ابکاری . و در آتاریارند که بنی اسرائیل بکلمه ای کافر شدند که بتصحیف برخواندند : قال الله تعالى لعيسى في الانجيل : « انت نبی ، و انا ولدتك » ، ای ریتک ، فحرفته النصاری ، و قرؤا : انت نبی و انا ولدتك . « و نسوا حظاً مما ذكروا به » - ای تر کوا نصیباً مما امروا به فی کتابهم من اتباع محمد (ص) و اقامة الحدود . « و لاتزال تطلع علی خائنة منهم » ای علی خیانة منهم ، کقوله تعالى : « لیس لوقعها کاذبة » ای کذب ، و خیانت اینجا (۲) معصیت است بآن نقض عهد ها که کردند ، چنانکه کعب اشرف کرد ، آنکه که به مکه ، شد و به ابوسفیان بر ساختند که بچنگ محمد شوند ، و نر روز احزاب نقض عهد کردند ، و مشرکان را پستی دادند در حرب محمد ، و آنروز که به بنی النضیر شدند بطلب دیت ، نقض عهد کردند ، و مکر ساختند .

رب العالمین منست مینهد بر مصطفی (ص) که ما پیوسته از اسرار ایشان ترا خبر میدهم ، و آن نقض عهد که میکنند ، و بر تو مکر میسازند ، با تو میگوییم ، تا بر اسرار ایشان مطلع مشوی آنکه گفت : « الا قلیلاً منهم » مکراند کی که این نقض عهد نکردند ، چون عبدالله سلام و اصحاب وی . « فاعف عنهم و اصفح ان الله یحب المحسنین » -

۱- بهرج بفتح اول و سوم باطل و کذب و ردی از هر چیز ، و مباح ، و درم ناسره ، معرب از نبیره فارسی (منتهی الارب) . ۲- نسخه الف : ایدر .

اول ايشانرا فرمود كه اين نقض عهدايشان و معصيت ايشان در گذار و عفو كن. پس بعاقبت اين عفو و صفح منسوخ شد بآيت سيف .

« و من الذين قالوا انا نصارى اخذنا ميثاقهم » - ميگويد: چنانكه از جهودان در تورات عهد و پيماني ستديم، از ترسا يان در انجيل هم پيمان ستديم باتباع محمد ، و نبوت وي پذيرفتن ، و بنعت و صفت وي اقرار دادن ، و همچنانكه جهودان نقض عهد كردند ترسا يان هم نقض عهد كردند. رب العالمين گفت : « فأغرينا بينهم العداوة و البغضاء الى يوم القيمة » - ما عداوت و بغض درميان جهودان و ترسا يان افكنديم. جهود دشمن ترسا و ترسا دشمن جهود تا قيامت، و گفته اند : اين عداوت خود ميان ترسا يانست ، و « بينهم » ضمير ترسا يانست ، نه طوريه و يعقوبيه و ملكانيه همه دشمن و خصم يكديگرند، در طلب ملك و جاه عداوت يكديگر در دل گرفته ، و در خون يكديگر شده. و گفته اند : اين عداوت و بغضاء هواهاي مختلف است درميان ايشان، و جدال در دين، ذكره النخعي رحمه الله. معوية بن قرة گفت : « الخصومات في الدين تحبط الاعمال » ، در دين خصومت كردن، و در جدال آويختن، عمل باطل كند. روايت كنند از علي (ع) كه گفت : « اياكم والخصومات فانها تمحق الدين » ، و قال النبي (ص) : « اجتنبوا اهل الاهواء فان لهم عرة (١) كمرّة الجرب » ، و قل الحسن : « اياكم وهذه الاهواء المتفرقة المتباعدة من الله، التي جماعتها الضلالة ، و مستقرها النار، و قال الفضيل بن عياض : « نظر المؤمن الى المؤمن جلاء للقلب ، و نظر الرجل الى صاحب البدعة و الهوى يورث العمى » ، و عن الاوزاعي قال : « بلغني ان الله تعالى اذا اراد بقوم شراً الزمهم الجدل، و منعهم العمل » « و سوف ينبتهم الله بما كانوا يصنعون » يعنى ينبتهم في الآخرة بما كانوا يصنعون في الدنيا من التكذيب

١ - العرة بالفتح : الغلة القبيحة، العيب. العرة بالضم : الجرب . الجرم ما يعتري الانسان من الجنون، يقال « به عرة » اي جنون (المنجد).

بالنبي (ص) و اخفاء نعمته . این سخن بر طریق تهدید گفته است ، چنانکه کسی را کوئی: آری بخبر کنم ترا و آگاه شوی .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « واذكروا نعمة الله عليكم » - رب العالمين جل جلاله و تقدست اسماءه ، و تعالت صفاته، و توات آلاؤه و نعمائه ، درین آیت مؤمنان را مینوازد ، و دو چیز با یاد ایشان میدهد : یکی نعمت که برایشان ریخت ، دیگر پیمان که با ایشان بست . نعمت چیست ؟ و پیمان چیست ؟ نعمت دل کشادن است ، و هدی دادن، و چراغ آشنائی در دل افروختن، و دل را خلعت معرفت پوشانیدن ، و میان دل و میان دشمن از عظمت حصار ساختن . میگوید رب العزة جل جلاله که : یاد کنید این نعمت که من بشما دادم ازمن آزادی کنید ، و شکر گوئید، تا مستوجب زیادت نعمت گردید: «لئن شكرتم لأزيدنكم»، دیگر میثاق است که با یاد ایشان میدهد ، میگوید : یاد دارید پیمان و عهد که پذیرفتید ، و امر و نهی که برداشتید ، دانید که چه پذیرفته اید ، و چه برداشته اید . باری که هفت آسمان و هفت زمین و کوهها برنیارستند داشتن ، شما دلیری کردید، و برداشتید. آسمانها و زمینها از آن بر میدند، ازیم توانی و تفصیر بگریختند، و بخداوند خویش زینهار خواستند ، شما برداشتید ، و خداوند خویش را بطاعت پاسخ کردید.

قومی گفتند : این میثاق آن پیمان است که رب العزة با تو بست . سود و زیان تو بخريد ، و بهشت بعوض بتو داد ، و قرآن بر توحجت کرد ، گفت : « ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم » خدای تعالی بخريد از مؤمنان تنهای ایشان ، تا خدمت کنند، بروز گرم روزه دارند. شب تاريك نماز کنند ، بزستان سرد آبدست تمام کنند. بجان عزیز و بمال نفیس حج و غزا کنند ، بیماران را عیادت کنند ، درویش حقیر را پیرسند ، و

اموالهم « مالهای ایشان بخريد تا از فراوان اندکی بخشند، و از مایه آن صدقه و زکوة دهند، برهنه را بپوشند، گرسنه را سير کنند، اسیر را بازخرند، درمانده را دست گیرند. چون ایشان این عهد بجای آرند ایشانرا بر من چه باشد؟ » بَأْن لِّهِم الْجَنَّةُ « تا درین جهان باشند نکودارم. بدرمرگ یاری دهم. در کورتلین و بشارت دهم. در قیامت سپید روی انگیزم. از فزع اکبر ایمن گردانم. عیبه پوشانم، و گناهان اندر گذارم خصمان خشنود کنم، و از حوض کوثر آب دهم، و بر صراط جواز دهم، و در بهشت جای دهم. رضوان خود در تو پوشم. حجاب بردارم. دیدار باقی کرامت کنم.

آنکه گفت: « و من اوفی بعهده من الله؟ » کیست در هفت آسمان و هفت زمین بوفای عهد باز آمده تر از خدای، وافی تر و کافی تر از الله، در قول راست تر و در فعل قوی تر از الله، آنکه از بندگان کله کرد که من بوفای عهد باز آمدم، و ایشان بوفای باز نیامدند: « و ما وجدنا لاکثرهم من عهد » از بی وفائی و بی عهدی ایشان کله میکند، میگوید: با همه وفا کردم، بیشترین ایشان بی وفا یافتم همه را نعمت دادم، اندکی شا کر یافتم. همه را پند دادم، اندکی پند پذیر یافتم همه را خواندم، اندکی مجیب یافتم آنکه ایشان را پند داد و بتقوی فرمود، گفت: « و اتقوا الله ان الله علیم بدات الصدور » پرهیزید از خشم و عذاب من باز آئید بوفای من. دریابید پند من. بترسید از بی وفائی من

« یا ایها الذین آمنوا » - این از الله کوای است که ایمان بنده عطاء است. « کونوا قوامین لله شهداء بالقسط » - از روی اشارت میگوید: بندگان من! گواهی دهید از بهر من، تا من نیز گواهی دهم از بهر شما. گواهی دهید امروز که آفرید کار و پرورد کار شما منم، تا فردا شما را گواهی دهم که بندگان و گزیدگان من اید، و ذلك فی قوله تعالی: « و الله شهید علی ما تعملون »، بوفای عهد باز آید، تا بوفای عهد شما باز آیم،

« و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم » بانات از بر من باز آید (۱) تأیید شارت از بر شما و از آیم (۲) « و أنابوا الى الله لهم البشرى » - و هوالمشاراليه بقوله تعالى : « هل جزاء الاحسان الا الاحسان » . « و عد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم » - این آیت رد است بر دو گروه : گروهی که گفتند : معصیت طاعت باطل کند ، و گروهی که گفتند : عذاب کردن بیگناه در حکمت جائز نیست ، و این هر دو خلاف حق است ، و نه طریق سنت است . معصیت طاعت باطل نکند که رب العزة مؤمنانرا بستود ، و بعمل صالح موصوف کرد ، آنکه وعده مغفرت داد ، و آنکس که سزای مغفرت بود بیگناه نباشد . پس با گناه عمل صالح از وی بنیفتاد . و نیز بیان کرد که : بنده اگر چه با عمل صالح است ، محتاج عفو و مغفرت است ، و اگر چه پاکدامن است ، نیازمند رحمت است ، که نجات در رحمت و مغفرتست نه در طاعات و اعمال مصطفی (ص) گفت : « لو عذبنى الله و ابن مريم لعذبنا ابدًا ، و هو غر ظالم » وقال الحدیث بن منصور : « من جوز التخلیق من غیر علة جوز التعذیب من غیر زلة » . آنکس که بخواند بی علت ، اگر براند بی زلت ، کس را بر صنع وی چرانیست ، و در حکم وی چون نیست خداوند ! در راستی کار تو تهمت نیست ، و صنع ترا علت نیست . در ماندیم در مقامی که راه واپس نیست و ازیش یارا نیست (۳) در دریائی که آنرا کران نیست خداوند ! رهی را دریاب ، که رهی را بیش از این طاقت نیست پیوند و بخشای که مقتضای کرم جز این نیست فتح شخرف از اسرافیل مصری پرسد استاذ ذوالنون که : هل تعذب الاسرار قبل الرلل ؟ اسرافیل سه روز زمان خواست روز چهارم گفت : مرا جواب دادند بشنو اگر روا بود نواب بیش از عمل ، هم روا بود عذاب بیش از زلل . این بگفت و زعقه ای (۴) زد ، و در شورید ، و از دنیا برفت

۱- سعة الف : و از آید . ۲- چنین است در سعة الف و ح ۳- سعة الف در مقامی

که پیش و اراه نیست و ازیش یارگی نیست . ۴- رعهه یعنی صیحه (المنجد)

پیر طریقت گفت: «آن درنگ خواستن زندگانی بود که اگر بوقت جواب دادی هم برجای برقتی» (۱).

« و لقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل و بعثنا منهم اثني عشر نقيبا » - بوبکر وراق گفت که: در بنی اسرائیل نقبا بودند پیشروان و کزیدگان ایشان، و در همه حال مرجع قوم با ایشان، و درین امت بدلائل او تاد جهان که دل‌هایشان چون دل‌های پیغمبران. مصطفی (ص) گفته: « یكون في هذه الامة اربعون على خلق ابراهيم و سبعة على خلق موسى و ثلاثة على خلق عيسى و واحد على خلق محمد » و بوعثمان مغربی گفته: « البدلاء اربعون و الامناء سبعة و الخلاء من الائمة ثلاثة ، و الواحد هو القطب ، و القطب عارف بهم جميعا ، و يشرف عليهم ، و لا يعرفه احد ، و هو امام الاولياء ». خار خلق اند این قوم، و مصابیح دین و اعلام یقین. ملوک طریقت و امناء شریعت. رب العالمین ایشان را از جهانیان برگزیده، و به ربطه « یحبهم و یحبونه » بسته. و بقید « و الزمهم كلمة التقوى » استوار کرده، در وادی عنایت شمع رعایت ایشانرا افروخته، در دبیرستان ازل ایشان را ادب صحبت در آموخته. ای جوانمرد! کار نه کرد بنده دارد، کار خواست الله دارد. بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند؟ حون الله بنده خیر خواهد، دل او را بمطر خویش بیاراید، تا حق از باطل و اشناسد. بعلم فراح کند، تا دیدار قدرت در آن جای یابد. بسنا کند تا بنور منت می بیند. شنوا کند تا بند ازلی می نیوشد راست دارد تا گمان وشک در آن نیامزد بخطر وصال خوش کند تا در آن مهر دوست روید. نور خویش روشن کند، تا ازو باوی نگرد، بصیقل عنایت نزاید تا در هر چه نگرد او را بند:

آنرا که بلاطف خویش حق بگزیند	بر باطن او گردد جفا نشیند
نیک و بد اعیار ز دل بر چیند	در هر چه کند نظاره حق بیند

٤ - النوبة الاولى

قوله تعالى : «يا اهل الكتاب» ای اهل کتاب ، «قد جاءکم» آنک آمد بشما ، «رسولنا» فرستاده ما ، «یبین لکم» پیدا میکند شما را ، «کثیراً ممّا کنتم تخفون» فراوانی از آنچه شما می پنهان داشتید ، «من الكتاب» از کتاب [انجیل] ، «ويعفو عن کثیر» و می فرا گذارد و آسان کند فراوانی [از آنچه بر شما شک بود از بپش] ، «قد جاءکم» آمد بشما ، «من الله» از خدا ، «نور» روشنائی ، «و کتاب مبين (١٥)» و نامه پیدا .

«یهدی به الله» راه نماید خدای بآن ، «من اتبع رضوانه» کسی را که بر پی خشنودی وی میرود ، «سبل السلام» براههای سلامت ، «و یخرجهم» و دمی برون آرد ایشان را «من الظلمات» از تاریکها ، «الی النور» بروشنائی «باذنه» بخواست خویش ، «و یهدیهم» و راه مینماید ایشان را ، «الی صراط مستقیم (١٦)» براه راست درست .

«لقد کفر الذین قالوا» کافر شدند ایشان که گفتند : «ان الله هو المسيح بن مریم» که خدا عیسی مریم است ، «قل» [بیغام بر من] گوی : «فمن یملك من الله شیئاً» آن کبست که پادشاه است و بدست وی چیزی است از خواست و کار خدای [که بآن چیز با خدای تاود] ، «ان اراد» اگر خدای خواهد ، «أن یهلك المسيح بن مریم» که عیسی مریم را هلاک کند ، «و أئمه» و مادر وی را ، «و من فی الارض جميعاً» و هر که در زمین کس است ، «و لله» و خدای راست ، «ملك السموات و الارض» ملک آسمان و زمین ، «و ما بینهما» و هر چه میان آن هر دو ، «یخلق ما یشاء» می آفریند آنچه خواهد ، «و الله علی کل شیء قدير (١٧)» و خدای بر

همه چیز قادر است و توانا .

«وقالت اليهود و النصارى» جهودان و ترسایان گفتند : «نحن ابنا الله و أحباؤه»، ما پسران خداییم و دوستان وی ، «قل» بگو [ای پیغامبر من] : «فلم يعذبکم بذنوبکم» پس چرا شما را می عذاب کند خدای بگناهان شما ، «بل انتم بشر» بل [نه پسرانید و نه دوستان] ، که گروهی مردمانید ، «ممن خلق» از آنچه او آفرید ، «یفغر لمن يشاء» وی آنرا آمرزد که خود خواهد ، «و يعذب من يشاء» و عذاب کند او را که خود خواهد ، «ولله ملك السموات و الارض» و خدایر است پادشاهی آسمانها و زمین ، «وما بينهما» و هر چه میان آن هردو ، «و اليه المصير» (۱۸) و با وی است بازگشت هر کس .

«يا اهل الكتاب» ای اهل کتاب ، «قد جاتکم رسولنا» آمد بشما فرستاده ما ، «یبین لکم» پیدا میکند شما را ، «على فترة من الرسل» بستگی و کسستگی از رسولان ، «ان تقولوا» تا نگوئید : «ما جاءنا» بما نیامد ، «من بشیر» هیچ بشارت دهنده ای ، «ولا نذیر» و نه هیچ بیم نماینده ای ، «فقد جاءکم بشیر و نذیر» آنک آمد بشما رسولی که همانست و همین ، «والله على کل شیء قدير» (۱۹) و خدای بر همه چیز تواناست .

«و اذ قال موسى لقومه» موسی گفت قوم خویش را : «يا قوم اذكروا نعمة الله علیکم» ای قوم یاد کنید و یاد دارید نعمت خدای بر خود ، «اذ جعل فیکم انبیاء» که در میان شما پیغامبران فرستاد ، «وجعلکم ملوکا» و شما را پادشاهان کرد ، «و آتیکم» و شما را داد ، «مالم یؤت» آنچه نداد هرگز ، «احدا» هیچ کس را «من العالمین» (۲۰) از جهانیان .

«يا قوم ادخلوا الارض المقدسة» ای قوم درروید در زمین مقدس ، «التي

كتب الله لكم، آنچه خدای شما را [داد و ارزانی داشت و شما را] نبشت و بهره کرد،
«ولا ترتدوا علی ادبارکم» و از فرمان برداری برمگردید به پس باز، «فتنقلبوا
خاسرین (۲۱)» که باز گردید بروز بتری پس سودمندی زبان کاران گردید

«قالوا یا موسی» گفتند: یا موسی! «ان فیها قوماً جبارین» در آن زمین
قومی اند جباران، «وانا لن ندخلها» و ما در آن زمین نشویم، «حتی یخرجوا منها»
تا آنکه که ایشان بیرون آیند از آن، «فان یخرجوا منها» اگر بیرون آیند از آن،
«فانّا داخلون (۲۲)» ما پس در شویم.

«قال رجالان» دو مرد گفتند: «من الذین یخافون» از آن خدای ترسان،
«انعم الله علیهما» که نیکوئی کرده بود خدای با ایشان، «ادخلوا علیهم الباب» که
ای قوم از در آن زمین بر اهل آن زمین در شوید، «فاذا دخلتموه» که چون شما در
شوید از در، «فانکم غالبون» شما ایشان را باز مالید و کم آرید، «وعلی الله فتوکلوا»
و پشت بخدای باز کنید، «ان کنتم مؤمنین (۲۳)» اگر گروید گانید.

«قالوا یا موسی» جواب دادند که یا موسی «انا لن ندخلها ابدآ»
ما در آن زمین نرویم هرگز، «ماداموا فیها» تا آن جباران در آن زمین باشند،
«فاذهب انت وربک» تو رو با خداوند خویش، «فقاتلا» و کشتن کند با ایشان،
«انا هیهنا قاعدون (۲۴)» که ما ای در نشستگانیم.

«قال رب» موسی گفت خداوند من! «انّی لا املك» من پادشاه نهام،
«الا نفسی» مگر بر خویشتن، «وأخی» و برادر خویش، «فافرق بیننا» جدائی
افکن میان ما، «وین القوم الفاسقین (۲۵)» و میان این قوم بیرون شدگان از
فرمان برداری.

«قال» گفت خدای: «فانّها محرّمة علیهم» آن زمین بر ایشان حرام

ساختم [و حرام کردم بر آن زمین که ایشان را بیرون گذارد از خود] ، «اربعین سنة»
چهل سال ، «یتیهون فی الارض» تا سامان کم کرده می باشند و راه نیابند بیرون
شدن را ، «فلا تأس» ، پس تو اندوه مبر ، «علی القوم الفاسقین (٢٦)» برین گروه که
از طاعت داری بیرون شد گانند .

النوبة الثانية

قوله تعالى: «يا اهل الكتاب» - این خطاب با جهودان و ترسایان است . رب
العزة ایشان را بایمان و توحید میخواند ، و پذیرفتن رسالت محمد (ص) و اظهار نعت
و اتباع سنت وی . میگوید : رسول ما با شما آمد ، تا آنچه شما پنهان میکنید از آیت
رجم و نعت و صفت محمد که در تورات و انجیل است وی پیدا و روشن کند بعد از
آنکه از بسیاری که پنهان کرده اید در گذرن ، و عفو کند ، و شمارا بدان نگیرد ، و جزا ندهد .
آنکه صفت محمد (ص) کرد و قرآن که کتاب وی است ، گفت : «قد جاءکم من الله
نور» نور اینجا پیغامبر است ، چنانکه جای دیگر گفت : «نور علی نور» ای : نبی مرسل
بعد نبی ، و از بهر آن او را نور نام کرد که چیزها روشن گرداند ، و حقیقت هر کار و هر
چیز بهر کس نماید ، چنانکه نور هر جای که بود روشنائی دهد ، گفتار و کردار دلها را
روشنائی افزاید .

و «کتاب مبین» - اینجا قرآن است که در آن بیان حلال و حرام است ، و
روشنائی دل و جان است ، و نجات خلق در پذیرفتن آن و کار کردن بآنست . مصطفی
(ص) گفت : «ان هذا القرآن من الله ، و هو النور المبين ، و هو الشفاء النافع ، فيه نبأ من
قبلکم ، و خبر من بعدکم ، و حکم ما بینکم ، و هو الفصل ليس بالهزل ، من تر که من
جبار قصمه الله ، و من ابتغى الهدى فی غیره اضلّه الله ، و هو حبل الله المتين ، و هو الذکر

الحکیم، وهو الصراط المستقیم، من قال به صدق، ومن عمل به اجر (۱)، ومن حکم به عدل، ومن دعا اليه هدى الى صراط مستقیم. وقال (ص): «القرآن سبب، طرفه بيد الله عز وجل، وطرفه بأيديكم، فتمسكوا به فانكم لا تضلون ولا تهلكون ابداً». و قال ابن عباس: ضمن الله عز وجل لمن قرأ القرآن ان لا يضل في الدنيا ولا يشقى في الآخرة، لقوله تعالى: «فمن اتبع هداى فلا يضل ولا يشقى»، وقال ابن مسعود: من احب ان يعلم انه يحب الله ورسوله فلينظر، فان كان يحب القرآن فانه يحب الله ورسوله، و قيل لجعفر بن محمد (ع): لم صار الشعر و الخطب تمل اذا اعيدت، و القرآن يعاد ولا يمل؟ قال: «لان القرآن حجة على اهل الدهر الثاني كما هو على اهل الدهر الأول، فلذلك ابداً هو غرض جديد».

«يهدى به الله» - يعنى يهدى بكتابه المبين من اتبع ما رضيه الله من تصديق محمد (ص)، «سبل السلام»، اى دين الله عز وجل، وهو الذى شرع لعباده، وبعث به رسله. مگويد: خدای تعالى باين قرآن راه نمايد ندهای را که بر پی رضاء حق ايستد، و آن کند که الله پسندد از تصديق محمد (ص) و ايمان آوردن بوى، راه نمايد او را بدین خداوند عزوجل، آن دینی که بندگان را بآن فرمود، و پیغامبران را بآن فرستاد، و آن دين حنیفی است و ملت اسلام و شریعت مصطفی. باين قول «سلام» اينجا (۲) نام خداوند است عزوجل، و درست است خبر از مصطفی (ص) که گفت: «اللهم انت السلام و منك السلام». تبارکت يا ذا الجلال والاكرام. و مصطفى (ص) روزى عائشه را گفت: «هذا جبرئيل يقرأ عليك السلام»، فقالت عائشة: الله السلام، ومنه السلام، وعلى جبرئيل السلام. ومعنى سلام در نام خداوند عزوجل بى عيب است دور از کاستن و افروندن، و از حال گشتن، و بدریافت وی رسیدن. و روا

باشد که سلام اندرین آیت بمعنی سلامت بود یعنی سبیل السلامة الّتی من سلکها سلّم فی دینه و دنیا، راه نماید خدای او را راهی که سلامت دین و دنیای وی در آن باشد.

«و یخرجهم من الظلمات الی النور» - و او را از ظلمات کفر بنور ایمان درآرد، «بازنه» یعنی بامر و توفیقه و اراده، «و یدهدهم الی صراط مستقیم» - صراط نامی است راه را، دیدنی، و نادیدنی، دیدنی خود محسوس است، و نادیدنی اسلام و سنت است.

«لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح بن مریم» - این در شأن ترسایان فجران فرو آمد، و ایشان فرقه یعقوبیه اند گفتند: عیسی پسر خداست: رب العزة گفت جل جلاله: یا محمد ایشانرا گوی: «فمن یملك» ای من یقدر ان یدفع من عذاب الله شیئاً اذا قضا؟ کیست آنکس که چون خدا بر سر خلق عذابی قضا کند، چیزی از آن عذاب دفع تواند کرد؟ اگر خواهد که عیسی را و مادر وی را و جمله اهل زمین را عذاب کند، که تواند که آن باز دارد؟ پس خدائی را کی شاید آنکس که عذاب از خود و دیگران دفع نتواند؟ آنکه گفت: «ولله ملک السموات و الارض و ما بینهما» یعنی ما بین هذین النوعین من الاشیاء. گفتداند که خزائن آسمان باران است، و خزائن زمین نبات. میگوید: هر دو ملک و ملک ماست، و هر چه میان هر دو آفریده، از بندگان و غیر ایشان. «یخلق ما یشاء» - این دفع آن شهت است که ترسایان را افتاد در کار عیسی و آمدن وی از مادر بی پدر. میگوید: آنرا که خواهد آفریند، چنانکه خواهد بر مشیت و ارادت خویش، اگر خواهد بی پدر آفریند چون عیسی، و اگر خواهد بی پدر و مادر آفریند چون آدم، وی بر همه چیز قادر است و توانا.

«و قالت اليهود و النصاری نحن ابناء الله و احبّاءه» - سخن درین آیت متداخل است. ترسایان ابناء گفتند، و جهودان احبّاء. ترسایان گفتند که: عیسی پسر خداست، و مادر وی از ماست، خبر از جماعت بیرون داد هر چند که مراد بآن عیسی است،

و جهودان گفتند : «نحن اولياء الله من دون الناس» ما خاصه دوستان خدائیم، بیرون از همه مردمان . ناس اینجا مصطفی (ص) است و عرب ، و گفته اند که ترسایان از آنجا گفتند که «نحن ابناء الله» ، که عیسی (ع) گفته : «اذا صلیتم فقولوا یا ابانا الذی فی السماء تقدس اسمک» ، و این بمعنی قرب است و برو رحمت ؛ یعنی ای خداوندی که با نیکان بندگان بمهربانی و نزدیکی چنانی که پدر مهربان بر فرزندان ، و آنکه با مسلمانان می گفتند : والله ان کتابنا لقبل کتابکم و ان نبینا لقبل نبیکم ، ولا دین الا دیننا ، ولا نبی الا نبینا ، وانا نحن اهل العلم القدیم ، فلیس احد افضل منا . و روا باشد که اینجا ضمیری نهند ، یعنی نحن ابناء رسله . رسول خدا ایشانرا بیم داد و بعقوبت حق بترسانید ، ایشان گفتند : ما پسران پیغامبران او ایم . ما را عذاب نکند . رب العزة گفت : یا محمد ایشان را گوی : اگر پسران پیغامبران خدائید ، پس چرا پدران شما را که اصحاب سبب بودند عقوبت کرد ، و ایشان را بگماهان خویش فرا گرفت . «بل انتم بشر ممّن خلق» - نه چنانست که شما گفتید ، که شما گروهی مردمانید چنانکه آفریدگان وی از فرزندان آدم . «یغفر لمن یشاء» - آنرا که خواهد از آفریدگان خویش بامرزد . اگر خواهد جهود را از جهودی و ترسا را از ترسایی توبه دهد ، و او را بامرزد . «و یعذب من یشاء» ، و اگر خواهد او را بر آن کفر بمیراند و او را عذاب کند . «ولله ملک السموات والارض وما بینهما» من الخلق ، «والیه المصیر» المرجع فی الآخرة .

«یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا ببین لکم» - یعنی اعلام الهدی و شرائع الدین . «علی فترة من الرسل» - از میلاد عیسی (ع) تا بمیلاد محمد (ص) گفته اند که ششصد سال بود ، و بروایتی بانصد و شصت سال ، و بروایتی چهارصد و سی و اند سال ،

و تا بروز کار عیسی پیغامبران پیوسته آمدند، پس یکدیگر، تا برفع عیسی، پس از آن بریده گشت، و روز کارقورت بود تا بوقت بعثت محمد (ص). قومی گفتند پس عیسی سه پیغامبر دیگر از بنی اسرائیل بودند، و ایشانند که رب العزة در سورة يس قصه ایشان گفت: «اذ ارسلنا اليهم اثنتين فكَذَّبُوهُمَا فَعُزِّرْنَا بِثَالِثٍ».

«ان تقولوا ما جاءنا من بشير ولا نذير»- يعنى لئلا تقولوا . محمد را که بشما فرستادیم بآن فرستادیم تا فردا نگوئید که بما هیچ بشیر و نذیر نیامد . آنکه مصطفی (ص) بشما آمد، هم بشیر است و هم نذیر، بشیر بالجنة نذیر من النار، بشیر بالمؤمنین و نذیر للجاحدین . مصطفی (ص) را در قرآن بیست نام است، بده فائده در دو قرین یکدیگر، دو نام تصریح است و آنرا اسم علم گویند، وهو محمد و احمد، يقول الله تعالى: «محمد رسول الله»، «يأتى من بعدى اسمه احمد». و دو نام تعظیم است، وهو الرسول و النبی، يقول الله تعالى: «يا ايها النبی»، «يا ايها الرسول». و دو نام شفقت است و مهربانی، وهو الرؤف والرحيم، لقوله تعالى: «بالمؤمنين رؤف رحيم». و دو نام است بشارت و نذارت را، وهو لبشير والنذير، لقوله تعالى: «انا ارسلناك بالحق بشيراً و نذيراً». و دو نام است دعوت و هدایت را، وهو الداعي والهادي، لقوله تعالى: «وداعياً الى الله باذنه»، «ولكل قوم هاد». و دو نام است نفع امت را، وهو النور والسراج، لقوله تعالى: «قد جاءكم من الله نور»، وقال تعالى: «وسراجاً منيراً». و دو نام است ظهور حجت را بر دشمنان و معاندان، وهو البرهان والبيّنة، لقوله تبارك وتعالى: «قد جاءكم برهان من ربكم»، وقال تعالى: «حتى تأتيم البيّنة رسول من الله». و دو نام تکریم است خصوصیت ویرا، وهو العبد والكریم، لقوله تعالى و تقدس: «اسرى بعده»، وقال تعالى: «انه لقول رسول كريم». و دو نام است بر طریق اشارت از محض معرفت، وهو المزمّل والمدنّر، لقوله تبارك وتعالى: «يا ايها المزمّل»، «يا ايها

المدثر». و دو نام است بر سبیل کنایت در عین مباسطت اظهار عزت وی را و هو طه و یس.
 روی ابوذر، قال: قلت: یا رسول الله هل سمّاك الله عز وجل فی شیء من
 الكتب؟ قال: «نعم یا باذر! سمّانی الله فی التوراة، یحید، و فی الزبور، الماحی، و
 فی الانجیل، احمد، و فی القرآن محمداً». قلت: یا رسول الله لم سمّیت یحید؟ قال:
 «لانی احید بأمّتی عن النار»، قلت: لم سمّیت الماحی؟ قال: «محا الله عز وجل بی
 الا و ثان عن جزیرة العرب». قلت: لم سمّیت احمد؟ قال: «حمدنی الامم كلها». قلت:
 لم سمّیت محمداً؟ قال: «أنا محمود فی اهل السموات، و محمود فی اهل الارض».

«و ان قال موسی لقومه ان کروا نعمة الله علیکم ان جعل فیکم انبیاء و جعلکم
 ملوکاً» - در بنی اسرائیل پیغامبران در سبط لاوی بودند، و ملوک در سبط یهودا و
 گفته اند: «جعل فیکم انبیاء» آن هفتاد مرد بودند که موسی ایشانرا برگزید، و
 با خود بمناجات برد، و ایشان را صاعقه رسبد، پس از آن صاعقه زنده گشتند، و پس
 از موسی و هارون پیغامبران بودند «و جعلکم ملوکاً» یعنی تملکون انفسکم بعد
 تبعید فرعون ایّاکم. میگوید: پس از آنکه زیر دست فرعون بودید، و شمارا ببندگی
 گرفته، اکنون شما را آزاد و بر نفس خود پادشاه کرد، و از زیردستی و بندگی
 وی رهایی داد. و قیل: «و جعلکم ملوکاً» ای اغنیاء، شما را توانگر کرد تا از یکدیگر
 بی نیاز گشتید.

مردی فرا عبد الله عمر گفت: السنا من فقراء المهاجرین؟ نه ما از جمله
 درویشان مهاجرانیم؟ عبد الله گفت ترا هیچ زن هست؟ گفت: هست. گفت: هیچ مسکن
 داری که در آن نشینی؟ گفت: دارم. گفت پس تو از توانگرانی. آن مرد گفت: من
 خادم نزد دارم. عبد الله گفت: فانت من الملوک، تو از جمله ملوکی، و باین معنی مصطفی
 (ص) گفت: «من اصبح معافی فی بدنه، آمناً فی سر به عند قوت یومه، فکأنما حیزت

له الدنيا . يكفيك ابن آدم منها ماسد جوعتك ، ووارى عورتك ، فان كان لك بيت يواريك ، فذاك ، وان كانت دابة تركبها فبنح فلق الخبز وماء البحر و مافوق الازار حساب عليك . و عن ابي سعيد الخدري ، عن النبي (ص) قال : « كان بنو اسرائيل اذا كان لاحدهم خادم وامرأة و دابة يكتب ملكاً ، وقال ابن عباس و مجاهد و الحسن : من كان له بيت وامرأة وخادم فهو ملك . ضحاك كفت : بنى اسرائيل را ملوك از آن كفت كه خاتنهاى فراخ داشتند ، و آب روان در آن ، قال : و من كان مسكنه واسعاً ، وفيه ماء جار فهو ملك . قتاده كفت : ملك ايشان آن بود كه خدم وحشم ساختند ، و از فرزندان آدم اول كسى كه حشم ساخت ايشان بودند . « وجعلكم ملوكاً ، يعنى و جعل فيكم ملوكاً ، « و آتيكم مالم يؤت احداً من العالمين » من فلق البحر والمن والسلوى وتظليل الغمام وغير ذلك .

« يا قوم ادخلوا الارض المقدسة » - يعنى المطهرة . سميت مقدسة لانها قدست من الشرك و جعلت مسكناً للانبياء ، وينقدس فيها من الذنوب . كفته اند : زمين مقدسه زمين شام است سر تاسر آن . مصطفى (ص) كفت : « طوبى للشام » . قبل لائى ذلك يا رسول الله ؟ قال : « لان ملائكة الرحمن باسطة اجنحتها عليها ، و قال (ص) . « اللهم بارك لنا فى شامنا ، اللهم بارك لنا فى يمننا » . قالوا : يا رسول الله و فى نجدنا ؟ فقال : « هنالك الزلازل والفتن ، و بها يطلع الشيطان » ، و قال (ص) : « ستخرج نار من حضر موت تحشر الناس » . قلنا يا رسول الله ماتأمرنا ؟ قال : « عليكم بالشام ، سيصير الامر أن تكونوا جنوداً مجندة ، جند بالشام ، وجند باليمن ، وجند بالعراق » ، فقال رجل : يا رسول الله خر لى ان ادر كت ذلك . قال : « عليكم بالشام ، فانها خيرة الله من ارضه ، يجتبى اليها خيرته من عباده . يا اهل الاسلام عليكم بالشام فان صفوة الله من ارضه الشام ، فان الله قد تكفل لى بالشام و اهله » .

مجاهد گفت : زمین مقدسه آن بقعه است که **طور** بر آن است . **کلبی**

گفت : زمین دمشق و فلسطین و بعضی اردن است ، و قال عبدالله بن مسعود : قسم الخیر عشرة اجزاء ، فجعل منه تسعة بالشام ، و واحد بالعراق ، وقسم الشر عشرة ، فجعل منه تسعة بالعراق و واحد بالشام (قال) و نزل حمص الشام سبع مائة من اصحاب رسول الله (ص) ، فيهم سبعون بدریاً التي كتب الله لكم ، یعنی كتب فی اللوح المحفوظ آنها مساكن لكم ، و قال السدی : ای امرکم الله ان تدخلوها .

گفته اند : این فرمان به بنی اسرائیل پس غرق فرعون بود ، که ایشانرا فرمودند که از زمین مصر بزمین قدس شوند ، و زمین قدس آنکه بقیه عمالقه داشت قومی بودند با شخصیهای عظیم ، و بالاهای بلند ، و بطشتها و قوتها ، و کس دیده اندازشان که پنج تن از بنی اسرائیل در کف دست بگرفته بود ، و زمین قدس زمینی بود با نعمت فراخ و میوه های نیکو . و هب منبه کف : انار بود ، چنانکه پنج تن از بنی اسرائیل در زیر پوست نم انار میشدند ، و انگور بود ، چنانکه يك خوشه به بیست کس بر میگرفتند ، و در آن زمین اریحا است که هزار ديه دارد ، در هر دهی هزارستان ، در آن میوه های الوان .

« ولا ترتدوا علی ادبارکم » - ای لا ترجعوا کفاراً ، « فتقلبوا خاسرین » .
میگوید : طاعت دارید و فرمان برید ، و پس از آنکه ایمان آوردید بکفر باز مگردید ، که زیان کاران باشید . و قيل « لا ترتدوا علی ادبارکم » ای لا ترجعوا وراءکم بشرکم الدخول . میگوید : روید در زمین قدس و نبادا که به بس باز گردید ، و در نشوید ، که آنکه زیانکار گردید **کلبی** گفت : ابراهیم خلیل (ع) بر کوه لیمان شد . و برا گفتند : در نگر یا ابراهیم چنانکه دیده تو بآن رسد ، آن زمین مقدس است ، و بعد از تو بمیرات بفرزندان تو دادیم .

«قالوا يا موسى ان فيها قوماً جبارين» - چون آن دوازده نقیب که موسی ایشان را بجاسوسی فرستاده بود باز گشتند ، و آنچه دیده بودند با موسی بگفتند ، موسی ایشانرا گفت : این کارپنهان دارید ، آنچه دیدید بر بنی اسرائیل اظهار مکنید که ایشان چون آن بشتونند ، بددل شوند و بترسند ، و از قتال باز ایستند . ایشان رفتند و بر خلاف قول موسی هر کس باقرین خود بگفتند . بنی اسرائیل چون آن بشنیدند ، همه آواز بر آوردند ، و کریستن در گرفتند ، گفتند : یا ایتنا متنا فی ارض مصر ولیتنا نموت فی هذه البرية، ولا یدخلنا الله ارضهم ، فیکون تساؤنا واولادنا و اموالنا غنیمة لهم . پس رفتند ، و خود را پیش روی ساختند ، تا با زمین مصر روند . اینست که رب العالمین گفت : « قالوا يا موسى ان فيها قوماً جبارين و انّا لن ندخلها حتی یخرجوا منها فان یخرجوا منها فانا داخلون» . چون ایشان همت کردند که باز گردند ، موسی وهارون هر دو بسجود در افتادند ، و خدایرا عزوجل ثنا گفتند ، و در وی زاریدند ، و آن دو مرد دیگر گفتند که رب العالمین از ایشان خبر داد : « قال رجلان، یکی یوشع بن نون ابن افرائیم بن میشی بن یوسف ، و دیگر کالب بن یوفنا داماد موسی خواهر وی مریم . و گفته اند : یوشع از سبط ابن یامین بود ، و کالب از سبط یهودا .

« من الذین یخافون » - ای یخافون الله فی مخالفة امره « انعم الله علیهما ، بالتوفیق والیقین . این دو مرد گفتند که : در روید از در این شهر ، و باک مدارید ، و مترسید ازین جباران که ایشان جسمهای قوی دارند ، و دلهای ضعیف ، و بشت بخداوند خویش باز کنید اگر مؤمنان اید ، و یقین دانبد که خدای تعالی شما را نصرت دهد ، که الله موسی را وعده نصرت داده ، و وعده خود با پیغامبران خویش خلاف نکند . ایشان همچنان بر سر مخالفت و معصیت خویش میبودند ، و میگفتند : « یا موسی انا لن ندخلها ابداً ماداموا فیها فانهب انت و ربك فقاتلا انا ههنا قاعدون ، ای فاذهب انت

فقاتل و ربك في الدفع عنك و النصر لك عليهم ، «انا هيهنا قاعدون» - انا لانستطيع قتال الجبارين. و قال بعضهم: كان هرون اكبر من موسى و كان محباً معظماً في بني اسرائيل، و كأنهم قالوا فاذهب انت و كبيرك ، يعنى هرون، فقاتلا ، كقوله تعالى: «معاذ الله انه ربي احسن مثواي» - اي سيدى و كبيرى .

روى ان النبى (ص) قال لاصحابه يوم الحديبية حين صد عن البيت : «انى ذاهب بالهدى، فناحره عند البيت». فقال المقداد بن اسود: اما والله لانقول كما قال قوم موسى: «اذهب انت و ربك فقاتلا انا هيهنا قاعدون»، ولكننا نقاتل عن يمينك و شمالك و من بين يديك و من خلفك ، ولو خضت بحراً لخضنا معك ، ولو تستمت جبالا لعلواناه معك ، ولو ذهبت بنا الى برك الغما دلتنا بعناك . فلما سمعها اصحاب رسول الله (ص) بايعوه على ذلك ، و رأيت رسول الله اشرق وجهه لذلك و سره . موسى چون آن عصيان ايشان ديد و سر در نهادن در طغيان خویش ، دعا كرد ، گفت : «رب انى لا املك الا نفسى و اخى» ، يعنى و اخى ايضاً لا يملك الا نفسه ، و قيل معناه : لا املك الا نفسى ، ولا املك الا اخى ، و اين از بهر آن گفت كه برادر وى مطيع وى بود، و كان يملك طاعته موضع اخى بر قول اول دفع است و بر قول دوم نصب .

« فافرق بيننا و بين القوم الفاسقين » - اي باعد بيننا و بين القوم العاصين الذين عصوا ان يقاتلوا عدوهم ، اي لاتحعلنى و اخى فى جملتهم . پس وحى آمد به موسى كه يا موسى ! اکنون كه عصيان نمودند ، و تو ايشانرا فاسقان نام كردى ، ايشانرا عذاب فرو گشاييم ، و همه را هلاك كنم ، و دمار بر آرم مگر آن دو بنده فرمانبردار يوشع و كالب . موسى بزاريد در الله ، و گفت : خداوندا زينهار ايشانرا هلاك مكن ، و اين يكبار ديگر ايشانرا بمن بخش بار خدايا ! در گذار و عفو كن از ايشان ، باشد كه از صلب ايشان فرزندانى آيند كه از فرمانبردارى بنگردند . رب العالمين گفت : يا

موسی مرادت بدادم ، اما پس ازین ایشانرا نیست و فرسد که در زمین قدس شوند ، و این بیابان برایشان حرم ساختم ، و حرام کردم برین زمین که ایشان را ازخود بیرون گذارد تا چهل سال برآید . گفته اند که شش فرسنگ بود بعرض ، و دوازده فرسنگ بطول ، و بروایتی نه فرسنگ بعرض و سی فرسنگ بطول ، و موضع آن تیه میان فلسطین و ایله مصر . هر بامداد فرا راه بودند و گرم میراندند تا شبانگاه ، و شبانگاه هم بآن منزل اول بودند ، و گفته اند که : در روز محبوس بودند ، و در شب میرفتند ، از اول شب تا بامداد میرفتند ، ، بامداد هم بمقام اول شب بودند . پس بموسی نالیدند ، و موسی دعا کرد تا ربّ العزّة منّ و سلوی بایشان فرو فرستاد ، و آن جامها که بر تن ایشان بود مانند تا آخر عمر ، کودک که میزاد با جامه میزاد ، چندانکه ویرا در بایست بود ، و چنانکه کودک میباید جامه با وی میباید ، و چون آب خواستند موسی دعا کرد تا دوازده چشمه از آن سنگ سپید که از طور با خود برده بود روان گشت ، فذلك قوله : «قد علم کل اناس مشربهم» .

نفری عظیم بودند ، ششصد هزار میگویند که مرد مقاتل بود در ایشان ، و جمله در تیه فرو شدند مگر دو مرد : یوشع بن نون و کالب بن یوفنا ، و هرون و موسی هر دو در تیه فرو شدند بیک روایت ، و موسی یوشع را خلیفه خود کرد بر بنی اسرائیل . چون مدت چهل سال بسر آمد یوشع لشکری فراهم کرد از بنی اسرائیل از فرزندان ایشان که معصیت نکرده بودند ، و پس ایشان خاسته بودند ، به اریحا شده بجنگ جباران ، و رب العالمین جل جلاله آن فتح بدست ایشان بر آورد ، و آن جباران بدست بنی اسرائیل بتأیید و نصرت الله همه کشته شدند . چنین گویند که روز آدینه جنگ بود . نماز شام در آمد ، آفتاب فرو شده که هنوز قومی از آن جباران مانده بودند ، و روز شنبه ایشانرا دستوری جنگ نبود ، ترسیدند که اگر فائت شود ، آن نفر باقی

بمانند ، و بدست ایشان عاجز کردند . دست برداشت یوشع و گفت : «اللهم ازدد الشمس علیّ». آنکه گفت : بار خدایا ! آفتاب درطاعت تو ، و من درطاعت تو ، باز آ آر این آفتاب ، تا تمام بسر برم فرمان برداری تو . آفتاب بفرمان حق باز آمد ، و يك ساعت در آن روز بیفزود ، تا آن جباران همه کشته شدند ، و زمین شام يك سر بنی اسرائیل را مسلم گشت . تو اریخیان گفتند : عمر موسی صد و بیست سال بود . بیست سال در ملك افریدون ، و صد سال در ملك منوچهر ، و پروایتی دیگر عمر موسی هشتاد و نه سال بود ، و عمر هرون هشتاد و هشت سال ، يك سال هرون پیش از موسی برقت . عمر بن میمون گفت . هر دو درتبه فروشدند ، و وفات هرون چنان بود که موسی و هرون هر دو درغاری نشسته بودند ، ناگاه فرمان حق بهرون رسید ، کالبد وی از روح خالی گشت . موسی ویرا دفن کرد . آنکه به بنی اسرائیل باز شد ، و ایشانرا از آن کار خبر کرد . بنی اسرائیل او را دروغ زن گرفتند ، گفتند : هرون را بکشتی که ما ویرا دوست میداشتیم ، و با وی انس داشتیم . موسی در خدا نالید از آن گفت ایشان . رب العالمین بموسی وحی فرستاد که ایشان را بر بالین قبر هرون حاضر کن ، تا من او را بینگیرم ، و جواب دهد . رفتند ، و موسی دعا کرد . آنکه گفت : یا هرون بیرون آی از سرخویش . هرون از خاک سر برزد ، و خاک از سرخویش می افشاند ، آنکه گفت : «یا هرون انا قتلناک ؟» قال : «لا ، ولكن متّ» قال : «فعد الی مضجعک» ، فانصرفوا .

از وجهی دیگر نقل کرده اند وفات هرون ، و هو الاصح : روی جابر بن عبد الله . قال : قال رسول الله (ص) : «خرج موسی و هرون حاجین او معتمرین ، فلما کانا بالمدينة مرض هرون فخاف علیه موسی ان يموت بالمدينة فتشبهه الیهود . (قال) فنقله الی احد ، فمات باحد ، فقبره باحد» . این خبر دلالت کند بر قول ایشان که گفتند موسی

وهر و ن هر دو از تیه بیرون شدند، و فتح اریحا و قتل جباران بدست موسی بود، و بدل^۱ علیه
 ایضاً اجماع العلماء ان عوج بن عنق (۱) قتله موسی (ع)، و أما وفاة موسی فالصحيح
 فی ذلك ما روی ابوهریره، قال: قال النبی (ص): «جاء ملك الموت الى موسی ليقبض
 روحه». میگوید: ملك الموت بر موسی رفت تا معالجه قبض روح وی کند بفرمان حق موسی
 گفت: «ما جاء بك؟» بچه آمدی؟ چه ترا آورد اینجا بنزدیک من ای برید حضرت؟
 گفت: آمده‌ام تا قبض روح تو کنم. (گفتا) لطمه‌ای بر روی وی زد، دیده‌ی بر
 افکند. ملك الموت بحضرت احدیت باز گشت. گفتا: بار خدایا خود می بینی که موسی
 دیده‌ی من چه کرد. وی مرگ می نخواهد، و مرا قبض روح وی میفرمائی. بار خدایا!
 اگر نه کرامت وی بودی، و آنکه میدانم که بنده عزیز است بر درگاه تو، من کاری
 دشوار ازین مرگ بسر وی فرو آوردمی. رب العزة آن دیده‌ی بوی باز داد، آنکه
 گفت: باز کرد و او را مخیر کن میان مرگی و زندگانی، و با وی بگو: دست خویش
 بر پشت گاو نه، چندانکه عدد موها است در زیر دست تو، ترا زندگی میدهم اگر
 میخواهی. باز آمد، و پیغام خدای بگزارد. موسی گفت: «ثم ماذا بعد هذا البقاء؟»
 پس ازین بقا، پس ازین روزگار زندگی چه خواهد بود؟ گفت: مرگ. گفت پس
 هم اکنون اولی تر. آنکه گفت: بار خدایا! اگر ناحار است، باری بزمین مقدسه
 خواهم. پس در زمین مقدسه رفت، در صحرائی میشد، سه کس را دید که گوری
 میشکافتند، و لحد آن میپرداختند. موسی آنجا برگذشت، در آن گور نگرست، گفت:
 این از بهر که راست میکنید؟ گفتند: از بهر مردی که قد و بالای وی همچون قد و
 بالای تو است. اگر تو فرو شوی تا اندازه آن بدانیم نیکو بود. موسی فرو شد، و
 خویشتن را در آن لحد فرو کشید. بفرمان الله آن گور فراهم شد. مصطفی (ص) گفت:

«لو كنت ثمّة لأريتكم قبره الى جنب الطريق بجنب الكتّيب الاحمر» .
 بروایتی دیگر گفته‌اند که : موسی صومعه‌ای ساخته بود ، و از خلق عزلت گرفته ، و بعبادت الله مشغول گشته . مادر داشت و عیال و فرزندان ، و هر یچهل روز ایشانرا زیارت کردی . روزی ملك الموت خود را بوی نمود ، سلام کرد ، و جواب شنید . موسی بدانست که ملك الموت است ، گفت : «جئت تقبض روحی ؟» آمدی تا قبض روح ما کنی ؟ گفت آری ، ما را فرستادند تا قبض روح تو کنیم اگر خواهی . موسی سر بر زمین نهاد ، گفت : خداوندا ! چندان زمان ده که مادر را و عیال را باز بینم ، و ایشانرا وصیتی کنم . ویرا زمان دادند ، و بر مادر آمد و زودتر از آن بود که هر بار وعده زیارت بودی . گفت : ای جان مادر ! چونست که این بار زودتر آمدی ، و نه بوقت خویش آمدی . گفت : یا امّاه ! باضطرار آمدم نه با اختیار . روز کار عمرم برسد ، و اجل در رسید . اینک برید هر گز بر پی ما ، و راه حیات فرو گرف بر ما ، آمدم تا شما را وداع کنم ، که نیز شما را تا بقیامت نه بینم مادر گفت : ای پسر ! نگر تا بقیامت ما را فراموش نکنی ، و با خود بیهشت بری . موسی گفت : بدان شرط که وصیت من بر کارگیری خدایرا طاعت دار باشی ، و درویشانرا نوازی ، و فرزندانم را نیکو داری . این سخن بگفت ، آنگه بگریست ، و زار بنالید . فرمان آمد از حضرت عزّت که این گریستن از بهر چیست ؟ از بهر آمدن است بحضرت ما ؟ موسی گفت : بارخدا یا ! دلم باین ضعفگان و عیالکان مشغولست . فرمان آمد : یا موسی ! عصا بر زمین زن . عصا بر زمین زد . زمین شکافته شد . سنگی پدید آمد . عصا بر آن سنگ زد . سنگ شکافته شد . از میان آن سنگ کرمکی بیرون آمد ، هر گز سبز در دهن داشت . خدای آفت : یا موسی ! این کرمک را درین موضع ضایع نکنم ، فرزندان ترا ضایع حون کنم ؟ آنگه با ملك الموت در مناظره آمد گفت : جان من از کدام عضو بر خواهی داشت . گفت : از دست .

گفت : دستی که الواح تورات بوی گرفته‌ام ! گفت : از پای. گفت : پائی که از وی بمناجات حق رفته‌ام ! گفت : از زبان . گفت : زبانی که بالله بدان سخن گفته‌ام ! گفت : یا موسی مگر خمر خورده‌ای ؟ گفت : نخورده‌ام . گفت : دمی بمن‌ده تا بدانم . موسی دمی بوی دمید . رَبِّ الْعَالَمِينَ روح پاک وی با آن دم بیرون آورد. کالبد موسی خالی گشت. فریشتگان آسمان بانگ بر آوردند که : «مات کلیم الله» .

آورده‌اند که : یوشع بن نون ، موسی را بخواب دید ، گفت : «کیف وجدت الموت» ، گفت : «کشاة سلخت، وهی حیة» . قومی گفتند: موسی و هرون با ایشان در تبه نبودند ، که ایشان در حبس و عذاب بودند ، و پیغامبران را در عذاب ندارند ، و درست تر آنست که موسی و هرون با ایشان در تبه بودند ، اما آن کار برایشان آسان و خوش بود ، چنانکه آتش که طبع وی احراق است ، بر ابراهیم (ع) خوش بود ، و او را در آن رنج نبود .

«فلا تأس علی القوم الفاسقین» - ظاهر آنست که این خطاب با موسی است ، و روا باشد که این خطاب با محمد (ص) رود ، ای : لاتخزن یا محمد علی قوم لم یزل شأنهم المعاصی ومخالفة الرسل .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبیین لکم کثیراً» ، الی قوله «ویرفعوا عن کثر» - این آیت وصف رسول خداست ، و دلیل علم و حلم وی در آن پیداست ، فایده‌ها ما ابدی دلیل علمه ، و العفو عما اخفی برهان حلمه . آنچه از اسرار ایشان اظهار کرد ، دلیل است بر کمال نبوت ، وصحّت رسالت ، و علم بی شبهت ، و آنچه عفو کرد از آن نفاق که ایشان در دل داشتند ، و بظاهر خلاف آن مینمودند ، و رسول خدا از آن

خبرداشت ، و پرده از روی کار برداشت ، آن دلیل بر خلق عظیم و حلم کریم وی . و نشان کمال حلم وی آنست که روزی در مسجد مدینه نشسته بود ، اعرابی در آمد از قبیله بنی سلیم ، و در میان جامه خویش سوسماری پنهان کرده بود ، و با رسول خدا سخن درشت گفت ، چنانکه اجلاف عرب گویند بی محابا ، گفت : یا محمد به لات و عزری که من هرگز کس از تو دروغ زن تر ندیده‌ام ، نه از مردان نه از زنان . یا محمد بالات و عزری که در روی زمین بر من از تو دشمن تر کس نیست . عمر خطاب حاضر بود از آن ناسزای که میشنید خشم گرفت ، برخاست ، گفت : یا رسول الله ! دستوری ده تا این دشمن خدا و رسول خدا بتیغ خویش سر بردارم ، و پشت زمین از نهاد وی پاک گردانم . یا رسول الله ! آرام و سکون در دل عمر کی آید ! و در تو سخن ناسزا از زبان ییکانه میشنود ؟ رسول خدا نرمك فرا عمر گفت که : یا عمر ساکن باش ، و او را يك ساعت بمن فرو گذار . آنکه روی فرا اعرابی کرد ، گفت : ای جوانمرد ! این سخن بدین درشتی چرا میگوئی ؟ نمی‌دانی که من در آسمان و زمین امینم ؟ ! و پسندیده جهانیانم ؟ ! و دست مؤمنانم ؟ ! و تیمار برایشانم ؟ ! مرا زشت مگوی ، که نه خوب بود . اعرابی از آن درشتی لختی را کم کرد ، گفت : یا محمد ! مرا ملامت مکن در آنچه گذشت . بالات و عزری که بتو ایمان نیارم ، تا این سوسمار بر راستی تو گواهی ندهد ! رسول خدا در آن سوسمار نگرست . سوسمار بتواضع پیش آمد ، و سرک میجنبانید که : چه فرمائی یا محمد ؟ رسول گفت : « یا ضب من ربك ؟ » ای سوسمار خدای تو کیست ؟ سوسمار بزبان فصیح جواب داد که : خدای من جبار کائناتست . خالق و خود است . مقدر احیان و اوقاتست . دارنده زمین و سماوات است . فرمان و سلطان وی در آسمان و زمین و بر و بحر و فضا و هوا روانست . آنکه گفت : « و من انا یا ضب ؟ » ای سوسمار ! من که ام که ترا ازین پرسنده‌ام ؟ گفت : « انت رسول رب العالمین ، و خاتم النبیین ، و

سید الاولین والآخرین ، تو رسول خدائی بجهانیان ، خاتم پیغامبران ، سرور وسالار
عالمیان ، ودرقیامت شفیع عاصیان ، ومایه مقلسان .

اعرابی چون این سخن بشنید در شوريد . پشت بداد تا رود ، رسول خدا
گفت : يا اعرابی ! چنانکه آمدی می باز کردی ؟ و بدین خرسندی ؟ ! گفت : يا محمد
نه چنانکه در آمدم باز میگردم ، که بدان خدای که جزوی خدای نیست ، که چون
در آمدم بر روی زمین در دلم از تو دشمن تر کسی نبود ، و اکنون که همی باز گردم
بروی زمین از تو عزیز تر مرا کس نیست . پس رسول خدا بروی اسلام عرضه کرد ، و
مهری از اسلام بر دل وی نهاد . آنکه گفت : يا اعرابی ! معیشت تو از چیست ؟ گفت :
بوحدانیت الله ونبوت تو یا محمد که در بنی سلیم از من درویش تر کس نیست . رسول خدا
یارانرا گفت : که دهد ویرا شتری تا من او را ضامن باشم بناقه‌ای از ناقه‌های بهشت ؟
عبدالرحمن عوف بر پای خاست ، گفت : يا رسول الله فداك ابی وامی ، بر من است که
ویرا دهم ماده شتری ، بده ماهه آبستن ، از بختی کهتر ، و از اعرابی مهتر ، سرخ موی
آراسته چون عروسی همی آید خرامان . رسول گفت : تو شتر خویش را صفت کردی ، تا
من آنرا که ضمان کرده‌ام نیز صفت کنم . شتری است اصل آن از مروارید ، گردنش از
یا قوت سرخ ، دوبنا گوش وی از زمرد سبز ، یابهاش از انواع جواهر ، پالانش از سندس
واستبرق . چون بروی نشینی ترا همی برد تا بکنار حوض من . پس عبدالرحمن
شتر بیاورد ، و بوی داد . آنکه مصطفی گفت : يا ابا سلیم خدا را عز و جل بر تو
فریضه‌هایی است چون نماز و روزه و زکوة و حج ، و نخستین چیزی نماز است ، تا ترا
چندان بیاموزم که بدان نماز توانی کردن . اعرابی بپش رسول نشست ، و سورة الحمد و
سورة اخلاص و معوذتین آموخت ، رسول یاران نگرست ، گفت : چه شیرین است ایمان
و مسلمانی ! چون با هیبت است این دین حنیفی ! دین پاک و ملت راست ، و کیش درست !

آنکه اعرابی را برنشانید ، و باز گردانید ، و گفت : نگر تا خدای را بنده باشی ، و نعمتهایش را شا کر ، ویر بالاها صابر ، ویر مؤمنان مشفق و مهربان .

« قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین » - اشارتست که تا نور توحید از موهبت الهی در دل بنده نتابد ، بجمال شریعت مصطفی (ص) و در بیان کتاب و سنت بینا نگردد ، از آنکه نور هم بنور توان دید ، و روشنائی بروشنائی توان یافت . دیده‌ای که رمص (۱) بدعت دارد ، نور سنت از کجا بیند ! چشم تا بینا از روشنائی آب چه بهره دارد !

وما انتفاع اخی الدنيا بمقلته اذا استوت عنده الانوار والظلم .

پیر طریقت گفت : « قومی را نور امید در دلمی تاود . قومی را نور عیان در جان ایشان ، در میان نعمت گردان ، و ازین جوانمردان عبارت نتوان » .

« یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام » الایة - نور کتاب و سنت امروز کسی بیند که در ازل توتیای توحید در دیده دل وی کشیدند ، و بحلیت رضا صفات او بیاراستند ، تا امروز آن رضوان ازلی او را بمحل رضا رساند ، حکمش را پسند کند ، و قولش قبول کند ، و از راه چون و چرا برخیزد ، گوید : بنده‌ام و سزای بندگی خویشتن بیفکنند (۲) است ، و گردن نهادن ، و تن فرا دادن ، فلذلك قوله عزوجل : « و امرنا لنسلم لرب العالمین » .

« وقالت اليهود والنصارى نحن ابناء الله و احباؤه » - دور افتادند آن بیحرمتان که خدای را جلّ جلاله پسر گفتند . کسی که عدد او را نه سزا باشد ، ولد کی او را روا باشد ! ولد اقتضاء جنسیت کند ، و حق جلّ جلاله پاک است از میجانست ، منزّه از مماثلت . ربّ العالمین آن سخن برایشان رد کرد ، گفت : « بل انتم بشر ممن خلق » نچنانست که شما گفتید که ما پسرانیم . پسران نه اید که آفرید گانید . دوستان نه اید

۱- الرمص ، و سخا یبض فی مجری الدمع من العین (المنجد) . ۲- نسخه الف : بیو کردن .

که بیگانگانید . و درین آیت مؤمنانرا که اهل محبت اند بشارتست ، و امان از عذاب ،
 بآنچه گفت : « فلم يعذبکم بذنوبکم » ، میگوید اگر دوستانید پس چراتان بگناهان
 بگیرد ، و عذاب کند . دلیل است که هر که مؤمن بود و محب ، او را بگناهان نگیرد ،
 و عذاب نکند .

« يا اهل الكتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم علی فترة من الرسل ، آلیة -
 این باز منتی دیگر است که بر مؤمنان مینهد ، و نعمتی عظیم که با یاد ایشان میدهد ،
 که پس از روزگار فترت و پس از آنکه اسلام روی در حجاب بی نیازی کشیده بود ، و
 جهان ظلمت کفر و غبار بدعت گرفته ، و باطل بنهایت رسیده ، رسولی فرستادم بشما که
 دلهای مرده بدو زنده گشت ، و راههای تاریک بوی روشن شد . رحمت جهانیان است و
 چراغ زمین و آسمان ، پدر یتیمان ، و دل دهنده بیوه زنان ، و نوازنده درویشان ، و پناه
 عاصیان . عائشة صدیقه گفت : شبی چیزی همی دوختم . چراغ فرو مرد ، و سوزن
 از دستم بیفتاد ، و نا پدید گشت . رسول خدا (ص) در آمد ، و نور وی و صورت زیبا و
 چهره با جمال وی همه خانه روشن گشت ، و بدان روشنائی سوزن باز یافتم . عائشه
 گفت : پس گریستنی بر من افتاد ، گفت : یا عائشه : ایندراجای شادیست نه جای گریستن .
 چرا میگویی ؟ گفتم : یا محمد بدان بیچاره میگیریم که فردا در قیامت از مشاهده
 کریم تو باز ماند ، و روی نیکوی تو نبیند . آنکه گفت : یا عائشه! دانی که در قیامت
 از دیدار من که باز ماند ؟ آنکس که امروز نام من شنود ، و بر من درود نهد ، و به موسی
 کلیم وحی آمد که : یا موسی ! بنی اسرائیل را بگوی که دو سترین خلق من بمن ،
 و نزدیکترین ایشان بمن آنست که محمد را دوست دارد ، و ویرا راستگوی دارد ، اگر
 او را ببیند یا نبیند .

« واذ قال موسی لقومه یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم » - فرق است میان امتی

که یار نعمت بزبان موسی از ایشان می‌درخواهد که : «یا قوم اذ کروا نعمة الله علیکم»،
و میان امتی که یاد خود بواسطه مخلوق از ایشان می‌درخواهد که : «فاذ کروتی اذ کر کم».
آنان اهل نعمتند ، و اینان سزای محبت . آنان اسیران بهشتند ، و اینان امیران بهشت .
آنان اصحاب جودند ، و اینان ارباب وجود .

«وجعلکم ملوکاً» - این خطاب هم با مؤمنان امت است بر عموم و هم با
صدیقان امت بر خصوص . مؤمنان را میگوید : جعلکم قانعین بما اعطیتکم ، والقناعة
هی الملك الاکبر ، و صدیقان را میگوید : جعلکم احراراً من رقّ الکون و ما فیه .
اگر قناعت گوئیم معنی ملک بی‌نیازی است ، از آنکه پادشاه را بکس حاجت و نیاز
نباشد ، و هر کس را بدو نیاز و حاجت بود ، همچنین درویشان که قناعت کنند بکسشان
نیاز نبود ، و هر کس را بدعا و همت و برکت ایشان نیاز بود ، و تا پادشاه بر جای بود
و ملک وی مستقیم ، نظام کار عالم بر جای بود . چون پادشاه نماند رعیت ضایع شوند ، و
نظام کار عالم کسسته گردد . همچنین تا اولیاء خدای بر جای‌اند ، و برکت و دعا و همت
ایشان بر جای بود ، خلق خدای در آسایش و راحت باشند . چون دعا و همت ایشان
بریده گردد ، از آسمان عذاب آید ، و خلق هلاک شوند و اگر گوئیم معنی ملک آزادیست
از رقّ کون ، پس این صفت صدیقان و نزدیکان باشد ، که عالی‌همب باشند ، چنانکه
ملوک بهر دویی فرو نیایند ، و با کونین خود ننگرند ، و جز صحبت و قربت مولی نخواهند.
ملوک تحت اطمار صف ایشان ، سکوت نظار غیب حصار حلیت ایشان ، بتن با خلق‌اند
و بدل با خلق .

مصطفی (ص) از اینجا گفت : «اظلّ عند ربی یطعمنی و یسقینی» بتن با
خلق‌اند گزاردن شریعت را ، و بدل با حق‌اند غلبات محبت را . چون غلبات محبت آمد
محبت در محبوب بیوسد ، که نیز از وی جدا نگیرد . همی بزبان توحید از حقیقت

تفرید این خبر دهد که :

عجبت منك و منّی افیتنی بك عنی

ادیتنی منك حتی

ظننت انك و انی .

در قصه تو بتا ! بسی مشکلها است

من با تو بهم میان ما منزلها است !

بو یزید ازینجا گفت : چهل سالست تا من با خلق سخن نگفتم ، هر چه

گفتم با حق گفتم ، هر چه شنیدم از حق شنیدم . و یقال : « جعلکم ملوکاً ،

لم یحوجکم الی امثالکم ، ولم یحجبکم عن نفسه بأشغالکم ، وسهل سبیلکم الیه فی عموم

احوالکم » و آتا کم مالم یؤت احداً من العالمین « اتاکم قلوباً سلیمه من الغلّ والغش و

اعطاکم سیاست النبوة و آداب الملك .

« یا قوم ادخلوا الارض المقدسة » - شتان بین امة و امة ! اسرائیلیان را گفتند

که : درین زمین مقدسه شوید که بر شما نوشتیم ، و فرض کردیم . ایشان راه آن با صعوبت

و شدت دیدند ، بترسیدند ، و سر وازدند ، گفتند : « انا لن ندخلها ابداً ماداموا فیها » .

بازامت احمد را گفتند : « ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ، الایة ، ما در کتاب اوّل

چنان نوشتیم که شما درین زمن نشینید ، و جهانداران باشید (۱) . پس چون در

وجود آمدند ، راه زمین برایشان گشادند ، و آنرا نرم و ذلول کردند . چنانکه ربّ العزة

گفت : « جعل لکم الارض ذلولاً فامشوا فی منا کبها و کلوا من رزقه » ، زمین شما را

مسخر است ، چنانکه خواهید روید ، و آنچه خواهید خورید ، که بر شما تنگی نیست ،

و نعمت از شما دریغ نیست .

پس از آنکه بنی اسرائیل سر وازدند ، موسی بحضرت باز شد ، گفت :

« ربّ انی لا املك الا نفسی و اخی فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین » . فرق است میان وی .

و میان مصطفی (ص) که شب معراج چون بحضرت اعلی رسید، و آن راز و نیاز دید، و از حساب جبروت سلام و تحیت در پیوست که: «السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته»، در آن ساعت امت خود فراموش نکرد، و شفقت برد، و ایشانرا از آن نواخت بهره داد، گفت: «السلام علينا و على عباد الله الصالحين»، و چون این ثنا از حق بیافت که: «آمن الرسول بما انزل اليه من ربه»، امت را نیز در آن گرفت، گفت: «والمؤمنون كل آمن بالله»، و در آخر عهد که ازین سرای حکم نقل کرد، همه سخن وی با جبرئیل حدیث امت بود، و غم و هم وی در کار امت بود. فردا در قیامت چون سر از خاک بر آرد، همه پیغامبران در خویشتن فرو مانند که «نفسی نفسی» و وی گوید: «امتی امتی».

۵- النوبة الاولى

قوله تعالى «و اتل عليهم» بر ایشان خوان: «نبأ ابني آدم» خبر دو پسر آدم، «بالحق» بر راستی و پیغام من، «اذقربا قربانا» آنکه که قربان کردند هر دو، «فتقبل من احدهما» پذیرفتند قربان از یکی از ایشان دو، «ولم يتقبل من الاخر» و نپذیرفتند از آن دیگر، «قال» گفت: «لأقتلنك» لا مدت را بکشم، «قال» جواب داد: «انما يتقبل الله من المتقين (۲۷)» الله که کردار پذیرد، از پرهیزگاران و راستان پذیرد.

«لئن بسطت الي يدك» ار حناست که دست گذاری بمن، «لأقتلنك» تا مرا کشی، «ما انا بياسط يدي اليك» من آن نه ام که دست گذارم بنوی، «لأقتلنك» تا ترا بکشم، «انني اخاف الله» من می ترسم از خدای، «رب العالمين (۲۸)» خداوند جهانیان

« انّی ارید » من میخواهم ، « ان تبوء بائمی و ائمتك » که بآن باز آئی
 که گناه مرا بری و گناه خود ، « فتکون من اصحاب النار » تا از دوزخیان باشی از
 اهل آتش ، « وذلك جزاء الظالمین (۲۹) » و یاداش ستمکاران اینست .
 « فطوّعت له نفسه » ، فرمان آورد و خوش منش کرد و دلیر تن وی او را ،
 « قتل اخیه » کشنن سرادر خویش را ، « فقتله » و مکشت او را ، « فأصبح من
 الخاسرین (۳۰) » تا از زیان کاران شد .

« فبعث الله غراباً » بنگیخت الله کلاغی را ، « يبحث فی الارض » تا در زمین
 خاک برمی انگیخت « لیریه » ، تادر وی نماید [و در وی آموزد] . « کیف یواری » که چون
 پنهان کند ، « سوأة اخیه » جیفه برادر خویش را . « قال » گفت [آن کشنده برادر] :
 « یا ویلتی » ای وای بر من ! « اعجزت » ناتوان بودم و کم آمدم ، « ان اکون
 « مثل هذا الغراب » که من چون این کلاغ بودمی [و آنچه وی دانست من دانستم] ،
 « فأواری سوأة اخي » و عورت برادر خود پنهان کردم ، « فأصبح من النادمین (۳۱) »
 از پشیمانان شد [بشیمان از حسرت نه از توبت] .

« من اجل ذلك » از مهر دلیری وی بر خون برادر ، « کتبنا » [تهدید]
 نوشتیم [و فرض کردیم] « علی بنی اسرائیل » بر فرزندان اسرائیل : « انه من قتل
 نفساً » که هر کس که تنی کشد ، « بغير نفس » بی قصاص تنی [که کشته بود] ، « او فساد
 فی الارض » یابی تباهکاری که در زمین کرده بود ، « فکانما قتل الناس جميعاً »
 همچنان بود که همه مردما را بکشته بود ، « و من احياها » و هر که تنی زنده کند ،
 « فکانما احيا الناس جميعاً » همچنان بود که همه مردما را زنده کرده بود ، « ولقد
 جاء تهم » و آمد به بنی اسرائیل ، « رسلنا » فرستادگان ما ، « بالبینات » به پیغامهای
 روشن ، « ثم انّ کثیراً منهم » پس آنکه فراوان از ایشان ، « بعد ذلك » پس آن

[بیان که فرستادیم] ، « فی الارض لمرفون (۴۲) » در زمین بگراف میروند و گراف میکنند .

« انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله » پاداش ایشان که جنگ میکنند با خدای و رسول وی ، « ویسعون فی الارض فساداً » و در زمین بتباهی و نا ایمن داشتن میکوشند ، « ان یقتلوا » آنست که ایشانرا بکشند ، « او یصلبوا » یا بردار کنند ، « او تقطع ایدیهم » یا دستهایشان ببرند ، « و أرحلهم » یا پایهایشان ، « من خلاف » یکی از راست یکی از چپ ، « او ینفوا من الارض » یا نفی کنند ایشانرا از زمین ، « ذلک لهم خزی فی الدنیا » آن ایشانرا خزی است و رسوائی در این جهان ، « و لهم فی الآخرة » و ایشانراست در آن جهان ، « عذاب عظیم (۴۳) » عذابی بزرگوار .

« الا الذین تابوا » مگر ایشان که باز گشتند بتوبه ، « من قبل ان تقدر و اعلیهم » پیش از آنکه شما قادر شدید بر ایشان ، « فاعلموا ان الله غفور رحیم (۴۴) » بدانید که خدای آمرزگار است و مهربان .

النوبة الثانية

قوله تعالی و تقدس : « و اتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق » - این دو پسر آدم یکی هابیل است و دیگر قایل ، و قیل قاین و هو الاصح و آدم را علیه السلام چهل فرزند بود به بیست بطن سامده ، هر بطنی پسر و دختری مگر شیت که مفرد آمد بی هم بطنی (۱) که با وی بود ، و اول فرزند که آمد ویرا ، قایل بود ، و توأمه وی اقلیمیا ، دوم هابیل ، و توأمه وی لودا ، و آخر فرزندان عبدالمغیث بود ، و توأمه وی امة المغیث .

پس رب العالمین در نسل آدم برکت کرد ، و بسیار شدند فرزند فرزندان ، چنانکه آدم
چهل هزار از ایشان بدید ، پس از دنیا بیرون شد . و در مولد قایل و توأمة وی اختلافست
علما را ، قومی گفتند : در بهشت بود پیش از آنکه بزالت در افتاد ، و حوا در آن ولادت
هیچ درد زه و رنج طلق و اثر نفاس ندید ، از آنکه در بهشت قاذورات نبود . پس چون
بر زمین آمد بهابیل و توأمة وی یار گرفت ، و ولادت ایشان رنج و نفاس دید ، چنانکه
زنان بینند . قومی گفتند : ولادت ایشان در بهشت نبود که هم در زمین بود ، پس از آنکه
از بهشت بیرون آمد بصد سال ، پس چون بحد بلوغ رسیدند ، فرمان آمد از حق
جلّ جلاله بآدم که خواهر هابیل بزنی بقایل ده ، و خواهر قایل بهابیل ، و در شرع
وی روا بود که پسر این بطن ، دختر آن بطن دیگر بزنی کردی . یا دختر هر بطنی
که خواستی ، مگر توأمة خویش که هم بطن (۲) وی بود ، این یکی روان بود .

آدم این پیغام ملک جلّ جلاله با حوا بگفت ، و حوا با هر دو پسر گفت .
هابیل رضا بداد و پیغام خدا را گردن نهاد ، و قایل خشم گرفت ، و فرمان نبرد ، و
گفت : این آدم مسکند نه خدای میفرماید ، و من خواهر خود بزنی بهابیل ندهم ، که
خواهر من نبکو تراست ، و کانت اجمل بنات آدم . من او را خود بزنی کنم ، و من بدو
سزا ترم ، که ولادت ما در بهشت بوده ، و ولادت ایشان در زمین ، و مرا و خواهرم را بر
ایشان فضل و شرف است ، و بدان رضا ندهم که بوی دهند . آدم گفت : حلال نیست که تو
ویرا بزنی کنی . خواهر هابیل ترا حلال است ، و فرموده خدای است . جواب داد که :
این رای تو است نه فرموده خدای ، و من نشنوم ، و فرمان نسرم .

آدم گفت : اکنون هر یکی قربانی کنید ، هر آنکس که قربانی وی پذیرفته
آید اقلیمیا زن وی باشد . و هابیل شبان بود ، گوسفندان داشت ، و قایل برزیگر بود

کشاورزی کردی . هایل رفت و آن فرمیشی نیکو پسندیده فربه که در میان کله معروف بود ، و نام وی زریق ، این فرمیش بیاورد و پاره روغن و شیر چندانکه حاضر بود ، و قابیل رفت و از آن خوشهای ردی بی مغز (۱) چیزی جمع کرد ، و آورد . هر دو بر کوه شدند ، و آن قربانی خویش بر سر کوه نهادند ، و آدم با ایشان بود ، و قابیل در دل داشت که اگر قربانی من پذیرند یا نپذیرند ، خواهر خود بزنی بوی ندهم ، و هایل رضا و تسلیم در دل داشت . پس آدم دعا کرد تا آتشی سفید از آسمان فرو آمد ، و نخست فرامیش هایل شد ، و بوی بوی فرا داشت ، آنکه با قربانی وی گشت و بخورد ، و فرامیش قابیل شد ، و ویرا ببوید آنکه فرا قربان وی شد ، و نخورد ، همچنان بگذشت تا مرغان و ددان بخوردند ، و در آن روز کار نشان قبول قربان این بود ، آتش برین صفت از آسمان فرو آمدی و صاحب قربان را ببویدی ، آنکه با قربان وی گشتی ، اگر بخوردی مقبول بودی ، و اگر نخوردی مردود بودی ، و گفته اند : آن فرمیش که هایل قربان کرد ، و پذیرفته آمد ، خدای تعالی آنرا بیست و یک روز کار دراز ، تا آنروز که ابراهیم خلیل را ذبح فرزند بخواب نمودند ، و آن کبش فدای وی شد .

و در این قصه تزویج بنات آدم مرپسران ویرا ، هیچ کس از علما خلاف نکرد مگر جعفر صادق (ع) که گفت : معاذ الله که آدم دختر خود بدبسر خود داد ، که اگر این روا بودی و آدم کردی مصطفی (ص) همان کردی ، و روا داشتی ، که دین هر دو یکسان بود . اما رب العزه جل جلاله چون خواست که نسل آدم در پیوندد ، حورائى از بهشت زمین فرستاد ، بصورت انسی ، و در وی رحم آفرید ، و با آدم وحی آمد که این حورا بزنی بهایل ده ، و دختری را از اولاد جان صورت انسی داد ، و آدم را فرمود که ویرا بزنی بقایل ده ، پس قابیل خشم گرفت و با آدم گفت : من پسر مبینم ، و هایل

پسر کهن، چرا حورا بوی دادی و من بدو سزاوار تر بودم؟! آدم گفت: «یا بنی ان النفل بیدالله»، این فضل خداست، او را دهد که خود خواهد. قایل گفت: این رأی، تو بود نه فرمودهٔ خدای. گفت: اکنون قربانی کنید هر یکی از شما، تا آنکس که قربان وی پذیرفته بود، فضل و شرف ویرا بود، و حورا سزای وی بود.

پس چون قربان‌هاییل پذیرفته آمد، و قربان قایل مردود، قایل را حسد آمد بر برادر، و بغی کرد با وی، و آن حسد و بغی و کینه در دل میداشت، تا آنروز که آدم به مکه میشد بزیارت خانهٔ کعبه، و آدم (ع) چون خواست بمکه شود آسمانرا گفت: «یا سماء احفظی ولدی» یا آسمان فرزند من گوش دار، و امانت من نگه دار. آسمان سر وازد، و نپذیرفت، آنکه گفت: «یا ارض احفظی ولدی» زمین همچنان سر وازد. آنکه گفت: «یا جبال احفظی ولدی»، کوهها نیز سر وازدند. پس بقایل سپرد، قایل در پذیرفت، اینست که رب العالمین گفت: «أنا عرضنا الامانة على السموات و الارض والجبال فأبين أن يحملنها واشفقن منها و حملها الانسان» یعنی قایل، «انه كان ظلوماً جهولاً» حین حمل امانت ایه، تم خانه.

پس چون آدم غائب گشت، قایل بر هایل شد آنجا که گله بر چرا داشت. گفت: «لأقتلنك یا هایل» من آدم تا ترا بکشم یا هایل، که قربان من رد کردند و نپذیرفتند، قربان تو پذیرفتند، و خواهر من که با جمال و حسن است بتو میدهند، و خواهر تو که بی جمال است و بی حسن، بمن میدهند. فردا مردم درین سخن گویند، و فرزند تو بر فرزند من شرف آورد، و فضل جوید. هایل گفت: من با کدل بودم بی خیانت و بی حسد، از آنست که قربان من پذیرفتند، و ترا این صفا و پاکی نبود، بلکه حسد و بغی بود، از آن نپذیرفتند، «و انما يتقبل الله من المتقين» و خدای که قربان پذیرد از ایشان پذیرد که پرهیزگار و پا کدل باشند. پس بدانست که ویرا خواهد کشت. زبان

تضرع و نصحت بگشاد. عبدالله عمر گفت: نه از آنکه عاجز بود از کوشیدن با وی، که این از وی قوی تر بود، لکن پرهیزکاری و پارسائی ویرا نگذاشت که دست بوی باز کند، و با وی بکوشد. گفت: یا برادر از خدای بترس و مرا مکش. می بینی که آدم از يك زلت چه دید! تو از قتل من خود چه خواهی دید! اگر مرا بکشی خوار و ذلیل شوی در میان مردم، و از هر کس و هر چیز ترسی. در آثار آورده اند که آن ساعت که ویرا بکشت، ندا آمد از آسمان که: «کن خائفاً ابداً یا قایل، لا تری احداً الا حفت منه حتی تراه یقتلک».

آنکه گفت: «لئن بسطت الی یدک لتقلبنی ما انا باسط یدی الیک لا قتلک» - اگر تو دست بمن گذاری تا مرا بکشی، من دست تو نگذارم، و ترا نکشم، که من از خدای ترسم نه از آنکه نشکیم، یا با تو بر نیایم، «انی ارید ان تبوء بائمی و ائمتک». اگر کسی گوید چون الله گفت: «ولا تزر وازرة وزر اخرى» پس چگونه گناه وی بر دارد، و این مناقض آن مینماید. جواب آنست که این ام هر دو با کشند. میشود یعنی ما لام الذی من قبلی فی قتلک ایّای و ائمتک الذی تقدم میگوید آن گناه که پیش ازین قتل کردی، و این گناه که سبب قتل من کردی هر دو با خود سری. و آنچه گفت: من میخواهم، این نه ارادت تمنی است، که این طلب سلامت است، و ار کیمد خواستن فرو نشستن، و کار بحق سپردن، و قل «انی ارید» معناه لا ارید، انقواء یمن الله لام ان تضلوا، ای لا تضلّوا.

«فطوّعت له نفس قتل اخيه» - ای فطاونه نفسی فی قتل اخیه نفس وی

او را فرمانبردار شد، و بطوع پیش آمد در آن قتل، و هیچ سروانرد، تا او را نکشت گفته اند که اوّل راه بقتل نمی برد، و نمیدانست که چگونه مساید گشت ابلیس بیامد، و در وی آموخت که بگذار تا د خواب شود، خون در خواب شد، سبکی بوی داد که

این سنگ بر سر وی زن. چنان کرد بفرمان ابلیس، و او را بکشت، و هایل آن روز بیست ساله بود که کشته شد، و در آن حال زمین خون وی فرو خورد، چنانکه آب فرو خورد. رب العالمین آن زمین بلعت کرد، و سباخ (۱) گردانید، تا هرگز نبات نروید پس از آن روز هرگز زمین هیچ خون فرو نخورد، از آنجاست که امروز خون بر سر زمین بیند، و هیچ چیز از آن خاک فرو نشود. پس چون ویرا کشته بود، ندانست که باوی چه باید کرد، و چون دفن باید کرد؟ ویرا بر پشت خویش گرفت، و هشتاد روز با خود میگردانید، و بروایتی سه روز، از بیم آنکه بدان بیا مان و مرغان او را بخورند پس از آن رب العالمین دو کلاغ بنیگیخت، تا با یکدیگر جنگ کردند، و یکی کشته شد. آن کلاغ دیگر بمنقار و جنگ خویش حفره ای کند، و آن کلاغ کشته را در آن حفره زیر خاک پنهان کرد، و قایل در آن مینگرت

آنکه گفت: «یا ویلتی اعزرت ان اکون مثل هذا الغراب فأواری سوءة اخي». آنکه پشیمان شد چنانکه الله گفت «فأصبح من النادمین». گویند پشیمان نه بدان شد که چرا او را نکشتم، بدان پشیمان شد که چرا چندین روز او را داشتم، و در خاک پنهان نکردم، و گویند پشیمانی وی بر فوات برادر بود نه بر کنایه خویش، آن ندامت نه توبه بود که میکرد، که آن تحسر بود بر نایافت برادر و آن بسمانی که عن توبت است، و مصطفی (ص) بر آن اشارت کرده که «الندم توبة» آن خاصه امت احمد است، و هیچ امت دیگر را نبود.

پس ندا آمد از آسمان که: «یا قایل ما فعل احوک؟» برادر تو چه کرد؟ و کجاست؟ جواب داد که: من ندانم، و نه بروی من رقیب بودم. گفتند: «قلته لعنک الله؟» او را بکشتی، رو که لعنت بر تو باد قایل ترسد از آن آواز، و از میان خلق

(۱) سباخ کسر اول جمع سبغه بفتحین، رمیهای شوره باک (آسد راح).

بگریخت ، و با وحش یابان میامیخت ، و در آن وقت وحش بیابانی با آدمی متأسس بودند ، و وحشی نبودند . چون روزی چند برآمد گرسنه شد . طعامی نمی یافت . آهوی بیابانی را بگرفت ، و سنگ بر سروی میزد تا بکشت آنرا ، و بخورد . رب العالمین آنروز موقوفه در شرائع حرام کرد ، و وحش بیابانی ازو نفرت گرفتند . و پس از آن با (۱) بنی آدم انس نگرفتند .

پس قایل ترسان و لرزان دست خواهر خویش گرفت اقلیمیا ، و او را بزمین عدن برد از دیار یمن . ابلیس او را گفت : تو ندانی که آتش چرا قربان هاییل بخورد ، و قربان تو نخورد ، از بهر آنکه وی خدمت و عبادت آتش کرد ، تو نیز آتشی بساز ، تا ترا وجفت ترا معبود بود . آن بیچاره بدبخت فرمان ابلیس برد ، و آتشگاهی ساخت . اول کسی که آتشگاه ساخت ، و آتش پرستید ، وی بود . رب العزّة فرشته ای بر وی گذاشت ، تا پای راست وی با سرین چپ وی بست ، و پای چپ وی با سرین راست بست ، و استوار کرد و او را محکم بست ، آنگاه او را در آفتاب گرم افکند ، و هفت حظه آتش گرد وی در آورد ، و هشتاد سال او را چنین عذاب کرد ، پس از آن وحشی آمد از حق جلّ جلاله ، که : « احسبی به » ، قایل را بزمین فرو برد ، زمین او را تا بهر دو کعب فرو برد . قایل فریاد کرد ، و رحمت خواست . رب العزّة گفت : « و یحییٰ ایما اضع رحمتی علی کلّ رحیم » ، من رحمت بر رحیمان کنم « الراحمون یرحمهم الرحمن » ، ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء . دیگر باز فرمان آمد زمین که ویرا فرو برد ، تا بنیمه تن فرو شد . سدیکر فرمان آمد بزمین که او را فرو برد ، فرو شد ، و تا بقیامت فرو میشود .

و گفته اند که : این آلات لهو و فسق که در دنیا است چون طبل و نای و در بط و

چنگ و امثال آن ، و نیز خمر خوردن و زنا (۱) و فاحشها و آتش پرستیدن همه آنست که اولاد قایل بدید آوردند ، و جهان ازیشان پر از فساد گشت تا بروز کار نوح . پس رب العالمین ایشانرا بیک بار بطوفان غرق کرد ، و نسل ایشان بریده شد ، و نسل شیث پیوسته گشت. مصطفی (ص) گفت : « لا تقتل نفس مسلمة الا کان علی ابن آدم کفل من دمه لانه اول من سن القتل » ، و قال (ص) حين سئل عن يوم الثلاثاء ، فقال : « يوم دم » . قالوا : و کیف یا رسول الله ؟ قال : « فيه حاض حواء وقتل ابن آدم اخاه » .

ابن عباس گفت : چون هابیل بدست قایل کشته شد ، آنروز در درختان خار پدید آمد ، و موها بعضی ترش گشت ، و طعمها بگردید ، و زوی زمین دیگرگون گشت . آدم به مکه بود ، گفت : « قد حدث فی الارض حدث » امروز در زمین حادثه ای بدید آمده است ، ندانم تا چه بوده ؟ براتر آن برفت تا آن احوال بدید ، و این خندکمت بزبان سریانی بگفت ، و بعضی فرزندان وی نقل با عربیت کردند :

تغیرت البلاد و من علیها	و وحه الارض مغسر قبح
تغیر کل ذی طعم و لون	و قل بشاشة الوجه الصبیح
و مالی لا اجود سکب دمع	و هابیل تضمند الصریح
و جاءت سهلة و لها رنین	لها بلها و قابلها یصیح
لقتل ابن النبی بغیر جرم	قلبی عند قتله جریح

و پس از آن آدم روزگاری دراز مگریست ، و اندوهگن میبود بر فراق هابیل ، و نمیخندید ، تا رب العزة ویرا گفت : « حیاء الله و بیاءك » ای اضحک ، پس از آن بخندید ، و دل وی خوش گشت ، و از پس قتل هابیل پنجاه سال برآمد ، و عمر آدم بعدوسی سال رسید ، شیث آورد و نام وی هبة الله . رب العزة عبادت خلق در ساعت

شب وروز ویرا درآموخت، وینجاء صحیفه با وی فرو فرستاد، ووصی آدم بود، وپس از وی خلیفه وولی عهد وی، و نور مصطفی (ص) از حوا با وی انتقال کرده، و این خصوصیت از میان فرزندان یافته، و در آن قصه ایست معروف بجای خود گفته شود ان شاء الله تعالی.

«من اجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل» - درین «اجل ذلك» مخیری، خواهی با «نادمین» بر، یعنی پشیمان شد از بهر آن، و رخواهی ابتدا کن.

«من اجل ذلك كتبنا» - ای من سبب فعل قایل فرضا و اوجینا، «علی بنی اسرائیل» از بهر آنکه قایل درخون برادر شد، واورا بکشت، ما بر بنی اسرائیل فرض کردیم. واین حکم بر همه خلق فرض کرد اما بنی اسرائیل را بذکر مخصوص کرد، که ایشان اهل تورات اند و بیان این حکم اول در تورات فرو آمد، و بر دیگران که واجب شد هم تورات واجب شد. میگوید: واجب کردیم بر ایشان که هر کسی که تنی بکشد، «بغیر نفس» یعنی بغیر قود (۱)، «اوفساد» یعنی «بغیر فساد» «فی الارض»، بی قصاص یا بی انبازی که درخون کشته ای داشته بود با کشته ای، یا بس احسان زنائی کرده بود، یا از دین برگشته بود، «فکأنما قتل الناس جمعا» همچنان بود که همه مردمان کشته بود، یعنی باسحقاق عقوت و دوری از مغفرت، نه با اندازه عذاب و تنادیر عقوت، که اندازه آن الله داند، چنانکه خود خواهد بفرگاه عقوت کند یا عفو کند. «یفعل ما يشاء» و «یحکم ما يريد».

«و من احياها فکأنما احيا الناس جميعاً» - و هر که تنی زنده کند یعنی او را از دست کشته ای رها کند، یا از غرق و حرق و هدمی برهاند، یا از ضلالتی و کفری بازآرد، همچنان بود که همه مردمان زنده کرده بود، یعنی مرد وی چندان باشد که

همه مردمان رها نیده باشد. ابن عباس گفت: «من قتل نبياً او اماماً عدلاً فکأنما قتل الناس جميعاً، و من شد علی عضد نبی او امام عدل فکأنما احیا الناس جميعاً». قتاده و ضحاک گفتند: «عظم الله اجرها وعظم وزرها، فمعناها من استحل قتل مسلم بغير حقه فکأنما قتل الناس جميعاً، لأنهم لا یسلمون منه، ومن احياها فحرمها، و تورع عن قتلها، فکأنما احیا الناس جميعاً، لسلامتهم منه». قال رسول الله (ص): «من سقى مؤمناً شربة من ماء، والماء موجود، فکأنما اعتق سبعین، و من سقى فی غیر موطنها فکأنما احیا نفساً، و من احياها فکأنما احیا الناس جميعاً».

«ولقد جاءتهم رسلهم بالبينات» - بما بان لهم صدق ما جاؤهم به، «ثم ان كثيراً منهم بعد ذلك في الارض لمسرفون» ای مجاوزون حد الحق.

«انما جزاؤا الذين يحاربون الله ورسوله» - این آیت در شأن قاطعان است و راهزنان، ایشان که راهها ببیم دارند و مکابره درخون و مال مسلمانان سعی کنند، و آنچه گفت که با خدا و رسول بجنگ اند، آنست که در نا ایمنی راهها انقطاع حج است و عمره و غزو و زیارت و صلوات ارحام و امثال آن. مقاتل گفت و ابن جبیر که: این در شأن قومی عربینان (۱) فرو آمد که آمدند بر رسول خدا و بر اسلام بیعت کردند، و در دل نفاق و کفر میداشتند، پس گفتند: مادر مدینه نمیتوانیم بودن، و از و باء مدینه میترسیم، و آب و هواء آن ما را سازگار نیست. رسول خدا ایشان را بصحرا فرستاد، آنجا که شتران صدقات ایستاده بودند، گفت: روید و ابوال و البان آن بکار دارید، و از آن بخورید، تا صحت یابید. ایشان رفتند، و رعاة را کشتند، و شتران را جمله براندند، و مرتد گشتند. خبر بمدینه افتاد، و لشکر اسلام تاختن بردند، و ایشانرا گرفتند و

۱- عربینة بضم اول و فتح دوم بطنی است از رجيلة، منهم العربینون المرتدون، یعنی گروهی که ارتداد آورده در عهد رسول ص. (منهی الارب)

آوردند. رسول خدا فرمود: تا دستها و پایهاشان ببرند، و داغ بر چشمهاشان بنهند، و میل در کشند، و در آفتاب گرم بیفکنند (۱) ایشانرا، تا بمیرند. جبرئیل آمد در آن حال، و این آیت آورد، گفت: یا محمد ملک میگوید جل جلاله، که: جزاء ایشان آنست که ما درین آیت بیان کردیم، نه آن مثلث که تو فرمودی. پس رسول خدا مثلث نهی کرد، و شرب بول بعد از آن منسوخ گشت.

کلبی گفت: این در شأن ابو بریده الاسلامی آمد، و هو هلال بن عویمر، که با رسول خدا عهد بست که یاری وی ندهد، و دشمنان را نیز بروی یاری ندهد، و مسلمانانرا از خود ایمن دارد، و مسلمانان نیز از خود ایمن دارند، و هر کسی که بر هلال بگذرد، و قصد مصطفی (ص) و اسلام دارد، هلال او را منع نکند، و راه بوی فرو نگیرد. پس قومی از بنی کنانه بطمع اسلام قصد رسول خدا کردند. اصحاب هلال بر ایشان افتادند، و هلال خود حاضر نبود، و ایشانرا کشتند، و مال بردند. رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد، میگوید که: جزاء ایشان که راه زند، و در زمین تباه کاری کنند، و بنا ایمن داشتن راهها میکوشند، «أَنْ يَقْتُلُوا» آنست که: هر که کشتن کرده بود و مال نسته، او را بکشند، اگر چه ولی دم عفو کند عفو سود ندارد، که طریق آن طریق حد است نه طریق قصاص، و درست آنست که تکافؤ درین قتل شرط نیست، «وَأَوْ يَصْلُبُوا» و آنکه کشتن کرده بود و مال سته، او را بکشند، و بردار کنند، سه روز پیش از قتل یا پس از قتل، چنانکه رأی امام باشد. «وَأَوْ تَقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ» و آنکه مال سته بود و کشتن نکرده، دستی و بسائی از آن وی ببرند، یکی از راست و یکی از چپ، و باید که مال کم از نصاب سرقت نبود. «وَأَوْ يَنْقُوا مِنَ الْأَرْضِ» و آنکه کشتن نکرده بود و مال نسته اما با ایشان بود، و ایشانرا انبوه دارد و قوی،

و ایشانرا پشتیبان بود، ویرا نفی کنند. نفی آن بود که او را بترسانند و میجویند تا میگریزد، و جائی قرار نگیرد، فاما یتوب او یحصل فی ید الامام، فیتقیم علیه الحد. چون در دست امام افتد حد قطاع طریق بروی براند. این مذهب بوحنیفه است، و بنزدیک وی بناء این عقوبات بر محاربت است نه بر مباشرت فعل، قال: وهذا الردیء المعاون محارب معنی وان لم یکن مباشراً صورة.

اما بمذهب شافعی بر تعزیر اقتصار کنند، که از وی مباشرت فعل نبود، و نه حقیقت محاربت، حضور مجرد و تکثیر سواد حدی لازم نکند، بلکه تعزیر کفایت باشد. قول حسن و ابن المصیب آنست که «او» درین آیت بمعنی اباحت است و تخبیر، یعنی که امام درین عقوبات مرقاطع طریق را مخیر است، آن یکی که خواهد مبکند، و معنی نفی حبس است در زندان، که هر کرا در زندان کردند گوئی که ویرا از دنیا بیرون کردند.

«ذلك لهم خزی فی الدنيا» - ای هوان و فضیحة فی الدنيا، «ولهم فی الآخرة عذاب عظیم» - این عذاب کافران است علی الخصوص آن قوم عرینان که آیت در شأن ایشان فرو آمد، اما مسلمانان چون ازیشان جنایتی آید، وحد شرعی برایشان برانند، آن ایشانرا کفارت گناهان باشد، و در آن جهان ایشانرا عذاب نبود، و ذلك فی قوله (ص): «من اصاب ذنباً اقیم علیه حد ذلك الذنب فهو كفارته»، و روی: «من اصاب حداً فعبجل عقوبته فی الدنيا، فانه اعدل من ان یثنی عبده العقوبة فی الآخرة، ومن اصاب حداً فستره الله علیه، وعفا عنه، فالله اکرم من ان یعود فی شیء قد عفا عنه».

«الا الذین تابوا» - یعنی تابوا من الشّرك، ورجعوا من الکفر، و آمنوا و اصلحوا، «من قبل ان تقدروا علیهم» فتعاقبوه «فاعلموا ان الله غفور رحیم» لاسبیل علیهم بشیء من الحدود الّتی ذکرها الله فی هذه الایة، و لا تبعه لاحد قبله فیما اصاب فی حال

«کفره لافی مال و لافی دم . میگوید : مگر ایشان که توبت کنند از شرک و کفر ، و در اسلام آیند پیش از آنکه در دست شما افتند ، و ایشانرا عقوبت کنید ، کس را بر ایشان راهی نه ، و حدی بر ایشان لازم نه . اسلام آن همه از ایشان برداشت و مغفرت الله در ایشان رسید ، لقوله تعالی : «ان ینتهوا ینقر لهم ما قد سلف» ، وقال النبی (ص) : «الاسلام یهدم ما قبله» .

این حکم مشرکان است ، ایشان که توبه کنند از محاربت و باسلام در آیند ، اما مسلمانان که از محاربت و راه زدن توبه کنند علما در آن مختلف اند ، و احوال در آن مختلف است : اگر پس از آن توبت کند که در دست امام افتاده باشد ، و بروی ظفر یافته ، آن توبت هیچ حکم از احکام شرع از وی باز ندارد ، و تغیر در آن نیارد ، و اگر پیش از آن توبت کند ، حقوق آدمیان چون ضمان اموال و وجوب قصاص ، هیچ چیز (۱) از وی اسقاط نکند . اما حقوق الله تعالی بر دو ضربست : بعضی از آن بمحاربت مخصوص است ، و هوانحتام القتل والصلب و قطع الید والرجل ، این همه بیفتد (۲) ، و بعضی آنست که بمحاربت مخصوص نیست چون حد زنا و حد شرب خمر ، این دو قولی باشد : بیک قول بیفتد ، و بیک قول نه . سدی گوید : اگر محاربتی بزینهار آید و توبت کند پیش از آنکه امام را برو دستی بود ، یا کسی برو ظفر یابد ، خود باز آید و توبت کند ، و امان جوید ، او را توبت پذیرند ، و امان دهند ، و بجنایات گذشته او را نگیرند . گفتا : و دلیل برین قصه علی الاسدی است ، مردی محارب بود راهزن ، فراوانی از خون و مال مسلمانان در کردن وی ، و ائمه و عامه پیوسته در طلب وی بودند ، و بر وی ظفر می نیافتند . آخر روزی کسی را دید که این آیت میخواند : « قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم» . آن بردل وی انر کرد ، و هه چون مرغ نیم بسمل باری چند در خاک مغلطد ، سلاح بیفکند ، و برخاست

و در مدینه شد اندر میانه شب، بوقت سحر غسلی بر آورد، و بمسجد رسول خدا شد، و با مسلمانان نماز بامداد بجماعت بگزارد، آنکه فرایش بوهریره شد، و جماعتی یاران مصطفی (ص) حاضر بودند، گفت: یا باهریره منم فلان مرد کنهکار، جثت قائماً من قبل ان تقدروا علیّ، و الله عزوجل يقول: «الا الذين تابوا من قبل ان تقدروا عليهم فاعلموا ان الله غفور رحيم». بوهریره گفت: راست گفتی، کس را بر تو دست نیست، و کس را بر تو تبعث نیست. پس بوهریره دست وی گرفت، و پیش مروان حکم برد، که روز کار امارت وی بود، و قصه وی بگفت. مروان او را بنواخت، و گفت: کس را بر تو دست نیست. پس آن مرد بغزا شد، و در بحر روم غرق گشت رحمه الله.

النوبة الثالثة

قوله تعالى. « و اتل عليهم نبأ ابني آدم بالحق » الآية - قصة دو برادر است از يك پدر، یکی صاحب دولت، بر بساط ولایت، در منزل قربت، نسیم مشاهدت یافته، و از یاد خود با یاد حق پرداخته، و آن دیگر برادر از بی دولتی در مغاک وحشت و مذلت افتاده، و کرد بیگانگی بر رخسار تاريك وی نشسته، و نامش سر جریده اشقیاء گشته. چه توان کرد! کار نه بآنست که از کسی کسل آید، و ز کسی عمل، کار بآنست که تا خود چه رفت در ازل! مثال آن دو برادر از يك پدر، دوشاخ است از يك درخت، یکی شیرین و یکی تلخ. تلخ هم از آن آب خورد که شیرین خورد، و تلخ را جرمی نبوده که تلخ آمد. شیرین را هنری نبوده که شیرین آمد. آن بارادت آمد و این بمشیت. نه آنرا علت بود نه این را وسيلت.

پیر طریقت گفت: « الهی! آنرا که نخواستی چون آید، و او را که نخواندی کی آید. ناخوانده را جواب چیست؟ و ناگشته را از آب چیست؟ تلخ را چه سود گرش آب

خوش در جوار است، و خاراچه حاصل از آن کش بوی گل در کنار است. آری نسب نسب تقوی است، و خویشی خویشی دین. مصطفی (ص) سلمان را نسب تقوی درست کرد، و او را در خود پیوست، گفت: «سلمان منا اهل البیت، من اراد أن ينظر الی عبد نور الله قلبه فلينظر الی سلمان»، و بولهب عم رسول بود، بین تا از نسب قریش و قرابت رسول او را چه سود بود! تا بدانی که کار توفیق و عنایت دارد نه نسب و لحت.

«لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا باسط یدی الیک لاقتلک» - هابیل گفت: مر برادر خویش را که: اگر تو مرا بکشی، من ترا نکشم، که ترا حسد دادند، و مرا تقوی تقوی مرا نگذارد که ترا کشم، و حسد ترا بر آن دارد که مرا کشی. تو مقهوری از روی قدرت و عزت، و من مجبورم از روی لطافت و رحمت:

تو چنانی که ترا بخت چنان آمد من چنین ام که مرا سال چنین آمد

مشاد دینوری از بعضی سلف نقل کرده که: گناه آدم از حرص بود، و گناه پسر وی قایل از حسد، و گناه ابلیس از کبر. حرص حرمان آرد، و حسد خذلان، و کبر اهانت و لعنت. حرمان درماندن است از بهشت، و خذلان بازماندن است از دین، و اهانت راندن از حضرت، و آدم (ع) هر چند که از بهشت بازماند، و ظاهر آن عقوبتی مینمود، اما از روی حقیقت تمامی کار آدم بود، و سبب کمال معرفت وی، که از حضرت عزت خطاب آمد که: یا آدم! ما میخواستیم که از تو مردی سازیم. تو چون عروسان برنگ و بوی قناعت کردی. مردان بدین صفت نباشند، و دل درناز و نعم نبندند. «او من ینشؤ فی الحاله؟! کار مردان دیگر بود و کار بنابر پروردگان دیگر.

حون زبان تا کی نشینی برآمد رنگ و بوی

همت اندر راه بند و کام زن مردانه وار.

«کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکأنما

قتل الناس جميعاً - این همچنانست که مصطفی (ص) گفت : « من سنّ سنّة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الى يوم القيامة، ومن سنّ سنّة سيئة فعليه وزرها و وزر من عمل بها الى يوم القيامة » .

« و من احيها فکأنما احيا الناس جميعاً » - اشارتست که هر که بنده را از ظلمت کفر بنور ایمان آورد ، یا از ظلمت بدعت بنور سنت آورد ، یا از جهل با علم آورد ، همچنانست که ویرا زنده گردانید ، و چون ویرا زنده گردانید چنانست که همه مردمان را زنده گرداند ، و حقیقت زندگانی خود علم است و ایمان و سنت ، زیرا که زندگی زندگی دلست ، و دل روح ایمان و سنت زنده است :

سني و ديندار شو تا زنده مانی زانکه هست

هرچه جز دین مردگی و هرچه جز سنت حزن.

« انما جزاء الذين يحاربون الله و رسوله » الاية - محاربان خدا و رسول ایشانند که پیوسته با تقدیر با جنگ اند ، در محنت اندر شکایت و در نعمت اندر بطر . بتن زنده ، بدل مرده ، بروز بطل ، بشب بیکار ، و بهمت همه زیانی را خریدار . عمر بر باد ، و بزیان بود خود شاد ، نه از خصمان باک ، و نه گناهان دریاد ، عش چون عیش فرعونان ، و ظن چون ظن صدیقان ، و الحمد لله الملك الديان :

طیلسان موسی و نعلن ها روفت چه سود

چون بزیر يك ردا فرعون داری صد هزار !

پیر طریقت جوانمردی را پند میداد ، و نصیحت مسکرد که : « ای مسکین ! تا کی میروی و ردا مخالفت بردوش ! دیراست تا اجل ترا میخواند يك بار با او (۱) نبوش . ای عاشق بر شقاوت خویش ، بر خود بفروخته مایه خویش ، پیش از دیدار عزرائیل

يك روز بيدار كرد، پيش از هول مطلع يك لحظه هشیار كرد . شعر :

پیش از آن کین جان عذر آور فروماند ز نطق

پیش از آن کین چشم عبرت بین فروماند ز کار

تا کی از دارالغروری سوختن دارالسرور

تا کی از دارالفراری ساختن دارالقرار!

۶- النوبة الاولى

قوله تعالى « يا ايها الذين امنوا » ای ایشان که بگرویدند، « اتقوا الله »
پرهیزید از خشم و عذاب خدای، « وابتغوا اليه الوسيلة » و « بوی نزدیکی جوید،
« وجاهدوا في سبيله » و باز کوشید با دشمنوی از پیروی، « لعلكم تفلحون »^(۲۵)
تا مگر بر راه پیروزی بماند.

« ان الذين كفروا » ایشان که کافر شدند، « لو أن لهم اكرایشان را بود،
« ما في الارض جميعاً » هر چه در زمین چیز است همه، « و مثلها معه » و هم چندان
با آن، « ليفتدوا به » و خواهند که خود را بآن باز خریدند (۱)، « من عذاب
يوم القيمة » از عذاب روز رستاخیز، « ما تقبل منهم » نپذیرندی از ایشان، « و لهم
عذاب الیم »^(۲۶) و ایشانراست عذابی درد نمای.

« یریدون » میخواهند، « أن یرجوا من النار » که سرون آیندی (۲) از
آتش، « و ما هم بخارجین منها » و ایشان از آتش بیرون آمدنی نداد، « و لهم
عذاب مقیم »^(۲۷) و ایشانراست عذابی پاینده.

« والسارق و السارقة » دزد اگر مرد است و اگر زن، « فاقتطعوا

۱- سحۃ الف: و خواهند که خود را باز خریدند بآن . ۲- سحۃ لف: بیرون آیندید.

ایدیهمما « دست ایشان ببرید [که دزدی کنند] ، « جزاء بما کسبا » پاداش بآن دزدی که کردند ، « نکالاً من الله » نکالی است از الله [که دیگران را بآن تشکیل از دزدی می باز دارد] ، « و الله عزیز حکیم ^(۲۸) » و خدا توانای است دامای راست دان .

« فمن تاب من بعد ظلمه » هر که توبه کند پس از آن دزدی که کرد ، « وأصلح » و کار خود راست کند [و حق که برده است باز دهد] ، « فان الله يتوب عليه » الله ویراتوبت دهد و از وی توبت پذیرد ، « ان الله غفور رحیم ^(۲۹) » که خدای آمرزگار است مهربان .

« ا لم تعلم » نمیدانی ، « ان الله له ملک السموات والارض » که الله را است بادشاهی آسمان و زمین ، « يعذب من يشاء » عذاب کند او را که خواهد ، « ويغفر لمن يشاء » و بیامرزد او را که خواهد ، « والله على كل شيء قدير ^(۴۰) » و الله بر همه چیز تواناست .

« يا ايها الرسول » ای بیغامبر! « لا يحزنك » اندوهگن مکناد ترا ، « الذين يمارعون في الكفر » اینان که میشتابند بکفر ، « من الذين فاولوا » ازین منافقان که گفتند بزبان ، « امنا » بگرویدیم ، « بأفواههم » این گفت زبان است بدهنهای ایشان ، « ولم تؤمن قلوبهم » و دلهای ایشان هنوز نساگرویده ، « ومن الذين هادوا » و ازینان که جهود شدند ، « سماعون للكذب » دروغ شنوا اند ، و دروغ پذیران ، « سماعون » جاسوسان و سخن گیران و سخن جویان ، « لهم اخرين لم يأتوك » سخن میبرند باغایبان خویش که بتو نمی آیند ، « يحرفون الكلم » سخن می بگردانند ، « من بعد مواضعه » پس آنکه الله نهاد آنرا بجای خود ، « يقولون ، میگویند [با یکدیگر بیائید تا بر محمد شوم و حکم زنا از دین وی طلب کنیم] ، « ان او تیتهم هذا » اگر شما را درین حکم حد دهند نه رجم ، « فخذوه » گیرید و

پذیرید آن حکم را، « و ان لم توتوه » و اگر چنانست که شما را حد ندهند فرود از رحم، « فاحذروا » از پذیرفتن آن پرهیزید، « و من یرد الله فتنته » و هر که الله فتنه دل وی خواهد، « فلن تملك له من الله شیئا » بدست تو [که رسولی] از خدای ویرا هیچ چیز نیست، « اولئك الذين » ایشان آیند، « لم یرد الله » که الله می نخواهد، « ان يطهر قلوبهم » که دل‌های ایشان پاک کند، « لهم فی الدنیا خزی » ایشانراست در دنیا رسوایی و فرومایگی، « ولهم فی الآخرة عذاب عظیم ^(۴۱) » و ایشانراست در آخرت عذابی بزرگوار

« سماعون للكذب » دروغ نیوشان و دروغ پذیرانند از یکدیگر، « اکالون للسلح » رشوت خواران، « فان جاؤك » اگر تو آیند | بتحکم، و از تو حکم خواهند [خواهند]، « فاحکم بینهم » حکم کن میان ایشان. « او أعرض عنهم » یا روی گردان از ایشان [و ممکن اگر نخواهی]، « و ان تعرض عنهم » و اگر روی گردانی از ایشان [و نکنی]، « فلن یضروك شیئا » نگرانند (۱) ترا هیچ حزی، « و ان حکمت » و اگر حکم کنی میان ایشان، « فاحکم بینهم بالقسط » حاکم کن براسستی و داد، « ان الله یحبّ المقسطین ^(۴۲) »، که الله راستکاران و داد دهان دوست دارد

« و کیف یحکمونك » و ترا حاکم حون پسندند، « و عندهم التوریه » و کتاب تورات نزدیک ایشان، « فیها حکم الله » حاکم خدا براسمی در آن، « ثم یتولون من بعد ذلك » و می‌گردند از کار کردن بآن، « و ما اولئك بالأمؤمنین ^(۴۳) » و هرگز گرویدگان نه‌اند بآن

النوبة الثانية

قوله تعالى وتقدس: «يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة» - معنى توسل تقرب است، يقال: توسلت الى فلان اي تقرت اليه، وكفته اند: معنى وسيلت محبت است، «ابتغوا اليه الوسيلة» اي تحسبوا الى الله، ميگويد: اي شما كه مؤمنانيد، دوست خدا باشيد، وبوي تقرب كنيد، وتزدیکی جوئيد با حلاص اعمال، واجتناب محارم، واحسان باخلق، وكفته اند: وسلت درجه عظيم است در بهشت ساحتها از بهر مصطفى (ص)، وفي ذلك يقول النبی (ص): «سلوا الله لي الوسيلة، فانها درجة في الجنة، لا ينالها الا عبد واحد، و أرجوا ان اكون انا هو»، وعن علي بن ابي طالب (ع)، قال: «ان في الجنة لؤلؤتين الى طنان العرش، واحدة نضاء، و الاخرى صفراء، في كل واحدة منهما الف غرفة، فالبيضاء هي الوسيلة لمحمد (ص) و اهل بيته، والصفراء لاراهيم (ع) و اهل بيته. ونطير هذه الآية قوله تعالى وتقدس: «اولئك الذين يدعون يبتغون الى ربهم الوسيلة ايهم اقرب». يقال: وسل يسل وسيلة، فهو واسل، وجمع الوسيلة وسائل ووسائل آن وسائل است كه میان رهی و مولى پیوستگی را نشانست، و سب اتصال بنده بمولى آنست «وجاهدوا في سبيله» - اي في طاعته، «لعلكم تفلحون» اي تظفرون بعد وكم وتسعدون في آخرتكم.

«ان الذين كفروا لو أن لهم ما في الارض جميعاً ومثله معه» - اي ضعفه معه، «لنقتلوا به» اي ليفادوا به انفسهم «من عذاب يوم القيمة ما تقبل منهم». قال النبي (ص): «يقال للكافر يوم القيامة: ارايت لو كان لك مثل الارض ذهاباً لكنت تفتدى به؟ فيقول: نعم فيقال قد سئلت ايسر من ذلك».

«يريدون ان يخرجوا من النار و ما هم بخارجين منها» - همانست كه جای

دیگر گفت حکایت از دوزخیان: «ربنا اخرجنا منها» خداوند کارا! بیرون آر از آتش، و برهان از عقوبت. جواب ایشان دهند پس از هزار سال: «اخشئوا فیها و لا تکلمون». جای دیگر گفت: «انکم ما کثون» این خطاب با کافرانست، و قضیت کفر ایشان که جاوید در دوزخ بمانند و هرگز بیرون نیایند. و دلیل برین ابتداء آیت است که گفت: «ان الذین کفروا». اما مؤمنان اهل معصیت اگر چه مگناهان خویش در دوزخ شوند، جاوید در آن نمانند و بیرون آیند، لقول النبی (ص): «لبصیرن اقواماً سفح من النار بذنوب اصابوها عقوبة، ثم یدخلهم الله الجنة بفضل رحمته فیقال لهم الجنة میون». و فی روایة اخرى: «یخرج قوم من امتی من النار بشفاعتی یسمون الجنة میون» و روی: «اذا فرغ الله من القضاء بین عباده، و اراد أن یرج من النار من اراد ان یرججه ممّن کان یشهد ان لا اله الا الله، امر الملائكة أن یرجوا من کان یعبد الله، فیخرجونهم، و یعرفونهم بأثر السجود، و حرم الله علی النار ان تأکل اثر السجود، فكل ابن آدم تأكله النار الا اثر السجود، فیخرجون من النار قد امتحشوا و عادوا حمماً، فیصب علیهم ماء الحیوة. فینبتون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل».

این اخبار صحاح دلیلهای روشن اند که از مؤمنان هیچ کس در دوزخ نمی ماند. گر چه گنهگار و بد کردار بود، چون اصل توحید و مایه ایمان بر جای بود اگر چه اندکی باشد، رب العالمین چون خواهد که ایشان را برهانند، و کرم خود محقق نماید، قومی را بر گمارد ازین مؤمنان مخلصان تا در آن عرصه قیامت حدال در گیرند، و از پیران برادران که در آتشند سخن گویند. در خبر است که گویند: «ربنا اخواننا کانوا یصومون معنا و یصلّون و یحجّون، فادخلتهم النار»! خداوند برادران ما که با ما نماز کردند، و روزه داشتند، و حج کردند، اکنون ایشان را بدوزخ فرستادی! رب العزة گوید: روید، و هر که را بصورت شناسید، بیرون آرید که صورتهاشان بر حاست.

آتش صورت ایشان نخورد. ایشان روند، و خلقی بسیار بیرون آرند. پس رب العالمین ایشانرا گوید: «ارجعوا» بدین قناعت کنید، باز گردید، هر کرا در دیوان وی از خیر يك مثقال بینید، بیرون آرید. ایشان روند، و بحکم فرمان قومی را بیرون آرند، پس با نیم مثقال آید، پس با همسنگ (۱) يك ذره آید. پس گویند: ربنا لم نذر فيها خيراً. خداوند! نمی بینیم در دوزخ کسی که در وی هیچ خیر مانده است. پس رب العالمین گوید: شفعت الملائكة، و شفعت النبیون، و شفعت المؤمنون، ولم یبق الا ارحم الراحمون، فقبض قبضة من النار، فیخرج منها قوماً لم یعملوا خيراً قط، قد عادوا حمماً، فیلقیهم فی نهر فی افواه الجنة، یقال له نهر الحیوة، فیخرجون کما تخرج الحبة فی حمیل السیل، فیخرجون کالمؤلؤ فی رقابهم الخواتم، فیقول اهل الجنة هؤلاء عتقاء الرحمن، ادخلهم الجنة بغير عمل عملوه.

«و السارق والسارقة فاقطعوا ايديهما»- این در شأن طعنة بن ابیرق فرو آمد که آن درع دزدید، وقصه وی در سورة النساء رفت، و رفع آن بر معنی جزاء است، یعنی: من سرق فاقطعوه. و روا باشد که خبر ابتدائی باشد که در آن مضمّن است، یعنی: فیما فرض علیکم و السارق و السارقة فاقطعوا. میگوید: در آنکه بر شما فرض کردند حکم دزدان است، و آن حکم آنست که دستهای ایشان ببرید، یعنی که مرد را دست راست ببرید، و زن را دست راست چون دزدی بر ایشان روشن (۲) شود، و این آنکه باشد که دزد عاقل بود، و بالغ، و با اختیار خویش، نه مکره و ملتزم حکم اسلام، نه حربی و نه مستأمن، بیک قول، و آنکه در حرز مسلمان شود یا ذمی فابت العصمة، و کالائی که در شرع متقوم بود، از حرز خویش بیرون آرد: زر و سیم و خز و بز و امثال آن از اندرونها در خانه های در بسته، یا حارس بر آن نشسته، و کفن از گور، و بیرون از کفن نه، و چارپای

از اصطبل ، و میوه از خرمنگاه که گوشوان بر آن نشسته ، و کوسقند از کله ، و شتر از قطار ، چون شبان و جمّال بیدار باشند ، و در آن می نگرند ، و آوازیشان بدان میرسد ، و آن چیز که بیرون آرد از آن حرز ، قیمت آن کم از دانگی و نیم زر باشد بمذهب شافعی ، یا ده درم سفید بمذهب ابوحنیفه ، یا سه درم بمذهب مالک .

و حجت شافعی خبر صحیح است ، قال النبی (ص) : « لا تقطع يد السارق الا فی ربع دینار فصاعداً » ، و آنکه در آن شبهتی نبود که نه مال فرزند بود یا فرزند فرزند ، و نه مال پدر بود یا اجداد وی ، و نه مال هم جفت بود بیک قول ، و آنکه يك نصاب بیک بار ، تنها ، بی شریکی از حرز بیرون آورده ، یا ده نصاب بدو کس ، چون این شرایط در وی مجتمع گشت ، دست راست وی ببرند ، از آنجا که مفصل کف است . پس اگر باز آید دوم بار پای چپ وی ببرند . اگر باز آید سیوم باردست چپ وی ببرند . اگر باز آید چهارم بار پای راست وی ببرند ، لما روی ابوهریره أن النبی (ص) قال فی السارق : « ان سرق فاقطعوا يده ، ثم ان سرق فاقطعوا رجله ، ثم ان سرق فاقطعوا يده ، ثم ان سرق فاقطعوا رجله » . پس اگر پنجم بار دزدی کند ، درست آنست که بروی قتل نیست ، و در شرع بروی جز از تعزیر حدی نیست . پس چون حد بروی رانند تاوان آنچه دزدیده است بروی واجب است ، اگر درویش باشد ، و اگر توانگر . اما بمذهب کوفیان تاوان بروی نباشد مگر که آنچه دزدیده بود خود ، و رجای بود که بخداوند خویش باز دهند ، و اگر صاحب مال آن مال بدزد بگذارد بصدقه یا بهبه ، بعد از آنکه با امام افتاد ، و حد واجب شد ، آن حد بنیافتد ، بدلیل خبر صفوان بن امیه که رداء وی بدزدیدند . صفوان دزد را بگرفت ، و پیش رسول خدا برد . رسول بفرمود تا دست وی ببرند . صفوان گفت : یا رسول الله! او را نه بدین آوردم ، آن ردا بصدقه بوی دادم . رسول خدا گفت : « فها لا قبل أن تأتینی به » ؟ و بعد از آنکه بربنده حد واجب شد اگر

قطع باشد و اگر غیر آن ، روا نباشد که در آن شفاعت کنند ، وبا سقاط آن مشغول شوند ،
 لما روى عن عائشة ان قريشاً اهتمهم شأن المرأة المخزومية التي سرقت ، فقالوا من
 يكلم فيها رسول الله (ص) ؟ ومن يجرى عليه الا اسامة بن زيد ، حب رسول الله ، فكلّم
 اسامة ، فقال رسول الله : «الشفع في حد من حدود الله» ؟ ثم قام فاختطب ، ثم قال : «انما
 اهلك الذين قبلكم ، انهم كانوا اذا سرق فيهم الشريف تركوه ، واذا سرق فيهم الضعيف
 اقاموا عليه الحد» ، وايم الله لو أن فاطمة بنت محمد سرقت لقطعت يدها ، و روى انه
 قال (ص) : «من حالت شفاعته دون حد من حدود الله ، فقد ضاد الله ، ومن خاصم في باطل
 هو يعلمه ، لم يزل في سخط الله حتى ينزع» .

«جزاء بما كسب» بقول كسائي نصب على الحال است ، وبقول زجاج مفعول له ،
 اى لجزاء فعلهما ، وبقول قطرب مصدر است ، و كذلك اعراب قوله : «نكالا من الله والله
 عزيز حكيم» . «فمن تاب من بعد ظلمه وأصلح فان الله يتوب عليه» - اين توبه و اصلاح
 عمل بعد از قطع است ورد مال ، يعنى كه چون حدّ خداى بروى برانندند ، و مال كه
 برده است باز داد ، بآن مخالفت شرع و ارتكاب محظور دين كه ازوى پيامده ، اگر توبت
 كند و در خدا زارد ، و نيز نكند ، و عمل خویش باصلاح آرد ، خداى آمرزگار است و
 توبت پذير و بخشاينده .

ودليل بر اين ، خبر ابن عمر است ، گفتا : در عهد رسول خدا زنى دزدى كرد ،
 و او را نگرفتند ، و بحضرت رسول خدا بردند . رسول بفرمود كه : «اقطعوا يدها» دست
 دى ببريد قوم آن زن گفتند : يا رسول الله ! او را مى بازخرىم به پانصد دينار . رسول
 خدا بدان التفات نكرد ، گفت : «اقطعوا يدها» . پس دست ببريدند . آنكه آن زن گفت :
 يا رسول الله هل لى من توبة ؟ مرا توبت هست از آنچه كردم ؟ گفت : «نعم» ، ترا توبت
 هست ، و تو امروز پاكى از گناهان ، چنانكه آروز كه از مادر زادى . در آن حال اين

آیت فرو آمد که : «فمن تاب من بعد ظلمه وأصلح فإن الله يتوب عليه إن الله غفور رحيم». «الم تعلم إن الله له ملك السموات والأرض» - خزائن السموات ، المطر و الرزق ، وخزائن الارض النبات . «يعذب من يشاء» من مات منهم على كفره ، «ويعفر لمن يشاء» من تاب منهم على كفره ، وقيل : يعذب من يشاء على الذنب الصغير ، و يعفر لمن يشاء الذنب العظيم ، و «والله على كل شيء قدير» من التعذيب و المغفرة .

«يا ايها الرسول لا يحزنك الذين يسارعون في الكفر» - ای لا يحزنك مسارعتهم في الكفر ، اذ كنت موعود النصر عليهم ، ميگويد : يا محمد : ببادا که شتافن این منافقان و جهودان بکفر ، ترا اندوهگن کند بعد از آنکه الله تعالی وعده نصرت برایشان داد ، این نصرت زود بود . تو اندوهگن مباش ، اگر چه پشتی دارند بیکدیگر ، که ایشان را کاری از پیش نشود ، وقوت نبود . «من الذين قالوا آمنا بأفواههم ولم تؤمن قلوبهم» - این حجت است بر مرجیان که میگویند : ایمان قولست و مجرد اقرار ، بی تصدیق دل . رب العالمین ایشانرا دروغ زن کرد ، و ایشانرا مسارعان در کفر گفت . خون تصدیق دل با کفت زبان نبود .

«ومن الذين هادوا» - این سخن را دو وجه است : یکی آنکه : من الذين قالوا ومن الذين هادوا ، آنکه جهودان را صفت کرد : «وهم سماعون» . دیگر وحد آنست که «ولم تؤمن قلوبهم» تم الكلام ، آنکه گفت : «ومن الذين هادوا» سخنی مستأنف . «سماعون للكذب» یعنی قائلون له ، لقوله : «سمع الله لمن حمده» ای قبل الله حمده و اجاب ، و بیارسی گویند : این سخن از وی مشنوع یعنی میپذیر ، ماسمع فلان کلامی ای ماقبله . میگوید : این جهودان دروغ شنوا و دروغ پذیر اند ، یعنی از دانشمندان خویش ، که ایشانرا میگویند که محمد نه رسول است . «سماعون لقوم آخرین ام یأتون» - سفیان عیینه را پرسیدند که جاسوس را در قرآن ذکر هست ؟ این آیت را بر خواند :

«سماعون لقوم آخرین لم یأتوک». میگوید : این جهودان بنی قریظه و نضیر بجاسوسی بنزدیک تومی آیند ، و سخن میگیرند ، و با غائبان خوش میبرند ، آنان که بنزدیک تونمی آیند ، وایشان جهودان خیبرند . این همانست که جای دیگر گفت : «واذا خلا بعضهم الی بعض» ، «واذا خلوا الی شیاطینهم» .

«یحرفون الکلم من بعد مواضعه» - یعنی یغیرون القرآن من بعد وضع الله ایاه مواضعه ، این آنست که خدای تعالی گواهی دادن محمد را پیغامبری در تورات بجای تصدیق بنهاد ، و حدود بر جای تقریر و تنفیذ بنهاد . جهودان آن شهادت بر جای تکذیب بنهادند ، و حدود بر جای تعطیل و تبدیل بنهادند . «یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه» - این درشان دو جهود آمد از اشراف خیبر . مردی وزنی زنا کرده بودند ، و محصن بودند ، و آن زنا بر ایشان درست شده . جهودان خواستند که حدّ از ایشان بیفکنند ، تا مسلمانان شمات نکند . در میان ایشان اختلاف افتاد در آن کار . یکدیگر را گفتند : بیاید تا باین پیغامبر عرب شویم ، و این حکم پیش او بریم ، اگر او در دین خویش حکم کند در ایشان بحدّ فرود از کشتن ، آنرا بپذیریم ، و آن حدّ که در تورات است فرو گذاریم ، و گوئیم که : بحکم پیغامبر کار کردیم . «و ان لم تؤتوه فاحذروا» ، و اگر چنانست که شما را از دین محمد حدّی ندهند فرود از کشتن ، از پذیرفتن سخن محمد بپرهیزید . آمدند بر رسول خدای و پرسیدند . رسول (ص) گفت : رجم است ایشانرا ، سنگسار کردن و کشتن . ایشان گفتند که : در تورات این نیست ، که در تورات تحمیم است ، روسباه کردن و بر شتر بگردانیدن . رسول خدا گفت ایشانرا : «فأتوا بالتوریه» تورات بیارید . تورات بیاوردند ، و عبدالله بن سلام حاضر بود و ابن صوری تورات خواندن گرفت ، چون بآیت رجم رسید ، دست بر آن نهاد . عبدالله بن سلام گفت که : دست بر آیت رجم نهاد .

رسول گفت ایشانرا : بآن خدای که به طور سینا ، موسی را از خود سخن

شنواید، و تورات داد، و بآن خدای که بنی اسرائیل را دریا شکافت، و از فرعون و قبطیان برهائید، که شما در تورات زانی محصن را چه می‌یابید؟ گفتند که: رجم. رسول خدا فرمود: تا ایشانرا سنگسار کردند، و بستگ بگشتند، قال و نزل فيه: «يا اهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم كثيراً مما كنتم تخفون من الكتاب و يعفوا عن كثير».

آنکه ابن صوری گفت: یا محمد خواهم که از تو سه چیز بیرسم اگر دستوری دهی؟ رسول خدا ویرا دستوری سؤال داد. اول گفت: اخبرنی کیف نومك؟ مرا خبر ده که خواب تو چونست؟ رسول (ص) گفت: «تنام عینی و قلبی یقظان». قال: صدقت. اخبرنی عن شبه الولد اباه، لبس فيه من شبه امه شيء، او شبه امه لبس فيه من شبه ابيه شيء. مرا خبر ده از فرزند که گاهی پیدرماند، و بمادر نماید هیچ چیز، و گاه بود که بمادر ماند، و شبه وی دارد، و شبه پدر ندارد هیچ چیز. رسول خدا گفت: «ایهما علا ماء صاحبه، كان الشبه له» هر که را آب وی بمالافتد از مرد و زن، فرزند شبه وی گیرد قال: صدقت، اخبرنی مال الرجل من الولد؟ و مال المرأة منه؟ مرا خبر ده که فرزند را از مرد چه بود؟ و از زن چه بود؟ درین یکی توقف کردیك ساعت. آنکه روی رسول سرح گشت، و عرق بر پیشانی آورد، و گفت: «اللحم والظفر والدم والشعر للمرأة، والعظم والعصب والعروق للرجل» قال: صدقت

ابن صوری چون جواب مسائل شنید، مسلمان گشت، گفت: اشهد أن لا اله الا الله و هذا رسول الله النبي الامي العربي الذي بشر به المرسلون پس چهودان باز گشتند مفتون و مخدول، رب العزة گفت جل جلاله: «ومن یرد الله فتنته» - ای ضالته و کفره، «فلن تملك له من الله شیئاً» لن تدفع عنه عذاب الله. این بر معتزله و قدریه حجتی روشن است که رب العزة ضالالت و کفرایشان بازادت خود برد و نفع و ضرر آن در دفع از رسول خود نکرداید. «اولئك الذين لم یرد الله ان یطهر قلوبهم» - ای یصلح قلوبهم و یریدهم،

« لهم في الدنيا خزي » للمناققين بهتك السر، وللبيهود بالقتل و النفي ، « ولهم في الآخرة عذاب عظيم » دائم كثير.

« سماعون للكذب » - یعنی یسمعون منك لیکذبوا عليك، فيقولوا سمعنا منه كذا و كذا لما لم يسمعوا ، این هم صفت جهودانست . « اكالون للسحت » - حا کمان و دانشمندان ایشانند که حرام خواران و رشوت خواران بودند ، رشوت میستندند از آن سادة خویش، تا بدان نبوت محمد (ص) از عامه خود پنهان میداشتند سحت در لغت عرب استیصالست ، و اسحات همجنان ، « فبسحتکم بعذاب » بفتح الیاء وضمه، ازین باب است آن رشوت را سحت نام کرد که آن ترینه ارتشا بود در جهان که مرتشی خورد . سحت بضم حا قرائت مکی و بصری و علی است ، باقی بسکون حا خوانند، و معنی هر دو لغت یکسانست. اخفش گفت: « کل کسب لایحل فهو السحت » ، وقال الحسن : « اذا کان لك علی رجل دین، فما اكلت فی بیته فهو السحت » ، وقال عمرو و علی و ابن عباس : « السحت خمسة عشر: الرشوة فی الحکم ، ومهر البغی، وحلوان الکاهن ، ونمن الکلب و القردة والخمر و الخنزیر و الميتة و الدم ، و عسب الفحل و اجر النائحة و المغنیة و الساحر، و اجر صور الثمانیل ، و هدیة الشفاعة » ، و قال رسول الله (ص) : « لعنة الله علی الراشی و المرتشی » .

« فان جاؤک فاحکم بنهم او أعرض عنهم » - این آیت دلالت میکند که مصطفی (ص) مخیر بود در حکم کردن میان اهل کتاب حون از وی حکم خواستند ، و لهذا قال تعالی : « و ان تعرض عنهم فلن يضروک شیئاً » . علماء دین در حکم این آیت مختلفاند، یعنی که حکم تخیر حنانکه مصطفی را بود امروز حا کمان اسلام را ثابت است یا منسوخ، و بیشترین علما بر آنند که حکم تخیر ثابت است حکام اسلام را، اگر خواهند حکم کنند میان اهل کتاب و همه اهل ذمت را ، و اگر خواهند نکنند ، و از آن اعراض

نمایند ، و این قول نفعی است و شعبی و عطا و قتاده ، اما قول حسن و مجاهد و عکرمه و سدی آنست که این تخییر منسوخ گشت ، و حکم کردن واجبست ، لقوله تعالى : « و ان احکم بینهم بما انزل الله » ، و آنچه گفت : « بما انزل الله » دلیل است که حکم اسلام و مسلمانان بر ایشان کنند ، همچنانکه گفت : « و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط » یعنی بحکم الاسلام .

« ان الله يحب المقسطين » - معنی قسط عدلست . عرب گویند : اقسط ای ازال الجور وعدل . مقسطان داد گرانند ، و صح فی الخبر « ان المقسطین عند الله يوم القيامة علی منابر من نور عن یمین الرحمن عز وجل » ، و کلتا یدیه یمین ، هم الذین يعدلون فی حکمهم و اهلهم و ما ولوا . مصطفی (ص) در غزاء حنین غنیمت قسمت میکرد مردی بود نام وی حرقوس بن زهیر ، گفت : یا رسول الله اعدل فانک لم تعدل . رسول خدا را چهره مبارک سرخ شد ، اثر آن سخن در روی پدید آمد ، گفت : « ان لم اعدل فمن الذی يعدل ، و جبرئیل عن یمینی ، و میکائیل عن شمالی ؟ » فقال عمر : یا رسول الله ائذن لی اضرب عنقه . فقال : « دعه فانی لا احب ان یقال ان محمداً یقتل اصحابه » . « و کیف یحکمونک و عندهم التوریه » - سیاق این سخن بر طریق تعجیب است ، میگوید : این جهودان ترا چگونه حاکم کنند ، و حکم تو چون پسندند ! « و عندهم التوریه فیها حکم الله » ! و آنکه تورات سخن من بتزیدک ایشان ، و حکم من در میان ، رجم در آن روشن ! و خود میدانند ، و اینک ترا حاکم میسازند ، نه از آنست که بر تو وثوق دارند ، که آن طلب رخصت است که میکنند ، نه بینی که پس از تحکیم از تو بر میگردند ! و حکم تو بر رجم می نپذیرند . اینست که گفت : « ثم يتولون من بعد ذلك » . آنکه گفت : « و ما اولئک بالمؤمنین » این از آنست که ایشان مؤمن نه اند ، و هر گز مؤمن نبودند : « من طلب غیر حکم الله من حیث لم یرض به فهو کافر بالله » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس : « يا ايها الذين آمنوا »- ائنت نداء كرامت ، و ائنت خطاب بالطافت . ائنت نظم بر آفرين ، و بردلها شیرین ، آشنائی را سبب ، و روشنائی را مدد . ایمن کردن از دوری ، واجابت را دستوری میگوید : ای شما که مؤمنانید ، و رسالت را شنیدید ، و کردن نهادید ، و واسطه پسندیدید ، « اتقوا الله » بترسید از خدای ، پرهیزید از خشم او ، و بیندیشید ازو ، که همه ازو : « قل کلّ من عند الله » . در عالم بمهربائی و بنده نوازی که چنو امید عاصیان بدو ، درمان بلاها ازو ، فخر کردن نه مگر بنام او ، و بر آسودن نه مگر بنشان او ، رستکی و پیوستگی نه مگر بهدایت و رعایت او ، ائنت که گفت جلّ جلاله : « وابتغوا اليه الوسيلة » وسیلت نزدیکیست ، و نزدیکی سبب پیوستگی و رستکی است . وسیلت آن وسائط است که میان بنده و مولی دوستی را نشانست ، و سبب اتصال میان ایشان عیانست . آن چیست که وصلت و اتصال بآنست ؟ بزرگ داشتن امر ، و شکوه داشتن نهی ، و شفقت بر خلق ، و خدمت حق ، و کوشیدن در ابواب نوافل ، و عمارت کردن جان و دل . کوشیدن در انواب نوافل بسه چیز توان : یکی نظر الله بیاد داشتن ، دوم روزگار خود از ضایعی دریغ داشتن ، سیوم درویشی خویش در موقف عرض بشناختن . و چون نظر الله یاد داری از متقیانی . چون روزگار خود را از ضایعی دریغ داری از عابدانی . چون درویشی خویش در موقف عرض بشناسی از خاشعانی . عمارت دل بسه چیز توان : بشنیدن علم ، و کم آمیختن با خلق ، و کوتاهی امل . تا در سماع علمی در حلقه فریشتگانی . تا از خلق بر کناری ، در شمار معصومانی . تا با کوتاهی املی از جمله صدیقانی .

« وابتغوا اليه الوسيلة »- میگوید : بخدای نزدیکی جوئید شما که عابدانید

بفضائل شما که عالمانید بدلائل، شما که عارفانید بترك وسائل، وسیلت عابدان چیست :
«التائبون العابدون، الى آخره». وسیلت عالمان چیست : «اولم ينظروا في ملكوت السموات
والارض». وسیلت عارفان چیست : «قل الله ثم درهم». وسیلت عابدان معاملات است. وسیلت
عالمان مکاشفت است. وسیلت عارفان معاینات است. وسیلت عابدان راستی است. وسیلت
عالمان دوستی است. وسیلت عارفان نیستی است. وسیلت عابدان یادی است بنیاز.
وسیلت عالمان یادی است بناز. وسیلت عارفان یادی است نه بنیاز نه بناز، و قصه
آن دراز.

پیر طریقت ازینجا گفت: «الهی! اگر کسی ترا بجستن یافت، من بگریختن
یافتم. اگر کسی ترا بذکر کردن یافت، من ترا بفراموش کردن یافتم. اگر کسی ترا
بطلب یافت، من خود طلب از تو یافتم. الاهی! وسیلت بتوهم توئی. اول تو بودی و آخر
توئی. همه توئی و بس، باقی هوس».

و گفته اند: وسیلت سبق عنایت است، که رب العزّة گفت: «سبق لهم منا
الحسنی»، و رحمت که درازل بر خود نبشت: «کتب ربکم علی نفسه الرحمة». بی رهی
رهی را بنواخته، و سپاه عنایت درپیش داشته، و رحم بر خود نبشته.

پیر طریقت گفت: «الهی! آروز کجا باز یابم که تو مرا بودی، و من نبودم.
تا باز بآن روز نرسم میان آتش و دودم. اگر بدو گیتی آروز یابم من برسودم. و زود تو
خود را دریابم، به نبود تو خود خشنودم».

«وجاهدوا فی سبيله» - این خطاب با غازیان است، و آنجا که گفت: «وجاهدوا

فی الله» خطاب با عارفان است. جهاد غازیان بتیغ است با دشمن دین. جهاد عارفان
بقهر نفس است با خویشتن. نمره غازیان فردا حور و قصور، و عارف در بحر عنان عرقه
نور. جهاد غازیان از سر عبادت رود، و بوقت مشاهدت نظاره ابد کنند، لاجرم ایشانرا

گفت: «لعلکم تفلحون» یعنی فی الابد، و جهاد عارفان از سر معرفت رود، و بوقت مشاهدت نظاره ازل کنند، تا رب العزة در حق ایشان میگوید: «هو اجتبأکم». «ان الذین کفروا لو ان لهم ما فی الارض جمیعاً» الاية-الیوم یقبل من الاحباب مثقال ذرة وعداً، لا یقبل من الاعداء ملء الارض ذهباً، کذا یكون الامر.

«یریدون ان یرجوا من النار» الاية - آتشیان دو قسم اند: قسمی ایشان که هرگز از آتش بیرون نیایند، و در شدن ایشان بآتش تعذیب راست نه تطهیر را، و این آیت در شأن ایشان است. قسم دیگر آنست که در شدن ایشان بآتش تطهیر راست نه تعذیب را، و حال ایشان بر تفاوت است: قومی زودتر بیرون آیند، و قومی دیر تر، بر حسب حال، و بر اندازه کردار، و باز پسین کسی که بیرون آید، هناد است، و قصه وی معروف، و فی ذلك ما روی ان النبی (ص) قال: «آخر من یرج من النار رجل اسمه هناد، و هو ینادی من قعر جهنم یا حنان یا منان»، گفت باز پسین کسی که از دوزخ بیرون آید، مردی بود نام وی هناد. گویند پس از همه خلق به پنج هزار سال بیرون آید، و بروایتی به پانصد سال. **حسن بصری** گفت کاشک من او بودمی در آن قعر دوزخ. هناد میگوید: یا حنان یا منان، معنی منان آنست که ای خداوند منت بسیار، ترا بر من منت فراوان است، و مهربانی تمام. عجباً کارا! مردی که چندین هزار سال در دوزخ است کوئی از نعمت موصلات در آن در کات بجان او چه می پیوست که این تسبیح میگفت: یا حنان یا منان اسرار این لطائف بمثالی بیرون توان داد. آن طبایخه که تو او را بخانه بری، تا از بهر تونان پزد، آن خمیر خام در تنور گرم کند، و در آن استوار نکیرد (۱)، اما دلوی همه بآن فرصکها بود، هر ساعتی رود، و در آن نکیرد، که نباید که بسوزد گوید این پختن را در تنور آوردم نه سوختن را، که خام شایسته خوردن

نیست ، و سوخته سزای خوان نیست . پس چون روی آن فرصها سرخ گردد ، و باطن آن پخته شود ، زود فرو گیرد ، و بردست عزیز نهد ، و تا خوان ملوک می برد ، و تحت هذا لطيفة حسنة . پس جمله امم که اهل سعادت باشند در سزای سعادت حلقه بندند ، و انبیا و اولیا همه آرزوی دیدار کنند ، و جمله ملائکه در نظاره ، و میگویند : بار خدایا ! کریم ! مهربانا ! وعده دیدار کی است ؟

صد هزاران با نثار جان و دل در انتظار

وان جمال اندر حجاب و وعده دیدار نیست.

و جلال لم یزل و لایزال گوید : از امت محمد يك كذا در قعر حبس مالك مانده ، تاوی نیاید رؤیت شرط نیست ، تا آن كذا هناد نیاید دیدار نمایم حسن بصری که گفت : كاشك من او بودمی ، اما در آن مختلف اند که حسن چرا گفت ؟ قومی گفتند که : هناد را بیرون آمدن یقین است ، و حسن میگوید : آن من یقین نیست . قومی گفتند : حسن بصری در نگرست ، انبیا و اولیا و صدیقانرا دید ، دست بر مائده عزت دراز کرده ، و در انتظار بداشته ، و انتظار هناد میکنند ، گفت : باری ما بسی که من او بودمی تا انتظار من کردند (۱) پس فرمان آید از جناب جبروت که یا جبرئیل ! رو در میان آتش ، و هناد را بجوی . گفتند که : جبرئیل چهل سال در میان آتش ویرا میجوید ، و نیابد . مالك گوید : کرا میجوئی ؟ گوید : هناد را گوید : یا جبرئیل هو هدهنا كالحمدة ، او اینجا نیست همچون آلاس سیاه . سا تا او را در آن زاوید ما تو نمایم جبرئیل آید ، و ویرا بیند ، سر برانوی حسرت نهاده .

اگر بدوزخ آتش خو عشق بودی تنز

گرفته بودی آتش ز تف خویش گرینز.

جبرئیل یك دوبار گوید : یا هتّاد ! جوابش ندهد ، و با خود میگوید : اهل'
 غرفه‌ها را گوئید که با حور و قصور ممتع باشید ، که ما را در این زادیه اندوه با نام دوست
 خوش است . جبرئیل گوید : یا هتّاد سراز زانو بر گیر ، و از من بشنو که من ییک
 ملك ام . آخر سر بر گیرد و سلام را عليك گوید . آنکه گوید : یا جبرئیل ! دیدار نمودند؟
 جبرئیل گوید : نه ، هنوز دیدار ن نمودند . گوید : رو بسلامت و سروا زانو نهد ، گوید :
 ما را درین گوشه سرای اندوه با نام او خوش است ، وهمی گوید : یا حنان یا منان ! و
 هر بار که از سر سوز خویش این کلمت گوید ، آتش دوست ساله راه از او بگیرد ، والله
 المنجی من عذاب الجحیم

۷- النبوة الاولى

قوله تعالى « انا انزلنا التوریه » ما فرو فرستادیم تورات را ، « فیها هدی
 ونور » در آن [تورات] راه نمونی است و روشنائی ، « یحکم بها النبیون » تا
 حکم میکند بآن پیغمبران ، « الذین اسلموا » ایشان که گردن نهاده‌اند خدایا بر
 دین راست ، « للذین هادوا » اینانرا که برگشتند از راه ، « والرّبانیون والاحبار »
 و ربّانیان و دانشمندان ایشان ، « بما استحضظوا من کتاب الله » بآن کتاب خدای
 که فرا ایشان سپرده بودند ، « و کانوا علیه شهداء » و ایشان بر آن گواهان بودند ،
 « فلا تخشوا الناس » شما [که امت محمدید] از ایشان مترسد ، « و اخشونی »
 و از من ترسید ، « ولا تشتروا بآیاتی ثمناً قليلاً » [و حون ایشان مکید] و بسخنان
 من بهای اندک مخرید ، « و من لم یحکم بما انزل الله » و هر که حکم نکند بآنکه
 الله فرو فرستاد ، « فأولئك هم الکافرون ^(۴۴) » ، کافران ایشانند .

« و کتبنا علیهم » و نبشتیم بر (۱) ایشان ، « فیها » در آن تورات ،

« انّ النفس بالنفس » که در قصاص تن برابر تن است ، « والعین بالعين » و چشم بچشم ، « و الالف بالالف » و بینی بر بینی ، « و الاذن بالاذن » و گوش بگوش ، « و السنّ بالسنّ » و دندان بدندان : « والجروح قصاص » و همه خیمه‌ها را قصاص همچنان ، « فمن تصدّق به » هر که قصاص ببخشد، عفو کند ، « فهو كفارة له » آن عفو سترنده است گناهان این عفو کننده را ، « ومن لم يحکم بما انزل الله » و هر که حکم نکند بآنچه خدای فرستاد ، « فأولئك هم الظالمون ^(۴۵) » ، ایشان ستمکارانند بر خویشان .

« وقفیما علی آثارهم » و پس ایشان فرا داشتیم بر پیه‌های ایشان ، « بهیسی بن مریم » و پدید آوردیم عیسی مریم ، « مصدّقاً لما بین یدیه من التّوریه » گواهی استوار دار آنرا که پیش وی بود از تورات ، « و آتیناه الانجیل » و ویرا انجیل دادیم ، « فیه هدی ونور » در آن راهنمونی است و روشنائی ، « ومصدّقاً لما بین یدیه من التّوریه » و گواهی استوار دار آنرا که پیش وی بود از تورات ، « وهدی وموعظة للمتّقین ^(۴۶) » و راه نمونی و بندی پرهیزکاران را .

« و لیحکم اهل الانجیل » و اهل انجیل را گوی تا حکم کند ، « بما انزل الله فیه » بآنچه الله فرو فرستاد در آن ، « و من لم یحکم بما انزل الله » و هر که حکم نکند بآنچه خدای فرو فرستاد ، « فأولئك هم الفاسقون ^(۴۷) » ، فاسقان ایشانند .

« وأنزلنا الیک الكتاب بالحقّ » و فرستادیم تو قرآن سراستی ، « مصدّقاً لما بین یدیه من الكتاب » گواهی استوار دار آنرا که پیش آن فرا بود از کتاب ، « و مهیماً علیه » و گوشوان و استوار بر سر هر کتاب که پیش از آن (۱) آمد ،

« فاحكم بينهم » حکم کن میان ایشان ، « بما انزل الله » بآنچه الله فرو فرستاد ، « ولا تتبع اهواءهم » و برپی بایست ایشان مرو ، « عما جاءك من الحق » [که ترا بر گردانند] از آنچه بتو آمد از راستی ، « لكل جعلنا منكم » هریکی را از شما کردیم و نهادیم ، « شرعة و منهاجاً » شریعتی ساخته و راهی نموده ، « ولوشاء الله » و اگر الله خواستی ، « لجعلكم امة واحدة » شما را همه يك گروه کردی (۱) ، « ولكن ليلوكم » لکن بیازماید شما را ، « فيما اتيكم » در آنچه شما را داد ، « فاستبقوا الخيرات » پس شما بنیکیها شتایید ، [بشکر آنکه یافتید] ، « الى الله مرجعكم جميعاً » باز گشت همگان با خداست ، باوی گردید ، « فيبثكم » تا شما را خبر کند ، « بما كنتم فيه تختلفون » (۴۸) ، بآنچه در آن مختلف بودید .

« وأن احكم بينهم » و [آن نیز (۲) فرمان فرستادیم که] حکم کن میان اهل کتاب ، « بما انزل الله » بآنچه الله فرو فرستاد « ولا تتبع اهواءهم » و بایست ایشانرا پی سر ، « و احذرهم » و از ایشان پرهیز ، « ان يفتنوك » که ترا تباه نکنند و بنگردانند (۳) ، « عن بعض ما انزل الله اليك » از آنکه الله فرو فرستاد بر تو ، « فان تولوا » از پس برگردند ، « فاعلم » بدان ، « انما يريد الله » که میخواهد الله ، « ان يصيبهم ببعض ذنوبهم » که بایشان رساند ، و ایشانرا بگردد بگناهان ایشان ، « و ان كثيرا من الناس » و فراوان از مردمان اند « لفاسقون » (۴۹) ، که از فرمان خدای بیروند .

« افحكم الجاهلية يغون » حکم اهل جاهلت جویند ! « ومن احسن من الله حكماً » کیست از الله نیکو داورى تر ، « لقوم يوقنون » (۵۰) ، گروهانی را که بر امانند بی گمان .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « انّا انزلنا التوراة » - یعنی علی موسی (ع) ، « فیها هدی » ای بیان الحکم الذی جاؤا يستفتونك فيه من الرجم ، « ونور » یعنی و بیان ان امرک حق یا محمد ، و حکمک صدق . میگوید : یا محمد ما تورات بموسی (ع) فرو فرستادیم و حکم رجم که جهودان از تو میپرسند ، در آن تورات بیان کرده ایم ، و نیز وانمودیم و بیان کردیم که : فرمان تو و حکم تو در آن مسألة رحم و غیر آن حق است و راست . « بحکم بها النبیون » من لدن موسی الی عیسی ، از روزگار موسی تا روزگار عیسی پیغامرانی که بودند همه همان حکم کردند آنکه صفت آن پیغامبران کرد ، گفت : « الذین اسلموا » ، و این نه آن اسلام است که ضد کفر باشد ، که پیغامبران خود مایل مسلمان بوده اند ، و حاجت بدان نباشد که گویند مسلمان گشتند ، بلکه این اسلام بمعنی تسلیم و اتقیاد است ، یعنی انقادوا لحکم التوراة ، وسلموا لما فیها من احکام الله ، و ترکوا تعقب ذلك کثرة السؤال ، حکمی که خدای کرد در تورات تسلیم کردند ، و کردن نهادند ، و پذیرفتند ، و از آن بنپیچیدند ، و پنهان نکردند ، و سؤالها نکردند این همحنانست که حکایت کرد از ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام « ربنا واحمنا مسلمین » یعنی مسلمین لامرک ، منقادین لحکمک بالیه و العمل حای دیگر گفت : « اسامت لرب العلمین » یعنی سلّمت لامره ، و هم ازین ناست : « و اد اسام من فی السموات والارض » و روی ان النبی (ص) اذا اوی الی وراشه . قال : « اسامت عسی الیک »

« للذین هادوا » - یعنی تابوا من الکفر ، و هم انوا سر تیل الی زمن عیسی ، میگوید . آن پیغامبران که صفت ایشان تسلیم و اتقیاد بود هم من حایم کردند نبی اسرائیل را که از کفر توبت کرده بودند ، تا روزگار عیسی (ع) « و الذین تابوا من الکفر »

استحفظوا من كتاب الله وكانوا عليه شهداء، و دانشمندان و عالمان از اولاد هرون که علم تورات ایشانرا در آموختند، و حفظ آن از ایشان درخواستند، و میدادند که از تردید خدا است و بر آن گواهند، همان میکنند که پیغامبران میکنند. «ربانیون» عام تر است از اخبار، که همه ربانیان اخبارند و نه هر خبری ربانی باشد، و در اشتقاق آن قول اختلاف است. قومی گفتند: از خبر گرفته‌اند، الذی یکتب به، و الاحبار کتبه العلم قومی گفتند: خبر و خبر بمعنی جمال است و هیئت، و منه الحدیث: «یخرج رجل من النار، ذهب حبره و سبره» یعنی حسنه و ابره، فكان الحبر هو المتناهی فی العلم، فهو ردّ علی المتعلم احسن العلوم، و یحسن العلم فی عین المتعلم بحسن بیانه، حتی یفرح به قلبه، فیکون مجبوراً به سروراً، فسقی بذلك حراً و یقال: حیر بالشئ حیراً فرح به، و منه قوله تعالی: «فی روضة یحرون».

«فلا تخشوا الناس و اخشونی» - این خطاب با جهودان است. میگوید: لا تخشوا الناس فی اظهار صفة محمد (ص) فی النوراة، و العمل بالرحم، و اخشونی فی کتمان ذلك، از مردمان مترسید و نعت و صفت مصطفی و سان رحم که در تورات است میپوشید، و از من که خدا ام ترسید اگر بپوشید «ولا تشنروا بآیاتی» با حکامی و ورائی، «بمنأ قلیلاً» من عرض الدنیا، «و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الکافرون» - اینجا دو قول گفته‌اند: یکی آنست که: خلق را میگوید بر عموم: هر که حکمی از احکام خدای که پیغامبران بدان آمده‌اند و بیان کرده‌اند، و رسول خدا (ص) آنرا تقریر کرده، و خلق را بدان خوانده حدود آرد، و رد کند، یا باطل شناسد، وی کافر است و از اسلام سرون، از هر آنکه هر که حکم پیغامبران را رد کند، پیغامبران را دروغ زن گرفت، و هر که پیغامبران را دروغ زن گرفت کافر است قول دیگر آنست که: در شأن نبی اسرائیل آمد، علی الخصوص ایشان که حکم خدا تغییر کردند، و دلیل برین خبر مصطفی است که

گفت درین آیت : «و من لم يحكم بما انزل الله فأولئك هم الكافرون» و الظالمون و الفاسقون ، قال في الكافرون كلها .

«و كتبنا عليهم فيها» - ای فرضنا علی بنی اسرائیل فی التوراة ، «أن النفس بالنفس» ، میگوید فرض کردیم اندر تورات بر بنی اسرائیل قصاص اندر تن و اندر اطراف . اما قصاص اندر تن واجب نشود الا بچهار رکن : یکی قاتل ، و شرط آنست که مکلف باشد و مختار ، که بر کودک و بر دیوانه قصاص نیست ، و فعل ایشان در قتل حکم خطا دارد بیک قول ، پس دیت قتل بر عاقله ایشان باشد ، و همچنین اگر ایشان را شریکی باشد بالغ عاقل در آن قتل بنا بر این دو قول کنند . اما سکران و ماره دو قولی است ، و مکره که دیگری را بزور قتل دارد بروی قصاص است قولا واحداً ، اگر چه سلطان بود . رکن دوم قتل است ، و شرط آنست که بعصمت اسلام معصوم باشد ، یا از اهل ذمت و عهد بود ، اما حربی و مرتد که نه معصومند ، و نه از اهل ذمت و عهدند قتل ایشان قصاص واجب نکند . رکن سیوم مساوات است میان قاتل و قتل در فضائل ، و فضائل که مانع قصاص است در جانب قاتل متغیر است نه در جانب قتل . اگر مسلمانی کافری را بکشد بروی قصاص نیست ، اما اگر کافر مسلمان را بکشد بروی قصاص است ، و همچنین اگر آزاد بنده بکشد بروی قصاص نیست ، و اگر بنده آزاد بکشد بروی قصاص است ، و اگر پدر یا جد ، و ان علا ، یا مادر یا جدّه و ان علات ، فرزند را بکشند ، برایشان قصاص نیست ، و اگر فرزند ایشان بکشد بروی قصاص است . رکن چهارم سبب است . هر فعلی که عمد محض باشد و از هاق روح کمد ، قصاص از آن واجب آید اگر یکی یکی را بدست دارد استوار ، و دیگری او را بکشد قصاص بر کشنده است نه بردارنده ، که از هاق روح بفعل وی است نه بفعل دارنده ، اما اگر کسی حلقوم و مری کسی ببرد ، یا چشم وی بیرون کند ، آنکه دیگری سر وی از تن جدا کند قصاص

و آن اول است ، نه برین که سر از تن جدا کرد که ازهاق روح بفعل آن بودست
 ه بفعل این . اما قصاص در اطراف میان دو کس رود که قصاص در تن میان ایشان رود ،
 شرط آنست که مساوات در آن نگه دارند ، هم در محل ، و هم در صفت ، و هم در خلقت .
 مساوات در محل آنست که راست بر است برند ، و چپ بچپ ، و انگشت بانگشت
 رند ، وسطی بوسطی برند ، و مسبحة بمسبحة ، و انامل بانامل . و لب بلب ، بالا به بالا ، زیرین
 ه زیرین ، نه بالا بزیرین برند و نه زیرین به بالا ، و همچنین دندان و دیگر اعضا که آنرا
 فصلی پیدا است . و مساوات در صفت آنست که صحت و شلل و عیب و هنر در آن معتبر
 ارند . دست صحیح به دست شلاء نبرند ، و نه چشم روشن بچشم پوشیده . و مساوات در
 خلقت آنست که دست پنج انگشت بدست چهار انگشت نبرند ، و نه شش انگشت به پنج
 نگشت ، که در خلقت متساوی نه اند ، و شرح این احکام بتمامی از کتب فقه طلب باید
 کرد ، که کتب تفسیر بیش از این احتمال نکند .

«والعين بالعين» - یعنی تفقاً بها ، «والانف بالانف» یعنی یجدع به ، «والاذن
 بالذن» تقطع بها ، «واللسن باللسن» یقلع به . آنکه گفت : «والجروح قصاص» یعنی
 جراحتهای در آن قصاص رود ، یعنی که جراح را باندازه جرح وی قصاص کنند . هر چند
 که این لفظ بر عموم گفت ، اما مخصوص است باعضای که قصاص در آن ممکن بود ، و
 آنرا حدی فاصل پیدا بود ، چون شقتین و انشین و دست و پای و زبان و امثال آن . اما
 ریدن گوشت اندام و شکستن استخوان و امثال آن که اندازه آن نتوان دانست ، و آنرا
 عدى و مفصلی پیدا نه ، در آن قصاص نرود ، بلکه در آن ارض بود یا حکومت .

«والعين بالعين» و ما بعدها ، هر پنج حرف کما تى برفع خواند ، و عطف بر
 وضع نفس باشد ، یعنی : و کتبنا علیهم فیها و قلنا لهم النفس بالنفس و العين بالعين ، و
 مثله قوله : «ان الله بریء من المشرکین و رسوله» رفع عالى المعنى ، و هو الله و رسوله

بر بیان من المشرکین: شامی و مکی و ابو عمر «و الجروح» تنها بر رفع خوانند، و وجه آن همانست که گفتیم. باقی قرآء هر پنج حرف بنصب خوانند یعنی: و ان العین بالعين والانف بالانف الى آخره.

«فمن تصدق به» - ای بالقصاص، «فهو كفارة له» یعنی للمجرورح و ولی القتل، ای من عفا وترك القصاص كان ذلك كفارة لذنوب المجرورح. میگوید: هر کس که ویرا دعوی بر کسی بیای شود درین باب بحد آن قصاص ببخشد، فالعفو ذمارة لذنوب العافی. آن عفوسترنده است گناهان این عفو کنند را، وقيل كفارة لجناية هذا الجاني فلا يغتص منه، عفو این مدعی كفارة تست جنایت این کشنده را یا زننده را، یعنی درین گیتی. و در عفو قصاص خبر جابر بن عبد الله است. قال قال رسول الله (ص): « ثلاث من جاء بهنّ مع ايمان بالله دخل الجنة من اي ابواب الجنة شاء، وزوج من الحور العين حيث شاء، من ادّى ديناً خفياً وعفا عن قاتله و قرأ دبر كل صلوة مكتوبة عشر مرات قل هو الله احد، فقال ابو بكر او احديهنّ يا رسول الله؟ قال: «او احديهنّ»، و روى: «من تصدق بدم فما دونه كان كفارة له من يوم ولد الى يوم تصدق به»، و روى: «من تصدق بجسده بشيء كفر الله عنه بقدره من ذنوبه»، وقال: «ما من مسلم يصاب بشيء يحسده فصدق به الا رفع الله عز وجلّ به درجه و حطّ به عنه خطيئة» و روى انه جيء بقائل الى رسول الله، فقال «س» لولى المقتول: اتعفو؟ قال: لا قال: اتأخذ الدية؟ قال: لا. قال: اتقتل؟ قال: نعم. قال: اذهب. فأتاهم دعاه، فقال له متأد، فأجابه بمثل ما اجاب. ثمّ قال رسول الله: انك ان عفوت عند فائه تبوء ما دمت و اثم صاحبك قال: فعفا عنه. «ومن لم يحكم بما انزل الله» - فى التوبة من امر الرحمة و التمل و الجراحات، «فأولئك هم الطالمون».

«وقعتنا على آبارهم» - ای جعلناه يقفون آبار السبين الذين اسلموا، یعنی

بعثناه بعدهم علی انهم . میگوید : عیسی مریم را پس آن پیغامبران فرا داشتیم ، «مصدقاً لما بین یدیه من التوریه» یعنی بصدق احکامها، ویدعو الیها. این «مصدقاً» صفت عیسی است ، یعنی که احکام تورات را تصدیق میکند ، وخلق را بر تصدیق آن میدارد و بر آن میخواند ، و آن دیگر که گفت : «ومصدقاً لما بین یدیه من التوریه» آن صفت انجیل است یعنی که در انجیل ذکر تصدیق تورات است ، و حکم این موافق آنست ، و برین وجه حکم تکرار ندارد ، و در قرآن خود بحمد الله تکرار می فائده نیست ، «وهدی وموعظة» ای هادیاً وواعظاً «للمتقين» عن الفواحش والكبائر .

«ولبحکم» - قراءت حمزه بکسر لام است و نصب میم، ومعناه : آئیناء الانجیل فیه هدی و نور لان یحکم اهل الانجیل بما فیه . باقی بجزم خوانند بر معنی امر ، یعنی ولیقض اهل الانجیل بما انزل الله فیه ، چنانست که رب العالمین حکم رجم و قصاص و بیان نعت مصطفی و توحید در تورات فرو فرستاد ، و اهل تورات را فرمود احبار و ربانیان ایشان که آنرا قبول کنند ، و بدان حکم کنند ، و در انجیل فرو فرستاد ، و اهل انجیل را فرمود قسیسین و رهبانان ایشان که بپذیرند و بدان حکم کنند ، و در قرآن بامت محمد فرو فرستاد، ایشانرا فرمود تا قبول کنند ، و از آن حکم کنند . پس گفت : «ومن لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الفاسقون» ازینان هر که حکم نکند بآنچه الله فرو فرستاد فاسق است ، از فرمان بیرون ، و برخدای عاصی . مؤمنان و مسلمانان امت محمد بجان و دل قبول کردند ، و کردن نهادند ، و پذیرفتند . رب العزة از ایشان باز گفت : «واذا يتلى عليهم قالوا آمنا به انه الحق من ربنا انّا کنّا من قبله مسلمین» . اما اهل تورات بدان کافر شدند ، که محمد را صلی الله علیه وسلم دروغ زن گرفتند ، و حکم کتاب خدای نپذیرفتند ، و از توحید برگشتند ، تا رب العزة از ایشان (۱) حکایت

باز کرد که : «وقالت اليهود عزيز ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله» - شعبی گفت: «ومن لم يحكم» اول در مسلمانان است، و دیگر در جهودان، سدیگر در ترسیان.

«وانزلنا اليك» یا محمد «الكتاب» یعنی القرآن، «بالحق» ای بالعدل، «مصدقاً لما بين يديه من الكتاب» یعنی من الكتب، التوراة و الانجيل والزبور وسائر الكتب. میگوید: یا محمد این قرآن بتو فرستادیم بر راستی و درستی، موافق تورات و انجیل و زبور و هر کتاب که از آسمان فرستادیم. «ومهيمناً عليه» - یعنی قاضياً و شاهداً ورقياً وحافظاً وأميناً على الكتب التي قبله. میگوید: این قرآن حاکم است، بر همه کتابها حکم کند، و هیچ کتاب برین حکم نکند، و گوشوان (۱) و استوار دار هر کتاب است، و گواه راست و امین بر سر همه، یعنی هر چه اهل کتاب از تورات و انجیل و غیر آن خبر دهند بر قرآن عرض دهید اگر در قرآن یابید بپذیرید و تصدیق کنید، و اگر نه ایشانرا در آن دروغ زن دارید. و اصل مهيمن مؤيمن است، فقلبت الهمزة هاء، كما يقال: ارقط الماء وهرقت. ابن قتيبة گفت: اسمی است مبنی، از امین برگرفته، چنانکه بيطره از بيطار برگرفته اند، و در بعضی روایات است که عمر گفت: هيمنوا على دعائي، ای آمنوا. و گفته اند مرغ که کرد آشیان خویش بر آید، و فراسر بچه خویش برد، و او را در زیر پر کرد تا ویرا نکه دارد هيمن الطائر کويند، و رب العزة باین معنی هيمن نام است، یعنی: هوا الرقيب الرحيم بعباده و مجيرهم وحافظهم في جميع احوالهم.

«فاحكم بينهم بما انزل الله» - این دلیل است که اهل کتاب چون از مسلمانان حکم خواهند حکم اسلام و قرآن و شریعت اسلام برایشان برانند. «ولا تتبع اهواءهم» - این هم در بیان حکم رجم آمده است، یعنی: لا تأخذ بأهوائهم في الجلد، «عما جاءك من الحق» من العلم یعنی الرجم.

«الكل جعلنا منكم شرعةً ومنهاجاً» - میگوید: اهل ملت‌های مختلفه را هر یکی شریعتی است ساخته، و راهی نموده: اهل تورات را شریعتی، و اهل انجیل را شریعتی، و اهل قرآن را شریعتی، که اندر آن شریعت آنچه خواهد حلال کند، و آنچه خواهد حرام کند. اصل دین یکی است و شرایع مختلفه. و الشریعة و الشرعة فی اللغة هو الطريق الظاهر الذي یوصل منه الى الماء الذي فیة الحیوة، فقیل الشریعة فی الدین هی الطريق الذي یوصل الى الحیوة فی النعم، و هی الامور التي یعبدها عزوجل بها من جهة السمع، و الاصل فی الظهور، یقال: شرعت فی الامر شروعاً اذا دخلت فیه دخولا ظاهراً، و المنهاج الطريق المستقیم المستمر الواضح یعنی من کثرة مادیس بان و اتضح.

«ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة» - این مشیت قدرتست. میگوید: ولو شاء لجعلکم علی الحق، اگر خدای خواستی همه را بر دین حق جمع آوردی، که بدان قادر است و توان آن دارد. این همچنانست که جای دیگر گفت: «ولو شئنا لاتینا کل نفس هداها»، و قیل معناه: ولو شاء الله لجعلکم علی ملة واحدة فی دعوة جمع الانبیاء، اگر الله خواستی شما را در دعوت همه انبیاء یک گروه کردی در یک ملت، تا دو تن در دین خویش مختلف نبودندی، لکن بیازماید شما را در آنچه شما را داد از کتاب و سنن تا مهتدی ضال بیند، و صالح فاجر، و عالم جاهل، و شکر کنند بر آنچه خدای تعالی ایشانرا داد «فاستبقوا الخیرات» قیاماً بشکره، بشتابید یا امت محمد بشکر نعمت، و یافت امن و عافیت، تا نعمت بیاید و بیفزاید، ورنه بگریزد و آسان آسان باز نیاید. امیر المؤمنین علی (ع) گفت: «احذروا نفار النعم فما کل شارد بمرود». و قال: «اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر». معنی دیگر گفته‌اند: «فاستبقوا الخیرات» بشتابید یا امت محمد بنیکها و کردارهای پسندیده، پیش از آنکه فائت شود بمرگ، و الیه اشار النبی (ص): رحم الله امرءاً نظر لنفسه و مهد لرمسه، مادام رسته مرخی، و حبله

علی غاربه ملقی ، قبل أن ینفد اجله ، فینقطع عمله .

«الی الله مرجعکم جمیعاً فنبئکم ما کتم فیہ تختلفون» - باز گشت شما که امت محمد اید، وایشان که اهل کتاب پشین وشرایع مختلفه بودند همه با خدای است، با وی گردید، و شما را خبر کند بآنچه در آن مختلف بودید و جدا جدا گوی .

«وأن احکم سنهم بما انزل الله» - این «ان» معطوف است با سر سخن که

گفت : «و انزلنا الیک الکتاب» ، یعنی : و آنزلنا الیک ان احکم وآن . نیز فرستادیم بتو فرمان که حکم کن میان اهل کتاب بآنچه خدای فرو فرستاد ، «ولاتتبع اهواءهم» و بر پی مایست ایشان مرو در آن حکم که ارتو میخواهند گفته اند : سبب نزول این آیت آن بود که رؤساء جهودان ، با یکدیگر گفتند که تا رویم و محمد را درفته افکنیم (۱) و از آن دین که بر آست بر گردانیم . آمدند و گفتند : یا محمد تودائی که اگر ما اتباع تو کنیم، مردمان همه اتباع تو کنند، و پس رو تو باشند ، اکنون بدان که ما را خصمان اند و ترافع و تحا کم بر تومی آریم اگر تو ما را بر خصمان ما حکم کنی ما بتو ایمان آریم . مصطفی (ص) سر وازد، و ارشیدین سخن ایشان بر گشت . رب العالمین در آن حال این آیت فرستاد که : یا محمد میان اهل کتاب حکم کن بموجب قرآن و شریعت اسلام چنانکه بتو فرو فرستادیم ، و مراد ایشان خلاف آنست تو بر پی مراد ایشان مرو ، «و احذرهم ان یفتوک عن بعض ما انزل الله الیک» - یعنی فی القرآن من القصص والرحم، پرهیز از ایشان ، نباید که ترا مگردانند از حکم قصاص و رحم که خدای در قرآن بتو فرو فرستاد . «وان تولوا» اگر بر گردند این جهودان از ایمان و حام قرآن ، پس بدان که الله میخواهد که آن بر گشتن ایشان سبب عقوبت ایشان گرداند ، «أن یصیبهم بعض ذنوبهم» - بعض اینجا بمعنی کل است، یعنی که در دنیا ایشانرا مکماهان ایشان

عقوت کند ، و در آخرت حزا دهد ، پس عقوبت ایشان در دنیا جلا و نفی بود از خان و
 مان بيفکندن (۱) و آواره کردن ، و عذاب آخرت خود بر جاست ، « وان كثيراً من
 الناس لفاسقون » - ای وان كثيراً من اليهود لكافرون .

« افحكم الجاهلیة یغون » - یعنی ای طلبون فی الزانیین حکماً لم یأمرهم الله
 به ، و هم اهل الکتاب ، کما یفعله اهل الجاهلیة ، میگوید : این جهودان از تو حکمی
 میخواهند در حق زانیین که الله آن فرموده است ، و ایشان اهل کتاب خدا اند ! و کتاب
 داران اند ، یعنی چرا آن کنند که اهل جاهلیت کنند ، که کتاب ندارند ، و حکم
 اهل جاهلیت آن بود که حکم رحم چون برضعفاء ایشان واجب گشتی الزام کردند ،
 و چون بر اقویا واجب گشتی آن حکم بر ایشان نراندندی ، و شرفی را که در نسب داشتند یا
 توانگری را یا قوتی را که در ایشان بود رحم بنحیم بدل میکردند ، روی سیاه میکردند ،
 و پشت با پشت برستور منشانند ، و ایشانرا بفضیحت میگردانیدند ، و آنکه آزاد
 میکردند . « تبغون » تا قراءت شامی است ، و معنی آنست که . تو که رسولی ، و شما که
 مسلمانانند جهودان طمع مبدارند که شما حکم جاهلیت جوئید از بهر هواء ایشان ، و
 درین قراءت « تبغون » مخاطبه بامؤمنان است ، اما عتاب با جهودان است و ذم ایشانست ،
 یعنی : اُن تبغوا حکم الجاهلیه من اجلهم باقی بیا خوانند یعنی داور جاهلیت خواهند
 بسندید این جهودان ، و آن آنکس بود که در زمان جاهلیت تحمیم او نهاده بود . آنکه
 گفت : « و من احسن من الله حکماً لقوم یوقنون » این لام بمعنی « عند » است ، یعنی
 عند قوم یوقنون بالله و بحکمنه و هم أمّہ محمد (ص) .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « انا اترلنا النوریه فیهاهدی ونور » - هم مدح است و هم تشریف

وهم تعظیم. مدح بسزا، و تعظیم نیکو، و تشریف تمام. مدح جلال الوهیت، تعظیم کلام احدیت، تشریف بندگان در راه خدمت. مدح با ذات میگردد، و تعظیم با صفات، تشریف با افعال. جلال خود را خود ستود، و تعظیم صفات خود خود نهاد. دانست بعلم قدیم که نهاد بشریت و عجز عبودیت هرگز مبادی جلال الوهیت درنیابد، و شناخت کمال احدیت نرسد، و عزت قرآن باین عجز گواهی میدهد که: «وما قدر والله حق قدره»، و مصطفی (ص) که سید خاقین و جمال ثقلین است چون بر بساط قربت بمقام معایت رسید، گفت: «لا احصى ثناء عليك، انب کما انبت علی نفسك»:

ترا که داند که، ترا تو دانی تو ترا نداند کس، ترا تو دانی س.

آبی و خاکی را نبود، پس بودی را چه زهره آن بود که حدیث لم یزل ولا یزال

کند! صفت حدثان بسزای مدح قدم چون رسد ۱۴

پیر طریقت از اینجا گفت: «خدایا نه شناخت ترا توان، نه ثناء ترا زبان،

نه دریای جلال و کبریاء ترا کران، پس ترا مدح و ثنا چون توان!»

«انا انزلنا التوریه فیها هدی ونور» - در تورات راهنمونی هست، اما

راهران را، و در تورات روشنائی هست اما بینندگان را. همانست که جای دیگر گفت:

«وضیاء و ذکرى للمنقین، الذین یخشون ربهم بالغیب». بارخواهان زابار است و راه

جویان را راهست. «یهدى به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام» - خوانندگان تورات

بسی بودند لکن روشنائی آن مردل عبدالله سلام و اصحاب وی تافت سه چیز را که در

ایشان بود خدمت بر سنت، معرفت بر مشاهدت، نما در حقیقت، و بر سر آن همه عنایت

ارلست، و دیگران را که این نبود جز ضلالتشان نیفزود، «ولا یزید الطالمین الا خساراً».

«و الربانیون و الاحبار بما استحقظوا من کتاب الله» - تورات را به

بنی اسرائیل سپردید، و حفظ آن بایشان باز گذاشتند، لاجرم حق آن ضایع کردند،

و در آن تحریف و تبدیل آوردند، چنانکه گفت عز جلاله: «یحرفون الکام عن مواضعه».

باز امت احمد را تخصیص دادند بقرآن مجید، و ایشانرا بدان گرامی کردند، و رب العزة بجلال و عز خود، و تشریف و تخفیف ایشانرا، و اظهار عزت کتاب خوش را، حفظ آن در خود گرفت، و بایشان باز نگذاشت، چنانکه گفت: «انّا نحن نزلنا الذکر و انّا له لحافظون»، و قال تعالى: «و انه لکتاب عزیز لایاتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه». لاجرم پانصد سال گذشت تا این قرآن در زمین میان خلق است با چندان خصمان دین که در هر عصری بودند، هرگز کس زهره آن نداشت، و قوت نیافت، و راه نبرد بحرفی از آن بگردانیدن، یا بوجهی تغییر و تبدیل در آن آوردن نظیرش آنست که موسی (ع) آنکه که به طور میشد بمسعاد حق، هرون را بر بنی اسرائیل خلیفه کرد، و ذلک فی قوله: «اخلقنی فی قومی». چون باز آمد، موسی ایشانرا کوساله پرست دید. باز مصطفی (ص) در آخر عهد که میرفت، یکی از یاران گفت: یا رسول الله چه باشد که اگر خلیفتی کماری بر سر این قوم، تا دین خدا را ایشان تازه دارد، و نظام این کارنگه دارد. رسول خدا گفت: «الله خلیفتی علیکم»، خلیفت من بر شما خداست که نکهبان و مهربان و یکتاست. لاجرم بنگریس از پانصد و اند سال رکن دولت شرع محمدی که چون عامراس! و شاخ ناضر! و عود مشمر! هر روز که بر آید دین تابنده تر، و اسلام قوی تر، و دین داران برتر. مصطفی (ص) گفت: «ان الله عزّ وجلّ یبعث لهذه الامّة علی رأس کلّ مائة سنة من یدّ لها دینها»، و قال (ص): «یحمل هذا العلم من کلّ خلف عدّوله ینفون عنه تحریف الغالین، و انتحال المبطلین، و تأویل الجاهلین».

آنکه در آخر آیت گفت: «و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الکافرون»، و در آیت دیگر گفت: «و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الفاسقون». اما فی الاول فقال: «ولاتشتروا بآیاتی نمناً قليلاً»، ثم قال: «و من لم یحکم، یعنی لم یکن جحداً، و الجاحد کافر، دلیله قوله: «ولاتشتروا بآیاتی نمناً قليلاً»، و اما فی النانی فقال تعالى:

« وكتبنا عليهم فيها أن النفس بالنفس » ، ثم قال : « ومن لم يحكم بما أنزل الله » یعنی جاوز حد القصاص و اعتبار المماثلة ، وتعدي على خصمه ، ثم قال : « فأولئك هم الظالمون » لا تعظم بعضهم على بعض ، وفي الثالث قال تعالى : « وليحكم أهل الانجيل بما أنزل الله فيه ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الفاسقون » اراد به معصية دون الكفر ودون الجحود . قوله تعالى « لكل جعلنا منكم شرعة ومنهاجا » - شرعت شریعت است ، ومنهاج حقیقت . شرعت آئین شرعت ، و منهاج راه بسوی حق . شرعت آنست که مصطفی آورد ، و منهاج چراغی است که حق فرادل داشت . شرعت بر پی شریعت رفیق است ، منهاج بنور آن چراغ راه بردن است . شرعت آن پیغام است که از رسول شنیدی ، منهاج آن نور است که درس یافتی . شریعت هر کس راست ، حقیقت کس کس راست . « فاستبقوا الخیرات » استباق الزاهدین برفقن الدنیا ، واستباق العابدین بقطع الهوی ، و استباق العارفين بنفی المنی ، واستباق الموحدين بترك الودی ، ونسبان الدنيا والعقبی .

۸ - النوبة الاولى

قوله تعالى « يا ايها الذين آمنوا » ای ایشان که بگرویدند ، « لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء » جهودان و ترسایان را بدوستان مدارید ، [و دوستی مگیرید] ، « بعضهم اولياء بعض » ایشان دوستان یکدیگرند ، « ومن يتولّهم منهم » و هر که ایشانرا همدل دارد ، و بدوستی گیرد از شما ، « فانه منهم » وی از ایشانست . « ن الله لا يهدي القوم الظالمين (۵۱) » که الله راه نمای نیست آنکس را که [در علم خدای] کافر است .

« فتری الذین فی قلوبهم مرض » می بینی منافقان را که در دل بیماری [یقین] دارند ، « یسارعون فیهم » در صحبت جهودان میشتابند [و فردا را آمده مینگردند] ،

«يقولون نخشى» میگویند میترسیم ، «أن تصينا دائرة» که مکر روزی بما
دائره‌ای رسد ، «فعسى الله أن يأتي بالفتح» مگر که الله فتح آرد گشادگار [وپیروزی
رسول خویش را] ، «اوأمر من عنده» یاکاری از نزدیک خویش ، «فیصبحوا علی ما
أسروا فی أنفسهم» منافقان در آنچه پنهان میداشتند در نفس خویش ، «نادمین (۵۲)»
پشیمانان گشتند [وبدلها پشیمانی خوردند].

«ویقول الذین آمنوا» و مؤمنان میگفتند : «اهؤلاء الذین أقسموا
بالله» اینان آند که سوگند میخورند بخدا ، «جهد ایمانهم» بهر سوگند که
دانستند وخواستند وتوانستند ، «انهم لمعکم» که ایشان [در نوائب ودوائر] باشما اند ،
«حبطت اعمالهم» باطل شد کردارهای ایشان «فأصبحوا خاسرین (۵۳)» و [در آن
جهان] زیان کارا ند .

«یا ایها الذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدند ، «من یرتد منکم عن
دینه» هر که از شما برگردد از دین خویش ، «فسوف یأتی الله بقوم» آری الله قومی
آرد ، «یحییهم» که خدای ایشانرا دوست دارد ، «ویحبونه» و ایشان الله را دوست
دارند ، «اذلة علی المؤمنین» مؤمنان را نرم جانب و خوش باشد ، «اعزة علی الکافرین»
بر کافران سخت و بزور و نا بخشانیده ، «یجاهدون فی سبیل الله» باز میکوشند
[با دشمنان خدا] از بهر خدا ، «ولا یخافون لومة لائم» و نترسند از زبان زدن
ملامت کنندگان ، «ذلك فضل الله» آن فضل خداوند است ، «یؤتیه من یشاء»
آنها دهد که خود خواهد ، «والله وایع علیم (۵۴)» و الله فراخ توان است دانا .
«انما ولیکم الله ورسوله» خداوند و کارساز و یار شما و همدم (۱) شما الله است و
رسول وی ، «والذین آمنوا» و پس مؤمنان ، «الذین یمونون الصلوة» آنان

که نمازیپای میدارند، «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» و زکوة مال میدهند، «وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵)» و ایشان پشت خم داد کان .

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» و هر که خود را خدای گزیند و رسول وی، «وَالَّذِينَ آمَنُوا» و ایشان که گرویده‌اند، «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» سپاه خدا اند که غالبان ایشان اند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى» - هر چند که حکم این آیت بر عموم است که البته هیچ مؤمن را نیست که با جهودان و ترسایان موالات گیرد، چنانکه آنجا گفت: «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»، جای دیگر گفت: «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ»، اما علی الخصوص نزول این آیت را سببی هست، و علما در آن مختلف‌اند. عطیة بن سعید العوفی و زهری گفتند: سبب آن بود که روز بدر چون آن هزیمت و شکستگی بر کافران افتاد، جماعتی مسلمانان با قومی جهودان که نزدیکان و دوستان ایشان بودند مکفتند ایمان آرید، پیش از آنکه شما را روزی دیگر خون روز بدر پیش آید، و آنکه خود هیچ بر جای نمانید. مالك بن الضیف که از جهودان بود جواب داد که: شما بدان غره داشتید که جمعی از قریش بکشتند، از آنکه ایشان را در جنگ و تدبیر آن علم نبود، و ساز آن کار نداشتند، اگر ما را روزی پیش آید بینید که شما را بر ما دست نبود، و ما به آئیم.

عبادة بن الصامت الخزرجی گفت: یا رسول الله مرا دوستان اند ازین جهودان گروهی که عدد ایشان فراوان است، و شوکت ایشان و قوت ایشان تمام است، و سلاح ایشان بسیار، اما از ایشان (۱) یاری نمیخواهم و دوستان نمیگیرم، و موالات

۱- نسخة ج: ارشان.

ایشان نمیخواهم، که یار و دوست من جز خدای و رسول نیست. **عبدالله ابی ساول** گفت: من باری موالات جهودان و دست با ایشان یکی داشتن و با ایشان پناهندن فرو نگذارم، که از دوائر و نوائب میترسم، روز کار و حال و دولت گردان است، نباید که حال بر ما بگردد و ما را بایشان حاجت بود. رسول خدا گفت: اگر حاجت بود ترا با ایشان حاجت بود نه عبادۀ را، و موالات با ایشان تراست نه ویرا. **عبدالله** منافق گفت: پس من این می پذیرم، و روا میدارم. پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد.

سدى گفت: نزول این آیت بعد از واقعهٔ احد بود، قومی مسلمانان از مشرکان بترسیدند. یکی گفت: من بر جهودان روم، و از ایشان امان خواهم، تا ایمن کردم. دیگری گفت: من بزمین شام شوم. از ایشان زینهار و پیمان ستانم. رب العالمین این آیت فرستاد، و هر دورا از آن موالات جهودان و ترسایان باز زد، آنکه گفت: «بعضهم اولیاء بعض» - این جهودان و ترسایان و منافقان دوستان یکدیگرند، نصرت میدهند یکدیگر را، و بر مخالفت مسلمانان دست یکی میدارند، **بوموسی اشعری**، **عمر خطاب** را گفت: مرا دبیری نصرانی است. **عمر** گفت: قاتلك الله! الا اتخذت حنیفاً، اما سمعت قول الله: «لاتتخذوا اليهود والنصارى اولیاء»؟ **بوموسی** گفت: مرا بادین وی چه کار، مرا دبیری وی بکار است نه دین وی. **عمر** گفت: «لا اکرهمم از اهانهم الله، ولا أعزهمم از اذلهم الله، ولا ادینهمم از اقصاهم الله».

«و من يتولهم منهم فانه منهم» - فی معصية الله و سخطه و عذابه يوم القيامة،

هر که ایشانرا گزیند، و یاری دهد، و بدوستی گیرد، فردا در قیامت با ایشان است در سخط و عذاب خدا. «ان الله لایهدی القوم الظالمین» هر چه در قرآن از این لفظ است در ظالم و در فاسق، معنی آنست که الله سازنده کار ایشان نیست. وجهی دیگر است که هر چه در آن لایهدی است معنی آن ظالم و فاسق، و جز از آن کافر است. میگوید: راهنمایی

نیست آن کس را که در علم الله کافری راست یعنی: الکافرین فی علمه .

« فتری الذین فی قلوبهم مرض » - مرض ایدر شك است، و نفاق در دین، و در شأن عبدالله ابی سلول است و اصحاب وی « یسارعون فیهم » یعنی فی مودة اهل الكتاب و معاونتتھم علی المسلمین مالمقاء الاحصار الیهم . میگوید : این منافقان در صحت جهودان میشتابند ، و با ایشان موالات میگیرند ، و میگویند که : از گردش روزگار میترسیم که بر محمد جای شکستگی افتد ، و کار وی سرشود ، یا خشاك سالی و قحطی در پیش آید ، و نعمت ایشان ما را حاجب بود ، یا از دشمنی رجی رسد که همه دست ایشان محتاج باشیم ، پس با ایشان انبوه باشیم (۱) و با ایشان پناھیم روز حاجت را تم کلامهم ، اینجا سخن ایشان تمام شد .

« فعی الله أن یأتی بالفتح » - واجب است از حدای تعالی بر وعدهای که مؤمنان را داده است ، که مسلمانان را بر کافران ظفر دهد و نصرت کند بر منافقان دین ، و فتح آورد یعنی فتح مکه ، « او امر من عنده » یا کاری بر سازد از نزد او . خویش ، و آن سه چیز است : تذلیل جهودان و کشف منافقان و هزیمت مشرکان « فقص حوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمن » پس چون الله تعالی مؤمنان را فتح و نصرت داد ، و جهودان حواری گشتند ، آن منافقان از آنچه در دل داشتند که با ایشان موالات نمود و حرها با ایشان افکنند ، پشیمان شدند ، و مؤمنان گفتند : « هؤلاء الذین اقصوا ما به عهد ایمانهم » این جهودان آنند که سو کند میخورند ، منافقان که ما ما شما ایم « حطت اعمالهم » آن امیدهای منافقان و آن پناھیدن ایشان باطل شد و اگر گوئی « هؤلاء » منافقان اند ، و « معکم » کاف و میم جهودان اند ، و جپی دارد ، و قول میشود است که کاف و میم بر منافقان نهی و « هؤلاء » بر جهودان و روا باشد که « هؤلاء » منافقان باشند و « معکم »

مؤمنان، یعنی که مؤمنان گفتند آنکه که سر منافقان آشکارا شد که: این منافقان ایشانند که سوگندان یاد کردند بایمان مغلطه که ما مؤمنانیم، و یار ایشانیم بر هر که مخالف ایشان است، رب العالمین گفت: «حبطت اعمالهم» بطل کل خیر عملوه بکفرهم، «فأصبحوا خاسرين» صاروا الى النار وورث المؤمنون منازلهم من الجنة.

«يقول الذين امنوا» - بی واو قرائت حجازی و شامی است، باقی همه بواو خوانند، و يقول بنصب لام ابو عمرو خوانند، و يقول عطف است بر عسی ان یأتی، یعنی: و عسی ان يقول. باقی رفع لام خوانند بر استیناف، ای: و يقول الذين امنوا. قوله: «يا ايها الذين امنوا من يرتد منكم عن دينه» - مدنی و شامی یرتد بتخفف خوانند دال اول بكسر و دال دوم ساکن، باقی تشدید خوانند بیک دال، و معنی هر دو یکسانست، دولغت است بیک معنی، تخفف و اظهار لغت اهل حجاز، و تشدید و ادغام لغت تمیم، و منله قوله: «و من يشاق الرسول»، و قوله «و من يشاق الله». و این آیت اشارت فرا اهل ردّت است، ایشان که پس از وفات مصطفی (ص) یرتد گشتند، و این دلیل است بر اعجاز قرآن و صحب نوت مصطفی که اخبار از عیب است، و حنا که خبر داد چنان آمد.

و بر جمله اهل ردّت یازده نفر بودند: سه در عهد مصطفی در آخر عمروی، و هفت در عهد ابوبکر صدیق، و یکی در عهد عمر خطاب. اما آن سه نفر که مرتد گشتند روزگار مصطفی (ص) در آخر عهد وی، بنو مدحج بودند، و رئیس ایشان اسود الکذاب بود، مردی کاهن مشعبد که در یمن وطن داشتی، و دعوی پیغامبری کرد، و عمال رسول خدا را از یمن بیرون کرد. پس خدای تعالی ویرا هلاک کرد بدست فیروز الدیلمی، و ذلك انه بیسنه و قمله علی فراشه، فقال النبی (ص) وهو بالمدينة قتل الاسود البارحة رحل مبارک. قمل: و من هو؟ قال: فیروز، و در روایت دیگر گفتند: فاز فیروز،

فیشّر صلی الله علیه وسلم اصحابه بهلاك الاسود . فرقه دوم بنو حنیفه بودند در یمامه
ورئیس ایشان مسیلمه بن حبیب ابوالمنذر الکذاب الحنفی که دعوی پیغامبری کرد
اندر یمامه ، و بر رسول خدا نبشت : من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله ، اما بعد
فان الارض نصفها لك ونصفها لی . و رسول خدا جواب نبشت : «من محمد رسول الله الی
مسیلمه الکذاب ، اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین » .
پس رسول (ص) از دنیا بیرون شد ، و کار مسیلمه در یمامه بالا گرفت یکچندی ،
آنکه در عهد ابوبکر صدیق بدست خوات و وحشی کشته شد ، تا وحشی میگفت
پس از آن : قتلت خیر الناس فی الجاهلیه ، وقتلت شر الناس فی الاسلام . و فرقه سیوم
بنو اسد بودند و رئیس ایشان طلحه بن خویلد . این طلحه در حیات مصطفی در
آخر عهد وی دعوی پیغامبری کرد ، و پس از وفات مصطفی روزگاری در آن ردت بماند
و ابوبکر صدیق خالد ولید را بالشکری بجنک وی فرستد ، وی بهزیمت شد ، روی
به شام نهاد ، و در بنی حنیفه گریخت ، پس مسلمان گشت و حسن اسلامد . اما آن
هفت گروه که پس از وفات مصطفی در خلافت ابوبکر صدیق مرتد گشتند یکی قراره
بود ، رئیس ایشان عیینة بن حصن دوم غطفان امیر ایشان قره بن سلمه سهو بنو سلیم
سر ایشان العجاء بن عید یا لیل . چهارم بنو یربوع مهتر ایشان مالک بن نویره .
پنجم طائفدای از بنی تمیم و سرایشان زنی بود که او را سجاحه بنت المنذر میگفتند
دعوی پیغامبری کرد و خود را زنی به مسیلمه الکذاب داد ششم فرقه کمدیه بود ، رئیس
ایشان الاشعث بن قیس . هفتم بنو بکر بن وائل بودند در زمین بحرین . و پیشرو ایشان
الحطیم بن زید بود اما آن فرقت که در عهد عمر خطاب مرتد گشتند جبلة بن
ایهم الغسانی بود و اصحاب وی و اخبار اهل ردت وقعة ایشان در تواریخ مشهور است ،
و شرح آن اینجا احتمال نکند .

«فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه» - اين قوم ابوبكر صديق است و خالد وليد ، وسپاه اسلام وغازيان امت كه با اهل ردت جنگ كردند ودين حق را نصرت دادند . چون ابوبكر صديق بقتال ايشان بيرون آمد ، و لشكر جمع كرد ، ساز جنگ ساخت ، عمر خطاب گفت : كيف تقاتل الناس وقد قال رسول الله (ص) : «امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله ، فاذا قالوا عصموا مني دماءهم و اموالهم الا بحقها ، وحسابهم على الله . فقال ابوبكر : هذا من حقها ، والله لا اقاتلن من فرق بين الصلوة والزكوة ، والذي نفسي بيده لو منعوني عقلا او عناقاً مما كانوا يؤدونها الى رسول الله ، لقاتلتهم عليها . قال عمر : فلما رأيت الله شرح صدر ابى بكر لقاتلهم ، عرف انه الحق . قالوا : وأمر على الناس خالد بن الوليد ، وقال : اذا غشيت داراً من دور الناس ، فسمعت فيها اذاناً للصلوة ، فأمسكوا عنها ، وان لم تسمعوا اذاناً فشنّوا العارة .

مجاهد گفت : اين قوم اهل يمن اند كه مصطفى (ص) ايشانرا گفته : «انا كم اهل اليمن هم الى قلوباً وارقاً اقنّة، والايمان يمان والحكمة يمانية» و گفته اند كه: رسول خدا را از اين آيت پرسيدند ، سلمان ايستاده بود ، دست مبارك خود بر دوشوى نهاد ، گفت : « هذا و ذروه . و او كان الدين معلّقاً بالثريا لئلا يماله رجال من ابناء فارس ، وفيهم نزلت : و ان يتولّوا يستبدل قوماً غيركم ثم لا يكونوا امثالكم» .

و من الاخبار الواردة فى المحبّة ماروى انس بن مالك عن النسي (ص) . قال : « ثلاث من كن فيه وحد طعم الايمان : من كان الله ورسوله احب اليه مما سواهما ، و من كان يحب المرء لا يحبه الا الله ، و من كان أن يلقى فى النار احب اليه من ان يرجع الى الكفر ، بعد اذ أنقذه الله منه» . و قال (ص) : « من احب لقاء الله احب الله لقاءه ، و من كره لقاء الله كره الله لقاءه» . و قال - « ان الله اذا احب عبداً دعا جبرئيل فقال: انسى

احب فلاناً فاحبه، قال: فيحبه جبرئيل، ثم ينادى في السماء فيقول: ان الله يحب فلاناً فاحبوه، فيحبه اهل السماء، ثم يوضع له القبول في الارض. و عن ابي ان رجلاً قال يا رسول الله متى الساعة؟ قال: «ويلك وما اعدت لها؟» قال: ما اعدت لها الا اني احب الله ورسوله. قال: «انت مع من احببت»، وقال: «ان الله عز وجل اذا احب عبداً القى حبه في الماء، من شرب من ذلك الماء احبه»، و قال: «اذا احب الله عبداً حماه الدنيا كما يظل يحمي احدكم سقيم الماء، واذا احب الله عبداً استعمله»، قيل: يا رسول الله وكيف يستعمله؟ قال: «يجب اليه طاعته و يوفقه لها». وفي بعض كتب الله: «عبدى! انا وحقك لك محب، فبحقنى عليك كن لى محباً».

قوله: «اذلة على المؤمنين» - يعنى باللين و الرحمة، «اغرة على الكافرين» بالغلظة. همانست كه جاى ديكر گفت: «اشداء على الكفار رحماء بينهم». يقال دابة ذلول بيضة الذل (بكسر الذال)، اذا كان ليناً سهل القياد، و الذل بكسر الذال خلاف الذل بالضم، لان الاول اللين والاقبياد، و الثانى الهوان والاستخفاف. مكويد: مؤمنانرا متواضع اند فروتن و نرم پهل و چرب سخن، كقوله تعالى: «وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هوناً» با مؤمنان چنين اند اما بر كافرين درشت اند و تند و تيز، چنانكه ددان يابان در فريسه خويش افتند، ايشان در كافرين وى دينان افتند، و با ايشان بكوشند، اينست كه رب العزة گفت: «يجاهدون فى سبيل الله ولا يخافون لومة لائم»، نه چون منافقان اند كه مراقبت كافرين ميكنند و ازملاحت ايشان مترسند قال ابو ذر: «اوصانى رسول الله (ص) بسبع: بحب المساكين والدنوة منهم، و ان اصل رحمى و ان جفونى، و ان انظر الى من هو دونى ولا انظر الى من هو فوقى، و ان اقول الحق و ان كان مرراً، و ان لا اخاف فى الله لومة لائم، و ان لا اسئل الناس شيئاً، و ان استكثر من قول لاحول ولا قوة الا بالله». «ذلك فضل الله» - اى محبتتكم لله و اين جانبهم للمسلمين.

و شدتهم على الكافرين تفضل من الله عليهم ...

« انما وليکم الله ورسوله » - ای انما والیکم وموالیکم ومتولیکم الله ورسوله . ولی و مولی در لغت عرب هر دو یکیست. يقول تعالى : «الله ولی الذین آمنوا» ، وقال فی موضع آخر : «ذلك بأن الله مولى الذین آمنوا» ، ومعناها واحد ، وفى الخبر : «من كنت مولاه فعلى مولاه» یعنى فى ولاية الدین ، وهى اجلّ الولايات (۱) . گفته اند: ولایت اینجا بمعنی اتصال است : «الله ولی الذین آمنوا» و «مولى الذین آمنوا» لانه جلّ وعزّ قد وصلهم برحمته وهو یلی امورهم ، ویختصهم بالرحمة دون غیرهم . میگوید : مؤمنان اند که برحمت الله مخصوص اند ، وبا خدای پیوند دوستی دارند ، و خدای کار ساز و همدل (۲)

۱ - شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل میکند که « ولی » در آیه « انما ولیکم الله و رسوله . . . » کسی است که بر خلق ولایت داشته بامور آنان قیام کند و واجب الاطاعة باشد . مفهوم آیه اینست که کسی که عهده دار مصالح شماست و بدیر امور شما میپردازد همانا خداوند و پیغمبر اوست که پیغمبر نیز بامر الهی باین کار قیام میکند و نیز ولی کسانی هستند که ایمان آوردند . پس از آن « آمنوا » را توصیف کرد و فرمود : آنانکه نماز را بشرایط آن میگزارند و زکات میدهند در حالیکه راکنند . این آیه از روشترین دلایل بر صحت امامت بلا فصل علی (ع) است زیرا چنانکه گفتیم ولی در این مورد بمعنی اولی بندیر امور و واجب الاطاعة است چنانکه لغت نیز این را تأیید میکند ، و مراد از « الذین آمنوا » نیز علی (ع) است ، بنا بر این نص " بر امامت علی ثابت میشود . و جائز نیست که ولایت بمعنی ولایت دین (قرض) یا محبت تعبیر شود زیرا در آغار آیه آنما آمده و آن اختصاص رامیرساند ، و در صورتیکه بمعنی مذکور باشد اختصاص در آن نخواهد بود ، چه خداوند می فرماید : « والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض » . و اما اینکه منظور از « الذین آمنوا » علی (ع) است ، بنا بر روایتی است که از طریق عامه و خاصه وارد شده است و آن اینکه حضرت علی در حال رکوع انگشتر خود را بسائل بخشید ، و جمع بودن الذین آمنوا با این قول منافاتی ندارد زیرا اهل لغت گاهی مفرد را بمنظور تفحیم و تعظیم بصورت جمع بیان کنند . برای اطلاع بیشتر به تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مذکور رجوع شود .

۲ - نسخة الف : هام دل .

و یار ایشان ، و همچنین «من کنت مولاہ فعلیّ مولاہ» . میگوید : هر که مرا در دین و اعتقاد با وی پیوند است و دوستی ، علی را با وی پیوند است و دوستی ، و این شرف و فضل علی (ع) را گفت .

و من فضائل علی (ع) ما روی عمر ان بن حصین ان النبی (ص) قال : « ان علیاً منی و انا منه ، و هو ولیّ کل مؤمن بعدی » . و عن ابن عمر قال : « آخی رسول الله (ص) بن اصحابه ، فجاء علیّ تدمع عیناه ، هذا علی ولیکم ، اللهم وال من والاه ، و عاد من عاداه ، فقال آخیت بین اصحابک ولم تؤاخ بینی و بین احد؟ فقال رسول الله (ص) : « انت آخی فی الدنیا و الآخرة » ، و قال : « انت منی بمنزلة هرون من موسی الا الله ، لا نبی بعدی » . و روی الرضا عن آبائه عن علی (ع) قال : « قول لی رسول الله (ص) : لبس فی القيامة را کب عرنا ، ونحن اربعة ، فقام الیه رجل من الانصار فقال فداک ابی و أمی انت و من ؟ قال : أنا علی البراق ، و آخی صالح علی ناقۃ الله الّتی عقرت ، و عمی حمزة علی ناقتی العضباء ، و آخی علی علی ناقۃ من موق الجنة ، و یدیه لواء الحمد ینادی : لا اله الا الله ، محمد رسول الله » . و قال (ع) : « اذا کان يوم القيامة نودیت من بطنان العرش : نعم الأب ابوک ابراهیم الخلیل ، و نعم الاح اخوک علی بن ابی طالب » ! و عن ابی سعید الخدری قال : نظر رسول الله (ص) فی وجه علیّ بن ابی طالب فقال : « کذب من یزعم انه یحسنی و هو یعضک » . علیّ مرّ ترضی ابن عم مصطفی شوهر خاتون قیامت فاطمة زهرا که خلافت را حارس بود ، و اولیا را مدر و بدر بود چنانکه نبوت بمصطفی ختم کردند خلافت خلفاء راشدین بوی ختم کردند . خاتمت نبوت و خاتمت خلافت هر دو بهم از آدم بمراث همی آمد عصر بعد عصر ، تا بعهد دولت مصطفی خاتمت نبوت بمراث بمصطفی رسید ، و خاتمت خلافت بمعالی مرتضی رسید . رقیب عصمت و نبوت بود ، عنصر عام و حکمت بود ، احاط (۱) و صدق و یقین

و توکل و تقوی و ورع شعار و دنا روی بود، حیدر کرآر بود، صاحب ذوالفقار بود، سید مهاجر و انصار بود. روز خیر مصطفی گفت: «لأعطين هذه الراية غداً رجلاً يفتح الله على يديه، يحب الله ورسوله، و يحبه الله ورسوله». فردا این رایت نصرت اسلام بدست مردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد، و خدا و رسول او را دوست دارند. همه شب صحابه در این اندیشه بودند که فردا علم اسلام و رایت نصرت لا اله الا الله بکدام صدیق خواهد سپرد. دیگر روز مصطفی گفت: «این علی بن ابی طالب؟» گفتند: یا رسول الله هویشتکی عینیه، چشمش بدر است. گفت: او را بیارید. بیاوردند. زمان مبارك خویش بچشم او بیرون آورد شفا یافت، و نوری نو در بینائی وی حاصل شد، و رایت نصرت بوی داد. علی گفت: «یا رسول الله اقاتلهم حتی یكونوا مثلنا»، ایشانرا بتبع چنان کنم که یا همچون ما شوند یا همه را هلاک کنم. رسول گفت: یا علی آهسته باش، و با ایشان جنگ بر اندازه ناکسی و بی قدری ایشان کن، نه بر قدر قوت و هیبت خویش، «یا علی ادعهم الى الاسلام و أخبرهم بما يجب علیهم من حق الله فيه، فوالله لان یهدی الله بك رجلاً واحداً خیر لك من أن یكون لك حمر البع». .

«انما ولیکم الله ورسوله» - جابر بن عبد الله گفت: این آیت در شأن مسلمانان اهل کتاب فرو آمد: عبد الله سلام و اسد و اسید و ثعلبه، که رسول خدا ایشانرا فرموده بود که با جهودان و ترسایان موالات مگیرید، و ذلك فی قوله: «لاتتخذوا اليهود والنصارى اولاء». پس بنی قریظه و نضیر ایشانرا دشمن گشتند، و سوگند یاد کردند که با اهل دین محمد نه نشینیم، و نه سخن گوئیم، و نه مبايعت و منا کحت کنیم.

عبد الله سلام بر خاست، و اصحاب وی بمسجد رسول خدا آمدند وقت نماز پیشین، و آن قصه باز گفتند، و از قوم خویش شکایت کردند که حنین سوگندان یاد

کردند بهجرت ما ، و اکنون نه با ایشان می توانیم نشست ، و نه با یاران تو یا رسول الله ، که خانه های ما بس دور است از مسجد ، و پیوسته اینجا نمی توانیم بود . اکنون تدبیر چیست ، که مادر رنجیم . همان ساعت جبرئیل آمد ، و این آیت آورد . رسول خدا بر ایشان خواند . ایشان گفتند : رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء گفته اند که : آن ساعت که این آیت فرو آمد ، یاران همه در نماز بودند ، قومی نماز تمام کرده بودند ، قومی در رکوع بودند ، قومی در سجود ، و در میانه درویشی را دید که در مسجد طواف میکرد ، و سؤال میکرد . رسول خدا او را بخود خواند ، گفت : « هل اعطاك احد شیئاً » ؟ هیچ کس هیچ چیز بتو داد ؟ گفت : آری آن جوانمرد که در نماز است انگشتی سیمین بمن داد . گفت : در چه حال بود آنکه بتو داد . گفت : در رکوع بود ، اندر نماز اشارت کرد بانگشت ، و انگشتی از انگشت وی بیرون کردم . چون بنگرستند علی مرتضی بود . رسول خدا آیت بر خواند ، و اشارت بوی کرد : « و یؤثون الزکوة و هم را کعون » ، و برین وجه آیت از روی لفظ اگر چه عام است از روی معنی خاص است ، که مؤمنان را بر عموم گفت ، و علی بدان مخصوص است ، و روا باشد که بر عموم برانند .

و معنی رکوع نماز تطوع بود یعنی که : و هم یصلون من النوافل . اقامت صاوة یاد کرد ، و آنکه را کعون جدا کرد شرف تواضع پیدا کردن را . و رکوع در قرآن جایها از دیگر ارکان نماز مستقی است ، و در آن دو وجه است : یکی آنست بر مذهب عرب که جزئی از حزی یاد کنند ، و بآن کل خواهند ، که از رکوع سخن گوید نماز خواهد برین وجه ، چنانکه مریم را گفت : « و ارکعی » ، و چنانکه گفت : « و قوموا لله » قیام یاد کرد ، و گفت : « واسجدوا لله » سجود یاد کرد و مراد نماز است دیگر وجه آنست که عرب پیش از اسلام سجود میکردند و قیام ، معبود خویش را ، و رکوع نشناختند . رکوع اسلام در افزود جائی که رکوع مجرد یاد کند بر آن وجه است ، چنانکه گفت :

« و ار کعوا » ، و گفت : « و اذا قيل لهم ار کعوا » ، و آنجا که گفت حکایت از داود :
 « و خّر را کعاً » معنی آن ساجد است در تفسیر ، و از بهر آن را کع خواند که ساجد پیشتر
 بر کوع شود پس بسجود ، و رکوع در لغت عرب انحناء ظهر است .

« و من يتولّ الله و رسوله » - هر که پذیرفتاری خود را و دل خود را و نازیدن
 خود را خدایرا گزیند و او را دوست و یار پسندد و رسول را و مؤمنانرا ، « فان حزب الله
 هم الغالبون » یعنی انصار دین الله هم الغالبون . غالبان ایشانند که مؤمنانند و انصار دین
 خدا اند ، یعنی عبد الله سلام و اصحاب وی ، که ایشان غالب آمدند ، و جهودان و
 ترسایان مغلوب ، که ایشانرا کشتند ، و گروهی از خان و مان و اوطان آواره کردند .

النوبة الثالثة

قوله: « يا ايّها الذين امنوا لاتخذوااليهود والنصارى اولياء » - جلیل و جبار،
 خداوند بزرگوار، دانای بر کمال، عزیز و ذوالجلال، به نداء کرامت بندگانرا میخواند،
 و از روی لطافت ایشانرا مینوازد، و بنعت رأفت و رحمت روی دل ایشان از اغیار باخود
 میگرداند، و میگوید : بیگانه را بدوست مگیرید، و دشمن را بصحبت خود
 مپسندید . دوست که گیرید، و یار که گیرید خدای را پسندید، در کار خدا دوست
 گیرید، و در دین خدایار پسندید. حقائق ایمان که جوئید از موالات اولیاء الله جوئید و
 معادات اعداء دین مصطفی (ص) گفت : « اوفق عری الايمان الحبّ فی الله والبغض
 فی الله » . و دشمنان دین که معادات ایشان فرض است یکی شیطان است و دیگر نفس
 امّاره، و نفس از شیطان صعب تر، که شیطان در مؤمن طمع ایمان نکند، از وی
 طمع معصیت دارد، باز نفس وی او را بکفر کشد، و از وی طمع کفر دارد . شیطان
 بلا حول بگریزد، و نفس نگریزد . یوسف صدیق آن همه بلاها بوی رسید از چاه

افکندن ، و بیندگی فروختن ، و در زندان سالها ماندن ، و از آن هیچ بفریاد نیامد ، چنانکه از نفس امّاره آمد ، گفت : « انّ النفس لامّارة بالسوء » ، و مصطفی (ص) گفت : « اعدی عدوّک نفسک الّتی بین جنّیک » .

« یا ایّها الذّین امنوا من یرتدّ منکم عن دینه » - درین آیت اشارتی است دانایانرا ، و بشارتی است مؤمنانرا . اشارت آنست که این ملت اسلام و دین حنیفی و شرع محمدی - اکوشوان و نگهبان (۱) خداست ، و پیوسته برجا است ، چه زیان دارد این دین را اگر قومی برگردند و مرتد شوند . اگر قومی مرتد شوند رب العزّة دیگرانی آرد که آنرا بجان و دل باز گیرند ، و نیاز پرورند ، معالم امر و قواعد نهی بایشان محفوظ دارد ، و بساط شرع بمکان ایشان مزین دارد ، رقم محبت برایشان کشیده که « یحبّهم و یحبّونه » ، بخط الهی صفحه دلشان بنگاشته که « کتب فی قلوبهم الایمان » ، چراغ معرفت در سر ایشان افروخته که « فهو علی نور من ربه » . الهیّت مربی ایشان ، و حجر نبوت مهد ایشان ، ازل و ابد در وفای ایشان ، میدان لطف مستودع نظرایشان ، بساط هبت مستقر همت ایشان . هماست که جای دیگر گفت : « فان ینکفروا هؤلاء فقد وکّلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین » و مصطفی (ص) گفت : « لا تزال طائفة من امتی علی الحقّ ظاهرين ، لا یضرّهم من خالفهم حتی یاتی امر الله » .

و بشارت آنست که هر که مرتدّ نبست وی در شمار دوستانست ، و اهل محبت و ایمان است . هر که در وهده ردّت نیفتاد ، او را بشارتست که اسم محبت بروی افتاد . یقول الله تعالی : « من یرتدّ منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه » . نخست محبت خود ابیات کرد و آنکه محبت بندگان ، تا بدایی که تا الله بنده را بدوست نگردد ، بنده بدوست نمود

واسطی گفت: « بطل جهنم بذکر حبه لهم بقوله: يحبهم و يحبونه، و اُتی تقع الصفات المعلولة من الصفات الازلیة الابدیة! ابن عطاء را پرسیدند که محبت چیست؟ گفت: اغصان تغرس فی القلب فتثمر علی قدر العقول. درختی است در سوییده دل بنده نشانده، شاخ بر اوج مهر کشیده، میوه‌ای باندازه عقل بیرون دانه.

پیر طریقت گفت: « نشان یافت اجابت دوستی رضاست. افزاینده آب دوستی وفاست. مایه کنج دوستی همه نور است. بار درخت دوستی همه سرور است. هر که از دو کیتی جدا ماند، در دوستی معذور است. هر که از دوست جزاء دوست جوید نسیب است، دوستی دوستی حق است، و دیگر همه وسواس است. « يحبهم و يحبونه » عظیم کاری و شگرف بازاری که آب و خاک را بر آمد، که قبله دوستی حق گشت، و نشانه سهام وصل، چون که ننازد رهی! و نزدیکتر منزلی بمولی دوستی است! آن درختی که همه بار سرور آرد دوستی است آن تربت که از همه نر گس انس روید دوستی است. آن ابر که همه نور بارد دوستی است. آن شراب که زهر آن همه شهد است دوستی است آن راه که خاک آن همه مشک و عبیر است دوستی است. رقم دوستی ازلی است، و داغ دوستی ابدی است. »

تا دوستی دوست مرا عادت و خوست

از دوست منم همه و از من همه دوست.

بنگر دولت دوستی که تا کجا است! بشنو قصه دوستان که چه زیبا است! میدان دوستی يك دل را فراخ است. ملك فردوس بر درخت دوستی يك شاخ است. آشامنده (۱) شراب دوستی از دیدار بر میعادست. برسد هر که صادق روزی بآنچه مرادست. بداود وحی آمد که: یاد اود هر که مرا بجوید بحق مرا یابد، و آنکس که دیگری جوید

مرا چون یابد . یا داود زمینیان را گوی: روی بصحبت و مؤانست من آرید، و بذکر من انس گیرید، تا انس دل شما باشم من طینت دوستان خود از طینت خلیل خود آفریدم، و از طینت موسی کلیم خود و از طینت محمد حبیب خود . یا داود من دل مشتاقان خود را از نور خود آفریدم و بجلال خود پروردم . مرا بند کانی اند که من ایشان را دوست دارم، و ایشان مرا دوست دارند: « یحبهم و یحبونه ». ایشان مرا یاد کنند و من ایشان را یاد کنم: « فاذکرونی اذکرکم ». ایشان از من خشنود و من از ایشان خشنود: « رضی الله عنهم و رضوا عنه ». ایشان در وفاء عهد من و من در وفاء عهد ایشان: « اوفوا بعهدی اوف بعهدکم ». ایشان مشتاق من و من مشتاق ایشان: « الاطال شوق الابرار الی لقائی، و انا الی لقائهم لاشد شوقاً ».

« انما ولیکم الله و رسوله » - قال ابو سعید الخراز رحمه الله: اذا اراد الله ان یوالی عبداً من عبیده فتح علیه باباً من ذکره، فاذا استلذ الذکر فتح علیه باب القرب، ثم رفعه الی مجلس الانس، ثم اجلسه علی کرسی النوحید، ثم رفع عنه الحجب، و ادخله دار الفردانية، و کشف عنه الجلال و العظمة، فاذا وقع بصره علی الجلال و العظمة، بقى بلاهو، فحينئذ صار العبد قابلاً، فوقع فی حفظه سبحانه، و بری من دعاوی فسه .
 بوسعید خراز گفت: چون خدای تعالی خواهد که بنده ای برگزیند، و از میان بندگان او را ولی خود گرداند، اول نواختی که بر وی نهید آن باشد که ویرا بر ذکر خود دارد، تا از کار خود با کار حق پردازد، و از یاد خود با یاد حق پردازد، و از مهر خود با مهر حق آید . چون با ذکر و مهر حق آرام گرفت، او را بخود نزدیک گرداند . نشان نزدیکی خلوت طاعت بود، و کراهیت معصیت، و عزت از خالق، و لذت خلوت . پس او را در مجلس خلوت بر بساط انس بر کرسی توحید نشاند، اراد از خالق، و شاد بحق، و بی قرار در عشق، حجابها برداشته، و در میدان فردایت فرو آورده، و مکشف جلال و

عظمت گشته ، از خود یگانه ، و باحق یگانه ، در خود بر سیده ، و بمولی رسیده ، همی
 گوید بزبان بیخودی : بر خبر همی رفتم جویان یقین ترس یانه ، و اومبد برین مقصود
 ازمن نهان، ومن کوشنده دین، ناگاه برق تجلی تافت از کمین ، از ظن چنان روزیتند،
 و از دوست چنین بجان. شنوسخن آن پیر طریقت که نیکو گفت : ای میهنم اکرم ! ای
 مفضل ارحم ! ای محتجب بجلال و متجلی بکرم ! قسم پیش از لوح و قلم ، نماینده
 سور هدی پس از هزاران ماتم ! بادا که باز رهم روزی از زحمت حوا و آدم ! آزاد شوم
 از بند وجود و عدم. ازدل بیرون کنم این حسرت و ندم . با دوست بر آسایم یکدم. در مجلس
 انس قدح شادی بر دست نهاده دمام .

تا کی سخن اندر صفت و خلقت آدم تا کی جدل اندر حدث و قدمت عالم !
 تا کی تو زنی راه برین پرده و تا کی بیزار نخواهی شدن از عالم و آدم !

۹- النوبة الاولى

قوله تعالى « يا ايها الذين امنوا » ای ایشان که بگرویدند ! « لاتتخذوا »
 مکنید و بدست مگیرید ، « الذين اتخذوا دينكم هزوا ولعباً » ایشانرا که دین
 شما با فسوس و بازی گرفتند ، « من الذين اتوا الكتاب من قبلکم » از ایشان که کتاب
 دادند ایشانرا پیش از شما ، « والكفار » و آن کافران [که با خدای شرک آرند] ، « اولياء »
 شمارید ایشانرا بدوستان [و همدل (۱) میندارید] « و اتقوا الله » و پرهیزید از خشم و
 عذاب خدای ، « ان کنتم مؤمنين »^(۵۷) ، اگر گرویدگان اید .

« و اذا ناديتهم الى الصلوة » و چون بنماز خوانید ، « اتخذوها هزواً
 ولعباً » بانگ نماز را با فسوس و بازی آرند ، « ذلك بانهم » آن بآنست که ایشان ،
 « قوم لا يعقلون »^(۵۸) قومی اند که حق در نمی یابند (۲) .

« قل » [یا محمد] کوی : « یا اهل الكتاب » ای خوانندگان تورات و انجیل ! « هل تقمون منّا » در چه چیز بر مامی کین دارید و آنرا از ما نمی‌پسندید، « الا أن امنّا بالله » مگر آنکه ما گرویده‌ایم بخدای، « و ما انزل الینا » و آنچه فرو فرستاده آمد بر ما، « و ما انزل من قبل » و آنچه فرو فرستاده آمد از پیش، « و أن اکثرکم فاسقون ^(۵۹) » و بیشتر شما فاسقان و ازطاعت بیرون شدگان اید .

« قل هل انبئکم » کوی شما را خبر کنم ؟ « بشر من ذلك مثوبة » به بهتر از آن شواب، « عند الله » نزد يك خدای، « من لعنه الله » آنکه که الله لعنت کرد بر وی، « و غضب علیه » و خشم گرفت بروی، « و جعل منهم القردة والخنازیر » و ازیشان کیان کرد و خوکان « و عبد الطاغوت » و طاغوت پرستیدند « اولئك شرّ کانا » اینان اند که بر بترینه جایگاه‌اند، « و اضلّ » و بی راه تر بر بی راهی‌اند، « عن سواء السبیل ^(۶۰) » از میانه راه راست .

« و اذا جاؤکم » و آنکه که شما آیند، « قالوا امنا » گویند که بگرویدیم، « و قد دخلوا بالكفر » و [حون در آمدند] با کفر در آمدند. « و هم قد خرجوا به » و [حون بیرون شدند] با کفر بیرون شدند، « و الله اعلم بما کانوا یسکتون ^(۶۱) » و خدای دانایتر است بآنچه نهان میدارند .

« و تری کثیراً منهم » و فراوانی بینی ازیشان، « یسارعون فی الائم والعدوان » که می شتابند در بزه و افزونی جستن، « و اکلهم السّحت » و خوردن رشوت « لبئس ما کانوا یعملون ^(۶۲) » بد آنست که ایشان میکنند .

« لولا ینهیهم » چرا باز نرند ایشانرا « الرّبّانیون و الاحبار » رهبان و دانشمندان « عن قولهم الائم » از گفتن ایشان دروغ، « و اکلهم السّحت » و خوردن ایشان رشوت، « لبئس ما کانوا یصنعون ^(۶۳) » بد آنست که ایشان میکنند .

« و قالت اليهود » جهودان گفتند : « يد الله مغلوله » دست رازق بسته است ، « غلّت ايديهم » دست ایشان بیستند ، « ولعنوا بما قالوا » ولعنت کردند بر ایشان بآنچه گفتند ، « بل يداه مبسوطتان » بلکه دو دست او گشاده است ، « ينفق كيف يشاء » نفقت میکند چنانکه خواهد « وليزیدن » و بخواهد افزود ، « کثیراً منهم » فراوانی را از ایشان « ما انزل اليك عن ربك » آنچه فرو فرستاده آمد بر تو از خداوند تو ، « طغياناً و کفراً » ناپاکی و کفر ، « وألقينا بينهم العداوة و البغضاء » و بیفکنديم میان ایشان دشمنی و زشتی (۱) « الي يوم القيمة » تا روز رستاخیز ، « کَلِّمُوا نَاراً » هر که که آتشی افروزند ، « للحرب » جنگ را « اطأها الله » خدای آن آتش را فرو میکشد « ويسعون في الارض فساداً » و همواره در زمین بتباهی میشتابند [و دلها از حق باز میگردانند] ، « والله لا يحب المفسدين » (۶۴) و الله تباهکاران را دوست ندارد .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « يا ايها الذين امنوا لاتتخذوا الذين اتخذوا دينكم هزواً ولعباً » این در شأن دو جهود آمد که جائی خالی نشسته بودند ، با گنگ نماز شنیدند ، خنده کردند ، و با فسوس سخن گفتند . رب العالمین گفت : « ایشان که دین شما را با فسوس و بازی گرفتند بدوست مگیرید ، و با ایشان موالات مکنید و در حمله سه قوم بودند که با فسوس سخن میگفتند ، و مسلمانان را میرنجانیدند : مشرکان عرب و منافقان و اهل کتاب رب العالمین حوالت استهزا با مشرکان کرد ، آنجا که گفت : « انا كفيناك المستهزئين » ، و در صفت منافقان گفت : « انما نحن مستهزؤن » ، و در صفت اهل کتاب گفت : « الذين اتخذوا دينكم

هزواً و لعباً من الذين اوتوا الكتاب من قبلکم و الکفار اولياء . و الکفار مجرور
قراءت ابو عمر و کسائی است معطوف بر « من الذين اوتوا الكتاب » ای: و من الکفار .
باقی بنصب خوانند، معطوف بر « الذين اتخذوا دينکم » ای: و لاتتخذوا الکفار اولياء .
آنکه گفت: « و اتقوا الله ان کنتم مؤمنين » پرهيزيد از خشم و عذاب خدا در موالات اين
کافران اگر بحقيقت گرويد گانيد و بوعد و وعيد وی ايمان داريد .

« و اذا ناديتم الى الصلوة » - يعنى بالاذان و الاقامة . چون مسلمانان
بانگ نماز میگفتند، و بر نماز میخواستند جهودان میگفتند: قد قاموا لاقاموا، قد
صلوا لاصلوا، رکعوا لا رکعوا، سجدوا لاسجدوا . اين سخن بر طريق استهزا میگفتند
و میخندیدند، تا رب العزة در شأن ایشان اين آيت فرستاد .

سدي گفت: مردی ترسا در مدینه آواز مؤذن شنيد که میگفت: « اشهد
ان محمداً رسول الله » . آن ترسا گفت: حرق الکاذب، سوخته باد دروغ زن . رب العزة
اين سخن هم در آن ترسا اجابت کرد . چاکری داشت، و ياک شب آتش بر افروخت
اندر خانه، و ترسا و کسان وی همه خفته بودند . شرری از آن آتش در جامه افناد،
ترسا و کسان وی هر چه در خانه همه بسوخت . و گفته اند: کافران چون آواز مؤذن
شنيدند که بانگ نماز میگفت حسد بردند بر رسول خدا و مسلمانان، و آنرا عظيم
کراهيت داشتند . آمدند بر رسول خدا و گفتند: تو دعوی نبوت می کنی، و بدعتی نهادی
که انبيا نهادند که پيش از تو بودند، و اگر درين خيري بودی ایشان بدان سزاوار
تر بودندی (۱) از کجا بر ساختی و چرا نهادی اين آوار دادن بدین ناخوشي؟ رب العالمين
بجواب ایشان اين آيت فرستاد: « ومن احسن قولا ممن دعا الى الله و عمل صالحاً »
يعنى که اگر کافران اين آواز ناخوش ميدانند بدان اعتسار نيست، که هيچ گفتار از اين

نیکوتر و هیچ آواز ازین خوشتر نیست ، که خلق را بر خدای میخواند ، و بحق دعوت میکند . « اتخذوها » - این ها والف بیک وجه با نماز میشود ، از بهر آنکه چون بر بانگ نماز استهزا کنند بر نماز کرده باشند . دیگر وجه آنست که : اتخذوا الدعوة هزواً ولعباً . « ذلك بأنهم قوم لا یعقلون » - مالهم فی اجابتهم لو اجابوا اليها ! و ما عليهم فی استهزائهم بها !

فصل فی بدو الاذان و ذکر فضائله و آدابہ

عبدالله بن زید الانصاری گفت : مسلمانان چون به مدینه آرام گرفتند نماز میکردند ، و بانگ نماز خود نمی شناختند و نمی دانستند . با یکدیگر مشورت کردند که سببی باید که ما را فراهم آرد نماز را ، و نشانی بود وقت نماز را . قومی گفتند : علمی بر بام مسجد برپای کنیم بوقت نماز تا مسلمانان چون آن بینند یکدیگر را خبر دهند ، و بنماز آیند . رسول خدا آنرا نپسندید . قومی گفتند : آتشی برافروزیم ، و مسلمانان را بدان آگاهی دهیم . قومی گفتند : قرنی سازیم چنانکه جهودان ساخته اند . قومی گفتند : ناقوس سازیم چنانکه ترسایان کرده اند مصطفی (ص) هر دو کراهیت داشت ، از آنکه هر دو شعار جهودان و ترسایان بود . عبدالله زید گفت : آن شب بخفتم . بخواب نمودند مرا مردی که جامه سبز پوشیده بود ، و ناقوسی داشت . گفتم ای بنده خدا ! این ناقوس بمن دهی ؟ گفت : تا چه کنی گفتم تا مردم را باین بر نماز خوانم . گفت : ترا چیزی به ازین دلالت کنم . گفتم : آن چیست ؟ بر بالائی ایستاد و گفت : الله اکبر ، الله اکبر . همی گفت تا بانگ نماز تمام کرد . پس از آن موضع تحول کرد ، پاره ای فرا تر شد یک قعده بنشست . آنکه بر خاست ، و اقامت گفت هر کلمه ای یک بار مگر کلمه اقامت که دوبار بگفت . (گفتا) چون بیدار شدم ، رسول خدا را

از آن خواب خویش خبر دادم . گفت : یا عبدالله این کلمات بلال را در آموز ، تا وی بانگ نماز کند ، که آواز وی بلند تر است . بلال در مسجد بانگ نماز گفت . عمر خطاب بشنید در خانه خویش ، بر خاست بیرون آمد ، گفت : یا رسول الله این آواز که بلال داد ، و این بانگ نماز هم بر این صفت مرا نیز بخواب نمودند . رسول خدا از آن شاد گشت ، و خدایرا عزوجل حمد گفت .

و بدان که بانگ نماز سنتی مؤکد است و شعار اسلام ، و تعطیل آن روا نیست . و گفته اند که : فرض کفایت است و ترجیح در آن سنت ، و تنویب در بانگ نماز با مداد سنت ، و طهارت در آن سنت ، که مصطفی (ص) گفت : « حق و سنة ان لا يؤذن لكم الا هو طاهر » ، و قیام در آن سنت ، که رسول خدا بلال را گفت : « قم فناد » ، و در اذان ترسل سنت است ، یعنی آهستگی و کسستگی ، و در اقامت ادراج سنت است ، یعنی پیوستگی و سبک گفتن ، لقول النبی (ص) لبلال : « اذا اذنت فترسل » ، و اذا اقامت فاجدر ، واجعل بین اذانك و اقامتك قدر ما یفرغ الادل من اكله و الشارب من شربه ، و المعتبر اذا دخل لقضاء حاجته ، ولا تقوموا حتی ترونی » . هر که بانگ نماز شنود مستحب است جواب دادن آن همچنانکه مؤذن میگوید وی میگوید ، الا در حبله ، که بجواب آن گوید : لا حول ولا قوة الا بالله ، و بجواب تنویب گوید : صدقت و بررت ، و بجواب لفظ اقامت گوید : اقامها الله و ادامها مادامت السماوات و الارض .

و اگر در نماز بود ، آن ساعت که بانگ نماز شنود ، حون سلام باز دهد ، قضا باز آرد ، و اگر قرآن خواند جواب اذان باز دهد ، آنکه بر قرآن خواندن باز شود ، و حون از بانگ نماز فارغ شد درود بمصطفی دهد ، لقوله (ص) : « اذا سمعتم المؤذن فتقولوا ما يقول ، ثم صلوا علی فانه من صلی علی مرة صلی الله علیها عشرآ » . پس

گوید هم مؤذن و هم شنونده : « اللّٰهمّ ربّ هذه الدّعوة التّامة و الصّلوة القائمة آت محمداً الوسيلة و الفضيلة ، و ابعثه المقام المحمود الذی وعدته » ، که مصطفی (ص) گفت : هر کس که این بگوید ، حلّت له شفاعتی يوم القيامة . و در میان بانگ نماز سخن گفتن ناشایست است ، و بر داشتن آواز و ایستادن بر جای عالی و استقبال قبله از شرائط آنست ، و انگشت در هر دو گوش نهادن از هیأت آن . و پس از بانگ نماز شام بگوید : « اللّٰهمّ هذا اقبال ليلك و ادبار نهارك و اصوات دعائك ، اغفر لی » ، که رسول خدا امّ سلمه را چنین فرمود . و میان بانگ نماز و اقامت دعا فرو نکذارد که مصطفی گفت : « انّ الدّعاء لا یردّ بین الاذان و الاقامة ، فادعوا » ، و چون نداء الصلوة شود ، گوید : مرحباً بالقائلین عدلاً و بالصّلوة مرحباً و اهلاً .

و مؤذن باید که مردی مسلمان عاقل باشد که از کافرو دیوانه درست نیاید ، که نه اهل عبادت اند ، و زن را کراهیب است مگر اقامت ، که ویرا رواست ، و مستحب و اولی تر آنست که مؤذن آزاد باشد و بالغ و عدل و امین ، که در خبر است : « یؤذّن لکم خیار کم » . عمر خطاب یکی را گفت : من مؤذّن نو کم ؟ فقال موالبنا او عبیدنا . قال : انّ ذلك لنقص کبیر . و بیشترین علما مؤذّنی کردن فاضل تر داشته اند از امامی کردن ، لقول الله تعالی : « و من احسن قولاً ممّن دعا الی الله » ؟ و لقول النبی (ص) : « الائمة ضمنا ، و المؤذّنون ائمة » ، فارشد الله الائمة و غفر للمؤذّنین ، و معلومست که حال امین تمامتر است از حال ضمین . و قال (ص) : « ثلاثة علی کثبان المسک يوم القيامة : عبد ادی حق الله و حق مولاه ، و رجل امّ قوماً و هم به راضون ، و رجل ینادی بالصّلوات الخمس کل يوم و ليلة » ، و قال (ص) : « المؤذّن یغفر له مدی صوته ، و یشهد له کل رطب و یابس » ، و قال : « من اذن سبع سنین محتسباً کتبت له براءة من النار » ، و قال : « تعجب ربّک من راعی غنم فی راس شطیئة للجبل ، یؤذن بالصّلوة ،

و یصلی ، فبقول الله عزوجل : انظروا الی عبدی هذا یؤذن ویقیم الصلوة ، یخاف منی ، قد غفرت لعبدی ، و ادخلته الجنة ، و قال عمر : « لو كنت مؤذناً لما بالیت ان لأجاهد ولا احسج ولا اعتمر بعد حجة الاسلام » .

« قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا » - ابن عباس گفت : نفری از جهودان برسول خدا آمدند ابویاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع و اشیع و امثال ایشان ، و پرسیدند از رسول خدا که از پیغامبران مرسل کداماند که ایمان به ایشان مییابد آورد ؟ رسول گفت : « او من بالله و ما اتزل الینا و ما اتزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی » . چون نام عیسی شنیدند نبوت ویرا جاحد شدند و انکار نمودند و گفتند : ایمان نیاریم بآنکس که بوی ایمان آرد و سو خند یاد کردند ، و گفتند : والله که ندانیم بتر ازین دین که شما دارید . رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد : « قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا » ای هل تار هون و تنکرون منا الا ایمانا و فسقام ؟ این خلاصه سخن است یعنی شما کراهیت میدارید ایمان ما ، و میدانید که ما بر حقیقتیم ، و این کراهیت شما از آن است که شما فاسق داشتید و بر دین باطل هماندید ، سبب آن ریاست که یافتاید ، و رشوت میستانید ، و مال بدست می آید

« و ان اکثرکم فاسقون » - و او زیادت است ، معنی آنست : لفسقام نعمتم عایننا الایمان . اگر کسی سوال کند ، گوید : چون تواند بود کسی که دین حق شناسد ، و حقیقت و صدق آن داند ، آنگاه دین باطل گردد ، « حق بگذارد ، این بعقل حون و اسب آید ؟ جواب آنست که مثل این در مشاهده سی دیددایم و شنیده ، کسی که داند تحقیق که قتل گماهی صعب است و کبیره ای نزدک ، مرد را بدوزخ برود و عقوبت در افتد ، و آنگاه در آن میکوشد و می کند شفاء عیظی را یا سلب مالی را ، و

همچنین ابلیس مهجور دانست که الله تعالی ویرا بآن معصیت که کرد بگیرد و عقوبت کند، و آنکه همی کرد، و هواء خویش بر طاعت حق ایثار میکرد، و ازین جنس اگر بر شماریم فراوان است و آن همه بارادت و تقدیر خدای جهانست.

« قل هل انبئکم بشر من ذلك » - این ذلك اشارتست فرا تصدیق مؤمنان و هدی الله ایشانرا بنزدیک خدا، و این آیت جواب جهودان است که گفتند ندانیم دینی بتر از دین شما. رب العالمین گفت: یا محمد ایشانرا جواب ده که: خبر کنم شما را به بتر از آنکه شما مؤمنان را می‌پندارید پیاداش نزدیک خدا « مثوبة » نصب علی التفسیر است. « من لعنه الله » این من دو وجه دارد: یکی آنکه محل آن خفض است بر بدل شرّ، و بدیگر وجه محل آن رفع است بر اضممار هو، یعنی: هومن لعنه الله، و برین وجه معنی آنست که: چون این آیت آمد که « قل هل انبئکم بشر من ذلك » جهودان گفتند: من هم؟ مصطفی (ص) گفت: « من لعنه الله » یعنی: هومن لعنه الله.

« و غضب علیه وجعل منهم القردة والخنازیر » - قردة از جهودان است و خنازیر از ترسایان، قردة از صیادان شنبه‌اند به ایلله، و خنازیر از مکذ بانند بمائده، و « عبد الطاغوت » پرستندگان گوساله‌اند. طاغوت اینجا عجل است. حمزه تنها « و عبد الطاغوت » خواند بضم با، و طاغوت بخفض بر سبیل اضافت. و عبد بر مثال حذر و فطن بناءً مبالغت است بر معنی عابد، یعنی: ذهب فی عبادة الطاغوت کلّ مذهب. باقی قراء عبد بفتح با و دال خوانند، و طاغوت بنصب، و معطوفست بر ماتقدم، یعنی: من لعنه الله و من عبد الطاغوت. « اولئک شرّ مکاناً » ای مکانة و منزلة، « و اضلّ عن سواء السبیل » ای عن قصد السبیل طریق الهدی.

« و اذا جاؤکم قالوا آمنا » - در میان جهودان منافقانی بودند که درپیش رسول

خدا میشدند و می گفتند : نحن نعرف صفتك و نعتك ، آمنا بأنتك رسول الله . بزبان این میگفتند ، و در دل کفر میداشتند . رب العالمین گفت : « دخلوا بالكفر و هم قد خرجوا به » ای دخلوا و خرجوا کافرین ، و الکفر معهم فی کلتی حالتیهم . « و الله اعلم بماکانوا یکتُمون » فی قلوبهم من الکفر .

« وتری کثیراً منهم » - من اليهود ، « یسارعون فی الاثم و العدوان » یبادرون الی المعصية و الظلم ، « و أكلهم السحت » یأخذون من الرشی علی کتمان الحق . « کثیراً منهم » از بهر آن گفت که : نه همه آن بودند که در اثم و عدوان مسارعت نمودند ، قومی آن کردند ، و قومی شرم داشتند ، و از آن وا ایستادند . رب العزة گفت : « لبس ماکانوا یعملون » بد چیزی است که ایشان میکنند که در حکم رشوت میستانند ، و حرام میخورند ، و ظلم میکنند . رانیان و احبار را عتاب کرد . « بانسان علماء ترسایان اند ، و احبار علماء جهودان . ضحاک گفت : در قرآن صعب ترا از این آیتی : « خوف نیست ، که رب العزة آنکس که منکر پیش گرفت و باک نداشت ، و آنکس که نهی نکرد و باز نترسد ، هر دو را ذم برابر کرد . گناهکاران و مرتکبان منکر را گفت : « لبس ماکانوا یعملون » ، و تارکان نهی منکر را گفت : « لبس ماکانوا یصنعون » .

و مصطفی (ص) گفت : « و الذی نفسی بیده لیخرجنّ ناس من امتی من قبورهم فی صورة القردة و الخنازیر بما داهنوا اهل المعاصی و هم یستطیعون » . و أوحی الله تعالی الی یوشع بن نون : انّی مهلك من قومك اربعین الفا من خیارهم ، و ستین الفا من شرارهم . قال : یا رب هؤلاء الاشرار ، فما بال الاخیار ؟ قال : انّهم لم یغضبوا لغضبی ، و کانوا یؤاکلونهم و یشاربونهم . و در آثار یارند که الله تعالی دو فرشته فرستاد باهل شهری تا آن قوم را هلاک کنند ، و آن شهر را زیر و زیر کنند . مردی را دیدند که در نماز بود ، ایشان باسماں بحضرت عزت باز شدند ، تا الله چه فرماید . الله گفت :

باز گردید و همه را هلاک کنید ، و آن مرد را نیز با ایشان هلاک کنید ، که هرگز چون منکری دید از بهر ما روی ترش نکرد . و جمعی کودکان در میان شهری خروسی را گرفته بودند ، و پره‌های وی می‌کندند ، و آنرا تعذیب می‌کردند . پیری را دیدند در کنار ایشان که آنرا میدید و نهی نمی‌کرد و انکار نمی‌نمود ، تا رب العزة آن قوم را عقوبت کرد ، و آن شهر را بزمین فروبرد . اگر کسی پرسد چه فرق است میان عمل و صنع ؟ جواب آنست که صنع فعلی بود که در ضمن آرایش و نیکوئی بود ، و ازینجا گویند : ثوب صنیع ، و فلان صنیعة فلان ، اذا استخلصه علی غیره ، و صنع الله لفلان ای احسن الیه . پس صنع بکمال تر است از عمل ، از بهر این معنی ربانیان و احبار را یصنعون گفت ، و عامه مردم را یعملون ، چندانکه ربانیان را بر عامه مردم فضل است صنع را بر عمل فضل است .

« و قالت الیهود » - این آیت در شأن جهودان فرو آمد **فتحاص بن عازور** را و اصحاب او ، که الله ایشانرا روزی فراوان و نعمت تمام داده بود . پس چون در الله کافر گشتند ، و **مصطفی** را دروغ زن گرفتند ، و در نعمت الله کفران آوردند ، و ذلك فی قوله « الم تر الی الذین بدّلوا نعمة الله کفرأ » ! رب العزة آن نعمت از ایشان واستد ، و بروز کار قحط و نیاز افتادند . این **فتحاص** و اصحاب وی گفتند : « یدالله مغلوله » ممسکه عنا الرزق ، دست رازق بسته است و روزی باز گرفته ، و این کنایه از بخل است ، یعنی که بر ما بخیلی کند ، و چنانکه پیش ازین روزی میداد نمی‌دهد . این همچنانست که جای دیگر گفت رسول خود را : « ولا تجعل یدک مغلوله الی عنقک » فتتفق دون الحق ، « ولا تبسطها کل البسط » فوق الحق . و روا باشد که بر معنی استفهام نهند یعنی : اید الله مغلوله عنا حیث قتر الرزق علینا ؟

رب العالمین ایشان را جواب داد : « غلّت ایدیههم » ای امسکت عن الخیرات

و قبضت عن الانبساط بالعطيات . دست ایشان است که از خیرات و عطیات فرو بسته است، که هر کز از ایشان کسی را نبینی که نفقه فراخ کند بر خویشتن یا بر کسی مگر اندکی . معنی دیگر « غلّت ایدیهم » یعنی یوم القيامة . « از الاغلال فی اعناقهم » جزاء این کلمه کفر ایشان آنست که فردا در قامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند ، و دستهای ایشان را کردن بندند ، « و لعنوا بما قالوا » بوعدوا من رحمة الله ، وعذبوا بالجزية فی الدنيا ، و النار فی العقبی و این سخن از جهودان بس عجب نیست پس از آنکه از ایشان حکایت می باز کنند که : « قالوا یا موسی اجعل لنا الهًا کمالهم الهة » ، و قال : « ان الذين اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم » الایة . وعن ابن عباس قال : قال النبی (ص) : « من لعن شیئاً لم یکن للجنة اهلاً رجعت اللعنة علی اليهود بلعنه الله ایّاهم » .

آنکه گفت جلّ جلاله : « بل یداه مبسوطتان » انبت الید ونفی الغلّ . ید صفت را ابات کرد و غلّ را نفی کرد ، و این ردّ است بر جهمیان که صفت را منکرند ، و تأویل باطل نهادند . علماء سلف و ائمة اهل سنت گفتند که : آنچه جهودان گفتند « ید الله مغلولة » ، « ید » راست گفتند ، اما « مغلوله » دروغ گفتند ، که رب العزة ایشانرا در غلّ دروغ زن کرد نه در ید ، گفت : « بل یداه مبسوطتان » . این همچنانست که قومی را گفت : « و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا و الله امرنا بها » . راست گفتند که : وجدنا علیها آباءنا ، اما دروغ گفتند که : و الله امرنا بها ، که رب العزة ایشانرا درین دروغ زن کرد نه در آن ، گفت : « قل ان الله لایأمر بالفحشاء » .

فصل

بدان که مردم درین مسأله ید بر سه گروه اند : گروهی معتزله اند و قدریه و اثنا عشریه را فضیه . اینان گفتند : ید الله ید قدرة و قوة و نعمة ، و گروهی دیگر

مجسمه اندکرامیه و هشامیه . وهشامیه طائفه‌ای از رافضیان‌اند، امام ایشان هشام بن الحکم . گفتند که ید خدا ید جارحه است، و این سخن روی بکفر دارد که مصطفی (ص) گفت : « من شبه الله بشيء من المخلوقين فقد كفر » . سیوم گروه علما و سنت‌اند و قدوة امت نقله اخبار و حملة آبار، گفتند: ید خدا ید صفت است، و ید ذات، ظاهر آن پذیرفته، و باطن تسلیم کرده، و حقیقت آن در نایافته، و از راه چگونگی و تصرف و تأویل برخاسته، و تهمت بر خرد خویش نهاده، و اعتقاد کرده، که از همنامی همسانی (۱) نیست، و بخال گرد آن گشتن روی نیست، معلوم هست اما تخیل نیست، مسموع هست اما معقول نیست .

قومی گفتند ید ید قدرت است و نعمت، و این محال است و باطل، که رب العزة گفت : « بل یداه مبسوطتان » ، دو ید گفت باز گسترده و گشاده، و معلوم است که قدرت یکی است نه دو، و نعمت نه خود یکی است که بسیار است، لقوله تعالی : « و ان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها » ، و در قصه آدم گفت : « ما منعك ان تسجد لما خلقت بدی » . اگر معنی ید قدرت بودی ابلیس را بودی که گفتی : چنانکه آدم را بقدرت بیافریدی مرا نیز بقدرت بیافریدی، چه شرف دارد بر من؟ چون ابلیس بجواب آن تفصیل باسخنی دیگر گشت، و فرق کرد میان آتش و گل، گفت : « انا خسر منه خلقتی من نار و خلقته من طين » . معلوم گشت که این تخصیصی بود که جز آدم را نبود، که ویرا بهر دو ید صفت خویش آفرید و ید صفت حق بوی رسید، و آن دو ید اینست که گفت : « بل یداه مبسوطتان » .

اهل تأویل گفتند : « بل یداه » یعنی رزقاه رزق موسع و رزق مقتور، رزق حلال و رزق حرام، و این تأویل محالست و باطل، که رب العزة گفت : « مبسوطتان » ، و

معلومست که رزق مقتور مبسوط نبود، و نیز گفت تعالی و تقدس: «لما خلقت ییدی»، مقتضی تأویل آنست که لما خلقت برزقی، و این محض کفر باشد. و مصطفی (ص) گفته: «ان المقسطین علی منابر من نور عن یمین الرحمن، و کلتا یدیه یمین». هل يجوز أن يقال معناه عن رزق الرحمن، و کلتا رزقیه یمین! این چنین سخن جز محال و باطل نبود. اگر گویند در لغت عرب سائغ است و روان ید بمعنی نعمت و قوت، گوئیم این مسلم است، اما در سیاق سخن متکلم پدید آید که معنی آن چیست. اگر گوید: لفلان عندی ید اُکافیه، اینجا معلوم شود که نعمت میخواهد که مکافات آن بشکر کنند، و اگر گوید: فلان لی ید و عضد و ناصر، دانیم که معنی آن نصرت و تقویت و معاونت است نه حقیقت ید. اما اگر گوید: ضربنی فلان بیده، و اعطانی الشیء بیده، و کتب لی بیده، هر عاقلی داند و دریابد که اینجا نه نعمت میخواهد که دست میخواهد، که بدان نویسند، و بدان عطا دهند، و بدان زنند. و در لغت عرب گویند: بید فلان امری و مالی، بیده الطلاق و العتاق و الامر و ما شبهه.

و هم ازین بابست آنچه در قرآن گفت: «تبارک الذی بیده الملك»، و قوله: «بیدک الخیر»، «قل ان الفضل بید الله»، و معلوم است که این طلاق و عتاق و امر و فضل و خیر و ملک نه چیز است که بر دست نهاده است، امّا عرب در کسی جائز دارند این کلمات و این اضافت، که خداوند دست بود و دست گیرنده در وی روا بود، نه بینی که روا باشد که گویند: بید الساعة کذا، و بید القرآن کذا، و بید العذاب کذا، و بید القرية کذا، از بهر آنکه ید بحقیقت از اینها درست نباشد، امّا لفظ «بین یدیه» بر هر دو افتد هم بر خداوندان دست و هم بر چیزها، که آنرا دست نبود، چنانکه گوئی: بین یدی الساعة، «و بین یدی عذاب شدید»، بین یدی کذا و کذا، از بهر آنکه معنی بین یدیه امامه و قدامه باشد، اما بید کذا و کذا الا خداوند دست را نگویند، و قرآن بلغت

عرب فرو آمده است؛ هر چه در لغت عرب سائغ است و جائز، روا باشد که بر وفق آن تفسیر قرآن گویند، و هر چه در لغت عرب محال بود تفسیر قرآن در آن روا نبود.

«ولیزیدن کثیراً منهم» - ای من الیهود، «ما انزل الیک من ربک طغیاناً و کفراً» بانکارهم و تکذیبهم. کثیراً مفعولست، «ما انزل الیک من ربک» فاعل است، طغیاناً و کفراً مفعول ثانی است. میگوید: این قرآن طغیان و کفر جهودان میافزاید، چندانکه قرآن فرود آید و بدان کافر میشوند، ایشان را کفر و طغیان میافزاید. «و ألقینا بینهم العداوة و البغضاء» - یعنی بین الیهود و النصارى. میان جهودان و ترسایان عداوت افکندیم، هر گز هیچ جهود ترسایان را دوست ندارد و نه هیچ ترسا جهودان را. جهود مذهب ترسایان در عبادت مسیح دشمن دارد، و ترسا مذهب جهودان در کافر شدن مسیح دشمن دارد. این همچنانست که گفت. «نحسبهم جميعاً و قلوبهم شتى». آنکه گفت: «الی یوم القیمة» تا روز رستاخیز این عداوت خواهد بود، و این دلیل است که مذهب جهودی و ترسائی تا بقیامت پیوسته خواهد بود.

«کَلِّمُوا اَوْقِدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ اَطْفَاها الله» - ای کَلِّمُوا اجمعوا امرهم علی حرب رسول الله (ص) فرق الله جمعهم، و افسد تدبیرهم. این دلیل است که دین اسلام بر همه دنیا غالب است و قاهر، و کید دشمن آن باطل، و علم آن همیشه ظاهر، چنانکه جای دیگر گفت: «لیظهره علی الدین کله»، «و یسعون فی الارض فساداً» یجتهدون فی رفع الاسلام و محو ذکر النبی (ص) من کتبهم، «و الله لایحب المفسدین» یعنی الیهود.

النوبة الثالثة

«یا ایها الذین امنوا لاتتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزواً و لعباً» الایة - هر که مسلمان است بار احکام اسلام بروی نه گران است. هر که صاحب دین است شعار

دین بردل وی شیرین است . موحد را نعمت توحید شاهد دل وریده و جانست . مؤمن پیوسته بر درگاه خدمت بسته میان است هر طینتی را دولتی است، و هر فطرتی را خدمتی است، و هر کسی را منزلتی . عباد الرحمن دیگرند و عبد الشیطان دیگر . مقبولان حضرت دیگرند و مطرودان قطیعت دیگر . یکی در حضرت راز بیانگ نماز شاد شود، و چون گل بر بار بشکفت ، پیوسته منتظر آن نشسته، و از سم فوت آن بگداخته ! درویشی را دیدند بر پای ایستاده، و سر در انتظار فرو برده، گفتند: ای درویش آن چیست که در انتظار وی حنین فرو شده ای؟ گفت: طهارت کرده ام و وقت راز در آمده، انتظار بانگ نماز میکنم . این چنین کس را برابر کی بود با آنکس که از شربت کفر و معصیت چنان مست شده باشد که فرق نکنند میان بانگ نماز و بانگ رود و نای، و وصف الحال وقصه ایشان اینکه رب العالمین گفت: « و اذا نادیتم الى الصلوة اتخذوها هزواً ولعباً » .

حکایت کنند که پیری جائی میگذاشت کسی بانگ نماز میگفت آن پیر جواب وی میداد که و الطعنة واللعة، پاره ای فراتر شد سگی بانگ میکرد، و جواب وی تسبیح و تهلیل میگفت پیر را گفتند: این حس است؟ جواب مؤذن را حنان و جواب سگ حنین؟! پیر گفت: آن مؤذن مبتدع است، اعتقاد وی باک نیست، و دین وی راست نیست، بانگ نماز و دیگر بانگها را بنزدیک وی فرق نیست، ازین جهت او را جواب چنان دادم، و از سگ نه بانگ سگ شنیدم که تسبیح شنیدم بحکم این آیت که رب العزة گفت: « و ان من شیء الا یسبح بحمده » .

وفی قصّة المعراج أن رسول الله (ص) قال: « فلما اتھینا الى الحجاب، خرج ملک من وراء الحجاب، فقلت لجبرئیل من هذا الملك؟ فقال: والذي اکرّمک بالنبوة مارأیتہ قبل ساعتی هذه . ثم قال الملك: الله اکبر، الله اکبر، فنودی من وراء الحجاب: صدق عبدی انا الله اکبر . فقال الملك: اشهد ان لا اله الا الله، فنودی من

وراء الحجاب : صدق عبدی انا الله لا اله الا انا . فقال الملك اشهد أن محمداً رسول الله ، فتودی : صدق عبدی، انا ارسلت محمداً رسولاً . فقال الملك : حیّ علی الصلوة، فتودی : صدق عبدی ، ودعا الیّ عبادی . فقال الملك : حیّ علی الفلاح، فتودی : صدق عبدی ، افلح من واطب علیها . فقال رسول الله : فحينئذ اكمل الله تعالى لی الشرف علی الاولین و الاخرین .

و روى ابوهريرة ان النبى (ص) قال : « اذا قال المؤذن: الله اكبر ، غلقت ابواب النيران السبعة ، و اذا قال : اشهد ان لا اله الا الله ، فتحت ابواب الجنان الثمانية ، و اذا قال : اشهد ان محمداً رسول الله ، اشرف الحور العين ، و اذا قال: حیّ علی الصلوة تدلّت نمار الجنة ، و اذا قال: حیّ علی الفلاح ، قالت الملائكة: افلحت و أفلح من اجابك ، و اذا قال: الله اكبر، الله اكبر، قالت الملائكة : كبرت كبيراً و عظمت عظيماً ، و اذا قال : لا اله الا الله، قال الله تعالى : بها حرمت بدنك و بدن من اجابك على النار.

و روى ابو سعيد عن النسي (ص) قال : « اذا كان يوم القيامة جىء بكراسى من ذهب مشبكة بالدر والياقوت، ثم ينادى المنادى : اين من كان يشهد فى كل يوم وليلة خمس مرات ان لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله ، فيقوم المؤذنون وهم اطول الناس اعناقاً، فيقولون: نحن هم ، فيقال لهم: اجلسوا على الكراسى حتى يفرغ الناس من الحساب، فانه لا خوف عليكم ولا انتم تحزنون .

« قل يا اهل الكتاب هل تنقمون منا » الآية - اى محمد آن سگانگان را بگو که بر ما چه عیب مینهید وجه طعن کنید، مگر که عیب میشمريد آنچه ما بغيب ايمان داديم ، و کارها بحق تفويض کردیم ، و نادیده و نادر یافته بجان و دل بنذير فنيما ما اين کردیم و شما نافرمان گشتيد و سر کشيدید ، و خویشان را از رقه بند کی سرون بردید عیب هم بر شما است ، و طعن در شما است ، که بر شما غضب و لعنت خداست ،

ابعدکم عن نعت التخصیص و أضلکم و منعکم عن وصف التقرب و طردکم .
 « لولا ینهیهم الربانئون و الاحبار » - باری ایشان که ربانیان اند و احبار،
 در میان شما اخبار، بدانش مخصوص اند و بدریافت موصوف ، چرا نادانان را باز ترقتند،
 و بدانش خویش لهیب آتش جهل ایشان به نشانند . ویل لمن لایعمل مرة ، و ویل
 لمن یعلم و لایعمل الف مرات .

فائدة - علم آنست و طریق عالم چنان است که «ر زبان نصحت راند، و در دل
 همت دارد، تا جاهل را از جهل و عاصی را از معصیت باز دارد، و بیراه را برآورد .
 چون این نباشد نمره علم کجا پیدا آید، و شرف علم چون پدید آید! و آنجا که این
 معنی نبود لاجرم رب العزة هر دو را در ذم فراهم کرد، آن نادان بد کردار و آن دانای
 خاموش، آنرا گفت: «لبس ماکانوا یعملون»، و این را گفت: «لبس ماکانوا یصنعون».
 « و قالت الیهود یدالله مغلوله » الایه - اگر موحدان و سنیان بنادائی
 یکدیگر را روزی غیبت کنند، یا زبان طعن در یکدیگر کشند، پس از آنکه در راه
 توحید راست روند، و تسلیم پیشه کنند، امید قوی است که آنرا در گذارند و عفو کنند
 چنانکه آن پیر طریقت گفت: «در توحید تسلیم کوش، هرچه از عقل فرو رود باک نیست .
 در خدمت سنت کوش، هرچه از معاملت فرو شود باک نیست . در زهد فراغت کوش، اگر
 گنج قارون در دست تو است باک نیست از مولی مولی جوی، ازهر که بازمانی باک نیست» .
 اما صعب و منکر آنست که در آفرید کار منزله مقدس سخن گوید بناسزا، و آنچه مخلوق
 را عیب شمرند بر خالق بندد، چنانکه آن بیگانگان گفتند: « یدالله مغلوله »

و در اخبار بیارند که: روز قیامت قومی را از عاصیان امت احمد بدر دوزخ آرند،
 و ایشانرا توقف فرمایند. فریشتگان برایشان حلقه کنند و ایشانرا ملامت کنند، گویند:
 ای بیچارگان و ای ناپاکان! چه ظن بردید که در کار دین سستی کردید، و معصیت آوردید،

ما که فریشتگانیم و بقوت و عظمت جائی رسیدیم که اگر فرماید هفت آسمان و هفت زمین
 بیک لقمه فروبریم، باین همه يك چشم زخم زهره نداشتیم که نافرمانی کردیم، و شما با
 ضعف خویش چندان جفا و معصیت کردید، و تا در این سخن باشند قومی از کافران در میان
 ایشان افتند. عاصان اهل توحید چون کافرانرا ببینند، در ایشان افتند، همی زنند، و
 بدندانیشان همی خایند، و میگویند: اینان خدا را ناسزا گفتند، و بسوحدانیت وی
 اقرار ندادند و سر کشیدند. فرمان آید از رب العزة بفریشتگان که دست از این قوم
 بردارید، و به بهشت فرستید، که هر چند که عاصبان اند، جان و دل در مهر و دوستی ما
 مردان اند. اگر کردار بد داشتند مهر و محبت ما مردل داشتند، جفاء ایشان بوفای بدل
 کردیم، و قلم عفو بر جریده جرمه ایشان کشیدیم.

«بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء» - عن ابی هريرة قال: قال رسول الله (ص):

«یدالله ملای، لا یغیضها نفقه سخاء اللیل والنهار، ارا ایتم ما انفق منذ خلق السموات والارض
 فانه لم ینقص ما فی یدیه، وکان عرشه علی الماء و یدیه المیزان ینخفض و یرفع». و عن
 ابی موسی الاشعری قال: قال رسول الله (ص): «ان الله تعالی باسط یدیه لمسیء اللیل
 لیتوب بالنهار، ولمسیء النهار لیتوب باللیل، حتی تطلع الشمس من مغربها». وقال (ص):
 «ینزل الله عزوجل فیقول: من یدعونی فأجیبه؟ ثم یبسط یدیه فقول: من یقرض غیر
 عدوم و لا ظلوم».

۱۰- النوبة الاولى

قوله تعالی: «ولو أن اهل الكتاب امنوا» و اگر خوانند کان تورات

بگرویدندی (۱) «واتقوا» و از خشم و عذاب خدا پرهیزیدندی (۲) «لکفرنا عنهم»

ما بسترديمى از ايشان و پيوشديمى (۱) «سَيِّئَاتِهِمْ» بدها و گناهان ايشان «وَلَا دَخَلْنَاهُمْ» و ما در آورديمى (۲) ايشانرا «جَنَّاتِ النَّعِيمِ»^(۶۵) در بهشتهای ناز .
 «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ» و اگر ايشان تورات پاي دارندى [و بحق کردار آن پاي ايستادندى (۳)] ، «وَالْإِنْجِيلَ» و اهل انجيل انجيل را [پاي دارندى و بکردار آن پاي ايستادندى (۴)] ، «وَمَا أَنْزَلَ إِلَهُهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ» و آنچه بدیشان فرو فرستادند از خدای ايشان [در کار محمد و نصديق وى] «لَا كَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ» از زير خود نخوردندى ، «وَمَنْ تَحْتَ أَرْجُلِهِمْ» و از زير پاي خویش بخوردندى . «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ» از ايشان گروهى است ميانه و بجم نه بد ، «و كَثِيرٌ مِنْهُمْ» و فراوانى از ايشان ، «سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ»^(۶۶) ، بدآنچه ايشان مىکنند .
 «يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ» اى پيغامبر فرستاده^۱ «بَلِّغْ مَا نَزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» مرسنان آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو ، «وَأَنْ لَمْ تَفْعَلْ» و اگر نرساني [و حيزى باز گذارى] «فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» همچنانست كه هيچ حيز (۵) از پيغامهاى وى نرسانده باشى ، «وَاللَّهُ يَعْصَمُكَ مِنَ النَّاسِ» و الله نگه دارد ترا از مردمان ، «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^(۶۷) ، كه الله راهنماى ايشان نيست كه در علم وى كفر را اند .

«قُلْ» گوى [يا محمد] «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» اى كتاب داران من (۶) و خوانندگان آن ، «لَعَنَ اللَّهُ عَلَى شَيْءٍ» نه هيچ حيز نيستيد ، «حَتَّى تَقِيمُوا التَّوْرَةَ» تا آنكه كه ماي داريد [شما كه اهل تورات ايد] تورات را ، «وَالْإِنْجِيلَ» و [شما كه اهل انجيل ايد] انجيل را ، «وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» و شما كه اهل

۱- سحۀ الف: ما سرديد اديسان و سوسيديد. ۲- سحۀ الف: و ما در آورديد.

۳- سحۀ الف: داريد . ايساديد . ۴- سحۀ ح: هجير ۵- سحۀ ح: هجير ۶- سحۀ

ح: اى اهل كتاب من

قرآن اید قرآن را « و لیزیدن کثیراً منهم » و فراوانی را از ایشان بخواهد افزود ،
 « ما انزل اليك من ربك » آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو ، « طغياناً و
 كفراً » گران کاری و کفر ، « فلاتأس على القوم الكافرين ^(۶۸) » نگر تا اندوهگن
 نباشی بر گروه ناکریدگان

« ان الذين امنوا » اینان که بگرویدند [از عرب] « والذين هادوا »
 و ایشان که جهود شدند [تورات در دست] ، « والصابئون » و اینان که میان دو
 دین اند [و زبورشان در دست] ، « والنصارى » و ترسایان [که انجیلشان در دست] ،
 « من امن بالله » هر که از اینان بخدای مگروید ، « واليوم الآخر » و بروز
 ستاحضر ، « وعمل صالحاً » و کاریک کرد ، « فلاخوف عليهم » برایشان بیم نیست ،
 [فردا] ، « ولا هم يحزنون ^(۶۹) » و نه اندوهگن باشند هرگز

« لقد اخذنا ميثاق بنى اسرائيل » بیمان سندیم از بنی اسرائیل ،
 « وارسلنا اليهم رسلاً » و بایشان فرستادیم رسولانی ، « كلما جاءهم رسول »
 هر که که بایشان آمد فرستاده ، « بهالاثوى انفسهم » بحیزی که ایشان در آن
 ناکام بودی و ما نایست ، « فريقاً كذبوا » گروهی را افرسنادگان دروغ زن گرفتند ،
 « و فريقاً يقتلون ^(۷۰) » و گروهی را میکشند .

« وحبوا » و چنان نداشتند « الا تكون فتنة » که ایشانرا آزمایش
 بخواهد بود ، « فعموا و صموا » تا کور شدند و کر شدند ، « ثم تاب الله عليهم »
 آنکه الله ایشانرا با خود خواند ، و آگاهی داد و قومی را توبت داد « ثم عموا و صموا »
 کثیر منهم « باز کور شدند و کر فراوانی از ایشان » و الله بصير بما يعملون ^(۷۱) ،
 و الله بنا است بآحه می کنند .

النوبة الثانية

« ولو أنَّ أهل الكتاب آمنوا » - یعنی بمحمد (ص) ، « واتقوا » اليهودیه والنصرانیة ، میگوید : اگر جهودان و ترسایان ایمان آوردندی ، و رسالت ویرا تصدیق کردند ، و از جهودی و ترسائی پرهیزیدندی ، ما آن جهودی و ترسائی بستر دیم ، و باسلام پیوستیدیم ، چنانکه کوئی خود هرگز جهود و ترسا نبوده اند . و معنی تکفیر همین است یعنی سیئات بحسنات پیوشند و چنان انکارند که خود سیئات نکردند . از اینجا گفت مصطفی (ص) : « التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ » . آنکه گفت : « ولادخلناهم جنّات النعیم » بآن تکفیر قناعت نکنیم که ویرا بجنّات النعیم در آریم . جنّات النعیم يك بهشت است از بهشتهای هفتگانه ، که رب العزة برای مؤمنان آفریده .

روایت کنند از ابن عباس که گفت : « خلق الله الجنان يوم خلقها فضلى بعضها على بعض ، و هي سبع جنان : دارالجلال و دارالسلام و جنّة عدن ، و هي قصبة الجنّة و هي مشرفة على الجنان كلها ، و جنّة المأوى و جنّة الخلد و جنّة الفردوس و جنّات النعیم . أمّا دارالجلال خلقها الله من النور كلها مدائنها و قصورها و بيوتها و ابوابها و جميع اصناف مافيها من الثّمار المتدلّبة و الانهار المطّردة و الاشجار النّاضرة و الرّياحين العبقه و الانوار الزّاهرة و الازواج المطّهرة . و خلق دارالسلام من الياقوت الاحمر كلها ازواجها و خدمها و آنيّتها و اشربتها و قصورها و خيامها و جميع مافيها . و خلق جنّة عدن من زبرجد كلها على هذه الصّفة . و خلق جنّة المأوى من الذهب الاحمر بجميع مافيها على هذه الصّفة . و خلق جنّة الخلد من الفضة البضاء بجميع مافيها . و خلق جنّة الفردوس من اللؤلؤ بجميع مافيها . و خلق جنّات النعیم من الزمرّد بجميع مافيها . والجنّان كلّها مائة درجة ، ما بين الدرجتين مسيرة خمس مائة عام » .

رب العزة جلّ جلاله این بهشتها را از بهر مؤمنان آفریده و ساخته و پرداخته، و در بعضی اخبار آورده‌اند که بدوازده ماه بیافرید، و اگر خواستی بیک طرفه العین بیافریدی، و بروایتی روز پنجشنبه آفرید، و بروایتی روز آدینه. و درست آنست که این بهشتها بالای هفت آسمان‌اند، آنجا که عرش مجید است در هوای آخرت، و رسول خدا شب معراج در آن شده و بعضی غرفه‌ها و قصرها دیده و نشان داده.

«ولو انهم اقاموا التّوریه و الانجیل» - این آیت جواب آن تنگی روزی است بر ایشان، و جواب آن حال که ایشان را در آن قحط بودی. مگوید: اگر اهل تورات تورات را، و اهل انجیل انجیل را، و اهل قرآن قرآن را بیای دارندی و بحق کردار آن برسیدندی، «لأکلوا من فوقهم» یعنی من برکات السماء و هو المطر، «و من تحت ارجلهم» و طثوه من امر الدنيا ای ما عجل لهم. رب العالمین جل جلاله در این آیت ایمان و تقوی و طاعت الله بر وفق کتاب و سنت سبب فراخی روزی و توانگری کرد، و نظیره قوله: «ولو أن اهل القرى آمنوا و اتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض»، و قوله: «استغفروا ربکم انه کان غفّاراً. یرسل السماء علیکم مدراراً» الاية. نّم استثنی طائفة، فقال: «منهم» یعنی من اهل الکتاب، «امّة مقتصدة» ای جماعة مؤمنة عادله فی القول و العمل. و الاقتصار هو الاعتدال فی القول و العمل من غیر غلوّ و لا تقصیر، و اصله القصد.

«و کثیر منهم ساء ما يعملون» - ای بش ما يعملون ممّن لم یسلم. گفته‌اند که: این امت مقتصده چهل و هشت کس بوده‌اند: نجاشی و اصحاب وی، بحیراء راهب و اصحاب وی، سلمان فارسی و اصحاب وی، عبدالله سلام و اصحاب وی و رهطی از شام. ایشان‌اند که رب العالمین بر ایشان نواخت خود نهاده و ستوده، و بعدل و راستی صفت کرده. و آن قوم دیگر که مسلمان نبودند، و یدک‌کرداری

ایشانرا یاد کرد و گفت: «ساءما یعملون» کعب اشرف بود و کعب اسید و مالک بن الضیف و ابویاسر و حی بن اخطب و اهل روم.

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» - مفسران گفتند که رسول خدا از غائله مشرکان و جهودان ایمن نبود، واز کرد بد و مکر ایشان می اندیشید و باین سبب عیب دین ایشان و سببتان و طعن کردن در ایشان مجاهره نمی کرد (۱)، و نیز آیت آمده بود: «ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغير علم»، و این پیش فتح مکه و وسط اسلام بود، پس چون فتح مکه برآمد، و اسلام قوی گشت، و مسلمانان انبوه گشتند، رب العالمین جلّ جلاله بفرمود تا اظهار تبلیغ رسالت کند، و معایب بتان هیچ باز نگیرد، و از کافران نترسد، گفت: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» ای اظهار تبلیغه، لقوله تعالی: «فاصدع بما تؤمر»

پس رسول (ص) گفت: «یا رب کیف اصنع و أنا واحد، اخاف ان یجتمعوا علیّ»! فانزل الله تعالی: «وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس» در این سخن نوعی تهدید است، میگوید: مراقبت ایشان بکن، و از آنجه نتو فر و فرستادیم هیچ چیز (۲) باز مگیر نارسانیده، که اگر بعضی نرسانی همچنانست که هیچ نرساندی،

۱- سیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان (چاپ صدا ج ۲ ص ۲۲۳) ذیل همین آیه گوید: بنا بر روایات مسهوری که از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام نقل شده است خداوند بحضرت محمد (ص) امر کرد که حضرت علی (ع) را ولایت نصب کند و بمردم اعلام نماید، ولی رسول خدا میرسید که مردم او را بحساب داری از سر عموی خود متهم کنند و بطعنه برخیزند، پس خداوند آیه «یا ایها الرسول بلغ» را بوی وحی کرد و او را با اعلام ولایت سجیع نمود، و حضرت زور عدیر هم دست علی (ع) را گرفت و گفت: «من کت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». میبیدی مؤلف تفسیر حاضر نیز این قول را بعفیل جزء اقوالی که نقل کرده در سطور بعدی آورده است. ۲- نسخه ج: هیچیز.

كقوله تعالى : « تؤمن ببعض و فكفر ببعض » . اخبر ان كفرهم ببعض محبط للايمان
بالبعض . در اين آيت ابطال مذهب گروهی است كه گفتند : رسول خدا در بعضی وحی
كتمان كرد از جهت تقبّل ، و عايشه گفت : من حدثك ان محمداً (ص) كتم شيئاً
من الوحي فقد كذب ، والله عزوجل يقول : « يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك
وان لم تفعل فما بلغت رسالته » ازال عزوجل التوهم ان النبي (ص) كتم شيئاً من الوحي للتقية .
قومی گفتند : اين آيت در معنی جهاد و قتال مشركان آمد كه رسول خدا در
بعضی اوقات حث بر جهاد كمتر ميكرد ، بسبب آنكه گروهی منافقان در آن كراهيت
مينمودند ، و كسلانی ميكردند ، رب العزة در قصه ايشان گفت : « فاذا انزلت سورة
محكمة و ذكر فيها القتال » الاية . پس چون رسول الله در حث جهاد مستي نمود خدای
تعالی آيت فرستاد كه : « بلغ ما انزل اليك من ربك » يعنى فى امر الجهاد ، « وان لم تفعل
فما بلغت رسالته » . قومی گفتند اين در قصه تخيير زنان مصطفى فرو آمد كه چون آيت
تخير آمد رسول خدا بر زنان عرضه نميكرد از بيم آنكه ايشان دنبا اختيار كنند و
ندانند . پس رب العالمين آيت فرستاد كه : « بلغ ما انزل اليك من ربك » فى تخييرهن ،
و قيل : نزلت فى امر زينب بنت جحش و نكاحها ، و قيل : نزلت فى قصة اليهود ، اى :
بلغ ما انزل اليك من ربك من الرجم و القصاص ، و قيل : نزلت فى على بن ابى طالب
اى : بلغ ما انزل اليك من ربك فى فضل على بن ابى طالب .

چون اين آيت فرو آمد براء عازب ميگويد كه از حجة الوداع باز گشته
بوديم . رسول خدا و ياران در موضعی فرو آمدند كه آنرا غدير خم ميگفتند . آنجا بزير
درخت فرو آمدند ، و رسول بفرمود تا ندا كردند كه : الصلوة جامعة ، و رسول خدا دست
على (ع) گرفت ، و گفت : « السب اولى بالمؤمنين من انفسهم » فقالوا : بلى يا رسول الله .

قال : « الست اولی بکل مؤمن من نفسه ؟ » قالوا : بلی . قال : « هذا مولی من انا مولاه . اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه » . قال : فلقیه عمر فقال هنیئاً لك يا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة . نافع وابن عامر وعاصم بروایت ابوبکر « رسالاته » بلفظ جمع خوانند . باقی قرأ « رسالاته » خوانند بلفظ واحد .

« و الله يعصمك من الناس » - انس مالك گفت : رسول خدا را روزگاری پاسبانی (۱) میکردند ، گفتا و از عائشه شنیدم که : شبی با رسول بودم ، و رسول را خواب نمی گرفت ، گفتم یا رسول الله ماشأنك ؟ چه رسید ترا که نمی خسبی ؟ گفت : « الا رجل صالح يحرسني الليلة » ؟ مردی صالح نباشد که امشب مرا پاسبانی کند ؟ گفتا در آن سخن بودیم که آواز سلاح شنیدیم . رسول گفت : « من هذا » ؟ کیستند اینان که سلاح دارند؟ جواب دادند که ما ایم سعد بن ابی وقاص و حذیفه ، آمده ایم تا ترا پاسبانی (۱) کنیم . پس رسول خدا بخت چنانکه غلط وی می شنیدیم ، گفتا : و در آن حال این آیت فرو آمد : « والله يعصمك من الناس » . رسول خدا در آن خیمه بود از ادیم ساخته ، سر بدر فرا کرد ، و گفت : « انصرفوا ايها الناس ! فقد عصمني الله ، فلا ابالي من نصرني و من خذلني » .

وروایت کنند از ابوهریره که گفت : رسول خدا ببعضی غزاها بمنزلی فرو آمد در سایه درختی ، و شمشیر که داشت از شاخ آن درخت ییاویخت . اعرابی جلف فرا رسید . رسول را خالی دید ، و شمشیر از درخت آویخته . شمشیر برداشت و قصد رسول خدا کرد ، و رسول خفته . چون فراتزدیک وی شد رسول از خواب در آمد . اعرابی گفت : من يمنعك مني ؟ آن کبست که این ساعت ترا حمایت کند و مرا از تو بازدارد؟ رسول گفت : خدا مرا از تونگه دارد . دست اعرابی ناگاه بلرزه افتاد ، و شمشیر از دست

وی بیفتاد ، و سر خویش بر آن درخت همی زد تا دماغ وی همه بیرون افتاد ، و هلاک گشت . رب العالمین بروفق آن آیت فرستاد که : « **والله يعصمك من الناس** » .

اگر کسی گوید که کافران رسول خدا را می رنجانیدند پیوسته ، که دندان رباعیه وی می شکستند ، و پیشانی وی مجروح می کردند ، و این منافی عصمت است .

جواب آنست که این همه پیش از آن بوده که این آیت آمد . رب العزة خواست که بدایت کار **مصطفی** با رنج و بلا و اذی دشمن بود ، چنانکه دیگر پیغامبران را بوده ، و مصطفی در آن صبر کند ، چنانکه ایشان کرده اند ، پس از آنکه این آیت آمد : « **والله يعصمك من الناس** » الله او را معصوم داشت از دشمنان ، و کرامت و شرف وی پیدا کرد ، و کس را از ایشان بر وی دست نبود ، و هیچ اذی از ایشان بوی نرسید . « **ان الله لايهدي القوم الكافرين** » - ای لایهدیم الرشد و هم کافرون ، و قيل لایجعلهم مهتدین و قد کتب علیهم انهم کافرون .

« **قل يا اهل الكتاب لستم على شيء حتى تقيموا التوریه و الانجیل** » - گفته اند که : در قرآن هیچ آیت نیست صعب تر از اینکه میگوید : شما بر هیچ چیز نیستید از کاردین ، و هیچ بدست ندارید ، تا آنکه که عمل کنید در آنچه در تورات است شما که اهل تورات اید ، و عمل کنید در آنچه در انجیل است شما که اهل انجیل اید ، و عمل کنید در آنچه در قرآنست شما که اهل قرآن اید . « **وليزیدن كثيرا منهم** » یعنی کفارهم ، « **ما انزل اليك من ربك طغيانا و كفرا** » ، يقول : اذا لم يؤمنوا زادهم کفرهم بما انزل اليك من ربك طغيانا الى طغيانهم ، و کفرا الى کفرهم . « **فلا تأس على القوم الكافرين** » این نه نهی است از حزن ، که این در قدرت آدمی خود نیاید ، لیکن تسلیت **مصطفی** و نهی از تعرض حزن .

« **ان الذين آمنوا و الذين هادوا و الصابئون و النصاری** » - سبق تفسیره .

« من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحاً ، آمن اليهود من يهوديته ، والنصراني من نصرانيته والصايء من صابئته ، و المنافق من نفاقه ، فأمنوا بالبعث من بعد الموت ، فلا خوف عليهم ، حين يخاف اهل النار ، و لاهم يحزنون » حين يحزن اهل النار . اگر کسی گوید : چه فرق است میان فعل و عمل ؟ جواب آنست که فعل احداث چیزی است و در وجود آوردن پس از آنکه نبود ، و عمل آنست که در آن چیز حادثی فرا دید آرد که بآن متغیر گردد . اگر کسی گوید : « فلا خوف عليهم و لاهم يحزنون » چون متصور بود و احوال رستاخیز ناجار بایشان گذر کند ؟ جواب آنست که هر چند هول قیامت بایشان گذرد اما عارض بود نه پاینده ، که عاقبت آن نجات و نعیم ابد بود ، و ازینجاست که گفت : « لا يحزنهم الفرع الاكبر » فرع اكبر عذاب قطیعت است ؟ حزن دائم ، و ایشانرا آن نبود .

« لقد اخذنا ميثاق بني اسرائيل ، - كل نبى بعثه الله الى قوم فأمنوا فذلك اخذ ميثاقهم ، و ارسلنا اليهم رسلا ، يعنى الى اليهود ، « كلما جاءهم رسول بما لا تهوى ، اهواءهم التى هم عليها « فريقاً كذبوا ، مثل عيسى و محمد عليهما السلام ، و فريقاً يقتلون ، مثل زكريا و يحيى . تكذيب ، جهودان و ترسايان هر دو کردند ، و قتل جز فعل جهودان نبود . ابن كيسان گفت : پیغامبران مرسل دو گروه بودند : گروهی اصحاب کتب و شرایع ، چون نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و عیسی و محمد ، هر گز هیچ بیگانه را بر قتل و اسر ایشان دست نبود ، و گروه دیگر نه اصحاب کتب و شرایع بودند ، بلکه امر معروف و نهی منکر کردند . دشمنانرا بر قتل ایشان دست بود همچون یحیی و زکریا و امثال ایشان ، که در عهد ایشان يك روز هفتاد پیغامبر کشته شدند بدست جهودان ، و در خبر است که « ثم يقوم سوق بقلهم من آخر النهار » . « و حسبوا الا تكون فتنة » - قرأ اهل البصرة و حمزة و الكسائي : « الا

تكون « بضم النون، على معنى انه لا تكون فتنة . الفتنة الابتلاء والاختبار، يقول : ظنوا ان لا يبتلوا ولا يعذبهم الله . جهودان پس سرک موسی (ع) در زمانی متطاوّل که پیغامبری دیگر نیامده بود چنان دانستند و پنداشتند که ایشانرا فرو گذاشتند، و به پیغامبری دیگر ایشانرا بنخواهند آزمود تا استوار گیرند یا نه . پس الله تعالی عیسی را بایشان فرستاد . قومی بعیسی باز کافر شدند، و کور و کر گشتند، یعنی بآنچه شنیدند عمل نکردند تا همچنان بود که نشنیدند و ندیدند چون کوران و کران . پس چون عیسی را باسمان بردند، « تاب الله علیهم » ای ارسل الیهم محمداً (ص) یعلمهم ان الله قد تاب علیهم ان آمنوا و صدّقوا . مصطفی را پس از آن بایشان فرستادند، و ایشانرا خبر داد که اگر ایمان آرید و تصدیق کنید الله شما را توبت داد و باز پذیرفت . ایشان هم تصدیق نکردند، و فراوانی از ایشان کافر شدند، و باز کور و کر شدند، « عموا و صمّوا » از کفرو ابعیسی، « نمّ عموا و صمّوا » از کفروا بمحمّد (ص)، « والله بصیر بما يعملون » فی تعامیهم و تصاممهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « ولو أنّ اهل الكتاب آمنوا و اتقوا » الایة - این آیت از روی اشارت بیان فضیلت امت محمد است و شرف ایشان بر اهل کتاب، از بهر آنکه رب العالمین مغفرت ایشان بر تقوی بست، و تقوی در مغفرت و رحمت شرط کرد . مقتضی دلیل خطاب آنست که هر کرا تقوی نیست ویرا مغفرت نیست . باز در حق امت گفت : « هو اهل التقوی و اهل المغفرة » یعنی اهل ان یتقی، فان ترکتم التقوی فهو اهل لان یغفر . میگوید : اوست جل جلاله سزای آنکه از وی ترسند، و در بندگی او تقوی پیش گیرند . پس اگر تقوی نبود او سزای آنست که بیامزد بفضل خویش و

رحمت خویش . اینست سزای خداوندی و مهربانی و بنده نوازی . آنچه کند بسزای خود کند نه باستحقاق بنده .

در بعضی کتب خداست : « عبدی ! انت العواد الی الذنوب ، و أنا العواد الی المغفرة ، لتعلم انا انا وانت انت ، « قل کلّ يعمل علی شاکلته » ، و نیز جای دیگر در حق این امت گفت : « فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد » ظالم را که تقوی نیست و سابق که در عین تقوی است هر دو در یک نظام آورد ، و بابتداء آیت رقم اصطفا ئیت کشید که : « اصطفینا من عبادنا » ، و در آخر آیت « جنّات عدن » کرامت کرد ، گفت : « جنّات عدن یدخلونها » تا بدانی که خدای را در حق امت محمد چه عنایت است ، و ایشانرا بنزدیک وی چه کرامت !

« ولو أنّهم اقاموا التوریه والانجیل ، الا ینه - لوسلکوا سبیل الطاعة لوسّعنا علیهم اسباب المعیشه حتی لوضربوا یمنة ما لقوا غیر الیمن ، وان ذهبوا یسرة ما وجدوا الا الیسر . عجب آنست که عالمیان پیوسته دربند روزی فراخ اند ، و در آرزوی حظوظ دنیا ، و آنکه راه تحصیل آن نمی دانند ، و بتهیئت اسباب آن راه نمی برند ، و رب العالمین درین آیت ارشاد میکند ، و راه آن می نماید ، میگوید : اگر میخواهی که نواخت و نعمت ما روزی فراخ از بالا و نشیب و از راست و چپ روی بتو نهد تو روی بطاعت ما آر ، و تقوی پیشه کن . تو روی درکار و فرمان ما آر ، تا ماکار تو راست کنیم : « من کان لله کان الله له ، من انقطع الی الله کفاه الله کل مؤنة ، ورزقه من حیث لا یحتسب . » همانست که رب العزة گفت جل جلاله : « و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه » ، جای دیگر گفت : « و أن لو استقاموا علی الطریقه لاسقیناهم ماء غدقاً لنفتنهم فیه » .

« یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک » - از ندائهای مصطفی در قرآن

این شریف تر است، که بنام رسالت باز خواند، و درجه نام رسالت در شرف مه از نام نبوت است. رسالت قومی راست علی الخصوص در میان انبیا. هیچ رسول نیست که نه نبی است اما بسی نبی باشد که وی رسول نبود، چنانکه انبیا را بر اولیا شرف است رسولان را بر انبیا شرف است. نبوت آنست که وحی حق جل جلاله بوی پیوست. رسالت آنست که آن وحی پاک بخلق گزارد. پس آن وحی دو قسم گشت: یکی بیان احکام شریعت و حلال و حرام، دیگر ذکر اسرار محبت و حدیث دل و دل آرام. جبرئیل هر گه که بیان شریعت را آمدی بصورت بشر آمدی، و حدیث دل در میان نبودی، گفت: «هو الذی انزل علیک الكتاب»، «اولم یکفهم انا انزلنا علیک الكتاب یتلی علیهم»؟!!

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» - یا محمد احکام شرایع دین بخلق رسان، و هیچ وامگیر، که آن نصیب ایشان است، اما حقائق رسالت و اسرار محبت نه بر اندازه طاقت ایشان است، که آن مشرب خاص توانست، ما چنانکه بدل تو باید رسانید خود رسانیم، پس جبرئیل فروآمدی روحانی نه بر صورت بشر همی بدل پیوستی، و آن رازو ناز با دل وی بگفتی، فذلک قوله تعالی: «نزل به الروح الامین علی قلبک»، و برای این گفت: «اویت القرآن ومثله معه». چندانکه از عالم نبوت بزبان رسالت با شما بگفتیم، از عالم حقیقت بزبان وحی با ما بگفتند، و بودی که ازوراء عالم رسالت بی واسطه جبرئیل سر وی ازغیب شربتی یافتی، مست آن شرب گشتی، گفتی: «لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل». ازخود قدمی فرا تر نهادی، گفتی: «لست کأحدکم، اظل عند ربی ویطعمنی ویسقینی». او سید صلوات الله و سلامه علیه همه دل بود، و آن دل همه سر بود، و آن سر همه وحی بود، و کس را بر آن اطلاع نبود، و چنانکه وی بود حق او را بکس ننمود.

ای ماه بر آمدی و تابان گشتی

کرد فلک خویش خرامان گشتی

چون دانستی برابر جان گشتی

ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی .

« یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک » - انی اغفر للعصاة و لا ابالی ،
 وارد المطیعین من شئت و لا ابالی . « واللّٰهُ یعصمک من الناس » - مردی بود از بنی هاشم
 نام وی رکام ، و در عرب از وی جاهل تر و در قتل و قتل مردانه تر کس نبود . رسول
 خدا را صعب دشمن داشتی ، و او را بد گفתי ، و مسکن وی در بعضی از آن وادیهای
 مدینه بود . کوسفندان داشت و شبانی کردی . رسول خدا روزی از خانه عائشه بیرون
 آمد . روی بصحرا نهاد ، و تنها میرفت ، تا بآن وادی رسید که رکام در آن مسکن
 داشت . رکام چون مصطفی را دید با خود گفت : ظفر یاقتم و همین ساعت خلق را ازو
 باز رهانم . فرایش آمد و گفت : یا محمد آن توئی که لات و عزی را دشنام دهی ،
 و دعوت بدیگر خدای میکنی ؟ رسول گفت : آری من میگویم که لات و عزی باطل
 است ، و معبود خلق خدای آسمانست . و این رکام مردی بود که در همه عرب هیچ
 کس بمصارعت دست وی نداشتی ، و با وی بر نیامدی . گفت : یا محمد بیا تا دستی بر
 آزمائیم در مصارعت . من لات و عزی بیاری گیرم و تو اله عزیز خود بیاری گیر ،
 تا خود کرا دست بود . پس اگر تو مرا بیفکنی ده سر کوسفند از این خیار کله خویش
 بتو دادم . این عهد بستند . رسول خدا بستر در الله زارید که : خداوندا ! مرا برین دشمن
 نصرت ده . دست فراهم دادند ، و رسول خدا رکام را بیفکند ، و بر سینه وی نشست . رکام
 گفت : یا محمد این نه تو کردی که اله عزیز تو کرد ، که او را خواندی و بیاری
 گرفتی ، و لات و عزی مرا خوار کردند و بیاری ندادند . رسول خدا از سینه وی

برخاست . دیگر باره گفت : ای محمد يك بار دیگر بر آزمائیم . اگر مرا بیفکنی ده گوسفند دیگر بتو دهم . رسول او را گرفت و بر زمین زد از اول بار صعب تر وقوی تر . رکام گفت : یا محمد در عرب هر کز کس نبود که مرا بر زمین زد . این نه کار تو است که از جائی دیگر است . سوم بار باز آمد و درخواست کرد ، و همچنان بر زمین افتاد . رکام بدانست که باوی بر نیاید ، تن بعجز فرا داد ، و گفت : یا محمد اکنون گوسفندان را اختیار کن که عهد همانست که کردم . رسول گفت : یا رکام مرا گوسفند بکار نیست ، اما اگر باسلام در آئی ، و خویشتن را از آتش برهانی ، ترا به آید ، اسلم تسلیم . رکام گفت : اگر آیتی بنمائی مسلمان شوم . رسول گفت : خدا بر تو گواه است که اگر من آیتی نمایم تو مسلمان شوی ؟ گفت : آری مسلمان شوم . درختی بود بنزدیک ایشان ، رسول خدا بآن درخت اشارت کرد درخت شکافته شد بدو نیم فرا پش مصطفی آمد ، و تواضع کرد . رکام گفت : اگر بفرمائی تا این درخت بجای خویش باز شود ، چنانکه بود ایمان آرم . رسول بفرمود تا درخت بجای خویش باز شد . پس گفت : « یا رکام اسلم تسلیم » ای مسکین مسلمان شو تا برهی . رکام گفت : یا محمد نخواهم که زنان و کودکان مدینه عجز و ضعف من باز گویند ، و بر من عیب کنند ، و گویند : محمد او را بیفکند ، از وی بترسید ، و در دین وی شد . چندانکه خواهی ازین گوسفندان اختیار کن و باز کرد از من ، که ایمان نیارم . رسول خدا از وی هیچ چیز نپذیرفت و باز گشت . ابوبکر و عمر مگر آن ساعت در خانه عائشه رفته بودند ، و رسول را طلب کردند . عائشه گفت : رسول بآن صحرا بیرون شد ، روی بوادی رکام نهاد ، ایشان جلافت و عداوت وی با مصطفی (ص) شناختند . از پی رسول بیرون آمدند . چون رسول باز گشت ، ایشانرا دید که میشتافتند . گفتند : یا رسول الله چرا تنها باین وادی آمدی ، پس از آنکه دانستی که جای رکام کافر است ، و پیوسته در قصد تو است . رسول خدا

بخندید، گفت: «یا ابابکر ایس یقول الله عزوجل: والله یعصمک من الناس؟» تا در عصمت و حفظ الله باشم کس را بر من دست نبود. آنکه رسول قصه‌ای که رفته بود باز گفت، و ایشان تعجب‌همی کردند، و میگفتند: اصرعت رکماً یا رسول الله؟ والذی بعثک بالحق ما نعلم انه وضع جنبه انسان قط. فقال النبی (ص): «انی دعوت ربی عزوجل فأعانتی علیه، وان ربی اعانتی ببضع عشر ملکاً و بقوة عشرة».

۱۱- النوبة الاولى

قوله تعالى: «لقد کفرا الذین قالوا» کافر شدند ایشان که گفتند: «ان الله هو المسيح ابن مریم» که خدای عیسی مریم است، «و قال المسيح» و گفت عیسی: «یا بنی اسرائیل» ای فرزندان یعقوب، «اعبدوا الله» خدای را پرستید، «ربی و ربکم» خداوند من و خداوند شما، «انه من یشرك بالله» هر که انباز گبرد با خدای، «فقد حرّم الله علیه الجنة» الله حرام کرد بر وی بهشت، «ومأویه النار» و جای وی آتش، «و ماللظالمین من انصار»^(۷۲)، و ستمکاران را هیچ یاران نیست.

«لقد کفرا الذین قالوا» کافر شدند ایشان که گفتند: «ان الله ثالث ثلاثة» که الله سدیگر سه است، «و ما من اله» و نیست خدای، «الا اله واحد» مگر يك خدای یکنا، «و ان لم ينتهوا» و اگر باز نه ایستند، «عما یقولون» از اینکه مبالغه میکنند، «لیمنّ الذین کفروا منهم» بایشان رسد که بر کفر خویش پیایندند از ایشان، «عذاب الیم»^(۷۳) عذابی دردناک.

«افلا یتوبون» باز نکردند، «الی الله» با خدای، «و یتغفرونه» و از وی آمرزش نجویند؟ «و الله غفور رحیم»^(۷۴) و الله آمرز کاراست و بخشاینده.

« ما المسيح ابن مريم » نیست پسر مريم ، « الا رسول » مگر فرستاده ،
 « قد خلت من قبله الرسل » که گذشت پيش از وی فرستادگان فراوان ، « و أمه
 صدیقه » و مادر وی زنی بود پارسا ، « كانا يأكلان الطعام » دو طعام خواره بودند ،
 « انظر » در نگر ، « كيف نبين لهم الايات » چون دشمنان خود را سخنان روشن پيدا
 میکنیم « ثم انظر اني يؤفكون ^(۷۵) » پس در نگر چون ایشان را [از دریافتن و
 پذیرفتن حق] می بر گردانند ۱

« قل » گوی [یا محمد] « اتعبدون من دون الله » می برستند فرود از
 خدای ، « ما لا يملك لكم ضرراً و لا نفعاً » چیزی که بدست وی نه گزند است و نه
 سود ، « والله هو السميع العليم ^(۷۶) » و خدای اوست که شنواست و دانا .

« قل يا اهل الكتاب » ترسایان را گوی که ای خوانندگان انجیل ۱
 « لا تغلوا فی دینکم » مبالغه مکنید (۱) در دین خویش ، « غیر الحق » در مخالفت حق ،
 « ولا تتبعوا اهواء قوم » و برپی هوا و خوش آمدقومی مروید ، « قد ضلوا من قبل »
 که بیراه شدند پیش از این (۲) ، « و أضلوا کثیراً » و بیراه کردند فراوانی مردمان را ،
 « و ضلوا عن سواء السبيل ^(۷۷) » و بیراه شدند از شاهراه راست

« لعن الذین کفروا » لعنت کردند بر ایشان که کافر شدند ، « من بنی اسرائیل »
 از فرزندان یعقوب ، « علی لسان داود » بر زبان داود [در زبور] ، « و عیسی ابن مريم »
 و بر زبان عیسی [در انجیل] ، « ذلك بما عصوا » آن بآن بود که سر کشیدند و
 نافرمانی کردند ، « و كانوا یعتدون ^(۷۸) » و در مراد خویش اندازه ها درمی بگذاشتند .
 « كانوا لا یتناهون » یکدیگر را باز نمی زدند « عن منکر فعلوه » از
 ناپسندی که میکردند « لبش ما كانوا یفعلون ^(۷۹) » بد چیزی و بدکاری که میکردند ۱

« تری کثیراً منهم » از ایشان فراوانی بینی « یتولّون الذین کفروا » که باکفران همساز و همدل (۱) میباشند ، « لبئس ماقدّمات لهم انفسهم » بد چیزی که ایشان تنهای ایشانرا پیش فرا فرستادند ، « أن سخط الله علیهم » که از کرد ایشان آن آمد که خشم گرفت الله برایشان ، « و فی العذاب هم خالدون »^(۸۰) و در عذاب او اند جاودان.

« ولو کانوا یؤمنون بالله والنبی » و اگر گرویده بودند بخدای و رسول ، « وما انزل الیه » و بآنچه فرو فرستاده آمد بوی ، « ما اتخذوهم اولیاء » ایشانرا به دوستان نداشتندی و همدل (۲) بنگرفتندی ، « ولكن کثیراً منهم فاسقون »^(۸۱) لکن فراوانی از ایشان فاسق بودند و از طاعت بیرون .

« لتجدنّ » تو یابی ، « اشدّ الناس عداوة » صعب ترین مردمان بعداوت ، « للذین امنوا » ایشانرا که مؤمنان اند ، « الیهود » این جهودان ، « والذین اشرکوا » و پس آن کوران ، « ولتجدنّ اقربهم مودة » و یابی نزدیکتر ایشان بدوستی ، « للذین امنوا » ایشانرا که مؤمنان اند ، « الذین قالوا » ایشان که گفتند : « انا نصاری » که ما ترسایانیم ، « ذلك » آن [نزدیک دلی ترسایان بمؤمنان] ، « بأنّ منهم » بآنست که از ایشان « فیسین و رهباناً » قسیسان و رهبان است ، « و أنّهم لا یتکبرون »^(۸۲) ، و بآنکه ترسایان برخلق کردن نکشند.

النوبة الثانية

قوله تعالى : « لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح ابن مریم » - کلبی گفت : این آیت در شأن ترسایان نجران آمد : سید و عاقب و اصحاب ایشان از فرقه یعقوب

که گفتند : المسيح ابن مریم هو الله ، و اصل سخن ایشان همانست که مثلثه گفتند ، و در آیت دیگر آنرا شرح دهیم . مسیح از بهر آن نام کردند که : دست بهیچ آفت و عاهت رسیده نبودی که نه در حال آن آفت زائل گشتی ، و بصحت بدل شدی . ابراهیم نخعی گفت : مسیح صدیق باشد ، و قیل : لانه کان امسح الرجل لا خمس له ، و شرح این در سورة آل عمران رفت .

« انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة » - این سخن جائز است که از کلام عرب بود ، و جائز است که ابتدائی باشد از کلام حق . میگوید : هر که شرك آورد در عبادت خدای خویش ، و آنکه توبه نکند ، و بر شرك میرد ، الله بهشت بروی حرام کرد ، و از بهشت بازداشت . این شرك اکبر است که ضد توحید و ایمانست ، و معنی این شرك الحاق شريك است بمعبود بی همتا ، ویرا بچیزی از خلق خویش مانده کردن ، یا بنده را یش از فعل استطاعت دانستن ، چنانکه اعتقاد قدریان است ، و این محض شرك اکبر است ، و عین مذهب کوران . هر که ازین شرك برست از آتش دوزخ ایمن گشت .

مصطفی (ص) معاذ را گفت : « یا معاذ ! هل تدري ما حق الله على عباده و ما حق العباد على الله ؟ » هبج دانی که حق خدا بر بندگان چیست و حق بندگان بر خدا چیست ؟ معاذ گفت : خدا دانایتر باین و بس . رسول بوی گفت : یا معاذ حق الله على العباد ان يعبدوه ، و لا يشركوا به شيئاً ، و حق العباد على الله ان لا يعذب من لا يشرك به شيئاً . و عن عبادة عن النبي (ص) ، قال : « من شهد ان لا اله الا الله ، وحده ، لا شريك له ، و أن محمداً عبده و رسوله ، و ان عيسى عبدالله و رسوله و ابن امته ، و كلمة القاها الى مریم و روح منه ، و الجنة و النار حق ، ادخله الله الجنة على ما كان من العمل » .

« لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلثة » - جمهور ترسایان از ملکائییه و

نسطوریه و یعقوبیه به تثلیث همیکویند ، و تثلیث آنست که گویند : الالهیه مشترکه بین الله و مریم و عیسی ، و کل واحد من هؤلاء اله ، و الله احد ثلاثة آلهة . یبین هذا قوله تعالى للمسیح : « عانت قلت للناس اتخذوني وأمسى الهین من دون الله »؟! و لابد أن يكون فی هذه الایة اضممار و اختصار ، لان المعنی : انهم قالوا ان الله ثالث ثلاثة آلهة ، فخذف ذكر الالهة ، لان المعنی مفهوم ، ولا يكفر من يقول ان الله ثالث ثلاثة اذالم يرد الالهة لانه ما من اثنين الا والله ثالثهما بالعلم ، كقوله : « ما يكون من نجوى ثلاثة الا هو رابعهم » ، وقال النبی (ص) لابی بكر : « ما ظنك باثنين الله ثالثهما »؟! والذي یبین انهم ارادوا بالثلاثة الالهة قوله فی الرد عليهم : « وما من اله الا اله واحد » .

هیچ کس الله را جفت نکفت مگر ترسایان ، و فرزند سه طائفه گفتند : قومی از جهودان که « عزیز ابن الله » گفتند ، و قومی از کفره عرب که فریشتگان را دختران گفتند ، و ترسایان عیسی گفتند ، و نیز مادر او را جفت گفتند ، و فرق انباز گویان فراوان اند ، و فی الخبر : « ما احد اصبر علی اذی یسمعه من الله ، یدعون له الولد ، ثم یعافیهم و یرزقهم » .

« و ما من اله الا اله واحد » - و این « من » تحقیق توکید است یعنی ما اله الا اله واحد ، « وان لم ينتهوا » یعنی ان لم يتوبوا عن مقالتهن ، « لیمسنّ الذین کفروا » ای ثبتوا علی کفرهم . مسّ ولمس هر دو بمعنی متقاربند ، و فرق آنست که لمس ملاصقه است که باوی احساس بود ناچار ، و مس جائز است که با وی احساس بود و جائز است که نبود . اما درین موضع ناچار احساس است که عذاب چون بحیوان رسد لابد حس آن بیابد ، و در وی اثر کند . ثم دعاهم الى التوبة ، فقال : « افلا يتوبون الى الله » من النصرانية؟ و « يستغفرونه » من اليهودية ؟ هذا امر بلفظ الاستفهام ، كقوله : « فهل انتم منتهون » ای انتهوا . « والله غفور » للذنوب ، « رحیم » بهم حين قبل منهم التوبة . استغفار درین آیت

بمعنی توحید است ، کقوله : « استغفروا ربکم » ، لان من وحده فقد باء بمغفرته ، هر که الله را یکتا دانست خویشتن را بامرزش آورد .

« ما المسيح ابن مريم الا رسول قد خلت من قبله الرسل » - رسالت و نبوت عیسی نه چیزی بدیع است و نه پیشینه کاری ، بلکه پیش از وی رسولان بودند و گذشتند ، و در منزلت و معجزت عیسی و رسولان همه یکسان بودند . هر که عیسی را دعوی الهیت کند ، چنانست که همه را دعوی الهیت کرد ، پس چنانکه ایشان رسولان بودند نه خدایان ، عیسی هم رسول است نه خدا . « وأمه صدیقة » جای دیگر گفت : « وصدقت بكلمات ربها وكتبه » . کلبی گفت : صدیقی وی آن بود که چون جبرئیل آمد و گفت : « انما انارسل ربك لاهب لك غلاماً زكياً » صدقت جبرئیل و صدقت بعیسی انه رسول الله .

« كانا يا كلان الطعام » - ای کانا یعیشان بالطعام والغذاء کسائر الادميين ، و كيف يكون الهاً من لا يقيمه الا اكل الطعام ؟ ! و قيل : كانا يا كلان الطعام ، كنى عن الذرق بالذوق ، يا كلان اشارة الى مايرميان به . این کنایت است از قضاء حاجت آدمی ، و هومن احسن الكنايات وادقها ، لان من اكل الطعام كان منه الحدث والبول ، فكنى عن ذلك بالطف كناية بالاختصار والنهاية .

« انظر كيف نبين لهم الايات » - ای : كيف نظهر ما في الانسان من العلامات الدالة على انه ليس باله . « ثم انظر انى يؤفكون » من این يكذبون بعد البيان ؟ يقال لكل مصروف عن شيء مأفوك عنه ، و قد افكت فلاناً عن كذا ، ای : صرفته عنه ، وقد أفكت الارض اذا صرف عنها المطر ، والافك الكذب لانه صرف الخبر عن وجهه ، والمؤتفكات المنقلبات من الرياح وغيرها ، لانها صرفت بقلبها عن وجهها . « انى يؤفكون » يعنى يصرفون عن وجه البيان ، و يعمون عن الدلالة .

« قل ، يا محمد للنصارى : « اتعبدون من دون الله ما لا يملك لكم ضرراً ولا نفعاً » ؟ يعنى المسيح . ترسايان را ميگويد كه : چه پرستيد عيسى را ! كه در وي ضرر و نفع ناست ، نه در دنيا و نه در آخرت ، اگر پرستيد شما را گزندى نتواند ، و اگر پرستيد سودى بر شما نتواند ، « والله هو السميع » لمقاتلهم فى عيسى وأمه ، « العليم » بفعالهم .

« قل يا اهل الكتاب لاتغلوا فى دينكم » - غلو در دين آنست كه از اقتصار در گذرند ، مابين طرفى القصد مذموم . افراط خون تفريط اسب هر دو نكوهيده . « غير الحق » معنى آنست كه لاتسلخوا غير القصد ، در راه ميانجى رويد نه از سزا دون و نه از اندازه افزون . غاليان در دين سه قوم اند : ترسايان در كار عيسى (ع) ، و رافضيان در كار على (ع) ، و خوارج در كار تشديد . رافضيان در غلو ملحق اند بترسايان ، و موسوسان در طهارت و در نماز در نمطى اند از سیرت خوارج . « ولا تتبعوا اهواء قوم » - الاهواء هي المذاهب التي تدعوا اليها الشهوة دون الحجة ، و در قرآن چند جا يگه ذكر اتباع اهواء است هم بر سبيل ذم ، و ذاك فى قوله تعالى : « ولا تتبع الهوى فضلك عن سبيل الله » ، « واتبع هويه فنردى » ، « وما ينطق عن الهوى » .

« ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل » - قوم اينجا (۱) پدران و اسلاف ايشان اند ، ميگويد : ربي هواء پدران خویش مرويد ، كه سراه شدند ، و ديگران را بيراه كردند ، و اين پدران و اسلاف ايشان سه فرقت بودند از ترسايان **نسطوريان** و **يعقوبيان** و **ملكائيان** . قومی گفتند كه : عيسى اوست . قومی گفتند كه : يسر اوست قومی گفتند كه : انسا از اوست ، و هر چند كه همه كافران در ضلالت و گمراهي اند ، اما ترسايان را على الخصوص دو ضلالت گفت : « قد ضلوا من قبل و أضلوا كثيراً و ضلوا

عن سواء السبيل ، ، پیشین آنست که به موسی کافر بودند ، و پسین آنست که عیسی را پسر خواندند و جبهی دیگر است پیشین « ضلّوا » آنست که عیسی را پسر خواندند و پسین آنست که مصطفی را دروغ زن خواندند .

« لعن الذين كفروا » - این آیت در تغلیظ است در ترك امر معروف و نهی منکر و تشدید بر علما ، تا خلق را پند دهند ، و باز زنند ، و در حق گفتن از خلق باک ندارند ، و فرا ظالم گویند که مکن و معنی لعنت ، راندن است و دور کردن از رحمت الله ، ولعنت بر زبان داود آن بود که اصحاب الست ماهی گرفتند روز شنبه در مخالفت فرمان ، داود گفت : « اللهم انّ عباداً قد خالفوا امرک وترکوا قولک فالعنهم واجعلهم آية ومثلاً لخلقك ، فمسخهم الله قرده » ، ولعنت بر زبان عیسی آن بود که قومی که مائده خوردند ایمان نیاوردند ، و در کفر بیفزودند ، تا عیسی گفت . « اللهم انک انت وعدتني من كفر منهم بعد ما یاکل المائدة ان تعذبه عذاباً لا تعذبه احداً من العالمین . اللهم العنهم کما لعنت اصحاب السبب » . پنج هزار مرد بودند که در میان ایشان زنی و کودکی نه ، بدعاء عیسی همه خنازیر گشتند . و گفته اند : داود بقومی بر گذشت که بر منکری جمع آمده بودند ، داود ایشانرا نهی کرد . ایشان گفتند : نحن قروء ما نفقه . داود گفت : « کونوا قرده » فمسخهم الله قرده . وان قوماً کانوا یجتمعون علی عیسی یسبّونه فی امته ، قال الله ان یجعلهم خنازیر ، فذلک لعنهم علی لسان داود وعیسی بن مریم .

وعن عبد الله بن مسعود قال : قال رسول الله (ص) : « لما وقعت بنو اسرائیل فی المعاصی ، نهتهم علماؤهم فلم ينتهوا ، فجالسوهم فی مجالسهم وواكلوهم وشاربوهم فضرب الله قلوب بعضهم بعض ، فلعنهم علی لسان داود وعیسی بن مریم ذلک بماعصوا وکانوا یعتدون » ، ثم قال (ص) : « کلاً والذی نفسی بیده حتی تأخذوا علی ید الظالم فتأطروه علی الحق اطراً ، قوله تأطروه ای : تعطفوه .

«كانوا لا يتناهون عن منكر فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون» - قال النبي (ص) :

« ان الله لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكرين ظهرا نبيهم، وهم قادرون على ان ينكروه ولا ينكروه، فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة». وفي رواية اخرى :

« ان الناس اذا رأوا منكراً فلم يغيروه يوشك ان يعمتهم الله بعقابه». وقال (ص) : « اذا عملت خطيئة في الارض، من شهدها فكرها كان كمن غاب عنها، ومن غاب عنها فرضها، كان كمن شهدها». وقال: « مثل المداخن في حدود الله والواقع فيها مثل قوم استهموا سفينة فصار بعضهم في اسفلها وصار بعضهم في اعلاها، وكان الذي في اسفلها يمر بالماء على الذين في اعلاها، فتأذوا به فأخذ قاساً، فجعل ينقر اسفل السفينة، فأتوه فقالوا : مالك؟ فقال : تأذيتم بي ولا بد لي من الماء فان اخذوا على يديه انجوه ونجّوا انفسهم، وان تركوه اهلكوه واهلكوا انفسهم». وقال : « يجاء بالرجل فيلقى في النار فتندلق اقبابه في النار، فيطحن فيها، فيجتمع اهل النار عليه، فيقولون اي فلان! ما شأنك؟ اليس كنت تأمرنا بالمعروف وتنهانا عن المنكر؟! قال كنت آمركم بالمعروف ولا آتية، وأنها كم عن المنكر وآتية» .

« ترى كثيراً منهم» - يعني من اليهود، « يتولّون الذين كفروا» من مشركي العرب من قریش . اين در شأن كعب اشرف فرو آمد كه به مكه شد باشص مرد راكب بر بوسفیان و مشركان عرب بر دشمنی رسول خدا، و شرح اين قصه از پیش رفت. « لبئس ما قدمت لهم انفسهم» - اي بئس ما قدموا من العمل لمعادهم في الآخرة.

« سخط الله عليهم» و خلودهم في النار . و درين آيت آميختن با اهل باطل و خوش زیستن با ایشان و از ایشان نابريدن (۱) و روی بر ایشان گران نداشتن (۲) كفر شمرد.

چنانكه جای دیگر گفت : « انكم اذا مثلهم» . در خبر است : « القوا الفساق بوجوه مكفهرة» . « ولو كانوا» يعني اليهود « يؤمنون بالله» انه واحد لا شريك له « و النبي»

محمد (ص) « وما اتزل اليه » من القرآن « ما اتخذوهم اولياء » يعنى مشركى قریش،
« ولكن كثيراً منهم » يعنى من اليهود « فاسقون » .

« لتجدن » يا محمد « اشد الناس عداوة للذين امنوا اليهود » - اين جهودان
قريظه و نضير و فدك و خيبر اند ، و ديگر جهودان بايشان ملحق اند كه راه ايشان
رفتند و اقتدا بعمل ايشان كردند . ميگويد : هيچ كس را با مؤمنان آن عداوت نيست
كه جهودانرا (۱) . و از نجاست كه مصطفى (ص) گفت : « ما خلا يهوديان بمسلم الا همّا
بقتله . » و الذين اشر كوا ، - مشركان مكه اند ، و ديگر مشركان عرب كه بر منهاج و
سنت ايشان رفتند ، و اقتدا بعمل ايشان كردند .

« ولتجدن » اقربهم مودة للذين امنوا الذين قالوا انا نصارى - اين همه ترسايانرا
ميگويد ، كه بعضى را ميگويد كه بر رسول خدا ايمان آوردند و با جعفر بن ابى طالب
از زمين حبشه و شام بر رسول خدا آمدند و قصه آنست كه در بدايت اسلام كه اسلام
هنوز قوى نگشته بود ، و مسلمانان اندك بودند ، و با كافران مى برنيامدند ، و كافران قصد
مسلمانان ميكردند ، و ايشانرا در فتنه مى افكندند ، رسول خدا قومی را فرمود تا هجرت
كردند بزمين حبشه ، و گفت : « ان بهاملكا صالحا لا يظلم ولا يظلم عنده احد ، فاخرجوا
اليه حتى » يجعل الله للمسلمين فرجاً . نجاشي نامى است ملوك ايشانرا همچون كسرى
و قيصر ملوك عجم و روم را ، پس يازده مرد برفتند و چهار زن يكي عثمان عفان و
اهل وى ، رقيه بنت رسول الله ، و الزبير بن العوام و عبدالله بن مسعود ، و
عبدالرحمن بن عوف و ابو حذيفة بن عتبة و اهل وى سهلة بنت سهيل بن عمرو و
مصعب بن عمير و ابوسلمة بن عبدالاسد و اهل وى ام سلمة بنت ابى اميه ، و
عثمان بن مظعون ، و عاشر بن ربيعة و اهل وى ليلى بنت ابى حثمه ، و حاطب بن

عمرو ، و سهیل بن بیضاء. این جماعت سوی بحر شدند، و کشتی بمزد گرفتند ، و بزمن حبشه شدند ، و در ماه رجب بود پنجم سال از مبعث رسول (ص) و این هجرت را هجرة الاولى میگفتند .

پس جعفر بن ابی طالب از پس ایشان شد با جماعتی مسلمانان ، و جمله مهاجران زمین حبشه هشتاد و دومرد بودند بیرون از زنان و کودکان . چون قریش را خبر شد که ایشان بزمن حبشه شدند ، عمرو عاص را با یکی دیگر پیش نجاشی فرستادند با تحفهای نیکو ، تا آن مسلمانانرا بچشم نجاشی زشت کنند . رب العالمین آن کید و فعل ایشان بر ایشان شکست ، و مسلمانانرا از ایشان معصوم داشت ، و خائباً خاسراً هر دو از ایشان باز گشتند ، و تمامی این قصه در سورة آل عمران روشن گفته ایم . پس مسلمانان آنجا مقام کردند روزگاری دراز ، و نجاشی ایشانرا گرامی داشت تا رسول خدا از مکه به مدینه هجرت کرد ، و شش سال از هجرت بگذشت . پس رسول نامه نبشت بنجاشی بردست عمرو بن امیه الضمری که ام حبیبه بنت ابی سفیان از بهر من بخواه ، و ام حبیبه با شوهر خویش هجرت کرده بود بحبشه ، و شوهرش فرمان یافته . نجاشی کنیزك خویش ابرهه را بر ام حبیبه فرستاد، و ویرا خبر داد از خطبه رسول خدا . ام حبیبه شاد شد، و پیرایه زرینه و سیمینه که برخود داشت به ابرهه داد و خالد بن سعید بن العاص را وکیل خود کرد ، تا او را بزنی برسول خدا دهد ، و نجاشی از بهر رسول خدا نکاح می پذیرفت ، و نجاشی او را بخواست بمهر چهار صد دینار ، و از مال خویش وزن کرد ، و بوی فرستاد بدست ابرهه . ام حبیبه پنجاه دینار بابرهه داد ، ابرهه پذیرفت ، گفت ملك مرا فرمودست که هیچ مستان ، و آنچه ستمام نیز رد می کنم . آنکه ابرهه گفت : یا ام حبیبه مرا خود زر و سیم فراوان است ، و حاجت بدین نیست . چون برسول خدا رسی سلام من بدو رسان . و نجاشی زنان خویش را فرمود تا عود و

عنبر فراوان بام حبیبه فرستادند .

پس نجاشی ام حبیبه را و جعفر را و مسلمانان را با کرامی تمام باز گردانید .
چون باز مدینه آمدند ، رسول خدا به خبیر بود ، و فتح خبیر برآمده ، چون بمدینه باز
گشت درپیش ام حبیبه شد . ام حبیبه سلام آن کنیزك ابرهه برسانید . رسول جواب
داد ، آنکه گفت : « لا ادري ابفتح خبیر اسر ام بقدم جعفر » ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : « عَسَى
اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَةً » یعنی اباسفیان بتزویج ام حبیبه .
و پس از قدم جعفر ، نجاشی پسر خویش با شصت مرد بر مصطفی (ص) فرستاد ، و
بوی نامه نبشت که : یا رسول الله اشهد انك رسول الله صادقاً مصدقاً ، وقد بايعتك و بايعت
ابن عمك و أسلمت لله رب العالمين ، وقد بعثت اليك ابني ، وان شئت آتيك بنفسي ، و
السلام عليك يا رسول الله . و جمله مسلمانان که وفد نجاشی بودند ، و از زمین حبشه و
شام آمده بودند با جعفر و غیر وی هفتاد مرد بودند ، و بروایتی هشتاد ، و بروایتی
چهل : سی و دو از حبشه و هشت رهبان اهل شام . چون بمدینه آمدند رسول خدا سورة
یس تا آخر برایشان خواند . ایشان خوش بگریستند ، رب العالمين در شأن ایشان
آیت فرستاد .

« و لتجدن اقربهم مودة للذين امنوا الذين قالوا اننا نصارى ذلك بأن منهم
قسيسين و رهباناً » - روى سلمان ان النبى (ص) قرأ ذلك « بأن منهم صديقين و رهباناً » .
سریانیان دانشمندان خویش را کشیش خوانند ، قسیر تعریب اوست . قومی از اهل
عربیت گفته اند که آن از تفسس گرفته اند از تتبع علم و طلب آن ، و رهبان جمع
راهب است ، و رهبانیه اعتراض است از تزوج و تنعم . « و انهم لا يستکبرون » یعنی عن الايمان
بمحمد (ص) و القرآن . قال عروة بن الزبير ضيقت النصارى الانجيل ، وأدخلوا فيه ما
ليس منه ، و كان الذى غير ذلك اربعة نفر لوقاس و مرقوس و بلحيس و مینوس

و بقی قسیساً علی الحق والاستقامة والاقتصاد ، فمن كان علی هدیه و دینه فهو قسیس .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم » - سموم قهر بود که از میدان جلال در عالم عدل بر نهاد . آن بی حرمتان بی سرمایه گان تافت ، و ایشانرا در قید شقاوت کشید ، تا دل ایشان نهی شیطان گشت ، و زبان بیگانگی گفتند : المسيح بن مريم . باز تاریکی کفر و حیرت و ظلمت شقاوت بیفزود ، قدم بر تر نهادند در کفر ، و گفتند : « نالت ثلثة » آری چه توان کرد منادی عدل بود که در ازل بانگ بیزاری برایشان زد ، و درویده نبایست ایشانرا داغ قطعت نهاد ، و بصائر ایشان معلول و مدخول کرد تا دیده تمیز نداشتند و فرق ندانستند میان ربوست و عبودیت . لاهوت بناسوت فرو آوردند ، و جلال قدم با صفت عدم برابر نهادند ، و این مایه ندانستند که : « لم یکن ثم کان » دیگر است و « لم یزل ولا یزال » دیگر . عیسی نابوده دی ، بیچاره امروز ، نایافته فردا ، جوان دی ، کهل امروز ، پیر فردا ، مرده پس فردا چگونه برابر بود با خدای بی همتا ، معبود یکتا ، خدائی را سزا ، نه متعاور اسباب ، نه متعاطی طلاب ، نه محتاج خورد و خواب ، هرگز مانده کی بود کرده بکردگار ، آفریده بآفریدگار ، عیسی نبوده و پس بیوده ، و آنکه محتاج طعامی و شرابی و خوابی و قضاء حاجتی گشته ، با این عیب و عار چگونه توان گفت که خدا ست .

و نیز گفت : « لا یملك لكم ضراً ولا نفعاً » - نه در دست او جلب نفع ، نه در توان او دفع ضرر ، نه کسی را سود تواند ، نه گزند از کسی باز دارد . این چنین کس خدائی را چون شاید ! خدا اوست که خالق همه اوست ، سود و زیان ، بند و گشاد ، نیک و بد ، امر و نهی همه در توان اوست . نافذ در همه مشیت اوست ، روان بر همه امر

اوست . بود همه بارادت و علم اوست . مخلوق نبود ووی در ازل خالق بود ، مرزوق نبود ووی راز بود ، نه بمرسومات مسمی است که خود در ازل متسمی است . در آسمان و زمین خود اوست که چنانکه در اول آخر است ، در آخر اول است ، نه متخائل درظنون نه محاط درافهام ، نه منقسم در عقول ، نه مدرك در اوهام . شناخته است اما بصفت و نام همه ازو بر نشانند ، براین علم بنور معرفت و کتاب وسنت والهام ، طوبی آنکس که از در تصدیق درآید که ویرا از سه شربت یکی دهند : یا شربتی دهند که دل بمعرفت زنده شود ، یا زهری دهند که بآن نفس اماره کشته شود ، یا شرابی دهند که جان از وجود مس و سرگشته شود . یا هذا ! عقل معزول کن تا بر خوری ، خدمت صافی دار تا بهره بری شرم همراه دار تا بار یابی ، بر مرکب مهر نشن تا زود بحضرت رسی ، همت یگانه دار تا اول دیده ور دوست بینی . مسکین او که عمری بگذاشت واورا ازین کار بوئی نه ! ترا از دیار کسان چیست که ترا جوئی نه !

« قل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم » - غلو در دین آنست که در صواب بفزایند، و تقصیر آنست که چیزی در باید ، نه آن و نه این، نه افراط نه تفریط ، چنانکه شیطان در تفریط ظفر یابد ، در افراط هم ظفر یابد . جاده سنت راه میانه است . راه که سوی حق میشود راه میانه است : « و علی الله قصد السبیل » ، « وابتغ بین ذلک سبیلا » . راه میانه از تعطیل پاک است ، و از تشبیه دور، راه تشبیه بکفر دارد چنانکه راه تعطیل ، هر که الله را مانده خویش گفت ، او الله را هزار انباز بیش گفت ، و هر که صفات الله را تعطیل کرد ، او خود را در دو کیتی ذلیل کرد . راه میانه وطریق پسندیده آنست که کوئی از صفات الله نام دانیم ، چونی ندانیم . در کوشیم که دریابیم نتوانیم ، و بر بعقل کرد آن گردیم از سنت درمانیم ، هر چه خدا و رسول گفت برپی آنیم ، فهم و وهم خود کم کردیم ، و صواب دید خود معزول کردیم ، و باذعان گردن نهادیم ، و سمع قبول کردیم ، راه

تسلیم سپردیم ، و دست درین حجت زدیم که : « وأمرنا لنسلم لرب العالمين ، ویزبان تضرع
 بنعت تسلیم همی گوئیم : « ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين .
 « ولا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل » الاية میگوید : بر حذر باشید از
 آن قوم که بر پی هوی و دل خواست خویش اند که ایشانرا نه نور بصیرت است ، نه
 چراغ معرفت ، نه اعتقاد بر بصیرت ، نه سخن بریئت ، نه طریق کتاب و سنت . الله
 ایشانرا داور ، و خصم ایشان پیغامبر ، و منزل ایشان مقر . رای ابلیس رای ایشان ، و دوزخ
 سرای ایشان ، « خذوه فغلوه » در شأن ایشان .

مصطفی (ص) گفت : « جانبوا الأهواء كلها ، فان اولها و آخرها باطل . اجتنبوا
 اهل الأهواء فان لهم عرة كعرة الجرب » . و عن ابي بكر الصديق قال : قال رسول الله (ص) :
 « قال ابليس : اهلكك الناس بالذنوب ، اهلكوني بلا اله الا الله والاستغفار ، فلما رأيت
 ذلك اهلكتهم بالأهواء ، وهم يحسبون انهم مهتدون » . عن سعيد بن المسيب ، قال : سعد
 عمر بن الخطاب المنبر ، فحمد الله و أننى عليه ، ثم قال : « ايها الناس اسمعوا من مقالتي ،
 و عوا ما اقول لكم ، ارفعوا ابصاركم التى ، الا ان اصحاب الراى اعداء السنن ، اعيت
 عليهم الاحاديث ان يحفظوها ، و تفلت منهم فلم يعوها ، فاستحيوا ان ساء لهم ان يقولوا
 لاندري ، فعاندوا السنن برأيهن ، فضلوا و أضلوا عن سواء السبيل ، و الله ما قبض الله نبيه ،
 و لارفع الوحى عن خلقه حتى بين لهم سنن نبيه (ص) ، و حتى اغناهم عن الراى ، ولو
 كان الدين يؤخذ بالرأى لكان باطن الخف احق لمسح من ظاهرها ، و اياكم و اياهم
 فانهم قد ضلوا و أضلوا عن سواء السبيل » .

« لعن الذين كفروا من بنى اسرائيل » - كافران را بزبان پیغامبران بلعنت یاد
 کرد ، و مؤمنان را بی واسطه پیغامبران برحمت و ثناء خود یاد کرد ، « هو الذى يصلى
 عليكم » ، و نیز عتاب و قهر بودی ، و سیاست و جنگ بودی ، چون خود گوید همه



خوش بود ، همه فضل و شرف بود ، فکیف که خود گفت ، همه ثناء و رحمت گفت ، و لقد قال قائلهم :

لئن ساءنى ان نلتنى بمساءة	فقد سرنى انى خطرت بىالك
ار دستت از آتش بسود	ما را ز گل مفرش بود
هرچه از تو آید خوش بود	خواهی شفا خواهی الم

۱۲- النوبة الاولى

قوله تعالى : « و اذا سمعوا » و چون شنوند ، « ما انزل الى الرسول » آنچه بر رسول فرو فرستادند [از قرآن] ، « ترى اعينهم » تو ببینی چشمهای ایشان « تفيض » که آب می ریزد « من الدمع » از اشك ، « مما عرفوا من الحق » از آنچه بشناختند از حق ، « يقولون » همی گویند : « ربنا » خداوند ما ! « امنا » ما بگرویدیم ، « فاكثبنا مع الشاهدين ^(۸۴) » ، ما را در گواهان خویش نویس .

الجزء السابع

« و ما لنا » و چه رسید ما را ، « لانقومن بالله » که بنگرویم بخدای « و ما جاءنا من الحق » و بآنچه بما آمد از راستی ، « ونطمع » و امید میداریم « ان يدخلنا ربنا » که درآرد ما را خداوند ما ، « مع القوم الصالحين ^(۸۴) » ، با گروه نیکان .

« فاثابهم الله » بایشان داد خدای « بما قالوا » بآنچه گفتند « جنات » بهشتهائی ، « تجري من تحتها الانهار » میرود زیر درختان آن جویهای روان ، « خالدین فیها » جاویدان در آن « وذلك جزاء المحسنين ^(۸۵) » ، و آنست پاداش نیکوکاران .

« والذین کفروا » و ایشان که بیائیدند بر کفر خود « و کذبوا بآیاتنا » و دروغ زن گرفتند رساننده سخنان ما ، « اولئك اصحاب الجحیم ^(۸۶) » ، ایشان اند دوزخیان و کسان آتش .

« یا ایها الذین امنوا » ای ایشان که بگرویدند ، « لا تحرّموا » حرام نکنید ، « طیّبات ما احلّ الله لکم » این پاکها که الله شما را حلال کرد ، « و لا تعتدوا » و از اندازه در مگذارید ، « انّ الله لایحبّ المعتدین ^(۷۸) » ، که الله دوست ندارد از اندازه در کنندگان .

« و کلاوا » و میخورید « ممّا رزقکم الله » از آنچه الله شما را روزی کرد ، « حلالاً طیباً » کشاده پاک « و اتّقوا الله » و پرهیزید از خشم و عذاب خدای « الذی انتم به مؤمنون ^(۸۸) » ، آن خدای که باو گرویده‌اید .

« لا یؤاخذکم الله » خدای شما را نگیرد ، « بالّغو فی ایمانکم » بلغو که در میان سو کنندان شماست « ولکن یؤاخذکم » لکن شما را که گیرد ، « بما عقدتم الایمان » بآن گیرد که بزبان سو کند خورید و بدل در آن آهنگ سو کند دارید ، « فکفّارته » کفارت آن سو کند و سترنده لائمه از سو کند خواره ، « اطعام عشرة مساکین » طعام دادن ده درویش است ، « من اوسط ما تطعمون اهلیکم » از میان آن طعام که اهل خویش را میدهید ، « او کسوتهم » یا پوشیدن ده درویش ، « او تحریر رقبة » یا آزاد کردن گردنی برده مسلمان « فمن لم یجد » هر که ازین سه هیچیز نیابد ، « فصیام ثلاثة ايام » سه روز روزه دارد ، « ذلك » این چهار آنچه کردید « کفّارة ایمانکم » کفارت سو کنندان شما است [و سترنده بزکان شما] « اذا حللتم » که سو کند خورید [و از آن باز آئید] ، « و احفظوا ایمانکم » و سو کنندان خویش رامیکوشد [از گراف و بیداد] ، « كذلك یبین الله لکم آیاته » چنان که هست (۱) پیدا

میکند خدای شمارا سخنان خوش و نشانه‌های پسند خوش، « لعلکم تشکرون ^(۹۸) » تا مگر آزادی کنید .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « و اذا سمعوا ما انزل الى الرسول » الآية - این آیت در شأن نجاشی است نام وی اصحمه ، وهو بالحبشية عطية، ملك حبشه بود و الى زمين مهاجرة الاولى . و نجاشی اول ترسا بود ، پس مسلمان شد، و این آیت در شأن اوست و قوم او که مسلمان شدند از اهل ولایت او، چون قرآن بشنیدند چشم ایشان دیدند که آب می ریخت از شادی و بیداری آنچه بشناخته بودند از حق ، که از قرآن آن شنیدند راست که در انجیل خوانده بودند ، و گفته اند که این در شأن و فد یمن آمد که بر ابوبکر صدیق آمدند، و گفتند: اقرأ علينا القرآن، قرآن بر ما خوان . ابوبکر چیزی از قرآن برایشان خواند. ایشان از سر صفاء وقت و سوز دل خوش بزاریدند و بگریستند. ابوبکر صدیق که ایشانرا چنان دید، اورا خوش آمد، گفت: هكذا كنا، فقست القلوب . پس رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد . « و اذا سمعوا ما انزل الى الرسول » یعنی القرآن « ترى اعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق » . و مصطفى (ص) ایشانرا گفته : « ارق الناس اهل اليمن » .

« يقولون ربنا امنّا فاكْتَبْنَا مع الشاهدين » - یعنی مع امة محمد (ص) الذين يشهدون بالحق همی گویند خداوندا ما ایمان آوردیم، ما را در این امت محمد نویس ، ایشان که گواهی بسزا و راستی دهند . همانست که جای دیگر گفت : « لتكونوا شهداء على الناس » . معنی دیگر « فاكْتَبْنَا مع الشاهدين » یعنی مع من شهد من انبيائك و صالحی عبادك بأنه لا اله الا انت . ما را در جمله آن پیغامبران و نیکمردان نویس که گواهی میدهند بخداوندی و یکتائی تو .

« وماننا لا تؤمن بالله » - قوم نجاشی که مسلمان شدند چون باز گشتند با دیار و وطن خویش ، کافران ایشانرا ملامت کردند ، و زبان درایشان نهادند که : تر کتم ملة عیسی و دین آبائکم ! دین پذیران خویش و ملت عیسی بگذاشتید ! ایشان جواب دادند که : « وما لنا لا تؤمن بالله و ما جاءنا من الحق » این « ماننا » در لغت عرب در جای « لم » نهادند . میگوید : چرا ایمان نیاریم و چه رسید ما را که بنگرویم بخدا و بآنچه بما آمد از رسول و قرآن ؟ ! « ونطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم الصالحین » ای مع امة محمد (ص) . این قوم صالحان امت محمد اند که جای دیگر میگوید : « ان الارض یرثها عبادى الصالحون » ، « فاثابهم الله بما قالوا » الایة . رب العالمین جزاء ایشان بهشتها داد بآنچه گفتند که : « اکتبنا مع الشاهدین » ، و نیز گفتند : « ونطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم الصالحین » ، و بآن گفتار ایشان اخلاص پیوسته بود ، که بآخر گفت : « و ذلك جزاء المحسنین » ای المخلصین . این دلیل است که اخلاص قرین قول و عمل می باید تا مستحق ثواب گردد . آنکه صفت کافران و مآل و مرجع ایشان نیز بگفت : « والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم » - الجحیم النار الشدیده الوقود . يقال : جحیم النار اذا زاد فی ایقادها ، وجاحم الحرب اشد مواضعها .

« یا ایها الذین آمنوا لاتحرموا طبیات ما احل الله لکم » - این آیت در شأن عثمان بن مظعون آمد که رهبانیت بر دست گرفته بود و در سرای خود سرب ساخته بود ، و در آن می بود . بروز چیزی نمی خورد ، و شب خواب نمی کرد ، و گوشت نمی خورد ، و با اهل خود نمی بود ، و این عثمان بن مظعون الجمحی از مہینان و بہینان صحابه بود . رسول خدا ویرا برادر خواند ، و چون از دنیا بیرون شد ، مصطفی (ص) بخانه وی شد ، ویرا مرده دید ، او را بوسه داد . چون عثمان این رهبانیت بر دست گرفت ، قومی از صحابه را از وی آرزوی آمد ، و بوی پیوستند در خانه وی ، و در موافقت سیرت

وی . ابوبکر صدیق از ایشان بود و عمرو علی و عبدالله بن مسعود و المقداد بن الاسود الکندی و سالم مولی ابی حذیفه بن عتبه و سلمان الفارسی و ابوذر و عمار ، این جماعت در خانه وی در آن سرب می بودند ، بروز روزه می داشتند ، و شب قیام میکردند ، و برجامه خواب نمی خفتیدند (۱) ، و گوشت و چربش نمی خوردند ، و گرد زنان نمی گشتند ، و بوی خوش بکار نمی داشتند ، و یلاس می پوشیدند ، و یکبارگی از دنیا و لذات دنیا اعراض کردند ، و همت کردند که درزمین سیاحی کنند ، و رهبانیت بردست گیرند ، و تنهای خود را خصی گردانند .

روزی زن عثمان مظعون نام وی خوله در حجرة عائشه شد ، و رسول خدا حاضر بود ، از عائشه پرسید که : آن زن کیست ؟ عائشه ویرا خبر کرد ، گفت : « مالی اراها باذالهیة » ؟ چونست که ویرا ناساخته و ناآراسته می بینم و پرمرده ؟ خوله قصه عثمان و آن جماعت مصطفی را باز گفت : رسول خدا خشم گرفت ، برخاست ، و بدر سرای عثمان شد ، و ایشانرا از آن نهی کرد ، و گفت : « انی لم اومر بذلك ، ان لانفسکم علیکم حقاً ، فصوموا و أفطروا و قوموا و ناموا ، فانی اقوم و انام و اصوم و أفطر و آکل اللحم و الدسم و آتی النساء ، و من رغب عن سنتی فلیس منی » . پس رسول خدا مردمانرا جمع کرد ، و ایشانرا خطبه خواند و گفت . « ما بال اقوام حرّموا النساء و الطعام و الطیب و النوم و شهوات الدنیا ؟ اما انی لست آمرکم ان تكونوا قسّیسین و رهباناً ، فانه لیس فی دینی ترک اللحم و النساء و لاتخاذ الصوامع ، و ان سیاحه امتی الصوم و رهبانیتهم الجهاد . اعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئاً و حجّوا و اعتمرّوا و اقیّموا الصلوة و آتوا الزکوة و صوموا رمضان و استقیموا یستقیم لکم ، و انما هلك من کان قبلكم بالتشدید ، شدّوا علی انفسهم فشدد الله علیهم ، فأولئک بقایاهم فی الدیارات و الصوامع » . رسول خدا ایشانرا از آن نهی

کرد، و بر وفق آن آیت آمد که: «یا ایها الذین امنوا لاتحرموا طيبات ما احل الله لكم». زید بن اسلم روایت کند از پدر خویش که: عبدالله بن رواحه رابهمانی رسید، و شغلی را از خانه بیرون شد. اهل وی طعام پیش مهمان نهاد، و انتظار عبدالله کرد. خون باز آمد، گفت: چرا طعام بمهمان ندادی و از بهر من او را باز داشتی؟ گفت: طعام اندک بود میخواستم که تو نیز در رسی، و با یکدیگر بخوریم. عبدالله گفت: اکنون که جنین کردی، آن طعام بر خود حرام کردم. اهل وی گفت: اگر تو نخوری من نیز بر خود حرام کردم. مهمان گفت: اگر شما نخورید بر من نیز حرام گشت. عبدالله گفت: یا فلانه دانی چه کنی؟ طعام بیارتا با یکدیگر موافقت کنیم، و بنام خدا دست فرا کنیم، و بکار ببریم. با مداد عبدالله رفت، و با رسول خدا گفت که: ما شب جنین کردیم. رسول گفت: «احسنت یا عبدالله» در آن حال جبرئیل آمد، و این آیت در شأن وی فرو آورد.

و روایت کنند از ابن عباس که مردی گفت: یا رسول الله انی اصبت من اللحم فانتشرت، و أخذتني شهوة فحرمت اللحم. فانزل الله هذه الآية: «یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طيبات ما احل الله لكم». یعنی اللذات التي تشتهيها النفوس و تميل اليها القلوب، مما احل لكم من المطاعم الطيبة و المشارب اللذيذة، «و لاتعتدوا» لا تجاوزوا الحلال الى الحرام. و گفته اند: اعتدا اینجا خصی کردن است خویشتن را و قطع آلت تناسل. رب العالمین گفت: مکنید که این اعتداست، از حدود و اندازه شرع در گذشتن، والله تعالی ایشانرا که این کنند دوست ندارد

و فی الخبر ان عثمان بن مظعون اتى النبی (ص) فقال: ائذن لی فی الاختصاء، فقال رسول الله (ص): «لبس منا من خصی، ولا اختصی، ان خصاء امتی الصام». فقال: یا رسول الله ائذن لنا فی السیاحة، فقال: «ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله». قال:

یا رسول الله ائذن لنا فی الترهّب ، فقال : « ان ترهب امتی الجلوس فی المساجد انتظار الصلوة » .

« فكلوا مما رزقكم الله حلالاً طيباً » - عبدالله مبارک گفت : الحلال ما اخذته من وجهه ، و الطيب ما غذى ونما ، فاما الجوامد والطين والتراب وما لا يغذى فمكروه الا على جهة التداوى . « و اتقوا الله الذى انتم به مؤمنون » - روى عن عائشة و ابى موسى الاشعرى ان النبى (ص) كان يأكل الدجاج والفالوذ ، وكان يعجبه الحلواء و العسل ، و قال : « ان المؤمن حلو يحبّ الحلاوة ، و قال : فى بطن المؤمن زاوية لا يملأها الا الحلواء » ، و روى : ان الحسن كان يأكل الفالوذ ، فدخل عليه فرقد السبخى ، فقال : « يا فرقد ! ما تقول فى هذا » ؟ فقال : لا آكله و لا احب اكله ، فأقبل الحسن على غيره كالمتعجب ، و قال : « لعاب النحل بلباب البرّ مع سمن البقر ، هل يعيه مسلم » ؟ و جاء رجل الى الحسن ، فقال : ان لى جاراً لا يأكل الفالوذ . قال : فلم ؟ قال : يقول سمن البقر لا تؤدّى شكره ، فقال الحسن : فيشرب الماء البارد قال : نعم . قال : « ان جارك جاهل ان نعمة الله عليه فى الماء البارد اكثر من نعمته عليه فى الفالوذ » .

قوله : « لا يؤاخذكم الله باللغو فى ايمانكم » - ابن عباس گفت : حون ابن آيت فرو آمد كه « لاتحرّموا طيبات ما احل الله لكم » ايشان گفتند : يا رسول الله ما سو كند خورده بوديم بر آن كار كه پيش داشتم ، اكنون كفارت سو كندان ما حيست ؟ رب العالمن كفارت آن پديد كرد : « فاطعام عشرة مساكين » الى آخره ، اما نخست بنان سو كندان كرد ، و لغو و تحقيق ازهم جدا كرد ، گفت : « لا يؤاخذكم الله باللغو فى ايمانكم » . لغو يمين بر جمله آنست كه در زبان گوينده ميرود از سو كندان بى عزيمت بر عقد سو كند خوردن ، عرب به آن سو گوينده اند : لا والله بلى والله ، و در سورة البقره بشرح ترازين گفته آمد .

«ولكن يؤخذكم بما عقدتم الايمان» ابن كثير و نافع و ابو عمرو و حفص عن عاصم عقدتم بتشديد خوانند بمعنی مبالغت بی ارادت تکثیر. حمزه و کسائی و ابوبکر عن عاصم بتخفيف خوانند و هو الاصل. ابن عامر بالف خوانند عاقدتم، و هو ايضاً للواحد، کقوله: عافاه الله، و عاقبت اللص. «بما عقدتم الايمان» ای قصدتم و تعمدتم و أردتم، و نويتم، کقوله: «بما كسبت قلوبكم». «فكفارتهم» یعنی فكفارة ما عقدتم من الايمان اذا حنثتم، اطعام عشرة مساكين. كفارت آن سو گند که دروغ کنند طعام دادن ده درویش است هر درویشی را يك مدّ، والمدّ رطل و نلث، این مذهب شافعی است، و مذهب ابو حنیفه آنست که اگر گندم دهد هر درویشی را نیم صاع بدهد، و اگر جو دهد یا خرما یا مویزیک صاع تمام بدهد، و مذهب شافعی لابد حبوب دهد نه قیمت آن دهد و نه آرد و نه نان و نه تغذیت و نه تعشیت، که بنزدیک وی اعتبار بنص است، و از نص تجاوز نکند، اما ابو حنیفه قیمت آن روا دارد و همچنین بجای حبوب آرد و نان ما تغذیت و تعشیت جائز دارد، که بنزدیک وی اعتبار بمنفعت و مصلحت است، و بقول شافعی كفارت الا بازاد مسلمان محتاج نباید داد، و بقول ابو حنیفه كفارت علی الخصوص بیرون از زکوة باهل ذمت روا باشد که دهند. و دلیل شافعی قول خداست جل جلاله: «ولا تؤتوا السفهاء اموالکم»، قال: و الکفر من اسفه السفه، يقول الله تعالى: «الا انهم هم السفهاء». و دلیل ابو حنیفه آنست که گفت جلّ و عزّ: «و يطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتماً و اسیراً»، قال: و الاسیر لایکون الا من الکافرین.

«من اوسط ما تطعمون اهلیکم» - میگوید: از میانه آن طعام که اهل خویش را می دهید، نه نفیس تر طعام توانگران، و نه خسیس تر آن، نه بهینه طعام توانگران، و نه ترینه طعام درویشان. و قیل: «من اوسط ما تطعمون اهلیکم» یعنی المد لان هذا القدر وسط فی الشیخ. «او کسوتهم» - شافعی گفت: هر چه نام کسوت بر

آن افتد چون ازار و ردا و پیراهن روا باشد. ابوحنیفه گفت: جامه‌ای باید جامع که کسوت را بشاید، و عمامه روا نباشد که کسوت را نشاید.

«او تحریر رقبه»- برده‌ای باید مؤمن، که جای دیگر مقید گفت: «فتح‌یر رقبه»، و شافعی این بر اصل خود بنا کرد که: يحمل المطلق علی المقید، و نیز در خبر است: «اعتقها فانها مؤمنة»، و ابوحنیفه رقبه کافره روا بیند مگر در کفارت قتل، و رقبه خرد و بزرگ و نرینه و مادینه در آن یکسانست، اما اگر عیبی دارد که ویرا از عمل باز دارد، چون نابینائی در چشم و کنکی در زبان و شلل در اعضا روا نباشد، و اگر عیبی بود که ویرا از عمل مقصود باز ندارد، چنانکه اعور بود یا يك انگشت ندارد و امثال این جائز باشد. و سو کند خواره که کفارت میکند درین هر سه مخیر است، که رب العالمین بلفظ تخییر گفت، اما فاضلتر آنست که نفع مردم بیشتر در آن است، اگر در روز کار قحط و جدوبت باشد که مردم را حاجت بقوت و طعام بیشتر بود طعام اولی‌تر و نیکوتر، که قوام حیات درین طعام است، و مردم را بدان حاجت است، و اگر روز کار خصب بود و فراخی، و مردم از قوت و طعام درنمانند اعتاق و کسوت فاضل‌تر. پس اگر ازین سه درماند و درویش باشد، چنانکه از قوت خود و عیال وی در يك شبانروز هیچ چیز بسرمی نیاید، روزه دارد سه روز پیوسته یا گسسته، و پیوسته تمام‌تر و نیکوتر، و يك قول شافعی واجب. فذلك قوله: «فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام».

«ذلك»- ای الذی ذکررت «کفارة ایمانکم اذا حلفتم» علی یمین، فرأیتم غیرها خیراً منها. چون سو کند خوریدکاری را که کنید و نا کردن به، یا نکنید و کردن به، از سو کند خود باز آئید، و آن کنید که بهتر است و نیکوتر، پس آنکه آن سو کند را کفارت کنید. روی عبد الله بن سمره قال: قال رسول الله (ص): یا عبد الرحمن بن سمره لاتأل الامارة فانک ان اوتيتها عن مسئلة و کلت اليها، و ان اوتيتها عن غیر

مسئلة اعنت عليها ، و اذا حلفت على يمين فرأيت غير ها خيراً منها فكفر عن يمينك ،
وآت الذی هو خیر .

« و احفظوا ایمانکم » - و سو گندان خویش را مبکوشید ، بکراف و بیداد
مخورید ، و نام الله عرضه مسازید ، مانع از خیر و صله ارحام ، و چون خوردید یاد دارید
ونگه دارید ، و آنرا آزرده دارید ، و جور را سو کند خوردن گناه است ، و راست داشتن آن
گناه ، و از آن باز آمدن واجب ، و کفارت فریضه ، و جز بنام خدا و صفات وی و سخنان
وی سو کند نیست . قال الشافعی : من حلف بغير الله فهو يمين مكروهة ، و أخشى ان
تكون معصية . قال النبی (ص) : « لاتحلفوا بآبائکم ولا بالانداد » ، و قال : « من حلف بغير الله
فقد أشرك » ، و روی : « فقد كفر » . قوله : كفر ، تأويله انه اذا حلف بغير الله ، و هو يعتقد
تعظيم ما حلف به كتعظيم الله فقد كفر بذلك . « كذلك يبين الله لكم آياته لعلکم تشکرون » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و اذا سمعوا ما انزل الى الرسول » الآية - درین آیت اشارتست
که ایمان شنیدنی است و دیدنی و شناختنی و گفتنی و کردنی . سمعوا دلیل است که
شنیدنی است ، « ترى اعينهم تفيض من الدمع » دلیل است که دیدنی است ، « مماعرفوا »
دلیل است که شناختنی است ، « يقولون » دلیل است که گفتنی است . آنکه در آخر آیت
گفت : « و ذلك جزاء المحسنين » - این محسنين دلیل است که عمل در آن کردنی است
اما ابتدا بسماع کرد که نخسب سماع است ، بنده حق بشنود ، اورا خوش آید ، در پذیرد ،
و بکار در آید و عمل کند . رب العالمين قومی را می پسندد که جمله این خصال در ایشان
موجود است . گفته اند که : سه چیز نشان معرفتست ، و هر سه ایشان را بکمال بود :
بکا و دعا و رضا . بکا بر جفا و دعا بر عطا و رضا بقضا . هر آنکس که دعوی معرفت کند ،

واین سه خصلت دروی نیست، وی در دعوی صادق نیست، و در شمار عارفان نیست، و در میان جوانمردان و دینداران او را نوائی نیست .

پیر طریقت گفت: « معرفت دو است: معرفت عام و معرفت خاص. معرفت عام سمعی است و معرفت خاص عیانی . معرفت عام از عین جود است ، و معرفت خاص محض موجود . معرفت عام را گفت : « و اذا سمعوا ما انزل الى الرسول » . معرفت خاص را گفت : « سیریکم آیاته فتعرفونها » . « و اذا سمعوا » اهل شریعت را مدحت است ، « سیریکم آیاته » اهل حقیقت را تهنیت است . هر که از شریعت گوید ، گر هیچ با پس نکرد ملحد گردد . هر که از حقیقت گوید ، گر هیچ با خود نکرد مشرک گردد . « و مالنا لانؤمن بالله و ما جاءنا من الحق » - این جوانمردانی را بیامد که جانهای ایشان محمل اندوه است ، و دلهاشان منزل درد . سریر اسرار عزت دین در ازل در پرده اطوار طینت ایشان نهادند ، و آفتاب معرفت از شرفات مجد دولت ایشان بتافت . گفتند : پس از آنکه جمال عزت قرآن بردلهای ما تجلی نمود ، چونکه ننازیم ! و در راه عشق اوجان چرا ننازیم ! عجب دانی چیست ؟ عجب آنست که هر که گرفتار این حدیث است شاد بدان است که روزی درسرا نیست :

ما را غم آن غمزه غماز خوش است

و ز چون تو بتی کشیدن ناز خوش است .

در هر دوری و در هر قرنی این بار درد و اندوه دین را حمالی برخاست ، و در هیچ دور اندر طبقه اولیا طرفه تر از آن جوان خراباتی نخاست که در روزگار جنید و شبلی بود . پیرزنی را فرزندی بود و او را ناخلف می شمردند و از اعجوبه های تقدیر خود خبر نداشتند ، ندانستند که این خلف و ناخلف نقدی است که بدست تقدیر در دارالضرب از زده اند ، و کس را بر آن اطلاع نداده اند . آن پسر را همه روز در خرابات می دیدند

دام دریده و آشفته روزگار ، و آن مادر وی شب و روز دست بدعا برداشته ، و درخدای می‌زارد و می‌نالد که : بار خدایا ! هیچ روی آن دارد که این جگر گوشه ما را ازین گرداب معصیت بیرون آری ، و ازجام بیداری او را شربتی دهی ! تا دل ما فارغ گردد . گفتا: هاتقی آواز داد که : ای پیرزن خوش باش ، که ما این پسر را درکار دل برودرد تو کردیم ، و آنکه دانه شوق بردام محبت برای صید او بستیم . تا پیر زن درین اندیشه بود ، جوان از خواب در آمد آشفته و سرگردان نعره همی کشید و همی گفت : این ربی این ربی ؟ کجات جویم ای ماه دلستان ، از کجات خوانم ای دلربای دوستان . این ربی " این ربی ؟ ای مادر خدای من کو ؟ دلکشای و رهنمای من کو ؟ مرهم خستگی من کو ؟ داروی درماندگی من کو ؟ آه ! کجا بدست آید امروز این چنین خراباتی ، تا بغبارنعل قدم او تبرک گیریم ، و آنرا کحل دیده خویش سازیم ! نیکو گفت آن جوانمرد که گفت :

در زوایای خرابات از چنین مستان هنوز

چند گوئی مرد هست و مردهست آن مرد کو؟

بر درختی کین چنین مرغان همی دستان زنند

زان درخت امروز اصل و بینخ و شاخ و ورد کو؟

از برای انس جان اندر میان انس و جان

يك رفيق هم سرشت هم دم هم درد کو؟

همچنان همی بود تا دیگر روز ، هر ساعتی سوخته تر و واله تر . دیگر روز

مادر او را پیش مشایخ شهر برد ، گفت : این پسر را درمان بسازید ، و این درد را دارو

بدید کنید . ایشان درماندند ، گفتند : این دردی بس محکم است و جایگیر ، تدبیر

آنست که او را به بغداد بری پیش پیران طریقت جنید و شبلی ، که اوتاد جهان

ایشانند . آن پیر زن به بس رنج و تعب او را درپیش گرفت ، و به بغداد برد پیش مشایخ
 طریقت . جنید درونگرسست ، قابل نظر ربوبیت دید ، بیاطن آن جوان نظری کرد ،
 خورشید دولت دید که از زیر ابر بشریت وی می‌تافت . گفت : یا ضعیفه او را بمکه
 باید شد پیش **بوالعباس عطا و ابوبکر کتانی** که پیران جهان امروز ایشان‌اند ،
 و درمان این درد هم ایشان دانند . آن پیر زن او را فرار راه کرد ، و سربادیه در نهاد
 بهزاران مشقت به مکه رسیدند پیش آن شاهان طریقت . ایشان چون او را دیدند ،
 گفتند : عجب جوانی است این جوان ! که نسیم صبا دولت فقر از سر زلف وی می‌دمد!
 او را بکوه لبنان باید برد که قوام دهر آنجا‌اند . مادر گفت : خیز جان مادر ! چیزیست
 هرآینه درین زیر کلیم ! پای برهنه و سر برهنه و شکم گرسنه روی در بیابان نهادند تا
 رسیدند بکوه لبنان :

جبالى التالف ذوانفراد

غریب الله مأواه الفقار

پویان و دوان‌اند و غریوان بجهان در

در صومعه و کوهان در غار و بیابان

یکچند در آن صحرا همی گشتند ، تا بکناره چشمه رسیدند . شش کس را
 دیدند ایستاده ، و یکی درپیش نهاده . چون آن جوان را دیدند استقبال کردند ، گفتند :
 دیر آمدی ، نماز کن برین مرد که وی غوث جهان بود ، و چون از دنیا بیرون می‌شد
 وصیت کرد که خلیفه من در راه است ، همین ساعت رسد ، او را گوئید تا بر من نماز کند ،
 و مرقع من در پوشد ، و بجای من بنشیند . آن جوان رفت ، و غسلی کرد ، و مرقع شیخ
 در پوشید ، و انوار خدای بر نقطه دل وی تجلی کرد ، و مشکلات شریعت و اسرار
 طریقت نهمار بر دل وی کشف گشت ، فراز آمد ، و آن شیخ را غسلی بداد بروی نماز کرد ،

و او را در خاک نهاد، و بجای وی نشست. پیر زن چون ویرا چنان دید آهی کرد،
و جان بداد:

هر مرحله‌ای که بود راهی کردیم
وز آتش دل آتشگاهی کردیم
در هر چیز بتا! نگاهی کردیم
دیدیم در آن نقش تو آهی کردیم.

آری جان و جهان کشش این کار کند، و جذبه الطاف این رنگ دارد. جذبه
من الحق توازی عمل الثقلین.

« یا ایها الذین آمنوا لاتحرموا طیبات ما احل الله لکم » - نشان سعادت بنده
آنست که بر حدّ فرمان بایستد (۱)، و از اندازه شرع در نگذرد. اگر مباحی بیند
بخشوع و خشوع پیش شود، و بجان و دل در پذیرد، و گر محظوری بیند بایستد (۱) و
در آن تصرف نکند، و جحود نیارد. هوای و دل خواست خویش در باقی کند، و خود را
بدست زمام شریعت دهد:

اگر تر بهر شرعستی در اندر بنددی گردون

و گر تر بهر دینستی کمر بکشایدی جوزا.

« و کلو ما رزقکم الله حلالاً طیباً » - حلال طیب آنست که بی طلب از غیب
در آید، و هر چه از غیب آید بی غیب آید. بجان و دل قبول باید کرد، و رازق را در آن
نهمار شکر باید کرد. خبر درست است که رسول خدا (ص) عمر خطاب را عطا داد.
عمر گفت: اعطه افقر الیه منی، فقال (ص): « خذ فتمو له، و تصدق به، فما جاءك من
هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل، فخذ، و مالا فلا تتبعه نفسك »، و قال نافع کان

المختار یبعث الی ابن عمر بالمال فیقبله ، و یقول : لا اسأل احداً شیئاً ، ولا اردّ مارزقنی الله . و گفته اند : حلال طیب آنست که آنچه خورد بر شهود رازق خورد ، اگر بدین رتبت نرسد بر ذکروی خورد ، که مصطفی (ص) گفت : « سَمَّ الله و کل بیمنک و کل مما یملیک » . و زینهار که بغفلت نخوری که خوردن بغفلت در شریعت ارادت حرام است و تخم طغیانست ، و اهل غفلت را میگوید عزّ جلاله : « یتمتعون و یسأ کلون کما تأکل الا نعام و النار مثنوی لهم » .

« لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم » - جوانمردان طریقت در غلبات وجد خویش تجدید عهد و تاکید عقد را که سوگندی یاد کنند که : وحقک لا نظرت الی سواک و لا قلت لغيرک و لا خلت عن عهدک . این سوگندها بحکم توحید لغواست ، و از شهود احدیت سهو ، که بنده را چه جای آنست که خود را وزنی نهد ، یا کسی پندارد ! یا گفت خود را محلی داند ! تا برو سوگند نهد ! بلکه سزای بنده آنست که احکام ویرا بحسن رضا استقبال کند ، اگر خواند یا راند در آن اعتراض نیارد ، و از آن اعراض نکند ، و در حقایق ، وصلت و هجرت نکوید . آنچه دهد گیرد ، و آنچه آید پذیرد ، و بحقیقت داند که مهربان بر کمال اوست ، و مقدر و مدبر بهمه حال اوست .

پیر طریقت گفت : « ای نزدیکتر ما از ما ! و مهربان تر ما از ما ! نوازنده مایی ما ، بکرم خویش نه بسزاء ما ، نه کار بما ، نه بار بطاقت ما ، نه معاملت در خور ما ، نه منت بتوان ما ، هر چه کردیم تاوان بر ما ، هر چه تو کردی باقی بر ما (۱) . هر چه کردی بجای ما بخود کردی نه برای ما » .

و چنانکه کفارت در شریعت بزبان علم معروفست اما العتق و اما الاطعام و اما الکسوة فان لم یستطع فصیام ثلاثة ایام ، همچنان کفارت طریقت بزبان اشارت سه قسم

است : بذل الروح بحکم الوجد ، او بذل القلب بصحة القصد ، او بذل النفس بدوام الجهد ، فان عجزت فامساک و صيام عن المناهی والمزاجر .

۱۳- النوبة الاولى

قوله تعالى : « يا ايها الذين امنوا » ای ایشان که بگرویدند ^۱ « انما الخمر و الميسر » می و قمار ، « والانصاب والازلام » و سنگها و تیرها ، « و جس من عمل الشيطان » زشتی و ناراستی از کار دیو است ، « فاجتنبوه » پرهیزید از آن ، « لعلکم تفلحون ^(۹۰) » تا پیروز مانید .

« انما يريد الشيطان » میخواهد دیو « ان يوقع بينکم » که در میان شما افکند « العداوة والبغضاء » دشمنی و زشتی ^(۱) « فی الخمر والميسر » در آشامیدن می و باختن قمار ، « و يصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة » و شما را باز دارد از یاد خدا و از نماز ، « فهل انتم منتهون ^(۹۱) » از آن باز ایستد و گرد آن مگردید .

« و اطيعوا الله » و خدایرا فرمان برید « و اطيعوا الرسول » و رسول را فرمان برید « و احذروا » و پرهیزید [از خوار داشتن فرمان و سست نگریستن فرا نهی] « فان توليتم » ار پس برگردید از پذیرفتن ، « فاعلموا » بدانید : « انما علی رسولنا البلاغ المبين ^(۹۲) » که آنچه بفرستاده ما است رسانیدن آشکار است .

« ليس علی الذين امنوا » نیست برایشان که بگرویدند ، « و عملوا الصالحات » و نیکها کردند ، « جناح » تنگی و بزه‌ای ، « فیما طعموا » در آنچه چشیده بودند [ارمی] « اذا ما اتقوا وامنوا » خون از کفر برهیزیدند و بگرویدند

« و عملوا الصّالحات » و نیکبها کردند، « ثُمَّ اتَّقُوا وِ اٰمَنُوا » پس [از تکذیب رسول] پرهیزیدند و اورا براست داشتند، « ثُمَّ اتَّقُوا وَاَحْسِنُوا » پس از محارم و مناهی پرهیزیدند و بترک آن نیکوئی گفتند، « وِ اللّٰه یحِبُّ الْمُحْسِنِینَ »^(۹۳) و خدای دوست دارد نیکوکاران را

« یا ایّها الذّین امنوا » ای ایشان که بگرویدند ! « لَیْلُوْنَكُمْ اللّٰه » هر آینه بخواهد آزمود الله شما را « بَشِیْءٌ مِّنَ الصَّیْدِ » چیزی از صید [در حرم و احرام]، « تَنَالَهُ اَیْدِیْكُمْ » که بآن رسد دستهای شما، « وِ رَمٰحُكُمْ » و نیزه های شما، « لَیَعْلَمُ اللّٰه » تا به بیند الله « مَن یَخٰافُهٗ بِالْغِیْبِ » که آن کیست که از وی نادیده ویرا خواهد ترسید؟ « فَمَنِ اعْتَدٰی » هر کس که از اندازه در گذارد [و دلیری کند] . « بَعْدَ ذٰلِكَ » پس آنکه نهی شد، « فَلَهُ عَذَابٌ اَلِیْمٌ »^(۹۴) اورا عذابی است درد نمای .

« یا ایّها الذّین امنوا » ای ایشان که بگرویدند « لَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ » صید را مکشید، « وَاَنْتُمْ حَرَمٌ » و شما محرمان باشید، « وِ مَن قَتَلَهٗ مِنْكُمْ » و هر که صد کشد از شما، « مُتَعَمِّدًا » بقصد، « فِجْزَاءٍ مِّثْلِ مَا قَتَلَ مِنَ النِّعَمِ » پاداش او آنست که همنای آنکه کشت مکشد، [و بدرویشان بدهد] « یَحْكُمُ بِهِ » حکم کند در آن [جزاء صید] « ذَوَا عَدْلٍ » دوهرد پارسا که شایسته فتوی باشند، « مِنْكُمْ » از اهل ملت شما، « هَدِیًّا بِالْغِیْبِ » قربانی که مکعبه رسد، [و بمنّا کشند تاوان صید را] « او کفّارة طعام مساکین » یا آن حانور را قیمت کنند و بر سر آن طعام دهند به درویشان، « او عدل ذلک صیاماً » یا برابر آن روزه دارد [بهر مدی روزی]، « لَیَذُوْقُ وِ بِالْاَمْرِ » تا بیچشد گرانی پاداش کار خویش، « عَفَا اللّٰه عَمَّا سَلَفَ »

در گذاشت خدای از آنچه پیش ازین (۱) بود، «ومن عاد» و هر که با صید گردد در حرم یا در احرام، «فینتقم الله منه» خدای کین ستاند ازو، «والله عزیز ذو انتقام»^(۹۵)، و خدای سختگیر است و ا کین (۲) ستانی.

«احلّ لكم» حلال کرده آمد و گشاده شما را «صید البحر» صید دریا «وطعامه» و طعام آن، «متاعاً لكم» تا شمارا زاد بود و برخورداری، «وللّیارة» و راه گذریانرا، «وحرّم علیکم» و حرام کرده آمد بر شما و بسته «صید البر» صید خشک زمین «مادمتّم حرماً» تا آنکه که محرم باشید، «واتقوا الله الذی الیه تحشرون»^(۹۶)، و پرهیزید از [خشم و عذاب] آن خدای که شما را انگیزته با او خواهند برد.

«جعل الله الکعبة» خدای کعبه ساخت «ال بیت الحرام» آن خانه با آزرم با شکوه «قیاماً للناس» امن مردمانرا و پایندگی ایشانرا در دین خویش، «والشهر الحرام» و ماه حرام، «والهدی» و قربان که بمنابرند، «والقلائد» و قلائد که در گردن ایشان کنند، «ذلک لتعلموا» این آنراست تا بدانید، «ان الله یعلم ما فی السموات وما فی الارض» که خدای میداند هر چه در آسمانست و در زمین، «وان الله بکل شیء علیم»^(۹۷) و خدای بهمه چیزداناست.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «يا ايها الذين امنوا انما الخمر والميسر» - روایت کنند از عمرو بن شرحبیل که گفت عمر خطاب دعا کرد و گفت: اللهم بین لنا فی الخمر بیاناً شافياً، بار خدایا! در کار خمر ما را بیانی ده شافی، آیتی روشن و حکمی

پیدا . رب العالمین آیت فرستاد که در سورة البقرة است : « یسئلونک عن الخمر والمیسر » . این آیت بر عمر خواندند . عمر را آن آیت سیری نکرد ، گفت : بارخدا یا ! بیانی ازین شافی تر خواهم . دیگر باره آیت آمد که در سورة النساء است : « یا ایها الذین امنوا لاتقربوا الصلوة وأنتم سکاری » . بر عمر خواندند ، عمر گفت : هنوز درمی باید ازین شافی تر و روشن تر خداوندا ! انما مهلكة للمال مذهبة للعقل ، یسن لنا فیها یانا شافیا ، فنزل قوله : « یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر » ، تا آنجا که گفت : « فهل انتم منتهون » . عمر گفت : انتھینا انتھینا ، و بطریق دیگر ازین روشن تر و گشاده تر در سورة البقرة بیان کرده ایم ، و اعادت شرط نیست .

اگر کسی سؤال کند که هر چه حرام کردند یکبار حرام کردند مگر این خمر ، که بچند دفعه حرام کردند ، حکمت در آن چیست ؟ جواب آنست که هر محرمی را چون حرام کردند وقتی عوضی بجای نشست ، همچون سفاح که حرام گشت رب العزة نکاح بجای آن نهاد و مباح کرد . مردار حرام کرد ذبایح در مقابل آن مباح کرد ، ربا حرام کرد بیع بجای آن نهاد و مباح کرد . خون حرام کرد گوشت حلال کرد ، لاجرم آن محرمات که عوض آن پدید کرد ترك آن بر ایشان گران نکشت ، بیک بار حرام کرد ، و مردم را از آن باز زد . باز خمر معشوقه نفسها بود ، و سبب طرب و نشاط بود ، و مردم فرا خوردن آن خو کرده بودند ، و بطبع آنرا می دوست داشتند ، رب العالمین دانست که ترك آن بی عوضی و بی بدلی که بجای آن بیستد برایشان دشخوار بود ، بفضل و لطف خود و برداشت حرج را از ایشان ، تحریم آن بتدریج فرایش ایشان برد . از اول عیب آن بگفت ، و اثم آن ظاهر کرد ، گفت : « قل فیہما اثم کبیر » ، پس بسبب آن از نماز باز زد ، گفت : « لا تقربوا الصلوة و أنتم سکاری » . پس بعاقبت حرام کرد تا ترك آن بتدریج برایشان آسان گشت .

سبحانه ما ارفقه و الطفه بعباده !

ومن الوعيد الوارد في الخمر ما روى عن عثمان بن عفان قال : قال رسول الله (ص) :
 « ان الله لا يجمع الخمر والايمان في جوف امرى ابدأ ، و عن ابي هريرة قال : قال
 رسول الله (ص) : « مدمن الخمر كعابد الوثن » ، و عن ابن عباس قال : قال رسول الله (ص) :
 « اجتنبوا الخمر فانها مفتاح كل شر ، ولا يموتن احدكم و عليه دين ، فانه ليس هناك
 دينار ولا درهم ، وانما يقتسمون هناك الحسنات والسيئات ، فاخذ بيمينه و آخذ بشماله » .
 و عن علي (ع) قال : قال رسول الله (ص) : « من شرب الخمر بعد اذ حرمها الله على لسانى ،
 فليس له ان يزوجه اذا خطب ، ولا يصدق اذا حدثت ، ولا يشفع اذا شفع ، و لا يؤتمن على
 امانة ، فمن ائتمنه على امانة فاستهلكها فحق على الله ان لا يخلف عليه » ، و عن ابي هريرة
 عنه (ص) : « نزع الجنة توجد من مسيرة خمس مائة عام ، ولا يجد ريحها مختال ولا متنان ولا
 مدمن خمر » .

فصل

خمر عنبی خام باتفاق حرام است اندك و بسیار آن ، و نجس است ، و خوردن
 آن حد واجب کند ، اما شافعی گفت : تحریم این خمر نه عین خمر راست ، که علتی و
 معنی راست ، و آن معنی آنست که شرابی مسکر است ، و اصل خبائث است ، و مایه
 فساد ها ، پس هر شرابی که مسکر بود بدان ملحق بود ، و اندك و بسیار آن حرام ، و
 ابوحنیفه گفت : تحریم خمر عین خمر راست نه علتی را ، که هرچه بیرون از خمر است
 قدر مسکر حرام است ، گفتا . و مطبوخ که دوسیک از آن بشود ، و سیکی بماند ، خوردن
 آن مباح است ، و حد واجب نکند ، تا آنکه که مستی آرد ، و هرنبذ که از کندم وجو
 و غسل و قصب شکر کنند ، مطلق گفت که مباح است الا قدر مسکر ، و نقیع میوین و خرماى
 ناپخته بنزدیک وی حرام است ، اما حد واجب نکند الا قدر مسکر ، و دایل شافعی روشن

است از جهت خبر رسول ، و ذلك قوله (ص) : « ان من العنب خمرأ ، وان من التمر خمرأ ، و ان من العسل خمرأ ، وان من البر خمرأ ، وان من الشعير خمرأ » ، وقال : « كل مسكر خمر ، و كل خمر حرام » . مصطفى (ص) نام خمر برین چیزها افکند ، و چون همه خمر است همه در تحت این آیت شود که : « انما الخمر والميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه » ، شرح دادن این مسأله درین موضع بیش از این احتمال نکند ، و در سورة البقرة مستوفی گفته ایم .

ميسر قمار است ، واصله من اليسار ، و قيل مشتق من اليسر وهو السعة و الامكان ، يقال: رجل يسر و قوم ايسار يتسعون فيتقامرون ، و ميسر عرب آن بود که در جاهلیت مردی فرایش آمدی و گفتی: این اصحاب الجزور؟ پس نفری فراهم آمدندی ، و شتری خریدندی ، و هریکی را در آن نصیبی کردند ، پس قرعه بردندی ، هر کس که سهم وی بیرون آمدی از بهای آن اشتر بری گشتی ، و نصب وی در گوشت بماندی ، همچنان قرعه می زدندی تا يك كسر بماندی و بهای شتر جمله بر آن کس لازم بودی ، و او را در آن شتر نصیب گوشت نبود ، و آنکه گوشت شتر بر آن قوم بسویت قسمت کردند . این بود قمار عرب ، که رب العزة درین آیت حرام کرد . وقال ابن عباس : الميسر القمار حتى لعب الصبيان بالكعب والجوز . و سئل القاسم بن محمد عن الشطر نج اهو ميسر؟ وعن النرد اهو ميسر؟ فقال . كل ما صدّ عن ذكر الله وعن الصلوة فهو ميسر . و تفسیر انصاب و ازلام در اول سورة بشرح گفتیم .

« رجس من عمل الشيطان » - رجس نامی است چیزی را که نجس و قدر بود ، و از شرع دور ، ساخته و آراسته شیطان بر بنی آدم . رب العالمین گفت - « فاجتنبوه » این همه ساخته و بر آراسته شیطان است و هلاك دين شما ، از آن پرهیزید و حذر کنید تا رستگار شوید .

« انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة و البغضاء في الخمر و الميسر » -
 این بیان علت تحریم خمر و قمار است . میگوید : شیطان عداوت و کینه و بغض یکدیگر
 در میان شما افکند چون خمر خورید و قمار بازید ، و شما را بازدارد از ذکر خدا که سر
 همه طاعات است ، و اصل همه خیرات ، و از نماز که کلید سعادت است و پیرایه شهادت
 و مایه دیانت . « فهل انتم منتهون » ؟ هل درین موضع برجای تغلیظ است نه برتخیر ،
 چنانکه جای دیگر گفت : « فهل انتم شاكرون » ؟ « فهل انتم مسلمون » ؟ و در خبر
 است : « هل انتم تاركوا اصحابي لي » ؟ یعنی هل انتم تارکون اذاهم . وهم ازین بابست
 آنچه گفت : « هل لك الى ان تركي » ؟ میگوید : مرا سپاس دار هستی ؟ هر چند که
 صورت استفهام دارد اما معنی امر است ، و این نوعی است از انواع امر ، و در لغت رواست
 و روان .

« و اطيعوا الله و اطيعوا الرسول » - چون بیان محرمات و منہیات کرده
 بود ، طاعت خدا و رسول در پس آن داشت ، یعنی که فرمان بردار باشید و این اوامر و
 نواهی بکار دارید ، و از محارم پرهیزید . « و احذروا » ای احذروا المحارم و المناهي ،
 « فان توليتم » عن الطاعة « فاعلموا انما على رسولنا البلاغ المبين » ، فليس عليه الا البلاغ ،
 و التوفيق و الخذلان الى الله ، فان اطعتم و الا فاستحققتم العذاب . .

« ليس على الذين آمنوا و عملوا الصالحات جناح » - سبب نزول این آیت
 آن بود که قومی از صحابه در آن روزها که خمر حرام کردند از دنیا برون شده بودند ،
 و ایشان می خورده بودند بتازگی ، و در شکم ایشان می بود . مسلمانان بر ایشان بترسیدند ،
 و از حال ایشان رسول خدا را پرسیدند . این آیت در شان ایشان آمد . میگوید : بر
 ایشان تنگی نیست ، و ایشانرا بزه نیست در آنچه حشیده بودند از می بیش از تحریم .
 این طعموا شربوا است چنانکه جای دیگر گفت : « و من لم يطعمه فانه مني » . شراب

مطعموم است اما نه مأکول است . « اذا ما اتقوا » یعنی الکفر بالله ، « وآمنوا و عملوا الصّالحات » سجدوا لله واجتنبوا وقربوا ، « ثم اتقوا » تکذیب رسوله ، و صدقوه ، « ثم اتقوا » اتیان المحارم الّتی عرفوا حرمتها ، « و احسنوا » فی ترکها ، و قيل اذا ما اتقوا المعاصی والشّرك ، ثم اتقوا ، داموا علی تقویهم ، ثم اتقوا ظلم العباد مع ضمّ الاحسان الیه . و قيل : اذا ما اتقوا الشّرك وآمنوا صدّقوا ، ثم اتقوا الكبائر و آمنوا ازدادوا ایماناً ، ثم اتقوا الصّغائر حذروا و احسنوا تنفلوا . قال علی بن ابی طالب (ع) : « ان عثمان من الذّین آمنوا و عملوا الصّالحات ثم اتقوا و آمنوا ثم اتقوا و أحسنوا » ، « والله یحبّ المحسنین » .

در روز کار عمر ، قدامة بن مظعون می خورد عمر خواست که ویرا حد زند قدامة گفت : شما رانست که مرا حد زنید ، که الله میگوید : « لیس علی الذّین آمنوا و عملوا الصّالحات جناح فیما طعموا » ، و من از جمله مؤمنانم و در بدر بوده ام . عمر گفت راه غلط کردی ، و کمانت خطاست ، که رب العالمین گفت : « اذا ما اتقوا و آمنوا » ، و تقوی آنست که آنچه خدا حرام کرد ، از آن پرهیزی ، و گرد آن نکردی . علی بن ابی طالب گفت : یا عمر ! من از نزول این آیت خبر دارم ، چون رب العالمین خمر حرام کرد ، جماعتی از مهاجر و انصار بیامدند و گفتند : یا رسول الله برادران ما و پدران ما که در بدر بودند ، و در احد کشته شدند ، ایشان در آن حال می همی خوردند ، چه گوئی در ایشان ؟ و چه حکم کنی از بهر ایشان ؟ رسول خدا توقف کرد ، تا جبرئیل آمد ، و آیت آورد : « لیس علی الذّین آمنوا و عملوا الصّالحات جناح » الیه . پس عمر بفرمود ، و قدامة را حد مفتری بزدند ، و گفتند : ان شارب الخمر اذا شرب انتشی ، و اذا انتشی هذی ، و اذا هذی افتری ، فیقم علیه حدّ المفتری ثمانین جلدۃ .

« یا ایها الذّین آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید » - این « من » تبعیض

است از دو وجه : یکی آنکه اینجا صید برمیخواهد نه صید بحر ، و دیگر وجه آنکه صید است در حال احرام نه در حال احلال . «تثاله ایدیکم» - آن صید که دستهای شما بآن رسد از خایه مرغ یا بچه که از آشیانه برنخاسته ، «ورما حکم» یا بآن رسد نیزه های شما ، و بر قیاس نیزه تیر و سنگ و کمند و جز از آن از این کبار صید چون خرگور و گاو دشتی و شتر مرغ و امثال آن . می گوید : شما را بخواهد آزمود ، یعنی که شما را بر آن قادر خواهد کرد ، و آن پیش شما خواهد آورد ، و فائدة البلوی اظهار المطیع من العاصی ، و الا فلاحاجة له الى البلوی . و این در سال حدیبیه بود که رسول خدا را از مکه باز داشتند ، و هم آنجا قربان کرد صدتا اشتر ، چنانکه در قصه حدیبیه است ، و مرغان و وحش بیابان فراوان روی بایشان نهادند ، و از آن همی خوردند ، و با رحال ایشان همی درآمیختند ، و ایشان هم در حرم بودند و هم در احرام .

« لیعلم الله » - ای لیری الله ، لانه قد علمه ، «من یخافه بالغیب» ای یخاف الله الذی لم یره فلا یتناول الصيد وهو محرم ، « فمن اعتدی بعد ذلك » ای من اخذ الصيد عمداً بعد النهی و هو محرم ، « فله عذاب الیم » یضرب ضرباً وجیعاً ، ویسلب ثیابه ، و یغرم الجزاء ، و حکم ذلك الى الامام فهذا العذاب الالیم .

« یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصيد وأنتم حرم » - این آیت در شأن ابوالیسر فرو آمد ، نام وی عمرو بن مالک الانصاری ، در سال حدیبیه محرم بود احرام بعمره گرفته ، بخرگوری رسید ، او را طعنه ای زد بیفکند ، و بکشت . این آیت فرو آمد : « لا تقتلوا الصيد وأنتم حرم » . رب العالمین در این آیت حرام کرد بر محرم که احرام بحج گرفته باشد یا بعمره که صید برگیرد و کشد یا تعرض آن کند بهیچ وجه . و بدان که صید دو است : یکی صید بحر ، دیگر صید بر . هر چه صید بحر است خوردن آن همه حلال است ، و گرفتن آن محرم را رواست ، و آنچه صید بر است ، آنچه

گوشت آن حرام است کشتن آن حلال است مگر یربوع ، و هر چه گوشت آن حلالست صید کردن آن حرام است.

« فمن قتله منكم متعمداً » - میگوید : هر که صیدی کشد از آنچه گوشت وی حلالست متعمداً ای ذا کراً لا حرامه ، قاصداً الی قتله ، او مخطئاً فی قتله ، ناسیاً لا حرامه .
 بیشترین علما چون شافعی و مالک و ابوحنیفه و اهل شام و عراق جمله بر آنند که این جزاء صید در عمد و در خطا یکسانست . زهری گفت : نزل القرآن بالعمد ، و جرت السنة فی الخطاء ، و ذلك قوله (ص) : « فی الضبع كبش اذا اصابه المحرم » ، و لم یفصل بین متعمد و غیره ، فاجری علی العموم . و گفته اند : ضمان صید همچون ضمان مال است ، لانه یجب فی الصغیر صغیر و فی الکبیر کبیر کضمان الاموال ، و معلومست که ضمان مال ، عمد و خطا در آن یکسانست ، ضمان صید همچنانست .

« فجزاء مثل ما قتل من النعم » - عاصم و حمزه و کسائی « فجزاء » بتنوین خوانند ، و « مثل » برفع ، باقی باضافت خوانند بی تنوین . و معنی جزا فدا است . و بدان که صید بر دو ضربست : یکی آنست که آنرا مثل نیست از نعم ، همچون عصفایر و قنابر و مادون الحمام ، هر چه کم از کبوتر باشد ویرا از نعم مثلی نبود ، جزاء وی آنست که آنرا قیمت کنند ، و آنکه آن قیمت بدرویشان نباید داد بلکه صرف کنند باطعام ، و آن طعام بدرویشان تفرقت کنند ، هر درویشی را مدّی ، یا پس روزه دارد بجای هر مدّی روزی ، و ضرب دوم از صید آنست که آنرا مثل است از نعم ، جزاء وی مثل آنست و آن بر دو ضربست : ضربی آنست که صحابه در آن حکم کرده اند : فی النغامة بدنة ، و فی حمار الوحش بقرة ، و فی الغزال عنز ، و فی الارنب عناق ، و فی الیربوع جفرة . و ضربی آنست که صحابه در آن حکم نکرده اند ، دومی دانشمند عدل از اهل خبره باید که در آن نظر کنند ، و هر چه شبیهی دارد بآن صید ، و بآن نزدیکتر بود ، آنرا واجب

گردانند. اینست که رب العزة گفت: «یحکم به ذوا عدل منکم» - یعنی من اهل دینکم، «هدیاً بالغ الکعبة» - لفظه معرفة، ومعناه نكرة، تقدیره بالغ الکعبة. «او کفارة طعام مساکین، قراءت مدنی و شامی، کفارة» بی تنوین است، طعام بحض میم. باقی بتنوین خوانند و بضم میم. «او عدل ذلك صیاماً» - ای مثل ذلك من الصیام. «صیاماً» منصوب علی التمییز، وعدل و عدل بفتح عین و کسر عین بقول بصریان یکسانست، و گفته اند: بکسر عین مثل باشد از جنس خویش، و بفتح عین مثل باشد از غیر جنس وی.

«یحکم به ذوا عدل منکم» - چون دو عدل حکم کردند و جزاء آن پدید کردند، وی مخیر است میان سه چیز: اگر خواهد آن مثل بیرون کند، و بدرویشان دهد، و اگر خواهد آن مثل را قیمت کند با درم، و آن درم باطعام صرف کند، و طعام بدرویشان دهد، هر درویشی را مدی، و اگر خواهد روزه دارد هر مدی را روزی، که رب العزة بلفظ «او» گفت، و ذلك یوجب التخییر.

اما مذهب بو حنیفه در جزاء صید آنست که: هر که صیدی کشد در حال احرام، بروی قیمت آن واجب شود اگر آن صید مثل دارد یا ندارد، پس آن قیمت اگر خواهد بدرویشان دهد، و اگر خواهد صرف کند با چهاربائی قربانی، و گوشت آن بر درویشان تفرقه کند، و اگر خواهد آن قیمت باطعام کند، و هر درویشی را نیم صاع بدهد، و اگر خواهد روزه دارد هر نیم صاع را روزی، و در موضع تقویم صید علما مختلف اند. قومی گفتند: آنجا که صید گیرد و کشد هم آنجا قیمت کنند در هر شهری و هر موضعی که باشد. قومی گفتند: لابد بمکه باید و بمنّا، که رب العزة گفت: «هدیاً بالغ الکعبة»، وقال تعالی: «ثمّ محلّها الی البست العتق لیذوق وبال امره» ای جزاء ذنبه. «عفا الله عما سلف» من قتل الصيد قبل التحريم، و من عاد الی قتل-

الصید محرماً حکم علیہ ثانیاً ، و هو بصدد الوعید ، « ینتقم اللہ منه فی الآخرة ، » و اللہ عزیز ، ای منیع فی ملکہ ، « ذوانتقام » من اهل معصیتہ .

« احلّ لکم صید البحر » - ہرچہ آبی است گوشت آن حلالست ، و گرفتن آن حلال ، و در چہارچیز خلافت . یکی مردم آبی ، قومی گفتند از علما کہ : گوشت او مکروہ است حرمت صورت را ، و دیگر ضفدع ، گفتند کہ خوردن آن مکروہ است دو معنی را : یکی آنکہ زہر داراست ، و قومی گفتند : از جہت خبر « فانه اکثر خلق اللہ تسبیحاً » ، و در خبر است کہ « نقیقہ تسبیح » ، و سدیگر مار گفتند کہ مار بحری زہر داراست چون مار بّری ، و کُردم همچنان . چہارم فیل است ، گوشت آن حرام ، لانہ اشبه الخلق بالخنزیر . قال الماستوی ان لحم الفیل حلال ، لانہ مائی ، و هو داخل فی مذهب مالک و داود : ان ذوات الارواح کلها حلال ما خلا الخنزیر ، بدلیل قولہ تعالیٰ : « قل لا اجد فیما اوحی الیّ محرماً ، الی قولہ « او لحم خنزیر » ، و ہو قول ابن عباس و ابن عمر و ابی ہریرۃ و عائشۃ و عبید بن عمیر من التابعین ، و ہو مذهب مالک و داود . قومی از علما این تقسیم بر قاعدہ دیگر نہادہ اند گفتند : ہرچہ آبی است بر سہ وجہ است : ماہیان اند و اجناس آن ، ہمہ حلال اند ، و ضفادع اند و اجناس آن ، ہمہ حرام اند ، و ہرچہ باقیست در آن دو قول است : یک قول ہمہ حرام اند ، و بہ قال ابو حنیفہ ، و بدیگر قول ہمہ حلال اند ، و بہ قال اکثر العلماء من اصحابہ ، و الدلیل علیہ قولہ (ص) : « هو الطہور ماء » ، الحل مستہ ، و قال ابو بکر الصدیق : « کل دابة ماتت فی البحر فقد ذکاها اللہ لکم » ، و قال بعضهم : ماکان مثالہ فی البر حلالاً فهو حلال فی البحر ، و ماکان مثالہ فی البر حراماً فهو حرام فی البحر . قالوا : و اراد بالبحر جمیع المیاء والانہار ، لان العرب سمی النہر سحراً ، و منہ قولہ تعالیٰ : « ظہر الفساد فی البر و البحر » .

قوله: « و طعامه متاعاً لكم » - قال سعيد بن جبیر صیده کان طریاً ، و طعامه الملیح منه . ابن عباس گفت : صیده ما اصطدناه بأیدینا ، و طعامه مامات فیه . گفت : صید بحر آنست که بدست خویش صید کنیم ، و طعام آنست که هم در آب بمیرد ، و موج آنرا بر کنار افکند ، و آنچه مصطفی (ص) گفت : « ماجزر الماء عنه فکل ، و ما طفاً فیه فلا تأکل » ، آن نهی تنزیه است نه نهی تحریم . قال ابن عباس : اشهد الی ابی بکر انه قال : السمک الطافی حلال لمن اراد اكله . و سبب نزول این آیت آن بود که قومی از بنی مدلج گفتند : یا رسول الله ما صید بحر کنیم ، و گاه گاه دریا موج زند ، و ماهیان از قعر دریا با آب بساحل افتند . پس آب بجای خویش باز شود ، و ماهیان بی آب بمانند ، و برخشک زمین بمیرند ، چون ما آنرا مرده یا بیم خوریم یا نخوریم ؟ حلال است یا حرام ؟ قال : فأنزل الله تعالی : « احل لكم صید البحر و طعامه متاعاً لكم و للسیارة » .

جابر بن عبد الله گفت : رسول خدا ما را بغزائی فرستاد ، و ابو عبیده جراح را بر ما امیر کرد ، و با ما هیچ زاد نبود مگر صاعی خرما ، در انبانی کرده ، که که ابو عبیده هر یکی را از ما از آن خرما یکی بدادی ، و کنا نمصها کما یمص الصبی ، و نشرب علیها الماء فتکفینا یوماً الی اللیل ، گفتا : باین دشخواری و رنج روزگار بسر می بردیم تا بساحل دریا رسیدیم ، دابه ای را دیدیم مرده بر ساحل دریا ، بر مثال کوه پساره ای ، و آنرا عنبر میگفتند . ابو عبیده گفت : بخورید ازین دابه ، که شما را حلالست . یک ماه بر آن موضع نشستیم ، و از آن خوردیم ، و از عظیمی که بود از چشم خانه وی خسروارها روغن بیرون کردیم ، و ابو عبیده سیزده کس را در چشم خانه وی نشانده ، تا باز گویند که چه عظیم دابه ای بود! پس از آن زاد بر گرفتیم ، و آمدیم به مدینه ، و رسول خدا را از آن خبر کردیم ، فقال (ص) : « هو رزق اخرجہ الله لكم ، فهل معکم من لحمها شیء » ، فأرسلنا الی رسول الله شیئاً منه ، فأأكله .

« متاعاً لكم وللسيارة » - یعنی منفعة لكم ، یعنی للمقيم والمسافر بیعون منه ویتزودون منه . پس دیگر باره تحریم صید بر محرم باز آورد ، گفت : « وحرّم علیکم صید البرّ ما دمتّ حرماً » - ای محرمین ، فلا يجوز للمحرم اكل الصيد اذا صاد هو ، او صید له بأمره ، فاما اذا صاد حلال بغير امره ولا له فيجوز له اكله ، و اذا قتله المحرم فهل يجوز للحلال اكله ؟ قال الشافعی : يجوز ، لانه ذكوة مسلم ، وعند ابی حنیفة لا يجوز ، وأحله محل ذكوة المجوسی . قال جابر : سمعت رسول الله (ص) يقول : « صید البر لكم حلال ما لم تصیدوه او یصد لكم . » و اتقوا الله الذی الیه تحشرون ، فی الآخرة ، فیجزیکم باعمالکم . « جعل الله الکعبة البیت الحرام » - عرب هر خانه ای که مربع باشد آنرا کعبه گویند ، و اصل آن از ارتفاع است . کعب آدمی از آن کعب گویند که از پای فرا رسته بود ، و ارتفاع گرفته ، وقیل للجارية اذا قاربت البلوغ ، وخرج ثدياها قد تكعبت . خانه مربع کعبه گویند ، لارتفاعها من الارض ، و نتوء زواياها ، و این خانه کعبه را بیت الحرام گفت ، و تفسیر این در آن خبر است که مصطفی (ص) گفت روز فتح مکه : « ان هذا البلد حرّمه الله يوم خلق السماوات و الارض ، فهو حرام بحرمة الله الی يوم القيامة ، وانه لن یحل القتال فيه لاحد قبلی ، ولم یحل لی الا ساعة من النهار ، فهو حرام بحرمة الله الی يوم القيامة لا یعضد شوکة ، و لا ینقر صیده ، و لا یلتقط لقطته الا من عرفها ، و لا یختلی خلاه الا الذخر » ، و فی روایة اخرى : « من جاءنی زائراً لهذا البیت ، عارفاً لحقّه ، مدعناً لی بالرؤية حرمت جسده علی النار » .

« قیاماً للناس » - ای قواماً لهم فی امر دینهم ، یقومون الیه للحج ، وقضاء النسک ، و امر دنیا هم ای صلاحاً لمعاشهم من التجارات ، وما یجبی الیه من الثمرات . « والشهر الحرام » - بلفظ جنس گفت ، و مراد بآن ماههای حرام است ، و آن چهار اند : واحد فرد ، و هورجب ، و ثلاثة سرد : ذوالقعدة و ذوالحجة والمحرم . « و الهدی و القلائد » -

هدی قربانست که بمنای برند، و قلائد آنست که در کردن ایشان کنند، و این آن بود که مرد چون از حرم بتجارت بیرون میشد در ماه حرام، در کار خویش نظر کردی اگر دانستی که باز گردد پیش از آنکه ماه حرام بگذرد، همچنان ایمن بیرون شدی، و هیچ نشان بر خود و بر راحله خویش نکردی، و اگر دانستی که می بازنگردد در ماه حرام، امن خویش را نشان بر خود کردی و بر راحله خویش، و نشان آن بود که پوست درخت حرم با خود داشتی، و بر راحله خویش افکندی، تا هر جایی که رفتی ایمن بودی، و کس تعرضوی نکردی. اینست که رب العالمین گفت: «والهدی و القلائد» - یعنی کل ذلك کان قیاماً للناس وأمناً فی الجاهلیة.

«ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما فی السموات و ما فی الارض و أن الله بكل شیء علم» - وجه تأویل این آیت و آخر آن باول در بستن آنست، که رب العالمین این تعظیم که نهاد خانه خویش را، و حرم و احرام را، از آن نهاد تا آنرا بزرگ دارند، و حرمت آن بشناسند، و آزر آن بزرگ دارند، و بدانند که چون جانور بی عقل درو می نیاز دارند، در آزدن مسلمان در حرم چه وبالست! و چون فرمود که در حرم گفتار میازارید از آنست که تا دانند که در آزار مسلمان در حرم چیست؟ و دیگر الله دانست که نمازگر را از جهت بد نیست و از قبله، و کعبه قبله ساخت، و دانست که حج را هنگامی باید، آنرا هنگامی ساخت، و دانست که هدی را نشان آزر باید، نشان ساخت، و در حبله حرم جای امن ساخت، از آنکه عرب در جاهلیت بس ناپاک و خون ریز بودند و بد فعل، راه بیم داشتند، و مال بناحق می بردند، و بجای يك کس جمعی را می کشتند، طلب ثار را. رب العزة خون از ایشان این فعل می شناخت و میدانست کعبه حرم ساخت، و ماه حرام، و هدی و قلائد پدید کرد، و تعظیم آن فرمود، تا ایشانرا بر مال و بر نفس خویش امن پدید آمد، و هر جای که نشان درخت حرم دیدند، سر بر خط فرمان

نهادند ، و تعظیم آنرا دستهای بیداد و غارت کوتاه کردند . و دانست رب العزة که اگر ایشانرا بعبادت جاهلیت خویش فرو گذارد جهان خراب گردد . و مردم کشته شوند ، و متاجر باطل گردد ، رب العزة گفت : این همه بدان کردم تا شما بدانید که هر چه در آسمان و زمین است از مصالح بندگان و مرافق ایشان من می دانم ، و بهمه چیزی دانا و توانا ام .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « يا ايها الذين آمنوا انما الخمر و الميسر » الآية - قال النبي (ص): « الخمر جماع الام و أمّ الخبائث » خمر اصل خبائث است و کلید کبائر ، مایه جنایات ، و تخم ضلالت ، و منبع فتنه . عقل را بپوشد ، و دل را تاریک کند ، و چشمه طاعت خشک کند ، و آب ذکر باز بندد ، و در غفلت بگشاید . نفس از خمر مست شود ، از نماز باز ماند ، دل از غفلت مست شود ، از راز باز ماند .

پیرو طریقت گفته بزبان وعظ مرین غافلانرا که : « ای مستان پر شهوت ! وای خفته گان غفلت ! شرم دارید از آن خداوندی که خائنات چشمها میداند ، و باطن دلها می بیند : « يعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور » . آه ! کجاست دره عمری و ذوالفقار حیدری ؟ تا در عالم انصاف برین مستان بی ادب حدّ شرعی براند ، و این غافلان خفته را بجنباند ؟ خبر ندارد آن مسکین که خمر می خورد ، که چون قدح بردست نهند عرش و کرسی در جنبش آید ، و از حضرت عزّت ندا آید که : « و عزّتی و جلالی لا یقنّهم الیم عذابی من الحمیم و الزّقوم » .

میسر قمار است ، و در قمار خانه کسی که پا کباز و کم زن بود ، او را عزیز دارند ، و مقدم شناسند . اشارت است بطریق جوانمردان که : ابدانهم مطروحة فی شوارع التقدير یطأها کل عابری سبیل من الصادرین عن عین المقادیر . خود را در شاهراه تقدیر

ببفکنند تا زیر هر خسی پست شوند ، و از بند هر زنگی برون آیند ، و خود را ناچیز شمردند
تا تو اندر بند رنگ و طبع و چرخ و کو کبی

کی بود جائز که کوئی دم قلندر وار زن

« وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا » الآية - مرد باید که در راه شرع
همگی وی عین فرمان گردد، و يك چشم زخم در وقت فرمان تأخیر و مخالفت روا ندارد .
چنانکه حکایت کنند که یکی از خلفا وقتی بر وی مسأله مشکل شده بود کس فرستاد
به شافعی تا حاضر شود . چون کس خلیفه پیش شافعی رسید، او را دید که دستار را
می پیچید . گفتا : فرمان امیر المومنین است که یائی . شافعی دندان فراز کرد ، و
موافقت فرمانرا آنچه از آن دستار نا پیچیده مانده بود فرو درید ، و پیاپیان نبرد ، که
در فرمان خلیفه تأخیر روا نیست . عجاکارا ! در فرمان مخلوق موافقت شرع را چنین
ایستاده بودند ، باری بنگر تا درهمه عمر يك نفس در فرمان خدا و تعظیم وی راست
رفته ای یا نه ؟

« لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات » الآية - چون اغلب روزگار مرد
در تعظیم امر و نهی بسر می شود، و معظم احوال وی در ادب صحبت و در خدمت بر سنت
بود، در يك نفس و در يك لقمه با وی مضایقت نکنند، هر که مایه ایمان دارد ، و
تقوی شعار خود گرداند ، چنانکه گفت : « اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات تم
اتقوا و آمنوا » یعنی اتقوا المنع و آمنوا بالخلف . با درویشان مواسات کنند ، و دست
اتفاق و صدقه بر ایشان گشاده دارند ، و از منع و بخل پیر هیزند، و دانند که هر چه در
راه خدا هزینه (۱) کنند ، خلف آن در دوجهان باز یابند ، چنانکه گفت : « وما انفقتم
من شيء فهو یخلفه » این خود صفت عوام است ، و بیان مراتب احوال ایشان . باز صفت

اهل خصوص کرد ، و تقوی و احسان ایشان یاد کرد : « ثم اتقوا و أحسنوا » ای اتقوا
 شهود الخلق و أحسنوا ، ای شهداء الحق ، فالاحسان ان تعبد الله كأنك تراه ، كما في الخبر .
 « والله يحب المحسنين » اعمالا والمحسنين آمالاً والمحسنين احوالاً .

« يا ايها الذين آمنوا لا تقتلوا الصيد وأنتم حرم » - صید بر محرم حرام کرد
 از بهر آنکه محرم قصد زیارت کعبه دارد . اشارت میکند که هر که قصد خانه ما دارد ،
 و روی بکعبه مشرف مقدس نهد ، و در جوار حضرت ما طمع کند ، کم از آن نبود که
 صد بابائی ازو در زینهار و امان باشند ، که وی خویشتن را درین قصد که پیش گرفت
 در غمار ابرار و اخیار آورد ، وصفت ابرار اینست که : لا يؤذون الذر ولا يضررون الشر .
 و گفته اند که احرام دونوع است : احرام حاجی بتن ، و احرام عارف بدل ، حاجی تا بتن
 محرم است صید بروی حرام ، عارف تا بدل محرم است طلب و طمع و اختیار بروی حرام .
 و نشان احرام دل سه چیز است : با خلق عاریت و با خود بیگانه ، و در تعلق آسوده .
 و نمره احرام دل سه چیز است امروز ، و سه چیز فردا : امروز حلاوت مناجات و تولد
 حکمت و صحت فراست ، و فردا نور مشاهدت و نداء لطف و جام شراب .

« جعل الله الكعبة البيت الحرام قياماً للناس » الایة - در آثار یارند که چهار
 هزار سال آن کعبه معظم را بتخانه آذری ساخته بودند ، تا از غیرت نظر اغیار بخداوند
 خود بنالید که : بادشاهها ! مرا شریف ترین بقاع گردانیدی ، و رفیع ترین مواضع ساختی ،
 بیت الحرام نام من نهادی ، و امن و امان خلق در من بستی . پس بیلاء این اصنام مبتلا
 کردی . از بارگاه جبروت بدو خطاب رسید که : آری چون خواهی که معشوق صدو
 بیست و چهار هزار نقطه طهارت باشی ، و خواهی که همه اولیا و صدیقان و طالبان را در
 راه جست خود بینی ، و آنرا که خواهی بناز در کنار گری ، و صد هزار ولی و صفی را
 جان و دل در راه خود بتاراج دهی ، کم از آن نباشد که روزی چند در بلاء این اصنام

بسازی، وصفات صفا و مروءه را در بطش قهر غیرت فرو گذاری. سنت ما چنین است. کسی را که روزی دولتی خواهد بود، نخست او را از جام قهر شربت محنت چشانیم. خواست ما اینست، و برخواست ما اعتراض نه، و حکم ما را مرد نه، و صنع ما را علت نه: «نفع ما نشاء ونحکم ما نريد».

۱۴- النوبة الاولى

قوله تعالى: «اعلموا» بدانید: «أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» که الله سخت عقوبت است سخت گیر، «وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^(۹۸) و بدانید که خدای آمرز کاراست و بخشاینده. «ما على الرسول» نیست بر پیغامبر فرستاده، «الْأَبْلَاغُ» مگر رسانیدن پیغام، «وَاللَّهُ يَعْلَمُ» و خدای میداند، «ما تبدون» آنچه پیدامی نمائید، «وما تكتُمون»^(۹۹) و آنچه پنهان می دارید.

«قل» بگو [یا محمد]! «لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ» همسان نیست پلید و پاک، «وَلَوْ اعْجَبَك» و هر چند که ترا شکفت آید، «كَثْرَةُ الْخَبِيثِ» فراوانی پلید، «فَاتَّقُوا اللَّهَ» و پرهیزید از خشم و عذاب خدای، «يَا أُولَى الْأَلْبَابِ» ای زیرکان و خردمندان، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^(۱۰۰) تا جاوید پروزمائید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای ایشان که بگرویدند، «لَا تَسْأَلُوا» می پرسد «عَنْ أَشْيَاءَ» از چیز هائی «ان تبد لكم» که اگر شما را جواب آن پیدا کنند، «تسؤکم» آن جواب شما را اندوهگن کند، «وَان تَسْأَلُوا عَنْهَا» و اگر از آن پرسید، «حِينَ يَنْزِلُ الْقُرْآنُ» اکنون که قرآن فرو میفرستند، «تبد لكم» جواب آن شما را پیدا کنند، «عفا الله عنها» خدای شما را از آن بی نماز کرد، و آن از شما در گذاشت، «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^(۱۰۱) و الله آمرز کار است بردبار.

« قد سألها » پرسید از چنانها ، « قوم من قبلکم » گروهی پیش از شما ،
 « ثم أصبحوا بها كافرين (۱۰۲) » آنکه بآن جواب که شنیدند کافر شدند .

« ما جعل الله » خدا واجب نکرد و فرمود « من بحيرة » از آن نهاد و سنت
 جاهلیت که شتر را گوش میشکافتند ، « ولا سائبة » و نه آن شتر که فرو می گذاشتند ،
 و از بار برنهادن و برنشستن آزاد میکردند ، « ولا وصيلة » و نه آن شتر که با همتای
 خویش می پیوست ، و آنرا نمی کشتند (۱) « ولا حام » و نه آن شتر که پشت خویش را
 حمی کرد « ولكن الذين كفروا » لکن ایشان که کافر شدند ، « يفترون على الله
 الكذب » دروغ می گفتند برخدای و ناراست می ساختند « و اکثرهم لا يعلمون (۱۰۳) »
 و بیشتر ایشان آن بودند که صواب در نمی یافتند .

« و اذا قيل لهم » و چون ایشان را گفتندی « تعالوا الى ما انزل الله »
 باز آئید بآنکه الله فرو فرستاد « والى الرسول » و بارسول وی آئید « قالوا » گفتند:
 « حسبنا » بسنده بود مارا ، « ما وجدنا عليه آباءنا » آنچه پدران خویش بر آن یافتیم
 « اولوكان اباؤهم » باش و اگر پدران ایشان ، « لا يعلمون شيئاً » هیچ چیز
 نمی دانستند ، « ولا يهتدون (۱۰۴) » و نه فرا راه حق می دیدند .

« يا ايها الذين آمنوا » ای ایشان که بگرویدند « عليكم انفسكم » بر
 شما بادا تنهای شما ، « لا يضركم » نکزاید و زیان ندارد شمارا ، « من ضل » براهی
 هر که گم گشت از راه ، « اذا اهتديتم » چون شما بر راه راست بودید ، « الى الله مرجعكم
 جميعاً » با خداست باز گشت شما همه ، « فينبئكم بما كنتم تعملون (۱۰۵) » و خبر کند
 شمارا بآنچه میکردید .

« يا ايها الذين آمنوا » ای ایشان که بگرویدند « شهادة بينكم »

گواهی که بود در میان شما « اِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ » هر که که حاضر آید یکی از شما مرگ « حِينَ الْوَصِيَّةِ » هنگام وصیت کردن « اِثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ » آن گواهی باید از دو گواه استوار از اهل دین شما « اَوْ اخْرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ » یا گواهی دوتن از اهل جزا از دین شما « اِنْ اَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ » اگر چنان بود که در سفر باشید ، « فَاَصَابَتْكُمْ » و ناگاه بشما رسد ، « مَصِيبَةُ الْمَوْتِ » مرگ رسیدنی ، « تَحْسِبُونَهُمَا » ایشانرا هر دو فرا سو کند یناوید « مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ » پس نماز دیگر ، « فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ » تا آن دو گواه سو کند خورند بخدای « اِنْ اَرْتَبْتُمْ » اگر بگواهی ایشان در شك باشید « لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا » که با سو کند دروغ بهای اندک نمی خریم از دنیا ، « وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى » و اگر چند که خویشاوندی بود « وَ لَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ » و گواهی که خدا را بآن قیام میباید کرد پنهان نمیداریم « اِنَّا اِذَا لَمِنَ الْاَثْمِينَ (۱۰۶) » ما پس از بزه کاران باشیم اگر چنین کنیم .

« فَاِنْ عَثَرَ » اگر برافتند « عَلَيَّ اِنَّهُمَا اسْتَحَقَّا اِثْمًا » بر آنکه ایشان هر دو خیانت کردند ، و بزه کار شدند ، « فَاَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا » پس برخیزد دوتن دیگر بجای آن دو گواه [که دروغ گفتند] ، « مِنَ الَّذِيْنَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْاُولِيَّانِ » دو گواه که اولیترند بگواهی ، و نزدیکترند بایشان که آن دو گواه بیشین که مستحق نام خیانت شدند ، بدان شدند که با ایشان خیانت کردند ، « فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ » سو کنند بخورند بخدای « لَشَهَادَتُنَا اِحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا » که گواهی ما دوتن راست تر است از گواهی ایشان دوتن ، « وَ مَا اعْتَدَيْنَا » و ما اندازه راستی در نگذاشتیم ، « اِنَّا اِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۷) » و اگر در گذاشتیم آنکه از ستمکارانیم بر خویشان .

« ذَلِكَ اَدْنَى » این چنین نزدیکتر بود و اولی تر « اِنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا » که گواهان بر وجه خویش و بر راستی مگر آرند « اَوْ يَخَافُوا اِنْ تَرَدُّ اِيْمَانِ »

بعد ایمانهم « و از ردّ الیمین ترسند که سو کنند از مدعی علیه با مدعی گردانند ، «و اتقوا الله» و از خشم و عذاب خدای پرهیزید ، « و اسمعوا » و فرمان وی نیوشید ، « و الله لایهدی القوم الفاسقین (۱۰۸) » و خدای راه نمائست گروهی را که در علم او از طاعت و فرمان بیرون شدگانند .

النوبة الثانية

قوله تعالى: «اعلموا» - بدان که معنی علم دانش است ، و محل آن دل است ، و اقسام آن سه است : علم استدلالی ، و علم تعلیمی ، و علم لدنی . اما استدلالی بمرء عقل است ، و عاقبت تجربه ، و ولایت تمیز ، که آدمیان بآن مکرّم اند ، و الیه الاشارة بقوله: «ولقد کرمنا بنی آدم» ، و علم تعلیمی آنست که خلق از حق شنیدند در تنزیل ، و از مصطفی شنیدند در بلاغ ، و از استادان آموختند بتلقین ، که دانایان در دو گیتی بدان عزیزند بر تفاوت و درجات ، و الیه الاشارة بقوله: «والذین اوتوا العلم درجات» و علم لدنی علم حقیقت است ، و علم حقیقت یاف است ، و این علم عارفان و صدیقان است علی الخصوص ، و هوالمشار الیه بقوله: «وعلمناه من لدنا علماً» و گفته اند که انواع علم ده اند : اول علم توحید ، دوم علم فقه ، سوم علم وعظ ، چهارم علم تعبیر ، پنجم علم طب ، ششم علم نجوم ، هفتم علم کلام ، هشتم علم معاش ، نهم علم حکمت ، دهم علم حقیقت . علم توحید حیات است ، و علم فقه داروست ، و علم وعظ غذاست ، و علم تعبیر ظنّ است ، و علم طب حیات است ، و علم نجوم تجربت است ، و علم کلام هلاک است ، و علم معاش شغل عامه خلق است ، و علم حکمت آئینه است ، و علم حقیقت یاف است . علم توحید را گفت جلّ حلاله : « فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون » ، « هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون » . علم فقه را گفت : « لیتفقّوها فی الدّین » .

علم وعظ را گفت : « کونوا ربانین » ، « لولا ینهیهم الربانیون » ، « لعلمه الذین یتنبطونه منهم » ، واصل این علم وعظ تهدید است بی تقیید ، و وعد است بی امن ، ودالات است بر معرفت . و علم تعبیر را گفت : « وقال للذی ظن » . اصل او ظن است و قیاس و خاطر ، اما چون بیود حقیقت است آنرا می گوید : « قد جعلها ربی حقاً » . و علم طب را گفت : « علم الانسان مالم تعلم » ، واصل آن تجربت است و حیل ، و آن مباح است و نیکو و عفو . شافعی گفت : « العلم علما علم الادیان و علم الابدان » .

و علم نجوم را گفت : « وبالنجم هم یهتدون » ، و آن چهار قسم است : یک قسم واجب ، و آن علم دلائل قبله است ، و معرفت اوقات نماز ، و دیگر قسم مستحب است و نیکو ، و آن علم شناختن جهات (۱) و طرق است رونده را در بر و بحر ، آنرا میگوید : « لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر » . قسم سوم مکروه است ، و آن علم طبایع است بکواکب و بروج . چهارم قسم حرام است ، و این علم احکام است بسیر کواکب ، و آن علم زنادقه و فلاسفه است .

اما علم کلام آنست که گفت جلّ جلاله : « وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم » جای دیگر گفت : « زخرف القول غروراً » ، همانست که گفت : « و ان یقولوا تسمع لقولهم » ، و آن بگذاشتن نص کتاب و سنت است ، و از ظاهر با تکلف و بحت شدن است ، و از اجتهاد با استحسان عقول و هوای خود شدن است ، و دانستن این علم عین جهل است . شافعی گفت : « العلم با الکلام جهل والجهل بالکلام علم » و علم معاش را گفت : « یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا » ، همانست که گفت : « ولم یرد الا الحیوة الدنیا ذلک مبلغهم من العلم » ، و آن علم کسبها است بدانش و رغبت میان عامه خلق ، کس است بر مهانه ، و کس است بحرص ، و آن علم عادتست . اما علم حکمت را الله

گفت جلّ جلاله : « وما يعقلها الا العالمون » . و علم حقیقت را گفت : « وعلمناه من لدنا علماً » ، همانست که گفت : « علی مالم تحط به خبراً » . و شرح این هر دو نوع علم جای دیگر گفته شود ان شاء الله .

و آنجه مصطفی (ص) گفت : « طلب العلم فريضة على كل مسلم » ، علما مختلف اند که از این انواع علوم کدامست . متکلم گفت : علم کلام است ، که معرف حق تعالی بدان حاصل می آید . فقها گفتند : علم فقه است ، که حلال از حرام بوی جدا میشود . اصحاب حدیث گفتند : علم کتاب و سنت است که اصل علوم شرع آنست . صوفیان گفتند : علم احوال دل است ، که راه بندگی آنست ، و سعادت بنده در آن است ، اما اختیار محققان آنست که این خبر يك علم مخصوص نیست ، و این علما همه نیز واجب نیست بلکه هر چه بنده را بدان حاجت است ، در وقت حاجت واجب است ، پس معنی خبر آنست که طلب علمی که بنده را بعمل آن حاجت است واجب است نخست علم معرفت خداست ، و اعتقاد اهل سنت پس علم نماز و طهارت ، آن مقدار که فريضة است ، و آنچه سنت است علم آن نیز سنت است ، و چون فراماه رمضان رسد روزه داشتن در ماه رمضان فريضة است ، و اگر نصابی مال ویرا حاصل شود چون يك سال تمام بسر شود ، بر وی واجب است که بداند که زکوة آن چند است ، و فرا که می باید داد ؟ و شرط آن چیست ؟ و علم حج همچنین آنکه که فرا راه خواهد بود بر وی واجب است که بداند و بشناسد ارکان و فرائض و شرائط آن ، و همچنین هر کار که فرا پیش وی آید چون نکاح و تجارت و مزدوری و پیشه وری آنکه که فرا پیش گیرد بر وی واجب است که است بداند شرائط آن ، و حلال و حرام آن ، و بیرون از این آنچه بدل تعلق دارد واجب است بر هر مسلمان که بداند که حسد و ریا و عجب و حقد و عداوت و گمان بد بمسلمانان بردن این همه حرام است . پس معلوم شد که هیچ مسلمان از علم مستغنی

نیست ، و همه علمها نیز واجب نیست ، بلکه با حوال و اوقات می بگردد چنانکه بیان کردیم ، والله اعلم .

« اعلّموا انّ الله شديد العقاب » - یعنی : لمن عصاه فيما امره و نهاه ، « وأن الله غفور رحيم » لمن تاب وأُتَاب . درین آیت معتدیان را درصید نومید نکرد ، و ایشانرا بتوبه امید داد ، آنکه گفت : « ما على الرسول الا البلاغ » یا محمد ! بر پیغامبر جز رسانیدن پیغام نباشد . تو پیغام برسان . معتدیانرا از عقوبت ما بیم ده ، و تائبانرا بمغفرت و رحمت ما بشارت ده ، و ایشانرا گوی که : ما نهان و آشکارای شما دانیم . آنچه بزبان گوئید دانیم ، و آنچه در دل دارید بخلاف زبان هم دانیم .

« قل لا يستوى الخبيث والطيب » - کلبی گفت : خبیث اینجا حرام است ، و طیبّ حلال ، همچنانکه در سورة النساء گفت : « ولا تبدلوا الخبيث بالطيب » . سدی گفت : خبیث مشرك است و طیب مؤمن ، همچنانکه در سورة الانفال گفت : « ليميز الله الخبيث من الطيب » ، وقال تعالى : « حتى يميز الخبيث من الطيب » یعنی حتی یمیز اهل الكفر من اهل الايمان . میگوید : حلال و حرام هرگز چون هم نبود ، و برابر نباشد ، که حرام بدانجام است ، و حلال نيك سر انجام . « ولو اعجبك كثرة الخبيث » يريد أن اهل الدنيا يعجبهم كثرة المال و زينة الدنيا ، « وما عند الله خير وأبقى » - معنی آنست که یا محمد ! اهل دنیا را خوش آید و شگفت آید کثرت مال و زینت دنیا ، لیکن آنچه بنزدیک خداست نیکوتر و پاینده تر . « فاتقوا الله يا اولى الاباب لعلكم تفلحون » - این خطاب با اصحاب محمد (ص) است . میگوید : از خشم خدا بپرهیزید ، و حلال بحرام مدارید تا بفلاح ابد رسید .

« يا ايها الذين آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء » - این آیت در شأن قومی آمد که

از رسول خدا فراوان چیزها می پرسیدند ، تا رسول خدا روزی خشمگین بر خاست ، و

بمنبر بر شد ، و خطبه خواند ، گفت : « سلونی فوالله لانسئلونتی الیوم فی مقامی هذا عن شیء الا اخبرتکم به » . یاران بترسیدند که مگر کاری عظیم افتاد . انس میگوید که : بر است و چپ می نگرستم ، قومی را دیدم از یاران که می گریستند ، و از بیم آن حال می لرزیدند . مردی از بنی سهم حاضر بود ، او را عبدالله بن حذافه می گفتند ، و در نسب وی طعن میزدند ، برخاست و گفت : یا رسول الله من ابی ؟ فقال (ص) : « ابوک حذافه بن قیس » . زهری گوید که : مادر این عبدالله حذافه پس از آن رو فرا پسر کرد ، و گفت : ما رأیت ولداً اعق منک قطاً ! اکت تأمن ان تكون امک قد قارفت ما قارف بعض نساء الجاهلیة فتفضحها علی رؤس الناس ؟ قال : والله لو الحقنی بعبد اسود للحقت به .

مردی دیگر از بنی عبدالدار برخاست ، گفت : من ابی ؟ رسول خدا گفت : « ابوک سعد » ، فنسبه الی غیراییه . مردی دیگر برخاست گفت : یا رسول الله ! این انا ؟ من کجا خواهم بود یعنی در بهشت یا در دوزخ ؟ رسول گفت : « انت فی الجنة » . دیگری برخاست ، همین گفت جواب همان داد . سدیگری برخاست ، همان گفت ، و همان جواب شنید . چهارم برخاست همان سؤال کرد ، جواب شنید که : « انت فی النار » . مرد دلتنگ و شرمسار گشت . عمر خطاب حاضر بود ، برخاست ، گفت : یا رسول الله استر علینا ستر الله علیک . آنکه پای رسول ببوسید ، و گفت : رضینا بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد نبیاً و بالقرآن اماماً . انا یا رسول الله حدیث عهد بجاهلیة و شرک ، فاعف عفا الله عنک . گفت : یا رسول الله ما بجاهلیت و شرک قریب العهدیم . صلاح کار خود و اسرار دین خود ندانیم . در گذار و عفو کن . رسول خدا آن سخن از عمر پیسندید ، و ویرا خیر گفت . پس در آن حال جبرئیل آمد ، و این آیت آورد : « یا ایها الذین آمنوا لانسئلوا » .

و گفته اند : این آیت بدان آمد که رسول خدا روزی گفت : « ایها الناس ان

الله تعالی کتب علیکم الحج . مردی از بنی اسد برخاست و هو عکاشه بن محسن و قیل هو عبدالله بن جحش ، گفت : افی کل عام یا رسول الله ؟ رسول خشم گرفت ، بیندیشید ساعتی ، آنکه جواب دار ، گفت : « لا ، ولو قلت نعم لوجبت و لما قمتم بها . » آنکه گفت : « ذرونی ما ترکتم فانما هلك من کان قبلکم بکثرة سؤالهم ، و اختلافهم علی انبیائهم ، فاذا امرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم ، و اذا نهیتکم من شیء فاجتنبوه » ، وقال (ص) : « اکر المسلمین فی المسلمین جرماً من سأل عن شیء لم یحرم فحرم من اجل مسألته » .

و صح انه (ص) نهی عن قیل وقال و کثرة السؤال و اضاعه المال ، و أنه (ص) کره المسائل و عابها و سئل رسول الله عن اللحمان یأتی بها اقوام لاندری ماهی ؟ اذ کر اسم الله علیها ام لا ؟ فقال : « ان الله حرم حرمان فلا تنتهکوها ، و حدّ حدوداً فلا تعتدوها ، و سکت عن اشیاء لا عن نسیان فلا تبحثوا عنها ، کلوها و سقوا الله » .

« و ان تسألوا عنها » یعنی عن اشیاء « حین ینزل القرآن » فیها « تند لکم » ای تظہر لکم . میگوید : اگر پرسید از چیزها چون قرآن فرو فرستند ، و آنرا مبین کنند ، آن بر شما دشخوار بود ، و طاقت ندارید ، که قرآن که فرو آید بالزام فرضی فرو آید که بر شما سخت بود ، یا بتحریم چیزی که شمارا حلال بود . پس پرسید ، و آنچه گذشت از آن مسائل که شما را بیان آن حاجت نبود ، آن از شما در گذاشتند و عفو کردند . باین قول « عفا الله » ضمیر مسائل است و روا باشد که « عنها » ضمیر اشیاء نهند یعنی : عفا الله عن تلك الاشياء حین لم یوجبها علیکم .

و عن عبید الله بن عمیر ، قال : ان الله احل و حرم ، فما احل فاستحلوه ، و ما حرم فاجتنبوه ، و ترک بین ذلك اشیاء لم یحرمها ، فذلك عفو من الله . و کان ابن عباس اذا سئل عن الشیء لم یجیء فیہ امر ، یقول هو من العفو ، ثم یقرأ : « ما ایها الذین آمنوا

لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ ، الْآيَةُ . « وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ » ای ذواتجاوز حین لایعجل بالعقوبة . « قد سألها » ای الايات « قوم من قبلكم » یعنی قوم عیسی حین سألوا المائدة « ثم كفروا بها و قالوا انها ليست من الله ، وقوم صالح سألوا الناقة ثم عقروها ، فقال تعالى : « ثم اصبحوا بها كافرين » . فاهلكوا .

وسأل رجل عن ابن عباس : هل تحت هذه الارض من خلق ؟ قال : بلى . قال له : اخبرني ماهو ؟ فقال : لو اخبرتك كفرت ، معناه - والله اعلم - لو اخبرتك انكرت . « ما جعل الله من بحيرة » - این آیت تفسیر آن آیت است که آنجا گفت : « وجعلوا لله مما ذرأ من الحرت والانعام » الآية ، و آن آیت که بر عقیف گفت : « وقالوا هذه انعام » ، و آن آیت که در سورة النحل است : « ويجعلون لما لا يعلمون نصيباً » الآية .

بحیره در نهاد و سنت جاهلیت آن بود که ماده شتری چون پنج بطن بزادی ، و پنجمین بیجه نر بودی ، ایشان گوش آن ماده شتر بشکافتندی و فرو گذاشتندی تا بمراد خویش بسر آب و گیاه شدی ، و نشستن بر آن و کشتن و خوردن آن بر خود حرام کردند . و سائبه آن بود که چون کسی از ایشان بسفر بودی یا بیمار بودی ، نذر کردی و گفتی : اگر مسافر بسلامت باز آید ، یا بیمار به شود ، ناقتی سائبه ای مخلاة پس چون نذر واجب شدی ، آن شتر که نذر در آن بود فرو گذاشتندی . و آزاد کردند از نشستن و بار بر نهادن . و در وصیلة خلافت از وجوه ، و اختار قول سعید مسیب کرده اند ، وی گفته است که وصیله آنست که ماده شتر که بیجه ماده زادید ، و پس آن باز در شکم دیگر هم ماده زادید ، گفتندی : وصلت اختها ، و گوش وی بریدندی بت را . و حامی آن بود که شتر نر را نامزد کردند که هر گاه که از ضراب وی چندین شکم زاده آید ، پشت او از بار بر نهادن و بر نشستن آزاد است . چون آن عدد تمام شدی - و بیشتر آن ده شکم میبود - گفتندی : قد حمی ظهره ، پشت خویش حمی کرد ' نه بر نشستندی ، نه بار

بر نهادندی ، نه بکشتندی ، نه خوردندی .

روی علی بن ابی طلحة عن ابن عباس ، قال: البحيرة والحامي من الابل،
والسائبة والوصيلة من الغنم. این سنتها و نهادهای جاهلیت که عمرو بن لحي الجندی
پدر خزاعه نهاد مصطفی (ص) اکثم خزاعی را گفت: «یا اکثم رأیت عمرو بن لحي
يجر قصبه فی النار، وهو اول من غیر دین ابراهیم ، و بحر البحيرة ، و سيب السائبة، و
وصل الوصيلة، و حمى الحامی ، و انت اشبه الناس به یا اکثم» . فقال اکثم : ایضرنی شبیه
یا رسول الله؟ قال: «لا انت مؤمن، و هو کافر»، وقال زید بن اسلم : قال رسول الله (ص) : «انا
اعرف اول من سيب السوائب ، و غیر دین ابراهیم» قالوا : و من هو یا رسول الله ؟ قال :
« عمرو بن لحي احد بنی کعب ، لقد رأیته يجرقصه فی النار ، یوذی ریحہ اهل النار ،
و انی لاعرف اول من بحر البحائر و وصل الوصيلة و حمى الحامی » . قالوا : و من هو ؟
قال: «رجل من بنی مدلج ، کانت له ناقتان ، جدع آذا نهما ، و حرم البانهما ، ثم شرب
البانهما بعد ذلك ، و لقد رأیته فی النار، و هما تعضانه بافواههما ، و تخبطانه بأيديهما» .

مشرکان این سنت در جاهلیت نهادند ، و اسلام آنرا باطل کرد ، و رب العزة
این آیت با بطلان آن فرو فرستاد ، گفت : «ما جعل الله من بحيرة» یعنی : ما جعل الله
حراماً من بحيرة و لاسائبة و لم يجعلها ديناً ارتضاه ، و دعا الهه ، و لم يخلقها حيث خلقها
بحيرة . «ولكن الذين كفروا» و هم قريش و خزاعة و مشرکوا العرب «يفترون على الله
الكذب» بقولهم ان الله امر بتحریمها ، «و اکثرهم لا یعقلون» خص اکثرهم بأنهم لا یعقلون ،
لأنهم اتباع فهم لا یعقلون ، ان ذلك كذب و افتراء كما یعقله الرؤساء .

«و اذا قيل لهم» یعنی مشرکی العرب ، «تعالوا الى ما انزل الله» فی کتابه من
تحلیل ما حرموا من البحيرة و السائبة و الوصيلة و الحامی ، «والی الرسول قالوا حسبنا
ما وجدنا علیه اباؤنا» من امر الدین ، و انما امرنا ان نعبد ما عبدوا . يقول الله تعالى : «اولو

كان آباؤهم» يعنى و ان كان آباؤهم ، «لا يعلمون شيئاً» من الدين ، «ولا يهتدون» له فيتبعونهم . درين آيت ذم اهل تقليد است ، و شرح آن در سورة البقرة رفت .

«يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم» - مفسران گفتند : اين آيت در شأن كسى آمد كه امر معروف و نهى منكر كند ، و ازوى نپذيرند . عمر عبدالعزيز گفت : «لا يضر كم من ضل» يعنى من لم يقبل «اذا اهتديتم» يعنى اذا امرتهم ونهيتهم . در همه قرآن هدى بمعنى امر معروف و نهى منكر همين است ، و دليل برين آنست كه ابن عمر را گفتند : لو جلست فى هذه الايام فلم تأمر ولم تنه! فان الله تعالى قال: «عليكم انفسكم لا يضر كم من ضل اذا اهتديتم» . فقال ابن عمر : انها ليست لى ولا لاصحابى ، لان رسول الله (ص) قال : «الا فليبلغ الشاهد الغائب» ، فكنا نحن الشهود ، وانتم الغيب ، ولكن هذه الاية لاقوام يجيئون من بعدنا ان قالوا لم يقبل منهم .

و قال ابو امية الشعثاني : سألت ابا ثعلبة الخشني عن هذه الاية ، فقال : سألت عنها رسول الله (ص) فقال : «اثمروا بالمعروف و تناهوا عن المنكر ، حتى اذا رأيت دنيا موثرة و شحاً مطاعاً و هوى متبعباً و اعجاب كل ذى رأى برأيه ، فعليك بخويصة نفسك ، وذر عوامهم فان وراءكم اياماً ايام الصبر ، اذا عمل العبد بطاعة الله لم يضره من ضل بعده و هلك ، و اجر العامل المتمسك يومئذ بمثل الذى انتم عليه كأجر خمسين عاملاً» . قالوا : يا رسول الله كأجر خمسين عاملاً منهم ؟ قال : «لا ، بل كأجر خمسين عاملاً منكم» .

و عن عبدالله بن مسعود فى هذه الاية : قولوها ما قبلت منكم ، فاذا ردت عليكم فعليكم انفسكم ، و الدليل عليه ايضاً ماروى قيس بن ابي حازم ، قال : قال ابو بكر الصديق على المنبر : انكم تقرأون هذه الاية : «يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم» و تضعون غير موضعها ، ولا تدرون ما هى ، فاني سمعت رسول الله (ص) يقول : «ان الناس اذا رأوا منكراً فلم يغيروه عقمهم الله بعقاب ، فأمرؤا بالمعروف و انهوا عن المنكر و لا تغتروا بقول الله

عزوجل: «علیکم انفسکم»، فیقول احدکم علی نفسی، واللہ لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن المنکر، لیستعملن اللہ علیکم شرارکم، فیسومنکم سوء العذاب، ثم لیدعون اللہ خیارکم، فلا یتجیب لهم.

مفسران گفتند: اوّل این آیت منسوخ است و آخر آیت ناسخ. **بوعبید** گفت: در کتاب خدا هیچ آیت نیست که در آن آیت هم ناسخ است و هم منسوخ مگر این آیت، و موضع منسوخ تا اینجا است که گفت: «لا یضرکم من ضل»، و ناسخ اینست که گفت: «اذا اهتدیتم». قال: والهدی هیهنا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. **سعید بن جبیر** گفت: این آیت در شأن اهل کتاب فرو آمد. میگوید: «علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل» من اهل الکتاب.

کلبی روایت کند از **ابو صالح** از **ابن عباس** که رسول خدا از جهودان و ترسیان و کبران **هجر** جزیت پذیرفت، و از مشرکان عرب جز از اسلام نمی پذیرفت یا بس شمشیر. منافقان طعن کردند که این کار **محمد** بس عجب است. میگوید: مرا بآن فرستادند تا خلق را بر دین اسلام دعوت کنم، و اگر نپذیرند قتال کنم. اکنون جزیت از اهل **هجر** پذیرفت، و قتال از ایشان برداشت، و ایشانرا بر کفر خود فرو گذاشت، چرانه با ایشان همان کردی که با مشرکان عرب کرد؟ برین وجه طعن همی کردند و ملامت، تا رب العالمین بجواب ایشان آیت فرستاد: «علیکم انفسکم» ای اقبلوا علی انفسکم فانظروا ما ینفعکم فی امر آخرتکم، فاعملوا به، لا یضرکم من ضل من اهل **هجر** اذا ادوا الجزیة، و لا یضرکم ملامة اللائمین اذا اهتدیتم انتم. و گفته اند که: چون کافران گفتند: «حسبنا ما وجدنا علیه اباءنا» رب العزة مؤمنان را گفت: علیکم انفسکم، و لاتعتدوا بائانکم. **زجاج** گفت: «علیکم انفسکم» معنی آنست که: الزمکم اللہ امر انفسکم، «لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم» ای لا یؤاخذکم اللہ بذنوب غیرکم. «الی اللہ مرجعکم» فی الاخرة

« جميعاً ، الضال والمهتدي ، » فنبئكم بما كنتم تعملون « يجازيكم باعمالكم .
 « يا ايها الذين امنوا شهادة بينكم » - اين آيت در شأن تميم بن اوس الداري
 آمده و عدی بن بدا و بدیل بن ابی ماریه . اين بدیل مسلمان بود ، و تميم و عدی
 ترسا بودند از ترسايان بنی لحم . از شام تجارت میکردند بمکه . چون مسلمانان بهجرت
 بمدينه شدند ، ايشان تجارت خود با مدينه افکندند ، هنگامی در راه بودند که با شام
 میشدند ، بدیل بن ابی ماریه را مرک آمده در راه ، وصیت خویش در مال خویش بنوشت ،
 و آنچه داشت از مال خویش بايشان سپرد ، و ايشانرا بر وصیت خویش گواه گرفت ،
 پس بمرد ، و ايشان مال وی بردند بشام . از آن لختی بر گرفتند ، و لختی باز سپردند .
 ورثه گفتند : درین مال لختی می در باید . رسول خدا ايشانرا هر دو باین آيت سو کند داد
 که خیانت نکردند ، و وصیت تبدیل نکردند . سو کند خوردند که نکردیم . ايشانرا
 گذاشت ، و دعوی ورثه رد کرد . اين آيت در شأن ايشانست . میگوید : ای شما که مؤمنان اید ،
 «شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت» یعنی مقدماته و اسبابه . چون مخائل و نشان مرگ
 بر یکی از شما پیدا شود ، و خواهد که وصیت کند ، در وقت وصیت دو گواه عدل باید که
 حاضر شوند .

« شهادة بینکم » هر چند بلفظ خبر گفت ، اما بمعنی امر است ، یعنی : ليشهد
 اثنان ذوا عدل منکم . بصریان گفتند : تقدیر آيت آنست که : شهادة بینکم شهادة اثنین ،
 و قيل : شهادة بینکم فیما امرکم ربکم و فرض علیکم ان يشهد اثنان ذوا عدل منکم .
 در معنی « منکم » و « من غیر کم » دو قول است : یکی آنست : منکم من اهل دینکم ،
 « او آخران من غیر کم » ای من غیر اهل ملتکم . قول دیگر : منکم من اهل المبت .
 و در صفت اثنان دو قولست : یکی آنست که دو گواه اند که گواه باشند بر وصیت
 موصی . دیگر آنست که دو وصی اند ، و در حال سفر علی الخصوص تاکید امر را دو وصی

گفت ، و دلیل برین قول آنست که در سیاق آیت گفت : « فبقسمان بالله » ، و معلوم است که گواهانرا سو کند لازم نیاید ، و نیز آیت در دو وصی آمد که خیانت کردند در وصیت ، و رسول خدا ایشانرا سو کند داد ، و براین قول شهادت بمعنی حضور باشد ، کقوله تعالى : « و ليشهد عذابهما طائفة » ای ولیحضر . « تجسونهما من بعد الصلوة » ای صلوة العصر . نماز دیگر میخواهد تغلیظ یمین را ، که آن وقتی عظیم است ، و لهذا قال : « حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی » . قیل هی صلوة العصر ، و اهل ادیان آنرا بزرگ دارند ، و تعظیم نهند ، و علی الخصوص اهل کتاب بوقت طلوع آفتاب و غروب آن عبادت کنند ، و آن ساعت از گفت دروغ و سو کند دروغ نیک پرهیز کنند .

« لانشتري به » یعنی بالحلف الکاذب « مناً » من الدنيا ، یعنی یقولان فی یمینهما لانبع الله بعرض من الدنيا ، « و لوکان ذا قربی » ای ولوکان العیب ذا قرابة منا ، « ولانکتُم شهادة الله » ای الشهادة النسی امر الله باقامتها ، « انا اذاً لمن الامین » ان کتمناها

« فان عشر » - این آیت باز در شأن آنست که پس از آن بردست تمهیم الداری و عدی جامی پدید آمد سیمین منقش نذر از جمله کالائی که بفروختند ، و ورثه ابن ابی هاربه در آن افتادند . عرب گویند : عشرت علی کذا ، ای اطلعت علیه ، و وقف علیه . نارسى گویان گویند که . بر افتادم بر فلان چیز ، یعنی که واقف شدم اخذ من غناره الساقط علی الشیء ، یری مالم یکن یری ، و منه قوله : « و کذلک اعثرنا علیهم » ای اطلعنا .

« فان عشر علی انهما » خانا و « استحقا » ان یلزمنا اسم الخيانة و الامم . میگوید : اگر بر افتد که ایشان هر دو بآن آوردند خویشتن را ، و سزا گشتند که ایشانرا خائن خوانند ، و بزه کار دانند بآن خیانت و بزه که کردند ، یعنی تمهیم و عدی که خیانت کردند ، « فآخرا ان یقومان مقامهما » دو کس دیگر از ورثه میت بجای آن دو وصی

برخیزند . این خاست اینجا (۱) نه خاست پای است که خاست نیابت است، یعنی ینوبان،
و این آخران، میگویند عبدالله بن عمرو بن العاص بود و مطلب بن ابی وداعة
السهمیان .

« من الذين استحق عليهم الاوليان » - اولیان تشیئة اولی است ، يقال هذا الاولی
بفلان ، ثم يحذف من الكلام فلان فيقال : هذا الاولی . وهذان اولیان . و در معنی اولیان
دو قول گفته اند : یکی آنست که : الاولیان بالمیت من الورثة . دیگر قول آنست که :
الاولیان بالشهادة ممتن کان من المسلمین ، وهی شهادة الايمان . زجاج گفت : الاولیان
موضع آن رفع است ، از بهر آنکه بدل آن ضمیر است که در « يقومان » است ، یعنی
فليقم الاولیان بالمیت مقام هذين الخائنین ، و آنکه ضمیر « استحق » معنی وصیت باشد،
چنانکه گویند: استحق علی زید مال بالشهادة، ای لزمه ووجب علیه الخروج منه . و برین
قول « من الذين » صفت خائنین باشد ، و خلاصه سخن آن بود : فليقم الاولیان مقام
الخائنین الذين استحق عليهما ما ولياه من امر الشهادة والقيام بها ، ووجب عليهما الخروج
منها و روا باشد که « عليهم » بمعنی فی بود. و ضمیر « استحق » معنی امم باشد ، و « من
الذين » صفت « آخران » بود ، و برین قول تقدیر سخن اینست . فآخران اللذان هما
من الذين استحق فيهم وسببهم الاثم ، ويقومان مقامهما .

قراءت حلف عن عاصم « استحق » بفتح تاوحا، یعنی فآخران من الذين استحق
الاولیان منهم وفيهم الوصية التي اوصى بها الى غير اهل بيته يقومان مقامهما ، وقيل معناه
استحق عليهم الاولیان رد الايمان . قراءت ابوبكر ار عاصم وحمزه ويعقوب الاولین
بجمع است ، یعنی : فآخران من الاولین الذين استحق فيهم وبسببهم الاثم ، و انما قيل لهم
الاولین لانهم الاولون فی الذکر فی قوله : « يا ايها الذين امنوا شهادة بينكم » ، و فی قوله :

« انان ذوا عدل منکم » . « فیقسمان بالله » یعنی یحلفان بعد صلوة العصر ، « لشهادتنا احق من شهادتهما » ای یمیننا احق من یمینهما واصح لکفرهما و ایماننا ، « وما اعتدینا » فیما قلنا ، « انا اذاً لمن الظالمین » . چون این آیت فرو آمد دو کس از ورنه میت برخاستند عبد الله عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه بعد از نماز دیگر تزدیک منبر ، و سو گند خوردند که آن دو نصرانی خیانت کردند ، و دروغ گفتند . پس آن جام سیمین از تمیم و عدی باز ستدند ، و باولیاء میت دادند . پس تمیم داری بعد از آن مسلمان شد ، و با رسول خدا بیعت کرد ، و گفت : صدق الله و رسوله انا اخذت الائناء فأتوب الى الله وأستغفره ، و عدی بن بدا نصرانی مرد .

« ذلك ادنی » - این ادنی اولی است ، و این ولی و دنو^۱ قریبست . میگوید ، این چنین نزدیکتر بود و اولی تر ، که گواهان بر وجه خویش و بر راستی بگزارند « او یخافوا » ای اقرب الی ان یخافوا ، « ان ترد^۲ ایمان » علی اولیاء الميت بعد ایمان الاوصیاء فیحلفوا علی خیانتهم و کذبهم فیفتضحوا ، نم وعظ المؤمنین ان یعودوا لمثل هذا ، فقال : « واتقوا الله » ان تحلفوا ایماناً کاذبة او تخونوا امانة ، « و اسمعوا » الموعظة ، « والله لا یهدی القوم الفاسقین » لایرشد من کان علی معصية . درین آیت که « شهادة بینکم » ، علما سه فرقه اند : قومی گفتند که : این آیت نه منسوخ است ، و اهل ذمت را درین هیچ چیز نیست ، و « اخر ان من غیر کم » معنی آنست که من غیر قبیلنکم ، و گفتند که : گواهی نا مسلمان بهیچ کار نیاید ، و قومی گفتند که : این در اهل ذمت است ، و « من غیر کم » یعنی من غیر اهل دینکم ، اما آیت منسوخ است ، و گواهی نا مسلمان بهیچ کار نیست . قومی گفتند و کثرت درین است ، و بیشترین علماء برین اند که آیت نه منسوخ است ، و « من غیر کم » من غیر اهل دینکم است ، اما گفتند که علی الخصوص در سفر است که گواه از اهل ذمت یابند ، و از مسلمان نیابند .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «اعلموا ان الله شديد العقاب و ان الله غفور رحيم» - شديد العقاب للاعداء، غفور رحيم للاولياء. شديد العقاب دشمنان را قهر است و سیاست، غفور رحيم دوستان را نواخت است و کرامت. دريك آيت قهر و لطف جمع کرد، تابنده ميان قهر و لطف در خوف و رجا زندگی کند، در قهر نگردد خائف شود، باز لطف بیند راجی گردد. خوف حصار ایمان است و تریاق هوا، و سلاح مؤمن. رجا مرکب خدمت است و زاد اجتهاد و عبادت عبادت، و گفته اند که: ایمان و یقین سده دو پر دارد یکی خوف، دیگر رجا. هرگز مرغ بك پر کی تواند پریدن. همچنین مؤمن در خوف بی رجا یا در رجا بی خوف راه دین نتواند بریدن مثل ایمان راست چون مثل ترازو است، يك كفه آن خوف است، و دیگر كفه رجا، و زبانه دوستی، و این كفه ها بعلم آویخته. چنانکه ترازو را از كفه ناچار است، خوف و رجا از علم ناچار است، ازین جهت «اعلموا» در سر آیت نهاد. خوف بی علم خوف خارجیان است، رجا بی علم رجا هر جیان است. دوستی بی علم دوستی ابا احتیان است.

«ما علی الرسول الا البلاغ» - یا محمد بر تو جز پیغام رسانیدن و دعوت کردن نیست، و راه نمودن و بار دادن جز کار ما نیست. «لیس لك من الامر شیء»، «انك لاتهدی من احببت». یا محمد! تو بوجهل را میخوان، یا ابراهیم! تو نمرود را میخوان، یا موسی! تو فرعون را میخوان، یا عیسی! تو قارون را میخوان. شما میخوانید که بر شما جز خواندن نیست، من آنکس را بار دهم که خود خواهم. ای خواستگان ازل! قدم دولت در سرا پرده عشق نهید، که دیر است تا این توفیق بر منشور ایمان شما زدند که: «وألزمهم كلمة التقوى»، وای نا خواستگان ازل! کلیم لعنت بر دوش ادبار خویش

گیرید ، که دیر است تا این نقش نو میدی بر تقد نبهره شما زدند که: «لم یرد الله ان یطهر قلوبهم» . یا محمد! به در بوجهل و بوطالب چند روی ، چند سال است تا تو در کنار ایشان ، و ایشان ترا نمی بینند: «تریهم ینظرون الیک وهم لایبصرون» . رو کرد دل سلمان پارسی بر آی ، و اگر درد دین میجوئی از دل وی جوی ، که پیش از آن که تو قدم در عالم بعثت نهادی ، چندین سال است تا سرگردان گرد عالم در طلب تو می گردد ، و از هر کسی نشان تو می پرسد . هیچ ذره نماند از ذره های عالم که از وی نشان تو نبجست ، هیچ کاروان نماند که از وی خبر تو نپرسد ، هیچ باد نماند که از آن باد نسیم وصال تو نبوئید :

با دل همه شب حدیث تو میگویم بوی تو زهر باد سحر می جویم
« قل لایستوی الخبیث والطیب » - بزبان شریعت خبیث حرام است و طیب حلال ، و بزبان حقیقت هر آن کسب که از یاد کرد و یاد داشت حق خالی بود ، خبیث آنست ، و هر کسبی که در ابتداء آن نام حق رود ، و در میانه شهود حق بود ، و ختم آن بمحمد ، و شکر کند ، طیب آنست . عائشه صدیقه فرمود تا پیراهنی بدوزند . مگر آنکس که می دوخت آن ساعت غافل بود از ذکر حق . عائشه را غفلت وی معلوم گشت ، بفرمود تا آن دوخته باز شکافت ، گفت : این خبیث است ، و خیت ما را نشاید و گفته اند هر مال که حق خدا از آن بیرون کنند ، و زکوة آن بدهند طیب آنست ، و هر چه حق خدای بیرون نکنند خبیث است و بر شرف هلاک . مصطفی (ص) گفت : « ما تلف مال فی البئر والبحر الا بمنع الزکوة منه » ، و گفته اند که : خبیث آنست که در دنیا بر سر هم نهی ، و آنرا ادخار کنی ، و دست اتفاق و خیر از آن فروبندی ، و طیب آنست که فرایش خودداری ، بخبر خرج کنی ، و آن جهان را ذخیره ای سازی . « ما قدّمنا ریحنا وما خلفنا خسرنا » اینست ، و قدمضی ذکره .

« یا ایها الذین امنوا لاتسئلوا عن اشیاء ان تبد لكم تسؤکم » - میگوید کرد مقامات بزرگان مگردید، و تعرض احوال ایشان مکنید، و منازل ایشان میرسید، که آنکه رتبت خویش از آن قاصر بینید، و نومید گردید، و نومیدی تخم حسرتست، و مایه عطلت. یکی بازاری پیش جنید درآمد، گفت: ای پیر طریقت اگر بند کسی اینست که شما بدست دارید، پس ما چه داریم، و چه امید در بندیم، که جای نومیدی است. پیر گفت: لشکر امیران همه خاصکیان و ندیمان نباشند، سگبانان و ستوربانان نیز باشند، و در مملکت همه بکار آیند، و بجای خویش باندازه خویش همه زندگی کنند: گر چه خوبی تو سوی زشت بخواری منکر

کاندرین ملک چو طاوس بکار است مگس.

عزیز شناس حال آن درویش که در مناجات گفته: الهی! ارض بی محباً، فان لم ترض بی محباً فارض بی عبداً، فان لم ترض بی عبداً فارض بی کلباً.

گرمی ندهی بصدر حشمت بارم ساری جو سگان برون در میدارم!

« یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم، الایة - زبان تفسیر آنست که شرح دادیم، و زبان اشارت بر ذوق اهل ارادت آنست که ای مؤمنان! زینهار نفس خویش مقهور دارید، پیش از آنکه شما را مقهور کند، آنرا بطاعت مشغول کنید، پیش از آنکه شما را بمعصیت مشغول کند. **بوعثمان** را ازین آیت یرسیدند، جواب داد که: عليك نفسك ان اشتغلت باصلاح فسادها وستر عوراتها شغلك ذلك عن النظر الى الخلق والاشتغال بهم. **حمین منصور حلاج** مرید خویش را وصیت کرد، گفت: عليك نفسك ان لم تشغلها شغلتك. وقال محمد بن علی: عليك بنفسك ان کفیت الناس شرها فقد ادیت اکثر حقها. طبع نفس آنست که پیوسته با دنیا آرام گیرد و بمعصیت شتابد، و معصیت را خرد شمرد، و بطاعت کاهلی کند، و عجب آرد، و ریاء خلق جوید، و در وی

هم شرك است هم ریا وهم تفاق . چنین گفته اند : النفس مرآة فی الاحوال كلها ، منافقه فی اکثر احوالها ، مشرکة فی بعض احوالها . **بویزید بسطامی** گفت : اگر خداوند عزوجل در آن جهان گوید مرا که : آرزوئی کن ، من آن خواهم که دستوری دهد تا بدوزخ اندر آیم ، و این نفس را عقوبت کنم که در دنیا از رسی به پیچیدم و رنجیدم

مصطفی (ص) گفت : «اعدی عذوک نفسک التي بین جنبیک». این از آن گفت که با هر دشمنی چون بسازی ، از شر وی ایمن گردی ، و با نفس خویش چون بسازی هلاک شوی ، و هر کس را که نیکوداری بقیامت از تو شکر کند ، و اگر بدداری شکایت کند. حال نفس ضدّ این است ، چون ویرا اندرین سرای نیکوداری ، بدان سرای ترا خصمی کند ، و اگر در این سرای بدداری ، بدان سرای شکر کند. **مصطفی (ص)** گفت : « من مقت نفسه فی ذات الله امنه الله من عذاب يوم القيامة » ، و قال (ص) : « یا علی اذا رأیت الناس یشتغل بعضهم بعیوب بعض فاشتغل انت بعیوب نفسك ، واذا رأیت الناس یشتغلون بعمارة الدنيا ، فاشتغل انت بعمارة القلب ». گفته اند که . دل در نهاد آدمی بر مثال کعبه است ، و نفس بر مثال مصطبه ، و هر دو برابر یکدیگرند ، در شبانروزی چندین بار آن نفس اماره در سرا پرده دل شببخون برد ، و آن دل چون مصیبت رسیده ای هر بار بتظلم بدرگاه عزت شود ، هر بار از جناب قدم بدو این خلعت فرستند که : « ان لله تعالی فی کل يوم وليلة ملاماته وستین نظرة فی قلوب العباد » .

۱۵ - النوبة الاولى

قوله تعالی : «يوم یجمع الله الرسل » آنروز که باهم آرد خدای فرستادگان خویش را ، « فیکول » و گوید ایشانرا : « ماذا اجبتهم » شما را چه پاسخ کردند ؟ « قالوا » جواب دهند و گویند : « لا علم لنا » ما را بجواب این دانش نیست ، « انک انت » توئی

تو «عَلَامُ الْغُيُوبِ (۱۰۹)» که دانای غیبهای، آگاه از پوشیده‌ها و گذشته‌ها و نامده‌ها .
 «اذْ قَالَ اللَّهُ» [یاد کن و بدان] آنکه که الله گفت : «یا عِیْسَى بنِ مَرْیَمَ اذْ كُر» ای پسر مریم یاد کن و یاد دار «نَعْمَتِی عَلَیْكَ» نعمت من و نیکوکاری من بر خویشتن ، «وَعَلِیْ وَالدَّتْكَ» و بر مادر خویش «اذْ أُیِّدْتُكَ» که نیرو دادم ترا «بِرُوحِ الْقُدُسِ» بجان پاک از دهن جبرئیل [تا بآن نیروی بی‌بدر از مادر در وجود آمدی] «تَكَلَّمَ النَّاسُ» سخن میگفتی با مردمان «فِی الْمَهْدِ» در کهواره [در ساعت زادن] «وَكَهْلًا» و بزرگی و کهولت [با مردمان بازسخن کوئی]، «وَاذْ عَلَّمْتُكَ» و یاد کن که در تو آموختم «الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ» دین و دانش و تورات و انجیل ، «وَاذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّیْنِ» و یاد کن آنچه میکنی و می‌سازی از گل «كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» برسان مرغ «بِاذْنِی» بدستوری من، «فَتَنْفَخُ فِیْهَا» بازدهن خویش می‌دمی در آن ، «فَتَكُونُ طَيْرًا بِاذْنِی» تا مرغی میشود بدستوری من ، «وَتَبْرُءُ» «الْأَكْمَهَ وَ الْإِبْرَصَ بِاذْنِی» و درست میکنی نابینای مادرزاد را و مردم پسر را بدستوری من ، «وَاذْ تَخْرُجُ الْمَوْتِی بِاذْنِی» و مردگان را از گور زنده بیرون می‌آوری بدستوری من . «وَاذْ كَفَفْتُ بَنِی إِسْرَآئِیلَ عَنْكَ» و یاد کن آنکه که بازداشتم و باز کردم ، بنی - اسرائیل را از تو ، «اذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ» آنکه که بسایشان آمدی بسخنان درست و معجزه‌های روشن ، «فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ» کافرشدگان ایشان گفتند : «إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِینٌ (۱۱۰)» نیست این مکر جادوئی آشکارا .

«وَاذْ أُوحِیْتَ إِلَى الْحَوَارِیِّینَ» و یاد کن آنکه که پیغام کردم و در دل‌های حواریان دادم : «إِنْ آمَنُوا بِی وَبِرَسُولِی» که بگروید بمن و بفرستاده من ، «قَالُوا آمَنَّا» گفتند که بگرویدیم «وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۱۱۱)» و گواه باش که ما گردن نهاد گانیم و مسلمانان .

«اذ قال الحواریون» یاد کن که حواریان گفتند: «یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربک» تواند خدای تو «ان ینزل علینا» که فرو فرستد بر ما «مائدة من السماء» خوردنی از آسمان؟ «قال» گفت عیسی: «اتقوا الله ان کنتم مؤمنین» (۱۱۴) «از خشم خدای پرهیزید اگر کروید کان اید [برو تحکم مکنید و چیزی نخواهید که از آن بلاخیزد].

«قالوا نرید ان نأکل منها» گفتند میخواهیم که از آن بخوریم، «و تطمئن قلوبنا» و دلهای ما آرام افزاید بآن «ونعلم ان قد صدقتنا» و به بینم که تو راست گفتی با ما که ازو بما پیغامبری، «و نکون علیها من الشّاهدین» (۱۱۴)، و بر آن گواهان باشیم خدایرا و ترا.

«قال عیسی بن مریم اللهم ربنا» عیسی گفت خداوند ما! «انزل علینا مائدة من السماء» فرو فرست بر ما مائدهای از آسمان «تکون لنا عیداً» تا ما را آن مائده عید بود [روزی نامدار و کاری نامور] «لاولنا و اخرنا» ما را که پیشینیانم و ایشانرا که پسینیان باشند «و آية منك» و نشانی بود از تو «و ارزفنا» و روزی ده مارا، «وانت خیر الرازقین» (۱۱۴)، و تو بهنر روزی دهانی.

«قال الله» خدای گفت: «انّی منزلها علیکم» من فرو فرستنده آنم بر شما «فمن یکفر بعد منکم» و هر که کافر شود بعد از آن از شما «فانّی اعذّبه» من ویرا عذاب کنم، «عذاباً لا اعذّبه احداً من العالمین» (۱۱۵)، عذابی که کس را عذاب نکردم از جهانیان بآن عذاب.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «يوم یجمع الله الرسل» - ای از کر یوم یجمع الله الرسل، وهو یوم القيامة. فیقول الله ماذا اجاکم قومکم حن دعوتموهم الی طاعتی و توحیدی. این

سؤال توبیخ است، یعنی که از پیغامبران سؤال کند تا امترا بدان توبیخ کند، چنانکه جای دیگر گفت: «و اذا المؤودة سئلت بأی ذنب قتلت» انما تسئل لیوبخ قاتلوها. «قالوا لا علم لنا» - در معنی این آیت قولها است: یکی آنست که روز قیامت پدجاه موقف است، هر موقفی هزار سال، ذلك فی قوله: «فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة». در بعضی از آن مواقف این سؤال هیبت رود که وقت فزع و اظهار سیاست و زفیر دوزخ بود، پیغامبران نرانو درآمده، و عقلها مدهوش گشته، و جانها بچنبر گردن رسیده، چنانکه گفت: «اذ القلوب لدى الحناجر کاظمین». از بسم و فزع و سیاست آن ساعت ایشانرا هیچ جواب نیاید، گویند: «لا علم لنا»، پس آن ساعت در گذرد، و عقلها بجای خویش باز آید، و پیغامبران بر قوم خویش گواهی دهند، و از تصدیق و تکذیب امت خویش خبر دهند، و ذلك فی قوله: «و يقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم» جای دیگر گفت: «ثم انکم یوم القيمة عند ربکم تختصمون» یرید یخاصمهم الرسول، و يقول رسولنا (ص) فیما روی عن بعض المفسرین: «هؤلاء قومی و عشیرتی قمت فیهم اربعین سنة لم یسمعوا منی کذباً، ولم یعلموا منی سحراً و کهانة، و کانوا یحبوننی و یسموننی الامین، فلما کان بعد اربعین سنة جثتهم بالبرهان الساطع و الضیاء اللامع، و دعوتهم الی مافیہ رشد هم و شرفهم فی الدنیا و الآخرة، فکذبونی و هجرونی و أبغضونی و هموا بقتلی و اخرجونی».

و اگر کسی گوید: پیغامبران را فزع چون بود؟ و رب العزة میگوید: «لا یحزنهم الفزع الا کبر»، جای دیگر میگوید: «لا خوف علیهم و لا هم یحزنون». جواب آنست که فزع اکبر دخول جهنم است، و لا خوف علیهم چنانست که گویند بیمار را: لا خوف علیک و لا بأس علیک مما یدل علی النجاة من تلك الحال. و قبل: «لا علم لنا»، یعنی لا علم لنا بیاطن امرهم، و بما غاب عنا ممن ارسلنا الیه، انت الله تعلم باطنهم،

فلسنا نعلم غيبتهم ، انت علام الغيوب .

قال ابن جريج في قوله « ماذا اجبتكم » اي ماذا عملوا بعدكم ؟ يعني هل علمتم ماذا عملوا وأحدثوا بعدكم ؟ قالوا : « لا علم لنا » اي انت الله تعلم الغيب ، ولا علم لنا مع علمك . قال ابو عبيد : ويشبه هذا حديث النبي (ص) انه قال : « يرد على قوم الحوض فيختلفون ، فأقول : آمتي ! فيقال : انك لا تدري ما أحدثوا بعدك » ؟

« ان قال الله يا عيسى بن مريم » - يعني يقول الله في الآخرة يا عيسى بن مريم ، كقوله « و نادى اصحاب الاعراف » اي وينادي ، وهذا لا يجوز الا في اخبار الله ، لانها حق ، فالمستقبل منها والحاضر والماضي واحد ، لانه حق لاشك فيه . روز قيامت رب العزة با عيسى گوید : « ان كر نعمتي » اي منتي عليك و على والدتك . نعمتهای خود با یاد وی میدهد . یکی آنست که : « ایتدك بروح القدس » . دیگر آنست که : « تكلم الناس في المهد و كهلا » الى قوله « واذ تخرج الموتى باذن » شرح آن در سورة آل عمران رفت .

« واذ كفت بنی اسرائیل عنك » - یعنی عن قتلک اذ نصبوا الخشبۃ لیصلبوك . میگوید که : یاد کن آنکه که بنی اسرائیل از توباز کردم ، که ترا بر آسمان بردم ، و شبه تو بر دیگری افکندم ، تا بجای تو دیگری را کشتند . « اذ جئتكم بالبينات » - یعنی العجائب التي كان يصنعها من امر الاكمه والابرص والموتى والطائر . « فقال الذين كفروا منهم » یعنی اليهود « ان هذا الاسحرميين » یعنی ما هذا الذي يصنع عيسى بن مريم من العجائب الاسحرميين . حمزه و كسائي « ساحر مبین » خوانند ، يقول : ما هذا یعنی عيسى الاساحر مبین .

مفسران گفتند : ان عيسى (ع) يخطب يوم القيامة على رؤس الخلائق بهؤلاء الكلمات ، و يخطب ابليس على اهل النار بهذه الكلمات : « ان الله وعدكم وعد الحق و

وعدتکم ، الایة . آنچه برشمرد درین آیت بیان نعمت است که خدای تعالی بر عیسی کرد ، واما نواخت که بر مادر وی کرد آنست که : اصطفایا واختارها و طهرها من الاثم ، واختارها علی نساء العالمین ، وجعلها زوجة محمد (ص) .

« واذ اوحیت الی الحواریین » - وحی اینجا بمعنی الهام است ، یعنی : الهمتهم و قذفت فی قلوبهم التصدیق ، کفوله تعالی : « فاوحی ربک الی النحل » ای الهمها ، و در قرآن وحی است بمعنی کتاب ، چنانکه در سورة مریم گفت زکریا را : « فاوحی الیهم » ای کتب الیهم کتاباً ان سبحوا ، ووحی است بمعنی امر ، چنانکه گفت : « و اوحی فی کل سماء امرها » ای امر فی کل سماء امرها ، و در سورة انعام گفت : « یوحی بعضهم الی بعض » ای یأمر بعضهم بعضاً ، « وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم » یعنی یأمرونهم بالوسوسة و التزیین ، ووحی است بمعنی قول ، چنانکه گفت : « بان ربک اوحی لها » ای قال لها ، ووحی است بمعنی اعلام در خواب ، چنانکه گفت : « و ما کان لبشر ان یشکر الله الا وحیاً » ، ووحی است آنچه جبرئیل (ع) فرو می آورد از آسمان ، از نزدیک خداوند جل جلاله بمصطفی (ص) ، چنانکه گفت : « انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح » ، « و اوحی الی هذا القران » و نظائر این در قرآن فراوان است ، واصل الکلمة انه کل شیء دلت به من کلام او کتاب او اشاره اورسالة فهو الوحی .

« واذ اوحیت الی الحواریین » - حواری الرجل خاصته و خلصانه ، و منه قول النبی (ص) للزیر : « انه حواری » ، یعنی انه الذی استخلصه من الناس ، و منه الدقیق الحواری لانه اخلص لیه من کل مایثوبه . و شرح این کلمه در سورة آل عمران رفت . و یقال : اوحی الله الیهم علی لسان رسولهم « ان آمنوا بی » ای صدقوا بی ، بانی واحد لیس معی شریک ، و برسولی عیسی انه نبی و رسول ، قالوا : آمنا بما جاء من عند الله ، و نشهد ان الله واحد لا شریک له ، و أنك رسولہ ، و « اشهد » یا عیسی « باننا مسلمون » ای مخلصون بالتوحید .

« اذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم » - وحه این مسألت حواریان از عیسی (ع) آنست که ایشان زیادت یقین و تثبیت در ایمان خواسته‌اند ، چنانکه ابراهیم گفت علیه السلام : « رب ارنی کبف تحیی الموتی » ، و روا باشد ، که این مسألت پیش از آن رفت که از عیسی آیات و عجائب دیدند و شناختند از این ائمه و ابرص و احیاء مردگان .

« هل یستطیع ربك » - این از آن جنس است که گوینده‌ای گوید کسی را که : توانی که مرا پیغمبی بجائی بری ؟ توانی که مرا مسألت جواب دهی ؟ این کس که این میگوید داند که او زبان و بای دارد . این استطاعت نامی است ایجاب را پیغام . معنی آنست که مرا این ارزانی داری ؟ واجب داری ؟ حواریان از آن خدای شناس تر بودند که خدائیرا از چیزی عاجز داشتندی ، و قومی از وحشت ظاهر این کلمه بر برهیزیدند ، خواندند که : « هل تستطیع ربك » ؟ کسائی از آنست ، و در اختیار ایشان و در کلمه‌ای که گزیدند کم شغل نست از آنکه در قراءت اول ، که باری آنست که : از خدا طوع و طاعت توانی خواست ، بر تأویل اجابت توانی خواست ، این طاعت اینجا بمعنی اجابت است . ابوالوائل گوید شقیق بن سلمة الاسدی : نعم الرب ربنا ! لو أطعناه ماعصانا . معنی ما عصانا ای ما ای علینا . و از صحابه مردی را است در دعا : « اللهم احفظنی بالاسلام قائماً ، واحفظنی بالاسلام قاعداً ، واحفظنی بالاسلام راقداً ، ولا تطع فیّ عدواً حاسداً » ، ای لاتجب . و احابت از آن طاعت خوانند که دعا در لفظ فرمان بود .

« ان ینزل علینا مائدة من السماء » - مائده نامی است طعام را اگر خوان بود و گرنه ، و خوان نامی است برایه طعام را اگر بدان طعام بود یا نه . يقال : مادنی یمیدنی ، ای اعطانی ، و هی فاعلة بمعنی مفعولة . قال : « اتقوا الله ان کنتم مؤمنین » یعنی

اتقوا الله ولا تقترحوا الايات، ولا تسئلوا شيئاً لم تسئله الامم قبلكم، ولا تقدموا بين يدي الله ورسوله.

روى عمار عن النبي (ص) قال: «انزلت المائدة من السماء عليها خبز و لحم، و أمروا ان لا يخونوا، ولا يدخروا، ولا يرفعوا، فخانوا، وادخروا، ورفعوا، فمسخوا خنازير». چون عیسی گفت: از خشم خدا میرهیزید، و مراو تحکم مکنید، و اقتراح آیات مکنید، ایشان گفتند: نریدان نأكل منها، ما میخواستیم که از آن مائده بخوریم، و ما را بصدق تو یقین افزاید این «تطمئن» معنی آنست که: لتزداد طمأنينة. همچنانکه ابراهیم گفت: «ليطمئن قلبي» و «نعلم» این علم بمعنی رؤیت است. یعنی که ما به ینیم صدق تو بآنچه گفتی که من رسول خدا ام، «ونكون عليها من الشاهدين» لله بالوحدانية، وذلك بالنبوة، و قيل: «ونكون عليها من الشاهدين» لك عند بني اسرائيل اذا رجعنا اليهم.

و قصه مائده آنست که روایت کرده اند از عطا بن ابی رباح عن سلمان الفارسی، گفتا: ایشان که مائده خواستند حواریان بودند، و پنج هزار مرد دیگر از قوم عیسی با ایشان عیسی ایشان را روزه فرمود سی روز روزه داشتند، آنکه بعد از آن مائده خواستند، گفتند: یا عیسی! انا لو عملنا لاحد فقضينا عمله لاطعمنا طعاماً، و انا صمنا و جعنا، فادع الله ان ينزل علينا مائدة من السماء. عسی بسان زاهدان جبهای در یوشید از موی گوسفند بافته، و بمحراب عبادت شد دست برهم نهاده و سر در پیش افکنده، و بر قدم تواضع بایستاده، و گریستن در گرفته، همی گوید: «اللهم انزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عيداً لأولنا و آخرنا و آية منك و ارزقنا و انت خير الرازقين». چون عیسی دعا کرد سفره ای سرخ رنگ از آسمان فرو آمد در میان میخ، بالای آن میخ، وزیر آن میخ، همچون مرغی پرنده از هوا در آمد، همه در آن می نگرستند، چشمها در

آن اعجوبه خیره بمانده ، وهواء عالم از آن مائده خوشبوی گشته ، و عیسی زبان شکر بگشاده که : « اللهم اجعلنا لك من الشاكرين . اللهم اجعلها رحمة ، ولا تجعلها عذاباً . اللهم اسئلك من العجائب فتعطيني . اللهم اعوذ بك ان تكون انزلتها غضباً وزجراً . اللهم ربنا اجعلها عافية و سلاماً ، ولا تجعلها مثله » . همی آمد تا پیش عیسی بزمین رسید .

عیسی و حواریان بسجود در افتادند ، و جهودان در آن عجائب می نگرستند ، و از حسد میگذاختند ، و انکار می نمودند . عیسی در آن نگرست . دستار خوان دید بر سر آن فرو گرفته . عیسی گفت : کیست ازما پرهیز کارتر و پاک تر و در عبادت خدای تعالی تمامتر ؟ ! **شمعون الصفاء** که مهتر **حواریان** بود گفت : انت اولی بذلك یا **روح الله** و کلمته . عیسی وضو تازه کرد ، و دو رکعت نماز کرد با خضوع و خشوع و با گریستن بسیار ، آنکه گفت : بسم الله خبر الرازقین ، و دست فرا کرد ، دستار خوان از سر آن باز گرفت ، ماهی بریان کرده دید ، ماهی فربه نیکو خوشبوی بی خار و بی فلوس ، ماهی که طعم همه خوردنیها در آن موجود بود ، دسته های تره سرون از گندنا گرد آن نهاده و در سرو پای آن نمک و سرکه نهاده . دیگر پنج رغیف دید و پنج انار بر آن نهاده ، بريك رغیف زیتونی نهاده ، و بر دیگری عسل ، و با سوم روغن گاو ، و با چهارم پنیر ، و با پنجم قدید .

شمعون گفت : یا **روح الله** ! امن طعام الدنيا هذا ام من طعام الآخرة ؟ این از طعام دنیا است یا از طعام آخرت ؟ عیسی گفت : نه از طعام دنیا نه از طعام آخرت . طعامی است که رب العزة بکمال قدرت خویش و بجلال عزّ خویش نوآفرید ، چنانکه خواست آنرا که خواست ، و کس را نیست و نرسد که چون و چرا کند ، و از وی واخواست کند ، بیش ازین می رسید ، و بخورید آنچه خواستید ، تا خدای شما را نعمت خویش و فضل خویش بیفزاید . **حواریان** گفتند : یا **روح الله** ! اگر از این اعجوبه

که پیدا آمد آیتی دیگر نمائی امروز نیکوتر بود. عیسی گفت: «یا سمکه اخی باذن الله» ای ماهی زنده شو بفرمان خدای. ماهی زنده گشت، و برخود بجنید، هم بر آن صفت که در میان آب بود. قوم فراهم آمدند، و از آن حال بترسیدند، و کراهیت نمودند.

عیسی گفت: شما چه قوم اید که آیات و عجائب در خواهید! آنکه چون بدید آید از آن کراهیت نمائید! ما اخوفنی علیکم ان تعاقبوا و تعذبوا. سخت می ترسم بر شما از عذاب و عقوبت. یا سمکه! عودی کما کنت باذن الله. فعادت السمکه مشویة کما کانت. گفتند: یا روح الله تو اولیتر که ابتدا کنی، و ازین مائده بخوری. عیسی گفت: معاذ الله که من خورم، بلکه آنکس خورد که طلب کرد و خواست. هواریان بترسیدند، گفتند: نباید که فرو آمدن این مائده عقوبت و مثلث را است و سخط الله. و هیچ از آن نخوردند.

پس عیسی درویشان را و عاجزان و نابینایان و بیماران و مجذومان و دیوانگان و بلا رسدگان را بخواند و گفت: «کلوا من رزقکم الذی رزقکم ربکم، و ادعوه ان یشقیکم، فانه ربکم، و احمده فیكون لکم المهنأ و لغیرکم البلاء» ایشان درافتادند هزار و سیصد مرد و زن ازین درویشان و بیماران و بلا رسدگان، و بخوردند. همه از کرسنگی سیر گشتند، و از بیماری شفا یافتند، و از عیبها و بلاها پاک گشتند. عیسی پس از آن در آن سفره نگرست، هم بر آن صفت دید که از آسمان فرو آمده بود هیچ نقصان در وی نیامده. و گویند هر درویش که آنروز از آن مائده بخورد توانگر گشت، که تا زنده بود نیز درویش نگشت، و هر بیمار که از آن بخورد تا زنده بود بیمار نکشت، پس آن سفره بر سان مرغی بر پرید، هوا گرفت و باسمان باز شد، و ایشان در آن مینگرستند، تا از چشم ایشان غائب گشت.

حواریان چون آن حال دیدند پشیمان گشتند، و تحسّر خوردند، بعد از آن چهل روز آن مائده پیوسته گشت، هر روز بامداد فرو آمد و خاص و عام و درویش و توانگر و بیمار و تندرست از آن میخوردند، و باز دیگر با آسمان باز میشد، تا رب العزة بعیسی وحی فرستاد که: **اجعل مائدتی و رزقی للفقراء دون الاغنياء**. این مائده من و روزی که از آسمان فرو فرستادم تا درویشان خورند نه توانگران. پس این حال بر توانگران صعب آمد، و فتنه و شك در دلهای ایشان افتاد، و دیگرانرا نیز بشك افکندند و گفتند: **اترون المائدة حقاً تنزل من السماء؟ عیسی** گفت: اکنون که فتنه در دل خود راه دادید و بشك افتادید، عذاب را ساخته باشید، و رب العزة بعیسی وحی فرستاد که من با ایشان شرط کرده‌ام که هر آنکس که کافر شود بعد از نزول مائده، او را عذاب کنم، فلذلك قوله: **« فمن يكفر بعد منكم فاني اعذبه عذاباً لا اعذبه احداً من العالمين »**.

عیسی گفت خداوندا! **بندگان** تواند: **« ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم »**. پس از آن رب العالمین عذاب فرو گشاد و سیصدوسی و سه مرد را از ایشان ممسوخ کرد، خنازیر گشتند، شب در خانه خویش با اهل و عیال خفته و بامداد خوکان بودند. در مزبلیها می‌گشتند، و نجاسات و قاذورات میخوردند. **عیسی** ایشان را دید، یکان یکان می‌شناخت، و میگفت: **تو فلانی، و نام تو فلان**. ایشان می‌گریستند و بسر اشارت میکردند، و **عیسی** میگفت: **« قد كنت احذر كم عذاب الله »**. **پس عیسی** از خدای در خواست تا ایشانرا **هلاک** کند، بعد از سه روز **هلاک** گشتند، و کس جبهه ایشان باز ندید. این آن مثلات است که رب العزة امت محمد (ص) را بدان می‌ترساند، میگوید: **« يستعجلونك بالسيئة قبل الحسنة وقد خلت من قبلهم المثالات »**.

قتاده گفت: مائده قوم **عیسی** را جنان بود که من و سلوی قوم موسی را. بامداد و شبانگاه از آسمان فرو آمدی، و خوردندی. **حسن** گفت: **والله ما نزل المائدة**

ولو نزلت لكنت الى يوم القيامة لانه قال لاولنا و اخرنا و نحن منهم . حسن گفت : ايشان مائده خواستند اما چون اين شرط شنيدند كه : « فمن يكفر بعد منكم فاني اعذبه » آلايه استعفا خواستند ، گفتند : لانريدھا . و قول درست آنست كه مائده فرو آمد ، و بر آن طعام بود ، چنانكه شرح داديم . قال وهب بن منبه كانت مائدة يجلس عليها اربعة آلاف ، فقال اشراف القوم من وضعائهم هؤلاء يلطخون علينا ثياباً فلو بنينا بناء نرفعها فلا تصل ايديهم الينا ، فبنوا دكاناً فجعلت الضعفاء لاتصل الى شيء منها ، فلما خالفوا امر الله رفعها عنهم . و گفته اند . آروز كه مائده فرو آمد روز يكشنبه بود ، قوم عيسى آنرا عيدي ساختند ، اينست كه خداي تعالى گفت : « تكون لنا عيداً لاولنا و اخرنا » يعنى نتخذ اليوم الذى تنزل فيه عيداً نعظمه نحن و من يأتى بعدنا . و انما سمي العبد عيداً لانه عواد ينتظر عوده ، ويعتاد معاده ، و قيل معناه عائدة فضل من الله علينا و نعمة منه جل ثناؤه لنا

« و آية منك » - اى و تكون المائدة آية و دلالة على توحيدك ، و صدق نبيك . و در شواذ خوانده اند : « و انه منك » ، ميگويد : و آن از تو بود نه از ارزاني ما . « و ارزقنا » - در اين دو قول گفته اند : يكي آنست كه : و اجعل ذلك رزقاً لنا ، ديگر آنست كه : و ارزقنا الشكر عليه . پس رب العالمين دعاء عيسى اجابت كرد ، گفت : « اني منزلها عليكم » . مدني و شامي و عاصم بتشديد خوانند ، باقى بتخفيف ، و اختيار ابو عبيد و حاتم تخفيف است ، لقوله : « انزل علينا مائدة من السماء » ،

« فمن يكفر بعد منكم » يعنى بعد انزال المائدة ، « فاني اعذبه عذاباً لا اعذبه احداً من العالمين » - جائز است كه اين عذاب در دنيا بود ، و ذلك انهم مسخوا خنازير ، جائز است كه در آخرت باشد ، لقوله تعالى : « لا اعذبه احداً من العالمين » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « يوم يجمع الله الرسل » الآية - صفت روز رستاخیز است، و نشان
 فرع اکبر، آنروز که صبح قیامت بدمد، و سرا پرده عزت بصحراء قهاری بیرون آرند،
 و بساط عظمت و جلال بگسترانند. این هفت آسمان علوی که برهواء لطیف بی عمادی
 بر یکدیگر بداشته، و بقدرت نگه داشته، ترکیب آن فروکشایند، همه برهم زنند،
 و برهم شکنند، که میگوید جل جلاله: « اذا السماء انشقت ». و این هفت فرش مطبق
 را توقیع « تبدل الارض غیر الارض » برکشند، و ذره ذره از یکدیگر برفشانند، و
 بیاد بی نیازی بدهند، که میگوید: « ودکت الارض د کاد کأ ». و این خورشید روان که
 چراغ جهانست، و دلیل زمان و مکان است، بسان مهجوران حضرت رویش سیاه کنند،
 در پیچند و بکتم عدم باز برند، که میگوید: « اذا الشمس کورت. »، و این نجوم ثواب
 را و کواکب زهرا را همی بیک بار بر صورت برک درخت بوقت خریف فرو بارانند،
 و در خاک مذلت بغلطانند، که میگوید: « و اذا النجوم انکدرت ».

فرمان آید که ای دوزخ آشفته! بر گستوان سیاست برافکن، بعرصات حاضر
 شو، که دیراست تا این وعده داده ایم که: « و برزت الجحیم لمن یری ». ای فرادیس
 اعلی! طیلسان نعمت برافکن، و در موقف کمر انقیاد بر میان بند، که دوستان منتظرند،
 از راه دور دراز آمده اند، می خواهیم که راه بایشان کوتاه کنم (۱): « ازلفت الجنة
 للمتقين غیر بعید ». ای جبرئیل تو حاجب باش. ای میکائیل تو جاوش حضرت باش.
 ای زبانیة سرای عقوبت سلاسل و اغلال بر سر دوش نهید. ای غلمان و ولدان همه تاج
 خلد بر سر نهید. ای کروبیان و مقربان در گاه در حجب هیبت کمر سیاست بر میان
 بندید، و صفها بر کشید. نخست مادر و پدر سید را (۲) بقعر دوزخ اندازید. پسر نوح

را غل شقاوت بر گردن نهید ، و مدوِّخ برید . پدر ابراهیم خلیل را بنعت دثبال بریده‌ای بذكر اندازید . بـلعم باعورا را بیارید ، و آن نماز و عبادت وی به باد بردهید ، و غاشیة سگی در سر صورت او کشید ، و باسفل السافلین اندازید ، و سگ اصحاب الکهف بیارید ، و بردا برد از پیش او بزنید ، و قلادة منت بر گردن وی نهید ، و بزنجیر لطف ببندید ، و در کوکة نواختگان او را بدرجات رسانید . این چنین است اگر خواهیم بداریم ، و خواهیم برداریم : « یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید » .

صد هزار و بیست و چهار هزار نقطه نبوت و عصمت و سیادت آن ساعت بزانو در آیند ، و علمهای خود از آن فرع و هیبت فراموش کنند ، و گویند : « لا علم لنا » . هزاران هزار مقربان در گاه و قدسیان ملاً اعلی همه زبان تضرع و تذلل گشاده که : « ما عبدناک حق عبادتک » . آن ساعت تیغ سیاست از غلاف قهر بیرون کشند ، همه نسبها بریده گردانند مگر نسب رسول (ص) . همه خویش و پیوند از هم جدا کنند ، همه رخسارهای ارغوانی زعفرانی گردد . بسا مادر که بی فرزند شود ، بسا فرزند که بی مادر ماند : « یفر المرء من اخیه و امه و ایبه و صاحبته و بنیه » .

آدم صفی آن ساعت فرا پیش آید : ، گوید : بار خدایا ! آدم را بگذار ، و با فرزندان تودانی که چه کنی . نوح گوید : خداوندا ! درین فرع و سیاست طاقتم برسد . هیچ روی آن دارد که برضعیفی ما رحمت کنی ، که ما بخود درمانده‌ایم ، پروای دیگران نیست ، و موسی و عیسی بفریاد آمده که : بار خدایا ! بر بیچارگی ما رحمت کن ، آیا که در آن ساعت حال عاصیان و مفلسان چون بود ، و کار ایشان چون آید . همی در آن وقت و آن هنگام مهتر عالم و سید ولد آدم در میان جمع گوید : خداوندا ! پادشاهها ! مشتی عاصیان اند این امت من ، گروهی ضعیفان اند ، لختی بیچارگان و مفلسان اند . خداوندا ! اگر در عملشان تقصیر است ، شهادتشان بجای است .

اگر در خدمتشان فترت است عقیده سنتشان بر جاست . اگر کارایشان تباه است فضل تو آشکار است . خداوندا ! بفضل خود جرم ایشان پیوش ، بلفظ خودکار ایشان بساز . برحمت خود ایشانرا بنواز ، که خود گفته ای : « لا تقنطوا من رحمة الله » .

« از قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل يستطيع ربك ان ينزل علينا مائدة »
 الایة- سؤال هر کس بر حسب حال او، و مراد هر کس بر اندازه همت او ! شتآن بینامه و
 امه ! چند که فرق است میان یاران عیسی و یاران مصطفی ! یاران عیسی چون گرسنه
 شدند بر عیسی اقتراح کردند ، دل عیسی بخود مشغول داشتند ، و از حظ خود با مراعات
 وی نپرداختند . همه آواز بر آوردند که : « هل يستطيع ربك ان ينزل علينا مائدة من
 السماء » . باز امت محمد یاران مصطفی (ص) چنان بودند با وی که ابوبکر صدیق چون
 تشنگی و گرسنگی بروی زور کرد ، و در غار مار ویرا درگزید ، بر خود همی پیچید ،
 و صبر همی کرد ، و با خود همی گفت . آیا اگر رسول خدا حال من بداند ورنج بشناسد
 که پس دلش بمن مشغول شود ، و از بهر من اندوهگن گردد ، و من رنج خود خواهم ،
 و اندوه دل وی نخواهم . بر گرسنگی و تشنگی صبر کنم و شغل دل وی نخواهم ، و
 نیفزایم . لاجرم فردا در انجمن رستاخیز و عرصه کبری ندا آید که ابوبکر صدیق را
 دست گیرید ، و در سرا پرده زنبوری و قدس الهی برید ، تا لطف جمال ما دیده اشتیاق
 او را این توتیا کشد که : « يتجلى الرحمن للناس عاماً ولایى بکراً خاصاً » . این دولت و
 رتبت او را بدان دادیم که در دنیا يك قدم بر طریق هجرت با مصطفی در موافقت غار
 بر گرفته .

عیسی از امت خویش یاری خواست ، ایشان از وی مائده خواستند . باز
 مصطفی (ص) از امت خود یاری خواست که : « کونوا انصار الله » . یاران همه تن و جان

و مال فدا کردند . رب العزة آن ازایشان قبول کرد و پیسندید ، و باز گفت : «والذین تبوء الداروالایمان من قبلهم» الایة ، وقال تعالى : «یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم» .

قال عیسی بن مریم : «اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء» الایة - چون عیسی دعا کرد ، و مائده خواست رب العالمین دعاء وی اجابت کرد ، و مراد وی درامت وی بداد ، گفت : «انی منزلها علیکم» یا عیسی ! دریغ نیست که مائده میخواهند ، و نعمت که می طلبند ، و نعمت خود همه برای خورندگان دادم ، اما ما را دوستانی اند از امت محمد که از ما جز ما را نخواهند ، و جز یاد ما نیاسایند ، و رحیث کنند جز حدیث ما نکنند ، و شراب خورند جز یاد ما نخورند ، از مهر ما با خود نپردازند ، و از عشق ما با دیگری نگرند :

آنها که وصال یار دلبر باید ازخویشتنش فراق یکسر باید.

چون عشق مجنون روی در خرابی نهاد ، پدر وی گفت : یا مجنون ! ترا خصمان بسیار برخاسته اند ، روزی چند غائب شو ، تا مگر مردم ترا فراموش کنند ، و این سوداء لیلی از تو لختی کمتر شود . وی برفت ، روز سوم می آمد ، گفت : ای پدر ! معذورم دار ، که عشق لیلی آرام ما برده ، و همه راهها بیا فرو گرفته است . راه بر راه صلاح خود نمی برم ، هر چند که همی روم جز بس کوی لیلی آرام نمی یابم :

بس که اندر عشق تو من کرد سر بر گشته ام

بی توای چشم و چراغم چون چراغی گشته ام

بس که دیرا دیر و زودا زود و بی گاه و بگاه

بر سر کوی سلامی کرده و بگذشته ام.

قوله : «تکون لنا عیداً لأولنا و اخرنا» - سمی العید عیداً لان الله تعالى

يعود بالرحمة الى العبد ، و العبد يعود بالطاعة الى الرب . يقول الله عزوجل : « و ان عدتم عدنا » . و قيل معناه : انه اعيد الامر الى ابتدائه ، اى كما كان ابتداء المؤمن على الطهارة حين ولد من امه ، ففى هذا اليوم اعيد الى تلك الحالة من الطهارة ، ولم يبق عليه معصية . روى عن الحسن انه قال : « اخبرت ان المؤمنين اذا خرجوا يوم العبد الى مصلاهم ويضعون جباههم على الرضاء نظر الله تعالى اليهم بالرحمة ، ويقول : استأنفوا العمل فانه قد اعيد الى الابتداء » .

النوبة الاولى

قوله تعالى: « و اذ قال الله » خدا خواهد گفت فردا در قیامت، « يا عيسى بن مريم ءانت قلت للناس » تو گفتی مردمان را ، « اتخذوني و امي الهين من دون الله » مرا که عیسی ام و مادرم را مریم هر دو خدایان دانید و بخدائی گیرید فرود از الله ، « قال سبحانه » عیسی گوید پاکی و بی عیبی ترا ، « ما يكون لى ان اقول » نبود مرا و نسزد که گویم « ما ليس لى بحق » آنچه مرا نیامد و نه سزااست ، « ان كنت قلته » اگر چنانست که گفتم « فقد علمته » تو خود دانسته ای . « تعلم ما فى نفسى » تو دانی که در نفس من چیست « ولا اعلم ما فى نفسك » و من ندانم که در نفس تو چیست ، « انك انت علام الغيوب »^(۱۱۶) ، تو آنی که خداوند غیب دانی . « ما قلت لهم » نگفتم این ترسایان را « الا ما امرتنى به » مگر آنچه تو فرمودی مرا که گوی ، « ان اعبدوا الله ربى و ربكم » گفتم الله را پرستید خداوند من و خداوند شما ، « و كنت عليهم شهيداً » و من گواه بودم برایشان ، « مادمت فيهم » تا در میان ایشان بودم ، « فلما توفيتنى » چون روزی از زمین من سپری کردی ، « كنت انت الرقيب عليهم » دیدبان برایشان توبودی ، « و انت على كل شىء

شهید (۱۱۷) ، و تو بر همه چیز گواهی .

« ان تعذبهم » اگر عذاب کنی ایشانرا « فانهم عبادك » ایشان رهیگان تواند « وان تغفر لهم » و اگر بیامرزی ایشانرا ، « فانك انت العزيز الحكيم » (۱۱۸) ، تو آنی که توئی توانای دانا .

« قال الله » خدای گوید عزوجل : « هذا يوم » امروز آروز است ، « ينفع الصادقين صدقهم » که ایشان که در دنیا راست گفتند آن راستگوئی ایشان را سود دارد ، « لهم جنّات » ایشانراست بهشتهائی « تجري من تحتها الانهار » میرود زیر درختان آن جویها « خالدین فیها ابدآ » جاویدشان جائی آن ، « رضي الله عنهم » خشنود شد خدای از ایشان ، « و رضوا عنه » و ایشان خشنود شدند از خدای ، « ذلك الفوز العظيم » (۱۱۹) ، آنست رستگاری و پیروزی بزرگوار .

« لله ملك السموات والارض » خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها « وما فیهن » و هر چه در آن چهارده طبق ، « و هو على كل شیء قدير » (۱۲۰) « و او بر همه چیز قادر و توانا .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « و اذ قال الله يا عیسی بن مریم » - از درین موضع بمعنی اذا است ، چنانکه گفت : « ولوتری اذ فرعوا » یعنی اذا فرعوا ، وقال بمعنی يقول است ، چنانکه گفت : « ونادی اصحاب الاعراف » ای ینادی ، وبناء این آیت بر آن سخن است که گفت جل جلاله : « يوم یجمع الله الرسل » یعنی که روز قیامت چون پیغامبرانرا جمع کند ، با عیسی چنین خواهد گفت : « انت قلت للناس ؟ این ناس بنی اسرائیل اند ، یعنی که تو در دنیا بنی اسرائیل را گفتی که مرا و مادر مرا هر دو بخدائی گیرید ؟

و رب العالمین خود دانا است که عیسی این سخن نگفت ، اما سؤال توبیخ و تقریر است ، و این تقریر نوعی عقوبت است مر آن ترسایان را که بر عیسی دعوی کردند ، میخواهد که ایشان را در آن عرصه قیامت علی رؤس الاشهاد دروغ زن گرداند ، که عیسی بیند کی خویش اقرار دهد ، و از آنچه ایشان دعوی کردند متبری گردد ، و حجت بر ایشان لازم آید ، این همچنانست که فریشتگان را گوید : « انتم اضللتهم عبادى هؤلاء » ؟ و ظاهر این خطاب با عیسی است ، اما مراد بدین ترسایان اند که حاضر باشند ، لکن رب العالمین نخواهد که ایشانرا اهل خطاب خود کند ، و با ایشان سخن گوید ، که ایشان از آن خوار ترند و کمتر ، این همچنانست که گفت : « و اذا الموءدة سئلت » خطاب با موؤدات است ، و مراد باین توبیخ وائذات است که گنهگار ایشانند ، لکن ایشان را اهل خطاب و سماع کلام خود می نکند ، ظاهر سخن از ایشان بگردانید ، و عقوبت توبیخ بماند بر ایشان .

بو روق کف : بما چنین رسید که : چون این خطاب بعیسی رسد لرزه بر اندام وی افتد ، و از زیر هرتای موی که بر تن وی است چشمه خون روان شود ، جواب گوید : « سبحانك » تنزیهاً و تعظيماً لك « ما يكون لى » ما ينبغى لى « ان اقول ما ليس لى بحق » يعنى بعدل ، ان اعبد و امى غيرك ، « ان كتب قلته فقد علمته . تعلم ما فى نفسى ولا اعلم ما فى نفسك » این نفس اینجا (۱) ذات خداوند است عزوجل همچنانکه اینجا گفت : « كتب ربكم على نفسه الرحمة » ، و النفس الانسان بعينه من قوله « خلقكم من نفس واحدة » يعنى آدم ، و نفس الشيء ذاته و عينه ، تقول : جاء نى نفسه ، و لولا نفسه ما فعلت كذا و كذا ، يعنى ذاته و عينه .

اهل معانی گفتند: نفس در کلام عرب بردو وجه است : یکی آنست که گویند خرجت نفس فلان ، ای خرجت روحه ، و فى نفس فلان ان يفعل كذا ، ای فى روعه (۲).

وجه دیگر آنست که نفس هر چیز حقیقت و جمله آن چیز باشد ، تقول : قتل فلان نفسه ای اهلك فلان نفسه ، ليس معناه ان الاهلاك وقع ببعضه ، انما الاهلاك وقع بذاته كلها ، ووقع بحقیقته. پس معنی آیت آنست که : تعلم ما اضره ، ولا اعلم ما في حقيقتك وما عندك علمه . لباب سخن اینست که : انت تعلم ما اعلم ولا اعلم ما تعلم . « انك انت علام الغيوب » ماكان وما يكون .

« ما قلت لهم الا ما امرتني به » ، في الدنيا ، « ان اعبدوا الله ربي وربكم » - عيسى این سخن ایشانرا گفت ، و رب العزة سه جایگه از وی حکایت باز کرد: در این سوره و در سوره مریم و در سوره الزخرف . « و كنت عليهم شهيداً » - یعنی علی بنی اسرائیل بانی قد بلغت الرسالة « ما دمت فيهم » ما كنت بين اظهرهم ، « فلما توفيتني » قبضتني الى السماء « كنت انت الرقيب » الحافظ عليهم ، « وانت على كل شيء شهيد » ای شهدت مقالتي فيهم ، وبعد ما رفعتني شهدت ما يقولون بعدى .

روی ان عيسى قال : يا رب غبت عنهم ، و تركتهم على الحق الذى امرتني به ، فما ادرى ما احدثوا بعدى ؟ و گفته اند : وفات در قرآن بر سه وجه است : وفات موت و وفات نوم و وفات رفع . وفات موت قبض روح است ، و ذلك فى قوله : « فاما نرينك بعض الذى نعدهم او نتوفينك » ، و قال تعالى : « قل يتوفيكم ملك الموت » ، و قال تعالى فى سورة النحل : « الذين تتوفيه الملائكة » . این همه قبض ارواح اس در وقت انقضاء آجال. وفات نوم قبض ذهن است ، و ذلك فى قوله : « و هو الذى يتوفيكم بالليل » یعنی يميتكم فيقبض من الانفس الذهن الذى يعقل به الاشياء ، و يترك فيه الروح والحياة ، فهو يتقلب بالروح الذى فيه ، و يرى الرؤيا بالذهن الذى قبض منه . وفات رفع عيسى را بود عليه السلام ، يقول الله تعالى : « انى متوفيك ورافعك الى » ای قابضك من بنی اسرائیل

و رافعك الى السماء. همانست که گفت: « فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم » یعنی قبضتني الى السماء.

« ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم » - عیسی (ع)
دانست که از قوم وی کس بود که ایمان آورد، خدای تعالی ویرا برایمان بداشت، و کس بود که هم بر کفر خویش بماند، و مسلمان نگشت. عیسی هردو فراهم گرفت، گفت: ان تعذب من كفر بك منهم فانهم عبادك و انت العادل فيهم، وان تغفر لمن تاب منهم و آمن فانت عزيز لا يمتنع عليك ماتريد، حكيم في ذلك. گفت: اگر آنکس که بر کفر خویش بماند، او را عذاب بعدل کنی، و براستی که راه برایشان روشن داشتی و نرفتند، و بعد از لزوم حجت کافر گشتند، و آنکس که از شرك باز گشت، و مؤمن شد، اگر پیامری فضل تو است، و انعام و احسان تو بروی، که ترا رسد که نپذیری و نیامری بعد از آن دروغ عظیم که بر ساختند، و شرك که آوردند. همین است قول حسن در معنی آیت که گفت: ان تعذبهم، فبقاقتهم على كفرهم، و ان تغفر لهم فبتوبة كانت منهم، یعنی فی الدنيا فان التوبة فی الدنيا تنفعهم.

اگر کسی گوید: « و ان تغفر لهم » اقتضاء آن کند که گوید: « فانك انت الغفور الرحيم، تا سخن متجانس بود، و آخر لایق اول بود، پس چه حکمت را گفت: فانك انت العزيز الحكيم؟ جواب آنست که: سیاق این آیت نه بر معنی آمرزش خواستن است و دعا کردن از بهر ایشان، که عیسی دانست، و بشك نبود که رب العزة کافرانرا نیامرزد، لقوله تعالى: « انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة ». عیسی این سخن بر وجه شك نگفت، بلکه بر وجه خضوع و تسلیم و تفویض گفت و اقرار دادن که: ليس الیه من الامر شيء. عبودیت خویش اظهار میکند، و الوهیت و قدرت و مشیت حق اثبات میکند، میگوید: اگر عذاب کنی کس را بر حکم تو اعتراض نه، و اگر

بیامرزی - و خود نیامرزی - بر تو رد نه ، که توئی آن عزیز که هر چه خواهی کنی ، و از تو واخواست نه ، حکیمی که بحکمت کنی ، در آن پشیمانی نه .

عن ابن عباس ان النبی (ص) قال : « يحشر الناس يوم القيامة عراة حفاة غرلا ، و قرأ (ص) « كما بدأكم تعودون » ، فيؤمر بأمتي ذات اليمين و ذات الشمال ، فأقول : اصحابي ! فيقال : انهم لم يزلوا مرتدين على اعقابهم بعدك ، فأقول كما قال العبد الصالح : « و كنت عليهم شهيداً ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم و انت على كل شيء شهيد . ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم » .

« قال الله هذا يوم ينفع » - نافع يوم بنصب خواند ، باقی برقع خوانند . وجه رفع آنست که « يوم » خبر « هذا » نهند ، و معنی آنست که : قال الله : اليوم يوم منفعة صدق الصادقین ، و وجه نصب آنست که هذا کنایت باشد از « انت قلت للناس » ؛ یعنی اینکه الله فرا عیسی گوید که : « انت قلت للناس » ؛ در آن روز گوید که صادقان را صدق بکار آید . نصب يوم بر ظرف باشد ، و معنی نه آنست که آنروز هر کس که راست گوید ، صدق وی سود دارد ، که کافران آنروز همه راست گویند ، و بر معصیت خود اقرار دهند ، و ایشان را سود ندارد ، بلکه معنی آنست که آن روز صادقان در دنیا و صدق ایشان در عمل آنروز سود دارد که روز پاداش کردار است .

کلبی گفت . صدق اینجا بمعنی ایمان است ، یعنی ينفع المؤمنين ایمانهم . قتاده گفت : فردا در قیامت دو متکلم سخن گویند : یکی روح الله عیسی دیگر عدو الله ابلیس . عیسی گوید : « ما قلت لهم الا ما امرتني به » الایة . ابلیس گوید : « ان الله و عدکم و عد الحق » الایة . عیسی گوید : « ما قلت لهم الا ما امرتني به » الایة ، عیسی در دنیا راستگو بود ، آن صدق وی او را سود دارد . ابلیس در دنیا دروغ زن بود لاجرم صدق وی آنروز سود ندارد ، اینست که الله گفت : « ينفع الصادقين صدقهم » .

آنکه بیان ثواب کرد صادقانرا: «لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدًا رضي الله عنهم ورضوا عنه» - حقیقت رضا آنست که بنده سر بر تقدیر نهد، و زبان اعتراض فرو بندد، که بر هیچ وجه بر حکم خدای اعتراض نکند. **بوعلی دقاق** گفت: «ليس الرضا ان لاتحس بالبلاء، انما الرضا ان لاتعرض على الحكم والقضاء».

بموسی وحی آمد که: «يا ابن عمران! رضائي في رضاك بقضائي». **بو عبد الله خفیف** گفت: رضا بر دو قسم است: رضا به و رضا عنه، فالرضا به مدبراً و الرضا عنه فيما يقضى. قال رسول الله (ص): «ذاق طعم الايمان من رضی بالله رباً». و خلاف است مبان علماء طریقت و ارباب معارف که رضا از جمله مقاماتست؟ یا از جمله احوال؟ خراسانیان بر آنند که از جمله مقاماتست، یعنی که نهایت توکل است و کسب بنده، و عراقیان بر آنند که از جمله احوال است نه کسب بنده، یعنی نازله ایست واردی که از غیب بدل پیوندد، و دل بوی آرام گردد. قومی گفتند: بدایت رضا مکتسب است از جمله مقامات، و نهایت آن نامکتسب از جمله احوال، و گفته اند: الرضا سکون القلب تحت مجاری الاحکام، و سرور القلب بمر القضاء. روی ان **عمر بن الخطاب** کتب الی **ابی موسی**: اما بعد، فان الخير كله في الرضا، فان استطعت ان ترضى، والا فاصبر، «ذلك الفوز العظيم» فازوا بالجنة، و نجوا مما خافوا.

«لله ملك السموات والارض وما فيهن» - این آیت رداست بر ترسایان بر آنچه گفتند از زور و بهتان و ناسزا در خداوند جهان و جهانیان. میگوید: آسمان و زمین و هر چه در آن است همه ملك و ملك خدا است، همه رهی و بنده اوست، همه آفریده و ساخته اوست. عیسی و فرشتگان و غیر ایشان همه در ملك اوست، «و هو على كل شيء قدير» وی بر همه چیز قادر است و توانا. عیسی را بی پدر بیافرید، و بر وی دشخوار

نبود . هفت آسمان و هفت زمین راست کرد ، و هر چه در آن بساخت ، و او را در آن حاجت بانباز و یار نبود ، و قيل : «لله ملك السموات والارض» ای خزائن السموات ، وهو المطر و خزائن الارض ، وهو النبات ، «وهو على كل شيء قدير» .

عن شهر بن حوشب عن اسماء بنت يزيد الانصارية ، قالت : كنت آخذة بزمام ناقة رسول الله (ص) اذ نزلت عليه سورة المائدة ، فكاد عضد الناقة ان ينكسر من ثقلها .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « واذ قال الله يا عيسى بن مريم » الآية - از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت این سؤال تشریف است نه خطاب تعنیف ، که مراد براءت ساحت عیسی است و با کی وی از گفتار تثلیث ، که ترسایان بروبستند ، و بروی دعوی کردند ، و عیسی ادب خطاب نگه داشت ، که بجواب ابتدا بثناء حق کرد جل جلاله نه بتزکیت خویش ، گفت : «سبحانك» ای اترهك تنزیهاً عما لایلیق بوصفك . پس گفت : «مایکون لی ان اقول مالیس لی بحق» بار خدایا ! چون از قبل تو بر رسالت مخصوصم ، شرط نبوت عصمت باشد ، چون روا بود که آن گویم که نه شرط رسالت بود ؟ ! «ان كنت قلته فقد علمته» ! اکر گفته‌ام ، خود دانسته‌ای ، و واثقم بآنکه تو میدانی که نگفته‌ام.

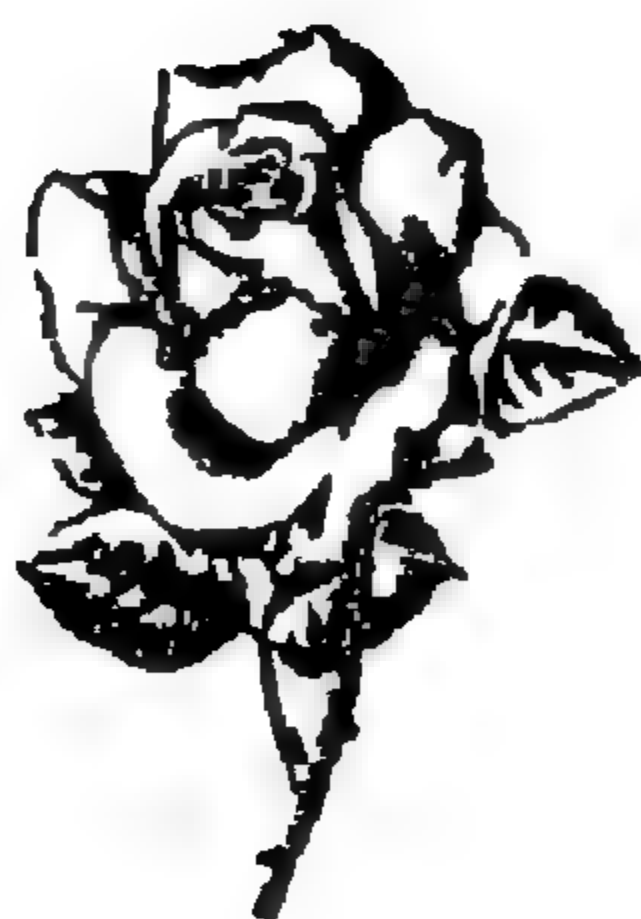
«تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسك» - این رد است بر جهلمیان در اثبات نفس باری جل جلاله ، و همچنین مصطفی (ص) گفت در خبر صحیح بر وفق آیت در اثبات نفس : «سبحان الله و بحمده عدد خلقه و مداد کلماته و رضا نفسه» ، و ناك نیست از آنکه این نفس بر مخلوق افتد ، و صفت وی باشد ، که موافقت اسم اقتضاء موافقت معانی نکند . نفس مخلوق منفوس است یعنی مولود ، من قولهم نفست المرأة ، و مصنوع است و محدث عاریتی و مجازی ، ساخته باندازه ، و بهنگام زنده بجرم و نفس ، و آنکه زاده میان دو کس

محتاج خورد و خواب، گرفته نان و آب، نابوده دی، بیچاره امروز، نایافت فردا، و نفس خالق ازلی و سرمدی بوده و هست، و بودنی بی کی و بی چند و بی چون، نه حال کرد نه حال گیر، نه نوعت نه تغییرپذیر، نه متعاور اسباب، نه محتاج خورد و خواب، هرگز کی مانده بود نفس کرده به نفس کردگار. این مجبور و او جبار، این مقهور و او قهار، این نبود و پس نبود، او هرگز نبود که نبود و هرگز نبود که نخواهد بود.

شیخ الاسلام انصاری را پرسیدند: چه گوئی ایشانرا که گویند: ما صفات خدای بشناختیم، و چونى بینداختیم. جواب داد که: صواب آنست که گویند: ما صفات الله را بشنیدیم، و چونى بینداختیم، که این می باید شنید نه می باید شناخت، مسموع است نه معقول، مسموع دیگر است و معقول دیگر، ما در صفات الله بر مجرد سمع اقتضار میکنیم، و اگر خواهیم که در شیوه اعتقاد در صفات الله از مقام سمع قدم فراتر نهم نتوانیم، هرچه خدا و رسول گفت برپی آئیم. فهم و وهم خود کم کردیم، و صواب دید خود معزول کردیم، و خود را باستخذا پیو کندیم، و باذعان کردن نهادیم، و بسمع قبول کردیم، و راه تسلیم سپردیم. هر که الله را مانده خویش گفت، او الله را هزار انبازیش گفت، و هر که صفات الله را تعطیل کرد، او خود را در دو گیتی ذلیل کرد. هر که اثبات کرد خدا را ذات و صفات خود را، درخت بیروزی گشت و نجات. «امنا به کل من عند ربنا». «امنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدين». تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک. «خدا یا! تو دانی که در نهاد پسر هریم چه ترکیب کردی. تو دانی که در احوال وی چه راندی. تو از اسرار و نعوت وی خبر داری. ویرا در سراپرده غیب تو راه نیست: «انک انت علام الغیوب».

«ما قلت لهم الا ما امرتني به» - خداوندا! ما کمر امتثال فرمان بر میان داشتیم. رقاب ما در ربه طاعت بود. بحکم فرمان اداء رسالت کردیم. سخن ما بایشان

این بود که : « ان اعبدوا الله ربي وربكم » چون صحیفه حیات ما در نوشتی، و نوبت عمر ما بسر آمد، و از عالم فنا با عالم بقا آوردی، بنده را از حال ایشان آگاهی نبود، تودانی که ایشان چه کردند و چه گفتند، از اسرار و احوال ایشان تو خبرداری. اکنون فذلك حساب، و باقی کار با دو حرف آمد : « ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم ». اگر شان عذاب کنی بندگان تواند و اگر شان بیامرزی بیچارگان تواند. اگر خلعت رضا پوشی عاشقان کوی تواند، و اگر داغ هجر برایشان نهی مصیبت زدگان راه تواند. اگر بفردوس شان فرود آری نواختگان فضل تواند، و بر بزنندگان هجرشان بازداری کشتگان تیغ قهر تواند. خداوندا ! اگر شان عذاب کنی ایشان سزاء آند، و بیامرزی تو سزاء آنی. اگر بیامرزی ترا خود زیان نمیدارد که تو آن عزیز می که گفت و کفر کافران و توحید موحدان بنسبت با جلال عز تو یکسانست، نه از توحید موحدان حضرت ترا کمالست، نه از کفر کافران در گاه ترا نقصان. ایشان آن کردند که از ایشان آید، تو آن کن که از تو آید.



سورة الانعام

۱- النوبة الاولى

قوله تعالى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند فراح بخشایش مهربان « الحمد لله » ستایش نیکو خدا را
« الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ » که اویا فرید آسمانها وزمین « وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ
وَالنُّورَ » و تاریکی شب آفرید و روشنائی روز « ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا » پس ایشان که
کافر شدند « بِرَبِّهِمْ يُعَدِّلُونَ ^(۱) » آمدند و ما خدای خویش انسا ز گفتند .

« هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ » او آنست که یسافرید شما را « مِنْ طِينٍ » از گل
« ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا » آنکه درنگ را کیی ساخت « وَاجَلَ مَسْمًى عِنْدَهُ » و کیی است
نامزد کرده بنزدیک وی « ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ^(۲) » و آنکه شما که یگانگارا ید در شك
می پیچید.

« وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ » و اوست الله نام و در آسمانها است ، « وَ فِي
الْأَرْضِ يَعْلَمُ سُرَّتَكُمْ وَ جَهْرَكُمْ » و نهان شما و آشکارای شما میداند در زمین « وَ يَعْلَمُ
مَا تَكْسِبُونَ ^(۳) » و میداند آنچه میکنید.

« وَ مَا تَأْتِيهِمْ » و نمی آید بایشان « مِنْ آيَةٍ مِنْ رَبِّهِمْ » سخنی از

سخنان خداوند ایشان « **الَا كَانُوا عَنْهُمْ مُعْرِضِينَ** » (۴) مگر که از آن روی گردانیده می باشند .

« **فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ** » اکنون که دروغ زن گرفتند کار راست و سخن درست ،
 « **لَمَّا جَاءَهُمْ** » چون بایشان آمد « **فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ** » آری آید بایشان « **أَنْبَاءُ مَا كَانُوا**
 به **يَسْتَهْزِؤْنَ** » (۵) خبرهای آنچه افسوس میکنند بر آن .

النوبة الثانية

ابن عباس گفت . سورة الانعام جمله بمکه فرو آمد از آسمان مگر شش آیت :
 « وما قدر والله حق قدره » تا آخر سه آیت ، و « قل تعالوا » تا آخر سه آیت . این شش
 آیت بمدینه فرو آمد ، و باقی بیکبار اندر يك شب اندر مکه بمصطفی فرو آمد ، و هفتاد
 هزار فرشته باوی ، چنانکه دو کناره عالم فرو گرفته بودند ، و زجل تسبیح و تحمید
 ایشان همه عالم رسیده ، و **مصطفی** (ص) آن ساعت سجود در افتاده ، و میگفت :
 « سبحان الله العظيم »

و در خبر است که هر آنکس که این سورة بر خواند ، آن فرشتگان حمله
 بر وی نما کنند ، و درود دهند ، و نواب عظم بشارت دهند . **عمر خطاب** گفت :
 « الانعام من نواجب اوجائب القرآن » **علی ابن ابی طالب** (ع) گفت : « سورة الانعام من
 قرأها فقد انتهى فی رضا ربه » . **جابر بن عبد الله** گفت : من قرأ ثلاث آیات من اول
 سورة الانعام بعث الله اليه اربعين الف ملك ، و كتب له بكل اعمالهم الى يوم القيامة ،
 و نزل ملك من السماء السابعة ، و معه مرزته (۱) من حديد ، كلما اراد الشيطان ان

۱- مرزبه بکسر میم و سکون راء و فتح راء و شدید باء یا بحیف آن معنی کلوخ کوب
 و آهنکوب حدادان (منتهی الارب) .

یوحی فی قلبه شیئاً ضربه بها ضربة کان بینہ و بینہ سبعون حججاً . فاذا کان یوم القیامة قال الرب عزوجل : « عبدی ! کل من تمار جنتی ، واستظل بظل عرشی ، واشرب من ماء الکوثر ، واغتسل من ماء السلسبیل ، فانا ربک وانت عبدی » .

و در این سوره چهارده آیت منسوخ است چنانکه رسیم بآن شرح دهیم ، و آیات آن بعدد کوفیان صد و شصت و پنج آیت است ، و سه هزار و هشتصد و پنجاه کلمه ، و دوازده هزار و دوست و پنجاه و چهار حرف ، و بیشترین آن حجت آوردن است بر مشرکان عرب ، و بر مکذبان بعث و نشور ، ازین جهت یکبار فرو آمد که در معنی احتجاج همه یکسانست .

کعب احبار گفت : افتتاح تورات باول سوره الانعام است الی قوله : « برهم يعدلون » ، و ختم آن بآخر سوره بنی اسرائیل ، و یک روایت بآخر سوره هود . **مقاله گفت :** مشرکان عرب **مصطفی** را پرسیدند که : من ربک ؟ گفت : « الاحد الصمد الذی خلق السموات والارض » . مشرکان او را دروغ زن گرفتند بآنچه رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد ، و خود را بدان بستود ، و صنع خود بر وجود دلیل آورد .

« الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و جعل الظلمات و النور » آفرینش آسمان و زمین و شب و روز دلیل کرد و برایشان حجت آورد که از مخاوقات ازین عظیم تر هیچ چیز نیست . و آنکه آسمان فرایش داشت مذکر ، از بهر آنکه آسمان شریف تر است از زمین و عالی تر ، و نیز آسمان پیش از زمین آفریده ، و سماوات بجمع گفت از بهر آنکه هفت آسمان اند ، و زمین بواحد گفت ، که همه متصل یکدیگرند ، و نقولی خود باک زمین است ، آسمانی بدان عظیمی بی عمادی بر هوای لطیف نداشته ، و زمین حاکی بر سر آبی نداشته ، و آرام گرفته ، و شب و روز بر پی یکدیگر داشته ، و آنرا قوام خلق ساخته ، آسمانها را بدو روز مافرید ، چنانکه گفت : « ففضیهن سبع سموات فی یومین » .

بگویند روز یکشنبه بود و دوشنبه .

و زمین بدو روز بیافرید، چنانکه گفت : « خلق الارض فی یومین » ، و میگویند
وز سه شنبه بود و چهار شنبه ، آسمانها از دود آفریده ، و زمین از کف دریا ، و ذلك
ما روی عن ابن عباس قال : ان الله عزوجل خلق اول ما خلق نوراً ، ثم خلق ظلمة ،
ثم اراد أن يخلق الماء ، فخلق من النور جوهره ، وهى يا قوته خضراء ، ثم دعا بها ، فلما ان
معت كلام الرب تعالى ذابت فرقاً منه ، حتى صارت ماء ، وهى ترعد من مخافته ، فهو
لذلك يضطرب و يرتعد را کدأ اوجارياً الى يوم القيامة ، ثم قال : ان الله عزوجل خلق
ريح فوضع الماء على متن الريح ، ثم خلق العرش فوضعه على الماء ، فذلك قوله : « وكان
يشه على الماء » ، ثم اظهر النار من الماء ، حتى غلى الماء ، و ارتفع دخانه ، و علام الزبد ،
لسماء من الدخان ، فذلك قوله : « ثم استوى الى السماء وهى دخان » .

« وجعل الظلمات والنور » - جعل اینجا بمعنی خلق است ، نظیره : « وجعلنا
قلوب الذين اتبعوه رأفة » ، وله نظائر كثيرة فى القرآن و غيره ، و در قرآن جعل
يد بمعنی قول و تسمیت و صفت ، نه بمعنی خلق ، چنانکه گفت : « انا جعلناه قراناً
بیاً » یعنی انا قلناه و سمیناه ، نظیرش آنست که گفت : « وجعلوا لله شركاء الجن » ،
« وجعلوا لله مما ذرء من الحرث » ، « وجعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن اناثاً » .
لوم است که ایشان نیافریدند بلکه نام نهادند ، و صفت کردند ، و همچنین عرب گویند :
ملت الزانى فاسقاً ، ای سمیته بذلك ، و حکمت علیه و وصفته به . و در جمله بدانکه
جعل « چون بیک مفعول تعدی کند بمعنی خلق باشد ، و چون بدو مفعول تعدی کند
منی تسمیت و صفت باشد ، یا بمعنی انزال ، چنانکه گفت : « ولو جعلناه قراناً
جمياً » یعنی لو انزلناه بلغة العجم . و این مسأله را شرحی است در اثبات کلام باری
، جلاله و رد بر معتزله ، و در جای دیگر ازین روشن تر گوئیم ان شاء الله .

« وجعل الظلمات والنور » **واقدی** گفت : هر جا که ظلمات و نور گفت در قرآن ، آن کفر و ایمان است ، مگر درین آیت که ظلمات اینجا تاریکی شب است ، و نور روشنائی روز . فرایش داشتن ظلمات بر نور دلیل است که نخست شب آفرید ، و پس روز ، و بدل علیه قوله : « وآیه لهم الليل نسلخ منه النهار » ، و كذلك قوله : « و أغطش ليها و اخرج ضحیها » . قومی گفتند : نخست روز آفرید ، و پس شب ، بدلیل قوله : « و الليل اذا بغشى و النهار اذا تجلی » . **قتاده** گفت : ظلمات و نور اینجا بهشت . اسب و دوزخ . **حسن** گفت : کفر است و ایمان ، و در جمله گفته اند که : ظلمات اسمی جامع است عین ظلمت را و هر چه بدان ماند از کفر و نفاق و حجت های باطل ، و نور اسمی است جامع عین نور را و هر چه بدان ماند از ایمان و تصدیق و کلمه حق و حجت های روشن درست .

« نم الذین کفروا » - ای بعد هذا البیان ، « بر بهم يعدلون » ای يجعلون له عدیلا ، فيعبدون الحجاره الموات ، و هم مقرون بأن الله خالق ما وصف . عدل همتا کردن بود چیزی با چیزی که این عدل آن کنی و آن عدل این ، و در خبر است : « کذب العادلون بالله » . **نضر شمیل** گفت : « بر بهم » این با بمعنی عن است ، و « يعدلون » از عدول است برگشتن ، ای یمیلون و ينحرفون عن الحق . معنی جمله آیت آنست که رب العالمین خبر داد و بیان کرد که آفرید کار آسمان و زمین و شب و روز و نور و ظلمت که در آن راحت و منافع خلق است منم ، و آنکه این کافران می آیند و بتانرا که در توان ایشان این صنع نیست ، ما را همتا می سازند ، و با ما برابر میکنند ، و درین سخن تعجب مؤمنان است بآنچه کافران کردند ، یعنی که ای مؤمنان شگفت دارید آنچه ایشان کردند که با ما دیگری انباز گفتند ، و خالق و صانع مائیم . و آنکه « الحمد لله » در بیش آیت نهاد ، یعنی که شما شکر کنید ، و آزادی کنید ، و نعمت بر خود شناسید ، و آنچه کافران کردند مکنید .

« هو الذی خلقکم من طین » - هر چند که این خطاب با فرزندان آدم کرد ، اما مراد بآن آفرینش آدم است که ویرا از گل آفرید ، و فرزندانرا از آب مهین ، چنانکه گفت : « الم نخلقکم من ماء مهین » ؟ ابن عباس گفت : خلق الله آدم من اديم الارض بعد العصر يوم الجمعة فسماه آدم ، ثم عهد اليه فتى ، فسماه الانسان ، فوالله ما غابت الشمس حتى اهبط الى الارض. آدم را از اديم زمين آفرید که در آن زمين هم شور بود و هم خوش ، هر که را از شور آفرید بدبخت آید ، و اگر چه فرزند پیغامبر بود ، و هر که را از خوش آفرید نیک بخت آید ، و اگر چه فرزند کافر بود .

و روى ابو هريرة عن النبى (ص)، قال : « ان الله خلق آدم من تراب وجعله طيناً ، ثم تر که حتى كان حمأ مسنوناً ، ثم خلقه و صوره ، ثم تر که حتى اذا كان صلصلاً كالفخار ، مر به ابليس ، فقال : خلقت لامر عظيم ، ثم نفخ الله فيه روحه » .

و روا باشد که « خلقکم من طین » بر عموم رانند ، و وجهه ما قيل ان الله تعالى اذاب الطين ، و حوله نطفة ، و اودعه الاصلاب ، فيكون كل من خلق من نطفة « مخلوقاً من طين » . « ثم قضى اجلاً » - این اجل مدت حیات فرزند آدم است آنروز که میرد . « و اجل مسمى عنده » - این دیگر اجل مدت درنگ وی است در خاک تا روز قیامت . و گفته اند : اجل اول مدت بقاء عالم است یعنی که الله داند که این کیتی چند ماند ، و اجل دیگر وقتی است نامزد کرده بنزدیک الله در غیب علم وی ، که این کیتی کی بسر آید ؟ و قیامت کی خواهد بود ؟ و قيل : قضى اجلاً ، هو النوم ، و اجل مسمى عنده الموت .

و بدانکه قضا بر ده وجه آید : یکی بمعنی وصیت ، و ذلك فى قوله تعالى : « و قضى ربك الا تعبدوا الا اياه » . همانست که در سورة القصص گفت : « از قضينا الى وسى الاجل » ، یعنی عهدنا اليه و وصينا بالرساله الى فرعون و قومه . وجه دوم بمعنی خبر است ، چنانکه گفت : « و قضينا الى بنى اسرائيل الكتاب » ای خبرنا بنى اسرائيل

فی التوراة ، همانست که در سورة الحجر گفت : « و قضینا الیه ذلک الامر » ای خبرنا لوطاً ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین. وجه سوم بمعنی فراغ است ، چنانکه گفت : « فاذا قضیت مناسککم » ، « فاذا قضیت الصلوة » ، « فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض » . وجه چهارم بمعنی فعل است ، چنانکه گفت : « فاقض ما انت قاض » ، ای افعل ما انت فاعل ، « انما تقضى هذه الحیوة الدنيا » ای انما تفعل فی هذه الحیوة الدنيا . همانست که در سورة الانفال گفت : « ليقضى الله امراً کان مفعولاً » . و در آل عمران و در سورة مریم گفت : « اذا قضی امراً » ای اذا فعل امراً کان فی حکمه ان یفعله ، « فانما یقول له کن فیکون » . پنجم بمعنی انزال است ، چنانکه گفت : « یا مالک ليقض علينا ربک » ای لينزل علينا ربک الموت. همانست که در سورة الملائکه گفت : « لایقضى عليهم فیموتوا » ای لاينزل عليهم الموت . ششم بمعنی وجوب است چنانکه در سورة هود گفت : « و قضی الامر و استوت علی الجودی » ای وجب العذاب فوق یقوم نوح ، و در سورة مریم گفت : « ان قضی الامر وهم فی غفلة » . جای دیگر گفت : « وقال الشیطان لما قضی الامر » ای وجب العذاب ونزل ، و لهذا نظائر. هفتم قضی بمعنی کتب است ، چنانکه در سورة مریم گفت : « وکان امراً مقضیاً » ای کان عیسی امراً من الله مکتوباً فی اللوح المحفوظ انه یکون . هشتم بمعنی اتمام است ، چنانکه گفت : « ایما الاجلین قضیت » ای اتممت . همانست که در سورة طه گفت : « من قبل ان یقضی الیک وحیه » ، و در سورة الاحزاب گفت : « فمنهم من قضی نحبه » ای اتم اجله ، و در سورة الانعام گفت : « نم قضی اجلا » ای اتمه ، جای دیگر گفت : « نم یبعثکم فیه ليقضى اجل مسمى » ای یتم . نهم بمعنی فصل است ، چنانکه در سورة الزمر گفت : « وقضى بينهم بالحق » ای فصل ، و در سورة الانعام گفت : « لقضى الامر بینى و بینکم » ای فصل. وجه دهم بمعنی خلق است ، و ذلک فی قوله تعالى : « فقضیهن سبع سموات » ای خلقهن .

« واجل مسمى عنده » - قومی گفتند درین سخن حذف و اختصار است یعنی :
 ثم قضی اجلا، و علم اجل الآخرة مسمى عنده لا يعلمه غيره. « ثم انتم تموتون » نظمه كنظم
 قوله : « ثم الذين كفروا بربهم يعدلون ». معنی مریة شك است و جحد ، كفار مكدرا می-
 گوید : ثم انتم تشكون فی البعث والنشور ، حجت آنست كه برایشان می آرد ، میگوید :
 بعد ازین بیان چونست كه بشك می افتند بیعت و نشور! آنكس كه در اول آفرید قادر است
 كه دیگر باره باز آفریند ، قال عطا فی هذه الآية : لكل امریء اجل مسمى من مولده الى
 موته ، و من موته الى بعثه ، فاذا كان الرجل تقياً صالحاً باراً و اصلاً الرحمة زاد الله فی اجل
 الحياة ، و نقص من اجل الممات الى المبعث ، و اذا كان غیر صالح نقص من اجل الحياة ،
 و زاد فی اجل البعث ، و ذلك قوله : « وما يعمر من معمر و لا ينقص من عمره الا فی كتاب »
 یعنی فی اللوح المحفوظ، و به قال النبی (ص) : « صلة الرحم تزيد فی العمر » .

« و هو الله فی السموات » - این فی بمعنی علی است كه وقف کنی، معنی آنست
 كه بر زبر آسمانها است ، آنكه گفت : « و فی الارض يعلم سر كم و جهر كم » - اینجا
 مقدم موخر است ای : و يعلم سر كم و جهر كم فی الارض . ابوبكر نقاش صاحب
 شفاء الصدور در تفسیر خویش آورده كه : روا باشد كه گویند هو الله فی السماء ، و سخن
 بریده گردانند ، و نه روا باشد كه گویند هو فی الارض ، و سخن بریده كنند ، بلكه ناچار
 آنرا پیوندی باید ، تا معنی ظاهر گردد ، از بهر آنكه آسمان را خصوصیتی است كه زمین
 را نیست ، و خصوصیت آنست كه الله گفت جل جلاله : « امنتم من فی السماء » ، و زمین
 را این خصوصیت نیست، این چنانست كه گوئی : الملائكة عند الله ، و سخن بریده گردانی،
 این جائز باشد ، كه الله میگوید جل جلاله : « ان الذين عند ربك » ، و اگر گوئی : نحن
 عند الله ، و سخن بریده کنی، جائز نباشد تا پیوندی در آن نیاری گوئی نحن عند الله موجودین،
 نحن عند الله معلومین، كه آن تخصیض كه فریشتگان راست در معنی عندیت ، اینجا نیست.

از اینجا معلوم گشت که «وهو الله في السموات» وقف نیکوست، پس در پیوندی، کوئی :
«وفی الارض يعلم سر کم وجهر کم».

اگر کسی گوید : وی در زمین است چنانکه در آسمان، که آسمان هم بر زمین است و در آن پیوسته. جواب آنست که آسمان بر زمین نیست که میگوید جل جلاله :
«ویمسك السماء ان تقع علی الارض»، فنفی ان تكون علی الارض. جای دیگر گفت : «و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما» خبر داد که میان آسمان و زمین چیزی است، و این دلیل است که آسمان نه بر زمین است و نه در آن پیوسته. مقاتل گفت : «یعلم سر کم وجهر کم» ای سر اعمالکم و جهرها، «و يعلم ما تکسبون» ای تعملون من الخیر والشر. حقیقت کسب فعلی است که در آن جلب نفع باشد یا دفع ضرر، از اینجا است که صفت کسب خلق را گویند، و خالق را نگویند، و نه روا باشد که گویند او را جل جلاله.

«وما تأتیهم من اية من آیات ربهم» - من آیه، این من استغراق جنس است که در موضع نفی افتد، من آیات ربهم، این یکی من تبعیض است. میگوید: هیچ آیتی و نشانی باین کافران مکه نیاید، یعنی آن نشانها که دلالت می کند بر وحدانیت و فردانیت الله، از آفرینش آسمان و زمین و شب و روز و آفرینش آدم از گل و فرزندان از آب. وقیل الایة هبنا المعجزة، وقیل القرآن. «الاکانوا عنها معرضن» - مگر که از آن می برگردند، و در آن تفکر نمی کنند.

«فقد کذبوا بالحق لما جاءهم» - حق اینجا قرآن است و پیغامبر و اسلام، و مارأوا من انشقاق القمر بمکه، فانطلق فلقتین فذهبت فلقه وفت فلقه، فرعم عبدالله بن مسعود انه رأى جراء الجبل من بین فلقتی القمر حين انطلق. رب العالمین گفت : «فسوف یأتیهم انباء ما کانوا به یستهزؤن» - انباء آنست که کسی کسی را گوید که بخبر کنم ترا. لفظی است از لفظهای تهدید، وفی الخسر: «یا ابن آدم غدا الموت یأتیک الخبر» «فسوف

يأتيهم» - بوجهل را میگوید و ولید را و امیه خلف را ، که تکذیب و استهزا می کردند ، رب العالمین گفت: آری بایشان رسد جزاء آن استهزا و آن تکذیب ، و آن آن بود که روز بدر ایشانرا همه درجاء بدر کشتند ، و مسلمانان از اذی ایشان باز رستند . و بدان که حق اندر قرآن بر چند معنی است: نامی است از نامهای خداوند جل جلاله ، و ذلك في قوله تعالى : « فتعالى الله الملك الحق » ، میگوید: بزرگست و بزرگوار خداوند و یادشاه ، بر استی خدا ، و بخدائی سزا ، و بقدر خود بیجا . جای دیگر گفت: « و يعلمون ان الله هو الحق المبين » ، میگوید : مؤمنان دانند که الله خداست بر استی ، پیداست خود را بدوستی ، پیداست خرد را بهستی ، پیداست دلها را بدوستی . و گفته اند : حق در وصف او جل جلاله بمعنی موجود است ، ای هو الموجود الكائن الذي ليس بمعدوم لا منتف . و در خبر می آید که : « السحر حق ، والعين حق » ، ای کائن موجود ، و كذلك قال : « الجنة حق ، والنار حق ، والساعة حق ، والعين حق ، والبعث حق ، والصراط حق » ، ای موجود ، و روا باشد که حق در وصف الله بمعنی ذی الحق باشد ، چنانکه گویند : جل عدل و رضا ، ای ذو عدل و ذو رضا . و در قرآن حق است بمعنی صدق ، و ذلك في قوله : « فو رب السماء والارض انه لحق » ، و قال تعالى : « و اقرب الوعد الحق » ، و قال : « و ستنبئونك الحق هو قل ای و ربی انه لحق » ای صدق . و حق است بمعنی وجوب ، چنانکه گفت : « و كان حقاً علينا نصر المؤمنين » ، و تقول العرب : حق عليك كذا ، ای واجب ، بر جمله هر چه فعل آن نیکو بود ، و اعتقاد آن درست ، و گفتن آن روا ، آنرا حق گویند ، ال : هذا فعل حق ، و هذا القول حق ، و هذا الاعتقاد حق . و عكس این باطل گویند ، و ظل بمعنی معدوم است ، و بر زبان اهل اشارت هر چه عقائد است و معارف ، آنرا حق ویند ، و هر چه معاملات است و منازلات ، آنرا حقیقت گویند ، و این اصطلاح از خبر ارثه بر گرفتند ، که رسول خدا (ص) مرو را گفت : « لكل حق حقيقة ، فما حقيقة إيمانك ؟ » : اسهرت ليلي واضمأت نهاري ، فأشار بالحقيقة الى المعاملات من سهر الليل و ظمأ النهار .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » - اسم ملك لا يستظهر بجيش وعدد، اسم عزيز لا يتعزز بقوم وعدد، اسم عظيم لا يحصره زمان ولا امد، ولا يدركه غاية ومرد، تعالى عن المثل والند، والشبه والولد، وهو الواحد الاحد، القيوم الصمد، لم يلد ولم يولد، ولم يكن له كفواً احد. نام خداوندیست باقی و پاینده بی امد، غالب و تاوانده بی یار و بی مدد، در ذات احد است بی عدد، در صفات قیوم و صمد، بی شریک و بی نظیر، بی مشیر و بی ولد، نه فضل او را حد، نه حکم او را رد، لم یلد ولم یولد، از ازل تا ابد. خدائی عظیم، جباری کریم، ما جدی نام دار قدیم، صاحب هر غریب، مونس هر وحید، مایه هر درویش، پناه هر دل ریش. کردش همه پاک، و گفتش همه راست، علمش بی نهایت، و رحمت بی کران، زیبا صنع و شیرین ساخت، نعمت بخش و نوبت ساز، و مهربان نهانست، نهان از دریافت چون، و از قباس و همها بیرون، و پاک از کمان و پندار و ایدون، برتر از هر چه خرد نشان داد، دور از هر چه پنداشت بدان افتاد، پاک از هر اساس که تفکر و بحث نهاد، تفکر و بحث بعلم و عقل خود در ذات و صفات وی حرام، تصدیق ظاهر و قبول منقول و تسلیم معانی در دین ما را تمام، این خود زبان علم است بشارت شریعت، مزدوران را مایه، و بهشت جویان را سرمایه. باز عارفان و خدا شناسان را زبانی دیگر است، و رمزی دیگر. زبانشان زبان کشف، و رمزشان رمز محبت. بشارت حقیقت زبان علم بروایت است و زبان کشف بعنایت. روایتی بر سر عالم رایت است، و عنایتی در دو کیتی آیت. روایتی مزدور است و طالب حور، عنایتی در بحر عیان غرقه نور.

پیر طریقت گفت رضوان خدا پروباد : « ار مزدور را بهشت باقی حظ است،

عارف از دوست در آرزوی يك لحظ است. ار مزدور در بند زبان و سود است، عارف

سوخته بآتش بی دود است . از مزدور از بیم دوزخ در گداز است ، سر عارف سرتاسر همه ناز است :

چندان ناز است ز عشق تو در سر من

تا در غلطم که عاشقی تو بر من

یا خیمه زند وصال تو بر در من

یا در سر کار تو شود این سر من

« بسم الله » عموم خلق راست ، بالله خاصکیان در گاه راست ، الله صدیقیان و خلوتیان راست . گوینده « بسم الله » فعل خود دید ، و سبب دید ، و مسبب دید . گوینده بالله سبب دید ، و مسبب دید ، و فعل خود ندید . گوینده الله نه فعل خود دید ، و نه سبب دید ، که همه مسبب دید ، « قل الله ثم نرهم » اشارت بآنست ، و خدا جویان را نشانست ، يك نفس با دوست به از ملك جاودانست ، يك طرفه العين انس با دوست خوشتر از جانست ، عزیز آن رهی که سزای آنست ، هم راحت جان ، و هم عیش جان ، و هم درد جانست :

هم درد دل منی و هم راحت جان

هم فتنه بر انگیزی و هم فتنه نشان .

« قل الله ثم نرهم » - میگوید : بنده من ! همه مهر من بین ، همه داشت من بین ، بفعل خود منت بر ما منه ، توفیق ما بین ، بیاد خود پس مناز ، تلقین ما بین از نشان خود گریز ، بکبارگی مهر ما بین . و زبان حال بنده جواب میدهد : خداوندا ! از علم چراغی ده ، و ز معرفتم داغی نه ، تا همه ترا بینم ، همه ترا دانم . خداوندا ! وادر گاه آمدم بنده وار ، خواهی عزیزدار خواهی خوار ، آرنده شادی و آراینده اسرار ! ای رباینده پر کندگی ، و ارنده انوار ! چشمی که ترا نه بیند سیاه است ، دلی که ترا نشناسد مردار :

چشمی که ترا دید شد از درد معافی

جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلم.

قوله: «الحمد لله الذی خلق السموات و الارض» - بدأ سبحانه بالثناء علی نفسه، فحمد نفسه بثنائه الازل، و أخبر عن سنائه الصمدی و علائه الاحدی. ستایش خداوند عظیم، کردگار حکیم، باقی بقاء خویش، متعالی صفات خویش، متکبر بکبریاء خویش، باعلاء دیمومی و سناء قیومی، وجود احدی و کون صمدی، وجه ذوالجلال و قدرت بر کمال، سبحانه، هو الله الواحد القهار، والعزیز الجبار، والکبیر المتعال

یکی از بزرگان دین و ائمه طریقت گفته: من ذا الذی یتحق الحمد الا من یقدر علی خلق السموات والارض، وجعل الظلمات والنور؟! کرا رسد و کرا سزد که ویرا بپاکی بستایند، و بیزر گواری نام برند، مگر او که آفریدگار آسمان و زمین است، و آفریدگار روز و شب، و آسمان چو سقفی راست کرده، و زمین چون مهدی آراسته، و روز معاش ترا پرداخته، و شب آرامگاه تو ساخته. گفته اند که: آسمان اشارتست بآسمان معرفت، و آن دلهای عارفان است، و زمین اشارتست بزمین خدمت، و آن نفسهای عابدان است، و چنانکه آسمان صورت باختران نگاشته، و بشمس و قمر آراسته، و نظاره گاه زمینیان کرده، آسمان معرفت را بافتاب علم و قمر توحید و نجوم خواطر آراسته، و آنکه نظاره گاه آسمانیان کرده. هر که که شیاطین قصد استراق سمع کنند، از آسمان عزت برجم نجم ایشانرا مقهور کنند. اینست که رب العزة گفت: «وجعلناها رجوماً للشیاطین». همچنین هر که که شیطان قصد وسوسه کند، بدل بنده مؤمن برقی جهد از آسمان معرفت، که شیطان از آن بسوزد. اینست که رب العزة: «اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون».

و چنانکه در بسط زمین هفت دریاست که در آن منافع و معاش خلق است، در

زمین خدمت نیز هفت دریاست، که در آن سعادت و نجات بنده است. بوطالب مکی صاحب قوت القلوب بجملة آن اشارت کرده و گفته: مناهج السالکین سبعة ابهر: سکر وجد و برق کشف و حیرة شهود و نور قرب و ولایة وجود و بهاء جمع و حقیقة افراد گفت این هفت دریایند بر سر کوی توحید نهاده، چنانکه در حق مترسمان هفت در که دوزخ بر راه بهشت نهاده، و تا مترسمان و عوام خلق برین هفت در که گذرنکنند بهشت نرسند، همچنین سالکان راه توحید تا برین هفت دریا گذرنکنند، بحقیقت توحید نرسند.

« وجعل الظلمات والنور » - هر جا که جهل است همه ظلمت است، و هر جا که علم است همه نور است، و آنجا که علم و عمل است نور علی نور است بنده تا در تدبیر کار خویش است در ظلمت جهل است، و در غشاوة غفلت، و تا در تفویض است در ضیاء معرفت است و نور هدایت. در آثار بیارند که یا ابن آدم! دو کار عظیم ترا در پیش است: یکی امر و نهی بکار داشتن، این بر تو نهادیم، آنرا ملازم باش. دیگر تدبیر مصالح خویش، آن در خود پذیرفتیم، و از تو برداشتیم، دل و از آن میزداز، « ادبر عبادی بعلمی انی بعبادی خبیر بصیر ».

« هو الذی خلقکم من طین » - آدم دو چیز بود طنت و روحانیت. طینت وی خلقی بود، و روحانیت وی امری بود. خلقی آن بود که: خمر طینة آدم بیده، امری آن بود که: « ونفخت فیه من روحی ». « ان الله اصطفى ادم » از جمال امری بود، و « عصی آدم » از آلائش خلقی بود. در آدم هم کلزار بود و هم کلزار، و کل محل کل بود، لکن ماهر کلی خاری بود، کلی چون ابراهیم خلیل (ع)، و خاری چون نمرود طاغی، کلی چون موسی عمران، خاری چون فرعون و هامان، کلی چون عیسی پاک، خاری چون آن جهودان ناک، کلی چون محمد عربی (ص)، خاری چون بوجهل شقی. که داند سرفطرت آدم؟ که شناسد دولت و رتبت آدم؟ عقاب هیچ خاطر بر شاخ درخت دولت

آدم نه نشست ، دیده هیچ بصیرت جمال خورشید صفوت آدم در نیافت . چون در فرادیس
اعلی آرام گرفت ، و راست بنشست ، گمان برد که تا ابد او را همان پرده سلامت می باید
زدن. از جناب جبروت ، و درگاه عزت خطاب آمد که : « اومن ينشأ في الحلية » ؛ یا آدم
ما می خواهیم که از تو مردی سازیم ، تو چون عروسان برنگ و بوی قناعت کردی :
چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی

همت اندر راه بند و گام زن مردانه وار.
یا آدم ! دست از کردن حوا بیرون کن ، که ترا دست در کردن نهنک عشق
می باید کرد ، و با شیر شریعت هم کاسگی می باید کرد . از سر صفات هستی برخیز ، که
ترا بقدم ریاضت پافزار ملامت بافاق فقر سفر می باید کرد . رو در آن خاک دان بنشین ،
بنانی و خلقانی و ویرانی قناعت کن تا مردی شوی :
جان فشان و راه کوب و رادزی و مرد باش

تا شوی مافی حدود امن بر فشانی زین دمن.
یا آدم ! نگر تا خود بین نباشی ، و دست از خود بیفشانی ، که آن فریشتگان
که بر پرده « و نحن نسبح بحمده » نوای « سبوح قدوس » زدند خود بین بودند ، دیده
در جمال خود داشتند ، لاجرم باطن ایشان از بهر شرف تو از عشق تهی کردیم. ترا از قعر
دریای قدرت از بهر آن بر کشیدیم ، تا بر پرده عصیان خویش نوای « ربنا ظلمنا انفسنا »
زنی :

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست

بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار زن.

« و هو الله في السموات » - بذات در آسمان می گوی ، بعلم هر جای ، بصحبت
در جان ، بقرب در نفس ، نفس درو متلاشی ، و او بجای جان درو متلاشی در وجود آنجا که

یابند ، در عرفان آنجا که شناسند . نه خبر حقیقت تباه کند ، نه حقیقت خبر باطل کند .
 « استوی » میگوی که بر عرش است ناستوا ، « و هو معکم » میخوان که با تو است هر جا
 که باشی . نه جای گیر است بحاجت ، جای نمایست برحمت ، عرش خدا جویانرا ساخته
 نه خدا شناسانرا ، خدا شناس اگر می او يك نفس زند ز نار در بندد . ای در دو گیتی فخر
 زبان من ! و فردا در دیدار عیش جان من ! ای شغل دوجهان من ! و ساز با خود شغل شان
 من . نه نثار یافت ترا جان است ، نه شناخت منت ترا زبان است . بیننده تودردیدار نهان است ،
 وجوینده تونه بزمین نه با آسمان است .

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى « ألم یروا » نمی بینند « کم اهلکنا » که چند هلاک کردیم و
 تباه « من قبلهم من قرن » پیش از ایشان از گروه گروه « مکنّاهم فی الارض »
 که ایشان را در زمین جای دادیم و توان ، « ما لم نمکن لکم » آنچه شما را ندادیم
 « و ارسلنا السماء علیهم » و فرو کشادیم بر ایشان باران « مدرارآ » هموار بهنگام ،
 « وجعلنا الانهار تجری من تحتهم » وجوینها روان کردیم زیر ایشان ، « فاهلکناهم
 بذنوبهم » هلاک کردیم ایشانرا بگناهان ایشان « و انشأنا من بعدهم » و در گرفتیم
 از پس ایشان « قرناً اخرین ^(۶) » گروهی دیگران .

« ولو نزلنا علیک » و اگر فرو فرستادیمی : بر تو « کتاباً فی قرطاس »
 نامه ای در کاغذی « فلمسوه بأیدیهم » و ایشان می پاسیدندی بدستهای خویش ،
 « لقال الذین کفروا » کافران گفتندی : « ان هذا الا سحر مبین ^(۷) » نیست این مکر
 جادوئی آشکارا .

« و قالوا لولا انزل علیه ملک » و گفتند که چرا فرو نفرستادند برو

فرشته ، « **ولو انزلنا ملكاً** » و اگر فرو فرستادیم فرشته‌ای « **لقضى الامر** » کار بر گزار دندی، « **ثم لا ينظرون** ^(۸) » و ایشان را درنگ ندادندی .

« **و لوجعلناه ملكاً** » و اگر آن فرو فرستاده فرشته‌ای کردیم بصورتی ، « **لجعلناه رجالاً** » آن فرشته صورت مردی کردیم . « **وللبسنا عليهم** » و کار برایشان پوشیده داشتیم آنکه « **ما يلبسون** ^(۹) » آنچه هم اکنون برایشان پوشیده است .

« **ولقد استهزىء برسل من قبلك** » و افسوس کردند با فرستادگان پیش از تو، « **فحاق** » تا فرا سر نشست « **بالذين سخروا منهم** » ایشانرا که افسوس کردند از ایشان « **ما كانوا به يستهزؤن** ^(۱۰) » آنروز و آن کار و آن چیز که افسوس میکردند بآن .

« **قل** » بگوی [یا محمد] « **سيروا فى الارض** » بروید در زمین « **ثم انظروا** » پس درنگرید ، « **كيف كان عاقبة المكذبين** ^(۱۱) » که سر انجام دروغ زن-گیران چون بود !

« **قل** » بگوی « **لمن مافى السموات والارض** » کراست هر چه در آسمانها و در زمینهاست؟ « **قل لله** » هم تو گوی که خدایراست ، « **كتب على نفسه الرحمة** » بنوشت بر خوشتن بخشودن « **ليجمعنكم** » بهم می‌آرد شمارا و بهم خواهد آورد شما را « **الى يوم القيمة** » تا روز رستاخیز، « **لا ريب فيه** » کمان نیست در آن، « **الذين خسروا انفسهم** » ایشان که خوشتن را زیانکار کردند [و از خوشتن درماندند بنومیدی و در علم من زیان را اند] « **فهم لا يؤمنون** ^(۱۲) » ایشان آند که بشکرویده‌اند .

« **وله ما سكن فى الليل والنهار** » و او راست هر هستی که می آرام گیرد در شب و روز، « **وهو السميع العليم** ^(۱۳) » و اوست شنوا و دانا .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « الم يروا كم اهلكنا من قبلهم من قرن » - اين رؤيت علم و اخبار است ، كافرين مکه را ميگويد : نمي دانند و خبر نكرده اند ايشانرا كه ما پيش از ايشان از عهد آدم تا به نوح ، و پس از نوح از عاد و ثمود و امثال ايشان از آن جهانيان و جهان - داران چند هلاك كرديم ، پس از آنكه ايشانرا دسترس داديم ، و در زمين ممكن گردانيديم ، با خواسته فراوان و تن ها آبادان ، و زندگاني دراز ، و بطش تمام ، و تمكين در بلاد و اقطار . قرن نامي است گروهی را كه در يك عصر باشند بهم مقترن ، پيوسته يكديگر ، و در ميان ايشان پيغامبري بود ، يا خليفه ای كه بجای پيغامبر بود ، يا طبقه ای از اهل علم كه مرجع دين در آن با ايشان بود ، تا اين طبقه و آن گروه برجای باشند پيوسته آنرا قرن گویند ، اگر روزگارشان دراز بود يا اندك هر دو يكسان بود ، و دليل بر اين قول مصطفى (ص) است : « خير كم قرني » يعنى اصحابه ، « ثم الذين يلونهم » يعنى التابعين ، « ثم الذين يلونهم » يعنى الذين اخذوا عن التابعين .

و روا باشد كه روزگاري بر شمرده آنرا نامزد كنند ، پس اختلافست ميان علما در كميت آن . قومی گفتند : هشتاد سال . قومی گفتند : هفتاد . قومی گفتند : شصت . قومی گفتند : چهل ، و اصحاب حديث بيشترين بر آنند كه صد سال بود ، لقول النبي (ص) لعبد الله بن بسر : « يعيش قرناً » ، فعاش مائة سنة .

« مكناهم في الارض مالم نمكن لكم » - حقيقت تمكين راست داشتن آلت و عدت و قوت است . اگر کسی قدرت كتابت دارد ، و آلت و ساز آن ندارد ، متمكن نبود ، چون ساز و آلت راست شد تممكن حاصل شد ، و تعذر برخاست ، پس قدرت ضد عجز است ، و تممكن منافي تعذر . و قيل : « مكناهم في الارض مالم نمكن لكم » اي اعطيناهم من

نعيم الدنيا والامر والنهي من اهلها مالم نعظكم. « وارسلنا السماء عليهم » - سماء اینجا باران است. از بهر آن این نام بر باران نهادند که از زرمی آید. مدراراً یعنی متتابعاً، من الدرور، وهو کثرته، من در یدر. مدرار نه آنست که شب و روز پیوسته ریزان بود، بلکه بوقت حاجت از پس یکدیگر چنانکه لائق بود، وسبب نعمت باشد، ریزان بود. و مدرار اسمی است از اسماء مبالغت، وهو مفعال من الدر، يقال دیمه (۱) مدرار اذا کان مطرها کثیراً داراً، وهو کقولهم امرأة مذکار، اذا کانت کثیرة الولادة فی الذکور، وکذلك میناث فی الاناث.

« فأهلکناهم بذنوبهم » - یعنی فعذبناهم بتکذیبهم رسلهم، ویقال: اهلکناهم بذنوبهم لانهم لم یحذروا الذنوب المورطة و العیوب المسخطة، حتی اخذوا، فلم یجدوا خلاصاً و لامناصاً و لامعازاً و لاملاذاً. قال ابو هريرة سمعت النبی (ص) یقول: « انما انتم خلف ماضین، و بقية متقدمین، کابوا اکرم منکم سبطه و اعظم سطوة، از عجوا عنها اسکن ماکانوا اليها، و عدرت بهم اوبق ماکانوا بها، فلم یغن عنهم قوة عشيرة، و لاقل منهم بذل فدية، فارحلوا انفسکم نراد مبلغ قبل ان تؤخذوا علی فجاءة، و قد غفلتم عن الاستعداد »

نم قال: « و اشأنا من بعدهم قرناً اخرین » - ای حلقنا من بعد هلاکهم قوماً اخرین، فسکنوا دیارهم خيراً منهم، و بعث الیهم الرسل. این آنست که قطیانرا بآب بکشت بافرعون، و بنی اسرائیل رابحای ایشان نشاند، گفت: « کذلك وأورناها قوماً اخرین. فما بکت علیهم السماء والارض و ماکانوا منظرین »، و قوم نوح را طوفان هلاک کرد، و گروهی دیگر را ساکنان زمین کرد، آنست که گفت: « ان فی ذلك

۱- دیمه، بارانی است که بطور مداوم و آرام بی رعد برو سارد یا پنج یا

سس یا همت روز و شب ادامه داشته باشد. (فطر المحيط)

لایات و ان کنا لمبتلین . ثم انشاننا من بعدهم قرناً آخرین . قومی دیگر را صیحه جبرئیل هلاک کرد ، و دیگرانرا بجای ایشان نشاند ، چنانکه گفت « فأخذتهم الصيحة بالحق فجعلناهم غثاء فبعداً للقوم الظالمين . ثم انشاننا من بعدهم قرناً آخرین »
 رب العالمین کفار مکه را میگوید که : آن بطش و بأس و قوت و مملکت و نعمت که آن جهانداران را دادیم شمارا ندادیم ، و آن تمکین که ایشانرا کردیم شمارا نکردیم ، با این همه چون پیغامبران را دروغ زن داشتند ، و سرکشیدند ، و نافرمانی کردند ، ایشانرا بآن گناه که کردند فرا گرفتیم ، و کشتیم ، و دیگرانرا بجای ایشان نشاندیم ، یعنی که از شما نیز هر کس که راه ایشان گیرد ، روزایشان بسند . این آیت حجت است بر منکران بعث ، از آن روی که رب العالمین چون قادر است که قومی را هلاک کرد ، و گروهی دیگر را آفرید ، و بجای ایشان نشاند ، قادر است که این عالم را نیست گرداند و دیگر عالمی آفریند ، و قادر است که هلاک کند ، و باز دیگر ناره باز آفریند .

« ولو نزلنا عليك كتاباً في قرطاس » - مقاتل و کلبی گفتند : این آیت در شأن النضر بن الحارث و عبدالله بن ابی امیه و نوفل بن خویند آمد ، که گفتند : یا محمد لن نؤمن لك حتى تأتينا بكتاب من السماء نعاينه ، و معه اربعة من الملائكة يشهدون عليه انه من عند الله ، و انك رسوله . گفتند : ما ایمان نیاریم ای محمد تا آنکه که کتابی آری از آسمان که آنرا معاينه بینیم ، و باوی چهار فرشته که گواهی دهند که آن کتاب از نزدیک خداست ، و تو رسول خدائی رب العالمین گف : « ولو نزلنا عليك كتاباً في قرطاس » ای فی صحیفه مکنوناً من عندی ، فنزل من السماء عیاناً و مسّوه بایدیدیم ، « لقال الذين كفروا ان هذا الاسحرامین » .

خبر داد رب العزة که اگر همچنانکه خواسته اند فرو فرستیم ، ایشان گویند : این سحری آشکار است و هم نپذیرند ، همچنانکه انشقاق قمر در خواستند ، آنکه گفتند :

« سحر مستمر » . قال عطا : لقالوا هو سحر لما سبق فيهم من علمي .
 « وقالوا لولا انزل عليه ملك » - هم ايشان گفتند که چرا از آسمان فرشته
 فرو نیاید که ما صورت وی به بینیم ، و گواهی دهد بر سالت وی ؟ رب العالمین گفت
 « و لو انزلنا ملكاً » یعنی فی صورته « لقضى الامر » ای لماتوا جميعاً حين رأوا الملك
 اگر فرشته‌ای فرو آمدی و ايشان بدیدندی ، همه بمردندی ، و ايشانرا زمان ندادندی
 که آدمی فرشته را روز مرگ ببند . **فتاده** گفت : « لو انزلنا ملكاً » ثم لم يؤمنوا
 « لقضى الامر » ای لاهلكوا بعذاب الاستیصال ، و لم ينظروا كسنة من قبلهم ممن طلبوا
 الايات فلم يؤمنوا . میگوید اگر فرشته‌ای فرو آید و ايشان ایمان نیارند ، ايشانرا هلا
 کنیم ، و عذاب فرستیم ، بی آنکه ايشانرا مهلت دهیم یا با توبه گذاریم ، همچنانکه
 واپسینان کردیم ، آنکه که آیات درخواستند ، و آنکه ایمان نیاوردند .

« ولو جعلناه ملكاً » - یعنی ولو جعلنا المنزل ملكاً لجعلناه صورة الملك رجا
 لانهم لا يستطيعون ان يروا الملك في صورته ، لان اعن الخلق تحار عن رؤية الملائكة
 ولذلك كان جبرئيل (ع) يأتي النبي (ص) في صورة دحية الكلبي ، وكذلك تسور محراب
 داود في صورة رجلين يختصمان اله ، و رآهم ابراهيم على صورة الضيفان « و للبسنة
 عليهم ما يلبسون » - ای و لخلطنا عليهم ما يخلطون على انفسهم حتى يشكوا فلا يدرو
 ملك هو ام آدمي ؟

معنی این دو آیت آنست که اگر ما فرشته در صورت خویش فرستادیم
 ايشان طاقت دیدار وی نداشتندی و بمردندی ، و اگر فرشته را در صورت مردی فرستادیم
 این لبس و شبهت که بر ايشان است اکنون ، همان برجای بودی ، و پس کار آن بر ايشان
 پوشیده و آمیخته می داشتیمی ، ايشانرا همان بودی که اکنون ، که مردی می بینید در صورت
 خویش ، يقال : لبست الامر على القوم البسهم ، اذا شبهته عليهم واشكلته عليهم ، و كانوا



هم يلبسون على ضعفهم في امر النبي (ص) فيقولون : انما هذا بشر مثلكم ، فقال تعالى :
 « ولوانزلنا ملكاً » فرأوا الملك رجلاً كان يلحقهم فيه من اللبس مثل الحق ضعفهم منه .
 پس مصطفی (ص) را تسلی داد؛ و کافران را تحذیر کرد ، گفت : « ولقد استهزیٰ برسلك من قبلک »- درین آیت استهزا و سخریت در يك معنى نهاده ، گفت : یا محمد امتهای گذشته برسولان ما همان استهزا کردند که اهل مکه با تو کردند ، « فحاق » ای نزل و حل ، و قيل احاط و اشتمل ، ای احاط بهم عقوبه ذلك ، « بالذین سخرُوا منهم » ای احاط بهم العذاب « ماكانوا يستهزؤون بالرسول والكتاب » ، ويقال يستهزؤون بأن العذاب غیر نازل بهم ، وقيل معناه : حاق بهم عاقبة استهزائهم .

آنکه گفت : یا محمد « قل سیروا فی الارض » این مستهزیان را گوی : سیروا فی الارض ، ای سافروا ، ثم انظروا فاعتروا کف کان عاقبة المکذبین ، فسترون آثار وقائع الله بهم ، کیف اهلکهم و قتلهم بالوان العقوبة و النقم مثل عاد و ثمود .
 « والذین من بعدهم و ما الله یرید ظلماً للعباد »- کفار مکه را درین آیت تحذیر میکند ، و پند میدهد که بترسید و پند بذیرید و عبرت گیرید . باین رفتگان و گذشتگان که رسولانرا دروغ زن گرفتند ، و استهزا کردند ، بنگرید که چه روز رسیدند و چه دیدند ! شما نیز اگر همان کنید همان عذاب و همان نقت بینید !

و بدان که نظر در قرآن بر چند وجه است : یکی نظر فکرت ، وذلك فی قوله :
 « ولتنظر نفس ما قدمت لغد » . همانست که گفت : « فنظر نظرة فی النجوم » ای تفکر فی النجوم . وجه دوم نظر عبرت است ، چنانکه گفت : « فانظر الی آثار رحمة الله » ، « اولم یسیروا فی الارض فینظروا » و « قل سیروا فی الارض ثم انظروا » . سوم نظر انظار است ، چنانکه گفت : « هل ینظرون الا ان یأتیهم الله » . « انظرونا نقبسر من نور کم » . چهارم نظر رحمت است ، چنانکه گفت : « ولا ینظر الیهم یوم القیمة » . پنجم نظر حوالت است

چنانکه گفت: «ولكن انظر الى الجبل». ششم نظر رؤیت است، چنانکه گفت: «الى ربها ناظرة».

«قل لمن مافى السموات والارض» فان اجابوك و الا «قل الله» يا محمد ایشان را بگوی: آنچه در هفت آسمان و هفت زمین است آفریده و ساخته، ملک و حق کیست؟ اگر ایشان جواب دهند و الا هم تو جواب ده که ملک و ملک خداست، که خداوند همگانست و آفرید کارشان، و غیر ایشانست. از روی جبروت و عظمت سخن در گرفت آنکه بتلطف باز آمد، و خلق را بر انابت و توبت خواند، گفت: «كتب على نفسه الرحمة» بر خود رحمت نبشت، و واجب کرد بر خود که رحمت کند بر امت محمد (ص).

و معنی رحمت درین آیت آنست که بتکذیب و کفر ایشان زود عذاب نکند، و خسف و مسخ و تعجیل عقوبت که پیشینان را کرد ایشانرا نکند، و توبه بر ایشان عرض کند، یا توبه کنند، یا پس تاخیر عقوبت کند تا قیامت. اینست که گفت: «ليجمعنكم الى يوم القيمة». برین وجه سخن اینجا تمام گشت، پس بر سبیل ابتدا گفت: «الذين خسروا انفسهم فهم لا يؤمنون»، بحکم آنکه در «ليجمعنكم» همه خلق را فراهم گرفت آشنا و بیگانه، و در «الذين خسروا انفسهم» بیگانگان و اشقیارا از ایشان بحکم باز برید، گفت: «فهم لا يؤمنون» معنی آنست که زیان کار آنروز آنست که مؤمن نیست. و روا باشد که سخن اینجا تمام شود که «على نفسه الرحمة»، پس بر سبیل استیناف گوید: «ليجمعنكم الى يوم القيمة» ای والله لیجمعنکم ای لیضمنکم ای هذا اليوم الذی انکرتموه؟ و لیجمعن بینکم و بینة، رداست بر منکران بعث، میگوید: و الله که شما را باهم آرد با این روز قیامت که آنرا منکر شده اید و جمع کند میان شما و میان وی. و روا باشد که ای بمعنی فی باشد: لیجمعنکم فی يوم القيامة اولیجمعنکم فی قبورکم ای يوم القيامة.

اخفش گفت: «الذين خسروا» این الذین بدل کاف و میم است که در «ليجمعنکم»

گفت ، و معنی آنست که : روز قیامت این مشرکان که برخود زیان کردند ، که قیامت و بعث را منکر گشتند ، ایشانرا زنده گرداند و با هم آرد .

و بدان که « کتب » در قرآن بر چهار وجه آید :

یکی بمعنی فرض و واجب ، چنانکه در سورة البقرة گفت : « کتب علیکم القصاص » ، « کتب علیکم الصیام » ، « کتب علیکم القتال » ای فرض علیکم ذلك . همانست که درین موضع گفت : « کتب علی نفسه الرحمة » ای فرض و واجب ، و در سورة النساء گفت : « لم کتبت علینا القتال » ؟ ای فرضت و اوجبت .

وجه دوم : « کتب » بمعنی « قضی » ، چنانکه در سورة المجادلة گفت : « کتب الله لاغلبین » . همانست که در سورة الحج گفت : « کتب علیه انه من تولیه » ، و در آل عمران گفت : « لبرز الذین کتب علیهم القتل » ، و در سورة التوبة گفت : « لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا » ای قضی الله لنا .

وجه سوم : « کتب » بمعنی « جعل » ، چنانکه در سورة المجادلة گفت : « اولئک کتب فی قلوبهم الایمان » یعنی جعل فی قلوبهم الایمان ، و در آل عمران و در سورة المائدة گفت : « فا کتبنا مع الشاهدین » ای فاجعلنا مع الشاهدین ، و در سورة الاعراف گفت : « فسا کتبها للذین یتقون » ای اجعلها .

وجه چهارم : بمعنی امر ، و ذلك فی قوله : « ادخلوا الارض المقدسة التي کتب الله لکم » ای امر کم الله ان تدخلوها . و جملة این معانی متفرع است بر آن اصل که رب العالمین در لوح محفوظ نبشت ، و مصطفی (ص) گفت : « لما قضی الله الخلق کتب فی کتاب فهو عنده فوق العرش . ان رحمتی سبقت غضبی » . وقال مجاهد : اول ما کتب الله عز وجل فی اللوح کتب فی صدره ان لا اله الا الله ، محمد عبدالله و رسوله ، فمن آمن بالله و صدق بوعده و اتبع رسوله ادخله الجنة .

«وله ما سكن في الليل والنهار» - کلبی گفت : این آیت بدان آمد که کافران گفتند : یا محمد تو ما را از دین پدران که بر میگرددانی ، و بادینی دیگر دعوت می کنی ، از آنست که ترا خواسته دنیوی نیست ، و ترا بمعاش حاجت است ، اگر از آنچه میگوئی باز کردی ، ما ترا معاش تمام دهیم ، و از همه بی نیاز کنیم . رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد: «وله ما سكن في الليل والنهار» - این عبارتست از هر چه آفریده در مکونات و محدثات، یعنی ما شامل علیه الليل والنهار، وقيل ما يمر الليل والنهار.

محمد بن جریر گفت : كل ما طلعت عليه الشمس وغربت فهو من ساكن الليل والنهار. و گفته اند : خلائق بر و بحر بعضی آنست که : يستقر بالنهار و ينتشر بالليل ، و بعضی آنست که : يستقر بالليل و ينتشر بالنهار. و اینجا فراهم گرفت بنظم مختصر ، تا همه در تحت آن شود، و در لفظ ایجاز و اختصار بود، و این از آن جمله است که مصطفی (ص) گفت : «بعثت بجوامع الكلم و اختصر لي الكلام اختصاراً» . قومی گفتند : درین آیت اضمازی است ، یعنی وله ما سكن و تحرك في الليل والنهار ، فحذف للاختصار ، كقوله «سراييل تقيكم الحر» اراد به الحر والبرد ، كذلك هي هنا .

ثم قال : «هو السميع العليم» اي السميع لما يقول العباد ، لا يخفى عليه شيء من اقوالهم و حركاتهم ، وما اسروا وما اعلموا ، العليم باعمالهم فلا يفوته منها شيء ، و العليم بهم حيث حلوا و نزلوا و اسنقروا في الليل والنهار، ويقال السميع لحزور الجباء و رمز الشفاء ، و جرى المياه ، العليم بخفيات الغيوب .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «الم يروا كم اهلكنا من قبلهم من قرن» الاية .

در جهان شاهان بسی بودند کز گردون ملک

تیرشان پروین گسل بود و سنا نشان خون نگار

بنگرید اکنون بنات النعش و ارادست مرگ

نیزه هاشان شاخ شاخ و تیرهاشان تارتار

سر بخاک آورد امروز آنکه افسر بودی

قن بدوزخ برد امسال آنکه کردن بود پار .

جلال احدیت خبر میدهد از کمال عزت خویش ، و بسی نیازی وی از خلق خویش ، و راندن حکم قهر برایشان بمراد خویش ، میگوید : این مشرکان مکه خود در ننگرند ، و عبرت در نگیرند بحال آن جباران و گردنکشان ، که بروزگار خویش در دنیا ازینان برتر بودند ، و بطش ایشان سخت تر ، و بجای خویش متمکن تر ، که ما ایشانرا چون هلاک کردیم ! و ازخان و مان و وطن چون بر انداختیم ! خانه های پر نقش و نگار بگذاشتند ، و بساطهای تکبر و تجبر درنوشتند ، خسته دهر گشته ، و در گرداب حسرت بمانده ، جهان ازخاک ایشان پر گشته ، و نام و نشان ایشان ازجهان بیفتاده : « هل تحس منهم من احد او تسمع لهم ركزا » ؟ ای مسکین ! زیر هر قدمی از آن خویش اگر باز جوئی بسی کلاه ملوک را بیایی . و در هر ذردای ازین خاک اگر بجوئی هزاران دیده مدعیان این راه بینی ، که این ندا میدهد : « فاعتبروا یا اولی الابصار » :

صاح هذی قبورنا تملأ الارض	ض فاین القبور من عهد عاد
خفف الوطأ ما اظن اديم ال	ارض الا من هذه الاجساد
و قبيح منا و ان قدم العه	د هوان الالباء و الاجداد
رب لحد قد صار لحداً مراراً	ضاحك من تراحم الازداد
فاستل الفرقدين عفا احسا	من قبيل و آنساً من بلاد
کم اقاما على ابيضاض نهار	و أضاء المدلج فی سواد

آنکه در آخر آیت گفت : « و أنشأنا من بعدهم قرناً اخرین » یعنی اورثناهم

مساکنهم، و اسکناهم اما کنهم، سنة منا في الانتقام امضيناها عن اعدائنا، وعادة في الاكرام اجريناهم لاوليائنا.

« ولو نزلنا عليك كتاباً في قرطاس » الايات - سباق و سياق هر سه آيت اخبار است از کمال قدرت بر هر چه خواهد، چنانکه خواهد، بي مشاورت و بي مزاحمت. حکم کرد قومی را بضاللت، و فرو بست بر ایشان در رشد و هدايت. اگر صد هزار دليل پيش ایشان نهد، و چراغ شريعت بزبان نبوت در ره ایشان بر افروزد، نه آن دليل بينند، و نه بآن راه روند، که نه دیده عبرت دارند و نه دل فکرت، از آنکه در ازل حکم چنان کرده، و قسمت چنان رفته، و العبرة بالقسمة دون الاعتبار والحجة.

پير طريقت گفته: « آه از روز اول! اگر آنروز عنايت بود، طاعت سبب ثبوت است، و معصيت سبب مغفرت، و اگر آنروز عنايت نبود، طاعت سبب ندامت است، و معصيت سبب شقاوت. شکر که شیرین آمد نه بخويشتن آمد، حظل که تلخ آمد نه بخويشتن آمد. کار نه بآنست که از کسی کسل آید، و از کسی عمل، کار آن دارد که شایسته خود که آمد در ازل. الهی گر در کمین سرتو بما عنايت نيست، سر انجام قصه ما جز حسرت نيست. »

« قل لمن ما في السموات والارض قل لله » - سائلهم يا محمد! هل في الدار ديار؟ و هل للكون في التحقيق عند الحق مقدار؟ فان بقوا عن جواب يشفي، فقل الله في الربوبية يكفي. خدا و بس، ديگر همه هوس، الهی! نه از کس بتو، نه از تو بکس، همه از تو بتو، همه توی و بس. سبحان الله! جهانی پراز حيز و پراز کس! همه بيکبار براندازد دريك نفس! مرا صد دیده در نظاره اين کار نه بس.

« كتب على نفسه الرحمة » - پيش از آنکه بآفرينش محدمات و ابداع کائنات مبدأ کرد، در دارالضرب غيب اين سکه رحمت بر نقد احوال و اعمال بندگان زد که:

« انى انا لله لا اله الا انا » ، « سبقت رحمتى غضبى » ، و فردا روز محشر بر سر بازار قیامت
 سید (ص) این ندا میکند که : پادشاهها ! مشتی عاصیان اند ! دستور باش تا قرطه رحمت تو
 در ایشان پوشانم ، که تو گفته‌ای : « و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين » . خداوندا ! روز بازار
 این گدایان است . ما چون ایشانرا بکمند دعوت می‌گرفتیم ، بسیاری وعده‌هاشان
 داده‌ایم . خداوندا ! محمدا را در روی این جمع بی‌عدد شرمسار مکن ، وعده‌ای که از رحمت
 و کرم تو بایشان داده‌ام تحقق کن ، که خود گفته‌ای : « يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم
 لا تقنطوا من رحمة الله » ، و از درگاه جلال نداء کرم بنعت رحمت می‌آید که : يا محمد !
 کار امت تو از سه بیرون نیست : يا مؤمنان اند ، يا عارفان ، يا عاصیان . اگر مؤمنان اند در
 آرزوی بهشت ، اينك بهشت ما ، و اگر عاصیان اند در آرزوی رحمت ، اينك رحمت و مغفرت
 ما ، و اگر عارفان اند در آرزوی دیدار اينك دیدار ما . راه بنده آنست که پس ازین زبان
 حمد و ثنا بگشاید ، و بنعت تضرع و افتقار در حالت انکسار پیوسته میگوید : ای نزدیکتر
 بما از ما ؟ وای مهربان‌تر از ما بما ؟ وای نوازنده ما بی ما ! بکرم خویش نه بسزای ما ،
 نه بکارما ، نه بار بطاقت ما ، نه معاملت در خورما ، نه منت بتوان ما ، هرچه ما کردیم
 تاوان برما ، هرچه تو کردی باقی برما . هرچه کردی بجای ما ، بخود کردی نه برای ما .
 « وله ما سكن فى الليل والنهار » - الحاديات لله ملكاً و بالله ظهوراً و من الله بدءاً
 و الى الله رجوعاً ، و هو السميع لاینين المشتاقين ، العليم بحنين الواحدین . گفته‌اند که شب
 تاریکی عام است گرد عالم در آمده ، و روز روشنائی عام است بهمه عالم رسیده ، و پیش
 از آفرینش عالم ، و پیش از آفرینش نور و ظلمت نه شب بوده و نه روز بوده ، و در بهشت هر چند
 که آفتاب نباشد ، اما همه روز بود ، که روشنائی عام بحقیقت آنجا بود ، و هرچه بالله نزدیکتر
 آنجا نور وضیا تمامتر . عبد الله مسعود گفت : ان ربكم ليس عنده ليل و نهار ، نور
 السموات من نور وجهه .

ودر آثار بیارند که رب العالمین فریشته‌ای عظیم آفریده ، و شب در يك قبضه او کرده ، و روز در دیگر قبضه ، هر که که آن فریشته يك قبضه فراز کند ، و یکی باز کند، سلطان روز بود ، و چو دیگر قبضه باز کند ، و این یکی فراز کند، سلطان (۱) شب بود . از روی اشارت میگوید : قرص آفتاب را در قبضه ملك نهادم ، اما دل دوستان بکس ندادم . ملك را بر دل دوستان مانتصرف و قدرت نیست ، قرص آفتاب را در قبضه ملك می‌دان ، و دل دوستان در قبضه ملك جل و علا ، که مصطفی (ص) گفته : « قلوب العباد بين اصبعين من اصابع الرحمن » .

۳- النوبة الاولى

قوله تعالى : « قل » [يا محمد] بگو « غير الله اتخذ ولياً » جواز الله خدای کیرم « فاطر السموات والارض » کرد کار آسمانها و زمینها « و هو يطعم » و اوست که می‌خوراند « ولا يطعم » و او را نخوراند ، « قل اني امرت » بگو مرا فرمودند « ان اكون اول من اسلم » که نخست کس باشم که گردن نهد ، « ولا تكونن من المشركين »^(۱۴) و هان که از انباز گیرند کان نباشی . « قل اني اخاف » بگو که من می‌ترسم « ان عصيت ربّي » اگر کردن کشم از خداوند خویش ، « عذاب يوم عظيم »^(۱۵) ، ترسم از عذاب روزی بزرگوار . « من يصرف عنه يومئذ » هر که آن عذاب از او بگردانند آن روز ، « فقد رحمه » بیخشود الله بروی « و ذلك الفوز المبين »^(۱۶) و آنست آن پیروزی آشکارا .

« وان يمسك الله بضراً » و اگر بتورساند خدای گزندى « فلا كاشف له »

باز برنده نیست آن را «الاهو» مگر هم او، «وان يمسك بخير» و اگر بتو رساند نیکی، «فهو على كل شيء قدير»^(۱۷)، او آنست که بر همه چیز توانا است.

«و هو القاهر» اوست فروشکننده و کم آورنده «فوق عباده» زبر رهیگان خویش «و هو الحكيم الخبير»^(۱۸)، و اوست دانای آگاه.

«قل ای شيء» بگوچه چیز است «اکبر شهادة» که گواهی آن مهتر همه گواهیها است؟ «قل الله» بگو که آن چیز الله است «شاهد بیني وبينکم» گواه است میان من و میان شما «و اوحی الی» و بمن پیغام کردند «هذا القرآن» این قرآن است (۱) «لأُنذِرکم به» تا شمارا آگاه کنم بآن، «و من بلغ» و هر که رسد «أنکم لتشهدون» شما می گواهی دهید «ان مع الله الهة اخرى» که با الله خدایان دیگرند، «قل لا اشهد» بگو من باری گواهی ندهم «قل انما هو اله واحد» بگو اوست که خدائی است بگانه، «و اننی بریء مما تشرکون»^(۱۹)، و من بیزارم از هرچه انباز میگیرید.

«الذین اتیناهم الکتاب» ایشان که ایشان را کتاب دادیم «يعرفونه» می شناسند رسول را «کما يعرفون ابناءهم» چنانکه پسران خویش را می شناسند [که زادند]، «الذین خسروا انفسهم» ایشان که [از خویشتن در ماندند و] زیان کار ماندند «فهم لا يؤمنون»^(۲۰)، حق می شناسند و نمی پذیرند و نمی گروند.

«و من اظلم» و کیست ستمکارتر بر خود «ممن افتری علی الله کذباً» از آن کس که دروغ نهد بر خدای «او کذب بآياته» یا دروغ شمارد سخنان وی، «انه لا یفلح الظالمون»^(۲۱)، هرگز نیک نیاید و نه پیروز ستمکاران برخویشتن.

«و یوم نحشرهم جمیعاً» و آنروز که برانگیزیم ایشانرا همه، «ثم نقول

لِّلَّذِينَ اشْرَكُوا» پس گوئیم ایشانرا که مشرک بودند «این شرکاء کم الذین کنتم تزعمون» (۲۲) «کجا اند این انبازان بامن که می گفتید بدروغ.

«ثم لم تکن فتنهم» آنکه نبود عنر ایشان که گویند «الا ان قالوا» مگر آنکه گویند «والله ربنا» وبالله خداوند ما «ما کنّا مشرکین» (۲۳) «که ما هرگز انبازگیران نبودیم باخدای.

«انظر» درنگریا رسول من! «کیف کذبوا علی انفسهم» چون دروغ گفتند برخویشتن! «وضّل عنهم» وجون کم کشت ازیشان «ماکانوا یفترون» (۲۴) «آنچه بدروغ در دنیا می گفتند [ومی ورزیدند و در آن بودند]»

النوبة الثانية

قوله تعالى: «قل اغیر الله اتخذولیا» - نزول این آیت بآن بود که کافران قریش رسول (ص) را دعوت کردند با دین پدران خویش، رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد که: یا محمد! ایشانرا بگو که جز از الله خدای گیرم معبودی؟ یا کرد کاری شناسم بکاررانی؟ یا مولائی پسندم بنگهبانی؟ یعنی نکنم این، و نپسندم چنین، که کرد کار و آفرید کار آسمانها وزمین خداست. «فاطر السموات والارض» ای خالقهما ابتداء و انشاء. و حقیقت فطرت ابتداء خلقت است. ابن عباس گفت: معنی فطرت نمی دانستم، تا آنکه که دواعرایی خصومت گرفتند در جاهمی، یکی گفت: انا فطرتها، یعنی أنشأت حفرها ابتداء، فعلمت انه مبتدی الخلقه، ومنه قول النبی (ص): «کل مولود یولد علی الفطرة».

درین خبر اشکالی است و غموضی، که لابد است کشف آن کردن، و درده غموض از روی آن بر گرفتن، و سان کردن، و آن آنست که بتزیدیک اهل قد فطرت درین خبر

بمعنی دین و اسلام است ، بقول ایشان این مناقض است مرآن را که **مصطفی (ص)** گفت : « الشقی من شقی فی بطن امه ، والنطفة اذا انعقدت بعث الله اليها ملكاً يكتب اجله و رزقه ، وشقی اوسعده ، و انه مسح ظهر آدم ، فقبض قبضة ، فقال : الى الجنة برحمتي ، وقبض اخرى فقال الى النار ولا ابالي . » و بيمذهب اهل سنت اينجا بحمد الله هيچ تناقض نيست ، از بهر آنکه معنی فطرت نه اسلام است که ایشان ميگويند ، بلکه ابتداء خلقت است ، قال الله تعالى : « فاطر السموات والارض » اي مبدئها ومنشئها ، و قال تعالى : « فطرة الله التي فطر الناس عليها » اي خلقه الله التي خلق الناس عليها في الابتداء . و آن فطرت آن عهد است که روزميثاق بر فرزندان آدم گرفت ، و گفت : « الست بربكم » ؛ ایشان گفتند : « بلى » . اکنون هر فرزند که در اين عالم بوجود آيد ، بر حکم آن اقرار اول آيد ، و مقر باشد که او را صانعى و مدبرى است ، هر چند که او را بنامى ديگر ميخواند ، يا غير او را مى پرستد . در اصل صانع خلاف نيست ، يقول الله تعالى : « ولئن سألتهم من خلقهم ليقولن لله » . خلاف در صفت مى افند ، بعضى مرصانع را صفت کنند بچيزى که نه سزاي وي آنست ، و بعضى غير او را مى پرستند تا سبب تقريب ایشان بود بوى ، و بعضى غير صانع صانع اضافت ميکنند خون زن و فرزند . تعالى الله عن جميع ذلك علواً كبيراً .

اکنون هر مولود که اندرين عالم ، مى گويد بر آن عهد و ميثاق و گفتار اول ي آيد ، که آنروز گفت : بلى ، و از اينجا گفت **مصطفی (ص)** حکايت از کردگار جل جلاله عم نواله که : « خلقت عبادى حنفاء ، فأحالتهم الشياطين عن دينهم ، ثم تهود اليهود ناءهم ، وتمجس المجوس ابناءهم » اي يعلمونهم ذلك . ميگويد : من بندگان را بر حکم اقرار اول آفريدم ، شياطين ایشانرا از دين بيافکندند . جهودان مريران خود را جهودى ، آموزند ، و گبران همچنين پسرانرا گبرى مى آموزند ، و از آن اقرار و عهد مى بر- گردانند . جهود فرزند خویش را جهودى آموزد ، اما جهود نکند ، و نتواند ، بلکه خداى

عزوجل ویرا جهود کرد درازل، وترسا ومشرک همچنان .

و بدان که آن بلی کفتن روز مشاق اقراری مجرد است، که بدان اقرار اندردنیا حکمی لازم نیاید، و سبب ثواب نباشد، نه بینی که اطفال مشرکانرا اندردنیا حکم پدران و مادران است اندردین کافری؟ که فرزندان را از ایشان جدا نکنند، و چون بمیرد بر وی نماز نکنند، و چون بدست مالک مسلمانان افتد بحکم بردگی اورا حکم دین مالک دهند، و بروی نماز کنند چون بمیرد بظاهر حکم، و در کافری و مؤمنی وی خدا بر علم است و بس، قال النبی (ص) «اعلم بما کانوا عاملین» .

«وهو یطعم» - ای هویرزق الخلق، کفوله : «و یسط الرزق لمن یشاء ویقدر» .
 «ولا یطعم» ای لا یرزق، کفوله : «ما ارید منهم من رزق وما ارید أن یطعمون» قتیبی
 گفت: معناه ما ارید ان یطعموا احداً من خلقی، لان من اطعم احداً من عیالك فقد اطعمک.
 «قل انی امرت ان اکون اول من اسلم» - ای اول من اخلص العبادة فیهم من اهل زمانه،
 «ولا تکونن» ای : وقیل «ولا تکونن من المشرکین» یعنی لا تکونن مع مشرکی اهل
 مکه علی دینهم .

«قل انی اخاف ان عصیت ربی» فعبدت غیره «عذاب یوم عظیم» و هو یوم
 القيامة . «من یصرف» بفتح یا قراءت حمزه و کعائی است و ابو بکر از عاصم، یعنی :
 یصرف الله عنه العذاب یومئذ. باقی ضم یا و فتح را خوانند، یعنی : من یصرف العذاب عنه
 یومئذ. میگوید : هر که خدای تعالی از وی عذاب بگردانید در آن روز قیامت، خدای تعالی
 بر خود واجب کرد که بروی رحمت کند، و ویرا بیامرزد، و بیبشت فرستد، «و ذلک
 الفوز المبین» یعنی فازوا بالجنة، و نجوا من النار، و هو الظفر الظاهر.

«و ان یمسک الله بضر» ضر اینجا بیماری است و درویشی و درماندگی بهر
 بلائی میگوید : اگر از این انواع ملاحیزی نتو رسد کس را نیست، و بتواند که آن بلا

و رنج بازبرد مگر خدا ، و اگر عافیتی رسد ترا و راحتی و نعمتی ، نکر تا آن از خلق نه بینی ، که آفرید کار آن خداست که وی بر همه توانا است . این آیت حث بندگان است بر شکر نعمت ، و اعتقاد داشتن ، که هر چه نعمت است همه موهبت خداست ، و اسباب آن بتقدیر خداست ، و رساننده آن از بندگان فرا کرده خداست . و همچنین اگر محنتی یا نعمتی رسد ، از حکم خدا و تقدیر وی بیند نه از مخلوق ، و به قال النبی (ص) **لعبد الله بن عباس : « یا غلام! احفظ الله يحفظك. احفظ الله تجده امامك. تعرف الى الله في الرخاء ، يعرفك في الشدة ، و اذا سأل فاسأل الله ، و اذا استعنت فاستعن بالله . قدمضى القلم بما هو كائن ، فلو جهد الخلاق ان ينفعوك بما لم يقضه الله لك ، لما قدروا عليه ، و لو جهدوا ان يضروك بما لم يكتبه الله عليك لما قدروا عليه ، و ان استطعت ان تعمل بالصبر مع اليقين فافعل ، و ان لم تستطع فاصبر ، فان في الصبر على ماتكره خيراً كثيراً . و اعلم ان النصر مع الصبر ، و ان مع الكرب الفرج ، و ان مع العسر يسرا » .**

« و هو القاهر » - ای القادر الذی لا یعجزه شیء ، و لا یعتاض علیه شیء ، و لم یزل عالیا لكل شیء ، فهو القاهر فی العلو علی خلقه ، فهو فوق کل شیء ، و علا کل شیء ، فلا شیء اعلی منه و معنی القهر الغلبة و الاخذ من فوق ، تقول اخذتهم قهراً ای من غیر رضاهم ، و یقال: القاهر الأمر بالطاعة من غیر حاجة ، و الناهی عن المعصية من غیر کراهية ، و المثیب من غیر عوض ، و المعاقب من غیر حقد ، لا یتشفی بالعقوبة ، و لا یتعزز بالطاعة. « و هو الحکیم » بالعدل منه فی کل قضاء یکون منه فی خلقه ، « الخبیر » بما یعمل خلقه ، فلا یخفی علیه شیء من اعمالهم .

« قل ای شیء اکبر شهادة » - مفسران گفتند که مشرکان مکه از این سران و سالاران قریش گفتند : یا محمد ! تو دعوی نبوت و رسالت میکنی ، و مارا بردینی می- خوانی که از جهودان و ترسایان که کتاب داران اند پرسیدیم ، و از کار تو پرسیدیم ، و گفتند:

ندانیم اورا ، و نشناسیم ، و ذکر وی بنزدیک ما و در کتاب مان نیست. اکنون کسی را بیار که بر رسالت تو گواهی دهد، و صدق تو را معلوم گرداند. رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد : « قل ای شیء اکبر شهادة » يقول ای شیء افضل واعظم شهادة. این را دو وجه است از تأویل : یکی آنست که : قل شهادة ای شیء اکبر؟ بگو چه چیز است که گواهی آن مهتر و عظیم تر همه گواهی است؟ آنکه گفت : « قل الله » هم توجواب ده، و بگو آن چیز الله است. دیگر وجه آنست که : « قل ای شیء اکبر » بگو آن چه چیز است که مهتر و عظیم تر همه چیزها است؟ آنکه جواب داد : « شهادة قل الله » یعنی : قل شهادة الله. بگو یا محمد! بگو گواهی دادن که آن مهتر چیزی الله است، و در هر دو تأویل این شیء الله است، خویشتن را شیء خواند، همچنانکه جای دیگر گفت : « ام خلقوا من غیر شیء » یعنی خلقوا من غیر خالق؟ یعنی آفریده گشتند بی هیچ چیز؟ خویشتن را در قرآن این دو جای چیز خواند. وجههم صفوان گفت و اصحاب وی که : نه روا باشد که الله را شیء خوانی، و عرب کسی را چیزی خواند، چنانکه گویند : ما انت؟ چه چیزی تو؟ یعنی من انت؟ که کسی تو؟ و این در قرآن موجود است جایها.

آنکه گفت : « شهید بینی و بینکم » ای فہوشید بینی و بینکم بانی رسولہ . و گفته اند : قل الله الذی اعرفتم بأنه خالق السموات والارض يشهد لی بالنبوة. بگو آن خدای که شما معترفید که آفرید کار آسمان و زمین است، نبوت و رسالت من گواهی می- دهد ، و گواهی دادن وی حجتہای روشن است که پیدا کرده ، و قرآن معجز که بمن فرو فرستاده ، و شما از آوردن يك آیت مثل آن فرو مانده . اینست که گفت : « و اوحی الی هذا القرآن » و قد ظهر عجزکم عن الاتیان بآیه مثله ، ای لأخوفکم یا اهل مکة بالقرآن. « ومن بلغ » - ای ومن بلغ الیه القرآن سواکم من العجم و غیرہم من الامم . « ومن بلغ » این « من » معطوفست باکاف و مم که در « لانذرکم » است . میگوید : تا

آگاه کنم شمارا و هر که رسد، یعنی هر که قرآن بوی رسید محمد رساننده است باو و حجت برو تا روز رستاخیز. قال النبی (ص): «من بلغه القرآن فكأنما شافهته به»، ثم قرأ: «لأنذرکم به ومن بلغ»، وقال (ص): «يا ايها الناس بلغوا عني ولو آية من كتاب الله فانه من بلغته آية من كتاب الله فقد بلغه امر الله، اخذه او تركه». وقال محمد بن كعب القرظي: من بلغه القرآن فكأنما رأى محمداً (ص) وسمع منه. وقال مجاهد: حيثما يأتي القرآن فهو داع و هو نذير، ثم قرأ: «لأنذرکم به ومن بلغ»، وقال انس بن مالك: لما نزلت هذه الآية كتب رسول الله (ص) الى كسرى وقيصر والنجاشي وكل جبار يدعوهم الى الله عز وجل: «لأنذرکم به ومن بلغ». نظيرش آنست كه گفت: «و اخرين منهم لما يلحقوا بهم». جای دیگر گفت: «و من يكفر به من الاحزاب». «انكم لتشهدون ان مع الله الهة اخرى» - استفهام است بمعنى جحد و انكار. آنكه گفت: «قل لا اشهد» یعنی قل ان شهدتم انتم فلا اشهد انا، «انما هو اله واحد» لاشريك له و اننى برى مما تشركون. «الذين اتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم» - اين جواب ایشانست كه گفتند: ما از جهودان و ترسايان پرسیدیم و ترا می شناسند، و گواهی نمى دهند، رب العالمين گفت: ایشان محمد را نيك مى شناسند، و نعت و صفت وی میدانند، كه در كتب خویش خوانده اند، ويرا چنان شناسند كه پسران خود را در میان كودكان، پس هر دو اهل كتاب را نعت كرد، گفت: «الذين خسروا انفسهم» یعنی غبنوا انفسهم «فهم لا يؤمنون» یعنی لا يصدقون بأنه رسول.

«ومن اظلم ممن افترى على الله كذباً» - کیست كافر تر از آنكه برخدای دروغ بندد؟ و ایشان آند كه الله گفت: «واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها اباءنا و الله امرنا بها». «او كذب بآياته» - یا دروغ شمارد سخنان وی؟! و ایشان آند كه قرآن را گفتند «اساطير الاولين» است، یا معجزات رسول (ص) را تكذيب كردند، و دین وی دروغ

شمر دند ، وایشان جهودان اند و ترسایان . « انه لا يفلح الظالمون » - ای لایسعد من جحد ربویة ربه ، و کذب رسله . « و یوم نحشرهم جميعاً » - قراءت یعقوب بیا است ، یعنی : یحشرهم الله جميعاً المؤمن والكافر، والمعبود والعابد ، « ثم يقول للذين اشرکوا » - آن روز که رب العالمین همه را برانگیزد و همه را باهم آرد هم مؤمن و هم کافر ، هم عامد و هم معبود ، و ایشانرا سؤال توبیخ کند ، گوید : این الهتکم التي زعمتم فی الدنيا انها شرکائی ؟ کجا اند آن خدایان شما که در دنیا دعوی کردید که انبازان من اند ؟ و گفتید که شفیعان شما بنزدیک من اند ؟

« ثم لم تکن فتنتهم » - ای معذرتهم ، ایشانرا عذر نبود مگر آنکه گویند : « والله ربنا ما كنا مشرکین » . حمزه و کسائی و یعقوب « لم یکن » بیا خوانند ، و « فتنتهم » بنصب . ابن کثیر و ابن عامر و حفص « تکن » بتا خوانند ، و « فتنتهم » برفع . باقی « تکن » بتا خوانند و « فتنتهم » بنصب . و معنی قراآت همه یکسانست ، و حاصل آن توبیخ کافران است بر شرک ایشان . آنکس که « لم یکن » بیاخواند از بهر تقدیم فعل است بر اسم ، و او که « فتنتهم » برفع خواند ، فتنه اسم نهد و قول خبر ، و او که بنصب خواند فتنه خبر نهد و قول اسم . و پاری فتنه آزمایش بود ، و تأویل آن بر رسیدن بود . معنی آنست که : تم لم یکن جواب فتنتهم ، ای جواب فتنتنا ایاهم ، پاسخ بر رسیدن ما از ایشان نبود جز آنکه گویند : « و الله ربنا ما كنا مشرکین » ، و آنجا که گفت : « ولا یکتُمون الله حدیثاً » معنی آنست که : ایشان خواهند که شرک خود از الله نهان دارند ، و نتوانند ، و پنهان داشته نمایند . معنی دیگر : « ثم لم تکن فتنتهم » ای لم یکن عاقبة افتتانهم بالاوثان ، و حبهم لها ، الا ان تبرؤا منها ، وقالوا والله ربنا ما كنا مشرکین . حمزه و کسائی « ربنا » بنصب خوانند بر معنی دعا ، یعنی : یا ربنا !

ثم قال : « انظر » یعنی اعجب یا محمد ! این شکفت نگر « کیف کذبوا علی

انفسهم « که چون دروغ گفتند بر خویشان در آن تبرئت و ترکیت که کردند! » و ضلّ عنهم « یعنی و کیف ضلّ عنهم! » ما كانوا یفترون « ای یکذبون علی الله ان معه شریکاً. قال مقاتل بن سلیمان : اذا جمع الله الخلائق يوم القيامة و رأى المشرکون معه رحمة الله و شفاعة الرسول ، يقول بعضهم لبعض : تعالوا نکتّم الشّرك لعلنا ننجو مع اهل التوحید ، فيقول الله لهم : « این شرکاؤکم الذین کنتم ترعمون » ؟ فيقولون : « و الله ربنا ما کنا مشرکین » ، فيختم الله علی افواههم ، وتشهد جوارحهم علیهم بالکفر . فلذلك قوله : « ولا یکتُمون الله حدیثاً » یعنی الجوارح . قال الله تعالى : « و ما کنتم تستترون » الایة ، و قال عزوجل : « بل الانسان علی نفسه بصيرة » یعنی کل جوارح الکافر علی جسده بالکفر شاهدة .

النوبة الثالثة

فوله تعالى : « قل اغیر الله اتخذ ولیاً » - ا بعدما اکرمنى بجمیل ولايته اتولى غیره؟! و بعد ما وقع علی ضیاء عنایتہ انظر فی الدارین الی سواه؟! پس از آنکه آفتاب عنایت و رعایت از درگاه جلال و عزت بر ماتافت ، و بی ما کارما درد و جهان بساخت ، و بمهر سرمدی دل ما بی فروخت ، و بزور انس ییازاست ، و این تشریف داد که در صدر قبول گهی مهد ناز مامیکشند که « لعمرک » ، گهی قبضه صفت بحکم عنایت بیان صیقل آئینه (۱) دل ما می کند که : « الم نشرح لك صدرك » ، گهی مستوفی دیوان ازل و ابد حواله قبول و رد خلق با درگاه ما میکند که : « ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا » . با این همه دولت و مرتبت و عنایت و رعایت خون سزد که دلم تقاضای دیگری کند یا بدینا و عقی نظری کند ! لاجرم دنیا را گفت : « مالی و للدنیا » ! عقی را گفت : « مازاغ البصر و

ماطع، نه دنیا و نه عقبی بلکه دیدار مولی.

« فاطر السموات والارض » - خدائی که آفرید گار زمین و آسمان است، کرد کار جهان و جهانیان است، دانای آشکارا و نهان است، نه روزی خوار است، که روزی کمار بندگان است، « و هو یطعم و لا یطعم » له نعت الکرم، فلذلك یطعم، و له حق القدم فلذلك لا یطعم.

« وان یمسک الله بضر فلا کشف له الا هو » - چنانکه در آفرینش ضر یگانه و یکتا است، در دفع ضر هم یکتا است و بیهمتا. اگر عالمیان بهم آیند، وجن و انس دست درهم دهند، تا دردی که نیست پدید کنند نتوانند، یا دردی که هست بر دارند بی خواست الله راه بدان نبرند. درد و دارو را منهل یکی دان، نعمت و محنت را منبع یکی شناس، کفر و ایمان را مطلع یکی بین، در دایره جمع يك رنگ، در منازل تفرقت رنگا رنگ، اینست که آن جوانمرد اندر نظم گفت:

بر دو رخ هم کفر و هم ایمان تراست.

در دولب هم درد و هم درمان تراست.

« و هو القاهر فوق عباده » - شکننده کامهایندگان است، و بذات و صفات زبر همه رهیگان است. درویشانرا دولت دل و زندگانی جانست. نادر یافته یافته، و نادیده عیان است. يك نفس باحق بدو گیتی ارزان است يك دیدار ازو بصد هزار جان رایگان است. يك طرفه العین انس با او خوشتر از جانست، او که کشته این کار است، در میان آتش نازانست، و او که ازین کار بی خبر است، در حبس شریعت در زندان است. الهی! دیدار تو نزدیک است، لکن کار تابدان نزدیکی بس باریک است. الهی! هر کس بر چیزی، و من ندانم که بر چه ام! بیمم همه آنست که کی دید آید که من که ام! الهی! خون او که بر یاد است بتوشاد است، او که بتوشاد است چرا بفریاد است!

آنرا که چو تو نگار باشد در بر گر بانگ قیامت آید او را چه خبر!

« قل ای شیء اکبر شهادة قل الله » - لاشهادة اصدق من شهادة الحق لنفسه بما شهد به فی الاول ، و ذلك فی قوله : « شهد الله » فهو شهادة الحق للحق بأنه الحق . روز اول در عهد ازل بگفت راست و کلام پاک ازلی خبر داد از وجود احدی و کون صمدی و جلال ابدی و جمال سرمدی و ذات دیمومی و صفات قیومی بو عبد الله قرشی گفت : این تعلیم بندگان است و ارشاد طالبان . بلطف خود بندگان را می درآموزد که بوحدانیت و فردانیت ما همین گواهی دهید بقدر خویش ، چنانکه ما گواهی دادیم بسزای خویش، و از راه معارضه برخیزید ، تا چون الیس مهجور در و هده نیفتید ، و قال بعضهم : شهد الله بوحدانیه و اُحدیه و صمدیه ، و شهد غیره من الملائكة و اولی العلم بتصدیق ما شهد هولنفسه . خود گواهی داد بخداوندی و نزر گواری و یکتائی خویش که جز وی کسی سزای آن شهادت نیست ، و خلق را رسیدن بکنه جلال و عظم وی نیست، و شهادت خلق جز تصدیق آن شهادت حق جزئی دیگر نیست .

جعفر بن محمد گفت : شهادت خلق را بنابر چهار رکن است : اول اتباع امر ، دوم اجتناب نهی ، سوم قناعت ، چهارم رضا . و گفته اند : شهادت خلق سه قسم است : شهادت عام ، و شهادت خاص ، و شهادت خاص الخاص . شهادت عام خروج است از شرکت . شهادت خاص دخول است در مشاهدت . شهادت خاص الخاص نسیم صحبت از جانب قربت ببهانه وصلت . مخلص همه ازوینند . عارف همه باوینند . موحد همه او بیند . هر هسب که نام برند عاریتی است ، هستی حقیقی اوست ، دیگر تهمتی است : « قل الله بم ذرهم » ای همه تو و بس ، با تو هرگز کی بدید آید کس ^۱

۴- النوبة الاولى

قوله تعالى « ومنهم من يجمع اليك » و ازيشان كس است كه مي نيوشد بگوش سر بتو « وجعلنا على قلوبهم اكنة » و ما بر دلهاي ايشان پوششها و غلاف افكنده ايم « ان يفقهوه » كه حق را درياوندی « و في اذانهم وقرأ » و در گوشهاي ايشان از حق شنیدن كرانی و بار افكندیم (۱) « و ان يروا كلاً اية » و اگر هر نشانی كه ما نموديم به بينند « لا يؤمنوا بها » بآن هم ننگروند « حتى اذا جاؤك » تا آنكه كه آیند بنو ، « يجادلوك » پيكار می كنند با تو ، و حق را باز ميدهند « يقول الذين كفروا » ايشان كه كافر گشتند ميگويند « ان هذا الاساطير الاولين ^(۲) » نيست اين مگر افسانه‌هاي پيشينيان .

« وهم ينهون عنه » و ايشان از رنجانيدن رسول خدا مردمان را باز ميدارند « وينهون عنه » و خود از استوار داشتن وي باز مي ايستند ، « و ان يهلكون الا انفسهم : و هلاك نمي كنند مگر خویشان را ، « و ما يشعرون ^(۳) » و نميدانند .

« ولو ترى » و اگر تو بيني « اذ وقفوا على النار » آن وقت كه ايشان را بر آتش باز دارند ، « فقالوا يا ليتنا نرد » گويد اى كاشكي كه ما را باز گذارندي « و لا تكذب بايات ربنا » و دروغ زن نگرديد ، ما سخنان خداوند خویش « و تكفروا من المؤمنين ^(۴) » و از گرويدگان بيم (۳) .

« بل » باز نگذارند « بدا لهم » آشكارا شد ايشان را « ما كانوا يخفون من قبل » آنچه پنهان ميداشتند بيش از اين (۴) « و لوردوا » و اگر ايشان را باز گذارندي با دنيا « لعادوا » باز گرديدندي « لمانهوا عنه » هم باز آنكه گفته

۱- سحۃ الف . او كنديم
 ۲- حنين است در سحۃ الف و ح
 ۳- بيم = ماشيم
 ۴- سحۃ الف . پيس فا .

بودیم ایشانرا که مکنید و میکردند « **وَانْتَهُم لَكَاذِبُونَ** ^(۲۸) » و دروغ مگویند که اگر باز گذارندی ما تکذیب نیاریم و ایمان آریم .

« **وَقَالُوا** » و گفتند : « **ان هِيَ الْآحْيَوتُ نَا الدُّنْيَا** » نیست این کیتی مگر همین زندگانی ما این جهانی ، « **و مانحن بمبعوثین** ^(۲۹) » و ما برانگیختنی نیستیم « **ولوتری** » و اگر تو بینی ، « **اذ وقفوا علی ربهم** » آنکه که ایشانرا بازدارند و عرضه کنند برخداوند خویش « **قال ایس هذا بالحق** » گوید اینچه می بینید راست نیست ؟ « **قالوا بلی و ربنا** » گویند آری هست بخداوند ما « **قال فذوقوا العذاب** » گوید پسر عذاب می چشید « **بما کنتم تکفرون** ^(۳۰) » بآنچه کافر شدید .

« **قد خسر الذین کذبوا** » زیان کار شدند و نومید ماندند ایشان که دروغ شمردند ، « **ب لقاء الله** » دیدن خدا را عزوجل و قیامت ، « **حتى اذا جاءتهم الساعة بغتة** » تا آنکه که با ایشان آمد رستاخیز ناگاه « **قالوا یا حسرتنا** » گفتند یا نفرین ! ^(۱) « **علی ما فرطنا فیها** » بر آن تقصیر و فرو گذاشت که کردیم در دنیا « **وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم** » و بر میگیرند بارهای گناهان خود بر پشتهای خود . « **الا** » آگاه باشید « **ساء ما یزرون** ^(۴۱) » بدباری است بار گناه که می کشند !

« **وما الحیوة الدنیا** » و نیست زندگانی این جهانی « **الالعب ولهو** » مگر بازی و شغلی « **وللدار الاخرة خیر** » و سرای سین بر راستی که به است « **للذین یتقون** » ایشانرا که از خشم و عذاب خدای می پرهیزند « **افلا یعقلون** ^(۴۲) » هیچ حق در نمی یابند ؟ !

النوبة الثانية

قوله تعالى : « ومنهم من يستمع اليك » - كلبى كمت : يوسفیان و ولید
مغيره و النضر بن الحارث و عتبة و شيبة سران ربيعة و امية و ابي سران
خلف ، این جماعت همه بهم آمدند ، و گوش فراداشتند که رسول خدا (ص) قرآن
می خواند ، و آن خواندن وی در دلهای ایشان اثر نمی کرد ، از آنکه دلهای ایشان زنگار
کفر داشت ، و حق پذیر نبود . نضر بن الحارث را گفتند چه کوئی تو در کار محمد ؟
هیچ می دریایی که چه میخواند و چه میگوید ؟ و این نضر مردی بود معاند سخت خصومت
و چرب سخن و کافر دل ، پیوسته بزمین عجم سفر کردی ، و اخبار عجم و قصه رستم و
اسفندیار و امثال ایشان جمع کردی ، و آن بر عرب میخواندی ، یعنی معارضة قرآن
میکنم چون ایشان از نضر پرسیدند که چیست آنچه محمد میخواند؟ وی جواب داد:
من ندانم. همی بینم که زبان می جنباند ، و ترهاتی میگوید از جنس آن اساطیر الاولین و
اخبار عجم که پیوسته من باشم میگویم. يوسفیان گفت : آنچه میخواند بعضی حق است
و بعضی باطل . بوجهل گفت : کلا ولما ، همه باطل است و ترهات. پس رب العالمین در
شأن ایشان این آیت فرستاد : « ومنهم من يستمع اليك » یعنی عند قراءتك القرآن .
« وجعلنا على قلوبهم اكنة » - جمع کنان است همحون اعنه جمع عنان ، و
کنان پوشش بود که در دل آید ، تا قرآن بندهاند و در نیابند. « ان يفقهوه » یعنی ان لا يفقهوه .
« وفي اذانهم وقرأ » الوقر بفتح الواو الصم ، و بكسر الواو الحمل على الظهر . زجاج گفت :
« ان يفقهوه » در موضع نصب است که مفعول له است ، یعنی : و جعلنا على قلوبهم
اكنة لكراهة ان يفقهوه . فلما حذفت اللام نصبت الكراهة ، ولما حذفت الكراهة انتقل
نصبها الى ان

اگر کسی گوید: چون پوشش دردل ایشان آورد؟ چرا ایشانرا آورد؟ چرا ایشانرا بدریافت آن تکلیف کرد؟ جواب آنست که این عطا و پوشش نه بدان است که تا ایشانرا از دانستن و دریافتن آن منع کند، که این برسیل مجازات و عقوبت کفر ایشان است، که ایشان بر کفر مقیم بودند، و بر مخالفت و معصیت مصرّ. دیگر وجه آنست که این پوشش علامتی بود که بر دل‌های ایشان پدید کرد، چنانکه چیزی را بداغ کنند، تا از دیگران باز شناسند. رب العزة دل‌های ایشان بر آن صفت کرد، تا فریشتگان ایشانرا بدانند، و بشناسند. و گفته‌اند: معنی آیت نه آنست که ایشان نشنیدند، و فهم نکردند، یا راه بدان نبردند، بلکه معنی آنست که بدان کار نکردند، و فرمان نبردند، و دل از اندیشه عاقبت آن بگردانیدند، و خود را بمنزلت ایشان رسانیدند که ندانند و نشنوند و نه دریابند.

«و ان یروا کل ایه لا یؤمنوا بها» - و هر آیتی و نشانی که بینند که دلالت کند بر صدق نبوت تو از آن آیات و معجزات چون انشقاق قمر و دخان و امثال آن، ایشان آنرا تصدیق نکنند، و استوار ندارند که آن حق است و فرمان خداست.

«حتی اذا جاؤک یجادلونک» - «حتی» اینجا (۱) در موضع عطف است نه در موضع تاریخ، یعنی و اذا جاؤک یجادلونک. میگوید: غایت حجت و جدال ایشان عجز و تکذیب است چون در مانند از آوردن مثل قرآن، که ما گفته‌ایم: «فأتوا بسورة من مثله»، و بر تو دست نیابند، که ما گفته‌ایم: «والله یعصمک من الناس»، و نیز قمر بینند که بشارت تو بدو نیم گردد، چون از همه در مانند همین توانند گفت که: «هذا سحر مستمر»، و گاهی گویند: «افتری علی الله کذباً»، و گاهی گویند: «ان هذا الا ساطیر الاولین». محمد بن اسحق گفت: هر چه در قرآن «اساطیر الاولین» آن همه از گفتار نضر بن الحارث است، و اساطیر جمع است، واحد آن اسطارة، و قيل: اسطورة، و سطرت

ای کتبت، ومستطر ای مکتب. کتاتی گفت. هو جمع الجمع سطر و سطور، و جمع السطور اساطیر.

این آیت حجت است بر قدریه و معتزله بآنکه اضافت فعل شر با خلق میکنند، و وجه حجت بر ایشان آنست که الله گفت: « وجعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه، جعل از دو بیرون نیست، یا بمعنی خلق است یا بمعنی صیر. اگر بمعنی خلق است پس اقرار دادند که الله خالق شر است که آن اکنه که ایشان را از فقه می باز دارد، و آن و قر که حائل است میان ایشان و میان استماع حق، لامحاله شری است، و صریح بگفتند که الله خالق آنست. و اگر جعل بمعنی صیر نهند، در مسأله قرآن ایشانرا لازم آید و قول ایشان بخالق قرآن باطل گردد. پس بهر دو معنی برایشان حجت است.

قوله «وهم ینهون عنه» - مقاتل گفت: این در شأن بوطالب عبدالمطلب آمد. نام وی عبد مناف بن شیبه، مردمانرا از رنجانیدن رسول خدا (ص) باز میداشت، و خود او را تصدیق نمیکرد، و این آن بود که قریش بخانه بوطالب گردآمدند، و گفتند: ای سرور عرب وای سالار قریش! این برادر زاده تو دین نو آورده است، و آئین نو نهاده است، و مرده انرا از دین پدران می برگرداند، یا او را از این کار باز دار، یا او را بدست ما بازده، تا خلق را از فتنه وی باز رهانیم، بوطالب گفت: مالی عنه صبر. من این نتوانم، که من از وی يك ساعت نشکیم. او روشنائی چشم من است و میوه دل. ایشان گفتند: هر کدام یکی که خواهی ازین جوانان و برنایان (۱) ما اختیار کن، و بجای وی بپسند، تا بتو دهیم، و دست از او بدار. بوطالب گفت: نماز شام که شتران جرنده بمراح خویش باز آیند، شتر بیچه ای از مادر خود باز گیرید، و دیگری را بجای وی بوی نمائید. اگر بوی آرام گیرد، من نیز محمدر را بشما دهم، و با دیگری آرام

کبرم ، و اگر ناقه جز با بچه خویش بنسازد، و جز باوی آرام نکیرد ، پس من سزاترم که بافرزند برادر خویش و میوه دل خویش آرام گیرم و بشما ندهم . پس هفده مرد از اشراف و رؤساء ایشان متفق شدند و عهد بستند ، و نبشته ای کردند که **بنی عبدالمطلب** را فروگذارند ، نه مبايعت کنند با ایشان نه منا کحت نه مجالست و مخالطت بهیچوجه ، تا آنکه که محمد را بدست ایشان دهند . **بوطالب** در آن حال گفت :

والله لن يصلوا اليك بجمعهم	حتی اوسد فی التراب دفینا
فاصدع بأمرک ما علیک غضاضة	و ابشر وقر بذاك منك عیونا
و دعوتنی وزعمت انک ناصحی	ولقد صدقت و کنت ثم امینا
وعرضت دیناً قد علمت بأنه	من خیر ادیان البریة دینا
لولا الملامه او حذارى سبه	لوجدتنی سمحاً بذاك مبینا

فانزل الله سبحانه : « وهم ينهون عنه » یعنی ينهون الناس عن اذى النبى (ص)، ویتباعدون عما جاء به من الهدى ، فلا یصدقونه . وقيل نزلت فی جمیع الکفار من اهل مکة ، یعنی وهم ينهون الناس عن اتباع محمد (ص) ، و یتباعدون بأنفسهم عنه ، فلا يؤمنون به .

« وان يهلكون الا انفسهم » - ای ما يهلكون الا انفسهم لأن اوزار الذين يصدونهم، عليهم ، « وما يشعرون » انها كذلك . پس بیان حال ایشان کرد در قیامت :

« ولو ترى اذ وقفوا على النار » - یعنی على الصراط فوق النار ، و گفته اند « على » بمعنی « فی » است ، کقوله تعالى : « على ملك سليمان » ای فی ملک سلیمان ، ومعنی آنست که : حبسوا فی النار ، و « لو » اینجا در موضع تعجیب و تعظیم است نه در موضع شك ، که بی گمان فردا مؤمن عذاب کافر خواهد دید . « فقالوا یا لیتنا » ای عند ذلك يقولون یا لیتنا نرد الى الدنيا ، ولانکذب بآیات ربنا بعد المعاینة ، « ونکون من المؤمنین » ای

مع المؤمنین بتوحید الله تعالی .

ابن عامر و حمزه و حفص از عاصم « ولا نکذب » و « نکون » هر دو بنصب خوانند، و باقی برفع خوانند هر دو کلمه را، و رفع بر معنی استیناف است، ای و نحن لانکذب بآیات ربنا و نکون من المؤمنین، ردنا اولم نرد . این همچنانست که گویند: دعنی ولا اعود، ای ولا اعود علی کل حال تر کتبی اولم تر کتی . و نصب، بر معنی صرف است، ای لیتنا اجتمع لنا الامران، الرد و ترک التکذیب مع الایمان، فیجوز ان یکونوا قالوه علی الوجهین جمیعاً، فا کذبوا علی الوجه الاول . معنی آیت آنست که : چون بعذاب رسیدند و معاینه دیدند آرزو رد کنند با دنیا، و ضمان کنند که پس از آن تکذیب آیات و رسل نکنند، و با مؤمنان بتوحید یکی باشند، یعنی که بمشاهده و عیان آن دیدیم که پس از آن هرگز تکذیب نتوانیم کرد . رب العالمین ایشانرا دروغ زن کرد در آن ضمان که کردند، و آن تمنی ایشان باطل کرد، گفت : بل نه چنانست که ایشان را آرزوست، که ایشان را هرگز با دنیا نکذارند .

« بدا لهم ما كانوا يخفون من قبل » - این را دو وجه گفته اند : یکی آنست که ایشان در دنیا پنهان میداشتند از عامه خویش از وعید رستاخیز و کار بعث و نشور، تا چون بر بعث منکر باشند بر کفر و معصیت دلیر شوند . وجه دیگر آنست که ایشان کفر و شرک خود پنهان میداشتند، و میگفتند : « والله ربنا ما کنا مشرکین »، تا رب العالمین جوارح ایشان بسخن آورد، و بر ایشان گواهی داد بر کفر . معنی آنست که بر رستاخیز فضیحت ایشان آشکارا شد، و پرده ایشان بدرید، اگر ایشانرا باز گذارند با دنیا، هم با کفر و شرک شوند، که در ازل قضا برایشان همین رفت، و شقاوت را آفریده اند، اینست که الله گفت : « ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه » یعنی : الی ما نهوا عنه من الشرک والتکذیب، « وانهم لکاذبون » فی قولهم : ولا نکذب بآیات

ربنا . مبرده گفت : بدالهم ماكانوا يخفون من قبل اي جزاء ماكانوا يخفون من قبل ، وهذا وجه حسن . اگر کسی گوید : « وانهم لكاذبون » چه معنی را گفت ؟ و ایشان آن فعل نکردند . چیزی که از ایشان در وجود نیامد و نکردند رب العالمین ایشانرا در آن دروغ زن کرد ! جواب آنست که علم خدای عزوجل بهمه چیز روانست ، در آنچه بود ، و در آنچه نبود و خواهد بود ، هر دو یکسانست ، رب العزة ایشانرا دروغ زن کرد بآن علم که وی راست بایشان و بعاقبت کار ایشان .

واندر این آیت رد قدریان است که میگویند : ان الله لا يعلم الشيء حتى يكون . میگویند : چیزی تا نبود علم خدا در آن روان نبود ، و این سخن باطل است و محال ، از بهر آنکه این فعل از ایشان نبود ، و نخواهد بود ، که ایشانرا بادنی نخواهند فرستاد ، و نه آن خواهند گفت ، و رب العزة بعلم قدیم خویش خبر میدهد که اگر ایشانرا باز گذارند با دنیا ، ایمان نیارند ، از آنکه علم قدیم بر ایشان سابق است ، همه میداند آنچه بود و آنچه نبود ، آنچه کردند و آنچه نکردند .

روی سعید بن انس عن الحسن ، قال : « يعتذر الله عز وجل الى آدم (ع) بثلاثة معاذير . يقول الله : لولا اني لعنت الكذابين وابغض الكذب والخلف ، لرحمت نذيتك اليوم من شدة ما اعددت لهم من العذاب ، ولكن حق القول مني : لئن كذبت رسلي وعصى امری لأملان جهنم منكم اجمعين . و يا آدم ! اعلم اني لم اعذب في النار احداً منهم الا من علمت في علمي اني لو رددته الى الدنيا ، لعاد الى شر ما كان عليه ، ثم لم يتب ، ولم يرجع ، و يا آدم ! انت اليوم عدل بيني وبين نذيتك . قم عند الميزان فانظر ما رفع اليك من اعمالهم ، فمن رجح خيره على شره مثقال ذرة فله الجنة ، حتى تعلم اني لم اعذب غير ظالم . معناه اني لم اعذب الا ظالماً من ولدك .

« وقالوا ان هي الاحيوتنا الدنيا وما نحن بمبعوثين » - اين زنادقه امتاند ، و

مکذبان بعث و نشور ، که نشأۀ ثانیه مستبعد میدارند ، از آنکه برخلاف عادت روزگار است ، و می‌پندارند که بیرون ازین کار که درآیند ، و خلاف این عادت نتواند بود ، و دلیل برنشأۀ ثانیه صحت نشأۀ اولی است ، اگر اتفاقی بودست از روی طبیعت ، چنانکه متبطلان میگویند ، هم تواند بود که یکبار دیگرهم بر آن اتفاق و طبیعت درست شود ، و اگر نه که صحت نشأۀ اولی بقادری مدبر بوده است که بحکمت پیدا کرد ، چنانکه اهل حق گویند ، و مذهب راست و دین درست اینست ، نشأۀ ثانیه راهم قادر است و مدبر و حکیم . يقول الله تعالى : « کذبني ابن آدم ولم يكن له ذلك ، و شتمني ولم يكن له ذلك ، فأما تكذيبه إياي ، فقله : لن يعيدني كما بدأني ، و ليس أول الخلق بأهون علي من أعادته ، و أما شتمه إياي فقله : اتخذ الله ولداً و أنا الأحد الصمد ، لم ألد ولم أولد ، ولم يكن لي كفواً أحد .

« ولو ترى إذ وقفوا على ربهم » - ای عرضوا علی ربهم . این عرض اکبر است ، چنانکه آنجا گفت : « و عرضوا علی ربك صفاً » . عرض دواست : یکی عرض علی النار ، چنانکه گفت : « و يوم يعرض الذين كفروا علی النار » . دیگر عرض علی الجبار ، چنانکه گفت : « و عرضوا علی ربك » ، « يومئذ تعرضون لا تخفى منكم خافية » ، و العرض علی الجبار اصعب من العرض علی النار ، لان النار مأمورة لاتعمل شيئاً الا بأمر ربها ، و صاحب الامر هو الله عز وجل . و قد روى فی بعض الاخبار : « ان عبداً یوقف بین یدی الله عز وجل ، فیسأله ربه عن افعاله و احواله ، حتی یتحیر العبد و ینقطع حیاء من الله سبحانه . ثم یقول لارسالك بی الی النار اهون علی من حسابك » .

و روى ان النبی (ص) قال : « يعرض الناس يوم القيامة ثلاث عرضات ، فأما عرضتان فجداول و معاذیر ، و اما العرضة الثالثة فعند ذلك نظائر الصحف فی الایدی ، فأخذ بيمينه و أخذ بشماله . و قيل : « ولو ترى إذ وقفوا علی ربهم » ای عرفوا ربهم ضرورة ،

کما يقال: وقفت على كلام فلان اى عرفته ، وقيل: وقفوا على مسئلة ربهم وتوبيخه اياهم، يؤكّد ذلك قوله : « اليس هذا بالحق » ؟ اى هذا البعث ، فيقرون حين لا ينفعهم ذلك ، و يقولون: بلى و ربنا ، فيقول الله: فذوقوا العذاب بكم. « قال » كه در اول گفت، جواب « اذا » است . قالوا جواب سؤال است . « قال » كه در آخر گفت جواب اقرار است . اول خدا گوید: اين بعث كه مى بينيد راست نيست ؟ ايشان جواب اين سؤال توبيخ دهند ، و گویند : بلى و ربنا ، حق است و راست . پس الله گوید بجواب اقرار ايشان : پس اکنون عذاب ميچشيد بآنچه كافر شديد ، وحق نپذيرفتيد .

« قد خسر الذين كذبوا بقاء الله » - يعنى بالبعث الذى فيه جزاء الاعمال . در قرآن فراوان بيايد ذكر لقاء الله ، و مراد بآن رستاخيز است . و همچنين در خبر مصطفى (ص) بيايد، چنانكه گفت (ص) : « لقاء الحق » . جاى ديگر گفت : لقي الله و هو عليه غضبان . لقي الله اجذم . لقي الله و عليه اثم صاحب مكس . ما منكم من احد الا و هو يلقي الله ليس بينه و بينه ترجمان . لقي الله و ما عليه خطيئة .

« قد خسر الذين كذبوا بقاء الله » - ميگويد: زيانكار و نوميد شدند ايشان كه دروغ شمردند خاستن از گور ، و شدن پيش خداى جل جلاله تا جزاء اعمال بينند . « حتى اذا جاءتهم الساعة بغتة » يعنى كذبوا الى ان ظهرت الساعة بغتة فأقلعوا بالندامة فى وقت لا ينفع الندامة . دروغ شمردند تا آنكه كه ناگاه رستاخيز در آمد، و ايشان پشيمانى خوردند ، در وقتى كه پشيمانى سود نداشت ، و گفتند : « يا حسرتنا على ما فرطنا فيها » ! اين در قيامت باشد كه كافران منازل خویش بينند از بهشت كه بمؤمنان دهند . مصطفى (ص) گفت در تفسير اين آيت: « يرى اهل النار منازلهم من الجنة . فيقولون: يا حسرتنا » . وقال (ص) : « لا يدخل النار احد الا رأى مقعده من الجنة لو احسن ليكون عليه حسرة » . گویند : يا حسرتنا! يا دردا و دريغا ! بر آن تقصير كه كرديم اندر دنيا در طاعت خداى و

فروختن ایمان بکفر و آخرت بدنیا .

« وهم يحملون اوزارهم على ظهورهم » - مفسران گفتند : روز قیامت چون کافرانرا از گور برانگیزانند، آن عمل خبیث وی بصورت حبشی سیاه کریه المنظر که از وی بوی ناخوش می‌دمد ، برابر وی بایستد . کافر گوید : من انب ؟ تو کیستی ؟ گوید : انا عملك الخبیث ، قد كنت احملك في الدنيا بالشهوات واللذات ، فاحملني اليوم . من آن عمل خبیث توأم ، که در دنیا ترا با آن شهوتها و لذتها برداشته بودم ، امروز مرا بردار . گوید : من طاقت برداشتن تو ندارم . گوید : ناچار است برداشتن من . آنکه بهشت وی در آید بآن گرانباری . اینست که رب العالمین گفت . « وهم يحملون اوزارهم على ظهورهم » .

« الاساء مايزرون » ای بشس مایحملون !

و حال بنده مؤمن برعکس این باشد ، که چون از خاک بیرون آید ، عمل صالح وی بصورتی روحانی خوشبوی برابر وی آید ، و گوید : هل تعرفنی ؟ مرا می‌شناسی ؟ گوید : نمی‌شناسم ، اما شخصی روحانی می‌بینم ترا نیکو صورت و خوشبوی . گوید : آری در دنیا همجنین بودم . من آن عمل صالح توأم ، که در دنیا تو مرکب من بودی . امروز من مرکب توأم . بر من نشین ، و سوی بهشت رو ، اینست که رب العالمین گفت : « يوم نحشر المتقين الى الرحمن وقدأ » ای رکباناً . « و ما الحياة الدنيا الا لعب ولهو » ای باطل و غرور لایقی . این دنیا نه چیز است پاینده و بسندیده ، بلکه رفتنی است باطل و فریبنده : « دار الالتواء لادار الاستواء » ، و منزل ترح لا منزل فرح ، فمن عرفها لم يفرح لرخاء ، ولم يحزن لشقاء . الا وان الله خلق الدنيا دار بلوى ، والآخرة دار عقبي ، فجعل بلوى الدنيا لثواب الآخرة سبباً ، و ثواب الآخرة من بلوى الدنيا عوضاً ، فاحذروا حلاوة رضاعها لمرارة فطامها ، و اهجروا لذیذ عاجلها لکریه آجلها ، ولا تسعوا فيءءران دار قد قضی الله خرابها ، ولا تو اصلوها و قد اراد الله منكم اجتنابها ، فتكونوا لسخطه متعرضین ،

ولعقوبته مستحقين». الحديث بطوله ذكره النبي (ص).

« وما الحياة الدنيا الا لعب ولهو » - این جواب آن کافران است که میگفتند :
 « ما هي الا حيوتنا الدنيا » ، رب العالمین ایشانرا در آنچه گفتند دروغ زن کرد ، و
 حاصل این دنیا باز گفت که چیست . « لعب ولهو » جای دیگر گفت : « وزينة وتفاخر
 بينكم وتكاثر في الاموال والاولاد » ، آنکه گفت : « و للدار الآخرة خير للذين يتقون »
 الشرك. قراءت شامی تنها ، « و لدار الآخرة » بلام واحدة مع الاضافة ، تقدیره : و لدار
 الساعة الآخرة ، فصار وصف الساعة بالآخرة ، كما وصف اليوم بالآخر فی قوله « و ارجوا اليوم
 الآخر » . « افلا تعقلون » بتاء مخاطبه ، قراءت نافع و ابن عامر و حفص عن عاصم .
 معنی آنست که : قل لهم يا محمد : « افلا تعقلون » ايها المخاطبون ! ان الآخرة افضل
 من الدنيا ؟ !

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و منهم من يستمع اليك » الآية. سمع فهم دیگر است و سمع
 خطاب دیگر . آن بیحرمتان و یکانگان چون از سمع فهم و قبول محروم بودند ،
 سمع خطاب ایشانرا سود نداشت . سمع فهم آنست که در دل جای گیرد ، و قبول در آن
 پیوندد ، و یقین در آن بیفزاید . اگر سالها این طنطنه حروف بسمع خطاب میرسد تا
 قلقله یاف بسمع جان نرسد ، سودی ندارد . آن بوجهل رانده مقهور حکم ازل گشته
 رفتی و سر بر آستانه مسجد رسول خدا (ص) نهادی ، و قرآن از رسول (ص) بسمع ظاهر
 بشنیدی ، اما دلش يك حرف بخود راه ندادی ، که قفل نومیدی بر آن زده بودند ، و مهر
 شقاوت بر آن نهاده ، و آن دیگر مطرود مهجور و لید مغیره چون قرآن شنید ، گفت :
 « والله ان لقوله لحلاوة ، و ان عليه لطاوة ، و ان اصله لغدق ، و ان اعلاه لثمر » . گفت :

این سخن که محمد میخواند سختی شیرین و پر آفرین است ، بالاش چون درخت میوه‌دار ، و زیر چون چشمه آب حیات . بظاهر چنین میگفت ، وباطنی داشت خراب که حرفی از آن بدل خود راه می‌داد ، تا بدانی که اعتبار بیاطن است ، وحقیقت این کار یافت است وقبول . اگر هزاران کس بعمارت ظاهر مشغول شوند ، آن عمارت ایشان خرابی يك دل جبر نکند ، وبکار نیاید ، واگر يك دل آبادان بود ، پاسبان اقلیمی باشد ، همه را در حمایت عز خویش گیرد .

« وهم ينهون عنه وينأون » - از روی اشارت خبر میدهد از قومی که دیگرانرا پند دهند ، وخود پند نپذیرند . از روی ظاهر خلق خدای بر طاعت میخوانند ، واز روی باطن با حق مخالفت میکنند . همانست که گفت جای دیگر: « لم تقولون مالا تفعلون ؟ »
« اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسكم ؟ »

لاتنه عن خلق و تأتی مثله
عار عليك اذا فعلت عظیم!

مجاهد گفت: « وهم ينهون عنه وينأون عنه » - یعنی ينهون عن الذکر ، ویتباعدون عنه . اشارت است بقومی که براه تقوی نروند ، و مردم را نیز از آن باز دارند . خود معصیت کنند ، وسبب معصیت دیگران شوند . خود پیراه شوند ، ودیگران را پیراه کنند .
« ضلوا من قبل و اضلوا کثیراً » . لاجرم فردا هم وزر خود هم وزر دیگران بر گردن ایشان دهند . اینست که گفت تعالی وتقدس : « ولیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم » .

« بل بدا لهم ما كانوا يخفون من قبل » - اشارت است بروز رستاخیز که روز کشف احوال است ، و اظهار اسرار . یوم تبای السرائر وتظهر الضمائر . بسا که در دنیا در شمار زاهدان بودند ، و رنگ دوستان و لباس آشنایان پوشیدند ، و آنروز داغ شقاوت بر پیشانی خویش بینند ، و در منزل بیگانگان شان فرود آرند ، و بسا کسا که تو او را خلیع العذار شناختی ، رهین الاغلال دانستی ، در دنیا پی سر و پی سامان ، بی کس و بی نام ،

و آن روز از خزائن غیب خلعتهای کرامت آرند بنام وی . قدیسان ملأً اعلی و ساکنان جنات مأوی دوچشمی (۱) بربند و فرومانند در کار وی . این چنان است که شاعر گوید :

بسا پیر مناجاتی که پی مرکب فروماند

بسا رند خراباتی که زین بر شیر نر بندد !

«ولو ردوا لعادوا لمانهوا عنه» - لو رد اهل العقوبة الی دنیا هم، لعادوا الی جحدهم و انکارهم ، ولو رد اهل الصفاء والوفاء الی دنیا هم لعادوا الی حسن اعمالهم . «ولوتری اذ وقفوا علی ربهم» - یا حسرة علیهم من موقف الخجل ! و محل مقاساة الوجل ! و تذکر تقصیر العمل ، فهم واقفون علی اقدام الحسرة ، یقرعون باب الندم ، حین لا ینفعهم الندم ، و حین یقول لهم الحق : « الیس هذا بالحق » !

وا خجلتا من وقوفی باب دارکم یقول ساکنها من انت یا رجل !

هـ - النوبة الاولى

فوله تعالی : « قد نعلم » ما می دانیم « انه لیحزنک » که اندوهگن میکند ترا « الذی یقولون » آنچه میگویند ایشان « فانهم لا یكذبونک » ایشان دروغ زن نه ترا میگیرند « ولكن الظالمین » لکن آن ستمکاران بر خویشتن « بآیات الله یجحدون »^(۲۲) سخنان الله را می بازدهند بشوخی .

« ولقد کذبت » بدرستی که دروغ زن گرفتند ایشان « رسل من قبلك » پیغامبران را پیش از تو « فصبروا » شکیبائی کردند ایشان « علی ما کذبوا و اوذوا » بر آنچه ایشان را دروغ زن گرفتند ورنج نمودند « حتی اتاهم نصرنا » تا آنکه که بایشان آمد یاری دادن ما « ولا یبدل لکلمات الله » و بدل کننده نیست سخنان خدا را ، « ولقد جاءک » و آمد بتو « من نبا المرسلین »^(۲۴) از خبرهای فرستادگان ما آنچه آمد .

« وَاَنْكَرَ كِبَرُ عَلِيكَ » واکر چنانست که گران شد بر تو و بزرگ آمد ترا
 « اعراضهم » روی گردانیدن ایشان و نپذیرفتن « فَاِنْ اسْتَطَعْتَ » اگر توانی « اِنْ
 تَبْتَغِي نَفَقًا فِي الْاَرْضِ » که راهی سازی در زمین « اَوْ سَلَمًا فِي السَّمَاءِ » یا نردبانی سازی
 فرا آسمان « فَتَأْتِيهِمْ بَآيَةٌ » تا بر آن در آسمان آئی [و ایشان را نامه‌ای و نشانی بری]،
 « وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ » واکر خدای خواهد « لَجَمَعَهُمْ عَلٰى الْهَدٰى » ایشانرا همه بر راست
 راهی فراهم آورد « فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ » (۴۵)، نکرتا از ایشان نباشی که نمی‌دانند [که
 هر که بر راه راست است بمن بر راه است، و هر که گمراه است بمن گمراه است].

« اِنَّمَا يَسْتَجِيبُ » پاسخ نیکو که کنند « الَّذِينَ يَسْمَعُونَ » ایشان کنند که
 بگوش دل‌میشنوند « وَالْمَوْتٰى يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ » و مردگانرا خدای تواند برانگیزاند، و
 اوست که ایشانرا برانگیزاند « ثُمَّ اِلَيْهِ يَرْجِعُونَ » (۴۶)، پس باوی برند ایشانرا.

« وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ » گفتند: چرا فرو نفرستند بر وی
 نشانی از خداوند وی « قُلْ اِنَّ اللّٰهَ قَادِرٌ » بگوی الله تواناست و قادر، « عَلٰى اَنْ
 يَنْزِلَ آيَةٌ » بر آنکه نشانی فرستد، « وَلٰكِنْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ » (۴۷)، لکن بیشتر ایشان
 نمیدانند [که هدی و ضلالت خلق نه در ایشان بسته است، که درخواست الله بسته است].

« وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْاَرْضِ » نیست هیچ چمنده‌ای در زمین « وَلَا طَائِرٌ » و
 نه پرنده‌ای « يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ » که می‌پرد بدو بال‌خویش « اِلَّا اَمَمٌ اَمْثَالُكُمْ » مگر همه
 گروه گروه همچون شما اند، « مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ » هیچ چیز فرو نگذاشتیم
 در لوح، « ثُمَّ اِلٰى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ » (۴۸) و پس همگانرا بایش خدایند خواهند انگيخت.

« وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا » وایشان که بدروغ فرا میدارند سخنان ما « صَمٌّ »
 از شنیدن حق و دریافتن آن کران اند « وَ بَكْمٌ » و از اقرار دادن بآن گنگان اند
 « فِي الظُّلُمَاتِ » و در تاریکی نادانی اند. « مِنْ يَشَا اللّٰهُ يَضِلُّهُ » هر که خدای خواهد

ویرا از راه کم کند «ومن یشأ» و هر که خواهد، «یجعله علی صراط مستقیم»^(۴۹) ویرا
بر راه راست دارد.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «قد نعلم انه لیحزنك» - هدی میگوید: سبب نزول این آیت
آن بود که روز بدر، اخنس بن شریق و بوجهل یکدیگر رسیدند. اخنس گفت: یا
اباالحکم! این ساعت منم و تو، و کس سخن ما نمی شنود. براستی با من بگو که: این
محمد راستگوی است یا دروغ زن؟ بوجهل گفت: اکنون که راستی می پرسی،
والله ان محمداً لصادق، وما کذب محمد قط، والله که محمد راستگوی است، و هرگز
دروغ نکفت، اما چون بنوقصی لوا و سقایه و حجاب و نبوت ببرند، باقی قریش را
چه بماند؟ و اگر ما او را تصدیق کنیم، ما را تبع وی باید بود، و ما هرگز تبع
بنی عبد مناف نبودیم. پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد. و روایت کنند
از علی (ع) که ابوجهل بمصطفی (ص) رسید، و با وی مصافحت کرد، و گفت: انّا لا
نکذبک یا محمد، ولكن نکذب ما جئت به، فأنزل الله هذه الآية.

مقاتل گفت: در شأن حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بن قصی فرو آمد.
این حارث آشکارا تکذیب رسول میکرد، و بر دیدار کفار ویرا ساحر و شاعر و مجنون
میخواند، باز چون خالی گشت با اهل بیت خویش گفت: ما محمد من اهل الکذب،
و انی لأحسبه صادقاً. و نیز چون رسول خدا را دیدی گفتی: یا محمد! ما میدانیم که آنچه
تو میگوئی راست است و درست، و تو خود هرگز دروغ نگفتی، لکن ما مشتی ضعیفان
و زبردستان عرب ایم، ترسیم که اگر اتباع تو کنیم عرب ما را زبون گیرند، و خوار
کنند، و از زمین خویش بیرون کنند، و ماطافت آن نداریم. همانست که در سورة القصص

گفت: «ان تتبع الهدى معك تتخطف من ارضنا». رب العالمین در شأن وی این آیت فرستاد: «قد نعلم» ما میدانیم «انه ليحزنك الذي يقولون» بآنک کاذب و ساحر و مجنون. ما میدانیم که گفت و طعن کافران ترا اندوهگن میکند. قراءت **نافع** «ليحزنك» بضم یاء است، و معنی همانست.

آنکه **مصطفی** را تسلیت و خرمسندی داد، گفت: «فانهم لا يكدونك» - یا سید! ایشان نه ترا دروغ زن میگیرند، که ایشان صدق تو و امانت تو نیک شناخته‌اند بروز کار گذشته، و اگر چه بظاهر تکذیب میکنند، بیاطن میدانند که تو پیغامبری و راستگوئی، لکن سخن مرا دروغ می‌شمارند، و میدانند که راست است. **نافع** و کسانی «يكدونك» باسکان کاف خوانند، معنی آنست که: لا یجدونك کاذباً، هر چند که ترا دروغ زن می‌خوانند، دروغ زن نه‌ای، و ترا دروغ زن نمی‌یابند، و نمی‌توانند که بهیچ حیلت بر تو دروغ درست کنند، لکن ایشان کافران اند و ستمکاران بر خویشان، که سخنان الله دروغ می‌شمارند بشوخی، پس از آنکه دانسته‌اند که راست است. این همچنانست که جای دیگر گفت: «و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم ظلماً و علواً». قال الزجاج: کذبته، اذا قلت له كذبت، وأكذبته اذا رأيت ان ما اتى به كذب.

«و لقد كذبت رسل من قبلك» - کافران **هنگاه** در ازی رسول (ص) و در تکذیب وی بی‌فروودند، و رب العالمین در تسلیت و تعزیت بی‌فروود، گفت: پیش از تو رسولان را هم تکذیب کردند، و رنج نمودند به تنهای ایشان. لختی را سوختند و کشتند، و لختی را پاره بدوینیم کردند. ایشان صبر کردند بر آن ازی قوم خویش، تا آنکه که ایشان را نصرت دادیم، و قوم ایشان هلاک کردیم. تو نیز صبر کن یا محمد بر ازی قوم خویش. «و لا تبدل لكلمات الله» - ای لامغیر لکلماته السابقة بنصر اولیائه، و هلاک اعدائه، و ذلك فی قوله: «و لقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون»، «انا

لننصر رسلنا والذين آمنوا ، « كتب الله لاغلبن انا و رسلی . الحسين بن فضل گفت : « لا مبدل لكلماته » ای لاخلف لعداته . « و لقد جاءك من نبأ المرسلين ، یعنی من حدیث المرسلین ماقصصت عليك من حدیث نوح و قومه ، و ثمود و صالح و ابراهيم و لوط و شعيب حين كذبوا و اؤذوا ثم نصروا .

« و ان كان كبر عليك اعراضهم » - رسول خدا (ص) حریص بود بر ایمان قوم خویش . میخواست که ایشان همه ایمان آرند . هر که که آیتی می درخواستند ، دوست داشتی که الله آن آیت بایشان نمودی ، بطمع آنکه تا ایشان ایمان آرند ، چنانکه درخواستند تا فرشته از آسمان فرو آید ، و ذلك فی قوله : « لولا انزل علیه ملك » ؟ رب - العالمین بجواب ایشان گفت : « ولو اننا نزلنا اليهم الملائكة و كلمهم الموتى » یا محمد اگر این فرشتگان که میخواهند ، همه فرود آیند ، و مردگان نیز زنده شوند ، و با ایشان سخن گویند ، تا من نخواهم ایشان ایمان نیارند . آنکه گفت : « فان استطعت ان تبتغي نفقا في الارض » - اگر توانی که راهی سازی در زیر زمین تا ایشانرا جوی روان بر آری در مکه ، یا مرده گویا بیرون آری از زمین ، « او سلماً فی السماء » یا نردبانی سازی تا بر آن در آسمان آئی ، و ایشانرا نامه ای بری ، یا پاره ای از آسمان بر ایشان افکنی ، یا فرشته ای بری ، یا ایشانرا نشانی بری ، معنی آنست که : فافعل ، اگر توانی بکن . میگوید : یا محمد تو بشری ، و ترا دست بدان آیات نرسد که ایشان میخواهند . راه تو آنست که صبر کنی تا الله تعالی از بهر ایشان حکم کند .

آنکه گفت : « ولو شاء الله لجمعهم على الهدى » - اگر خدای تعالی خواستی که همه ایمان آورند ، و براه راست روند ، بکردی . معنی دیگر : اگر الله خواستی ایشانرا آیتی فرو فرستادی ، که ناچار بدان ایمان آوردندی ، چنانکه جای دیگر گفت : « ان نشأ نزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين » . اما آیاتی فرو فرستاد که مردم را در

آن جای تفکر و نظر بود، تا ارباب بصائر و خداوندان فکرت در آن تفکر کنند، و ایمان ایشان در آن بیفزاید، و ثواب حاصل گردد. و لوکانت نار تنزل علی من یکفر، او یرمی بحجر من السماء لآمن کل احد «فلانکونن من الجاهلین» ای لا تكونن ممن یجهل ان الله علی کل شیء قدير، و ان الله هو الهادی لعباده، و انه قد علم ان عباده کلهم لایهتدون الا ان یشاء الله ان یجمعهم علی ذلك.

«اما يستجب الذین یسمعون»- ای یجیبک الی الایمان من یسمع، و کلهم یسمع لکن یرید من یسمع الذکر فیقبله و ینتفع به، اما الکافر الذی ختم الله علی سمعه کیف یصنی الی الحق! «والموتی یبعثهم الله» فی الاخرة، ثم الیه یردون فیجزیهم بأعمالهم میگوید: اجابت تو مؤمنان میکنند، ایشان که بگوش دل می شنوند و می پذیرند و کاربند آن می باشند، اما کافران مکه که برسمع ایشان مهر شقاوت نهاده اند، تا دریافت حق در آن نشود، ایشان اجابت نکنند، و رب العالمین ایشانرا فردا در قیامت برانگیزاند، و جزاء کردار ایشان بایشان دهد. قولى دیگر گفته اند: «والموتی یبعثهم الله» علی اتباع امرک ان شاء ان یسلموا این مشرکان که برصفت مرد کاند، اگر الله خواهد که مسلمان شوند ایشانرا براتباع توانگیزاند، «ثم الیه یرجعون» من اسلم منهم ومن لم یسلم.

«وقالوا لولا نزل علیه آیه من ربه» - رؤساء قریش گفتند: چرا رب العزة آیتی نمی فرستد، یعنی فرشته ای که محمد را گواهی دهد بنبوت وی؟ رب العالمین گفت: یا محمد جواب ده ایشانرا که: الله قادر است بر فرستادن این نشان، اما شما نمیدانید که در زیر آن چه بلا است، و ذلك فی قوله: «ولو انزلنا ملکاً لقضى الامر ثم لا ینظرون». نظیر این در سورة بنی اسرائیل گفت ازین گشاده تر (۱): «و قالوا لن تؤمن لك» الی قوله «رسولا».

« و ما من دابة في الارض ولا طائر » - جملة حیوانات که آفریده اند ازین دو حال بیرون نیست ، اما یدب و اما یطیر ، یا رونده است یا پرنده ، و همه گروه گروه همچون شما اند ، که همراه روزی می باید ، و داشت می باید ، و جفت می باید ، و وطن می باید . **مجاهد** گفت : « الا امم امثالکم » ای اصناف مصنفة تعرف بأسمائها كما انتم بنی آدم تعرفون بالانس ، فالطیر امة ، والسباع امة ، والدواب امة ، والانس امة ، والجن امة . **عطا** گفت : « الا امم امثالکم » یوحّدون ویسبّحون ، لقوله : « وان من شیء الا یسبح بحمده » ، قال : و تسبیحه یاحلیم یاغفور و در خبر است که رب العزة جانوران را چهار علم داده : صانع خویش را دانند ، و جفت خویش را شناسند ، و دشمن خویش را دانند ، و روزی خویش را دانند

زجاج گفت : « الا امم امثالکم » - یعنی فی الخلق والموت والبعث ، لانه قال : « والموتی یبعثهم الله » نم یصیرون بعد ما یقتصّ بعضهم من بعض تراباً . قال **ابوهریره** فی هذه آلیة : یحشر الله الخلق کلهم یوم القيامة : البهائم والدواب والطیر و کل شیء ، فیبلغ من عدل الله یومئذ أن یأخذ للجماة من القرناء ، ثم یقول : کونی تراباً ، فعند ذلك « یقول الکافر یالیتنی کنت تراباً » . قال **عطا** : فاذا رأوا بنی آدم وما هم فیهم من الجزع ، قالوا : الحمد لله الذی لم یجعلنا منکم ، فلاجنة نرجوا ، ولا ناراً نخاف ، فیقول الله لهم : کونوا تراباً ، فیتمنی الکافر حیئنذ ان یكون تراباً . وقد روی **ابوذر** قال : « بینا انا عند رسول الله (ص) اذا انتحطت عنزان ، فقال النبی (ص) : اتدرون فیما انتحطتا ؟ فقالوا : لاندري . قال : لكن الله یدری ، و سیقضى بینهما » .

« یطیر بجناحیه » - از بسطهای قرآن است همچون « قولهم بأفواههم » ، « تخطه بیمنک » . و عرب سخن گاه گاه بسط کنند ، تاجیز چیز در افزایند که از آن بسر شود ، و گاه گاه اختصار کنند ، که دشخوار مفهوم شود . « ما فرطنا فی الكتاب من شیء » اراد به الكتاب الذی عند الله ، المشتمل علی ما کان ویكون . وقیل : « ما فرطنا » ای ما ترکنا فی القرآن من

شیء يحتاج العباد عليه ، الا وقد يسنّاه ، اما نصّاً واما دلالة و اما مجملاً و اما مفصلاً ، لقوله : « ونزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء » ای لكل شیء يحتاج اليه فی امر الدين . « ثم الى ربهم يحشرون » - هذا دليل على أن كل روحاني يحيا و يحشروان صغر خلقه حتى البقّ والبعوض والقمل والبرغوث ، يؤيد ذلك قوله : « وهو الذي يبدأ الخلق ثم يعيده » فالخلق عام لكل شيء .

« والذين كذبوا بآياتنا » يعنى بالقرآن « صم » لا يسمعون الهدى سماع انتفاع ، و « بكم » عن القرآن لا ينطقون به ، « فى الظلمات » يعنى فى ظلمات الشرك . آنكه بيان كرد و خبر داد كه اين بمشیت ما است ، و هدى وضلالت بارادت ما است : « من يشا الله يضلله » يعنى عن الهدى ، منهم عبدالدار بن قصي . « ومن يشا يجعله على صراط مستقيم » يعنى على دين الاسلام . منهم على بن ابي طالب و العباس و حمزه و جعفر رضى الله عنهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « قد نعلم انه ليحزنك الذى يقولون » آلاية - این آیت از روى اشارت مصطفى را صلى الله عليه وسلم تشریفى و اكرامى است از درگاه ربوبیت ، كه از آن بزرگوار تر نیست ، و از دور آدم تا منتهی عالم بیرون از وی كس را این منزلت ندادند ، و این مرتبت ننهادند ، كه رب العزة میگوید تسكین دل ویرا كه : یا محمد ! مامی دانیم كه ازین بیحرمتان چه رنج بدل تو میرسد ، و تو چون اندوهگنى از گفتار بیهوده ایشان ! یا محمد ! مپندار كه من نمى بینم آنچه بر تو میرود ، یا نمى شمارم آن نفسهای درد آمیغ (۱) كه از تو مى بر آید ، یا آن شربت های زهر آمیغ (۱) كه هر ساعت بر طلب رضاء ما نوش میکنی . یا محمد ! آن نه باتو میکنند ، كه آن با ما میکنند ، و از بهر حدیث ما میکنند . پیش از

(۱) نسخه ج : آمیز .

آنکه این رقم بر تو کشیدیم . و این علم نبوت بدست تو دادیم ، بنکر که با تو چون بودند ! آشنا و پیگانه، خویش و پیوند همه او را دوست بودند ، و محمد الامین میخواندند. اما نتها بنزدیک وی می نهادند . در محافل و مجامع او را در صدر مینشاندهند . چون پیک آسمان بنزدیک وی آمد، و جلال و عزت دین اسلام در گفت و کرد وی نهادند، آن کار و آن حال بگشت . دوستان همه دشمن گشتند . یکی میگفت : ساحر است و کاهن . یکی میگفت : کاذبست و شاعر . یکی میگفت : مجنون است و سرگشته :

اشاعوا لنا في الحى اشنع قصة و كانوا لنا سلماً فصاروا لنا حرباً.

این همه میگفتند، و سید (ص) بر استقامت خویش چنان متمکن بود که آن قبول و این نفور و آن سلامت و این ملامت بنزدیک وی هر دو یک رنگ داشت ، که هر دو از یک منهل می دید. آن کافران و مهجوران ازل پیش از مبعث سید (ص) هر کسی در نهاد خویش شوری داشت ، و تصرفی میکرد ، یکی میگفت: پیغامبر که بیرون خواهد آمد حکیم بن هشام (۱) خواهد بود . دیگری میگفت : عبدالله بن ابی است . سدیگری میگفت : بو مسعود ثقفی است. رب العالمین گفت : « اھم یقسمون رحمت ربك نحن قسمنا ». این قسمت رحمت و بخشیدن درجه نبوت نه کار ایشان است ، که این خاصیت ربوبیت ما است و کار الهیت ما است . پس چون رب العالمین تاج رسالت بر فرق نبوت محمد عربی نهاد ، و در گاه عزت وی حوالت گاه رد و قبول خلق آمد، ایشان همه نومید شدند، زبان طعن دراز کردند . یکی گفت : یتیم است و درمانده. رب العزة گفت: بمؤمنان رحیم است و بخشاینده. یکی گفت: اجیر است و فقیر. رب العزة گفت : نذیر است و بشیر. یکی گفت : ضالست و غبی. رب العزة گفت : رسول است و نبی:

(۱) ظاهراً هشام غلط است و بجای آن حزام باید باشد ، و او حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی صحابی و از قریش و برادر زاده حضرت خدیجه بوده است .

هذا وان اصبح في اطار و كان في فقر من اليسار

آثر عندي من اخی و جاری .

دوست پسند باید نه شهر پسند . فرمان آمد که : یا محمد ! « قد نعلم » ما می دانیم که دشمنان ترا شاعر و دیوانه میخوانند. تو شاعر و دیوانه نه ای. تو زین عالمی. تو سید ولد آدمی. تو رسول کونین و صاحب قاب قوسینی . تو دیوانه نه ای . تو اسلام را صفائی . تو شریعت را بقائی . تو رسول خدائی . این عز ترا بس که ما آن تو ، تو آن مائی :

من آن توام تو آن من باش ز دل بستاخی کن چرا نشینی تو خجل .

یا محمّد ! اگر دشمن ترا ناسزا گوید، ترا چه زیان ! من میگویم: « وسراجاً منيراً » ، « بشيراً و نذيراً » ، « لكون للعالمين نذيراً » ، « انّا فتحنّا لك فتحاً مبيناً » ، « و ينصرک الله نصراً عزيزاً » ، « ان فضله کان عليك كبيراً » .

« انما يستجيب الذين يسمعون » . ابن عطا گفت : ان اهل السّماع هم الاحياء ، و هم اهل الخطاب و الجواب ، و ان الاخرين هم الاموات ، لقوله تعالى : « والموتى يبعثهم الله » . گفت : اهل سماع زندگان اند، و اهل خطاب و جواب ایشان اند، و باقی مردگان اند و زندگان بحقیقت سه کس اند ، هر چه نه این سه اند در شمار مردگان اند خائف، که زندگی ببیم کند، هموار (۱) از بطش و مکر حق می ترسد دوم راجی که زندگی با امید کند، پیوسته دل در فضل و لطف خدای تعالی بسته . سوم محب است ، که زندگی بمهر کند، مادام دلش با حق می گراید ، و از خلق می گریزد . و این سه حالت را علم شرط است . خوف بی علم خوف خارجیان است . رجاء بی علم رجاء مرجیان است . محبت بی علم محبت اباحتیان است ، و جمله این کار بنا بر توفیق و خذلان است ، و توفیق و خذلان نتیجه حکم ازل و نبشته لوح . رب العالمین

۱- هموار یعنی همیشه و دایم ، = همواره . (برهان قاطع).

گفت : « ما فرطنا في الكتاب من شيء ». در لوح همه چیز نبشتم و همه کار پرداختیم . هر کس را آنچه سزا بود دادیم ، و فذلك هر چیز پدید کردیم . رسول گفت صلی الله علیه وسلم : « ما منکم من احد الا وقد کتب مقعده من النار و مقعده من الجنة » . قالوا : یا رسول الله ! افلا تتکل علی کتابنا ؟ و ندع العمل ؟ قال : « اعملوا فکل ميسر لما خلق له ، اما من كان من اهل السعادة فیسیر لعمل السعادة ، و اما من كان من اهل الشقاوة ، فیسیر لعمل الشقاوة » . ثم قرأ : « فاما من اعطی واتقى » الآية .

٦- النوبة الاولى

فوله تعالى : « قل » گوی یا محمد « ارايتکم » چه بنی « ان اتاکم » اگر بشما آید « عذاب الله » عذاب خدای « و اأتکم الساعة » یا بشما آید رستاخیز « غیر الله تدعون » جز از الله خدائی دیگر خواهید خواند ؟ ! « ان کنتم صادقین (٤٠) » تا خواند اگر راست میگوئید .

« بل ایاہ تدعون » نخوانید ، بلکه الله را خوانید « فیکشف » و باز برد از شما « ما تدعون الیه » آنچه ویرا با آن میخوانید که باز برد « ان شاء » اگر خواهد « و تنسون » و گذارید و فراموش کنید « ما تشرکون (٤١) » هر چه انباز میخواند .

« و لقد ارسلنا » و ما پیغام فرستادیم « الی امم من قبلك » بگروهانی پیش از تو « فآخذناهم » تا ایشانرا فرا گرفتیم « بالباساء » بیم و شمشیر « والضراء » و تنگی و بد حالی « لعلهم يتضرعون (٤٢) » تا مکرر زارند .

« فلولاً اذ جاءهم » چرا نه چون بایشان رسید « بأسنا » زور گرفتن ما « تضرعوا » در زاریدندی « ولكن قست قلوبهم » لکن سخت گشت دلهای ایشان ، « و زين لهم الشيطان » و بر آراس ایشانرا دیو ، و بایشان نیکو نمود ،

« ما كانوا يعملون (۴۲) » آنچه میکردند .

« فلما نسوا » چون بگذاشتند « ما ذکرُوا به » آنچه ایشانرا پنددادند بدان ،
 « فتحنا عليهم » باز گشادیم برایشان « ابواب کلّ شیء » درهای همه چیز از کامهای
 ایشان « حتی اذا فرحوا » تا آنکه که شاد یستادند « بما اوتوا » بآنچه ایشانرا
 دادند « اخذناهم بغتة » فرا گرفتیم ایشانرا ناگاه « فاذا هم مبسوءون (۴۴) » وایشان
 از راحت نومیدان .

« فقطع » بریده شد « دابر القوم الذین ظلموا » دنبال ایشان و بیخ آن
 گروهی که بر خویشان ستم کردند « والحمد لله رب العالمین (۴۵) » که این کار را پس
 آوردی نست .

« قل ارأیتם » گوی چه بینید « ان اخذ الله » اگر بستاند الله « سمعکم و
 ابصارکم » شنوائی شما و بینائی شما « و ختم علی قلوبکم » و مهر نهد بر دلهای شما تا
 اذناش و آگاهی تهی ماند « من اله غیر الله » آن کیست آن خدای جز از الله « یا یتیم به »
 که شما را آن شنوائی و بینائی و دانائی باز آرد « انظر » درنگر « کیف نصرف الایات »
 چون میگردانیم سخنان ایشانرا [گاه وعد و گاه وعده و گاه مثل] « ثم هم
 یصدفون (۴۶) » آنکه پس ایشان باز برمی کردند از نیوشیدن و پذیرفتن

« قل ارأیتם » گوی چه بینید « ان اتاکم عذاب الله » اگر بشما آید عذاب
 خدای « بغتة » در نهان ناگاه « اوجهرة » یا آشکارا « هل یهلك الا القوم
 الظالمون (۴۷) » هلاک کنند مگر گروه ستمکاران برخویشان .

« و ما نرسل المرسلین » و نفرستادیم فرستادگانرا « الا مبشرین » مگر
 شادمانه کنندگان بوعده « و منذرین » و بیم نمایندگان بوعده « فمن امن » هر که
 بگروید « وأصلح » و کردار خود را نیک کرد « فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون (۴۸) »

نه بیم است برایشان فردا و نه اندوه.

« **وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** ، وایشان که دروغ شمردند سخنان ما » **يَمَسُّهُمْ الْعَذَابُ** ، بایشان رسد عذاب ، « **بِمَا كَانُوا يَفْضَحُونَ** (٤٩) » ، بآنچه از فرمانبرداری بیرون شدند .

« **قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ** ، بگو نمی گویم شما را » **عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ** ، که بنزدیک من است خزینه های خدای « **وَلَا أَعْلِمُ الْغَيْبُ** ، و من غیب ندانم » **وَلَا أَقُولُ لَكُمْ أَنِّي مُلْكٌ** ، و شما را نمی گویم که من فریشته ام . « **إِنْ أَتَّبِعْ** ، پی نمی برم « **إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ** ، مگر آن پیغام که بمن فرستند » **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي** ، گوی که یکسان بود هرگز « **الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ** ، نابینا و بینا ؟ « **أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ** (٥٠) » در نیندیشید [در تفاوت بیان باطل و حق] ۱۴

النوبة الثانية

قوله تعالى « **قُلْ أَرَأَيْتُمْ** » - کاف زیادتست و تاکید را در افزودند ، و صلب سخن « **أَرَأَيْتُمْ** » است یعنی : هل رأيتم ، و این کلمه بجای « **اخبروني** » نهاده اند . میگوید : یا محمد مشرکان را گوی : **اخبروني** ان اتاكم عذاب الله ، یعنی الموت . مرا خبر کنید اگر مرگ بشما آید ، « **أَوَأْتُنْكُمْ السَّاعَةُ** » یا قیامت آید بشما . **السَّاعَةُ** اسم للوقت الذي يصعق فيه العباد ، واسم للوقت الذي يبعث فيه العباد ، والمعنى اتنكم الساعة التي وعدتم فيها بالبعث والفناء ، لان قبل البعث يموت الخلق كله . آنکه گفت : « **اغیر الله تدعون** » یعنی **اتدعون** هذه الاصنام والاحجار التي عبدتموها من دون الله « **ان كنتم صادقين** » ان مع الله آلهة اخرى **اخبروني** من تدعون عند نزول البلاء بكم ؟ معنی آیت آنست که اگر بلائی شما رسد کرا خواهید خواند تا کشف آن بلا کند ؟ الله را خواهید خواند یا این بتانرا

که می‌پرستید؟ آنکه استدراك کرد، گفت: «بلایاه تدعون» نخوانید آن بتانرا، که دانید که ایشانرا قدرت نیست، و از ایشان نفع و ضرر نیست، بلکه الله را خوانید. «فیکشف ما تدعون الیه» - این «ها» در «الیه» با عذاب شود، چنانکه آنجا گفت: «مر کأن لم ید عنا الی ضرر مسّه». و آنکه اجابت دعا و کشف بلا در مشیت خویش بست، گفت: «ان شاء» اگر خواهد کشف بلا کند، و اجابت دعا کند، «و تنسون ما تشر کون» ای تتر کون ما تشر کون به من الاصنام فلا تدعونه.

و بر وفق این آیت خبر است از مصطفی (ص)، و ذلك ما روی فی الصحاح ان رسول الله قال لحصین والد عمران بن حصین الخزاعی و كان حصین یومئذ مشركاً: «کم تعبد الیوم الیها»؟ قال: سبعة، واحداً فی السماء وستة فی الارض. قال رسول الله (ص): «فأیهم تعدّه لیوم رغبتک و رهبتک»؟ قال: الذی فی السماء.

«و لقد ارسلنا الی امم من قبلك» - اصل الامه الصنف من الناس والجماعة، کقوله تعالی: «كان الناس امة واحدة» ای صنفاً واحداً فی الضلال، «فبعث الله النبیین». معنی امت باصل جماعت است، پس آن هنگام که جماعت در آن باشند، و در آن زمان برسند امت خوانند، چنانکه در قرآن است: «ولئن اخّرنا عنهم العذاب الی امة معدودة» یعنی الی سنین معدودة، و کقوله تعالی: «وادّکر بعد امة» ای بعد سنین. و امت بمعنی زمان در قرآن بیش ازین دوجایگه نیست، و مرد امام ربانی را است گویند، چنانکه در قرآن است: «ان ابراهیم کان امة»، از بهر آنکه پيشرو جماعت باشد، و سبب اجتماع ایشان شود، و نیز گفته‌اند: از آنکه خلال خبر در وی مجتمع بود، چنانکه در جماعتی مجتمع بود، و از اینجاست که عرب گویند: فلان امة وحده، ای هو یقوم مقام امة. و منه الحدیث: «یبعث زید بن عمرو بن نفیل یوم القيامة امة وحده». و دین را امت گویند که جماعتی و خلقی بآن مجتمع شوند، چنانکه گفت: «انا وجدنا آباءنا علی

امة « ای علی دین ، و قال : « و ما كان الناس » یعنی اهل سفینه نوح و علی عهد آدم « الامة واحدة » یعنی ملة الاسلام وحدها . و قال فی سورة النحل : « و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة » یعنی ملة الاسلام وحدها ، و در قرآن امت بیاید که مسلمانان امت محمد خواهد علی الخصوص ، چنانکه گفت : « کنتم خیر امة » ، و گفت : « جعلناکم امة وسطاً » ، و جای بیاید که کافران امت محمد خواهد علی الخصوص ، چنانکه گفت : « کذاک ارسلناک فی امة قد خلعت من قبلها امم » . جای دیگر بیاید که جماعت علماء خواهد علی الخصوص ، چنانکه گفت : « ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر » . جای دیگر بیاید که همه خلق (۱) خواهد ، آدمی و غیر آدمی ، چنانکه گفت : « وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بیجناحیه الا امم امثالکم » یعنی خلق مثلکم . باقی هر چه در قرآن امت است ، بمعنی جماعت است ، از آن گروه گروه مردم که در سلف گذشتند یا وقتی حاضراند ، یا تا بقیامت خواهند بود ، چنانکه گفت : « و لکل امة جعلنا منسکاً » ، « ان تكون امة هی اری من امة » ، « و ممن خلقنا امة » ، « منهم امة مقتصدة » « و من ذریتنا امة مسلمة لک » ، « تلك امة قد خلعت » .

« ولقد ارسلنا الی امم من قبلك » - ای رسل ، فکفروا به ، « فأخذناهم بالبأساء والضراء » - بأساء درویشی و بی کامی است ، و ضراء بیماری و درد . زجاج گفت : بأساء زبان است که بر مال آید ، و ضراء رنج است که بتن رسد . « لعلهم یتضرعون » ، فیؤمنون و یتضرعون . رب العزة جل جلاله درین آیت مصطفی را صلی الله علیه و سلم خبر داد که پیش از تو رسولانرا فرستادیم بگروه گروه از امم ، و ایشانرا بفحط و شدت (۲) و بیماری و محنت فرو گرفتیم تا مگر در زارند و توبه کنند ، که دلها بوقت شدت و محنت نرم شود ، و خضوع و خشوع آرد . میگوید : ایشان زاری نکردند ، و از آن کفر خویش باز نگشتند .

«قلولا اذ جاء هم بأسنا تضرعوا» - یعنی فهلا اذ جاء هم عذابنا تضرعوا
 الى الله و تابوا، فيكشف ما نزل بهم من البلاء، «ولكن قست قلوبهم» (۱) فأقاموا
 على كفرهم، «وزين لهم الشيطان ما كانوا يعملون» من الكفر والمعاصي فأصروا عليها.
 و گفته اند که : قسوت دل از ترك ذكر خيزد، کسی که ذکر خدای نکند، و پیوسته
 بیاطل گفتن و محال شنیدن مشغول بود دل وی سخت شود چنانکه در خبر است :
 «لا تكثروا الكلام بغير ذكر الله، فان كثرة الكلام بغير ذكر الله قسو القلب»، و قال
 (ص) : «اربعة من الشقاء: جمود العين، وقسوة القلب، والاصرار على الذنب،
 والحرص على الدنيا». و اوحى الله الى موسى (ع) : يا موسى! لا تطول في
 الدنيا املك، فيقسو قلبك، و قاسى القلب منى بعيد، و كن خلق الثياب جديد القلب
 تخفى على اهل الارض، و تعرف في اهل السماء، واقنت بين يدي قنوت الصائرين، و صح
 الى من كثرة الذنوب صياح الهارب من عدوه، واستعن بي على ذلك، فاني نعم العون
 و نعم المستعان! اين قسوت دل هر چند دردی صعب است، و دين را آفتی بزرگ، اما
 مداوات آن سهل است. و در خير مصطفى (ص) است : روى ابوهريرة : ان رجلا
 شكا الى النبي (ص) قسوة قلبه، فقال : «ان اردت ان يلين قلبك فأطعم المسكين و امسح
 رأس اليتيم».

«فلتأنسوا» - یعنی الامم الخالية تركوا ما وعظوا به، «فنحننا عليهم ابواب
 كل شيء» من النعمة والسرور بعد الضراء الذي كانوا فيه، وقيل : ابواب كل شيء
 بمعنى المطر من السماء، والنبات من الارض. «حتى اذا فرحوا بما اوتوا» - فرح درين
 موضع آنست که در نعمت بنازد، و بطر بگیرد، و کفور و ناسپاس گردد. همانست که
 آنجا گفت : «لا تفرح ان الله لا يحب الفرحين». جای دیگر کف : «وفرحوا بالحياة»

۱ - نسخة ج : ولكن قست قلوبهم یعنی لم يضرعوا، ولكن قست قلوبهم فأقاموا على كفرهم.

الدنيا. میگوید : چون ایشان را در آن نعمت بطر گرفت و شکر نکردند ، بکفر قسم ایشانرا ناکام ، تانومید و پشیمان و پرحسرت بماندند . و فی معناه ما روی انس، قال: سمعت رسول الله (ص) يقول فی بعض مواعظه : «اما رأیت المأخوذین علی العزة؟ المزعجین بعد الطمأنينة؟ الذین اقاموا علی الشبهات، وجنحوا الی الشهوات، حتی اتتهم رسل ربهم، فلا ما كانوا املوا ادرکوا، ولا الی ما فاتهم رجعوا، قد موا علی ما عجلوا، وندموا(۱) علی ما خلفوا، ولم یغن الندم، وقد جفّ القلم» .

«فقطع دابر القوم» - یعنی اصل القوم و آخرهم و بقیته‌م ، ای استوصلوا بالهلاک قلم یبق منهم احد. دابر هر چیز آخر آن بود ، و قطع آن آن بود که از آن چیز هیچیز نماند. یقال: دبر فلان القوم یدبرهم، اذا کان آخرهم. روی عقبه بن عامر، قال: قال النبی (ص) : « اذا رایتم الله یعطى العباد ما یسئلون علی معاصیهم فانما ذلک استدراج منهم لهم، ثم تلا هذه الاية: «فلما نسوا ما ذکروا به» الی قوله «والحمد لله رب العالمین». این حمد درین موضع بر آن جای نهاده است که جای دیگر گفت : « ولا یخاف عقیبا » ، « الا بعداً لعاد» ، « و قیل بعداً للقوم الظالمین» ، « و قیل الحمد لله رب العالمین» . این سخن کسی باشد که کاری کند و آنرا از خود ببسند و پشیمان نشود ، و او را از آن کار باز آوردنیش (۲) نباشد .

«قل ارأیتم ان اخذ الله سمعکم و ابصارکم» - ای اصمکم و اعماکم فلا تسمعوا شیئاً ولم تبصروا، « و ختم علی قلوبکم » یعنی طبع علیها فلم تعقلوا شیئاً، «من اله غیر الله یأتیکم به» - ای هل احد یرده الیکم دون الله؟ میگوید : اگر الله این شنوائی و بینائی و دانائی از شما واستاند ، و آن اعضا باطل گرداند ، آن کیست که تواند که بشما بازدهد جز از الله. « یأتیکم به» - این ها با معنی فعل شود ، یعنی یاتکم بذلك الذی اخذه منکم.

و روا باشد که با «سمع» شود ، و دخل ما بعدها فی معناه ، كما قال تعالى : « والله ورسوله احق ان يرضوه » ، و قال تعالى : « تجارة اولهوا انفضوا اليها » .

و گفته اند که : فرا پیش داشتن سمع بر بصر دلیل است که سمع بر بصر فضل دارد ، همچنانکه آنجا گفت : « ولو شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم » . نظیرش آنست که الله گفت : « من كان عدواً لله وملائكته ورسوله » نام خویش جل جلاله فرایش داشت ، که بر همه نامها فضل دارد و شرف ، و وجه این سخن آنست که هر کرا سمع بود اگرچه بصر ظاهر ندارد ، ویرا انس دل بر جای بود ، که بسخن مردم و نعمتهای خوش انس گیرد . باز چون سمع نبود اگرچه بصر ظاهر دارد ، ویرا انس دل نبود ، و دانائی و دریافت وی ناقص بود و ازینجاست که رب العزة جل جلاله بنایافت (۱) سمع نفی عقل کرد ، گفت : « افأنت تسمع الصم ولو كانوا لا يعقلون » ، و ما نایافت بصر جز نفی نظر نکرده : « افأنت تهدي العمى ولو كانوا لا يبصرون » و این دلیلی روشن است بر فضل سمع بر بصر ، و کافران را که ذم کرد بنایافت دانائی دل کرد که در سمع بسته است ، نه بنایافت بینائی ظاهر ، و ذلك في قوله تعالى : « فانها لاتعمى الابصار و لكن تعمى القلوب التي في الصدور » . جای دیگر اجابت دعوت در سمع بست که دانائی دل با آن است ، گفت : « انما يستجيب الذين يسمعون » ، « ولو علم الله فيهم خيراً لأسمعهم » ، و في الحديث : « ان اهل النار صم بكم لا يسمعون ، لان السماع انس ، والله لا يحب ان يأنس اهل النار » . انظرياً محمد « كيف نصرف الايات » فصلها من جهة بعد جهة ، في بيان التوحيد وصحة النبوة ، « ثم هم يصدفون » يعرضون عما وضع لهم من البيان ، و قام عليهم من البرهان .

« قل ارايتكم ان اتاكم عذاب الله بغتة اوجهرة » - ليلا او نهاراً ، وقيل : بغتة فجاءة ، اوجهرة معالنه تنظرون اليه حين ينزل ، « هل يهلك الا القوم الظالمون » - الذين جعلوا

لله شركاء. فان قيل لم قوبل بالبعثة الجهرية، وانما تقضى الجهرية الخفية؟ الجواب ان البعثة مضمنه معنى الخفية، لأنه يأتيهم من حيث لا يشعرون، فيخفى سببه، فحمل على المعنى. «هل يهلك» - هل حرف استفهام است، ومعنى استفهام طلب افهام است (١)، اما درین موضع نه حقیقت استفهام است، اگرچه بر مخرج استفهام آورده، این همچنان است که گویند: قد علمت هل زيد في الدار؟ ودر لغت عرب این معنی فراوان آید.

و بدانکه معانی «هل» در قرآن مختلف است، و وجوه آن فراوان: یکی بمعنی دلیل و حجت است، کقوله: «هل عندكم من علم». یکی بمعنی تهدید و سیاست، کقوله: «هل من محيص». یکی بمعنی عیب و منقصت، کقوله: «هل يتبعون الا الظن». یکی بمعنی تعییر و ملامت، کقوله «هل آمنكم عليه». یکی بمعنی شك و شبهت، کقوله: «هل لنا من الامر من شيء». یکی بمعنی سؤال و طلب، کقوله: «هل يستطيع ربك». یکی بمعنی عذاب و عقوبت، کقوله: «هل امتلأت». یکی بمعنی ندامت و حسرت، کقوله: «هل الى مرد من سبيل». یکی بمعنی بر و ملاطفت، کقوله: «هل لك الى ان تركي». و بسیار آید در قرآن بمعنی قد، چنانکه: «هل اتى على الانسان»، «هل اتيك حديث الغاشية»، «و هل اتيك حديث موسى»، «هل اتيك حديث ضيف ابراهيم»، «و هل اتيك نبأ الخصم». و در قرآن هل بمعنی «ما» (٢) بسیار بود چنانکه گفت: «هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة». «هل ينظرون الا الساعة»، «هل ينظرون الا ان يأتيهم الله»، «هل ينظرون الا تاويله»، «فهل على الرسل الا البلاغ المبين». این همه بمعنی «ما» اند، و جمله بمعنی تقریر اند بنزدیک اهل لغت.

«و ما نرسل المرسلين الا مبشرين و منذرين» - پیغامبران را که فرستادیم، بشارت و نذارت را فرستادیم. دوستان را بشارت می دهند ببهشت، و بیگانگان را بیم میدهند (٣) بدوزخ، و بر پیغامبران بیش از تبلیغ رسالت برین وجه نیست، اما انزال

١- نسخه الف: «است» را ندارد. ٢- مراد ما، نفی است. ٣- نسخه ج: مینمایند.

آیت و توفیق هدایت جز خاصیت الهیت ما نیست، و کس را باما در آن مشارکت و معاونت نیست. « فمن امن ، ای صدق ، « وأصلح ، العمل ، « فلاخوف عليهم ، خوف القنوط ، « ولاهم يحزنون ، حزن القطیعة .

« والذین کذبوا بآیاتنا » - یعنی بمحمد و القرآن ، « یمسهم العذاب ، یصیبهم ، فیخالط ابدانهم ، كما قال : « مسنی الضر » ای بلغ ذلك من بدنی وخالطه . « بماکانوا یفسقون ، ای یکفرون .

چون رسول خدا (ص) ایشانرا یم داد و بترسانید از عذاب خدای، ایشان ویرا دروغ زن گرفتند ، آنکه برسبیل استهزا عذاب خواستند ، گفتند : تا کی کوئی که عذاب می آید ؟ یکی بیار ازین عذاب خدای خویش اگر راست میگوئی ؟ رب العالمین بجواب ایشان این آیه فرستاد :

« قل لا اقول لكم عندی خزائن الله » - یعنی مفاتیح الله بنزول العذاب ، و « لا اعلم الغیب » یعنی غیب نزول العذاب ، حتی ينزل بكم و گفته اند : این جواب ایشان است که گفتند : « لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیراً او یلقى الیه کنز او تكون له جنة یا کل منها » . رب العالمین گفت : یا محمد ایشانرا جواب ده که : من نمی گویم که خزینهای خدای که از آن روزی دهد و عطا بخشد ، بنزدیک من است ، و غیب ندانم تا شما را گویم که عاقبت کار شما بچه می باز آید از سعادت و شقاوت ؟ یا شما را چه پیش خواهد آمد از نیک و بد ؟ و نمیگویم که من فریشته ای ام که از کار الهی آن دانم که بشر نداند . من شری همچون شما ام . شما را نکویم مگر آنچه بمن گویند ، و بمن فرو فرستند از نامه و بیعام . هر چه گویم از قصه پیشینیان و اخبار آیندگان ، بوحی باک گویم و از کتاب حق . « قل هل یتوی الاعمی » بالهدی « والبصیر » بالهدی یعنی المؤمن والكافر والضال والمهتدی . « افلا تتفكرون » فتعلموا انهما لایستویان ؟!

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « قل أرأيتم ان اتاكم عذاب الله » الآية - اذا مسكم الضر فممن ترومون كشفه؟ او نابكم امر فمن الذي تؤملون لطمه؟ مسكين فرزند آدم که قدر این لطف نمیداند! و خطر این عزت نمی شناسد! درین آیت هم اظهار عزت و جلال است و بی نیازی خود از بندگان، هم تعبیه لطف و افضال است و نثار رحمت برایشان میگوید: اگر بخداوندی خود از روی عدل بطشی نمایم برین خلقان، آن کیست که آن بطش از ایشان باز دارد، و ایشانرا فریاد رسد؟ و اگر از کمین گاه غیب ناگاه علم رستاخیز بیرون آریم، این بندگان کجا گریزند؟ و دست در که زنند؟ و کرا خوانند؟ آنکه بکرم خود هم خود جواب داد که: « یل ایّاه تدعون » هم مرا خوانید، و مرا دانید، و کشف بلا از من خواهید، که قادر بر کمال منم. مفضل بانوال منم. دوست و یار نیکو کار نیکو خواه منم.

در اخبار داود است که: یا داود! زمینیان را بگوی چرا نه با من دوستی گیرید، که سزای دوستی منم! من آن خداوندی که با جودم بخل نه، با علمم جهل نه، با صبرم عجز نه، در صفتم تغیر نه، در کفتم تبدیل نه. رهی را بخشاینده و فراخ رحتم. هرگز از فضل و کرم بنگشتم. در ازل رحمت وی بر خود نبشتم، عود محبت سوختم. دل وی بنور معرفت افروختم. زبان حال بنده گوید بنعمت شکر:

مهر ذات تست الهی دوستانرا اعتقاد یاد وصف تست یارب غمگنانرا غمگسار
دست مایه بند کانت کنجخانه فضل تست کیسه امید از آن دوزد همی امید وار.
یا داود! لویعلم المدبرون عنی (۱) کیف انتظاری لهم، وشوقی الی ترک

معاصیهم، لماتوا شوقاً الی^۲، و انقطعت اوصالهم من محبتی. یا داود! هذا ارادتی فی المدبرین غنی، فکیف ارادتی فی المقبلین علی^۳! یا داود! نعمت از ما است شکر از دیگری میکنند. دفع بلا از ما است از دیگری می بینند. پناهشان حضرت ما است، پناه بادیگران می برند! آری بروند و بگریزند و مآخرهم باز آیند:

ترا باشد هم از من روشنائی بسی گردی و پس هم با من آئی.

یا داود! من دوست آنم کو مرا دوست است من رفیق آنم کو مرا رفیق است. هام نشین (۱) آنم که در خلوت ذکر با من نشیند. من مونس آنم که بیاد من انس گیرد. یا داود! هر که مرا جوید مرا یابد، و او که مرا یابد سزد که نیازد

پیر طریقت گفت: «ای حجت را یاد، و انس را یاد کار، خود حاضری ما را جستن چه بکار! الهی! هر کس را امیدی و امید رهی دیدار. رهی را بی دیدار نه بمزد حاجت است نه با بهشت کار»:

مرا تا باشد این درد نهانی ترا حویم که درمانم تودانی.

«قل ایاہ تدعون» - جریری گفت: اندر رموز ابن آیت: مرجع العارفین فی اوائل البدایات الی الحق، و مرجع العوام الیه بعد الایاس من الخلق. عارفان در اول کار در بدایت احوال باحق گریزند، و دل در خلق ننندند، و اسباب نه بینند، و عامه خلق در اسباب پسندند، و دل در خلق بندند، بعاقبت چون از خلق نومد شوند بحق باز گردند. جنید گفت: من دعا الخلق فبا یاہ یدعوا، اذ یقول الله تعالی: «یا یاہ تدعون» ضمیر حق جل جلاله فرایش داشت، و دعوت خلق فاپس داشت، اشارت است که باجابت حق بنده بدعا رسید، نه بدعای خود باجابت حق رسید. این همحنان اس که گویند که: عارف طلب از یافتن یافت، نه یافتن از طلب. و این مسئله را بسطی است، و شرح آن در سورة فاتحه رفت.

« ولقد ارسلنا الى امم من قبلك فأخذناهم بالبأساء والضراء » - ابن عطا گفت
 اخذنا عليهم الطرق كلها ليرجعوا الينا . راهها فرو بستیم برایشان یا یکبارگی از کل
 کون اعراض کردند ، و با صحبت ما پرداختند ، و مهر دل بر ما نهادند ، و بر وفق این
 حکایت مجنون است : اورا دیدند در طواف کعبه بیخود گشته ، و بی آرام شده ، و دریای
 عشق در سینه اوموج بر اوج زده ، و دست برداشته که : « اللهم زدني حب ليلي » . بار خدایا !
 عشق لیلی در دلم بیفزای ، و بلاء مهر وی یکی هزار کن . آن پدر وی امیر وقت بود ، گفت :
 یا مجنون ! ترا خصمان بسیار برخاسته اند . روزی چند غائب شو ، مگر ترا فراموش کنند
 و این سودا بر لبلی کمتر شود مجنون برفت ، روز سوم باز آمد ، گفت : یا پدر ! معذورم
 دار که عشق لیلی همه راهها ما فرو گرفته ، و جز بسر کوی لیلی هیچ راه نمی برم :
 هر کسی محراب دارد هر سوئی باز محراب سنائی کوی تو !

« قل أرأيتم ان اخذ الله سمعكم » - قال الترمذی : اخذ سمعكم عن فهم
 خطابه ، و ابصاركم عن الاعتبار بصنائع قدرته . « و ختم علی قلوبكم » سلبكم معرفته هل يقدر .
 احد فتح باب من هذه الابواب سواء ؟ كلا بل هو البديء بالنعمة تفضلا وفي الانتهاء كرماً .

٧ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « وأنذر به » آگاه کن و بیم نمای بآن پیغام [که بتوفر ستادند]
 « الَّذِينَ يَخَافُونَ » ایشانرا که می ترسند « ان يحشروا الى ربهم » که ایشانرا
 انگیخته با خدای خویش برند « ليس لهم من دونه » ایشانرا نیست جز از وی
 « وليّ ولا شفيع » نه یاری و نه شفیع « لعلهم يتقون » (٥١) ، تا مگر پرهیزند از خشم و
 عذاب خدای .

« ولا تطرد الذين يدعون ربهم » و مران ایشانرا که خدای خویش

میخوانند، « **بِالْقُدُوةِ وَالْعَشَى** » بامداد و شبانگاه « **يُرِيدُونَ وَجْهَهُ** » ایشان بکردار خویش وجه خدای میخواهند، « **مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ** » بر تو نیست از شمار ایشان هیچیز، « **وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ** » و از شمار توهم برایشان هیچیز نیست « **فَتَطَرَدَهُمْ** » اگر برانی ایشانرا، « **فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ** » (۵۲) از ستمکاران باشی.

« **وَكَذَلِكَ** » و همچنان « **فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ** » آزموده کردیم ایشانرا بیکدیگر « **لِيَقُولُوا** » تا اقویا گویند: « **أَهْوََاءُ** » این ضعیفان آتند « **مِنْ آلِهِ عَلَيْهِمْ مِنْ يَمِينًا** » که سیاس نهاد الله برایشان از میان ما « **أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ** » الله داناتر دانائی است « **بِالشَّاكِرِينَ** » (۵۳) بآنکه سیاس داران و منعم شناسان و سزاداران بنعمت کهاند. « **وَإِذَا جَاءَكَ** » و چون تو آیند « **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا** » ایشان که گرویدهاند بسخنان ما « **فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ** » گوی از پیغام من سلام بر شما « **كُتِبَ رَبِّكُمْ** » واجب نبشت خداوند شما شما را « **عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ** » بر خویشتن رحمت، « **إِنَّهُ مِنْ عَمَلٍ مِنْكُمْ سُوءٍ** » هر که از شما بدی کند « **بِجَهَالَةٍ** » بنادانی « **ثُمَّ تَابَ** » آنکه باز گردد « **مِنْ بَعْدِهِ** » پس از آن مد که کرد « **وَأَصْلَحَ** » و توباه شده کار خود باصلاح آرد « **فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ** » (۵۴) خدای ویرا آمرزگار است و بخشاینده. « **وَكَذَلِكَ** » و چنین است (۱) « **نَفْصَلُ الْآيَاتِ** » پیدا می کنیم بسخنهای (۲) خویش نشانهای بسند خویش « **وَلَنُتَبِّينَ** » و تا پیدا شود « **سَبِيلَ الْمَجْرَمِينَ** » (۵۵) راه ایشان که سر کشیدند پس آنکه پیغام شنیدند.

« **قُلْ إِنِّي نَهَيْتُ** » گوی مرا باز زدهاند « **أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ** » که ایشان پرستم که شما می پرستید فرود از الله (۳) « **قُلْ** » گوی یا محمد

۱- نسخه الف: و چنین هن. ۲- نسخه ح: سخنان. ۳- نسخه ج: هزار خدای.

« لا اتبع اهواءكم » من بربس خوش آمد و بسند شما فروم « قد ضللت اذا » و اگر دروم
 بیراه گردم آنکه ، « وما انا من المهتدين (٥٦) » و پس آنکه از راه یافتگان نیستم .
 « قل اني على يسة » گوی من بر کاری روشنم و بر نمونی راست و پیدائی
 درست « من ربي » از خداوند خویش « و كذبتهم به » و شما آنرا می دروغ شمارید!
 « ما عندي » نزد يك من نیست و در دانش و توان من نیست « ما تستعجلون به » آنچه
 شما بآن می شتاید [گاه از عذاب و گاه از رستاخیز] . « ان الحكم الا لله » کار داشت و
 کار گزارد نیست مگر خدا برا « يقص الحق » کار راست می راند و بداد بر گزارد
 « و هو خير الفاصلين (٥٧) » و اوست بهتر همه کار بر گزارند کان .

« قل لو ان عندي » گوی اگر بنزد يك من بودی و در توان من
 « ما تستعجلون به » این رستاخیز که بآن می شتاید ، و عذاب که می در خواهید ،
 « لفضي الامر بيني و بينكم » کار بر گزارده آمدی (١) مان من و میان شما « والله اعلم
 بالظالمين (٥٨) » و خدای دانان تراست از من بگفت ستمکاران و کرد ایشان .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « و انذر به الذين يخافون ان يحشروا الى ربهم » الآية - این
 آیات در شان موالی و فقراء عرب فرو آمد عمار یاسر و ابوذر غفاری و مقداد اسود
 و صهیب و بلال و خباب و سالم و مهجع و النمرة بن قاسط و عامر بن فهیره
 و ابن مسعود و امثال ایشان . رب العالمین میگوید : این قوم را آگاه کن بقرآن و بوحی
 که بتو فرو فرستادیم . این « ها » با « مایوحی » شود ، و خوف اینجا بمعنی علم است
 یعنی : يعلمون انهم يحشرون الى ربهم في الآخرة ، و نظیر این آیت آنست که گفت :

« انما تنذر من اتبع الذکر » . معنی آنست که: انما یقبل انذارک الذین یخافون ویتقون. میگوید: تهدید تو او پذیرد و سخن تو برو کار کند که تقوی و خوف دارد، و ایشان فقراء عرب اند و یاران گزیده، و گفته اند: مراد باین آیت مسلمانان اند و اهل کتاب، ایشان که بیعت و نشور معترف اند، و از کتاب خدای خوانده و دانسته، و چون بیعت و معاد معترف اند حجت بر ایشان روشن تر بود و واجب تر، ازین جهت ایشانرا بذکر مخصوص کرد. آنکه وصف اعتقاد مؤمنان کرد و گفت:

« لیس لهم من دونه » یعنی: و یعلمون انه « لیس لهم من دونه ولی ولا شفیع ». میدانند که جز از الله ایشانرا یار و دوست نیست، و در قیامت شفاعت جز بدستوری او نیست. چنانکه جای دیگر گفت: « یومئذ لاتنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ». « لعلمهم یتقون » ای یتقون اذا علموا انه لا شفیع لهم و لا ناصر لهم دونی بمنعهم منی، فلیتقوا بأعمالهم الصالحة. و قیل: لعلمهم یتقون ان یجعلوا وسیلة الی غیری او شفیعاً الی سوای.

« ولا تطرد الذین یدعون ربهم » - سبب نزول این آیت آن بود که بوجهل واصحاب وی و جمعی از اشراف بنی عبد مناف ربوطالب شدند و گفتند: می بینی این رذال و او باش و سفله که بر پی برادر زاده تو ایستاده اند! هر جای که بی نامی است بی خان و مانی، رانده هر قبیله، تا چیز هر عشیره، او را پس رو است، و وی خریدار ایشان. ای اباطالب او را گوی: اگر این غربا و سفله از بر خویش برانی ما که سادات عریم و اشراف قریش ترا پس روی کنیم و بپذیریم، اما با این قوم که مولایان و آزاد کردگان مانند، و جا کران و رهبران اند، نتوانیم که با تو نشینیم، که آن ما را عاری و شناری (۱) بود. بوطالب رفت و پیغام ایشان بگزارد و گفت: لو طردت هؤلاء عنک، لعل سراه قومک یتبعونک. اگر اینانرا یک چند برانی مگر که صواب باشد، تا اشراف قریش و

۱- بفتح اول، عیب بدتر و عار و امر مشهور بدی (منتهی الارب).

سادات عرب ترا پس روی کنند . رب العالمین بجواب ایشان آیت فرستاد : « ولا تطرد »
 مران یا محمد ! « الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي » ای یعبدون ربهم .
 این درویشان خداشناسان خدا پرستان که بامداد و شبانگاه نماز میکنند . و این
 در ابتداء اسلام بود که فرض نماز چهار بود : دو بامداد و دو شبانگاه . پس از آن پنج
 نماز در شبانروز فرض کردند . و گفته اند : « يدعون ربهم » ای یدکرون ربهم و یقرؤن
 القرآن . « بالغداة والعشي » - شامی « بالغدوة » بواو خوانند اینجا و در سورة الکهف ،
 و معنی همانست . « یریدون وجهه » - این وجه تعظیم و تفخیم ذکر را در آورد ،
 و معنی آنست که یریدون الله و یقصدون الطريق الذی امرهم بقصده . همانست که
 مصطفی (ص) گفت بروایت انس مالک ، قال : « تعرض اعمال بنی آدم بین یدی الله
 تعالی فی صحف مختمة ، فيقول : اقبلوا هذا ودعوا هذا ، فتقول الملائكة ما علمنا الا خيراً ،
 فيقول الله عز وجل : هذا ما ارید به وجهی ، وهذا ما لم یرد به وجهی ، ولا اقبل الا ما ارید
 به وجهی » .

« ما عليك من حسابهم من شيء » - این جواب آنست که مشرکان و منافقان در
 فقراء مسلمانان می طعن زدند ، و از مجالست ایشان می تنگ دیدند ، و رسول خدا را
 بدرویشی و بدحالی ایشان می طعن زدند ؟ چنانکه جای دیگر گفت : « ان الذين
 اجرموا » الاية ، « اهؤلاء الذين اقستم » الاية . این جواب ایشان را است ، میگوید :
 اگر ایشان اهل عارند بر تو از شمار ایشان هیچ چیز نیست که ایشانرا توانی که
 رانی ، همچنانکه نوح گفت قوم خویش را : « ان حسابهم الا علی ربی » ، « و يا قوم
 من ينصرني من الله ان طردتهم » . این همه جوابها آنست که ویرا گفته بودند : « ما نريك
 اتباعك الا الذين هم اراذلنا » ، « واتبعك الارذلون » .

« و ما من حسابك عليهم من شيء » - يك وجه آنست که این هاومیم بادشمنان

مصطفی (ص) شود، که ویرا میگفتند که: درویش است، و یتیم بو طالب است، و صنوبر است و باوی فرشته هم بازو نیست، و وی ملک نیست، و ویرا گنج نیست. و نیز گفتند که: مجنون است و ساحر و مقتری و کذاب و صاحب اساطیر. میگوید: از شمار تو برایشان هیچ چیز نیست. دیگر وجه: «وما من حسابك عليهم» ای علی اهل الصفة، اگر از تو زلتی آید برایشان از بار آن هم هیچ چیز نیست، «فتطردهم» یعنی ان تطردهم، «فتكون من الظالمين». و گفته اند: فتطردهم جواب آنست که گفت: «ما عليك من حسابهم من شيء»، و «فتكون من الظالمين» جواب آنست که گفت: «ولا تطرد الذين». یکی جواب نفی است و یکی جواب نهی، و نظم آیت اینست: «ولا تطرد الذين يدعون ربهم فتكون من الظالمين ما عليك من حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء» فتطردهم.

يقال في «الحساب» ههنا ثلاثة اقوال: احدها حساب اعمالهم، كقوله: «ان حسابهم الاعلى ربى». الثانى حساب ارزاقهم. الثالث من كفايتهم. نقول: حسبي اى كفاني. «فتطردهم» اى تبعدهم، و قيل تؤخرهم من الصف الاول الى الاخير.

و كذلك، اين بساط سخن است که عرب اين چنین بسيار گویند بی تمثيل، و در قرآن مثل اين فراوان است. «فتنا بعضهم ببعض» - فتنه اينجا تو هين ضعفا و فقراء است در چشم اقربا و اغنيا، يعنى ابتلينا فقراء لمسلمين من العرب و الموالى بالعرب من المشرکين ابي جهل و الوليد بن المغيرة و عتبة و امية و سهيل بن عمرو. «ليقولوا» يعنى الاشراف «اهؤلاء» يعنى الضعفاء و الفقراء «من الله عليهم من بيننا» بالايمان. اين چنان بود که شريف در وضع نگرد که مسلمان شد عارش آيد که چون وی باشد، و گوید اين هن (۱) مسلمان شود پيش از من، و پس من چون وی باشم کلاً و امّا، تنگش آيد که مسلمان شود! اينست معنى فتنه ايشان. همانست که جای ديگر گفت: «وجعلنا بعضكم لبعض

فتنة ليتخذ بعضهم بعضاً سخرياً . پس آنکه گفت :

« اليس الله بأعلم بالشيء الذين » جای دیگر گفت : بأعلم بما في صدور العالمين .
 « ربكم اعلم بكم » . همه درین خیزانند میگوید : الله خود داند و از هر دانائی دانا
 تراست که شاكر نعمت هدایت کیست ، وسزاوار بآن کیست .

و اذا جاءك . - جواب کافران تمام کرد، آنکه گفت : چون بتو آیند مؤمنان ،
 یعنی درویشان صحابه که ذکر ایشان رفت . عطا گفت : ابوبکر صدیق است و
 عمرو عثمان و علی و بلال و سالم و ابو عبیده و مصعب عمیر و حمزه و جعفر
 و عثمان بن مظعون و عمار بن یاسر و ارقم بن الارقم و ابوسلمة بن عبدالاسد .
 « فقل سلام علیکم » - از پیغام من گوی سلام بر شما . پس از نزول این آیت رسول
 خدا هر که که ایشانرا دیدی ابتدا بسلام کردی و گفתי : « الحمد لله الذي جعل
 من امتي من امرت ان اصبر معهم و اسلم عليهم » . و سلام در لغت چهار معنی است نامی
 است از نامهای خداوند جل جلاله ، یعنی که پاک است و منزّه و مقدس از هر عیب و
 ناسزا که ملحدان و بیدینان گویند . وقيل : معناه ذوالسلامة ، ای الذي يملك السلام
 الذي هو تخلص من المكروه فيؤتي به من يشاء . وجه دیگر مصدر است ، يقال : سلّمت
 سلاماً ، و تأویل آن تخلص است یعنی که سلام کننده تو دعا میکند تا نفس تو و دین تو از
 آفات تخلص یابد . وجه سوم سلام جمع سلامت است . چهارم نام درخت است ، آن درخت
 که عظیم باشد و قوی ، و از آفات سلامت یافته .

روی ابوسعید الخدری ، قال : كنت في عصابة فيها ضعفاء المهاجرين ، وان
 بعضهم يستربعضاً من العري ، و قاریء یقرأ علينا و نحن نستمع الى قراءته ، فجاء النبی
 (ص) حتی قام علينا ، فلما رآه القاریء سکت ، فسلم ، فقال : « ما كنتم تصنعون » ؟ قلنا یا
 رسول الله قاریء یقرأ علينا و نحن نستمع الى قراءته . فقال رسول الله (ص) : « الحمد لله

الذی جعل فی امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم»، ثم جلس وسطنا ليعدّ نفسه فينا، ثم قال بيده هكذا فخلق القوم و نورّت وجوههم، فلم يعرف رسول الله (ص) احد. قال: و كانوا ضعفاء المهاجرين، فقال النبي (ص): «ابشروا صعاييك المهاجرين بالنور التام يوم القيامة، تدخلون الجنة قبل اغنياء المؤمنين بنصف يوم مقدار خمس مائة عام».

«كتب ربكم على نفسه الرحمة» - اي قضي و اوجب على نفسه لخلقه الرحمة ايجاباً مؤكداً، و قيل: كتب ذلك في اللوح المحفوظ. ميگويد: در لوح محفوظ نبشت و واجب کرد بر خویشان که بر بندگان رحم کند. و قيل: هو ما قال النبي (ص): «لما قضى الله الخلق كتب كتاباً فهو عنده، فوق عرشه: انّ رحمتي سبقت غضبي». آنکه بیان کرد که آن رحمت چیست؟ گفت: «انّه من عمل منكم سوء» یعنی کتب انه من عمل منكم سوء بجهالة. این جهالت درین موضع مذمت است نه کلمت معذرت از کس بد نیاید مگر آن بدوی از نادانیت، که جاهل فرا سرگناه شود و از عاقبت مکروه آن نیندیشد. ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و کسائی «انّه من عمل منكم» بکسر الف خوانند، گویند که: «كتب» بمعنی «قال» است، و تقدیر: قال ربكم انه من عمل، و همچنین «فانه غفور» بکسر خوانند بر معنی ابتدا، لانّ ما بعد الفاء حکمه الابتداء، لأنّه قال: «فهو غفور رحيم». عاصم و ابن عامر «انّه من عمل» بفتح الف خوانند بر معنی بدل رحمت کانه قال: کتب انّه من عمل، و همچنین «فانه غفور» بفتح خوانند بر خبر ابتداء مضمّر، یعنی: فأمره انّه غفور رحيم. و نافع اوّل بفتح خواند بر معنی بدل، و مانی بکسر خواند بر معنی ابتدا.

«و كذلك فصل الايات» - نيينها لك مفصلة في كل وجه من امر الدنيا والاخرة.

«ولتستبين سبيل المجرمين» - این را بر چهار وجه خوانده اند، بر سه تاویل اهل مدینه بوجعفر و نافع خوانده اند، «ولتستبين» بتاء سبیل بنصب، مخاطبت با مصطفی (ص)

است، معنی آنست که تا روشن فرا بینی فرا راه مجرمان، یعنی بشناسی کار ایشان، و معلوم کنی سرانجام ایشان. دیگر وجه «ولستین» بیا، سبیل بنصب، قراءت یعقوب است، حکایت از مصطفی (ص)، یعنی: ولستین الرسول سبیل المجرمین. تا پیغامبر ما روشن فرا سبیل مجرمان بیند. و روا باشد که رسول (ص) مخاطب است و مراد بآن امت بود. یعنی: ولستینوا سبیل المجرمین، ای لیزدادوا استبانة لها. سدیگر وجه «ولستین» بقاء، سبیل برفع، قراءت ابن کثیر است و ابو عمرو و ابن عامر و حفص از عاصم. چهارم «ولستینوا» بقاء، سبیل برفع، قراءت حمزه و کسائی است و ابو بکر از عاصم «تا» از بهر تأنیث، و «یا» از بهر تقدّم فعل بر اسم در هر دو قراءت معنی یکی است. میگوید: تا پیدا شود سبیل مجرمان که ایشان سر کشیدند پس آنکه پیغام شنیدند. سین زائده است درین دو قراءت پسین، بان و استبان، آشکارا شد، چون: علا و استعلی و قام و استقام و اخوات این. و سبیل بر لغت اهل حجاز مؤنث است، و بر لغت بنی تمیم مذکر. «ولستین سبیل المجرمین» تقدیر سبیل المجرمین من سبیل المؤمنین، الا انه كان معلوماً فحذف، کقوله: «سراییل تقیکم الحرّ» یعنی والبرّد، فحذف لأن الحر يدل على البرّد.

«قل انّی نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله» - کافران مصطفی (ص) را تعبیر میکردند که: دین پدران بگذاشت، و بتانرا بگذاشت و خوار کرد، و ما که این اصنام را می پرستیم بآن می پرستیم تا ما را با الله نزدیک گرداند: «وما نعبدهم الا لیقرّ بونا الی الله زلفی». رب العالمین گفت: یا محمد! ایشانرا گوی که جز الله را سزانیست که پرستند، و جز او خداوند و معبود نیست. مرا نفرمودند که اینان پرست. اینان مخلوقان اند و عاجزان همچون شما.

«انّ الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم» - و شما که بتان می پرستید بهوا می پرستید نه بینت و برهان، و من بر آن نیستم که بر بی هواء شما روم. «قد ضللت

إذا وما انا من المهتدين « - من پس گمراه باشم اگر این بتان پرستم، و هر گزراه براه هدی
نبرم. چرا من پی هواء شما باید رفت، و من خود بر بیستنت و برهان روشنم از خداوند
خوش، و بر عبادت الله نه بر پی هوا ام که بر بیستنت خدا ام.

« ائی علی بیستنت من ربی و کذبتم به » - یعنی بالبیان، و هومعنی البیستنت، و
شما آن بیان که من آورده ام دروغ زن میگیرید. « ما عندی ما تستعجلون به » - این
جواب نضر حارث است و رؤساء قریش که میگفتند: « ایتنا بعذاب الله ان کنت من
الصادقین ». و نضر در حطیم کعبه ایستاده بود، و میگفت: بار خدا! اگر آنچه
محمد میگوید حق است و راست، ما را آن عذاب فرست که او وعده میدهد.
رب العالمین گفت: یا محمد! ایشانرا جواب ده که: « ما عندی ما تستعجلون به ». .
چه شتابست که میکنید؟ و نزول عذاب می خواهید؟ آن بنزدیک من و توان من
نیست. جای دیگر میگوید: « و يستعجلونك بالعذاب و لولا اجل مستی لجاءهم
العذاب ». آنکه گفت:

« ان الحكم الا لله » - حکم خدا بر است و جز ویرا حکم نیست، و فرو کشادن
عذاب جز بقدرت و علم وی نیست چون وقت آن بر آید فرو کشاید، و آنرا مرد نیست.
« یقص الحق » - بر قراءت ابن کثیر و نافع و عاصم، میگوید: « یقص القصص الحق »
الله سخن راست گوید، و حدیث راست کند، باقی « یقصی الحق » خوانند، ای: یقصی القضاء
الحق. الله کار که گزارد و حکم که کند بداد کند و بر استی. « و هو خیر الفاصلین » الذین
یفصلون بین الحق والباطل.

« قل لو ان عندی » - ای بیدی، « ما تستعجلون به » من العذاب « لقصی الامر
بنی و بینکم » و انفصل ما بیننا بتعجیل العقوبة. میگوید: اگر بدست من بودی آن
رستاخیز که بآن می شتابید، و آن عذاب که می خواهید، بسر شما آوردمی، تا شما را

بآن هلاک کردم، تا این مطالب یکدیگر میان ما بریده گشتی، از ما مطالب شما با خلاص عبادت، و از شما مطالب ما بتعجیل عقوبت. «والله اعلم بالظالمين» - ای هوأعلم بوقت عقوبتهم، فیؤخرهم الی وقته وأنالاعلم ذلك.

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « وأُنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ » الآية - خوف اینجا بمعنی علم است، و ترسنده بحقیقت اوست که علم ترس داند، ترس بی علم ترس خارجیان است، و علم بی ترس علم زندیقان، و ترس با علم صفت مؤمنان و صدیقان. اینست صفت درویشان صحابه و اصحاب صفّه، هم ترس بود ایشانرا و هم علم، هم اخلاص بود ایشانرا و هم صدق. رسول خدا (ص) روزی بایشان بر گذشت. ایشانرا دید هر یکی کان حسرت شده، و اندوه دین بجان و دل پذیرفته، با درویشی و بی کامی بساخته، ظاهری شوریده، و باطنی آسوده، قلاده معیشت و نعمت گسسته، و راز ولی نعمت بدل ایشان بیوسته، چشمه هاشان چون ابر بهاران، و رویها چون ماه تابان. همه در آن صفّه صف کشیده، و نور دل ایشان بهف طبقة آسمان پیوسته. رسول خدا آن سوز و نیاز و آن راز و نیاز ایشان دید، گفت : « ابشروا یا اصحاب الصفة ! فمن یقی منکم علی النعت الذی انتم علیه الیوم، راضياً بما فیه، فانه من رفقائی یوم القيامة ».

زهی دولت و کرامت! زهی منقبت و مرتبت! از دور آدم نامنتهی عالم کرا بود از اولیاء و اتقیا این خاصیت و این منزلت؟ قدر شریعت مصطفی ایشان دانستند، و حق سنت وی ایشان گزاردند. ربوبیت ایشانرا متواری وار در حفظ خویش بداشت، و بنعت محبت در قباب غیرت پیرورد. و ایشانرا ترّاع القبائل گویند: بلال از حبش و صهیب از روم و سلمان از پارس. ترّاع القبائل بدان معنی اند که از قبیل هاشان بیرون کنند

یا خود از قبیلها و آبادانیها بگریزند ، از بیم آنکه خلق در ایشان آویزند ، و از حق مشغول دارند ، که هر که بخلق مشغول گشت ، از حق باز ماند .

بوهریه گفت هفتاد کس دیدم از اصحاب صفه که باهر یکی از ایشان نبود مگر کلیمکی کهنه پاره پاره بر هم نهاده و ابر (۱) کردن خود بسته . کس بود که تانیمه ساق بر سیده ، و کس بود که تابکعبتین ، و آنکه بهردو دست خویش فراهم میگرفتند ، و بدان عورات می پوشیدند ، و رسول خدا هر که که فتحی در پیش بودی گفتی : خداوندا ! بحق این دلهای افروخته ، و بحق این شخصیتهای فروریخته ، که ولایت کافران بر ما بگشائی ، و ما را بر کافران نصرت دهی . و گفتی : مرا که جوئید در میان اینان جوئید ، و روزی که خواهید بدعای ایشان خواهید : « ابغونی فی ضعفائکم . هل تنصرون و ترزقون الا بضعائکم » ، و آنکه موافقت ایشانرا درویشی بدعا خواستی ، گفتی : « اللهم احینی مسکیناً ، و أمتنی مسکیناً ، و احشرنی فی زمرة المساکین » . فقالت عائشة : لم یا رسول الله ؟ قال : « انهم یدخلون الجنة قبل اغنائهم بأربعین خریفاً » . و هم از بهر ایشان گفت : « حوضی ما بین عدن الی عمان ، شرابه ابيض من اللبن و أحلی من العسل . من شرب منه شربةً لا یظمأ بعدها ابداً ، و اوّل من یرده صعالیک المهاجرین » . قلنا : و من هم یا رسول الله ؟ قال : « الدنس النیاب ، الشعث الرؤس ، الذین لا تفتح لهم ابواب السدد ، ولا یزوجون المنعمات الذین یعطون ما علیهم و لا یعطون ما لهم » .

هنوز رب العالمین ایشانرا نبافریده ، و در عالم وجود نیامرده ، که بهزار سال پیش از ایشان با پیغامبران بنی اسرائیل میگوید ، و ایشانرا جلوه میکند که : مرا بندگانی اند که مرا دوست دارند ، و من ایشانرا دوست دارم ، ایشان مشتاق من اند ، و من مشتاق ایشان . ایشان مرا یاد کنند و من ایشانرا یاد کنم . نظر ایشان بمن است و نظر من بایشان .

عجیب کاریست کاردوستان ! و طرفه بازاریست بازار ایشان ! پیش از آنکه در وجود آرد ایشانرا جلوه میکند ، و چون (۱) در وجود آمدند ، در خلوت « و هو معکم » براز و نازشان می پرورد . آنکه بی مرادی و بی کلامی روزشان بسر می آرد ، و آسیای بلا برفرق سرشان میگرداند .

پیر طریقت گفت : در بادیه می شدم ، درویشی را دیدم که از گرسنگی و تشنگی چون خیالی گشته ، و آن شخص وی از رنج و بلا بخلالی باز آمده ، و سرتا پای وی خونابه گرفته . گفتا : بتعجب دروی می نگرستم ، و خدایرا یاد میکردم . چشم فراخ باز کرد و گفت : این کبست که امروز در خلوت ما رحمت آورده ؟ گفتا : درین بودم که ناگاه از سر وجد خویش برخاست ، و خود را بر زمین میزد ، و مشاهده ای را که درپیش داشت جان نثار همی کرد و میگفت :

من پای برون نهادم اکنون ز میان	جان داند با تو و تو دانی با جان
در کوی تو گر گشته شوم با کی نیست	کو دامن عشقی که برو چا کی نیست ؟
یک عاشق آزاده نه بینی بجهان	کز یاد بلا بر سر او خاکی نیست

« ولاتطرد » - کافران بر **مصطفی (ص)** آمدند ، گفتند : یا محمد ! مامی خواهیم که بتو ایمان آریم ، لکن مارا عار باشد با این گدایان نشستن ، و آن بوی ناخوش خلقان ایشان کشیدن . ایشانرا از خویشتن دور کن ، تا ما بتو ایمان آریم رسول خدا عظیم حریص بود بر ایمان ایشان ، و لهذا يقول الله تعالی : « لعلک باخع نفسك الا یکونوا مؤمنین » . آورده اند یک روایت که رسول خدا عمر را به پیغام بدرویشان فرستاد تا روزی چند کمتر آیند مگر که ایشان ایمان آرند عمر هنوز سه گام رفته بود که جبرئیل آمد و آیت آورد که : « ولاتطرد » یا محمد ! مران ایشانرا که من نرانده ام . منواز

ایشانرا که من نخوانده‌ام. آری مقبولان حضرت دیگرند، و مطرودان قطیعت دیگر! این درویشان خواندگان «والله يدعوا الي دارالسلام» اند، و آن یگانه‌گان راندگان «اخسثوا فيها ولا تكلّمون». رسول خدا عمر را بازخواند. کافران نیز باز آمدند، و گفتند: اگر می‌توانی باری يك روز ما را نوبت نه، و يك روز ایشانرا، تا بتو ایمان آریم. رسول خدا همت کرد که این نوبت چنانکه در می‌خواهند بنهد. جبرئیل آمد و آیت آورد: «واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم» الآية - با ایشان باش که من با ایشانم. ایشانرا خواه که من ایشانرا خواهانم. کافران چون ازین نوبت روز روز نهادن نومید گشتند باز آمدند و گفتند: اگر نوبت نمی‌نهی روا داریم، و با ایشان بنشینیم اندی که تو بما نگری نه با ایشان، و اکرام ما را روی سوی ما داری، تا بتو ایمان آریم. مصطفی عمر را بخواند و بدرویشان فرستاد، تا دل ایشان خوش گرداند، و رضاء دل ایشان باین معنی بجوید، مگر آن کافران ایمان آرند، و مقصود کافران در آنچه میخواستند نه آن بود تا ایمان آرند، بلکه میخواستند تا دل درویشان بیازارند، مگر از مصطفی نفرت گیرند، و از دین وی بر گردند. چون عمر فرا راه بود تا این پیغام پیرد، جبرئیل آمد و آیت آورد: «ولا تعد عيناك عنهم» یا محمد! ازین درویشان روی مگردان، و چشم از ایشان بر مگیر، که من با ایشان همی نکرم. رسول خدا یکبارگی روی بدرویشان آورد و با ایشان بنشست، و پیوسته گفتی: «بایی من و صانی به ربّی».

«یریدون وجهه» - بویعقوب نهر جوری را پرسیدند که: صفت مرید چیست.

این آیت برخواند که: «بدعون ربهم بالعدوة والعشی یریدون وجهه»، اصبحوا ولاسؤل لهم من دنياهم، ولا مطالمة من عقباهم، ولا همّة سوى حدیث مولا هم. فلما تجردوا لله تمحضت عناية الحق لهم فتولّى حدیثهم، فقال: ولا تطردهم یا محمد.

«یریدون وجهه» - معنی ارادت خواست مراد است در راه بردن، و آن سه

قسم است : یکی ارادت دنیای محض ، دیگر ارادت آخرت محض ، سدیگر ارادت حق^۱ محض . ارادت دنیا آنست که گفت عز^۲ ذکره : « تریدون عرض الدنيا » ، « من كان يريد العاجلة » ، « من كان يريد حرث الدنيا » ، « وان كنتن^۳ تردن الحياة الدنيا وزينتها » ، و نشان ارادت دنیا دو چیز است ، در زیادت دنیا بنقصان دین راضی بودن ، و از درویشان مسلمانان اعراض کردن ، و ارادت آخرت آنست که گفت تعالی و تقدس : « و من اراد الآخرة » ، « من كان يريد حرث الآخرة ترد له في حرثه » ، و نشان آن دو چیز است در سلامت دین بنقصان دنیا راضی بودن ، و مؤانست با درویشان داشتن . و ارادت حق آنست که الله گفت جل جلاله : « تریدون وجهه » ، « وان كنتن^۴ تردن الله ورسوله » ، و نشان آن پای بدو کیتی فرا نهادن است ، و از خلق آزاد گشتن ، و از خود برستن (۱) .

این خود بیان علم است و تحقیق عبارت ، اما بیان فهم بزبان اشارت آنست که پیر طریقت گفت چون او را از ارادت پرسیدند ، گفتا : « نفسی است میان علم و وقت ، در ناحیه ناز ، در محله دوستی ، در سرای نیستی ، چهار حد دارد آن سرای : یکی با آشفته گان شود ، یکی با غریبان ، سدیگر با بیدلان ، چهارم با مشتاقان . آنکه گفت : ای مهربان فریادرس ! عزیز آن کس کش با تویک نفس . ای یافته و یافتنی ! از مرید چه نشان دهند جز بی خویشتنی ! همه خلق را محنت از دوریست ، و مرید را از تردیکی ! همه را تشنگی از نایافت آب ، و مرید را از سیرابی ! الهی ! یافته میجویم ! با دیده و میگویم ! که دارم چه جویم که بینم حکویم ! شیفته این جسد و جویم ! گرفتار این گفت و گویم :

تا جان دارم غم ترا غمخوارم بی جان غم عشق تو بکس نسپارم .
« و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا » - مؤمنان دیگراند و عارفان دیگر .

۱- نسخه ج : و از خود باز رستن . متن از « الف » است .

مؤمنان نخست در صنایع و آیات نگردند، آنکه از آیات بما رسند. عارفان نخست بما رسند، آنکه از ما بآیات باز گردند. یا محمد! آنان که بواسطه آیات بما ایمان آرند، بواسطه خود سلام ما برایشان رسان، و آنکس که بی واسطه ما را شناخت، و بی صنایع ما را یافت، بی واسطه ما خود سلام بدو رسانیم، و ذلك فی قوله: «سلام قولا من رب الرحیم».

پیر طریقت گفت: «الهی! او که ترا بصنایع شناخت، بر سبب موقوف اسب، و او که ترا بصفات شناخت، در خبر محبوس است. او که باشارت شناخت، صحبت را مطلوبست. او که ربوده اوست از خود معصوم است». «کتب ربکم علی نفسه الرحمة» - ان و کل یک من کتب علیک الزلّة، فقد تولى بنفسه لك کتاب الرحمة. کتابته لك اذلیة، و الکتابه علیک وقتیة، و الوقتیة لا تبطل الا زلیة. قال الواسطی: برحمته وصلوا الی عبادته، لا بعبادتهم و صلوا الی رحمته، و برحمته نالوا ما عنده لا بأفعالهم، لأنه (ص) يقول: «ولا انا الا ان يتقدمني الله منه برحمة».

«انه من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده وأصلح فانه غفور رحیم» - روی فی بعض الاخبار نادیتمونی فلیبیتکم، سألتمونی فأعطیتکم، بارزتمونی فأمهلتکم، ترکتونی فرعیتکم، عصیتمونی فسترتکم. فان رجعت الی قبلتکم، و ان ادبرتم (۱) عنی انتظرتکم. میگوید: بندگان من! رهیگان من! مرا باواز خواندید بلبیک تان جواب دادم، از من نعمت خواستید عطایان بخشیدم. به یهوده بیرون آمدید، مهلت تان دادم. فرمان من بگذاشتید رعایت از شما برنداشتم. معصیت کردید، ستم بر شما نگه داشتم. با این همه گریز از آیدتان پندیرم، و بر گردید باز آمدن را انتظار کنم: «انا اجود الاجودین و اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین».

٨ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « و عنده مفاتيح الغيب » و بنزدك اوست گنجهای غیب
 « لا يعلمها الا هو » نداند آنرا مگر او « و يعلم ما فى البر والبحر » و میداند هر
 چه در خشك است و هر چه در آب « و ما تسقط من ورقة » و بنیافتد برگی از شاخه
 « الا يعلمها » مگر میداند آنرا [که کی جدا شد و چند کرد بگشت و کجا افتاد و پس
 آن چون شد] « و لاجبة فى ظلمات الارض » و نه تخمى در تاریکیهای زمین او کننده (١)
 یا افتاده که رست یا نرست « ولا رطب ولا يابس » و نه هیچ تری و نه هیچ خشکی
 « الا فى كتاب مبين » (٥٩) مگر در نامه‌ای پیدا و پیدا کننده .

« و هو الذى يتوفىكم بالليل » و اوست که شما را می میراند بشب
 « و يعلم ما جرحتم بالنهار » و میداند آنچه میکردید بروز « ثم يبعثكم فيه » آنکه
 شما را از آن خواب می برانگیزاند در دانش خویش « ليقضى اجل مسمى » تا آنکه
 نامزد کرده شما را سپرده آید ، و حق عمر شما بشما گزارده آید « ثم اليه مرجعكم »
 آنکه با وی است باز گشت شما « ثم ينبئكم بما كنتم تعملون » (٦٠) و پس خبر کند
 شما را بکرد شما که می کردید .

« و هو القاهر » و اوست فرو شکننده و کم آورنده « فوق عباده » زبر
 رهیگان (٢) خویش « و يرسل عليكم حفظة » و می فرو فرستد بر شما نگهبانان « حتى
 اذا جاء احدكم الموت » تا آنکه که بهر یکی از شما آید مرگی « توفته رسلنا »
 بمیراندا و را فرستادگان ما « و هم لا يفرطون » (٦١) و ایشان نگذارند که بوی نفس زنند
 بیش از اندازه .

« ثُمَّ رَدُّوا إِلَى اللَّهِ » آنکه باز برند ایشانرا با خدای « مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ »
 آن خداوند ایشان بر راستی و سزاواری « إِلَّا » آگاه بید (۱) « اللَّهُ الْحَكِيمُ » ویراست خواست
 و کار بر گزارد « وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ » (۲) و اوست سبکبار تر همه دانایان و شمارندگان.
 « قُلْ مَنْ يَنْجِيكُمْ » گوی کیست که می رهاند شما را « مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ
 وَالْبَحْرِ » از تاریکیهای خشک و آب و درماندگیها در دشتها و کشتیها؟ « تَدْعُوهُ تَضَرَّعًا
 وَخَفِيَّةً » میخوانید او را بزاری در آشکارا و در نهان « لَنْ أَنْجِيَنَّكُمْ » میگویند: اگر
 برهانی ما را « مِنْ هَذِهِ » ازین که در آن افتادیم « لَنْ كُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ » (۳) تا باشیم
 از سپاس داران باشیم .

« قُلْ اللَّهُ يَنْجِيكُمْ مِنْهَا » گوی الله می رهاند شما را از آن « وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ »
 و از هر تاسائی (۲) و هر اندوهی « ثُمَّ أَنْتُمْ تَشْكُرُونَ » (۴) پس آنکه از اسباب با
 وی انباز می آرید .

« قُلْ هُوَ الْقَادِرُ » گوی او توانا است « عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ » بر آنکه
 بر شما انگیزد « عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ » عذابی از زیر شما « أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ »
 یا عذابی از زیر پایهای شما « أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا » یا شما را در آمیزد و درهم او کند جوك
 جوك (۳) « وَ يَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ » و بجشاند شما را زور ورنج یکدیگر « انْظُرْ
 كَيْفَ نَصَرَفَ الْآيَاتِ » درنگر چون می گردانیم سخنان خویش از روی بروی « لَعَلَّهُمْ
 يَفْقَهُونَ » (۵) تا مگر دریابند .

« وَ كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ » و قوم تو آنرا می دروغ شمارد و ترا نا استوار
 « وَهُوَ الْحَقُّ » و آن راست است و درست « قُلْ لَعَنَ عَلَيْكُمْ بُو كَيْلِ » (۶) گوی من

۱- نسخه ج : باشید. من اد الف ۲- تاسا بمعنی اندوه و ملالت (برهان قاطع) نسخه

ج : غمی . ۳- نسخه ج : جوی جوی .

بر شما کار ساز و کار توان و کار دار نهادم .

«لِكُلِّ نَبَأٍ مُّسْتَقَرٌّ» پیدا شدن هر بودنی را هنگامی هست «و سوف تعلمون» (٦٧)
و آری آگاه شید (١) .

النوبة الثانية

قوله تعالى : «و عنده مفاتيح الغيب» - مفاتيح خزائن است ، و مفاتيح مقالید .
مفاتيح جمع مفتاح و مفاتيح جمع مفتاح . «و عنده مفاتيح الغيب» همانست که جای دیگر
گفت : «له مقاليد السموات والارض» ، و این خزائن غیب آن پنج علم اند که آنجا
گفت : «ان الله عنده علم الساعة» . روی ابن عمر ان النبي (ص) قال : «مفاتيح
الغيب خمس لا يعلمها الا الله» .

«ان الله عنده علم الساعة» الی آخره - این آیت جواب آن اعرابی است که پیش
مصطفی شد ، و معه ناقة ، فقال : ان كنت نبياً فأخبرني عما في بطن ناقتي هذه ذكر
هو أو أنثى ؟ و ما الذي يصيبنا غداً ؟ و متى يمطر السماء ؟ و متى تقوم الساعة ؟ و متى
اموت ؟ فنزلت : «ان الله عنده علم الساعة» الآية .

جمعی مفسران گفتند : که مفاتيح غیب آنست که از آدمیان در غیب است از
روزی و باران و نزول عذاب و سعادت و شقاوت و ثواب و عقاب و سر انجام کار و خاتمت
اعمال و انقضاء آجال . و گفته اند که : درین آیت دلالت روشن است که رب العالمین
بحقیقت داند بودنیا را پیش از بودن آن ، يعلم انه يكون ام لا يكون ، و ما يكون كيف
يكون ؟ و ما لا يكون ان لو كان كيف يكون ؟ قال ابن مسعود : اوتى نبيكم كل شيء الا
مفاتيح الغيب .

« و يعلم ما فی البر » - هر چه در بیابان است و در آبادان، می داند . هر چه در خشك زمین است از نبات و تخم و گیاه میداند . و هر چه در بحر زندگی کند ، و هر چه در آن هلاک شود همه داند . « ماتسقط من ورقة ألا يعلمها » عدد برگ درختان همه داند . آنچه بر درخت بماند داند ، و آنچه بیفتد داند که کی جدا شد ؟ و چند بار کرد خود برگشت ؟ و چون بیفتاد ؟ بر روی افتاد یا بر پشت ؟ « و لاجبة فی ظلمات الارض » هیچ دانه و تخمی در زیر زمین نیفتد که نه الله داند که رست یا نرست . آنچه نرست چون شد ؟ و آنچه رست کی رست ؟ و چون رست ؟ و از آن چه رست ؟ و چون شد ؟ ابن عباس گفت : « فی ظلمات الارض » یعنی فی الثرى تحت الصخرة فی اسفل الارضین السبع . هر چه در هفتم طبقه زمین زیر صخره است الله میداند .

« ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین » - این از جوامع قرآن است که همه چیز که در جهان است در زیر آنست . هر چه حیوان است رطب است ، و هر چه موات یابس . ابن عباس گفت : « الرطب الماء والیابس البادية » . و گفته اند : هر چه روید رطب است ، و هر چه نروید یابس . عبدالله حارث گفت : این درختان و نبات زمین است که الله داند که چندتر بماند و کی خشك گردد . وعن نافع عن ابن عمر عن النبی (ص) قال : « ما من زرع علی الارض ولا ثمار علی الاشجار الا علیها مکتوب : بسم الله الرحمن الرحیم . رزق فلان بن فلان ، فذلك قوله تعالى فی محکم کتابه : وما تسقط من ورقة الا يعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین » .

جعفر بن محمد گفت : الورقة السقط ، والحبة الولد ، وظلمات الارض الارحام ، والرطب ما یحیی ، والیابس ما یقبض ، و كذلك فی کتاب مبین . و قيل : الرطب لسان المؤمن ، رطب بذکر الله ، والیابس لسان الکافر لا یتحرک بذکر الله وبما یرضی الله . « الا فی کتاب مبین » - این را دومعنی گفته اند : یکی آنست که مثبت فی علم الله متقن . هیچ چیز

نیست از رطب و یابس که نه در علم خدا مثبت و محکم ساخته ، و از آن پرداخته . معنی دیگر: « الا فی کتاب » یعنی اثبتہ اللہ فی کتاب قبل خلقه ، کقولہ : « الا فی کتاب من قبل ان نبرأھا » . میگوید هیچ چیز نیست و بشما نرسد هیچ رسیدنی که نه اللہ آنرا اثبات کرده ، و حکم رانده ، و در لوح محفوظ نبشته ، پیش از آفریدن آن ، و یشهد لذلك قول النبی (ص) : « کتب اللہ مقادیر الخلاق قبل ان یخلق السموات والارض بخمسين الف سنة . قال : وعرشه علی الماء » . وروی انه قال : « یا باهریره جفّ القلم بما انت لاق » ، وروی انه قال : « انّ اول ما خلق اللہ القلم ، فقال اکتب . قال : ما اکتب ؟ قال : القدر ، ما کان و ما هو کائن الی الابد » . اگر کسی گوید: چه حکمت را در لوح محفوظ نبشت ؟ چون خود جل جلاله همه میداند ، و بوی هیچ چیز فرو نشود ، و درنگذرد . جواب آنست که جلال ربوبیت و کمال احدیت خود بخلق بنماید ، تا معلومات اللہ بدانند ، و جلال عزّت و عظمت وی بشناسند و در ایمان و طاعت بیفزایند ، و بدانند که چون اوراق و حبات و رطب و یابس که در آن ثواب و عقاب نبشته است ، شمردنی و نبشتنی است ، اعمال و احوال ایشان که در آن ثواب و عقاب است اولیتر که نویسد و شمارد و فاخواهد (۱) ، و نیز تا آن فریشتگان که موکل اند بر کائنات و حادثات ، و هر سال آنرا مقابل میکنند و کرده با نبشته موافق بینند ، عظمت اللہ بآن بدانند و عبرت گیرند و در بندگی بکوشند . « و هو الذی یتوفیکم باللیل » - یقبض ارواحکم عن التصرف بالنوم ، کما یقبضها بالموت ، کما قال جل ثناؤه : « اللہ یتوفی الانفس حین موتها والّتی لم تمت فی منامها » . وعن ابن عباس قال : قال رسول اللہ (ص) : « لکل انسان ملک اذا قام یاخذ نفسه ، و یردّ الیه ، فان اذن اللہ فی قبض روحه قبضه ، والا ردّ الیه ، فذلک قولہ : و هو الذی یتوفیکم باللیل » . « و یعلم ما جرحتم بالنهار » - الجرح الکسب ، و هو العمل بالجوارح . اجترّاح اکتساب

است ، و بیشتر در بد گویند آنرا ، و جوارح در سباع و طیر و در اندامان آدمی این را نام کردند که آن کواسباند ، و جرح شهادت طعن است در آن ، لَأَنَّهُ مِنْ كَسْبِ الْأَثَمِ ، والجراحة كالطعنة لأنها تعمل بالجراحة . « ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ » ای فی علمه بکم و ما تعملون الغد . میگوید : آنکه شما را از آن خواب می برانگیزاند در دانش خویش ، که میداند که بر خیزید چه خواهید کرد ؟ و قيل : « يَبْعَثُكُمْ فِيهِ » ای فی علمه بکم . « لِيَقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى » یعنی اجل الحیوة الى الموت ، لتستوفوا اعماركم المكتوبة . تقدير الآية : و هو الذي يتوفىكم بالليل ثم يبعثكم في النهار ، على علم بما تجتروحون فيه .

و درین آیت اقامت حجت است بر منکران بعث ، یعنی که چون قادر است که ترا پس از خواب می برانگیزاند ، قادر است که بعد از مرگ بر انگیزاند . و در تورات است که : يا ابن آدم كما تنام كذلك تموت ، و كما توقظ كذلك تبعث . « ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ » فی الآخرة ، « ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ » فی الدنيا من خير او شر ، وهذا وعيد من الله عز و جل .

« وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ » - این فوقیت را دو معنی است ، و آن هر دو الله را حق است و سزا : یکی آنکه بملك و توان فوق است و بندگان زیراند ، ازین معنی فرعون گفت : « وَأَنَا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ » ، و دیگر آنست که الله فوق خلق است بذات ، چنانکه آنجا گفت : « يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ » و يرسل عليكم حفظة من الملائكة يحصون اعمالكم . همانست که آنجا گفت : « لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ » ، و آن فرشتگان اند بر بندگان ، گواشوانان و نگهبانان (۱) کردار ایشان برایشان میکوشند ، و ایشانرا از بلاها میکوشند . جای دیگر گفت : « وَانْ عَلِيْكُمْ لِحَافِظِينَ » ای يحفظون عليكم اعمالكم . جای دیگر گفت : « وَما ارساوا عليهم حافظين » یعنی : و ما ارسل الكفار على المؤمنين

محافظین. «حتیٰ اذا جاء احدکم الموت» - عندانقضاء اجله «توفّته رسلنا» یعنی ملک الموت واعوانه. و بر قراءت حمزه توفّاه بالف مماله، یعنی به ملک الموت وحده، کقوله: «یتوفیکم ملک الموت». و گفته‌اند که اعوان ملک الموت چهارده‌اند: هفت ملائکه رحمت و هفت ملائکه عذاب، هر که که روح بنده مؤمن قبض کند بملائکه رحمت دهد، و چون قبض روح کافر کند بملائکه عذاب دهد.

سلیمان بن داود (ع) بر ملک الموت رسید، گفت: یا ملک الموت! چرا میان مردمان عدل نکنی؟ یکی را روزگاری فراگذاری، و یکی را بزودی بجوانی میری؟ گفت: یا سلیمان! این کار بدست من نیست، و بر من جز فرمان برداری نیست. صحیفه‌ای بمن دهند، نام هر یکی بر آن نبشته، و روزگار عمر و انقاس ایشان شمرده، و مرا در آن هیچ تصرف نه، چنانکه فرمایند میکنم. و در آثار آمده که: شب نیمه شعبان آن صحیفه بدست وی دهند، هر کرا در آن سال قبض روح باید کرد، نامش در آن صحیفه آورده. یکی بعمارت مشغول گشته، یکی دل بر عروسی نهاده، یکی با دیگری خصومت در گرفته، هر یکی کاری و بازاری بر ساخته، و نام ایشان در آن صحیفه اثبات کرده. **مصطفی (ص)** گفت: «تبنون مالا تسکنون! و تجمعون مالا تأکلون! و تأملون مالا تدرکون! کم من مستغفل یوم لا یتکماه و منتظر غد لا یبلغه!». «

«ثم ردّوا الی الله» - یعنی العباد یردّون بالموت الی الله، یعنی الی الموضع الذی لا یملک الحکم علیهم فیہ الا الله پس آنکه این بندگانرا پس از مرگ بامحشر قیامت برند، تا الله برایشان حکم کند. «مولیهم الحق» آن خداوندی که مولی ایشان براستی اوست، و حاکم بسزا اوست. «مولیهم» اگر بر عموم برانی، معنی مولی سید است و مالک، تا کافر و مؤمن در تحت آن شود، و اگر تخصیص کنی بر مؤمنان، معنی مولی ولی و ناصر بود، و کافران در آن نشوند، که جای دیگر گفت: «ذلک بأن الله مولی

الذين آمنوا و أن الكافرين لا مولى لهم . « الاله الحكم » - القضاء والامر فيهم دون خلقه ، « وهو اسرع الحاسبين » - لأنه لا يحتاج الى روية و فكرة و عقد يد ، و حسابه اسرع من لمح البصر . عن عائشة : ان رسول الله (ص) ، قال : « ليس احد يحاسب يوم القيامة الا هلك » . قلت : ا و ليس يقول الله : « فسوف يحاسب حساباً يسيراً ؟ » قال : « انما ذلك العرض ، و لكن من نوقش الحساب هلك » .

« قل من ينجيكم من ظلمات البر والبحر » - ظلمات البر ظلمة الليل و ظلمة السحاب و ظلمة الغبار ، و ظلمات البحر ظلمة الليل و ظلمة السحاب و ظلمة الامواج . ظلمات در قرآن بر دو وجه آید : یکی بمعنی احوال و شدائد ، چنانکه درین آیت است و در سورة النمل : « امن يهديكم في ظلمات البر والبحر » یعنی فی احوال البر و البحر . وجه دوم ظلماتست بمعنی سه خصلت ، چنانکه در سورة الزمر گفت : « خلقاً من بعد خلق في ظلمات ثلاث » یعنی البطن و المشيمة و الرحم . و در سورة الانبياء گفت : « فنادى في الظلمات » یعنی ظلمة الليل و ظلمة الماء و ظلمة بطن الحوت . و در سورة النور گفت : « او كظلمات في بحر لجي » الى قوله « ظلمات بعضها فوق بعض » یعنی به الكفر . يقول : قلب مظلّم في صدر مظلّم في جسد مظلّم .

« قل من ينجيكم من ظلمات البر والبحر » - این سؤال توبیخ و تقریع است ، میگوید : یا محمد ازین کافران مکه درپرس ، یعنی درین سؤال ایشانرا ملامت کن ، و بگوی : « من ينجيكم » آن کبست که شما را رهاند از احوال و شدائد بر و بحر ؟ « تدعوته تضرعاً و خفية » ای علانیه و سرّاً . قراءت عاصم بروایت ابوبکر خفية بکسر خاء است و معنی همانست . « لئن انجيتنا من هذه » - عاصم و حمزه و کسائی « لئن انجانا من هذه » خوانند . اینجا قول مضمّر است ، یعنی : يقولون لئن انجيتنا . قول فرو گذاشت که آن از « تدعوته » خود بیرون آید . « من هذه » یعنی : من هذه الخيفة ، وقيل : من

هذه البليّة. «لنكوننّ من الشّاكرين» لله، في هذه النعم، فنوحده.

«قل الله ينجيكم منها» - عاصم و حمزه و كسائي «ينجيكم» بتشديد خوانند، و باقی بتخفیف، و معنی هر دو یکسانست. «منها» یعنی من تلك الشّدائد والمحن، «ومن كلّ كرب» ای غمّ و بلاء. «ثمّ انتم» یا معشر الکفار! «تشرکون» فی حال الرخاء. این در شأن قریش فرو آمد که مسافران بودند در برو بحر. چون ایشانرا در آن خطری پیش آمدی، یا بیم هلاک، دست در دعا و تضرّع می زدند، و از خدا باخلاص نجات میخواستند. چون ایشانرا از آن خطر و بیم امن پدید آمدی و نجات، باز دیگر باره بسر کفر و بت پرستی خویش می باز شدند. رب العزة ایشانرا درین آیت توبیخ میکند، و از نیک خدائی خود و بدبندگی ایشان خبر میدهد. پس درین آیت دیگر ایشانرا بیم داد و خبر کرد که: من قادرم و توانا که بعد ازین شمارا هلاک کنم، گفت: «قل هو القادر» - این آیت بسه بار آمده از آسمان: اول این فرو آمد که «قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم» گوی او قادر است که بر شما عذابی انگیزد از زیر شما، آب، چنانکه قوم نوح را فرستاد، یا باد، چنان عادی، یا بانگ، چنان ثمود، یا ظله، چنان قوم شعیب، یا حاصب، چنان مؤتفکات. و درست است خبر از جابر انصاری که رسول خدا (ص) گفت آنکه که این فرو آمد: اعوذ بوجهک. جبرئیل رفت، و پس آن باز آمد، و گفت: «او من تحب ارجلکم» یا عذابی فرستد از زیر پایهای شما، چون خسف قارون و غرق فرعون. رسول خدا (ص) گفت: اعوذ بوجهک. پس رفت، و باز آمد و گفت: «اویلبسکم شیعاً و یدیق بعضکم بأس بعض» که (۱) این آمد رسول خدا گفت: «هذا اھون»، و بروایتی «هذا ایسر». دانست که لابد است از سه یکی، گفت: این آسان تر این خلافا و عصیته اولدراز است، و آخر درد ماهمه از آنست.

وروى عن ابن عباس انه قال : العذاب الذي من فوقهم امراء السوء ، والذي من تحتهم عبيد السوء . « اويلبسكم شيعاً و يذيق بعضكم بأس بعض ، الا هواء المختلفة .

قال الكلبي : لما نزلت هذه الآية شقت على النبي (ص) مشقة شديدة ، فقال : يا جبرئيل ! ما بقاء امتي على ذلك ، فقال : انما انا عبد مثلك ، فادع ربك . فقام رسول الله (ص) فتوضاً وصلى وسأل ربه ان لا يبعث على امته عذاباً من فوقهم و لا من تحت ارجلهم و لا يلبسهم شيعاً و لا يذيق بعضهم بأس بعض . فنزل جبرئيل فقال : ان الله سمع مقالتك و انه اجارهم من خصلتين ، ولم يجرحهم من خصلتين ، اجارهم ان لا يبعث عليهم عذاباً من فوقهم و لا من تحت ارجلهم ، ولم يجرحهم من ان يلبسهم شيعاً ، و يذيق بعضهم بأس بعض ، قال : يا جبرئيل ! فما بقاء امتي ، قال سل الله لامتك ، فقام رسول الله (ص) فتوضاً وصلى ثم سأل ربه ، فنزل جبرئيل فقال : ان الله يقول : انما ارسلنا من قبلك رسلاً الى قومهم فصدقهم مصدقون ، و كذبهم مكذبون ، ثم لم يمنعنا ان نبثلي الذين زعموا انهم مؤمنون من بعد قبض انبيائهم ببلاء يعرف فيه صدقهم من كذبهم . ثم نزل : « الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمناً » الى قوله : « وليعلمن الكافرين » . فقال : لا بد من فتنه تبثلي بها الامة بعد نبيها ليتبين الصادق من الكاذب .

« انظر كيف تصرف الايات » - يعنى العلامات فى امور شتى من الوان العذاب .
« لعلمهم يفقهون » - لكى يفقهوا عن الله ما بين لهم ، فيخافوه ، و يوحده .
« و كذب به » يعنى بالقرآن ، « قومك » يعنى قريشاً « و هو الحق » جاء من عند الله .
« قل لست عليكم بوكيل » - اين منسوح است بايت سيف .

« لكل نبا مستقر » - يعنى لوقوع كل شأن حين ، كقوله : « و لتعلمن نبأ بعد حين » . سياق اين سخن بر سبيل تهديد است : يعنى : لكل خبر يخبره الله وقت و مكان يقع فيه من غير خلف . « و سوف تعلمون » ماكان منه فى الدنيا فستعرفونه ، و ماكان منه فى الآخرة يبدو لكم يعنى العذاب الذى كان بعدهم فى الدنيا والآخرة .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و عنده مفاتيح الغيب » - گشاینده دلها اوست . نماینده راهها اوست . نهنده داغها اوست . افروزنده چراغها اوست . یکی را چراغ هدایت افروزد . یکی را داغ ضلالت نهد . عنایتیان حضرت را چراغ سعادت افروزد . در رحمت گشاید . بساط بقا گستراند . بر تخت رعایت نشاند . بزیور کرامت بیاراید که : « یحبهم ویحبونه » . بازراند کان ازل را داغ شقاوت نهد . در خذلان گشاید . زخم «لابشری» زند که : « نسوا الله فنسیمهم » . آری ! کلید غیب بنزدیک اوست ، و علم غیب خاصیت اوست ، هر کس را سزای خود دادن و جای وی ساختن کار اوست ، این عطا گفت : کلیدها بنزدیک اوست ، چنانکه خود خواهد گشاید ، و آنچه خود خواهد نماید : بر دلها در هدایت گشاید ، بر همتها در رعایت ، بر زبانها در روایت ، بر جوارح در طاعت . اهل ولایت را در کرامت گشاید . اهل مهر را در قربت گشاید . اهل تمکین را در جذب گشاید . مؤمنانرا در طاعت گشاید . اولیا را در مکاشفات ، انبیا را در معاینات .

بو سعید خراز گفت : این پیغامبر ما را است علی الخصوص : « و عنده مفاتيح الغيب » - میگوید : کلید خزینة اسرار فطرت محمد مرسل بنزدیک حق است جل جلاله . ربوبیت او را بنعت کرم درمهد محبت اندر قبه غیبت برورد ، و اسرار فطرت و عزت وی از خلق بیوشید ، تا صد هزار و بیست و چهار هزار پیغامبر همه باین درد بخاک فرو شدند ، بطمع آنکه تا ایشانرا بر یک سر از اسرار فطرت وی اطلاع افند ، و هرگز نیفتاد ، و ندانستند ، و چگونه دانستندی و قرآن مجید قصه وی سر بسته میگوید ، و از آن اسرار خبر می دهد که : « فأوحی الی عبده ما أوحی » :

زان گونه شرابها که او پنهان داد يك ذره بصد هزار جان نتوان داد

آری! ما آن خزینۀ اسرار فطرت و محبت وی مهری بر نهادیم، و طمعها از دریافت آن باز بریدیم که: «وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو». **حمین منصور حلاج** شمه‌ای از دور بیافت، فریاد بر آورد: سراج من نور الغیب بدا و غار، و جاوز السرج و سار: ای ماه بر آمدی و تابان گشتی کرد فلك خویش خرامان گشتی! چون دانستی برابر جان گشتی ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی!

انبیا و اولیا و شهدا و صدیقان چندانکه توانستند از اوّل عمر تا آخر تاختند، و مرکبها دوانیدند، و بعاقبت به اوّل قدم وی رسیدند: «نحن الاخرون السابقون». آن مقام که زبر خلائق آمد، زیر پای خود نپسندید، بسدرۀ منتهی، و جنّات مأوی، و طوبی و زلفی، که غایت رتبت صدیقان است خود ننگرید: «ما زاغ البصر و ما طغى». قال بعضهم: من مفاتيح غيبه ما قذف فى قلبك من نور معرفته، و بسط فيه بساط الرضا بقضائه، و جعله موضع نظره. **جریری** گفت: «لا يعلمها الا هو»، و من يطلقه عليها من صفى و خليل و حبيب و ولي. **بوعلی کاتب فرا بوعثمان مغربی** گفت که: **ابن البرقی** بیمار بود. شربتى آب بدو دادند نخورد، گفت: در مملکت حادثه‌ای افتاده است تا بجای نیارم که چه افتاد نباشام. سیزده روز هیچ نخورد تا خبر آمد که **قراطة** در حرم افتادند، و خلقی را بکشتند، و زکن حبرا بشکستند. **بوعثمان** گفت: درین بس‌کاری نیست، من امروز شما را خبر دهم که در مکه چیست؛ در مکه میخ است امروز؛ چنانکه همه مکه در زیر میخ است، و میان مگبان و طلحیان جنگ است، و مقدمۀ طلحیان مردی است بر اسپى میاه، بر سر وی دستاری سرخ. این چنین بنوشتمند، و برسیدند (۱) راست آنروز همچنان بود که گفت. پس **بوعثمان** گفت: هر که حق را اجابت کرد مملکت ویرا اجابت کرد. **عبدالله انصاری** گفت: «بر عبودیت آن نهند که بر تابد.

۱- نسخه ج: باز پرسیدند. متن از «الف» است.

دانستن غیب همه برتابد و نتواند . بلی بعضی و بعضی چیزی نه همه ، که همه الله داند و بس . همی گوید جل جلاله : **فلا يظهر على غيبه احداً الا من ارتضى من رسول** : « و يعلم ما فى البر والبحر » الاية - اى هو المتفرد بالاحاطة بكل معلوم قطعاً لا يشك عنه شيء ، ولا يخفى عليه شيء . « وهو القاهر فوق عباده و يرسل عليكم حفظة » - اين حفظه كرام الكتابين اند که بر بندگان موکل اند ، و اعمال ايشان می شمارند و مینویسند ، و اين فرشتگان بر بندگان آشکارا نشوند مگر در آن دم زدن باز پسین . در خبر است که : بنده بآخر عهد که از دنیا بیرون می شود آن دو فرشته در دیدار وی آیند . اگر بنده مطیع بوده گویند : **جزاك الله خيراً** . اى بنده نیکبخت فرمان بردار! بسی طاعت که کردی ، و بوی خوش و راحت از آن طاعت بما رسید ، و اگر عاصی و بد کردار بوده گویند : **لا جزاك الله خيراً** . بسی فضائح و معاصی که از تو آمد ، و بسی بوی ناخوش و کند معصیت که از آن بما رسید . گفتا : اين در آن وقت بود که چشم مرده بهوا بیرون نکرد (۱) که نیز بر هم نزنند .

« حتّى اذا جاء احدكم الموت توفته رسلنا » - از داهیهای جان کندن یکی آنست که : **ملك الموت** را و اعوان وی را در وقت قبض روح بیند . اگر بنده مطیع بود بصورتی نیکو بود ، و اگر عاصی بود بصورتی منکر . در خبر است که ابراهیم (ع) **ملك الموت** را گفت : خواهم که ترا در آن صورت که جان گنهکاران و بدکاران ستانی بینم . گفت : یا ابراهیم ! طاقت نداری ؟ گفت : لابد است . پس خویشتن را بدان صورت فرا وی نمود . شخصی دید سیاه منکر ، موپها برخاسته ، و جامه سیاه در پوشیده ، و آتش و دود از بینی و دهن وی بیرون می آید ، و بوی ناخوش از وی می دمد . ابراهیم را غشی رسید . ساعتی بیفتاد ، چون بهوش باز آمد ، و **ملك الموت** بصورت خویش باز آمده ،

گفت : يا ملك الموت ! اگر عاصی را خود عذاب اینست که ترا در آن صورت خواهد دید تمام است ، و همچنانکه عاصی را دیدن وی عذابی تمام است ، مطیع را دیدن وی بآن صورت نیکو که خواهد بود راحتی و لذتی تمام است .

و هب منبه گفت : در روز کار پیش پادشاهی بود سخت بزرگ ، ملك وی عظیم ، نعمت وی تمام ، و فرمان وی روان . چون عمر وی بآخر رسید ، ملك الموت قبض جان و بیکرد چون با آسمان رسید فریشتگان گفتند : هرگز ترا بر هیچ کس رحمت نیامده بجان شدن ؟ گفت : آری ، زنی در بیابان بود آبستن ، کودک بنهاد . در آن حال مرا فرمودند که مادر آن کودک را جان بستان . جان وی بستدم ، و آن کودک را در آن بیابان ضایع گذاشتم . بر آن مادر مرا رحمت آمد از غریبی وی ، و بر آن کودک از تنهایی و بی کسی وی . گفتند : يا ملك الموت ! این پادشاه را دیدی که جان وی سندی آن کودک بود که در آن بیابان بگذاشتی . گفت : سبحان الله اللطیف لما شاء .

« ثم ردوا الى الله مولهم الحق » - قال بعضهم هي ارجى آية في كتاب الله عز وجل ، لأنه لا مرد للعبد اعز من ان يكون مرده الى مولاه .

۸ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « و اذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا » و جون (۱) بینی ایشانرا که در سخنان ما می خوض کنند ، و بفراخ سخنی و بافسوس میروند « فأعرض عنهم » روی گردان از ایشان و جدائی جوی « حتی يخوضوا في حديث غيره » تا آنگاه که در حدیثی دیگر روند « و اما ينسبك الشيطان » و اگر دیو فراموش کند بر تو اعراض از ایشان « فلا تقعد » نگر تا نشینی (۲) « بعد الذكری » پس یاد آمدن نهی من

« مع القوم الظالمین (۶۸) ، با آن گروه ستمکاران برخورد .

« و ما علی الذین یتقون » و بر پرهیزگاران نیست « من حسابهم » از شمار و از جرم و تاوان خائضان « من شیء » هیچ چیز « و لکن ذکری » لکن این پنداست و عبرت نمودن خائضان را « لعلّهم یتقون (۶۹) » تا مگر از آن خوض پرهیزند .
 « و ذر الذین اتّخذوا دینهم لعباً ولهواً » گذار ایشانرا که دین خویش بیازی گرفتند « و غرّتهم الحیوة الدنیا » و فریفته (۱) کرد ایشانرا زندگانی این جهان « و ذکرّ به » و پند ده بقرآن و در یاد ده « ان تبسل نفس بما کسبت » پیش از آنکه تن کافر را بسخت تر عذاب سپارند بآنچه کرد درین جهان « لیس لها من دون الله » و او را نه فرود از خدای « ولیّ و لاشفیع » نه یاری و نه شفیع « و ان تعدل کلّ عدل » و اگر تنی خویشتن باز خریدی همه فدای « لایؤخذ منها » آن فدا ازو بنستانند « اولئک الذین ابلوا » ایشان آند که ایشانرا فرا دادند فرا سخت تر هلاکی و عذابی « بما کذبوا » بآنچه میکردند « لهم شراب من حمیم » ایشانرا است شرابی از آب گرم « و عذاب الیم » و عذابی درد نمای « بما کانوا یکفرون (۷۰) » بآنچه می کافر شوند .

« قل ، کوی یا محمد ! » اندعوا من دون الله « فرود از خدای چیزی خوانیم » ما لاینفعنا « که ما را هیچ بکار نیاید اگر خوانیم » ولا یضرّنا « و نگزاید اگر نخوانیم » و نردّ علی عقابنا « و بر گردانند مارا با پس و (۲) » بعد از هدینا الله ، پس آنکه راه نمود الله ما را کالدی استهوتة الشیاطین فی الارض « چون چنان کس که بنهیب دیو ویرا بسر در آورد در زمین ، و از راه بر گرداند » حیران « تا فرو مانده و بی سامان بماند .

« له اصحاب » و او را یارانی اند از مشرکان « یدعونه الی الهدی » که او را می‌پاز خوانند با ضلالت که آنرا می‌هدی و راستی نه پندارند « اتقوا » و میگویند او را که ایدر (۱) آیه « قل » پیغمبر من گوی: « ان هدی الله هو الهدی » راه نمودن الله هدی و راست راهی آنست « وأمرنا » و فرمودند ما را « لنسلم » تا کردن نهیم « لرب العالمین (۷۱) » خداوند جهانیا را .

« و أن اقيموا الصلوة » و فرمودند ما را که نماز پیای دارید « واتقوه » و از خشم و عذاب خدای پرهیزید « وهو الذي اليه تحشرون (۷۲) » و او آنست که شما را بر انگیزته با وی خواهند برد .

« وهو الذي خلق السموات و الارض » و او آنست که بیافرید آسمانها و زمین « بالحق » سخن روان و فرمان رسنده بیابان « و يوم يقول » و آنروز که گوید. « کن فیکون » باش تا می‌بود « قوله الحق » فرمان وی روان « وله الملك » و پادشاهی ویرا « يوم ینفخ فی الصور » آن روز که در دمنند در صور « عالم الغیب والشهادة » دانای هر پوشیده و آشکارا « وهو الحکیم الخبیر (۷۳) » و اوست دانای آگاه. دانا بهمه چیز، آگاه از همه چیز

النوبة الثانية

قوله تعالى: « و اذا رأیت الذين یخوضون فی آیاتنا » - خوض نامی است که باطل را گویند، حق را نکویند، چنانکه گفت: « و کنّا نخوض مع الخائضین » ، « و خضتم کالذی خاضوا » ، « فی خوضهم یلعبون » . و اصل الخوض الدخول فی الشیء علی تلوث به ، و قبل هو الخلط ، و کل شیء خضته فقد خلطته ، و منه خاض الماء بالعسل

خلطه . و خوض در آیات آنست که پیغامبر را و قرآن را دروغ زن گیرند ، و بدان استهزا کنند ، و باطل شمارند . و این آن بود که کافران مکه چون از مؤمنان قرآن میشنیدند آنرا طعن میزدند و ناسزا میگفتند . **سدى** گفت : مشرکان با مؤمنان نمی نشستند ، و در رسول خدا (ص) طعن میکردند ، و ناسزا میگفتند . رب العالمین ایشانرا از آن نهی کرد ، گفت : یا محمد ! چون مشرکانرا بینی که در قرآن طعن کنند و ناسزا گویند ، با ایشان منشین ، و از ایشان روی گردان و با مؤمنان همسن گفت که : چون کافران در رسول (ص) طعن کنند و او را ناسزا گویند ، با ایشان منشینید ، و از ایشان روی بگردانید . « لا تقعدوا » معنی آنست که منشینید (۱) ، و آنکس که نشسته بود ، این با وی هم گویند ، اما « لا تجلس » زشت است درین موضع ، که آن بر پای ایستاده را گویند .

« واما ينسينك » - قراءت ابن عامر ينسينك است ، نسی ينسى ، و انسى ينسى ، بمعنی یکی اند ، همچون غرمته و أغرمته . « فمهل الكافرين أمهلهم » . و اگر شیطان این نهی ما بر تو فراموش کند ، و با ایشان بنشینی ، چون بایادت آید برخیز ، و نیز منشین . و تفسیر این آنجا است که گفت : « وقد نزل عليكم فى الكتاب ان اذا سمعتم » الآية . پس مؤمنان گفتند : یا رسول الله ! هر گاه که ایشان تکذیب آرند ، و استهزا کنند ، و در باطل خوض کنند ، اگر ما برخیزیم و بنشینیم پس نتوانیم که در مسجد حرام بنشینیم ، و نتوانیم که گرد کعبه طواف کنیم . چون ایشان چنین گفتند رب العزة رخصت داد نشستن با ایشان ، بشرط آنکه ایشان را پند دهند و تذکر کنند ، گفت : « وما على الذين يتقون » الشرك والكبائر والفواحش من حساب الخائضين « من شيء » ای : من آماجهم « ولكن ذكرى » - نصب على المصدر یعنی ذکر و هم ذکرى ، و روا باشد که موضع آن رفع باشد ، یعنی : عليكم ذكرى ، ای عليكم ان تذكروهم « لعلمهم يتقون » الخوض اذا وعظتموهم .

ابن عباس گفت که : مؤمنان گفتند : یا رسول الله ! اگر ما از ایشان اعراض کنیم ، و ایشانرا بآن خوض بگذاریم ، و باز نریم ، ترسیم که گنهگار شویم . رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرستاد : « و ما علی الذین یتّقون من حسابهم » ای من آنّام الخائضین « من شیء » ، و لکن امری المؤمنین بهجران الخائضین تذکیر للخائضین . « لعلمهم یتّقون » الخوض فی الباطل ، یعنی اذا قمتم عنهم منعهم ذلك من الخوض والاستهزاء ، فأنکروا قیامکم عنهم ، فیکون ذلك تذکیراً . سعید جبیر گفت : چون مسلمانان بمدینه هجرت کردند ، منافقان با مسلمانان می نشستند ، و چون قرآن می شنیدند خوض و استهزا میکردند ، چنانکه مشرکان در مکه میکردند . مسلمانان گفتند : بر ما حرج نیست درین مجالست ، که الله ما را در آن رخصت داده ، و از خوض ایشان بر ما هیچ چیز (۱) نیست . رب العزّة در مدینه آن آیت فرستاد که در سورة النساء است : « وقد نزل علیکم فی الکتاب ، الایة ، و این آیت که « و ما علی الذین یتّقون » منسوخ گشت

« و ذر الذین اتّخذوا دینهم » الایة - این لفظی است از الفاظ تهدید و از الفاظ تهاون . در وعید گویند : ذرنی و فلاناً ، و در تهاون گویند : ذر فلاناً فی کذا ، و ذره یفعل کذا ، و قرآن جایها هر دو ناطق . میگوید : گذار ایشانرا یعنی بالکمدار از ایشان و خواردار ایشانرا که دین خود بیازی گرفتند ، یعنی : اتّخذوا دین الاسلام لعباً ای باطلا و لهواً عنه . « و غرّتهم الحیوة الدّنیة » عن دینهم الاسلام . ابن عباس گفت : این در شأن کافران مکه و ترسایان و جهودان فرو آمد ، که رب العزّة هر گروهی را عیدی کرد ، و هر قومی در عید خویش بیاطل و بازی و نشاط و طرب مشغول شدند مگر امت محمد (ص) ، که ایشان عید خود موسم طاعت (۲) ساختند ، نماز جماعت (۳) و ذکر فراوان و تکبیر و تهلیل و قربان . رب العزّة میگوید : گذار ایشانرا که در عید خود بیاطل و بیهوده مشغول

۱- نسخه ج : هیچیز . ۲- نسخه ج : عبادت . ۳- نسخه ج : جماعت .

کشتند ، و بزند گانی دنیا غرّه شدند . « و ذکر به » ای بالقرآن ، وقیل : بانذارک و بلاغک . و پند ده اینانرا پیغام که گزاری و بیم که نمائی . « ان تبسل » یعنی : من قبل ان تبسل نفس بما کسبت . ابسل الرجل اذا دفع الى اشدّ الهلاك ، پیش از آنکه تن کافرا فراسخت تر (۱) گرفتن دهند . وقیل : « ان تبسل نفس » یعنی من قبل ان تهلك نفس بما عملت و تحبس فی النار . قال قتادة : هذه الآية منسوخة ، نسخها قوله : « فاقتلوا المشركين » ، و قال مجاهد : ليست منسوخة لأنه علی التهديد كقوله : « ذرني و من خلقت وحيداً » .

« لس لها من دون الله ولي ولا شفيع » - در نام خداوند جل جلاله ولی و مولی یکی است ، و آن از ولایت است بفتح واو بمعنی نصرت ، و آنچه در سورة الرعد گفت : « وال » ، آن از ولایت است بکسر واو ، و آن تملک است . « وان تعدل کل عدل » یعنی : و ان تفد نفس کل فداء لا يؤخذ الفداء منها . این عدل ایدر (۲) فدا است ، از بهر آنکه آن چیز که تن خویش بآن می باز خرد آن چیز همتای تن مینهند ، و عدل آن میکنند ، و عدل برابر کردن هر چیز با دیگری بود و همتا ساختن (۳) ، و هر دو چیز از آن عدل است و عدیل چون ندّ و ندید . میگوید : اگر تنی فردا هر که بود از کافران ، خویشتن باز خرید بهمه فدائی . جای دیگر تفسیر کرد ، گفت : « ملء الارض ذهباً » . جای دیگر گفت : « لو يفتدى من عذاب يومئذ بینه » .

« لا يؤخذ منها » - همانست که آنجا گفت : « ولا يقبل منها عدل » . اخذ در قرآن بر پنج وجه آید : یکی بمعنی قبول ، چنانکه : « وان تعدل کل عدل لا يؤخذ منها » ای لایقبل ، و در آل عمران گفت : « وأخذتم علی ذلکم اصری » ای قبلتم علی ذلکم عهدی . و در سورة المائدة گفت : « ان اوتيتم هذا فخذوه » ، ای فاقبلوه ، و در

سورة التَّوْبَةِ گفت: «وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» یعنی: وبقبل الصدقات، ودر اعراف گفت: «خُذِ الْعَفْوَ» ای اقبل الفضل من اموالهم. وجه دوم «اخذ» بمعنی حبس است، چنانکه در سورة يُونُسَ گفت: «فَخَذَ احَدُنَا مَكَانَهُ» یعنی احبس. وجه سوم «اخذ» بمعنی عذاب چنانکه: در حمِ الْمُؤْمِنِينَ گفت: «فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابُ» یعنی فعذبتهم، ودر هُودِ گفت: «وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقَرْيَةَ» ، ودر عَنكَبُوتِ گفت: «فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ» یعنی: عَذَّبْنَا. وجه چهارم «اخذ» بمعنی قتل، چنانکه در حمِ الْمُؤْمِنِينَ گفت: «وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ» ای ليقتلوه. وجه پنجم اخذ بمعنی اسر است، چنانکه در سورة التَّوْبَةِ گفت: «فَاغْلُظْوا الْعِصْيَانَ» ودر سورة النِّسَاءِ گفت: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَذَّبْنَا».

«أُولَئِكَ الَّذِينَ ابْصَلُوا»- یعنی حبسوا في النار بما كسبوا من الكفر والتكذيب «لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ» یعنی الماء الحار الذي قد انتهى حره «وَعَذَابُ الْيَمِّ» وجميع «بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ».

«قُلْ اذْعُوا»- این جواب ایشانست که رسول خدا را (ص) با شرک میخواندند، و میان خویش و میان او ممالات میجستند، جایها در قرآن از آن ذکر است، «وَدَّوا لو تَدْهِنُ» «وَدَّوا لو تَكْفُرُونَ» از آنست، و جوابها است آنرا در قرآن، سورة «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» از آنست، و این آیت از آن است. «قُلْ اذْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ»- میگوید: شما که مسلمانان اید جواب کافران که شمارا با کفر میخوانند این دهید که: «اذْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا» ای لَا يَمْلِكُ لَنَا نَفْعًا فِي الْآخِرَةِ «وَلَا يَضُرُّنَا»، وَلَا يَمْلِكُ لَنَا ضَرًّا فِي الدُّنْيَا. «وَنُردُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا»- این اعقاب در قرآن جایها مذکور است گاه برد و گاه بانقلاب، و ذکر عقب در آن مستعار است، و جمله کنایت است از باز گشتن از دین.

«كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ»- قراءت حمزه «استهویه» بالف مماله بر معنی

جمع شیاطین، «و استهوته» بر معنی جماعت شیاطین. قال الزجاج: «استهوته» زینت له هواء، و قال ابن عباس: استفزته الغیلان فی المهامه. ابن عباس گفت: این مثلی است که رب العالمین زد آنکس را که بر دین حق بود، وداعی ضلالت او را بر عبادت بت میخواند، میگوید: مثل وی مثل آن مرد است که بر راه راست می‌رود با رفیقان پسندیده و همراهان گزیده، و غول او را از رفیقان باز برد، تا از راه بیوفتد، و در بیابان حیران و عطشان بماند، و بر شرف هلاک بود، پس آن رفیقان و اصحاب او را بر راه باز خوانند، نیاید، و همچنان سرگردان و حیران سر در بیراهی نهد تا هلاک شود. این در شأن عبدالرحمن بن ابوبکر آمد، پیش از آنکه مسلمان شد شیطان او را از راه هدی باز داشته بود، و اصحاب وی پدر و مادر وی بودند، و با وی می‌گفتند که: ایتنا فانا علی الهدی. و هم درین قصه وی آیت آمد: «والذی قال لوالدیه ان لکما» الایة. وی جواب ایشان میده که من بر هدی و راست راهی ام. رب العالمین گفت: «قل ان هدی الله هو الهدی» راه اسلام است، که راه راست است و دین حق. رستگاری در آن است نه در کفر و ضلالت که نموده شیطان است. معنی دیگر گفته اند: له اصحاب من المشرکین یدعونه الی الهدی عندهم. و این معنی در نوبت اول مختصر گفتیم.

«و امرنا لنسلم لرب العالمین» - قتاده گوید: هذه الایة حجة لقنہا الله نبیہ یخاصم بها اهل الاهواء. گفتا: جواب همه متنتعان و معترضان در دین اینست که الله در آموخت: فرمودند ما را که گردن نهید الله را تسلیم کنید، و از تسلیم درمگذرید. «وأن اقيموا الصلوة» - «أن» از بهر آن گفت که لام در «لنسلم» بمعنی «أن» است، یعنی: امرنا ان نسلم و ان نقیم، کقوله: «یریدون لیطفئوا»، و هما بمعنی واحد، و گفته اند: اسلام اینجا بمعنی اخلاص است. نخست اخلاص فرمود پس عمل، تا بدانی که عمل بی اخلاص بکار نیست، پس تنبیه کرد بر بعث و مجازات، گفت: «وهوالذی الیه تحشرون»

تابدانی که آن عمل را جزا خواهد بود، اگر نیک باشد و اگر بد، پس بر صنع خود دلالت کرد تا او را یکتا و بی همتا دانند. گفت:

«وهو الذي خلق السموات والارض بالحق» - این حق را دو معنی است: یکی آنکه به «کن» آفرید، چنانکه گفت: «قوله الحق» سخن راست و فرمان روان، و دیگر معنی: بالوحدانیه، چنانکه جای دیگر گفت: «ربنا ما خلقت هذا باطلا». نه بیاطل آفرید و نه بیازی، که بحق آفرید و بیکتائی، و بجدّ نه بعبث و کزاف. وقیل: بالحق ای بکلامه، و هو قوله: «اتّیا طوعاً او کرهاً». «بالحق» - اینجا سخن تمام شد، پس گفت: «و یوم یقول» یاد کن آنروز که گوید: آخرت آی دنیا شو. آنچه گوید: باش، بود. هر چه الله خبر داد که بودنی است آن در علم الله موجود است، و لامحاله بودنی است، و خطاب «کن» بآن درست. وقیل: و یوم یقول للخلق موتوا فیموتون، و انتشروا فینتشرون دل الله سبحانه علی سرعة امر البعث، و ردّ علی من انکره. «قوله الحق» - گفته اند که این متصل است بسخن پیش، یعنی: «یقول کن فیکون». «قوله» ای یا امر فیقع امره، این چنانست که گویند: قد قلت فکان قولک، و باین وجه حق نعمت قول باشد. و روا باشد که «کن فیکون» اینجا سخن بریده گردد، پس ابتدا کن «قوله الحق» و له الملك یوم ینفخ فی الصور» - و تخصیص روز قیامت بذکر نه از آن است که در روز کار دیگران قول و آن ملک نبود، بلکه درهمه وقت و همه روز بود، اما دیگران بر سبیل مجاز در دنیا دعوی ملک میکردند، و در روز قیامت آن دعویها باطل گردد، و ملوک خاضع شود، کس را دست رس نبود، و در کس نفع و ضرر نبود چنانکه الله گفت: «والامر یومئذ لله».

«یوم ینفخ فی الصور» - صور نام آن قرن است که اسرافیل در آن دمدم. روی عبد الله بن عمرو عن النبی (ص): «ان اعراباً قال ما الصور؟ قال: قرن ینفخ فیه»، و قال (ص): «کیف انعم و صاحب الصور قد التقم الصور بفیه واصغی

سمعه وحنّا جبّهته ينتظر مغتّى يؤمر أن ينفخ فينفخ . قالوا : يا رسول الله! كيف نقول ؟ قال : « قولوا حسبنا الله ونعم الوكيل . على الله توكلنا » . ودر بعضی کتب آورده اند که : صور چهار شاخ دارد : یکی تا بزیر عرش است . یکی تا بثری . یکی تا بمیمنه عالم . چهارم بمیسره عالم ، چنانکه از عرش تا ثری و از میمنه عالم تا میسره همه در میان این چهار شاخ است روز قیامت . روز حشر و نشر چون الله خواهد که خلق را زنده کند جانهای پیغامبران در آن شاخ آرند که زیر عرش است ، و جانهای مؤمنان در آن شاخ که بمیمنه عالم است ، و جانهای جمله کافران در آن شاخ که در ثری است ، و جانهای زندیقان و مبتدعان در آن شاخ که بمیسره عالم است ، و بعدد هرجانی درین شاخها سوراخها است بر مثال زنبورخانه ، چون جانها برین سوراخها درآید چنان راست آید که نه جان زیادت آید نه جای کم بود ، و چهل سال جانها چنان میدارد پس زمین را بجنباوند ، چنانکه الله گفت : « اذا رجعت الارض رجاً » تا خاکهای شخصها از یکدیگر جدا شود ، سیاه از سفید و مرد از زن جدا شود ، آنکه بیحر مسجور فرمان آید ، دریائی است در زیر عرش مجید ، آب حیات در آن . فرمایند او را که بیار چهل سال آن دریا آب بزمین می بارد ، تا آن خاکها در زیر زمین آمیخته شود ، پس آن خاکها بفرمان حق رک و بی و پوست و استخوان گردد . همان شخصها که در دنیا بود ، رب العزّة باز آفرینند . آنکه زمین از گرانباری بحق نالد ، و فرمان آید که : بارها بیرون نه ، فذلك قوله : « وأخرجت الارض اثقالها » . زمین شکافته شود شخصها از زمین بیرون آید . اسرافیل را فرمایند تا در صور دمدم ، آن جانهای خلق جمله از صور بیرون آیند جانهای نیکبختان سفید (۱) چون مروارید ، و جانهای بدبختان سیاه چون قیر ، و همه احوال (۲) عالم از آن پر گردد ، و رب العزّة گوید جل جلاله : « ليرجعن كل روح الى جسده ، فتأتي الارواح ، فتدخل

فی الخیاشبم ، فتمشی فی الاجساد کمشی السمّ فی اللّدیغ . « عالم الغیب والشّهادة » -
این شهادت با غیب قرین درهمه قرآن معنی آن شاهد است و حاضر ، میگوید : دانا بهر
غائب و حاضر اوست . « وهو الحکیم » یعنی حکم البعث « الخبیر » بالبعث متی یدعشهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و اذا رأيت الذين يخوضون فی آياتنا » الآية - قال ابو جعفر
محمد بن علی : « لا تجالسوا اصحاب الخصومات والاهواء ، و الكلام فی الله والجدل
فی القرآن ، فانهم الذين يخوضون فی آیات الله » . اصل دینداری و مایه مسلمانان دو
حرف است : حق را قبول کردن ، و از باطل برگشتن ، و اول ورد و آخر ورد بهر دو حرف
اشارت است . قبول کردن حق اینست که : « و أمرنا لنسلم لرب العالمین » ، و اعراض از
باطل اینست که : « و اذا رأيت الذين يخوضون فی آیاتنا فأعرض عنهم » میگوید با اهل
هوی و بدعت منشینید ، و سخن خایضان و مجادلان در قرآن مشنویید ، که شنیدن سخن
ایشان دل تاریک کند ، و نشستن با ایشان روی توحید گرد آلود کند ، و زینهار که
بهواء خود در آیات و صفات تصرف نکنید (۱) ، و از خوض پرهیزید ، که خوض درختی
است بیخ آن بدعت ، ساق آن ضلالت ، شاخ آن لعنت ، برگ آن عقوبت ، شکوفه آن
ندامت ، میوه آن حسرت . هر که در آیات خوض کند ، خدا او را داور ، و خصم او پیغامبر .
امروز از مسلمانان مهجور ، و لعنت بر سر ، و فردا نابینا ، و منزل اوسفر . هر که دین دار است
و اسلام را بنزدیک او مقدار است ، و او را به الله (۲) سر و کار است تا بامبتدعان و منتطعان
و خایضان ننشیند ، که الله میگوید : « فلا تقعدوا معهم » با ایشان منشینید ، « انکم اذا مثلهم »
که پس شما همچون ایشان باشید ، ایشان کتاب و سنت و اُپس داشتند ، و معقول فرایش

۱- کذا! و در موارد دیگر بسم آورده است . ۲- نسخه ج : بالله .

داشتند. دست در رای و قیاس و کلام زدند، تا در گمراهی افتادند. **مصطفی (ص)** گفت : «من مشی الی سلطان الله فی الارض لیدله اذل الله رقبتہ يوم القيامة»، و سلطان الله فی الارض کتاب الله و سنة نبیه (ص). و قال (ص) : «من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید». تمسک بسنت راه تسلیم است، و راه تسلیم آنست که الله گفت : «و أمرنا لنسلم لرب العالمین» ما را فرمودند که کردن نهید کردن نهادیم، و نادر یافته پذیرفتیم. از صفات الله آنچه اسامی است دانیم، آنچه معانی است ندانیم، ظاهر یانیم، آنچه ظاهر است شناسیم، آنچه باطن است نشناسیم. ایمان ما از راه سمع است نه بحیلت عقل، و بقبول و تسلیم است نه بتصرف و تأویل. امام ما قرآن، وقاضی سنت، و پیشوا مصطفی، و هادی خدا. نادر یافته پذیرفته، و گوش فرا داشته، و تهمت بر خرد خود نهاده. نه علم از کیفیت آن آگاه، نه عقل را فاز آن (۱) راه. نه تفکر در صفات، نه شروع در تأویل، نه بر صاحب شرع رد، و نه عیب بر تنزیل، راه تشبیه بکفر دارد، چنانکه راه تعطیل ربوبیت تعطیل فانی کرد و وحدانیت تشبیه باطل کرد. خدائی که جزا زوی خدا نیست، و در هفت آسمان و زمین هیچ چیز (۲) و هیچ کس چون وی نیست. «لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر».

۱۰- النوبة الاولى

قوله تعالى : « و اذ قال ابراهيم لأبيه آزر ، ابراهيم گفت پدر خویش را آزر » اتخذ اصناماً آلهة ، بتان خود صورت کرده را بخدائی میگیری و خدایان خوانی « انی اریک و قومک » من ترا و قوم ترا می بینم « فی ضلال مبین » (۷۴)، در گمراهی آشکارا.

« و كذلك نری ابراهيم » همچنانکه هست با ابراهيم نمودیم « ملکوت

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ، آنچه از نشانه‌های پادشاهی ما است در آسمان و زمین « و لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۷۵) » و تابود از بی‌گمانان .

« فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ » چون شب در آمد بروی و او می‌خداوند خویش جست از زمر « رَأَى كَوْكَبًا » ستاره ای دید تابان « قَالَ هَذَا رَبِّي » گفت که خدای من اینست « فَلَمَّا أَفَلَ » چون نشیب گرفت ستاره « قَالَ » گفت ابراهیم « لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ (۷۶) » زیرینانرا و نشیب گرفتنگانرا دوست ندارم .

« فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا » چون ماه را دید بر آمده روشن « قَالَ هَذَا رَبِّي » گفت اینست خدای من « فَلَمَّا أَفَلَ » چون ماه نشیب گرفت « قَالَ لَنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي » گفت اگر رام ننماید مرا خداوند من « لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (۷۷) » من ناچاره از گروه بیراهان باشم .

« فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً » چون خورشید دید بر آمده تابان « قَالَ هَذَا رَبِّي » گفت اینست خدای من « هَذَا أَكْبَرُ » که این بزرگ است از ستاره و ماه « فَلَمَّا أَفَلَتْ » چون خورشید نشیب گرفت « قَالَ يَا قَوْمِ » گفت ای قوم « إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَشْرِكُونَ (۷۸) » من بیزارم از آنچه شما بانساز می‌گیرید با خدای .

« إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ » من دین و کردار خویش پاک کردم « وَرَوَى دِلْ خَوِشِ » فرادادم « لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ » فرا آن خدای که بیافرید آسمانها را و زمینها را « حَنِيفًا » و من مسلمان پاک دین « وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۷۹) » و من از انباز گیران نستم با الله .

« وَحَاجَّةُ قَوْمِهِ » و حاجت جست قوم وی « رَوَى دِلْ بِنِگار وَ دَعْوَى حَقِّ » کردن « قَالَ اتَّحَاجُّونَنِي فِي اللَّهِ » ابراهیم گفت : فامن (۱) حاجت میجوئید ، و خصوصت سازید ،

و بر من غلبه یوسید بحق در خدای « و قد هدین » و مرا راه فرا دین حق نمود
 « ولا اخاف ما شرکون به » و من نمی ترسم از آنچه می انباز گیرید با او « الا ان یشاء
 ربی شیئاً » مگر که خدای خود بمن چیزی خواهد از گزند « وسع ربی کل شیء علماً »
 خداوند من رسیده است بهمه چیز و بهر بودنی بدانش خویش « افلا تتذکرون (٨٠) »
 در نیاوید که من ننرسم از آن چیز که شما کنید و تراشید و آنکه آنرا خدای خوانند!
 « و کیف اخاف ما اشرکتکم » و چون ترسم از آن چیز که شما با ببازی گیرید (١)
 با الله « ولا تخافون » و شما نمی ترسید « انکم اشرکتکم بالله » که می انباز گیرید با الله
 « ما لم ينزل به علیکم سلطاناً » چیزی که الله در پرسنش آن شما را نه عذر فرستاد
 نه آنرا سزای خدائی داد « فای الفرقین احق بالامن » از مادو گروه کیست سزاوارتر
 بایمنی و بی بیمی « ان کنتم تعلمون (٨١) » مرا ناسخ کنید اگر دانید
 « الذین آمنوا » ایشان که بگرویدند « ولم یلبسوا ایمانهم بظلم » و
 ایمان خود نیامیختند شرک « اولئک لهم الامن » ایشانند که بی بیمی ایشانرا است
 « وهم مهتدون (٨٢) » و ایشانند که بر راه راست اند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « واذ قال ابراهيم لایه آزر » - ابراهيم برین لفظ نزدیک قومی
 علماً معرب است، که پدر و مادر ویرا ابراهام نام کرده اند چنانکه ابن عامر خواند در
 لحتی از قرآن، و در روایت عبدالحمید بن بکار اروی همه قرآن تسامان بر آنند که:
 نام پدر ابراهیم تارخ است چنان می آید که ویرادو نام بوده، و چنین فراوان است،
 چنانکه یعقوب و اسرائیل. و مقاتل حیّان گفت: آزر لقب است، و تارخ نام

سليمان تيمی گفت : معنی آزر سبّ و طعن است ، و هو المخطيء المعوج في كلامهم ،
يعنى : و اذ قال ابراهيم لأبيه المخطيء المعوج مجاهد و ابن المسيب گفتند (۱) :
آزر نام صنم است ، و موضعه نصب على اضمار الفعل ، كأنه قال : و اذ قال ابراهيم لأبيه
اتخذ آزر الهأ ، و جعل اصناماً بدلاً من آزر . فقال بعد أن قال : « اتخذ آزر الهأ » ،
« اتخذ اصناماً الهة » . يعقوب ، آزر برفع خواند برنداء مفرد ، يعنى : يا آزر !
ای : یا مخطيء و یا معوج ! « اتخذ اصناماً الهة » - هر چه از بتان با صورتست ، صنم
است ، و هر چه بی صورت وثن . و گویند که پدر ابراهیم بتگر بود ، « انسى اريك و قومك
في ضلال مبين » .

« و كذلك » - ای کما اريناه البصيرة في دينه ، و استقباح ما كان عليه ابوه من
عبادة الاصنام ، كذلك نريه « ملكوت السموات والارض » يعنى ملك الله و ما خلق فيهما من
الايات والعبر والدلالات . و « الملكوت » الملك ، زيد فيه الواو والتاء للمبالغة كالرهبوت
للرغبة ، والرّحموت للرّحمة . و ملكوت آسمان و زمين كه با ابراهيم نمودند ، بيك
قول آن بود كه از سرب بپرون آمد ، بر آسمان نكرست . آفتاب ديد و مهتاب و ستارگان
و سيرسيارگان ، و گردش فلک و ملكوت زمين ديد ، از اين كوه و صحرا و دريا و درختان و
جهار پايان و پرندگان و امثال آن . بنظر اعتبار و استدلال در آن نكرست . يقين وى
ييفزود ، كه آنرا كرد كارى است دارنده داننده .

قول سدى و مجاهد آنست كه اورا بر صخره اى داشتند ، و كائنات از على تا ثرى
بوى نمودند ، و مكان خویش در بهشت بدید ، فذلك قوله : « و آتيناہ اجرہ فی الدنيا » يعنى
اريناه مكاه فى الجنة . ابن عباس گفت : ابراهيم از الله در خواست تا ملكوت آسمان
و زمين بوى نمايند . فرمان آمد به جبرئيل تا ويرا بر آسمان برد . ويرا اشراف دادند

بر اعمال خلق . یکی را بر معصیت دید ، گفت : « یارب ! ما اقبح ما یأتی هذا العبد ! اللهم اخسف به » ، و گفته‌اند که : ابراهیم سخت مشفق و مهربان بود بر خلق خدا ، چنانکه روزی درخود این اندیشه کرد که از من رحیم‌تر و مهربان‌تر هیچ کس نیست . رب العالمین او را بر آسمان برد ، و او را اشراف داد بر عمل اهل زمین ، و ایشانرا بر معصیت دید . برایشان لعنت کرد ، و هلاک ایشان خواست ، و فی ذلک ماروی فیس بن ابی حازم عن علی (ع) قال : قال رسول (ص) : « لَمَّا رَأَى اِبْرَاهِیْمُ مَلَكُوتَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اشرف علی رجل علی معصية من معاصی الله ، فدعا علیه ، فهلك ، ثم اشرف علی آخر علی معصية من معاصی الله ، فدعا علیه ، فهلك ، ثم اشرف علی آخر ، فذهب يدعوا علیه فأوحى الله الیه ان یا ابراهیم ! انک رجل مستجاب الدعوة ، فلا تدع علی عبادی فانهم منی علی ثلاث : اما ان يتوب فأتوب علیه ، واما ان اخرج من صلبه نسمة تملأ الارض بالتسیح ، واما ان اقبضه الیّ فان شئت عفوت ، وان شئت عاقبت » .

« فلما جزّ علیه اللیل » - مفسران گفتند : ابراهیم در روزگار نمرود بن کنعان الجبّار زاد ، و اوّل کسی که تاج بر سر نهاد ، و مردم را بر عبادت خود خواند ، نمرود بود ، و درهمه جهان ملک داشت . وقتی بن خواب دید که ستاره‌ای بر آه‌دی ، و نور آفتاب و ماهتاب ببردی . از آن خواب بترسید . ساحران و کاهنان را جمع کرد ، و تعبیر آن درخواست . ایشان گفتند . یولد فی بلدک فی هذه السنة غلام یغترّ دین اهل الارض ویكون هلاکک و زوال ملکک علی یده . گفتند : امسال درین شهر کودکی از مادر در وجود آید که زوال ملک تو بر دسب وی بود . نمرود بفرمود تا آن سال هر فرزند که زادند ، او را بکشتند ، و مردان و زنان از هم جدا کرد ، و هر ده زن مردی را برایشان موکل کرد ، تا با شوهر بخلوت نه نشیند مگر در حال حیض . و گفته‌اند : مردان را جمله بلشکر گاه خویش برد ، و باخود میداشت ، و موکلان برایشان گماشته ، تا هیچ کس

از ایشان با اهل خویش در حال طهر نشود ، تا این يك سال بگذرد . روزی آزر را بشغلی فرستاد ، و بر هیچ کس ایمن نبود ، چنانکه بر آزر ایمن بود . از آنکه بتکر بود ، و در دین نمرود متعصب . آزر بیامد ، و آن شغل بگزارد ، و بعاقبت درسرای خویش شد . رب العزة آن ساعت مهر بروی افکند ، و عشقی در سر وی نهاد ، در اهل خود نکرست طاقت نداشت که باز گردد ، و مباشرتی برفت ، و در آن مباشرت تخم ابراهیم بنهاد .

کاهنان دیگر روز بجای آوردند که تخم ابراهیم در مستقر خویش نهاده شد . برخاستند ، و پیش نمرود شدند ، گفتند : قد جبل به اللبلة . آن فرزند که تو از وی میترسی ، امشب در رحم مادر قرار گرفت . نمرود بترسید . فرزندانرا که میزادند میکشت ، تا ابراهیم را وقت زادن نزدیک گشت . مادر وی از شهر بیرون شد و از مردم بگریخت بجوی خشک رسید که در آن آب بوده ، و گیاه بر آمده . ابراهیم آنجا از مادر جدا شد ، و مادر ویرا در خرقة ای پیچید ، و در میان گیاه رها کرد ، و خانه باز آمد ، و پدر را خبر کرد از آن حال و آن فرزند . پدر رفت ، و همان جا سربی ساخت ، و كودك را در آن سرب برد و بخوابانید ، و سنگی بر در آن راست کرد ، تا کس آنرا نداند ، و سباع قصد وی نکند . پس مادر هر روز میرفت و ویرا شیر میداد ، و هر که که مادر بوی رسیدی ویرا دیدی انگشتان خود در دهان گرفته ، و از آن شرابی درمی کشید و میخورد . مادر نيك نگه کرد ، از يك انگشت شیر می آمد ، و از دیگری آب (۱) ، و از دیگری عسل ، و از دیگری گاو روغن (۲) و از دیگری خرما . و ابراهیم در آن سرب میبالید . يك روزه را هفته ای می نمود ، و يك هفته را ماهی ، و يك ماهه را سالی . پس حون فرا سخن آمد ، روزی با مادر گفت : یا امه من ربی ؟ قالت : انا . قال : فمن ربك ؟ قالت : ابوك . قال : فمن رب ابي ؟ قالت : اسكت ، و ضربته مادر بخانه باز شد ، و با پدر گفت :

می بینی این کودک ! ترسم که این آن کودک است که کاهنان از وی خبر دادند ، که خدایان را باطل کند ، و دین نو آورد ، و ملک نمرود زیر و زیر (۱) کند ، و آن قصه پادشاه بگفت . پدربرخاست ، و بآن سرب شد . ابراهیم گفت : یا ایه من ربی ؟ قال : امك . قال : فمن رب امی ؟ قال : انا . قال : فمن ربك ؟ قال : نمرود . قال : فمن رب نمرود ؟ فلطمه لطمه ، وقال له : اسكت .

ابن عباس گفت : چون هفت ساله شد ، از مادر و پدر درخواست تا او را از آن سرب بیرون آرند . او را بوقت آفتاب فرو شدن بیرون آوردند . شتران و اسبان و کوسفندان را دید ، با پدر گفت : ایشان چه اند ؟ گفت : چهارپایان چرندگان . ابراهیم گفت : ما لها بد من أن یكون لها رب . ناچار این را خداوندی و آفرید کاری است پس در آسمان و زمین و کوه و صحرا نظر کرد ، گفت : این را ناچار کرد کاری و آفرید کاری است . آنکه گفت : ان الذی خلقنی و رزقنی و أطعمنی و سقانی لربی ، مالی اله غیره . پس شب در آمد و مشتری بر آمد ، و بروایتی زهره . چون آن کوکب دید . گفت : « هذا ربی » ، فلذلك قوله عزوجل :

« فلما جنّ علیه اللیل رای کوکباً » - جنّ علیه غطی علیه . عرب گویند : جنّه اللیل ، و جنّ علیه اللیل جنوناً ، و أجنته ، اذا اظلم حتی یستتر بظلمته ، و الجانّ و الجنّان مار بود ، از بهر آنکه پنهان رود . و سقی الجن جنّاً ، لاجتنانهم عن اعین الناس . « رأی کوکباً » - چون شب برو در آمد ، و او خدایرامی جست ، و از زیر می جست ، آن ستاره را دید زهره یا مشتری گفت : « هذا ربّی » . يك قول آنست که این بر جهت توبیخ گفته است و انکار بر فعل ایشان . الف استفهام در آن مضمّر است ، یعنی : اهذا ربی ؟ خدای من اینست ؟ و مثل این خدای تواند بود ؟ هذا کقوله : « افان متّ فهم الخالدون » !

یعنی: افهم الخالدون؟ قول دیگر آنست که این بر سبیل احتجاج گفت برایشان، که ایشان اصحاب نجوم بودند، و تدبیر خلق از آن میدیدند، و آنرا تعظیم مینهادند. ابراهیم گفت: هذا ربی فی زعمکم ایها القائلون بحکم النجوم. هذا کفوله: «این شرکائی؟» یعنی بزعمکم وقولکم، «وانظر الی الهک» یعنی بزعمک وقولک.

ابراهیم خواست که بتدریج جهل و خطاء ایشان بایشان نماید. باول آنچه ایشان تعظیم می نهادند، آنرا تعظیم نهاد، پس بعاقبت نقص در آن آورد، و عیب افول باز نمود، فقال: «لا احب الافلین» عرفهم جهلهم و خطاهم فی تعظیم النجوم، و دل آن ماغاب بعد الظهور کان حادثاً مسخراً و لیس برب. و گفته اند: مثل ابراهیم در آنچه گفت: «هذا ربی» پس عیب و نقص در آن آورد، و گفت: «لا احب الافلین» مثل آن حواری است که بر قومی بت پرستان رسید، خواست که ایشانرا بتدریج از آن فراستانند، اول آنرا تعظیم نهاد و ایشانرا در آن دین خویش بر اجتهاد داشت، تا ویرا پشرو خویش کردند، و گرامی داشتند، و بهر چه وی گفت او را مطیع و منقاد شدند، تا روزی که دشمنی عظیم بر سر ایشان آمد، با این حواری مشورت کردند. وی گفت: رای من آنست که همه بهم آئیم، و پیش صنم تضرع نمائیم، تا کار این دشمن کفایت کند، پس همه بهم آمدند، و تضرع نمودند، و زاری کردند، و از آن نفعی و دفعی ندیدند، و کار دشمن قوی تر میشد و بالا میگرفت. آخر حواری گفت: من خدائی میدانم که برخوانیم اجابت کند، و دعا کنیم کار آن دشمن کفایت کند، فہلم ندعہ. قال: فدعوا اللہ فصرف عنهم ماکانوا یحذرون واسلموا.

«فلما رأى القمر بازغاً» ای طالعا. از اول ماه سه شب هلال گویند، و بعد از آن قمر گویند تا آخر ماه. پس باخر شب چون ماه بر آمد همان گفت که با ستاره گفت، هم بر آن معنی. «قال لئن لم یهدنی ربی» - این لام خلف قسم است، و لام در

« لا كونن » جواب قسم است . « لئن لم يهدني ربّي » یعنی لئن لم یثبتنی ربی علی الهدی « لا كونن » من القوم الضالّین .

« فلما رأى الشمس بازغة قال هذا ربی » - اینکه « هذه » نگفت ، آنرا سه جواب است : یکی آنست که حکایت از رب میکرد نه از عین خورشید ، که آنرا بخدائی میداشت ، و دیگر وجه آنست که : هذا الطّالع ربّي . کنایت از صفت کرد نه از اسم . س دیگر وجه آنست که عرب بر اختیار از بر تذکیر و تأنیث چیزی را که در آن علامت تأنیث نیست . « هذا اکبر » یعنی اعظم من الزّهرة والشمس . « فلما افلت » یعنی غابت ، « قال یا قوم انّی بریء مما تشرکون » بالله من الالهة . اورا گفتند : یا ابراهیم ! چون ازین خدایان یزار شوی کرا پرستی ؟ گفت : اعبد الذی خلق السموات والارض ، « حنیفاً » ای مخلصاً لعبادته ، « و ما انا من المشرکین » . « حنیفاً » صفت ابراهیم است ، و منصوب است بر نعت ، و حنفاً مسلمانان اند و حنیفیه نامی است ملت اسلام را ، و گفته اند که حنیف مسلمان بود مختتن .

و گفته اند که : حاج و « حاجه قومہ » ، المحاجة والمحاقة ادعاء الحق . این آن خصومت و محاجت است که فرعون وی کرد با وی نمرود بن کنعان بن ماش بن ادم بن سام صاحب مجدل بابل ، و شرح این محاجه در سورة البقرة رف فی قوله : « الم ترالى الذی حاج » الایة . « قال اتحاجوننى » قراءت مدنی و شامی بتخفیف نون است . باقی بتشدید خوانند . « وقد هدانی » ای عرفنی توحیده « و لا اخاف ما تشرکون به الا ان یشاء ربی شیئاً » - این جواب آنست که همیشه مشرکان مسلمانانرا می بیم نمودند و مینمایند از گزند بتان ، چنانکه هود را گفتند : « ان نقول الا اعتريک بعض الهتنا بسوء » ، و محمود را به سومنات سدنّه منات تهدید کردند . « و سمع ربی کل شیء علماً » - ای ملأ ربی کل شیء علماً . این همچنانست که جای

دیگر گفت: «ورحمتی وسعت کل شیء» ای ملأت. «افلا تتذکرون» - تتعظون، فترکوا عبادة الاصنام؟!!

«و کبف اخاف ما اشرکتکم» - مشرکان ابراهیم را می ترسانیدند، و از گزند بتان تهدید میکردند. ابراهیم گفت: «و کیف اخاف ما اشرکتکم» چون ترسم. من ازین بتان که شما بانبازی گیرید با الله؟! و ایشان نا بینایان اندو نا شنوا و نادان و ناتوان، و شما از خدای بینای شنوای گویای دانای توانا نمی ترسید! و با وی بتان انباز میگیرید بی عذری و بی حجتی و بی آنکه ایشانرا سزای خدائی است! «فای الفرقین احق بالامن ان کنتم تعلمون» - اکنون مرا پاسخ کنید اگر دانید، از آن خدای قادر شنوای بینای دانا سزاتر که ترسند یا ازین بتان عاجز نا شنوای نابینای نا گویا؟! و که نزدیکتر بایمن شدن و بی بسم بودن آنکه از يك خدای می امن باید یافت یا آنکه از هزاران؟! آنکه خود پاسخ کرد، گفت: «الذین آمنوا». اگر مستأنف نهی این سخن، نه حکایت از ابراهیم، هم نیکو است.

«الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم» - در خبر است که ابوبکر صدیق گفت: یا رسول الله! و ایتنا لم یظلم نفسه؟ جواب دادوی را که: الم ترالی قوله تعالی فی قصه لقمان: «یا بنی لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم» یعنی که این ظلم ایدر (۱) شرك است، چنانکه آنجا است. و قومی بر عموم راندند، و گفتند که: این ابراهیم و اصحاب ویرا است علی الخصوص، چنانکه روایت کنند از علی (ع) که این آیت برخواند و گفت: «هذه فی ابراهیم واصحابه خاصة، لیست لهذه الامة».

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « واذقال ابراهيم لأبيه آزر » الآية - الاصل منهمك في الجحود ، و النسل متصف بالتوحيد ، و الحق سبحانه و تعالى يفعل ما يريد . اين عجب نگر پدر بتگر و پسر پیغامبر! پدر رانده با خواری و مذلت! پسر خوانده با هزاران کرامت؟ پدر در قبضه عدل بداغ قطعیت بر راه نومیدی در لباس بیگانگی! پسر در سایه فضل در نسیم قرب بر راه پیروزی در لباس آشنائی! سبحانه من يخرج الحي من الميت و يخرج الميت من الحي . فردا در انجمن قیامت در آن عرصه کبری چون ابراهیم را جلوه کنند، و با صد هزار نواخت و کرامت بیازار قیامت بر آرند، آزر را بصف خواری پیش پای وی نهند، از آنکه در دنیا چون ابراهیم در شکم مادر بود آزر تمنی کرد که : اگر مرا پسر نیکو آید ، او را در پای نمرود کشم ، و بتقرب پیش وی قربان کنم . وی نتوانست که دستش فرسید ، و در حق اندیشه خود بجزاء آن برسید . این چنانست که مصریان چون جمال یوسف (ع) دیدند ، بر من یزید داشته ، هر کس آرزوی آن کردند که یوسف غلام وی بود . رب العزة تقدیر حنان کرد که مسأله بازگشت ، و مصریان همه بنده و رهی و چاکر وی گشتند .

« و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات و الارض » - اول او را ملکوت آسمان و زمین نمودند ، تا از راه استدلال دلیل گرفت بروجود صانع . در کوب نگرست گفت : « هذا ربّي » ای: هذا دلیل علی ربی ، لأن ربی لم یزل و لا یزال ، و هذا قدأفل « لا احب الا فلین » . پس بآخر جمال حقیقت او را روی نمود ، از راه استدلال و برهان بمشاهدت و عیان بازگشت . روی از همه بگردانید، گفت : « فانهم عدو لى الرب العالمین ، » و جبرئیل را گفت : اما اليك فلا . اول عالم وار شد، آخر عارف وار آمد.

واسطی گوید: خلق عالم بدو همی شوند ، و عارفان ازو همی آیند . گفتا : اگر کسی گوید که : خدای را بدلیل شناسم ، تو او را گوی دلیل را بچه شناختی ؟ بلی در بدایت از دلیل چاره نیست ، چنانکه بدایت راه خلیل بود . چون آن همه دلایل در راه خلیل (ع) آمد ، کوکب و قمر و آفتاب ، بهر دلیلی که میرسید دروی همی آویخت که : « هذا ربی » . چون از درجه دلایل بر گذشت ، جمال توحید بدیده عیان بدید . گفت : « یا قوم انی بریء مما تشرکون » ، ای : من الاستدلال بالمخلوقات علی الخالق ، فلا دلیل علیه سواه . همانست که آن مهتر دین گفت : « عرف الله بالله و عرف ما دون الله بنور الله » ، و هو المشار الیه لقوله : « وأشرق الارض بنور ربها » .

آن جوانمرد طریقت اینجا نکنه ای عزیز گفته ، و روش راهروان را و کشش ربودگان را بیانی نموده ، گفتا : چون از درگاه احدیت بنعت رأفت و رحمت این نواخت به خلیل رسید که : « واتخذ الله ابراهیم خلیلاً » ، فرمان آمد که ای خلیل ! در راه خلّت ایستادگی شرط نیست ، از منزل « اسلمت لرب العالمین » فراتر شو . سفری کن که آنرا سفر تفرید گویند ، « سیروا سبق المفردون » . خلیل طالبی تیز رو بود . جوینده یاد کار ازل بود . نعلین قصد در پای همت کرد . سفر « انّی ذاهب الی ربّی » پیش گرفت . از کمین گاه غیب خزائن عزت فرو کشادند ، و از آن درر الغیب و عجائب الذخائر بسی در راه « انّی ذاهب » فرو ریختند . خلیل هنوز رونده بود ، بسته « انّی ذاهب » گشته ، بنقطه جمع نرسیده ، باز نگرست ، غنیمت دید ، بغنیمت مشغول شد . جمال توحید از وی روی بپوشید که چرا باز نگرستی ؟ تا آنکه که استغفار « لا احب الا فلین » بکرد ، و آن درر الغیب همچنان میدید ، و وی باز می ایستاد که « هذا ربّی » ، « هذا ربّی » ، که آن درر الغیب بس دل فریب و بس شاغل بود ، گفتند : ای خلیل ! نبایستی که ترا این وقت بودی ! در راه « انّی ذاهب الی ربّی » روی ، و آنکه بغنیمت و ذخایر باز نگری .

چرا چشم همت از آن فرونگرفتی؟ و چرا سنت «ما زاغ البصر» بکارنداشتی؟! اینست سنت آن مهترعالم، و خاصیت سید ولد آدم، که شب زلفت و الفت آیات کبری در راه اوتجلی کرد، و او برین ادب بود که: «ما زاغ البصر وما طغی». ای خلیل! کسی که یادگار ازل جوید، و راز ولی نعمت، او غنایم و ذخایر را چه کند؟!

کسی کش مار نیشی بر جگر زد ورا تریاق سازد نه طبرزد.

خلیل دست تجرید از آستین تفرید بیرون کرد، و بروی اسباب باز زد که: «انی و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً و ما انا من المشرکین» یعنی: افردت قصدی لله، و طهرت عقدی عن غیرالله، و حفظت عهدی فی الله لله، و خلصت وجدی بالله، فأنا لله بالله، بل محو فی الله، والله الله.

النوبة الاولى

قوله تعالى: «و تلك حجتنا» و آن جواب که ابراهیم داد حجت جستن ایشانرا «آئیناها ابراهیم علی قومه» ما تلقین کردیم ابراهیم را بر قوم خویش «نرفع درجات من نشاء» می برداریم درجاتی آنرا که خواهیم «ان ربك حکیم علیم» (۸۴) که خداوند تو دانائی است راست دان.

«و وهبنا له» و بخشیدیم ابراهیم را «اسحق و یعقوب کلاً هدینا» همه را راه نمودیم بایمان «و نوحاً هدینا من قبل» و نوح را هدایت دادیم از پیش فا (۱)، «و من ذرّيته» و از فرزندان نوح «داود و سلیمان و ایوب و یوسف و هرون و كذلك نجزي المحسنین» (۸۴) و همچنان نیکوکارانرا جزا دهیم.

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کلّ من الصّالحین (۸۵) «همه نیک مردان شایستگان اند.

« و اسمعيل واليسع و يونس و لوطاً و كلاً فضلنا على العالمين (۸۶) »

و همه را افزونی دادیم در نبوت بر جن و انس .

« و من آبائهم » و پدران ایشان « و ذریّاتهم » و فرزندان ایشان

« و اخوانهم » و برادران ایشان « و اجتبیناهم » برگزیدیم ایشانرا « و هدیناهم »

وراه نمودیم ایشانرا « الی صراط مستقیم (۸۷) » سوی راه راست درست .

« ذلك هدی الله » آن راه نمونی الله است « یهدی به » راه می نماید بآن

« من یشاء من عباده » او را که خواهد از بندگان خویش « و لو أشركوا » و اگر

انباز گرفتندی چیزی را با خدای « لحبط عنهم » از ایشان نا چیز و تباه و نیست گشتی

« ما كانوا یعملون (۸۸) » آنچه می کردند از جهدها و عبادتهای نیکو بزرگ پاک .

« اولئك » این پیغامبران که نام بردیم و آنان که نام نبردیم « الذین

آتیناهم الكتاب » آنند که دادیم ایشانرا نامه « والحکم والنّبوة » و دین و پیغام

« فان یکفربها » اگر کافر می شد (۱) بآن « هؤلاء » اینان که مشرکان قریش اند

« فقد وکّلنا بها قوماً » برگماشتیم بر پذیرفتن آن و استوار گرفتن بآن گروهی

دیگر « لیسوا بها کافرین (۸۹) » ایشان که بآن کافر نیستند .

« اولئك الذین هدی الله » ایشان آنند که الله راه نمود ایشانرا

« فبهدیهم اقتده » براست راهی ایشان پی بر، و پس روی گیر « قل لا اسئلكم » گوی

نمی خواهم از شما « علیه » بر پیغام رسانیدن و آگاه کردن « اجرآ » مزدی نمی خواهم

خود را « ان هو » نیست اینکه ازمن میشنوید « الا ذکرى للعالمین (۹۰) » مگریندی

جهانیان را .

« و ما قدر و الله حقّ قدره » خدا براشناختند سزای شناختن وی، و بزرگی

وی ندانستند « اذ قالوا » که بروی دلیری کردند و گفتند « ما انزل الله » فرو فرستاد
 الله هرگز « علی بشر من شیء » بر هیچ مردم هیچ چیز (۱) « قل من انزل الكتاب » رسول
 من! گوی که آن کبست که فرو فرستاد این نامه؟ « الذی جاء به موسى » که موسی
 آورد « نورا وهدی للناس » روشنائی و نشان راه مردمانرا « تجعلونه قراطیس »
 آنرا در کاغذها می نویسید « تبدونها » بعضی از آن آشکارا میکنید « وتخفون کثیرا »
 و فراوانی از آن پنهان می دارید « وعلمتهم » و آن کیست که در شما آموخت
 « ما لم تعلموا انتم » آنچه ندانستید شما « ولا آباؤکم » و نه پدران شما « قل الله »
 گوی آن فرستنده تورات و آن در آموزنده خدای است « ثم ذرهم » پس ایشانرا
 گذار « فی خوضهم يلعبون (۹۱) » تا در بازی خویش فراخ می روند.

« وهذا کتاب » و این قرآن نامه ایست « انزلناه » ما فرو فرستادیم آنرا
 « مبارک » برکت کرده در آن و آفرین « مصدق الذی بین یدیه » گواه و استوار گیر
 آن نامه را که پیش از آن فابود (۲) « ولتذکر » و تا بیم نمائی و آگاه کنی « ام القری »
 مردمان مکه را « ومن حولها » و هر که گرد بر کرد آن « والذین یؤمنون بالآخرة »
 و ایشان که گرویده اند بروز رستاخیز « یؤمنون به » می گروند باین نامه
 « و هم علی صلاتهم یحافظون » و ایشانند که بر هنگام نمازهای خود بر استاد
 میکنند و هنگامهای آن میکوشند.

النوبة الثانية

قوله تعالى : « و تلك حجتنا آتيناها ابرهیم علی قومه » - چون ابراهیم
 بر قوم خود (۳) حجّت آورد که از دو گروه کدام يك (۴) بی بیم تر و با من سزاتر ؟

۱- نسخه ج : هیچیز . ۲- نسخه ج : پیش از آن بود . ۳- نسخه ج : وی ۴- نسخه ج :
 کدام یکی .

او که يك خدای را پرستد؟ یا او که هزاران؟ او که خداوندی پرستد که قادر است و مالك نفع و ضرر؟ یا او که عاجزی را پرستد بی صفت؟ و نیز بر نمرود حجّت آورد که «ربّی الذی یحیی و یمیت» تا آنجا که گفت: «فبهت الذی کفر». چون این حجتهای روشن برایشان آورد، ایشان بقول ابراهیم اقرار دادند، و حجّت بر خود لازم شناختند. ربّ العالمین گفت: آن حجّت ما فرا ابراهیم نموده بودیم، و تلقین کردیم، و او را در آموختیم.

«نرفع درجات من نشاء» - زید اسلم گفت: یعنی بالعلم، چنانکه جای دیگر گفت: «والذین اوتوا العلم درجات». قومی گفتند: این طبقات نواب است در بهشت، چنانکه آنجا گفت: «لهم درجات عند ربّهم»، «هم درجات عند الله»، و گفتند (۱): این رفع درجات در دنیا اسب پیغامبرانرا بمعجزات، و مؤمنانرا بکرامات، و توفیق طاعات، چنانکه گفت: «و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات». جای دیگر گفت: «نرفع درجات من نشاء و فوق کلّ ذی علم علیم». عاصم و حمزه و کسائی «نرفع درجات من نشاء» بتنوین خوانند. باقی «درجات من نشاء» باضافت خوانند، و بمعنی هر دو یکسان اند. «ان ربّک حکیم» فی امره «علیم» مخلقه.

«و وهبنا له» یعنی لابراهیم «اسحق و یعقوب» ربّ العالمین ولد را هبه خواند در قرآن بچند جایکه، چنانکه گفت: «و وهبنا لداود سلیمان»، «لأهلبك غلاماً زکياً»، «فهب لی من لدنک ولیّاً». «و وهبنا له اسحق و یعقوب» - میگوید: ابراهیم را بخشیدیم اسحق و یعقوب. یعقوب پسر اسحق بود، و اسحق پسر ابراهیم از ساره، و ابراهیم را هشت پسر بود. اسحق پدر عبرانیان از ساره، و اسمعیل پدر تازیان از هاجر، و آن شش پسر دیگر از فطورا بنت یقطن الکنعانیة. و یعقوب پدر اسرائیلیان بود.

« كَلَّا هَدَيْنَا » - یعنی للإيمان والنبوة، « و نوحاً هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ » یعنی: من قبل ابراهیم و ولده . میگوید: بیش از ابراهیم و فرزندان وی نوح را راه نمودیم، و نبوت دادیم. « وَمَنْ ذَرِيَّتُهُ » یعنی: ومن ذریّۀ نوح، و از فرزندان نوح. آنکه تفسیر کرد که ایشان که اند: داود، وهو داود بن ایشا، هفتم هفت پسر بود، کهنه ایشان، کشنده جالوت. وقصۀ وی معروف. و سلیمان پسر داود از زن اوریازاده بود، و داود و سلیمان از سبط یهودا بودند، و ایوب، میگویند ایوب از فرزندان روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم بود، و در عصر خویش ملک بود، و ده پسر داشت از دختر میثا بن یوسف بن یعقوب، و در روزگار یوسف بود، و قصۀ وی معروف. و یوسف، وهو یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم، و فیه قال رسول الله (ص):

ان الکَرِیم بن الکَرِیم بن الکَرِیم

یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم.

وموسی، وهو موسی بن عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب و هرون اخوه اکبر منه سنأ .

« وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ » - چنانکه ابراهیم را بر توحید و ثبات وی بر دین خویش و حجت آوردن بر دشمن جزاء نیکو دادیم، و پاداش نیکو کردیم، که او را بر گزیدیم و فرزندان پاک دادیم، و درجات وی بر داشتیم، در نبوت و در ثواب طاعت با نیکوکاران همچنان کنیم، و ایشانرا جزاء نیکو دهیم.

« وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ » - قومی گفتند: الیاس، ادریس اس، و این درست نیست که رب العزّة نسبت الیاس درین آیت با نوح کرد، و از فرزندان نوح شمرد، و معلوم است که نوح از فرزندان ادریس بود. نوح بن لَمَك بن متوشلخ بن ادریس، الَّذِی یَقَالُ لَهُ اخْنُوخ. و قول درست آنست که از فرزندان هرون

بود، وهو الياس بن بشر بن فينحاص (۱) بن العيزار بن هرون بن عمران، «كل من الصالحين».

«و اسمعيل» - وهو ابن ابراهيم «واليسع» وهب گفت: يسع شاگرد الياس بود. گهب گفت: يسع خضر است که موسی را عليه السلام معلم بود. يمان بن رباب گفت: يسع پسر اسحق است پدر روم. حمزه و كسائي و الليسع خوانند بلام مشدد، يعنى که نام وی ليسع است نه يسع، اما الف و لام زيادت در افزودند و مدغم کردند، چنان است که الف و لام بر قراءت حمزه و كسائي زيادت است، و بر قراءت باقى الف و لام تعريف است. «يونس» وهو يونس بن هتى، ويرا دو نام است: ذوالنون و يونس. گفته اند که: الياس و يسع و يونس در يك زمان بودند، و پس از ايشان باندك روزگار زكريا و يحيى و عيسى بودند. «ولوطاً» و هو ابن عم ابراهيم، و اول من آمن به، «و كلاً فضلنا على العالمين» - اى فضلنا هم بالنبوة على عالمى زمانهم. «ومن آبائهم» - اين «من» تبعيض است يعنى: هدينا بعض آبائهم و ذريّاتهم. ميگويد: و از پدران ايشان که نامشان درين موضع نبرده اند از آدم و هود و صالح و ادریس و غير ايشان، و نیز مؤمنان که در عهد آن پدران بر ملت ايشان بودند. «و ذريّاتهم» - و از فرزندان اين هشده (۲) پيغامبر که نامشان درين آيات برده اند، و نام آن فرزندان نبرده اند، «و اخوانهم» و برادران ايشان که بر دين و ملت ايشان بوده اند. اينجا سخن منقطع شد، پس گفت: «واجتبناهم» اى استخلصناهم بالنبوة، مأخوذ من جبيت الماء في الحوض اذا جمعته. «و هديناهم الى صراط مستقيم» يعنى الاسلام.

«ذلك هدى الله» - اى دين الله الذى هم عليه. اين است دين خدا و ملت

۱- فينحاص يا فينحاص بوه هرون بود. ۲- هشده = هجده و هژده.

بسزا که پیغامبران بر آن بودند ، و خدا را عزّ وجلّ بدان پرستیدند، یعنی دین اسلام وملت حنیفی. « یهدی به من یشاء من عباده » - آنرا که خواهد از بندگان خویش بآن راه نماید، و بر آن دارد، چنانکه پیغامبران را بر آن داشت، و بآن راه نمود. و این آیت حجتی ظاهر است بر قدریان، و وجه آن روشن.

« ولو اشرکوا لحبط عنهم ما كانوا يعملون » - قومی از اصحاب رای باین آیت تمسّک کرده اند، و گفته اند (۱) : مرتد چون بدین اسلام باز گردد فرائض طاعت که در حال اسلام گزارده پیش از ردّت، قضا باید کرد، که آن همه بردّت باطل گشت، که ربّ العزّة میگوید : « ولو اشرکوا لحبط عنهم ما كانوا يعملون » - ، و كذلك قوله تعالى : « لئن اشرکت لیحبطنّ عملک » ، و این مذهب باطل است، و احتجاج ایشان باین آیه درست نیست، که آیت مجمل است، و در سورة البقرة مفسّر گفته که : « و من یرتد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فأولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة » میگوید : کسی که مرتد گردد، و در ردّت بمیرد، اعمال وی باطل گردد. پس کسی که توبه کند، و باسلام باز آید، اعمال وی که در اسلام کرده بود حابط نگردد، و در حال خویش بماند (۲) پس بر مرتد که باسلام باز آید جز قضا و آن عمل که در حال کفر از وی فائت گشته واجب نیست، و این آیت ایشانرا حجت نیست، و آیه مجمل جز بر وفق مفسّر راندن هیچ وجه نیست. پس بمدح پیغامبران باز آمد و بیان کرد که ایشانرا چه داد، گفت :

« اولئک الذین آتیناهم الکتاب » - این پیغامبران نامبرده را میگوید، و آن مبهمان نام نبرده از آبا و ذریات، و قومی فراوان که در قرآن نام ایشان برده « اولئک » ایشان آنند که دادیم ایشانرا کتاب از آسمان فرو آمده، صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود. « والحکم والنبوة » و علم دادیم وفهم وفقه ایشانرا و نبوت.

« فان يكفريها هؤلاء فقد وگلنا بها قوماً ليسوا بها بكافرين » - اگر اهل مکه بدان می کافر شوند و نپذیرند ما قومی را بر گماشتیم از مهاجرو انصار که آنرا پذیرفتند و تصدیق کردند ، و بجان و دل باز گرفتند . « فقد وگلنا بها » ای بالایمان بها . این همچنانست که جای دیگر گفت : « والزمهم كلمة التقوى » . مجاهد گفت این عجم اند و فرس ، که نا دیده بجان و دل قبول کردند ، و بغیب ایمان آوردند و تصدیق کردند . مصطفی (ص) در حق ایشان میگوید : « لو كان الدين معلقاً بالثريا لناله رجال من ابناء فارس » ، وعن ابن عمر ، قال : قال رسول الله (ص) : « لله عز و جل خیرتان من خلقه فی ارضه : قریش خیرة الله من العرب ، و فارس خیرة الله من العجم » . پس سخن باز بپیغامبران برد ، و در مدح ایشان یفزود ، و مصطفی را صلی الله علیه وسلم بسنت و سیرت ایشان اقتدا فرمود ، گفت :

« اولئك الذين هدى الله » - ای هدیهیم الله ، « فبهديهم » ای بسنتهم و سیرتهم بالصبر والاحتساب ، « اقتده » - ابن عامر « اقتدهی » خواند بکسر هاء مشبع . حمزه و کسائی و یعقوب در وصل «ها» بیفکنند ، و در وقف بسکون «ها» وقف کنند ، و این «ها» هاء وقف گویند ، چنانکه : اخبره تمله ، و هم ازین باب است : کتابیه ، حسابیه ، ماهیه . باقی قراء در وصل و در وقف بسکون ها خوانند میگوید : یا محمد ! سیرت انبیا گیر ، و بر بی ایشان رو ، و در صبر کردن (۱) بر تکذیب و اذی دشمن چنانکه ایشان صبر کردند ، تا بمراد رسی ، چنانکه ایشان مراد رسیدند . آنست که گفت : « فصبروا علی ما کذبوا و اذوا حتی اتاهم نصرنا » . مفسران گفتند فقه این آیت آنست که هر چه از پیغامبران درست شود و ثابت گردد از اعمال و احکام ، و معلوم شود که آنرا

۱- چنین است در نسخ موجود ، ولی از سیاق عبارت چنین پیدااست که واو در آغاز « و در صبر کردن » زائد است .

پیغامبری دیگر و بکتابی دیگر نسخ نکردند، برین امت واجب است که آنرا دین خود دانند، و اتباع آن کنند، بر مقتضای اینکه ربّ العزّة فرمود: «فبهديهم اقتده».

«قل» یا محمد! : «لا اسئلكم عليه» ای علی القرآن و تبليغ الرسالة «اجراً» ای جعلاً و رزقاً. «ان هو» ای ماهو یعنی محمّد (ص)، و قيل القرآن «الا ذكرى للعالمين» موعظة للخلق اجمعين.

«و ما قدروا الله حقّ قدره»- این در شأن حیّ بن اخطب آمده از جهودان بدر صفة مادر مؤمنان پیش رسول خدا آوردند او را، دستهای وی بر پشت بسته، بدنشان خویش قبای دیبای خویش از نازوی خود میکند، و میگفت:

لعمرك ما لأم ابن اخطب نفسه ولكنه من يخذل الله يخذل.

رسول خدا (ص) سو کند بروی داد که: بآن خدای که به طور سینا با موسی سخن گفت که در تورات خواندی که: «ان الله يبغض الحرة السمين». گفت: خواندم گفت: آن توئی. او گفت: ما انزل الله علی موسى التوراة، و لا علی محمد القرآن، فأنزل الله عز وجل هذه الآية: «و ما قدروا الله حق قدره»- ای ما علموا عظمة الله اذا اجترؤا علی تكذيبه، و جحود رسالته، «اذ قالوا»- بزرگی خدای نشناختند که بروی دلیری کردند، گفتند: «ما انزل الله علی بشر من شيء» فرو نفرستاد الله هرگز بر هیچ مردم هیچ چیز (۱). ابن عباس گفت: مالك بن الضيف بود که این آیت در شأن وی آمد رئیس جهودان و ربانی ایشان. چون این سخن بگفت، با قوم خویش شد. ایشان گفتند: وملك ما هذا الذي بلغنا عنك؟ چیست اینکه بما رسید که تو گفتی: ما انزل الله علی موسى التوراة، و ما انزل الله علی بشر من شيء؟! جواب داد که مرا بخشم آوردند، و از سر غضب گفتم. پس جهودان ویرا معزول کردند، و بجای وی کعب اشرف نشانند.

و بروایتی دیگر از ابن عباس آیت مکی است ، و در شأن مشرکان قریش
فرو آمد ، که قدرت الله را منکر بودند ، و معجزات را رد کردند ، و باین قول معنی « وما
قدروا الله » ای: وما آمنوا ان الله على كل شيء قدير . عظمت الله نشناختند ، و جلال و
بزرگواری وی ندانستند ایشان که معجزات را رد کردند ، و قدرت الله از آن قاصر
شناختند . محمد بن الکعب القرظی گفت : « و ما قدروا الله حق قدره » لم يدروا
كيف الله .

« قل من انزل الكتاب الذي جاء به موسى » - ای محمد ! تو آن جهودان را که
تنزیل ما را می جحد آرند ، جواب ده : « من انزل الكتاب » ؟ آن کیست که تورات
که موسی آورد فرو فرستاد . « نوراً » ای ضیاء « وهدى للناس » یاناً لبنی اسرائیل .
آن تورات که روشنائی دلهاست ، و راه نمونی بنی اسرائیل « تجعلونه قراطیس » ای
تکتونها فی دفاتر مقطعة حتى لا تكون مجموعة ، لنخفوا منها ما شئتم ، ولا يشعر بها
العوام ، فذلك قوله : « تبدونها وتخفون كثيراً » - میگوید تورات را در دفترها و قطعها
بر کنده می نویسد ، تا آنچه خود خواهید از آن پنهان کنید ، چنانکه آیت رجم و صفت
و نعت محمد (ص) پنهان کردند ، مکی و ابو عمر « و يجعلونه قراطیس تبدونها و
يخفون » هر سه بیاء خوانند اخبار از غائب ، چنانست که رب العزة مصطفی را صلی الله
عليه و سلم خسر میکند از ایشان که عظمت الله نشناختند ، و برخدا دلیری کردند ، که
کتاب را منکر شدند ، و آنکه در تورات تحریف آوردند ، که لختی از آن پوشیدند .
باقی بتاء خوانند بر مخاطبه ، چنانکه مصطفی (ص) با ایشان این میگوید بفرمان خدا:
« و علمتم يا معشر اليهود على لسان محمد » ما لم تعلموا انتم و لا آباؤكم « فی
التوراة ، فضيبتهم ولم تنفعوا به . « قل الله » - یا محمد ! چون ایشانرا پرسى که « من

اتزل الكتاب؟ اگر ایشان جواب دهند ، و الاً توجواب ده ، گوی فرستنده آن کتاب
الله است .

« ثم نذرهم » - این کلمه خذلان است میان تهاون و تهدید . گذار ایشانرا تادر
بازی خویش می روند . کسی که کاری کند که از آن نفعی و خبری نبود ، گویند : وی
ببازی و هرزه مشغول است . مفسران گفتند : « ثم نذرهم فی خوضهم یلعبون » - همچنانست
که جای دیگر گفت : « وأعرض عن الجاهلین » ، « فأعرض عمن تولی عن ذکرنا » ،
« فأعرض عنهم » . پس آن همه منسوخ گشت بآیت سیف .

« وهذا کتاب » - ای : وهذا القرآن کتاب مبارک اتزلناه . این قرآن کتابی مبارک
است که ما فرود (۱) فرستادیم ، کتابی پر آفرین و پر برکت ، که خیر آن دایم ، و نفع
آن تمام ، و برکت آن فراوان . موعظه خائفان ، و رحمة مؤمنان ، و شفیع عاصیان ، و
یادگار دوستان . « مصدق الذی بین یدیه » - یعنی یصدق ما قبله من الکتب الّتی انزلها
الله علی الانبیاء ، « و لينذر » يقول : اتزلناه للبرکة والانداز . قراءت عامة قرآء « لتنذر »
بتاء مخاطبه است ، یعنی : لتنذرا انت یا محمّد! بما فی القرآن ، وقراءت ابوبکر تنها بیاء
است یعنی : لينذر الکتاب ، بحکم آنکه کتاب سبب انداز است ، اسناد فعل بوی درس
است ، وذلك فی قوله : « هذا بلاغ للناس ولينذروا به » ، وقال تعالى : « انما انذرکم
بالوحي » ، وفي معناه قوله : « هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق » . وروا باشد که این فعل
با الله برند جلّ جلاله یعنی : لينذر الله ، کقوله : « لينذر يوم التلاق » .

« ولينذر امّ القرى و من حولها » - امّ القرى مکه است ، لأنها قبله الخلق
یؤمنونها ، وقيل : لأنها اصل القرى ، ودحيت الارض من تحتها ، وقيل : لأنها اعظم القرى
شأناً کما سمي الدماغ امّ الرأس . « و من حولها » - شهرهای دیگر است در روی زمین ،

یعنی لتتذکر اهل مکّه و اهل سائر الافق ، برّها و بحرّها . « والذین یؤمنون بالآخرة »
 یعنی: یصدّقون بالبعث الذی فیہ جزاء الاعمال ، « یؤمنون به » ای: یصدّقون بالقرآن انّه جاء
 من عند الله . ثمّ نعتهم ، فقال : « و هم علی صلاتهم یحافظون » علیها فی مواقیتها
 لا یترکونها .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و تلك حجّتنا آتیناها ابراهیم علی قومه » - حجّت خداوند
 عزوجل برین امت دو چیز است: یکی مصطفی پیغامبر او صلی الله علیه وسلم، دیگر قرآن
 کلام او. مصطفی را گفت : « قد جاءکم برهان من ربکم ». قرآن را گفت: « قد جاءکم
 موعظة من ربکم ». مصطفی (ص) چراغ جهانیان ، و جمال جهان ، و شفیع عاصیان ، و
 پناه مفلسان . قرآن یادگار مؤمنان ، و موعظت عاصیان ، و انس جان دوستان. مصطفی
 حجّت خدا است که میگوید جلّ ذکره : « حتی تأتیهم البینة رسول من الله » ، و از آن
 روی حجّت است که بشری است همچون ایشان بصورت ، و آنکه نه چون ایشان بخاصیّت.
 یا محمّد! از آنجا که صورت است همی گوی: « لست كأحدکم ». کجا بود بشری که
 بیک ساعت او را از مسجد حرام بمسجد اقصی برند! و از آنجا باسمان دنیا! و از آنجا
 به سدره منتهی و افق اعلی! و بنمایند او را آیات کبری! و جنّات مأوی و طوبی و زلفی و
 دیدار مولی! کجا بود بشری نه نویسنده و نه خواننده ، و هرگز پیش هیچ معلّم
 ننشسته ، و آنکه علم اولین و آخرین دانسته ، و از اسرار هفت آسمان و هفت زمین خبر داده؟!
 آری که در کتاب قدم و در دبیرستان ازل بسی بوده ، و لباس فضل پوشیده ، و کأس لطف
 نوشیده که: « ادّبنی ربّی فأحسن تأدیبی ». از آنجاست که در صحیفه موجودات یک
 نظر مطالعه کرد ، و این خبر باز داد که: « زویت للارض فأریت مشارقها و مغاربها » .

ساکنان حضرت جبروت و مقدسان ملأً اعلیٰ همی بیک بار آواز بر آوردند که : ای سید ثقلین ! وای مهتر خاقین ! هیچ روی آن دارد که از آن دبیرستان قدم ، و از آن لوح حقیقت خبری بازدهی ! لفظی بگوی که ما نیز طالبان ایم ، سوخته یك لمحت ، و تشنه یك شربت . جواب درد آن طالبان و تشنگان از نطق مقدس وی این بود که : « لا یطلع علیه ملک مقرب و لانی مرسل » . آشیان آشنائی و دبیرستان درد ما جز قه قاف قوسین نیست ، و برتابنده این شربت جز حوصله درد ما نیست :

ما را زجهانیان شماری دگراست درسربجزازباده خماری دگراست !

فرمان آمد که ای پاکن مملکت ! وای نقطهای عصمت ! ای آدم ! وای نوح ! ای ابراهیم ! و اسحق و یعقوب ! که عزت قرآن بهدایت و نبوت شما گواهی میدهد که : « کلا هدینا ونوحاً هدینا من قبل » . ای شما که ذریه نوح اید : داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون ، که جلال قرآن شما را مینوازد که : « و کذلک نجزی المحسنین » . ای زکریا و یحیی و عیسی و الیاس ! که از آن درگاه بی نهایت خلعت صلاحیت و پیروزی یافتید که « کل من الصالحین » . ای اسمعیل ! وای یسع ! وای یونس و لوط ! که برجهانیان دست شرف بردید باین توفیق فضل که برمنشور نبوت شما زدند که : « کلا فضلنا علی العالمین » . ای پدران و فرزندان ایشان ! آنان که نام بردیم و ایشان که نبردیم ، چه طمع دارید که بروز دولت خاتم پیغامبران خواهید رسیدن ؟ یا غبارنعل مرکب اودر خواهید یافتن ؟! هیئات ! شش هزار سال این پیغامبران را پیشی دادند که شما مرکبها برانید ، و منزلها بازبرید ، که آن سید چون قدم در مملکت نهد ، بیک میدان شش هزار ساله راه باز برد ، و درپیش افتد ، که « نحن الاخرون السابقون » . پس چون مهتر قدم در مملکت نهاد ، و از چهار گوشه عالم آواز برآمد که : « جاء الحق و زهق الباطل » ، و بیک میدان منازل و مراحل شش هزار ساله برید ، پیغامبران بشتاب

مر کبها دوانبندند، تا بو که بدو در رسند . سید بخانهٔ امّ هانی فرو شد . ایشان بر عتبهٔ آن در گاه عین انتظار گشته که آواز کوس : « نمّ دنی فتدلی » از قاب قوسین و سرادقات عرش مجید شنیدند .

« ذلک هدی الله یهدی به من یشاء من عباده » - این فضل خدا و لطف خدا است ، او را داد که خود خواست ، نه هر که رفب بمنزل رسید ، نه هر که رسید دوست دید . او رسید که در خود برسد ، و او دید که در ازل روز قبضه هم او دید .

« اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده » - هر که نه در خدمت پیری است یا در بند استادی ، یا در مرافقت رفیق ، یا در صحبت مهتری ، وی بر شرف هلاک است بی استاد و بی رفیق . خود رست است و از خود رس چیزی ناید . اقتدا را کسی شاید ، و مهتری کسی را برآزد ، که صحبت مهتران و پرورش ایشان یافته بود ، و برکات نظر ایشان بوی رسیده بود . نه بینی که رسول خدا (ص) چون ابوبکر و عمر را از میان صحابه برگزید ، و بخود نزدیک گردانید ، باین شرف که ایشانرا داد که : « هما منی بمنزلة السّمع والبصر » ، چون انر نظر و صحبت خود در ایشان بدید ، ایشانرا بمنزلت اقتدا رسانید ، گفت : « اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر » (۱) ، و نیز گفت قومی دیگر را که : « طوبی لمن رآنی ، فازمن اتر فیه رؤیتی » (۲) .

« وما قدروا الله حقّ قدره » - ای ما عرفوه حقّ معرفته ، و ما و صفوه حق وصفه ، و ما عظموه حقّ تعظیمه . کس او را بسزای او نشناخت . کس او را بسزای او ندانست . « ولا یحبطون به علماً » ، « وما اوتیت من العلم الاقلیلا » ، حلّت الاحدیة ، فأنّی بالوجود! و تقدست الصمدیة ، فکیف الوصول ! یعلم ، ولكن الاحاطة فی العلم به محال ، ویری ، ولكن

۱- این حدیب در امر خلافت مورد اسفاده عامه قرار گرفته است ولی علمای شیعه آنرا قبول ندارند . ۲- در نسخهٔ الف پس از « رآنی » ، « ای » اضافه دارد .

الادراك في وصفه مستحيل ، و يعرف و لكن الاشراف في نعته غير صحيح . صفت و قدر
خوش برداشت تا هيچ عزيز معزّ او ترسيد ، و هيچ فهم حدّ او درنيافت ، و هيچ دانا قدر
او بندانست . آب و خاك را با لم يزل ولا يزال چه آشنائي ! قدم را با حدوث چه مناسبت !
حق باقي در رسم فاني كي پيوند ! سزا در ناسزا كي بندد ! مأسور تلوين بهيئت تمكين
كي رسد !

گر حضرت لطفش را اغيار بكارستي عشاق جمالش را اميد وصالستي
ممکن شودي جستن گر روي طلب بودي معلوم شدي آخر گر روي سؤالستي
« قل الله ثم ذرهم » - اشارتي بليغ است بحقيقت تفريد ، و نقطه جمع ، همت
يگانه كردن و حق را يكتا شناختن ، و از غير وي با او پرداختن « قل الله ثم ذرهم » -
دل فا (١) سوي او دار ، و غير او فرو گذار . گرفتار مهر او و (١) غير او چه كار ! دنيا و
آخرت در پيش اين كار همچون ديوار ، دم زدن از اين حديث عارف را نيست جز عيب و عارا
قال الشبلي لبعض اصحابه : عليك بالله ، ودع ما سواه ، و كن معه ، و قل الله ثم ذرهم في
خوضهم يلعبون .

١٢- النوبة الاولى

قوله تعالى : « و من اظلم » و كيست ستمكارتر بر خود « ممن افترى على
الله كذباً » از آن كس كه دروغ نهد بر خدای « او قال اوحى اليّ » يا گوید كه پيغام
كردند بمن « ولم يوح اليه شيء » و بوي هيچ پيغام نكرده اند « و من قال » و از آن
كس كه گوید : « سأ نزل مثل ما انزل الله » من قرآن فرو فرستم همچنانكه الله فرو
فرستاد « ولو تری » و اگر توبيني « اذ الظالمون في غمرات الموت » آنكه كه

ستمکاران خویشتن در سكرات مرگ باشند (۱) «و الملائكة باسطوا ايديهم» و فرشتگان دستها گسترده (۲) بایشان بزخم «اخرجوا انفسكم» گویند ایشانرا که بیرون دهید جانهای خویش. «اليوم تجزون» امروز آن روز است که باداش دهند شما را «عذاب الهون» عذاب خواری «بما كنتم تقولون على الله» آنچه میگفتید برخدای «غير الحق» از ناسزا و ناراست «و كنتم عن آياته تستكبرون» (۹۳) و از سخنان وی می گردن کشیدید.

«ولقد جنتمونا فرادی» بما که آمدید تنها و یگانه آمدید «كما خلقناكم اول مرة» و چنانکه شما را اول آفریدیم چنان آمدید «و تركتم ما خلقناكم و راء ظهوركم» و به پس باز گذاشتید آنچه شما را داده بودیم از خول و خدم و حشم «و ما نرى معكم» و نمی بینیم باشما «شفعاءكم الذين زعمتم» آن شفیعان که می-گفتید بدروغ «انهم فيكم شركاء» که ایشان در شما بخداوندی انبازان اند «لقد تقطع بينكم» آن تواصل و تعاطف پیوند و مهر که میان شما بود برید و پاره گشت «و ضل عنكم ما كنتم تزعمون» (۹۴) آنچه میگفتید بدروغ که درین روز شما را فریادرس اند و یار.

«ان الله فائق الحب» الله است که شكافنده تخم است [تا نبات ازوی بیرون آید] «و النوى» و شكافنده سفال (۳) است تا از وی درخت بیرون آید «يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي» می بیرون آرد زنده از مرده و بیرون آرند مرده است از زنده «ذلكم الله» آن خداوند شما است الله، که آن میکند «فأنتى تؤفكون» (۹۵) از وی شما را چون می بر گردانند!

۱ - نسخة الف : بید (بکسر اول و فتح دوم) . ۲ - نسخة الف : گزارده . ۳ - سفال ، پوست گرد و پوسته و بادام و پوست انار خشک سده و امثال آنرا گویند (اربرهان قاطع) .

« فآلق الاصباح » شکافته روز است از شب « وجعل الليل سكناً » وکننده شب جای آرام « والشمس والقمر حباناً » وخورشید و ماه را شماری ساخت « ذلك تقدير العزيز العليم (٩٦) » آن باز انداخته و ساخته اوست که توانائی است دانا. « وهوالَّذی جعل لكم النجوم » او آنست که شما را ستارگان آفرید « لتهتدوا بها » تا شماراه برید بآن « فی ظلمات البرّ و البحر » در تاریکی دریا و بیابان (٩٧) « قد فصلنا الايات » باز گشادیم سخنان خویش و هویدا کردیم « لقوم يعلمون (٩٧) » ایشان را که میدانند .

« وهوالَّذی انشأكم » و او آنست که بیافرید شما را « من نفس واحدة » از يك تن یكانه « فمستقرّ ومستودع » آنکه گاه مستودع باشید (٩٨) در صلب پدر بودیعت نهاده ، گاه در رحم مادر آرام گرفته « قد فصلنا الايات » باز گشادیم سخنان خویش و آشکارا کردیم « لقوم يفقهون (٩٨) » قومی را که می دریایند .

« وهوالَّذی انزل من السماء ماء » او آنست که فرو فرستاد از آسمان آبی « فأخرجنا به » تا بیرون آوردیم بآن « نبات كلّ شيء » رستهها از خاک از هر چیز « فأخرجنا منه » بیرون آوردیم از آن خاک « خضراً » نواتی سبز « نخرج منه » می بیرون آریم از آن خوشه سبز « حبّاً متراكباً » تخمی بر هم نشسته و در هم رسته « ومن النخل » و از خرمان « من طلعها » از مزرع (٩٩) آن « قنوان » شاخهای سر در آورده « دانية » نزدیک بدست چیننده « و جنّات من اعناب » و رزان از انگورها « والزيتون والرمان » و زیتون و انار « مشبهات » حون هم در رنگ و لون « و غیر متشابه »

١ - در نسخه ج : در تاریکی بروبحر دریا و بیابان . متن از نسخه الف . ٢ - نسخه

الف : بید . متن از « ج » است ٣ - = مغز . رجوع شود بحاشیه برهان قاطع مصحح آقای دکتر معین .

ونه چون هم بطعم و ذوق « انظروا الی ثمره » درنگرید بمیوه آن « اذا اثمر » آنکه که میوه آرد « و ینعه » و پختن و فرارسیدن آن . « ان فی ذلکم لایات » در آن نشانه‌های پیدا است که کرد کار یکتا است « لقوم یؤمنون » گروهی را که مسگروند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « ومن اظلم ممن افتری علی الله کذباً » - این آیه به مدینه فرو آمد در شأن مسیلمة بن حبيب الکذاب ابو المنذر الحنفی . کافران او را رحمن تهامه می خواندند . دو کس فرستاد از مردمان خویش رسول خدا (ص) . رسول ایشانرا گفت : « اتشهد ان مسیلمة نبی » ؟ فقالا : نعم . فقال (ص) : « لولا ان الرسل لا تقتل لضرت اعناقکما » . دو کذاب خاستند بروز کار رسول خدا ، و دعوی بیغامری کردند : یکی کذاب یمامه ، مسیلمه ، و دیگر کذاب صنعا ، اسود العبسی . رسول خدا گفت : در خواب مرا چنان نمودند که دو سوار زرین در دست من بودی ، و من در آن غمگین و اندوهگن گشته . وحی آمدی بمن که ناد در آن دم . باد در آن دمیدمی ، و هر دو از من پیریدندی . پس من تأویل نهادم که : آن هر دو دست او رنجن زرین آن دو کذاب اند که من در میان ایشان بودم ، و در روز کار ایشان : یکی کذاب یمامه ، و دیگر کذاب صنعا . قتاده گفت : این آیت در شأن هر دو کذاب فرو آمد .

« و من قال سأنزل مثل ما انزل الله » - این یکی عبدالله بن سعد بن ابی سرح القرشی است از بنی عامر بن لوی هام شیرة (۱) عثمان عفان ، لختی از قرآن و وحی بنوشت باملاء رسول خدا (ص) ، و گاه گاه از خوانیم آیت که نامه‌های خداوند است عزوجل ، چیز چیز تبدیل میکرد . « عزیز حکیم » ، « علیم حکیم » مینوشت ،

و آنچه باین ماند ، و رسول خدا (ص) آنرا میدید و خاموش میبود ، و تغییر نمیکرد .
 عبدالله بسکوت رسول (ص) بشك افتاد در ایمان خویش ، که اگر راست میگوید که
 وحی است چرا تغییر نمی فرماید چون می بیند که من تبدیل میکنم ؟ وذاك انه كان (ص)
 امياً لا یکتب . پس مرتد شد ، و به هکه باز گشت و گفت : « سأ نزل مثل ما انزل الله » .
 من قرآن فرو فرستم یعنی گویم ، چنانکه الله فرو فرستاد .

و گفته اند که چون این آیت آمد که : « ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین »
 رسول خدا املا میکرد ، ووی مینوشت . چون اینجا رسید که : « ثم انشأناه خلقاً آخر »
 عبدالله تعجب کرد از تفضیل خلقت آدمی بر آن ترتیب و بر آن نظم ، و از سر آن تعجب
 گفت : « تبارک الله احسن الخالقین » . رسول خدا (ص) گفت : « اکتبها فهذا نزلت » .
 عبدالله آن ساعت بشك افتاد ، گفت : لئن كان محمد صادقاً ، لقد اوحى الى كما اوحى
 اليه ، ولئن كان كاذباً لقد قلت كما قال ، واز آن پس کافر گشت و بمکه باز شد . رسول خدا
 (ص) ویرا گفت : « لاتقبله الارض » ، فقال ابو طلحة : اتيت الارض التي مات فيها ، فوجدته
 منبوزاً ، فقلت : ما شأن هذا ؟ فقالوا : دفناه فلم تقبله الارض .

عکرمه گفت : این آیت در شأن النضر بن الحارث آمد که معارضه قرآن
 میکرد . در معارضه سوره والنازعات گفت : « والطاحنات طحناً ، و العاجنات عجنأ ،
 فالخابزات خبزأ ، فاللاقمات لقماً » . چون این معارضه با رسول خدا (ص) رسید ، از غثائت
 ورکاکت این سخن همه بخندیدند . یکی از صحابه گفت : هلا اتم السورة ؟ چرا سوره
 تمام نکرد ؟ گفتند : تمامی در چیست ؟ گفت : فالخابزات خبزأ فأضحك الحاضرين و
 السامعين واین نضر حارث همانست که میگفت : « لو نشاء لقلنا مثل هذا » اگر خواهیم
 ما نیز قرآن همچین فرو نهیم و بگوئیم ، و گفت . و معارضه وی این بود که رفت .

« ولوتری از الطالمون » - این کلمتی است از کلمات تعظیم و تعجیب ، نه در

موضع شك. ميگويد : اكر توبنى اى محمد آنكه كه اين كافران و مشركان درسكرات و شدائد و احوال مرگ باشند ، « والملائكة باسطوا ايديهم » - ملائكه اينجا ملك الموت است و اعوان وى ، و آن فرشتگان دست بعذاب بايشان فرا داشته ، چنانكه جاى ديگر گفت : « يضربون وجوههم و ادبارهم ». « اخرجوا انفسكم » - اينجا قول مضمير است ، يعنى : يقولون لهم اخرجوا انفسكم اى ارواحكم . ايشانرا گويند بتعنيف و كرم : بيرون دهيد جانهاى خویش . مصطفى (ص) گفت : آن مرگ كه آسان تر بود همچون خشك اسب كه در پشم شتر آويند ، حده ممكن بود (۱) كه آن باساني ازوى بيرون آيد .

عمر خطاب از كعب احبار پرسيد كه : توجان كندن چگونه دانى ؟ گفت : چنانكه شاخى پر خار در درون كسى كنند ، و هر خارى در رگى آويند ، و مردى قوى آن خار ميكشد . و در خبر است كه بوقت وفاة موسى (ع) رب العزة اورا گفت : خويشتن را در مرگ چون يافتى ؟ گفت : چون مرغ زنده كه بريان كنند ، نه قوت دارد كه بپرد ، نه بميرد تا برهد . « اخرجوا انفسكم » - روا باشد كه اين سخن در قيامت با ايشان گويند بر سبيل توبيخ ، يعنى : خلاصوا انفسكم من العذاب ، اى : لستم تخرجون على الخلاص . « اليوم تجزون عذاب الهون » - اى العذاب الذى يقع به الهوان الشديد . « ما كنتم تقولون على الله غير الحق » من انّه اوحى اليكم ولم يوح . « و كنتم عن آياته تستكبرون » اى تتكبرون على الايمان بالقرآن . وقيل : عن فريضة الله والقام بها . قال النبى (ص) : « من سجد لله سجدة فقد برىء من الكبر » .

« ولقد جئتمونا فرادى » - جمع فريد است ، كافرين و قرانى ، و رديف و ردافى . يقال فردا لرجل يفرد فهو فارد ، اذا تفرد ، و رجل افرد وامرأة فرداء ، اذا لم يكن لها اخ . « ولقد جئتمونا » - اين در قيامت با كافران گويند كه شما تا آخرت تنها آمديد

بی مال و بی جفت و بی فرزند، یگانه بی هیچ کس، حفاة عراة غرلاً، برهنه بی هیچ چیز. «کما خلقناکم اول مرة» - هم بر آن خلقت اول که در دنیا آمدید، یعنی که بعث شما همچون خلق شما، و نشأة ثانیة همچون نشأة اولی.

روى عن ابو هريرة قال : قال النبى (ص) : « تنشق الارض عنکم ، فانا اول من تنشق عنه الارض ، فتتسلون سراعاً الى ربکم على سن الثلاثين مهطعين الى الداعى ، فتوقفون فى موقف واحد سبعين عاماً حفاة عراة غرلاً بهماً ، لا ينظر اليکم ، ولا يقضى بينکم . فیکى الخلاق حتى ينقطع الدم ويلحمهم العرق . وروى ان عائشة قرأت : « ولقد جئتمونا فرادى کما خلقناکم اول مرة » ، فقالت : يا رسول الله واسوأ تأماً ! ان الرجال و النساء يحشرون جميعاً ، ينظر بعضهم الى سواة بعض ! فقال رسول الله (ص) : « لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه » ، لا ينظر الرجال الى الرجال ، ولا النساء الى النساء ، شغل بعضهم عن بعض .

« و ترکتما ما خولناکم وراء ظهورکم » - ای ملکناکم و أعطیناکم من العبيد و المال و المواشى ، « و ما نرى معکم شفعاء کم الذين زعمتم انهم فيکم شرکاء » ای فى خلقکم شرکاء . این جواب نضر حارث است و مشرکان عرب . که میگفتند : « هؤلاء شفعاءنا عند الله » رب العزة گفت : نمى بینم با شما آن شفیعان که بدروغ میگفتند که آن ما را انبازان اند در آفرینش شما . « لقد تقطع بینکم » - نافع و کمائی و حفص ارعاصم بینکم ، بنصب خوانند ، و هو نصب على الطرف باقى بر رفع خوانند ، یعنی تقطع وصلکم الذى کنتم تتواصلون به فى الدنيا . میگوید : باره گشت و برید میان شما . همانست که که جای دیگر گفت : « تقطعت بهم الاسباب » . « و ضل عنکم » ای : فى الآخرة ، « ما کنتم ترعمون » فى الدنيا ، لأنه مع الله شریک .

« ان الله فلق الحب » - ای : شاقه . فلق الشئ ای : شقته ، و کلمنى من

فلق فيه اى من شقه . و گفته اند : فلق نامى است همه خلق را ، لأن الخلق كله عن انفلاق يكون . و از على بن ابى طالب (ع) آرند که سو کند وى بیشتر این بود : « لاوالذى فلق الحبة وبرأ النسمة » . مقاتل گفت : « ان الله فلق الحب » اى البر والشعير والذرة والحبوب كلها . « والتوى » يعنى كل ثمرة لها نوى كالخوخ والمشمش والغيراء والاجاص وماكان من الثمار لها نوى ، وفوقه ممره ، وهذا يأتى على كل ما اخرجت الارض .

« يخرج الحى من الميت » - مى بيرون آرد آدمى زنده و چهار پای زنده از نطفه مرده ، وهمجنين مرغ زنده از خايه مرده . « ويخرج الميت من الحى » - وبيرون آرند مرده از زنده ، يعنى نطفه مرده از حيوان زنده و خايه مرده از مرغ زنده . ويقال : « يخرج الحى من الميت » يعنى السنبلة من الحبة ، ويخرج الميت من الحى » يعنى الحب من السنبلة . مى بيرون آرد خوشه تازه از دانه خشك ، وبيرون آرد دانه خشك از خوشه تازه و نبات تازه . و قيل : يخرج المؤمن من الكافر ، و الكافر من المؤمن . « ذلكم الله الذى فعل هذه الاشياء التى تشاهدونها ربكم ، فأنى تؤفكون » - فمن اين تصرفون عن الحق بعد هذا البيان ؟!

« فلق الاصباح » - قراءت حمن بصرى است ، « فلق الاصباح » يعنى که شكافنده روز است از شب . اصباح مصدر است مراد بآن اسم ، چنانکه حمن خوانده ، و عرب گاه گاه مصدر اسم سازند ، چنانکه در صدر سورة الزهر اسم تنزِيل يعنى منزل . « و جاعل الليل سكناً » - كوفى « وجعل الليل » خواند بر فعل ماضى ، يعنى : جعل الليل سكناً لخلقه . شب آرامگاه خلق ساخت ، تا در آن بياسايند از رنجها و تعبها که بروز کشيده اند ، ويقال : كل ما سكن اليه من يب وأهل و وطن ، فهو سكن . و كان من دعاء النسي (ع) : « اللهم فلق الاصباح وجاعل الليل سكناً ، اقض عني الدين ، ومتعني بسمعي وبصري ، وقوتي في سبيلك » .

« والشمس والقمر حساباً » - ای : جعل الشمس و القمر حساباً . حساباً خواهی نعت نه ، خواهی بنزع صفت ، چنانکه آنجا گفت : « الشمس والقمر بحسبان » . اینجا « با » بیو کند (۱)، و معنی همانست . میگوید : خورشید و ماه را شماری ساخت . آنرا دو معنی گفته اند : یکی آنکه خود بشمار می روند ، و دیگر آنکه شما را عیارند و قانون . و حسابان مصدر است همچون رجحان و نقصان ، و روا باشد که جمع حساب بود همچون شهاب و شهبان و رکاب و رکبان . يقول : و جعل الشمس و القمر بحساب لایجاوزه فیما يدوران فی حساب حتی ينتهبا الی اقصی منازلهما لتعلموا عدد السنين و الحساب . « ذلك تقدير العزيز العليم » - العزيز فی ملکه بضع ما اراد ، العليم بما قدر من خلقه .

« وهو الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر » - ستارگان آسمان قسمی سارات اند و قسمی بوات . سیارات بر روی فلك سیر میکنند ، و بوات همچون قندیلها از فلك در آویخته . میگوید : این ستارها بدان آفریدم تا آن نماز خویش را قبله سازید ، و رفتن خویش را راه شناسید ، و انقضاء فصول سال دانید . « قد فصلنا الايات » - ای قد بیننا الايات بذلك ، و وقفنا العباد علیها ، « لقوم يعلمون » - يعلمون ما اراد الله بذلك من الدلالة علی توحیده ، و أن الله واحد لا شريك له

« وهو الذي انشأكم من نفس واحدة » - معنی انشاء آفریدن است بابتدا ، بی سببی که آنرا واجب کند ، و بی مثالی و بی عیاری که بوی استعانت کند ، و این جز وصف کرد کار قدیم و توانای حکم نیست ، که همه را بغیری حاجب است تا بوی استعانت کند . او را جل جلاله بکس نیاز نیست ، و حاجب باستعانت نیست . « من نفس واحدة » یعنی خلقکم من آدم و حده ، فان حواء ایضاً خلقت من ضلع من اضلاعه ، فصار جميع الناس منه . میگوید : شما را همه از يك تن یگانه آفریدم ، و آن يك تن آدم است ،

که جفت وی حواء هم از آدم است، که از استخوان پهلوی وی آفریده. پس هر چه مردم است، همه از او آفریده. آنکه گفت: «مستقر» - قراءت ابن کثیر و ابو عمرو بکسر قاف است یعنی: فمَنکُم مستقرّ و منکُم مستودع. میگوید: گاه مستقر بید (۱) در رحم مادر، آنجا آرام گرفته، و گاه مستودع بید (۱) در صلب پدر، آنجا بودیعت نهاده. قراءت باقی قراء بفتح قاف است یعنی: فلکم مستقر و لکم مستودع، میگوید: شما را از يك تن بیافرید، و آنکه شما را آرامگاهی است و دیعت جای. گاهی درین و دیعت جای نهاده، و گاهی در آن آرامگاه آرمیده و دیعت گاه دنیا است، آدمی در آن آرمیده تا بد: «الی ربك يومئذالمستقر». حُصْن بصری را از این آیت پرسیدند. جواب داد که: المستقرّ من مات، والمستودع انتم، آنکه گفت: یا ابن آدم انت و دیعة فی اهلك، و یوشك ان تلحق بصاحبك، و أنشد قول لبید:

ولا المال والاهلون الا ودائع ولا بدّ يوماً ان تردّ الودائع

از ابن عباس روایت کردند که گفت: مستقر ما قد خلق، و مستودع عندالله مالم یخلق بعد. مستقر آنست که ویرا آفریدند، و در دنیا آمد، و دنیا او را آرامگاه است، چنانکه گفت: «ولکم فی الارض مستقر»، و مستودع آنست که در علم خدا است که خواهد بود، و او را خواهد آفرید. سعید جبیر گفت: ابن عباس پرسید که زن خواستی یا ابن جبیر؟ گفتم: لا، و ما ارید ذلك یومی هذا. گفتم: نخواستم، و درین روز که منم سر آن ندارم که زن خواهم. گفتا: آنکه دست بر پشت من زد، و گفت: اما انه مع ذاك ماکان من مستودع فی ظهرك فسیخرج «قد فصلنا الایات» - بیّنّاها و فصلنا بعضها من بعض، «لقوم یفقهون» عن الله ما بین لهم.

«و هو الَّذی انزل من السماء ماء» - رب العزة جل جلاله خیر میدهد از صنع

خویش ، و بندگان را دلالت میکند بر وحدانیت خویش ، و بر رهیگان (۱) منت مینهد برین نعمتهای ریزان و نواختههای بیکران . میگوید : او آن خداوند است که از آسمان آبی فرو فرستاد ، یعنی باران که در آن آب هم حیات است و هم برکت و هم طهارت و هم رحمت . حیات آنست که گفت : « و جعلنا من الماء کل شیء حی » ، برکت آنست که گفت : « و نزلنا من السماء ماءً مبارکاً » ، و طهارت را گفت : « و انزلنا من السماء ماءً طهوراً » ، و رحمت را گفت : « ينزل الغيث من بعد ما قنطوا و ينشر رحمته » .

« فأخرجنا به » یعنی بالماء « نبات کل شیء » این را دو معنی گفته اند : یکی فأخرجنا به رزق کل شیء . جای دیگر میگوید : « و فی السماء رزقکم » روزی شما در آسمانست یعنی در آن باران که از آسمان آید ، و بآن نبات زمین برآید ، و خلق از آن روزی خورند . معنی دیگر آنست که : فأخرجنا بالماء نبات کل صنف من النبات بیرون آوردیم بآن آب نباتی از زمین از هر صنفی و لونی از انواع حبوب و صنوف اشجار و الوان ثمار . آنکه تفصیل داد ، گفت : « فأخرجنا منه » یعنی : من الماء ، و قيل : من النبات ، « خضراً » یعنی : اخضر . يقال : اخضر فهو اخضر و خضر ، كما يقال : اعور ، فهو اعور و عور . میگوید : بیرون آوردیم از آن آب و از آن نبات ، برگ سبز و خوشه سبز . « حباً متراکباً » - ر کب بعضه بعضاً فی سنبله . تخمی برهم نشسته ، و دانه‌ای درهم رسته ، و آن گندم است و جو و گاورس و کنجد و بزرکتن و امثال آن . بعضی از آن آرد آید طعمه آدمی را ، و تخم بود نبات زمین را ، و بعضی از آن روغن آید هم طعام را و هم روشنائی را ، و تخم بود نبات را و افزودن را . همانست که رب العزة گفت جایها در قرآن : « احیناها و اخرجنا منها حباً فتمه یا کلون » ، « فأنبثنا به جنات و حب الحصيد » ، « والحب ذوالعصف والريحان » . نم قال :

«ومن النخل من طلعتها قنوان دانية» - یعنی وأخرجنا من الماء، بیرون آوردیم بآن آب از درخت خرما، «من طلعتها» یعنی: اول ما یطلع منها. طلع آنست که از مرغ (۱) درخت آغاز کند، و بیرون آید، و قنوان آن شاخها است که از طلع برآمده، و سر در زیر آورده، و میوه از آن رسته، و درهم تشسته، «دانية» - صفت قنوان است، یعنی که: بزمین نزدیک است و بدست چننده آسان. زجاج گفت: منها دانية و منها بعيدة، فاجتزأ بذکر القریبة عن ذکر البعيدة، لدلالة الکلام علیه، کقوله تعالی و تقدس: «سراییل تقیکم الحر» ، و لم یقل: تقیکم البرد، لأن فی الکلام دلیلاً علی انها تقی البرد، لأن ما ستر من الحر، ستر من البرد. و «جنات» - ای: اخرجنا بالماء جنات، وهی البساتین. و سقی البستان جنة، و کل نبت متکاف یستر بعضه بعضاً فهو جنة، مشتق من جنت الشیء، اذا سترته. میگوید: بیرون آریم بآن آب بستانها و رزانی از این انگورها و زیتون و انار. این دو درخت را از میان میوهها جدا کرد از بهر آنکه از درختان این دو درخت لطیفتر است و طرفهتر. این دو درخت است از میوه دارها که شاخهای آن از برگ هموار پیروند. یکی از خار می یابد، یکی از سنگ. آنکه از سنگ بیرون آید می روغن دهد، و آنکه از خار می بیرون آید از چوب تلخ می نوش دهد، مشتبهاً فی الالوان و غیر متشابه فی الطعوم، مشتبهاً فی الطعوم و غیر متشابه فی الالوان. دو انار هم رنگ (۲) یکی ترش و یکی شیرین، برنگ و دانه و پوست چون هم، یکی جنان و یکی چنین. «انظروا الی ثمره اذا امر و ینع» - این نظر استدلال و عبرتست. میگوید: بنظر عبرت درین میوهها نگرید که اول چون منعقد گردد! و باخرا خون فرا رسد! قراءت حمزه و کسائی «الی نمره» بضمّین، وهو جمع الجمع، یقال: ثمرة، و جمع الثمرة بمار و جمع الثمار نمر، ومثله اکمة و آکام و اکم. باقی قراء بفتحّین خوانند «الی نمره»، و

هو جمع الثمرة، مثل قصبة و قصب . ومعنى «ینع» پختن است و فرا رسیدن . يقال : ینع الثمر ینع ینعاً وینوعاً، وأینع یونع ایناعاً . وروا باشد که « ینع » جمع ینع نهند مثل تاجر و تاجر، و ینع میوه پخته فرا رسیده بود، و در شواذ خوانده اند : « و ینعه » .

« ان فی ذلکم » - یعنی فی هذا الذی ذکر من صنیعه و عجائبه لعیبرة لقوم یصدّقون بأن الله خالق کلّ شیء . این آیت دلیلی ظاهر است بر منکران بعث و نشور، میگوید : آن خداوند که از عجائب قدرت و بدائع فطرت و لطائف حکمت این چنین صنع نماید ، که از یک آب و یک خاک و یک هوا چندین درختان رنگا رنگ و میوه های گوناگون با رنگ با طعم با بوی بیرون آرد ، و قدرت خود در آن بنماید ، قادر است که فردای قیامت خلق را از خاک برانگیزد ، و مرده را زنده گرداند . اینست که رب العالمین گفت : « کذلک یحیی الله الموتی و یریکم آیاته لعلکم تعقلون » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و من أظلم ممّن افتری علی الله کذباً » الایة - دروغ نهادن و دروغ بستن بر الله جل جلاله بحکم ظاهر و بر لسان تفسیر آنست که شرح دادیم ، و در قصه مسیله و عیسی بیان آن کردیم ، امّا بر زبان اهل اشارت و بر ذوق جوانمردان طریقت آنرا سری دیگر است و رمزی دیگر، بحکم آن خبر که مصطفی (ص) گفت : « ان لكل آية ظهراً و بطناً » . و حقیقت این سر آنست که هر که دعوی معرفت الله کند بحقیقت مفتری است ، که جلال احدیت از معرفت آب و خاک پاک و مستغنی است .

پیران طریقت ازینجا گفته اند : من ذکر فقد افتری ، و من صبر فقد اجتری ، و من عرف فقد ابتری . و جنید گفته : اکبر ذنبی معرفتی ایّاه . مهینه گناه من شناخت وی است ، یعنی که میگوید : وی می پندارد و دعوی میکند که او را بسزای او، بحقیقت

حق او، بحدود عزت او بشناختم، و این شناخت از آدمی خود می‌ناید، و فهم و وهم او خود بدان ترسد، و این شناخت جز در علم ربوبیت نگنجد، که بحقیقت او خود را شناسد، و خود را داند. يقول الله تعالی: «وما قدرُوا الله حق قدره». نعت حدثان را بقدم راه نیست. و هر چه از هر کار قدرت بعالم جهلیت آمد، در اسر تلوین است، و تلوینات را بهیئت تمکین راه نیست. هر که راهبر او نظر واستدلال است برپی خود می‌رود، و هر که برپی خود رود جز مغرور نیست، و هر که آرزومند معرفت است نصیب جوی است، و هر که نصیب جوی است جز خود پرور و خود پرست نیست:

دور باش از صحت خود پرور عادت پرست

بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار زن.

آدمی نبود پس بود است، و نبود پس بود نیست است، و از نیست معرفت هست.

چون آید کسی که موجود بین العدمین بود، هیچ چیز (۱) است، و در هیچ چیز (۱) همه چیز چون آید! نه دولت محیلت آید، نه معرفت معلت. نه سعادت معبادت بود، نه معرفت بکفایت. شبلی گفت: ما عرفتموه بعرفانکم، و ادر کتموه بعلموکم و آرائکم، و عقلتموه بأوهامکم و افهامکم، و قدرتموه فی عقائدکم و قلوبکم، فهو مصروف الیکم مخلوق مثلكم. «ولقد جئتمونا فرادی» الایة - ما دخلت الدنيا الا بوصف التجرد، ولا خرجت الا بحکم التفرد، ثم الانتقال والا وزار لا یأتی علیها حصر ولا مقدار، فلا مالکم اغنی عنکم، ولا حالکم یدفع عنکم، ولا لکم شفیع یخاطبنا فیکم: «لقد تقطع بینکم و ضلّ عنکم ما کنتم تزعمون».

«ان الله فالق الحب والنوى» - دانه طعام شکافد، تا از آن نبات بیرون آید،

و قوت را بشاید. همحنین دانه دل شکافد، تا جوهر اخلاص روی نماید، و خلاص بنده

در آن بود. آن یکی سبب قوام نفس بنده، و این یکی سبب نبات ایمان بنده، و هر دو را خود پروراننده و روزی رساننده. دل را می پرورد بمشاهده خود، نفس را می پرورد بنعمت خود، و آنکه آن نفس مرکب این دل ساخته، تا در میدان عبادت بروی سواری کند، و منازل طاعات بوی باز برد، تا بمقصد «وان الى ربك المنتهى» رسد. اینست روز پیروزی و سعادت بی نهایت و دولت بیکران، که بنده را بر آمد رایگان، ریحان افتخار از خار افتقار بردمیده، و صبح شادی از مطلع آزادی برآمده.

«فالق الاصباح وجاعل الليل سكناً» - اگر بصبح کون افطار عالم روشن کرد چه عجب، گر بصبح معرفت اسرار دل روشن کند (۱). یکی از پیران طریقه گفته که: «فالق الاصباح» ای فالق القلوب بشرح انوار الغیوب، و منور الاسرار بذکر الاخیار و روح الاخبار.

«وهو الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا بها في ظلمات البر والبحر» - ستارگان سعادت و اختران آسمان ملت بحقیقت یاران رسول اند. مصطفی (ص) گفت: «اصحابی کالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»، ارکان خلایق اند و درهان حقائق. عنوان رضاء حق اند و ملوک مقعد صدق. ائمه اهل سعادت اند و انصار نبوت و رسالت، و مستوجب ترحم امت بهر کدام که اقتدا کنی اقتداء درست، و ازهر یکی که دین گیری دین تمام، راه ایشان راه هدی، و کلمه ایشان کلمه تقوی، و مطلوب ایشان فردوس اعلی، و مقصود ایشان دیدار و رضاء مولی: «مثل اصحابی مثل النجوم من اقتدى بشيء منها اهتدى»

«وهو الذي انشأكم من نفس واحدة» - از روی اشارت میگوید: شما را بیافریدم از آدم، آن نفس یگانه، که در آفریدگان کس را ندادم آن دول که ویرا دادم، و آن منزلت و رتبت که ویرا نهادم. خود را جلّ جلاله «احسن الخالقین» گفت،

و آدم را « فی احسن تقویم » گفت . یعنی که : الله است نیکوتر آفرینندگان ، و آدم است نیکوتر آفریدگان . ای آدم ! در خالقیت یگانه منم ، و در مخلوقان یگانه توئی . همانست که در بعضی اخبار بیارند در صفت خلقت آدم که : رب العزه گفت جل جلاله : « احببت شیئاً فخلقته فرداً لفرد » .

« و هو الذی انزل من السماء ماء » الایة - « هو » اشارت است بذات احدیت ، « الذی » اشارت است بصفات ربوبیت ، « انزل » اشارتست ب صنع الهیت . خداوندی موجود بذات ، موصوف بصفات ، معروف بصنایع و آیات . و گفته اند : « هو » اشارتست فرا هست ، تا شنونده گوش بدان دارد ، و جوینده بدان راه یابد ، و نگرنده فرا آن بیند . « الذی » کنایت است از هست ، تا شنونده آشنا گردد ، و جوینده بینا ، و خواهنده دانا . و آن در قرآن چهل کم یکی اند ، بیست از آن بی واو ، و نوزده باواو .

« انزل من السماء ماء » - تا با آخر آیه همه نشانست که کردگار یکتا است ، و در خدائی بی همتا است ، و در قدرت بی احتیال است ، و در قیمومیت بی گشتن حال است ، و در ملک ایمن از زوال است ، و در ذات و نعت متعال است . رب العالمین بندگان را برین توحید میخواند . نبینی که در آخر آیه میگوید : « انظروا » در نگرید تا بدانید ، و بدانید تا دریابید . اینجا بنظر می فرماید ، جای دیگر میگوید : « و ما ی تذکر الا من ینیب » نظر نکند و نپذیرد و یاد کارشناسد مگر آنکس که دل با حق راست دارد ، و نظر وی پیش چشم خویش دارد . اینست اشارت آخر آیت که گفت : « ان فی ذلکم لایات لقوم یؤمنون » بآیات قدرت آنکس راه برد که بآیت صفت ایمان دارد . از الله وی شرم دارد که از نظر وی خبر دارد ، و از الله وی باک دارد که الله را بر خود قادر داند .

١٣- النوبة الاولى

قوله تعالى : « وجعلوا لله شركاء » و خدايرا انبازان گفتند « الجن » فریشتگان « و خلقهم » و فریشتگان را الله آفرید « و خرقوا له » و بدروغ و افتعال بر و بستند « بنین و بنات » پسران و دختران « بغیر علم » بی هیچ دانش « سبحانه و تعالی » چون پاک است او و برتر « عما یصفون (١٠٠) » از آن صفت که ایشان می کنند .
 « بدیع السموات والارض » نوباوه آورنده آسمانها و زمینها « انی یكون له ولد » چون تواند بود او را فرزندى ! « ولم تکن له صاحبة » و او را هرگز جفت نبود « و خلق کل شیء » و بیافرید هر چیز را « و هو بکل شیء علیم (١٠١) » و او به همه چیز دانا .

« ذلکم الله ربکم » آن الله خداوند شما « لا اله الا هو » نیست خدا جز از او « خالق کل شیء » آفریدگار هر چیز « فاعبدوه » او را پرستید « و هو علی کل شیء وکیل (١٠٢) » و او بر همه چیز توانا است و کار ران .
 « لا تدركه الابصار » چشمها درین جهان او را در نیابد و خردها درو نرسد « و هو یدرک الابصار » و او به همه میرسد و همه را می دریابد « و هو اللطیف » و او رسیده به همه چیز بدانش و آگاهی « الخبیر (١٠٣) » آگاه از هر چیز بدانائی .
 « قد جاءکم بصائر من ربکم » آمد بشما نشانهای روشن پیدا از خداوند شما « فمن ابصر » هر که بداند و دریابد « فلنفسه » خود را بیند و دریابد « و من عمی » و هر که در نیابد و نا بینا دل شود « فاعلیها » بروی بر آید « و ما انا علیکم بحفیظ (١٠٤) » و من بر شما گوشوان (١) نه ام .

« و كذلك » و همچنین « نصرف الايات » میگردانیم سخنان خویش از روی بروی « وليقولوا » وخواستیم تا گویند « درست » این سخنان راست کرده‌ای با خود « ولنبينه » و تا آنرا پیدا کنیم « لقوم يعلمون (۱۰۵) » قومی را که می‌دانند .
 « اتبع ما اوحى اليك من ربك » بر پی آن رو که فرستاده می‌آید بر تو از خداوند تو « لا اله الا هو » نیست خدائی جز او « وأعرض عن المشركين (۱۰۶) » و روی گردان می‌فراگذار از انبازگیرندگان با من .

« ولو شاء الله » و اگر الله خواستی (۱) که با او انبازنگیرند « ما اشرکوا » نکر فتندی (۲) انباز « وما جعلناك عليهم حفيظاً » و تو که محمدی بر ایشان گوشوان نه‌ای ، که ایشانرا از شرک نگه داری « وما انت عليهم بوكيل (۱۰۷) » و کار ایشان بتو سپرده نیست ، و بر ایشان وکیل نه‌ای .

« و لا تسبوا الذين يدعون من دون الله » و دشنام مدهید ایشانرا که می‌پرستند فرود از الله « فیسبوا الله » که ایشان خدا را دشنام گویند « عدواً » بنادانی و شوخی و دلیری « بغير علم » به بی علمی « كذلك زيناً » همچنان ما بر آراستیم و نیکو نمودیم « لكل امة » هرامتی و هر گروهی را « عملهم » کردار ایشان « ثم الى ربهم مرجعهم » پس آنکه با خداوند ایشان است باز گشت ایشان « فينبئهم بما كانوا يعملون (۱۰۸) » تا خبر کند ایشانرا از آنچه میکردند .

« وأقموا بالله » و سوگندان خوردند بخدای « جهد ایمانهم » بهر سو کنند که شناختند « لئن جاءتهم آية » اگر با ایشان آید از آسمان آیتی « لیؤمنن بها » بگروند بآن لامحاله . « قل » کوی یا محمد : « انما الايات عند الله » این آیات و معجزات [توان فرستادن آن] بنزدیک الله است « و ما يشعركم » و چه چیز شما را دانا

کرد که مؤمنان اید « **انّھا اذا جاءت لایؤمنون** (۱۰۹) » که ایشان چون آیت بینند بنگروند .

« **و نقلّب افئدتهم** » و بر گردانیم دلهای ایشان « **و ابصارهم** » و دیدهای دل ایشان و خرد ایشان « **کما لم یؤمنوا به اولّ مرة** » چنانکه کوئی ایشان آن نهاند که روز عرض گفتند : بلی ، « **و ندرهم** » و گذاریم ایشان را « **فی طفیانهم** » در افزونی گفت و افزونی جست (۱) و افسار کسستن ایشان « **یعمهون** (۱۱۰) » تا بی سامان در گمراهی میروند .

النوبة الثانية

قوله تعالى: « **وجعلوا لله شركاء الجن، الایة** » - از ایدرفا اقاویص (۲) کله الله است از مشرکان عرب ، و از منا کیر کفر ایشان که در زمان جاهلیت جهال بودند ، و دین عرب آن وقت سه دین بود : قومی فریشتگان میپرستیدند ، که میگفتند : ایشان دختران خدای اند، از آن ایشان را پوشیده میدارد، و قومی بتان را میپرستیدند ، و قومی از خزاعه ستاره شعری میپرستیدند . در این آیت رب العزّة از ایشان کله میکند و از اهل کتابین : جهودان که میگفتند : « **عزیر ابن الله** » ، و ترسایان که میگفتند : « **المسیح ابن الله** » . میگوید : « **وجعلوا لله شركاء** » - خدای را انبازان کردند یعنی انبازان گفتند ، و آن عرب بودند : جهینه و بنو سلمه و بنو خزاعه و غیر ایشان ، که میگفتند : **الملائكة بنات الله** .

وجنّ اینجا فریشتگان اند ، سمّوا جنّاً لاجتنانهم عن العیون . جای دیگر گفت : « **وجعلوا بینہ و بین الجنة نسباً** » یعنی الملائكة . میگوید : میان الله و میان

فریشتگان نسب ساختند. کلبی گفت: این در شأن زنادقه آمد که ابلیس را شریک الله ساختند در آفریدن شر، گفتند: الله سبحانه خالق الخیر والنور والناس والدواب والآنعام، و ابلیس خالق الشر والظلمة والسباع والحیات.

« وخلقهم » - اینها و میم خواهی با کافران بر، یعنی: جعلوا الله الذي خلقهم وصورهم شركاء، لا يخلقون شيئاً، وخواهی با جن بر، یعنی: جعلوا الجن شركاء الله، والله خلق الجن، فكيف يكون مخلوقه شريكاً له. خواهی با هر دو فریق بر، یعنی: و هو خلقهم و خلق الجن. « وخرقوا له » - ای: اختلقوا (۱) و کذبوا و افتعلوا. نافع « خرقوا » بتشديد خواند بر معنی تکثیر و مبالغه. « بنین و بنات بغير علم » - ای: لم ینذکروه عن علم، وانما نذکروہ تکذباً. پس تنزیه نفس خویش کرد و گفت: « سبحانه و تعالی » تقدس و علا « عما یصفون » یعنی یقولون من الکذب والبهتان.

« بديع السموات والارض » - نوکار و نوساز آسمان و زمین بی قالبی و بی مثالی و بی عیاری از پیش. از نیست هست کننده، و از عدم در وجود آرنده، و هیچ مثال حاجت نیفتاده. « انی یکون له ولد ولم تکن له صاحبة » - این از بهر آن گفت که هرگز عرب جفت نگفتند، چنانکه ترسایان گفتند. این خطاب با عرب است که او را فرزند چون تواند بود؟! و شما میدانید و اقرار مدهید که ویرا هرگز جفت نبود. « و خلق کل شیء » - ای و هو خالق کل شیء. او را فرزند چون تواند بود و وی آفرید گار همه چیز است؟! یعنی که: چون همه آفریده و صنع اوست و هیچ چیز (۲) نه مثل و مانند او، که میگوید: « لیس کمثله شیء » و فرزند اقتضاء مثلیت کند، چون مثلیت نیست معلوم شد که فرزند نیست.

۱- در نسخ « اختلقوا » بفاء آمده ولی ارسباق عبارت پیدا است که باید « اختلقوا » باشد

یعنی دروغ ساختند. ۲- ج: هیچیز.

« و خلق کلّ شیء » - دلیل است که حادثی که در عالم است فعل خدا است و خلق او و اختراع او و صنع او ، جز وی خالق و صانع نه . جز وی محدث و مقتدر نه . بندگان و رهیگان همه آفریدگان وی . افعال و اعمال ایشان ، حرفت و صنعت ایشان حرکات و سکنات ایشان ، چه درخیر و چه در شر ، همه مخلوق و مصنوع وی ، همه متعلق بقدرت وی ، که میگوید جل جلاله : « و خلق کلّ شیء » ، « الله خالق کلّ شیء » ، « والله خلقکم و ما تعملون » ، « الا یعلم من خلق » ؟ ! بلی ، فعل بنده از روی اکتساب اضافت وابنده (۱) است ، و ثواب و عقاب در آن بسته است ، چنانکه حرکت بنده از یک روی خلق خدا است ، و از یک روی وصف و کسب بنده . نتوان گفت که جبر محض است ، که فرق میان حرکت مقدوره و رعد ضروریه پیدا است ، و نتوان گفت که خلق و اختراع بنده است ، که بنده عاجز است از دریافت و دانش اجزاء مکسبه و اعداد آن . پس اعتقاد درست و طریق راست آنست که گویند : مقدور است بقدرت الله از روی خلق و اختراع ، و بقدرت بنده از روی اکتساب ، که الله آن قدرت در وی آفریده ، و وصف بنده کرده . پس این قدرت وصف بنده است و خلق خدا نه کسب بنده ، و حرکت خلق خدا است و وصف و کسب بنده .

و گفته اند : « خالق کلّ شیء » عام است از روی لفظ ، خاص است از روی معنی ، لآنکه لم یخلق نفسه ولا صفته ، « و هو بکلّ شیء علیم » - عام است در لفظ و در معنی ، لآنکه به و بغیره علیم . ازینجا گفته اند : هیچ عموم نیست که نه تخصیص در آن شود الا قوله تعالی : « و هو بکلّ شیء علیم » .

« ذلکم الله ربکم » - درین آیت بندگان را بصنع خود بخود راه نمود ، گفت خدای شما آنست که آسمان و زمین آفرید ، و همه چیز وی آفرید ، وزن و فرزند نگرفت

آنکه وحدانیت خود بیان کرد، گفت: « لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه » ای: وحدوه، « وهو علی کل شیء وکیل » ضامن لکل شیء، حافظه ورازقه و محیی و ممیت و قیمه و مدبّر. الوکالة اسم لحفظ الشيء، و القيام علیه، والوکیل سمي وکیلاً لأن الموکل یکل امره الیه و الی تدبیره و رایه.

« لاتدر که الابصار » - تفسیر این آیت بر دو وجه است: یکی آنست که معنی ادراک دیدار چشم است، زیرا که دیدن چشم را ادراک بصر گویند، و شنیدن گوش را ادراک سمع گویند. اگر مراد اینست پس در دنیا خواهد نه در آخرت، از بهر آنکه خلق در دنیا خدا را نبینند، و مؤمنان در آخرت بینند، که میگوید رب العزّة جل جلاله: « وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة »، وقال (ص): « انکم لن تروا ربکم حتی تموتوا ». مقاتل ابن یزید وجه اختبار کرد، گفت: « لاتدر که الابصار » فی الدنيا، ای لاتراه وهو یری فی الآخرة. قال النبی (ص): « انکم سترون ربکم كما ترون القمر لیلة البدر، لاتضامون فی رؤیته »، وعن الحسین بن واقد عن مطر، انه قال: قضی الله انه لا یراه احد فی الدنيا، لأن من رآه لم یمت، ویرونه فی الآخرة، فلذلك لا یموتون.

دیگر وجه آنست که معنی ادراک دریافتن است بخرد پس از دیدن بچشم، و اگر مراد اینست اندر هر دو جهان شاید، ورؤیت روا است، و ادراک روا نیست، زیرا که رؤیت بر موجود افتد، و الله موجود است، و ادراک بر کیفیت افتد و مرورا کیف گفتن روا نیست. و دیدار در عقبی همچون معرفت است در دنیا. در دنیا شناسد و دریافت نه، در عقبی بیند و دریافت نه. روی ابو سعید الخدری قال: قال النبی (ص): « لو أن الجن و الانس و الملائكة و الشیاطین مذ خلقوا الی ان فنوا، صفوا صفّاً واحداً ما احاطوا بالله ابدأً ». « و هو یدرک الابصار » - میگوید: الله جل جلاله، بهم بصرها میرسد، و همه را می دریابد، و اشارت است که هیچ کس از خلق خدا بصرها در نیابند، و بحقیقت آن نرسند،

و کیفیت بینائی ندانند ، و تخصیص این دو حدقه در بینائی بیرون از عضوهای دیگر هیچ درنیابند . چون خلق را احاطت و دریافت بصرخویش و رسیدن بکنه آن نیست ، چون روا باشد که ایشانرا احاطت بود بکنه جلال عزت ، و ادراك لم یزل ولا ینزال . اگر معتزلی در نفی رؤیت بعموم این آیت تمسک کند ، جواب وی آنست که اگر چه لفظ عام است تخصیص در آن شد ، که الله جای دیگر میگوید : « وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة » . پس بدنیا مخصوص است نه بآخرت ، چنانکه بیان کردیم . و تخصیص عموم در مذهب اصولیان در لغت عرب روا است و روان . جواب ثانی آنست که : نفی ادراك اقتضاء نفی رؤیت نکند ، چنانکه باوّل شرح دادیم . نبینی که آسمان مرئی است ، و مدرك نیست . آفتاب و ماهتاب هر دو مرئی اند ، و ذات ایشان مدرك نیست ، و رسیدن بطول و عرض وحد مساحت آن نیست . این همچنانست که گفت : « و لا یحیطون به علماً » احاطت نفی کرد ، و نفی احاطت اقتضاء نفی علم نکند ، فانه معلوم جل جلاله . همچنین نفی ادراك اقتضاء نفی رؤیت نکند . جوابی دیگر بعضی متأخران گفته اند : لاندركه الابصار وانما یدرکه المبصرون .

آنکه گفت : « و هو اللطیف » - اوست خداوند باریک دان دور درینش . « الخبیر » دانا بهر کار ، آگاه بهر گاه ، اما معنی لطیف بتحقیق آنست که دقائق مصالح بندگان شناسد ، و غوامض احوال و کار ایشان داند ، مادی منها و ما لطف از کار و مصالح خلق هیچ دقیقه و هیچ لطیفه بوی فرو نشود . آنکه بر سبیل رفق نه بر سبیل عنف آن منافع و مرافق ببندگان رساند ، و راه آن مصالح بایشان نماید . چون رفق در فعل و لطف در علم بهم آید ، لطیف بر کمال بود ، و جز الله را جل جلاله کمال این معنی و سزاواری این نام نیست ، و رب العالمین در قصه لقمان میگوید : « یا بنی انک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر » .

خبر داد درین آیت که لطیف آنست که آن داند که کس نداند، و آن تواند که کس نتواند. یکی را پرسیدند از معنی لطیف، جواب داد که نمایندۀ هر چه خواهد، چنانکه خواهد، و سازندۀ هر چه خواهد از هر چه خواهد، و رسانندۀ آنچه خواهد بهر چه خواهد.

« قد جاءكم بصائر من ربكم » - بقول : يا اهل مكة ! قد جاءكم بينات من ربكم، وهی القرآن الذی فیہ البصائر و البیان، « فمن ابصر » ای عرفها و آمن بها و اهتدی « فلنفسه » ای فلنفسه عمل و لنفسه نفع ذلك. « و من عمى » فلم يعرفها و لم یصدقها « فعلیها » ای فعلی نفسه ضرر ذلك، فان الله عزوجل غنی عن خلقه. و فی ذلك ما روی ابوذر عن النبی (ص) عن الله عزوجل انه قال فی حدیث فیہ طول، الی أن قال: « يا عبادي ! لو أن أولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی اتقی قلب رجل منکم، لم یزد ذلك فی ملکي شیئاً. يا عبادي ! لو أن أولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل منکم لم ینقص ذلك من ملکي شیئاً. يا عبادي ! لو أن أولکم و آخرکم و انسکم و جنکم سألونی، فأعطیت کل انسان منهم ما سأل، لم ینقص ذلك من ملکي شیئاً الا كما ینقص البحر أن یغمس فیہ المخیط غمسة. يا عبادي ! انما هی اعمالکم احفظها علیکم، فمن وجد خيراً فلیحمد الله، و من وجد غیر ذلك فلا یأومن الانفسه ».

قوله : « وما انا علیکم بحفیظ » - اینجا اضماری است یعنی : قل یا محمد ! و ما انا علیکم . تو گوی یا محمد ! که من بر شما گوشوان (۱) نهام . هماست که آنجا گفت : « فما ارسلناک علیهم حفیظاً »، « لست علیهم بمسیطر » . و این پیش از آن بود که ویرا بقتال فرمود . چون آیت قتال فرو آمد این همه منسوخ گشت، و صار صلی الله علیه وسلم حفیظاً علیهم و مسیطراً علی کل من تولى عنه

« و كذلك نصر فی الایات » - و كما صرّ فناء و بیننا فی هذه السورة نصر فی

الآيات ونبيّتها في غير هذه السورة من القرآن، ندعوهم بها ونخوّ فهم، میگوید: چنانکه درین سورة سخنان خویش میگردانیم از روی بروی، گاه وعد گاه وعید، گاه مثل و گاه قصّه، همچنین در دیگر سورتها میگردانیم از روی بروی، و ایشانرا بآن تصریف و آن بیان بردین میخوانیم، و ایشانرا بثواب وعده می دهیم، و از عقاب بیم مینمائیم.

« وایقولوا درست » - و تا گویندا، یعنی خواستیم تا گویند که: تو این سخن راست کرده ای با خود، و قرآن ساخته ای. مکی و ابو عمرو « درست » خوانند، یعنی: با کسی و گفته ای، و با کسی بهم ساخته ای. و این آن بود که او را متهم کرده بودند بمردی رومی، از کان یلازم رسول الله (ص) و یحدّنه بما قرأ فی الانجیل. گفتند: انجیل ازو میشوند، و بتازی از آن قرآن میسازد، و ذلك فی قوله: « لسان الذی یلحدون الیه اعجمی ». باین قراءت « وایقولوا » این لام لام عاقبت گویند، معطوفست بر معنی مضمّر، تقدیره: لتلزمهم الحجة، وایقولوا ما یقولون، ویکون عاقبة امرهم الشقاوة التي لحقتهم. ابن عامر و یعقوب « درست » بفتح سین و سکون « تا » خوانند، و برین قراءت معنی « ليقولوا » « لثلاثا یقولوا » است. میگوید: بیان آیات میکنیم، و تفصیل آن روی بروی میدهیم، تا این نا کرویدگان نگویند که: اساطیر الاولین اسب، اخبار تقدّمات و انمحت و درست.

معنی دیگر گفته اند قراءت ابن عامر را که: هریک حندی میگویند اینان که: کار محمد و دولت او تباه و نا چیز نیست گشت هر گاه که تأخّری افتادی در وحی یا فوّت دشمن بودی در جنگ، گفتندی (۱): « درست »، یعنی انمحت و بطلت. « درست » در شواذ خوانده اند، یعنی که: ایشان گویند محمد را این درس کرده اند و برو خوانده اند، یعنی مردمان درو آموخته اند، چنانکه گفت: « وأعانه علیه قوم آخرون ». « و لنبیّنه لقوم

یعلمون ، - یعنی اولیاءه الذین هداهم ، والذین سعدوا بيمين الحق .

« اتَّبِعْ مَا اَوْحَىٰ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ » - مقاتل حیان گفت : مشرکان اورا واملت

(۱) پدران خویش میخواندند ، و میگفتند : تو بدین پدران خویش بازآی . اگر آنرا پس آوردی بودی ما ترا کفیل ایم ، ایستاده ایم بدان ، و بر خود میگیریم . رب العالمین آیت فرستاد که : « اتَّبِعْ مَا اَوْحَىٰ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ » تو بر پی آن باش که بتو فرستاده اند از قرآن ووحی ، و بدان عمل کن ، و کار بند باش . آنکه گفت : « لا اله الا هو » - کلمه توحید دزین میان آوردن معنی آنست که : سخن ایشان مشنو ، و ایشانرا برین کلمه توحید خوان که : « لا اله الا هو » . و گفته اند : معنی آنست که بر پی قرآن رو ، آن قرآن که خدای یکتای یگانه فرو فرستاد ، ثم قال : « وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ » - از آن آیتها است که آیت سیف آنرا منسوخ کرده .

« وَلَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ » - ابن عباس گفت : چون این آیت آمد

که « انکم وما تعبدون من دُونِ اللّٰهِ حصب جهنم » ، مسلمانان هنگامی بتانرا بد میگفتند ، پس آن کافران در برابر آن معبود مسلمانان را بد میگفتند ، و مسلمانان را در آن زمان قوت آن نبود که ایشان را از آن و از داشتندی (۲) و از ایشان کین ستدندی . پس رب العالمین این آیت فرو فرستاد : « وَلَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ » . **سدى** گفت : بوقت وفاة بو طالب قومی از قریش برخاستند بوسفیان و بوجهل و نضر حارث و امیه و ابی سران خلف و عقبه بن ابی معیط و عمرو بن العاص و اسود البختری ، این جماعت برخاستند ، و بر بو طالب شدند ، گفتند : تو سرور عرب و سید مائی ، و از بهر حرمت تو ما بسی رنج کشیدیم ازین برادر زاده تو محمد ، و هنوز بر آنست که ما را رنجاند ، و خدایان ما را بد گوید ، تو او را بر خوان ، و میان ما عهدی شد ، که نه او نام

•
 خدایان ما برد، و نه ما نام خدای او بریم. سربسر بیفکنیم، و از هر دو جانب سخن بد
 در خدایان نگوئیم. **بو طالب**، مصطفی را (ص) برخواند، گفت: یا محمد! این قوم
 تو و بنوعم تو چنین میگویند، و انصاف می دهند، تو نیز از ایشان قبول کن، و مراد
 ایشان حاصل کن. **مصطفی** (ص) روی با ایشان (١) کرد و گفت: اگر من مراد
 شما بدهم، شما نیز کلمه ای از من دریغ مدارید، که اگر بگوئید ملك جهان شما را بود،
 و عرب و عجم سر بر خط شما نهند. **بو جهل** گفت: آن چه سخن است که تو از ما می در
 خواهی؟ گفت: کلمه «لا اله الا الله» (٢). ایشان چون کلمه توحید شنیدند یکبارگی سر
 وازدند، و پرکنده (٣) شدند. **بو طالب** گفت: یا محمد! این کلمه از ایشان مخواه، که
 ایشان از آن ترسیده اند ورمیده، و طاق کفتن آن ندارند. با ایشان سخنی دیگر گوی،
 و کاری دیگر خواه. **مصطفی** گفت: یا عم! من بر آن نیستم که هرگز جز از این کلمه
 خواهم گفت، و جز از این بکاری دیگر سر در خواهم آورد. ایشان سخن درشت تر
 کردند، گفتند: لتكفن عن شتم آلہتنا او لنشتمنك و لنشتمن من یأمرک، فأنزل الله
 تعالی: «ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله». و عند نزول هذه الایة قال رسول الله (ص):
 «لا تسبوا ربکم»، فأمسك المسلمون عند ذلك عن شتم آلہتهم. فرمان آمد که ای
 محمد! پرستیدگان ایشانرا دشنام مدهید، که ایشان خدای ترا دشنام گویند به بی
 علمی بردلیری و شوخی. هر سخن که موزی بود بنزدیک عرب آن دشنام اسب، هر چند
 که در آن تفحش نیست. قراءت **یعقوب** «عدواً» بضمّین و تشدید واو، والعدو
 والعدو والاعتداء والتعدی والعداء مصادر.

و این آیت در ابتداء اسلام آمد که هنوز فرمان بقتال نیامده بود، و مسلمانان
 را قوت نبود بس از آن اسلام قوی شد، و مسلمانان انبوه شدند، و آیت قتال آمد، و این

منسوخ شد . قال بعضهم : فی هذه الآية دلالة ان على المحق ان يكف عن سب السفهاء الذين يتسرعون الى سبّه مقابله له ، لأنه بمنزلة البعث على المعصية .

« كذلك زيننا لكل امة عملهم » - اين بر آراستن عمل بر ايشان همچون آن مهر است بر دل ايشان ، كه گفت : « ختم الله على قلوبهم » ، « بل طبع الله عليها بكفرهم » . جای ديگر گفت : « افمن زين له سوء عمله فرآه حسناً » ، و معنى آنست : كما زيننا لهؤلاء المشركين عبادة الأوثان وطاعة الشيطان بالحرمان والخذلان ، زيننا لكل امة عملهم من الخير والشر . و قيل : زيننا لكل امة ما فرطنا عليهم من الأعمال ، فأخرجناها حسنة . كأنه قال : احسنوا المجادلة ، فاننا امرنا كل امة بأحسن الاعمال و أزينها . « ثم الى ربهم مرجعهم » يعنى فى الآخرة ، « فينبئهم بما كانوا يعملون » - اين درموضع تهديد است ، يعنى يخبرهم و يجازيهم بذلك .

« وأقسموا بالله جهداًيمانهم » - اى اجتهدوا فى المبالغة فى اليمين . كلبى ومقاتل گفتند : هر كه سو کند خورد بالله ، آن جهد يمين بود . مفسران گفتند : كافران مكّه از رسول خدا (ص) آیات و معجزات خواستند ، گفتند : يا محمد ! موسى را عصا بود كه چشمهاى آب از آن عصا روان شد ، وعيسى را مرده زنده كردن بود ، و صالح را ناقه بود . تونيز آيتى نماى ، تا بر صدق تو گواهي دهد . رسول خدا (ص) گفت : چه خواهيد از آيات ، گفتند : اين كوه صفا را زر گردان ، و مردگان ما را بعضى زنده گردان تا باما بگويند كه تو بر حقى يا بر باطل ، يا فرشتگانرا بما نماى آشكارا ، تا از بهر تو گواهي دهند رسول (ص) گفت : اگر از آنچه ميخواهيد لختى بيارم ، بر آن هستيد كه تصديق كنيد ؟ ايشان سو گندان ياد كردند كه تصديق كنيم ، و ايمان آريم ، و مسلمانان نيز بر ايمان ايشان حريص بودند . گفتند : يا رسول الله ! از خدا ميخواه (۱)

تا ازین آیات لختی فرو فرستد ، تا مگرایشان ایمان آرند . **مصطفی (ص)** همت کرد که دعا کند ، و آیت و معجزات خواهد ، چنانکه ایشان در خواسته‌اند . **جبرئیل** آمد و گفت : یا محمد ! الله میگوید : آنچه خواهی بتو دهم ، و آیت نمایم ، لکن اگر نگرند ، و تصدیق نکنند ، در حال عذاب فرستم ، و اگر آن آیات نخواهی ، در حال عذاب نفرستم ، و اگر از ایشان یکی توبت کند پذیرم . رسول خدا گفت صلی الله علیه وسلم : « بل أترکهم حتی یتوب تائبهم » . فأنزل الله عزوجل : « وأقسموا بالله جهد ایمانهم » ای حلفوا لئن جاءهم النبی (ص) بآیه کما کانت الانبیاء یجیء بها الی قومهم ، لیؤمنن بها . سوگندان یاد کردند که : اگر محمد آیتی آرد بوی بگردند . رب العالمین گفت : « قل انما الایات عندالله » وهو القادر علیها ان شاء ارسلها . ای محمد اکوی این آیات و معجزات نزدیک الله است ، اگر خواهد فرستد . « وما یشعرکم » - اینجا وقف نیکو است ، یعنی : وما یدریکم ایمانهم ؟ شما ایمان ایشان چه دانید ؟ شما غیب ندانید . آنکه بر سبیل ابتدا قطعی حکم کرد ، و گفت : « انّھا » بکسر الف بر قراءت **مکی** و **ابو عمرو** ، « اذا جاءت لایؤمنون » البته ایشان چون آیت و معجزات بینند هم منگروند . قراءت باقی « انھا اذا جاءت » بفتح الف ، سخن در اول بیوسته ، و بر این قراءت سخن در « انّما الایات عندالله » تمام شد ، پس بر سبیل ابتدا گوید : « وما یشعرکم انّھا اذا جاءت لایؤمنون » یعنی وما اشعرکم ! چون نیک دانید شما که کروید کان اید که ایشان چون آیت بینند هم منگروند . وجهی دیگر : و ما یشعرکم لعلھا اذا جاءت لایؤمنون . و روا باشد که « لا » صلت نهند و زیادت ، چنانکه گفت : « ما منعک الاتسجد » یعنی : ان تسجد ، « و حرام علی قریة اهلکناھا انّهم لا یرجعون » ای : یرجعون الی اهلیم . شامی و حمزه « لا تؤمنون » بتا خوانند خطاب با مشرکان . میگوید : شما که مکذبان اید نیک دانید که چون آیت آید هم منگروید .

« وقلب افئدتهم وابصارهم » - بر گردانیم دلهای ایشان ، که بر آنند که اگر آیت بینند بگردند ، تا اگر آیت بینند بنگروند ، که در ازل حکم شقاوت بر ایشان رفته ، ومن اسقطته السوابق لم تنعشه اللواحق . میگوید : دلهای ایشان و دیدههای دل ایشان و خرد ایشان بر گردانیم از پذیرفتن حق ، وایمان آوردن بآیات . « کمالم يؤمنوا به » - یعنی بالقرآن و بمحمّد ، « اول مرّة » اتّهم الايات مثل انشقاق القمر وغيره . میگوید : دلهایشان بر گردانیم تا همچنانکه باوّل بار که انشقاق قمر و امثال آن دیدند بنگرویدند ، بدوم بار که آیات طلب میکردند ، ودرخواستند ، چون بینند هم بنگروند . کلبی گفت : « کما لم يؤمنوا » یعنی قوم صالح و قوم موسی و عیسی و الامم الخالية بما سألوا من الايات قبلها ، كذلك كفار مكّة لا يصدقون بها ان جاءتهم دليله قوله تعالى « اولم يكفروا بما اوتى موسى من قبل » ؟! ابن عباس گفت : المرّة الاولى دار الدنيا ، یعنی : وقلب افئدتهم و ابصارهم عن الايمان لو ردّوا من الاخرة الى الدنيا ، فلا يؤمنون کما لم يؤمنوا في الدنيا قبل مماتهم . نظيره : « ولو ردّوا لعادوا لمانها عنه » . وجهی دیگر آنست که در نوبت اوّل رفت ، وهو اشبه الاقارب ، والله اعلم . « ونذرهم في طغيانهم يعمهون » ای فی عتوّهم وضلالنهم يتردّدون لانخرجهم منها .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « وجعلوا لله شركاء الجن » الابه - سدّت بصائرهم و کلت ضمائرهم ، فاکتفوا بكلّ منقوص ان يعبدوه ، ورضوا بكلّ مخذول ان يدعوه . راندگان حضرت اند و خستگان عدل و سوختگان قهر . بتیغ هجران خسته ، و بمیخ « ردّوا » بسته . آری ! کارست ساخته ، و قسمتی رفته ، نفزوده و نکاسته . چتوان کرد که الله حنین خواسته . صفت آن بیگانگان است که خدایرا نشناختند ، و به بیحرمتی و ناپاکی آواز شرك بر آوردند ،

و دیگری را با وی در خدائی انباز کردند، تا از راه هدی یفتادند. امروز در ماتم بیکانگی و مصیبت جدائی، و فردا علی رؤس الاشهاد فضاحت و رسوائی، و در سرانجام خشم الهی و عذاب جاوداتی.

« بدیع السموات والارض » توحید است. « انی یکون له ولد ولم تکن له صاحبة » تنزیه است « وخلق کل شیء وهو بکل شیء عليم » تعظیم است. اما توحید آنست که در هفت آسمان و هفت زمین خدا است، که یگانه و یکتا است. در ذات بی شبیه، و در قدر بی نظیر، و در صفات بی همتا است. تنزیه آنست که از عیب پاک است، و از نقصان منزّه و مقدس، و از آفات برهی، نه محل حوادث، نه حال گرد، نه نوعت، نه تغیر پذیر. پیش از کی قایم، پیش از کرد جاعل، پیش از خلق خالق، پیش از صنایع قدیر. تعظیم آنست که بقدر از همه بر است، و بذات و صفات زبر است. علو و برتری صفت و حق اوست، توان بر کمال و دانش تمام نعت عزت اوست. نه در نعت مشابه، نه در صفت مشارک. نه در ذات بسته آفات، نه در صفات مشوب علّات در صنعهاش حکمت پیدا، در نشانهاش قدرت پیدا، در یکتائیش حجت پیدا. همه عاجزند و او توانا، همه جاهل اند و او دانا، همه در عددند و او احد، همه معیوبند و او صمد، لم یلد ولم یولد، از ازل تا ابد، نه فضل او را رد، عزت او پیش و همها ست. « لاتدرکه الابصار و هو یدرک الانصار » نادر یافته شناخته، نا جسته یافته، نا دیده دوست داشته.

نا دیده هر آنکسی که نام تو شنید دل نامزد تو کرد و مهر تو گزید.

پس از نزول این آیت کراسد که دعوی علم کیف صفت کند؟ یا حق را جل جلاله محاط و مدرک داند. او که دعوی علم کیف کند، دعوی باطل و مدعی مبطل است و او که ویرا عز سبحانه مدرک و محاط داند معطل است. احاطت بکیفیت و کمیت قدرت چون توان که آنچه آثار قدرت است از مخلوقات، اوهام و افهام مادر آن متحیر است.

نه بینی بعین العیان که آب را رفتن است، والله میگوید در قرآن که : خاک را گفتن است، و نه آب را جان ، و نه خاک را زبان ، دریافتن این معقل چون توان ! پس جز از قبول ظاهر و تسلیم باطن چه درمان ! ظاهر قبول کن و باطن بسپار، و هر چه محدث است بگذار، و طریق سلف دست بمدار . زینهار زینهار ! که الله میگوید : « لاتدر که الابصار ». یکی از عالمان طریقت میگوید : « لاتدر که الابصار » سیاست قدم صفت (۱) است که از صحرای بی نیازی جلال خود بر سالکان راه جلوه میکند، میگوید : ما را دیده‌های فانی و عقلهای مطبوع در نیابد که در ذات و صفات ما به مائه عقل عقلاء نیست ، وهم و فهم از ما چه نشان دهد که منشور صفات ما را توقیع جز « لیس کمثله شیء » نیست . « لم یزل ولا یزال » نعت جبروت ما است ، صفت حدمان را با جلال قدم چه کار ! ازل و ابد مرکب قضا و قدر ما است . محو و صحو را با ما چه خویشی ! وحدانیت و فردانیت نعت تعزّز ما است . آب و خاک را با ما چه مناسب ! اگر نه آفتاب جلال « و هو یدرک الابصار » از ولایت « لطیف و خبیر » بر شما تافتی ، عواصف « لاتدر که الابصار » دمار از جان شما بر آوردی، و بکتم عدم باز مردی ، لکنّه عز جلاله باللطف معروف و بالفضل موصوف . بینده نوازی معروف است ، و بمهربانی موصوف ، بلطف خود و از آمده (۲) بوفاء امید داران ، بفضل خود پذیرنده حقیرهای پرستندگان، و بکرم خود سازنده کار بندگان در دوجهان

« قد جاءکم بصائر من ربکم » - جای دیگر گفت : « قد جاءکم موعظة من ربکم » . جای دیگر گفت : « قد جاءکم برهان من ربکم » - جای دیگر گفت : « قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین » ، آمد بشما از خداوند شما چراغی روشن ، بندی بلیغ، نوری تمام ، حجتی آشکارا ، نامه‌ای پیدا . چراغی که دلها افزود ، نوری که روح جان افزاید ، ذکری که سرّ بنده آراید. نامه‌ای که بنده بدان نازد ، نامه‌ای وحه نامه‌ای که

راه بنده بدان گشاده ، انصاف وی در آن داده ، کار دین وی بدان ساخته ، جبل وی بدان پیوسته ، دل وی بدان آراسته ، عیب وی بدان پوشیده ، دین وی بدان کوشیده ، کوش وی بکلید آن گشاده ، سعادت و پیروزی خود در آن یافته . نامه‌ای که چراغ دلها است ، شستن غمها است ، شفاء دردها است « شفاء لما فی الصدور » . چراغ تنبیه است ، چراغ شرم که ازدل ناپاکان تاریکی شوخی ببرد . چراغ علم که ازدل جاهلان تاریکی سفه ببرد . نامه‌ای که بنده را بآن در دنیا حالات طاعت ، بدر مرگ فوز و سلامت ، در گور تلقین حجت ، در قیامت سبکباری و رحمت ، در بهشت رضا و لقا و رؤیت .

« اتبع ما اوحی الیک من ربک » - وحی دیگر است و رسالت دیگر . وحی آنست که در خلوت « او أدنی » سر آ سر بدویوست که : « فأوحی الی عبده ما اوحی » . رسالت آنست که بظاهر بوی فرو فرستادند که : « وهو الذی انزل علیک الکتاب » یعنی بواسطه جبرئیل . پس گفتند : یا محمد ! آنچه بواسطه جبرئیل فرو آمد بخلق رسان : « بلغ ما انزل الیک من ربک » ، و آنچه بخلوت یافتی از وحی ما ، سر دوستی است گوش دار و برپی آن باش : « اتبع ما اوحی الیک من ربک » .

« و أقسموا بالله » الایة - وعدوا من انفسهم الایمان لو شاهدوا البرهان ، و لم یعلموا انهم تحت قهر الحکم ، وما یغنی وضوح الأدلة لمن لا یساعده سوابق الرحمة . السبیل واضح ، والدلیل لائح ، ولكن کما قل :

و ما انتفاع اخی الدنیا بمقلته اذا استوت عنده الانوار و الظلم .

الجزء الثامن

١٤ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « ولو أننا نزلنا إليهم الملائكة ، واکر ما فرو فرستادیمی بایشان فرشتگان » و کلمهم الموتی « ویدران مردگان ایشان زنده شدی و با ایشان

سخن گفتی (۱) « و حشرنا علیهم کلّ شیء » و ما همه چیززنده و کوننده انگیختیمی و پیش ایشان آوردیمی تا گواهی دادندی (۲) « قبلا » قبیل قبیل، جوک جوک (۳) « ما کانوا لیؤمنوا » ایشان آن نبودندی که بگرویدندی (۴) « الا ان یشاء الله » مگر که خدای خواسته بودی (۵) « ولكن اکثرهم یجهلون (۱۱۱) » لکن بیشتر ایشان آنند که نمی دانند .

« و كذلك جعلنا » همچنان کردیم « لكلّ نبی » هر پیغامبری را « عدوآ » دشمنانی « شیاطین الانس والجن » شوخان و نا پاكان آدمی و پری « یوحی بعضهم الی بعض » فرا تن یکدیگر میدهند « زخرف القول » آرایش سخن « غرورا » بفریب (۶) « ولو شاء ربك » و اگر خواستی (۷) خداوند تو « ما فعلوه » آنچه دشمنان وی کردند هرگز نکردندی (۸) « فذرهم » گذار ایشان را « وما یفترون (۱۱۲) » و آن دروغها که می ساختند .

« ولنصفی الیه » و تا بآن تکذیب و افترا چسبد و کراید « افئدة الذین لایؤمنون بالآخرة » دلهای ایشان که بنمی گروند بروز رستاخیز « ولیرضوه » و آنرا تا بیسندند از خویشتن، آن افترا که در آن اند « ولیقترفوا ما هم مقترفون (۱۱۳) » و تا بکنند آنچه ایشان کنند آن در علم خدا و خواست او .

« افغیر الله ابتغی حکماً » و من جز از خدای داوری و فرمان رانی جویم؟ « و هو الذی انزل الیکم الكتاب » و او آنست که فرو فرستاد بشما این نامه « مفصّلاً » باز گشاده و پیدا کرده احکام آن و حکم آن از یکدیگر « والذین آتیاهم

۱- الف : زنده شدید... گفتید . ۲- الف : انگیختید ... آوردید ... دادندید .

۳- ج : جوق جوق . ۴- الف : نبودندید که بگرویدیدید . ۵- الف : خواهید .

۶- ج : بفریب . ۷- الف : خواستید . ۸- الف : نکردندید .

الكتاب ، وایشان که ما ایشانرا تورات دادیم « يعلمون » میدانند « أنه منزل من ربك » که این قرآن فرو فرستاده ایست از خداوند تو « بالحق » براستی و سزا « فلا تكونن من المترین (۱۱۴) » تو که محمدی از در کمان افتادگان مباش .

« وتمت كلمة ربك » تمام شد و سپری ، و یشی کرد و راست آمد سخن خداوند تو بودنیها را « صدقاً » بر راستی « وعدلاً » و همواری بر راستی و داد « لا مبدل لكلماته » نیست بدل کننده گفتههای ویرا « وهو السميع العليم (۱۱۵) » و اوست آن خداوند شنوای دانا .

« وان تطع » و اگر فرمان بری و مراد نگه داری « اكثر من في الارض » آن بیشتر کس که در زمین است « يضلوك عن سبيل الله » ترا از راه راست بیراه کنند « ان يتبعون الا الظن » نیستند مگر بر پی برندهای بینداشت « وان هم الا يخرصون (۱۱۶) » و نیستند مگر در دروغی که میسازند .

« ان ربك هو اعلم » خداوند تو میداند و او داناتر ، « من يضل عن سبيله » بآنکس که کم گشته از راه او « وهو اعلم بالمهتدين » (۱۱۷) و او داناتر دانائی است بایشان که راه یافتگان اند بحق .

« فكلوا » بخورید « مما ذكر اسم الله عليه » از آنچه بر کشتن آن خدا را یاد کردند « ان كنتم بآياته مؤمنين (۱۱۸) » اگر بسخنان او گرویدگان اید .

« ومالكم » وجه رسید شما را و چه عذراست ؟ « الا تأكلوا » که نخورید « مما ذكر اسم الله عليه » از آنچه بر کشتن آن الله را یاد کردند « و قد فصل لكم » والله خود تفصیل داد و گشاده باز نمود « ما حرم عليكم » آنچه بسته و حرام کرد بر شما « الا ما اضطررتم اليه » مگر آنچه بیچاره مانید فرا آن از خوردن مردار بوقت ضرورت « وان كثيرآ » و فراوانی از مردمان « يضلون » بیراه میشوند « بأهوائهم »

بخواها و بایستهای خویش « بغير علم » بی هیچ دانش « ان ربك هو اعلم » خداوند تو است که دانایتر از همه دانایان است « بالمعتدین » باندازه در گذارند کان .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « ولو أننا نزلنا إليهم الملائكة » الآية - این علمها از آن است که الله بآن متفرد است، که این چیزهائی است نابودنی ، والله میداند که اگر آن بودی چون بودی . و درین آیت جواب قومی است که از وی چیزهائی از معجزات درخواستند . قومی گفتند : « لولا انزل علينا الملائكة » ؟ ! قومی گفتند : « ايتو بآئنا » . جواب داد ایشانرا که : « ولو أننا نزلنا إليهم الملائكة » فرأوهم عياناً « و كلمهم الموتى » فشهدوا لك بالصدق والنبوة . همانست که در سورة الرعد کف : « ولو أن قرآناً سیرت به الجبال اوقطعت به الارض او كلم به الموتى » ، و این آن بود که کافران مکه از مصطفی (ص) درخواستند که اگر پیغامبری کوه صفا از جای خویش روان گردان ، تا زمین مکه بر ما فراخ گردد ، و زمین را بریده گردان تا چشمها بیرون دهد ، و ما کشت زار کنیم ، و پدران ما زنده گردان تا بر صدق تو گواهی دهند . رب العالمین گفت : اگر من حکم کنم که قرآن بر کوه خوانند و روان گردد ، یا بر زمین خوانند و چشمها پدید آید ، یا بر مردگان خوانند تا زنده شوند ، و سخن گویند ، بهیچ حال ایشان ایمان نخواهند آورد ، که ایشان در علم من همیشه کافران بودند ، و در ازل حکم شقاوت (۱) بر ایشان رفته . این همچنانست که نوح را گفت : « لن يؤمن قومك الا من قد آمن »

« وحشرنا عليهم » - ای : جمعنا عليهم « کل شیء فی الدنيا قبلاً » یکسر قاف

بر قراءت هد فی و شامی یعنی معاينة و مواجهة، برابر، رویا روی ، و منه قول النبی (ص)

حين سألہ ابوذر اكان آدم نبياً؟ فقال: «نعم كان نبياً كلمه الله عز وجل». «قبلاً»،
 ای عیاناً و مواجهه. باقی بضممتین خوانند. «قبلاً» یعنی قبیل قبیل جوك جوك (١). قبل
 جمع قبیل است، و قبائل جمع قبیله. عرب ایشانرا که از يك ثراد باشند قبیله گویند.
 «ماكانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله» - یعنی: الا ان یهدیهم الله، «و لكن
 اکثرهم یجهلون» - این جهل قدر است. ایشان نمیدانند که هدی و ضلالت بمن است.
 همچنانکه آنجا گفت: «ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تكونن من الجاهلین» ای:
 من الجاهلین بالقدر.

«و كذلك جعلنا لكل نبی عدواً» - ای اعداء، و هم فراغنة الانبیاء. هر
 پیغامبری را فرعونى بود بروز کار وی، چون نمرود بروز کار ابراهیم، ولید مصعب
 بروز کار موسی، دیگری بروز کار عیسی، بوجهل و امثالوی بروز کار محمد (ص).
 رب العزّة ایشانرا بر سر پیغامبران مسلط کرده، تا نواب و درجات پیغامبران بیفزاید
 بآن رنجها که میکشیدند، و بلاها که ازیشان می دیدند. و هیچ کس را آن رنج نبود که
 رسول عربی را بود صلی الله علیه و سلم، میگوید: «ما اودى نبی مثل ما اودیت قط»،
 و دشمنان وی از آن شیاطن الانس ولید مغیره بود و اسود بن عبدالمطلب و اسود
 بن عبد یغوث و الحارث بن قیس بن عدی و العاص بن وائل و ابوجهل بن
 هشام و العاص بن عمرو بن هشام و زمعة بن الاسود و النضر بن الحارث و
 الاسود بن عبد الاسود و عتبة و شیبہ ابنا ریعہ و عقبه بن ابی معیط و الولید بن
 عقبه و ابی و امیه ابنا خلف و نبیّه و منبّه ابنا الحجاج و عتبة بن عبد العزی و معتب
 بن عبد العزی. میگوید: یا محمّد! کما ابتلیناک بهؤلاء القوم، كذلك جعلنا لكل
 نبی عدواً. همانست که در فرقان گفت: «و كذلك جعلنا لكل نبی عدواً من المجرمین».

آنکه بیان کرد که اعدا که اند: «شیاطین الانس والجن» - شیطین منصوب است بر بدل، و روا باشد که مفعول ثانی بود، ای: جعلنا شیاطین الانس والجن اعداء للانبیاء.

و در معنی این آیت علماء تفسیر مختلف اند. عکرمه وضحاك و سدی و کلیبی گفتند: شیاطین در جن اند نه در انس، و شیاطین الانس یعنی الی مع الانس، و شیاطین الجن ای الی مع الجن، و این آنست که ابلیس لشکر خویش که فرزندان وی اند دو گروه کرد: گروهی به انس فرستاد و گروهی بجن، و هر دو گروه دشمنان رسول خدا (ص) و دشمنان دوستان او اند، و آنکه هر زمان بر یکدیگر رسند، شیطان که بر انس مسلط کرده با آن شیطان گوید که بر جن مسلط کرده که من صاحب خود را بیراه کردم بفلان کار و فلان معصیت که بروی آراستم، تو نیز همجنین کن، و شیطان الجن با شیطان الانس همین سخن گوید بابتدا چون بروی رسد. اینست که الله گفت: «یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً». قومی دیگر گفتند که: در انس شیاطین اند چنانکه در جن، و معنی شیطان متمرّد است ازین شوخ ناپاک، بر معصیت دلیر، و برخدا عاصی. چون شیطان الجن از اغواء مؤمن درماند، و عاجز گردد، دسب در شیطان الانس زند، و فرا سر مؤمن کند، تا او را در فتنه افکند، چنانکه رسول خدا (ص) گفت فرا بوذر که «یا باذر! هل تعوذ بالله من شر شیاطین الجن و الانس؟» قال: قلت یا رسول الله! و هل للانس من شیاطین؟ قال: «نعم، هم شر من شیاطین الجن»، و قال مالك بن دینار: ان شیطان الانس اشدّ علی من شیطان الجن، وذلك انی اذا تعوذت بالله ذهب عني شیطان الجن، و شیطان الانس یجیء فیجرّنی الی المعاصی عیاناً.

«یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً» - زخرف القول باطله الذی زین و وشى بالكذب، و المعنی انهم یزینون لهم الاعمال القبیحه، فیغرّونهم غروراً. «ولو شاء ربك ما فعلوه» - ای یمنع الشیطان عن الوسوسة للجن و الانس، والله یمتحن

عباده بما يعلم انه الابلغ في الحكمة ، والاجزل في الثواب ، والا صلاح للعباد . « فذرهم »
يعنى خل عنهم ، « وما يفترون » من التكذيب . قيل : نسختها آية السيف .
« ولتصغى اليه » - اى : اراد الله لتصغى الى التكذيب والافتراء ، « قلوب الذين
لا يؤمنون بالآخرة » الله خواست كه دلهای نا كرویدگان بآن تكذيب و افترا كرايد ،
« وليرضوه » و تا آن افترا از خویشان بپسندند ، « وليقتربوا » اى ليكتسبوا ما هم
مكتسبون . و گفته اند : « ولتصغى » معطوف است بر آیت پیش ، تقدیره : يوحى بعضهم
الى بعض ليغروهم ولتصغى اليه ، ورين معنى لام ناصبه است نه لام امر بر معنى تهديد
چنانكه قومى گفتند . يقال : صغوت اليه صغواً و صغواً ، وصغيت أصغى بالياء ايضاً ، و
أصغى يصغى اصغاء . وأصله الميل الى الشيء لغرض من الاغراض . و معنى الاقتراف
الاكتساب ، يقال : خرج يقترف اهله ، اى : يكتسب ، وقارف فلان هذا الامر ، اذا وقعه وعمله ،
وقرفتنى بما ادعيت على ، اى : رميتنى بالريبة ، وقرف القرحة ، اذا قشر منها ، و اقترف
كذباً ، اى اختلقه .

قوله : « افغير الله ابتغى حكماً » - اينجا قول مضمراست ، يعنى : قل لأهل مكة :
افغير الله ابتغى حكماً قاضياً بينى و بينكم ؟ معنى آنس كه : اهل مكة را كوى : هيچ
كس را روا باشد كه از حكم الله برگردد ، و آنرا نپسندد ، و بدان رضا ندهد ؟ يا هيچ
كس دانيد كه حكم وى برابر حكم الله آيد ، تا با حكم وى گرديم در آنچه ميان من و
شما است ؟ كلبى گفت : يعنى اطلب رباً اعبد ، چنانكه جاى ديگر گفت : افغير الله ابغى
رباً ؟ ! جاى ديگر گفت : « افغير الله تأمرونى اعبد » ؟ ! مقاتل گفت : افغير الله ابتغى
حكماً فى نزول العذاب ؟ !

« وهو الذى انزل اليكم الكتاب » - اى القرآن مفصلاً مبيناً فيه امره ونهيہ .
« والذين آتيناہم الكتاب » وايشان كه تورات و انجيل داديم ايشانرا « يعلمون أنه

منزل من ربك ، - شامی و حفص منزل بتشديد خوانند، من التثنية. باقی بتخفيف خوانند ، من الاقترال ، و هر دو یکسانند . يقال : ترّته و انزلته . میگوید: اهل کتاب از جهودان و ترسایان میدانند که : این قرآن منزل است از نزدیک خداوند تو. آنکه گفت: « فلا تكونن من الممترین » - « امترأ » تردّد است در رأی و در سخن، یعنی: لا تكونن من الشّاكین انهم يعلمون ذلك . عطا گفت : « والذين آتيناهم الكتاب » سران و مهتران اصحاب رسول خدا اند : ابوبکر و عمر و عثمان و علی و ابوعبیده و سعید بن زید و عبیده بن الحارث و طفیل بن الحارث و مسطح بن اثاثه و وهب الغامدی و ابوسلمة بن عبدالاسد و الارقم بن ابی الارقم و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص و طلحه و الزبیر و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولى ابی حذیفه و ابو حذیفه بن عتبة بن ربيعة و ابن مظعون و معمر بن الحارث الجمحی و حبش بن حذافه و اخوه و بلال و صهیب بن سنان رضی الله عنهم .

« وتمت كلمة ربك » - این قراءت کوفی و یعقوب است . باقی « کلمات ربك » خوانند بجمع ، و معنی هر دو یکسانست . میگوید : تمام شد و راست آمد قول خداوند تو که : پیغامبران را و مؤمنان را بر عموم نصرت دهم ، چنانکه گفت : « انّا لننصر رسلنا والذين آمنوا » ، و محمد را علی الخصوص نصرت دهم روز بدر ، و دشمنان ویرا هلاک کنم . این وعده که داده بود راست کرد ، و آنچه گفته بود تمام شد و بسر برد ، و آن وعید که دشمن را داده بود ، و حکم تعذیب که برایشان کرد عدل بود ، اینست که گفت : « صدقاً و عدلاً » یعنی : صدقاً فیما وعد ، و عدلاً فیما اوعد و حکم ، لا تبدیل لقوله فی نصر محمد لأن قوله حق . و قيل : « لا تبدل لكلماته » ای لا مغيّر لحكمه ، و لا خلف لموعده . « وهو السميع » لتضرع اوليائه ، و لقول أعدائه ، « العليم » بما قلوب الفريقين . روى عن النبى (ص) انه قال: « سبق القضاء وجفّ القلم بالسعادة لمن آمن و اتقى ، والشقاوة

لمن كفر وعصى . وكان قتادة يقول : هو كتاب الله لا يزيد فيه المقرون ولا ينقصون .
 « و ان تطع اكثر من في الارض » - گفته اند كه : اين در شأن دانشمندان
 جهودان است ، و بيشتر ساكنان آن زمين در آن وقت ايشان بودند ، و ايشان دو قوم
 بودند . بيشتر ايشان بودند كه بر پي هواء خود پرپنداشتي ميرفتند ، و ظني مي بردند ، و
 دروغها برمي ساختند ، و قومي در كار رسول خدا يقين بودند ، و صدق وي ميشناختند ،
 اما بمعافدي برخاسته بودند . اينست كه الله گفت : « ان يتبعون الا الظن وان هم الا
 يخرصون » . اگر كسي گويد ايشان كه بر ظن بودند ، و يقين نمي دانستند ، تعذيب
 ايشان بر ظن روا باشد يا نه ؟ جواب آنست كه : رب العزة بر ظن تعذيب ميكند ، كه
 ميگويد جل جلاله : « وما خلقنا السماء والارض وما بينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا
 فويل للذين كفروا من النار » . و چه حجت آنست كه : ايشانرا بر ظن تعذيب از آن
 كرد كه در طلب بصيرت از موضع خویش تفصير كردند ، و بر پي هواء خود رفتند ، و
 التماس بصيرت و طلب حقيقت و يقين بگذاشتند ، و بر ظن وجهل اقنصار كردند ، لاجرم
 مستوجب عذاب گشتند .

ابن عباس گفت : « و ان تطع اكثر من في الارض » در شأن مشركان عرب
 آمد كه با رسول خدا و مؤمنان جدال در گرفتند در خوردن مردار ، و گفتند : تأكلون
 ما قتلتم ولا تأكلون ما قتل ربكم الله گفت : « ان يتبعون الا الظن » يعنى فى تحليل
 الميتة ، « و ان هم الا يخرصون » يكدبون فى تحليل ما حرم الله مگويد : ايشان بر
 بي ظن مبروند در تحليل مردار ، كه مي ندارند كه اين مردار حلال است ، و نه حنانست
 كه ايشان ميگويند ، كه ايشان دروغ ميگويند ، و حرام كرده خدا هر گز حلال نبود .
 « ان ربك هو اعلم من يضل عن سبيله » - زجاج گفت : موضع « من » رفع
 است بابتداء ، و افظ آن لفظ استفهام است ، يعنى : هو اعلم اى الناس يضل عن سبيله ،

کقوله : « نعلم ای الحزین احدى لما لبثوا » ، و بقول بصریان موضع « من » نصب است بر ترع خافض، تا اول و آخر مقابل یکدیگر بود ، یعنی : هو أعلم بالضال عن سبيله وهو أعلم بالمهتدين. قراءت نصیر از کسائی « یضل » ضم یا اس، ای : هو أعلم بالضل عن سبيله .

« فكلوا مما ذكر اسم الله عليه » - این در جواب قومی است از عرب که چیزهائی از جانوران می حرام کردند خوردن آن از بحیره و سائبه و وصیله و حامی . رب العالمین میگوید : نخورید اگر مؤمنان اید ، آنچه الله حلال کرده است ، و در کشتن آن نام خدا یاد کردند. آنکه تا کید را گفت :

« وما لكم الا تأكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم » - چه عذر آرید که نخورید آنچه الله حلال کرد و بر کشتن آن الله یاد کردند ؟ و الله خود تفصل محرّمات داد ، و آن مفصل در سورة البقرة گفت ، و در صدر سورة ما تدة ، و ذلك فی قوله : « حرم علیکم المیتة والدم » الایة . آنکه گفت : « الا ما اضطررتم الیه » - ای : من اكل المیتة عند المخصه و المجاعة من غیر نفی و لاعدوان او تجانف لائم ، وقد مضی شرحه فی المائدة . نافع و حفص از عاصم « فصل » بفتح فا و « حرم » بفتح حا خوانند . ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر بضم فا و ضم حا خوانند . ابو بکر از عاصم و حمزه و کسائی فصل بفتح فا خوانند و حرم بضم حا « الا ما اضطررتم الیه » - یعنی دعتکم الضرورة الى اكله مما لا یحل عند الاختار

« وان كثيراً لیضلّون » - عاصم و حمزه و کسائی بضم « یا » خوانند ، و معنی آنست که : فراوانی از مردمان یعنی کفار مکه بیراه میکنند بهواها و بایستهای حوبش باقی « لیضلّون » بفتح « یا » خوانند یعنی بی راه میشوند (۱) بهواها و بایستهای

خویش، نه بر بصیرتی و بر علمی که ایشانرا در آن است « ان ربك هو أعلم بالمعتدين » -
این اعتدا ایدر (١) آنست که آنجا گفت : « فمن اضطر غير باغ ولا عاد » . میگوید :
خداوند توانست که دانا است باندازه در گذارند کان .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « ولو أننا نزلنا إليهم الملائكة ، الآية » - مردودان حضرت را
میگوید ، و مطرودان قطیع را که . اگر ما فریشتگان آسمانرا ازین مقرّبان و
کروبیان ، سفره و برره ، و رقباء قصا و قدر و امناء در گاه عزّت بزمین فرستیم ، تا آن
مهجوران را بما دعوت کنند ، و ازما خبر دهند ، و مردگان زمین را حشر کنیم ، تا بر
درگاه ما ارشاد کنند ، و جملة حیوانات و حمادات و اعیان و اجرام مخلوقات ، و صورت
ذات مقدرات ، و آحاد و افراد معلومات ، همه را منطق گردانیم ، و ایشان فرستیم ،
تا آیت الهیت ما و اعلام ربوبت ما بر ایشان عرضه کنند ، و هرچه خبر بود همه سینند
و بدانند تا من که خداوندیم نخواهم ، و ایشانرا راه نمایم ، ایمان نیارند ، و راه شناخت
ما نبرند . مشنی خالك را چه رسد که حدیب قدم کند اگر نه عنایت قدیم و خواست آن
کریم بود !

دل کیس که گوهری فشاند بی تو یا تن که بود که ملك راند بی تو
والله که خرد راه نداند بی تو حان زهره ندارد که نماید بی تو

اعتقاد اهل سنت آنست که تا رب العزة خود را ما دل نده تعریف نکند ،
و شواهد صفات قدیم در دل نده ست نکند ، نده بشاخت وی راه ببرد . ازینجا گفته اند
علماء سنن وائمة قدوت که : المعرفه تجب بالسّمع ، و تلزم بالبالاع ، و تحصل بالنعریف

آری! شمعیت تا خود کجا بر افروزد! جوهریست تا کجا ودیعت نهد! یقول الله عز وجل: «سرّ من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادى». شناختی باید و آشنائی هر دو بهم، تا نشانه این کار شود، و شایسته این خلعت گردد. دعوی آشنائی بی شناخت جحد است، چنانکه از آن بگاتنگان خبر میدهد که: «نحن ابناؤه الله واحباؤه». و شناخت بی آشنائی عین مکر است، چنانکه آن مهجور در گاه و سراسقیا ابلیس که شناخت بود اورا، و آشنائی نه، نهایت و بدایت او هر دو از عین مکر در فعر کفر پیوشیده بودند. بظاهر صورت ملکی داشت، و نقاب تقدیس بر بسته، و باطنی خراب. هزاران سال بساط عبادت پیهموده بر امید وصل، چون پنداشت که دیده املش گشاده شود، یا نفحه وصال درویش وزد، از سماء سمو برخاک لعنت افتاد که: «وانّ عليك لعنتی»:

گفتم جو دلم با تو قرین خواهد بود مستوجب شکر و آفرین خواهد بود
بالله که گمان نبردم ای جان و جهان که امید (۱) مرا فذلك این خواهد بود

«و کذلك جعلنا لکل نبی عدواً» - هر که رست وی عالی تر بلاء وی تمامتر! هر که بحق نزدیکتر و دل وی صافی تر، نفس وی بدست دشمن گرفتارتر! آری بی غصه و محنت قصه محنت نتوان خواند! بی زهر بلا شهد ولا نتوان یافت! بنگر که آدم صفی آن غرس تکریم حق، و برورده تقدیس، چه دید از آن دشمن خویش ابلیس! یقول تعالی: «فازّاهما الشیطان عنها فأخرجهما مما کانافیه»، و آن دیگر شیخ بمغامبران و پد رجهانیان نوح (ع) از قوم خویش بنگر که چدید! نهصد و اند سال ایشانرا دعوت کرد. هر روز او را حندان نزدند که بیهوش شدی. و فرزندان خود را بر معادات او وصیت کردند (۲) و آن مهتر برین بلبت صبر میکرد، و امید یایمان ایشان میداشت، تا او را گفتند: «لن یؤمن من قومک الا من قد آمن» گفت: بارخدا یا! چون امید بریده گشت، و روی

صلاح پدید نیست ، بودن ایشان در دنیا جز زیادت فساد و سبب خرابی نیست. « لا تذکر علی الارض من الکافرین دیاراً ». و از آن پس ابراهیم پیغامبر که شجره توحید بود ، شب و روز بزانو در افتاده ، و شبست سفید (۱) در دست نهاده که : « واجتنبنی و بنی^۲ اُن نعبد الاصلنام ». بنکر که او را از آن نمرود طاغی چه رسید ! و از معانده و مکابره وی چه مقاساة کشید ! و علی هذا پیغامبران یکان یکان هود و صالح و لوط و زکریا و یحیی و عیسی و موسی ، از دست جباران و متکبران و متمردان همه بفریاد آمدند ، و در حق زاریدند ، و در آخر همگان محمد عربی و مصطفی هاشمی بلاء وی تمامتر ، و اذی وی از دشمنان بیشتر ، تا میگوید صلی الله علیه و سلم : « ما اوزی نبی مثل ما اوزیت قط » ! آن بیگانگان و بیحرمتان قدر وی مهتر ندانستند ، و دیده شناخت او نداشتند ، قصد جان او کردند ، و جفاء ویرا میان در بستند . پیران استهزا کردند ، و شاعران هجو گفتند ، و کودکان سنگ انداختند ، و زنان از بامها خاک ریختند ، و آنکه اتفاق کردند ، و با یکدیگر عهد بستند که او را برداریم ، و نصرت خدایان خود کنیم ، تا جبرئیل آمد و گفت : ای سید ! خیز و شهر بایشان بگذار . آهنگ غربت کن که : طلب الحق غریبه . و درین غربت فرمودن با او سری بود که جوانمردی در آن قافیه شعر خویش باز آورده و گفته :

ای یتیمی کرده اکنون با یتیمان کن تو لطف

ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا

با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم

تو همان کن ای کریم از خلق خود با خلق ما

مادری کن مر یتیمان را پرورشان بلطف

خواجگی کن سائلان را طمعشان گردان وفا .

« افغیر الله ابتغی حکماً » - جز از الله معبودی گیرم؟ کلاً! جز از الله خدائی را دانم؟ حاشا! معبود بی همتا اوست، که یگانه و یکتا خود اوست. در کردگاری و جباری بی نظیر اوست. در کاررانی و کار خدائی بی شبیه اوست. در بنده نوازی معروف اوست. در مهربانی و مهر نمائی موصوف اوست.

پیر طریقت گفت: « الهی! موجود عارفانی. آرزوی دل مشتاقانی. مذکور زبان مداحانی، چونت نخواهم که نیوشنده آواز داعیانی! چونت نستایم که شادکننده دل بندگانی! حونت ندانم که زین جهانی! چونت دوست ندارم که عبس جانی! »
 « وان تطع اکثر من فی الارض » الایة - وفد خدای از روی عدد اندکی اند، اما با وزن و با خطراند، و اهل باطل بسیاراند، لکن بی وزن و بی معنی اند. يك جهان مجاز را يك ذره حقیقت بس. يك عالم بیهوده و باطل را يك نفس خداوندان یافت بس.

يك تبانجه شیر و زین مردار خواران يك جهان

يك صدای صور و زن فرعون طبعان صد هزار!

یا محمد! اگر تو ایشانرا از روی عدد و کثرت بینی، ترا بفته افکنند، و اگر با ایشان بسازی، ترا از حق باز دارند. فرمان ما را کردن نه، و از ایشان روی گردان: « فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین ».

« فکلوا ممّا ذکر اسم الله » - این در حکم تفسیر بدبایح مخصوص است، و از روی اشارت منع است از خوردن بر غفلت، و بر شره. هرچه بغفلت و شره خورند جز در طبع سبعی قوت نیفزاید، و جز هواجس نفس و وساوس شیطان از آن نروید. اصل مسلمانی پاکی سینه است، و روشنائی دل، و راه این پاکی و روشنائی پاک داشتن بشره است. حنان باید که حواس ظاهر چون چشم و گوش و زبان پاک بود، و جمله حرکات

بوزن شرع بود ، وراه پاکی حواس پاکی پوست و گوشت بود ، چنانکه از حلال رسته باشد ، وراه پاکی پوست و گوشت لقمه حلال است ، و چون لقمه حلال بود ، مرد حلال خوار باید . مادام تا شره و آرزوی غفلت در سینه وی بود ، حلال خوار نبود ، و راه اسیر کردن آرزو شره آنست که چون خورد بر سر ذکر بود ، و با آگاهی بود ، و بادب طریقت و شرط سنت خورد . اینست که الله گفت : « فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآياته مؤمنین » .

شافعی (رض) گفت که : دوازده مسئله بیاید دانست ، تا يك لقمه بشرط دین بتوان خورد . چهار فریضه ، و چهار سنت ، و چهار ادب . آنچه فریضه است حلال خوردن ، و پاکیزه خوردن ، و روزی کما رخدایرا دانستن ، و شکر وی گزاردن . و آنچه سنت است اول « بسم الله » گفتن ، و پیش از طعام دست بشستن ، و بآخر « الحمد لله » گفتن ، و از کرانه قصعه خوردن ، و آنچه ادب است ربای چپ نشستن ، و در لقمه کس ننگرستن و از پیش خود خوردن ، و پس از طعام دست بشستن . خون خوردن باین شرط بود ، فردا در آن حساب نباشد ، و او را در آن ثواب دهند ، چنانکه در خبر است که : مؤمن را بر هیچ چیز (۱) ثواب دهند ، تا آن لقمه که در دهن خویش نهد ، یا در دهن عیال خویش ، و الیه الاشارة بقوله تعالى : « کلوا من الطیبات و اعملوا صالحاً » .

۱۵- النوبة الاولى

قوله تعالى : « وذرُوا ظاهِرَ الاثمِ وباطنه » - کذارید آشکارای حرام و بزه و نهان آن « انّ الذین یکسبون الاثم » ایشان که کار با بزه میکنند « سیجزون » بد باداش دهند ایشانرا « بما کانوا یقترفون » (۱۴۰) ، بآنچه میکردند .

« و لا تأكلوا » و مخورید « مما لم يذكر اسم الله عليه » از آن چیز که خدایا نام یاد نکردند بر کشتن آن « و انه لفسق » که خوردن آن حرام است و بیرون شد (۱) از طاعت داری « و ان الشیاطین » و دیوان « لیوحون الی اولیائهم » سخنان آراسته کثر می او کنند (۲) بدلهای و گوشهای دوستان خویش « لیجادلوکم » تا بآن با شما بیکار کنند « و ان اطعموهم » و اگر شما ایشانرا فرمان برید و بایشان پی برید « انکم لمشركون (۱۲۱) » شما همچون ایشان با من انباز گیرند کان اید .

« او من کان میتاً » باش آنکس که مردار دل بود بمرک بیکانگی « فأحیناه » ما زنده کردیم ویرا بزندگانی ایمان « وجعلناه نوراً » ویرا روشنائی دادیم « یمشی به فی الناس » تا میرود بآن در میان مردمان « کمن مثله فی الظلمات » او چنان کس است که هر چه از وی باز گویند ، و هر چه ازو نشان دهند همه تاریک . « لیس بخارج منها » که هر کز از آن تاریکی بیرون آمدنی نیست « كذلك » همچنین « زین للکافرين » آراسته نمودند کافرانرا « ما کانوا یعملون (۱۲۲) » آنچه میکنند .

« و كذلك جعلنا » و همچنین کردیم « فی کلّ قرية » در هر شهری « اکابر » مهینان آن در مال و در نام « مجرمیها » بدان و بدکاران ایشان « لیمکروا فیها » خواستیم تا ایشان در آن بد کنند و بد سازند « و ما یمکرون الا بأنفسهم » و نمیسازند آن بدها مکر بخویشتن « و ما یشعرون (۱۲۳) » و نمیدانند .

« و اذا جاءتهم آیه » و هر که که بایشان آید پیغامی و آیتی از قرآن « قالوا لن تؤمن » گویند بنگرویم « حتی تؤتی » تا آنکه که ما را دهند از معجزات « مثل ما اوتی رسل الله » همچنانکه رسولان خدای را دادند از پیش « الله اعلم »

الله دانانر « حيث يجعل رسالته » آنجا که پیغامهای خویش می‌نهد « سيصيب الذين اجرموا » آری رسد بایشان که کافر شدند و بجرم مهین مجرم آمدند « صغار عند الله » فرودی و کمئی و کمئی و بی آبی بتزدیک الله « وعذاب شديد بما كانوا يمكرون » (١٢٤) و عذابی سخت بآنچه میکنند از بد ، و می سگالند از آن .

« فمن يرد الله ان يهديه » هر که الله خواهد که ویرا راه نماید « يشرح صدره » باز کشاید دل وی « للاسلام » تصدیق و تسلیم را « ومن يرد ان يضله » و هر که خواهد که ویرا از راه کم کند « يجعل صدره ضيقاً » دل ویرا تنگ گرداند « حرجاً » سخت تنگ « كأنما يصعد في السماء » کوئی بآسمان می باز نشیند « كذلك » همچنین « يجعل الله الرجس » الله تعالی کثری و ناپاکی و بد سازی مینهد « على الذين لا يؤمنون » (١٢٥) بر ایشان که نگروده‌اند .

« و هذا صراط ربك » این نامه راه خداوند تو است که در آن بوی روند و بوی رسند « مستقيماً » راه راست درست باینده باز گشاده « قد فصلنا الايات » پیدا کردیم این سخنان خود را « لقوم يذكرون » (١٢٦) « قومی را که نپند می پذیرند ، و حق را دریاد میدارند .

« لهم دارالسلام » ایشانراست سرای راستگی و آزادی و تن آسانی « عند ربهم » بتزدیک خداوند ایشان « وهو وليهم بما كانوا يعملون » و وی یار ایشان بآنچه می کردند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « و ذروا ظاهر الانم و باطنه » - کردار آدمی دو طرف دارد : يك طرف بدل پیوسته ، آنرا نیت گویند ، و يك طرف بتن پیوسته ، آنرا عمل گویند .

این ظاهر است و آن باطن . برین اعتبار هر چه بنده کند از محظورات و منہیات شرع بدست و پای و زبان و جوارح ظاهر آنرا ظاهر الاثم گویند ، و هر چه بدل بیندیشد و نیت کند از مخالف امر شرع ، آنرا باطن الاثم گویند . رب العالمین درین آیت میگوید : هر دو بگذارید ، همان عمل بد که در ظاهر رود ، و همین اندیشه و نیت بد که در باطن بود .

مقاتل گفت : « ظاهر الاثم و باطنه » زنا میخواهد در سر و در علانیه ، و این

بدان آمد که قریش از زنا بظاهر می پرهیز کردند ، و آنرا کراهیب می داشتند ، اما بیاطن در آن باس و بزه نمی دیدند ، و از آن تنگ نمیداشتند . رب العزّة گفت : زنا بگذارید هم در آشکارا و هم در نهان ، که هر دو بزه کاری است . همانست که جای دیگر گفت : « ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن » ، و قال النبی (ص) : « ما من ذنب اعظم عند الله من نطفة حرام بضعها رجل في رحم لا تحل له ، و ما ضجت الارض من عمل يعمل على ظهرها كضجتها من سفك دم حرام ، او اغتسال جنابة من حرام ، و من قدر على امرأة حراماً ، فترکها مخافة الله عز وجل ، امنه الله من الفرع الاکبر ، و حرّمه على النار » .

و روی ابو امامة : « ان فتی شاباً اتى النبی (ص) فقال : یا رسول الله ! ائذن لی فی

الزنا . فأقبل علیه القوم فزجروه ، فقال النبی (ص) : مه مه . ثم قال النبی (ص) : یافتی ! اذن منی . فدنا منه ، فقال : اجلس ، فجلس . فقال له : اتحبہ لأمک ؟ فقال : لا والله ، جعلت فداک یا رسول الله ، ولا الناس یحبونه لأمهاتهم قال : فتحبه لابنتک ؟ قال : لا والله یا رسول الله ! ولا الناس یحبونه لبناتهم . قال : فتحبه لأختک ؟ قال : لا والله یا رسول الله ! ولا الناس یحبونه لأخواتهم . قال : فتحبه لخالتک ؟ قال : لا والله یا رسول الله ! ولا الناس یحبونه لخالاتهم . قال : فتحبه لعمتک ؟ قال : لا والله یا رسول الله . قال : ولا الناس یحبونه کما لاتحب . ثم وضع رسول الله (ص) یدیه علیہ ، فقال : اللهم اغفر ذنبه ، و حصن فرجه ، و طهر قلبه . فلم یلتفت بعد ذلك الى شیء » . کلبی گفت : « ظاهر الاثم » طواف الرجال

بالبیت نهاراً عراً ، وباطنه طواف النساء باللیل عراً . پس بر سبیل وعید گفت :
 « ان الذین یکسون الائم » یعنی الشرك « سيجزون » فی الآخرة « بما كانوا
 یقترون » یعنی یکسبون فی الدنيا . الکسب ، فعل ما یجتلب به الی النفس نفع ، او استدفع
 به ضرر ، ولذلك وصف به العبد ، ولم یجزأ أن یوصف به الخالق القدیم جل جلاله . والفرق
 بین الکسب و الخلق أن الخلق فعل الشیء علی تقدیر و ترتیب ، و الکسب فعل الشیء
 لاجتلاب النفع الی النفس .

«ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه» - از احکام شرع آنچه باین آیت تعلق
 دارد طرفی بگوئیم بر سبیل اختصار . مذهب شافعی آنست که تسمیت بر ذبیحه در حال
 ذبح مستحب است و فرض نیست . اگر بگذارند تسمیت بعمد یا بنسیان ، ذبیحه حلالست ،
 و حرام نیست ، و بمذهب امام ابوحنیفه اگر بنسیان تسمیت بگذارند ذبیحه حلالست ،
 که در حال نسیان بقول وی تسمیت شرط نیست ، اما اگر بعمد بگذارند تناول آن حرام
 است ، که در آن حال تسمیت شرط است . و بگذارشتن بعمد روا نیست ، و به قال
 سعید بن جبیر و عطاء . اما مذهب داود و بو ثور و شعبی و محمد بن سیرین آنست
 که تسمیت در حال ذکر و نسیان هر دو شرط است ، اگر بعمد بگذارند یا بنسیان ، خوردن
 آن ذبیحه حلال نیست . دلیل شافعی نصوص اخبار صحاح است ، و ذلك ما روی
 البراء ابن عازب ان النبی (ص) قال : « المؤمن یدبح علی اسم الله ، سقی او لم یسم » .
 و سئل النبی عن من یدبح ولم یذکر اسم الله علیه ناسیاً ، فقال : « اسم الله فی قلب کل
 مؤمن و علی لسانه » ، وقالت عائشة : یا رسول الله ! ان الاعراب تحمل الینا اللحوم و
 نحن لاندری انهم یدبحون علی اسم الله فی الذبح ام لا . فقال (ص) : « سموا و کلوا » .

و خصم را نرسد که باین آیت تمسک کند که : «ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم
 الله علیه» ، که حمل این آیت بر میته است ، و سبب نزول این و سیاق آیت دلالت میکند ،

و ذلك ان المشركين قالوا : يا محمد ! اخبرنا عن الشاة اذا ماتت، من قتلها ؟ فقال: الله قتلها . قالوا فتزعم ان ماقتلت انت وأصحابك حلال وما قتل الصقر والكلب حلال ، وما قتل الله حرام . فأنزل الله هذه الآية . و روى عكرمة عن ابن عباس : ان المجوس في اهل فارس لما نزل تحريم الميتة كتبوا الى مشركي قريش ، و كانت بينهم مكتبة ، ان خاصموا محمداً وقولوا له : ما تذبح انت بيدك بسكين فهو حلال ، وما ذبحه الله يعني الميتة فهو حرام ، فنزلت الآية .

« و ان الشياطين » يعنى مردة المجوس « ليوحون الى اوليائهم » من مشركي قريش « ليجادلوكم بالباطل وان أطعتموهم » في استحلال الميتة « انكم لمشركون » - لأن من احل شيئاً مما حرم الله فهو مشرك .

« او من كان ميتاً فأحييناه » - سدى گفت : اين در شأن عمر خطاب آمده ، و بوجهل هشام ، و آنچه ميگويد : « جعلنا له نوراً يمشى به في الناس » آن خلافت است كه اورا دادند تا ميرود با آن درميان مردمان ، « كمن مثله » اي صفتي في الظلمات يعنى اباجهل بن هشام ، لا يخرج من الكفر قط ولا يؤمن ابداً ؟ ! قتاده گفت : هو المؤمن معه من الله سنة يعمل بها ، و بها يأخذ ، واليها ينتهي ، و هو كتاب الله . « كمن مثله في الظلمات » وهو مثل الكافر في الضلالة متحير فيها متسكع لا يجد مخرجاً ولا منفذاً .

ابن عباس گفت : اين در شأن حمزة بن عبدالمطلب و بوجهل بن هشام آمد ، و سبب آن بود كه نجاست پاره اي بر گرفت ، و بر رسول خدا افكند ، و او را ناسزا گفت ، و برنجانيد ، و حمزه هنوز در اسلام نيامده بود ، اما رسول را دوست داشتی ، و از آنكه مردی محتشم بود ، و در ميان قريش محترم و دلاور و مردانه ، مكيان از بيم وى زهره نداشتندی كه رسول خدا را رنجانيدندی ، يا اورا بد گفتندی (۱) . آن روز كه

بوجهل او را برنجانید، و ناسزا گفت، حمزه بصید بود، در آن صحرا از پس آهوئی همی رفت. آهوئی روی بازپس کرد و گفت: یا حمزه! ترا شغل از صید من مهم تر هست. حمزه باز گشت تا بمگه رسید. او را خبر کردند که بوجهل با محمد چنین کرد. خشم گرفت. قصد بوجهل کرد. کمائی داشت بر سروی زد، تا او را مجروح کرد، و گفت: ای نامرد هیچ کس! ترا با محمد چه کار، و چه زهره آن داری که او را برنجانی؟ بوجهل از وی بترسید بتواضع درآمد، گفت: یا با یعلی! اما تری ماجاء به سفه عقولنا، و سب آلہتنا، و خالف آباءنا؟! فقال حمزة: و من اسفه منکم تعبدون الحجارة من دون الله! اشهد ان لا اله الا الله، لا شریک له، و ان محمداً عبده و رسوله. پس رب العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد:

« او من کان میتاً » - ای ضالاً کافراً فہدیناہ ، « وجعلنا له نوراً » ای دیناً و ایماناً، « یمشی بہ فی الناس » مع المسلمین مستضیئاً بما قذف اللہ فی قلبہ من نور الحکمة و الایمان، « کمن مثله فی الظلمات » - « مثل » زیادتست یعنی: کمن هو فی ظلمات الکفر و الضلالة؟! « لیس بخارج منها » - لیس بمؤمن ابداً. « كذلك » ای: کما زین للمؤمن الایمان، « كذلك زین للكافرين ما كانوا يعملون » من عبادة الاصنام.

و گفته اند: موت و میت در قرآن بر پنج وجه آید: یکی بمعنی نطفه که هنوز در بند خلقت صورت نیامده، چنانکہ در سورة البقرة گفت: « و کنتم امواتاً فأحیاکم » یعنی نطفاً لم تخلقوا فخلقکم، و جعل فیکم الارواح. نظیرش در سورة حم المؤمن گفت: « امتنا انتین » یعنی بالاولی انا کنا نطفاً فخلقنا، و در سورة آل عمران گفت: « و تخرج الميت من الحي » - یعنی النطفة و هی میتہ، و نظیرہ فی یونس و فی الروم. وجه دوم موت بمعنی ضلالت، چنانکہ درین موضع گفت « او من کان میتاً » یعنی ضالاً عن الہدی فہدیناہم. همانست کہ در سورة الملائكة گفت: « و ما یتوی الأحياء

ولا الأموات ، ودر سورة النمل گفت: « فانك لاتسمع الموتى »، و نظيره في الانبياء .
 وجه سوم موت است بمعنى قحط وجدوبت زمین و نارسیدن ثبات، چنانکه در سورة الاعراف
 گفت: « سقناه الى بلد ميت » يعنى الارض التى ليس فيها نبات. نظيره في الملائكة وفي
 سورة يس . وجه چهارم موت است بمعنى زهوق روح بر سسل عقوبت پش از استیفاء
 رزق خویش در دنیا ، چنانکه قوم موسى را افتاد . رب العزة میگوید : « ثم بعثنا کم من
 بعد موتکم » . همانست که گفت : « وهم الیوف حذر الموت » ، « فقال لهم الله موتوا ثم
 احياهم » . وجه پنجم حقیقت موتست بأجل خویش ، چنانکه گفت : « انك ميت و انهم
 ميستون » ، « كل نفس ذائقة الموت » ، و نظایر این در قرآن فراوان است .

« و كذلك جعلنا » - ای کما أن فساق مكة جعلنا اکابرها ، كذلك جعلنا
 فساق كل قرية اکابرها، يعنى رؤساءها و مترفیها. میگوید: چنانکه فاسقان مكة را مهینان
 و سران و رؤسان کردیم، همچنین در هر شهری فساق آن شهر مهینان و اکابر کردیم .
 « لیمکروا فیها » ای : فی القرية بالمعاصی و صد الناس عن الایمان بآن کردیم تا آن
 اکابر در آن شهر بدها سازند، و مردم را از ایمان بر گردانند اکابر را باین معنی مخصوص
 کرد که ریاست و خواجگی و تنعم بکفر و مکر زودتر کشد ، بدلیل قوله تعالى و تقدس:
 « ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض » ، و گفته اند که این اکابر فراعنة انبیاء اند
 که پیوسته مکر میسازند ، و بدها میسکالند بیغامران را و مؤمنان را . رب العزة گفت :
 « و ما یمکرون الا بأنفسهم و ما یشعرون » - آن مکر ما خویشتن میکنند ،
 و نمیدانند که وبال آن بایشان باز گردد ، و عذاب و عقوبت رسند مجاهد گفت: اکابر
 مكة مستهزیان قریش بودند و مقتسمان، که شعاب مكة قسمت کرده بودند بر جمعی
 رصد که ایشانرا بر سر راهها نشانده بودند ، و مردمانرا از مصطفی (ص) و ایمان باز
 مبداشتند. پنج کس بودند . ولید مغیره و عاص بن وائل و عدی بن قیس و اسود بن

عبدالمطلب و اسود بن عبد یغوث . پیوسته مصطفی را برنج داشتندی ، و او را اذی نمودندی (۱) ، تا روزی که جبرئیل نزدیک رسول خدا (ص) آمد ، عاص وائل نوبی بر گذشت ، جبرئیل بکعب وی اشارت کرد . ولید مغیره بر گذشت جبرئیل بساق وی اشارت کرد . عدی قیس بگذشت جبرئیل بشکم وی اشارت کرد . اسود عبد یغوث بگذشت ، بروی وی اشارت کرد . اسود بن عبدالمطلب بگذشت بسر وی اشارت کرد . آنکه جبرئیل گفت : ای محمد ! شر ایشان از تو کفایت کردم . پس روزی عبد وائل بر شتر، نشسته بود بصحرا ، و تماشا میکرد . جائی فرو آمد تا آب خورد . پای بر زمین نهاد ، گفت : مرا مار گزید ، طلب کردند مار نیافتند ، و آن پایش آماس کرد ، تا چندان شد که گردن شتر فریاد همی کرد و میگفت : قتلنی رب محمد . و اسود عبد یغوث روزی بصحرا بیرون شد . و سموم زد او را ، و رویش سیاه گشت ، چون بخانه باز آمد ، قوم او نشناختند او را ، و در سرای نگذاشتند ازغین سر بردر همی زد تا هلاک شد ، و میگفت : قتلنی رب محمد ولید مغیره همی رفت ، جامه تکبر بر زمین همی کشید خاری در جامه وی آویخت . جماعتی زنان در پیش وی بودند . عارش آمد که درپیش ایشان آن خار از حامه باز کند . همچنان همی رفت ، تا پایش مجروح شد ، و از آن هلاک گشت ، و میگفت : قتلنی رب محمد . و اسود عبدالمطلب پسر وی سفر شده بود ، چون باز آمد باستقبال بیرون شد ، و کرما گرم بود بسایه درختی باز شد ، سر بر درخت باز نهاد حرییل بیامد ، و سروی بر آن درخت همی زد ، و وی همی گفت : ای غلام ! این را از من باز دار . گفت : من هیچ کس را نمی بینم . فریاد همی کرد و میگفت : قتلنی رب محمد ، تا آنکه که هلاک شد و عدی قیس ماهی شور خورد ، و گویند ماهی تازه ، و از آن تشنه شد . چندان آب باز خورد که شکمش از هم بشد ،

وهلاك كشت، و در آن حال میگفت: قتلنی رب محمد. اینست که رب العالمین گفت: «انا کفیناک المستهزئین». قوله:

«واذا جاءتهم آية»- اینها و میم با اکابر شود میگوید: چون با ایشان آید آیتی یعنی معجزتی که دلالت کند بروحدانیت خدا و نبوت مصطفی (ص) چون انشقاق قمر و دخان و امثال آن، ایشان گویند: «لن تؤمن حتی تؤتی مثل ما اوتی رسل الله» یعنی النبی (ص) وحده. گویند: بنگرویم ما تا آنکه که ما را نیز آن دهند از معجزات که محمد را دادند، و هر یکی از ایشان این سخن میگفت، و این آرزو میکرد، چنانکه رب العزة جای دیگر گفت: «بل یرید کل امری» منهم أن یؤتی صحفاً منشرة. «ولید مغیره» می گفت: والله لو كانت النبوة حقاً لکنت اولی بها منه لأنی اکبر منه سنأً واکثر منه مالاً. بوجهل می گفت: زاحمنا بنوعبد مناف فی الشرف، حتی اذا صرنا کفرسی رهان، قالوا: منا نبی یوحى الیه، و الله لانرضی به، و لانتسعه ابداً الا أن یأتینا وحی کما یأتیه. دیگری میگفت: لولانزل هذا القرآن علی رجل من احدی القریتین الولید بن المغیره من اهل مکه، و عروة بن مسعود الثقفی من اهل الطائف. پس رب العالمین بجواب ایشان گفت:

«الله اعلم حیث یجعل رسالته» - الله داند که شایسته نبوت و سزای رسالت کیست. جای دیگر گفت: «اهم یقسمون رحمة ربک»؟! جای دیگر گفت: «و لقد اخترناهم علی علم». اختیار ایشان بگزاف نکردیم، که بعلم کردیم، دانستیم که ایشان اهل آنند، و سزای آنند، و دیگران سزای آن نداند. وقال بعضهم: الأبلغ فی تصدیق الرسل ألا یكونوا قبل مبعثهم مطاعین فی قومهم، لأن الطعن کان یتسمع علیهم، فبقولون انما کانوا اکابر و رؤساء فأتبعوا.

«سیصیب الذین اجرموا صغار عندالله» - الصغار الذل الذی یصغر الی المرء

نفسه . يقال : صغرا الانسان يصغر صغاراً وصغراً . ای : هم وان كانوا اکابر فی الدنيا فسیصیبهم عندالله ذل و هوان فی الدنيا ، « وعذاب شدید » فی الآخرة . وروا باشد که « عندالله » پیوسته (١) « صغار » نهند، یعنی : سیصیبهم صغار ثابت لهم عندالله . « بما كانوا یمکرون » ای یلبسون و یمکرون .

« فمن یردالله ان یمدیه » - یعنی لدینه ، « یشرح صدره » ای یفتحہ ویوسعه وینوره ، « لالاسلام » یعنی : لالاستسلام لقبول القدره ، وللتصدیق للمغیب ، والنسلیم للممتنع علی العقل . میگوید : هر که الله ویرا بدین خود راه نماید ، دل وی روشن گرداند ، و باز گشاید ، تا کردن نهد پذیرفتن قدرت را ، و استوار داشتن را بنادیده ، و پذیرفتن چیزی که خرد آنرا درنیابد . روایت کنند از ابن مسعود که گفت : یا رسول الله ! ای الناس اکیس ؟ قال : « اکثرهم للموت ذکرا ، وأحسنهم له استعداداً » . پس رسول خدا (ص) این آیت بر خواند : « فمن یردالله ان یمدیه یشرح صدره لالاسلام » . ابن مسعود گفت : یا رسول الله ! و کیف یشرح له صدره ؟ قال : « هو نور یقذف فیه . ان النور اذا وقع فی القلب انشرح له الصدر و انفسح » قالوا : یا رسول الله ! هل لذلك من علامة یعرفون بها ؟ قال : « نعم ، الا انه الی دار الخلور ، و التجافی عن دار الغرور ، و الاستعداد للموت قبل الموت » .

« و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً » - قراءت مکی « ضیقاً » بتخفیف است ، و هما لغنان منزل میت و مت و هین و هین . « حرجاً » - مدنی و بوبکر بکسر « را » خوانند ، و باقی بفتح « را » ، و معنی هر دو یکسانست الحرجه عند العرب الغیضة المتکوسه الشجر . « کأتما یصعد » بسکون و تخفیف عن قراءت مکی است ، و « یصاعد » بالف و تخفیف عن قراءت ابوبکر از عاصم ، و « یصعد » شدر بی الف

قراءت باقی . یصعد یعنی يتصعد ، و یصاعد یعنی يتصاعد . میگوید : کسی که الله ویرا همراه کند ، دل وی تنگ گرداند سخت تنگ ، چنانکه از تنگی ایمان و حکمت در آن نشود ، و خبر بآن نرسد . « کأنما یصعد فی السماء » - ای کأنما کلف الصعود الی السماء اذا دعی الی الاسلام ، لشدة ثقله علیه . میگوید : چون اسلام برو عرضه کنند ، و اورا با دین حق خوانند ، چنان بروی دشخوار آید ، و کار بروی تنگ شود ، که کسی را تکلیف کنند که بر آسمان می باید شد . زجاج گفت : کأن قلبه یصاعد فی السماء نبواً عن الاسلام واستماع الحکمة ، ای يتباعد فی الهرب منه . میگوید . دل وی از اسلام رمیده و دور گردد ، و از آن بگریزد ، گوئی بآسمان می باز نشیند ، از دوری که می افتد !

« كذلك » - ای : مثل ما قصصنا علیک « يجعل الله الرجس » وهو اللعنة فی الدنيا والعذاب فی الآخرة . وقیل : الرجس الشيطان یسلط علیه وکان النبی (ص) اذا دخل الخلاء قال : « اللهم ! انی اعوذ بک من الخبث والخبائث الرجس النجس الشيطان الرجیم ».

« وهذا صراط ربک » - ای : هذا الذی انت علیه یا محمد ! دین ربک و طریق ربک الذی یراک الیه . « مستقیماً » نصب علی العطف . ابن مسعود گفت : صراط اینجا قرآن است . میگوید : این قرآن آن راه است که بآن بحق رسند ، یعنی که بآن راه روید ، و دسب در آن زبید ، چنانکه آنجا گفت : « واعتصموا بحبل الله هو مولیکم » . « قد وصلنا الانبات » - الحق من الباطل ، والهدی من الضلال « لقوم یذکرون » و هم المؤمنون . « لهم دار السلام » - السلام هو الله عزوجل ، وداره الجنة ، یعنی لهم حنة الله عند ربهم فی الآخرة وقیل : هی دار السلام لسلامتها من الافات ، ومن دخول اعداء الله ، کی لا یتغصص عیش اولیاء الله فیها ، کما تتغصص بمجاورتهم فی الدنيا ، وقیل : لأن من دخلها سلم عن الرزایا والبلايا . « وهو ولهم » - یولی ایصال الکرامات الیهم ودفع المضار عنهم « بما کانوا یعملون » فی الدنيا من الطاعات .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « وذرّوا ظاهر الاثم وباطنه » - بدان که رب العزّة جل جلاله ،
 وتقدست اسماءه ، و تعالت صفاته ، و توالّت آلاؤه و نعماءه ، بجلال قدرت و کمال عزت
 خلق را بیافرید ، و بلطافت صنعت و نظر حکمت و کرم بی نهایت ایشان را تربیت کرد ،
 و نعمتهای بی نهایت هم از روی ظاهر هم از روی باطن برایشان تمام کرد ، گفت : « وأُسَبِّحُ
 عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً » . آنکه از بنده شکر نعمت درخواست ، گفت : « واشكروا نعمة
 الله ان كنتم اياه تعبدون » . اگر شرط نندگنی می نمائید ، شکر نعمت بجای آرید ، و
 نعمت خداوند خویش را در مخالفت او نه در ظاهر نه در باطن بکار مدارید . اینست که
 گفت جل جلاله : « وذرّوا ظاهر الاثم وباطنه » چنانکه نعمت دو قسم نهاد : ظاهر و
 باطن ، مخالفت را دو قسم نهاد : ظاهر و باطن . نعمت ظاهر کمال خلق است ، و نعمت باطن جمال
 خلق . همچنین در مقابله آن اثم ظاهر مخالفت است که در جوارح ظاهر رود ، و اثم باطن
 دوست داشتن معصیت است که در دل رود . اینست که سهل تستری گفت در معنی آیت :
 اِثْرُ كُؤَالِ الْمَعَاصِي بِالْجَوَارِحِ وَحَبِّهَا بِالْقُلُوبِ . و گفته اند : اثم ظاهر طلب دنیا است و اثم
 باطن طلب بهشت . هر چند که طلب بهشت بر لسان علم معصیت نیست ، اما در طریق
 جوانمردان و ذوق عارفان طلب بهشت طلب نعمت است ، و در طلب نعمت باز ماندن است
 از راز ولی نعمت ، و ناز حضرت ، و هر چه ترا از راز و نیاز باز دارد ، ایشان شرك شمرند ،
 و معصیت دانند ، اگر چه در حق قومی طاعت و عبادت بود ، و فی معصیه انشددوا :

بهر چه از راه باز افنی ، چه کفر آن حرف وجه ایمان

بهر چه از دوست و امانی ، چه زشت آن نقش وجه زیبا .

« و لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اِسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ » - خوردن شهوت دیگر است ، و

خوردن ضرورت دیگر . خوردن بشهوت اهل غفلت راست بنعت بطالت و مدد قوت . رب العزة میگوید : « یا کلون کما تأکل الانعام » ، و خوردن بضرورت اهل قناعت راست بحکم ضرورت بنعت قربت ، و تقویت نفس از بهر عبادت ، يقول الله تعالى : « فکلوا مما غنمتم حلالاً طیباً » ، وراء این هر دو حالت حالتی دیگر است در خوردن ، که آن حال عارفان است ، و نشان رهروان ، چنانکه پیر طریقت گفته : اهل المجاهدات و اصحاب الرياضات ، طعامهم الخشن ، ولباسهم الخشن ، والذي بلغ المعرفة لا یوافقہ الا کل لطیف ، و لا یستأنس الا بکل ملیح . يقول الله جل جلاله : « فلینظر ایها ازکی طعاماً فلیأتکم برزق » .

« او من کان میتاً فأحییناه » - حیات معرفت دیگر است ، و حیات بشریت دیگر . عالمیان بحیات بشریت زنده اند ، و دوستان بحیات معرفت . حیات بشریت روزی بسر آید که دنیا با آخر رسد ، و اجل در رسد ، « اذا جاء اجلهم فلا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون » ، و حیات معرفت روا نشد که هرگز بسر آید ، که معرفت هرگز بنرسد ، روز بروز افزون تر و بحق نزدیکتر ، يقول الله تعالى : « فلنحیینہ حیوة طيبة »

جنید یکی را می شست از مریدان خویش . انگشت مستحبه جنید بگرفت ، و گفت : هذا ینقل من دار الی دار . دوستان او نمیرند ، بلی از سر ایشان و اسرائی (۱) برند . جنید گفت : آری ! میدانم ، و حنین است ، اما انگشت ما رها باید کرد ، تا ترا بشویم ، و سنت شریعت بجای آرم . ابو عبد الله خفیف گفت از ابو الحسین مرین که : درمگه شدم . شیخ بویعقوب اقطع در حال رفتن بود . مرا گفتند که : اگر در تو نکرد شهادت بروی عرضه کن . گفتا : مرا غر گرفتند ، که من کودک بودم . بر نال وی نشستم . در من نگرست . من گفتم : ایها الشیخ تشهد أن لا اله الا الله ؟ وی گفت : ایای تعنی ؟ بعزة من

لا يذوق الموت ، مابقی بینی و بینہ الاحجاب العزة ! باین مرا میخواهی و بمن میگوئی ؟
بعزت او که هرگز مرگ نکشد که نمائند میان من و او مگر پرده عزت .

شیخ الاسلام گفت : پرده عزت او اوست ، که او خود اوست ، و تو تو .
ابوعبدالله خفیف گفت : مردی در الوهیت میسوخت ، وراء پرده عزت آمدند تاشهادت
برو عرضه کنند . بوالحسین مزین بروز کار می گفت : کدائی چون من آمدم که شهادت
بر دوستان او عرضه کنم . شاه کرمانی این آیت برخواند ، گفت : نشان این حیات سه
چیز است : وجدان الانس بفقدان الوحشة ، والامتلاء من الخلوة بادمان التذكرة ، و
استشعار الهیة بخالص المراقبة . از خلق عزلت ، و با حق خلوت ، زبان در ذکر ، و دل
در فکر . گهی از نظر جلال و عزت در هیبت ، گهی بر امید نظر لطف بر سر مراقبت . پیوسته
جان بر تابه عشق کباب کرده ، و پروانه وار درسوخته ، و در شب تاریک چون والهان بفغان
آمده ، بر امید آنکه تا سحرگاه صبح « ينزل الله » بر آید ، و او تعهد بیماران کند ،
گوید : ای فریشتگان ! شما کرد دل ایشان طواف میکنید ، تا من جراحتها را مرهم
می نهم . زبان حال بنده بنعت افتقار همیگوید :

ای شاخ امید وصل عاشق بیرآ ای ماه ز برج سوفائی بدرآ
ای صبح وصال دوست يك روز برآ ای تیره شب فراق يك ره بسرآ .

« فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام » - نشان این شرح آنست که
بنده را سه نور سه وقت در دل افکنند : نور عقل در بدایت ، و نور علم در وساطت ، و نور
عرفان در نهایت . آنکه بمجموع این انوار مشکلیها اورا حل شود ، و غیبها بعضی دیدن
کرد . مصطفی (ص) گفت : « اتقوا فراسة المؤمن ، فانه ينظر نور الله » . بنور بدایت
عیب خود بداند . بنور وساطت زیان خود بشناسد . بنور نهایت نابود خود دریابد . بنور
بدایت از شرك برهد . بنور وساطت بخلاف برهد . بنور نهایت از خود برهد :

بیزار شو از خود که زیان تو توئی کم گوز ستاره کاسمان تو توئی.

« وهذا صراط ربك مستقيماً » - الصراط المستقيم اقامة العبودية مع التحقيق للربوبية . فرقی است مؤید بجمع ، و جمعی است مقید بشرع . فرق بی جمع جهد معتزلیان است از راه بیفتاده ، و بمنزل حقیقت نرسیده ، و جمع بی فرق طریق ابا حنیان است ، شریعت دست بداشته ، و حقیقتی که نیست پنداشته . گفته اند که : فرق بجای شریعت است ، و جمع بجای حقیقت . هر شریعت که از حقیقت خالی است حرمان است ، و هر حقیقت که از شریعت خالی است خذلان است . شریعت بیان است و حقیقت عیان ، و مصطفی (ص) هم صاحب عیان است و هم صاحب بیان ، و تا شریعت و حقیقت در بنده مجتمع نشود ، دارالسلام ویرا جای و منزل نشود . رب العالمین میگوید : « لهم دارالسلام عند ربهم » . بهر حال که باشند ، و بهر صفت که روند ، سلام قرین حال ایشان ، و رفیق روزگار ایشان . باوّل که در شوند ندا آید : « ادخلوها بسلام آمنین » . پس چون آرام گیرند ، فریشتگان همی گویند : « سلام علیکم بما صبرتم » . پس از آن هر سخن که شنوند ، از هر کس که شنوند ، بر سر آن سلام نهاده که : « لا یسمعون فیها لغواً ولا تأتیماً الا قیلاً سلاماً سلاماً » . و ازین عزیزتر که پیوسته سلام حق بایشان میرسد ، و دل و جان ایشان بآن می نازد ، چنانکه میگوید : « تحیتهم یوم یلقونه سلام » ، « سلام قولاً من رب رحیم » . و یقال : دار السلام غداً لمن سلم الیوم لسانه من الغیبة ، و جنانه من الغیبة ، و ظواهره من الزلّة ، و ضمائرہ من الغفلة ، و عقیدته من البدعة ، و معاملته من الحرام و الشبهة ، و اعماله من الریاء و المصانعة ، و احواله من الاعجاب و الملاحظة .

ثم قال : « وهو ولیّهم » بهذا شرف قدر تلك المنازل ، حیث قال : « وهو ولیّهم » ، و اذا كان هو سبحانه ولیّهم ، فان المنازل بأسرها طابت ، کیف كانت ، و اینما كانت . قال قائلهم :

اهوى هواها لمن قد كان ساكنها وليس في الدار لي هم ولا وطير.

١٦ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «ويوم نحشرهم جميعاً» (١) و آن روز که بر انکیزانیم ایشانرا همه بهم «يا معشر الجن والانس» و گوئیم: ای گروه پریان! «قد استکثرت من الانس» بس فراوان در دست آوردید از آدمیان «وقال اولياؤهم من الانس» و گویند موافقان ایشان از مردمان، «ربنا» خداوند ما! «استمتع بعضنا ببعض» مابایکدیگر جهان داشتیم، و در برخورداری یکدیگر دنیا را باز گذاشتیم «و بلغنا اجلنا الذي اجلت لنا» و بدرنگی که ما را نامزد کرده بودی رسیدیم [و بر آنکه خواسته بودی ما را آمدیم اکنون حال ما چه؟] «قال» گوید الله ایشان را: «النار مثویکم» آتش بودن گاه شما و جای شما «خالدين فيها» جاوید در آن «الا ما شاء الله» مگر آن مقدار که الله خواست که در آتش نباشند «ان ربك حکيم عليم» (١٢٨) خداوند تو دانائی است راست دان.

«و كذلك» و همچنان «توَلَّى بعض الظالمين بعضاً» بدان را در دست یکدیگر میدهیم و فرا یکدیگر میرسانیم و یکدیگر می افکنیم «بما كانوا یکذبون» (١٢٩)، بآن کرد که میکنند.

«يا معشر الجن والانس» ای گروه پریان و مردمان! «الهم یا تکم» نامد بشما پیش ازین «رسل منکم» فرستادگانی از شما «یقصون علیکم آیاتی» که میخواندند بر شما سخنان من «وینذروکم» و شما را بیم می نمودند و می آگاهانیدند

١- مؤلف بنا باختلاف قراءت «نحشر» آورده است و در من قرآن کریم «یحشر» است.

« لقاء يومكم هذا » دیدن روز شما این روز شما هن (۱) « قالوا » مقرر آیند و
 گویند : « شهدنا على أنفسنا » گواهی دهیم بر خویشتن « و غرتهم الحياة
 الدنيا » و فریفته کرد (۲) ایشانرا زندگانی این جهانی « و شهدوا على أنفسهم »
 و گواهی دهند بر خویشتن « انهم كانوا كافرين (۱۴۰) » که درین جهان کافران بودند .
 « ذلك » آن [فرستادن رسل و تعزیر دشمنان] « ان لم يكن ربك » از بهر
 آنست تا بدانند که خدای تو بر آن نیست و نخواست « مهلك القرى بظلم » که
 مردمان شهرها را هلاک کند به پیدار « و أهلها غافلون (۱۴۱) » و اهل آن شهرها [از
 کار خدای و از رستاخیز] غافل و نا آگاه .

« ولكل درجات » و هر کس را اندازه ای است و بابه‌ای « مما عملوا » از
 آنچه میکنند از نیکی و بدی « و ما ربك بغافل عما يعملون (۱۴۲) » و خداوند تو از
 آنچه میکنند نا آگاه نیست .

« وربك الغني » و خداوند تویی نیاز است « ذو الرحمة » با مهربانی « ان
 يشأ يذهبكم » اگر خواهد برد شما را از دنیا « و يستخلف من بعدكم ما يشاء » و
 تواند که پس شما در زمین نشاند آنچه خواهد از خلق خویش « كما انشأكم من ذرية
 قوم آخرين (۱۴۳) » چنانکه شما را آفرید از نژاد گروهان دیگر که پیشوا بودند (۳)،
 و توانست .

« ان ما توعدون لآت » آنچه شما را وعده میدهند و سم مینمایند آمدنی
 است « و ما انتم بمعجزين (۱۴۴) » و شما آن نه‌اید که پیش شید (۴) .
 « قل يا قوم » گوی ای قوم ! « اعملوا على مكانتكم » همین که میکنید

۱- چنین است در نسخ موجود ، و در بیستره وارد این کتاب « هن » مترادف « است » میباشد .

۲- ج : فریفته کرد . ۳- ج : پیش ازین بودند . ۴- ج : سوید .

میکنید « انّی عامل » که من اینکه می کنم می خواهم کرد « فسوف تعلمون » آری آگاه شید (۱) و بدانید « من تكون له عاقبة الدار » که پیروزی سرانجام کراست « انه لا یفلح الظّالمون » (۱۳۵) « ستمکاران بر خویشتن پیروز و سودمند نیایند .

« و جعلوا لله » و خدایرا کردند و بریدند « ممّا ذرأ » از آنچه آفرید « من الحرث و الانعام » از کشت و چهار پای « نصیباً » بهره ای « فقالوا هذا لله » می گفتند این يك تبر الله راست « بزعمهم » بآن گزاف گفتن خویش می گفتند « وهذا لشركائنا » و آن دیگر تیر را می گفتند که آن انبازان ما است با خدای « فما كان لشركائهم » هر چه انبازان ایشانرا بودید (۲) « فلا یصل الى الله » بخدای نمی رسیدید (۳) « وما كان لله » و هر چه خدایرا بود « فهو یصل الى شركائهم » بانبازان ایشان می رسیدید (۴) « ساء ما یحکمون » (۱۳۶) « بدکار می کردند و کز داوری و ناسزا بخشی .

« و كذلك زین » و همچنان بر آراست « لكثير من المشرکین » فراوانی را از مشرکان « قتل اولادهم » کشتن فرزندان ایشان « شركاؤهم » انبازان ایشان « لیردوهم » تا ایشانرا هلاک می کردند « و لیلبسوا علیهم دینهم » و دین ایشان بر ایشان شوریده می کردند « ولو شاء الله » و اگر خدا خواستی (۵) که ایشان نکنند « ما فعلوه » نکردندی (۶) « فذرهم وما یفترون » (۱۳۷) « گذار ایشانرا و آن دروغ که می سازند .

« و قالوا » و گفتند « هذه انعام و حرث » آن چهار پایان را و آن کشت

۱- ج : شوید . ۲ و ۳ و ۴ - چنین است در نسخ موجود ، و در « ج » در اینگونه موارد بی دال آخر می آورد ، رجوع کنید ترجمه آیه بعد : لو شاء الله ما فعلوه .
 ۵ و ۶- الف : خواستید ... نکردندید .

را که خود حرام کرده بودند بتائرا «حجر» که آن حرام است و محرم بر خلق «لا یطعمها» بنچشد آنرا «الا من نشاء» مگر آنکه میخواهیم «بزعمهم» بگزاف گفت ایشان «وأنعام حرمت ظهورها» و چهار پایانی که پشتهای ایشان حرام میداشتند برنشستن «وأنعام لا یدکرون اسم الله علیها» چهارپایانی که بر کشتن آن خدایرا نام نمی بردند «افتراء علیه» این همه میکردند بدروغ ساختن بر خدای «سیجزیهم» پاداش دهد الله ایشانرا «بما کانوا یفترون (۱۳۸)» بآن دروغها که میگفتند.

«وقالوا ما فی بطون هذه الانعام» و میگفتند آنچه در شکمهای این جانوران است ازبار «خالصة لذكورنا» حلال است مردان ما را خوردن آن «ومحرّم علی ازواجنا» و حرام کرده است مرزنان ما خوردن آن «وان یکن میتة» و اگر آنچه در شکم آبستن بود مرداری بود «فهم فیه شرکاء» خوردن آن مردان و زنانرا حلالست «سیجزیهم و صفهم» آری پاداش دهد الله ایشانرا بآن صفت که میکردند [خدای خویش را بتحلل حرام و تحریم حلال] «انّه حکیم علیم (۱۳۹)» الله دانای است راست دان.

«قد خسر» زیان کار شدند و نومید ماندند «الذین قتلوا اولادهم» ایشان که فرزندان خویش را کشتند «سفهاً بغیر علم» بسست رأیی و بی خردی بی هیچ دانش «وحرّموا ما رزقهم الله» و حرام کردند آنچه الله ایشانرا روزی کرده بود «افتراء علی الله» بدروغ نهادن بر خدای «قد ضلّوا» بیراه شدند و گم گشتند «وما کانوا مهتدین (۱۴۰)» و بیراه راست نبودند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: « و يوم نحشرهم جميعاً يا معشر الجن » - یعنی: ثم نقول يا معشر الجن. آنروز که جن و انس را همه برانگیزانیم، و در موقف قیامت بداریم، گوئیم: « یا معشر الجن ». « و يوم نحشرهم جميعاً » یعنی کفار الانس و الشیاطین. آنروز که کفار مردم و اولاد شیاطین همه بهم آریم، فنقول: یا معشر الشیاطین! گوئیم: ای گروه شیاطین! ای اولاد ابلیس! « قد استکثرت من الانس » بالاعواء والاضلال. بس فراوان مردم را از راه بیردید، و عمل بد برایشان آراستید « و قال اولیاءهم » - یعنی اولیاء الجن من کفار الانس، آن کفار مردم که اولیاء شیاطین اند و موافق ایشان و فرمان ایشان اند: « ربنا استمتع بعضنا ببعض » - استمتاع ایشان بیکدیگر آن بود که موافق یکدیگر بودند، و طاعت یکدیگر داشتند، کفار مردم طاعت شیاطین داشتند، و تعزیر و اضلال ایشان پذیرفتند، و شیاطین بر کفار انس آنچه هواها و مراد نفس ایشان بود برایشان آراستند، تا فعل آن برایشان آسان بود.

کلبی کف: استمتاع انس بجن آن بود که مردم سفر میکردند در بیابان موحش، شب فرو می آمدند، و از طواریق می ترسیدند، میگفتند: اعوذ بسید اهل هذا الوادی من شرسفهائه فریاد میخوانم بسید قوم این وادی از شر بدان ایشان. باین گفت خود را در جوار و پناه ایشان می داشتند، و ایمن میخفتند، و استمتاع جن بانس آن بود که میگفتند: لقد سوتنا الانس حين فرعوا الينا وعازوا بنا چون انس بایشان تعوذ میکردند، ایشان آن بر قوم خود شرف میشناختند، و سرفرازی میکردند، و در خود بغلط و فرهیب (۱) می افتادند. اینست که رب العالمین گفت: « و انه كان رجال من الانس يعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقاً ».

« وبلغنا اجلنا » - يعنى قالت الانس: وبلغنا الموت الذى اجلت لنا ، والظاهر انه البعث والحشر . پس رب العالمين ايشانرا جواب دهد ، وگوید : « النار مثویکم » ای مقامکم . « خالدین فیها الا ماشاء الله » من المقام فی الدنا والمکت فی القبر والوقوف فی المحشر . قال عطاء . « الا ماشاء الله » يعنى الا من شاء الله ، وهم من سبق فی علم الله انهم یسلمون و یؤمنون ، فمنهم من آمن قبل الفتح مثل عمیر بن وهب و خالد بن الولید و عمرو بن العاص و جبیر بن مطعم و جماعة ، ومنهم من آمن بعد الفتح : عکرمه بن عمرو و الحارث بن هشام و حکیم بن حزام و سهیل بن عمرو و ضرار بن الخطاب و صفوان بن امیه و عبدالرحمن بن ابی بن خلف و ابوسفیان بن حرب و ابوقحافه و غیرهم . وقیل : « الا من شاء الله » من اخراج اهل التوحید من النار . « ان ربک حکیم » حکم النار لمن عصاه ، « علیم » لمن لا یعصیه ، وقیل : « حکیم » حکم للذین استثنی بالتوبه والتصدیق ، « علیم » علم ما فی قلوبهم من البر .

« و كذلك نولی بعض الظالمین بعضاً » - ای كما خذلنا عصاة الجن والانس ، نکل بعض الظالمین الی بعض حتی یضل بعضهم بعضاً . وقیل : ننقم من الظالم ، وقیل نسلط الظالم علی الظالم ، یدل علیه قوله (ص) : « من اعان ظالماً سلطه الله علیه » ، وقال ابن عباس : اذا رضی الله عن قوم و لى امرهم خیارهم ، واذا سخط علی قوم و لى امرهم شرارهم وقال مالک بن دینار : قرأت فی کتب الله المنزلة : ان الله جل جلاله قال افنی اعدائی بأعدائی ، ثم أفنیهم بأولیائی . و عن ابی الدرداء ، قال : قال رسول الله (ص) : يقول الله عز و جل : انا الله لا اله الا انا مالک الملوك ، و ملک الملوك ، قلوب الملوك بیدی ، الحديث الی آخره ، ذکرته فی آل عمران .

« یا معشر الجن والانس » - يعنى یا جماعات الجن والانس ! يقال : جاء القوم معشر معشر و «عشار» عشار، ای: عشرة عشرة . يعنى يقال لهم يوم القيامة فى وقت حضورهم

« يا معشر الجن والانس » ، « الم يأتكم رُسُل منكم » - خلاف است میان علماء تفسیر و ائمه دین که جن را رسول فرستادند چنانکه انس را یا نه ؟ مقاتل گفت : بعث الله رُسُلًا من الجن الى الجن ، و بعث رُسُلًا من الانس الى الانس ، فذلك قوله « الم يأتكم رُسُل منكم » ای من انفسکم ، الجن الى الجن ، والانس الى الانس . کلبی گفت : كانت الرسل قبل أن یبعث محمد (ص) یبعثون الى الجن والانس جميعاً . ابن عباس گفت : كانت الرسل قبل ان یبعث محمد تبعث من الانس ، و أن محمداً بعث الى الانس والجن جميعاً ، فذلك قوله « انی رسول الله اليکم جميعاً » مجاهد گفت : الرسل من الانس ، والنذر من الجن ، ثم قرأ « و لّو الى قومهم منذرین »

یشتیرین علماء بر آنند که ابن عباس گفت و مجاهد . یعنی که رسولان همه از انس بودند ، و بجن و انس فرستادند ، که مصطفی (ص) را بجن و انس فرستادند ، پس باین معنی « الم یأتکم » این کاف و میم در « یأتکم » خطاب باجن و انس است ، و کاف و میم در « منکم » خطاب با انس است خاصه ، و روا باشد که رسول جن رسول رسول انس باشد ، چنانکه آنجا گفت : « و اذ صرفنا الیک نفرأ من الجن » الایة . و سَمی الله عز و جل رسل عیسی رسله ، فقال تعالی : « اذ ارسلنا الیهم انبیین فکذبوهما » ابن عباس گفت : رسل الجن هم الذین استمعوا القرآن ، و ابلغوه قومهم ، یعنی الذین « قالوا انا سمعنا قرآناً عجاً » ، فهم بمعنی الرسل .

« یقصّون علیکم آیاتی » - یعنی یقرؤن علیکم آیات القرآن ، « و ینذرونکم » ای یخوفونکم « لقاء یومکم هذا » ، وهو یوم القیامه ، « قالوا » یعنی الفریقین من الجن والانس « شهدنا علی انفسنا » ای اقررنا بالکفر ، « و عرّتهم الحیوة الدنیا » - این سخن رب العزة می گوید نامصطفی (ص) که : ای محمد ! زندگانی دنیا

و دوستی دنیا ایشانرا فرهیخته (۱) کرد، و از دین اسلام برگردانید، تا از سر فرهیب (۲) باختر آمدند، و برخویشتن گواهی دادند که: در دنیا کافر بودند. و این آنکه باشد که جوارح ایشان بسخن آید، و بشرک ایشان گواهی دهد.

« ذلک » - ای ذلک قصصنا علیک من امر الرسل و أمر عذاب من کذب بها من الامم، لانه « لم یکن ربک مهلك القرى بظلم » - این را دو معنی گفته اند: یکی آنست که: بظلم منه علی غفلة من غیر تنبیه و تذکیر، یعنی: لم یکن لیهلکهم دون التنبیه والتذکیر بالرسول والایات، فیکون قد ظلمهم. هذا کقوله: « وما کان ربک لیهلک القرى بظلم و اهلها مصلحون ». معنی دیگر آنست که: بظلم منهم حتی یبعث الیهم رسلاً، یعنی: لم یکن لیهلکهم بذنوبهم وظلمهم من قبل أن یأتیهم رسول، فینهاهم، فان رجعوا و الا اتاهم العذاب، كما قال تعالی: « و ما کنّا معذبین حتی نبعث رسولا ».

و قال علی بن ابی طالب يوم خیبر: أقاتلهم حتی یكونوا مثلنا. فقال: علی رسلک حتی تنزل بساحتهم، ثم ادعهم الی الاسلام، واخبرهم بما یجب علیهم من حق الله فیہ، فوالله لان یهدی الله بک رجلاً واحداً خیر لك من أن یشکون لك حمر النعم. « ولكل درجات » - ای: و لكل امة من المؤمنین و الکافرین منازل و درجات ممّا عملوا فی الثواب و العقاب علی قدر اعمالهم فی الدنيا. میگوید: هر کس را درجتی است و منزلتی فردا در ثواب و عقاب، هم نیکانرا و هم بدانرا. نیکانرا درجات است که در نیکی متفاوت اند، و ثواب ایشان متفاوت، و بدانرا درجات است که در بدی متفاوت اند، و عقوبت ایشان متفاوت.

« و ربک الغنی » - یعنی عن عبادة خلقه. « ذوالرحمة » بخلافه فلا یعجل علیهم بالعقوبة « ان یسأ یذهبکم » یعنی اهل مکة « و یشتخلف من بعدکم » یعنی خلقاً

آخر « كما انشأكم » ای خلقکم ابتداء « من ذرية قوم آخرين » یعنی آبائهم الماضين، و قيل : اهل سفينة نوح . قال عطاء . « ويستخلف من بعدكم ما يشاء » يريد به الصحابة والتابعين .

« ان ما توعدون » - من العذاب والقيامة « لآت » لكائن ، « و ما انتم بمعجزين » یعنی سابقين الله بأعمالكم الخبيثة حتى يجزيكم بها ، ويقال : « بمعجزين » ای بفائتين ، بقول لما فاتك : قد اعجزني ، وكذلك الممتنع عليك ، تقول : قد أعجزني ، فيحتمل و ما انتم بممتنعين من عذابنا اذا حل بكم .

« قل يا قوم اعملوا على مكاتكم » - قراءت عاصم روايت ابوبكر بجمع است : « مكاتكم » . باقی « مكاتكم » خوانند على التوحيد ، یعنی : سیر و اسیر کم ، و الزموا عادتكم . تهدید است نه دستوری ، چنانکه جای دیگر گفت « اعملوا ما شئتم » ، « لی عملی و لكم اعمالکم » ، « لكم دينکم ولی دين » . يقول : « اعملوا على مكاتكم انی عامل » على مكاتتی . میگوید : شما همان که میکنید میکنید ، و چنانکه هستید می باشید ، که من اینکه میکنم میخواهم کرد (۱) ، و چنانکه هستم خواهد بود (۲) . و قيل هي منسوخة ، نسختها آية السيف . « فسوف تعلمون من تكون له عاقبة الدار » - حمزة و كمائي « يكون » بيا خوانند . باقی بقاء معجمه از فوق . « من تكون له عاقبة الدار » یعنی الجنة ، انحن ام انتم ؟ اینجا سخن تمام شد . پس گفت : یا محمد ! « انه لا يفلح الظالمون » لا يسعد من كفر بالله . و قيل : « لا يفلح الظالمون » ای : لا يبلغ امانيه . يقال لكل من نال امنيته : افلح اذا اصاب ما اراد .

« و جعلوا لله ممّا ذرأ » - از ايدر (۳) حکایب اسب از نهادهائی که اهل جاهلیت نهاده بودند میان خویش و میان الله و میان بتان ، از نهادهای بد و بنیادهای

کثر، و این آن بود که کفار عرب عادت داشتند که چون تقربی کردند (۱) یا نذری یا صدقه‌ای دادندی به چیزی از مال خویش، دو تیر زدندی، يك تیر را گفتندی که: این آن خدای آسمانست، و آن بدرویشان و مهمانان دادندی، و خود از آن بخوردندی، و يك تیر را گفتندی که: این بتان را است، و بخرج بتان و سده ایشان کردند، اگر باد یا ستور چیزی از بهره خدا یا بهره بت او کندی گفتندی: باک نیست که خدای آسمان بی نیاز است، و اگر چیزی از بهره بت یا بهره الله افتادی (۲) آنرا می باز جای کردند و می باز ستدند، که بت را حاجت و نیاز است.

سدى گفت: کشته زاری (۳) که ایشانرا بود، بدو قسم می نهادند: يك قسم الله را، و يك قسم بت را. اگر قسم بت را آفت رسیدی، و بر نیاوردی، از قسم الله بر گرفتندی، و بخرج بتان و سده کردند (۴)، و اگر قسم الله آفت رسیدی، چنان بگذاشتندی (۵) و گفتندی: اگر خدای آسمان خواستی قسم خود بر آوردی و نمره دادی، و در انعام همین قسمت نهاده بودند، پس آنچه نصیب الله بود، اگر بچه مرده زادی بخوردندی، و آنچه نصیب بت بود بچه مرده که زادی بنخوردندی، و آنرا بزرگ داشتندی (۶). پس الله ایشان را ذم کرد باین قسمت که کردند، گفت: «ساء ما يحكمون» - از يجعلون الدنية فى القسم لله، و قيل: «ساء ما يحكمون» حيث صرفوا ما جعلوه لله على جهة التبرر الى الاوثان، وقيل معناه: لو كان معي شريك كما يقولون ما عدلوا فى القسمة ان يأخذوا مني

۱ و ۲ - افعال شرطی در این دو مورد و در جملاتی که میان شماره ۱ و ۲ قرار گرفته اند عموماً در نسخه الف با دال در آخر آنها آمده اند.

۳ - ج: کئت زاری. ۴ - الف: بر گرفتندی... کرد بدید.

۵ و ۶ - این فعلهای شرطی و افعال شرطی دیگری که میان شماره ۵ و ۶ قرار گرفته اند در نسخه الف با دال در آخر آنها آمده اند.

ولا يعطوني . كسائی خواند: « بزعمهم » بضم « زاء » و باقی قراء بفتح « زاء » خوانند، و درین کلمت سه لغت است : الزعم والزعم والزعم ، كالفتك و الفتك والفتك ، والود والود والود ، شریح قاضی گفت : ان لكل شیء كنية ، و كنية الكذب زعم .
« وكذلك » ای : و مثل ذلك الفعل القبيح « زين » بضم « زاء » « قتل » برفع ،
« اولادهم » بنصب « شركائهم » بخفض ، این قراءت ابن عامر است ، و معناه زين لهم قتل شركائهم اولادهم ، و قراءت عامه « زين » بفتح « زاء » است ، « قتل » بنصب « اولادهم » بخفض ، « شركاؤهم » برفع ، یعنی : زين لهم شركاؤهم قتل اولادهم . و شركاء درین موضع شياطين اند که مزيّنان اند فواحش را بر آدميان ، چنانکه آنجا گفت حکایت از ابليس : « انى كفرت بما اشر كنمون من قبل » . و كل ما اطعته في معصية الله ، فقد اشر كته مع الله . و قيل : شركاؤهم ساداتهم و كبراؤهم الذين يطيعون في معصية الله . از آن است که گویند فردا : « ربنا انا اطعنا سادتنا و كبراءنا ، » و گویند : « فهل انتم معنون عنا من عذاب الله من شيء » ؟ و قومی گویند : « بل مكر الليل والنهار ان تأمرونا ان نكفر بالله » ، و قومی گویند : « لولا انتم لکننا مؤمنين » ، در تخصم در موقف و در دوزخ « تخصم اهل النار » . و در قراءت ابن عامر شركاء قرناء بود یاران و هام دینان (۱) و بنزدیک بیشتر اهل عربیت این قراءت ابن عامر نامرضی است که این تقدیم و تأخیر بعید جز شاعران در ضرورت شعر استعمال نکرده اند .

« وكذلك زين » این عطف است بر آن فعل بد که از ایشان (۲) حکایت کرده ، میگوید : چنانکه بر آراست بر ایشان شياطين آن فعلهای بد و نهادهای کثر ، همچنان بر آراست برایشان قتل فرزندان از بیم درویشی و عار ، آنکد گفت : « ليردوهم » ای : ليردوهم في النار ، « و ليلبسوا عليهم دينهم » ليخلطوا و يداخلوا عليهم الشك في دينهم ،

و کانوا علی دین اسمعیل ، فرجعوا عنه . پس خبر داد که هر چه ایشان کنند ، همه بمشیت الله کنند ، گفت : « ولو شاء الله ما فعلوه » ای لو شاء ان لن يفعلوه ما فعلوه ، اگر خدا خواستی که ایشان آن نکنند نکردندی (۱) « فذرههم وما یفترون » من التکذیب لقولهم فی الاعراف : والله امرنا بها ، وقیل : فذرههم وما یفترون من أن لله شریکاً .

« وقالوا هذه انعام » - یعنی البحيرة والسائبة والوصيلة والحامی ، « وحرث » یعنی الزرع الذی جعلوه لاوتانهم ، « حجر » یعنی حرام حرموها ، و جعلوها لاصنامهم ، ومنه قوله : « حجراً محجوراً » ای حراماً محرماً ، و اصله المنع ، یقال : حجرت علی فلان کذا ، ای منعته منه ، والحجر العقل للامتناع به من القبیح . یقال : حجر و حجر و حجر بمعنی المنع بالتحريم ، روایت خفاف است از بوعمر و « حجر » بضم حا . « لا یطعمها الا من نشاء » - وکان مشیتهم انهم جعلوا اللحوم والالبان للرجال دون النساء . « بزعمهم » اختلاف قراعت در آن همان است که در آیت پیش . معنی آنست که الله می گوید : این تحریم انعام وحرث دروغی است از جهة ایشان ، و نهادی که از بر خود نهاده اند . « و انعام حرمت ظهورها » - کالسائبة والبحيرة والحامی ، « وانعام لا ینذرون اسم الله علیها » ما ینذحونها للاصنام خنقاً او وقذاً . قال مجاهد : کانت لهم من انعامهم طائفة لا ینذرون اسم الله علیها ، و لا فی شیء من شأنها لو رکبوها او ولدوها او ذبحوها لم ینذروا اسم الله علیها ، تم قال : « افتراء علی الله » این همه را میگوید که درین سه آیت برفت . میگوید : این همه میکردند بدروغ ساختن بر خدای . واین افترا بخدا آنست که جای دیگر گفت : « واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها » .

« وقالوا ما فی بطون هذه الانعام » - میگفتند : آنچه در شکمهای آن جانوران است ، یعنی آنچه از بحیره و سائبه زاید « خالصة لذکورنا » یعنی خالصة لذکورنا .

میگوید : علی الخصوص مردان ما را حلال است ، و زنانرا نیست ، یعنی که مردان در کار اصنام و اوثان قیام میکنند ، و باین معنی شرف دارند بر زنان ، « و محرم علی ازواجنا » ای نسا ئنا . هذا ان خرجت الاجنّة حیة ، و ان كانت میتة اشترك فيه الرجال والنساء . زجاج گفت : « محرم » با لفظ « ما » شود نه با معنی ، از بهر آنکه « محرمه » نکفت ، و « حاله » با معنی ما شود نه با لفظ ، و « ما » بمعنی جماعت است ، یعنی : جماعة ما فی بطون هذه الانعام .

« و ان یکن میتة » - قراءت بوبکر از عاصم « تکن » بقاء است ، « میتة » بنصب ، یعنی وان تکن النسمة میتة . قراءت بوعمر و و نافع و حمزه و کسانی یکن بیاء است ، « میتة » بنصب ، یعنی : و ان یکن ما فی بطون هذه الانعام میتة . ابن کثیر « یکن » بیاء خواند ، « میتة » برفع ، و ابن عامر « تکن » بقاء خواند « میتة » برفع ، و باین هر دو قراءت رفع « میتة » بآن است که « کان » بمعنی وقع است باحدث ، یعنی : و ان تقع میتة . تانیث با لفظ شود و تذکیر بامعنی . « سیجزیهم و صفهم » ای بوصفهم الکذب ، لقوله « و تصف السنتهم الکذب » والوصف والصفة واحد ، كالوزن والزنة . « انه حکیم » فیما حرم و أحل ، « علیم » بما حرموه علی انفسهم مما لم یأمرهم به . رب العزة جل جلاله درین آیت خبر داد که ایشان هم در حکم خطا کردند که نه از حق جل جلاله پذیرفتند و نه بفرمان وی حلال حرام کردند ، و هم در تمثیل و قیاس تناقض نمودند ، در آن باطل که خود نهادند ، که میان زنان و مردان در خوردن آن فرق کردند .

« قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفهاً بغير علم » - این در شأن قومی عرب فرو آمده از ربیعہ و مضر و غیر ایشان ، که دخترانرا زنده در گور میکردند ، و آن شیطان برایشان آراسته بود از بیم درویشی و عار و اذفۀ جاهلیت که در سر ایشان بود ،

چنانکه آنجا گفت . « زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شر کاؤهم » . قیس بن عاصم المنقری سید اهل و بر آمد بر رسول خدا و مسلمان شد ، آنکه در میان سخن میگفت : انی وأدت تسع بنات لی ، فقال له رسول الله (ص) : « اذبح عن کل واحدة منهن شاة » . فقال ان لی ابلا . قال : « فانحر عن کل واحدة جزوراً » .

و روی فی بعض الاخبار ان دحیة الکلبی کان کافراً من ملوک العرب ، فلما اراد أن یسلم ، اوحی الله تعالی الی النبی (ص) بعد ما کان صلی الفجر : یا محمد ! ان الله یقرئک السلام ، و یقول : ان دحیة الکلبی یدخل علیک الان و یسلم . قال : فلما دخل المسجد ، رفع رسول الله (ص) رداءه عن ظهره ، و بسطه علی الارض بین یدیه ، قال : یا دحیة ! هاهنا ، وأشار الی رداءه ، فبکی دحیة من کرم رسول الله (ص) ، و رفع رداءه و قبله و وضعه علی رأسه و عینیه ، فقال : بأبی من له هذا الرداء ، ثم قال : یا محمد ! ما شرائط الاسلام اعرضها علی . فقال : « ان تقول لا اله الا الله محمد رسول الله » . فقال : یا رسول الله ! انی ارتکبت الخطیئة و فاحشة کبیرة ، فما ذا کفارتها ؟ ان امرتني ان أقتل نفسی قتلتها ، وان امرتني ان أخرج من جمیع مالی خرجت . فقال رسول الله (ص) : « وما ذاک یا دحیة ! » قال : کنت رجلاً من ملوک العرب و أستنکم ان یكون لبناتی ازواج ، فقتلت سبعین من بناتی کلهن ببدی . فتحیر رسول الله (ص) من ذلك حتی نزل جبرئیل ، فقال : « یا محمد ! ان الله یقرئک السلام ، و یقول : قل لدحیة . وعزتی و جلالی انک لما قلت : لا اله الا الله غفرت لك کفرستین سنة ، فکیف لا اغفر لك قتاک بناتک » . قال : فبکی رسول الله (ص) ، و قال : « الهی ! غفرت لدحیة قتل بناته بشهادة واحدة ، فکیف لا تغفر للمؤمنین صغائرهم بشهادات کثیرة » !

« قد حسر الذین قتلوا اولادهم سفهاً بغير علم » - ای بغير حجة ، کقوله : « هل

عندکم من علم » ؟ ای : من حجة . « و حرّموا ما رزقهم الله » من الحرث و الانعام « افتراءً علی الله » الکذب حین زعموا ان الله امرهم بالتحريم « قد ضلّوا » عن الهدی ، « و ما كانوا مهتدین » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و يوم نحشرهم جميعاً يا معشر الجن » الآية - اشارتست باظهار سياست و عزت ، و خطاب هيبت با اهل شقاوت ، در آن روز رستاخيز و روز عظمت ، روزی که آتش نومیدی در خرمنهای خلایق زنند ، و اعمال و احوال ایشان بباد بی نیازی بردهند که : « و قد منّا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً » . ظالمان و ستمکاران خیمه اندوه و ندامت بزنند که : « و يوم یعضّ الظالم علی یدیه » . کردن همه جباران و متمردان فرو شکنند ، و آن عملهای خبت همچون غلّی سازند ، و بر گردنپاشان نهند : « انا جعلنا فی أعناقهم اغلالاً » ، و آن عوانان نا پاک و ظالمان بی رحمت را ببارند ، و در سر پرده آتشین بدارند : « انا اعتدنا للظالمین ناراً احاط بهم سرادقها » . آفتاب و ماه و سیارات را بدود هيبت روی سیاه گردانند ، و این کوس زوال بکوبند که : « اذا الشمس کورت . و اذا النجوم انکدرت » . بر قدر مایه هر کسی با وی معاملت کنند . قومی را نداء بردا برد از پیش میزنند ، و قومی را آواز کبرا کس در قفا مینهند . قومی حون در از میان صدف می افروزند . قومی را باین خطاب کرامت می نوازند که : « لا تخافوا ولا تحزنوا » . قومی را باین تازیانه ادبار زنند که : « اخسئوا فیها ولا تکلمون » قومی را این خطاب هيبت شنوایند بنعت عزّت و اظهار سياست که : « يا معشر الجن والانس الم یأتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی » ؛ قومی را این نداء کرامت شنوایند بنعت لطف و اظهار رحمت که : « يا عبادي لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون » .

« و ربک الغنی ذوالرحمة » - اشارت بهر دو طرف دارد همان عزّت و سياست با بیگانگان ، همین لطف و رحمت با دوستان . « الغنی » بشیر الی عزّه ، و « ذوالرحمة » بشیر الی لطفه . « الغنی » اخبار عن جلاله ، و « ذوالرحمة » اخبار عن افضاله . فهم فی

سماع هذه الآية مترددون بين صحو ومحو ، و بين اكرام و اصطلام ، و بين تقرب و تذبذب ، واسطى كفت : الغنى بذاته ، ذوالرحمة بصفاته ، الغنى عن طاعة المطيعين ، ذوالرحمة على المذنبين .

« ان ما توعدون لآت » - آمدنی آمده گیر ، و رفتنی شده گیر ، و این روز روشن تاریک شده گیر ، و غرور دنیا روزی بسر آمده گیر . جوانمردی را دیدند که بی علتی می‌لنکید ، گفتند : چرا می‌لنکی ؟ گفت : فردا بخارستان خواهم رفت . گفتند : تا فردا ! گفت : فردا آمده گیر ، و این پرده دریده گیر ، و رسوا شده گیر !
تا کی از دارالغروری سوختن دارالسرور

تا کی از دارالفراری ساختن دارالقرار!

ای جوانمرد ! این حیات دنیا باد است ، تا بنگری از دست رفته است . این دنیا همچون خنده دیوانگان است ، و کریه مستان ! دیوانه بی شادی خندد ، و مست بی‌اندوه گریه . دنیا مثال یخ اسب در آفتاب نهاده ، و نهیب می‌گذارد ، یا شکر که در دهن نهاده و می‌ریزد ، آری ! بس شیرین است بطعم ، لکن گدازنده بجرم ، تا در دهن نهادی گداخت . دنیا نظاره گاهی خوش است ، حلوة خضرة ، لکن تا بنگری گذشت ، و تادل دروستی رفت . لولا الموت لادعی کل الناس الربوبية . اگر ذل مرک نیستی ، از اطراف عالم آواز « انا ربکم الاعلی » بر آمدی . این چندین صدها بینی از خواجگان خالی شده ، و پس از آنکه چون گل بر بار بشکفته بودند ، از بار بریخته ، و در گل خفته . چون که عبرت‌نگیری و در سرانجام کار خود اندیشه نکنی ؟ رب العالمین می‌گوید : « فسوف تعلمون من تكون له عاقبة الدار » . آری ! بدانید که این دنیا تا کجا رسد ، و سرای پیروزی و جاویدی کجا رسد ! به‌بنید که درویشان شکسته را بر مرکب کرامت چون آرند ؟ و خواجگان بی‌معنی را به تازیانه قهر چون رانند ؟!

باش تا کل یابی آنها را که امروزند جزء
 باش تا کل بینی آنها را که امروزند خار
 این عزیزانی که آنجا گلستان دولت اند
 تا ندانی و نداری شان بدینجا خار و خوار
 کلبنی کاکتون ترا هیزم نمود از جور دی
 باش تا در جلوه آرد دست انصاف بهار

۱۷- النوبة الاولى

قوله تعالى: «و هو الَّذِي اَنْشَأَ جَنَّاتٍ، او آنست که رزها آفرید و ساخت
 «معروشات»، هست از آنکه جفته آن بسته و کار آن ساخته «و غیر معروشات»
 و هست از آنکه او کننده (۱) و برنداشته «و النّخل والزّرع»، و خرما بنان (۲) و کشت-
 زار «مختلفاً اكله»، جدا جدا طعم آن میوه «و الزّيتون والرّمان»، و زیتون و انار
 «متشابهاً»، همرنگ (۳) «و غیر متشابه»، و نه همرنگ (۴) «كلوا من ثمره»، میخورید
 از میوه و بر آن «اذا اثمر»، چون میوه آرد «و آتوا حقه»، و حق آن بدهید «يوم
 حصاده»، روز درودن آن «و لاتسرفوا»، و در کزاف مروید و اندازه در مگذارید
 «انّ لا یحبّ المرفین» (۱۴۱) که الله دوست ندارد کزاف کاران را.

«و من الانعام»، و ساخت از چهارپایان «حمولة»، آنها که پیار رسیده اند
 و کار را شایند «وفرشاً»، و از آن بیجا که آن نیز پیار نرسیدند، یا خود بار را نشایند
 «كلوا ممّا رزقکم الله»، میخورید از آنچه الله شمارا روزی داد «و لاتتبعوا خطوات

۱ - ج : افکنده . ۲ - الف : و خرما با نان : ۳ - ج : هم رنگ .

۴ - ج : هم طعم .

الشَّيْطَانُ « و بر پی کامهای دیو مروید » انه لكم عدو مبين (۱۴۲) « که او شما را دشمنی آشکارا است

« ثمانية ازواج » هشت تا که چهار جفت اند هر يك زوج آن دیگر
 « من الضَّانَّ اثْنين » از میش دو، یکی نر یکی ماده « ومن المعز اثْنين » و از بز دو (۱)،
 یکی نر یکی ماده « قل » ای محمد! مشرکان را گوی « آلد کرین حرّم » دو نر حرام
 کرد الله « ام الاثْنين » یا آن دو ماده « اما (۲) اشتملت علیه ارحام الاثْنين » یا
 آنچه رحم هر دو ماده بر آن مشتمل است از بچه نازاده نیز (۳) « نبقونی » خبر کنید
 مرا « بعلم » بحجتی « ان كنتم صادقین (۱۴۳) » اگر می راس گوئید که الله این کرد.
 « ومن الابل اثْنين » و از شتر دو، یکی نر یکی ماده « ومن البقر اثْنين »
 و از گاو دو، یکی نر یکی ماده « قل آلد کرین حرّم » گوی آن دو نر حرام کرد
 « ام الاثْنين » یا آن دو ماده « اما (۴) اشتملت علیه ارحام الاثْنين » یا آنچه در شکم
 شتر ماده است و گاو ماده، و رحم ایشان بر آن مشتمل « ام كنتم شهداء » یا شما
 حاضر بودید « اذ وصَّيكم الله بهذا » آنگاه که وصیت کرد الله شمارا باین « فمن اظلم »
 کیست ستمکارتر بر خویشان « ممن افتری علی الله کذباً » از آن کس که دروغی سازد
 بر الله « لیضلّ الناس بغير علم » تا براه کنند مردمانرا بی دانش « ان الله لایهدی
 القوم الظَّالِمین (۱۴۴) » الله بیش برند (۵) و صواب نمای گروه ستمکاران بر خویشان
 نیست.

« قل » گوی ای محمد! « لا اجد » نمی یابم « فیما اوحی الّی » در آنچه
 پیغام دادند بمن « محرّماً » حرام کرده ای « علی طاعم یطعمه » بر هیچ جشنده ای

۱- ج : وار نزینه دو . ۲- ج : ام ما . ۳- الف : نارادا نیز ،

۴- ج : ام ما . ۵- الف : پیش بیوند (!)

که آنرا چشد « **إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً** » مگر که مرداری بود « **أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا** » یا خونی ریخته « **أَوْ لَحْمِ خَنْزِيرٍ** » یا گوشت خوک « **فَأَنَّهُ رَجِيسٌ** » که آن پلبد است « **أَوْ فَسَقًا** » یا کشته ای که کشنده آن از طاعت خدا بیرون شد « **أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ** » و آنرا بر نام معبود ناسزا گشت « **فَمَنْ اضْطُرَّ** » هر که بیچاره ماند فرا خوردن مردار « **غَيْرِ بَاغٍ** » نه ستمکار « **وَلَا عَادٍ** » و نه افزونی جوی « **فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** » (۱۴۵)

خدای تو آمرزگار است و مهربان

« **وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا** » و بر ایشان که جهود شدند حرام کردیم « **كُلَّ ذِي ظُفَرٍ** » آنچه ظفردارد، انگشت پای نا کشاده، و سبب ناشکافته « **وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ** » و از گاو و گوسفند « **حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا** » حرام کردیم بر ایشان پیه آن هردو « **إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا** » مگر آنچه در استخوان پشت نشسته بود « **وَالْحَوَايَا** » یا بر حرب رود « **أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ** » یا دانه که در استخوانی پیوسته « **ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ** » آن پاداش ایشان کردیم « **بِغَيْرِهِمْ** » ستمکاری ایشان « **وَأَنَا لَصَادِقُونَ** » (۱۴۶) و ما می راست گوئیم

« **فَإِنْ كَذَّبُوكَ** » اگر ترا دروغ زن گیرند « **فَقُلْ رَبِّكُمْ** » گوی خداوند شما « **ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ** » با بخشایش فراخ است « **وَلَا يَرُدُّ نَاسَهُ** » اما باز ندارد زور گرفتن وی « **عَنِ الْقَوْمِ الْمَاجِرِينَ** » (۱۴۷) از گروه مجرمان .

« **سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا** » میگویند ایشان که انباز گرفتند با خدای « **لَوْ شَاءَ اللَّهُ** » اگر الله خواستی (۱) « **مَا أَشْرَكْنَا** » ما انباز نگرفتیم (۲) « **مَا وَى** » « **وَلَا آبَاؤُنَا** » و نه پدران ما « **وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ** » و نه حرام کردیم چیزی (۳) « **كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** » همچنین دروغ زن گرفتند ایشان که پیش از ایشان

بودند فرستادگان ما را « حَتَّى ذَاقُوا بِأَسْنَا » آنکه که زور عذاب ما چشیدند
 « قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ » کوی بتزدیک شما هیچ معلومی و نامه‌ای از الله و حجّتی هست؟
 « فَتُخْرِجُوهُ لَنَا » که آنرا بیرون آرید ما را « ان تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ » پی نمی‌برید مگر
 پندار « و ان انتم الاّ تَخْرُصُونَ (۱۴۸) » و نیستند مگر گروهی که دروغ می‌گوئید .
 « قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ » کوی آن حجت شمارا نیست ، آن خدای راست
 حجت تمام درواخ (۱) راست رسیده (۲) بهر جای و بهر کس « فلو شاء » و اگر خواستی
 (۳) « لَهْدِيكُمْ اِحْصَاءَهُنَّ (۱۴۹) » راه نمودی (۴) شما را همگان.

« قُلْ » کوی ایشانرا « هَلَمْ شَهِدَاءُكُمْ » بیارید این خدایان خویش
 « الَّذِينَ يَشْهَدُونَ » ایشان که می‌کواهی دهند « انّ الله حَرَّمَ هَذَا » که الله حرام
 کرد این حرث و انعام « فان شهدوا » اگر کواهی دهند « فلا تشهد معهم » تو کواهی
 مده با ایشان « ولا تتبع اهواء الذين كذبوا بآياتنا » و برپی بایست ایشان مرو که
 می‌دروغ شمارند سخنان ما « وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ » و ایشان که نمی‌گروند
 بروز رستاخیز « و هم بربهم يعدلون (۱۵۰) » و ایشان که با خدای خویش می‌هامتا
 گویند (۵) .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و هو الذي انشأ جنات معروشات » الآية - معنی انشاء آفریدن
 است بابتداء بی مثالی و معیاری ، و اختراع آفریدن است بی سببی ، و خلق آفریدن است بر

۱- درواخ بمعنی محکم و مضبوط و یقین و درست و محقق (برهان) در فرهنگها بفتح اول
 آمده ولی در نسخه ج روی دال ضمه گذاشته شده است . ۲- الف : درواخ رسیده
 راست . ۳- الف : خواستید . ۴- الف نمودید . ۵- ج: خویش همنما میگویند.

تقدير و ترتيب ، و جنّات بستانها است كه در آن درخت بود ، و الجنة ما جنّ اي منع ، و المنع على ضربين مانع فى الخلقة بحائط و نحوه ، و مانع بالملك الخاص لصاحبه . « معروشات » ما كان لها عروش كالسقوف . ضحاك گفت : اين درخت انگور است كه بعضى از آن بردارند از زمين ، و آنرا جفته كنند ، و بعضى از آن هم بر زمين بگذارند ، و بردارند . اينست معنى معروشات و غير معروشات . ابن عباس گفت : معروشات آنست كه : درخت آن بر زمين منبسط گردد ، و ناچار آنرا عرشى و سقفى بايد ، تا از زمين بر گرفته شود ، و غير معروشات آن درختان است كه بر اصول و ساق خویش استوار بایستد (۱) چون خرما بنان و امثال آن از انواع درختان . وجهى ديگر بعيد گفته اند كه : معروشات آنست كه آدمى كارد و روياند ، و غير معروشات آنست كه در بيا بان و كوهان خود رست بود ، و قيل : المعروشات ما حولها حائط ، و غير المعروشات ما لا حائط حولها .

« و النخل و الزرع » - يعنى انشأ النخل و الزرع ، فأفردهما و هما داخلان فى الجنات ، لما فىهما من الفضيلة . « مختلفاً اكله » - يعنى حملة و طعمه . سماء اكله ، لأنه يؤكل . مىگويد : طعم آن ميوها مختلف است بعضى نيكوتر و خوشتر ، و بعضى فروتر و دون تر ، و بعضى ترش ، بعضى شیرین ، بعضى تلخ ، بعضى خوش ، فكل نوع من الثمر له طعم غير طعم النوع الاخر ، و كل حب من حبوب الزرع له طعم غير طعم الاخر .

« و الزيتون و الرمان » - أفردهما لما فى الزيتون من المنفعة و الاقوات ، و ما فى الرمان من فضيلة اللذانة فى الطعم متشابهاً فى اللون ، غير متشابه فى الطعم ، متشابهاً فى الطعم ، غير متشابه فى اللون . دو انار برنگ يكى ، و بطعم نه ، دو انار بطعم يكى ، و برنگ نه . « كلوا من ثمره اذا اثمر » حين يكون غصناً هذه رخصة للمالك ان يأكل عند ادراكه قبل اخراج حق الله منه .

«وآتوا حقه» - این «ها» با زرع شود، و با نخل شود، و با الله شود. «یوم حصاده» نافع و ابن کثیر و حمزه و کسائی بکسر «حا» خوانند، و باقی بفتح خوانند، و معنی هر دو یکسانست مگوید: حق آن زرع و آن میوه بدهید، آن روز که دروید. علما را خلاف است که این حق کدام است. ابن عمر و ابوالدرداء و سعید جبیر و ابوالعالیه و مجاهد و عطاء گفتند: صدقه‌ای است بیرون از زکوة مفروضه، که روز دروان (۱) بدرویشان دهند. شعبی گفت: دسته‌ای است از آن دروده که بدرویش دهند، و قیل: هوالتقاط السنبیل، و فیه روی عن النسی (ص)، قال: «ما سقط من السنبیل». مجاهد کف: کانوا یعلقون العنق عند الصرام، فیاکل منه الضعیف ومن مر.

اما ابن عباس و انس مالث و محمد حنفیه و جابر زید و سعید مسیب و طاوس و قتاده و ضحاک میگویند: «وآتوا حقه» این حق زکوة مفروضه است، و شافعی و فقها این قول اختیار کرده اند، و گفتند معنی آنست که: اعطوا زکوة حین ادراکه، و هو اکمل ما یکون من احواله، و یقال: حین کبله سدی گفت و نخعی و جماعنی که: این سورة الانعام مکی است، و فرض زکوة بمدینه فروآمد که یعنی این صدقه‌ای بود پیش از نزول زکوة، پس عشر و نصف العشر که فرضیت آن بمدینه فروآمد، آنرا منسوخ کرد ابن عباس گفت: نسخت الزکوة کل نفقة فی القرآن.

«ولاتسرفوا» - ای: ولاتعطوا کله. ابن درشأن ثابت قیس بن شماس فروآمد، که ویرا بانصد خرما بنان بود، پربار رسیده. چون این آیت فروآمد که: «وآتوا حقه یوم حصاده»، و مردمانرا دید که هر کس صدقه‌ای میکرد، وی رفت و آن همه بیک روز بدرویشان داد، و از بهر عیال خود هیچ چیز (۲) بنگذاشت، رب العزة گفت «ولاتسرفوا» همه بدرویش مدهید، که عیال خود بی‌کام بگذارید انداً بمن تعول، نخست

بر عيال خود نفقه کنید، و آنچه بسرمی آید بدرویشان دهید زهری گفت: «لاتسرفوا» ای لاتنفقوا فی المعاصی. قال مجاهد. لو كان ابو قبيس ذهباً لرجل، فأنفقه في طاعة الله، لم يكن مسرفاً، ولو أنفق درهماً واحداً في معصية الله كان مسرفاً، وفي هذا المعنى قيل لبحاتم لطائي: لا خير في السرف. فقال: لا سرف في الخير. قال عبد الرحمن بن زيد الخطاب للسلطين يقول: لاتأخذوا فوق حقمكم.

«ومن الانعام» - ای: وأنشأ من الانعام، «حمولة» یعنی ما ادرك الحمل، وطاق العمل، «وفرشاً» هي الصغار التي لا يحمل عليها كالغنم والبقر والابل الصغار «حمولة» آند که بکار و بار رسیده اند، و «فرش» آند که سار و کار نرسیده اند از بچه شتر و گاو، و سار و کار را نشایند از گوسفند.

«كلوا مما رزقكم الله من الحرن والانعام ولا تتبعوا خطوات الشيطان» - این اتباع خطوات آنسب که از حموله، بحیره و سائنه و حامی ساختند، و از فرش و صیله ساختند. «انه لكم عدومين» بین العداوة، اخرج آباءكم من الجنة، وقال: «لأحتكن ذرينه». پس تفسیر حموله و فرش کرد، گفت:

«ثمانية ازواج» - هشت تا، یعنی چهار حفت عرب تا را زوج خوانند، از بهر آنکه تا و ا دوم (١) اسب که آنرا جفت کند (٢)، «من الصان اثنين و من المعز انس» این تفسیر فرش است.

«ومن الابل اثنين ومن البقر اثنين» - این تفسیر حموله است، والصان ذوات الصوف من الغنم، والمعز ذوات الشعر قرأ ابن كثير و ابن عامر و ابو عمرو: من المعز تحريك العين میگوید: این هشت تا صان است نروماده، و ابل است نروماده، و قر است نروماده. رب العزة میگوید: این مشرکان که این انعام بر خود حرام کرده اند ایشانرا

گوی: «آلذ کرین» من الضأن و المعز «حرم الله علیکم» «ام الانثین» - این وصیله که الله ساخت ازضأن و معز، و حرام کرد بر شما، هر دو نر حرام کرده است یا هر دو ماده؟ اگر نر حرام کرده است همه نرهای آن باید که حرام بود، و اگر ماده حرام کرده است همه مادهای آن حرام باید، و اگر آن حرام کرده است ازضأن و معز که رحم ایشان بر آن مشتمل است پس بچههای ایشان همه حرام است، که رحم بر همه مشتمل است. آنکه گفت: «نبؤنی بعلم ان کنتم صادقین» - ای: فسروا ما حرمتم بعلم ان کان لکم علم فی تحریمه، و هو قوله: «ان کنتم صادقین». میگوید: اگر شما را درین تحریم علمی است، علم آن بیارید، و بیان کنید، و اگر میگوئید که این تحریم پدران ما حرام کرده اند: «وجدنا علیها آباءنا» آن پدران از که آموختند؟ و از کجا گرفتند؟ اگر گوئید که الله فرمود، چنانکه گفت: «والله امرنا بها» پس حتی بیارید که چنین است.

«ومن الابل انین ومن البقر انین» - و در شتر و گاو هم چنین گفت. «قل آلذ کرین حرم ام الانثین»؟ شتر نر و گاو نر حرام کرد، و آنرا سائبه و حامی ساخت، یا شتر ماده و گاو ماده حرام کرد، و آنرا بحیره و سائبه کرد «اما اشملت علیہ ارحام الانثین» یا آنچه رحم ایشان بر آن مشتمل است از بیجه نازاد در جمله معنی آبت آنست که اگر تحریم از جهت ذکرین است همه نر حرام اند، و اگر از جهت انثین، همه ماده حرام اند، و اگر از جهت اشتمال رحم است، پس همه آنند که رحم بر ایشان مشتمل بود، همه حرام اند. ابن عباس ازینجا گفت: وهل تشتمل الارحام الا علی ذکرو انثی؟ فلم یحرمون بعضاً و یحلون بعضاً؟!

«ام کنتم شهداء از وصیکم الله، هدا» - هل شاهدتم الله قد حرم هذا از کنتم لا تؤمنون بر سوله؟ میگوید: الله را دیدید که این تحریم کرد، حون بر سول ایمان می نیارید بآنچه گفت؟ چون حجت بر ایشان لازم گشت بیان کرد که این جز دروغ نیست که بر الله

بستند، و نهند. این دروغ عمرو بن لحي بود که تغیر در دین اسمعیل وی آورد، و این سنت تحریم وی نهاد. رب العالمین در شأن وی گفت: «فمن اظلم ممن اقتري على الله كذباً ايضل الناس بغير علم ان الله لا يهدي القوم الظالمين». پس رب العزة بوحی پاك ذكر محرمات كرد، و تخطئه ایشان كرد در تحریم حرث و انعام، گفت:

«قل لا اجد فيما اوحى الى محرماً على طاعم يطعمه» - یعنی علی آكل یا كله

مما حرّمته. «الا ان تكون» بقاء منقوطة از فوق قراءت مكی است و شامی و حمزه، یعنی: الا ان تكون الاطعمة او النسمه او النفس او العين ميتة. باقی بیاء خوانند، یعنی: الا ان يكون ذلك المحرم او لماً كول او الموجود ميتة، و قراءت شامی و بوجعفر «ميتة» رفع است و برین قراءت «كان» بمعنی حدوث است، و «ميتة» رفع بفعله، یعنی الا ان يقع، او يحدث ميتة. اصل ميت است و هاء را فرودند مبالغت را.

«او دماً مسفوحاً» - ای مصبوحاً سائلاً. در مسفوح چهار چیز مستثنی است: الكبدة

و الطحال و دم المسك و ماء اللحم الاحمر. «اولحم خنزیر فانه رجس» - قدر و نجس، «اوفسقا» ای مفسوقاً به، یعنی مذبحاً، او منحوراً فسق فی ذبحه او نحره، فذبح و نحر علی اسم غر الله و نظم الاية: الا ان يكون ميتة اوفسقا فانه رجس. «فمن اضطر» ای من دعت الضرورة الى اكله، فأكله، «غير باغ» ای غرقاصد لتحليل ما حرم الله «ولاعاد» ای ولا مجاوز للقصد و قدر الحاجة، «فان ربك غفور رحيم» يغفر لمن لم يتعد. «غفور رحيم» درین آیت از بهر آن گفت که خوردن مردار باصل حلال نیست، و آن قدر که درین آیت مباح است خوردن آن رخصتی است که الله داد بر حمت خویش. میگوید: حکم بالرخصة كما حکم بالمغفرة. اگر کسی گوید: چونست که محرمات درین آیت بر سه قسم اقتصار کرد، و در سورة المائدة بسار بر شمرده از منخنقه و موقوفه و غیر آن؟ جواب آنست که هر چه درین آیت گفت اصناف و انواع ميتة است. آنجا بتفصیل گفت، و اینجا بر جمله، که

اسم میته بر همه افتد . اگر گویند : بیرون از انواع میتات در شرع محرّمات بسیار است از خبائث و سموم و غیر آن ؟ جواب آنست که : **الحسین بن فضل** گفت در معنی آیت : « قل لا اجد » یعنی فی وحی القرآن ، فأما وحی السنة فقد حرم اشیاء کثیره ، فمنها ما روی ان النبی (ص) حرم **یوم خیبر** الحمر الانسیه ، ولحوم البغال ، وکل ذی ناب من السباع ، وکل ذی مخلب من الطیر ، ونهی عن اکل الهر وأکل نممها ، و قال : « اذا وقعت الفأرة فی السمن فان کان جامداً فألقوها ومن حولها ، وان کان مائعا فلا تقربوه » ، وعن **المقدام بن معدی کرب** ، قال : قال رسول الله (ص) : « الا انی اوتیت القرآن ومثله معه ، الا یوشک رجل شعبان علی اریکته یقول علیکم بهذا القرآن فما وجدتم فیہ من حلال فأحلوه ، وما وجدتم فیہ من حرام فحرموه ، وان ما حرم رسول الله کما حرم الله . الا لایحل لکم الحمار الا هلی ، ولا کل ذی ناب من السباع ، ولالقطعة معاهد الا ان یتغنی عنها صاحبها ، و من نزل بقوم فعلمهم ان یقروه ، فان لم یقروه فله ان یعقبهم بمثل قراه » .

« وعلى الذین هادوا » - یعنی : رجعوا عن دین موسی الی ما احدثوا . هدنا الیک ای رجعنا ، والعرب یشمی بالمستقبل کما یشمی یحیی وبعیش ویموت ویمجد ویمجد ویزید ویشکر ، و كذلك یهود ، وسموا یهود لیهودتهم عن الدین درین آیت بیان کرد آنچه بر جهودان حرام است ، گفت : « وعلى الذین هادوا حرمانا » بریشان حرام کردیم ، « کل ذی ظفر » یعنی کل مالیس بمنفرج الاصابع ، ولا بمشقوق الحافر ، کالابل والنعامه الاوز والبط وما اشبه ذلك . این قول ابن عباس اسب و سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سدی ، اما اهل معانی گفتند : یدخل فی ذلك جمیع انواع السباع والکلاب والسنائیر وسائر ما یصطاد بظفره من الطیر . قال **ثعلب** : کل مال یمضد فهو ذوطفر و ذومخلب ما صاد . « ومن البقر والغنم حرمانا علیهم شحومهما » - بیه گاو و گوسفند برایشان حرام کرد ، پس بعضی از آن « مستثنی کرد ، گفت : « الا ما حملت ظهورهما » مگر آن بیه که بر

یشت باشد یا بر کتف ، « او الحوا یا » یا چرب رود ، « او ما اختلط بعظم » یادنبه ، و كذلك كل شحم مختلط بعظم ، یعنی ما تعلق من الشحم بهذه الاشياء غیر محرم علیهم ، وانما حرم علیهم شحوم الکلیتین والثروب . عن ابن عباس : ان رسول الله (ص) كان قاعداً خلف المقام اذ رفع بصره الى السماء ، وقال : « لعن الله اليهود ثلاثاً . ان الله حرم علیهم الشحوم فباعوها ، و اكلوا اثمها ، وان الله لم يحرم علی قوم اكل شيء الا حرم علیهم ثمنه . »

« ذلك » ای : ذلك التحريم « جزیناهم ببیغهم » یعنی عقوبة لقتلهم الانبياء ، و بصدّهم عن سبیل الله كثيراً ، و بأكلهم الربا و استحلال اموال الناس بالباطل ، فهذا البغي . « وانا الصادقون » فی الاخبار عن التحريم وعن بیغهم . اینست تفصیل محرمات بوحی قرآن ، هم آنکه محرم است بر مسلمانان ، و هم آنکه محرم است بر جهودان . و مصطفی (ص) فرامشکران عرب گفت که : تفصیل محرمات بآن پیغام که بمن دادند ، و بآن وحی قرآن که بمن گزاردند (۱) همین است . کافران او را تکذیب کردند و گفتند : فانک لم تصب . رب العالمین گفت :

« فان کذبوک فقل بکم ذو رحمة واسعة » - بتأخیر العذاب عنکم ، « ولا یرد بأسه » ای عذابه اذا جاء الوقت ، « عن القوم المجرمین » الذین کذبوک بما تقول . ابن کيسان از ثعلب پرسید در معنی این آیت ، گفت : جزاء تکذیب رحمت چون باشد ؟ ثعلب جواب داد که : ذو رحمة واسعة ، اذ لم يعاجلکم بالعقوبة . ابن کيسان گفت : قد عوجل من الامم قبل محمد . قال ثعلب : اولست تقرأ : « وما ارسلناک الا رحمة للعالمین » ؟ فمن رحمته وشرفه وبرکته ومقداره عمد خالقه انه اخر عقوبة من کذبه الى الآخرة ، لأن عیونهم قد وقعت علی عینه ، فلحققتهم برکاته بما اخرت عنهم العقوبات الى الآخرة ، فمنهم من اسام ببرکته ، ومنهم من رفّه فی الدنيا ببرکته صلى الله علیه وسلم .

« سيقول الذين اشر كوا » - مشرکان عرب چون حجت برايشان لازم گشت،
 و بدانستند يقين که آنچه بدست دارند و آنچه باعتقاد کرده اند از تحریم حرث و انعام و
 غیر آن باطل است، گفتند: « لو شاء الله ما اشر كنا ولا آباؤنا ولا حرمنا » من البحائر
 والسوائب وغير ذلك. مشیت خدا حجت خود ساختند، و این مشیت نه آن مشیت الله است
 در خلق خویش، چنانکه آنجا گفت: « ولو شاء الله ما اشر كوا وما جعلناك عليهم حفيظاً »،
 بلکه مشرکان باین مشیت امر خواستند و رضا و محبت، یعنی: ان الله رضى منا ما نحن عليه
 وأراد منا، و امرنا به، و لو لم ير ضه لحال بینا وینه. دعوی کردند که الله ما را فرمود، و
 از ما بیسندید این تحریم که کردیم، و پدران ما کردند، و اگر خواستی ما را فرمودی،
 و بجای آنکه فرمود باز زدی (۱). و کافران را درین بس حجتی نیست، که ایشان امر
 بکذاشتند، و در مشیت آویختند، و امر خدا دیگر است، و ارادت و مشیت او دیگر. انه
 جل جلاله مرید بجمیع الکائنات غیر آمر بجمیع مایرید. پس بر بنده آنست که فرمان
 گوش دارد، و اتباع آن کند، و او را نرسد که بعد از ورود امر در مشیت آویزد. رب العالمین
 گفت: « كذلك كذب الذين من قبلهم حتى ذاقوا بأسنا ». چنانکه ترا تکذیب کردند ای
 محمد! این کافران، اسلاف ایشان و پدران ایشان با انبیا همان تکذیب کردند. تشبیه
 اینان با اسلاف بتکذیب کرد، و تعرض گفت ایشان که: « لو شاء الله » نکرد، نگفت:
 پدران ایشان دروغ گفتند، چنانکه اینان در « لو شاء الله » دروغ گفتند، که اگر معنی این
 بودی کذب بتخفیف گفتی. چون نسبت ایشان بآنکذیب کرد نه با کذب، معلوم گشت
 که کافران دعوی آن میکردند، که الله ما را باین تحریم فرمود. رب العزة گفت: « قل
 هل عندكم من علم؟ » یعنی علی ما قلنم من برهان و کتاب منزل؟ « فتخرجوه لنا »، چنانکه
 جای دیگر گفت: « قل فأتوا بكتاب من عند الله ». آنکه گفت: « ان تتبعون الا الظن »

ای : ما تتبعون فيما انتم عليه الا الظن لا العلم واليقين ، « وان انتم الا تخرصون » یعنی وما انتم الا کاذبون .

« قل فله الحجة البالغة » - بالكتاب و الرسول و البيان . « فلو شاء لهدیکم اجمعین » اخبار عن تعلق مشیة الله بکفرهم ، وان ذلك حصل بمشیته ، اذ لو شاء لهدیکم . « قل هلم شهداءکم » - سیبویه گفت : « هلم » اصل هاء است ، فضمت اليها « لم » ، وجعلها کالکلمة . پس قومی عرب آنرا تشبیه و جمع گویند : هلم ، هلمما ، هلموا ، هلمی ، هلممن ، وقومی آنرا تشبیه و جمع نکویند ، و این فصیح تر است ، که این لغت قرآن است ، و باین قرآن فرو آمد . يقول تعالى : « هلم الینا » ، « و هلم شهداءکم » ، و این بمعنی جمع است . و « هلم » متعدی آید و لازم آید . لازم بمعنی تعالوا است ، کقوله : « هلم الینا » ، و متعدی بمعنی هاتوا . کقوله : « هلم الینا شهداءکم » ای هاتوا شهداءکم و قربوا شهداءکم . « الذین یشهدون ان الله حرم هذا » الحرث و الأنعام .

« فان شهدوا فلا تشهد معهم » - رب العزة مصطفی را میفرماید که : تصدیق گفت این محرمان و این شهدا ممکن ، و بصدق ایشان گواهی مده ، که ایشان دروغ زنان اند ، و گواهی بدروغ دهند . « ولا تتبع اهواء الذین کذبوا بآیاتنا » - یعنی : القرآن الذی فیہ تحلیل ماحرموا . « والذین لا یؤمنون بالآخرة » ای لا یصدقون بالبعث الذی فیہ جزاء الاعمال ، وهم الدهریة من الزنادقة ، « وهم ربهم یعدلون » - یشر کون و یجعلون له عدیلاً .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و هو الذی انشأ جنات معروشات » الایة - دیده ای باید پاک ، از غشاوت غیبت نجات یافته ، و از سرمه توحید مددی تمام یافته ، تا نظاره اسرار صنایع ربوبیت در عالم خلقت از وی درست آید ، و آن آمار رحم و آیات و رایات قدرت و دلالات

وامارات حکمت بیند درین باغ وستان، وانواع والوان درختان، تا در هر جزوی از اجزاء مخلوقات و مقدورات صد هزار صنایع و بدایع و ودایع بیند نهاده، که یکی یکی نماید. سهلها معطر، بحر ها معنیر، خاکها منور، باغها مزخرف، گلها ملون. یکی سرخ چون چون خون دل مشتاقان، یکی زرد چون روی زاهدان، یکی سپید چون دل مؤمنان، یکی لعل چون جان عاشقان. این همه تأثیر يك نظر حق است که هر سال یکبار بر زمین نگردد. چون از آن يك نظر این همه عجائب و لطائف پدید آید، از سیصد و شصت نظر بدل دوستان گوئی چه اثر نماید، و چه اعجوبه و چه لطیفه پدید آرد!

« و آتوا حقه يوم حصاده » - بندگان را میگوید که حق این نعمت بشناسید، و بشکر آن قیام نمائید، و با درویشان مواسات کنید، تا نعمت بماند، و درویش یاساید، و دوستی حق شما را حاصل شود. به داود وحی آمد که: یا داود! خواهی که بمن نزدیک شوی، و ترا بدوست گیرم، رو درویشان را بازجوی، شکستگان را بنواز، و بایشان تقرب کن، بلقمه ای نان، بشربتی آب، تا ایشان ترا دوست دارند، و بدل خود راه دهند. ای داود! من بردل ایشان اطلاع کنم، هر که را در دل ایشان بینم، او را بدست خود گیرم. « و لاتسرفوا انه لایحب المسرفین » - بر ذوق جوانمردان طریقت اسراف آنست که حظ نفس در آن است و گریه حبه ای بود یا ذره ای. بموسی وحی آمد که یا موسی! خواهی که همه آن رود که مراد تو بود، حظ نفس خود در باقی کن، و مراد خود فداء مراد ازلی کن. تو بنده ای و بنده را مراد نیست، و حظ خود دیدن سیرت جوانمردان نیست، و از خود باز رستن جز کار صدیقان نیست:

تا با تو توئی ترا به خود ره ندهند چون بی توشدی ز دیده بیرون نهند.

« و من الانعام حمولة وفرشاً » - این باز (۱) نعمتی دیگر است، و بر بندگان

منتی دیگر ، که شما را نه خود باغ و بستان و انواع درختان و میوه‌های الوان آفریدم و ساختم ، که چهار پایان و جانوران را هم آفریدم ، و شما را مسخر کردم ، و منافع شما در آن نهادم ، چنانکه جایها در قرآن از آن منافع خبر داد ، و منت نهاد ، گفت : « وذلّلناها لهم فمّنّها ركوبهم ومنها يأكلون » ، « ولهم فيها منافع ومشارب » ، « والانعام خلقها لكم فيهادفء ومنها تأكلون » ، « و لكم فيها » الآية. جای دیگر گفت : « لتركبوها و زينة » گفتا: و نه خود حیوانات شمارا مسخر کردم ، که جمادات هم مسخر شما کردم : « و مسخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر و النجوم مسخرات بامرہ ». آنکه در افضال و انعام بفرود ، و همه فراهم گرفت و گفت : « هر چه محدثات است و مخلوقات در آسمان و زمین ، شما را مسخر کردم : » و مسخر لكم ما فی السموات وما فی الارض جميعاً منه . این از بهر آنست که من خداوندی بی نیازم ، بهیچ چیز و بهیچ کس حاجت و نیاز ندارم. هر چه آفریدم برای بندگان و رهبران آفریدم : « هو الذی خلق لكم ما فی الارض جميعاً ». بنده من ! این همه نعمت و نواخت از ما بین ، و شکر از ما کن . فضل ما بین نه فعل خود . عون ما بین نه جهد خود. نعمت ما بطاعت ما بکاردار ، و شیطانرا خواردار ، که او ترا دشمن است و راهزن. اینست که رب العزة گفت : « فكلوا مما رزقكم الله و لاتتبعوا خطوات الشيطان انه لكم عدو مبين » - آنکه پس ازین آیت لختی نعمتهای خود بتفصیل یاد کرد ، و محرمات و محلات از هم جدا کرد ، و هر یکی را گروهی نامزد کرد ، که ایشانرا آن روزی کرد: طیبات حلال مؤمنان پاک را ، و خبیثات حرام دشمنان ناپاک را : « الطبیات للطیبین والخبیثات للخبیثین ». آنکه هر دو را حواله با صفت خود کرد ، و درین آیت اشارت کرد که : « فقل ربکم ذو رحمة واسعة ولا یرد بأسه عن القوم المجرمین ». گفت: ما را هم رحمت است و هم بآس و شدت. رحمت از مؤمنان دریغ نیست ، و بآس و شدت از دشمنان دور نیست . روزی پاک مؤمنانرا بر رحمت ما است ، و رزق خبیث دشمنانرا از نقمت ما است ، و ما

آن کنیم که خود خواهیم، کس را بر حکم ما اعتراض نه، و بر صنع ما چون و چرا نه. آنچه کنیم بحجت خداوندی و کرد کاری و جباری کنیم، که حجت بالغه بحقیقت ما را است، و حکم روان و عزت یکران ما را سزا است. اینست که گفت جل جلاله :

« قل لله الحجة البالغة فلو شاء لهدىكم اجمعين » - قال النصر ابادي :

الخلق كلهم منهم شدة الحاجة عن معاني رؤية الحجة، ولو سقط عنهم الحاجات، لكشف لهم براهين الحجة، وقال : رؤية الحاجة حسنة، ورؤية الحجة احسن منها.

۱۸- النوبة الاولى

قوله تعالى : « قل تعالوا، يا محمد! كوي بيأيد » اقل ما حرّم ربكم عليكم، تا بر خوانم آنچه حرام کرد خداوند شما بر شما « الا تتركوا به شيئاً » انباز مگیرید با خدای هیچ چیز را (۱) « و بالوالدين احساناً » می وصیت کنم شما را بنیکو کاری با پدر و مادر « ولا تقتلوا اولادكم » و فرزندان خویش را مکشید « من املاق » از بیم درویشی و تنگی نفقه « نحن نرزقكم وایاهم » ما روزی دهیم شما را و ایشانرا « ولا تقربوا الفواحش » و گرد زشتها مگردید « ما ظهر منها وما بطن » آنچه از آن آشکارا و آنچه از آن نهان « ولا تقتلوا النفس التي حرّم الله » و مکشید تن مسلمانان که الله حرام کرد خون آن « الا بالحق » مگر بقصاص یا رجم زانی پس احسان « ذلكم وصيكم » این آنست که می وصیت کند الله شما را « لعلكم تعقلون » (۱۵۱)، تا مگر دریابید (۲).

« و لا تقربوا مال اليتيم » و گرد مال یتیم مگردید « الا بالتي هي احسن » مگر با آنچه آن نیکوتر « حتى يبلغ اشده » تا آنکه که وی ببلوغ خویش رسد و برشد

خویش « و اوفواالکیل » و تمام پیمائید چون میسپارید « والمیزان » و تمام سنجید که میسپارید « بالقسط » بسنگ راست « لا تكلّف نفماً آلاً وسعها » بر نهیم بر هیچ تنی مگر توان آن « و اذا قلتم فاعدلوا » و چون (۱) حکم برید (۲) یا توسط کنید راست بید (۳)، یا گواهی دهید راست گوئید « ولو كان ذا قربى » اگر همه آن گواهی بر خویش خویشتن می دهید « وبعهد الله اوفوا » و نذر که با الله کنید بآن وفا کنید، و آنرا باز آئید « ذلكم وصيكم به » این آنست که وصیت میکند الله شما را بآن « لعنكم تذکرون (۱۵۲) » تا مگریند پذیرید و دریابید والله را یاد دارید .

« وان هذا صراطي » و آن قرآن راه منست « مستقیماً » راهی راست پاینده « فاتبعوه » بری آن ایستند « ولا تتبعوا السبل » و بر پی راهها جفته ناشایسته مروید « فتفرق بكم » که آن راهها شما را جدا و پرکنده (۴) کند « عن سبيله » از راه راست و دین او « ذلكم وصيكم به » این آنست که الله وصیت کرد شما را بآن « لعنكم تنذون (۱۵۳) » تا مگر پرهیزید آئید از عذاب و خشم خدای .

« ثم آتينا موسى الكتاب » پس بر ایشان خوانای محمد ! آنچه موسی را دادیم از تورات « تماماً علی الذی احسن » تمام کردن نعمت خویش را بر نبکوکاران بنی اسرائیل « و تفصيلاً لكل شیء » و تفصیل دادن و روشن کردن هر چیز را از احکام دین که بکار باید « وهدى ورحمة » و راه نمونی و بخشایش « لعنهم بلقاء ربهم يؤمنون (۱۵۴) » تا مگر ایشان بر ستاخیز و شدن پیش خداوند ایشان بگروند . « و هذا کتاب » و این قرآن نامه ای است « انزلناه » که فرو فرستادیم آنرا « مبارك » برکت کرده بر فرستادن آن « فاتبعوه » بر پی آن روید « واتقوا » و پرهیزید « لعنكم ترحمون (۱۵۵) » تا مگر بر شما رحمت کنند

« ان تقولوا » پرهیزید از آنچه فردا گوئد « انما انزل الكتاب » نامه که از آسمان فرو فرستادند « علی طائفتین من قبلنا » مردو گروه فرستادند پیش از ما سریانیان و عبرانیان ، « وان کنا عن دراستهم لغافلین (۱۵۶) » و ما از خواندن ایشان نا آگاه بودیم و بزبان ایشان .

« او تقولوا » یا گوئید فردا « لو اننا انزل علينا الكتاب » اگر بر ما کتاب فرستادندی (۱) [چنانکه بر قوم موسی و عیسی] « لکنّا اهدی منهم » ما بآن کتاب حق شناس تر و راهتر بودیمی (۲) از ایشان « فقد جاءکم یّنة من ربکم » آنک آمد بشما پیغامی روشن پیدا از خداوند شما « و هدی و رحمة » و راه نمونی و بخشایشی « فمن اظلم » آن کیست ستمکار تر بر خود « ممّن کذب بآیات الله » از آنکس که دروغ شمرد سخنان خدای « و صدف عنها » و بر گردد از آن « سنجزی الذّین یصدفون عن آیاتنا » آری پاداش دهیم ایشانرا که برمی گردند از سخنان ما « سوء العذاب » عذاب بد « بما کانوا یصدفون (۱۵۷) » بآنچه می برگشتند .

« هل ينظرون » درین باز نشستن از ایمان حشم میدارند چیزی را « الا ان تأتیهم الملائكة » نمیدارند چشم مگر آنرا که بایشان آید فریشتگان میرانیدن را « او یأتی ربک » یا خدای تو آید داوری کردن را « او یأتی بعض آیات ربک » یا خورشید از مغرب بر آید ترسانیدن را و بیدار کردن را (۳) « یوم یأتی بعض آیات ربک » آنروز که آید چیزی از نشانهای خداوند تو « لا ینفع نفساً ایمانها » سود ندارد هیچ تن را کرویدن وی « لم تکن آمنتم من قبل » که نگرویده بود از پیش « او کعبت فی ایمانها خیراً » و یا با کرویدن خویش نماز نکرده بود « قل انتظروا » کوی

۱ - الف : فرستادندید. ۲ - الف : بودید. ۳ - کذا ! ومؤلف ارحدود ترجمه خارج شده است .

چشم میدارید « اَنَا مُنْتَظَرُونَ (١٥٨) » که ما چشم دارند گانیم [که بشما چه بود] .
 « اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ » ایشان که از دین خویش جدا شدند و بی دین
 ماندند « وَكَانُوا شِيعَةً » و جوک جوک (١) شدند « لست منهم في شيء » از ایشان
 در هیچ چیز (٢) نه ای [تو که رسولی ، و ایشان از امت اجابت نه اند ترا] « اِنَّمَا اَمْرُهُمْ
 اِلَى اللّٰهِ » کار ایشان باخدای است و شمار ایشان بروی « ثُمَّ يَنْبِئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (١٥٩) »
 تا خبر کند ایشانرا فردا بآنچه میکردند.

النوبة الثانية

قوله تعالى : « قل تعالوا اتل ما حرم » - ابن عباس گفت: از اینجا تا آخر سه
 آیت از محکّمات قرآن اند ام الكتاب ، که الله گفت در صدر سورة آل عمران . « تعالوا »
 این تعالی اصفاء است و حسن استماع و استقبال امر ، نه آمدن پیاپی ، و فی معناه قال (٣) الشاعر :
 تعالوا نداری جهدنا عن قلوبنا فيوشك أن نبقي بغير قلوب
 « اتل ما حرم ربكم عليكم » - ای اقرأ علیکم الذی حرم الله . میگوید: گوش فرادارید
 و نیکو بنیوشید ای شما که تحریم حرث و انعام کردید! تا بر شما خوانم آنچه الله بر شما
 حرام کرده: « ان لا تشرکوا به شیئا » ای : هوأن لا تشرکوا ، و قيل معناه : حرم ربکم
 علیکم ان لا تشرکوا ، و « لا » صله است ، کقوله تعالی و تقدس : « ما منعک ان لا تسجد »
 ای تسجد ، و قيل : اوصی ان لا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً ، یعنی اوصیکم
 بالوالدین برأ .

مصطفی (ص) گفت: « من احبّ ان ينسأ له اجله ، و يتراد فی رزقه فليبرّ والديه ،
 وليصل رحمه » قال ابو الوليد : النسء فی الاجل و الزيادة فی الرزق قد فرغ الله منهما ، و

لكنه يصح الله بدنه في بقية اجله، وهو الترس في الاجل والزيادة في الرزق.

« ولا تقتلوا اولادكم » - يعنى دفن البنات و هنّ احياء و هي المؤودة . « من املاق » خشية الفقر و العار ، يقال : املق الرجل فهو مملق ، اذا افتقر. مصطفى (ص) گفت : « من كانت له اشئ فلم يثدها ولم يهنها ولم يؤثر ولده عليها - يعنى الذكور - ادخله الله الجنة . قال : « ومن عال ثلاث بنات او مثلهنّ من الاخوات ، فادّيهن ورحمهنّ حتى يغنيهن الله ، اوجب الله له الجنة » . فقال رجل : يا رسول الله ! او اثنتين ، قال : « او اثنتين ، حتى لو قالوا : او واحدة ، لقال : واحدة ، وقال (ص) : « من حمل طرفه من السوق الى ولده كان كحامل صدقة حتى يضعها فيهم ، وليبدأ بالاناث قبل الذكور ، و من رق للاناث كان كمن بكى من خشية الله ، و من بكى من خشية الله غفر الله له » .

« ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن » - ابن عباس وضحاك وسدي گفتند : اهل جاهليت بظاهر زنا مستقبح ميداشتند ، اما در باطن روا ميداشتند ، و از آن تخرج نميکردند . رب العالمين درين آيت ظاهر و باطن زنا حرام كرد . مجاهد گفت : فاحشة ظاهر ، الجمع بين الاختين بود كه در جاهليت روا ميداشتند ، و همچنين زنى كه پدران ايشان بزنى کرده بودند ، نكاح وى روا ميداشتند . رب العزة در اسلام هر دو حرام كرد ، گفت « ولا تنكحوا ما نكح آباؤكم » ، وقال : « ان تجمعوا بين الاختين » . اين فاحشة ظاهر است و فاحشة باطن زنا است ، و در جمله هر چه مكروهات است و نا شايست و ناپسندیده در تحت اين آيت شود . ظاهر عمل جوارح است و باطن عمل دل ، كه آنرا نيت و اعتقاد گویند .

« ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق » - و حقها ما قال النبي (ص) : « لا يحل دم امرئ مسلم باحدى ثلاث : كفر بعد ايمان ، و زناً بعد احصان ، و قتل نفس بغير نفس . « ذلكم وصيكم به » - اى ذلك التحريم امركم بلزومه والاقامة عليه . « لعلكم

تفلحون « لکی تعقلوا ما نهیکم عنه وما امرکم به.

« ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن » - احسن آنست که در مال وی بصلاح تصرف کند ، و در آن قیام نماید ، بحسبت یا بمزد بر عدل بنزدیک حاجت ، و آمیختن در مال وی بر نصف و اقتصاد بر تمول و انتفاع ، تا آنکه که یتیم بالغ شود ، و برشد خویش رسد . حدّ اشدّ گفته اند که : حد بلوغ است بآن نشانه ها که شرع بیان کرده بر اختلاف علما با قوت عقل تمام ، و رسیدن بآن حال که حسنات و سیئات بروی نویسند . کلبی و سدی گفتند : من ثمانی عشرة سنة الى ثلاثین سنة . والاشد جمع فی قول بعضهم ، واحده شد ، کا الضرّ والاضرّ والشرّ والاشرّ ، وفی قول بعض البصریین هو واحد ، وهو قوة الشباب عند ارتفاعه ، كما ان شد النهار قوة الضیاء عند ارتفاعه ، و معنی الایة : حتی یبلغ اشدّه ، وتونسوا ریشه ، فتدفعو ، حینئذ الیه ، کقوله : « فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم » .

« وأوفوا الکیل » - اتموه من غیر نقص ، « والمیزان » یعنی وزن المیزان « بالقسط » ای بالعدل لا بخس ولا شطط ، لازیادة ولا نقصان . میگوید : تمام پیمائید وراست سنجید نه زیادة و نه نقصان . آنکه گفت : « لانکلف نفساً الا وسعها » - در کیل ووزن بر هر کسی آن نهیم که طاقت دارد . اگر دهنده را تکلیف زیادت دادن کنیم ، نفس وی طاقت ندارد ، وبتنگ آید ، و همچنین ستاننده را اگر تکلیف کنیم که حق خود را کم کند طاقت ندارد . معنی دیگر گفته اند : « لانکلف نفساً الا وسعها » - میگوید : چون هر دو بحد طاقت در کیل ووزن عدل بجای آورند ، اگر اندکی در آن فرو شود که طاقت بدریافت آن می نرسد ، ایشان را بزه ای نیست ، که بر هر کسی آن نهند که طاقت دارد .

« واذا قلتم فاعدلوا ولو کان ذاقربی » - میگوید : اگر شما را میان مردم حکم سازند ، و میانجی کنند ، بداد حکم کنید و براستی بی بیل ، اگر چه آن حکم خویشان

شما را بود یا بر ایشان بود ، و در گواهی دادن همچنین گواهی راست دهید ، و سخن که گوئید بحق گوئید . « و بعهده الله اوفوا » - میگوید: حق شرع در اوامر و نواهی بگزارید ، و در حدود آن تجاوز نکنید ، و سوگندها که خورید ، و تذرها که کنید ، بوفاء آن باز آئید . « ذلکم وصیکم به لعلکم تذكرون » - التذکر الاتعاظ وأن لا یغفل قلبک عن ذکر الله و نهیه .

« و ان هذا صراطی » - حمزه و کسائی « و ان هذا » بکسر الف خوانند . باقی بفتح الف خوانند ، و قراءت عامه قراء « وان » بتشدید نون است مگر ابن عامر تنها ، که وی بتخفیف نون خواند ، و همچنین عامه قراء « صراطی » بسکون یا خوانند مگر ابن عامر که وی بفتح یا خواند ، و ابن کثیر و ابن عامر « صراطی » بسین خوانند ، و حمزه میان صاد و زا . باقی بصاد خالص . « و أن هذا صراطی » اگر بفتح الف خوانی عطف است بر أن لا تشرکوا ، یا معنی آنست که: و لأن هذا صراطی ، و اگر بکسر الف خوانی بر سبیل ابتداء است . اصل سخن « و هذا صراطی » است و « أن » تاکید را در آوردند . « و أن هذا صراطی مستقیماً » - یرید دینی دین الحنیفیه اقوام الادیان . « فاتبعوه و لا تتبعوا السبل » - یعنی الاهواء المختلفه . عن عبد الله بن مسعود قال : خط لنا رسول الله (ص) خطاً ، ثم قال : « هذا سبیل الله » ، ثم خط خطوطاً عن یمینه و شماله ، وقال : « هذه سبل ، علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه » ، وقرأ : « ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ » . « ذلکم وصیکم به » - ای امر کم به فی الکتاب « لعلکم تتقون » لکی تتقوا السبل .

این آیات را وجهی دیگر است در تأویل « لا » که در « لا تشرکوا » است ، و این عارض که در میان این مناهی است از احسان با والدین ، و آن آنست که وقف کنی بر « تعالوا اتل ما حرّم ربکم » اینجا وقف است ، پس ابتدا کنی « علیکم ان لا تشرکوا

به شیئاً . معنی آنست که بر شما بادا که انباز نگیرید باخدای هیچ چیز (۱)، و بر شما بادا که با پدر و مادر نیکوئی کنید، و بر شما بادا که فرزند خویش نکشید، و گرد فواحش نگردید، و خون ناحق نریزید، و گرد مال یتیم به بیداد نگردید، و کیل و وزن و مکیال و میزان راست دارید، و گواهی راست دهید، و بنذور وفا کنید، و بر پی نامه الله روید . این از آیات محکّمات است که در هیچ کتاب از کتب الله ناسخ آن نیامده، و هیچ چیز (۱) از آن منسوخ نگشته، و این احکام بر همه بنی آدم تا قیامت روان شده، این معنی را گفت: « وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ » - یعنی هذه الايات، لأنها المحكمات التي لم تنسخ في ملة من الملل .

« تم آتینا موسی الکتاب تماماً » - این ثم بر تعقیب تلاوت است، یعنی : « تعالوا اتل ما حرم ربکم » . ثم قال : تعالوا اتل ما آتینا موسی الکتاب « تماماً علی الذی احسن » یعنی تماماً علی احسان الله الی موسی بالنبوة و غیرها من الکرامة . میگوید : موسی را کتاب دادیم تمام کردن نعمت خویش را بروی، و افزودن احسان خویش باوی، یعنی که از اول با وی نیکوئیها کردیم، که ویرا پیغامبری دادیم، و به فرعون و قبطیان فرستادیم، و بعضاً و ید بیضاء و آیات و معجزات او را کرامی کردیم . اکنون آن نعمت و احسان تمام کردیم، که کتاب تورات بوی دادیم، کتابی که در آن بیان احکام دین است و تفصیل هر چیز .

معنی دیگر: « تماماً علی الذی احسن » - یعنی اتماماً لنعمتی بالتّوراة علی المحسنين من بنی اسرائیل . تمام کردن نعمت خود را بر نیکوکاران بنی اسرائیل که ایشانرا وعده داده بود آنجا که گفت جل جلاله : « وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ » الی آخر الايتين . رب العزة جل جلاله آن وعده وفا کرد، و آن نعمت بر

ایشان تمام کرد، و قيل : معناه تماماً علی احسانه ، ای : احسان موسی بطاعاته ، یعنی لبکمل احسانه علی الذی یتحق به کمال ثوابه فی الآخرة ، وقيل : تماماً لکرامته فی الجنة علی احسانه فی الدنيا .

« وتفصيلاً لكل شيء » وهدی ، ای التوراة هدی من الضلالة و رحمة من العذاب
 « لعلهم بلقاء ربهم يؤمنون » - یعنی بالبعث الذی فیہ جزاء الاعمال .

« وهذا » - یعنی القرآن « کتاب انزلناه مبارک » - البرکة النماء و الزیادة ،
 فهو برکة لمن آمن به وعمل بما فیہ ، وان من برکة هذا الكتاب ما احل الله لنا فیہ مما
 حرّمه علی اليهود ، و ما احل لنا فیہ من العنائم التي حرّمها علی من كان قبلنا ، و ما
 فیہ من الزیادة فی العمل و الجهاد و ما علی ذلک من زیادة الثواب . « فاتبعوه » - ای :
 اقتدوا به ، « و اتقوا لعلکم ترحمون » .

« ان تقولوا » - معنی آنست که : اتقوا ان تقولوا . میگوید : بتصدیق واستوار
 داشت رسول من و پذیرفتن پیغام من برهیزید از آنچه فردا گوئید : « انما انزل الكتاب
 علی طائفتین من قبلنا وان کنا عن دراستهم لغافلین » - ای : ما کنا الا غافلین عن تلاوة
 کتبهم . این خطاب با اهل مکه است ، و مراد انبات حجب است بر ایشان بر انزال قرآن
 بر محمد (ص) ، یعنی که تا فردا بقیامت نگویند این کفار عرب که : اگر از ما آن
 میخواستند که از پیشینیان ، ما را کتاب دادندی همچون ایشان ، که جهودان و ترسیان را
 تورات دادند ، و ما از آن غافل بودیم ، و آن زبان ندانستیم . یعنی که بقیامت این
 سخن نتوانند گفت ، که ما ایشانرا کتاب قرآن دادیم ، و فرستادیم ، و احکام آن روشن
 کردیم ، و باوامر و نواهی فرمودیم .

« او تقولوا لوأنا انزل علينا الكتاب » - این جواب کفار مکه است که گفته
 بودند : قاتل الله اليهود والنصارى ! کیف کذبوا انبیاءهم ! لو جاء نذیر و کتاب

لكننا اهدى منهم . انكار نمودند ، و طعن کردند بر جهودان و ترسايان كه تكذيب انبيا و كتاب خدا کردند ، و گفتند : اگر بما پيغامبري يا كتابي آمدی ، ما بهتر قبول كرديمی (١) ، و راست راه تر بوديمی (٢) . رب العالمين ايشانرا درين سخن دروغ زن كرد ، گفت : « فقد جاءكم بينة من ربكم وهدى ورحمة » - هدى من الضلالة ، ورحمة من العذاب ، ونباة من المهلكات . آمد بشما قرآن ، و در آن كافر شديد ، و دروغ شمرديد .

« فمن اظلم ممن كذب بآيات الله » - يعنى : بالقرآن ، « وصدف عنها » اى اعرض عنها ، فلم يؤمن بها . پس بر سبيل تهديد و وعيد گفت : « سنجزي » اى : فى الآخرة « الذين يصدفون عن آياتنا سوء العذاب بما كانوا يصدفون » .

« هل ينظرون » - اى : ما ينظر كفار مكة بالايمان ، « الا ان تأتيمهم الملائكة » قرأ حمزة و الكسائى : « الا أن يأتيمهم » بالياء ، يعنى : الا ان يأتيمهم ملك الموت وحده بالموت ، « او يأتى ربك » يوم القيامة فى ظلل من الغمام . « او يأتى بعض آيات ربك لا ينفع نفساً ايمانها » يعنى نفساً كافرة حين لم تؤمن من قبل أن تجيء هذه الآية . « لم تكن آمنت من قبل » - يقول : لم تكن صدقت قبل طلوع الشمس من مغربها ، اولم تكن كسبت فى ايمانها خيراً . بقول : لم تكن عملت هذه النفس قبل طلوع الشمس من مغربها ، فانه لا يقبل منها بعد طلوعها ، و من كان يقبل منه قبل طلوع الشمس ، فانه يقبل منه بعد طلوعها . قوله : « او كسبت فى ايمانها خيراً » - دليل على ان العمل مع الايمان مشروط .

روى ابو هريرة قال : قال رسول الله (ص) : « ثلاث اذا خرجن لا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل ، او كسبت فى ايمانها خيراً : طلوع الشمس من مغربها والدجال ودابة الارض » ، وقال (ص) : « لا تقوم الساعة حتى تطلع الشمس من مغربها ، فاذا طلعت ورآها الناس آمنوا اجمعون ، و ذلك حين لا ينفع نفساً ايمانها » ، ثم قرأ الآية . و قال (ص) : « يادروا بالاعمال

ستاً : الدخان والدجال و دابة الارض و طلوع الشمس من مغربها و أمر العامة یعنی القيامة و خويصة احدكم یعنی موته .

و حذيفة بن اسيد الغفاري گفت : رسول خدا (ص) روزی بیرون آمد ، و ما جمعی یاران بهم نشسته بودیم ، و مذاکره میکردیم در کار قیامت و شدت و هول آن رسول خدا (ص) چون دانست که ما حدیث قیامت میکنیم ، گفت : رستاخیز پدید نیاید و قیامت برنخیزد تا نخست ده آیت به بینند . ده نشان از نشانههای قیامت دخان است و دجال و دابه و طلوع الشمس من مغربها و نزول عیسی و یاجوج و ماجوج و سه خسف یکی بمشرق یکی بمغرب یکی بجزیره عرب ، دهم نار تخرج من الیمز تطرد الناس الی محشرهم ، و بروی نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی المحشر ، و بروی فی العاشرة ریح تلقی الناس فی البحر .

« قل انتظروا » یعنی احد هذه الاشياء ، « انا منتظرون » بكم احدها ، و قيل انه نسخت بآية السيف .

و در بیان آفتاب بر آمدن از مغرب خبری جامع است بروایت عکرمه از ابن عباس از رسول خدا (ص) ، گفتا : آفتاب که بمغرب فرو میشود ، آن ساعت او را بآسمان هفتم می برند ، تا بمستقر خویش رسد زیر عرش مجید . پس بوقت صبح دستوری خواهد که از کجا بر آییم ؟ فرمان آید که : هم از مطلع خویش بر آی از جانب مشرق و او را بتازگی هر روز نور دهند و روشنائی . پس بآسمانها و درجات بهشت گذاره کند و فرو آید ، حیال المشرق فی سرعة طیران الملائكة ، تا باین آسمان دنیا رسد . آن ساعت وقت انفجار صبح بود . گفتا : روز کار برین نسق همی رود تا بارادت حق قیامت نزدیک گردد ، و جهان همه کفر و فساد و معاصی بگردد . منکر آشکارا شود ، و امر معروف بردارند ، تا شبی در رسد که آفتاب بر عادت خویش دستوری باز گشتن خواهد

و قمر همچنان در آفتاب رسد . هر دو سجود کنند ، و دستوری خواهند دستوری -
 شان ندهند ، تا آن شب بسر آید ، و ظلمت روز در آن پیوندد ، و این حال اول متعبدان
 بدانند شب خیزان ، که عادت قیام شب داشتند ، و ایشان اندکی باشند در آن
 وقت ، و در آن زمان ایشان بیرون آیند ، و در آسمان نگرند ، و تعجب همی کنند که
 این شب را صبح نیست ، و ظلمت را پایان نیست ، بسر ورد خویش باز میشوند ، و باز
 بر آسمان می نگرند ، و هیچ روشنائی صبح پیدا نه ، تا زمانی در گذرد ، و ستارگان
 اول شب باز پدید آیند بمکان خویش ، چنانکه هر شب می دیدند . بدانند که روزی
 در ظلمت گذشت و آفتاب نیامد ، همه شب زاری کنند ، و در اوراد خویش بیفزایند ، تا
 آن شب نیز در گذرد ، و روز همچنان در تاریکی بآن پیوسته ، تا سوم شب بگذرد ، و
 عالمیان همه بدانند ، و غریو و زاری در جهان افتد ، و از هول قیامت بیم در دلها ، و
 لرزه بر اندامها افتد ، و مؤمنان آن روز کار و متعبدان در هر شهری به مسجد ها جمع شوند ،
 و تضرع کنند . چون سه شب گذشت ، رب العزة جل جلاله و عز کبریاؤه جبرئیل را
 بفرستد ، تا شمس و قمر هر دو بهم از جانب مغرب بر آیند ، نور از ایشان واستده ،
 که ایشانرا هیچ روشنائی نه ، بر آن مثال که هر بار ایشانرا کسوف افتادی سیاه بر آیند
 همچون دوشتر قرین یکدیگر ، منازع یکدیگر ، تا کدام یکی در پیش افتد . اینست
 که رب العزة گفت : « وجمع الشمس والقمر » .

قال : « فتذهل الامهات عن اولادها والاحبة عن نمرات قلوبها ، و یجأرون
 الی الله بالبكاء والصراخ . فاما الصالحون والابرار ینفعهم بكاؤهم یومئذ ، و یکتب لهم
 ذلك عبادة ، واما الفاسقون والفجار فلا ینفعهم بكاؤهم یومئذ ، و یکتب ذلك علیهم حسرة » .
 پس چون شمس و قمر بر آن صفت بسر آسمان رسند ، جبرئیل آید بفرمان
 حق جل جلاله ، و ایشان را باز گرداند سوی مغرب ، و در مغرب دری است که آنرا

باب التوبه کويند . عمر خطاب گفت : بأبي انت و أمي يا رسول الله ! و ما باب التوبة ؟ فقال : « يا عمر ! خلق الله باباً للتوبة ، خلف المغرب ، له مصراعان من ذهب مشكلان بالدر والجواهر ، ما بين المصراع الى المصراع الاخر اربعين سنة للراكب المسرع ، فذلك الباب مفتوح منذ خلق الله خلقه الى صبيحة تلك الليلة عند طلوع الشمس والقمر من مغاربهما ، ولم يتب عبد من عباد الله توبة نصوحاً منذ خلق الله آدم الى ذلك اليوم الا ولجت تلك التوبة في ذلك الباب ، ثم ترفع الى الله » .

پس چون باز کردند آفتاب و ماه از میان آسمان بسوی مغرب ، نه بمغرب خویش فرو شوند ، چنانکه هر بار میشدند ، بلکه بآن در توبت فرو شوند ، و پس از آن در فراز کنند ، و استوار ببنند ، که نیز نگشایند ، پس از آن توبت هیچ کس نپذیرند ، و اسلام هیچ کس بکار نیاید مگر کسی که پیش از آن مسلمان بوده و محسن ، فذلك قوله : « يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في إيمانها خيراً » . فقال ابي بن كعب بأبي انت وامي يا رسول الله ! فكيف بالشمس والقمر يومئذ؟ وبعد ذلك؟ وكيف بالناس والدنيا؟ فقال: « يا ابي ! ان الشمس والقمر يكسبان بعد ذلك الضوء والنور ، ثم يطلعان على الناس و يغربان ، كما كانا قبل ذلك يطلعان و يغربان ، و اما الناس فأنهم رأوا ما رأوا من فظاعة تلك الاية و عظمها ، فيلحون على الدنيا حتى يجروا فيها الانهار ، و يغرسوا فيها الاشجار ، و يبنوا النيان ، و اما الدنيا فلونتج لرجل منهم لم ير كبه حتى تقوم الساعة من لدن طلوع الشمس من مغربها الى أن ينفخ في الصور » . « ان الذين فارقوا دينهم » - بالف قراءت حمزه و كمالي است . می گوید : ایشان که از دین خویش جدا شدند ، و بی دین ماندند . باقی « فرقوا » خوانند بتشدید ، یعنی جعلوا دین الله وهو واحد دین ابراهيم ادياناً مختلفة ، فتهود قوم ، و تنصر قوم ، و تمجس قوم . و گفته اند : « فرقوا دينهم » آنست که دین خویش پاره پاره کردند ، در

بعضی تسلیم و در بعضی تکلف، در بعضی اتباع و در بعضی مخالفت، در بعضی استسلام، و در بعضی تحریف، و آنچه رب العزة گفت: «جعلوا القرآن عسین» هم برین تأویل است، یعنی: آنرا اجزا کردند. جزئی پذیرفتند، و جزئی نپذیرفتند، چنانکه قومی گفتند: «نؤمن ببعض و نکفر ببعض»، و آن جهودان اند در آن آیت، تا ایشانرا گفتند: «اقتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض»؟! و این «جعلوا القرآن عسین» مشرکان مکه اند، «و فرقوا دینهم» اهل بدع اند تا روز رستاخیز. و آنجا گفت: «لا تتفرقوا فیه» نهی است از آنچه مبتدعان کردند از تفریق دین خویش.

«و کانوا شیعاً» - ای فرقا و احزاباً. روی طاوس عن ابی هریره، قال: قال رسول الله (ص) فی هذه الایة: «ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعاً لست منهم فی شیء» و لیسوا منک، هم اهل البدع و اهل الشبهات و اهل الضلالة من هذه الامة.

و روی ابوامامة عن النبی (ص)، قال: «هم الخوارج»، قیل: و اهل البدع فی هذه الامة کلهم خوارج روی زاذان ابوعمر، قال: قال لی علی: یا با عمر! اتدری علی کم افترقت الیهود؟ قلب: الله و رسوله اعلم. قال: «افترقت علی احدی و سبعین فرقة، کلها فی الهاویة الا واحدة هی الناجیة». اتدری علم کم تفرق هذه الامة؟ قلت: الله و رسوله اعلم. قال: «تفرق علی ثلاث و سبعین فرقة، کلها فی الهاویة الا واحدة هی الناجیة». ثم قال علی: «اتدری علی کم تفرق علی؟» قلب: وانه لتفرق فیک یا امیر المؤمنین؟ قال: «نعم» تفرق فی ثنتی عشرة فرقة، کلها فی الهاویة الا واحدة هی الناجیة و انت منهم یا با عمر.

و قال النبی (ص): «لیأتین علی امتی کما اتی علی بنی اسرائیل حذوا النعل بالنعل، حتی ان کان منهم من اتی امة علانة، لکان فی امتی من یصنع ذلک، و ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثمتین و سبعین ملة، و تفرق امتی علی ثلاث و سبعین ملة، کلهم فی النار الا ملة

واحدة». قالوا: من هم يا رسول الله؟ قال: «ما انا عليه و اصحابي». درین خبر اختلاف روایات است و اختلاف الفاظ، و شرح آن بر سبیل اختصار در سورة آل عمران رفت.

«لست منهم فی شیء» - ای لبس الیک شیء من امرهم. «انما امرهم الی الله» یعنی لم تؤمر یا محمدًا بقتالهم، فلما امر بقتالهم نسخ هذا، وقیل: لبس عليك من جنایتهم ضرر، انما امرهم الی الله ای يتولى جزاءهم. «م ینبئهم بما كانوا یفعلون» ای یعاقبهم و یجازیهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «قل تعالوا» الآية - جلیل و جبار، خدای نزر گوار، وفادار نیکوکار، خداوند داد گر، کشاینده هردر، آغاز کننده هرسر، از لطیفی و مهربانی که که هست بر بندگان، و ننده نوازی و کار سازی و خداوندی خود را که فرا مینماید بایشان، درین آیت رهیگان را (۱) بتوحید راه می نماید، و بر اخلاق پسندیده میخواند، و از فواحش و کبائر باز می زند، و آنچه زهر دین ایشان است فرا می نماید، و از آن پرهیز مفرماید، همچون طبیب مهربان که سر بیمار شود، و علت شناسد، و دارو داند، گوید: این خور که ترا سازنده است، آن مخور که ترا هلاک کننده است. هر چه سازگار بود بدان وصیت کند. هر چه زیان کار بود، از آن پرهیز فرماید. رب العزة بسع رحمت خویش با بنده همین میکند از شرك پرهیز می فرماید، که شرك زهر دین است، آن زهری که تریاق (۲) مغفرت آنرا سود ندارد: «ان الله لا یغفر أن یشرك به».

شرك دو قسم است: شرك جلی، و شرك خفی. شرك جلی عبادت اصنام است، و شرك خفی ملاحظه خلق بچشم اعظام. آن یکی از بهشت و درجات محروم گرداند، و این یکی از روح مناحات.

پس آنکه محرمات و فواحش لختی برشمرد، و از آن حذر نمود، و باخلاق پسندیده بر طاعت الله فرمود، گفت: عقوق پدر و مادر بگذارید، و توقیر ایشان بردست گیرید، و فرزندان را از درویشی مکشید، و روزی گمار را در ضمان استوار دارید، و در نهان و آشکارا کرد خیانت مگردید، و آبروی خویش بمبرید (۱)، و از خوردن مال یتیم پرهیز کنید، و بیچشم تکریم و شفقت ندو نگرید، و در معاملات خلق برانصاف روید، و از مظالم و تبعات دور باشید، و پیمانۀ و ترازو راست دارید، تا برستخیر در مقام ترازو نجات یابید. اینست وصیت خداوند بینندگان. نیوشید و سکاردارید تا برهید.

اگر کسی گوید: احسان با پدر و مادر در قرآن مانی توحید ساختن چه حکمت است؟ جواب آنست که آدمی در وجود آمد اول باختراع و ایجاد حق، و آنچه ویرا در بایست بود از خلق و خلق و روزی و غیر آن ویرا بیافرید، و آنکه بتانی الحال بتربیت پدر و مادر. پس وجود کمال ویرا دو سبب است: سبب اول اختراع حق سبحانه و تعالی، و سبب دوم تربیت پدر و مادر. پس چون الله ویرا بیافرید، بر خود رحمت نبشت (۲) از بهر وی، و بر مقابل آن شکر و نعمت توحید روی واجب کرد. این بر رحمت خویش کرد. همچنین چون مادر و پدر سبب وجود وی بودند، از راه تربیت و رحمت که الله در دل ایشان نهاد، شکر آن نعمت تربیت بر ایشان واجب کرد با احسان با ایشان از اینجا مناسبتی ظاهر گشت میان رحم و رحمت، مناسبتی معنوی بعد از مناسبت لفظی، از اینجا است که شکر والدین و احسان با ایشان در نظر شرع عظیم است و نزرک و نانی توحید، تا رب العزة حل جلاله که میگوید: «ان اشکر لی و لوالدیک»، «الا تعبدوا الا اياه و بالوالدین احساناً» تنبیهی باشد خلق را که ایشان وجود فرزند را سبب آخراند، چنانکه الله جل جلاله سبب اول است.

« وَاِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا » - سخن چون بعدل رود در عاجل و آجل آنرا تبعه‌ای نبود، و ليس ذلك الا ذکر الله عز و جل . **بو سلیمان** گفت : « اِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا » یعنی اِذَا تَكَلَّمْتُمْ فَتَكَلَّمُوا بَدَّلُوا . سخن که گوئید سخن خدا گوئید، و کتاب او خوانید، و حدیث او کنید . **پیر بوعلی سیاه** قدس الله روحه هر که که درویشی سوخته‌ای بروی در شدی، چراغ وی فرا چراغ وی داشتی، و از درد دل بنالبدی، گفتی : مردی ام فارغ . شغلی ندارم . کاری ندانم . سروسامان خود گم کرده‌ام . در غرقاب حیرت دستی می زنم . دستگیری می طلبم . دمسازی میجویم، تا بامن حدیث دوست کند، من با وی حدیث دوست کنم، کز حدیث دوست بوی دوست آید :

این دیده من همه جمالت خواهد طبع دل من بوی وصال خواهد
بخشای بر آنکسی که اندر شب و روز در خواب بآرزو خیالت خواهد .

« وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا » - قال **البوزجانی** : العهود كثيرة ، وأحق العهود بالوفاء الامر بالمعروف والنهي عن المنكر، تأمر نفسك بالمعروف، فان قبلت منك، و الا رضتها بالجوع والسهر و كثرة الذكر و مجالسه الصالحين لترغب في المعروف . ثم تأمر نفسك، و تنهى نفسك عن المنكر، فان قبلت والا فادبها بالسباحة و التقطع والعزلة و قلة الكلام و ملازمة الصبر لتنتهي، فاذا انتهت فانه الناس عن المنكر .

« ثم آتينا موسى الكتاب تماماً » الآية - ای **محمد** ! پس از آنکه راه شرع نمودی، و آداب و احکام شرع در آموختی، و محلات و محرمات روشن کردی، و امر معروف و نهی منکر فرمودی، بشارت ده ایشانرا که این نعمت بر ایشان تمام کنم . امروز بروح مناجات و حلاوت طاعات، و فردا بنعیم باقی و فضائل درجات . سنت ما چنین است . ما پیغمبران و مؤمنان **موسی و بنی اسرائیل** را گفتیم : « تماماً علی الذی احسن » . **مصطفی محمد عربی و امت ویرا** گفتیم : « اتممت علیکم نعمتی » ، و تمام نعمت آنست

که چراغ هدایت از روزن رسالت بتأیید الهیت در دل شما افروختیم ، تا بصراط مستقیم راه بردید ، و در سنت و جماعت راست رفتید ، تا از خوض معترضان و جدال مضطربان و تأویل جهمیان و ساخته متبدعان آزاد گشتید . اینست که رب العالمین گفت : « وَأَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ » . براین صراط مستقیم محکم باشید ، و بر پی آن روید ، و منهج صواب آن دانید ، و سبب نجات آن شناسید ، تا بنعیم باقی و سعادت جاودان رسید ، نه بینی که در آخر ورد گفت رب العزة : « ان الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعاَ لست منهم في شيء » . ایشان که صراط مستقیم را پی بر نبودند ، و در سنت و جماعت راست نرفتند ، و راههای حیرت و ضلالت بر گرفتند ، نه ایشان امت تواند از روی اتباع ، نه تو شفیع ایشان . نه ایشان را نور بصیرت ، نه چراغ معرفت ، نه سخن بر یسنت ، نه اتباع کتاب و سنت . مصطفی (ص) ایشانرا میگوید : « يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ دَجَالُونَ كَذَابُونَ ، يَأْتُونَكُمْ مِنَ الْأَحَادِيثِ بِمَا لَمْ تَسْمَعُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ ، فَأَيَاكُمْ وَآيَاهُمْ ، لَا يَضِلُّونَكُمْ وَلَا يَفْتَنُونَكُمْ » !

۱۹- النوبة الاولى

قوله تعالى : « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ » هر که نیکی آورد « فَلَهُ عَشْرُ مَثَالٍ » او را است فردا ده چندان « وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ » و هر که بدی آورد « فَلَا يَجْزِي إِلَّا مِثْلُهَا » پاداش ندهند او را مگر هم چندان « وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ » (۱۶۰) و بر هر دو ازما ستم نیاید . « قُلْ » کوی یا محمد ! « أَنِّي هَدَانِي رَبِّي » من آنم که راه نمود مرا خداوند من « إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » بر راه راست . « دِينًا قِيَمًا » دینی پاینده راست « مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ » کیش ابراهیم « حَنِيفًا » آن موحد مخلص پاک « وَهَذَا كَانُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ » (۱۶۱) و ابراهیم از انباز گیرندگان نبود با خدای .

« قُلْ إِنَّ صَلَاتِي » کوی نماز من « وَنَسْكَي » و سجود من و قربان من

«ومحيى و مماتى» وزندگانی من و مرگی (۱) من «الله» خدا را است «رب العالمین» (۱۶۲)، خداوند جهانیان.

«لا شريك له» با وی انباز نیست «وبذلك امرت» و بدین فرمودند مرا «وأنا أول المسلمين» (۱۶۳) و من اول مسلمانم که گردن نهاد ویرا.

«قل اغیر الله ابغى رباً» کوی جز از الله خداوندی جویم؟ «وهو رب كل شیء» و او خداوند همه چیزی است «ولا تكسب كل نفس الا علیها» و هیچ کس چیزی نکند مگر بر خویشتن «ولا تزر وازرة» و بر ندارد هیچ بر دارنده ای «وزر اخرى» کرد بد تنی دیگر «ثم الی ربکم مرجعکم» آنکه با خدای است باز گشت شما «فینبئکم» تا خبر کند شما را «بما کنتم فیه تختلفون» (۱۶۴) آنچه در آن بودید از اختلاف، وجدا جز (۲) که میگفتید

«وهوالذی جعلکم خلائف الارض» او آنست که شما را کرد خلیفتان زمین «ورفع بعضکم فوق بعض درجات» و بر داشت شما را زیر یکدیگر پیاپی افزونی «لیبلوکم» آنرا تا بیازماید شما را «فیما آتیکم» در آنچه شمارا داد، سپاس-دار یابد یا ناسپاس «ان ربک سریع العقاب» که خداوند تو نا سپاسان را زود گیر است «وانه لغفور رحیم» (۱۶۵) و سباس داران را آمرزگار و بخشاینده.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها» - قراءت یعقوب «عشر» بتنوین است، «امثالها» برفع، ومعناه: فله حسنات عشر امثالها، ای امثال الحسنة

التي عملها . باقى باضافت خوانند ، ومعناه : فله عشر حسنات امثالها . قومی گفتند : حسنة درين آيت توحيد است ، و سيئة شرك ، ميگويد جل جلاله : هر كه فردا در قيامت توحيد آرد ، كه در دنيا موحد بوده ، و خداي را بيگانگي شناخته ، و شرك نياورده ، عمل وي مضاعف كنند ، يكي را ده نويسند ، و بده جزا دهند ، و هر كه شرك آرد كه در دنيا مشرك بوده ، جزاء خود بيند مثل فعل خود ، بسزاي خود ، و آن جزاء آتش دوزخ است ، و عقوبت جاودان ، يعنى كه اين عقوبت مثل آن عمل است ، كه آن عمل اعظم الذنوب است ، و اين آتش اعظم العقوبات ، و ذلك قوله تعالى : « جزاء وفاقاً » اي وفاق الجزاء العمل .

قومی گفتند : آيت عام است در حسنات و سيئات ، يعنى : من عمل من المؤمنين حسنة كتبت له عشر حسنات ، و من جاء بالسبئة اي الخطيئة فلا يجزى الا جزاء مثلها ، لا يكون اكثر منها . ميگويد : نيكوکار را نيكی مضاعف كنيم ، يكي ده نوسيم ، و بد کردار را يكي يكي نوسيم ، و در آن نيفزائيم : آنكه گفت :

« وهم لا يظلمون » اي : ولا يظلمون فتيلًا . الفريقين جميعاً . نه از نيكوکار نيكی كاهيم و نه مزد او ، و نه بريد كردار جرم افزائيم فا کرده . و رسول خدا (ص) باين معنى اشارت کرده در آن خبر كه گفت : « من صام رمضان وأتبعه بست من شوال ، فقد صام السنة كلها ، فأحسنوا ان شئتم » ، و عن ابي ذر ، قال قال رسول الله (ص) : « يقول الله عز وجل من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و ازيد ، و من جاء بالسيئة فجزا سيئة مثلها او اعفو ، و من تقرب مني شبراً تقرب منه ذراعاً ، و من تقرب مني ذراعاً ، تقربت منه باعاً ، و من أتاني يمشی اتيته هرولة ، و من لقيني بقراب الارض خطيئة لا يشرك بي شيئاً ، لقيته بمثلها مغفرة » .

قال ابن عمر : الآية في غير الصدقات من الحسنات ، فأما الصدقات تضاعف سبع

مائة ضعف، وقال قتاده: ذكر لنا ان نبي الله (ص) قال: «الاعمال ستة، فموجبة وموجبة، ومضاعفة ومضاعفة، ومثل بمثل، فأما الموجبتان فمن لقي الله لا يشرك به شيئاً دخل الجنة، ومن لقي الله يشرك به دخل النار، وأما المضاعفتان فنفقة الرجل على اهله عشر أمثالها، ونفقة الرجل في سبيل الله سبع مائة ضعف، وأما مثل بمثل، فان العبد اذا همّ بحسنة لم يعملها كتبت واحدة، واذا همّ بسيئة لم يعملها كتبت سيئة».

وقال سفيان الثوري: لما نزلت: «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها»، قال النبي (ص) «زدني»، فنزلت: «مثل الذين ينفقون أموالهم في سبيل الله كمثل حبة» الآية. قال: «يا رب زد امتي»، فنزلت: «من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه؟» الآية. قال: «يا رب زد أمتي»، فنزلت: «انما يؤتى الصابرون اجرهم بغير حساب»، وقيل: من جاء بالايمن فقد جاء بعشر حسنات، وهي المذكورة في قوله تعالى: «ان المسلمين والمسلمات» الآية، وكفته اند: معنى تضعيف آنست كه اعمال بنده امروز در سراي عمل يكي يكي نويسند، اما فردا در سراي جزا رب العزة گويد: بنده من! كم تتمني على طاعتك من الثواب؟ چند خواهی كه ترا دهم از جواب عمل خویش؟ چندانكه بنده خواهد رب العزة بفضل خود ده چندانكه بنده خواهد بجزای خود، والله بجزای خود بفضل خود دهد. يكي را ده چندانكه بنده خواهد دهد، چنانكه گفت: «فله عشر أمثالها». دیگری را اضعاف مضاعفه دهد، چنانكه گفت: «فيضاعفه له اضعافاً كثيرة»، و حكمت در آنكه «من جاء بالحسنة» گفت، ونكفت «من عمل بالحسنة» آنست كه: اين لفظ شامل است بر اقوال و افعال و اسرار، و لفظ عمل جز مراعات نفقت، و حسنات بنده هم قول زبان است، وهم عمل ارکان، وهم نيست دل، وهمه در تحت «جاء بالحسنة» شود، ونيز نه هر كه عمل كرد مقبول آمد وشايسته، وبقيامت رسیده، و جواب آن يافته. پس كار آن دارد كه بقيامت برد شايسته و پذيرفته وبوي نجات يافته.

مردی فرا شیخ الاسلام گفت: خدای از تو عبادت پذیراد (۱). شیخ الاسلام گفت: مگوی چنین، که او اگر خواهد پذیرد، و آنکه بخصمان دهد. چنین گوی: خدای تورا پذیراد (۱) تا از رستگان باشیم. و گفته اند که این تضعیف حسنات خاصیت امت محمد است، که ایشان دین که پذیرفتند برضا پذیرفتند نه بکراهیت، و امتهای پیشینه دین بکراهیت پذیرفتند نه بینی قوم موسی که تا کوه بر سرایشان بندا شدند، دین حق و کتاب خدا قبول نکردند، و ذلك في قوله تعالى: «واذ نتقنا الجبل فوقهم» الآية، و نظیر الآية قوله «من جاء بالحسنة فله خير منها». قيل: فله تقديم و تأخير، یعنی: فله منها خير، وقيل: یعنی بذلك الاضعاف، وهی خیر له، اذ لامطمع للخصوم في الاضعاف، و انما طمعهم في عمل العبد، و لان الطاعة على استحقاق العبد، والاضعاف على استحقاق الرب، وقيل: «فله خير منها» یعنی رضوان الله، يقول الله تعالى: «ورضوان من الله اكبر». قوله: «قل انني هداني ربي الى صراط مستقيم» یعنی: دین الاسلام. آنکه تفسیر کرد، گفت: «دیناً قیماً» یعنی مستقیماً علی نهایت الاستقامة. ابن کثیر و ابو عمرو و نافع «قیماً» بتشدید خوانند. باقی «قیماً» بتخفيف قیم مصدر است همچون کبر و صغر، یعنی دیناً ذاقیم ای ذا استقامة تامة. قیسم بوزن فاعل بناء مبالغت اس در وصف استقامت، یعنی بنهایت استقامت است این دین، و بر کمال راستی. حکم آن بابت، شرح آن لازم. نسخ در شرایع آن روا نه، و باطل را بدان راه نه، و اصل آن سه چیز است: کتاب و سنت و اجماع، کتاب خدا و سنت مصطفی و اجماع مسلمانان. کتاب و سنت آنند که رب العزة در يك آیت جمع کرد: «وَأُنزِلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»، و اجماع آنست که گفت جل جلاله: «و يتبع غير سبيل المؤمنين». این سبیل مؤمنان اجماع است. هر که خرق اجماع کند، کتاب و سنت را رد کرد، و هر که کتاب و سنت را رد کرد، از دین اسلام بیرون شد.

« دیناً قیماً » - زجاج گفت: دیناً نصب علی المفعول به ، یعنی عرفنی دیناً ، و قيل معناه : اتبعوا دیناً قیماً والزموه . و « قسماً » نصب علی الوصف . « ملة » نصب علی البدل ، « حنیفاً » نصب علی الحال ، یعنی فی حال حنیفیته و اسنقامته . و دین اسلام را بعلمت ابراهیم وصف کردن از آن است تا خلق در آن رغبت یش (۱) کنند ، که همه اهل دینها در عرب و عجم ابراهیم را بزرگ دارند ، و دینی که بوی منسوب باشد در آن رغبت نمایند . روی ان النبی (ص) کان اذا اصبح یقول : « اصبحنا علی فطرة الاسلام و کلمة الاخلاص و ملة اینا ابراهیم حنیفاً و ما کان مشرکین » .

« قل ان صلاتی ونسکی » - ای عبادتی زجاج گفت : معنی « نسک » اخلاص است در عبادت ، يقال : فلان ناسک ای عابد لله عزوجل ، غیر مشرک به . از نسیکه گرفته اند ، وهي النقرة المذابة المصفاة من کل خلط ، و گفته اند : نسیکه فرمان است ، و نسک ذبایح است در حج و عمره . « و محیای » - قراءت عامة قراءت فتح یاء است ، مگر نافع که بسکون یاء خواند . یقول : هو یحیینی و هو یمیتنی ، و انا اتوجه بصلاتی و سائر المناسک الی الله عزوجل ، لا الی غیره . قال یمان : محیای بالعمل الصالح ، و مماتی اذا مت علی الایمان « لله رب العالمین » رب الجن والانس ، و العالم کلها .

« لا شریک له و بذلك امرت » - میگوید : زندگانی من در عبادت و طاعت ، و مرگی (۲) من برایمان و شهادت ، بتوفیق و هدایت خدا است . مرا بدان راه نمود ، و مرا بدان فرمود . « و انا اول المسلمین » - و من اول مسلمانم از این امت و درین زمان ، و قيل : و انا اول من استحق هذا الاسم .

« قل اغیر الله » - این آیت جواب است مشرکان قریش را که میان خویش و میان وی نصف میساختند در دین ، و معاملات میخواستند ، که او بایشان گراید بچیزی ،

تا ایشان با او گرایند بچیزی، چنانکه گفت: «وَدُّوا لَوْ تَدَّهِنَ فَيَدْهِنُونَ». میگوید: ای محمد: ایشانرا جواب ده: «اغیر الله ابعی رباً» - ای اتخذ رباً «وهو رب کل شیء» «فی السموات و فی الارض». جز از الله خدائی جویم، و دیگری را بمعبودی پسندم، و بخدائی کرم؟ و الله است که خداوند است هر چیز را که آنرا خداوند خوانند، خدای همه خداوندان است، و آفرید کار همگان است، و کرد کار جهان و جهانیان است.

«و لا تکسب کل نفس الا علیها» - لا تجنی نفس ذنباً الا اخذت به. «و لا تزر وازرة وزر اخرى» - این جواب ولید مغیره است، که گفته بود: اتبعوا سبیلی احمل اوزارکم. او را جواب دادند که: لا یحمل احد جناية غيره، حتی لا یؤاخذ به الجانی. «م الی ربکم مرجعکم» - این وعید است، «فینبئکم بما کنتم فیہ»، یعنی فی الدین «تختلفون» - گفته اند: این اختلاف ایشان اختلاف است در کار محمد و در قرآن. قومی گفتند: ساحر است. قومی گفتند: شاعر. قومی گفتند: مجنون، و در قرآن همچنین طایفه ای گفتند: «اساطیر الاولین». قومی گفتند: «ان هذا الا سحر یؤثر ان هذا الا قول البشر».

«وهو الذی جعلکم» - یا محمد! «خلائف» الامم الماضية فی الارض بأن اهلکمهم وأوربکم الارض بعدهم هماسب که آنجا گفت: «ان الارض یرثها عبادی الصالحون»، وقیل: «خلائف الارض» ای سکان الارض بدل الجن، وقیل: یرثها اهل کل عصر من کان قبله. خلیفه آمده بود از بس پیشینه ای، و خلائف جمع اسب کصحیفة وصحائف، و سفینة وسفائن، ووصیفة ووصائف.

سه کس آنند که خلافت را نامزدند در قرآن: یکی آدم، دیگر داود، سدیگر ابوبکر صدیق. آدم را گفت: «انی جاعل فی الارض خليفة». داود را گفت: «انا جعلناک خليفة فی الارض». ابوبکر را گفت: «لیستخلفنهم فی الارض» (١). آدم خلیفه بود

١- آیه راجع بخلافت نیست و مؤلف در این مورد تبأویل دست زده است.

ابلیس در وطن کرد، وحسد برد. خلافت با آدم همانند و ابلیس بلغت باز گشت: «وان عليك لعنتی». داود خلیفه بود. جهودان درو طعن کردند. خلافت ویرا همانند، و جهودان ملعون شدند. «لعن الذين كفروا من بنی اسرائیل» الایة بوبکر خلیفه بود، و افضیان برو طعن کردند، خلافت او را همانند، و رافضی بلغت همانند درین جهان و در آن جهان، چنانکه گفت: «لعنوا فی الدنیا والاخرة» (۱).

«ورفع بعضکم فوق بعض درجات» - میگوید: شما را برداشت زبر یکدیگر بدرجها، یکی را بدانش، یکی را بنسبت، یکی را بمال، یکی را بشرف، یکی را بصورت، یکی را بصوت، یکی را بقوت. «لیبلوکم» - ای: لیبتلیم فیما اعطاکم، لیخبرکم فیما رزقکم، تا شمارا بیازماید بآن نعمت و روزی که شمارا داد، تا شکور یابد شما را یا کفور، مطیع یا عاصی. آنکه گفت: اگر عاصی شوید سریع العقاب و اگر مطیع شوید غفور رحیم ام. «سریع العقاب» گفت، و این عقوبت بقیامت خواهد بود، یعنی که قیامت نزدیک است، و رستاخیز بزودی خواهد بود، و لهذا قال تعالی: «انهم یرونه یعبداً ونریه قریباً»، وقال: «ما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها» - فضلا، «ومن جاء بالسيئة فلا یجزی الا مثلها» عدلا. ای خداوندی که اگر فضل کنی فضل ترا حد نیست، و بر عدل کنی بر عدل تو رد نیست. اگر فضل کنی تو از دیگران چه داد و چه میداد! و بر عدل کنی تو، فضل دیگران چون باد. ار فضل کنی بفضل سزائی، و بر عدل کنی سزد که نیفزائی. از فضل اوست که حسنات بنده یکی ده شود، و از فضل او سیئات

۱- این آیه ربطی بر افضیان ندارد، و مؤلف تأویلی یسود کرده است.

بحسنات بدل شود . يقول الله تعالى : « فَأُولَئِكَ يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ » . روی ابوذر
 قال : قلت : يا رسول الله علمني عملا يقربني من الجنة ، ويباعدني من النار . قال : « اذا عملت
 سيئة فأتبعها حسنة » . قال : قلت : من الحسنات لا اله الا الله ؟ قال : « هي احسن الحسنات » .
 حسنات عابدان دیگر است ، و حسنات عارفان دیگر . عابدان در مقام خدمت اند ، و
 عارفان بر بساط شهود در مقام قربت و انس مشاهدت اند . حسنات هر کس بر اندازه روش
 او . حسنات زاهدان همّتی است مه از دنیا ، حسنات مریدان مرادی است مه از عقبی .
 حسنات صدیقان اشتیاقیست و ا دیدار (۱) مولی . زاهدان را خدمت است بر سنت ،
 مریدان را معرفت است در مشاهدت ، صدیقان را ثنا است در حقیقت . اینست نهایت روش
 سالکان ، و غایت رتبت صدیقان ، و آغاز جذبۀ حق . مصطفی (ص) برین مقام بود که زبان
 ثنا بگشاد ، بنعت دهشت گفت : « لا احصى ثناء عليك ، انت كما اثنيت على نفسك » .
 « قل انني هداني ربي الى صراط مستقيم » - صراط مستقیم را بدایتی و نهایتی
 است . بدایت سنت و جماعت است ، و نهایت انس یافت و دوام مشاهدت . سنت و جماعت
 آنست که آیات و اخبار صفات نا دریافته بجان و دل قبول کنی ، و بتصدیق و تسلیم پیش
 آئی ، و بر اسم و ظاهر بایستی (۲) ، و بخیال گرد آن نکردی ، و از تکلف و تأویل و تفکر
 در آن پرهیزی . بشرط رمت بی زیادت و بی نقصان ، بی قیاس و بی تشبیه و بی کتمان ، و
 رسانیدن آن چنانکه رسید همچنان .

پیر طریقت گفته : هر که از در تصدیق و تسلیم در آید ، ویرا از سه شربت یکی
 دهند : یا شربتی دهند از معرفت ، تا دل وی بحق زنده گردد ، یا زهری دهند که نفس
 اماره در زیر قهر او کشته گردد ، یا شرابی دهند که جان از وجود او مست و سرگشته
 شود ازینجا یافت حقیقت و انس صحبت آغاز کند . لذت خدمت و حلاوت طاعت ییابد .
 سرور معرفت در پیوندد . بروح مناجات رسد . پس در شغلی افتد که از آن عبارت نتوان
 تا آنگاه که همه زندگانی شود در آن :

یا حیوة الروح مسالی لیس لی علم بحالی
تلك روحی منك ملأی و سوادى عنك خالی

خالی نه‌ای از من و نبینم رویت جانی تو که با منی و دیدار نه‌ای!

« قل ان صلاتی ونسکی ومحیای و مماتى لله » - من علم انه بالله، علم انه لله ،

فاذا علم نفسه لله ، لم یبق فیہ نصیب لغیر الله ، فهو مستسلم لحکم الله ، غیر معترض علی تقدیر الله ، و لا معارض لأخیار الله ، و لا معرض عن اعتناق امر الله . این آیت از مصطفی (ص) اشارت است فرا مقام مواصلت ، و مواصلت بحق پیوستن است ، و از خود باز رستن ، و نشان این کار دلی است زنده بفکر ، و زبانی گشاده بذکر ، باخلق عاریت ، و باخود بیگانه ، و از تعلق آسوده ، و بحق آرمیده .

پیر طریقت گفت : الهی ! تارهی را خواندی ، رهی در میان ملأ تنه‌است ، تا گفتی که بیا ، هفت اندام رهی شنواست . از آدمی چه آید ! قدر آدمی پیدا است ! کیسه تهی و باد پیماست . این کار بیش از آدم و حواست ، و عطا پیش از خوف و رجاست ، اما آدمی بسبب دیدن مبتلا است . بنابر کسی است که از سبب دیدن رهاست ، و باخود بیجفاست . گر آسیای احوال گردان است ، چه بود ، قطب مشیب بجاست :

ای دوست بجملگی ترا گشتم من حقا که درین سخن نه زرق است و نه فن
گر تو ز خودی خود برون جستی پاک شاید صنما بجای تو هستم من .

« قل اغیر الله ابغی رباً » - اسواه اطلب حافظاً و راعیاً و وکیلاً ! و هو الذی کفانی

المهم ، و الهمنی الرشد ؟ ! چون سزد که دیگری را پرستم ، و خدای همگان اوست ! از کجا شاید که دیگری را خوانم و کافی مهمات اوست ! چرا بکسی طمع دارم ، و بخشاینده (۱) فراخ بخش اوست ! شب معراج با سید گفت صلوات الله علیه : یا محمد سمیت نفسی معزاً و مذلاً ، و هم یطلبون العز من سواى ! و یطلبون الحاجة من غیرى ! یاسید !

يَأْكُلُونَ رِزْقِي ، و يشكرون غيري ! يا مُحَمَّد ! لم اكلفهم عمل الغد ، و هم يطلبون مني رزق غد !

« وهو الذي جعلكم خلائف الارض » - اين آيت امت مُحَمَّد را هم تهنيت است ، و هم مدحت ، و هم بشارت . تهنيت بسزا ، و مدحت نيكو ، و بشارت تمام . خبر ميدهد كردگار قديم ، و رهي دار كريم ، جل جلاله ، كه شما كه رهيگان امت مُحَمَّد ايد وارثان زمين شما ايد ، خليفتان خلق و بهينه ذريت آدم ، امت پيغامبري مهيئه خلق عالم اي شما كه خلائق ايد ! بكنتم عدم باز شويد ، و روزنامه خود فرو نگرديد ، تا رقم عزل بنيد ، كه ما در ازل منشور كائنات بنام امت محمد نوشتيم (١) .

« و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذ كر ان الارض يرنها عبادي الصالحون » - بندگاني كه خورشيد فلك ارادت ايشانند ، مقبول شواهد الهييت ايشانند ، مسنقر عهد دولت اسلام ايشانند . لختي صدر اول بودند صحابه مصطفى ، سرهنگان درگاه خدا ، انصار نبوت و رسالت ، و اشراف دولت اسلام ، و ملوك مقعد صدق . حوكي (٢) باخر رسيدند ، و در عالم روش سابقان پيوستند . جلال احديت بصائر ايشان را سرمه عنايت كشيد ، تا بجمال نبوت و رسالت سيد انبيا بينا گشتند ، و بر اتباع سنت مبارك وي كمر بستند ، و بدوستي وي راست رفتند ، لاجرم از حضرت نبوت اين تحفه يافتند كه : « و اشوقاه الي لقاء اخواني ! آن صدر اول و اين جوگ (٣) آخر آنند كه كعت رب العزة جل جلاله : « ما نه من الاولين و ثلة من الاخرين » ، و مصطفى (ع) بهر دو اشارت فرموده ، و لاحقه بسابقه بررسانيده ، و گفته : « مثل امتي مثل القطر ، لا يدري اوله خير ام آخره » ؟ والله اعلم .

سورة الاعراف

۱- النوبة الاولى

قوله تعالى

« بسم الله » بنام خداوند « الرحمن » بخشاینده « الرحيم » مهربان .
« المص ^(۱) » منم خداوند دانای راستگوی ، همه چیز دانم ، و حق از باطل جدا کنم .

« كتاب » این نامه‌ای است « انزل اليك » فرو فرستاده آمد بتو « فلا يكن في صدرك حرج منه » مبادا که در دل تو کمانی بادا از آن « لتنذر به » تا سم نمائی و آگاه کنی بآن « و ذكرى للمؤمنين ^(۲) » و یاد گاری است گرویدگان را .
« اتبعوا » پس روید (۱) « ما انزل اليكم من ربكم » آنرا که فرستاده آمد بشما از خداوند شما « ولا تتبعوا » و سر رو مبد (۲) « من دونه » فرود ازو « اولياء » هیچ معبودان و یاران و دوستان باطل را « قليلا ما تذكرون ^(۳) » حون اندك پند می‌پذیرید و حق می‌دریابید !

« و كم من قرية » و چندا از شهرهائی « اهلكناها » که تباه کردیم ، و مردمان آنرا هلاك کردیم « فجاءها » بآن آمد « بأسنا » زور گرفت ما « بیاتاً » شیخون « اوهم قائلون ^(۴) » یا نیم روز خفته و ایشان در عفت .

« فما كان دعويهم » نبود سخن ایشان و خواندن ایشان و بازخواست ایشان

« اذ جاءهم بأسنا ، آنکه که بایشان آمد زور گرفتن ما » **الَا أَنْ قَالُوا ، مگر که اقرار (۱) دادند و گفتند : « اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵) »** ، که گناهکار ما ایم .

« فلنستلن » ناچاره خواهیم پرسید « **الَّذِينَ ارسل اليهم** » ایشانرا که پيام بایشان فرستاده آمد که پاسخ چه دادید « **ولنستلن المرسلين (۶) ،** و ناچار خواهیم پرسید فرستادگان را که پيام رسانیدید و جواب چه شنیدید »

« فلنقصن عليهم » و ناچار بر هر دو قوم خواهیم خواند گفت و کرد ایشان « **بعلم** » بدانش خویش [که دانسته بودیم که همه چه گفتند ، و چه شنیدند ، و چه کردند هردو گروه] « **و ما كنا غائبين (۷) ،** که نا آگاه نبودیم و نه غائب و نه دور .

« **والوزن يومئذ الحق** » و سختن کرداران روز بودنی است « **فمن ثقلت موازينه ،** هر که گران آمد از فرمان برداری ترازوی وی « **فأولئك هم المفلحون (۸) ،** ایشانند که جاوید پیروز آمدگان اند .

« **ومن خفت موازينه ،** و هر که سبک آمد از نافرمانی ترازوی وی « **فأولئك الَّذِينَ خسرُوا أنفسهم ،** ایشان زیان زدگان اند از خویشتن درماندگان « **بما كانوا بآياتنا يظلمون (۹) ،** بآنچه بر خویشتن ستم میکردند که سخنان ما می کافر شدند

« **و لقد مكناكم في الارض ،** و شما را در زمين شایديم و جای دادیم و دست رس و پایگاه « **وجعلنا لكم فيها معاش ،** و شما را در آن روزیها و آرام گاهها ساختیم « **قلیلاً ما تشكرون (۱۰) ،** حون اندك می سپاس دارید »

النوبة الثانية

روی ابی بن کعب قال ، قال النبی (ص) : « من قرأ سورة الاعراف جعل الله بينه وبين ابليس ستراً ، و كان آدم له شفعا يوم القيامة » . این سورة الاعراف بعدد کوفیان

دویست و شش آیت است ، و سه هزار و هشتصد و بیست و پنج کلمه ، و سیزده هزار و هشتصد و هفتاد و هفت حرف . جمله بمکه فرو آمد بروایت جویبر از ضحاک . مقاتل گفت : مگر پنج آیت که در مدنیات شمرند : « و اسئلهم عن القرية » تا باخر پنج آیت . گفت : این پنج آیت به مدینه فرو آمد باقی همه به مکه فرو آمد .

و درین سورة منسوخ نیست مگر يك آیت ، و هی قوله تعالى : « خذ العفو وأمر بالعرف » . گفته اند که : اول این آیت منسوخ است ، و مائه آیت محکم ، و آخر آیت منسوخ . اول گفت : « خذ العفو » یعنی الفضل من اموالهم ، و این آن بود که در ابتداء اسلام کسی که صاحب مال بود ، هزار درم از بهر خویش بنهادی ، یا ثلث مال ، و باقی بصدقه دادی . و اگر صاحب ضیاع و زرع بودی ، يك ساله نفقه خود و عیال بنهادی ، و باقی بصدقه دادی . اگر پیشه ور بودی ، قوت يك روزه بنهادی ، و باقی بصدقه دادی . پس زکوة فرض آنرا منسوخ کرد و میانه آیت ، « وأمر بالعرف » یعنی بالمعروف ، این محکم است ، « و أعرض عن الجاهلین » منسوخ است بآیت سیف .

« المص » - نامی است از نامهای قرآن بقول حسن . آنکه گفت : « کتاب انزل الیک » تا معلوم شود که نام قرآن است . میگوید : قرآن نامهای است فرو فرستاده بتو . ابن عباس گفت : انا لله الصادق بروایتی دیگر هم از وی : انا لله افصل زید بن علی گفت : انا لله الفاصل . عکرمه گفت : انا لله اعلم وأصدق . عطاء بن ابی رباح گفت : تنائی است که الله بر خویشان کرد بسزای خویش و بقدر خویش . ابن عباس گفت : سو گند است که الله یاد کرد بنام خویش و صفت خویش . قومی گفتند : معنی این همانست که گفت : « الم نشرح لك صدرك » ؟ و شرح این کلمات در صدر سورة البقره مستوفی رفت . « کتاب انزل الیک » - ای : هذا کتاب انزل الیک ، « فلا یکن فی صدرك حرج منه » ای شك منه ، ای من الکتاب أنه من الله . نگر که بگمان نباشی که این کتاب

از نزد يك خدا است ، و گفته اوست ، و صفت و علم اوست . معنی دیگر : فلا یضیق صدرک بابلاغ ما ارسلت به باین قول « منه » این « ها » با انذار شود ، میگوید : یا محمد ! فکر تا دلت بتک نیاید ، و از دشمن نترسی پیغام رسانیدن ، و ایشان را بیم نمودن ، و این از بهر آن گفت که **مصطفی (ص)** در ابتداء وحی از دشمنان میترسید و میگفت : « ای رب انّی اخاف ان یشلغوا رأسی » . پس رب العزة خبر داد که وی در امان و زینهار حق است ، و از کید دشمنان معصوم ، و ذلك فی قوله تعالى : « واللّٰه یعصمک من الناس » . پس گفت : « لتندربه » - یعنی : ایمن باش و مترس ، و بقوت دل پیغام برسان ، و ایشان را بیم نمای ، و آگاه کن که این قرآن بآن فرو فرستادیم تا تو بوی انذار کنی ، و ایشانرا از عذاب ما بترسانی . « و ذکرى للمؤمنین » یعنی : مواظب للمصدقین .

« اتّبعوا ما انزل الیکم من ربکم » - این خطاب با اهل مکه است . ایشانرا اتباع دین حق میفرماید ، و بر طاعت خدا و رسول میخواند ، و از مخالفت دین و پرستیدن بتان باز میزند . میگوید : دین آنست که رسول آورد ، و کتاب خدا بآن فرو آمد . برپی آن روید ، و برپی باطل مروید ، و فرود از الله این بتانرا بخدائی مگیرید ، و ایشانرا دوستان و یاران مگیرید و میپسندید .

« قلیلا ما تذکرون » - یعنی : قلیلا یا معشر المشرکین اتعاطکم ! و قیل : معناه ، قلیلا من یتذکر منکم ! حمزه و کسائی و حفص از عاصم « تذکرون » بتخفیف ذال خوانند . باقی بتشدید ذال ، مگر ابن عامر که بیاء و تاء خواند : « یتذکرون » علی الغیبة .

« و کم من قرية اهلکنها » - « کم » دو معنی را گویند : کثرة را و استفهام را ، و اینجا بمعنی کثرت است ، و القرية المدينة سمیت قرية ، لانها تقری الناس ای تجمعهم . « اهلکنها » ای : اهلکنا اهلها بالعذاب ، یعنی الامم الماضین الذین کذبوا الرسل خبر

می‌دهد رب العالمین که مردمان شهرها بسی هلاک کردیم، و بایشان انواع عذاب فرو
کشادیم، و نشان ایشان از زمین برداشتیم چون عاد و ثمود و قوم لوط و قوم صالح
و قوم نوح و قوم تبع و امثال ایشان. رب العزة میگوید: «کلّ کذب الرسل
فحقّ وعید» - اینان همگان رسولان ما را دروغ زن گرفتند، تا واجب کشت و سزا،
رسانیدن بایشان آنچه بیم داده بودیم ایشانرا بآن. آنکه بیان کرد که ایشانرا چون
کشتیم و چون هلاک کردیم، گفت:

«فجاءها بأَسْنايَاتَا اَوْهَم قائلون» - یأس و بطش ما و عذاب ما فرا سرایشان
نشست ناگاه، و ایشان در خواب و غفلت. وقت شب بخون و وقت قیلوله بذکر مخصوص
کرد، که باین دو وقت مردم در خواب شوند، و از حوادث و طواریق غافل باشند. یعنی
که ایشان توقع نداشتند، و غافل بودند که ناگاه بایشان عذاب آمد. آنکه چون
عذاب معاینه بدیدند، بظلم خود و کفر خود اقرار دادند. اینست که رب العالمین گفت:
«فما کان دعویهم» - ای: قولهم و دعاؤهم و تضرعهم، «اذ جاءهم بأَسْنا الا ان،
اقرؤا علی انفسهم بالشرك، و قالوا انا کنا ظالمین». ظلم ایدر (۱) بمعنی شرك است.
همانست که در سورة الانبیاء گفت: «یا ویلنا انا کنا ظالمین». فما زالت تلك دعویهم
حتی جعلناهم حصیداً خامدین». پشیمان شدند و بجرم خود اقرار دادند لکن بوقت
معاینه عذاب ندامت و اقرار سود ندارد، و تضرع و ابتهال بکار نیاید.

«فلنسألن» یعنی فی الآخرة «الذین ارسل الیهم» یعنی الامم الخالیة الذین اهلکوا
فی الدنيا، ما اجابوا الرسل؟ «ولنسألن المرسلین» ماذا احيوا فی التوحید؟ و نسألهم هل
بلغوهم؟ و قيل: لنسألن الذین ارسل الیهم عن قبول الرسالة والقیام بشروطها، و لنسألن
المرسلین عن اداء الرسالة و الأمانة فیها، و قيل: لنسألن الذین ارسل الیهم عن حفظ

حرمت الرسل ، و لنسألن المرسلین علی الشفقة علی الامم . رب العزة جل جلاله خود دانائتر که ایشان چه گفتند ؟ وجه جواب شنیدند ؟ اما در قیامت از ایشان پرسد تا حجت آرد بر کافران که از توحید سروا زدند ، و حق نپذیرفتند ، و ایشانرا در آن عذر نماند ، و حجت نبود . آنکه در شرح بیفزود ، و این معنی را بیان کرد ، گفت :

« فلنقصنّ علیهم » - یعنی اعمالهم بعلم منا « و ما کنا غائبین » عن اعمالهم من الخیر والشر فی الدنیا ، فلا یخفی علیهم منها صغیر ولا کبیر ، و لا سر ، و لا علانیة . خبر میدهد جل جلاله که : سؤال ما از ایشان نه از آنست که می ندانیم که چه گفتند ؟ وجه جواب شنیدند ؟ که ما کردار و گفتار و انفاس و حرکات خلق همه دانسته ایم ، و شمرده ایم . بر ما هیچ (۱) پوشیده نیست ، و بعلم ما هیچ فرو شده نیست ، اما سؤال میکنیم از روی توبیخ و تقریع ایشان ، و اقامت حجت بر ایشان . و آنجا که گفت جل جلاله : « و لا یسأل عن ذنوبهم المجرمون » یعنی : لا یسألون سؤال استرشاد و استعلام ، انما هو سؤال توبیخ و تبکیت ، و قیل : انه فی وقت انقطاع المسئلة عند حصولهم علی العقوبة ، كما قال تعالی : « فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان » ، و قیل : استشهاد الرسل کاستنطاق الجوارح ، و روی عن النبی (ص) انه قال : « ان الله یسأل کل احد بکلامه ، لیس بینه و بینه ترجمان » .

« والوزن یومئذ الحق » - میگوید : وزن اعمال روز رستاخیز بودنی است در ترازوئی که آنرا عمود است و دو کفه و زبان . مردی از ابن عباس پرسید که : ترازوی قیامت بر چه صفت است ؟ گفت : طول العمود خمسون الف سنة ، و هو من نور شطره ، و شطره من ظلمة . اما الظلمة ففیها السيئات ، و الشطر الذی هو من نور ، ففیہ الحسنات ، فویل للمکذبین بهذا ایها الرجل ! و روی انه قال : الکفة الّتی توزن بها الحسنات

من نور ، و موضعها عن يمين العرش ، والتي توزن بها السيئات من ظلمة ، و موضعها عن يسار العرش . و روى ان داود النبي (ع) سأل ربه ان يريه الميزان ، فأراه ، فإذا كل كفة من كفتيه مثل السماء و الأرض . فلما رآه خر مغشياً عليه ، ثم افاق ، فقال : الهى ! من يقدر على ان يملأها حسنات ؟ فقال الله سبحانه : يا داود ! انى اذا رضيت عن عبدى ملأتها بتمرة .

اگر کسی گوید : عمل از جمله اعراض است نه از جمله اجسام که در ترازو توان نهاد ، یا وصف آن بشکل و حقه توان کرد ، پس سختن آن در ترازو چون درست آید؟ و اعتقاد در آن چگونه توان داشت ؟ جواب آنست که : مقتضى خبر مصطفى (ص) آنست که این سخن بصحف آن باز میگردد، یعنی که آن صحیفها که اعمال بنده در آن نوشته اند (۱) در ترازو نهند ، و این قول عبد الله بن عمر و است ، يدل عليه قول النبي (ص) : « يؤتى بالرجل يوم القيامة الى الميزان ، ثم يخرج له تسعة وتسعون سجلاً ، كل سجل منها مثل مد البصر ، فيها خطايا و ذنوبه ، فيوضع في كفة ، ثم يخرج له كتاب مثل الأمانة ، فيها شهادة ان لا اله الا الله ، و أن محمداً عبده و رسوله ، فيوضع في الكفة الاخرى ، فترجح خطايا و ذنوبه » . و قيل : يوزن الانسان كما قال عبيد بن عمير : يؤتى بالرجل العظيم الجثة ، فلا يزن جناح بعوضة . و قيل : يجعل الله في كفة الحسنات ثقلاً و في كفة السيئات خفة يراها الناس يوم القيامة .

اگر کسی گوید : اعمال و احوال بندگان همه بعلم خدا است . همه میدانند . خرد و بزرگ آن می بینند . کمیت و کیفیت آن و اندازه آن می شناسد ، پس سختن آن در ترازو چه معنی دارد؟ جواب آنست که : رب العزة با خلق می نماید که بندگان را بنزدیک وی چیست جزاء کردار از خیر و شر ، و تا اهل سعادت را از اهل شقاوت بآن علامت باز دانند . گرانی کفه حسنات گروهی را نشان نجات است ، یعنی که الله نجات وی خواسته

و ویرا آمرزیده، و گرانی کفه سیئات گروهی را نشان هلاک است، یعنی که الله هلاک وی خواسته، و او را از درگاه خود رانده. و نیز تا الله را بر خلق حجت باشد هر جزاء کردار (۱)، و دانند که الله مجازات که میکند بحق میکند، و ایشان سزای آنند، و نظیره قوله: « هذا کتابنا ينطق عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون ».

« فمن ثقلت موازينه » - میزان یکی است، اما بجمع گفت، از بهر آنکه اعمال که بدان می سنجند بسیار است، و کثرت در آن است، پس بحکم جوار اعمال موزونه میزان را نیز بجمع گفتند، همچنانکه ابراهیم (ع) يك مرد است در ذات خود، اما کثرت اتباع را ویرا امت نام نهادند: « ان ابراهيم كان امة قانتاً لله ». و روا باشد که بلفظ جمع باشد و بمعنی واحد، چنانکه گفت: « يا ايها الرسل » و المراد به الرسول (ص) وحده. جای دیگر گفت: « الذين قال لهم الناس »، و المراد به نعيم بن مسعود، « ان الناس » یعنی ابا سفیان و اصحابه، و گفته اند: میزان مشتمل است بر چند چیز: عمود و لسان و کفتین، و تا این اجزاء مجتمع نبود، سختن بوی راست نیاید، پس جمع آن اشارت با اجتماع این اجزا است، و قيل: لأن لكل عبد يوم القيامة ميزاناً، يوزن به عمله، فلذلك ذكره على الجمع.

قال ابو بكر الصديق حين حضره الموت في وصيته لعمر بن الخطاب: انما ثقلت موازين من ثقلت موازينه يوم القيامة باتّباعهم للحق في الدنيا، و ثقله عليهم، و حق لميزان يوضع فيه الحق غداً ان يكون ثقیلاً، و انما خفت موازين من خفت موازينه يوم القيامة باتّباعهم الباطل في الدنيا و خفته عليهم، و حق لميزان فيه الباطل غداً ان يكون خفيفاً. و قيل: الموازين ثلاثة: ميزان يفرق به بين الحق والباطل، و هو العقل، و ميزان يفرق به بين الحلال والحرام، و هو العلم، و ميزان يفرق به بين السعادة والشقاوة

وهو المشية والارادة ، والله اعلم .

« فمن ثقلت موازينه » - یعنی : رحمت حسناته علی سیئاته و لو وزن ذرة ،

« فأولئك هم المفلحون » - افلحوا وسعدوا وخلّدوا فی الجنة .

« ومن خفت موازينه » - ای رحمت سیئاته علی حسناته ، « فأولئك الذين

خسروا انفسهم » صاروا الى العذاب . « بما كانوا بآياتنا يظلمون » - ای یجحدون بما

جاء به محمّد (ص). این « با » از بهر آن در آمد که مراد باین ظلم کفر و تکذیب است ،

چنانکه جای دیگر گفت : « فظلموا بها » ای فکفروا بها .

« ولقد مكنناكم فی الارض » - این خطاب بامشرکان مکه است . يقول : مكنناكم

فیما بین مكة الى اليمن و الى الشام . میگوید : شما را درین دیار حجاز از مکه تا

یمن تا بشام دست رس دادیم ، و تمکین کردیم تا در آن می نشینید ، و این راهها بر شما

کشادیم ، تا بتجارت در آن می روید ، و مال و نعمت در دست شما نهادیم ، تا از آن روزی

خود می خورید . المعایش جمع المعیشه ، و هو ما یتعیشون به ، و قيل : ما منه العیش

من مطعم و مشرب . آنکه گفت : « قليلا ما تشكرون » - ای ما اقل شکر کم ! و قد

فعلت بكم هذه كلها ، وقيل : معناه ، قل من يشكر منكم !

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » - اسم یشیر الی سموه فی ازله ، اسم يدل علی

علوه فی ابدیه . سموه فی ازله نفی البدایة ، وعلوه فی ابدیه نفی النهایة ، فهو الاول لا افتتاح

لوجوده الاخر ، لا انقطاع لثبوتہ الظاهر ، لا خفاء لجلال عزه الباطن ، لا سبیل الی ادراك حقه .

نام خدای کریم ، جبار ، نام دار ، عظیم ، اول بدانائی و توانائی ، و آخر

بکار رانی و کار خدائی ، ظاهر بکردگاری و پادشاهی ، باطن از چون و چرائی . اول هر

نعمت ، آخر هر محنت ، ظاهر هر حجت ، باطن هر حکمت . اول که نبودها دانست ،

آخر که میداند آنچه دانست . ظاهر بدانچه ساخت در جهان ، باطن از وهمهای پنهان ، فراخ بخشایش است و مهربان ، یگانه و یکتاست از ازل تا جاودان ، واحد و وحید در نام و در نشان ، رازها شنود چه آشکارا و چه نهان ، مایهٔ رمیدگان ، و پناه مضطربان ، و یاد کار بی‌دلان :

بر یاد تو بی تو روزگاری دارم در دیده ز صورتت نگاری دارم !

جنید گفت : بسم الله هیته ، و فی الرحمن عونه ، و فی الرحیم مودته و محبته .
 الله اشارت است بجلال الوهیت و عزت احدیت . رحمن اشارت است بکمال نعمت و حسن معونت و عموم رحمت بر کافهٔ بریت . رحیم اشارت است بمهر و محبت خصوصاً با اهل کرامت . **حسین منصور** گفت : « بسم الله » از بنده چنان است که کاف و نون از حق . چون حق گوید جل جلاله : « کن » ، پیش از آنکه کاف بنون پیوندد ، بفرمان الله عالمی در وجود آید . همچنین بنده چون بصدق گوید : « بسم الله » ، بر هر چه خواند راست آید ، و آنچه خواهد یابد بگفتار « بسم الله » . قومی حروف « بسم الله » تفسیر کرده‌اند که « با » بر خدا است با پیغامبران بالهام نبوت و رسالت . سین سر خدا است با عارفان بالهام انس و قربت . میم منت خدا است بر مریدان بدوام نظر رحمت . الف آلاء اوست . لام اول لطف او . لام دوم لقاء او . هاء تنبیه و ارشاد او . میگوید : بآلاء الله و لطفه وصل من وصل الی لقاء الله فانتبهوا .

دراخبار موسی (ع) آورده‌اند که رب العزة در مقام مناجات با وی گفت : یا موسی ! انا الله الرحمن الرحیم . الکبرياء نعتی ، والجبروت صفتی ، والدیان اسمی ، فمن مثلی ؟ زهی سخن پر آفرین ، و بردلها شیرین ، نظم پاک ، و گفت پاک ، از خداوند پاک . نظم بسزا ، و گفت زیبا ، و علم پاک ، و مهر قدیم ، آئین زبان ، و چراغ جان ، و ثنار جاودان . همی گوید : ای موسی ! منم خداوند همگان ، بار خدای مهربان ، کریم و لطیف ، نوازندهٔ

بندگان، دارنده جهان، ونعمت بخش آفریدگان، ونوبت ساز جهانیان . الکبریاء نعتی .
ای موسی ! برتری و بزرگواری نعت من ، جباری و کامکاری (۱) صفت من ، دیان و
مهربان نام من ، درعالم خود که چون من؟ امید عاصیان بمن، درمان بلاها ازمن ، شادی
درویشان بفضل من، آرام ایشان بوعده من، منزلشان بر درگاه من، نشستن ایشان بامید
وصل من ، بودن ایشان در بند عهد من ، آرزوی ایشان سلام و کلام من ، شادی ایشان
بدیدار من .

«المص» - گفته اند که : علم همه چیز در قرآن است ، و علم قرآن در
حروف اوائل سور است ، و علم حروف در لام الف است ، و علم لام الف در الف است ،
و علم الف در نقطه حقیقی است ، و علم نقطه در معرفت اصلی است ، و علم معرفت اصلی
در مشیت ازلی است ، و علم مشیت در غیب هویت ، و غیب هویت را غایت نیست ، و آنرا
دریافت نه (۲) ، که ویرا مثل و مانند نیست : «لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر» .
حسین منصور گفت : الف الف ازل است و لام لام ابد ، و میم مابین الازل و الابد ، و صاد
اتصال قومی و انفصال قومی . صد هزار مدعی را بسموم آتش قهر بسوزند، و در و هدیه انفصال
افکنند ، تا یک جوانمرد را بنعت لطف در دائرۂ اتصال آرام دهند ، و تشنگی ویرا بشربت
طهوریت بنشانند . سرهای سروران قریش را بسی در خاک مذلت بریدند ، چون
بوجهل و بولهب و عتبه و شیبه و ولید مغیره و امثال ایشان ، تا نقطه در دل (۳)
سلمان و بلال و بودرداء سر از مطلع دولت خویش برزد ، و در حمایت عنایت سید اولین
و آخرین محمد مرسل شد . آری عقدی است که در اول بسته اند ، و عطری است که در
ازل سرشته اند، و خلعتی است که در کارگاه ازل بافته اند ، و کس را بر آن اطلاع نداده اند .
صد هزار جان مقدس فدای آن یک ذره عنایت باد که روز میثاق بر جانهای عاشقان تجلی

نمود ، عناية الازلیة کفایة الابدیة .

« کتاب انزل الیک » - عهد خصصت به من بین الانبیاء انک خاتم الرسل ، وعهدک خاتم العهود ، تشرح به صدرأ ، وتقرّ به عیناً . یا محمد ! چشم روشن دار ، و دل شاد و جان خرم (۱) ، که از میان پیغامبران گوی سبق تو بردی ، و دولت مواصلت در عین مشاهدت تو یافتی . پیغامبران همه بر خبر اند ، و تو با عیان . شرک نعلین تو آمد تاج همگان .

« فلا یکن فی صدرك حرج منه » - یا محمد ! نگر تا رک غیرت نینگیزی ، و حرج در دل خود نیاری ، بدان سبب که ما با موسی بر طور سخن گفتیم ، که آنچه گفتیم همه در کار تو گفتیم ، و حدیث تو کردیم . همانست که آنجا گفت : « و ما کنت بجانب الطور از نادینا » . یا محمد ! و اگر با موسی سخن گفتیم ، از پس پرده گفتیم ، و با تودر خلوت « اوأدنی » بر بساط انبساط خود دانی که چه رفت و چه بود ؟ !

زان گونه پیامها که او پنهان داد يك ذره بصد هزار جان نتوان داد.

« فلا یکن فی صدرك حرج منه » - اینجا لطیفه ای نیکوست . « فی صدرك » گفت ، و « فی قلبك » نگفت ، از آنکه حرج را بصدر راه است ، و بقلب راه نیست . جای دیگر گفت : « و لقد نعلم انک یضیق صدرك » . اضافت ضیق با صدر کردند نه با قلب ، از آنکه قلب در محل شهود است ، و لذّة نظر ، و دوام انس ؛ و ما لذت نظر و انس شهود حرج نبود . مصطفی (ص) از اینجا گفت : « تنام عینای ولاینام قلبی » .

« اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم » الایة - ای شما که خلائق اید ! عقلهای

مدخول را و بصائر معلول را در بوتة اتباع فرو گذارید ، و خود رایی و خود پسندی در باقی کنید ، که خود رایی را نوائی نیست ، و خود پسندی را روی نیست . نقادان دین اسلام و

خازنان حضرت نبوت دیر است تا نافهای هدایت بر گشادند، و صبای دولت دین را فرمودند که نسیم ابن نافها بودیعت بتو دادیم. کرد عالم طواف همی کن، و احوال هر قومی مطالعت می کن. هر کجا دماغی بینی عاشقانه، و هر کجا دلی بینی بر مجمره قهر عشق سوخته، نسیمی ازوی بدان دل و بدان خاطر رسان. آن بیچارگان و بیمایگان کفره قریش، آن راندگان حضرت، و مطرودان طبیعت، دماغهای ایشان در قهر خذلان بود. نسیمی نصیب دماغ ایشان نیامد، تا رب العزة بحکم حرمان ایشان میگوید: «قلیلاً ما تذکرون». «و کم من قرية اهلکناها». کم من اهل قرية رکتوا الى الغفلة، و اغتروا بطول المهلة، فباتوا فی خفض الدعة، و أصبحوا وقد صادفتهم البلیا بغتة، و أدرکتهم القضية الازلیة. تلك سنة الله فی الذین خلوا من الکافرين وعادته فی الماضین من الماردین. ای مسکین! فکر که بروز کار امن و صحت و نعمت فریفته نگردی، و اگر روزی مرادیت بر آید، از دنیا ایمن نشینی، که زوال نعمت و بطش جباری بیشتر بوقت امن آید. یقول الله تعالی: «حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة»، «حتی اذا اخذت الارض زخرفها» الایة. «وظنوا أنهم مانعتهم حصونهم من الله» الایة، «یحسب أن ماله اخلده، کلاً»، «کم تر کوا من جنات و عیون» الایة، «اولم تکنوا اقسمنم» الایة، «انی اریکم بخیر» الایة. هر که درین آیات تدبیر کند، داند که این مساط لعب و لهو در نوشتنی است، و این خانهای بنقش و نگار گذاشتنی است، و این جهانیان و جهانداران که خسته دهر اند، و مست شهوت، در سفینه خطر اند، و در گرداب هلاک:

در جهان شاهان بسی بودند کز کردون ملک

تیرشان پروین کسل بود و سنانشان جان گذار

بنگرید اکنون بنات النعش وار از دست مرگ

نیزها شان شاخ شاخ و تیرهاشان تار تارا

یکی از بزرگان دین بیناهای نعمان منذر بر گذشت ، آنجا که خورنق
و سدیر گویند ، گفت : آن بناهای عظیم دیدم ، و ایوانهای بر کشیده خراب گشته ، و
دودی و کردی از آن بر آمده ، همه بی کار و بی کس مانده . بدیده عبرت در آن می نگارستم
و می گفتم : این سگانه ؟ این جیرانک ؟ ما فعل قطانک ؟ گفتا : هاتفی آواز داد که :
افناهم حدثان الدهر و الحقب و غالمهم زمن فی صرفه نوب
گفتا : و بر دیواری دیدم که خطی بدین صیغه نوشته که (۱) :

هذی منازل اقوام عهدتهم فی خفض عیش و عزّ ما له خطر
صاحت بهم نائبات الدهر فانقلبوا الى القبور فلا عين ولا اثر
« فلنستلن الذين ارسل اليهم » - سؤال تعنیف است و تعذیب « ولنستلن المرسلین »
سؤال تشریف است و تقریب . روز قیامت سؤال متقنن است ، از آنکه احوال خلق متفاوت
است . سؤال هر کس بر اندازه روش او . قومی را از کردار پرسند . قومی را از نعمت . قومی
را از صدق و صفاوت . قومی را سؤال کنند از روی سیاست و هیبت ، قومی را از لطف
و کرامت . سؤال کردار آن است که : « فوریك لنسألنهم اجمعین عما كانوا یعملون » .
سؤال نعمت : « ثم لتستلن یومئذ عن النعیم » . سؤال صدق و صفاوت : « لیسأل الصادقین عن
صدقهم » . سؤال هیبت و سیاست : « این شرکاؤکم الذین کنتم ترعمون » ؟ و سؤال لطف و کرامت
سؤال پیغامبران است ، و هو قوله تعالی : « ولنستلن المرسلین » .

« والوزن یومئذ الحق » - وزن اعمال بمیزان اخلاص حق است ، و وزن
احوال بمیزان صدق عدل . بیچاره و محروم کسی که عمل وی بر یا آلوده ، و حال وی بعجب
آمیخته ! که در مقام ترازو نه آن حال را قدری بود ، نه این عمل را وزنی . یقول الله تعالی :
« فلا نقم لهم یوم القیمة وزناً » ، و در انر عمر است : حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا ،

و زنوها قبل أن توزنوا ، و تهيئوا للعرض الاكبر . میگوید : اعمال خویش را وزن کنید پیش از آنکه بر شما وزن کنند ، و شمار خویش بر گیرید ، و در کار خود نظر کنید ، که عرض اکبر را و انجمن قیامت را چه ساخته اید ؟ اینست که رب العالمین گفت : « ولتنظر نفس ما قدمت يداه » ، و در خبر است که عاقل را چهار ساعت بود که سعادت خویش در آن طلب کند ، و روزگار خویش بآن بیاراید : ساعتی که در آن حساب خویش کند ، و اعمال و احوال خود سنجد ، و ساعتی که وی را در آن با حق رازی بود ، و نبازی نماید ، و ساعتی که در آن تدبیر معاش خویش بجای آرد ، و ساعتی که در مناجات و بدانیچه او را دادند از دنیا بیاساید .

« والوزن يومئذ الحق » - پیران طریقت و ارباب معرفت گفتند : موازین مختلف است : نفس و روح را میزانی است و قلب و عقل را میزانی ، و معرفت و سر را میزانی . نفس و روح را میزان امر و نهی است ، و هر دو کفه آن کتاب و سنت . قلب و عقل را میزان نواب است ، و هر دو کفه آن وعد و وعید است . معرفت و سر را میزان رضا است ، و هر دو کفه آن هرب و طلب . هرب از دنیا بگریختن است ، و در عقی آویختن ، و طلب عقی بگذاشتن است ، و مولی را جستن . همه چیزی تا نجوئی نیابی ، و حق را تا نمایی نجوئی . از آنست که طالبان حق عزیز اند .

پیر طریقت گفت : الهی ! اگر کسی ترا بطلب یافت ، من خود طلب از تو یافتم . اگر کسی ترا بجستن یافت ، من بگریختن یافتم . الهی ! چون وجود تو پیش از طلب و طالب است ، طالب از آن در طلب است که بی قراری بر و غالب است . عجب آنست که یاف نقد شد و طلب بر نخاست . حق دیده و رشد ، و پرده عزت بچاست !

ای جمالی کز وصال عالمی مهجور و دور

رمیانشان از غمت جز حیرت و زنار نیست

دیدنیها هست آری گفتنیها روی نیست
در میان کام افعی صورت گفتار نیست.

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى : **و لقد خلقناكم** ، شما را بیافریدیم **ثم صورناكم** ، آنکه شما را چهرها نکاشتیم **ثم قلنا للملائكة** ، آنکه فرشتگان را گفتیم : **اسجدوا لآدم** ، سجود کنید آدم را **فَسَجَدُوا إِلَّا ابليس** ، سجود کردند مگر ابلیس **ثم يَكُن من السَّاجدين** (۱۱) ، که وی از سجود کنندگان نبود .

قال ما منعك ألا تسجد ، الله کف ویرا : چه باز داشت ترا که سجود نکردی ، **اذ أمرتك** ، آنکه که فرمودم ترا **قال انا خير منه** ، ابلیس گفت من بهام ازو **خلقتني من نار** ، مرا که بیافریدی از آتش بیافریدی **وخلقته من طين** (۱۲) ، و ویرا از گل آفریدی .

قال فاهبط منها ، گفت : اکنون پس فرو شو از آسمان **فما يكون لك ان تتكبر فيها** ، که نیاید ترا و نرسد که گردن کشی کنی و در آسمان باشی **فاخرج اناك من الصَّاعرين** (۱۳) ، از بهشت سرون شو تو از کم آمدگانی خوار و از پسان (۱) **قال انظرنی** ، ابلیس گفت : درنگ ده مرا **إلى يوم يبعثون** (۱۴) ، تا آروز که آدم و فرزندان را بر انگیزانند پس مرگی (۲) .

قال اناك من المنظرين (۱۵) ، الله گفت تو از درنگ دادگانی .

قال فيما اغويتني ، ابلیس گفت : پس اکنون بآنچه مرا بی راه کردی **لأقعدن لهم صراطك المستقيم** (۱۶) ، ایشان را در راه راست تو نشینم و در گذرایشان .
ثم لا نینهم ، آنکه در آیم بایشان (۳) **من بین ایدیهم ومن خلفهم** ،

از پیش ایشان و از پس ایشان « وعن ایمانهم وعن شمائهم » و از راست ایشان و از چپ ایشان « ولا تجد اکثرهم شاکرین (۱۷) » و بیشتر ایشان را سپاس‌دار و متعم‌شناس نیایی. « قال اخرج منها » الله گفت: بیرون شو از بهشت و آسمان « مذقوماً » نکوهیده و ناشایست کرده « مدحوراً » رانده و دور کرده. « لمن تبعك منهم » هر که بر پی تو بیاید از ایشان « لا ملأنا جہنم منکم اجمعین (۱۸) » ناچاره پرکنم دوزخ را از شما همگان [از کفره جن و انس] .

النوبة الثانية

قوله تعالى: « ولقد خلقناکم ثم صورناکم » الایة - اقوال مفسران درین آیت مختلف است. قومی گفتند: این خلق آدم است و تصویر وی، یعنی: خلقنا اباکم و صورنا اباکم، یعنی آدم (ع)، بحکم آنکه فرزندان همه از اجزاء او اند، و منفصل از او. خلق آدم را منزلت خلق همگان داد، و مضاف الیه بجای مضاف نهاد. و قول جمهور مفسران در خلق و تصویر آدم (ع) آنست که: رب العزة چون خواست که آدم را بیافریند، بزمین وحی آمد که: « انی خالق منك خلقاً، منهم من یطیعنی، و منهم من یعصینی، فمن اطاعنی ادخلته الجنة، و من عصانی ادخلته النار » گفت: من از تو خلقی خواهم آفرید از ایشان هست که فرمان برداری کند، و هست که نافرمان شود. هر که فرمان بردار بود، او را ببهشت فرو آرم، و هر که نافرمان بود او را با آتش بسوزم.

پس جبرئیل را فرستاد، تا قبضه‌ای خاک بردارد زمین بفریاد آمد: انی اعوز بعزة الذی ارسلک أن تأخذ منی الیوم شیئاً یکون فیه عداً للنار نصیب. زمین بزهار آمد. جبرئیل او را زنهارداد، و باز گشت. میکائیل آمد بفرمان حق تا قبضه‌ای بردارد، همان شنید و باز گشت ملک الموت آمد بفرمان حق جل جلاله زمین همان گفت. ملک.

الموت جواب داد که : و أنا اعوذ بعزته ان اعصى له امرأ . قبضه‌ای بر گرفت از چهار گوشه زمین ، از روی آنکه در آن هم‌شور بود و هم خوش ، هم سرخ و هم سیاه و هم سپید ، هم هامون و هم شکسته . لاجرم فرزندان آدم مختلف آمدند چنانکه قبضة خاك مختلف بود ، فمنهم الطيب والخبيث والصالح والجميل والقيح . از آن است که رنگ‌هایشان مختلف است ، و صورتها و لونها و خلقها مختلف . قال الله تعالى : « ومن آياته خلق السموات والارض واختلاف السنتكم وألوانكم ان في ذلك لآيات للعالمين » .

ملك الموت آن خاك باسماں برد ، و فرمودند تا آن خاك بآب خوش و آب شور تر کردند . ازینجاست که طبایع (۱) و اخلاق فرزندان آدم متفاوت است : بعضی خوشخوی اند ، و بعضی بدخوی . پس جبرئیل را فرمود تا از روضه مدینه آنجا که قبر مصطفی است صلوات الله علیه ، قبضه‌ای سپید برداشت ، قبضة نورانی که نور زمین از آن بود ، و بحوض کور و تسنیم و سلسبیل تر کردند ، و بیالودند (۲) ، و از آن شامه‌ای بساختند همچون دانه مروارید روشن ، و باسمانها بگردانیدند ، تا آسمانیان و جمله کرویّان و قدیسان محمد را صلی الله علیه بشناختند ، و فضل و کرامت وی بدیدند ، پیش از آنکه آدم را شناختند . پس آن شامه در طنت آدم نهادند ، و مایه خمیری کردند ، و روزگاری چنین فرو گذاشتند ، طیناً لازباً ، کلی دوسنده (۳) . پس روزگاری برآمد تا صلصال گشت کلی خشك . صلصل ای صوت ، و حکمت درین گل خشك آن بود تا عالمان بدانند که کار وی ب صنع و قدرت بود نه بطبع و حیات ، فان الطین الیابس لا ینقاد ولا یتأنی تصویره . پس رب العزة مکیال قدرت خویش ، و حلال عزت خویش آنرا جسدی ساخت افکنده میان مکه و طائف بر طریق فریشتگان چهل سال . اینست که رب العالمین گفت : « هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً » .

۱ - ج : طباع . ۲ - ج : بالودد . ۳ - دوسنده : روزن دوردده بمعنی چسبنده و گل چسبنده (برهان قاطع) .

قال : و کَلَّمَا مَرَّ بِهِ مَلَأَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَجَبُوا مِنْ حَسَنِ صُورَتِهِ وَ طُولِ قَامَتِهِ ،
وَلَمْ يَكُونُوا رَأَوْا قَبْلَ ذَلِكَ مِثْلَهُ ، وَ مَرَّ بِهِ ابْلِيسُ ، فَقَالَ : لَأَمْرٌ مَا خَافْتُ ؟ ثُمَّ ضَرَبَهُ بِيَدِهِ ،
فَإِذَا هُوَ اجْوَفٌ ، فَدَخَلَ مِنْ فِيهِ وَخَرَجَ مِنْ دُبُرِهِ ، وَقَالَ لِأَصْحَابِهِ الَّذِينَ مَعَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ :
هَذَا خَلَقَ اجْوَفٌ ، لَا يَثْبُتُ وَلَا يَتَمَسَّكُ . وَ قَالَ النَّبِيُّ (ص) : « خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِمَّا قَدْ وَصَفَ
لَكُمْ مِنْ طِينٍ ، وَخَلَقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ » .

و درست آنست که الله تعالى قبضه ای خاک که آدم را از آن آفرید از روی
زمین خود گرفت ، بدل علی ذلك ما روى ابو موسى الاشعري أن النبي (ص) قال :
« ان الله تعالى خلق آدم من قبضة قبضها من جميع الارض ، فجاء بنو آدم على قدر الارض ،
منهم الاحمر والابيض والاسود و بين ذلك ، والسهل والحزن والخبيث والطيب » ، و قد
اورد هذا الحديث ابو داود سليمان بن الاشعث المجستاني رحمه الله في سنته . وعليه
اهل السنة والجماعة .

قومی گفتند : « و لقد خلقناكم » با آدم شود ، « نم صورنا کم » با فرزندان .
یعنی : خلقنا اما کم نم صورنا کم فی ظهره ، و فی ذلك ما روى : ان النبي (ص) قال : « خلق الله
آدم ، ثم مسح ظهره بيمينه ، فاستخرج منه ذرية » و ذکر الحديث . این آفرینش اول
است که فرزندان آدم را نگاشتند ، و ایشانرا از صلب وی بیرون آوردند ، و برو عرض
کردند . میان ابی کعب و عبدالله عباس در آن خلاف است . عبدالله عباس گفت :
نطف بودند ، ابی کعب گفت : ارواح بودند . قومی گفتند : « خلقنا کم نم صورنا کم »
هر دو با فرزندان شود ، یعنی : خلقنا کم فی اصلاب الاءاء ، نم صورنا کم فی بطون الامهات ،
و فی ذلك ما روى : ان النبي (ص) قال : « اذا اراد الله خلق عبد ، فجاء مع الرجل المرأة طار
ماؤه فی کل عرق و عضو ، فاذا كان يوم السابع جمع الله عز وجل ، ثم احضره کل عرق له
فی ای صورة ماشاء ركبہ » ، وقيل : خلقنا کم نطفاً و علقاً و مضغاً ، نم صورنا کم بالوجوه

والعيون والاعضاء .

وفى ذلك ما روى ان النبى (ص) قال : « ان خلق احدكم يجمع فى بطن امه اربعين ليلة ، ثم يكون علقه مثل ذلك ، ثم يكون مضغه مثل ذلك ، ثم يبعث الله عزوجل اليه ملكاً بأربع كلمات ، فيقول : اكتب اجله و رزقه . وشقى او سعيد ، ، وفى بعض الآثار : « ان الله عزوجل خلق الارض والسماء والجامدات اظهاراً لقدرته ، وخلق الملائكة والشیاطین والجن اظهاراً لسلطانه و هيئته ، و خلق بنى آدم اظهاراً لمغفرته و رحمته . »

« ثم قلنا للملائكة » - بر قول اول « تم » بموقع خویش افتاده ، و سخن بربك نظم راست است بترتيب خویش ، كه خلق و تصوير و خطاب هر سه با آدم شود . اول خلق وى بود از كل ، پس تصوير ، پس خطاب ، و اگر خلق و تصوير با فرزندان شود پس « ثم » معنى آنست كه : ثم اخبركم اننا « قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس لم يكن من الساجدين » لآدم مع الملائكة ، و فى علم الله (١) . و در بعضى تفسير آورده اند كه رب العزة دو بار فرشتگان را سجود فرمود : آدم را يكبار آنكه كه خلقت وى تمام كشته بود ، و ذلك قوله : « فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين » ، و يكبار آنكه كه گفت : « انبئوني بأسماء هؤلاء ان كنتم صادقين » . و اين قول بر خلاف اجماع مفسران است . قومی گفتند : بيست و اند فرشته بودند كه ایشانرا سجود فرمودند . قومی گفتند : فرشتگان زمين را فرمودند ، و قول درست آنست كه همه فرشتگان بودند ، كه رب العزة گفت : « فسجدوا الملائكة كلهم اجمعون » ، و اين نهايت تو كيد است . « كلهم » دليل است كه همه سجود كردند نه بعضى ، و « اجمعون » دليل سرعت طاعت است يعنى كه همه بهم بودند در يك وقت نه در اوقات مختلفه ، و تمامى شرح اين قصه در سورة البقرة رفت .

« قال ما منعك ألا تسجد إذ أمرتك » - این سؤال توبیخ و تعنیف است ، و « لا » زیاده است ، یعنی : ما منعك ان تسجد از امرتك ؟ این دلیل است که علی الانفراد او را سجود فرمودند ، پس با فرشتگان در خطاب شد ، و رب العالمین دانست که چه چیز او را بازداشت از سجود ، لکن خواست که ویرا درین سؤال توبیخ کند ، و تا آنچه در دل دارد بزبان بگوید ، و باخلق نماید ، که وی معاند است ، تا این معنی موعظتی باشد فرزند آدم را ، و زجری باشد ایشانرا از نافرمانی .

« قال انا خیر منه » - یعنی متعنی من السجود له انی خیر منه ، از کنت نارياً و کان طینياً ، والنار تغلب الطین . قال ابن عباس : اول من قاس ابلیس ، فأخطأ القیاس ، فمن قاس الدین بشیء من رأیه قرنه الله مع ابلیس ، و قال ابن سیرین : اول من قاس ابلیس ، وما عبدت الشمس والقمر الا بالمقایس . ابلیس قیاس کرد ، و در قیاس خطا کرد گفت : من از آتشم ، و آدم از گل ، و آتش به از گل ، پس من بهام از آدم . قیاس کرد و در قیاس خطا کرد ، که بعضی جواهر بر بعضی تفضیل نهاد ، بی آنکه ویرا در آن علمی بود . جوهر آتش بیسندید ، و جوهر گل بنکوهید ، و ندانست که این دو جوهر دو خلق اند از خلق خدا ، که منافع عباد را آفریده اند ، و از آنجا که جوهریت است همه یکسان اند اگر اختلافیست در اعراض و اوصاف است ، و اگر ناچار است تفضیل بعضی بر بعضی ، پس گل فضل دارد بر آتش . از وجوه یکی آنکه در جوهر گل رزانت است و سکون و وقار و حلم و حیا و صبر ، و این داعیه توبه و تواضع و تضرع است و موجب مغفرت ، و در جوهر آتش خفت و طیش و حدت است و ارتفاع و اضطراب ، و این داعیه تمرد و استکبار است و موجب لعنت . دیگر وجه آنست که گل سبب جمع است ، و آتش سبب تفریق . سوم : آتش سبب عذاب است ، و گل سبب عذاب نیست . چهارم خبر ناطق است که : « تراب الجنة مشک ازفر » ، و در هیچ خبر نیامد که در بهشت آتش است ، یا در آتش خاک

است . چون درست شد که آتش را بر کل فضل است ، و تفضیل جواهر بعضی بر بعضی وجه نیست ، معلوم گشت که قیاس ابلیس خطا بود و عین معصیت و موجب لعنت ، اما قیاس صحیح روا باشد و عین طاعت بود ، چنانکه ابراهیم (ع) کرد : چون غروب کواکب و شمس و قمر دید دلیل گرفت بر حدوث آن ، و دانست که آنرا محدثی و مدبری است . از آن بر گشت ، و روی در طلب حق نهاد ، گفت : « انی و جهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً » الایة . لاجرم رب العزة او را از آن باز نزد ، و از وی طاعت شمرد . و گفته اند : جواب این سخن که ابلیس گفت : « انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقتہ من طین » آنست که اینجا گفت : « ویقول الکافر یالیتنی کنت تراباً » . فردا که کرامت آدم آشکارا گردد ابلیس گوید : کاشکی من از آن خاک بودمی (۱) که آدم را از آن آفریده اند .

« قال فاهبط منها » - یعنی من الجنة . وقیل : من السماء . « فما یکون لك ان تتکبر فیها » - یعنی فی الجنة . معنی آنست که از بهشت بیرون شو ، و از آسمان بزیر شو . آنکس که برتری جوید و فرمان را مخالف بود ، ویرا نرسد و نرسد که در بهشت نشیند ، یا در آسمان . والفرق بین النزول والهبوط ان النزول یقتضی انه منزلة بعد منزلة ، و لیس كذلك الهبوط ، لانه کالانحدار فی المرور الی جهة السفلی دفعة واحدة ، و گفته اند : « منها » و « فیها » هر دو با زمین شود ، ای : فاهبط من الارض الی جزائر البحور ، فما یکون لك ان تتکبر فی الارض علی آدم و ولده ! میگوید : ترا نرسد که در زمین تکبر کنی ، و برتری جوئی بر آدم و فرزندان . اکنون وطن ابلیس در جزائر است ، و عرش او بر بحر است ، و سلطان و عظمت او آنجا روان است . کس ویرا در زمین نبیند مگر بصورت پیری شکسته ، بروی جامه ای کهنه ، بر هیئت دزدان ترسان و لرزان . و قیل : « فاهبط منها » یعنی من المرتبة التي انت فیها ، « فما یکون لك ان تتکبر فیها » ای ترفع وتمتتع عما امرت به . « فاخرج انک من الصاغرين » الأذلاء بترك الطاعة .

« قال أنظرنی »۔ ابلیس تا بروز قیامت زمان خواست ، و درین زمان خواستن مراد وی آن بود تا مرگ نچشد، گفت : « أنظرنی » ای : امهلنی ، « الی یوم یبعثون » من قبورهم ، وهو النفخة الاخرة عند قیام الساعة . رب العزة گفت : « انك من المنظرین » رو که ترا زمان دادم . قومی گفتند : این انظار تا بنفخة اولی است . قومی گفتند : تا بروز قیامت . و درست آنست که وقت آن معین نیست ، که رب العزة بجواب وی نگفت : انك من المنظرین الی یوم یبعثون ، و لا الی یوم القيامة ، و آنجا که گفت : « الی یوم الوقت المعلوم » در آن تعیین وقت نیست ، و این تعیین در حق هیچ کس مقتضی حکمت نیست ، که هر که داند که تا کی میزد ، نفس خود فرا پی مرادات و شهوات و ارتکاب محظورات دارد ، و توبه و عذرخواستن همیشه در تأخیر می نهد ، تا بآن وقت معین نزدیک گردد ، آنکه توبه کند ، پس در تعیین وقت مرگ اغراء است بر معاصی و دلیری ، و این در دین روا نیست ، و بحکمت راست نیست .

« قال فيما اغویتنی »۔ ای فيما اضللتنی ولعنتنی وخیبتنی وأهلکمنی . گفته اند : این « ما » مصدری است ، یعنی باغوائك ایای « لأقعدن لهم صراطك المستقیم » ، ای اترصد لهم فأصدهم عن سلوك الصراط المستقیم ، وهو الدین القیم ، وقیل : هو طریق الجنة ، وقیل : طریق مكة . قال النبی (ص) : « ان الشیطان قعد لابن آدم بطرقه ، فقعد له بطریق الاسلام ، فقال اتسلم وتذر دینك و دین آبائك ؟ ! فعصاه ، فأسلم . ثم قعد له بطریق الهجرة ، فقال : اتهاجر وتذر أرضك و دیارك ؟ فعصاه ، وهاجر . ثم قعد له بطریق الجهاد ، و هو جهد النفس و المال ، قال : تقاتل فتقتل ، فتتكح المرأة ، و یقسم المال ؟ ! فعصاه ، فجاهد . یکی از علماء دین و اصحاب حدیث در مسجد حرام نشسته بود نام وی طاوس .

فقیه قذری در پیش وی شد . طاوس بچشم انکار دروی نگریست ، و او را از مسجد بیرون کرد . یکی گفت طاوس را که : این مردی فقیه است ، بروی می استخفاف کنی ؟ ! طاوس

گفت : ابلیس افقه منه ، يقول ابليس : « رب بما اغويتني » ، وهذا يقول : انا اغويت نفسي ، یعنی که ابلیس اغواء و اضلال از حق دید ، و قدری از خود می بیند ، پس ابلیس ازو فقیه‌تر بود .

« ثم لآتينهم » - آنکه در آیم برایشان « من بين ايديهم » ازپیش ایشان ، یعنی از سوی دنیای ایشان بآمل دراز نمودن ، « ومن خلفهم » و از سوی آخرت ایشان بفراموش کردن آن برایشان ، « وعن ايمانهم » و از سوی دین ایشان ، چنانکه آنجا گفت : « انکم کنتم تأتوننا عن اليمين » ای من قبل الدین ، « وعن شمائلهم » من قبل دنیاهم و ايمانهم ، و يقال من بين ايديهم من قبل الاخرة ، فأزین لهم التکذیب بالبعث وبالجنة والنار ، ومن خلفهم ، یعنی من قبل الدنيا فأزینها فی اعینهم ، فأرغبهم فیها ، فلا یعطون فیها حقاً ، وعن ايمانهم ، یعنی من قبل دينهم ، فان كانوا علی هدی شبهته علیهم ، حتی يشکوا فیہ ، وان كانوا علی ضلالة زیستهایم ، وعن شمائلهم ، یعنی من قبل الشهوات واللذات من المعاصی وأشتیهایم ، و يقال : من بين ايديهم مکابرة ، ومن خلفهم مخاتلة ، وعن ايمانهم من طریق الهدی ، وعن شمائلهم الاحتجاج بحجج المضلین .

قال ابن عباس : ولم يقل من فوقهم ، لان رحمة الله تنزل علیهم من فوقهم ، ولم يقل من تحتهم ، لان الاتبان منه موحش . وقال فی الاولین « من » لابتداء الغایة ، وفی الاخرین « عن » ، لان « عن » يدل علی الانحراف . « ولا تجد اکثرهم شاکرین » موحدين مطيعین . قال الحسن : لما اغوى آدم (ع) علم أن ذریته اضعف منه ، فقال الله : « ولقد صدق علیهم ابليس ظنه » .

« قال اخرج » - ای قال الله لابلیس اخرج منها . این امر اهانت است نه امر تکلیف ، واگر نه امر اهانت بودی امتناع نمودی ، چنانکه در « اسجدوا لآدم » کرد . « قال اخرج منها » ای من الجنة ، « مذؤما » ای مذموماً معیباً بأبلغ الذم والعیب . الذأم والذیم والذم ، العیب .

«مدحوراً» ای مطروداً مبعداً من رحمة الله، وقبل : مطروداً من السماء . « لمن تبعك منهم » این لام ایدر (۱) لام قسم است، و «لأملآن» این لام جواب قسم است ، ای لمن تبعك منهم علی دینك من اولاد آدم «لأملان جهنم منكم اجمعين» یعنی من الكافرين وقرنائهم من الشياطين. كرر الخروج فی هذه الايات ثلاث مرات ، لان الاول خروج مطلق ، والثاني خروج بصفة صغار وذل ، والثالث بصفة طرد وذم شدید. قال سعيد بن المسيب : ابليس ابوالشياطين، و هم ذكور واناث، يتوالدون ولا يموتون، والجان ابوالجن ، وهم ذكور واناث ، يتوالدون و يموتون ، والملائكة ليسوا بذكور ولا اناث ، ولا يتوالدون ولا يموتون.

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و لقد خلقناكم ثم صورناكم » الآية - خداوند حكيم ، جبار نام دار عظيم ، كردگار رهی دار علیم ، جل جلاله و عظم شأنه ، منت می نهد بر فرزند آدم، و نيك خدائی و نيك عهدی خود در یاد ایشان می دهد میگوید : شمارا من آفریدم، و چهرهای زیباتان من نگاشتم . قد وبالاتان من کشیدم دو چشم بینا و دو گوش شنوا و زبان گویاتان من دادم. و من آن خداوندی که از نیست هست کتم، و ز (۲) نبود بود آرم، و ز آغاز نوسازم. نگارنده رویها منم . آراینده همه نیکوئیها منم. جفت سازنده هر چیز بایار منم. کننده هر هست چنانکه سزاوار منم. آسمان و زمین و جمادات آفریدم اظهار قدرت را ، ملائکه و شياطين و جن آفریدم اظهار هیبت را. آدم و آدمیانرا آفریدم اظهار مغفرت و رحمت را. هفتصد هزار سال جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کرویّان و حافین و صافین کرد کعبه جبروت طواف کردند، و سبوح قدوس گفتند. هر گز بنام و دودی و مهربانی و دوستی ما راه نبردند، و خود نشناختند. هر گز زهره نداشتند که دعوی دوستی ما کنند، ما خود

دعوی دوستی خاکیان کردیم که : « نحن اولیاء کم »، « یجبهم ». چندین نام خود از دوستی و مهربانی برایشان مشتق کردیم که : « هو الغفور الودود الرؤف الرحیم ». فرشتگان را همه قهاری و جباری نمودیم، در حجب هیبتشان بداشتیم. خاکیان را همه رؤفی و رحیمی نمودیم، بر بساط انبساطشان بداشتیم. در میان فرشتگان جبرئیل مقدم و محترم بود، و بتخصیص قربت مخصوص بود، و نامش خادم الرحمن بود. پیوسته بر بساط عدل بنعت هیبت ایستاده بود. هرگز بساط فضل و انبساط ندیده بود. تا آدم صفی (ح) نیامد فراق و وصال و رد و قبول نبود. حدیث دل و دلارام و دوستی نبود. این عجائب و ذخائر همه در جریده عشق است، و جز دل آدم صدف در عشق نبود. دیگران همه از راه خلق آمدند. او از راه عشق آمد: « یجبهم و یحبونه ». از آدم تسبیح و تقدیس یش نبود. کارایشان یک رنگ بود. عجائب خدمت و آداب صحبت و ذخائر مودت و لطائف محبت بآدم پیدا گشت، که بوقلمون تقدیر بود. این رسم قلندری و آئین قمار در شهر تو آوردی ای زیبا یارا!

« ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم » - فرشتگان را فرمودند که آدم را سجود کنید. سرش آنست که فرشتگان بچشم تعظیم در آن عبادت بی فترت خود می نگرستند، و تسبیح و تقدیس خویش را وزنی تمام مینهادند، و لهذا قالوا : « و نحن نسبح بحمدك و نقدر لك ». جلال احدیت و جناب جبروت عزت استغناء لم یزل با ایشان نمود از طاعت همه مطیعان و عبادت همه آسمانیان، گفت: روید، و آدم را سجود کنید، و آن سجود خود را بحضرت عزت مابس وزنی منهد. هنوز رقم وجود بر موجودات نکشیده بودیم، که جمال ما شاهد جلال ما بود ما خود بخود خود را بسنده بودیم. امروز که خلق آفریدیم، همان عزیزیم که بودیم. از ایمان و طاعت حدثان جلال لم یزل رایونندی می درنیاید :

ولو جهها من وجهها قمر ولعینها من عینها کحل.

لطیفه دیگر شنو از اسرار « ولقد خلقنا کم تم صورنا کم ثم قلنا للملائكة اسجدوا

لآدم : آدمی جسم است و جان ، و آنچه ورا جسم و جان است ، ار آن عبارت نتوان :
مکن درجسم و جان منزل، که این دونست و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، مه اینجا باش و مه آنجا.

جسم را گفت : « ولقد خلقنا کم ». جان را گفت : « نم صورنا کم ». همانست که
جای دیگر گفت : « ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین ». باز گفت : « نم انشاء خلقاً
آخر ». و بدان که این خانهای خلایق از هفتاد هزار پرده بر آورده اند، پردهای نور و ظلمت،
و خبر بدان ناطق است : « ان لله تعالی سبعین الف حجاب من نور و ظلمة ». هر چه نور است،
تخم کلمه طیه است، و هر چه ظلمت تخم کلمه خبیثه ، و آنکه همه بنخاک پیوشیده، و خاک
پرده همه گشته. کوئی درین جمله خزینة اسرار کیست؟ و آن درمکنون تعبیه دربار کیست؟
با هر جانی بغمزه رازی داری بر شارع هر دلی جوازی داری!

در دور آدم صفی آفتاب عزت دین از برج شرف خود بتافت. هر کسی بنقد خویش
بینا شد. آدم محک بود ، «وعصی آدم» سیاهی محک بود، هر کسی نقد خویش بر محک زد،
تا نقد هاشان بیان افتاد که چیست ملا علی بنقد پندار «ونحن نسبح بحمدك» بینا شدند.
ابلیس مهجور بنقد «انا خیر» بینا شد. آنجا خاری بود محقق، و کلی بود مزور، گل بکند
و بینداخت، و خار بماند در دیده پنداشت :

گلها که من از باغ وصال چیدم

در ها که من از نوش لب دزدیدم

آن گل همه خار گشت در جان رهی

وان در همه از دیده فرو باریدم

آن مهجور مطرود هفتصد هزار سال مهمان پندار بود. با خود درست کرده که در
معدن او زر است، و خود کبریت احمر است ! چون نقد خویش بر محک صفوت آدم زد ،

نقدش قلب آمد در معدن خود نطف و قیر دید، و بجای زر سبع سیاه دید (۱) :
 در دیده رهی ز تو خیالی بنگاشت
 م دیدن آن خیال عمری بگذاشت
 چون طلعت خورشید عیان سر برداشت
 در دیده هوس بماند و در سر پنداشت.

گفته اند که : ابلیس به پنج چیز مستوجب لعنت و مهجور در گاه بی نیازی شد،
 و آدم بعکس آن به پنج چیز کرامت حق یافت و نور هدی و قبول توبه یکی از آن است
 که ابلیس «لم یقر بالذنب»، بگناه خویش معترف نشد. کبر وی او را فرا اعتراف نگذاشت،
 و آدم بصفت عجز باز آمد، و بگناه خویش مقرر آمد. دیگر «لم یندم علیه»، ابلیس از کرده
 پشیمان نگشت، و عذر نخواست، و آدم از کرده خود پشیمان شد، و عذر خواست، و تضرع
 کرد سوم «لم یلم نفسه»، ابلیس در آن نافرمانی باخود نیفتاد، و ملامت نفس خود نکرد،
 و آدم روی باخود کرد، و خود را در آن ذلت ملامت کرد. چهارم «لم یری التوبة علی نفسه
 واجباً». ابلیس توبه بر خود واجب ندید. از آن عذر نخواست، و تضرع نکرد، و آدم دانست
 که توبه کلید سعادتست، و شفیع مغفرت، بر خود واجب دید، بشتافت، و تاروی قبول ندید
 باز نگردید. پنجم آنست که: «قنط من رحمة الله»، از رحمت خدا نومید شد ابلیس ندانست
 آن بد بخت که نومیدی از لئیمان باشد، و رب العزة لئیم نیست، و حنان که نومیدی نیست،
 ایمنی هم نیست، که ایمنی از عاجزان باشد، والله عاجز نیست. پس چون نومید شد آن شقی
 در توبه بوی فرو بسته شد، و آدم نومید نگشت. دل در رحمت و مغفرت سب. بر در گاه بی-
 نیازی میزارید و می نالید، تا رحمت و مغفرت رسید.

پیر طریقت گفت : میدان راه دوستی افراد است. آشننده (۲) شراب دوستی
 از دیدار بر میعاد است. برسد هر که صادق روی به آنچه مراد است.

۳- النوبة الاولى

قوله تعالى : « و يا آدم اسكن انت وزوجك الجنة » ای آدم ! آرام گیر و بنشین تو و جفت تو در بهشت « و كلا من حيث شئتما » و میخورید هر دو از هر جائی که خواهید « و لاتقربا هذه الشجرة » و نزدیک این يك درخت مگردید « فتكونا من الظالمين » (۱۹) ، که آنکه از ستمکاران بید (۱) برخود « فوسوس لهما الشيطان » در دل داد ایشانرا دبو و بایسب گشت در ایشان و برایستاد کرد بر اندیشه ایشان « لیبدي لهما » تا ایشانرا بآن روز آورد که پیدا کرد ایشانرا « ما ووری عنهما من سوا آتھما » آنچه پوشیده بود از عورتھای ایشان « وقال » و گفت ابلیس ایشانرا هر دو « مانھیکما ربکمما » باز نزد خداوند شما « عن هذه الشجرة » از خوردن این درخت « الا ان تكونا ملکین » مگر که تا شما دو فرشته نبید (۲) که مرگی (۳) نجشید « او تكونا من الخالدين » (۴۰) ، و ایدر (۴) جاوید نبید (۵) .

« و قاسمھما » و سو گند خورد ایشانرا هر دو « انی لکما لمن الماصحین » (۴۱) ، که من شما را از نیک خواهانم .

« فدئیھما بغرور » فرو هشت ایشانرا از بالای بهشت در زمین بفریب (۶) « فلما ذاقا الشجرة » چون بحشیدند از درخت « بدت لهما سوا آتھما » ندید آمد ایشانرا عورتھای ایشان « و طفقا یخصفان علیھما من ورق الجنة » و درایستادند و برهم می نهادند بر عورت خویش از برگ درخت بهشت « و نادیھما ربھما » باز خواند

۱- ج : باشید . ۲- = باشبد . ۳- ج : مرگ . ۴- ج : ایجا . ۵- ج : بایسد .

۶- ج : بفریب .

الله ایشانرا: «الم انهكما» نه شما را بازدم «عن تلکما الشجرة» از آن يك درخت
 «وأقل لکما» و گفتم شمارا «ان الشيطان لکما عدو مبين (۲۲)» که دیو شما را
 دشمنی است آشکارا!

«قالا» گفتند هر دو آدم و حوا: «ربنا» خداوند ما! «ظلمنا انفسنا»
 ستم کردیم بر خود «وان لم تغفر لنا» و اگر نیامرزی ما را «و ترحمنا» و
 بنه بخشائی بر ما «لنکونن من الخاسرين (۲۳)» ناچاره از زیان کاران بیم (۱).
 «قال اهبطوا» الله گفت فرو روید از آسمان «بعضکم لبعض عدو»
 یکدیگر را دشمن «ولکم فی الارض مستقر» و شما را در زمین آرامشگاهی و
 روز کار گذاشتی «و متاع الی حین (۲۴)» و برخورداری تا روز رستاخیز.

«قال فیها تحيون» گفت در زمین زنده می بید (۲) «وفیها تموتون» و در
 زمین می میرید «و منها تخرجون (۲۵)» و شما را از زمین بیرون آرند
 «یا بنی آدم» ای فرزندان آدم! «قد انزلنا علیکم لباسا» بر شما فرو
 فرستادیم پوشیدنی «یواری سواکم» که پوشیده دارد عورت های شما «وریشا» و
 جامه ای که آسای هر کس بآن بدانند «ولباس التقوی ذلک خیر» و لباس پرهیز
 از همه لباسها به «ذلک من آیات الله» این [بخشش لباسها لباس ضرورت و لباس
 مروت و لباس دیانت] از نشانه های نیک خدائی خدا است، [وازشگفته های لطیف که او ساخت]
 «لعلهم یدّگرون (۲۶)» تا مگر دریابوند (۳) خدائی وی و پند پذیرند از وی.

«یا بنی آدم» ای فرزندان آدم! «لا یفتنکم الشيطان» شما را فتنه
 مکناد دیو، و تباهی میفکناد «کما اخرج ابویکم من الجنة» چنانکه پدر و مادر
 شما را بیرون آورد از بهشت «ینزع عنهما لباسهما» می بر کشید بر سر ایشان جامه

ایشان « لیریهما سو آتھما » تابایشان نماید عورتہای ایشان « اَنّہ یریکم هو و قبیلہ » دیو می بیند شمارا، اوو گروه او « من حیث لاترونھم » از آن جای کہ نمی بینید شما اورا وجو کہ (۱) اورا « اَنّا جعلنا الشّیاطین » ما شیاطین را کردیم « اولیاء للذّین لایؤمنون (۲۷) » هام کاران (۳) و یاران و دوستان ایشان کہ نمی گروند .

« واذا فعلوا فاحشة » و چون (۳) بدی کنندہ قالوا وجدنا علیہا آباءنا، گویند کہ پدران خود را برین یافتیم « واللہ أمرنا بیہا » واللہ ما را برین فرمود « قل ان اللہ لایأمر بالفحشاء » گوی اللہ ہیچ زشت و ناپسند نفرماید « اتقولون علی اللہ ما لاتعلمون (۲۸) » چیزی میگوئید بر اللہ کہ ندانید ؟ !

النوبة الثانية

قوله تعالى : « ویا آدم اسکن » - ای : و قلنا له بعد اخراج ابليس من الجنة : « یا آدم اسکن انت وزوجك الجنة » ای انخذاها مسکناً تسکنان فیہ . پس از آنکہ ابليس نا فرمانی کرد ، و او را از بہشت بیرون کردند، با آدم (ع) این خطاب رفت کہ : « یا آدم اسکن انت وزوجك الجنة » . ای آدم ! در جنة الخلد آرام گیر تو وجفت تو حوا، و آنرا مسکن خویش سازید . سکون ضد، حرکت است، وساکن منزل اگر چه حرکت کند، اورا ساکن گویند ، کہ سکون بر حرکت غلبہ دارد در بیشترین اوقات شبانروز . و این بہشت کہ آدم را فرمودند تا در آن نشیند جنة الخلد است، کہ رب العزة مؤمنان را آفریدہ، و ایشانرا وعدہ دادہ کہ در آن شوند ، وذلك فی قوله : « قل اذلک خیرام جنة الخلد النی وعد المتقون » ؟ « مثل الجنة التي وعد المتقون » ، « تلك الجنة النی نورث من عبادنا من کان تقياً » . قومی از اہل بدعت گفتند : آن بہشتی بود در آسمان کہ آدم و حوا را

۱- ج : جوف . ۲- ج : ہم کاران . ۳- الف : و کہ .

بود علی الخصوص، نه آن جنة الخلد که مؤمنان را وعده داده اند، و قومی گفتند: در زمین بود آن بهشت، و این هر دو قول باطلست، و قول درست آنست که اول گفتیم .

« فکلا من حیث شئتما » - متی شئتما ، و این شئتما و کیف شئتما . « ولا تقربا هذه الشجرة » - يقال: قرب الشيء ، لازم ، و قربته متعدّ ، و الشجرة هی شجرة العلم ، من اکل منها علم الخیر والشر ، و قيل : شجرة الخلد التي تأکل منها الملائكة ، و قيل : شجرة من اکل منها احدث ، و لا ينبغي أن يكون فی الجنة حدث . و عن اهل الکتابین انها شجرة الحنظل ، ای لیستدلا علی مرارة احوال الدنيا ، و قيل : هی الکرم . قال سعيد بن المسيب : والله ما اکل منها و هو یعقل ، و لكن حوا عصرت الکرم فسقته حتی سکر ، ثم قادته . « فتکونا من الظالمین » - موضعه من الاعراب نصب علی الجواب ، و قيل جزم علی النهی . « فوسوس لهما الشیطان » - ای وسوس الیهما . قيل : کان وسواساً و الهاماً ، و قيل : کان کلاماً ، لقوله عقیبه : « و قال ما نهیکما » ، و قيل : اصل الوسوسة الدعاء الی امر بصوت خفیّ کالخشخشة و الهینمة . « لیبدی لهما » این لام لام عاقبت گویند ، یعنی : ان عاقبة تلك الوسوسة أدت الی ان بدت لهما سوآتهم . سوآة نامی است آن موضع را از عورت که پوشیدن آن فرض است ، آنکه آنرا نام نهادند هر چیز را که آدمی آنرا پوشیده خواهد از افعال فواحش . يقال : وجدت فلاناً علی سوآة ، ای علی فاحشة ، و قایل گفت برادر خویش را : « سوآة اخی » . جیفه هایل را سوآة خواند از بهر آنکه نمیخواست که او را کشته بینند ، که در ظهور او سوآة فعل قایل می یداشد (۱) . قتاده گفت : هما کانا لایریان سوآتهما قبل المعصية ، و قيل : لم یکن یری کل واحد منهما عورة صاحبه قبل المعصية ، فلما عصیا بدت عوراتهما .

« و قال ما نهیکما » - این « قال » تفسر و سوسه است ، « عن هذه الشجرة » یعنی

عن اكلها ، « الا ان تكونا ملكين » يعنى : ان لاتكونا ملكين لاتموتان كما لاتموت
الملائكة ، وقيل : ان لاتكونا ملكين بكسر اللام من الملك ، اخذ من قوله : « هل ادلك
على شجرة الخلد وملك لايبلى » . « اوتكونا من الخالدين » - اى الباقين الذين لايموتون .
« وقاسمهما انى لكما لمن الناصحين » - اول كسى كه سو گند بدروغ خورد
ابليس بود، وایشانرا فریفته بسو گند کرد. ندانسته بودند كه كسى باشد كه به الله سو گند
بدروغ خورد. ازینجا گفته اند كه : مؤمن را بالله توان فریفت ، ومنه قول بعضهم : من خادعنا
بالله خدعنا به . قال النبى (ص) : « المؤمن غر كريم و الفاجر خب لئيم » . ابليس گفت :
مرا پیش از شما آفریدند، و آن دامن كه شما ندانید. نصیحت من پذیرید . و آنكه سو گند
یاد كرد به الله كه من شما را نيكخواهم . این درخت درخت خلد است . ازین بخورید تا
ایدر (۱) جاوید بمانید. رب العالمین گفت :

« فدلّیہما بغرور » - حطّہما الى المعصية، وجرّأہما على المخالفة ، وزینّ لہما
الباطل، وغرّہما بهذه اليمين. ومعنى الغرور اظهار النصح مع ابطان الشر. فلما ذاقا الشجرة
بدت لہما سوآتہما « - ظهرت عورة بعضہما لبعض، و نزع عنہما لباسہما ، وكان من نور
لم يبق منه عليہما شيء الا ما فى الاطراف وهى الاظافر.

قال ابن عباس : كانت كسوتہما من النور ، وقيل : كانت حلّة ، وقال قتادة :
كان لباس آدم و حوا ظفراً كله ، فلما وقعا فى الذنب بدل بهذا الجلد ، و ابقیت منه بقية
فى اناملہما، ليتذكرا بذلك اول حالہما . روى ابى بن كعب عن النبى (ص)، قال : « ان آدم
كان رجلاً طوالاً، كأنه نخلة سحوق كثير شعر الرأس، فلما وقعا فيما وقع من الخطيئة بدت
له سوآتہ ، وكان لا يراها قبل ذلك ، فانطلق هارباً فى الجنة ، فتعلقت به شجرة من شجر
الجنة. قيل هى شجرة العناب، وقيل : شجرة التين، فحبسته بشعره، فقال لها: ارسلىنى فقالت:
لست بمرسلتك ، فناداه ربه : يا آدم : امنى تفر؟ قال: رب استحيى منك. قال : يا آدم !

الم يكن لك بما ابحتك من الجنة مندوحة عن الشجرة؟! فقال : بلى وعزتك ، ولكن ما ظننت ان احداً من خلقك يحلف بك كاذباً. قال : فبعزتي لأهبطنك الى الارض ، ثم لاتنال العيش الا كدّاً . قال : فعلم صنعة الحديد ، وأمر بالحرث ، فحرث ، وزرع ، ثم سقى ، حتى اذا بلغ حصد ، ثم نقاه ، ثم طحنه ، ثم خبزه ، ثم اكله .

« وطفقا يخصفان عليهما » - اى اقبلا يرتفعان الورق و يلصقان بعضه على بعض كهيئة الثوب ليستترا به . قيل : هو ورق التين ، وقيل : ورق الموز . « خصف » برهم ساختن است تويهاى نعل را ، و آنچه بدان ماند ، و آنكس را خصاف گویند ، و آن چیز را خصيف . اين آيت دليل است كه كشف عورت از عهد آدم باز قبيح است ، و اظهار آن معصيت ، وفي قوله : « فلما ذاقا الشجرة » رد على من زعم انه اذا ذاق الخمر لم يعص الله « و ناديهما ربهما الم انهكما عن تلكما الشجرة » - اى عن اكلها ، « و اقل لكما ان الشيطان لكما عدو مبين » ظاهر العداوة . روى أن آدم و ابليس التقياً معاً عند رب العالمين ، فقيل لآدم : انك لن تلقاه بعد هذا المجلس ابداً ، و كل شئ حدثتك نفسك خلاف طاعتي فهو من امر هذا .

« قال ربنا ظلمنا انفسنا » - اسأنا اليها بالمعصية ، « وان لم تغفر لنا ذنوبنا وتجاوز عنا لنكونن من الخاسرين » فى العقوبة . گفته اند : روز عاشورا بود ، روز آدينه كه الله ويرا توبه داد ، و توبه وى قبول كرد .

« قال اهبطوا بعضكم لبعض عدو ولكم فى الارض مستقر ومتاع » - شرح اين آيت در سورة البقره مستوفى رفت . روى عن السدى ، قال : اخرج آدم من الجنة ومعه حجر فى يده اليمنى ، و ورق فى الكف الاخرى ، فبت الورق فى الهند ، فمنه ما ترون من الطيب ، و أما الحجر فكان ياقوتة بضاء ، يستضيء بها ، فلما بنى ابراهيم البيت ، فبلغ موضع الحجر ، طلب حجراً ليضعه هناك ، فجاءه جبرئيل بالحجر من الهند الذى اخرج به آدم من الجنة ، فوضعه .

وعن ابي بريدة ، قال - لما خلق الله آدم و جرت الروح فيه عطس ، فقال : الحمد لله فقال الله تعالى : رحمك ربك يا آدم ! سبقت رحمتي غضبي . من ربك ؟ قال : انت . قال : من تعبد ؟ قال . ابيك . فدعى بالحجر ، فمسح يده على الحجر كالبيعة . وروى : ان آدم لما هبط بارض الهند ، بكى على الجنة مائتي سنة حتى جرى من عينه اليمنى مثل دجلة ، ومن عينه اليسرى مثل فرات ، فخلق الله ممّا سال من عينه اليمنى الطير والسباع ، وممّا سال من عينه اليسرى الدر والماقوت والألنجوج و هو العود ، وعن ابن عمر ، قال : قال رسول الله (ص) : دخل ابليس العراق ، ففضى منها حاجته ، ثم دخل الشام فطردوه ، ثم دخل مصر فباض فيها وفرّخ و بسط عبقرية .

« قال فيها يحيون و فيها تموتون » - يعنى : فى الارض عند منتهى آجالكم ، « و منها تخرجون » فى القيامة للبعث والحساب ، همانست كه حاي ديكر گفت : « منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اخرى » . وعن وهب بن منبه ، قال : اوحى الله تعالى الى آدم بعد ما تاب : يا آدم ! انى اجمع لك العلم كله فى اربعة كلمات ، واحدة لى ، وواحدة لك ، وواحدة فيما بينى وبينك ، وواحدة فيما بينك و بين الناس . فأما التى لى فتعبدنى لا تشرك بى شيئاً ، و أما التى لك فأجزيك بعملك احوج ما تكون اليه ، و أما التى فيما بينى وبينك ، فمنك الدعاء و منى الاجابة ، و أما التى بينك و بين الناس ، فأن ترضى لهم ما ترضى لنفسك فقال آدم : يارب ! شغلت بطلب الرزق والمعيشة عن التسبيح والعبادة ، و لسب اعرف ساعات التسبيح من ايام الدنيا . فأهبط الله تعالى ديكاً و أسمعته اصوات الملائكة بالتسبيح ، فهو اول داجن اتخذه آدم من الخلق . فكان الديك اذا سمع التسبيح من السماء مبعثح فى الارض فسبح آدم بتسبيحه .

و روى أن الله تعالى اوحى الى آدم (ع) لما اراد أن يهبطه الى الارض : يا آدم ! انى انزلك و ذريتك داراً مبنية على اربع قواعد : اما الاولى فانى اقطع ما تصلون ، والثانية

افرق ما تجمعون ، والثالثة اخرب ما تبنون ، والرابعة اميت ما تلدون ، و لذلك قيل :
 لدوا للموت و ابنوا للخراب فكلکم يصير الى التراب.
 « يا بنی آدم قد انزلنا اليكم لباساً » - چون ذکر برهنگی آدم و حوا رفت ،
 و اضطرار ایشان بلباس و ستره ، منت نهاد بر ایشان در آفرینش لباس ایشان ، گفت :
 « يا بنی آدم قد أنزلنا اليكم لباساً » یعنی : خلقنا ، لقوله : « و أنزل لكم من الانعام ثمانية
 ازواج ، ای خلق ، و قيل : « انزلنا عليكم لباساً » یعنی الماء الذي هو السبب لكل
 ملبوس انزله من السماء فأسكنه الأرض ، فثبت به القطن والكتان وغيره ممّا يكون لباساً
 للخلق من الثياب ، و تعيش به الدواب والانعام ، فيخرج بذلك اوبارها و اشعارها و
 اصوافها ، فالماء حياة الابدان ، والدين حياة القلوب ، و ذلك كله من السماء ، وقيل : اصل
 كل نبات في الأرض انزل مع آدم من الجنة ، وقيل : « انزلنا عليكم لباساً » ای الهمناكم
 كيفية صنعته ، میگوید : شما را الهام دادیم و در آموختیم جامه بافتن ، و ساز آن
 راست کردن ، و عورت بآن پوشیدن .

و اول کسی که جامه بافت آدم بود : چون از آسمان بزمین آمد از برهنگی
 بنالید . جبرئیل آمد ، و او را فرمود تا یکی تر میش را مکشت ، و آنرا پوست کند ،
 و پشم آن برچید ، و به حوا داد تا برشت ، و آدم از آن جامه صوف بافت بتعلیم
 جبرئیل . ازینجا گفت مصطفی (ص) : « اول من سبج آدم ، و کان جبرئیل معلّمه ، و آدم
 تلمیذه ثلاثة ايام » . روی ابوامامة قال ، قال رسول الله (ص) : « عليكم بلباس الصوف
 تعرفون به في الآخرة ، فان النظر في الصوف يورث في القلب التفكير ، والتفكير يورث الحكمة ،
 والحكمة تجري في الجوف مجرى الدم ، فمن كثر تفكره قلّ طعمه ، و كلّ لسانه ، و
 من قلّ تفكره كثر طعمه ، و عظم بدنه ، و قسا قلبه ، والقلب القاسي بعيد من الله ، بعيد
 من الجنة ، قريب من النار » . وعن جابر ، قال : جاء رجل الى النبي (ص) فقال : يا رسول الله !

ما تقول في حرفتي؟ فقال: رسول الله (ص): «حرفتك حرفة ايننا آدم، و ان الله يحب حرفتك، و ان حرفتك يحتاج اليها الاحياء والاموات، فمن انف منكم فقد انف من آدم، و من اذا كم فقد اذى آدم».

قوله تعالى: «وريشاً» - ريش جامه اى باشد که هر قومی را زی ایشان بود، تا از ديگران پيدا شوند، چون طيالس اصحاب آنرا، و قلانس اصحاب آنرا، و اُقبیه اصحاب آنرا، و اُعبیه اصحاب آنرا. ابن عباس گفت و مجاهد: الریش هو المال، يقال تریش الرجل اذا تمول. ابن زید گفت: ما يتجملون به من الثياب الحسنة، و قيل: هو الاثاث، و ما ظهر من المتاع والثياب والفرش. و در شواذ خوانده اند: «وريشاً»، فقيل: هو جمع ريش كقذح و قذاح و ذئب و ذئاب، و قيل: الریش اسم للمال و ما فيه الجمال، والرياش الخصب والسعة في المعاش.

«و لباس التقوى ذلك خير» - يعنى الحياء. شرم را لباس التقوى خوانند از بهر آنکه تا شرم بجای است تقوى بجا است و تا تقوى بجا است ايمان بجا است:

اما والله ما فى الدين خير ولا الدنيا اذا ذهب الحياء
يعيش المرء ما استحيا بخير و يبقى العود ما بقى اللحاء.

* و قيل: لباس التقوى هو التشمير فى الثوب. در خبر است که مصطفى (ص) عم - زاده خویش را گفت ربيعة بن الحارث بن عبدالمطلب: «نعم الفتى ربيعة لو قصر من شعره و شمر من نوبه»! و عبدالله عمر پسر خود را گفت: شمر ذيلك فانه اتقى لثوبك و اتقى لربك. و قيل: لباس التقوى العمل الصالح والعفة والورع، اى العمل الصالح والعفة والورع خير من الثياب والمال، و قيل: هو السلاح و آلة الحرب، و قيل: هو السمى الحسن فى الدنيا.

قال الحسن فى قوله: «ذلك من آيات الله»: الورع والسمى الحسن من آيات

الله على المؤمن. یعنی: من علامات الخیر التي البس الله المؤمن في الدنيا. و قال ابن عباس في هذه الآية: أما اللباس فهو الثياب، وأما الرياش فهو المتاع والمال، وأما التقوى فالعفاف. ان التقى العفيف لا تبدوا له عورة وان كان عارياً من الثياب، وان الفاجر يادی العورة وان كان كاسياً من الثياب، وان فجوره يادی عورته للناس، لا تزال تطلع منه على شر، و به قال النبی (ص): «والذي نفس محمد بيده ما عمل احد قط سوءاً الا البسه الله رداء عمله علانية، ان خيراً فخير وان شراً فشر». ثم تلا هذه الآية: «و لباس التقوى ذلك خير»، و قال وهب بن منبه: الايمان عريان، و لباسه التقوى، و زينته الحياء، و ماله العفة، و ثمرته العمل الصالح.

اما سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان عرب از ثقیف و بنو عامر بن صعصعه و خزاعه و بنی مدلج و جماعتی آن بودند که برهنه طواف خانه می کردند، مردان بهمه وقت و زنان بشب، و آن برهنگی و جامه بر کندن عبادتی می شناختند و میگفتند: جامه ای که در آن معصیت میکنیم نه روا باشد که بآن طواف خانه کعبه کنند، و رب العالمین این آیت فرستاد، و ایشان را از آن باز زد، یعنی که عورت پوشیدن و پرهیزکاری کردن و سمت نیکو داشتن به است شمارا از این جامه بر کندن (۱) و برهنه کشتن. نافع و ابن عامر و کسائی «ولباس» بنصب خوانند معطوف بر «ریشاء» باقی برفع خوانند رابتدا، و خبره «ذلك خير». «ذلك من آیات الله» - قال بعضهم ای من فرائضه التي اوجبها بآياته، يريد ستر العورة. «لعلهم يذكرون» ای يتعظون.

«يا بني آدم لا يفتننكم الشيطان» - این فتنه ایدر (۲) فضاحت است، یعنی: لا يفضحنكم. اصل فتنه آزمایش است و بر رسیدن، و آنچه نهان است در چیزی بیرون آوردن، چنانکه باتش نقره گذارند تا آنچه در آن است بیرون آید، «كما اخرج ابويكم

من الجنة ينزع عنهما لباسهما». این «ینزع» تفسیر اخراج است، چنانکه آنجا گفت: «لاتتخذوا عدوی وعدوكم اولیاء تلقون الیهم بالمودة». این القاء تفسیر اتحاد است. «لیریما سوآتهما» - این دلیل است که ایشان عورت‌های یکدیگر ندیده بودند. عائشه گفت (۱): ما رایت سوآة رسول الله (ص) قط.

«انه یریکم هو وقبیلہ من حیث لاترونہم» - یبلغونکم من حیث لاتبلغونہم. و یأتونکم من حیث لاتأتونہم. و فی الخبر: ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم. ان الشیطان یحضر ابن آدم علی کل احیانه. و عن مجاهد، قال: یقول ابلیس: نحن نری ولانری، و نخرج من تحت الثری، و یعود شیخنا فتی. قال مالک بن دینار: ان عدوآ یراک ولا تراہ لشدید المؤمنة الا من عصمه الله. و قال ذوالنون: ان کان هو یراک من حیث لاتراہ، فان الله یراہ من حیث لا یری الله، فاستعن بالله علیہ، فان کید الشیطان کان ضعیفاً. «و قبیلہ» - یعنی: و جنوده، من قوله تعالی: «و جنود ابلیس»، و قیل: خیلہ و رجلہ، من قوله تعالی: «بخیلک و رجلک»، و قیل: ذریئہ، من قوله تعالی: «افتتخذونہ و ذریئہ»؟ «من حیث لاترونہم» - لاترون اجسادہم، و لاتعلمون مکانہم، لان اجسامہم رقیقہ، و فی ابصارنا ضعف عن ادراک الرقیق اللطیف. و عن محمد بن اسحق، قال: بلغنی ان ابلیس تزوج الحیة التي دخل فی جوفها حین کلم آدم بعد ما اخرج الجنة، فمنها ذریئہ. «انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون» - سلطناہم علیہم لیزیدوا فی غیبتہم. میگوید: ما شیاطین را مسلط کردیم بر کافران، تا در یراہی و کفرشان بیفزایند. همانست کہ جای دیگر گفت: «ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزہم از آ» ای: تحملہم علی المعاصی حملاً شدیداً، اما المؤمن فلا یقبل قولہم ولا یجیب دعوتہم.

«واذا فعلوا فاحشة» - فاحشہ اینجا کشف عورت است در طواف، و گفته اند:

تحریم بحیره و سائبه و وصیله است ، و گفته اند : عام است در همه معاصی ، و درین آیت اضممار است ، یعنی : و اذا فعلوا فاحشة عبادة فنهوا عنها ، « قالوا وجدنا عليها آباءنا » - میگوید : چون کاری زشت کنند ، و آنرا از خود عبادتی شناسند ، و ایشان را از آن نهی کنند ، جواب دهند و گویند : « وجدنا عليها آباءنا » ، ما پدران و اسلاف خود را برین یافتیم . چون ایشانرا گویند : پدران شما این از کجا گرفتند ؟ و از کجا بر ساختند ؟ جواب دهند که : « الله امرنا بها » . رب العالمین گفت : یا محمد ! بگوی : « ان الله لا يأمر بالفحشاء » . الله بهیچ زشت و ناپسند نفرماید . « فحشاء » و « فاحشه » آن زشتها است از فعل و از قول که مروت را خراب کند ، و مرد را بد نام کند ، و ازینجاست که بخیل را فاحش خواند ، از بهر آنکه بخل بهر زبان و در هر کیش و بنزدیک هر قوم کوهیده است و بخیل بدنام . و درخبر است از مصطفی (ص) : « ان الله يبغض الفاحش المتفحش البذي » . الله زشت دارد هر بخیل بدگوی از شرم تهی .

و درخبرست که مردی بار خواست بدرحجره عائشه مادر مؤمنان . رسول خدا (ص) سه بار گفت : بد مرد که اوست . آنکه گفت که : ویرا بارده . چون بار داد ، ویرا بنواخت ، و با وی سخنان خوش گفت . چون بیرون شد عائشه گفت : یا رسول الله ! این مرد را آن گفتمی که گفتمی ، و چون در آمد با وی چنان کردی ! جواب داد رسول خدا (ص) : ان ابغض الناس الى الله من يكرم اتقاء فحشه . بترینه مردم (۱) ، بنزدیک الله آنکس است که مردمان او را نیکو دارند از بیم فحش زبان وی .

و بدان که « فاحشه » در قرآن بر چهار وجه آید : یکی بمعنی زنا است ، چنانکه در سورة النساء گفت : « واللاتي يأتين الفاحشة » ، یعنی الزنا . همانست که درین سورة اعراف گفت : « قل انما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن » . بیک قول

این فواحش زنا است، یعنی: حرم الزنا فی السر والعلانية، ودر سورة الاحزاب گفت: «من یأت منکن بفاحشة مبینة» یعنی الزنا. وجه دوم فاحشه نشوز است زنانرا، چنانکه در سورة النساء گفت: «ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا أن یأتین بفاحشة مبینة» یعنی العصیان، وهو النشوز البین من المرأة علی زوجها، در سورة الطلاق گفت: «ولا یرجن الا ان یأتین بفاحشة مبینة». وجه سوم آنست که در حق قوم لوط گفت در عنکبوت: «انکم لتأتون الفاحشة» یعنی اتیان الرجال فی ادبارهم، ونظیر این در سورة النمل است و درین سورة اعنی سورة الاعراف. چهارم فاحشه معصیت است در شرکت، چنانکه رب العزة گفت: «واذا فعلوا فاحشة» یعنی ما حرم اهل الجاهلیة علی انفسهم فی الشریک، «قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء» یعنی بالمعاصی وهو تحریم الحرث والانعام و غیر ذلك. «اتقولون علی الله ما لا تعلمون»؟ استفهام انکاری متضمن نهیاً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «ویا آدم اسکن انت وزوجک الجنة» آدم را چهار نام است: آدم و خلیف و بشر و انسان. آدم نام کردند او را که از ادیم زمین آفریده اند، و از هر بقعتی کشیده، چنانکه گفت جل جلاله: «من سلالة من طین» ای سللت من کل بقعة طیبة و سبخة سهل و وعر. در خاک آدم هم شور بود و هم خوش، هم درشت بود و هم نرم. لاجرم طباع فرزندان مختلف آمد. در ایشان هم خوشخوی است و هم بدخوی، هم گشاده هم گرفته، هم سخی هم بخیل، هم ساز کار هم بد ساز، هم سیاه هم سفید (۱).

جای دیگر گفت: «من صلصال کالفخار» فخار کلی خشک باشد که ویرا آواز و پر خوان بود، یعنی که آدمی باشغب است. در سر آشوب و شور دارد، و دربند گفت و گوی باشد. جای دیگر گفت: «من طین لازب» از کلی دوسنده (۲)، بهر چیز در آویزد، وبا

هر کس در آمیزد . جای دیگر گفت : «من حماء مسنون» از گلی سیاه تیره . عرفه قدره لئلا
 يعدو طوره . اصل وی باوی نمود ، تا اگر کرامتی بیند نه از خود ببند ، وداند که شرف در
 تربیت است نه در تربت . از تربت چه خاست ؟ ظلومی و جهولی و سیاست : «وعصى آدم ربه» .
 از تربیت چه آمد ؟ کرامت هدایت و قبول توبه و نواخت : «ان الله اصطفى آدم» . نتیجه تربت
 است که گفت : «خلق الانسان من عجل» . نمره تربت است که گفت : «يجبهم ويحبونه» .
 محمود در سرای ایاز شد . آن مال و نعمت و زروسیم و جواهر و دیاهای
 رنگارنگ دید . از آن خلعتها که محمود او را داده و بخشده ، بگوشه‌ای نگه کرد
 قبا یکی دید کهنه و پاره پاره بر هم بسته از میخی در آویخته . محمود گفت : این یکی باری
 چیست ؟ ایاز جواب داد که این یکی منم بدین بیچارگی و بدین خواری ، و آن همه جمال
 و آرایش و آن عز و ناز همه توئی . درین نگرم عجز خود بینم . قدر خود بدانم . در آن نگرم
 ترا بینم ، والا تو دانم ، بنازم و سربیزم :

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا سزد این نام کسی را که غلام تو بود
 در خبر است که کالبد آدم از گل ساخته چهل سال میان مکه و طائف نهاده بود .
 و ابلیس هر بار که بوی برگذشتی ، گفتی : لأمر ما خلقت ؟ ورب العزة بافریشتگان میگفت :
 «إذا نفخت فيه من روحي فاسجدوا له» . پس چون روح بس روی در آمد ، حشم باز کرد تن خود را
 همه گل دید . حکمت درین آن بود تا اصل خود داند ، و نفس خود را شناسد ، و بخود فریفته
 نگردد . لطایفی که بیند از حق بیند ، پس چون روح بسینه وی رسید تاریکئی دید . قومی
 گفتند : تاریکی زلت بود . قومی گفتند : تاریکی خاک بود ، که اصل خاک از ظلمت است ،
 و اصل روح از نور . روح خواست که باز گردد ، نسیم وی به خیاشیم رسید . عطسه زد (۱) .
 گفت : الحمد لله . رب العزة گفت : رحمتك ربك . روح ذکر حمد و رحمت حق شنید ساکن

گشت . گفت : او که حمد خدا و رحمت را شاید ، جای من نیز شاید . چون بناف رسید
اشتهاء طعامش پدید آمد . میوه بهشت دید . آرزوش خاست . خواست که برخیزد نتوانست .
رب العزة گفت : «خلق الانسان من عجل» .

دیگر (۱) نام وی «خلیفه» بود ، که بجای فرشتگان نشست . نخست ساکنان زمین
فرشتگان بودند . پس بآدم دادند . سرش آنست که تا آدمیان را عذرا باشد بمیلی و آرامی که
ایشانرا بادیابود ، یعنی که فرشتگان که نه دنیوی بودند ، و نه از خاکشان آفریدند ،
چون در دنیا نشستند بادیابو بیارمیدند ، و بیرون کردن برایشان دشوار آمد ، تا میگفتند :
«اتجعل فیها من یفسد فیها» ؟ پس چه عجب اگر فرزند آدم را بدنیاب میل باشد ، که خود
از آن آفریده اند ، و ایشانرا ساخته اند ، وفی الخبر : « اذا مات المؤمن علی الاسلام تقول
الملائكة : کیف نجا هذا من دنیا فسد فیها خیارنا ؟ »

سدیگر (۲) نام وی «بشر» است ، و سماء بشراً لمباشرة الامور .

چهارم نام وی «انسان» است که عهد الله فراموش کرد ، چنانکه گفت : «فنسی
ولم نجد له عزماً» ، ای لم نجد له عزماً فی القصد علی الخلاف ، بل کان ذلك بمقتضى النسیان .
آنجا که عنایت را بود نواخت را چه نهایت بود ! آن نافرمانی ازوی در گذاشت ، و
عذرش بنهاد ، گفت : نه بقصد کرد آن مخالفت ، و نه بر آن عزم بود که کند ، لکن فراموش
کرد عهد ما ، و در گذاشت ازوی کرم ما . و گفته اند : انسان از انس است ، یعنی که ویرا
باجفت خود انس بود ، و در دل وی مهر داشت ، چنانکه الله گفت : «وجعل بینکم مودة و
رحمة» . ازینجا گفت رب العزة :

«یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة» . ای آدم ! باجفت خود درین بهشت آرام گیر و ساکن
باش . جنس باجنس داد ، و خلق در خلق بست ، و شکل در شکل ساخت ، که صفت حدثان

جز با شکل خود نسازد، و جز بجنس خود نگراید، و جز با همچون خودی آرام نگیرد. آن جلال قدم است و عزت احدیت که از اشکال و امثال واجناس پاکست، و مقدس متفرد بجمال و جلال خود، متعزز بصفات کمال خود. همیشه هست، و از همه چیز نخست بخود بزرگوار، و با همه نیکوکار، و بیزر کواری و نیکوکاری سزاوار. آنکه گفت: «و کلامن حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة» آنچه خواهید، چنانکه خواهید درین بهشت میخورید، و می نازید، و کرد این يك درخت مگردید. ایشانرا از خوردن آن نهی کرد، و در علم غیب خوردن آن پنهان کرد، و آن قضا بر سر ایشان روان کرد، تا ایشان عجز وضعف خود بدانند، و عصمت از توفیق الهی بینند نه از جهد بندگی.

«فوسوس لهما الشيطان» - این هم از امارات عنایت است و دلائل کرامت، که گناه ایشان کردند، و حوالت بر وسوسه شيطان کرد که: «فوسوس لهما الشيطان». آنکه در عنایت بیفزود، گفت: «لیبدی لهما ما ووری عنهما من سوآتهما» - گفتا: عورت ایشان هم برایشان پیدا کرد نه بر دیگران. گفته اند که: آدم و ابلیس پس از آن هر دو بهم (۱) رسیدند. آدم گفت: یا شقی! وسوست الی و فعلت ما فعلت. ای شقی دانی که چه کردی تو بامن؟! و چه کرد انگیختی در راه من؟! ابلیس گفت: یا آدم! هب انی کنت ابلیستک، فمن کان ابلسنی؟ گیرم که ترا من از راه بردم، بامن بگوی که مرا از راه که ببرد؟ و گفته اند که: ایشان هر دو فرمان بگذاشتند، لکن فرقس میان ایشان. زلت آدم از روی شهوت بود، و زلت ابلیس از راه کبر، و کبر آوردن صعب تر از شهوت راندن. گناهی که از شهوت خیزد عفو در آن کنجد. گناهی که از کبر خیزد ایمان در سر آن شود. در خبر است که: «الکبریاء ردائی، والعظمة ازاری، فمن نازعنی فی واحد منهما قصمته». «فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما» - هر که بر خلاف فرمان حق بر پی شهوت نفس

رود از حق درماند ، و بآن شهوت نرسد . آدم صفی هنوز از آن درخت منهی جز ذواقی
نچشیده بود که نازیانه عتاب بر سرش فرود آمده بود ، و حالش بگشته ، نه آن شهوت بتمامی
رانده ، و نه رضاء حق یاوی بمانده . چون باز نگرست ، نه تاج بر سر دید ، نه حله در بر !
از اول خود را دید بر سریر اصطفا نشسته ، پشت بمسند خلافت باز نهاده ، بحلل و حلی بهشت
آزاسته ، و بآخر از همه درمانده ، برهنه و کرسنه ، محتاج يك بر ك درخت شده :

لله درهم من فتيه بكروا

مثل الملوك و راحوا كالمفاليس!

وأنشدوا :

لا تعجبوا لمذلتى فأنا الذى

عبث الزمان بمهجتى فأذلها

فرمان آمد که: ای آدم ! آن چنان نعمت بی رنج و بی کد ندانستی خورد ، اکنون
رو بسرای محنت و شدت ، کار کن ، و تخم کار ، ورنج بر ، و صبر کن . آدم گفت : این همه
خوار است ، اگر روزی ما را برین در که باز بارت ، همی بدرد دل بنالید ، و نیاز و عجز
خود بر کف حسرت نهاد ، و در زارید و گفت : « ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا
لنكونن من الخاسرين » . الهی ! اگر (۱) زاریم ، در تو زاریدن خوش است ، ورنه نالیم بر تو
نالیدمان در خور است . الهی ! از خاك چه آید مگر خطا ، و از علت چه زاید مگر جفا ، و
از کریم چه آید جز وفا . الهی ! و از آمدیم (۲) با دو دست تهی ، چه باشد اگر مرهمی
بر خستگان نهی ! الهی ! کنج درویشانی ، زاد مضطرائی ، مایه رمبدگانی ، دستگیر
درماندگانی . چون می آفریدی جوهر معیوب می دیدی ، می بر گزیدی ، و باغب می خریدی ،
بر گرفتگی و کس نگفت که بردار . اکنون که بر گرفتگی بمگذار ، و در سایه لطف (۳)
میدار ، و جز بفضل خود مسپار :

گر آب دهی نهال خود کاشته ای
 و ر پست کنی بنا خود افراشته ای
 من بنده همانم که تو پنداشته ای
 از دست میفکنم چو بر داشته ای .

۴- النوبة الاولى

قوله تعالى : « قل امر ربی بالقسط » کوی ای محمد ! خداوند من بداد
 میفرماید « و اقيموا وجوهکم » و روی خویش را و دل خویش را و آهنگ خویش
 را راست دارید « عند کلّ مسجد » بنزدیک هر نماز و سجود که کند « و ادعوه »
 و در بیم و امید او را خوانید « مخلصين له الدين » پرستش و خواندن ویرا پاک دانید
 « كما بدأکم تَعُوذون » که وی آنست که شمارا نخست او آفرید ، و کرد، و باخر (۱)
 باز فردا دیگر بار پدید آئید چنانکه اول کرد ، و بآن (۲) گردید که خواست « فريقاً
 هدی » گروهی را راه نمود « و فريقاً حقّ علیهم الضلالة » و گروهی را چنان کرد
 که برایشان در علم وی ضلالت واجب گشت که آنرا سزا بودند « انهم اتّخذوا الشیاطین
 اولیاء من دون الله » ایشان شیاطین را فرود از خدای معبودان و یاران گرفتند « و
 يحسبون انهم مهتدون (۳۹) » و می پندارند که بر راه راست اند .

« یا بنی آدم » ای فرزندان آدم ! « خذوا زینتکم » آرایش گیرید و جامه
 پوشید « عند کلّ مسجد » نزدیک هر نماز و سجود و طواف که کنید « و کلوا و اشربوا »
 و بخورید و میاشامید « ولا تسرفوا » و بکزاف مروید و اندازه در مگذرانید
 « انه لا یحبّ المرفین (۴۰) » که او دوست ندارد کزاف کاران را .

« قل من حرم زينة الله ، كوی که حرام کرد و در بند آورد آرایش این جهانی؟ » « التي اخرج لعباده ، که الله بیرون آورد رهیگان خوش را » « والطيبات من الرزق ، و این شیرینیها و خوشیها از روزی که ساخت » « قل هي للذين آمنوا في الحياة الدنيا ، كوی این زینت درین جهان مؤمنانرا است [بابازی دشمنان خدای] » « خالصة يوم القيمة ، و زینت آن جهانی باز مؤمنان را است تنها بی انبازان » « كذلك فصل الايات ، چنین هن (۱) می باز گشائیم پیدا و روشن سخنان خوش » « لقوم يعلمون (۲) ، گروهی دانایان را [که سخن دانند و فحوی آن خطاب دریابند و مقتضی آن] .

« قل انما حرم ربی الفواحش ، کوی : خداوند من حرام کرد زشتیها » « ما ظهر منها وما بطن ، آنچه از آن آشکارا است ، و آنچه از آن پنهان است » « والاثم ، و دروغ و خیانت و بزها » « والبغى بغیر الحق ، و افزونی هستن بی حق (۲) » « وأن تشركوا بالله ، و آنکه انباز گیرید ما خدای » « ما لم ينزل به سلطاناً ، چیزی که الله در آن هیچ کس را عذری نفرستاد [نه معبود را سزاواری نه عابد را عذر] » « وأن تقولوا على الله ما لا تعلمون (۳) ، و آنچه برخدای آن گوئید که نداید . » « ولكل أمة أجل ، و هراستی را درین جهان درنگی است و اجمامی و اندازهای [که کی در آید و تا کی بمانند] » « فاذا جاء اجلهم ، چون همگام سر انجام ایشان در رسید » « لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون (۴) ، نه يك ساعت تا پس مانند نه فرایش شند (۳) .

« يا بني آدم ، ای فرزندان آدم ! » « اما يأتينكم ، اگر شما آید از من » « رسل منكم ، پیغام رسانان هم از شما » « يقصون عليكم آياتي ، بر شما میخوانند

سخنان من « فَمَنْ اتَّقَى » هر که باز پرهیزد از عذاب من « وَ أَصْلَحَ » و دین خود و کردار خود (۱) راست کند « فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۴۴) » بر ایشان بیم نیست و نه هرگز اندوهگین باشند .

« وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا » و ایشان که دروغ شمردند سخنان ما « وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا » و کردن کشیدند از نیوشیدن و پذیرفتن آن « أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۴۵) » ایشان اند که آتشیان اند جاوید در آن اند .

« فَمَنْ أَظْلَمُ » کیست ستمکار تر بر خوبشتن « مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا » از آنکس که دروغ سازد بر خدای « أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ » یا دروغ شمرد سخنان او « أُولَئِكَ يَنْالُهُمْ » ایشان اند که بایشان رسد « نَصِيحُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ » بهره ایشان از آن تهدید که در قرآن گفته ام « حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا » تا آنکه بایشان آید فرستادگان ما « يَتَوَفَّوْنَهُمْ » که می میرانند ایشان را « قَالُوا » ایشان را گویند: « إِنَّمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَنَا إِلَى دُونِ اللَّهِ » کجا اند آنچه خدای میخواندید فرود از الله ؟ « قَالُوا » گویند ایشان: « ضَلُّوا عَنَّا » گم گشتند از ما « وَ شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ » و گواهی دهند بر تنهای خود « أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (۴۶) » که اندرین جهان کافران بودند

« قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ » ایشان را گوید الله که در روید در گروهانی « قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ » که پیش از شما بودند از پری و آدمی در آتش « كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ » هر که در رود گروهی در آتش « لَعْنَتْ أَسْوَاطُهُمْ » لعنت کنند بر هام فعلان و هام راهان (۲) خود که در آتش باشند « حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا » تا آنکه که « هُمْ » آید و فراهم رسند در آتش « قَالَتْ أَخْرِجِيهِمْ لِأُولِيِّهِنَّ » پسینان پیشینان را گویند فرا خدای عز و حل : « رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا » خداوند ما اینان

ایشان اند که ما را بی راه کردند « فآتهم عذاباً ضعفاً من النار » ایشان را عذاب دو چندان کن که ما را « قال لكل ضعف » جواب دهند ایشان را که هر یکی را هم چندان که چشید هست، و هر یکی را چندان که دیگر را هست هست « ولكن لا تعلمون (۴۷) »
لكن اين نمی دانید

« وقالت اوليهم لآخرهم » و پیشینان گویند پسینان را: « فما كان لكم علينا من فضل » نه شما را بر ما افزونی است « فذوقوا العذاب بما كنتم تكسبون (۴۸) »
عذاب می چشید بآنچه میکردید .

« ان الذين كذبوا بآياتنا » و ایشان که دروغ شمردند سخنان ما « واستكبروا عنها » و کردن کشیدند از نیوشیدن آن « لا تفتح لهم ابواب السماء » درهای آسمان ایشان را باز نگشایند « ولا يدخلون الجنة » و در بهشت نشوند « حتى يلبس الجمل في سم الخياط » تا آنکه که شتر در سوراخ سوزن در گذرد « و كذلك نجزي المجرمين »
و چنین پاداش کنیم مجرمان را .

« لهم من جهنم مهاد » ایشان را از دوزخ تابوتهای آتش است بحای ستر
« و من فوقهم غواش » و از بالای ایشان طغیا از آتش « و كذلك نجزي الظالمين »
و پاداش ستمکاران بر خویشان ، چنین کنیم .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « قل امر ربى بالقسط » - این جواب ایشان است که کارهائی دیدند
و رسمهائی که در جاهلیت بدران ایشان نهاده بودند، و گمان بردند که آنرا آغاز راس است،
و از آسمان بآن فرمان است، گفتند : « والله امرنا بها » رب العالمین آن بر ایشان رد کرد،
یعنی آن فحشاء است ، والله بفحشاء فرماید ، بلکه بعدل فرماید « امر ربى بالقسط » ای :

بالعدل. میگوید: الله بداد میفرماید، بدانستن هر چیز بر آن جای که هست، و نگریستن
بهر چیز بآن سزا که هست. آفریدگار بخدائی دانی، و آفریده بیندگی دانی، و
حرام بحرامی دانی، و حلال بحلالی دانی، و مردار پلید دانی.

«وَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ دِينُ اللَّهِ الَّذِي لَهُ الْبَرَاءَةُ ۚ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»
هر جا که باشد در نماز روی فرا کعبه کنید، و گفته اند: «معنی آنست که دل خویش در نماز
و در سجود راست دارید آنکس را که سزای سجود شماست. «وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» - ای -
وحدوه ولا تشرکوا به شیئاً. آنکه خطاب بامکران بعث گردانید، گفت: «کما بدأ کم»
ولم تکنوا شیئاً «تعودون» خلقاً جدیداً. چنانکه نبودید و شمارا بیافرید، همچنان با آخر
شمارا باز آفریند، یعنی هم بر آن صورت اول حنائی بودید، و گفته اند که: از شکم مادر
برهنه بیرون (۱) آمدید بی هیچ چیز (۲)، فردا از خاک برهنه بر آئید بی هیچ چیز (۲).
و منه قول النبی (ص): «يَحْشُرُ النَّاسَ حِفَاةَ عَرَاةٍ عُرْلًا، وَ أَوَّلَ مَنْ يَكْسَا
إِبْرَاهِيمَ (ع)» ثم قرأ: «کما بدأنا أول خلق نَعِدُهُ وَعَدًا عَلَيْنَا» مجاهد و مقاتل گفتند.
کما بدأ کم فی الخلق شقیاً وسعیداً فکذلك تعودون سعداء وأشقياء، یعنی که در ازل شما
را دو فرقت آفرید: «فريقاً هدی» یعنی هداهم لدینه، «و فريقاً حق» ای وجب «عایهم
الضلالة»، لما سبق من علمه فهم، و در دنیا همان دو فرقت باشد، چنانکه گفت: «فمنکم
کافر ومنکم مؤمن»، و فردا در قیامت همان دو فرقت بر آن صفت که بودند از خاک بر آیند،
المؤمن علی ایمانه والمنافق علی نفاقه، و منه قوله (ص) «يموت الرجل علی ما عاش علیه
ويحشر علی مآمات علیه» محمد بن کعب گفت هر که در ازل در خلقت اول سعید آمد
در ابد در خلقت آخر هم سعید آید، و اگر چه عمل وی عمل اهل شقاوت بود، چنانکه
سحرة فرعون، و هر که در خلقت اول شقی آمد، در خلقت آخر هم شقی آید اگر چه عمل

وی عمل اهل سعادت باشد همچون ابلیس .

قال النبی (ص): « ان العبد لیعمل عمل اهل النار ، وانه من اهل الجنة ، و یعمل عمل اهل الجنة ، وانه من اهل النار ، واما الاعمال بالخواتیم » ، وروی : « ان الرجل لیعمل بعمل اهل النار حتی ما یكون بینہ و بینہا الا ذراع ، فیسبق علیہ الكتاب ، فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخل الجنة ، وان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة حتی ما یكون بینہ و بینہا الا ذراع ، فیسبق علیہ الكتاب ، فیعمل بعمل اهل النار فیدخل النار » .

قتاده کہب : بدأهم من التراب ، و الى التراب یعودون نظیرہ قوله : « منها خلقناکم و فیہا نعیدکم » قال ابن عباس فی هذه الایة : اذا امان الله الخلق فی النفخة الاولى انزل من السماء ماء فأثبت بذلک الماء احسامهم ، كما خلقهم من الماء کذلک یعید خلقهم بالماء ، وهو قوله : « كما بدأنا اول خلق نعیده وعداً علینا » « انہم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله و یحسون انہم مهتدون » - فیہ دلالة علی ان من کان کافراً وهو لا یعلم انه کافر فهو کافر ، لان الله تعالی اعلمنا انہم یحسبون انہم مهتدون ، و ہم مظلون .

« یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد » - الزینة الثیاب ، وقیل : النعال . و قیل : المشط ، وقیل : التخشع والسکینہ والوقار ، لقول النبی (ص) « ایتوها وعلیکم السکینة والوقار » ، وقیل : رفع الایدی فی الصلوة لقول النبی (ص) : « ان لكل شیء زینة ، و ان زینة الصلوة رفع الایدی فیہا فی ثلاث مواطن : عند الاحرام ، وعند الرکوع ، و عند رفع الرأس من الرکوع . و کفنه اند : درین آیت فرمان است ستر عورت در نماز و در طواف ، کہ در عرب قومی طواف میکردید برهنه ، ہم زنان و ہم مردان ، اما زنان دوالکها در يك نظم باہم میکردند ، و عورت خود فرومی آویختند ، و گویند : زنی برین صفت طواف میکرد و میگفت :

اليوم یبدوا بعضہ او کلہ و ما بدا منه فلا احلہ

و تعظیم خانه را چنین میکردند . رب العالمین ایشانرا ازین نهی کرد درین آیت ،
و ستر عورت در طواف و در نماز واجب کرد ، گفت : « خذوا زینتکم عند کل مسجد »
یعنی عند الطواف ، وانما سمی الطواف مسجداً لانه یختص به .

« وکلوا و اشربوا » - اهل جاهلیت در ایام حج گوشت و چربش و شیر نمی خوردند تعظیم
حج را . مسلمانان گفتند : ما سزاوار تریم که تعظیم حج را چربش نخوریم ، و ریاضت کنیم :
رب العالمین آیت فرستاد : « کلوا و اشربوا » ای : کلوا اللحم و الدسم و اشربوا اللبن ، و
« لاتسرفوا بحظرکم علی انفسکم ما احللت لکم من اللحم و الدسم » .

« انه لا یحب المسرفین » - قال سفیان : ما قصرت به عن حق الله فهو اسراف ، و ماجاوزت
به حق الله فهو اسراف : و قال : « لو أنفقت مثل احد فی طاعة الله لم تكن مسرفاً ، ولو أنفقت
درهماً فی معصية الله لکان اسرافاً ، و قال الکلبی لاتسرفوا ای لاتحرموا طیبات ما احل الله
لکم ، « انه لا یحب المسرفین » المجاوزین الحلال الی الحرام فی الطعام و الشراب .

در مجلس هرون الرشید طبیبی ترسا از واقدی برسید که میگویند : علم دو است :
علم ادیان و علم ابدان ، در کتاب شما ازین علم طب چیزی هست ؟ واقدی گفت : رب
العزة دریک نیمه آیت علم طب جمع کرد ، و ذلك قوله : « کلوا و اشربوا و لاتسرفوا » .
نصرانی گفت : و از پیغامر شما هیچ چیز (۱) روایت کننده ازین علم ؟ گفت : آری ،
روایت کنند که گفت : « المعدة بیت الداء ، و الحمیه رأس کل دواء ، و أعط کل بدن
ماعودته » . نصرانی گفت : ما ترک کتابکم و لا نبیکم لجالینوس طباً .

« قل من حرم زینة الله » - این اضافت ملک و تملیک است « التي اخرج لعباده » یعنی
خلقه و اظهره . « و الطیبات من الرزق » - گفته اند : ابن زینت و رزق که الله بندگانرا بیرون
آورد ابریشم است از کرم ، و غسل است از نحل ، و جوهر از خاک ، و در از صدف ، و بوی

از عود، و میوه از زمین. «والطیبات من الرزق» قیل هی الشاء و البانها، لأنهم حرموه فی حجهم، و قیل: هی البحائر و السوائب. «قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا» یعنی مباحة لهم مع اشتراك الكافرين معهم فی الدنیا، «خالصة یوم القیمة» ای لا یشار کهم فیها یوم القیامة من لیس بمؤمن، و قیل: هی للمؤمنین فی الدنیا مشوبة بالكدر و الحزن، خالصة یوم القیامة من التعب و النصب و الحزن. «خالصة» قراءت عامه نصب است بر حال مگر نافع که بر رفع خواند، و معناه: قل هی خالصة یوم القیامة. «كذلك نفصل الایات» - نفسر ما احللت و ما حرمت، «لقوم یعلمون» انی انا الله لا شریك لی. این آیت رد است بر دو گروه از مجرمان: يك گروه از عرب که از انعام و حرث حرامها ساختند، چون بحیره و سائبه و وصیله و حامی و اولاد آن، و دیگر (۱) گروه رهبان اند، و من نحا نحوهم، که حلالهای مطاعم و ملابس و معایش بر خویشتن حرام کردند بترهب. الله آن تحریم بر هر دو گروه رد کرد، و آنکه از حرام کردهای خود بعضی بر شمرد، گفت: «قل انما حرم ربی الفواحش ماظهر منها و ما بطن» - فواحش آشکارا محرمات مطاعم اند و ملابس، چون ابریشم آزاد بر مردان، و در مکر و هات چون فراش پوست سباع، و اشربه حرام چون مسکرات، و مکروه چون عصیرهای نشیش آورده، و آنچه ازین باب است چون میاثر ارجوان و میاثر حمر و میاثر نمور و قبايع حمائلها از زر، و تدخن بمجامر سیمین و زرین، و اكل و شرب بأواني و ملاعق سیمین و زرین، و تزیی مردان بزنی زنان و تزیی زنان بزنی مردان، چون وشم و تغلیج و تنمض و خضاب سیاه مردان را، و وصل موی زنان را، و فواحش زبان چون لقب کردن و غیبت کردن، و در نسب مسلمانان عمص کردن، و آنچه ازین باب است فرقة الاصابع که این همه از مناهی اند. و باطن فواحش فروج اند و سرقات و تخلیطهای نهانی و غش در بضاعات و بخش در کیل و وزن و امثال آن.

« والاثم » - یعنی الذنوب كلها ، و قيل : هو مادون الحد ، و قيل : هو الخمر .
 « والبغی بغیر الحق » - بغی نامی است دو چیز را: بیداد جستن را و حسد بردن را ، اما آنچه
 بیداد است و افزونی جستن ، آنست که گفت : « ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض » ،
 « ان قارون کان من قوم موسى فبغی علیهم » ، « اذا هم یبغون فی الارض بغیر الحق » ،
 « بغی بعضنا علی بعض » ، « و ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی » ، « والاثم والبغی بغیر
 الحق » - این همه بمعنی بیداد است و افزونی جستن بچیزی که آدمی را آن نرسد ،
 یا بدلیری باری بر خود نهادن که با آن نتاود ، یا کاری در گرفتن که علم آن نداند ، یا
 خود را بی کردار چیزی میوسیدن که آن نیرزد ، و گذاره حق خود طلب کردن از
 گفت یا کرد که ویرا نرسد و نرسد .

و آنچه حسد است در قصه جهودان است که در مصطفی (ص) و در نبوت وی و
 در امت وی حسد بردند . آنست که گفت : « بغیاً ان ینزل الله من فضله علی من یشاء
 من عباده » . و جای دیگر گفت : « الا من بعد ما جاء هم العلم بغیاً بینهم » . جای دیگر
 این بغی را تفسیر کرد ، گفت : « حسداً من عند انفسهم » . و گفته اند : آنچه در دل آید
 آدمی را حسد آنست ، چون کرد و گفت آن حسد بغی گشت . و در خبر است از مصطفی (ص)
 که گفت : « اذا ظننتم فلا تحققوا ، و اذا حسدتم فلا تبغوا ، و اذا تطبرتم فلا ترجعوا » .
 میگوید : چون شما را پنداشتی در دل آید ، و در مسلمانی بیدی ظنی برید ، آن
 پنداشت و آن ظن فرا درستی مبرید ، و که (۱) شما را از کسی بدی در دل آید ، بر آن
 کس بیرون میائید ، و که (۲) شما را فال بد افتاد ، در آن کار که میروید ، یا بر آن راه ،
 بر مگردید .

۱- که بمعنی چون است چنانکه در موارد دیگر نیز بهمین معنی مکرراً آمده
 است و در نسخه الف غالباً در مفهوم چون ، « که » دیده میشود . ۲- ج : چون .

« و أن تشرکوا بالله ما لم ينزل به سلطاناً » - ای: حجة و برهاناً، لانهم زعموا ان الله امرهم بعبادة الاوثان . « و أن تقولوا على الله ما لا تعلمون » من أنه حرّم الحرث والانعام ، وأن الملائكة بنات الله . و گفته اند : « و أن تقولوا على الله ما لا تعلمون » این بر قصاص است و بر گویند کان بی علم . درین آیت جامعہ همه ناپسند های ظاهر و باطن حرام کرد ، و آنکه آنرا ختم کرد برداشتمندی بی علم، و خبر درست است از مصطفی (ص): « ليس احد اغیر من الله ، من اجل ذلك حرّم الفواحش ما ظهر منها وما بطن ، وليس احد احب اليه العذر من الله عزوجل ، من اجل ذلك انزل الكتاب و أرسل الرسل .

« و لكل امة اجل » - این جواب قومی است که از رسول خدا (ص) تعجیل عذاب میخواستند ، چنانکه گفت : « يستعجلونك بالعذاب » . رب العزة گفت : هر گروهی را وقتی است نامزد کرده، که ایشانرا در آن وقت عذاب و هلاک آید که در آن تقدیم و تأخیر نبود (۱) .

« یا بنی آدم » - این مشرکان عرب اند، « اما یاتینکم رسل منکم » رسل اینجا مصطفی است صلی الله علیه وسلم ، « یقصون علیکم آیاتی » یعنی القرآن . « اما یاتینکم » این سخن معقب است بر فرو فرستادن آدم و حوا بزمین ، و « ما » صلت است ، یعنی: ان یأتیکم رسل منکم . این شرط است ، و جواب آن : « فمن اتقى وأصلح » ، و گفته اند که : « ان » ایدر (۲) نه شرط است « ان » در موضع تاریخ است چون « از » و « اذا » . « فمن اتقى » یعنی اتقى الشریک بالله و التوب على الحق والاستعصاء على الرسول والاباء على النذیر ، وأصلح دینہ و عملہ ، « فلا خوف علیهم » اذا خاف الخلق فی القيامة « ولا هم یحزنون » اذا حزنوا ، وقیل: فلا خوف علیهم ای لا یخافون فی الآخرة ذهاب ثوابهم ، ولا هم یحزنون على ما فاتهم من العمل بها فی الدنيا، كما یحزنون من ترك العمل بها .

« والذين كذبوا بآياتنا واستكبروا عنها » - این استکبار استکبار تکذیب است
 همچنانکه آنجا گفت : « استکباراً فی الارض » ، « واستکبر هو و جنوده » ، « و من
 يستنكف عن عبادته ويستكبر » . این استکبار کفر است . « اولئك اصحاب النار هم فيها
 خالدون » لا یموتون .

« فمن اظلم » - ای : لا اجد اظلم ممن افترى على الله كذباً ، بأن معشريك وأنه امر
 بتحريم الحرث والانعام والالبان والثياب ، « او كذب بآياته » یعنی بآیات القرآن فانکر
 النبوة ورد الرّسالة ، « اولئك ينالهم نصيبهم من الكتاب » یعنی ما کتب لهم من العذاب
 فی القرآن ، وهو سواد الوجه وزرقة العيون لمن يفترى على الله ، وذلك فی قوله : « و يوم
 القيمة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة » . باین قول کتاب قرآن است ، و گفته اند :
 کتاب لوح محفوظ است ، و معنی آنست که بایشان رسد آنچه ایشانرا نوشته و حکم
 کرده در لوح محفوظ از عمر و رزق و عمل و شقاوت و سعادت . قال رسول الله (ص) : « ما
 منکم من احد الا و قد کتب مقعده من النار ، و مقعده من الجنة » . قالوا : یا رسول الله !
 افلا تتکل علی کتابنا و ندع العمل ؟ قال : « اعملوا فکل ميسر لما خلق له ، اما من كان
 اهل السعادة فييسر لعمل السعادة ، وأما من كان من اهل الشقاوة فييسر لعمل الشقاوة » ، ثم
 قرأ : « فأما من اعطى واتقى وصدق بالحسنى » الآية . و قال (ص) : « ان خلق احدکم
 يجمع فی بطن امه اربعين يوماً ، ثم يكون علقه مثل ذلك ، ثم يكون مضغه مثل ذلك ،
 ثم يبعث الله اليه ملكاً بأربع كلمات ، فيكتب عمله و احله و رزقه ، و شقى او سعيد ، ثم
 ينفخ فيه الروح » .

و گفته اند : کتاب اینجا کلمات حفظه است ، یعنی جریده کردار بنده نیک و بد
 طاعت و معصیت . میگوید : جزاء آن بایشان رسد لامحاله ، خیراً کان او شراً ، و ذلك
 قوله تعالى : « ليعزى الذين اساؤا بما عملوا ويجزى الذين احسنوا بالحسنى » . « حتى

اذا جاءتهم رسلنا يتوفونهم «- یعنی ینالهم ما کتب لهم من الارزاق والاعمال والاعمار ، فاذا فنیست وفرغوا منها جاءهم ملک الموت و اعوانه یقبضون ارواحهم . « قالوا این ما کنتم تدعون من دون الله قالوا ضلوا عنا » بطلوا وذهبوا . این سؤال تبکیت و تقریع است ، یعنی فریشتگان با ایشان گویند : « این ما کنتم تدعون ، ای تعبدون من دون الله ؟ » قالوا ضلوا عنا ، بطلوا وذهبوا .

روا باشد که این سخن با ایشان خزنة جهنم گویند در قیامت ، یعنی قال لهم خزنة جهنم قبل دخول النار فی الآخرة : این ما کنتم تعبدون من دون الله من الالهة ؟ هل یمنعونکم من النار ؟ قالوا ضلوا عنا ، یعنی ضلت الالهة عنا فلانراهم . یقول الله تعالی : « وشهدوا علی انفسهم أنهم كانوا کافرین » ، معترف شوند بگناه خویش و اقرار دهند بر کفر خویش . و گفته اند : این آنکه باشد که کافران گویند : « والله ربنا ما کنا مشرکین » ، وجوارح ایشان برایشان گواهی دهند ، چنانکه رب العزة گفت : « شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا یعملون » .

« قال ادخلوا »- ای : قال الله ، وقل : قال خزنة جهنم : « ادخلوا فی امم » ای ادخلوا النار مجتمعين مع امم ، « قد خلت من قبلکم من الجن والانس » . این دلیل است که جن میرند همچون انس ، و قول حسن آنست که نمیرند . و دلیل است این آیت که جن و انس در کفر یکسان اند . « كلما دخلت امّة » النار « لعنت اختها » التي ادخلت قبلها . آن قوم که هام فعالان و هام راهان (۱) ایشان بوده باشند ، و پیش از ایشان در آتش شده ، پسینان که ایشانرا ببندند برایشان لعنت کنند ، تلاعن تحية دوزخیان است ، بر پیشینان لعنت کنند ، و پیشینان پسینان را ببندند ، گویند : « لا مرحباً بکم » .

گفته اند که : مشرکان مشرکان را لعنت کنند ، و جهود جهود را و ترسا ترسارا و کبر کبر

را وصابی صابی را . و پس روان پیش روان را ، گویند: لعنکم الله انتم غررتمونا والقیتمونا هذا الملقى « حتی اذا ادّارکوا » ای تدارکوا وتلاحقوا واجتمعوا جميعاً فی النار ، « قالت اخیهم » - مقاتل گفت : اخیهم دخولا ، وهم الاتباع « لاولیهم » وهم القادة . ابن عباس گفت : « اخیهم » ، یعنی آخر الامم ، « لاولیهم » یعنی اول الامم . سدی گفت : « اخیهم » یعنی الذین کانوا فی آخر الزمان ، « لاولیهم » یعنی الذین شرعوا لهم ذلك الدین . ابن لام لام نسب است ، می گوید: پسینان پیشینان را گویند فرا خداوند عزوجل : رَبَّنَا هَؤُلَاءِ اَضَلُّونَا ، زَیْنُوهُ لَنَا وَسَنُّوْا الضَّلَالَةَ ، واقتدینا بهم . « فأتهم عذاباً ضعفاً من النار » - ای عذاباً ذا زیادة مثله علیه . قال ابن عباس : زیادة حیات وأفاع .

وقیل: معناه اضعف علیهم العذاب بأشد مما تعذبنا به ، قال الله تعالى : « لكل ضعف » ، للتابع والمتبوع عذاب مضعف ، للمتبوع بكفره و اغوائه ، و للتابع بكفره و تقلیده والافتداء به ، ای: کفبتم ما تسألون . « ولكن لا یعلمون » - یا قرأت ابو بکر است از عاصم ، حمل بر لفظ است نه بر معنی ، زیرا که کل اسمی است ظاهر غیبت را موضوع . مراد آنست که : لا یعلم کل فریق مقدار عذاب الفریق الاخر . باقی « تعلمون » بتاء خوانند بر خطاب ، ومعنی آنست که : لکنکم ضعف من العذاب ، والخطاب للتابعین والمتبوعین ، و هم المضلّون ، ای : ولكن لا تعلمون ما لكل من العذاب .

« و قالت اولیهم لأخیهم فما کان لکم علینا من فضل » - لانکم کفرتم کما کفرنا ، فنحن و أنتم فی الکفر سواء . « فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون » - ای فذوقوا بکسبکم و کفرکم ، ولا تحیلوا الذنب علی غیرکم .

« ان الذین کذّبوا بآیاتنا » - یعنی القرآن ، « واستکبروا عنها » ای عن الایمان بها ، « لا تفتح لهم ابواب السماء » - این گشاد در آسمان درین موضع آنست که : هیچ آدمی نیست مگر او را در آسمان دو در است : یکی کردار وی برند بآن ، و دیگر روزی وی

فرستند از آن ، و اگر مرد کافر است ، آن يك در کردار خود بسته است ، که کردار وی به آسمان نبرند ، و چون مرگ آمد آن در روزی در بوندند ، هر دو در بر کافر بسته بماند .
و قيل : لا تفتح لهم ابواب السماء ، ای ابواب الجنة ، لان الجنة فی السماء ، و لهذا قال : « ولا يدخلون الجنة » . و قيل : لا تفتح لهم ابواب السماء یعنی لارواحهم و اعمالهم ، لانها خبیثة ، فلا یصعد بها بل یروی بها الی سجنین تحت الارضین .

و فی ذلك روى ابوهريرة عن رسول الله (ص) ، قال : « ان المیت تحضره الملائكة ، فاذا كان الرجل الصالح ، قالوا اخرجی ايتها النفس المطمئنة الطيبة التي كانت فی الجسد الطيب . اخرجی حمیداً و أبشری بروح من الله و ریحان ، و رب غیر غضبان ، فيقولون ذلك حتی یرج بها الی السماء ، فيستفتح لها ، فيقال : من هذا؟ فيقولون : فلان . فيقال مرحباً بالنفس المطمئنة الطيبة التي كانت فی الجسد الطيب . ادخلي حمیداً و أبشری بروح و ریحان ، و رب غیر غضبان . فيقال لها ذلك حتی یرى بها الی السماء السابعة ، واذا كان الرجل السوء قالوا : اخرجی ايتها النفس الخبيثة التي كانت فی الجسد الخبيث . اخرجی ذمیماً و أبشری بحميم و غساق ، و آخر من شكله ازواج . فيقولون ذلك حتی یرج (١) بها الی السماء فيستفتح لها ، فيقال : من هذا؟ فيقولون : فلان . فيقال : لا مرحباً بالنفس الخبيثة التي كانت فی الجسد الخبيث . ارجعی ذمیماً ، فانه لا تفتح لك ابواب السماء ، فترسل بین السماء و الارض ، فتصیر الی القبر .

و فی أخبار المعراج انه قال صلى الله عليه وسلم : « ثم انتهى بی الی السماء الدنيا ، واذا انا برجل کهیئته يوم خلقه الله ، لم یتغیر منه شيء ، و اذا هو یرض علیه ارواح ذریته ، فاذا کان روح مؤمن ، قال : روح طيب ، و ریح طيبة . اجعلوا کتابه فی علین ، و اذا کان روح کافر ، قال : روح خبيث ، و ریح خبيثة . اجعلوا کتابه فی سجنین . فقلت : یا

جبرئیل : من هذا ؟ قال : هذا ابوك آدم (ع).

« لا تفتح » - بتاء وتخفيف قراءت بو عمرو است ، و تأنث تأنیت ابواب راست که جمع است ، و اما تخفیف از آن است که فعل مخفف کثرة فائده دهد ، چنانکه فعل مشدد ، و حجة این قراءت آنست که در سورة القمر گفت : « ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر » ، و یاء و تخفیف قراءت حمزه و کسائی است . وجه یاء آنست که فعل متقدم است ، و تأنث ابواب نه حقیقی است ، و وجه تخفیف گفته آمد . « و تفتح » بتاء و تشدید قراءت باقی است ، تاء تأنث ابواب را است ، چنانکه گفتیم ، و تشدید کثرت ابواب را ، لانه یقتضی فتحاً بعد فتح ، وقیل : معنی التشدید انه ليس حالهم كحال المؤمنين في التفتح مرة بعد مرة .

« ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط » - ای بدخل البعير فی نقب الابرّة . وجمل ، بضم جیم و تشدید میم درشواز خوانده اند ، و آن رسن غلیظ باشد که کشتی بآن بندند ، و این سخن بر آن تأویل است که عرب گویند : ما فعلت ذلك (١) ولا افعله حتی يشب الغراب و يسود اللبن و يبيض الفار و ما ذرّ شارق ، و بر تعارف است و نه آنست که اهل کلام گفتند که الله بر محال نه قادر است « و كذلك نجزي المجرمين » ای : و هکذا نجزي المجرمين لا يدخلون الجنة .

« لهم من جهنم مهاد » - ای تواینت من نار قد سقروا فيها بالمسامير مع قرناء من الشياطين ، « و من فوقهم غواش » اطباق من نار اطبقت عليهم ، فلا يدخل عليهم فيها روح ، ولا يخرج منهم نفس . « المهاد » الوطاء الذي يفرش ، و منه مهد الصبي ، و « الغواشي » اللباس المجلل مثل اللحاف ، و منه غاشية السرج ، و غشي المريض ، و الغشاوة التي تكون على الولد ، و نظير الآية قوله : « يوم يغشيهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم » ، و قوله :

« لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل » ثم قال : « و كذلك نجزي الظالمين ، الذين اشرکوا بالله نجزيهم جهنم وما فيها من العذاب . »

قال رسول الله (ص) : « نار کم جزء من سبعين جزءاً من نار جهنم » . قيل : يا رسول الله ! ان كانت لكافية ، قال : « فضلت عليها بتسعة وستين جزءاً کلهن مثل حرها » ، وقال (ص) : « اشتکت النار الى ربها ، فقالت : رب اكل بعضی بعضاً ، فأذن لها بنفسين : نفس فی الشتاء ، و نفس فی الصيف ، اشد ما تجدون من الحر ، و اشد ما تجدون من الزمهرير » .

و در اخبار معراج است که مصطفی (ص) مالک را دید خازن دوزخ ، ترش روی و خشمگین ، از خشم روی درهم کشیده . کس نماند در آسمان از فریشتگان که نه آن شب شادی نمود ، و تازه روی و خندان به مصطفی (ص) نگرست مگر مالک و خزنة دوزخ که در ایشان همه خشم دید و ترشی و ناخوشی . جبرئیل گفت : ای محمد ! عجب مدار که رب العالمین در ایشان خود شادی و تازه روئی و خنده نیافرید ، آنکه رسول (ص) گفت : « یا مالک ! صف لی جهنم » . مرا صفت کن که دوزخ چون است ؟ گفت : یا محمد ! والذي بعثک بالحق لو أن حلقة من السلسلة التي ذکر الله وضعت علی جبال الدنيا لذابت حتی تبلغ تخوم الارضین السفلی . یا محمد ! ان فی جهنم وادياً تستعین بالله جهنم منه فی کل يوم سبعین مرة ، و ان فی الوادی بئراً تستعین بالله ذلك الوادی و جهنم سبعین مرة منها ، و ان فی البئر حباً تستعین بالله تلك البئر و ذلك الوادی و جهنم منه سبعین مرة ، و ان فی ذلك الجب حبة يستعین بالله ذلك الجب و تلك البئر و ذلك الوادی و جهنم فی کل يوم سبعین مرة منها ، اعدھا الله للفسقة من حملة القرآن من امتک .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « قل امر ربی بالقسط » - الاية - خداوند زمین و آسمان ، کردگار جهان و جهانیان ، بخشنده و بخشاینده و مهربان بر بندگان ، جلّ جلاله ، و تقدست

اسماؤه ، و تعالت صفاته ، درین آیت مبانی خدمت و معالمت و حقائق معرفت جمع کرد ، و مؤمنان را از پسندیده اخلاق آگاه کرد ، و نیکو پرستیدن خود و نیکو زیستن با خلق ایشان را تلقین کرد ، و بشناخت اسباب رضاء خود گرامی کرد . و این آیت از جوامع الکلم است که **مصطفی (ص)** گفته : « بعثت بجوامع الکلم ، و اختصر لی العلم اختصاراً » .

و در قرآن ازین نمط فراوان است . یکی از آن باز گویم: « ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون » . آیتی بدین کوتاهی نگر که در زیر آن چنداست ازین معانی . هر چه نواخت است از اکرام و افضال حق جل جلاله مر بندگان ، همه در زیر آنست که : « ان الله مع » ، و هر چه خدمت است از انواع عبادت و ابواب معاملت که بنده کند الله را همه در زیر این شود که « اتقوا » ، و هر چه حقوق خلق است بر یکدیگر در فنون معاملات همه در زیر این است که « محسنون » . همچنین هر چه ارکان دین است و وجوه شریعت و ، ابواب حقیقت در زیر این کلمات است که : « امر ربی بالقسط و اقيموا وجوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین له الدين » . معنی قسط داداست ، میگوید: الله مرا بداد میفرماید ، یعنی در معاملات هم باحق و هم باخلق و هم بانفس ، باحق در امر و نهی بکار داشتن و در همه حال بقضاء وی رضا دادن ، و با خلق بخلق زیستن ، و در وجوه معاملات انصاف ایشان دادن و انصاف خود نخواستن ، و با نفس مخالف بودن ، و او را در میدان مجاهدات و ریاضات کشیدن ، و در شهوات و راحت بروی بستن . و نظیر این آیت در قرآن آنست که گفت جل جلاله : « ان الله یأمر بالعدل و الاحسان » . میگوید: الله بعدل میفرماید و باحسان ، عدل انصاف است ، و احسان ایثار است . عدل آنست که چنان کنی که باتو کردند ، و احسان آنست که به از آن کنی که باتو کردند . عدل آنست که از واجب بنکاهی ، و مکافات فرو نگذاری ، و آن عقوبت نیفزائی و آنچه نتواند بود

نه بیوسی . احسان آنست که بجای آنکه با تو نیکوئی کرد از آنچه وی کرد بیش کنی ، و بجای آنکس که با تو بد کرد نیکوئی کنی . اینست طریق جوانمردان و سیرت مردان . و گفته اند : عدل آنست که در معاملات راست ستانی ، و راست دهی . احسان آنست که خشک ستانی و چرب دهی . عدل آنست که در جواب سلام گوئی : وعلیکم السلام احسان آنست که : ورحمة الله درافزائی . عدل آنست که گفت : « و جزاء سیئة سیئة مثلها » ، « و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به » ، « و أخرجوهم من حيث اخرجوكم » . احسان آنست که گفت : « فمن عفا و أصلح فأجره على الله » . عفو بدکار نیکوست ، و نیکوتر آنست که بر عفو بیفزائی ، و نیکوئی کنی ، چنانکه رب العزة گفت : « ادفع بالتي هي احسن السيئة » ، « و اتبعوا احسن ما انزل اليكم من ربكم » ، « فبشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه » ، « و أمر قومك ياخذوا بأحسنها » .

بم قال تعالى : « و أقيموا وجوهكم عند كل مسجد » - جنید گفت : امرنا بحفظ السر ، و علو الهمة ، و أن نرضى بالله عوضاً عما سواه . میگوید : سر خود صافی دارید ، تا حق بشناسید . خوی فراوی کنید تا بستاخ گردید . همه لطف وی بینید تا مهر بروی نهید ، بر هر کب خدمت نشینید ، تا بمنزل حرمت رسید . حرمت بیش آئید تا بصحبت رسید . همت عالی دارید تا با وی بمانید .

در وصف مصطفی (ص) گفته اند که : الله باوی دو کرامت کرد که با هیچ کس از فرزند آدم نکرد : یکی آنست که بزرگ همت بود . دیگر آنکه متواضع بود . علو همت وی بدان جای بود که در خبر است که : « ما مدّ يده الى طمع قط » ، و در تواضع چنان بود که گفت : « لو دعيت الى كراع لأجبت ، ولو أهدى الى ذراع لقبلت » چون با خود نگرستی از همه ضعیفان خود را ضعیفتر دانستی از متواضعی که بود . از اینجا گفتی : « لا تفضلوني على يونس بن متى » . چون با حق نگرستی کونین و عالمین در

چشم وی نیامدی از بزرگ همتی که بود . ازینجا گفتی : « انا سید ولد آدم ولا فخر » .
 قوله : « كما بدأكم تعودون » - یجری علیکم فی الابد ما قضینا علیکم فی الازل ،
 و « فریقاً هدی و فریقاً حقّ علیهم الضلالة » ، و قیل : كما بدأكم تعودون علماً و مشیة
 و تقدیراً . چنانکه ابتداء کرد بافرینش شما بدانش و تقدیر و خواست ، باخر چنان شوید
 که اول خواست . چنید را ازین آیت پرسیدند ، جواب داد که : اول کل انسان یشبه
 آخره ، و آخره یشبه اوله . آنکه گفت : نهایت هر کار رجوع است با بدایت آن کار ، و
 راه بحق حلقه‌ای است ازو درآید باز وا او (۱) گردد . شیخ الاسلام انصاری کف
 قدس الله روحه : چون نیک ماند آخر این کار باوّل این کار ! یعنی که اول همه لذتست و
 راحت و زندگانی با روح و با شادی ، تا مرد پای در دام نهد ، و طوقش در گردن آید ،
 آنکه بهر راحتی که دید محنتی بیند ، و با هر فرازی نشیبی بود . اینست حقیقت آن کلمه
 که بوبکر کنانی گفته که میان بنده و حق هزار مقام است از نور و ظلمت ، نه همه
 نور است ، که با هر نوری ظلمتی است ، و با هر نشیبی فرازی ، یعنی یکی روح است و
 آسایش و زندگانی ، یکی ناکامی و رنج و بی مرادی . یکی تجلی یکی استتار ، یکی
 جمع یکی تفرقت ، و اگر نه آن روح و راحت در بدایت ارادت در پیش بودی ، بنده
 را با آن بلاها و رنجها طاقت نماندی . پیوسته با آن مینگردد ، و دلش با آن میگراید ،
 و بشاهد آن این بار محنت میکشد ، تا آخر که او را بر گذرانند و مدت تمام شود ، و
 پوشیده آشکاره گردد ، و در آخر هم با آن شود که در اول بود . اینست سر آیت که الله
 گفت : « كما بدأكم تعودون » بر ذوق ارباب معارف و اصحاب حقائق ، والله اعلم .

« یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد » - بزبان علم ستر عورت اسب در

نماز ، و بزبان کشف زینت هر بنده در مقام مشاهدت حضور دلست و لزوم حضرت و

استدامت شهود حقیقت. گفته اند: زینت نفس عابدان آثار سجود است، و زینت دل عارفان انوار وجود است. عابد بنعت عبودیت در سجود، و عارف بر بساط قربت در روح شهود. «قل من حرم زينة الله» الایة - زینت زبان ذکر است، و زینت دل فکر است. هر چیزی را آرایشی است، و آرایش نفس در حسن معاملات است بنعت مجاهدت، و آرایش دل دوام مواصلت است بوقت مشاهدت، و آرایش سر حقایق قربت است در میدان معاینات. و آنچه رب العزة گفت: «من حرم زينة الله» اشارتست که این زینتها و آرایشها دریغ نیست از طالبان، و ممنوع نیست از حاضر دلان. گنج خانه نعمت پراز نعمت است، طالبان می دریاوند خوانچه لطف و رحمت آراسته و ساخته است، خورند گان می دریاوند. **پیر طریقت** گفته در مناجات: ای طالبان! بشتابید که نقد نزدیک است. ای شبروان! مخسبید که صبح نزدیکست. ای شتابندگان! شاد شوید که منزل نزدیک است. ای تشنگان! صبر کنید که چشمه نزدیک است. ای غریبان! بنازبد که میزبان نزدیک است. ای دوست جویان! خوش باشید که اجابت نزدیک است. ای دلگشای رهی! چه بود که دلم را بگشائی! و از خود مرهمی بر جانم نهی! من سود جون جویم! که دو دستم از مایه تهی! فکر که بفضل خود افکنی مرا بروز بهی.

هـ- النوبة الاولى

قوله تعالى «والذين آمنوا وعملوا الصالحات» و ایشان که بگرویدند و نیکیها کردند «لا نكلف نفساً الاّ وسعها» بر کس نهیم مگر توان او «اولئك اصحاب الجنة» ایشانند که بهشتیان اند «هم فيها خالدون» (۴۱) جاویدی جاویدان در آن. «ونزعنا» و بیرون کشیدیم «ما فی صدورهم» آنچه در دلهای ایشان بود «من غلّ» از ناراستی با یکدیگر و ناحق شناسی «تجری من تحتهم الانهار» میرود

زیر ایشان در بهشت جویهای روان « **وقالوا الحمد لله** » و سخن ایشان در بهشت آنست که گویند: حمد و ستایش نیکو خدای را « **الذی هدانا لهذا** » او که راه نمود ما را باین جای و باین کار و باین روز « **وما كنا لنهتدی** » و نه آنیم ما که باین روز و باین جای راه خواستیم دانست و توانست « **لولا ان هدانا الله** » اگر نه آن بودی (۱) که راه نمود الله ما را « **لقد جاءت رسل ربنا بالحق** » فرستادگان خداوند ما بر راستی بما آمده بودند « **ونودوا** » و آواز دهند ایشان را « **ان تلکم الجنة** » که آنک این بهشت « **اورثتموها** » آنرا بشما میراث دادند [باز گرفته و دریغ داشته از دشمنان] « **بما کنتم تعملون** (۴۲) » بآن کردارهای نیکو که میکردید .

« **ونادی اصحاب الجنة اصحاب النار** » و آواز دهند اهل بهشت اهل آتش را [و ایشان را گویند]: « **ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً** » که آنچه خداوند ما را وعده کرده بود راست یافتیم « **فهل وجدتم ما وعد ربکم حقاً** » آنچه شما را بآن می تهدید کرد و وعده داد راست یافتید؟ « **قالوا نعم** » جواب دهند که: آری، یافتیم « **فأذن مؤذن بینهم** » تا درین سخن باشند آواز دهد آواز دهند ای پیانک بلند از میان ایشان « **ان لعنة الله علی الظالمین** (۴۳) » که لعنت خدا و راندن وی بر آن ستمکاران بر خود .

« **الذین یصدون عن سبیل الله** » ایشان که می بر گردانیدند از راه خدای « **و یبغونها عوجاً** » و آنرا عیب میجستند و در آن کجی می بیوسیدند « **و هم بالآخرة کافرون** (۴۴) » و ایشان بروز رستاخیز کافران .

« **و بینهما حجاب** » و میان اهل آتش و اهل بهشت پرده ای است « **و علی الاعراف رجال** » و بر سر آن سور بر کنگرها آن مردانی اند « **یعرفون کلاً** »

بسیماهم ، که می شناسندهم بهشتیان را بسیمای ایشان، وهم دوزخیان را بسیمای ایشان
 « و نادوا اصحاب الجنة » و آواز دهند از آن بالا باهل بهشت « ان سلام علیکم ،
 گویند: سلام بر شما باد » ثم یدخلوها ، در ترفته اند در بهشت انیز (۱) « و هم
 یطمعون (۴۵) ، اما امید میدارند .

« و اذا صرفت ابصارهم » و هر گاه که چشمهای ایشان بگردانند
 « تلقاء اصحاب النار » بسوی اهل آتش « قالوا ربنا ، گویند خداوند ما ! « لا تجعلنا
 مع القوم الظالمین (۴۶) » مارا با این ستمکاران مکن .

« و نادى اصحاب الاعراف » و آواز دهند اصحاب اعراف « رجالا » مردانی را
 از اهل آتش « یعرفون بسیماهم » که می شناسد ایشان را بنمون و آساء ایشان
 « قالوا ما اغنی عنکم جمعکم » گویند: چه بکار آمد و چه سود داشت شما را جمع
 دنیای شما « و ما کنتم تمکبرون (۴۷) » و آن گردنکشی که می کردید از
 پذیرفتن حق .

« اهؤلاء » اینان که در بهشت اند « الذین اقمتم » ایشان اند که
 سو گند می خوردند در دار دنیا « لا ینالهم الله برحمة » که الله هرگز بخشایش
 خویش بایشان نرساند « ادخلوا الجنة » ای اصحاب اعراف ! در روید در بهشت
 « لا خوف علیکم ولا انتم تحزنون (۴۸) » نه بیم بر شما و نه هرگز اندوه مکن بید (۲) .

« و نادى اصحاب النار اصحاب الجنة » و آواز دهند دوزخیان اهل
 بهشت را « ارفیضوا علینا من الماء » که بر ما ریزید و ما را دهید لختی ازین آب
 بهشت او ممّا رزقکم الله ، و طعام دهید ما را از آنچه الله شما را روزی کرد « قالوا »
 بهشتیان گویند [در جواب ایشان] « ان الله حرّمهما علی الکافرین (۴۹) » ، که الله

حرام کرده است طعام و شراب بهشت بر کافران .

« الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا » ایشان که دین خویش به بیکاری و بازی گرفتند « وَغَرَّبَتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا » و زندگانی این جهان ایشانرا بفرهفت (۱) و مشغول داشت « فَالْيَوْمَ نُنْصِيهِمْ » امروز آن روز است که ایشانرا فروگذاریم در آتش چون فراموش کردگان « كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا » چنانکه ایشان فراموش کردند دیدار این روز که ایشان را بود فراموش « وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۵۰) » و بآنچه بسنخان ما جحود آوردند و نا استوار گرفتند .

« وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ » و آوردیم بایشان نامه‌ای « فَصَلَّنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ » آنرا تفصیل دادیم و روشن باز نمودیم بر دانشی « هُدًى وَرَحْمَةً » راهنمونی و بخشایشی « لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱) » قومی را که استوار میگیرند و می‌پذیرند .

« هَلْ يَنْظُرُونَ » چشم نمیدارند « إِلَّا تَأْوِيلَهُ » مگر پیدا شدن حقیقت آنکه مراد الله بفرستادن این کتاب است « يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ » آنروز که تأویل این نامه در رسد « يَقُولُ الَّذِينَ نَسَوْهُ مِنْ قَبْلِ » ایشان که آنروز فراموش کردند ، [و از نادانی روی گردانیدند ، و کار آن بنساختند آنروز گویند] : « قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ » فرستادگان خداوند ما بر راستی آمده بودند « فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفْعَاءَ » هست ما را باز خواهند گان ؟ « فِشْفَعُوا لَنَا » تا ما را باز خواهند « او نرد » یا باز گذارند ما را با دنیا « فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلْ » تا جز از آن کنیم که می‌کردیم « قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ » در خویشتن زیانکار و نومید آمدند « وَضَلَّ عَنْهُمْ » و گم گشت و ناپدید از ایشان « مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۵۲) » آنکه بدروغ خدای را میخواندند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » - بدان که معنی ایمان تصدیق است ، و حقیقت آن از روی شرع استوار داشتن است بدل ، و اقرار است بزبان ، و کردار است بتن و بمال ، و تا این هر سه خصلت بهم مجتمع نشوند ، نام ایمان بر وی نیفتد ، و نه نام اسلام ، که مؤمن مسلمان است و مسلمان مؤمن .

ایمان و اسلام دو نام اند دین حنیفی را ، که مشتمل است بر اعمال ظاهر و باطن . بلی چون مفرد کنند ، اعمال ظاهر را اسلام گویند چون نماز و زکوة و حج و صوم ، و اعمال باطن را ایمان گویند چون معرفت و تصدیق و یقین ، و همه درهم بسته است ، که این بی آن بسر نشود ، و آن بی این بکار نیاید ، چون همه بهم آمده خواه آنرا اسلام خوان و خواه ایمان .

مصطفی (ص) اعمال ظاهر را ایمان نام نهاد در آن خبر صحیح که : وفد

عبدالقیس آمدند بر رسول خدا ، و گفتند : یا رسول الله ! مرنا بأمر نخبر به من وراءنا ، و ندخل به الجنة ، فأمرهم رسول الله بالإيمان بالله وحده ، قال : « اندرون ما الايمان بالله وحده » ؟ قالوا : الله و رسوله اعلم . قال : « شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله ، و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة ، و صيام رمضان ، و ان تعطوا من المغنم الخمس » ، و هم این اعمال ظاهر را اسلام نام نهاد در آن خبر اعرابی که گفت : یا محمد ! اخبرنی عن الاسلام . قال : « الاسلام أن تشهد ان لا اله الا الله و أن محمداً (ص) رسول الله ، و تقيم الصلوة ، و تؤتي الزكوة ، و تصوم رمضان ، و تحج البيت ان استطعت اليه سبيلاً » .

و فائده اسلام عصمت است در خون و مال و ذمت ، احکام شرع بروی روان و مسلمانان درین یکسان . و فائده ایمان نجات است از مقت خدا و خلاص از عذاب وی ،

و مؤمنان در آن متفاوت، هر که عمل وی نیکوتر، و یقین وی بیشتر، و عهد وی راست‌تر ایمان وی تمامتر، و ثواب وی بیشتر. **و رب العزة جل جلاله** خود برنده آن نهد که برتابد، بلکه بروی آن نهد که طاقت دارد، و آن فرماید که توان دارد. اینست که گفت جل جلاله: **«و الذين آمنوا و عملوا الصالحات لا تكلف نفساً الا وسعها اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون»**. میگوید: ایشان که بگرویدند، و نیکیها کردند، بر کس تنهیم مگر توان آن، یعنی ایشان اجابت کردند، و کوشیدند، و ما بر ایشان ناتوانست نهادیم، با پاسخ راست و بارسبک بهشتیان اند جاویدی جاویدان. **«و نزعنا ما فی صدورهم من غل»** - امیرالمؤمنین علی (ع) گفت: **«فینا اهل بدر نزلت هذه الآية»**، و بروایتی دیگر علی (ع) گفت: **«انی لأرجو أن اکون انا و عثمان و طلحة و زبیر من الذين قال الله: و نزعنا ما فی صدورهم من غل»**. سدی گفت: بهشتیان به در بهشت رسند، درختی بینند از ساق آن دو چشمه روان. از يك چشمه بیاشامند، هر چه غل و حسد و حقد و عداوت است که در دنیا در نهاد و سرشک ایشان بود، چون آن شراب بیاشامند از آن همه پاک شوند، و از چشمه دیگر غسل کنند تنهای ایشان پاکیزه و روشن گردد، و خوشبوی شوند! از آن پس نه تن ایشان شوخ پذیرد، نه در دل ایشان وسواس و خواطر ردی آید.

«تجری من تحتهم الانهار» - این آنکه بود که هر مؤمنی در بهشت در غرفه خویش و منزل خویش آرام گیرد، و پیوسته در آن چشمهای روان مینگرد، تا لذت نظرشان می افزاید، و در آن حال گویند: **«الحمد لله الذی هدانا لهذا»** ای هدانا لما صیرنا الی هذا الثواب من العمل الذی ادى الیه، آنکه اقرار دهند که هدایت از خدا است، و راست راهی بتوفیق است نه بجهد بنده، گویند: **«و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله»**، و قرأ ابن عاشر: **«ما کنا»** بلاوا **«لنهتدی لولا ان هدانا الله»**.

و در خبر است از رسول خدا (ص) که هیچ بهشتی در بهشت نرود، تا آنکه که پیشتر دوزخ با وی نمایند تا آنرا بیند و گوید: «ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله»، و هیچ دوزخی در دوزخ نرود، تا پیشتر بهشت با وی نمایند تا بیند و گوید: «لو ان الله هداني لكنت من المتقين»، تا شادی آن بیش بود و حسرت این بیش.

«لقد جاءت رسل ربنا بالحق» - ای بآن هذا اليوم حق فصدقناهم، این سخن بر در بهشت گویند، چنانکه ایشانرا دیدار در بهشت افتد، و تا درین سخن باشند و درین ثنا «نودوا ان تلکم الجنة» خزنة بهشت ایشانرا استقبال کنند، و گویند: اینک آن بهشت که شما را در دنیا وعده داده بودند. «اورثتموها» اورثتم منازل اهل النار فیها لو عملوا بطاعة الله «بما کنتم تعملون» توحّدون الله و تطیعونه.

روی ابو سعید الخدری، قال: قال رسول الله (ص): «يخلص المؤمنون من النار، فيحسبون على قنطرة بين الجنة و النار، فيقتصّ لبعضهم من بعض مظالم كانت بينهم في الدنيا، حتى اذا هذبوا ونقّوا اذن لهم في دخول الجنة، فوالذي نفس محمد بيده لأحدهم اهدى الى منزله في الجنة منه بمنزله كان في الدنيا»، و قال (ص): «ما من احد الا وله منزل في الجنة ومنزل في النار، فأما الكافر فيرث المؤمن منزله من النار، والمؤمن يرث الكافر منزله من الجنة».

«و نادى» یعنی: و نادى، لأن كل ما اخبر الله انه يكون فماضيه و مستقبله و دائمه واحد. روز رستاخیز روز تنادی است، چون بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ آرام گیرند، و اصحاب اعراف بر اعراف، هر قومی دیگر را می باز خوانند و از آنچه در ابتداء سخن میگویند، و دوزخیان درین حال کری و کنگی و نایبائی که در آن آیت گفت: «ونحشرهم يوم القيمة على وجوههم عمياً و بکماً و صماً»، در ایشان آن نماید، و سخن توانند، و شنوند، و آواز دهند اهل بهشت اهل دوزخ را: «ان قد وجدنا

ما وعدنا ربنا حقاً ، همان گویند که روز بدر، مصطفی گفت اهل (۱) قلیب را :
 « فهل وجدتم ما وعد ربكم حقاً » ، هذا سؤال تقرير يتضمن تخسير الكفار . « قالوا
 نعم » - كمائي « نعم ، بكسر عين خواند، وهما لغتان .

« فاذن مؤذن بينهم » - قيل هو صاحب الصور . تا ایشان درین سخن باشند
 منادی ندا کند باواز بلند: « أن لعنة الله على الظالمين » ای الکافرین . که لعنت خدا
 بر کافران . آنکه اعمال خبیثه ایشانرا وصف کرد :

« الذين يصدون عن سبيل الله » - ایشان که از دین اسلام باز گشتند، و
 دیگران را می باز گردانیدند ، « یبغونها » ای: و یبغون لها عوجاً ، و از راه راست خداوند
 کژی می پیوسیدند، و از آن کژی می جستند . کژی در چیزی دیدنی چون چوب و دیوار
 عوج است بفتح عین ، و در چیزی نادیدنی چون سخن و پیمان عوج است بکسر عین .
 « وهم بالآخرة » یعنی بالبعث الذی فیه جزاء الاعمال « کافرون ».

« و بینهما حجاب » - یعنی اهل الجنة و اهل النار حجاب . این حجاب آن سور
 است که اینجا گفت : « ف ضرب بینهم بسور له باب » . دیواری است بلند در باطن، و اندرون
 آن بهشت است . از سور تا در گاه بهشت صد ساله راه ، همه جویها و چشمها و حیاض و
 ریاض و درختان سدر بهشتی بوی و روشنائی بهشت در آن تابان ، و از ظاهر دیوار و بیرون
 آن دوزخ است ، از دیوار تا در دوزخ صد ساله راه پردود و تف و شرار ، و گزند کان،
 و از بیرون سوی دیوار در اندرون دیوار البته از دوزخ هیچ اثر نه ، و از اندرون دیوار
 بیرون آن از بهشت البته هیچ اثر نه .

« و علی الاعراف رجال » - عرف شاخ سر دیوار است و سر خروه (۲) ، اعراف
 جمع آن ، « و علی الاعراف » ای علی السور « رجال یعرفون کلاً » یعنی الفریقین

« بسیماهم » یعنی اهل الجنة بیاض وجوههم ، و اهل النار بسواد وجوههم ، و ذلك لأن موضعهم عال مرتفع یرون الفریقین . از بالا با اهل بهشت نگرند بر ایشان سلام کنند . رب العالمین گفت : « لم یدخلوها و هم یطمعون » انیز (۱) در بهشت ترفتنند اصحاب اعراف ، اما طمع میدارند که در روند ، و این طمع از آن کنند که نور روی خویش و دست و پای خویش بر جای بینند ، نه چون منافقان که بر صراط نور از ایشان بر بایند و در تاریکی بمانند .

« و اذا صرفت ابصارهم » - قلبت وجوههم تجاه اصحاب النار . چون روی ایشان بدو رخ گردانند ، و اهل آن بایشان نمایند ، تا از آن بالا بایشان نگرند ، گویند « ربنا لاتجعلنا مع القوم الظالمین » - یعنی المشرکین فی النار .

« و نادى اصحاب الاعراف رجالا » و هم فی النار « یعرفونهم بسیماهم » بسواد الوجوه و هم القادة و الکبراء . مفسران گفتند : این رجال ولیدمغیره است و بوجهل هشام و عاص وائل و امثال ایشان ، که در دنیا چون بلال و سلمان و عمار و امثال ایشان دیدند ، گفتند : الله اینان را ببهشت فرستد و ما را بآتش ! کلا ، والله ان الله لا یفضل خدمنا و رعائنا علینا ! سو کند خوردند که : الله ایشانرا ببهشت نفرستد فردا . اصحاب اعراف ایشان را گویند :

« اهؤلاء الذین اقسمتم » ؟ اینان ایشان اند که شما سو کند خوردید که الله ایشانرا ببهشت نفرستد ؟ و این پیش از آن باشد که ایشان در بهشت شوند . آنکه گویند : « ادخلوا الجنة لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون » ، و روا باشد که در بهشت شده باشند آنکه این خطاب رود ، و معنی آنست که : اقسمتم لاینالهم الله برحمة ، و قد قال الله لهم : ادخلوا الجنة لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون .

وقیل : اقسمتم اهل النار لا یدخل اصحاب الاعراف الجنة ، فقال الله : « اهؤلاء

الذين اقسامتم لاینالهم الله برحمة ادخلوا الجنة ، ، و قيل : « اهؤلاء » من كلام الملائكة .
یعنی فرشتگان گویند اهل آتش را که : اینان اند یعنی اصحاب اعراف که شما سوگند
خوردید که در بهشت نشوند . آنکه این فرشتگان روی باصحاب اعراف کنند ، گویند :
« ادخلوا الجنة لاخوف علیکم ولانتم تحزنون » .

و در اصحاب اعراف سخن فراوان گفته اند که ایشان که اند ؟ قومی گفتند :
پیغامبران اند و اهل معرفت ، ایشان را برزبر بهشتیان برند ، تا بر هر دو گروه مشرف باشند .
قومی گفتند : فقها و علماء اسلام اند ، که زندگانی بعلم و عمل بسر آوردند ، و در راه
سنت و طریق حق راست رفتند . در دنیا برتر از خلق بودند بمنزلت ، و در عقبی برتر
باشند برتبت و درجه . و قيل : هم قوم استوت حسناتهم و سیئاتهم . در دیوان ایشان
نیکی و بدی برابر آید ، تا از اهل بهشت فروتر آمدند و از اهل آتش برتر .

روی ان النبی (ص) قال : « هم قوم خرجوا الى الجهاد فی سبیل الله ، و هم عصاة
لآبائهم ، فقتلوا ، فأعتقهم الله من النار ، لانهم قتلوا فی سبيله ، و حبسوا عن الجنة بمعصية
آبائهم » . و قيل : هم قوم رضی عنهم آباؤهم دون امهاتهم ، او امهاتهم دون آبائهم . و قيل :
هم اولاد الزنا ، و قيل : هم الذين كانوا فی الفترة ولم یبدلوا دینهم ، و قيل : هم اولاد المشرکین
و روی أن النبی (ص) قال : « انهم آخر اهل الجنة دخولا » ، و قال مقاتل : اصحاب الاعراف
من امة محمد (ص) خاصة ، فحبسوا من اجل ذنوبهم ، ثم ادخلوا بعد ذلك الجنة بشفاعة
محمد (ص) . قال سالم مولى ابی حذيفة : وددت أنى بمنزلة اصحاب الاعراف .

« و نادى اصحاب النار اصحاب الجنة أن افيضوا علينا » - ای صبوا علينا
من الماء مقدار ما یبرد ابداننا ، و یریل عطشنا . « او مما رزقکم الله » من الطعام . این آنکه
باشد که رب العزة حجاب میان دوزخیان و بهشتیان بردارد ، تا دوزخیان ناز و نعیم
بهشتیان بینند ، و از ایشان طعام و شراب خواهند . این دلیل است که ایشان در آن

عذاب هم تشنه باشند و هم گرسنه ، و آدمی از طعام و شراب مستغنی نیست اگر چه در عذاب بود .

« قالوا ان الله حرّهما » - ای ماء الجنة و طعامها تحریم منع « علی الکافرین » .
 قال ابو الجوزاء : سألت ابن عباس : ای الصدقة افضل ؟ فقال : قال رسول الله (ص) :
 « افضل الصدقة الماء . اما رأيت اهل النار لما استغاثوا بأهل الجنة ، قالوا افيضوا علينا من الماء » .

قوله : « الذين اتخذوا دينهم لهواً و لعباً » - قيل : اكلاً و شرباً ، و قيل : ما
 زين لهم الشيطان من تحریم البحيرة والسائبة والوصيلة والحامى والمكء والتصدية حول
 البیت ، و سائر الخصال الرديئة التى كانوا يفعلونها فى جاهليتهم . قال ابو روق : « دينهم »
 ای عيدهم . « لهواً و لعباً و غرّتهم الحیوة الدنيا » ای اغرّوا بطول البقاء . اینجا
 سخن تمام شد . پس گفت : « فالیوم ننسأهم » - نترکهم فى جهنّم کما ترکوا الايمان ،
 بقاء يومهم هذا ، یعنی بالبعث . و قيل : « کما نسوا لقاء يومهم هذا » ای کما ترکوا
 العمل لهذا اليوم . « و كانوا بآياتنا یجحدون » ای : و کما جحدوا بآياتنا ولم یصدقوها .
 « و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم » - معنی تفصیل تبیین است ، یعنی
 که وجوه آن و ابواب آن از امر و نهی و از قصه مثل همه از یکدیگر گشاده و روشن
 باز نمود ، و نظیر این در قرآن فراوان است : « موعظة و تفصيلاً لكل شیء » ، « ثم
 فصلت من لدن حکیم خبیر » ، « و کل شیء فصلناه تفصيلاً » ، « انزل الیکم الکتاب
 مفصلاً » . این همه از یک باب است . و در قرآن تفصیل است بمعنی بینونت ، چنانکه
 گفت : « آیات مفصلات » یعنی بائنات بعضها من بعض . بین کل عذاین شهر ، و در
 سورة يوسف گفت : « و لما فصلت العیر » ای بانث الرقعة من مصر ، و در هر سالات
 گفت : « لیوم الفصل » یعنی یوم بیان فيه بین الناس ، « هذا یوم الفصل و ما ادريک ما

يوم الفصل ، ، « ان يوم الفصل كان ميقاتاً » . اين همه از يك باب است ، يعنى بيان بين الخلائق بالقضاء ، فريق فى الجنة وفريق فى السعير .

« و لقد جئناهم بكتاب فصلناه على علم » - اين محيىصن « فصلناه » بضاد معجم خواند . ميگويد : اين نامه را يعنى قرآن افزونى داديم در شرف ، و افزونى شرف قرآن بر ديگر كتابهاى منزل باختصار است و بتأخير و بحفظ از تبديل و تحريف . اما اختصار آنست كه كتب ديگر با طول عظيم است ، و قرآن جوامع الكلم است ، و اما تأخير آنست كه قرآن بر همه كتب قاضى است بنسخ و احكام ، و اما حفظ از تبديل و تحريف آنست كه گفت : « و انا له لحافظون » ، و در كتب پيشين تبديل و تحريف كردند ، چنانكه گفت : « فبدل الذين ظلموا قولاً » ، « يحرفون الكلم عن مواضعه » .

آنكه گفت : « على علم » اى بعلم منا ، يقول : فصلناه و نحن عالمون بتفصيله ، و قيل : على علم فى الكتاب ، يعنى ما اودع من العلوم و بيان الاحكام . « هدى » اى هادياً من الضلالة « و رحمة » اى ذا رحمة من العذاب ، « لقوم يؤمنون » اى لقوم اريد به هدايتهم و ايمانهم . پس بصفه جاحدان باز گشت و تخويف ايشان ، و ايشان كفار زمان مصطفى اند ، گفت :

« هل ينظرون » - عرب « هل » در جاى نفى نهى گاه گاه ، و اين از آن است . و هر جاى كه پس آن « ينظرون » است ، معنى « ما ينظرون » است ، و اين « ينظرون » بمعنى « ينتظرون » است ، همچون « فنظرة الى ميسرة » ، « فناظرة بم يرجع المرسلون » و انشدوا :

و ان يك صدر هذا اليوم ولى فان غداً لناظره قريب .

« الا تأويله » - تأويل نامى است حقيقت چيزى را ، و مراد بلفظ تأويل مأول

است همچون تنزيل بمعنى منزل . مصدر است اسم ساخته همچون « فالتق الاصباح » .

« هل ينظرون الا تأويله » - اين « ها » با کتاب شود يعنى: الى ما يؤل اليه مراد الله عز وجل في تفصيل هذا الكتاب و تنزيله . ميگويد: چشم نميدارند اين كافران درين باز نشستن از ايمان و تصديق مگر پيدا شدن حقيقت آنكه مراد الله بفرستادن اين كتاب است ، يعنى پيا شدن رستاخيز ، و وقوع شأن آن ، و شمار با خلق ، و پاداش دادن ايشان .

« يوم يأتى تأويله » - مقاتل گفت ، در كتاب **نظائر** كه: تأويل در قرآن بر پنج وجه تفسير كنند :

يكي بمعنى عاقبت ، چنانكه درين آيت گفت : « هل ينظرون الا تأويله ، يوم يأتى تأويله » - يعنى يوم القيمة يأتى عاقبة ما وعد الله عز وجل في القرآن على السنة الرسل ، انه كائن من الخير و الشر . همانست كه در **يونس** گفت : « بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما يأتهم تأويله » يعنى ولما يأتهم عاقبة ما وعد الله عز وجل في القرآن انه كائن في الآخرة من الوعيد .

وجه دوم تأويل است بمعنى منتهى كميت ملك امت محمد (ص) ، چنانكه در سورة آل عمران گفت : « ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله » ، و ذلك ان اليهود ارادوا ان يعلموا من قبل حساب الجمل كم يملك محمد وأمته ، ثم ينقضى ملكه ويرجع الى اليهود ، فقال الله تعالى : « و ما يعلم تأويله الا الله » اى ما يعلم منتهى كم يملك محمد (ص) و امته الا الله ، اى لا يعلم ذلك الا الله انهم يملكون الى يوم القيامة و لا يرجع الملك الى اليهود ابداً .

وجه سوم تأويل است بمعنى تعبير رؤيا ، چنانكه گفت : « و كذلك يجتبيك ربك و يعلمك من تأويل الاحاديث » ، وهم در سورة يوسف گفت : « مكنا ليوسف في الارض و لنعلمه من تأويل الاحاديث » يعنى تعبير الرؤيا ، « نبئنا تأويله » ، « وعلمتني من

تأویل الاحادیث . این همه بمعنی تعبیر است .
وجه چهارم تأویل بمعنی تحقیق است ، چنانکه گفت : « هذا تأویل رؤیای من قبل » یعنی تحقیق رؤیای .

وجه پنجم تأویل بمعنی الوان است ، چنانکه گفت : « لا یأتیکما طعام ترزقانه الا نباتکما بتأویلہ » یعنی بالوانه ، ای الوان الطعام قبل ان یأتیکم الطعام .

« یقول الذین نسوه من قبل » - یعنی غفلوا عنه و ترکوا التأهب له والایمان به من قبل اتیانہ ، « قد جاءت رسل ربنا بالحق » بالصدق والبیان ، اقروا حين لا ینفعهم الايمان . « فهل لنا » من الملائكة والنبیین وغيرهم « من شفعاء فیشفعوا لنا » ؟ « هل » ایدر (۱) بمعنی استفهام است ، چنانکه در سورة الروم گفت : « هل لکم مما ملکت ايمانکم من شرکاء » ؟ و در یونس گفت : « هل من شرکائکم من یدؤا الخلق » ؟ اما آنجا که گفت : « هل ادلک علی شجرة الخلد » ، « هل ادلکم علی تجارة تنجیکم » ، « هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین » ، « هل ننبئکم بالآخرین اعمالا » ، این همه تنبیه است بمعنی « الا » .

« هل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد » - الی الدنیا « فنعمل » من الخسر « غیر الذی کنا نعمل » من الشرک والتکذیب . طلب شفیع کنند یا خواهند که ایشانرا وادنیا (۲) فرستند تا ایمان آرند ، و نیکیها کنند . رب العالمین جای دگر گفت : « ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه » اگرشان وادنیا فرستند هم بکفر وشرک خویش باز گردند . « قد خسروا انفسهم » - ای نقصوا انفسهم حظها من طاعة الله فصاروا الی النار ، « و ضل عنهم ما کانوا یفترون » - ای : لم ینفعهم عبادتهم الاصنام .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « والذين آمنوا و عملوا الصالحات » الآية - گفته اند که : ایمان بر چهار قسم است : ایمانی که در دنیا بکار آید و در عقبی نه ، چون ایمان منافقان . دیگر ایمانی که در عقبی بکار آید و در دنیا نه ، چون ایمان سحره فرعون . سوم ایمانی که نه در دنیا بکار آید نه در عقبی ، چون ایمان فرعون در وقت معاینه عذاب و هلاک . چهارم ایمانی که هم در دنیا بکار آید هم در عقبی ، و آن ایمان موحدان است و مخلصان ، که ایشانرا خدمت است بر سنت ، و معرفت است بر مشاهدت ، و یادگار است در حقیقت . در معاملات صدق بجای آوردند ، و در عبادت سنت ، و در صحبت امانت . ایشان اند که رب العالمین گفت : « والذين آمنوا و عملوا الصالحات لا نكلف نفساً الا وسعها » - میگوید جل جلاله : ما مؤمنان را و نیک مردان را بار گران ننهیم ، و بهشت باقی و نعیم جاودانی از ایشان دریغ نداریم . هم در دنیا ایشانرا بهشت عرفان است ، هم در عقبی ایشانرا بهشت رضوان . امروز در حدائق مناجات و ریاض ذکر می نازند ، و فردا در حقائق مواصلا ت بر بساط مشاهدت می آسایند .

پیر طریقت گفت : الهی ! نسیمی دمید از باغ دوستی ، دل را فدا کردیم . بوئی یافتیم از خزینه دوستی پیادشاهی بر سر عالم ندا کردیم . برقی تافت از مشرق حقیقت آب گل کم انگاشتیم . الهی ! هر شادی که بی تو است اندوه آنست . هر منزل که نه در راه تو است زندان است . هر دل که نه در طلب تو است ویران است . يك نفس باتو بدو کیتی ارزان است . يك دیدار از آن تو بصد هزار جان رایگان است : صد جان نکند آنچه کند بوی وصال .

« و نزعنا ما فی صدورهم من غل » - صفت جوانمردان طریقت و سالکان راه

حقیقت است که رب العزة اول دلهای ایشان از هواها و بدعتها پاک کرد ، تا قدم بر جاده سنت نهادند ، و بنصوص کتاب خدا و سنت مصطفی (ص) پی بردند . وهم و فهم خود در آیات صفات کم کردند ، و صواب دید خرد خود معزول کردند ، و باذعان کردن نهادند ، و بسمع قبول کردند ، و راه تسلیم پیش گرفتند ، تا از تعطیل و تشبیه برستند . باز دلهای ایشان از دنیا و آرایش دنیا پاک کرد ، تا نور معرفت در دل ایشان تافت ، و چشمهای حکمت در دلهایشان پدید آمد . باز نظر خود ایشانرا کرامی کرد ، و دوستی خلایق از دلهایشان بیرون کشید ، تا بهمگی با وی گشتند ، و در حقیقت افراد روان شدند ، و از اسباب و مسبب آمدند . یکی دیدند ، و یکی شنیدند ، و یکی رسیدند . زبان باز کرد ، و دل با فکر ، و جان با مهر ، زبان در یاد ، و دل در راز ، و جان در ناز :

تا دلم فتنه بر جمال تو شد بنده حسن ذوالجلال تو شد

ای عزیز آن کسی که روی تو دید وای شکر آنکه در جوال تو شد

اما می دان تا عهد ازلی دامن تو نگیرد ، دل تو این کار بنپذیرد ، و تا حق به تو نپیوندد این طریق با تو بنسازد ، و تا حق بتو ننگرد دل تو او را نخواهد .

« ونودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون » - این که گفت « بما کنتم تعملون » تسکین دل بنده را گفت ، و زیادت نواخت که بروی می نهد ، و اگر نه بنده داند که عمل با تقصیر وی سزای آن در گاه نیست ، و آن منازل و آن درجات جزاء این عمل نیست ، اما بفضل خود ناشایسته می شایسته کند ، و ناپسندیده می آراید ، و نیک خدائی و مهربانی خود در آن بابتده مینماید .

« وعلی الاعراف رجال » - چه مردانند ایشان که رب العزة ایشانرا مردان خواند ، مردانی که باد عنایت و نسیم رعایت از جانب قربت ناگاه بر ایشان گذر کرد : شمالی باد چون بر گل گذر کرد نسیم گل بیاغ اندر اثر کرد .

چون باد عنایت برایشان گذر کرد دلهاشان بنور معرفت زنده کرد. جانهاشان
بعطّر وصال خود خوشبوی کرد. سرهاشان بصیقل عنایت روشن کرد. بجمع همت و
حسن سیرت ایشانرا بر خوردار کرد، تا همت از خلق یکبارگی بر داشتند، و با مهر
حق پرداختند:

مشتاق تو در کوی تو از شوق تو سرگردان

از خلق جدا گشته خرسند بخلقانها

از سوز جگر چشمی چون حلقه کوهرها

وز آتش دل آهی چون رشته مرجانها.

لا جرم رب العزة در دنیا ایشانرا براسرار و احوال بندگان اشراف داد، و در
عقبی بر منازل و درجات مؤمنان اشراف داد، و مقام ایشان زبر خلایق کرد، تا همه را
دانند، و کس ایشانرا نداند. همه را شناسند، و کس ایشانرا نشناسد. اینست که گفت:
« یعرفون کلاً بسیماهم ». هر کسی را نشانی است، و بی نشانی ایشانرا نشان است.
هر کسی بصفتی در خود بمانده، و بیخودی ایشانرا صفت است. دوزخیان در قید مخالفت
از حق باز مانده، و بهشتیان در بهشت بحظوظ خود آرمیده، و ایشانرا از هر دو بر کران
داشته، و بر همه مشرف کرده. پیر طریقت گفت: الهی! چه زیبا است ایام دوستان تو
باتو! چه نیکوست معاملت ایشان در آرزوی دیدار تو! چه خوش است گفت و گوی
ایشان در راه جسد و جوی تو! چه بزرگوار است روزگار ایشان در سرکارتو!

« و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من المائ » الایة -
فکما لم یرزقهم الیوم من عرفانه ذرة لا یسبقهم غداً فی تلك الاحوال قطرة، و انشدوا
فی معناه:

و أقسمن لا یسقیننا الدهر قطرة و لو ذخرت من ارضهن بحور.

و يقال: انما يطلبون الماء ليبكوا به، لأنه نفدت دموعهم، وفي معناه انشدوا:

تزف البكاء دموع عينك فاستعر عيناً لغيرك دمعها مدرار
من ذا يعبرك عينه تبكى بها أرايت عيناً للبكاء تعار

۶- النوبة الاولى

قوله تعالى: «ان ربكم الله» خداوند شما الله است «الذى خلق السموات والارض» او كه بيافريد آسمانها و زمينها را «فى ستة ايام» در شش روز «ثم استوى على العرش» پس مستوى شد بر عرش «يغشى الليل النهار» در ميكشد شب تاريك را در سر روز روشن «يطلبه حثيثاً» تا آنرا مى جويد بشتاب «والشمس والقمر والنجوم» و آفتاب و ماه و ستارگان «مسخرات» نرم کرده و روان «بأمره» بفرمان خداى «الاله الخلق والامر» آگاه بيد(۱) كه او راست آفريده و فرمان در آفريده «تبارك الله» برتر و بزرگوارتر، پاكتر و بابركت تر كسى الله است «رب العالمين» (۵۳)، خداوند جهانيان.

«ادعوا ربكم» خداوند خویش را خوانيد «تضرعاً وخفية» نزاريدن آشكارا و پنهان «انه لا يحب المعتدين» (۵۴) او دوست ندارد اندازه در گذارند گان را. «ولا تفسدوا فى الارض» و به تباهكارى مرويد در زمين «بعد اصلاحها» پس آنكه الله آنرا بر صلاح نهاد بسزا و در خور «وادعوه خوفاً وطمعاً» و خداى خویش را خوانيد و پرستيد بيم و اوميد «ان رحمة الله قريب من المحسنين» (۵۵) كه بخشايش خداى نزديك است از نيكو كاران.

«وهو الذى يرسل الرياح» الله او است كه مى گشايد بادها را در هواى

جهان « بشرآ » بشارت دهان « بین یدی رحمته » پیش باران فا (۱) « حتی اذا اقلت تا آن باد برگیرد « سحاباً ثقالاً » میغهای گران « سقناه » میرانیم ما آنرا « لبلد میت » بسوی زمینی یا مردم و جانور از تشنگی مرده « فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ » تا فرو فرستیم بآن میغ در زمین آب « فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ » تا بیرون آریم با آن از هر میوه ها « كَذَلِكَ نَخْرِجُ الْمَوْتَى » چنین هن (۲) بیرون آریم فردا از خاک مردگان را بیانگی « لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۵۶) ». این باز نمودیم تا با این آن دریا بید و بدیدار این آن را در یاد آرید .

« وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ » و زمین پاک ، تربت خوش خاک « يَخْرُجُ نَبَاتُهُ » بیرون آید از آن نبات « بآذَنِ رَبِّهِ » بخواست خدای چنانکه خواهد « وَالَّذِي خَبَثَ » و آن زمین باز که خاک آن ناپاک است و ناخوش « لَا يَخْرُجُ إِلَّا تَكْدًا » پس بیرون نیاید نبات آن مگر اندکی دژورد « كَذَلِكَ » همچنن « نَصْرَفَ الْآيَاتِ » از روی برویی میگردانیم و از راه براه سخنان خود و باز نموده های خود « لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (۵۷) » گروهی را که سپاسداری کنند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « ان ربكم الله الذي خلق السموات والارض في ستة ايام » - ای فی مقدار ستة ايام . خلاف است همان علما که این شش روز روزگار کوتاه است چنانکه در عهد ما است، یا روزگار دراز که الله میگوید : « و ان يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدّون » . حسن گفت : روزگار کوتاه است ، و نقله اخبار و بیشترین مفسران بر آنند که روزگار دراز است ، روزی هزار سال .

و نیز خلاف است که ابتداء آفرینش خلق کدام روز بود؟ محمد بن اسحق صاحب المغازی گفت: اهل تورات گفتند: ابتداء آفرینش روز یکشنبه بود تا باخر روز آدینه، و روز شنبه روز فراغ بود، و روز استواء الله بر عرش - ازین جهت شنبه را تعظیم نهادند، و عید ساختند، و اهل انجیل گفتند: ابتداء آفرینش روز دوشنبه بود، و روز یکشنبه روز فراغ بود و استواء الله بر عرش، و آنرا بزرگ داشتند، اما مذهب اهل اسلام و سنت و اصحاب حدیث آنست که ابتداء خلق روز شنبه بود، تا باخر پنج-شنبه، قالوا: وكان السابع يوم الجمعة الذي استوى الله فيه عرشه، و فرغ من خلقه، و عظّمه، و شرفه و جعله عيداً للمسلمين، و فيه دلالة على تشریف يوم الجمعة. و بعضی اصحاب سنت گفته اند: خلق روز یکشنبه بود، قالوا: لا يبطل شرف الجمعة لان الله عز وجل فيها خلق آدم، وأسجد له الملائكة وأدخله الجنة.

«ان ربكم الله الذي خلق السموات والارض في ستة ايام» - میگوید: خداوند شما اوست که هفت آسمان و هفت زمین و هرچه در آن بخش روز بیافرید. زمین و هرچه در آن بچهار روز بیافرید، و آسمانها بدو روز، و بیان این در خبر ابن عباس است که گفت: خلقت الارض و ما فيها من شيء في اربعة ايام، و خلقت السماء في يومين، و این آنکه بود که سائلی از وی پرسید که بر من مشکل شده است آنچه رب العزة گفت: «رفع سمكها فسوّيها و اغطش ليلها و اخرج ضحيتها. والارض بعد ذلك دحيتها». آن سائل گفت: این دلیل است که نخست آسمان آفرید، و پس زمین، و جای دیگر گفت: «خلق الارض في يومين و تجعلون له انداداً» الى قوله: «ثم استوى الى السماء»، و این دلیل است که نخست زمین آفرید. ابن عباس جواب داد آن سائل را که: خلق الارض في يومين ثم استوى الى السماء فسوّيها في يومين آخرين، ثم نزل الى الارض فدحيتها. و دحيتها ان اخرج منها الماء والمرعى، و شق فيها الانهار، و جعل السبل، و خلق الجبال



والرمل والآكام وما بينهما في يومين آخرين ، فذلك قوله :

« والارض بعد ذلك دحيها » . بشتن روز گفت ، و اگر خواستی بیک لحظه بیافریدی ، لکن مراد بآن تعلیم بندگان است برفق و تثبیت درکارها . قال سعيد بن جبیر : قدر الله تعالى خلق السموات والارض في لمحة او لحظة ، و انما خلقهن في ستة ايام تعليماً لخلقه الرفق والتثبت في الامور ، قال : و علمنا بالسته الحساب الذي لاسبيل الى معرفة شيء من امر الدنيا والدين الا به ، كما قال : « لتعلموا عدد السنين والحساب » . ثم ان اصل جميع الحساب من ستة ، و منها يتفرع سائر العدد بالغاً ما بلغ . و قيل : خلق هذه الاشياء فكان خلقه سبحانه لشيء منها في كل يوم من الايام الستة كلمح بالبصر ، وفي بعض التفاسير انه جل جلاله قال للسموات والارض : كونی فی ستة ايام ، فكانت في المدة التي امرها ان تكون فيها .

« ثم استوى على العرش » - وجدت في تفسير ابي بكر النقاش ، يروي : ان الله عز وجل كان عرشه على الماء قبل ان يخلق شيئاً غير ما خلق قبل الماء ، فلما اراد ان يخلق السماء اخرج من الماء دخاناً ، فارتفع فوق الماء فسماء عليه ، فسماه سماء ، ثم ايبس الماء فجعله ارضاً واحدة ، ثم فتقها فجعلها سبع ارضين في يومين في الاحد والاثنتين ، فخلق الارض على حوت ، و خلق الجبال فيها واقوات اهلها وشجرها وما ينبغي لها في يومين يوم الثلاثاء والاربعاء . ثم استوى الى السماء و هي دخان فجعلها سبع سموات في يومين يوم الخميس والجمعة . و انما سمي يوم الجمعة لانه جمع فيه خلق السموات والارض . فلما فرغ من خلق ما احب استوى على العرش ، فذلك قوله : « خلق السموات والارض في ستة ايام » .

« ثم استوى على العرش » - استواء در لغت عرب كه بر پی آن « علی » آید استقرار است ، چنانکه الله گفت : « اذا استويتم عليه » ، و « استوت على الجودی » ، « لتستروا على ظهوره » ، « فاذا استويت انت ومن معك على الفلك » . و بیشتر در جلوس



گویند ، و در قیام روا دارند ، چنانکه : استوی رسول الله (ص) علی المنبر . و « استواء » در لغت که بر پی آن « الی » آید صعود است و عمد ، چون « استوی الی السماء » در سورة البقرة و در حم یعنی عمد و سعد ، اما استواء بمعنی استیلاء و غلبه از ترهات جهمیان است ، و این کفر است از دو وجه : یکی آنکه استیلاء و غلبه پس از عجز و ضعف گویند ، و این استواء بر عرش فعلی است که رب العالمین خود را اثبات کرد بوقتی مخصوص ، یعنی پس از آفرینش آسمان و زمین . آنکس که استواء بر استیلاء نهد صریح بگفت که پس از خلق آسمان و زمین بر عرش مستولی شد ، و غلبه کرد ، یعنی که پیش از آفرینش آسمان و زمین مستولی نبود ، و عاجز بود ، و این کفر محض است .

و دیگر وجه آنست که استیلاء درست نباشد مگر میان دو کس ، دو پادشاه ، مثلاً که با یکدیگر خصومت گیرند درملکی یا در شهری ، پس باخر چون یکی بر آن دیگر غلبه کند ، گویند : استولی فلان علی بلد کذا ، و معلوم است که خدای را جل جلاله هرگز منازع نبود و نبست در عرش و درغیر آن . پس کسی که « استولی » میگوید خدا را منازعی یدید میکند ، که بعد از خلق آسمان و زمین الله بر وی غلبه کرد ، بر عرش مستولی شد ، و این سخن محض شرك است و عین کفر ، تعالی الله عن قول الجهمية الضلال و تأویلهم الحال علواً کبیراً . و درست است از ۴۱ سلمه که گفت : الاستواء ایمان ، والجحود به کفر ، و همچنین روایت کرده اند از مالک و انس . و اگر لفظ استواء را بتأویل حاجت بودی نکفتی که الاستواء غیر مجهول ، و اگر بظاهر آن برفتن روا نبودی نکفتی که : الاقرار به ایمان ، که از ظاهر بر گشتن انکار است نه اقرار ، و اقرار تسلیم است و ترك تأویل .

و عرش در لغت عرب سریر است ، و مذهب اهل سنت و جماعت اینست ، و مصطفی (ص) عرش را فوق و تحت و یمین و ساق گفت ، و آنرا حاملان اند از فریشتگان ،

و بالای هفت آسمان است ، و در آن خبرهای درست است درصاح آورده ، وائمه دین آنرا پذیرفته ، و بر ظاهر برفته ، و کردن نهاده ، و زبان و دل از معنی آن خاموش داشته ، و از دریافت چگونگی آن نومید نشده ، که خود را فرا دریافت آن بتکلف راه نیست ، و جز اذعان و تسلیم روی نیست .

روی جبیر بن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابيه عن جدّه ، قال : جاء اعرابی الى النبی (ص) ، فقال : يا رسول الله جهدت الانفس ، و جاع العیال ، و هلكت الاموال ، فاستسق لنا ربك ، فانّا نستشفع بالله عليك ، و نستشفع بك على الله . فقال النبی (ص) : « سبحان الله سبحان الله » ! فما زال يسبح حتى عرف ذلك في وجوه اصحابه ، ثم قال : « ويحك اتدري الله ان شأنه اعظم من ذلك انه لا يستشفع به على احد من خلقه ، انه لفوق سماواته على عرشه ، و أن سماواته على ارضيه كهكذا مثل القبة وانه ليطب به اطيطن الرجل بالراكب » ، و قال (ص) : « ان في الجنة مائة درجة اعد الله للمجاهدين في سبيله . بين كل درجتين كما بين السماء و الارض ، فاذا سألت الله فسئلوه الفردوس ، فانه وسط الجنة و اعلى الجنة ، و فوقه عرش الرحمن و منه تفجر انهار الجنة » . اين دو خبر دليل اند كه عرش بالای هفت آسمان است ، و بالای بهشت است و آنرا حاملان است .

مصطفی (ص) گفت : « ان الله اذا قضى امراً سبّحت حملة العرش ، ثم سبّح اهل السماء الذين يلونهم ، ثم سبّح اهل السماء الذين يلونهم حتى يبلغ التسبيح اهل السماء الدنيا ، ثم يقول الذين يلون حملة العرش : ماذا قال ربكم ؟ قال : فيستخبر اهل السموات بعضهم بعضاً ، حتى يبلغ الخبر اهل سماء الدنيا ، فتخطف الجن ، فتلقونه الى اوليائهم ، و يرمون بالشهاب ، فما جاؤا به على وجهه فهو الحق ولكنهم يقرفون فيه و يريدون » . و قال (ص) : « اذن لي ان احدث عن ملك من الملائكة من حملة العرش ان ما بين شحمة اذنه الى عاتقه مسيرة سبع مائة سنة » ، او قال : سبعين سنة خفقان الطير .

و فوق عرش آنست که مصطفی (ص) گفت : « لما خلق الله الخلق كتب في كتابه فهو عنده فوق العرش : أن رحمتي سبقت غضبي » ، و تحت عرش آنست که بوذر گفت : سألت النبي (ص) عن قوله : « والشمس تجري لمستقر لها » ، قال : « مستقرها تحت العرش » و ساق عرش آنست که مصطفی (ص) گفت ای کعب را : « ليهنئك العلم ابا المنذر ! ان لها يعني لاية الكرسي لساناً وشقتين تقدس الملك عند ساق العرش » .

و روى عن علي (ع) قال : « اول من يكسا يوم القيامة ابراهيم قبظيتين ، والنبي (ص) ، حلة حبرة ، وهو عن يمين العرش » . و قال ابن عباس : العرش لا يقدر قدره احد . « يغشى الليل النهار » يعني : يغشى ظلمة الليل ضوء النهار . اين همچنان است که گفت : « يكوّر الليل على النهار » . « يطلبه حثيثاً » ای سریعاً . اين مثلی است ، یعنی در بر یکدیگر میروند چون شتابنده در پی گیرنده ، و آخر یکدیگر را در می یابند ، دریافتن دیدار ، نه دریافتن آمیغ . « يغشى » مشدد قراءت حمزه و کسائی است و بوبکر از عاصم .

« والشمس والقمر والنجوم مسخرات » - یعنی : وخلق الشمس والقمر والنجوم . و « مسخرات » نصب است بر حال بر قراءت شامی . بر « حثيثاً » عمل خلق تمام کرد ، آنکه بر سبیل ابتدا گفت : « والشمس والقمر والنجوم » هر سه بر رفع اند ، و « مسخرات » رفع است بر خبر ، و معنی مسخرات ای : مذللّات جاریات مجاریهن . و قيل : مسخرات للخلق ، كقوله : « وسخر لكم ما في السموات وما في الارض جميعاً منه » . « يأمره » - ای کل ذلك کان بأمره ، ای : بارادته . و گفته اند : امر آنست که آنرا گفت : کونی مسخرة ، فتسخرت بأمره . و گفته اند که : آفتاب و ماه و ستارگان در گردونی بسته است ، و فریشتگان آنرا در فلك میکشند . و گفته اند : برون ازین سیارات معروف هفتگانه بعضی ازین ستارگان روان اند ، و آفرینش آن مصالح بندگان راست ، که حقیقت و علم آن بنزدیک

الله است ، و بعضی ثوابت اند که آفرینش آن راهنمونی خلق راست در بر و بحر ، چنانکه گفت : « و بالنجم هم یهتدون » . و بعضی آنست که آفرینش آن زینت آسمان راست ، چنانکه گفت : « زینّا السماء الدنيا بمصابیح » ، « و زینّاها للناظرین » . و بعضی شهب اند که آفرینش آن رجم شیاطین راست ، چنانکه گفت : « و جعلناها رجوماً للشیاطین » ، و بر جمله الله داند غایت مصالح بندگان که در آن بسته ، و تدبیر کار عالم که در آن نهاده : « ذلك تقدير العزيز العليم » .

« الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین » - خلق و امر از هم جدا کرد تا معلوم شود که امر خلق (۱) نیست . امر دیگر است و خلق دیگر ، و رب العزة قرآن را امر گفت : « ذلك امر الله انزلہ الیکم » و هو القرآن . پس بآنچه گفت : « الا له الخلق والامر » ، دلالت روشن است که قرآن مخلوق نیست . سفیان بن عیینہ گفت درین آیت: ما یقول هذه الدویبة ، یعنی بشر المریسی ، فکلامه بالخلق فی القرآن؟ او ما یقرأ : « الا له الخلق و الامر » ؟ فالخلق غیر الامر ، و الامر غیر الخلق . میگوید : آگاه شید (۲) و بدانید که خدا بر است جهان و جهانیان و آفریدگان همگان ، و ویرا فرمان بر بندگان روان ، چنانکه خواهد بایشان فرمان دهد ، نه کس او را منازع ، نه دیگری بروی غالب .

قال رسول الله (ص) : « من لم یحمد الله علی عمل صالح ، و حمد نفسه قلّ شکره ، و حبط عمله ، و من زعم أن الله جعل للعباد من الامر شیئاً فقد کفر بما انزل الله علی انبیائه ، لقوله : الا له الخلق والامر » . « تبارک الله » - ای تعظم و ارتفع علی کل شیء ، و تعالی بالوحدانية ، و عظم بدوام البقاء . و العالمون ، الخلق اجمعون . و قیل : معناه أن ذکر رب العالمین برکة علیکم و علی من ذکره منکم .

قتاده گفت : چون از قدرت و عظمت و جلال خود خبر داد ، خلق را در
آموخت که او را چون خوانند ، گفت :

« ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه » - ای تذللاً علانیه . يقول : اذا دعوتهموه
فتذللوا له . میگوید: چون او را خوانید خود را بیفکنید، و بزاری او را خوانید آشکارا
و نهان . و « خفیه » بکسر خا قراعت بوبکر است از عاصم ، ای : سرّاً و سکوناً ،
و منصوب است بر حال یا بر مفعول له .

« انه لا يحب المعتدين » - گفته اند : اعتداء در دعا آنست که خود را در
درجه انبیاء و مرسلین خواهد ، و گفته اند : آنست که بر مؤمنان دعاء بد کند : اللهم
العنه ، اللهم اهلكه ، اللهم اخره ، و گفته اند : بر داشتن آواز بلند است در دعاء ، و فی
ذلك ما روی ابو موسی الاشعری ، قال : کان النبی (ص) فی غزاة ، فأشرفوا علی واد ،
فجعل الناس یکبرون ، و یهللون ، و یرفعون اصواتهم ، فقال (ص) : « ایها الناس اربعوا
علی انفسکم ، انکم لا تدعون اصم ولا غائباً ، انکم تدعون سمیعاً قریباً ، انه معکم » .
و قيل : هو السجع فی الدعاء ، وقال رسول الله (ص) : « ینکون فی آخر الزمان اقوام یعتقدون
فی الدعاء والطهور » .

« ولا تفسدوا فی الارض » - بالشرك و المعاصی و سفک الدماء ، « بعد اصلاحها »
بیعت الرسل و بیان الشرائع و منع الناس عن المعصية و الظلم . لولا الانبیاء و الشرائع
لا کل الناس بعضهم بعضاً ، و کل ارض قبل ان یبعث الیهانی فاسدة ، حتی تبعث الرسل
الیها ، فتصلح الارض بالطاعة . میگوید : در زمین همه تباهی و نا راستی و ناشایست بود ،
تا رب العزة پیغامبران را فرستاد ، و خلق را از شرك و معاصی و ظلم باز داشتند ، و بر
اسلام و طاعت و صلاح داشتند . رب العزة میگوید : پس از آنکه بفرستادن پیغامبران
آن فسادها بصلاح باز آوریم ، دیگر باره تهاکری نکنند ، و به بدمردی در زمین مروید؟

قال الضحاك يقول: لا تغوروا الماء المعين، ولا تقطعوا شجرة مثمرة ضراراً، ولا تفسدوا طريقاً معلوماً، ولا تفرضوا الدرهم و الدينار بالمفراض ولا تكسروه. وقال عطية: لا تعصوا في الارض فيمسك الله المطر، ويهلك الحرث لمعاصيكم.

« وادعوه خوفاً وطمعاً » - ای خوفاً من عقابه وطمعاً في ثوابه، وقيل: خوفاً من الرد عدلاً، و طمعاً في الاجابة فضلاً. و نصبهما على الحال او على المفعول له، و نظيره قوله: «ويدعوننا رغباً و رهباً». «ان رحمة الله» - یعنی: ثواب الله، وقيل: هي المطر. «قريب من المحسنين» یعنی: الذين يدعونه خوفاً و طمعاً. در قریب تأنیث نیست، از بهر آنکه آن قرب مکان است نه قرب نسب. قال ابو عمرو بن العلاء: القريب في اللغة على ضربين: قريب قرب، وقريب قرابة. تقول العرب: هذه المرأة قريبة منك اذا كانت بمعنى المسافة والمكان.

«و هو الذي يرسل الرياح بشراً» - درین حرف چهار قراءت است: بضم باء و اسكان شین قراءت عاصم است، یعنی: انها تبشر بالمطر. يدل عليه قوله: «و من آیاته ان يرسل الرياح مبشرات»، و بنون مضمومه وضم شین قراءت ابن كثير و نافع و ابو عمرو است، و بنون مضمومه و اسكان شین قراءت ابن عامر، و بفتح نون و اسكان شین قراءت حمزه و كسائي. و معنی آنست كه: لها نشر، ای رائحة طيبة، یعنی آن بارها نرم است، و آنرا بوی خوش است، در هوا فرو گشاده، و در پیش باران داشته. و روا باشد كه نشر از انتشار بود، یعنی آن باد های متفرق كه از هر صوبی در آید، و میخ فراهم آرد، تا از آن باران آید، كقوله: «والناشرات نشرأ». عن ابي بكر بن عیاش قال: لا تقطر من السماء قطرة حتى تعمل فيها اربع رياح، فالصبا تهيج السحاب، والشمال تجمعه، والجنوب تدره، والدبور تفرقه.

«حتى اذا اقلت» الرياح «سحاباً» ای رفعت. يقال: اقل الشيء، اذا رفعه،

واستقل به ، اذا اتى به « سحاباً ثقالاً » اى حملت الريح سحاباً ثقالاً بالماء ، فاذا فرغت الماء فصبته كانت خفافاً ، وذلك أن الله عز وجل يرسل الرياح فتتشىء السحاب ، فتثيره ، وينزل الماء من السماء الى السحاب فيقسمه كيف يشاء ، فيكون السحاب هو يمطره بعد ما ينزله الله من السماء ، فيسكنه السحاب ، لقوله عز وجل : « و نزلنا من السماء ماء مباركاً » . و سحاب درين آيت جمع است ، و سقى السحاب سحاباً لانه يمر منسحباً .

« سقناه لبلد ميت » اى الى بلد ليس فيه نبات ، وقيل لبلد ميت ، اى : يا بس . نافع و حمزه و كعماني و حفص ميت بتشديد خوانند ، وهما فى المعنى ، احد « فأنزلنا به » يعنى بذلك السحاب « الماء » على الارض الميتة ، « فأخرجنا به » يعنى بالماء « من كل الثمرات » انواع حمل الاشجار . « كذلك » اى كما احيينا هذا البلد باخراج الثمرات و حياة الارض خروج نباتها ، « نخرج الموتى » من الاجداث . « لعلكم تذكرون » فتعتبرون بالبعث فتعرفون قدرة الله بما نصرّف لكم من الايات و تضرب لكم من الامثال .

روى عن ابي هريرة و ابن عباس : اذا مات الناس كلهم فى النفخة الاولى امطر عليهم اربعين عاماً كمنى الرجال ، من ماء تحت العرش ، ويدعى ماء الحيوان ، فينبتون فى قبورهم بذلك المطر ، كما ينبتون فى بطون امهاتهم ، و كما ينبت الزرع من الماء ، حتى اذا استكملت اجسادهم نفخ فيهم الروح ، ثم يلقى عليهم نومة ، فينامون فى قبورهم ، فاذا نفخ فى الصور الثانية عاشوا وهم يجدون طعم النوم فى رؤسهم وأعينهم ، كما يجد النائم اذا استيقظ من نومه ، فعند ذلك يقولون : « يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا ؟ » فيناديهم المنادى : « هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون » . آنكه مثل زد رب العزة مؤمنان را و كافرين را ، گفت :

« والبلد الطيب » - مگوید: خاک خوش و تربت پاک که در آن آمیغ نمک و سنگ و ناخوش نبود ، « یخرج نباته باذن ربه » بیرون آید نبات آن باذن خدا، چنانکه خدا خواهد. از مقادیر و موافقت و ازالوان و طعوم نباتی نیکو ، و طعامی خوش، و ربیعی تمام، چنانکه مردم را بکار آید، و بآن منتفع شوند . این مثل مؤمن است که در قرآن بشنود ، و اثر ایمان و قرآن و اعتقاد داشتن بآن بروی پیدا بود ، و نفع آن بوی رسد . « والذی خبت » من البلدان ، یعنی الارض السبخة اصابها المطر ، فلم تنبت الا نکداً . و زمین شور ناخوش اگرچه باران بدان رسد نبات از آن بیرون نیاید مگر اندکی ضعیف بی حاصل بی ربیع ، که هم برجای بخوشد ، و کس بآن منتفع نشود . این مثل کافر است که ایمان و قرآن بشنود ، اما در وی اثر نکند ، و بدان منتفع نگردد ، و گفته اند : این مثل آدم و ذریه وی است ، فمنهم طیب مؤمن ومنهم خبیث کافر .

« كذلك نصرف الايات لقوم يشكرون » - شکر درین آیت نامی است ایمان و تصدیق را ، « يشكرون » یعنی يؤمنون ، کفوله تعالی : « وسیجزی الله الشاکرین ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض » - رب نام خداوند است، نور نام نور پیغام و مهر و پیوند است، پرورد کار جهانیان ، و دارندۀ خلقان ، و دیان مهربان ، پاکست و بی همتا ، و داور چون و چرا ، و ناآلوده بهیچ ناسزا ، پیداست خود را بدرستی، پیداست خود را بهستی، پیداست دل را بدوستی، یگانه بستده ، و بداشت هر کس رسنده ، و با راست داشت دلها تاونده ، هر چیزی را خداونده ، و هر هستی را بدارنده ، و هر فرا رسیدنی را پروراننده .

اول رب گفت نصیب عامۀ خلق را ، پس الله گفت نصیب عارفان و صدیقان را.

رب است آرام دهنده دل نیکمردان ، الله است غارت کننده جان عارفان . رب است دهنده نعمت بخواهندگان ، الله است او کننده (۱) مهر بدل دوستان . رب است که نعمت دیدار بر مؤمنان ریزد ، الله است که عارفان را بادیدار چراغ مهر افروزد .

پیر طریقت گفت : مهر و دیدار هر دو بر هم رسیدند . مهر دیدار را گفت : تو چون نوری که عالم افروزی . دیدار مهر را گفت : تو چون آتشی که عالم سوزی . دیدار گفت : من چون جلوه کردم غمان از دل بر کنم . مهر گفت : من باری غارت کنم دلی که بروخت افکنم . دیدار گفت : من تحفه ممتحنانم . مهر گفت : من شورنده جهانم . دیدار بهره اوست که او را بصنایع شناسد . از صنایع باورسد مکونات و مقدرات و محدثات از خلق زمین و سماوات و شمس و قمر و نجوم مسخرات . مهر بهره اوست که او را هم باو شناسد ، ازو بصنایع آید نه از صنایع بدو .

پیر طریقت گفت : مسکین او که او را بصنایع شناخت ! بیچاره او که او را از بهر نعمت دوست داشت ! بیهوده او که او را بجهد خود جست ! او که بصنایع شناسد ، به بیم و طمع پرستد . او که وی را از بهر نعمت دوست دارد ، روز محنت بر گردد . او که بخویشتن جوید نایافته یافته پندارد . اما عارف او را هم بنور او شناسد . از شعاع وجود عبارت نتواند . در آتش مهر می سوزد ، و از ناز باز نمی پردازد .

« ثم استوی علی العرش » - عرش او بر آسمان معلوم است ، و عرش او در زمین ، دل دوستان است . عرش آسمان را گفت : « و یحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية » . فریشتگان آنرا می بردارند ، و عرش زمین را گفت : « و حملناهم فی البر والبحر » . ما آنرا خود برداشتیم ، و فریشتگان باز نگذاشتیم . عرش آسمان منظور فریشتگان است . عرش زمین منظور خدای جهان است . عرش آسمان را گفت : « الرحمن علی العرش »

استوی . عرش زمین را گفت : « انا عند المنكسرة قلوبهم ، قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن . »

« ادعوا ربكم تضرعاً وخفية » - مصطفی (ص) گفت : « الدعاء هو العبادة » . دعا عین عبادتست. دعاء خواندن است یا خواستن . اگر خواندن است عین ثناء است ، و رخواستن است بنده را سزا است ، و هر دو عبادتست و نجات را وسیلت . یحیی معاذ گفت : عبادة الله خزینة‌ای است . کلید این خزینه دعا ، و دندانه‌ای این کلید لقمه حلال . و شرط دعاء تضرع است و زاری ، و بر درگاه عزت خود را بیفکنند بخواری . اینست که میگوید : « تضرعاً و خفیه » .

و در خبر است : آدم صلوات الله علیه صدسال بر آن زلت خویش نوحه کرد بزاری ، و تضرع نمود ، تا جبرئیل گفت : بار خدایا ! خود می بینی تضرع آدم ، می شنوی زاریدن وی . هیچ روی آن دارد که عذرش پذیری ؟ و خستگی ویرا مرهمی بر نهی ؟ فرمان آمد که ای جبرئیل ! آدم را بما گذار که اگر نه این تضرع و زاری از وی دانستی ، خود زلت بر وی قضا نکردمی . زلت بروی قضا کردم که دانستم از وی که چون درماند ، زبان بدعا و تضرع بگشاید ، و من دوست دارم که بنده بنالد ، و در من زارد ، این المذنبین احب الی من زجل المسبحین . نظیره : « وقال ربکم ادعونی استجب لکم » میگوید : مرا خوانید تا اجابت کنم . مرا دانید تا آمرزم . از من خواهید تا بخشم . جای دیگر گفت : « امن یجیب المضطر اذا دعاه » آن در مانده فرو مانده ، در بلا بیطاقت گشته ، که پاسخ کند خواندن او مگر من ؟ که نیوشد دعاء او مگر من ؟ که فریاد رسد درماندگی ویرا مگر من ؟ مضطر آنست که خود را دست آویزی نداند ، و روزگار بر باد داده (۱) خود برابر چشم خویش دارد . دوست از همه وسائل و طاعات تهی بیند . دعاء

چنین کسی همچون تیر بود ، که سوی نشانه شود .

و از شرایط دعاء یکی لقمه حلالست . **مصطفی (ص)** گفت : « أَطْبَطُ طَعْمَتِكَ تَسْتَجِبُ دَعْوَتَكَ » . دوم بیداری و هشیاری است بدل حاضر و از غفلت دور . **مصطفی (ص)** گفت : « اِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دَعَاءَ مَنْ قَلَبَ لَاهُ » . سوم خوف و طمع است ، که رب العزة گفت : « و ادعوه خوفاً و طمعاً » . این خوف و طمع بمعنی خوف و رجاء است ، و آن تضرع و خفیه بمعنی اخلاص و صدق ، بر مثال چهار جوی اند در دل گشاده ، تا این جویها روان اند و روشن ، دل آبادان است ، و ایمان بر جای ، و دعا مستجاب . باز اگر این چهار جوی از دل وا ایستد ، و چشمهای آن خشک گردد ، دل مرده گردد ، و اشک از چشم وا ایستد ، و ذکر از زبان ، و مهر از دل ، نیز از وی طاعت نروید و ایمان نیاید ، چنان شود که گویند :

آن دل که تو دیدی همه دیگر کون شد

و آن حوض پر آب ما همه پر خون شد

و آن باغ پر از نعمت چون هامون شد

و آن آب روان ز باغ ما بیرون شد .

« اِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ » - **مصطفی (ص)** گفت : « الاحسان ان تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك » . این خبر اشارتست بملاقات دل با حق ، و معارضة سر با غیب ، و مشاهده جان با الله . و درین خبر حث است بنده را بر اخلاص عمل ، و قصر امل ، و وفا کردن به پذیرفته روز میثاق و عهد بلی ، چون میدانی که او ترا می بیند دل وا اودار ، و از غیر او بردار . در اعمال مخلص باش ، و در احوال صادق .

پیر طریقت گفت : آن دیده که او را دید بملاحظه غیر او کی بردارد ؟ آن جان که با او صحبت یافت با آب و خاک چند سازد ؟ خو کرده در حضرت مشاهدت

مذلت حجاب چند برتابد ؟ والی بر شهر خوش در غربت عمر چند بسر آرد ؟ « کأنك
 تراه » اشارتست که حق دیدنی است ، « فانه يراك » از حق دیده وری است .
 پیر طریقت گفت : چون هیبت دیده وری حق موجود است ، از ملامت منکر
 چه باك ! در خدمت سزای معبود کوش ، نه بهره آب و خاک ، که هیبت اطلاع حق
 سیل است و پسند خلق خاشاک .

« و هو الذی يرسل الرياح بشراً بين يدي رحمته » - اذا تنسّمت القلوب نسيم
 القرب هام في ملكوت الجلال وانمحي عن كل مرسوم و معهود . چون نسیم ازل از جانب
 قربت دمد ، و باد کرم از هوای فردانیت وزد ، بندگی آزادی شود ، و غمان همه شادی
 گردد . خائف در کشتی خوف بساحل امن رسد . راجی در کشتی طمع بساحل عطا رسد .
 عاصی در کشتی ندامت بساحل نوبت رسد . موحد در کشتی توحید بساحل تفرید رسد .
 « سقناه لبلد ميت فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من كل الثمرات » - از آسمان
 باران آمد ، زمین مرده بوی زنده گشت ، نبات و ازهار و انوار پدید آمد ، از خزینه
 قدرت باران رحمت آمد ، دلهای پژمرده بوی زنده گشت . یکی را تخم ندامت کشتند ،
 آب توفیق دادند ، زاهد گشت . یکی را تخم عنایت کشتند ، آب رعایت دادند ،
 قائب گشت . یکی را تخم هیبت کشتند آب تعظیم دادند عارف گشت .

پیر طریقت گفت : ملکا ! آب عنایت تو بسنگ رسید . سنگ بار گرفت .
 از سنگ میوه رست . میوه طعم و خوار گرفت . ملکا ! یاد تو دل را زنده کرد ، و تخم
 مهر افکند . درخت شادی رویانید ، و میوه آزادی داد . چون زمین نرم باشد ، و تربت
 خوش ، و طینت قابل ، تخم جز شجره طیبه از آن نروید ، و جز عبر عهد بیرون ندهد .
 اینست که الله گفت : « والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه » . قال بعضهم : طيبها بدوام
 الامن و عدل السلطان ، و طاعة المطيعين . و قال ابو عثمان : « هو قلب المؤمن يظهر

على الجوارح انوار الطاعات . «والذى خبث لا يخرج الا نكدا» قلب الكافر لا يظهر على الجوارح الا المخالفات .

۷- النوبة الاولى

قوله تعالى : « لقد أرسلنا نوحاً الى قومه » فرستادیم نوح را بقوم خویش « فقال يا قوم اعبدوا الله » گفت : ای قوم خدا را پرستید « ما لكم من اله غيره » نیست شما را خدای جز ازوی « انى اخاف عليكم » من می ترسم بر شما « عذاب يوم عظيم (۵۸) » از عذاب روزی بزرگ .

« قال المأ من قومه » سران قوم وی گفتند : « انا لنراك فى ضلال مبين (۵۹) » ما ترا در کمراهی آشکارا می بینیم .

« قال يا قوم » نوح گفت : ای قوم ! « ليس بى ضلالة » بمن هیچ کمراهی نیست « ولكنى رسول من رب العالمين (۶۰) » لکن من فرستاده ای ام از خداوند جهانیان .

« ابلاغكم رسالات ربى » میرسانم بشما پیغامهای خداوند خویش « و انصح لكم » و شما را نیک میخواهم « و أعلم من الله ما لا تعلمون (۶۱) » و از خدای آن دانم که شما ندانید .

« او عجبتم » شکفت میدارید « ان جاءكم ذكر من ربكم » که بشما آمد یاد کردی از خداوند شما « على رجل منكم » بر مردی هم از شما ، آدمی هم زبان شما « لينذرکم » تا آگاه کند و بیم نماید شما را « ولتتقوا » و تا پرهیزید از عذاب و خشم خدای « و لعلکم ترحمون (۶۲) » و تا مگر بر شما بیخشایند .

« فكدّ بوه » دروغ زن گرفتند و پرا « فأنجیناه » برهانیدیم او را « والذین

معه فی الفلک ، و ایشانرا که با او بودند در کشتی « فَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ، وَبِهَآءِ آبٍ بَكَشْتُمْ إِيَّاهُ ، وَبَدَّوْهُمُ الْغَاسِقُ » و ایشانرا که بدروغ فرا میداشتند سخنان مارا « أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (۶۳) » که قومی بودند ایشان از شناخت حق ناینبایان .

« وَآلِ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا » و فرستادیم به عاد مرد ایشان هود « قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ، إِيَّاهُ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ » ایشانرا گفت : ای قوم ! الله را پرستید « مَا لَكُمْ مِنْ آلَهِ غَيْرِهِ » نیست شما را خدائی جز از وی « أَفَلَا تَتَّقُونَ (۶۴) » از خشم و عذاب وی پرهیزید .
 « قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ » سران و سروران کافران از قوم وی گفتند : « إِنَّا لَنَرِيكَ فِي سَفَاهَةٍ » ما ترا درست خردی و نادانی می بینیم « وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكََاذِبِينَ (۶۵) » و ترا از دروغ زنان می پنداریم .

« قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ » گفت : ای قوم ! بمن هیچ سست خردی نیست « وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۶۶) » لکن من فرستاده ای ام از خداوند جهانیان .
 « أَبْلَغْكُمْ رَسُولَاتٍ وَآيَاتٍ » میرسانم بشما پیغامهای خداوند خویش « وَ إِنَّا لَكُمُ نَاصِحٌ أَمِينٌ (۶۷) » و من شما را نیکخواهی استوارم .

« أَوْعَجِبْتُمْ » شگفت میدارید « أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ » که بشما آمد یاد کردی از خداوند شما « عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ » بر مردی از شما ، آدمی همزبان شما « لِيُنذِرَكُمْ » تا آگاه کند و بیم نماید شما را « فَأَذْكُرُوا أَنْتُمْ خُلَفَاءَ » یاد کنید که شما را خلیفتان و پس نشینان زمین کرد « مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ » از پس قوم نوح « وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً » و شما را در آفرینش و قوام و صورت بسطت افزود زیادت کرد « فَأَذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ » یاد کنید نیکوکاریهای الله بر خویشان « لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ (۶۸) » تا مگر پیروز آئید .

« قَالُوا » گفتند قوم وی : « اجْتِنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ » بما آمدی تا

فرمائی ما را و کوئی ما را که خدائی پرستید یگانه « و نذر » و فرمائی ما را تا فرو
 گذاریم « ما کان یعبداً باؤنا » آنچه پدران ما می پرستیدند « فأتنا بما تعدنا » آن
 عذاب که ما را بآن تهدید می‌کنی ما آر « ان کنت من الصادقین (٦٩) » اگر از راستگویانی.
 « قال هود » هود گفت ایشانرا : « قد وقع علیکم من ربکم » واجب
 گشت شما را از خداوند شما « رجس و غضب » عذابی و خشمی « اتجادلوننی » با
 من پیکار میکنید « فی اسماء » در کار این پرستیدگان و نامهایی « سمیتموها انتم و
 آباؤکم » که شما و پدران شما آنرا نام نهادید « ما نزل الله بها من سلطان » فرو
 نفرستاد الله آن پرستیدگان را هیچ حجت [و پرستنده آنرا هیچ عذر] « فانظروا »
 چشم میدارید [آن عذاب را که می‌خواهید] « اننی معکم من المنتظرین (٧٠) » من با
 شما از چشم دارندگانم بودنی را .

« فأنجیناه » برهانیدیم هود را « والذین معه » و ایشان که با وی بودند
 « برحمة منا » ببخشایشی از ما « و قطعنا دابر الذین کذبوا بآیاتنا » و بریدیم بسخ
 ایشان که دروغ می‌شمردند پیغامهای ما « وما کانوا مؤمنین (٧١) » و ایشان گرویدگان
 نبودند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « لقد ارسلنا نوحاً الى قومه » - و هو نوح بن لامك بن متوشلخ
 بن اخنوخ ، وهو ادریس بن برد بن مهیائل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم ،
 و هو اول نبی بعد ادریس ، ارسله الله تعالى الى ولد قایل و من تابعهم من ولد شیث .
 و کان نوح نجاراً ، بعثه الله الى قومه ، و هو ابن اربعین سنة ، و بقى فی قومه یدعوهم
 الف سنة الا خمسين عاماً ، ثم عاش بعد الطوفان ستین سنة حتی کثر الناس و نشوا . و نام

وی مسکن بود و از بس که بر قوم خود نوحه کرد او را نوح نام کردند ، و نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد . هر روز که بر آمد شوخ تر و متمرّد تر و عاصی تر بودند ، و آخر از اول صعب تر و کافر تر بودند . همی گفتند : این آن مرد است که پدران ما او را خوار داشتند ، و از وی هیچ نپذیرفتند ، و هر روز ویرا چند بار بزدندی ، چنانکه بیهوش شدی . چون بهش باز آمدی ، گفتی : « اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون » . امید میداشت که ایمان آرند ، از آن همی گفت : « اغفر لقومی » تا آنکه او را گفتند : « لن یؤمن من قومك الا من قد آمن » . پس از ایمان ایشان نومید شد ، گفت : « رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً » . چون ایشان را دعوت کردی ، گفتی :

« یا قوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره » - کسانی « غیره » بجز خواند بر نعت « اله » . باقی برفع خوانند بر تقدیر : مالکم غیره من اله ، او مالکم اله غیره . « انی اخاف علیکم ، ان لم تؤمنوا » عذاب یوم عظیم ، یعنی یوم القیامه . این خوف ایجاب است نه خوف شک .

« قال الملأ من قومه » - الملا الاشراف و الکبراء یملؤون العین و القلب عند المشاهدة . قال ثعلب : الملا القوم و النفر و الرهط لیس فیهم امرأة . « انالتریک فی ضلال مبین » - ای بیسن ، لانه ضلال و باطل .

« قال یا قوم لیس بی ضلالة » - این باء لزوم است ، تأویله لیس فی ضلالة ، « ولکنی رسول من رب العالمین » - ارسلنی الیکم .

« ابلغکم » - بتخفیف قراءت بو عمرو است ، لقوله تعالی « ابلغکم رسالات ربی » ، « قد ابلغوا رسالات ربهم » . باقی همه بتشدید خوانند ، و اختیار بو عبیده و بو حاتم اینست ، لانها اجزل اللغتين ، و لقوله : « بلغ ما اتزل الیک من ربک » ، « وانصح لکم » النصح خلاف الغش ، ومعنی « انصح لکم » ای ادعوکم الی ما دعانی الله الیه ، « و

اعلم من الله في نزول العذاب بكم « ما لاتعلمون » انتم . اين سخن از بهر آن گفت که قوم نوح هرگز هلاك هيچ قوم و عذاب هيچ امت ندانسته بودند ، و نشنیده ، و امتهای ديگر همه آن بودند که هلاك قوم نوح شنیده بودند ، و همه پيغامبران قوم خود را بآن ترسانيدند ، چنانکه هود قوم خود را گفت : « ان جعلكم خلفاء من بعد قوم نوح » ، و صالح قوم خود را گفت : « ان جعلكم خلفاء من بعد عاد » ، و شعيب قوم خود را گفت : « ان يصيبكم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صالح » ، و يقال : « و اعلم من الله ما لاتعلمون » من انه غفور لمن رجع عن معاصيه ، و أن عذابه اليم لمن اصر عليها

و گفته اند: مهينان قوم نوح کهينان را گفتند: ما هذا الا بشر مثلكم فتتبعونه؟ اين بشری همچون شما است چرا بر پی او روید؟ نوح ایشان را جواب داد : « او عجبتم ان جاء کم ذکر من ربکم » - تعجب استنکار است و استنکار و انکار متقاربنند ، و در قرآن بیشتر تعجب بر معنی انکار است « ذکر من ربکم » - اين ذکر بمعنی رسالت است ، و در قرآن اين را نظاير است : « علی رجل منکم » من جملتکم ، تعرفون نسبه ، لينذرکم العذاب فی الدنيا ، و لتتقوا ، عبادة الا صنم ، و لکی ترحموا فلا تعذبوا ، فکذبوه یعنی نوحاً .

«فأنجيناه» یعنی من الطوفان ، « والذين معه » فی الفلك . خلاف است میان هلمّا که عدد ایشان که با نوح در کشتی بودند چند بود؟ ابن اسحق گفته کس بودند از مردان: نوح و سه پسر و شش کس ديگر، که بوی ايمان آورده بودند ، و زنان ایشان. قتاده گفت و ابن جريج و محمد بن کعب القرظی که هشت کس بودند : نوح و زن وی و سه پسر : سام و حام و يافث و زنان ایشان . ابن عباس گفت : هشتاد کس بودند چهل مرد و چهل زن . پس رب العالمين همه را عقيم کرد که از ایشان نژاد نه پيوست

مکر سه پسر نوح، سام و حام و یافث و خلق همه از نژاد ایشان اند. زهری گفت: عرب و اهل فارس و روم و شام و یمن از فرزندان سام، و ترک و صقالیه و یاجوج و ماجوج از فرزندان یافث، و سند و هند و زنج و حبشه و بربر و نوبه و همه سیاهان از فرزندان حام. و سیاهی ایشان از آن بود که حام در کشتی با اهل مباشرت کرد، و نوح دعاء کرد تا رب العزة نطفه وی بگردانید.

تاریخیان گفتند: ولد یافث هفت برادر بودند: ترک و خزر و صقلاب و تارسی و منسک و کماری و الصین، و مسکن ایشان از حد مشرق تا جهت شمال بود. و ولد حام نیز هفت برادر بودند: سند و هند و زنج و قبط و حبش و نوبه و کنعان، و مسکن ایشان از حد جنوب تا دبور و تاصبا بود، و سام را پنج پسر بود: ارم و ارفخشد و عالم و یفر و اسود. و عالم پدر خراسان بود، و هو خراسان بن عالم بن سام بن نوح. و اسود پدر فارس بود، و هو فارس بن الاسود بن سام، و یفر پدر روم بود، و هو الروم بن الیفر بن سام و میگویند: سام را پسر بود نام وی تارخ، و این تارخ پدر کرمان و ارمین بود، کرمان بن تارخ بن سام. و ارمین بن تارخ بن سام صاحب ارمینیه این دیار و بلاد معروف همه بنام ایشان بازخوانند. و ارم مهبینه پسران سام بود، و هفت پسر داشت: عاد و ثمود و صحرار و طسم و جدیس و جاسم و وبار.

مسکن عاد بزمین یمن بود، و ثمود از حد حجاز تا به شام، و طسم به عمان و بحرین، و جدیس بزمین یمامه، و صحرار از حد طائف تا ببحال طییء، و جاسم از حد حرم تا به صفوان، و وبار بزمین وبار، و این اولاد ارم بزبان عربی مخصوص بودند، و ایشان عرب اول بودند که نسل و نژاد ایشان هم در آن عهد بریده گشت. «فكذبوه فأنجیناه و الذین معه فی الفلك فأغرقنا الذین كذبوا بآياتنا انهم

كانوا قوماً عَمِينَ» - ای عمو! عن الایمان والهدی ، وعمیت قلوبهم عن معرفة الله و قدرته .
 « وَاِلٰى عَادِ اخَاهُمْ هُودًا » - « اخاهم » منصوب است به ارسال ، یعنی : وَاَرْسَلْنَا
 اِلٰى عَادِ اخَاهُمْ ، این برادری در نسب است نه در دین ، و هُود از صمیم قوم عاد بود و
 اشراف ایشان ، و هو هُود بن خالد بن الخلود بن عیص بن عملیق بن عاد ، وایشان
 را عَمَالِقه از بهر آن گویند که فرزند ان عملیق اند ، و هو عملیق بن عاد بن ارم بن
 سام بن نوح ، هود ایشانرا گفت : « يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرِهِ افَلَا تَتَّقُونَ ،
 تقوی نامی است همه هنرها را ، و در قرآن بیشتر بمعنی توحید است .
 « قَالَ الْمَلَأُ الَّذِیْنَ كَفَرُوا » من قومه « اَنَا لَنُرِیْكَ فِیْ سَفَاهَةٍ » - السَّفَاهَةُ خُفَّةُ
 الْعِلْمِ وَالرَّأٰی ، يقال : ثوب سفیه ، اذا كان خفیفاً . « وَاَنَا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِیْنَ » - فیما
 تَدْعٰی مِنَ الرِّسَالَةِ .

« قَالَ يَا قَوْمِ لَیْسَ بِیْ سَفَاهَةٍ » - این دلیل است بر حسن ادب وی و نیکوئی
 جواب در مخاطبه ، که آن سفاهت که باوی نسبت کردند از خود نفی کرد ، و بر آن نیفزود
 آنکه گفت : « وَلٰكِنِّیْ رَسُوْلٌ مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِیْنَ » - دلیل است که مردم بوقت ضرورت و
 حاجت روا باشد که صفت خود باز کند ، و از خصال حمیده خود خبر دهد بر وجه اخبار
 نه بوجه تمدح . « اَبْلَغْكُمْ رَسَالَاتِ رَبِّیْ » - الّتی اَرْسَلْنٰی بِهَا اِلَیْكُمْ ، « وَاَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ »
 فیما اَدْعُوْكُمْ اِلَیْهِ ، مَخْلَصٌ فِیْمَا اُوْدِیَ اِلَیْكُمْ ، « اٰمِیْنُ » عِنْدَ اللَّهِ عَلٰی مَا اَبْلَغْكُمْ عَنْ اللَّهِ . و
 يقال : اٰمِیْنٌ عِنْدَکُمْ اِیْ کُنْتَ فِیْکُمْ اٰمِیْنًا فَکِیْفَ تَکْذِبُوْنِیْ ؟

« اَوْ عَجِبْتُمْ اِنْ جَاءَکُمْ ذٰکِرٌ مِّنْ رَبِّکُمْ عَلٰی رَجُلٍ مِّنْکُمْ لَیْنَدُرْکُمْ » - سبق تفسیره .
 « وَاِذْ کَرُوْا اِذْ جَعَلْکُمْ خُلَفَآءَ مِنْۢ بَعْدِ قَوْمِ نُوْحٍ » - میگوید : یاد کنید این نعمت که الله
 با شما کرد که شمارا ساکنان زمین کرد از پس قوم نوح ، و مساکن و منازل و اموال
 ایشان بشما داد . و کان مساکنهم فِی الْاَحْقَافِ مِنْ رَمَلٍ عَالِجٍ مِنْ حَضَرِ مَوْتَ اِلٰی

بحر (۱) عمان .

« و زاد کم فی الخلق بسطة »- این خلق را دو معنی گفته اند : یکی آنکه بمعنی خلقت است . میگوید: شمارا در خلقت و صورت افزونی داد که بالای ایشان دوازده کز بود بیک قول ، و هفتاد کز بیک قول ، و هشتاد کز بیک قول ، و از منکب ایشان تا بانگشتان دوازده کز بود . کلبی گفت : دراز ترین ایشان صد کز بود ، و کوتاه ترین ایشان شصت کز . وهب گفت : سر ایشان چند قبه ای بود عظیم ، و چشم خانه ایشان ددان بیابانی در آن رفتندی، و آنرا مسکن و مأوی گرفتندی (۲) معنی دیگر . « و زاد کم فی الخلق بسطة » ای : فی الناس قوة و غلبة علیهم . میگوید: شمارا افزونی داد تا بر مردمان تطاول کردید ، و بر ایشان غلبه کردید . و این آن بود که عادیان در عهد خویش بر همه اولاد سام و حام و یافت غلبه کردند ، و مستولی گشتند ، و این در عصر شدید بن عملیق بود ، که پسر برادر را ضحاک بن علوان بن عملیق بر فرزندان سام انگيخت تا ایشان را مقهور کرد ، و ولایت و دیار ایشان بگرفت ، و برادر ضحاک را غانم بن علوان بر فرزندان یافت انگيخت ، و ایشانرا مقهور کرد ، و ابن عم خویش را الولید بن الریان بن عاد بن ارم بر فرزندان حام انگيخت ، تا مهینان ایشانرا کشت ، و بر ملک ایشان مستولی شد ، و مهینه فرزندان حام در آن عصر مصر بن القبط بن حام بود که در زمین مصر وی بنا کرد ، و بنام وی باز خوانند . و گفته اند : ریان بن الولید که در روز کار یوسف (ع) ملک مصر بود ، و ولید بن مصعب که فرعون موسی بود ، و جالوت جبار که داود او را کشت ، این همه از فرزندان ولید بن ریان بن عاد بودند . اینست که رب العالمین گفت : « زاد کم فی الخلق بسطة » .

۱- در هر دو از نسخه الف وج ، شجر ضبط شده است .

۲- الف : رفتندید ... گرفتندید .

«فان کروا آلاء الله» - ای: انعم الله علیکم ، فوحدوه «لعلکم تفلحون» - لکی تفلحوا فلا تعبدوا غیره .

«قالوا اجئتنا لنعبدا الله وحده» - یعنی اجئتنا لتأمرنا وتقول لنا ؟ عادت عرب است که قول در نظام سخن فراوان فرو گذارند ، از بهر آنکه مخاطب را بآن دانش بود ، آن را مختصر فرو گذارند ، چنانکه گفت : «واذ یرفع ابراهیم القواعد» الی قوله : «ربنا» یعنی و هما یقولان : «ربنا» ، «یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا» یعنی یقولون ربنا . «فأتنا بما تعدنا» من العذاب «ان کنت من الصادقین» فی العذاب الذی تعدنا به . عرب وعد گویند در خیر و در شر ، و وعید نگویند مگر در شر ، و بشارت گویند در خیر و در شر ، و نذارت نگویند مگر در شر .

«قال قد وقع» - هود گفت ایشانرا : «قد وقع» ای وجب ، چنانکه آنجا گفت «فقد وقع اجره علی الله» ای وجب ، مبگوید : واجب گشت شمارا از خدای عذاب و خشم . رجز و رجز نام عذاب است . «انجادلوننی فی اسماء سمیتموها» - یقول : اتخاصموننی فی اصنام سمیتموها «انتم و آباؤکم» اسماء لاتستحقها . «ما نزل الله بها من سلطان» ای سمیتوها آلهة من غیر کتاب فیہ حجة و بیان . این مجادله درین موضع همان محاجه است که در سورة البقره باز گفت از خصم ابراهیم : «الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه» ؟ و در سورة الانعام گفت : «و حاجه قومه» . این محاجه و این مجادله آنست که پیکار میکردند ، و داوری میجستند بر حق خدائی بتان را درست کردن و ایشان را بحق خدائی سزا تر دیدن . «فانتظروا» ان یأتیکم ما اعدکم . «انی معکم من المنتظرین» مواعید الله .

«فأنجیناه» یعنی : هود آ عند نزول العذاب ، «والذین معه» یعنی من آمن به «برحمة منا» ای بنعمة منا علیهم ، و كذلك حکم الله ان ینجی الانبیاء والمؤمنین .

« و قطعنا دابر الذین کذبوا بآیاتنا » - ای اهل کتاهم هلاک استیصال . قطع دابر درین موضع و در سه جایگاه دیگر در قرآن در موضع بیخ بریدن نهاده است . دابر هر چیز آخر آنست . « واللیل اذا ادبر » یعنی اذا تأخر . معنی « و قطعنا دابر » آنست که هلاک کردیم پسینه ایشان، چنانکه جای دیگر گفت : « فهل تری لهم من باقیة » . « وما کانوا مؤمنین » یعنی لو بقوا ما کانوا لبؤمنوا .

اما قصه قوم عاد و هلاک شدن ایشان بباد عقیم بقول سدی و ابن اسحق و جماعتی مفسران آنست که : ایشان قومی بودند بت پرستان و گردنکشان ، و در زمین بتباهشکاری میرفتند ، و بر خلق عالم برتری مبحثند ، و مسکن ایشان دیار یمن و حضرموت بود تا بعد عمان ، و بر سر کوههای بلند خود را خانهها ساختند و قصرها و مصانع ، چنانکه الله خبر داد از ایشان : « و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون » ، و چون کسی را عقوبت میکردند ، از بالای آن قصرها بزیر می افکندند ، و عالمیان را مقهور و مأسور خود کرده بودند ، و سر به پیراهی و بت پرستی و شوخی در نهاده تا آنکه که رب العزة بایشان هود پیغامبر فرستاد ، و ایشان در طغیان و تمرد بیفرودند ، و پیغام خدای نشنیدند ، و پیغامبر خدای را حرمت نداشتند . چون تمرد و بی حرمتی و بیباکی ایشان بغایت رسید ، باران از ایشان وا ایستاد ، و نبات از زمین بر نیامد ، و سه سال درین قحط و رنج و بلا بماندند . پس قومی را از وجوه و اعیان خود اختیار کردند ، و زمین حرم فرستادند به مکه ، خانه خدا ، و کعبه معظم مقدس ، تا آنجا دعا کنند ، و باران خواهند ، و ایشان در زمان خویش کعبه را معطم و مشرف و محترم داشتندی ، و آنجا دعا کردند ، و از خدای حاجتها خواستندی (۱) .

و سکن حرم در آن روز کار عمالقه بودند هم از نسب ایشان و قوم ایشان ،

پس چون آن قوم بیامدند ، و ایشان هفتاد مرد بودند ، سران و مهتران ایشان سه کس بودند : قیل بن عنز و لقمان بن العاد الاصغر و مرثد بن سعد . این قوم آمدند و بیرون از مکه به معاویه بن بکر فرو آمدند ، مردی بود از نسب ایشان .

و سید عمالقه ، معاویه ایشان را يك ماه مهمان داری کرد . پس از يك ماه در حرم شدند تا دعا کنند . مرثد بن سعد در میان ایشان مسلمان بود . ایمان خویش پنهان میداشت . آن ساعت که ایشان عزم کردند تا در حرم شوند ، گفت : ای قوم ! بدعاء شما کاری بر نیاید ، و شمارا باران نفرستند . باز گردید ، و نخست پیغامبر خویش ایمان آرید ، تا کار شما راست شود ، و در بسته گشاده گردد . ایشان چون از ایمان وی خبر بیافتند او را از میان قوم خود بیرون کردند ، و در حرم نگذاشتند . پس جمله بحریم در آمدند ، و رئیس ایشان قیل بن عنز دست برداشت و دعا کرد ، گفت : الهنا ! ان کان هوداً صادقاً فاسقنا فآءا قد هلكنا . و گفته اند : دعا این بود که : اللهم انی لم اجیء لمریض فادویه ولا لأسیر فأفادیه . اللهم اسق عاداً ما کنت تسقیه . و آن عادیان که باوی بودند بمتابعت وی دست برداشته که : اللهم اعط قیلاً ما سألک واجعل سؤلنا مع سؤلہ . مگر لقمان عاد که خود را از آن دعوت وا ببردن برد ، گفت : اللهم انی جئتک وحدی فی حاجتی فاعطنی سؤلی .

پس رب العزة جل جلاله سه پاره میغ فرستاد بسه رنگ : یکی سیاه ، یکی سرخ ، یکی سفید ، ندائی شنید از میان میغ که : یا قیل ! اختر ایها شئت . ای قیل ! ازین سه آن یکی که خواهی اختیار کن قیل ابر سیاه اختیار کرد ، گفت : آن را آب بیشتر بود ، پس ندائی شنید از هوا که : اخترت رماداً رمداً لا یبقی من آل عاد احداً . پس رب العالمین آن ابر سیاه بدیار عاد فرستاد . عادیان چون آنرا بدیدند خرم گشتند ، و شادی نمودند ، و از آن شادی خمر و زمر بر عادت خویش پیش نهادند ، و

طرب کردند . این است که رب العزة گفت : «فلما رأوه عارضاً مستقبل اوديتهم قالوا هذا عارض ممطرتنا» . تا زنی از میان ایشان نام وی **مهدد** در آن میغ نظر کرد . پاره‌های آتش دید که از پیش آن می‌افتاد و مردانی را دید در آن میغ که آنرا میراندند ، و آتش از ایشان می‌افتاد ، آن زن فریاد برآورد ، و اویلا کرد ، و قوم خود را خبر داد که چه دید در آن حال . رب العزة باد عقیم بر ایشان فرو گشاد چنانکه گفتا : « فاما عاد فاهلكوا بريح صرصر عاتية » ، « وفی عاد از اُرسلنا علیهم الريح العقیم » .

روی **عمرو بن شعيب** عن ابيه عن جده ، قال : اوحى الله تعالى الى الريح العقیم أن تخرج على قوم عاد فتنتقم له منهم . فخرجت بغیر کید علی قدر منخر نور ، حتی رجفت الارض ما بين المغرب و المشرق ، فقال الخزان لن نطيقها ، و لو خرجت علی حالها لأهلك ما بين مشارق الارض و مغاربها . فأوحى الله اليها ان ارجعی و اخرجی علی قدر خرت الخاتم ، فرجعت ، فخرجت علی قدر خرت الخاتم .

و روی أن الله امر الريح فأهالت عليهم الرمال ، فكانوا تحت الرمل سبع ليال و ثمانية ايام ، لهم انين تحت الرمل . ثم امر الريح فكشفت عنهم الرمال ، فاحتملتهم فرمت بهم فی البحر . **سدى** گفت : باد فرو گشادند بایشان ، و ایشان را با آن شخصیهای عظیم بر میگرفت ، و بر هوا می‌برد ، و چنانکه بر مرغ را گرداند ، اندر هوا ایشان را میگردانید ، و نیست میکرد ، و از بیم در خانها می‌گریختند ، و آن باد همچنان در خانهای ایشان را بر دیوار میزد ، و بست میکرد ، و بیرون می‌افکند . پس رب العزة مرغانی را پدید آورد ، مرغهای سیاه ، و ایشان را بر گرفت و بدریا افکند . و روی زمین از ایشان **باك** شد ، و **هود** پیغامبر در آن وقت عذاب اندر حظیرای نشسته بود ، و از آن باد جز نسیمی خوش بوی نمیرسید .

و آن قوم که در مکه دعا کردند ، هنوز از **حله معاوية بن بكر** بنرفته

بودند که خبر هلاک عاد بایشان رسید ، و ایشانرا گفتند : هر یکی خود را اختیاری کنید ، و حاجتی خواهید ، تا حرمت کعبه را اجابت یابید . مرثد بن سعد گفت : « اللهم ! أعطني برأ و صدقاً . بار خدایا ! نیکی و راستی و پاکی خواهم . رب العالمین دعاء وی اجابت کرد ، و آنچه خواست بوی داد . قیل بن عنز را گفتند : تو چه خواهی ؟ و چه حاجت داری ؟ گفت حاجت من آنست که با من همان کنند که با عاد کردند ، که پس از ایشان مرا زندگانی بکار نیست ، و بی ایشان مرا روزگار نیست ، در آن حال اورا عذاب رسید و هلاک شد . لقمان بن عاد را گفتند : تو چه خواهی ؟ گفت : مرا عاد بکار نیست . من خویشتن را آورده‌ام ، و از بهر خود حاجت می‌خواهم مرا عمر درازی باید عمر هفت کر کس . قال : فعمّر عمر سبعة انسر ، فکان يأخذ الفرخ حين یخرج من بوضه ، حتی اذا مات اخذ غیره ، فلم یزل یفعل ذلک حتی اتی علی السابع ، فکان کل نسیعیش ثمانین سنة ، فلما لم یبق غیر السابع قال ابن اخی لقمان یا عم ! ما بقی عمرک الا هذا النسر . فقال له : یا ابن اخی اهدا لبد ، ولبد بلسانهم الدهر . فلما انقضى عمر لبد ، طارت النسر غداة من رأس الجبل ، ولم ینهض لبد فیها ، وکانت نسر لقمان لا تغیب عنه ، انما هی بعینه . فلما لم یر لقمان لبد نهض مع النسر ، و قام الی الجبل ، لینظر ما فعل لبد . فوجد لقمان فی نفسه وهناً لم یکن یجده قبل ذلک . فلما انتهى الی الجبل ناداه : انهض یا لبد ! فذهب لینهض ، فلم یستطع ، فسقط و مات ، و مات لقمان معه ، و فیه جرى المثل : اتی امد علی لبد .

و هب گفت : پس از آنکه رب العزة عاد را هلاک کرده بود ، هود پیغامبر از آنجا بمکه شد باجماعتی مؤمنان که بوی ایمان آورده بودند ، و بمکه همی بودند ، تا از دنیا بیرون شدند . اینست که رب العالمین گفت : « فأنجیناهم و الذین معه برحمة منا » یعنی حین نزل العذاب ، « و قطعنا دابر الذین کذبوا بآیاتنا » ای استأصلناهم ، و أهلکناهم

عن آخرهم بالريح ، « وما كانوا مؤمنين » .

قال عبد الرحمن بن سابط بين الركن والمقام و زمزم قبر تسعة وتسعين نبياً ، و ان قبر هود و شعيب و صالح و اسمعيل فى تلك البقعة . و روى عن على : و ان قبر هود بحضرموت فى كتيب احمر .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « لقد ارسلنا نوحاً الى قومه » الآية - ميگوید : نوح را بقوم وی فرستادیم و امت وی همان بودند ، و در زیر علم رسالت وی بیش از آن نامدند ، و آنکه در هزار ، کم پنجاه سال ، که ایشانرا دعوت کرد ، از هشتاد کم يك مرد که مؤمن بودند عقد هشتاد تمام نشد ، و نوح همچنان دعوت همی کرد ، و امید همی داشت ، تا آیت آمد که : « لن يؤمن من قومك الا من قد آمن » . نوح چون از ایشان نومید گشت ، گفت : « رب لا تنذر على الارض من الكافرين دياراً » .

باز مصطفی عربی رسول قرشی (ص) که فرستادند ، بکافه خلق فرستادند ، و جهانیان را همه از روی دعوت زیر علم نبوت و رسالت وی در آورند ، و فرمان آمد که : یا محمد ! نومید مشو که تو رحمت جهانیانی ، و امان بندگانی ، تا نه بس روزگار بینی گروه گروه از عالمیان روی بعزت اسلام نهاده ، و بساط ایمان در عالم گسترده ، و خورشید شرع مقدس از افق دولت نبوت تو بر آمده ، و بمکان عز تو وجاه و منزلت تو این دین اسلام قوی گشته ، ورشته دولت آن بادامن ابد پیوسته : « و رأيت الناس يدخلون فى دين الله افواجا » نوح همی گفت : بارخدایا ! از کافران دیار مگذار ، و مصطفی قرشی (ص) همی گفت : بارخدایا ! در عالم کفر مگذار . چون سید (ص) این دعا کرد ، از حضرت عزت ندا آمد که : یا محمد ! دل خوش دار ، که اگر از دور فلك يك روز بیش نماند ، و آن

روز بوقت نماز دیگر رسیده باشد، جبرئیل را فرمایم، تا شاخ آفتاب درین میدان علی بگیرد، و نگذارد که شب آید، تا در آن باقی روز شادروان شرع ترا بشرق و غرب باز کشم، نه درهند و ثنی گذارم، نه در روم چلیپائی، نه در هیچ سینه ظلمت شرکی، نه در هیچ دل زحمت شکی، نه در پنجه شیر قهری، نه در نیش ماری زهری، و این کار در نیمه آخر خواهد بود که مصطفی (ص) گفته: «خیر هذه الامة اولها و آخرها».

نوح را بقوم خود فرستادند، گفتند: «أندرقومك من قبل أن يأتهم عذاب اليم» مصطفی را بخلق فرستادند، گفتند: «بشر المؤمنين بأن لهم من الله فضلاً كبيراً». از بهر آنکه نوح را بعقوبت فرستادند، و مصطفی را برحمت. نه بینی که در حق نوح بیم فرا- پیش داشت، و مغفرت بپس (۱) داشت، گفت: «ان يأتهم عذاب اليم»، پس باخر گفت: «يغفر لكم من ذنوبكم»، و در حق مصطفی بشارت و رحمت فرا پیش داشت و بیم واپس داشت: «انا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً». چون نوح دعا کرد که: «رب لا تذر علی الارض من الكافرين دياراً»، جبرئیل آمد، گفت: یا نوح! بر دشمنان دعا کردی! دوستان را دعا کن. گفت: از خود بدیگری نپردازم: «رب اغفر لی». گفت: یا نوح! سلطان رحمت دست کرم فرو گشاده بفرزای. نوح گفت: «ولو الدی»، جبرئیل گفت. عقوبت بدان فراوانی خواستی، و رحمت بدین اندکی! گفت: «ولمن دخل بیتی مؤمناً». جبرئیل گفت: بفرزای که هنوز اندک است، گفت: «والمؤمنين والمؤمنات». سید را گفتند. یا محمد! تو چه میگوئی؟ گفت ما را در بدایت این کار این ادب در آموختند که: «واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين»، همی گویم: «اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات»، لاجرم چون بود مصطفی (ص) همه نصیب خلق بود و همه بامت مشغول بود. رب العالمین ویرا نیابت داشت، و بی وی کار وی راست کرد، و خصم وی را حواب داد.

چون دشمنان گفتند : مجنون است وضال ، رب العزة گفت : « ما انت بنعمة ربك بمجنون ، « ماضل صاحبکم وما غوی ، و نوح که بخود مشغول بود ، چون او را گفتند : « انال نریک فی ضلال مبین ، « جواب هم خود داد که : « یا قوم لیس بی ضلالة ولكنی رسول من رب العالمین . فشتان بین من دفع عن نفسه ، و بین من دفع عنه ربه .

و همچنین فرق است میان کسی که گوید : « لکی رسول من رب العالمین ، « و کسی که حق جلّ جلاله از بهر وی گوید : « یس و القرآن الحکیم . انک لمن المرسلین ، « آن تفرقت است و این جمع . آن صفت مرید است ، و این نعت مراد ، و بینهما بون بعید .

« ابلاغکم رسالات ربی » - هر چند پیغام میرسانم ، و نصیحت میکنم ، لکن میدانم که خسته قهر ردّ ازلی را لطف نصح ما بکار نیاید ، و گفت ما در وی اثر نکند : من اسقطته القسمة لم تنعشه النصيحة .

قوله : « او عجبتم ان جاء کم ذکر من ربکم » - عجب آنست که شخص رسول را بر سولی شکفت میداشتند ، و دست تراشیده خود را بخدائی می پسندیدند ، و شکفت نمی داشتند . اینست کمال جهالت و غایت ضلالت ! و از این عجب تر آنست که رب العزة جل جلاله با آن تمادی و طغیان ایشان ، و آن گفت نا سزای ایشان نعمت این جهان بایشان روان میدارد ، و هیچ بازنگیرد ، و نیک خدائی خود با یاد ایشان میدهد که : « و اذ کروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح و زادکم فی الخلق بسطة » - میگوید : منتهای من بر خویشان یاد کنید ، که شما را ساکنان زمین کردم ، و پس از گروهی که گذشتند شما را جهانداران کردم ، و شما را نعمت و دسترس تمام دادم ، و آنکه بر خلقت و قوت شما را بر جهانیان افزونی دادم . از حق نعمت بدین تمامی ! و از ایشان کفر بدان صعبی !

مصطفی (ص) گفت : « ما احد اصبر علی ازی یسمعه من الله عزوجل . یدعون

له ولدأ و هو یرزقهم و یعافیهم . آنکه دیگر باره بر سبیل تأکید گفت : « فازکروا
 آلاء الله ، لکن چه سود که دیده حق بین و سمع صواب شنو نداشتند : « انهم عن السمع
 لمعزلون ، « ام تحسب أن اکثرهم یسمعون او یعقلون ؟ ! چون پذیرد پند دلی که مهر
 شقاوت در آن زده اند ؟ ! و چه بیند دیده ای کش از بینائی محروم کرده اند ؟ !
 و ما انتفاع اخی دنیا بمقلته اذا استوت عنده الانوار و الظلم !

۸- النوبة الاولى

قوله تعالى : « و الی ثمود اخاهم صالحاً » و فرستادیم به ثمود مرد
 ایشانرا و کس ایشانرا صالح « قال یا قوم ، ایشانرا گفت : ای قوم ! « اعبدوا الله ،
 خدایرا پرستید « مالکم من اله غیره » نیست شما را خدائی جز از او « قد جاء تکم
 بینه من ربکم » بشما آمد از خداوند شما نشانی روشن « هذه ناقة الله ، آنک این
 ماده شتر خدای است « لکم آية » تا شما را نشانی بود [باز نمودن قدرت را و معجزت
 بود درست کردن نبوت صالح را] . « فذروها ، گذارید آنرا « تأکل فی ارض الله ،
 تا می خورد در زمین خدای « ولا تمسوها بعوء ، و آن هیچ بدی مرسانید « فیاخذکم
 عذاب الیم (۷۲) ، که فرا گیرد شما را عذابی درد نمای .

« و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد عاد » و یاد کنید که شما را پس-
 نشینان جهان کرد پس عاد « و بواکم فی الارض ، و شما را در زمین جای داد
 « تتخذون من سهولها قصوراً ، میکنید هر جای که از زمین خاک نرم است کوشکها
 « و تمنحون الجبال یوتا ، و می تراشید هر جای که سنگ است و کوه ، خانها
 « فاذکروا آلاء الله ، نعمتهای الله بر خود یاد میکنید « ولا تعثوا فی الارض مفسدین (۷۳) ،
 و در زمین بپناهکاری و فساد مروید .

« قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ » سران قوم او که گردنکشان بودند از حق ، گفتند : « لِلَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا » بیچارگان و زبون گرفتگان قوم صالح را « لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ » ایشان را که گرویدگان بودند از ایشان « اتعلمون » شما چنان می دانید « أَنْ صَالِحًا مَرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ » که صالح فرستاده ایست از خدای خویش ؟ « قَالُوا » آن مستضعفان جواب دادند « إِنَّمَا بِمَا أَرْسَلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۷۴) » ما بآن پیغام که ویرا بآن فرستاده اند مصدقان و گرویدگانیم .

« قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا » گردنکشان قوم گفتند : « إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۷۵) » ما بآنچه شما بآن گرویده اید کافر و ناگرویدگانیم .

« فَعَقَرُوا النَّاقَةَ » پی زدند و بکشتند ماده شتر را « وَعَتُوا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ » و گردن کشیدند از فرمان خداوند خویش « وَقَالُوا » و گفتند : « يَا صَالِحُ اتِّنَا بِمَا تَعْدُنَا » ای صالح بما آر آنچه ما را وعده می دهی از عذاب « إِنَّ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷۶) » اگر از فرستادگان اوئی .

« فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ » فراگرفت ایشانرا بانگ و جنبش « فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ » بامداد کردند در سراپهای خویش « جاثمین (۷۷) » بروی در افتاده و بر جای مرده . « فَتَوَلَّى عَنْهُمْ » برگشت صالح از ایشان [که ایشان را مرده دید] « وَقَالَ يَا قَوْمِ » و گفت : ای قوم « لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي » شما رسانیدم پیغام خداوند خویش « وَنَصَحْتُ لَكُمْ » و شما را نیک خواستم و بنیکی فرمودم « وَلَكِنْ لَا تَحِبُّونَ النَّاصِحِينَ (۷۸) » لیکن شما نیکخواهان را دوست نداشتید .

النوبة الثانية

قوله تعالى : «وَالِي ثَمُودَ إِخَاهُمْ صَالِحًا» - ثمود ایدر (۱) نام قبیله است و

ایشانرا عاد آخر گویند، که از پس عاد اول درآمدند، و جد ایشان ثمود بن عاد بن ارم بن سام بن نوح بود، و هو اخو جدیس، در عصر خویش جهانداران بودند ازین طایفان و متمردان و جباران. بت پرستیدند و بازار کفر بر ساختند، و آنرا تعظیم نهادند، و آیات و وحدانیت الله جل جلاله کافر گشتند، تارب العالمین هم از نسب و قوم ایشان بایشان پیغامبر فرستاد، و ایشانرا بدین اسلام و ملت حق، و عبادت الله دعوت کرد. اینست که رب العالمین گفت: «والی ثمود» یعنی: وارسلنا الی ثمود «اِخاهم» یعنی فی النسب لا فی الدین «صالحاً»، و هو صالح بن عبید اشرفهم نسباً و اوسطهم داراً، و اکرمهم نفساً.

چون صالح بایشان آمد پیغامبری، جوان بود روز کار دراز ایشان را دعوت کرد. تا پیر گشت، و از ایشان جز طائفه‌ای اندک نگریدند، پس ایشانرا روز عیدی بود همه بهم آمدند در آن عید خویش، و صالح با ایشان، همه گفتند صالح را: «ما انت الا بشر مثلنا فأت بآية ان كنت من الصادقين». تو بشری همچون مائی. اگر آنچه میگوئی و دعوی میکنی که پیغامبر خدایم، راست است که مگوئی، پس نشانی بیاور و آیتی بنمای. رئیس ایشان جندع بن عمرو صالح را گفت، و ازو درخواست که ازین سنگ نافه‌ای برون آر اگر می راست گوئی که پیغامبرم، تا بتو ایمان آریم. و آن سنگی بود عظیم، تنها، بهیچ کوه نپیوسته، از زمین برآمده، در آن ناحیت حجر، و این حجر مسکن و دیار ثمود است، میان حجاز و شام. صالح رفت، و بحکم درخواست ایشان دو رکعت نماز کرد، و بتضرع و زاری دعا کرد، تا آن سنگ همچون شتری آبستن شکم باز کرد، و فرا جنبش آمد، و شکافته گشت، و نافه‌ای نیکو آبستن بوقت زادن رسیده از آن سنگ بیرون آمد، و هم در آن حال براد، و بچه‌ای همچون خود بزرگی و تمامی بنهاد. صالح گفت: «قد جاء تکم ینة من ربکم» آنک آیت که

خواستید آمد، نشانی آشکارا، حجتی روشن از خداوند شما، که دلالت میکند بر صدق نبوت من. آنکه تفسیر کرد، گفت: «هذه ناقة الله لكم آية» - نصب علی النعت، و «ناقة» الله، بر سبیل تخصیص گفت همچون بیت الله، و گفته اند اضافت با خود کرد که خلق را در آن سعی و تصرف نیست، و صلب نرینه و رحم مادینه در میان نیست، و جز بتکوین و قدرت الله حدوث آن نیست. چون ناقة از آن سنگ بیرون آمد در صحرا با بچه خویش میچرید، در تابستان بکوه و در زمستان بهامون، و چهارپایان و مواشی ایشان از آن می ترسیدند، و می رمیدند، و آبشخور برایشان تنگ کرده، که يك روز ناقة و بچه را بود، و يك روز ایشان را، چنانکه الله گفت: «هذه ناقة الله لها شرب ولكم شرب يوم معلوم». پس جندع بن عمرو از میان قوم ایمان آورد. دیگران همه بر گشتند، و در طغیان بیفرودند.

«فندروها تأكل في ارض الله» - ای خلّوا عنها، فلتأكل حيث شاءت من عشب الارض و خلاها، ای سهل الله لكم امرها فليس عليكم منها مؤنة. «و لا تمسوها بسوء» - ای لا تقربوها بنحر و عقر «فياخذكم عذاب اليم» و جيع في الدنيا.

«واذكروا اذ جعلكم خلفاء من بعد عاد» - ای من بعدهم لا كههم. «و بواكم في الارض» - ای: و انزلکم فی الارض بعد الهالکین من القرون قبلکم. يقال: بواؤك في هذه الدار، و بوات هذه الدار لك. آنکه تفسیر «وبواكم في الارض» کرد، گفت: «تتخذون من سهولها قصورا» - کوشکهای عظیم میساختند در زمین هامون، اما عمرهای ایشان دراز بود، و آن کوشکها که از گل ساخته بودند و فاء عمر ایشان نمی کرد. بروز کار دراز خانهاشان خراب گشت، و ایشان هنوز زنده. پس در میان کوه سنگ بریدند، و تراشیدند، و خانها ساختند، فذلك قوله: «و ثمود الذين جابوا الصخر بالواد». جای دیگر گفت: «تنحتون من الجبال بيوتا فارهين»، آنکه گفت: «فاتقوا الله و اطيعون».

ولا تطيعوا امرا المسرفين». آن خداوند که شما را این نعمت و قوت داد از خشم عذاب وی پرهیزید ، و او را فرمان بردار باشید و کز افکاران و مفسدان را فرمان مبرید . همانست که درین آیت گفت : « فاذكروا آلاء الله و لاتعثوا فی الارض مفسدین » - عثی یعنی و عاث یعنی هر دو یکسان است ، ای : لاتسیروا فی الارض مفسدین .

« قال الملأء - وهم الکبرآء والعظماء من قوم صالح الذین استکبروا » یعنی الذین تکبروا عن الایمان ، « للذین استضعفوا » یعنی المؤمنین . آنکه تفصیل داد ، و گفت : « لمن آمن منهم » سروران و گردنکشان ایشان گفتند مؤمنان مستضعفان را : « اتعلمون أن صالحا مرسل من ربه » الیکم ؟ شما میدانید که صالح فرستاده خداست بشما ؟ مستضعفان جواب دادند : « انا بما ارسل به » ای بالتوحید و بالعذاب « مؤمنون » . ما بآنچه ویرا فرستادند بآن ، از توحید که فرمود و از عذاب که خبرداد ، گروید کانییم و استوار دارانییم .

« قال الذین استکبروا انا بالذی آمنتم به کافرون » - گردنکشان گفتند : ما باری کافر شدیم بآنچه شما بآن ایمان آوردید .

« ففعلوا الناقه » - لیلة الاربعاء « وعتوا عن امر ربهم » - ای تولوا عن قبول امر ربهم . این « عن » همان « عن » است که بر عقب استکبار گویند : « ان الذین یتکبرون عن عبادتی » . وعافر ناقه اشأم عاد بود : قدار بن سالف اشقر بود و ازرق . او را اشأم عاد خوانند از بهر آنکه سبب هلاک قوم او بر دست او بود ، و او از ثمود است ، و ثمود نیازادگان عاد اند ، از آن او را اشأم عاد خوانند .

مفسران گفتند در بیان این قصه که : قدار بن سالف و مصدع بن دهر دوزخ طافی بودند ، و هریکی زنی میخواست از قوم خویش ، و دوزن بودند در آن عصر یکی صدوف و دیگر عنتره . قدار در صدوف رغبت کرد ، و مصدع در عنتره ، و

این دو زن سخت حرص بودند در کشتن ناقه ، از بهر آنکه صاحب مواشی بودند، و آبشخور
برایشان تنگ شده بود ، که هر بدو روز ایشان را نوبت آب بود . يك روز نوبت ناقه بود
و بچه . و آب چاه بود ، و ناقه و بچه آن را همه می باز خوردند در نوبت خویش ، که يك
قطره آب در چاه نمائندی ، و دیگر روز نوبت قوم بودی و مواشی ایشان ، و به این سبب
کار آب بر ایشان تنگ شده بود ، و نیز چرندگان ایشان از آن ناقه می ترسیدند ، و
می رمیدند . پس آن زنان باین سبب **قدار و مصدع** را بر عقر ناقه داشتند ، و خویشتن
را بر ایشان عرضه کردند ، که اگر ناقه را بکشید ما زنان شما باشیم . ایشان بطمع
زنان رفتند ، و خمر خوردند ، تا خمر در ایشان کار کرد ، آنکه رفتند ، و هفت کس دیگر
را از غاویان قوم خویش خبر کردند ، تا با ایشان متفق شدند . اینست که رب العالمین
گفت : «وكان في المدينة تسعة رهط يفسدون في الأرض ولا يصلحون» . پس رفتند و بر راه
ناقه مترصد نشستند . چون از آبشخور باز گشت ، **مصدع** نخست تیری در وی انداخت
و او را پی زد . پس **قدار** او را بشمشیر ضربت زد ، و تمام بکشت . پس قوم همه فراهم
آمدند ، و گوشت آن قسمت کردند .

اما قول **مدی** درین قصه آنست که : رب العزة وحی فرستاد بصالح که قوم
تو ناقه را بکشند . **صالح** قوم خویش را از این وحی خبر داد . ایشان گفتند : ما نکشیم ،
و هرگز بخاطر ما نگذشت که آنرا بکشیم . **صالح** گفت : کشته آن درین ماه از مادر
در وجود آید ، و هلاک شما بر دست وی بود . ایشان گفتند : درین ماه هر پسر که از مادر
در وجود آید او را بکشیم . پس در آن ماه نه پسر زادند ، و همه را کشتند ، و دهمین پسر
که زاد زنده بگذاشتند . پسری بود اشقر ازرق ، شخصی تمام نیکو قد برآمد . آن نه
مرد که پسران خود را کشته بودند ، گفتند : لو تر کنا ابناءنا لكانوا مثل ابن العاشر .
پس بر **صالح** خشم گرفتند ، و سوگند خوردند که **صالح** را بکشیم ، فذلك قوله : «تقاسموا

بِاللّٰهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ، وَصَالِحَ هَرِشْبِ بِمَسْجِدِ رَقْتِيدِ (۱) بِمَحْرَابِ عِبَادَتِ . ايشان در راه وی آمدند ، و در آن غاری کمین ساختند . رَبِّ الْعَالَمِينَ آن غار را بر سر ايشان فرود آورد ، و همه را هَلَاك کرد . دیگر روز مردمان بانگ بر آوردند که : اما رضی صالح ان امرهم بقتل اولادهم حتی قتلهم ! پس همه فراهم آمدند ، و بکشتن ناقه متفق گشتند .

پس چون ناقه را بکشتند ، آن بیچه وی بگریست چنانکه اشک از چشم وی روان گشته بود ، و میدیدند . آنکه بیچه بکوه برشد . خبر به صالح رسید که ناقه را کشتند ، و قومی عذر میدادند که ما را درین گناه نیست ، که بی خبر بودیم . صالح گفت : مگر بیچه را درتوانید یافتن ، که اگر در یابید ابد بود که عذاب وقت مندفع شود . ايشان رفتند تا بیچه را دربابند . بیچه بر سر کوه برشد و بفرمان الله کوه بالا گرفت چندانکه هیچ مرغ پرنده بر سر آن نرسید ، و آن بیچه بر سر آن کوه باواز آمد ، بفرمان الله که : این امی ؟ این امی ؟ آنکه سه بانگ کرد ، و سنگ شکافته گشت ، و در میان سنگ فرو شد ، و نابدید گشت . صالح گفت : همی دانید که آن سه بانگ چه اشارت بود ؟ هر بانگی اشارت است بر روزی که شما را ازو عمر مانده ، و پس عذاب الله در رسد ، و دمار از شما بر آرد . اینست که الله گفت : « تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ » .

پس دیگر روز پنجشنبه بود . برخاستند رویه‌اشان زرد گشته ، و روز آدینه برخاستند رویه‌اشان سرخ گشته برنگ خون . روز شنبه برخاستند رویه‌اشان سیاه گشته برنگ قبر . و صالح از میان ايشان بیرون آمد با مؤمنان قوم خویش و سوی

(۱) چنین است در نسخ موجود ، و مراد « رفتی » است . و در نسخه الف افعال شرطی غالباً با افزودن دالی در آخر آنها دیده میشود .

شام رفتند بناحیت فلسطین ، و ایشان روز شنبه منتظر عذاب نشستند، و دل بر مرگ و هلاک نهادند . پس روز يك شنبه بوقت چاشتگاه از آسمان صاعقه و صیحه آمد ، و از زمین زلزله و رجفه ، همی بیکبار از بیم و فزع بروی در افتادند مرده و کشته ، و چون خاکستر گشته . اینست که رب العزة گفت :

«فأخذتهم الرجفة» ای الصیحة والزلزلة، وأصلها الحرکة مع الصوت، ومنه قوله تعالى و تقدس: «يوم ترجف الراجفة» «فاصحبوا فی دارهم» - ای فی ارضهم وبلدہم «جاثمین» ای میتین صرعی. میگویند زنی بود در میان ایشان مقعد ناموی ذریعه، و کافر دل و سخت خصومت بود با صالح. آن ساعت که عذاب معاینه دید ، رب العزة او را درستی داد و پای روان ، تا از میان ایشان بیرون شد به وادی القرى سرحد دیار ثمود ، و مردمان را خبر کرد از آنچه دید از هلاک ثمود . آنکه همان جای بر دیدار مردم بر جای بمرد ، و هلاک گشت . پس از هلاک ثمود، صالح از شام به مکه باز گشت ، و کان یعبدا لله فیها حتی مات ، و قیل توفی صالح و هو ابن ثمان و خمسين سنة ، و کان قد اقام فی قومه عشرين سنة .

«فتولی عنهم» - ای اعرض عنهم صالح حین کذبوه و عقروا الناقة ، «و قال یا قوم لقد ابلغتکم رسالة ربی و نصحت لکم» - و قیل اعرض بعد نزول العذاب بهم ، و قال هذا القول کما خاطب النبی قتلی بدر حین القوا فی القلب ، فجعل ینادیهم بأسمائهم و اسماء آبائهم ، و یقول : هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً ؟ فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقاً . «و نصحت لکم» یعنی فیما بینکم و بین ربکم و حذرتکم عذابه . «و لکن لاتحبون الناصحین» - ای لاتحبون من نصح لکم ، و دعاکم الی ما لکم فیہ السلامة .

روی جابر بن عبد الله ، قال : لما مرّ النبی (ص) بالحجر فی غزوة تبوک ، قال لاصحابه : «لا یدخلن احد منکم القرية ، و لا تشربوا من مائهم ، و لا تدخلوا علی هؤلاء المعذبین ، الا ان تكونوا باکین ، ان یصیبکم مثل الذی اصابهم» ، و روی ان النبی (ص)

قال : « يا علي ! اتدري من اشقى الاولين ؟ » قال : قلت الله ورسوله اعلم . قال : « عاقر الناقة . قال : « اتدري من اشقى الآخرين ؟ » قال : قلت الله ورسوله اعلم . قال : « قاتلك » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و الى تمود اخاهم صالحاً » الآية - خداوند عالم ، کردگار جهان ، و دستان مهربان ، جل جلاله و تقدست اسماءه ، درین آیات صالح پیغامبر را برادر تمود خواند . معلوم است که این برادری از روی صورت و نسبت است ، نه از روی دین و دیانت و موافقت ، و همچنین در حق پیغمبران گفت : « اخاهم هوداً » ، « اخاهم شعيباً » ، « اخوهم لوط » ، « اخوهم نوح » . چون از روی نسبت بود این برادری لاجرم در قیامت بکسلد ، و آنرا هیچ اثر نماند ، که الله میگوید ، جل جلاله : « لا انساب بينهم يومئذ » ، و گفت : « يوم يفر المرء من اخيه » . باز مؤمنان را برادر یکدیگر خواند ، گفت : « انما المؤمنون اخوة » ، « فأصبحتم بنعمته اخواناً » ، و این برادری از روی دیانت و موافقت است ، نه از روی نسبت ، لاجرم فردا در قیامت بیفزاید و پیوندد ، چنانکه الله گفت سبحانه و تعالى : « اخواناً على سرر متقابلين » .

لطيفة اخرى: پیغامبران را برادر امت خواند ، و برادر اگر چه مشفق و مهربان باشد از وی هم فرقت بود هم عداوت آید . نه بینی که یوسف از برادران چه دید؟! و چه شنید؟! هم فرقت دید ، و هم ذکر عداوت شنید . تا بدانی که در برادری این همه گنجد . چون حکم الهی و سابقه ازلی در صفت اخوت این رفت ، رب العالمین مصطفی عربی را برادر امت نخواند ، بلکه تن و جان ایشان خواند : « لقد جاءكم رسول من انفسكم » ، و از تن و جان خود هرگز نه عداوت آید نه فرقت ، نه امروز دشمنی ، نه فردا بریدن . از اینجا بود که پیغامبران هلاک قوم خود خواستند ، مصطفی (ص) رحمت و مغفرت خواست . نوح

میگفت: «رب لاتذر». مصطفی میگفت: «واعف عنا».

لطيفة اخري: پیغامبر را برادر ایشان خواند، و ایشانرا قوم وی خواند نه برادر، از بهر آنکه ایشان نه آن کردند و گفتند که برادران کنند و گویند. همه دشمنی نمودند. همه ناسزا گفتند و تکذیب کردند. قوم صالح گفتند: «انما انت من المسحرين» «ما انت الا بشر مثلنا». قوم هود گفتند: «وما نحن بتاركي آلهتنا عن قولك و ما نحن لك بمؤمنين». قوم نوح گفتند: «لئن لم تنته يانوح لتكونن من المرجومين». قوم لوط گفتند: «لئن لم تنته يا لوط لتكونن من المخرجين». قوم شعيب گفتند: «و ان نظنك لمن الكاذبين». اما پیغامبر را برادر ایشان خواند، که همه آن کرد که برادران کنند. بیراه بودند، بر اهشان بازخواند. گفت: «يا قوم اعبدوا الله». از ایشان شفقت باز نگرفت، گفت: «اني اخاف عليكم عذاب يوم اليم». در شفقت بیفزود و نصیحت کرد، گفت: «ونصحت لكم ولكن لا تحبون الناصحين». ای قوم! من شمارا نيك خواهم پند پذیرید، و سخن بنیوشید، که من استوارم، هر چه گویم سعادت شما در آن خواهم. اما شما خود نصیحت می پذیرید، و بصلاح خود راه نمی برید، و سر رشته خود باز نمیدانید. دلی که قفل نومیدی برو زدند از وی چه طاعت آید؟ چشمی که بر مص کفر آلوده بود بعبرت چون نگردد. حبلی گسسته چه باز بردارد؟ بنده نبایسته و رانده کوشش وی چه سود دارد؟ آه از پای بندی نهانی! فغان از حسرتی جاودانی! زینهار از قهری سلطانی!

۹- النوبة الاولى

قوله تعالى: «و لوطاً» و فرستادیم لوط را «اذ قال لقومه» گفت قوم خویش را «اتأتون الفاحشة» می زشتی کنید و ناسزا بدست دارید؟ «ما سبقكم بها» پیشی نکرد بآن کار بر شما «من احد من العالمين» (۷۹) هیچ کس از جهانیان.

«**اِنَّكُمْ لَتَاَتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً**» مردان میرسید بوايست (۱) «**مِنْ دُونَ النِّسَاءِ**»
 فرود از زنان «**بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ**» (۸۰) «آری که شما قومی اید کز افکاران .
 «**وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ**» نبود پاسخ قوم وی «**اَلَا اَنْ قَالُوا**» مگر آنکه
 گفتند: «**اُخْرِجُوهُمْ**» بیرون کنید ایشانرا «**مِنْ قَرْيَتِكُمْ**» از شهر خویش «**اِنَّهُمْ**
اِفْكَاسٌ» که ایشان مردمانی اند «**يَتَطَهَّرُونَ**» (۸۱) «که از کارما پاکیزگی جویند .
 «**فَاَنْجَيْنَاهُ وَاَهْلَهُ**» برهانیم او را و کسان او را «**اِلَّا امْرَأَتَهُ**» مگر زن او را
 «**كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ**» (۸۲) «از جملهٔ هالکان بود آن زن .
 «**وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا**» و بیارائیدیم برایشان بارانی «**فَانْظُرْ**» در نگر
 «**كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ**» (۸۳) «که چون بود سرانجام جرم داران !
 «**وَالِیْ مَدِیْنٍ اِخَاهُمْ شُعَیْبًا**» و فرستادیم بمدین مردایشان را شعیب «**قَالَ یَا**
قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ» گفت ای قوم ! الله را پرستید «**مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرِهِ**» نیست شما
 را خدائی جز او «**قَدْ جَاءَ تَكْمٌ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ**» آمد بشما نشانی و پیغامی روشن از
 خدای شما «**فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ**» تمام بیمائید و سنجید «**وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ**
اَشْیَاءَهُمْ» و چیزهای مردمان بمکاهید «**وَلَا تَفْسُدُوا فِی الْاَرْضِ** بعد اصلاحها «
 و در زمین تباهی مکنید پس آنکه الله آنرا باصلاح آورد [با انصاف و اسباب عدل] «**ذَلِكُمْ**
خَیْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ» (۸۴) «شما را آن به است اگر گرویدگان اید
 «**وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ**» و باز ستدن (۲) رامنشنید بهر راهی «**تَوْعَدُونَ**»
 می ترسانید مردمانرا «**وَتَصَدَّدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ**» و از راه خدای باز مبدارید «**مِنْ**
آمَنَ بِهِ» [بر میگردانید از راه خدای] آن کس که بگرویده بود «**وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا**»
 و دین خدائی را بی عیب حوئند که آنرا کتری می نمائید «**وَاذْكُرُوا اِذْ كُنْتُمْ قَلِیْلًا**»

۱- در برهان فاطع «وايست» به معنی حاجت و مراد و مقصد آمده است، و در اینجا چنانکه ملاحظه
 میشود مراد و سهوت استعمال شده است. ۲- بار معنی باج و خراج است (برهان فاطع)

و یاد کنید که اندکی بودید « فکثرکم » فراوان کرد الله شما را و انبوه « وانظروا »
 و نگرید « کیف کان عاقبة المفسدين (۸۵) » چون بود سرانجام مفسدان پیش از شما ؟
 « وان کان طائفة منکم آمنوا » و اگر چنان بود که گروهی از شما استوار
 گیرد مرا و بگردد « بالذی ارسلت به » بآن چیز که مرا بآن فرستاده اند
 « و طائفة لم یؤمنوا » و گروهی بنکروند « فاصبروا » شکیبائی کنید « حتی
 یحکم الله بیننا » تا الله بر گزارد میان ما کار [تا چون بر گزارد !] « و هو خیر
 الحاکمین (۸۶) » و بهتر بر گزارند کان اوست .

الجزء التاسع

« قال الملأ الذین استکبروا من قومه » سران قوم او که گردنکشان
 بودند از حق ، گفتند او را « لنخرجنک یا شعیب » که ترا بیرون کنیم ای شعیب !
 « والذین آمنوا معک » و این گروهی که با تو « من قریتنا » از شهر خویش
 « اولتعودن فی ملتنا » یا باز گردید از دین ما دین ما « قال » گفت شعیب : « او لو کنا
 کارهین (۸۷) » و هر چند که ما خواهان آن نیستیم .

« قد افترینا علی الله کذباً » نزدک دروغی نهاده باشیم برخدای « ان عدنا
 فی ملتکم » اگر ما بادی (۱) شما کردیم « بعد اذ نجینا الله منها » پس آنکه خدای
 باز رها نید ما را از آن « وما یکون لنا » و نیاید ما را و نسزد « ان نعود فیها »
 که باز گردیم باملت شما « الا ان یشاء الله ربنا » مگر که چیزی خواهد الله خداوند
 ما « و سع ربنا کل شیء علماً » رسیده است خداوند ما « هر چیز بدانش خود » علی
 الله تو کلنا » بر خدای کردیم تو کل خویش ، [و بوی باز گذاشتیم بشت خویش]
 « ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق » خداوند ما ! بر گزار میان ما و میان قوم ما

کاری بسزا « و أنت خیر الفاتحین (۸۸) » و بهتر کار بر گزارند کان توئی .

« قال الملأ الذین کفروا من قومه » کافران قوم شعیب یکدیگر را گفتند « لئن اتبعتم شعیباً » اگر شما اتباع شعیب کنید و پس روی او « انکم اذا لخاسرون (۸۹) » پس آنکه شما زیانکاران اید .

« فأخذتهم الرّجفة » فرا گرفت ایشانرا زلزله « فأصبحوا فی دارهم جائمین (۹۰) » تا بامدار کردند در سرایهای خویش مرده بر روی افتاده .

« الذین کذبوا شعیباً » ایشان که شعیب را دروغ زن گرفتند « کان لم یغنوا فیها » کوئی که هرگز در زمین خود نبودند « الذین کذبوا شعیباً » ایشان که شعیب را دروغ زن گرفتند « کانوا هم الخاسرین (۹۱) » ایشان زیان کاران اند .
« فتولّی عنهم » باز گشت از ایشان که مرده دید ایشانرا « وقال یا قوم » و گفت ای قوم ! « لقد ابلیتکم رسالات ربّی » بشما رسانیدم پیغامهای خداوند خویش : « ونصحت لکم » و شمارا نیک خواستم و پند دادم « فکیف آسی علی قوم کافرین (۹۲) » پس اکنون بر قومی ناگرویدگان اندوه چون خورم !

النوبة الثانية

قوله تعالى : « و لوطاً » - ای : و ارسلنا لوطاً ، و هو اسم اعجمی کابراهیم و اسحق . و قيل : هو اسم عربی . و انما سمّی لوطاً لانه حبّه لاط بقلب ابراهیم ، ای : تعلق به ولصق . و هو لوط بن هاران بن آزر برادر زاده ابراهیم بود ، باعم خویش ابراهیم از زمین بابل برفت . بسوی شام . ابراهیم به فلسطین فرو آمد ، و لوط به اردن ، پس رب العالمین لوط را به بیغامبری فرستاد باهل سدوم و عمورا و صعورا و صامورا . این چهار شارستان مؤتفکات خوانند ، یعنی : ائتفکت بهم ،

ای انقلبیت . و مسکن وی به سدوم بود . ایشانرا بیست و اند سال دعوت کرد ، و یکی از ایشان ایمان نیاورد ، و بآن فاحشه و فعل بد حریص گشته بودند ، و لوط بایشان انکار می نمود ، و می گفت : « ائنکم لتأتون الرجال » ، قرأ اهل المدينة و حفص « انکم » بکسر الالف علی الخبر ، و قرأ الاخرون : « ائنکم » بالاستفهام .
 « أتأتون الفاحشة » - یعنی اتیان الذکران ، « ما سبقکم بها من احد من العالمین » -
 قال عمر بن دینار : ما نرا ذکر علی ذکر فی الدنيا حتی کان قوم لوط . این فعل لواطه پیش از قوم لوط در هیچ امت نبوده ، و هرگز تا آن روز کار کس نشناخته ، و این فعل ابلیس ایشانرا بآن راه نمود ، که در صورت کودکی زیبا روی بمیان ایشان برآمد و ایشانرا بخود دعوت کرد ، بآن عمل خبیث ، و ایشان عادت گرفتند ، و علی الخصوص با غربا و ابناء السبیل میکردند ، و با قوم خود البته نکردندی و روا نداشتندی (۱) . اینست که الله گفت . « اتأتون الذکران من العالمین » - یعنی بالعالمین هینا الغرباء .
 آنکه تفسیر کرد :

« ائنکم لتأتون الرجال » - در قرآن نامهاست مجامعترا افزون ازده ، اتیان از آنست . « شهوة » - ای کشهوه الجماع التي حقها ان تنال من النساء . « من دون النساء » - ای لا من النساء . « بل انتم قوم مسرفون » - ای مجاوزون امر الله . الاسراف و الجهل توأمان ، و لهذا قال فی سورة النمل « تجهلون » . قال النبی (ص) « لا ينظر الله الى رجل اتى رجلا او امرأة فی الدبر » .

فصل

بدان که لواطت حرام است ، و از جمله کبائر است . همچون زنا موجب حد . و تبوت آن هم از آن طریقست که تبوت زنا : بگواهان عدول ، و لفظ صریح ، که

۱- الف : نکردندید . . . نداشتندید .

چهار مرد عدل گویند بلفظ صریح مفسر و مقشر که : رأینا فرجه غاب فی فرجه . پس چون ثابت گشت و درست شد حد واجب شود . و شافعی را در حد لائط دو قول است : بیک قول مستوجب قتل گردد ، لقول النبی (ص) : « من عمل عمل قوم لوط فاقتلوه » . و روی ابن عباس : ان النبی (ص) قال : « من وجدتموه يعمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول به » . باین قول بکروثیب و فاعل و مفعول به در آن یکسانند ، و بقول دیگر حد زنا واجب شود ، ان کان بکراً جلّد و ان کان ثیباً رجم ، لقول النبی : « اذا اتى الرجل الرجل فهما زانیان ، و اذا اتى المرأة المرأة فهما زانیتان » .

و روی عن علی (ع) قال : « هذه معصية ما عصي الله تعالى بها الامة واحدة فاهلكهم ، و انى ارى ان يحرق بالنار » . و سئل ابن عباس عنه ، فقال : یرمى من اعلی شاهق فی تلك القرية . ثم يتبع بالحجارة حتى يموت . و روی ان عبد الملك بن مروان كتب الى حبيب قاضى حمص يسأله كم عقوبة اللوطى ، فكتب : ان عليه ان یرمى بالحجارة كما رجم قوم لوط ، فان الله تعالى يقول : « و أمطرنا عليهم حجارة من سجيل » ، فقبل عبد الملك ذلك منه و حسنه .

« وما كان جواب قومه الا أن قالوا اخرجوهم من قريبتكم » - چون لوط ایشانرا نصیحت کرد ، و بر توبه و بر ترك معصیت و لواطت دعوت کرد ، نبود ایشانرا جواب بصواب و راستی ، با سفاهت و استهزاء گشتند و گفتند : « اخرجوهم من قريبتكم » - در همه قرآن قریه نیست مگر بمعنی شهر ، سمیت قریه لانها تقرى السکن ، ای تجمعهم ، و تحتوى عليهم . بطریق استهزاء و سفاهت گفتند : ایشانرا از شهر بدر کنید یعنی لوط را و دودختر وی زعورا و ریثا ، و قیل : ریثا و عیثا ، « و من آمن معه » - میگوید : ایشانرا بدر کنید ، که ایشان مردمانی با کیزه اند . از آنچه ما می کنیم تخرج میکنند ، و با کیزگی میجویند . « يتطهرون » یعنی يتقززون عن اتیان ادبار الرجال و ادبار النساء . قال ابن بحر :

معناه یرتقبون اطهار النساء فیجامعون فیها . قال ابن عباس : عابوهم بما یتمدح به .
 « فأنجیناه وأهله » - ای من آمن به ، « الامرأته » و اسمها واهله ، فانها
 كانت تسر الکفر « كانت من الغابرين » ای من الباقين فی عذاب الله . و قيل : من الغائبين
 عن النجاة .

« وأمطرنا علیهم مطراً » - جای دیگر ازین کشاده تر گفت : « أمطرت مطراً
 السوء » . جای دیگر آنرا بیان کرد ، گفت : « وأمطرنا علیهم حجارة من سجيل » .
 این سنگ باران قومی را بود از ایشان که از شارستان بیرون بودند ، بوقت عذاب سنگها
 بارانیدند بر ایشان ، که در دیدار کل مینمود ، و در زخم سنگ ، و اندرون وی بآتش
 آکنده . اما شارستان را و اهل آن درهوا بردند ، و در گردانیدند ، و در زمین کوفتند ،
 و آب سیاه بر ایشان برآوردند ، و آنکه ایشانرا در آتش کردند . و آنکه در آخر
 قصه گفت : « فانظر کیف کان عاقبة المجرمین » ای الکافرين . در فکر که سرانجام کافران
 چه بود ؟ و بچه روز رسیدند ؟

« و الی مدین اخاهم شعبیاً » - ای و أرسلنا الی مدین اخاهم شعبیاً . یعنی :
 اهل مدین . میگویند : مدین نام آن زمین است که خاه و مسکن مدین بن ابراهیم
 الخلیل بود ، بوی باز خوانند ، و گفته اند : نام قبیله است ، و ایشان اصحاب ایکه
 بودند . و گفته اند : « الی مدین » ای : و أرسلنا الی ولد مدین بن ابراهیم .
 قتاده گفت : شعیب را بدو قوم فرستادند : یک بار به مدین و یک بار به
 اصحاب ایکه ، و مدین دیگراند ، و اصحاب ایکه دیگر . « اخاهم شعبیاً » هو شعیب
 بن نویب بن مدین بن ابراهیم ، و قيل : ان نسبه فی التوراة شعیب بن حدی بن شجر
 بن لام بن یعقوب بن اسحق ، و قيل هو شعیب بن میکائیل ، کان یقال له خطیب
 الانبیاء ، لحسن مراجعته قومه . « اخاهم شعبیاً » - عرب هر چیزی را که منوط بود بچیزی ،

و مداوم بود، آنرا اخ گویند، اگر چه جماد بود و جانور بیرون از مردم، يقال اخو البغلة و اخوالناقة و اخوالسفر. قال ابن ابی ربيعة :

اخا سفر جو آب ارض تقاذقت به فلوات فهو اشعث اغبر

« قال يا قوم اعبدوا الله » - ای وحدوا الله ، « مالکم من اله غیره » لیس لكم

رب غیره .

« قد جاء تکم بینة من ربکم » - این دلیل است که ویرا معجزه بود بخلاف

ایشان که گفتند: پیغامبر بود، و او را معجزه نبود قال الزجاج : لا تقبل نبوة بغير معجزة.

« قد جاء تکم بینة من ربکم » - یعنی ما اوتی من المعجزة . بوبکر نقاش گفت : او را

آیت و معجزات بود، اما ذکر معجزه وی در قرآن نیست، و نه معجزه هر پیغامبری

در قرآن کرده اند . نه بنی که مصطفی را صلوات الله علیه معجزات و آیات بسیار بود،

و نه همه در قرآن است، بل بعضی در قرآن اسب، و بعضی نه .

« فأوفوا الكيل والميزان » - قوم وی کافر بودند اهل بخش و خیانت در پیمانه

و ترازو، و شعیب ایشانرا نصیحت کرد، و با تمام پیمانه و ترازو فرمود، گفت : پیمانه

و ترازو راست میدارید، و در آن کزاف کارمباشید، و بر دیگران ظلم و حیف مکنید

« ولا تبخسوا الناس اشیاءهم » - اشیاء گفت تا حزر و عد و ذرع و مساحت همه در آن

شود . « ولا تفسدوا فی الارض » یعنی بالكفر « بعد اصلاحها » بعد بعث الانبیاء و الامر

بالعدل و الاحسان . و قيل : لا تفسدوا بالظلم و العدوان فی الکیل و المیزان . « ذلکم »

ای الذی ذكرت لکم و أمرتکم به « خیر لکم ان کنتم مؤمنین » - ای مصدقین ما أقول .

« ولا تقعدوا بكل صراط توعدون » - این خطاب با اصحاب مکس است .

عشار را میگوید که بر سر راه نشیند، و مردم را ترساند، و باج (۱) ستاند « و تصدون

عن سبیل الله . این صدّ از سبیل از بهر آن گفت که در مکس که عشار ستاند قطع افتد سبیل را ، و صدّ از آن ، و چون چنری چنین بود حرج افتد بر حاج و معتمر و زائر و طالب علم و واصل رحم و مجاهد . نه بینی که ابلیس روز طرد چه گفت : « لأفعدن لهم صراطك المستقیم » که آن همه در تحت آنست . و گفته اند : این خطاب باقطاع طریق است ، ایشان که راه به بیم دارند ، و کاروان زنند ، و قتل و غارت کنند . و حکم این در موضع خویش گفته ایم . و گفته اند این آیت در شأن آن کافران است علی الخصوص که بر سر راه می نشستند تا کسی که قصد شعیب داشت تا با وی ایمان آرد ، از وی باز دارند ، و بترسانند . همی گفتند : شعیب مردی دروغ زن است فتان . نگر که بوی ایمان نیارید ، و بر وی نروید ، که بباطل وی فریفته گردید ، و از دین خویش بیفتید ، ربّ العالمین گفت ایشانرا: حنین مکنید ، و مؤمنان را از وی بازمدارید ، و ایشانرا مترسانید . « و تصدون عن سبیل الله » - این سبیل ایدر (۱) دین است میگوید : دین خدائی را می عیب خوئید که آنرا کثری می نمائید « تبغونها عوجاً » ای تبغون لها عوجاً . عوج بکسر عین کثری بود در چیزی نادیدنی ، چون دین و عهد و نسب و جز از آن . اما در چیزی دیدنی عوج است بفتح عین چون دیوار و چوب و جز از آن و گفته اند: صراط در همه قرآن بدو معنی آید : یکی بمعنی طریق ، چنانکه درین آیت گفت : « بکل صراط توعدون » ، ای بکل طریق . همانست که در سورة الصافات گفت : « فاهدوهم الی صراط الجحیم » یعنی الی طریق الجحیم وجه دوم صراط است بمعنی دین ، چنانکه گفت : « اهدنا الصراط المستقیم » ای الدین المستقیم ، و در سورة الانعام گفت : « فان هذا صراطی مستقیماً » ، « وهذا صراط ربك مستقیماً » ، و نظراین در قرآن فراوان است « واذکروا از کستم قلیلاً فکنتر کم » - ای فاکثر عدد کم بعد القلة ، و اعز کم

بعد الذلة. ذلك أن مدين بن ابراهيم تزوج ريثا بنت لوط فولدت حتى كثر عدد اولادهما . و قيل : كنتم فقراء فأغنناكم ، وقبل : كنتم عجزة فجعلكم ذوى مقدرة . نعمت خود در یاد ایشان داد ، و آنکه پند داد و نظر عبرت فرمود ، گفت : « وانظروا كيف كان عاقبة المفسدين » فى الارض بالمعاصى مثل قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط . «عاقبة» نامى است سرانجام را ، و عقبى همچنان ، اما آنجا که گفت : « والعاقبة للقوى ، والعاقبة للمتقين » يعنى والعاقبة المحمودة والعقبى المحمودة .

« و ان كان طائفة منكم آمنوا بالذى ارسلت به » من العذاب « و طائفة لم يؤمنوا » اى لم يصدقوا بالعذاب « فاصبروا حتى يحكم الله بيننا » - ابن عباس گفت و مقاتل بن حيان : اين خطاب بامؤمنان است ، و تسليت ایشان است ، ميگويد : صبر كنيد بر دين خویش ، و بر اذى و رنج كافران ، تا آنکه كه الله كار بر گزارد و حكم كند در عذاب فرستادن . مقاتل بن سليمان گفت : اين خطاب كافران است بر سبيل تهديد ، همي گويد : اى كافران صبر كنيد تا بينيد آنچه شمارا در پيش است از عذاب و عقوبت ، « وهو خير الحاكمين » - لأنه لا يجوز عليه الحور ولا المحابة فى الحكم

« قال الملأ الذين استكبروا من قومه » - يعنى الذين استكبروا عن الله و عن رسوله فلم يؤمنوا ، « لنخرجنك يا شعيب و الذين آمنوا معك من قريتنا اولتعودن فى ملتنا » - اى ديننا الذى نحن عليه ، و تتركون دينكم . عظماء و رؤساء قوم شعيب گفتند ، ایشان كه از حق گردن كشي كردند (۱) و برخدا و رسول عصيان آوردند كه : از دو كار بيرون نيست اى شعيب ! يا ترا و مؤمنان كه با تو اند از شهر بيرون كنيم ، يا بدين ما باز گرديد ، و بآن آئيد . شعيب گفت : اتجبروتنا على العود و ان كرهنا ؟ و هر چند كه ما دين شما نخواهيم ، و آنرا كراهيت داريم ، ما را با جبار بر آن مிடاريد و

میخوانید؟! ایشان گفتند: آری، چنین میکنیم. پس شعیب گفت:

«قد افترینا علی الله کذباً» - برالله پس دروغ ساخته باشیم اگر بملت شما درآئیم، و با دین شما گردیم، پس از آنکه الله ما را از آن برهانید، و در آن نیاورد. آنکه گفت: «وما یكون لنا ان نعود فیها الا ان یشاء الله ربنا» - ای: الا ان یکون قد سبق فی علم الله وفی مشیتة ان نعود فیها. میگوید: نزد ما را که با دین و ملت شما گردیم، مگر که در علم الله و در مشیت وی رفته در ازل که ما باز گردیم، که پس ناچار علم وی بر ما برود، و قضای وی در حکم وی روان گردد، و الله دانسته است آنچه خواهد بود، پیش از آنکه باشد. اینست که گفت: «وسع ربنا کل شیء علماً» و قیل: الا ان یشاء الله اهلاً کنا، فان الله یسعد من یشاء بالطاعة، و یشقی من یشاء بالمعصية.

اگر کسی گوید: شعیب پیغامبر بود، و هرگز بر دین ایشان و بر کفر نبوده، چو نیست که میگوید: «وما یكون لنا ان نعود فیها»؟ «عود» باز گشتن است بحیزی که یکبار در آن بوده. جواب آنست که «عود» بمعنی ابتدا نیز استعمال کنند بمعنی صیورت، عاد، ای: صار، وعاد، ای: لحق. یقال: عاد علی من فلان مکروه، و ان لم یکن سبق مکروه قبل ذلك، و تأویله: لحقنی منه مکروه، فعلی هذا معنی قوله: «لتعودن فی ملتنا» ای: لتدخلن و لتصیرن فی ملتنا. «وما یكون لنا ان نعود فیها» ای: ندخل ونصیر فیها. ومعنی قوله: «ان نجانا الله منها» ای فی سابق علمه وعند اللوح و القلم، و قیل: «ان نجانا الله منها» لم یجعلنا من اهل ملتکم.

معنی دیگر گفته اند در جواب این مسئله که: این خطاب با قوم شعیب می رود که در ابتدا کافر بودند، و پس ایمان آوردند، و روا باشد، که مسلمانان بابتدا در تقیه بودند و دین خود پنهان میداشتند. پس بآخر اظهار کردند، و ایشان آن سخن از سر ظن خویش گفتند، که می پنداشتند که ایشان در ابتداء بر کفر بودند.

«علی الله تو کلنا» - این جواب ایشان است که گفتند : «لنخرجنک یا شعیب»
 ای : فوضا امورنا لله . پس شعیب چون از ایمان و از صلاح ایشان نومید گشت ،
 رب العزة او را دستوری داد تا برایشان دعا کرد ، گفت : «ربنا افتح بیننا و بین قومنا
 بالحق» ای : افض بیننا ، ای بین لنا مصیرنا و مصیرهم ، «وانت خیر الفاتحین» ای
 الحاکمین ، ای : اظهر امرنا بانزال العذاب علیهم ، حتی ینفتح ما بیننا و بین قومنا و
 یظهر انا علی الحق ، ففتح الله بینهم فنجی المؤمنین و اهلک الکافرین .
 «و قال الملأ الذین کفروا من قومه لئن اتبعتم شعباً» علی دینه «انکم اداً
 لخاسرون» لعجزة جاهلون .

«فأخذتهم الرجفة» - ای العذاب . امر الله الارض فنحرت بهم . جای دیگر
 گفت : «فأخذتهم الصیحة» ای صیحة جبرئیل . جای دیگر گفت : «فأخذهم عذاب یوم
 الظلة» . مفسران گفتند : چون الله تعالی خواست که ایشان را هلاک کند ، دری از درهای
 دوزخ برایشان کشاد ، تا گرمای عظیم برایشان تافت ، چنانکه نفسهای ایشان باز گرفت .
 در اندرونها گریختند ، و در آب شدند ، و هیچ سود نداشت ، و آن گرمی هوا و باد گرم
 ایشان را گرفته ، و قرار و آرام از ایشان برده ، تا رب العزة در آن صحرا پاره میغ
 برانگیخت ، آنرا سایه خنک بود ، و نسیم خوش ، و باد سرد ، ایشان همه در زیر آن میغ
 مجتمع شدند ، مردان و زنان و کودکان . پس رب العالمین از بالا آتش فرسناد ، و از زمین
 زلزله پدید آورد ، و جبرئیل بامک برایشان زد . یکبار همه بسوختند ، و چون خاکستر
 گشتند . اینست که رب العزة گفت : «فأصبحوا فی دارهم» یعنی فی قریتهم «جامین» یعنی
 امواتاً خامدین .

«الذین کذبوا شعباً کأن لم یغنوا فیها» - ای کأن لم یقیموا فیها ، ولم یتنعموا ،
 وأصله من المغنی ، والمغانی هی المنازل . يقال غینا ب مکان کذا ، ای اقمنا به . قال بعضهم :

اهلك هدين بالزلزلة، و اصحاب الايكة بالحر، وكان شعيب معوياً اليهما . « الذين كذبوا شعيباً كانوا هم الخاسرين » الهالكين لا المؤمنين كما زعموا .
 « فتولّى عنهم » - اي اعرض عنهم شعيب بعد أن قرل بهم العذاب ، و قيل :
 حين رأى اوائل العذاب . « و قال يا قوم لقد أبلغتكم رسالات ربي » في نزول العذاب ،
 « و نصحت لكم » . ثم عزى نفسه عنهم ، و قال : « كيف آسى » اي احزن بعد النصيحة
 « على قوم كافرين » اذ عذبوا اين سخن بر مسيل انكار بيرون داد ، يقول : كيف يشتدّ
 حزني عليهم؟! اي لا احزن . ميگويد خون غم خورم بر ايشان؟! يعنى كه نخورم ، كه
 در ايشان جاي غم خوردن نيست ، و بر ايشان جز عذاب و غضب الله نيست .

قال ابو عبد الله البجلي : كان ابو جاد و هوز و حطي و كلمون و سعفص
 و قرشت ملوك مدين ، و كان ملكهم في زمن شعيب . كلمون ، فلما هلك قال ابنته تبكيه :
 كلمون هذ ركني هلكه وسط المحلة سيد القوم انا الحنف نار تحت ظلة
 جعلت نار عليهم دارهم كالمضمحلة

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و لو طأ اذ قال لقومه اتأتون الفاحشة » الآية - فاحشة هر كس
 لايق روزگار و احوال وى است بنگر كه مقام مرد در راه بردن كجاست؟ فاحشة وى بقدر
 بشريه وى هم از آنجاست .

خلق عالم سه گروه یش نه اند: عام اند و خاص اند و خاص الخاص اند. فاحشة
 عام آنست كه زبان شريعت آنرا بيان كرد و حدّ آن پديد كرد: اما الجلدو اما الرجم،
 و فاحشة خاص بزبان كشف بچشم سرنگرستن است بملاذّ و شهوات دنيا ، و تنعم و زينب
 آن ديدن و بنخود راه دادن، اگر چه حلالست و از شبهت دور، كه آفت حلال از نعيم دنيا

در حق خواص بیش از آن است که آفت حرام در حق عوام ، و حد این فاحشه از زبان صاحب شرع صلوات الله وسلامه علیه آنست که گفت : «غضوا ابصارکم و کفوا ایدیکم»، و فاحشه خاص الخاص آنست که باندیشه دل بیرون از حق با غیری نکرد، و از حق جلّ جلاله این خطاب می آید که : «قل الله ثم نذرهم» میگوید: بنده من! خود را منکر، همه فعل مابین. نکرد خود منت بر ما منه ، توفیق مابین. از نشان خود بگریز، یکبارگی مهر مابین. گرفتار مهر او را با غیر او چه کار! دل واسوی (۱) او دار و غیر او بگذار:

آشوب همه جهان حدیث من و تو

بگذار من و همه جهان گلشن تو .

يقول الله تعالى : عجباً لمن آمن بي كيف يتكلم على غيري؟! لو نظروا الى لطائف

برای ما عبدوا غیري .

«و الی مدین اخاهم شعبیاً» الایة۔ دون همت و بی حاصل قومی بودند قوم شعبی که در محقرات پیمانه و ترازو مابین حبسات و ذرات اندازه فرمان حق در گذاشتند، و از حد راستی بنعت مخالفت قدم بیرون نهادند تا آن بلاء عظیم و عذاب الیم بسر ایشان فرو آمد. عوام خلق مثل این گناه بکوحک دارند، و آن کوچک نیست که نه اعتبار بعین گناه است بلکه اعتبار بمخالفت و معصیت خداوند جبار است ، و بی حرمتی بر شرع مقدس آوردن ، و اندازه و حدود آن در گذاشتن ، و تحسبونه هیئاً و هو عند الله عظیم. این تعظیم جلال شریعت و توقیر جمال حقیقت کاریست که امت محمدرا بیامده ، و دولتی که از راه توفیق روی بایشان نهاده ، تا دقائق ورع دریافتند ، و اندازه های شریعت و خرده های دیانت بحکم فرمان نزرگ داشتند ، و از آن قدم فراتر ننهادند .

عبدالله مبارک در عنفوان شباب که طالب علم بود در هر و حدیث می نوشت فلمی

بعاریت خواست از دانشمندی، و بآن حدیث نبشت پس در مقلمه نهاد و فراموش کرد. از آنجا بعراق رحلت کرد، چون بعراق رسید قلم عاریتی در مقلمه یافت و دلتنگ شد و در وی اثر عظیم کرد، تا از آنجا بمرو باز گشت و آن قلم بصاحب باز داد. آنکه بعراق باز شد. **بو عبدالله که همس گفت:** وقتی گناهی کردم، اکنون چهل سال است تا بدان میگیرم. گفتند: ای شیخ! آن چه گناه است؟ گفت دوستی بزیارت من آمد بدانگی سیم او را ماهی بریان خریدم. چون خواست که دست شوید از دیوار همسایه پاره ای گل بگرفتم تا وی بدان دست شوید. اکنون چهل سال است تا بدان مظلومه میگیرم و آن مرد نمانده تا از وی حلالی بخواهم

و **حسین بن علی بن ابی طالب (ع)** روزی يك خرما از مال صدقه در دهن نهاد رسول خدا صلوات الله علیه حاضر بود و حسین كودك بود، رسول گفت: «الها یا حسین؟» بینداز ای حسین! که این مال صدقه است.

و **عمر بن عبدالعزیز** خلیفه روز کار بود. وقتی مال غنیمت آورده بودند و در میان آن مشک بود، بینی خویش استوار بگرفت و گفت: منفعت مشک در بوی است، و این حق مسلمانان است. هر چند که این قدر در شرع بمحل مسامحت است اما در کمال ورع روا نمیداشتند، و تعظیم فرمان شرع را این اندك بیزرگ میداشتند، از آنکه بیدار و هشیار بودند، و شریعت و حقیقت گرامی داشتند، و بیچشم تعظیم و توقیر در آن نگرستند، لاجرم بر خوردار گشتند و سعادت ابد رسیدند.

۱۰ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «وما ارسلنا فی قرية من نبي» فرستادیم در هیچ شهر پیغامبری «الاخذنا» مگر که فرا گرفتیم «اهلها» مستکبران آنها «بالباساء» بنا ایمنی

« وَالضُّرَّاءَ » و تنگی « لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ (٩٢) » مگر که ایشان در من زارند.
 « ثُمَّ بَدَّلْنَا » پس آن ایشانرا بدل دادیم « مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةِ » بجای
 آن بدیها ایمنی و فراخی « حَتَّىٰ عَفَوا » تا انبوه شدند « وَقَالُوا » و گفتند : « قَدْ مَسَّ
 آبَاءَنَا الضُّرُّ وَالْغُرَّاءُ » این همیشه بوده است و پیدران ما هم رسیده روز کار بدو
 روز کار نیک. در آن عتاب نیست که نه خود جز با ما نیست « فَأَخَذْنَا هِمًّا بَعِثْنَا فِرْعَوْنَ
 وَآلَهُ بِآيَاتِنَا فَكَفَرُوا » از آنجا که ندانستند .

« وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ » و اگر این مردمان که در شهرها اند « آمَنُوا
 وَاتَّقَوْا » ایمان آوردندی و از نافرمانی بپرهیزیدندی « لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمُ » ما بر (١) ایشان
 باز کشادیمی « بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ » بر کتهائی از آسمان و زمین « وَلَكِن
 كَذَّبُوا » لکن دروغ زن گرفتند فرستادگان مرا « فَأَخَذْنَا هِمًّا لَّهُمْ » بَمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٩٦) «
 فَاكْرَمُوا » بآیاتی که میگردند .

« أَفَأَمِنَ » ایمن نشستند « أَهْلَ الْقُرَىٰ » این مردمان که در شهرها اند
 « أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْبَاسُ » که بایشان آید زور گرفتن ما « يَأْتِيَهُمُ الْبَاسُ » (٩٧) « و
 ایشان در خواب .

« وَأَمِنَ أَهْلَ الْقُرَىٰ » یا ایمن نشستند این مردمان که درین شهرها اند « أَنْ
 يَأْتِيَهُمُ الْبَاسُ مُضِيًّا » تا آنکه بایشان آید زور گرفتن ما چاشتگاه « وَهُمْ يَلْعَبُونَ » (٩٨) «
 و ایشان در بازی خویش .

« أَفَأَمِنُوا » ایمن اند ایشان « مَكْرَ اللَّهِ » از ساز نهانی الله که کاری سازد
 پنهان از ایشان « فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ » ایمن نه نشیند از ساز نهانی الله « إِلَّا الْقَوْمُ
 الْخَاسِرُونَ » (٩٩) « مکر گروه زیان کاران .

« أَوَلَمْ يَهْدِ » پیدا نکرد و باز ننمود « لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ » این مردمانرا
 که در شهر نشسته اند « مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا » پس هلاک کردن پیشبنان جهانیان را « إِنْ لَوْ نَشَاءُ »

که ما اگر خواهیم « اصبناهم بذنوبهم » ایشان را بگیریم بگناهان ایشان
 « ونطبع علی قلوبهم » و مهر نهیم بر دلهای ایشان « فهم لا یسمعون (۱۰۰) » تا حق
 و پند نشنوند .

« تلك القرى » آن شهرها که اهل آن هلاک کردیم « نقصّ علیک من انبائها »
 بر تو میخوانیم خبرها و قصّه های آن « ولقد جاءتهم رسلهم بالبینات » و بایشان
 آمد رسولان ما بایشان به پیغامهای راست و معجزه های روشن « فما کانوا لیؤمنوا »
 و بدان نبودند که ایمان آرند « بما کذبوا من قبل » تا آنچه دروغ شمرده بودند پیش از آن
 « فکذلک یطبع الله علی قلوب الکافرین (۱۰۱) » همچنان بر مینهد الله بر دلهای کافران .
 « وما وجدنا لأکثرهم من عهد » و بیشتر ایشان را عهدی نیافتیم
 « وان وجدنا اکثرهم لفاسقین (۱۰۲) » و نیافتیم بیشتر ایشانرا مکر فاسقان و از طاعت
 بیردن آمدگان .

« ثم بعثنا من بعدهم موسی » پس از ایشان فرستادیم موسی را « بآیاتنا »
 بسخنان خویش « الی فرعون وملائه » بفرعون و کسان وی « فظلموا بها »
 منکر شدند آنرا و ستم کردند « فانظر کیف کان عاقبة المفسدین (۱۰۳) » در نگر چون
 بود سرانجام کار مفسدان .

« وقال موسی یا فرعون » و موسی گفت ای فرعون « انّی رسول
 من ربّ العالمین (۱۰۴) » من فرستاده ای ام از خداوند جهانیان .

« حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق » سزاوارم من و استوار داشته
 که نگویم بر الله مگر راستی « قد جئتکم بیّنة من ربکم » آوردم بشما پیغامی راست
 و نشانی درست و معجزه ای پیدا از خداوند شما . « فأرسل معی بنی اسرائیل (۱۰۵) »
 رها کن با من بنی اسرائیل را

« قال ان كنت جئت بآية ، فرعون گفت: اگر نشانی آورده‌ای « فأت بها ان كنت من الصادقين (۱۰۶) » یاران نشان اگر از راستگویانی.

« فألقى عصاه » یو کند (۱) عصای خویش « فاذا هي ثعبان مبين (۱۰۷) » چون بدید ثعبانی گشته بود آشکارا.

« ونزع يده » و دست خود بیرون کشید از زیر بازوی خویش « فاذا هي بيضاء للناظرين » که (۲) در نگرستند آنرا دیدند سفید (۳) تا بنده نگرند کان را

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وما ارسلنا في قرية من نبي » - اینجا ضمیری محذوف است یعنی: وما ارسلنا في قرية من نبي فكذبه اهلها ، « الاخذناهم بالأساء والصراة » - بأساء فقر است وضراء گرسنگی، و گفته اند: بأساء زیان تن است وضراء زیان مال میگوید: هیچ پیغامبر نفرستادیم شهری که مستکبران و کردن کشان آن شهرها پیغامبر را دروغ زن گرفتند واذی نمودند مگر که آن مستکبران را بدرویشی و گرسنگی و قحط و بلا فرو گرفتیم، بآن گرفتیم تا مگر در زارند و توبه کنند، و بحق تن در دهند نکردند توبه ، و تن در ندادند بحق ، پس ما باز گردانیدیم آن بلا و شدت، و بجای درویشی توانگری دادیم ، و بجای بلا تندرستی، و بجای محنت نعمت، تا در آن نعمت بنایزدند و بیفزودند هم در مال و هم در فرزند . اینست که گفت : « حتی عفوا » ای کثروا و کثرت اموالهم و اولادهم يقال : عفا شعره، ای : کثر، ومنه قوله صلى الله عليه وسلم: « احفوا الشوارب واعفوا اللحى » پس ایشانرا در آن نعمت بطر بگرفت و در طغیان بیفزودند و تمرد بیشتر نمودند . و از سر نا دانی و غمری گفتند : « قد مس آباءنا الضراء والسراء، ای: قد أصاب آباءنا في الداء مثل ما

اصابنا، وتلك عادة الدهر، وليست هي عقوبة من الله فكونوا على ما انتم عليه. بایکدیگر گفتند: عادت روزگار اینست، يك چند نعمت و يك چند محنت. و آن محنت و شدت نه عقوبتی است از الله بر ما، و نه چیزی است که علی الخصوص فرو آمد بما، بازی بر سر کار خویش و بردن خویش باشید، و از آنچه بودید هیچ بمگردید، فلما فسدوا على الامرین جميعاً اخذهم الله بغتة و هم لا يشعرون بنزول العذاب، اینست که رب العالمین گفت: «فأخذناهم بغتة و هم لا يشعرون». چون در هر دو حال نعمت و شدت روی از فساد بنگردانیدند، و در نعمت شکر نکردند، بلکه در طغیان بیفزودند، ما ایشانرا فرا گرفتیم بعذاب ناگه، از آنجا که ندانستند و گوش نداشتند. این آیت تخویف مشرکان قریش است و تهدیدی که رب العالمین ایشانرا میدهد، که اگر شما همان معاملت کنید که ایشان کردند، شما را همچنان گیریم که ایشانرا گرفتیم، آنگه از ایشان خبر داد که:

«ولو أن أهل القرى» - التي عذبت من قوم نوح وعاد و ثمود و امثالهم، «آمنوا» بتوحيد الله «واتقوا» الله بحقه الذي فرضه عليهم ما قحط عنهم المطر و «لفتحنا عليهم» ای نزلنا عليهم. يقال: فتح علی بنی فلان اذا اصابوا خيراً. و بر قرائت شاهی لفتحنا مشدد بر معنی مبالغت، «برکات من السماء» یعنی المطر «والارض» یعنی النبات «ولكن کذبوا» الرسل «فأخذناهم بما كانوا يكسبون» من الشرك والتكذيب و اعمالهم الخبيثة، فأهلكناهم بها. این آیت دلیل است که خصص دیار و نعمت فراخ و روزی فراوان در آب آسمان و نبات زمین بسته، و آب آسمان و نبات زمین در ایمان و تقوی بندگان بسته. چون بر عموم شعار مسلمانی نگه دارند، و دین و شریعت را بزرگ دارند و شرائط ایمان و تقوی بجای آرند رب العزة نعمت و معاش بر بندگان فراخ دارد، و اگر بعکس این بود قحط و بلا و شدت پدید آید. و گفته اند: برکات آسمان قبول دعا است و برکات زمین تسهیل حاجات، چون ایمان و تقوی بود دعا مستجاب باشد

و حاجتها روا و روان .

« اَفَأَمِّنْ اَهْلُ الْقُرَىٰ » - یعنی اهل مکه و ما حولها . این سخن بر مخرج استفهام بیرون داد و معنی تحذیر است. « اَنْ يَّاتِيَهُمْ بِأَسْنَا » ای عذابنا « ییاتنا » ای لایلا « و هم نائمون » .

« او اَمِّنْ » - قرائت حجازی و شامی بسکون واو است ، و معنی همانست. « اَنْ يَّاتِيَهُمْ بِأَسْنَا ضَحَىٰ » ای نهاراً « و هم یلعبون » ای ساهون لاهون فی غیر ما یجدی علیهم . معنی دیگر هر دو آیت آنست که کفره قریش بعد از آنکه مصطفی را تکذیب کردند نه رواست ایشانرا که ایمن نشینند از عذاب و بأس حق ، نه در شب و نه در روز ، که عذاب ما ناگاه ایشانرا گیرد بوقت غفلت یا در شب یا در روز. این همچنان است که گفت : « اتاها امرنا لیلا او نهاراً » .

ثم قال: « اَفَأَمِّنُوا مَكْرَ اللَّهِ » - مکر الله آنست که باطاعت خواند و فرا نگذارد، یا از معصیت باز زند و در افکند، یا بنده را بر طلب چیزی دارد که ویرا آن نداد یا پنداره ای در وی افکند، و جز از آن کند. « فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ » الذین لایؤمنون به. « اولم یهد » - ای اولم یبیین « للذین یرثون الارض » یسکنون فیها و ینالون من ثمارها « من بعد اهلها » ای الامم الخالیة الذین اهلکوا بقبیح فعلهم، فعمل هؤلاء اعمالهم و عتوا علی ربهم، « ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم » ای اهلکناهم کما اهلکنا من قبلهم . خلاصه سخن اینست که : اولم یبیین اهل کنا اهلها ان لو نشاء اصبناهم .

میگوید: باز ننمود ایشانرا که در زمین نشسته اند هلاک کردن ما پیشینان (۱) را، که اگر خواهیم اینانرا هلاک کنیم چنانکه ایشانرا کردیم و خوانده اند در شواذ : « اولم نهده بنون ، و معنی آنست که پیدا نکردیم و باز ننمودیم اینانرا که درین شهرها نشسته اند، باهلا کنا اولبهم، هلاک کردن ما پیشینان را (۱) که اگر خواهیم ایشانرا بگیریم بگناهان ایشان.

اینجا سخن تمام شد، پس گفت: «و نطبع علی قلوبهم» - این امت را میگوید که «ایشانرا عذاب نکردیم چنانکه پیشینیان را کردیم از قوم نوح و قوم هود و صالح و لوط و شعیب، اما مهر نهیم بر دلهای ایشان تا حق نشنوند و پند نپذیرند، «فهم لا یسمعون» الايمان والهدى للطبع الذى طبع على قلوبهم، و قيل: لا یسمعون ای لا یجیبون، من قوله سمع الله لمن حمده، ای: اجاب، و به يقول الشاعر:

دعوت الله حتى خفت ان لا يكون الله يسمع ما اقول

«تلك القرى» - ا شارتست فرادیار قوم لوط و عاد و ثمود و مدین، «نقص عليك من انبائها» ای: نتلوا عليك من اخبارها کف اهلکناهم و دمرناهم و کیف بعثنا اليهم الرسل ندعوهم الى الهدى. «ولقد جاءتهم رسلهم بالبينات» یعنی بالمعجزات والدلالات والامر والنهي، وقيل بيان العذاب بأنه نارل بهم فى الدنيا، «فما كانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل» اینجا اقوال مفسران مختلف است:

ابن عباس و سدی گفتند: فما كانوا اولئك الكفار الذين اهلکناهم لیؤمنوا عند مجيء الرسل، بما کذبوا من قبل يوم الميثاق، فأقروا کرهاً باللسان و اضمرو التکذیب. میگوید: آن کافران پیشینه که ایشانرا هلاک کردیم قومی را بآب بکشتی و قومی را بیاد و قومی را بزلزله و صیحه، ایشان بر آن نبودند که آنچه روز ميثاق دروغ شمرده بودند و بدل نپذیرفته اگر چه بزبان اقرار داده بودند (۱) بکره، امروز پس ارسال رسل بدان ایمان آرند و پذیرند.

مجاهد گفت: فما كانوا لو احييناهم بعدها کمهم و ردوناهم الى الدنيا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل هلاکهم. میگوید: اگر پس از آنکه ایشانرا هلاک کردیم زنده گردانیم ایشانرا و بدینا باز آریم، بر آن نه اند که ایمان آرند، و از آن تکذیب که پیش از هلاک

کردند باز کردند. این همچنان است که آنجا گفت: «ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه»، و قيل: ما كانوا ليؤمنوا بما كذب به اوائلهم من الامم الخالية بل كذبوا لوهم. نظيره: «كذلك ما اتى الذين من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون. اتوا صوا به» ؟

وقيل: «جاءتهم رسلهم بالبينات» ای المعجزات التي سألوهم، «فما كانوا ليؤمنوا» بعد ما رأوا المعجائب «بما كذبوا من قبل» رؤيتهم تلك العجائب. نظيره: «قد سألها من قبلكم ثم أصبحوا بها كافرين». ثم قال: «كذلك» ای مثل ما طبع الله على قلوب كفار الامم الخالية المهلكين «بطبع الله على قلوب الكافرين» الذين كتب عليهم ان لا يؤمنوا ابداً من قومك. «وما وجدنا لأكثرهم من عهد» یعنی الوفاء بالعهد الذي عاهدهم الله يوم الميثاق. روز میثاق که رب العزة بر فرزند آدم عهد گرفت، و از ایشان پیمان ستد بر معرفت خویش، ایشان اقرار دادند و عهد بستند که بر وفق اقرار عمل کنند و طاعت دارند. پس چون بعمل رسیدند نقض عهد کردند، و بوفاء عهد باز نیامدند، و عمل نکردند، رب العالمین از ایشان باز میگوید که: «وما وجدنا لأكثرهم من عهد» بیشترین ایشان را وفادار نیافتیم.

و معنى عهد وصية است و فرمان، و قيل: هو ما عهد اليهم فى الكتب، و قيل: «من عهد»، ای: من طاعة. «و ان وجدنا اكثرهم لفاسقين» ای ما وجدنا اكثرهم الا فاسقين، ای ناقضين للعهد.

اگر کسی گوید: چه معنى را «اكثرهم» گفت؟ و معلوم است که کافران همه فاسقان اند. جواب آنست که همچنانکه در ملت اسلام کس بود که عدل بود و کس که فاسق، در ملت کفر همچنین هست که عدل بود و هست که فاسق و متهتك و مرتکب فواحش دین خویش. معنى آنست که: اکثرهم مع کفره فاسق فى دینه غير لازم لشرائع دینه، قليل الوفاء، ناقض لعهد، کاذب فى قوله. وفيه دلالة على ان من الکفار من يفى بوعده. «تم بعثنا من بعدهم» - یعنی من بعد قوم شعيب و قوم لوط و غیرهم ممن تقدم

ذکرهم، «موسیٰ بآیاتنا» یرید ماکان معه من المعجزات الواضحات وهی العصا والید البیضاء
وغيرهما. وقیل: «بآیاتنا» ای بدیننا، «الی فرعون» واسمه الولید بن مصعب بن ریان، وقیل:
اسمه قابوس، «وملائه» اکابر من قومه. «فظلموا بها»- این «با» از بهر آنست که این ظلم
بمعنی جحداست یعنی: فجحدوا بها، چنانکه جائی دیگر گفت: «وآتینا ثمود الناقة
مبصرة فظلموا بها». جائی دیگر گفت: «بآیاتنا یظلمون» ای: یجحدون، وقیل: ظلموا
انفسهم بتکذیبهم بها. «فانظر» بعین قلبک «کیف کان عاقبة» فسادهم؟ وکیف فعلنا بهم
من الاهلاك والاستیصال؟

«وقال موسیٰ یا فرعون»- چون موسیٰ بر فرعون در شد که الله او را فرستاده
بود، بوی گفت: «یا فرعون اننی رسول من رب العالمین» من رسول خداوند جهانیاںم بتو.
«حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق»- ای انا حقیق جدیر بأن لا اقول علی الله
الا ما هو الحق، و هو انه واحد لا شریک له. و برقرأت مدنی «حقیق علی» مشدد،
یعنی: حق واجب علی ان لا اقول. میگوید: حقی است واجب بر من که نگویم بر خدا
مگر راستی. «قد جئتکم بیئنة من ربکم» وهی العصا والید البیضاء، «فأرسل معی بنی
اسرائیل» ای اطلقهم ولا تستعبدهم و خلّهم یرجعوا معی الی الارض المقدسة.

و هب منیه گفت: فرعون موسیٰ همان فرعون بود که روزگار یوسف
خاسته بود. چون یوسف (ع) از دنیا بیرون شد واسباط بر رسیدند و هیچ نماندند، و نسل و
نژاد ایشان بسیار شد، فرعون بر ایشان مستولی گشت، و ایشانرا ببندگی و خواری
بر خدمت و بر کار خود داشت، و برایشان خراج و جزیت نهاد، و از آن روز باز که یوسف در
مصر شد و این ولید مصعب در مصر فرعون بود، تا آن روز که موسیٰ بر سولی در مصر شد
چهار صد سال بود، و فرعون همان فرعون بود برایشان غالب گشته و قوت گرفته و دعوی
خدائی کرده چون موسیٰ گفت: من رسول خداام بتو، و بیئت و معجزت دارم بدرستی نبوت

خویش ، فرعون جواب داد: «ان كنت جئت بآية فأت بها ان كنت من الصادقين» فی دعوتك. اگر راست میگوئی که پیغامبرم نشانی بیار. موسی را عصا در دست بود، گفت: ماهذه یدى؟ این چیست که بدست دارم؟ فرعون گفت: هذه عصا. چوبی است. موسی از دست بیفکند عصا چنانکه الله گفت: «فألقى عصاه فاذا هو ثعبان مبين» ماری نر گشت آن عصا از دهائی بزرگ آشکارا و روشن ، که در آن هیچ کمان نبود که مار است دهن باز کرده ، و روی فرعون نهاده ، و بنهیب همی رود تا قصر و تخت وی فرو برد. فرعون چون آن بدید از سریر خویش بخواری و بیم بیفتاد و بگریخت، و به پلیدی خود آلوده گشت. و آن مار قصد مردمان همی کرد که خدمتکاران وی بودند. همه بفریاد آمدند. قومی هم برجای بمردند از بیم ، و قومی بگریختند. آخر فرعون گفت: یا موسی! خذها وأنا اومن بك وارسل معك بنی اسرائیل. موسی بر گرفت وعصا گشت چنانکه بود.

پس فرعون گفت: هل معك آية اخرى؟ هیچ آیت دیگر هست باتو که نشان صدق تو باشد؟ موسی گفت: آری نشان دیگر دارم. دست زیر بازوی خود گرفت و آنکه بیرون کشید ، اینست که الله گفت: « و نزع یدہ » اینجا در سخن اختصار است ، که این نزع پس از ضم بوده است ، که اول ضم بود چنانکه گفت: « و اضم یدک الی جناحک » چون دست از زیر بازوی خود بیرون کشید ، آنرا دید سفید (۱) تابنده و روشن ، يقول الله تعالی: «فاذا هی بضاء للناظرین» ای لها شعاع یغلب الشمس. تم ردها الی جیبہ او تحت ابطه فعادت یدہ کما کانت، فدل علی انه آية و معجزة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « و ما ارسلنا فی قریة من نبی » الایة۔ بدان که سر رسالت پیغامبران و حکمت فرستادن ایشان بخلق آنست که رب العالمین جل جلاله و عظم شأنه خلق را

بیافرید، و ایشانرا بدو صنف بیرون داد: صنفی اهل سعادت سزای رحمت و کرامت، و صنفی اهل شقاوت سزای عقوبت و نقمت. پیغامبران را فرستاد بایشان بشارت و نذارت را، چنانکه گفت: «رسلا مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل». بشارت سعدا راست اظهار مغفرت و رحمت را، و نذارت اشقیا را اظهار عزت و قدرت را. سعدا را گفت: «وبشر المؤمنين بأن لهم من الله فضلا كبيرا». اشقیا را گفت: «بشر المنافقين بأن لهم عذاباً أليماً». و اگر الله خواستندی خلق ایمان آوردندی بی پیغامبران و بی سفیران و رسولان، لکن خواست که از بندگان خود لختی را گرامی گرداند برسالت خویش، و برفرق ایشان نهد تاج کرامت خویش نه بینی که هر یکی را از ایشان شرفی دیگر داد و نواختی و تخصیصی دیگر؟^۱ خلیل (ع) را گفت: دوست من است: «واتخذ الله ابراهيم خلیلاً». آدم (ع) را گفت: صفی من است: «ان الله اصطفى آدم». موسی (ع) را گفت: کلیم من است: «و کلم الله موسی تکلیماً». عیسی (ع) را گفت: «و روح منه». مصطفی (ص) را گفت: حبیب من است: «ما ودّك ربك وما قلى».

هر آئینه این تخصیص و تشریف عز و مرتبت ایشانراست نه نظام ملک خویش را، که ملک او بجلال احدیت و کمال صمدیت او خود راست است، از خلق پیوندی نباید:

ولوجهها من وجهها قمر
ولعينها من عينها كحل .

«ثم بدلنا مكان السيئة الحسنة» الاية - قومی را درسّراء و ضراء آزمایش کردند بهر دو حال کفور آمدند. نه قدر نعمت شناختند و نه بامحنت درساختند، تا روز نعمت ایشان بسر آمد، و شب محنت را خود صبح برنامد. ایشانرا میگوید: «فأخذناهم بغتة و هم لا يشعرون». باز قومی دیگر بمحنت صبر کردند، و در نعمت شکر، تا بصبر درجات اعلی یافتند، و بشکر قمرت و مواصلت دیدند.

فضیل عیاض میگوید: مردی ازین پارسایان روز کار و نیک مردان وقت درمی

سیم برداشت، بیازارشد تا طعام خورد. دومرد را دید بهم درآوریده، و با یکدیگر جدالی و خصومتی در گرفته، گفت: این خصومت شما از بهر چیست؟ گفتند از بهر يك درهم سیم آن يك درهم که داشت بایشان داد، و میان ایشان صلح افکند. بخانه باز آمد و قصه باعیال خود بگفت. عیال وی گفت: اصبت واحسنت و وفقت. و در همه خانه ایشان برداشتنی و نهادنی هیچ نبود مگر اندکی ریسمان. آن بوی داد تا بآن طعام خورد. ریسمان بیازار برد و هیچ کس نخرید. باز گشت تا بخانه باز آید، مردی را دید که ماهی میفروخت، و ماهی وی کاسد بود، کس نمیخرید همچنانکه ریسمان وی. گفت: ای خواجه! ماهی تو نمیخرند و ریسمان من نمیخرند. چه بینی اگر با یکدیگر معامله کنیم؟ ریسمان بوی داد و ماهی بستد. بخانه آورد، شکم وی بشکافتند دانه مروارید پر قیمت از شکم وی بیرون آمد. بجوهریان برد، بصد هزار درهم آنرا بر گرفتند. بخانه باز آورد. مرد وزن هر دو خدای را شکر و سپاسداری کردند، و در عبادت و تواضع بیفزودند. سائلی بر در سرای ایشان بایستاد، گفت: رجل مسکین محتاج ذو عیال. مردی ام در مانده و درویش دارنده عیال. با من رفق کنید. زن با مرد مینگرد و میگوید: هذه والله قصتنا الّتی کنا فیها. ما همچنین بودیم تا الله ما را نعمت داد، و آسانی و فراخی. شکر نعمت را بادرویش قسمت کنیم آنچه داریم. پس آنرا بدو قسم نهادند يك قسم بدرویش دادند و يك قسم از بهر خود بگذاشتند. آن درویش پاره ای برفت و باز گشت گفت: من سائل نهام که من فرستاده خدا ام بشما. الله شما را آزمایش کرد در سرّ او در ضرّ او. در سرّ او شکور دید شما را و در ضرّ او صبور. در دنیا شما را بی نیاز کرد و فردا در عقبی آن بینید که: «لا عین رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر».

«ولو أن اهل القرى آمنوا» الایة - لو أنهم صدقوا وعدي، «واتقوا» مخالفتی

لنورّت قلوبهم بمشاهدتی، وهو برکة السماء، وزینت جوارحهم بخدمتی، وهو برکة

الارض . مشاهده دل بر کت آسمان خواند، که دل از عالم علوی است، و اصل آن از نور ، و خدمت جوارح بر کت زمین خواند، که جوارح از عالم سفلی است ، و اصل آن از خاک . « لفتحنا علیهم برکات » - از روی اشارت میگوید : اعتبار نه بکثرت است که اعتبار بر کت است . نکفت ایشانرا نعمت مضاعف کنیم بلکه گفت : بر کت در نعمت کنیم .

روز خندق هزارمرد از یاران رسول صلوات الله و سلامه علیه کار می کردند . همه گرسنه شدند و طعامی نبود جابر بن عبد الله گفت : یا رسول الله ! ما را يك صاع جو نهاده و يك سر گوسفند، چه فرمائی ؟ گفت : رو آن جو آورد کن و خمیر ساز، و گوسفند بکش و پاك كن و ديك بر سر آتش نه . مصطفی رفت و دست مبارك خویش بر سر آن خمیر نهاد، و انگشت خویش بدهن خویش تر کرد ، و بر سر ديك فراز آورد . آنکه یاران را گروه گروه میخواندند ، و از آن خمیر نان می پختند ، و از آن ديك می خوردند ، تا هزارمرد از آن بخوردند، و آن نیز چیزی بر سر آمد، تا بدانی که کار بر کت دارد نه کثرت .

« اقامن اهل القرى أن يأتيهم بأسنا بياتاً » - مالك دينار پدر خویش را گفت : یا ابت ! ان الناس ينامون ، مالك لاتنام ؟! پدر جواب داد : ان اباك يخاف البيات . گفت : ای پدر ! چرا بشب نخسبی و تن را در خواب آسایش ندهی ؟! گفت جان بابا ! پدرت از شبیخون میترسد : « اقامنوا مكر الله » الاية . من عرف علو قدره خشي خفي مكره ، ومن امن خفي مكره نسي عظيم قدره .

قال النصر ابا ذی : كيف يأمن الجاني المكر ؟! وای جنایة اكبر من جنایة من شاهد شيئاً من افعاله ؟! هل هو الا متوثب على الر بوبية ومنازع للوحدانية ؟ وقال الجنيد : احسن العباد حالاً من وقف مع الله على حفظ الحدود والوفاء بالمهود ، و الله عز وجل يقول : « و ما وجدنا لأكثرهم من عهد و ان وجدنا اكثرهم لفاسقين » .

۱۱- النوبة الاولى

قوله تعالى : « قال الملأ من قوم فرعون ، سالاران قوم فرعون گفتند :
« ان هذا ساحر عليم (۱۰۹) اينست بدرستی جادوئی دانا استاد .

« يريد أن يخرجكم من ارضكم ، میخواهد که بیرون کند شما را از زمین
شما « فماذا تأمرون (۱۱۰) ، [فرعون گفت ایشان را :] چه چیز فرمائید؟

« قالوا ، ایشان گفتند فرعون را : « ارجه وأخاه ، باز دار ویرا و برادر ویرا
« وأرسل في المداین ، و بفرست در شهر های زمین مصر « حاشرين (۱۱۱) ، فراهم
کنند کان و جادو جویند کان .

« یا تؤک بکل ساحر عليم (۱۱۲) ، تا بتو آرند هر جادوئی دانا که هست .

« وجاء السحرة فرعون ، جادوان آمدند بفرعون ، « قالوا ، گفتند او را :

« ان لنا لأجراً ، مارا برین جادوئی که میخواهی مزدی هست؟ « ان کننا نحن الغالبین (۱۱۳) ،
اگر ما موسی را و برادر ویرا غلبه کنند گائیم باز مالند کان و کم آورند کان .
« قال نعم و انکم لمن المقرین (۱۱۴) ، گفت : آری ، و شما پس از آن از
تزدیک کرد کان اید بمن .

« قالوا یا موسی ، جادوان گفتند [آنوقت که روی روی آوردند] . ای موسی !

« اما أن تلقی ، تو عصای خویش بیو کنی پیش « و اما ان نکون نحن الملقین (۱۱۵) «
یا ما آن خود بیفکنیم ؟

« قال القوا ، گفت : شما پیش بیفکنید « فلما القوا ، چون بیفکندند

« سحروا اعیین الناس ، چشم مردمان ربستند و فرا دیدار چشم مردمان جادوئی نمودند

« واسترهبوهم ، و مردمان را بترسانیدند « وجاؤا بسحر عظیم (۱۱۶) ، و جادوئی
آوردند بزرگ .

« وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ » وپیغام فرستادیم بموسی « أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ » که عصای خود بیفکن « فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۱۱۷) » که آن عصا فرو برد هرچه ایشان بدروغ ساخته اند و بجادوئی نموده .

« فَوَقَعَ الْحَقُّ » حق آشکارا شد و هست « وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۸) » و آنچه ایشان میکردند تباه گشت و نیست .
 « فَغَلَبُوا هَنَالِكُ » ایشانرا باز شکستند آنجا « وَانْقَلَبُوا » و باز گشتند [جادوان] « صَاغِرِينَ (۱۱۹) » خوارمانده و کم آمده .

« وَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (۱۲۰) » و جادوان را بسجود افکندند .
 « قَالُوا » گفتند همه : « آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۱) » بگرویدیم بخداوند جهانیان .

« رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ (۱۲۲) » خداوند موسی و هرون .
 « قَالَ فِرْعَوْنُ » فرعون جادوان را گفت : « آمَنْتُمْ بِهِ » بگرویدید باو « قَبْلَ أَنْ آذِنَ لَكُمْ » پیش از آنکه دستوری دادم شما را « إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ » شما در نهان با موسی سازی ساخته اید « مَكْرَ تَمْوَهُ فِي الْمَدِينَةِ » و این ساز نهانی بهم کرده اید درین شارستان « لَتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا » تا اهل آن از آن بدر بیرون کنید « فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۱۲۳) » آری آگاه شید .

« لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ » ببرم و یاره یاره کنم دستها و پایهای شما « مِنْ خَلْفٍ » از یکی چپ و از یکی راست « ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۴) » و آنکه شما را دست و پای زده بیاویزم همگان .

« قَالُوا » جواب دادند جادوان « إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۱۲۵) » ما باخدای

«وما تنقم منا» نیست چیزی که از ما نپسندی «الا أن آمنا» مگر آنکه ما بگرویدیم «بآیات ربنا» پیغامهای خداوند خویش و نشانه‌های او «لما جاءتنا» آنکه که بما آمد. «ربنا» خداوند ما! «افرغ علينا صبراً» فروریز بر ما شکیبائی فراخ «وتوفنا مسلمین» و ما را بر مسلمانی بمیران.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «قال الملأ من قوم فرعون» - چون موسی (ع) بیست خویش آشکارا کرد، وحجت خود بنمود ازید بیضا وعصا، و فرعون را گفت: «ارسل معی بنی اسرائیل»، فرعون در آن کار فرو ماند. همت قتل موسی کرد. سالاران و مهتران قوم ویرا گفتند: کشتن را روی نیست که باین معنی شبهتی در مردم آری. پندارند که وی راستگوی بود چون او را بکشتی، بگذار تا کذب وی و سحر وی آشکارا شود و مردم بدانند که این مرد جادو است جادوی دانا حاذق. میخواهد که باین جادوئی و استادی خویش شما را یعنی فرعون و قبطیان از زمین مصر بیرون کند و ملک شما را زیر زبر گرداند، یعنی که چون میخواهد که بنی اسرائیل را بیرون برد، آن بیرون کردن شما است، که معاش شما از خراج و جزیت ایشان است، و نیز دشمنان شما اند. چون معاش شما بریده گردد و دشمن دست یابد ناچار شما را بیرون کرده باشند پس فرعون گفت: «فما ذا تأمرون» - اینجا اضمار است، یعنی: قال فرعون: فما ذا تأمرون؟ معنی «تأمرون» تشیرون است، که فرعون ملأ خود را بر خود امر ندیدید (۱) اکنون شما چه اشارت کنید چه بینید و رأی شما در این کار چیست؟ «قالوا ارجه» - بهمهزه قرائت مکی و بصری و شامی و یحیی، اما «هاء» مکی باشباع ضمه خواند متصل بواو چنانکه اصل اوست.

۱- چنین است در الف و ج، و مراد «ندیدی» است.

ابن عامر باختلاس کسره ، بصری و یحیی باختلاس ضمه ، باقی «ارجه» بی همزه خوانند ، اما «هاء» باین قرائت حمزه و حماد و حفص بسکون خوانند ، و قانون باختلاس کسره ، ورش و کسائی و اسمعیل ناشباع کسره و در هر دو قرائت بهمز و بی همز معنی آن تأخیر است ، تقول: ارجیت الامر و أرجأته ، اذا اخرته و الامر من «ارجی» «ارج» و من «ارجأ» «ارجأ». معنی آنست که اخره و لا تعجل . و قيل: معناه احبسه و لا تقتله ، «واخاه» یعنی هرون ، ای اخر امره و امر اخیه حتی یظهر کذبهما . و گفته اند : «ارجه» بی همزه از رجاء است یعنی اطمعه . میگوید : اورا طامع کن و وعده می ده تا فرو ایستد . «وارسل فی المدائن» ای فی مدائن ملکک حاشرین ، ای الشرط الذین یجمعون السحرة . والحشر الجمع ، و منه يوم الحشر .

گفته اند که : در ممالك وی و نواحی مصر مدینه هائی بود که جادوان در آن مسکن داشتند هر که ویرا حادثه ای رسدی و کاری صعب پیش آمدی کس فرستادی بجادوان ، و ایشانرا جمع کردی ، تا ایشان تدبیر کارها و مکرها ساختندی «یا توك بكل ساحر علیم» - حمزه و کسائی «سحار علیم» خوانند ، و سحار بناء مبالغت است یعنی ازین هر جادوی حاذق پرحیل بجادوی مشهور و معروف ، و قيل : الساحر الذی یعلم و لا یعلم ، و السحار الذی یعلم و یعلم .

خلاف اسب میان علماء تفسیر که عدد جادوان چند بود مقاتل گفت : هفتاد و دو کس بودند ، دو کس سران و مهتران ایشان بودند از قبیط و هفتاد از بنی اسرائیل کعب گفت : دوازده هزار بودند . سدی گفت سی و اند هزار مرد بودند عکرمه گفت : هفتاد هزار . ابن المنذر (۱) گفت : هشتاد هزار . با هر یکی از ایشان حبلی و عصائی بود ، و نام مهتر ایشان شمعون . آمدند این جادوان بحضرة فرعون ، چنانکه رب العالمین گفت :

« و جاء السحرة فرعون » ، و گفتند « ان لنا لأجراً » يك همزه قراءت
 مکی و مدنی و حفص است بر معنی خبر، یعنی: ما را لاند ترین جادوی مزدی است باقی
 بدو همزه خوانند بر طریق استفهام بمعنی تقریر . چون ایشان جعل و مزد خود را
 بروی تقریر کردند ، فرعون گفت : نعم ، آری ، چنان است که میگوئید ، و شما را
 آنست که میخواهید ، « و انکم لمن المقربین » ای : ولکم من الاجر المنزلة الرفیعة عندی .
 کلیبی گفت : یعنی انتم اول من یدخل علی و آخر من یدخرج .

« قالوا یا موسی » - اینجا اختصاری است عظیم که : آنکه ترتیب بدادند و
 آنرا موعدی ساختند چنانکه الله گفت : « موعدهکم یوم الزینة » . این روز زینت روز عید
 ایشان بود ، و گفته اند : روز نوروز موافق روز عاشورا ، همانست که رب العزة گفت :
 « فجمع السحرة لمیقات یوم معلوم » . میگوید : فراهم آوردند جادوان را هنگام روزی
 را دانسته و نامزد کرده .

جای دیگر گفت : « فاجمعوا کیدکم ائتوا صفاً » ، فرعون گفت ایشانرا :
 همه هام سخن و هام دل و هام آهنگ باشید در ساز خویش بس همه بهم بهامون آئید بیکبار
 بر کنار . همه بیامدند و گفتند : « یا موسی اما ان تلقی » یعنی عصاک « و اما ان
 نکون نحن الملقین » لعصینا و حبالنا . چون روی بروی آوردند ، بموسی (۱) گفتند : یا
 موسی تو پیشتر عصای خود بیفکنی یا ما پیشتر بفکنیم آنچه با ما است ؟

موسی گفت : « القوا » ان کنتم محققین القوا ما یصح و یجوز بیو کنید (۲) .
 اگر شما برحق آید آنچه راست است و درست و روا . ایشان آن چوبها و رسنهای فراوان
 بیو کردند (۳) در آن هامون ، می نمودند بموسی از جادوی ایشان که آن همه مارها اند
 زنده ، که نهیب می بردند بموسی و درو می یازیدند

و معنی سحر چیزی نمودن است که آن چیز نبود، و آنکه آنرا مثل سازند چیزی را که آن در شکفتی بغایت بود، چنانکه **مصطفی (ص)** گفت: «ان من البیان لسحراً».

«فلما القوا سحروا عین الناس و استرهبوهم» - این سبب زیاده است، یعنی: از هبوه و اقزعه و هبوه. «وجاؤا بسحر عظیم» - میگوید: جادوئی آوردند عظیم، یعنی در چشم آنکس که می دید عظیم می نمود، که آن دشت و صحرا همه مار می نمودند از زمین خیزان، بموسی یازان.

«و اوحینا الی موسی» - القینا فی قلبه، و قیل جاءه جبرئیل. جبرئیل گفت: ای موسی عصا ییو کن (۱). «فألماها فاذا هی تلف» - اصله تلف ای تبطلع، و قراءت حفص بسکون لام است، «فاذا هی تلف» ای: تبطلع مایافکون ای یکذبون فیه. میگوید: آن عصا فرو برد هر چه ایشان بدروغ ساخته بودند و بجادوئی نموده. میگویند: چهل شتر وار بود آنجا ییو کنده (۲). و عصای موسی آن همه یکبار فرو برد «افک» بر گردانیدن است در لغت عرب. و دروغ را از بهر آن افک گویند که از راستی بر گردانیده باشند، یعنی که ایشان گفتند: این جوبها و رسنها ماران (۳) اند، و دروغ میگفتند، که مار نبودند پس موسی عصا بر گرفت و بحال خود باز شد، خوب گشت.

«فوقع الحق» - ای ظهر الحق بانه لیس بسحر، و قیل: علا و غلب کار موسی بالا گرفت و غلبه کرد بر ایشان، و پیدا شد بندرستی و راستی که آنچه موسی کرد نه سحر است و موسی نه ساحر، بلکه کار الهی است، و عصای موسی که مار گشت بحقیقت مار گشت بفرمان حق و اظهار معجزه موسی، «و بطل ما کانوا یعملون» و آنچه ایشان کرده بودند باطل بود و بی حاصل. سحره فرعون که آن حال حنان دیدند گفتند: اگر فعل موسی سحر بودی

آن چوبها و رسته‌های ما بحال خود باز شدی، و اصل آن بنمائی، اکنون که از آن هیچ نماند، و در عصای موسی پیدا نکشت، جزار حق و راستی نیست و کار وی سحر نیست.

«فغلبوا هنالك» - ای: عند ذلك. «وانقلبوا صاغرين» - ای: رجعوا الى منازلهم بالذلّ قد فضحهم الله و ادحض حجتهم. صاغر و داخل نامی است بنزدیک عرب کم آمده را از کسی دیگر.

«و ألقى السحرة» - این القاء ایدر نامی است هدایت و توفیق را «ساجدین» ای: خروا لله عابدین سامعین مطیعین.

گفته اند که: چون حق ظاهر گشت و باطل نیست شد، و موسی غلبه کرد بر ایشان، موسی و هارون هر دو خدا را سجود شکر کردند، و سحره بموافق موسی سجود کردند، آنکه گفتند:

«آمنّا برب العالمین» - فرعون گفت: ایای تعنون؟ انا ربّ العالمین. چون فرعون این ظن خطا برد، ایشان گفتند: «رب موسی و هرون». «قال فرعون آمنتم» - برخبر بی استفهام قراءت حفص است، و بدو همزه بمعنی استفهام قراءت حمزه و کسائی و بوبکر. باقی بمد تمام خوانند، یعنی که فرعون ایشانرا توییح کرد و انکار نمود بتصدیق موسی و ایمان ایشان بی دستوری و بی فرمان فرعون، و گفت: ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه شما را دستوری دادم.

مقا تل گفت: موسی بمهتر جادوان شمعون گفت: تؤمن بی ان غلبتک؟ اگر من بر تو غلبه کنم و ترا کم آرم بمن ایمان آری؟ شمعون گفت: من جادوئی بیارم که هیچ جادوی بآن نرسد و غلبه نکند، پس اگر تو غلبه کنی ناچار ایمان آرم، که آن نه سحر باشد که بر سحر ما غلبه کند، و فرعون در ایشان می نکرست که ایشان این سخن می گفتند، از این جهت گفت: «ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة» ای صنیع و خدیعة

صنعتموه فيما بينكم وبين موسى في مصر قبل خروجكم الى هذا الموضع ، « لتخرجوا منها اهلها » ای : لتستولوا علی مصر فتخرجوا منها اهلها ، وتغلبوا علیها بسحرکم . آنکه ایشان را تهدید کرد : « فسوف تعلمون » ما افعل بکم .

« لأقطعنّ ایدیکم و ارجلکم من خلاف » - علی مخالفة و هو أن یقطع من کل شقّ طرف و هو اول من فعل هذا . واحتمال کند که معنی آنست : « من خلاف » ای من اجل خلاف ظهر منکم . « ثمّ لأصلبنکم اجمعین » - ای : اعلّقکم علی خشب منصوب . جای دیگر گفت : « ولأصلبنکم فی جذوع النخل » .

« قالوا انا الی ربنا منقلبون » - یعنی بالموت فیثیبنا الله ولا نبالی بوعدک . « وما تنقم منا » - یقال نفمت انقم ونفمت انقم لغتان ای ما تکره منا امرأ ، وقیل : ما تطعن علینا ، وقیل : ما تنکر منا منکرا الا ایمانا بربنا ، وقیل : الا ان آمنّا بآیات ربنا : ما اتی به موسی من العصا والید . « ربنا افرغ علینا صبراً » - اصعب علینا الصبر عند الصلب والقطع حتی لا نرجع کفّاراً ، « و توقنا مسلمین » علی دین موسی وهرون .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « قال الملأ من قوم فرعون » الآية - اذا اراد الله هوان عبد لا یزید للمحق حجة الا و یزید بذلك للمبطل فده شبهة . حجتها روشن است و معجزه پیدا و کرامت ظاهر ، لکن چه سود دارد کسی را که رانده ازل گشت و خسته ابد! هر چند که موسی آیت و معجزه یش نمود ایشانرا حیرت و ضلالت یش فزود موسی در حق و حقیقت ید بیضا می نمود و ایشان اورا رتبت ساحری برتر می نهاد که : « انّ هذا لساحر علیم » ، اینت جادوی استاد ، اینت ساحر دانا . همانست که کفار قریش از مصطفی (ص) انشفاق قمر خواستند ، چون یدیدند آنرا چنانکه خواستند ، گفتند : « هذا سحر مستمر » ،

تابدانی که کار نمودن دارد نه دیدن. از آن ندیدند که شان نمودند، و از آن راه نبردند که شان بر راه نداشتند. سحره فرعون را بنمودند، لاجرم بین که چون دیدند؟! و کجا رسیدند؟! انوار عزت دین ناگاه در دل خود بدیدند، و بمقام شهدا و صدیقان رسیدند. عهد نامه ازل دیدند و بدولت خانه ابد رسیدند. کلید گنج اسرار دیدند و در فردوس با ابرار بجوار جبار رسیدند. چون در آن میدان حاضر شدند و اسباب جادوئی بغایت بساختند، و میمنه و میسره راست کردند، مهترایشان گفت: بنگرید تا عدد لشکر موسی چند بر آید؟ گفتند او را لشکر نیست، مردی می بینم تنها، عصائی در دست. گفت: آه از آن تنهائی و یکتائی او. مرد یکتا هرگز تنها نبود گر چه تنها رود بی یار نبود. دانید چه باید کرد؟ او را حرمتی بیاید داشت و خود را کاری بیاید ساخت.

«اما ان تلقی و اما ان نکون نحن الملقین» موسی چون از ایشان این شنید گفت: از اینان بوی آشنائی می آید که حرمت می شناسند. پس چون جمال ارادت بر دلهای ایشان کمین گشاد، و جلال عزت دین برقع تعزز فرو گشاد، و جمال خود بایشان نمود خورشید دوات دین از افق عنایتشان بر آمد. ماهر وی معرفت ناگاه از در درآمد. بیک سعادت در رسید و از دوست خبر آمد که: خیز بیا جانا که خانه آراسته ام، بسی ناز و راز که من از بهر تو ساخته ام. شکر این نعمت را بسجود در افتادند و گفتند: «آمنّا ربّ العالمین». فرعون گفت: «لأقطعنّ ایدیکم و أرجلکم من خلاف» اکنون که سر از چنبر وفای ما بیرون بردید و بر مخالفت قدم نهادید، ما سیاست قهر خود بر دستها و پایهای شما مستولی کنیم. گفتند: ای فرعون! قصه عشق ما دراز است، و دیده فرعون در آن دقیقه نبیند: «آمنّا ربّ العالمین». ای فرعون! اگر سر تن را ببری، سر دل را چه کنی؟ آن دستی که بچون تو بدبختی برداشته ایم بریده به، و آن پائی که بر بساط چون تو مدبری نهاده ایم پی آن بر کشیده به، و آن زبان که بر تعظم شأن چون توی تنها گفته گنگ و لال به. آن مدبر سیاست قهر

خود بر وجود آن عزیزان همی راند، ونعت قدم بحکم کرم میگفت : اگر دست و پای
وزبان و سمع شما درین دعوی برفت باک مدارید که من شما را سمعی دهم به از آن و
بصری به از آن که : بی یسمع و بی یبصر، چنانکه درخبر است : « کنت له سمعاً یسمع
بی، و بصراً یبصر بی، ویداً یبطش بی »، و درقرآن مجید است « فلنحییته حیوة طيبة ». .
روایت کنند از مصطفی صلوات الله و سلامه علیه که شب قرب و کرامت چون با آسمان
چهارم رسیدم آوازی حزین بسمع ما رسید که : « آمنا برب العالمین ». جبرئیل گفت :
یا سید ! این آواز امت موسی است که درعشق این حروف فرو شده ، و در این حدیث
بمانده، و تا ابد هم برین صفت باشند .

۱۲- النوبة الاولى

قوله تعالى: « و قال المأ من قوم فرعون » سران قوم فرعون گفتند فرعون
را: « ائذر موسی و قومه » موسی را و قوم او را می بگذاری زنده؟ « لیفسدوا فی الارض »
تا تباهی کنند در زمین « و یدرک و آلهتک » و گذارد ترا و خدایان ترا؟ « قال » جواب داد
فرعون، گفت: « سنقتل ابناء هم » آری پسران ایشان را می کشیم « و نستحیی نساء هم »
و زنان ایشان زنده میگذاریم « و انا فوقهم قاهرون ^(۱۲۷) » و پادشاهان آخر ما ایم
و خداوندان زمین، و برزبر ایشان بقهر فروشکنندگان .

قال موسی لقومه « موسی گفت قوم خویش را: « استعینوا بالله » یاری خواهید
از الله « و اصبروا » و شکیبائی کنید « ان الارض لله » بدرستی که زمین خدا را است
« یورثها من یشاء من عباده » میراث دهد آنرا که خود خواهد از بندگان خویش
« و العاقبة للمتقین ^(۱۲۸) » و سرانجام پسندیده نیکوکاران راست.

« قالوا » جواب دادند قوم موسی موسی را: « اوذینا من قبل ان تأتینا » ما را

رنج مینمودند پیش از آنکه تو بما آمدی «ومن بعد ما جئنا» و پس آنکه بما آمدی.
 « قال عسی ربکم ان یهلك عدوکم » جواب داد موسی مگر که خداوند شما
 هلاک کند دشمن شما « ویستخلفکم فی الارض » و شما را در زمین خلیفت نشانند پس
 ایشان « فینظر کیف تعملون (۱۳۹) » و مینگرد تا چون کنید [در اداء شکر و
 رؤیت منت].

« و لقد اخذنا آل فرعون » و فرا گرفتیم کسان فرعون را « بالسنین »
 بقسطها « و نقص من الثمرات » و نکاست میوه ها « لعلهم یدّکرون (۱۴۰) » تا مگر
 پند پذیرند .

« فاذا جاءتهم الحسنة » چون نبکوئی بایشان آمدی (۱) « قالوا لنا هذه »
 گفتند : حق ما و سزای ما و بهره ما اینست « و ان تصبهم سیتة » و چون بایشان
 رسیدی (۲) از آن عذابها بدی « یطیروا بموسی ومن معه » بموسی و قوم او فال بد
 میگرفتند « الا » آگاه شوید (۳) و بدانید « انما طائرهم عند الله » آن بد که بایشان
 رسد آن از نزدیک خداست « ولكن اکثرهم لا یعلمون (۱۴۱) » لکن بیشتر ایشان
 نمیدانند .

« و قالوا مهما تأتنا به من آية » و گفتند: هر که بما آری از نشانی یا پیغامی
 « لتسحرنا بها » تا ما را چشم برندی و ما کثراست نمائی « فمانحن لك بهؤ منین (۱۴۲) »
 ما بنخواهیم گروید بتو .

« فأرسلنا علیهم » فرو کشادیم و پیوستیم و ریشان (۴) « الطوفان » طاعون
 و غرق « و البجاء » و ملخان برنده « و القمل » و ملخ بساده « و الضفادع » و مگالان (۵)

۱- الف : آمدید . ۲- الف : رسیدید . ۳- الف : شید . ۴- = برایستان .

۵- مگل ، فتح اول بمعنی وزغ و غوک است (از برهان فاطم) .

« و الدّم » و خون « آیات مفصّلات » نشانهای پیدا نموده از یکدیگر کسسته و مهلت در میان افکنده « فاستکبروا » کردن کشیدند « و کانوا قوماً مجرمین (۱۴۴) » و قومی بد کرداران بودند .

« ولما وقع علیهم الرّجز » و هر گاه که عذابی دیگر برایشان افتادی، « قالوا » گفتندی: « یا موسی ادع لنا ربّک » ای موسی خدای خویش را خوان، از وی خواه « بما عهد عندک » بآن پیمان که او راست بنزدیک تو مارا « لئن کشفنا عنا الرّجز » اگر بازبری از ما این عذاب « لنقومنّ لک » ما بگرویم و ترا براست داریم « ولنرسلنّ معک بنی اسرائیل (۱۴۴) » و کسبل کنیم با تو بنی اسرائیل .

« فلما کشفنا عنهم الرّجز » چون باز بردیم از ایشان آن عذاب « الی اجل هم بالغوه » تا بآن درنگ که ایشان درخواستی بودند، و بآن رسند « اذا هم ینکثون (۱۴۵) » آن پیمان می شکستند و از پذیرفتن می باز آمدند .

« فانتقمنا منهم » کین کشیدیم از ایشان « فأغرقناهم فی الیم » غرق کردیم ایشانرا در دریا « بأنّهم کذبوا بآیاتنا » بآنکه ایشان بدروغ فرا داشتند سخنان ما « و کانوا عنها غافلین (۱۴۶) » و از آن نا آگاه نشستند .

النوبة الثانية

قوله تعالى: « و قال الملأ من قوم فرعون » - پس از آنکه سحره فرعون ایمان آوردند موسی یک سال در مصر بود، و ایشانرا دعوت میکرد، و آیات و معجزات می نمود. سران و مهتران قوم فرعون اغرا کردند بر موسی مر فرعون را که: « انذر موسی و قومه »؟ موسی و قوم ویرا زنده می بگذاری؟ « لیفسدوا فی الارض » تا در مصر تباهی میکنند؟ مردمانرا بر مخالفت تو دعوت میکنند؟ و دیگری را نه ترا پرستند و آنچه تو و بنی اسرائیل کردی

که پسران ایشانرا کشتی، ایشان با قوم تو همان کنند؟ و گفته اند که: این فساد ایدر شورانیدن رعیت است بر سلطان و نا ایمن کردن، و این را در قرآن نظایر است، «ما جئنا لنفسد فی الارض»، «ولا تفسدوا فی الارض» از آن است. «لیفسدوا»- این لام بدل «حتی» است. عرب لام در موضع حتی نهند، و در موضع «أن» نهند، چنانکه آنجا گفت: «ما یرید الله لیجعل علیکم یعنی: ان یجعل»، «یرید الله لیبین لکم» یعنی ان یبین. «و ینزک» ای: و لیذکر. بیشتر اهل عربیت و رآن اند که عرب ازین نه ماضی گویند و نه فاعل، و در «دع» همچنین. و «ینزک و آلهتک»- قیل: ان فرعون کان یعبد حنّانة والحنانة الصنم الصغيرة کان یعبد فی السرّ. ابن عباس گفت که: فرعون کاهن پرست بود و قوم خود را بگاو پرستی فرمودی، و سامری ازینجا کوساله ساخت، و ایشانرا بر عبادت آن داشت. و گفته اند که: فرعون بتانرا ساخته بود قوم خود را، و ایشانرا عبادت بتان می فرمود و می گفت: انا ربکم و رب هذه الاصنام، و لذلك قال: «انا ربکم الاعلی»، و قیل: کان یعبد تیساً. و کان ابن عباس یقرأ: «و ینزک و الالهتک» ای عبادتک، و کان یقول: ان فرعون کان یعبد و لا یعبد. و این در معنی ظاهر تراست افساد را فراموسی دادند و قوم او، گفت: «لیفسدوا» و «ذر» را فراموسی دادند تنها، گفت: «و ینزک»، و عرب اینرا زوادرند، چنانکه آنجا گفت: «استجیوا لله و للرسول اذا دعاکم» نگفت: دعواکم. پس فرعون جواب داد ملأ خود را که: «سنقتل ابناء هم»، من قتل یقتل علی التکثیر، و قراءت حجازی تخفیف است: «سنقتل ابناء هم»، «و نستحیی نساء هم» یعنی للمهنة و الخدمة. «و انا فوقهم قاهرون» غالبون و علی ذلك قادرون.

«قال موسی لقومه استعینوا بالله و اصبروا». و گفته اند که فرعون پیش از موسی و مبعث وی آن همه فرزندان نسی اسرائیل را بکشت بگفت منجمان و کاهنان که می گفتند: زوال ملک تو بدست یکی از ایشان خواهد بود. و ایشانرا عذاب میکرد. روز کاری بس فرا گذاشت تا آنکه که موسی بر سالت بوی آمد و پیغام بگزارد و معجزات بنمود فرعون

از خشم موسی آن عذاب و قتل باز بنی اسرائیل نهاد و رنجانیدن بیفزود. ایشان از آن عذاب و رنج بموسی نالیدند. موسی گفت: «استعینوا بالله و اصبروا» علی دینکم و البلاء یعنی علی فرعون و قومه، «ان الارض» ای ارض مصر «لله» یورثها من یشاء من عباده. ایشانرا باین سخن که موسی گفت طمع افتاد در ملک و مال فرعون، و قبطیان دل در آن بستند که بعاقبت با ایشان افتد، يقول الله تعالی: «و العاقبة للمتقين» یعنی النصر والظفر. و قیل: الجنة للمؤمنين الموحدين.

«قالوا اوزینا» - بنی اسرائیل دیگر باره بنالیدند بموسی از رنج و عذاب فرعون، گفتند: اوزینا بالقتل الاول من قبل ان تأتینا بالرسالة و من بعد ما جئتنا بالرسالة باعادة القتل و بالاعتاب فی العمل و اخذ المال. و این آن بود که فرعون ایشانرا فرا کارهای دشخوار داشته بود. قومی را فرمود که از کوه سنگ می آرند پیشت و گردن خویش، و از آن سنگ ستونها میسازند و میتراشند، و از آن قصرها و بناها از بهر فرعون می سازند، و قومی را فرمود تا خشت میزدند و آنرا می پختند و در بناهای آن خشت پخته بکار می بردند. و قومی را نجاری فرمود، و قومی را آهنگری. و ضعیفانی که طاقت عمل نداشتند بریشان ضربه نهاد هر روز بردوام، اگر روزی بسر آمدی و ایشان ضربه آن روز نگزارده بودند یکماه بعقوبت آن غل بر گردن ایشان نهادی. و زنان را فرمود تا ریسمان می ریسند و از بهر فرعون جامه می بافند. موسی که ایشانرا چنان دید گفت:

«عسی ربکم ان یهلك عدوکم» - این «عسی» در موضع رجاء نهاده اند، و «عسی» و «سوف» از خدا واجب است. يقول: عسی ربکم ان یهلك فرعون و قومه، «و یتخلفکم» بعد هلاکم «فی الارض» ای: ارض مصر. موسی این وعده که ایشانرا داد از قول الله داد که میگوید جلّ جلاله: «و نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین»، ثم قال: «فینظر کیف تعملون» - ای: یری ذلك بوقوعه منکم، لأن الله

لا يجازى على ما يعلمه منهم من خطيأتهم التي يعلم أنهم عاملوها لامحالة وإنما يجازيهم على ما وقع منهم. پس رب العالمين ظنّ موسى تحقيق کرد، وفرعون را و قبطیان را بآب بکشت، و زمین مصر و ملک مصر بنی اسرائیل را مسلم شد تا یروز کار داود و سلیمان علیهما السلام.

« ولقد اخذنا آل فرعون بالسنين » ای بالقحط والجذب. يقال: اسنت القوم اذا اجذبوا. قال الشاعر:

عمرُوا العلي هشموا الثريد لقومه
و رجال مكة مستنون عجاف
عرب قحط را سنة خوانند که بیشتر آن بود که از سالی کمتر نبود و در دعاء مصطفی است علیه الصلوة والسلام بر مشرکان مکه: « اجعلها عليهم سنين كسني يوسف ». و درین آیت بجمع گفت: « بالسنين » از بهر آنکه ایشان سالها در آن قحط بودند. قيل: كان سبع سنين . « و نقص من الثمرات » یعنی حبس المطر عنهم فنقص ثمارهم . قال قتادة: « بالسنين » لأهل البوادي واصحاب المواشي، و « نقص من الثمرات » لأهل القرى والامصار. « لعلمهم بذکر ون » فینتبهون و يرجعون. عن عبد الله بن شداد قال: فقد معاذ بن جبل او سعد بن معاذ رسول الله صلى الله عليه وسلم، فوجده قائماً يصلي في الحرّة، فتخنّج، فلما انصرف قال: يا رسول الله! رأيتك صليت صلاة لم تصل مثلها. قال: « صليت صلاة رغبة ورهبة. سألت ربّي فيها ثلاثاً فأعطاني ثنتين ومنعني واحدة. سألته ان لا يهلك امتي جوعاً ففعل. ثم قرأ: « ولقد اخذنا آل فرعون بالسنين » الآية، وسألته ان لا يسلط عليهم عدواً من غيرهم ففعل، ثم قرأ: « هو الذي ارسل رسوله بالهدى » الآية، وسألته ان لا يجعل بأسهم بينهم، فمنعني، ثم قرأ « قل هو القادر على ان يبعث عليكم عذاباً من فوقكم » الآية، ثم قال: لا يزال هذا الدين ظاهراً على من ناوأهم.

« فان جاءتهم الحسنة » ای الخصب والنعمة والعافية والامن، « قالوا لنا هذه » ونحن

اهلها و مستحقوها ، « و ان تصبهم سيئة » ای قحط و الم و خوف « يطيروا » ای يتشاءموا « بموسى و من معه ». سعيد بن جبیر گفت: چهار صد سال در ملك فرعون بود و تا موسى نیامد ویرا هیچ رنج و اندوه نبود، و هیچ گرسنگی و بی‌کامی و هیچ درد و بیماری نبود، و اگر بودی همانا که دعوی خدائی نکردی. پس چون موسى آمد و آن رنجها و بیمها دید، و بوی قحط رسید گفت: این از شومی موسى است و قوم او. و گفته اند: «فاذا جاءتهم الحسنة» - این حسنة مهلت است که میان هر دو عذاب مبخواستند، و ایشانرا مهلت میدادند، که باز کفر گشتند الله با عذاب گشت. همانست که گفت: «وبلونا هم بالحسنات والسيئات» سیئات طوفان است و جراد و قمل و ضفادع و دم، و حسنات مهلتها است در میان آن . «قالوا لنا هذه» - هر که که ایشانرا مهلت دادند، گفتند: حق ما و سزای ما اینست. «وان تصبهم سيئة» - و چون بایشان رسیدی از آن عذابهای بد از طوفان و جراد و غیر آن، « يطيروا بموسى و من معه » - تشدید بر طا از بهر تاء نهانی است که اصل «يتطيروا» است. و طيرة فال بد گرفتن است و آن آن بود که فال بد میگرفتند بموسى و قوم او، می گفتند : تا موسى بما آمد دو گروهی پدید آمد، و آن طوفان و غیر آن همه از شومی موسى میدیدند. رب العزة گفت: «الا انما طائروهم عند الله» - این را دو معنی است یکی آنست که : السببة التي يطيروا بها هي كانت من عند الله . آن بد که به ایشان رسید آن از نزدیک خدای بود ، از شومی موسى نبود .

دیگر معنی: آنچه ایشان آنرا شوم می‌شمارند آن شومی ایشان نزدیک خدای بجای است، یعنی عذاب آتش و عقوبت جاودان، و قيل: شومهم جاءهم بكفرهم بالله، «ولكن اكثرهم لا يعلمون» ان الذي اصابهم من الله. يقال: تطير به ای تشاءم به، و اصله ان الرجل اذا خرج في طلب امر تفأل بالسنانح من الطير وغيره والبارح، و سقى ذلك الطيرة. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «الطيرة شرك» قاله ثلاثا وقال: «العيافة والطرق والطيرة من الجبت».

وعن ابن عباس قال : كان رسول الله يتفأل ولا يتطير وكان يحب الاسم الحسن ، و يروى انه قال : « (ص) لا طيرة و خيرها الفأل » . قالوا : وما الفأل ، قال : « الكلمة الصالحة يسميها احدكم » .

« و قالوا مهما » اي كلما ومتى ما تأتينا به من آية . قبطيان گفتند بموسى : هر كه كه بما آرى و هر چه آرى بما از نشانى يا پيغامى « لتسحرنا بها » تمارا بفريبي بآن و درما شبته افكنى تا از دين فرعون بر گردانى، ما بنخواهيم گرويدن . و اين آن بود كه از موسى آيات ميخواستند چون آيات بياوردى و معجزات بنمودى ايشان گفتندى : « هذا سحر » اين جادوئى است كه تو آوردى، خواهى كه باين سحر ما را از دين خود بر گردانى . و فى « مهما » قولان : احدهما ان اصله ماما ، فأبدل من الالف الاول الهاء ليختلف اللفظ فيكون ما الاولى للجزء والثانية لتأكيد الجزء ، وليس شيء من حروف الجزاء الا « ما » يزداد فيه ، مثل ان ما ، ومتى ما ، والقول الثانى اصله مامعنى كف ، ضمت اليها « ما » الجزء كأنهم قالوا : اكفف ما تأتينا به من آية . يقول : اى شيء جئتنا به لتسحرنا بها فما نحن لك بمؤمنين . پس موسى برايشان دعا كرد ، و رب العالمين عذاب طوفان و غير آن برايشان فرو گشاد ، اينست كه رب العالمين گفت :

« فأرسلنا عليهم الطوفان » - ابن عباس گفت : طوفان باران عظيم است كه از آن سيل صعب خيزد و ديار و وطن خراب كند و مردم را غرق كند . و هب گفت : طوفان طاعون است و وبا كه بر ايكار آل فرعون فرو گشادند تا يكي از ايشان نماند ، و به قال عطاء و مجاهد . و روت عائشة ان النبى صلى الله عليه وسلم قال : الطوفان الموت . ابو قتلابه گفت : آبله بود كه در ايشان پديد آمد و پس ايشان در خلق بماند . « والجراد » هو المعروف . ذكر ان الله عز وجل خلق آدم بعد الخلق كله ، فلم يخلق الله بعد آدم الا الجراد ، خلقه من فضلة فضلت من طينه ، « والقمل » وهو السوس الذى يخرج من الحنطة وقيل هو البرغوث وقيل هو الدبابة

و هو صغار الجراد، لاجنحة لها، و قيل نوع من القراد وقيل هو القمل، و كذلك قرآءة الحسن. «الضفادع» جمع ضفدع وهو المعروف

روى عكرمة عن ابن عباس قال: كانت الضفادع رتبة فلما ارسلها الله تعالى على آل فرعون سمعت و اطاعت فجعلت تنذف نفسها في القدر و هي تغلى، و في التناير و هي تفور، فأثابها الله تعالى بحسن طاعتها برد الماء وجعل نقيقتها التسبيح قال النبي صلى الله عليه وسلم: «لا تقتلوا الضفادع فان نقيقتها الذي تسمعون تسبيح»، و روى انها كانت تنقل الماء الى ابراهيم حين التقى في النار. و قال سليمان عليه السلام: ان الضفدع يقول: سبحان المذكور بكل مكان، المعبود في لجج البحار. «والدم» فكانوا لا يتناولون الطعام ولا يشربون شرباً الا كان فيه دم، و قيل هو الرعاف، «آيات مفصلات» اي مبينات متتابعات بعضها على ان بعض، و قيل مفصلات بين كل آيتين ثلاثون يوماً.

اما صفت تنزيل اين آيات و تفصيل آن بقول ابن عباس و ابن جبير و قتاده و ابن يسار آنست كه: چون سحره ايمان آوردند و فرعون مقهور و مغلوب گشت، قبطيان و كسان فرعون با فرعون از حق سروا زدند و جز طغيان و كفر نيفزودند، و موسى معجزه خویش در عصا و يديضا بايشان نمود و ايشان نپذيرفتند، و آن دو آيت ديگر سنين و نقص سمات روزگاري برايشان گماشتند و در ايشان امر نكرد، و از ماطل و بيهوده خود برنگشتند. موسى پس از آن دعا كرد، گفت. بار خدا ما اين فرعون كزاف كار و تباه كار در ضلالت و غوايت و كفر خویش سر در نهاده و نقض عهد كرده و از حق بر گشته، بر گمار بر وي عذابي و عقوبتي كه ويرا و قوم ويرا نقيمت بود، و بني اسرائيل را موعظت، و جهانيان را تانقيامت عبرت. رب العالمين دعاء موسى اجابت كرد و طوفان فرو گشاد بر ايشان. از روز شنبه تا بشنبه باران از آسمان مي آمد، در خانه ها و كشتزار ايشان مي شد. كشته ها تباه مي كرد، و خانه ها خراب، و از آن يك قطره در خانه هاي بني اسرائيل نيفتاد، و

موسی و قوم ویرا از آن هیچ رنج نبود.

اما فرعونیا ترا چندان آب در خانه‌ها جمع آمد که خانه‌ها و هر چه در آن بود همه خراب گشت و تباه، و آنکه آب تابسینه‌ها و گردن‌هاشان بر آمد و بر شرف هلاک بودند، بموسی نالیدند و فریاد کردند که: یا موسی! اگر این طوفان از ما باز باری بتو ایمان آریم. موسی دعا کرد تا باران و ایستاد، و زمین خشک گشت، و هوا خوش شد، و کشت زار را ربیع بيفزود، و صحرا مرغزار پر گیاه و پر نعمت گشت، ایشان آن راحت و نعمت دیدند گفتند: این خود در خور ما بود، و تمامی کار ما، و ما خود نمیدانستیم. همچنان سر به بی‌راهی و شوخی در نهاده، و از حق اعراض کرده تا يك ماه بر آمد پس رب العالمین لشکر ملخان بایشان فرستاد تا هر چه بود از درختها و میوه‌ها و کشتها همه بخورد، و آنکه روی بخانه‌های ایشان باز کرد و هر چه بود از چوبها در سقفها و در خانه‌ها و جامه‌ها پاك بخورد، تا مسمارهای آهنین و حلقه‌ها که بر درها بوده هیچ ننگداشت، و از آن ملخان یکی در خانه‌های بنی اسرائیل نشد و از ایشان هیچیز نخورد، هفت روز درین عذاب بودند از شنبه تا شنبه، پس بانگ بر آوردند و زینهار خواستند، موسی را گفتند: اگر این ملخان از ما باز کنی بتو ایمان آریم. موسی دعاء کرد تا رب العزة بادی عاصف و فروکشاد تا آن ملخان به یکبار مرگرف و بدریا افکند چنانکه يك ملخ در زمین مصر بنماند. ایشان در نگرستند بقایای زروع و مزاراند کی مر جای دیدند بقدر کفایت يك ساله، گفتند: امسال ما را این تمام است باری دین خود بنگذاریم و از آنچه بودیم بنگردیم. يك ماه در عاقبت بودند.

پس فرمان آمد بموسی از حق جلّ حلاله و عمّ نواله: روان تل ریگ عظیم در آن صحرا که آنرا عین الشمس گویند، و عصا در آن زن تا عجائب بینی. موسی رفت و عصا بر آن تل ریگ زد چندان قمل از آن ریگ برخاست که زمین و در و دیوار پوشیده

گشت. در آمدند و هر چه دیدند پاك بخوردند، و در مردمان ایشان افتادند موی ایشان میخوردند و پوست ایشان میکنند، تا بر سرهاشان موئی نماند و نه بر روی و نه ابرو و نه مژگان چشم، و یکی از ایشان چون خواست که لقمه‌ای در دهن نهد تا بدهن رسیده بودی هزاران قتل در آن افتاده، و همچنان در دهن می افتادند. يك هفته درین بلا و عذاب بماندند، و آنکه بنالیدند بموسی که: انا نتوب و لا نعود. این يك بار از کفر باز گردیم و توبه کنیم و نیز شوخی نکنیم. موسی دعا کرد تا رب العزة آن عذاب از ایشان برداشت، و آن قتل همه بیکبار مرده گشتند، و بادی عظیم برآمد و آن زمین از ایشان پاك کرد. فرعونیان همچنان بسر عمل خبیث خود باز شدند و گفتند: عظیم جادوئی که موسی است که از میان ریگ جانوران و خورندگان بیرون می آرد.

چون يك ماه برآمد ضفادع در میان ایشان پدید آمدند چنانکه همه سرای و خانه و کوی ایشان از آن پر گشت. یکی از ایشان بخفتی، چون از خواب در آمدی در میان ضفادع چنان بودی که نتوانستی برخاستن و حرکت کردن دیگر بر آتش نهادندی دیگر بر شدی، چون یکی خواستی که سخن گوید پیش از آنکه سخن گفتی ضفدع در دهن وی جست. هفت روز درین بلا بودند از شب تا شب، پس دیگر بار بموسی آمدند، و فریاد کردند و عهد بستند که این بار وفا کنند و عهد نشکنند. موسی دعا کرد تا رب العزة باران فرستاد، و از آن سیلی عظیم برخاست، و آن ضفادع را همه فرایش گرفت و بدریا راند. ایشان گفتند بخشم که: موسی بیش از این که کرد با ما چه تواند کرد؟ و بیش از این چه تواند خواست؟ نه ایمان آوردیم بوی و نه هرگز بر آنیم که بوی ایمان آریم. يك ماه برآمد پس رب العالمین آبهای ایشان خون گردانید چنان شد که یکی از ایشان آب در دست میکرد بر دست وی خون میشد، و مرد قبطی و مرد اسرائیلی هر دو از يك کوزه آب میخوردند، اسرائیلی میخورد آب بود، قبطی میخورد خون بود. اسرائیلی آب در دهن خود

گرفتی از دهن خود در دهن قبطی ریختی، تا در دهن اسرائیلی بود آب بود، چون در دهن قبطی شدی خون گشتی. چون رنج و عذاب و بلاه ایشان بغایت رسید بفرعون نالیدند و فرعون موسی را گفت: «ادع لنا ربك»، فذلك قوله عز وجل:

«وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ» - ای العذاب من الطوفان وما بعده، «قالوا یا موسی ادع لنا ربك بما عهد عندك» ای بما امرک وتقدم اليك ان تدعوه فتجيبك كما اجابك في آياتك، و قيل بما جعل لك من النبوة. ای موسی! خداوند خود را خوان چنانکه تو را فرموده که او را خوان ترا اجابت کند. و گفته اند: معنی آنست که ای موسی خداوند خود را خوان و از وی خواه بآن پیمان که او را است بنزدیک تو از بهر ما. و آن پیمان آن بود که هر گاه که ایمان آرید من عذاب باز برم. یعنی که اکنون میخواهیم که عذاب باز برد تا ایمان آریم اینست که گفت: «لئن كشفت عنا الرجز لنؤمننَّ لك ولنرسلنَّ معك بنی اسرائیل». پس رب العالمین گفت:

«فلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ» چون باز بردیم از ایشان آن عذاب، «الی اجل هم بالغوه اذا هم ينكثون» یعنی ضربوا اجلاً لايمانهم، فلَمَّا جَاءَ الاجل نكثوا عهدهم ولم يؤمنوا و قيل: الی اجل هم بالغوه الغرق و قيل الموت.

عن عامر بن سعد بن ابی وقاص، عن ابيه انه سمعه يسأل اسامة بن زيد: اسمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم في الطاعون؟ فقال اسامة بن زيد: قال رسول الله (ص): «الطاعون رجز ارسل على بنی اسرائیل او على من كان قبلكم فاذا سمعتم به بأرض فلا تقدموا عليه، واذا وقع بأرض وانتم بها فلا تخرجوا فراراً منه».

«فانتقمنا منهم» - انتقام در صفات خداوند جل جلاله رواست، اما در انتقام از حقد پاك است بخلاف مخلوق، چنانکه در غضب از ضجر پاك است، و در صبر از عجز پاك است. «فانتقمنا منهم» ای انتصرنا و سلبنا نعمتهم بالعذاب، وعاقبناهم على سوء فعلهم، «فاغرقتناهم في

الیم» و هو البحر، «بأنهم كذبوا بآياتنا» ای بسبب تكذیبهم آیاتنا و حملهم ایتها علی العادات و علی السحر، «و كانوا عنها غافلين» ای عن النعمة، و قيل عن الايات ان كانوا لا يعتبرون بها.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وقال الملأ من قوم فرعون» الآية - آن مهجور مملکت، و مطرود در گاه عزت، و زخم خورده عدل ازل، فرعون بی عون، چون خود را بر مقام عجز بدید، و در کار ملك خود و هن دید، و قبطیان زیاده تمکین از وی طلب میکردند تا بر موسی و قوم وی تطاول جویند و قهر کنند همی گفتند: «انذر موسی و قومه لیفسدوا فی الارض و ینذرك و آلهتك»؟! آن مدبر را ننگ آمد که قصور قدرت خود بایشان نماید یا بضعف و عجز خود معترف آید، همی زبان تهدید بگشاد که: «سنقتل ابناءهم و نستحي نساءهم» وی تدبیری همی ساخت بیاطل، و الله تقدیری همی کرد بیاطن تدبیر وی این بود که: «سنقتل ابناءهم و نستحي» نساءهم و تقدیر الله این بود که: «فانتقمنا منهم فأغرقناهم فی الیم».

آوردند که روزی جبرئیل آمد بر صورت مردی، و پرسید از وی که: چه کوئی بمردی که بنده ای دارد، و او را مال و جاه و نعمت دهد، آنکه برخواجه خویش عصیان آرد، و خواهد که بر وی مهتر شود؟ فرعون گفت: جزاء وی آنست که او را بآب کشند. از حضرت عزت فرمان آمد: ای جبرئیل این فتوی گوش دار تا آن روز که کوئی: «آلان وقد عصيت قبل؟!»

«قال موسی لقومه استعينوا بالله و اصبروا» موسی قوم خود را ارشاد کرد که: شما دست در حبل عصمت الله زنید، و از نصرت و نعمت وی نومید مباشید، و برضمان وی تکیه کنید، که وی گفته: «وكان حقاً علينا نصر المؤمنين»، و در همه حال یاری دهنده اوست

یاری ازوی خواهید، و غمها را فرج آورنده و درها را گشاینده اوست، و بر بلاء فرعون صبر کنید تا روزی بسر آید و دولت شما در رمد، ماه وی در خسوف افتد، و آفتاب عز شما از برج شرف شما بتابد.

«عسی ربکم ان یهلك عدوکم و یتخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون» - بر ذوق اهل معرفت عدو اینجا اشارت است بنفس اماره که مصطفی (ص) گفت: «اعدی عدوئک نفسک الّتی بین جنبیک»، و زمین اشارت است بجوارح که اصل آن خاک است و مرجع آن با خاک، و «یتخلفکم» اشارت است بدل، که تانفس نمیرد دل زنده نگردد. میگوید: از لطف الهی و کرم بی نهایت گوش دارید، که شما را بر نفس اماره نصرت دهد تا آنرا مقهور کنید، و راه شهوت و هواء باطل بوی فرو ننید. مصطفی نفس خراب دارید، و کعبه دل آبادان نفس اسیر گردد، و دل بر حوارح امیر شود. نفس در خود بمیرد و دل بحق زنده شود. دشمن برود و دوست بنازد. هرگز که دید که آشنا با بیگانه بسازد؟ این چنان است که گویند: واللّٰه معطی المسئولات:

آمد بر من کارد کشیده بر من گفتا که درین شهر تو باشی یا من

ثم قال: «فینظر کیف تعملون» - ای: کیف معرفتک بشکر ما انعم علیک؟ «ولقد اخذنا آل فرعون بالسِّنَنِ» - عقوبتشان رنگارنگ آمد، که مخالفانشان لونا لون بود. عقوبت بقدر خیانت باشد و مؤاخذت باندازه مخالفت. آن چندان بلیات و نکبات از آن آیات مفصّلات بر ظواهر ایشان گشادند، و ایشانرا در آن محنت و شدت بگردانیدند و صعب تر عقوبتی آن بود که دیده باطن نداشتند تا دریافته اندی که از که باز مانده اند؟ و چه گم کرده اند؟

آمد بر من خیال معشوقه فراز

اندر همه عمر من شبی وقت بناز

باری بنگر که از که ماندستی باز

برداشت نقاب مرا گفت بناز

اگر ایشانرا بصیرتی بودی یا از حقیقت شمه‌ای آشنائی داشتندی بجای آنکه گفتند: «ادع لنا ربك»، ادع لنا ربنا گفتندی، و ندیده عبرت نگرفتندی، تا آن عقوبات سبب طهارت ایشان بودی، لکن چه سود که رقم آشنائی در ازل برایشان نکشیدند، و جز داغ مهجوری بر ایشان ننهادند! هرچند که آیات قدرت بیش دیدند از جاده حقیقت دورتر افتادند. عهدی که کردند بسر نبردند، و از خود بیوفائی و بیگانگی نمودند. رب العالمین گفت: «فلما كشفنا عنهم الرجز الى اجل هم بالغوه اذ هم ينكثون» ابرموا العهد ثم نقضوه، و قدموا العهد ثم رفضوه، کما قيل:

اذا ارعوى عاد الى جهله كذى الضنا عاد الى نكسه

۱۳- النوبة الاولى

قوله تعالى: «و اورثنا القوم الذين كانوا يستضعفون» و میراث دادیم بآن مستضعفان که ایشانرا زبون میکردند «مشارك الارض و مغاریها» مشرقهای زمین و مغربهای آن «التي باركنا فيها» آن زمین که در آن برکت کردیم «و تمت كلمة ربك الحسنی» و تمام شد آن وعده نیکوی خداوند تو «علمی بنی اسرائیل» بر بنی اسرائیل «بما صبروا» بآنکه شکیبائی کردند «و دمرنا» و تباه کردیم «ما كان يصنع فرعون و قومه» آنچه فرعون میکرد و میساخت و قوم او «و ما كانوا يعرشون» (۱۴۷) «و آنکه می ساختند از جفته رزان و سایه وان» (۱). «و جاوزنا» و فرو گذار انیدیم «بینی اسرائیل البحر» بنی اسرائیل را بدریا «فأتوا علی قوم» بر گذشتند بر قومی «يعكفون علی اصنام لهم» که بر بتانی از آن خویش مقیم نشسته بودند «قالوا یا موسی» گفتند: ای موسی «اجعل لنا الهًا»

ما را خدائی کن [ازین حلی که از آل فرعون ستنده ایم] « **کما لهم آلهة** » چنانکه ایشانرا خدایان اند « **قال انکم قوم تجهلون** (۱۳۸) » موسی گفت شما قومی اید که هیچ ندانید.

« **ان هؤلاء متبرّ** » اینان هن تباه کرده اند (۱) و نفریده (۲) « **ما هم فيه** » آن کار که ایشان در آن اند « **وباطل ما كانوا يعملون** (۱۳۹) » و ناکردنی است آنکه میکنند ، و کثر است آنچه در آن اند.

« **قال اغیر الله ابغیکم الهأ** » موسی گفت: شما را بجز الله خدائی جویم؟ « **و هو فضلکم علی العالمین** (۱۴۰) » و اوست که شما را فرونی داد در نواخت بر جهانیان روزگار شما .

« **واذ انجیناکم من آل فرعون** » و یاد کنید آن نیز که شما را رهانیدیم از کسان فرعون « **یدومونکم سوء العذاب** » بشما می رسانیدند عذاب « **یقتلون** » ابناءکم ، میکشتند پسران شما « **و یمتحنون نساءکم** » و زنده میگذاشتند زنان شما « **وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم** (۱۴۱) » و در آن آزمایشی بود از خداوند شما آزمایشی بزرگ .

« **وواعدنا موسی ثلاثین لیلة** » و وعده دادیم موسی را سی شب « **و اُتمناها بعشر** » و آن وعده سپری کردیم بده شب دیگر « **فتّم** » تا سپری شد « **میقات ربّه** » اربعین لیلة ، آن هنگام نام زد کرده خداوندی چهل شب « **وقال موسی لأخیه هرون** » و موسی گفت برادر خود را هرون « **اخلفنی فی قومی** » خلیفت باش مرا [و از پس من کارران] در قوم من « **و أصلح** » و نیک کن [و مهربان باش و دلها گوش دار و قوم را فراهم دار] « **ولا تتبع سبیل المفسدین** (۱۴۲) » و راه تباه کاران را پی مبر.

« ولما جاء موسى » وچون موسی آمد « لميقاتها » هنگامی را که نامزد کرده بودیم « و كلمه ربّه » و سخن گفت خدای او یا او [می ترجمان] « قال ربّ » موسی گفت: خداوند من! « ارني انظر اليك » بامن نمای تانگرم « قال لن تراني » خداوند گفت: اکنون نه بینی مرا « ولكن انظر الى الجبل » لکن بکوه نگر « فان استقر مكانه » اگر کوه آرمیده مانند برجای خویش « فسوف تراني » پس آنکه مرا بینی « فلما تجلّى ربّه للجبل » حون پیدا شد خداوند او کوه را « جعله دكّا » کوه را خرد کرد « و خرّ موسى صعقاً » و موسی بیفناد بیهوش « فلما آفاق » چون با هوش خود آمد « قال سبحانك » گفت: پاکی و بی عیبی ترا « تبت اليك » من بتو باز گشتم « وأنا أول المؤمنين (۱۴۳) » و من نخستین گرویدگانم .

« قال يا موسى » الله گفت ای موسی « اني اصطفيتك على الناس » من برگزیدم ترا بر مردمان « برسالاتي و بكلامي » پیغام خویش و سخن گفتن خویش با تو « فخذ ما آتيتك » گیر این که ترا دادم « و كن من الشاكرين (۱۴۴) » و از سپاسداران باش

الذوبة الثانية

قوله تعالى : « وأورثنا القوم » ای مملکهایم ، فذكر بلفظ الميراث لانه أورثهم ذلك بهلاك اهلها من العمالة . رب العالمين حلّ حلاله قبطيان و عمالة که ساکنان زمین قدس بودند از آن زمین برداشت، و ایشان را هلاک کرد، و بنی اسرائیل را بجای ایشان نشاند، و دیار و اموال ایشان بدست اینان باز داد، و منت خود در یاد ایشان داد که: پس از آنکه مستضعفان و زبون گرفتگان ایشان بودند خلیعتان ایشان گشتند ، و سرای و وطن ایشان فرو آمدند، و در میان ناز و نعیم ایشان نشینند، فذلك قوله تعالى : « و نعمة

كانوا فيها فاكهين كذلك و اورثناها قوماً آخرين».

مشارق الارض نواحی فلسطین است و زمین قدس و عرائین شام، و مغارب اخیاریات غرب است و شیب زمین مصر. «الّتی بارکنا فیها» اینها و الف در «فیها» با مشارق شود زمین شام، که جای دیگر گفت: «بارکنا حوله»، اما مغارب دارالفاسقین است و در تحت آن نشود. و روا باشد که «مشارق الارض و مغاربها» بعموم برانند و جمله زمین در تحت آن شود، که در روز کاره اود و سلیمان ملک ایشان بهمه زمین برسید، و ایشانرا دسترس بود همه جهان «الّتی بارکنا فیها» یعنی باخراج الزرع و الثمار و الانهار والعیون.

«وتمت کلمه ربک الحسنی» - ای: صدقت العدة الحسنة من الله لهم، و هی ما وعد الله بنی اسرائیل بقوله: «ونريد ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة» الایة، وقيل: هی قول موسی: «عسی ربکم أن یهلك عدوکم» الایة. «بما صبروا» ای بصبرهم علی الایمان والشّدائد، «و دمرنا» همانست که تبتّرنا. در لغت تدمیر و تفسیر تباه کردن است. «ما کان یصنع فرعون و قومه» یعنی ما عملوا فی ارض مصر من القصور و الالسیة و انواع العمارات، وقيل: ما کان یصنع فرعون، ای یدبّر فی ابطال امر موسی، «و ما کانوا یعرشون» ای یننون. قال الحسن: هی عرش الکروم. شامی و ابوبکر «یعرشون» خوانند بضمّ راء. باقی «یعرشون» بکسر راء، و معنی همانست.

«و جاوزنا بنی اسرائیل» - ای: عبرنا بهم البحر وهو قلزم، «فأتوا علی قوم یعکفون» حمزه و کماثی بکسر کاف خوانند. باقی بضمّ کاف خوانند، و هما لغتان. و معنی عکوف مواطنت است و ملازمت، و کسی که مسجد را لزوم گیرد او را معتکف گویند بنی اسرائیل چون بدریا باز گذشتند، و از فرعون باز رستند، بدهی فرو آمدند

قوم آن ده **عمالقه** بودند ، و بت می پرستیدند . و گفته اند که : تماثیل کا و ساخته بودند و آنرا می پرستیدند ، و اصل کوساله پرستی ایشان از اینجا خاست . بنی اسرائیل چون ایشانرا چنان دیدند موسی را گفتند : « اجعل لنا الهاً کما لهم الهة » . این بگفتند و در دل همی داشتند تا آن روز که **سامری** از آن پیرایه کوساله ساخت و آنرا پرستیدند . موسی ایشان را جواب داد : انکم قوماً تجهلون عظمة الله و نعمته علیکم ، و ما صنع بکم ، حیث توهمتم انه یجوز عبادة غیره .

روی ان النبی صلی الله علیه وسلم لما خرج الى خیبر مرّ بشجرة یقال لها ذات انواط ، یعنی ینوط المشرکون ، ای یعلقون علیها اسلحتهم ، فقالوا : یا رسول الله ! اجعل لنا ذات انواط کما كانت لهم فقال النبی (ص) : « الله اکبر ، هذا کما قالت بنو اسرائیل : اجعل لنا الهاً کما لهم الهة . والذی نفسی بیده لتر کبن سنن من کان قبلکم » . « ان هؤلاء » - یعنی القوم الذین عکفوا علی اصنامهم « متبیر ما هم فیہ ، ای مهلك ، من النّبار ، وأصله الکسر ومنه التبر . « و باطل ، ای زائل ، « ماکانوا یعملون ، ای عملهم للشیطان ، لیس لله فیہ نصیب . « و باطل ماکانوا یعملون ، خواهی از قول موسی نه ، خواهی مستأنف از الله . قراءت ورش : « و بطل ماکانوا یعملون » . مسکوید : آنچه ایشان در آن بودند همه نیست و تباه گشت .

« قال اغیر الله ابغیکم الهاً » - یعنی ابغی لکم الهاً ، عرب جای جای در سخن این لام سفکنند ، چنانکه در سورة التطفیف است : « و اذا کالو هم او وزنوهم » یعنی کالوا لهم او وزنوا لهم ، و از عرب شنیده اند : صدنی طیباً . رب اغفرنی هم ازین باب است . صدنی ، ای صد لی . اغفرنی ای : اغفر لی « و هو فضلکم علی العالمین » ای : عالمی زمانکم ما اعطاکم من الکرامات .

« و از انجینا کم من آل فرعون » - شامی انجا کم خواند یعنی : انجا کم

الله من آل فرعون . تفسیر این آیت در سورة البقرة رفت .

« و واعدنا » قراة مصری « وعدنا » است . می گوید : وعده دادیم موسی را « ثلثین ليلة » . و این وعده دادن آن بود که پس از غرق فرعون ، موسی کتاب خواست از الله که بر آن دین گیرد . الله او را وعده داد که پیشترسی شب خویشتن را بیالای و ریاضت کن . گفته اند : سی شبانروز در روزه بود پیوسته مواصل ، و چنین گفته اند که : ماه ذی القعدة بود ، و عرب باشب مضاف کنند چیزی که آن بروز بود ، از بهر آنکه شبانروز هموار در این چیز داخل بود .

« وأتممناها بعشر » - یعنی اتممنا المواعدة بعشر من ذی الحجة « فتم میقات ربّه » ای الوقت الذی قدره الله لصوم موسی « اربعین ليلة » ، و آنجا که گفت : « واذ وعدنا موسی اربعین ليلة » اشارت است بآن سی روز و بآن ده روز که فراسر آن برده . موسی سی روز روزه داشت . از ناخوردن بوی دهن وی متغیر گشت . بیحوب خرّوب مسواک کرد ، تا آن بوی دهن وی بگشت فریشتگان بگفتند : ای موسی ! از دهن تو بوی مشک می دمید ، اکنون بتباه بردی بمسواک . پس ربّ العالمین ویرا ده روز دیگر روزه فرمود و گفت : اما علمت انّ « خلوف فم الصائم اطیب عندی من ریح المسک » ! و گفته اند که : فتنه قوم موسی از کوساله پرستی درین ده روز افتاد .

« وقال موسی لأخیه هرون » - یعنی عند انطلاقه الی الجبل . چون موسی خواست که بجانب کوه رود بوعده گاه فرا هرون گفت : کن خلیفتی فیهم ، وأصلحهم بحملک ایّاهم علی طاعة الله ، وقیل : ارفق بهم ، ولا تطع من عصی الله ولا توافقه ، فذلك قوله : « ولا تتبع سبیل المفسدین » .

« ولما جاء موسی » - ای حین جاء موسی ، « لمیقاتنا » ای فی وقت الذی وقتنا له ، فالمیقات مفعال من الوقت کالمیعاد والمیلاد ، فانقلب الی یاء لسکونها وانکسار ما قبلها .

« و کلمه ربّه » یعنی من غیر واسطه ولا ترجمان .

مفسران گفتند: موسی خوشتن را طهارت داد و جامه را نظافت، و میعادى را که ساخته بودند بیرون شد، چون بطور سینا رسید، الله بى واسطه و بى ترجمان بخودى خود با وى سخن گفت . در خبر است: فكان الکلام من الله والاستماع من موسى . و درست است از ابن عباس که گفت: الخلّة لابراهيم والكلام لموسى والرؤية لمحمد صلى الله عليه وسلم وعن حذيفة بن اليمان قال: قال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم: يا رسول الله ابراهيم خليل الله وعيسى كلمة الله وروحه وموسى الذى كلمه تكليماً . ماذا اعطيت انت ؟ قال: « ولد آدم كلهم تحت لوائى يوم القيامة، وانا اول من يفتح له باب الجنة » . و روى ابو هريرة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « لما وعد الله موسى بن عمران الطور ، ضرب بين يديه صواعق و برق اربعة فراسخ فى اربعة فراسخ ، فأقبل موسى فى زمانة موثقاً وسطه بحبل ينادى لبيك لبيك و سعديك . انا عبدك اتى (۱) لديك ، حتى صار الى الطور وهو يميل يميناً وشمالاً ينادى : مالى ولك يا ابن عمران ؟ يا ليتنى لم اخلق . فأوحى الله اليه ان قف فى سفح الجبل حتى يمر بك جنودى ، فأتى لا اكلمك وفى السموات احد ، فنزل اهل السماء الدنيا بمن فيها من الملائكة ، ثم نزل اهل السماء الثانية بمن فيها من الملائكة ، ثم نزل اهل السماء الثالثة بمن فيها من الملائكة ، ثم نزل اهل السماء الرابعة بمن فيها من الملائكة ، ثم نزل اهل السماء السادسة بمن فيها من الملائكة ، ثم نزل اهل السماء السابعة بمن فيها من الملائكة ، ثم نزل الكروبيون و حملة العرش ، اقدمهم من نلج و شديهم من نار و أوسطهم من برد . فقال الله له : سل . « قال رب ارنى انظر اليك » . قال انك لن ترانى ولن يرانى شئ الا مات قال: رب فأراك وأموت . قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و ذلك قول الله تعالى : « فلما تجلّى

ربّه للجبل جعله دكاً و خرّ موسى صعقاً .

و بروایتی دیگر چون موسی بمقام قرب رسید ندا آمد از جلیل و جبار که یا میشا! موسی آن سخن بشنید گفت : ما هذا الصوت العبرانی یکلمنی ؟ حق او را جواب داد که : لست بعبرانی انّی انا الله ربّ العالمین . پس مصطفی (ص) گفت که : الله در آن مقام با موسی بهفتاد لغت سخن گفت ، که هیچ لغت بآن دیگر مانده نبود ، گفتا : و در آن مقام تورات از بهر وی نوشت ، و کان یسمع صریف القلم . پس موسی گفت : الهی ارنی انظر الیک ، قال : یا موسی انّه لن یرانی احد الامات . قال موسی : الهی ارنی انظر الیک و اموت ، قال : فأجاب موسی جبل طور سیناء : یا موسی ابن عمران ! لقد سألت امرأ عظیماً ! لقد ارتعدت السموات السبع و من فیهن ، و الارضون السبع و من فیهن ، و زالت الجبال و اضطربت البحار تعظیم ما سألت یا ابن عمران ! قال : فقال یا موسی انظر الی الجبل فان استقرّ مکانه فانّک ترانی . قال : فلما تجلّی ربّه للجبل جعله دكاً و خرّ موسى صعقاً ، تا اینجا خبر مصطفی است باسناد درست .

رجعنا الی التفسیر . « قال ربّ ارنی انظر الیک » - بسکون را قرائت مکی است و یعقوب ، و باختلاس قراءت ابو عمرو ، و عرب « ارنی » در موضع « هات » گویند یعنی بیار . « ارنی انظر » ای : ارنی نفسک انظر الیک . و قيل مکنتی من رؤیتک . « قال لن ترانی » - عرب در نفی « لن » کم گویند ، معنی آنست که : اکنون نبینی مرا یعنی در دنیا ، و قيل : لن ترانی یعنی بعین فانیة ، و انما ترانی بعین باقیة ، و قيل : لن ترانی بالسؤال و الدعاء ، انما ترانی بالنّوال و العطاء ، و قيل : لن ترانی قبل محمّد و امّته .

« ولكن انظر الی الجبل » - آن کوهی بود به مدین نام آن کوه زبیر ، برابر موسی بود ، و تجلّی آنرا افتاد نه طور را . گفت : بآن کوه نگر ای موسی ! اگر آرمیده بر جای خود بماند تو مرا بینی و اگر بر جای خود بنماند پس بدان که تو طاقت رؤیت

من نداری ، چنانکه آن کوه ندارد . « فلما تجلّی ربّه » ای ظهر و بان . خبر در ست است از انس مالک رضی الله عنه که رسول خدا ابهام خود بر انملّه خنصر نهاد ، و اشارت کرد که : تجلّی منه عزّ وجلّ قدر هذه ، فساخ الجبل فی الارض ، فهو یهوی فیها الی يوم القيامة . میگوید : تجلّی حق بآن کوه رسید بزمین فروشد ، هنوز میرود تا بقیامت .

سدى گفت : حف حول الجبل بالملائكة ، وحف حول الملائكة بنار ، وحف حول النار بملائكة وحول الملائكة بنار . ثمّ تجلّی ربّك للجبل ، قال : وما تجلّی منه الا قدر الخنصر . وعن معاوية بن قرة عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلّم فی قوله « فلما تجلّی ربّه للجبل جعله دكّا » صار لعظمته ستّة اجبل ، ف وقعت ثلاثة بالمدينة : احد وزرقان و رضوی ، و وقعت ثلاثة بمكة : ثور و ثبير و حراء . « جعله دكّا » ای : جعل الله الجبل دكّا قطعاً تراباً و رملاً . میگوید : کوه را خرد کرد و جایگاه از وی خالی . از آن بعضی کوهها باز جست و بشام افتاد و یمن ، و بعضی خرد گشت چون ریگ و پیرا کند در پیش نور . حمزه و کسائی دكاء خوانند ممدود و مفتوح بی تنوین ، وهی صفة موصوف محذوف ، والتقدير جعله ارضاً دكاء ای ملساء مستویة . باقی قرآ دكّا خوانند مقصوراً منوناً والوجه انه علی حذف المضاف ، ای ذا دكّ ، او مصدر بمعنی المفعول ، ای جعله مدكوکاً .

قال ابو بكر الوراق : فعذب اذ ذاك كلّ ماء ، وأفاق كلّ مجنون ، وبرأ كلّ مریض ، وزالت الشوك عن الاشجار ، واخضرت الارض وازهرت ، وخدمت نيران المجوس ، وخرت الاصنام لوجوهها . « وخرّ موسى صعقاً » ای مغشياً علیه . کلبی گفت : خرّ موسى صعقاً يوم الخميس يوم عرفة ، وأعطی التّوراة يوم الجمعة يوم النحر .

واقدی گفت : چون موسی بیفتاد و بی هوش شد فریشتگان گفتند : ما لابن عمران

وسؤال الرّویة ؟ وما للتراب و ربّ الارباب ؟ یا ابن النّساء الحیض ! اطمعت فی رؤیة رب

العزّة؟ فلما افاق چون بهوش باز آمد، «قال سبحانه» تنزيهاً من السوء «تبت اليك» من مسألة الرؤية في الدنيا «وأنا أول المؤمنين» انك لا ترى في الدنيا. الله تعالى در قرآن از چند کس توبه یاد کرد بی هیچ جرم، چنانکه از ابراهیم و اسمعیل و محمد علیهم السلام. و معنی توبه باز آمدن است هر چند که هیچ گناه نبود. موسی گفت: خداوند ایا کی و بی عیبی ترا بتوب باز گشتم، و من نخستین گرویدگانم که بگرویدند، که ترا اهل زمین در دنیا نه بینند. معترلی گوید: «لن ترانی» دلیل است که حق دیدنی نیست. جواب آنست که: «لن» در نفی هر جا که آید توفیق را آید نه تأیید را، چنانکه الله گفت جهودان را: «ولن يتمنّوه ابدًا» ایشان هرگز آرزوی مرگ نکند. پس خبر داد از ایشان که وقتی کنند آرزوی مرگ، و ذلك في قوله: «و نادوا يا مالك ليقض علينا ربك»، وقال تعالى: «يا ليتها كانت القاضية» یعنی الموت. جای دیگر گفت، «لن تنالوا البرّ حتّى تنفقوا ممّا تحبون» و قد يدخل الجنة من لا ينفق ما يحب. پس معنی آیت بر توفیق است نه بر تأیید، یعنی که مرا در دنیا نه بینی، اما در آخرت بینی، والله را جلّ جلاله در دنیا نبینند اما در آخرت بینند. و موسی که دیدار میخواست در دنیا میخواست نه در آخرت، و جواب وی بقدر سؤال وی آمد و سؤال وی آنست که گفت: «فان استقرّ مكانه فسوف ترانی». رؤیت در استقرار کوه بست، و این جائز است نه مستحیل، و اگر رؤیت مستحیل بودی در چیزی مستحیل بستی نه در چیزی جائز. نبینی که دخول کافران در بهشت چون مستحیل بود و نابودنی، در چیزی مستحیل بست و نابودنی، و ذلك قوله تعالى: «ولا يدخلون الجنة حتّى يلج الجبل فی سمّ الخياط». .

دلیل دیگر بر جواز رؤیت، سؤال موسی است، دانست که حق را جل جلاله بینند و دیدنی است، از آن طلب کرد و خواست، و اگر دیدنی نبودی سؤال رؤیت محال بودی، و بر پیغامبران سؤال محال روا نباشد.

و روى أن موسى كان بعد ما كلمه ربه لا يستطيع احد ان ينظر اليه لما غشى وجهه من النور، و لم يزل على وجهه برق حتى مات، وقالت له امرأته: انا ايم منك منذ كلمك ربك، فكشف لها عن وجهه فأخذها مثل شعاع الشمس؛ فوضعت يدها على وجهها و خرّت لله ساجدة، وقالت: ادع الله ان يجعلنى زوجتك فى الجنة، قال: ذاك ان لم تتزوجى بعدى، فان المرأة لآخر ازواجها.

« قال يا موسى اننى اصطفتك » - اى اخترتك و استخلصتك واتخذتك صفوة على الناس، « برسالاتى » بوحى و بكلامى من غير واسطة. ابن كثير و نافع و روح از يعقوب « برسالتي » خوانند على الوحدة، والوجه أنه اسم يجرى مجرى المصدر، والمصدر يفرد فى موضع الجمع، لان المصادر لاتثنى و لاتجمع لكونها جنساً. باقى قرأه « برسالاتى » خوانند على الجمع والوجه أن المصدر قد يجمع اذا اختلفت انواعه، والرسول يرسل بأنواع من الرسالات فلهذا جمع، و هذا كما قال الله تعالى: « ان انكر الاصوات لصوت الحمير »، فجمع الصوت وهو مصدر لما اختلفت انواعه. كلام از رسالت جدا كرد تا دليل كند كه آن سخن بى ترجمان بود، و از جمله آن كلمات اين چهار سخن نقل كرده اند كه گفت: اى موسى! بر درگاه من ملازم باش كه مقيم منم. دوستى بامن كن كه باقى منم. حاجت از من خواه كه مفضل منم. صحبت بامن دار كه وافى منم. « فخذ ما آتيتك » من الشرف والفضيلة، و قيل: اعمل بما فيه بجد و اجتهاد، « و كن من الشاكرين » على ذلك.

روى ابوهريرة، قال: قال رسول الله (ص): احتج آدم و موسى عند ربهما فحج آدم موسى، فقال موسى: انت آدم الذى خلقك الله بيده و نفخ فيك من روحه، و اسجد لك ملائكته، و اسكنك جنته، ثم اهبطت الناس بخطيئتك الى الارض، فقال آدم: انت موسى الذى اصطفاك الله برسالته و بكلامه و أعطاك الله الالواح فيها تبيان كل

شیء وقرّ بک نجیاً . فی کم وجدت الله کتب التّوراة قبل ان یخلقنی ؟ قال موسی بأربعین عاماً . قال آدم : فهل وجدت فیها « و عصی آدم ربّه فغوی » ؟ قال : نعم ، فتلو منی علی ان عملت عملاً کتبه الله علیّ ان أعمله قبل أن یخلقنی بأربعین سنة؟! وفی رواية: فهل وجدت فی کتاب الله انّ ذلك کائن فی کتابه قبل ان اخلق ؟ قال : بلی . قال : فلم تلومنی علی شیء سبق القضاء فیہ قبلی ؟! قال رسول الله (ص) : « فحجّ آدم موسی » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « و أورثنا القوم » الایة - من صبر علی مقاساة الذلّ فی الله وضع الله علی رأسه قلنسوة العزّ . هر که را روزی از بهر خدا خاک مذلت بر سر آید ، عن قریب اورا تاج کرامت برفرق نهند . هر که رنج برد روزی بسر گنج رسد . هر که غصه محنت کشد شراب محبت چشد . آن مستضعفان بنی اسرائیل که روز کاری دردست قهر فرعون گرفتار بودند ، بین تا سرانجام کار ایشان چون بود؟! و برولایت و نواحی فرعونیان چون دست یافتند ، و بسرای و وطن ایشان نشستند؟! اینست که میگوید جلّ جلاله : « و أورثنا القوم الذین کانوا یتضعفون مشارق الارض و مغاربها » . آنکه گفت : « بما صبروا » این بآن دادیم ایشانرا که در بلیّات و مصیبات صبر کردند . دانستند که صبر کلید فرج است ، و سبب زوال ضیق و حرج است ، صبر تریاق زهر بلا است ، و کلید گنج و مایه تقوی و محل نور فراست . صبر همه خیر است ، که میگوید عزّ جلاله : « وان تصبروا خیر لکم » صبر از حق است و بحق است که میگوید : « واصبر و ما صبرک الا بالله » . « واصبر » فرمان است بعبودیت « و ما صبرک الا بالله » اخبار است از حق ربوبیت . « و اصبر » تکلیف است « و ما صبرک الا بالله » تعریف است . « واصبر » تعنیف است « و ما صبرک الا بالله » تخفیف است .

« و واعدنا موسى ثلثين ليلة » - چه عزیز است وعده دادن در دوستی ! و چه
بزرگوار است نشستن بوعده گاه دوستی ! چه شیرین است خلف وعده در مذهب دوستی !
پیر طریقت گفت در رموز این آیت : مواعید الاحبّة ان اخلفت فانها تونس.
ثم قال :

امطّلینی و ستوفی و عدینی ولا تفی

وعده واپس داشتن و روزها درپیش وعده افکندن نپسندیده اند الا در مذهب
دوستی ، که در دوستی بی وفائی عین وفاست ، و ناز دوستی. نبینی که رب العالمین با
موسی کلیم این معاملت کرده او را سی روز وعده داد. چون بسر وعده رسید ، ده روز
دیگر در افزود. از آن در افزود که موسی در آن خوش می بود. موسی آن سی روز سرمایه
شمرد و این ده روز سود ، گفت : باری نقدی یکبار دیگر کلام حق شنیدم چون آن
می افزود :

رفیّ لعمرک لا تهجرینا	و منّی لقاءک ثمّ امطّلینا
عدی و امطّلی ما تشائین انّا	نحبّک ان تمطّلی العاشقینا
فان تنجز الوعد تفرح و الا	نعیش بوعدک راضین حینا
رفیّ شعثنا لا تهجرینا	و منّینا المنی ثمّ امطّلینا
عدینا من غد ما شئت انّا	نحبّ و ان مطّلت الواعدینا
فاما تنجزی نفرح و الا	نعیش بمانؤمّک منك حینا (۱)

موسی (ع) درین سفر سی روز در انتظار بماند که طعام و شرابش یاد نیامد ،
و از گرسنگی خبر نداشت ، از آن که محمول حق بود ، در سفر کرامت ، در انتظار
مناجات. باز در سفر اول که او را به طالب علمی رخضر فرستادند يك نیم روز در گرسنگی

طاقت نداشت ، تا می گفت : « آتنا غداً لنا » ، از آنکه سفر تأدیب و مشقت بود ، و در بدایت
روش بود متحملاً لا محمولاً . از رنج خود خبر داشت که با خود بود ، و از گرسنگی
نشان دید که در راه خلق بود .

« و قال موسى لأخيه هرون اخلفنى فى قومى » - چون قصد مناجات حق داشت
هرون را در قوم بگذاشت ، و تنها رفت ، که در دوستی مشارکت نیست ، و صفت دوستان
در راه دوستی جز تنهایی و یکتائی نیست :

گر مشغله ای نداری و تنهایی با ما یوفا در آ که ما را شائی

پس چون بر فرعون میشد ، صحبت هرون بخواست ، گفت : « اشر که فى
امرى » ، از آنکه رفتن بخلق بود ، و با خلق همه وحشت است و نفرت ، و در کشش بار
وحشت نگرینزد از رفیق و صحبت . پس چون موسی از مناجات باز گشت ، و بنی
اسرائیل را دید سر از جنب طاعت بیرون برده ، و کوساله پرست شده ، عتابی که کرد
با هرون کرد نه با ایشان که مجرم بودند ، تا بدانی که نه هر که گناه کرد مستوجب
عتاب گشت . عتاب هم کسی را سزد که از دوستی بر وی بقیتی مانده بود ، از بیم فراق
کسی سوزد که عز وصال شناسد :

عشق جانان باختن کی در خور هردون بود

مهر لیلی داشتن هم بابت مجنون بود

« ولما جاء موسى لميقاتنا » - موسی را دو سفر بود : یکی سفر طلب ، دیگر
سفر طرب . سفر طلب ليله النار بود ، و ذلك فى قوله تعالى : « آنس فى جانب الطور
ناراً » ، و سفر طرب این بود که : « ولما جاء موسى لميقاتنا » ، موسی آمد از خود
بیخود گشته ، سر در سر خود گم کرده ، از جام قدس شراب محبت نوش کرده ، درد شوق
این حدیث در درون وی تکیه زده ، و از بحار عشق موج « ارنی » برخاسته . بر محلهای

بنی اسرائیل می گشت ، و کلماتها جمع میکرد از پیغام و رسالت و مقاصد ایشان ،
چون بحضرت شود سخنش دراز گردد :

حرام دارم با دیگران سخن گفتن کجا حدیث تو گویم سخن دراز کن

پس چون بحضرت مناجات رسید مست شراب شوق گشت . سوخته سما
کلام حق شد . آن همه فراموش کرد . نقد و قتش این بر آمد که : « ارنی انظر الیک
فریشتگان سنک ملامت در ارادت وی میزدند که : یا ابن المساء الحیض ! اطمع اُ
تری رب العزة ؟ ما للتراب ولرب الارباب ؟ ! خاکی و آبی را چه رسد که حدیث قدم کند
لم یکن ثم کان را چون سزد که وصال لم یزل و لا یزال جوید ! موسی از سر مستی
بیخودی بزبان تفرید جواب می دهد که : معذورم دارید که من نه بخویشتن اینجا افتاد ،
نخست او مرا خواست نه من خواستم . دوست بر بالین دیدم که از جواب برخاستم
من بطلب آتش میشدم که اصطناع پیش آمد که : « واصطنعتک لنفسی » ، بی خبر بود
که آفتاب تقریب بر آمد که : « و قرّ بناء نجیاً » :

ز اول تو حدیث عشق کردی آغاز اندر خور خویش کار ما را می سا
فرمان آمد بفریشتگان که : دست از موسی بردارید که آنکس که شراب
« واصطنعتک لنفسی » از جام « و القیت علیک محبة منی » خورده باشد ، عربده کم ازیر
نکند . موسی در آن حقائق مکاشفات از خم خانه لطف شراب محبت چشید . دلش در
هوای فردانست پیرید . نسیم انس و صلت از جانب قرین بر جانش دهید . آتش مهر زبان
زد ، صبر از دل بر مید ، بی طاقت شد ، گفت : « ارنی انظر الیک » ، آخر نه کم از نظری
گرزین دل سوخته بر آید شری در دائره نری نماسد انری
گر پیش توام هست نگارا خطری بردار حجاب هجر قدر نظری
پیر طریقت گفت : هر کس را امیدی ، و امید عارف دیدار عارف را بی دیدار

نه بمزد حاجت است نه با بهشت کار . همگان برزند گانی عاشق اند و مرگ برایشان دشخوار عارف بمرگ محتاج است بر امید دیدار ، گوش بلذت سماع برخوردار ، لب حق مهر را وام گزار ، دیده آراسته روز دیدار ، جان از شراب وجود مستی بی‌خمار :

دل زان خواهم که بر تو نگزیند کس جان زانکه ترد بی غم عشق تو نفس
تن زانکه بجز مهر تو آش نیست هوس چشم از پی آنکه خود ترا بیند و بس

« قال لن ترانی » - گفته اند که موسی آن ساعت که « لن ترانی » شنید ، مقام وی برتر بود از آن ساعت که میگفت : « ارنی انظر الیک » . زیرا که این ساعت در مراد حق بود ، و آن ساعت در مراد خود ، و بود موسی در مراد حق او را تمامتر بود از بود وی در مراد خود ، که این تفرقه است ، و آن جمع ، و عین جمع لامحاله تمامتر ، « قال لن ترانی » موسی را زخم « لن ترانی » رسید اما هم در حال مرهم بر نهاد که « ولکن » . گفت : ای موسی زخم « لن ترانی » زدیم « لکن » مرهم نهادیم ، تا دانی که که آن نه قهری است ، که آن عذری است .

« فلما تجلی ربّه للجبل » - چون از آفات جلال و آمار عزت احدیت شطیه‌ای بآن کوه رسد بحال نیستی باز شد ، و از وی نشان نماند ، گفت : پادشاهان ! اگر سنگ سیاه طاقت این حدیث داشنی ، خود در بدو وجود امانت قبول کردی ، و بجان و دل خریدار آن بودی .

اینجا لطیفه ای است که کوه بدان عظیمی بر نناقت ، و دل‌های مستضعفان و پیرزنان امت احمد بر تاف ، يقول الله تعالی : « و أشفقن منها و حملها الانسان » .
« و خرّ موسی صعفاً » - چون هستی موسی در آن صعقه از میان برخاست ، و بشریت وی با کوه دادند ، نقطه حقیقی را تجلی افتاد که اینک مائیم . چون تو از میان برخاستی ما دیده وریم .

پیر طریقت گفت : الهی ! یافته میجویم ، با دیده ور میگویم . که دارم ؟ چه جویم ؟ که می بینم ؟ چه گویم ؟ شیفته این جست و جویم . گرفتار این گفت و گویم . الهی ! بهای عزت تو جای اشارت نگذاشت ، قدم وحدانیت تو راه اضافت برداشت تا کم کرد رهی هر چه در دست داشت ، و ناچیز شد هر چه می پنداشت . الهی ! زان تو میفرود ، و زان رهی میکاست ، تا آخر همان ماند که اول بود راست :

گفتی کم و کاست باش خوب آمد و راست

تو هست بسی رهیت شاید کم و کاست

« فلما افاق قال سبحانك تبت اليك » - چون باهوش آمد ، گفت : خداوندا ! پاکی از آنکه بشری بنیل صمدیت تو طمع کند ، یا کسی بخود ترا جوید ، یادلی وجانی امروز حدیث دیدار تو کند ؟ خداوندا ! توبه کردم . گفتند : ای موسی ؟ چنین بیکبار سپر فرو نهند که نهادی ، چنین بیکبار جولان کنند که تو کردی ؟ و بدین زودی و آسانی بر گشتی ؟ و زبان حال موسی می گوید :

ارید وصاله و یرید هجری فأترك ما أريد لما یرید

چکنم چون مقصودی بر نیامد ، باری بمحل خدمت و بمقام عجز بندگی باز کردم ، و با ابتداء فرمان شوم :

آنکس که بکار خویش سر گشته شود به زان نبود که با سر رشته شود

چون بعجز بندگی بمحل خدمت و مقام توبه باز شد ، رب العالمین تدارك دل وی کرد ، و برفق باوی سخن گفت : « يا موسى اني اصطفيتك على الناس برسالاتي وبكلامي ، يا موسى اني منعتك عن شيء واحد ، وهو الرؤية ، فلقد خصصتك بكثير من الفضائل ، اصطفيتك بالرسالة وأكرمك بشرف الحالة ، فاشكر هذه الجملة واعرف هذه النعمة . » و كن من الشاكرين » ولا تتعرض لمقام الشكوى ، وفي معناه انشدوا :

ان اعرضوا فهم الذين تعطفوا کم قد وفوا فاصبر لهم ان اخلفوا

١٤- النوبة الاولى

« وكتبنا له في الواح » نبشّتهم موسی را در تخته‌ها « من كل شيء موعظة »
از همه چیزی پندی « و تفصيلا لكل شيء » و تفصیل دادن هر چیز از حلال و حرام
« فخذها بقوة » گیر آنها بزور « وأمر قومك » و فرمای قوم خویش را « يأخذوا
بأحسنها » تا بگیرند بنیکوتر فرمان که در آن‌اند « سأريكم دار الفاسقين (١٤٥) »
آری نمایم شمارا فردا سرای و منزل ایشان که از فرمان و طاعت بیرون شدند .

« سأصرف عن آياتي » آری باز گردانم از سخنان خویش « الذين
يتكبرون في الارض » ایشانرا که کردن میکشند در زمین « بغير الحق » بی حق
[که ایشانرا آن نیست] « وان يروا كل آية » و اگر بینند هر نشانی که نمائیم [و پیغامی
که فرستیم] « لا يؤمنوا بها » بنکروند بآن « وان يروا سبيل الرشدا » و اگر راه
راستی بینند « لا يتخذوه سبيلا » آنها را راه نگیرند « وان يروا سبيل الغي » و اگر
راه بی‌راهی بینند « يتخذوه سبيلا » آنها را راه گیرند « ذلك بأنهم كذبوا بآياتنا »
آن بآن است که ایشان سخنان ما دروغ شمردند « وكانوا عنها غافلين (١٤٦) » و از
آن چون آگاهان غافل نشستند .

« والذين كذبوا بآياتنا » و ایشان که سخنان ما دروغ شمردند و بآن دروغ
زن گرفتند « ولقاء الاخرة » و دیدار آخرت کافر شدند « حبطت اعمالهم » تباه
گشت کردار ایشان که درین جهان کردند « هل يجزون الا ما كانوا يعملون (١٤٧) »
و پاداش دهند ایشانرا مگر آنچه میکردند ؟

« واتخذ قوم موسي » و قوم موسی ساختند و کردند « من بعده »
از پس غائب شدن موسی به طور « من حليهم » از آن پیرایه‌های ایشان که از آل

فرعون بعاریت خواسته بودند «عجلاً» کوساله ای «جسداً» کالبدی بیجانی «له خوار» بانگی درو «الم یروا انه لا یكلمهم» نمی بینند که او با ایشان سخن نمگوید؟ «و لا یمهدیهم سبیلاً» و ایشانرا بهیچ راه نمی نماید؟ «اتخذوه و کانوا ظالمین (۱۴۸)» بخدائی گرفتند آنرا و در آن ستمکار بودند بر خود.

«ولما سقط فی ایدیهم» و چون پشیمان گشتند از پرستیدن کوساله «ورأوا انهم قد ضلّوا» و دیدند که از راه بیراه گشتند «قالوا» گفتند: «لئن لم یرحمنا ربنا ویغفر لنا» اگر نبخشاید بر ما خداوند ما و نیامرزد ما را «لنکونن من الخاسرین (۱۴۹)» ناچار که از زیانکاران باشیم (۱) و از نو میدان.

«ولما رجع موسی الی قومه» و چون موسی از طور با قوم خویش آمد [آگاهی یافته از کاو پرستی ایشان] «غضبان اسفاً» و وی خشمگن و بغایت اندوهگن «قال» گفت [برادر خویش را]: «بئسما خلفتمونی من بعدی» بد خلفتان بودید مرا از پس غیب من! «اعجلتم امر ربکم» دیر آمد شما را وعده ای که خداوند شما نهاده بود شما را [که من باز آیم با شما] «وألقي الألواح» و تخته ها بیفکند «و أخذ برأس اخیه یجره الیه» او را فراخود کشید موی و محاسن گرفته «قال» گفت [هرون]: «ابن اُمّ» ای پسر مادر من! «ان القوم استضعفونی» قوم مرا بیچاره و اندک دیدند و بیچاره گرفتند و کادوا یقتلونی» و کاستندی [اگر من سخن افرودمی] مرا بکشتندی «فلا تسمت لی الاعداء» دشمنان بمن شاد مکن «ولا تجعلنی مع القوم الظالمین (۱۵۰)» و مرا در عداد مجرمان منه و ناگناهکاران یکسان مکن

«قال رب اغفر لی و لأخی» گفت: خداوند من! بیامرزد مرا و برادر مرا

«وَأَدْخَلْنَا فِي رَحْمَتِكَ» ودر آمار ما را در بخشایش خویش «وَأَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۱۵۱)
و تو مهربانتر مهربانانی .

■ «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ» ایشان که گوساله را خدای گرفتند «سَيُنَالِهِمْ»
آری بایشان رسد «غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ» خشمی از خداوند ایشان «وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»
و خواری درین جهان «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ» (۱۵۲) «وَهُمْ جُنُودٌ لِأَدْنَىٰ ذُرِّيَّتِهِمْ»
آوردند کافران در دین رسول پس مرگ او .

«وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ» وایشان که گناهان کردند «ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا»
و باز گشتند پس از آن «وَأَمَّنُوا» و بگرویدند [که الله گناهان ایشان می‌دید، و آمرزش
ایشان دارد و تواند] «إِنَّ رَبَّكَ» خداوند تو «مِنْ بَعْدِهَا» پس گناهان ایشان «تُغْفَرُ»
رحیم (۱۵۳) «حَقًّا» که آمرزگار است و بخشاینده .

«وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ» و چون خاموش ایستاد از موسی خشم
و بیارامید «اخْذِلُوا الْوُحُوحَ» تخته‌ها بر گرفت «وَفِي نُسخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ» و در
نسخه آن راهنمایی است و بخشایشی «الَّذِينَ هُمْ لِأَرْبَابِهِمْ يَرْهَبُونَ» (۱۵۴) ایشان را
که از خداوند خویش می‌ترسند .

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَا حِ» - ای: کتب بالقلم الذی کتب به الذکر
واستمَدَّ مِنْ نَهْرِ النَّوْرِ، وَكُتِبَ لَهُ الْأَلْوَا حِ، وَاهِلِ السَّمَوَاتِ يَسْمَعُونَ صَرِيرَ الْقَلَمِ فِي الْأَلْوَا حِ .
درست است خبر بوهریره از مصطفی (ص) که آدم، موسی را گفت: وَخَطَّ لَكَ التَّوْرَةَ
بِیدِه . بروایتی دیگر: وَكُتِبَ لَهُ التَّوْرَةُ فِي الْمَقَامِ الَّذِي كَلَّمَهُ رَبُّهُ، وَكَانَ مُوسَى يَسْمَعُ
صَرِيرَ الْقَلَمِ . و روی: خَلَقَ اللهُ آدَمَ بِیدِه، وَكُتِبَ التَّوْرَةُ بِیدِه، وَغَرَسَ شَجَرَةَ طَوْنِي بِیدِه .

الواح جمع لوح است ، و هو ما يلوح المكتوب فيه فوق غيره . میگویند: ده بودند این الواح ، و بقولی هفت ، و باندازه قد و بالای موسی بودند . و روی علی بن ابی طالب (ع) قال: قال رسول الله (ص): «الالواح التي انزلت على موسى كانت من سدرة الجنة . كان طول اللوح اثني عشر ذراعاً ، و هب منبهه گفت : الواح از سنگ بود که الله تعالی بدست موسی سنگ ساخت ، نرم کرد ، تا چنانکه خواست تخته ها از آن بساخت . بو جعفر رازی گفت : كانت الواح موسی من برد . آن لوحها از برد بود که رب العالمین معجزه موسی را و کرامت ویرا آفریده بود ، و بدست وی داده ، تا عالیشان را اعجوبه ای بود ، و بر صحت نبوت وی دلیل و گواه بود .

قال سعيد بن جبیر : كانت الالواح من ياقوت احمر ، و قيل من زمرد ، امر الله جبرئيل حتى جاء بها من عدن . مقاتل گفت: در آن لوحها نبشت : اننى انا الله الرحمن الرحيم ، لا تشرکوا بى شيئاً من اهل السماء و لا من اهل الارض ، فان كل ذلك خلقى ، و لا تقطعوا السبل ، و لا تحلفوا باسمى كاذباً ، فان من حلف باسمى كاذباً فلا اذ گيه ، و لا تنزوا ، و لا تعقوا الوالدین جابر بن عبد الله گفت : سمعت رسول الله (ص) يقول : «كان فيما اعطى الله موسى فى الالواح : يا موسى لا تشرك بى شيئاً ، فقد حق القول منى لتلفحن وجوه المشركين النار ، و اشكرلى و لو الديك اقل المتألف و أنساك فى عمرک و أحبك حيوه طيبة ، و لا تقتل النفس التي حرمت الا بالحق ، فتضيق عليك الارض برحبها ، و السماء بأقطارها ، و تبوء بسخطى و النار ، و لا تحلف باسمى كاذباً و لا آنماً ، فاننى لا اظهر و لا از گي من لم ينزهنى و يعظم اسمائى ، و لا تحسد الناس على ما اعطيتهم من فضلى ، فان الحاسد عدو لنعمتى ، راد لقضائى ، ساخط لقسمتى التي اقسم بين عبادى ، و من يكن كذلك فلست منه و ليس منى » .

و عن معقل بن يسار ، قال : قال رسول الله (ص) : « الا اننى اعطيت سورة بقره

من الذّٰكر الاول، وأعطيت طه والطوا سين من الواح موسى. حسن گفت درین آیت: «وكتبنا له فی الواح» گفت: این آیت در تورات هزار آیت است، یعنی واللّٰه اعلم که آنچه درین آیت جمع است از فرائض و فضائل در تورات بهزار آیت جمع است، تا بدانی که قرآن جوامع الکلم است، چنانکه مصطفی (ص) گفت: «بعثت بجوامع الکلم». وعن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «لما اعطى الله موسى الألواح فنظر فيه، قال يارب! لقد اكرمتني بكرامة لم تكرم بها احداً قبلى».

«قال يا موسى اصطفيتك على الناس برسالاتى وبكلامى فخذ ما آتيتك وكن من الشاكرين» - ای: بجد و محافظه ان تموت على حب محمد. قال موسى: يارب ومن محمد؟ قال: احمد الذى انبت اسمه على عرشى من قبل ان اخلق السموات والارض بألفى عام، انه نبىّ وحبیبى وصفیّ وخیرتى من خلقى، وهو احبّ الىّ من جميع خلقى، وجميع ملائكتى. قال موسى: يارب! ان كان محمد احب اليك من جميع خلقك، فهل خلقت امة اكرم عليك من امتى؟ قال الله: يا موسى! ان فضل امة محمد على سائر خلقى كفضلى على جميع خلقى قال: يارب! ليتنى رأيتهم، قال يا موسى! انك لن تراهم، ولو اردت ان تسمع كلامهم لسمعت. قال: يارب! فانى اريد ان اسمع كلامهم قال الله تعالى: يا امة محمد؟ فاجبنا كلنا من اصلاب آبائنا و ارحام امهاتنا: لبيك، اللهم لبيك، لبيك، ان الحمد والنعمة لك، والملك لا شريك لك. قال الله تعالى: «يا امة محمد! ان رحمتى سبقت غضبى، وعفوى عقابى، قد اعطيتكم من قبل ان تستلوني، وقد اجبتكم من قبل ان تدعوني، وقد غفرت لكم من قبل ان تعصوني. من جاءنى يوم القيامة بشهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً عبدي ورسولي، دخل الجنة، وان كانت ذنوبه اكثر من زبد البحر». وقال الربيع بن انس: نزلت التوراة وهى سبعون وقر بعير، يقرأ الجزء منها فى سنة، لم يقرأها الا اربعة نفر: موسى و يوشع و عزيز و عيسى عليهم السلام.

« وکتبنا له فی الالواح » - میگوید جل جلاله و تقدست اسماءه : ما بنوشتیم موسی را در آن تخته ها ، من کلّ شیء احتاج الیه فی بیان الدین . هر چه موسی را وقوم ویرا بدان حاجت بود از کار دین و روشن داشتن راه دین ، « موعظة و تفصیلا لكل شیء » من الحلال والحرام والوامر والنواهی والقصص و الاخبار و ماکان و سیکون . و قیل : « من کلّ شیء » ای من کل مکروه منہا ، ولکلّ حکم تفصیلا ، ولکلّ مندوب بیاناً ، یعنی از هر ناشایستی باز زدن ، و هر حکمی را تفصیل دادن ، و هر چه پسندیده شرع است ایشانرا نمودن ، و برایشان روشن داشتن .

« فخذها بقوة » - ای بقوة نفس و تسلیم و اذعان . ای موسی ! بقوت نفس و صحت عزیمت و تن فراکار دادن ، و خویش را بحق سپردن ، و بر طاعت مواظبت نمودن بگیر این الواح را ، و در خود پذیر این احکام را ، و کار بند باش . قال : فأعطاء بدأ یبید .

« وأمر قومك يأخذوا بأحسنها » - گفته اند که : « احسن » ملت است ، والمعنی يأخذوا بها ، بفرمای قوم خود را تا بگیرند آنرا ، و در پذیرند ، و آنرا کار بند باشند . و قیل : بأحسنها ، ای : بحسنها ، و کلّها حسن ، کفوله : « احسن مقیلا » ، و کفوله : « و لذكر الله اکبر » . و قیل فیها الفرض والمندوب والمباح ، والفرض احسنها . و قیل : المأمور به احسن من المنهى عنه ، و قیل : کانت فیها فرائض ولا یجوز ترکها و فضائل مندوب الیه ، والاحسن ان تجمع بین الفضائل والفرائض . زجاج گفت : این همچنان است که الله گفت : « ولمن انتصر بعد ظلمه فمن عفا وأصلح فأجره علی الله ولمن صبر و عفر » قصاص نیکو است اما عفو نیکوتر . انتصار نیکوست ، صبر نیکوتر .

« سأریکم دار الفاسقین » - یعنی سأورنکم وأعطیکم ارض مصر . این دلیل

آنکس است که گفت : « ارنی » در موضع « هات » است . میگوید : آری بشما دهم زمین مصر و سرای فرعون و قوم وی ، و همچنین کرد رب العزه که گفت جل جلاله : « کم

ترکوا من جنات و عیون ، ، الی قوله : « كذلك و اورثناها قوماً آخرین » ، و در سورة الشعراء گفت : « فأخرجناهم من جنات و عیون » الی قوله « كذلك و اورثناها بنی اسرائیل » . و گفته اند : « دار » ایدر (۱) بمنی هلاک است ، و جمعه ادوار ، ای : اریکم هلاک الفاسقین . فأراهم ذلك حين قذف البحر اجسادهم علی الساحل ، وقیل : هو من الدوار ای : مادیار الیه امرهم . کلبی گفت : « دار الفاسقین » مامروا علیه اذا سافروا من منازل عاد و ثمود و القرون المهلكة . مجاهد : گفت : « دار الفاسقین » ای مصبرهم فی الآخرة الی النار .

« سأصرف عن آیاتی الذین يتكبرون فی الارض بغیر الحق » - قومی گفتند : حکم این آیت مخصوص است بر اهل مصر و کسان فرعون ، و اراد بالایات الایات النسع الّتی اعطاها الله موسی ، و ذلك فی قوله تعالی : « ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات » ، و بیشترین مفسران بر آنند که حکم این آیت بر عموم است ، و آیات دلائل وحدانیت است در خلق آسمان و زمین کافران و مشرکان را میگوید بر عموم ، که بر دین حق تکبر آوردند ، و از ایمان و اسلام روی گردانیدند ، ما در جزاء آن تکبر ایشانرا از راه تفکر و اعتبار بر گردانیدیم ، تا براه هدی راه نبردند ، و بدبخت بماندند ! و قیل : « سأصرف عن آیاتی » ، ای : عن فهم خطابی و معرفة کلامی . قال ذوالنون : ای الله ان یکرم البطالین بمکنون حکمة القرآن ، و قال سهل : هو أن یحرّمهم فهم القرآن و الاهتداء بالرسول (ص) .

« وان یروا کلّ آیه » - ای کل معجزة ، « لایؤمنوا بها » . هذه کتوله : « وان یروا آیه یعرضوا ویقولوا سحر مستمر » ، « وان یروا سبیل الرشد » ای : طریق الهدی والبیان لا یتخذوه طریقه و دیناً . حمزه و کسائی « سبیل الرشد » بفتح را و شین خوانند

باقی بضم راء و سکون شین . « سبیل الرشد » و رُشد و رَشد هر دو یکسان است همچون سُقم و سَقَم و حُزن و حَزَن و بُخل و بَخْل . ابو عمر فرق کرد ، گفت : الرشد الصلاح فی الامر ، دلیله : « فان آنستم منهم رشداً » ، والرشد الاستقامة فی الدین . حلال زاده را گویند : هذا عن رشدة ، و حرام زاده را گویند : هذا عن غیر رشدة . « و ان یروا سبیل الغی » - ای : طاعة الشیطان ، « یتخذوه سبیلاً » . غی از راه بیفتادن است ، غی و غوایت یکی است . « ذلک بأنهم » ای بسبب أنهم ؛ « کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین » غیر ناظرین فیها ، ولا یتعظون بها .

«والذین کذبوا بآیاتنا» - جحدوا بالایمان « و لقاء الآخرة » الثواب والعقاب والبعث والحساب ، وقیل : « کذبوا بالآخرة » ای بقاء الله فی الآخرة ، « حبطت اعمالهم » ای بطلت . « هل یجزون » فی العقیبی « الا ما کانوا یعملون » یعنی جزاء ما کانوا یعملون فی الدنیا این و نظائر این در قرآن هر جائی که مفید است کافر راست ، چنانکه گفت : « و هل نجازی الا الکفور » ، مگر جائی که مبهم است ، چنانکه « وأن لبس للانسان الاماسی » الی قوله : « نمّ یجزاه » .

«وا اتخذ» ای صنع و صاغ « قوم موسی » یرید السامری و من اعانه علی ذلک و من رضی به و من صدّقه ، « من بعده » ای من بعد انطلاقه للمیقات وهو العشر الذی تمّم الله به المیقات ، « من حلیمهم » بفتح حا و سکون لام و تخفیف یا قراعت یعقوب است بر لفظ واحد ، وهو الواحد الحلی ککعب و کعوب و فلس و فلوس . حمزه و کسائی « حلیمهم » بکسر حا و لام و تشدید یاء خوانند ، باقی بضم حا و کسر لام و تشدید یا خوانند ، و حلی و حلی بضم و کسر هر دو یکسانست بمعنی جمع ، همچون صلی و صلی و بکی و بکی . « عجلاً » ای تمثال عجل مجوف کأحسن ما یکون .

در قصه آورده اند که : بنی اسرائیل از قبطیان پیرایه های ایشان بعاریت

خواستند روز عید را که در پیش بود ، و این بنی اسرائیل در دست قبطیان همچون اهل جزیت بودند در میان اسلامیان ، پس رب العالمین فرعون را و قبطیان را هلاک کرد ، و آن پیرایه ها و زرینه ها در دست بنی اسرائیل بماند ، و برایشان حرام بود خرج کردن آن . هرون بفرمود تا ندا کردند ، و هر کس که از آن پیرایه چیزی داشت بیرون داد ، و همه بسامری سپردند ، و سامری زرگر بود ، از آن کوساله ای ساخت ، جسد بیروح ، تمثالی مجوف ، چون ساخته بود از وی يك بانگ بیامد ، و نیز هیچ بانگ نکرد . و هب گفت : کان یسمع منه الخوار الا انه لا یتحرك . سدی گفت : کان یخور و یمشی فکلما خار سجدوا له ، و اذا سکت رفعوا رؤسهم . و گفته اند : جسد از جساد است ، و هو الزعفران ، یعنی عجلا اصفر له خوار . قومی گفتند : جسد لحم و دم است ، و بانگ دروی ظاهر است ، و بعید نیست . قومی گفتند : تمثالی بود از زر برنگ زر مجوف ، و بانگ در وی از روی تلبیس بود و حیل ، و الاول اصح .

« الم یروا » نمی بینند این کوساله پرستان « انه لا یکلمهم » که این کوساله با ایشان سخن نمیگوید ؟! این دلیل است که خدای ناگویا نبود . « ولا یمدیهم سبیلا » یعنی لایأمرهم ولاینهاهم

« اتخذوه » ای عبده و اتخذوه الهاً « و کانوا ظالمین » واضعین العبادة غیر موضعها .

« ولما سقط فی ایدیهم » - جمهور مفسران بر آنند که این کلمه عبارت است از پشیمانی ، و هر چند پشیمانی در دل باشد ، اما نسبت آن با دست از آن جهت است که نسبت ملك و محبوب و مکروه با دست کنند ، يقال : فی یده ملک ، و فی یده محبوب ، و حصل فی یده مکروه ، و گفته اند : هر کس که از کاری پشیمان شود دست بر سر می نهد و بر آن تحسر می خورد ، از این جهت نسبت ندیم با ید کرد ، و قيل : ان الانسان اذا حزبه

امر عظیم مسح کفّہ بکفّہ و حلق . « و رأوا » این رؤیت بمعنی علم است ، ای علموا
 « انهم قد ضلوا » بعبادة العجل . میگوید : چون موسی از میقات باز آمد ، و ایشانرا
 بر آن صفت دید ، و خشم راند ، و با ایشان سخن درشت گفت ، ایشان از آن کرده
 پشیمان شدند ، و بدانستند که از راه راستی بیفتادند ، گفتند : « لئن لم یرحمنا ربّنا
 و یغفر لنا » - حمزه و کسائی « یرحمنا و تغفر لنا » بتا خوانند ، و « ربّنا » بنصب
 بر معنی دعا ، یعنی : یا ربّنا . « لنکوننّ من الخاسرین » بالعقوبة وفوت الثواب .

« ولما رجع موسی من الطور » الی قومه غضبان اسفاً ای غضبان حزیناً .
 اسف غایت خشم است ایدر (۱) و آنجا که گفت : « فلما آسفونا انتقمنا منهم » ، و غایت
 اندوه است آنجا که گفت : « یا اسفی علی یوسف » . الّا سَف و الّا سَف و الّا سیف یکی است .
 « قال بئسما خلقتونی من بعدی » - ای بئس ما نبتم عنّی و قمتم مقامی بعد انطلاقی !
 « اعجلتم » ای تر کتم « امر ربکم »؟ و قیل تجاوزتم امر ربکم ، و قیل : استبطأتم موعد
 ربکم . موسی چون بمیقات می شد ایشانرا وعده داد که تا چهل روز باز آیم . چون بیست روز
 برآمد سامری گفت : بیست روز و بیست شب گذشت ، این چهل باشد تمام ، و ظن بردند
 که موسی خود نمانده است . پس چون موسی و از (۲) آمد گفت : اعجلتم وعد ربکم الذی
 و عدنی من الاربعین لیلة؟ زجاج گفت : عجلته ای سبقتی . « وألقى الالواح » الّتی فیها
 التوراة غضباً علی قومه حین عبدوا العجل . عن سعید بن جبیر عن ابن عباس ، قال :
 قال رسول الله (ص) : « لیس الخبر کالمعاینة ، اخبر الله موسی ان قومه قد ضلّوا بعده فلم
 یلق الالواح ، فلما عاینهم القاها فتکسر منها ما تکسر » ، و روی انه قال : « یرحم الله
 اخي موسی ما المخبر کالمعاین ، لقد اخبر الله بفتنة فعرّف انّ ما اخبره ربه حق ، و

انه على ذلك لمتمسك بما في يده، فرجع الى قومه و رآء هم فغضب وكان شديد الغضب
فألقي الالواح .»

مفسران گفتند : تورات هفت سبع بود . چون موسی الواح بر زمین زد و
بشکست، اثر مکتوب از آنکه بشکست نا پیدا شد. شش سبع از آن بر داشتند ، وبآسمان
باز بردند ، و يك سبع بماند ، و كان فيما رفع تفصيل كل شيء و فيما بقي الهدى و
الرحمة . و روى عن ابن عباس ، قال : اوتى رسول الله (ص) السبع و هى المثنائى
الطول ، و اوتى موسى ستاً فلما لقي الالواح رفعت اثنتان و بقيت اربع .

قتاده گفت : انما لقي الالواح لكثرة ما سمع من فضائل امّة محمّد(ص) ،
فألقي الالواح وقال : رب اجعلنى من امّة محمد (ص) . از بس كه فضائل امت محمّد
شنید از حق جلّ جلاله ، الواح بیفکند و گفت : خداوندا مرا از امت محمّد كن ، و
اخذ برأس اخيه يجرّه اليه ، اى اخذ بشعر رأسه و لحيته ، تقول العرب : فلان حسن
الرأس اى الشعر . جای دیگر گفت : « لاتأخذ بلحيتى ولا برأسى » . هرون از موسى
بسئ مهتر بود بسه سال . بنى اسرائيل او را دوست تر داشتندى كه ليس الغضب بود .
خشم بسيار نراندى ، و موسى گرم و تيز بود و بسيار خشم ، چون باز آمد برادر را بخشم
فرا خود کشید، موى گرفته، كه چرا از پس من نيامدى و مرا از حال بنى اسرائيل و فعل
ايشان خبر نكردى ؟ همانست كه جای دیگر گفت : « ما منعك ان رأيتهم ضلّوا الا
تتبعن افعصيت امرى ؟ »

« قال ابن أمّ » - قرأت اهل كوفه « ابن أمّ » بكسر میم است و اصله ابن
امى ، فحذف ياء الاضافة لأن مبنى النداء على الحذف ، و بقيت الكسرة فى الميم لتدل
على الاضافة ، كقوله تعالى : « يا عباد » . باقى بفتح میم خوانند ، يعنى : يا ابن امّاه ،
فحذف الالف مقصوراً على نية الترخيم . چون بكسر خوانى ، ميگويد : اى پسر مادر من !

و چون نصب خوانی : ای پسر مادرا ! و هرون و موسی از يك مادر و يك پدر بودند، اما ذكر مادر كرد تنها ، ليرققه عليه . گفته اند كه : موسی حق مادر عظیم گزاردی ، و دل وی نيكو نگه داشتی تا آن حد كه هر كه خشمگین بودی ، کسی نام مادر وی بردی از آن خشم ساكن شدی ، و خوش گشتی ، گفتی : مادر بهشت است ، و در بهشت رنج و خشم نبود . هرون ازین جهت نام مادر برد بنزديك وی در حال خشم .

« ان القوم استضعفونی » - ای : وجدونی ضعيفاً لوحدي ، « و كادوا يقتلونني » ای هموا و قاربوا ان يقتلونني لانكاري عليهم ، « فلا تشمت بي الاعداء » - شامت نامی است شادی كردن را بيد کسی ، و در خبر است : « نعوز بك من شماتة الاعداء » . میگوید : دشمنانرا بمن شاد مكن بدانكه مرا خوار کنی یا بزنی . « ولا تجعلني مع القوم الظالمين » الذين عبدوا العجل ، و مرا با ایشان يكسان مكن كه اين جرم ایشان کرده اند نه من . پس چون موسی عذر برادر دانست و بیگناهی وی ، گفت :

« رب اغفر لي » ما صنعت بأخي ، وقيل بالقاء الالواح ، « ولاخي » حين لم يمنعه ولم يلحق بي « وأدخلنا في رحمتك » انعم علينا بفضلك « و انت ارحم الراحمين » ارحم بنا منّا بأنفسنا و ارحم بنا من الابوين .

« ان الذين اتخذوا العجل » الها یعنی فی ایام موسی ، « سینالهم غضب من ربهم » فی الآخرة « و ذلة فی الحیوة الدنيا » وهی ما امروا به من قتل انفسهم ، فكان الاب يقتل ابنه والابن اباه . عطیه گفت : « سینالهم » ای سینال اولادهم وهم الذين كانوا فی عهد النبی (ص) ، « غضب من ربهم » فی الآخرة « و ذلة فی الحیوة الدنيا » وهی ما اصاب بنو قریظة والنضیر من القتل والجلاء ، و قيل الجزية ، « و كذلك نجزي المفترين » ای الكاذبين . قال ابو قلابه : هی والله جزاء كل مفتر الى يوم القيامة ان يذله الله عز وجل . فضیل عیاض گفت : « و كذلك نجزي المفترين » ای المبتدعين . مالك بن انس گفت :

ما من مبتدع الا وتجذ فوق رأسه ذلة ، ثم قرأ : « ان الذين اتخذوا العجل سينالهم » الآية .
 « والذين عملوا السيئات » و هي الشرك « ثم تابوا من بعدها » ای من
 بعد السيئات « وآمنوا » صدقوا انه لا اله غيره « ان ربك من بعدها » ای من بعد التوبة
 « لغفور رحيم » .

« ولما سكت » یعنی سکن . زر و سیم را صامت خوانند از آنکه بی جانست ،
 « ولما سكت عن موسى الغضب » چون خالوش ایستاد از موسی خشم ، یعنی بیارامید
 وخشم از وی باز شد ، بسبب آنکه هرون عذر داد ، و بنی اسرائیل از کفر توبه کردند
 آن تخته ها که بیفکنده بود برگرفت . شش سبع از وی برفته ، « وفي نسختها » ای و فیما
 نسخ منها ، وقیل فیما بقی منها ولم یذهب : « هدی ورحمة » . وقیل : اراد بها اللواح لانها
 نسخت من اللوح المحفوظ ، وقیل : ان موسی لما القی اللواح تكسرت فتسخ منها
 نسخة اخرى فهي المراد . ابن عباس گفت : موسی چهل روز روزه داشت . چون الواح
 بیفکند و بشکست ، چهل روز دیگر روزه داشت ، تا آن باوی دادند در دو لوح بجای
 آن شکسته . « هدی ورحمة » ای هدی من الضلالة ورحمة من العذاب . « للذين هم لربهم
 يرهبون » یخشون فیعملون بها .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « وكتبنا له فی اللواح من كل شیء موعظة » الآية - در آنار
 آورده اند از آن موعظتها که رب العزة در الواح نبشت از بهر موسی ، وبوی داد ، این
 بود که : یا موسی ! اگر خواهی که بدرگام عزت ما ترا آب روئی بود ، و بقربت و
 زلفت ما مخصوص باشی ، یتیمانرا نیکو دار ، و درویشان را خوار مکن . ای موسی ! من
 یتیمان را نوازنده ام و نیک خواه ، و بر درویشان مهربان و بخشاینده ، بنواز آنکس را

که من فوازم . مران آنکس را که من خوانم .

مصطفی (ص) درویشانرا گفت: « الفقراء الصبر هم جلساء الله عز وجل يوم القيامة » ، ویتیمانرا گفت: « اذا بكى اليتيم اهتز عرش الرحمن لبكائه ، فيقول الله عز وجل من ارضاه ارضيته » . ای موسی ! خواهی که من برای تو با فریشتگان مباحثات کنم بی آزار باش ، و سنگ و خار از راه مسلمانان دور کن . الایمان بضع و سبعون شعبة ، اعلاها شهادة أن لا اله الا الله ، وأدناها هامة الاذى عن الطريق . ای موسی ! خواهی که دعاء ترا اجابت کنم خلق نیکو گیر و علم آموز ، و دیگرانرا علم درآموز ، که من علما را گرامی کردم که ایشانرا علم دادم ، و خاک بر ایشان خوش کنم ، و کور بر ایشان منور کنم ، و موسع کنم ، و فردا ایشانرا در زمرة انبیا حشر کنم **مصطفی** گفت: « تدرون ما قال لی جبرئیل ؟ قال : یا محمد ! لاتحقرن عبداً آتاه الله علماً ، فان الله عز وجل لم يحقره حين علمه . ان الله جامع العلماء فی بقیع واحد ، فيقول لهم : انی لم استودعکم علمی الا لخير اردته بکم . قد عفرت لکم علی ما کان منکم » .

« و کتبنا له فی الالواح » - از آن نواختها و لطفها که الله با موسی کرد یکی آن بود که : بر مقام مناجات او را بداشت ، و تورات از بهر وی بر آن الواح نشب ، چنانکه پر خوان (۱) روش قلم بر لوح بر گوش موسی میرسد . ای موسی ! امروز بنام ما قناعت کن ، و در نبشته ما نظر کن ، تا ترا تسلی بود ، من منع من النظر تسلی بالامر . ای موسی من بکمال حکمت خود چنین حکم کرده ام که تا محمد مرا نبیند ، و امت محمد مرا نبینند ، دیدار کسی ننمایم ، و من حکم خود نگردانم و در آن تبدیل نیارم : « ما یبدل القول لدی » . **موسی** گفت : یا خدا یا ! و من امة محمد ؟ این امة محمد که اند ؟ قال : خیر امة اخرجت للناس یا مرون بالمعروف وینهون عن المنکر ، و یؤمنون بالکتاب الاول

والكتاب الآخر، ويقاتلون اهل الضلالة حتى يقاتلوا الاعور الدجال، وهم المستجيبون والمستجاب بهم، والشافعون والمشفوع لهم، مصاحفهم في صدورهم يصفون في صلواتهم صفوف الملائكة، اصواتهم في مساجدهم كدوى النحل، كرت مناهم و اصطفيانهم فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله. قال موسى: يا رب فاجعلهم امتي. قال: هي امّة احمد.

«فخذها قوة» - اشارتی عزیز است که گرفتن بغایت دلیل قربت است، پس گفت: «وَأمر قومك يأخذوا بأحسنها» فرق است میان این گرفتن و آن گرفتن. آن گرفتن از حق و این گرفتن از خلق، آن گرفتن موسی از مولی، و این گرفتن قوم از موسی. آن گرفتن از روی تحقیق زلفت و تأکید وصل، و این گرفتن از روی قبول خدمت و التزام طاعت.

«سأريكم دارالفاسقين» - این دار الفاسقین بر لسان اهل معرفت اشارت است بنفس امّاره و دل خراب. نفس امّاره منبع شهوات است و دل خراب معدن غفلت، چنانکه در منزل خراب کس ننشیند و آرام نگیرد، در دل خراب طاعت منزل نکند، و در آن خیر نگیرد، و از وی عبادت نباید، نعوذ بالله من درك الشقاء.

«سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الارض بغير الحق» - تکبر بر دو قسم است: یکی بحق یکی به بی حق، آنچه بحق است تکبر درویشان است بر توانگران. عالی همت باشند، و بحق توانگر دل، و از عرش و مادون آن همت بر گذاشته، دل از خلق بریده، و بامهر حق برداشته، همتی مه از دنیا و مرادی به از عقی، و اشتیاقی بادیدار مولی. قال الواسطي: التكبر بالحق هو التكبر على الاغنياء والفسقه وعلى الكفار و اهل البدع، فقد روى في الامر: القوا الفساق و حووه مكفهره و آنچه به بی حق است تکبر توانگران است و جهانداران بر درویشان، و هو المراد بقوله تعالى: «يتكبرون في الارض بغير الحق».

و قال ابن عطاء فی هذه الایة : سأمنع قلوبهم واسرارهم وارواحهم عن الجولان فی ملکوت القدس ، گفت: دلها و سرهای ایشان از روش بر بند آرم ، و هستی ایشان حجاب ایشان گردانم ، و راه خود برایشان فرو گرم، تا هیچ نتوانند که در عالم قدس و ملکوت اعلی در سر جولان کنند، از دیدن عجائب ملکوت باز مانده ، و با نفس و خلق دنیا انس گرفته ، ذوق طعم وجود نبافته، و از کرائم احوال اهل خصوص بی خبر مانده ، هرگز خود را روز دولتی نادیده، و نه گل و صلتی او را شکفته . بیچاره کسی که او را از این حدیث بوئی نه، او را از دریا کسان چبست که او را جوئی نه .

« و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلاً » - از روی اشارت میگوید : نه هر که راه دید براه رفت، و نه هر که بشناخت توفیق عمل یافت. رب العزة خبر میدهد از یکانگان میگوید : « وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلماً و علواً ». پس هر که حق را بحقی شناخت تا توفیق نیابد و بدان عمل نکند بکار نیست ، و هر که باطل را بباطلی بشناخت تا از اتباع آن باطل او را عصمت نبود در آن شناخت فائده نیست . مصطفی (ص) از اینجا گفت : « اللهم ارنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه، وارنا الماثل باطلا وارزقنا احتنا به » .

« واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلاً » الایة - سهل بن عبد الله گفت: هر چه در دنیا بنده را از حق برگرداند ، و از طاعت وی باز دارد ، آن عجل اوست ، و او پرستنده آن . عبده عجل در بنی اسرائیل تخلص آنکه یافتند که خویشان را بفرمان بکشتند ، چنانکه گفت جل جلاله : « فاقتلوا انفسکم ». همچنین تخلص بنده در راه حقیقت آنکه حاصل شود که از حظوظ و اسباب پاک گردد ، لابل که هر چه دون حق بیزار شود ، چنانکه گفته اند :

بیزار شو از هر چه بکون اندر تا باشی یار عار آن دلیر .

« الم یروا انه لا یكلمهم » الایة - هذا یدل علی استحقاق الحق ، النعم

بأنّه متکلم جل جلاله يخاطب الخلق و یکلم العبد ، وأن ملوک الارض اذا جلّت رتبته استکفوا ان يخاطبوا خدامهم بلسانهم ؛ و بخلاف هذا اجرى الحق سنّته مع عباده المؤمنین اما الاعداء فيقول لهم : « اخسّوا فيها ولا تکلمون » ، واما المؤمنون فقال النبی : « مامنک من احد الا یکلمه ربّه لیس بینہ و بینہ ترجمان » ، وفي معناه انشدوا :

و ما یرد هینا الکبرياء علیهم اذا کلّمونا أن یکلمهم نزرأ

« وألقى الألواح وأخذ برأس أخيه » الى قوله « رب اغفر لی و لأخی » - فی هذ اشارۃ الى وجوب الاستغفار علی العبد فی عموم الاحوال و التحقق بأن له سبحانه تعذیب البریء اذا الخلق کلّهم ملکه ، و تصرف المالك فی ملکه نافذاً . بنی اسرائیل کناه کردند و عذر موسی و هرون دادند ، و استغفار ایشان کردند . اینست طریق جوانمردان و راه صوفیان ، که پیوسته گناه سوی خود می نهند ، و نا کرده گناه عذر می خواهند :

اذا مرضنا اتیناکم نعودکم و تذنون فنأتیکم فنعتذر

« والذین عملوا السيئات ثم تابوا من بعدها و آمنوا » - الايمان الذی هو بعد التّوبة ، یحتمل انهم آمنوا بانّه یقبل التّوبة و آمنوا بانّه لا یضره عصیان ، او آمنوا بانّه لا ینجون تتوبتهم من دون فضل الله ، او آمنوا یعنی استدأموا الايمان و كانت موافاتهم علی الايمان ، او آمنوا بانّهم لو عادوا الى ترک العهد و تضييع الامر لسقطوا من عین الله از لیس کل مرة تسلّم الخبرة .

۱۵- النوبة الاولى

قوله تعالى : « واختار موسى قومه » برگزید موسی از قوم خود « سبعین رجلاً » هفتاد مرد « امیقاتنا » هنگامی را که نامزد کرده بودیم « فلما اخذتهم الرّجفة » حون زلزله و صیحه جبرئیل ایشانرا گرفت و مردند « قال رب » موسی

گفت خداوند من ! « لَوْ شِئْتُ » اگر خواستی تو « أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ » ایشانرا در خانه ها هلاك كردی پیش از این ، « وَآيَايَ » و مرا با ایشان [تا کفن یافتندی و جای دفن] « أَتَهْلِكُنَا » می هلاك کنی ما را « بِمَا فَعَلَ الْكَافِرُ مَنَّا » بآنچه نادانی چند کردند از ما « اِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ » نسبت این بودنیها که می بود مگر آزمایش تو « تَضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ » گمراه کنی بآن اورا که خواهی « وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ » و راه نمائی بآن اورا که خواهی « اَنْتَ وَلِيْنَا » [رسد ترا هر چه کنی] خداوند مائی مهربان و یار مائی « فَاعْفِرْ لَنَا » بیامرزم ما را « وَارْحَمْنَا » و ببخشای بر ما « وَ اَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ » (۱۵۵) و تو بهتر آمرز کارانی .

« وَ اَكْتُبْ لَنَا » و بنویس ما را و واجب کن « فِی هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً » درین کیتی نیکوئی « وَ فِی الْآخِرَةِ » و در آن کیتی هم « اِنَّا هَدَاكَ اِلَيْكَ » ما بتو باز گشتیم و بر تو باز آمدیم « قَالَ » خداوند گفت : « عَذَابِيْ اَصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ » عذاب من آنست که می رسانم آن بآنکه خود خواهم « وَ رَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ » و بخشایش من خود رسیده است هر چیز « فَاُكْتُبْهَا » فراهم آرم فردای قیامت آن رحمت و واجب گردانم « لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ » ایشانرا که از شرك می پرهیزند و از خشم و عذاب من می پرهیزند « وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ » و زکوة مال می دهند « وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ » (۱۵۶) و ایشان که سخنان میگردند .

« الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ » ایشان که پی می برند باین فرستاده « النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ » بیگامبر امی نادیر « الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا » او که مییابند اهل کما سن « مَكْتُوبًا » نبشته صفت نام وی « عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ » نزد يك ایشان در تورا و انجیل « يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ » ایشانرا میفرماید بمعروف « وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ » و می باز زند ایشانرا از منکر « وَ يَحُلِّ لَّهُمُ الطَّيِّبَاتِ » و حلال و کشاده میکند

ایشانرا پاکیزه و بپوشانید و بپوشانید بر ایشان پلیدیها
 «و یضع عنهم اصرهم» و از ایشان فرو مینهد از آن بارهای کران [و عهدهای
 کرانمایه ای که بر بنی اسرائیل بود] «والاغلال الّتی کانت علیهم» و آن غلّها و
 کارهای سخت که بر بنی اسرائیل بود پیش ازین (۱) «فالذّین آمنوا به» ایشان که
 بگرویدند باو «وعزّروه» و آزرده دارند او را و بزرگ «و نصرّوه» و یاری دهند
 او را «واتّبعوا النّور الذّی انزل معه» و پی برند بآن نور که فرو آمد با او «اولئک
 هم المفلحون» (۱۵۷) پیروز آمدگان ایشانند.

«قل» بگوی رسول من! «یا ایّها النّاس» ای مردمان! «انّی رسول الله
 الیکم جمیعاً» من فرستاده خدایم بشما همگان «الذّی له ملک السمّوات والارض»
 فرستاده آن خدائی که او راست بادشاهی آسمان و زمین «لا اله الا هو» نیست خدائی
 مگر او «یحیی و یمیت» مرده را زنده میکند و زنده را می میراند «فآمنوا بالله
 و رسوله» بگروید بخدای و برسول او «النّبیّ الامّی» پیغامبر امّی «الذّی یؤمن
 بالله» او که بگرویده است بخدای «و کلماته» و سخنان وی «واتّبعوه» و بر پی
 او ایستید «لعلّکم تهتدون» (۱۵۸) مگر بر راه راست مانید.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «و اختار موسى قومه» - این نصب میم در قوم خواهی نزع
 خافض نه، یعنی: من قومه، فحذف «من»، کقول الفرزدق:
 و منّا الذی اختیر الرّجال سماحة
 وجوداً اذا هبّ الرّیاح الزّعازع

وخواهی کنایت نه از مختاران ، و سبعین بدل آن . میگوید : برگزید موسی
 عمران از قوم خویش هفتاد مرد ، و آن آن بود که موسی چون با قوم خویش آمد و
 گفت : کلمنی ربی ، طائفه‌ای از ایشان گفتند : « لن تؤمن لك حتى نرى الله جهرة » ،
 فيكلمنا جهاراً و يشهد لك بتكلمه اياك . موسی ازین گفت ایشان بحق نالید . ربّ
 العزّة گفت : ای موسی ! از ایشان هفتاد مرد برگزین که خیار ایشان باشند تا بطور
 آیند ، و سخن ما بشنوند ، و وعده ای بر آن نهادند که کی روند . پس موسی هفتاد
 مرد برگزید ، و با خویشتن به طور برد ، و هرون با وی ، و یوشع بن نون را بر
 بنی اسرائیل گماشت ، و خلیفه خود کرد ، تا باز آید . پس چون بطور رسیدند ، موسی
 بفرمان حق بر کوه شد ، و میغ کرد کوه در گرفت ، چنانکه موسی ناپدید شد ، و موسی
 هر که که با حق سخن گفتی ، نور بر پیشانی وی افتادی ، چنانکه هیچ کس طاقت آن
 نداشتی که در وی نگرستی . چون حق جل جلاله باموسی در سخن آمد ، ایشان همه
 بسجود افتادند ، و می شنیدند کلام حق که باموسی میگفت ، و امر ونهی که می فرمود که
 این کن و آن مکن . پس چون فارغ گشت ، آن میغ از سر وی باز شد ، و موسی پیش
 ایشان باز آمد ، گفتند : « یا موسی لن تؤمن لك حتى نرى الله جهرة » . فصاح بهم جبرئیل ،
 فموتوا عن آخرهم نمّ احياهم الله .

گفته اند که : این هفتاد مرد بسن بالای بیست سال بودند ، و بچهل سال
 برنگزشته ، از آنکه هرچه کم از بیست سال بود هنوز باوی جهل صبی بود و نقص کودکی ،
 و هرچه بالای چهل است با وی ضعف پیری بود و نقصان عقل . کلبی گفت : از آن
 هفتاد ، شصت مرد پیر بودند و بیش از آن پیر بدست نمی آمد . ربّ العزّة وحی کرد
 باموسی که ده جوان برگزین از ایشان . موسی ده جوان برگزید ، بامداد که برخاستند
 همه پیران بودند ، و گفته اند که : ازهر سبطی شش کس برگزیدند ، جمله هفتاد و دو

بودند . موسی گفت : هفتاد مرد مرا فرموده اند دو کس بجای مانید ، تا هفتاد راست شود ، هیچ کس رغبت نکرد که از ایشان واپس بود و بماند ، و باین معنی خلاف کردند و جدال در گرفتند . موسی گفت : هر آن کس که نشیند بفرمان و نیاید ، ثواب وی هم چندان است که آید و موافقت کند . **کالب بن یوفنا و یوشع بن نون** هر دو بیستادند و نرفتند ، و موسی ایشانرا فرمود که روزه دارید ، و پاک شوید ، و غسل کنید ، و جامه ها بشوئید . پس ایشانرا بفرمان حق بر آن و عدمای که از حق یافته بود بطور سینا برد . اینست که رب العالمین گفت : «واختار موسی قومه سبعین رجلاً لميقاتنا» .

ابن عباس گفت : آن هفتاد مرد که بمیقات اول رفتند و گفتند : « لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة » دیگر اند ، و این هفتاد مرد « و اخذتهم الرجفة » دیگر . روایت کنند از **علی بن ابی طالب (ع)** ، قال : « انما اخذتهم الرجفة من اجل دعويهم على موسى قتل هرون ، وذلك أن موسى وهرون وشبر وشبيرا بنى هرون انطلقوا الى سفح جبل ، فنام هرون على سرير ، فتوفاه الله ، فلما مات دفنه موسى ، فلما رجع موسى الى بنى اسرائيل قالوا اين هرون ؟ قال : توفاه الله . فقالوا له : بل انت قتلته حسداً على خافه ولينه . قال : فاختاروا من شئتم فاختاروا منهم سبعين رجلاً ، وذهب بهم ، فلما انتهوا الى الفبر ، قالوا : يا هرون ! قتل ام مت ؟! فقال هرون : ما قتلنى احد ، ولكن توفانى الله ، فقالوا : يا موسى ! لن تعصى بعد اليوم . « فأخذتهم الرجفة » وهى الموت ، وقيل الزلزلة . وقيل النار ، وهى الصاعقة . فقال موسى : يا رب ما اقول لبنى اسرائيل اذا رجعت اليهم ؟ يقولون انت قتلهم . فأحياهم الله وجعلهم انبياء .

و عن **علی بن ابی طالب (ع)** قال : قال رسول الله (ص) : « اذا كان يوم الجمعة نزل امين الله جبرئيل الى المسجد الحرام فرکز لواء بالمسجد الحرام ، و غدا سائر الملائكة الى المساجد التى يجمع فيها يوم الجمعة ، فرکزوا الويتهم وراياتهم بأبواب المساجد . ثم

نشروا قراطیس من فضة وأقلاماً من ذهب، ثم كتبوا الاول فالاول من بكر الى الجمعة. فاذا بلغ من فی المسجد سبعین رجلاً قد بکروا طورا القراطیس، فكان اولئك السبعون كالذين هم اختارهم موسى من قومه، والذين اختارهم موسى من قومه كانوا انبياء .

وعن انس، قال: قال رسول الله (ص): « اذا راح منا الى الجمعة سبعون رجلاً كانوا كسبعين من قوم موسى، الذين وفدوا الى ربهم اوفضل . قتاده كفت : « اخذتهم الرجفة » لانهم لم يزايلوا فوقهم حين عبدوا العجل، ولم يأمرؤهم بالمعروف ولم ينهؤهم عن المنكر . ابن عباس كفت : اختارهم موسى ليدعوا ربهم، فكان فيما دعوا ان قالوا : اللهم اعطنا ما لم تعط احداً بعدنا ، فكره الله ذلك من دعائهم .

« فأخذتهم الرجفة قال رب لو شئت اهلكتهم » - گفته اند كه « لو » بمعنی ليت است. میگوید : كاشكى چنان خواستى تو كه ايشانرا و مرا بيكبار در خانه هلاك كردى . سخنى ضجرانه است . موسى به تنگدلى همى كفت . وقيل : « لو شئت اهلكتهم من قبل » اى قبل خروجنا للميقات ، فكان بنو اسرائيل يعاينون ذلك ولا يتهمونى . زجاج كفت : ان شئت امتهم من قبل ان تبتليهم بما اوجب عليهم الرجفة ، وقيل : ان شئت اهلكتهم عند اتخاذ العجل ولم تمهلهم الى المصير الى الميقات ، « و اياى » اى : وأهلكتنى حين قتلت القبطى بمصر . « اهلكنا بما فعل السفهاء منا » - فراء كفت : ايشان در آن رجفه بنمردند، و رجفه نه مرگ است بلكه زلزله است در زمين ، ورعده و قفله در تن، يعنى كه از آن هيبت و از آن بيم لرزه بر اندام ايشان افتاد ، و نزديك بود كه مفاصل ايشان از هم جدا گشتى . موسى چون ايشانرا چنان ديد برايشان رحمت كرد، و از بيم مرگ ايشان برخاست ، و گريستن در گرفت ، و همى ناليد ، و دعا همى كرد و همى كفت : « اهلكنا بما فعل السفهاء منا » ! ؟ اين استفهام بمعنى دعا است ، اى : لانهلكنا بما فعل السفهاء منا . ما را هلاك مكن بآنچه تنى چند از اين نادانان كردند . موسى ميدانست كه الله تعالى عادلتر از آن است كه

کسی را بجنایت دیگری کیرد ، اما این سخن چنان است که عیسی گفت : «ان تعذبهم فانهم عبادك» الاية . وقيل: هذا استفهام يتضمن معنى قوله: «واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة» ، والسفهاء هم الذين عبدوا العجل. موسى ظن برده بود که آن عقوبت رجفه که بایشان رسید از پرستش گوساله بود ، و نه چنان بود، که آن از گفت قوم بود که گفته بودند : « لن تؤمن لك حتى نرى الله جهرة » ، يا از آن دعاء مکروه که گفته بودند: «اللهم اعطنا ما لم تعط احداً بعدنا» . باین قول «فعل السفهاء» بمعنی قال است.

«ان هي الافتنتك» یعنی ان الكائنات الاختبارك . نیست این بودنیها که می بود مگر آزمایش تو، وقيل: تلك الفتنة التي وقع فيها السفهاء لم تكن الاختبارك وابتلاؤك . وروا باشد که «هي» کنایت از عقوبت نهند، یعنی ماهی الا عذابك. «تضل بها من تشاء و تهدي من تشاء» . من سلم منها فهو سعيد ، و من بقى فيها فهو شقى. «انت وليسنا» مدبر امرنا «فاغفر لنا» ذنوبنا، «وارحمنا وانت خير الغافرين» .

«واكتب لنا في هذه الدنيا حسنة» . ای: اوجب لنا في هذه الدنيا توفيق الطاعة واسباغ النعمة، «وفي الآخرة» الجنة والرؤية والثواب . موسى خیر دوجہانی خواست درین آیت. همانست که مصطفی (ص) گفت: «سلوا الله اليقين والعافية» . وصیتی جامع است، خیر دنیا و آخرت درضمن آن ، فان ملاك امر الآخرة اليقين، وملاك امر الدنيا العافية ، فكل طاعة لا يقين معها هدر، و كل نعمة لم تصحبها العافية كدر. «انا هدنا اليك» ای تبنا و رجعنا و ملنا اليك. من هاد يهود، اذا مال، وقيل: من التهود في السير وهو التمكن. «قال عذابي» ای قال الله: عذابي، «اصيب به من اشاء» یعنی الكفار، «ورحمتي وسعت كل شيء» ای عمت في الدنيا الكفار والمؤمنين، وخص بها المؤمنون في العقبى، وهذا معنى قوله: «فسأكتبها» ای فسأوجبها ، «للمؤمنين يتقون»، فيجب له الثواب للمتقين من الله، ولا يجب لاحد شيء على الله، يجب منه لصدقه في قوله، ولا يجب عليه شيء لغيره في ذاته .

عطیه گفت : وسعت کل شیء لکن لاتجب الا للذین یتقون میگوید: رحمت وی بهر چیز رسیده است اما واجب نکشت مگر متقیان را ، که کافران بطفیل مؤمنان در دنیا روزی میخورند ، و بپرکت مؤمنان بلاها ازایشان مندفع میشود، و فردا در قیامت رحمت همه مؤمنانرا باشد علی الخصوص، وایشانرا واجب گردد، و کافر در عذاب بماند، این چنان باشد که کسی بچراغ دیگری میرود، و بآن روشنائی منفعت میگیرد، چون صاحب چراغ آن چراغ ببرد طفیلی در ظلمت بماند.

ابوروق گفت : «وسعت کل شیء» یعنی الرحمة الّتی قسمها بین الخلائق ، یعطف بها بعضهم علی بعض وعن سلمان الفارسی ، قال : قال رسول الله (ص) : « ان الله تعالی خلق مائة رحمة يوم خلق السموات و الارض ، کل رحمة منها طباق ما بین السماء و الارض ، فأهبط منها رحمة الی الارض فبها یتراحم الخلائق ، و بها تعطف الوالدة علی ولدها ، و بها یشرب الطیر و الوحوش من الماء ، و بها یعیش الخلائق ، فاذا کان يوم القيامة انتزعها من خلقه ، ثم افاض بها علی المتقین ، و زاد تسعاً و تسعین رحمة . ثم قرأ : « و رحمتی وسعت کل شیء فساکتها للذین یتقون » - ای : أجمعها و أضمت جزءها المنزل بین الخلق الی التسعة و التسعین جزءاً عنده للذین یتقون « کتب » نزدیک عرب ضم است ، و الکتبة الجیش المتضامة قال ابن عباس : فساکتها للذین یتقون . جعلها الله لامة محمد (ص).

وعن **ابوسعید الخدری** ان النبی (ص) قال : « افتخرت الجنة و النار ، فقالت النار : یا رب ! یدخلنی الجابرة و الملوك و الاشراف ، و قال الجنة : یا رب ! یدخلنی الفقراء و الضعفاء و المساکین . فقال الله للنار : انت عذابی اصیب بك من اشاء ، و قال للجنة : انت رحمتی وسعت کل شیء ، و لکل واحدة منكما ملؤها . »

ابن جریج گفت و بوبکر هذلی که : چون این آیت فرو آمد که : « و رحمتی وسعت کل شیء » ابلیس سر بر آورد و شادی نمود و نشاط کرد، گفت : انا من ذلك الشيء .

رب العالمین ابلس را وایرون کرد بآنچه گفت: «فسأکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون». جهودان و ترسایان طمع کردند، گفتند: نحن نتقی و نؤتی الزکوة و تؤمن ربنا. رب العالمین از ایشان بستد و ایشانرا محروم کرد به آنچه گفت: «الذین یتبعون الرسول النبی الامی». امت محمد را بآن مخصوص کرد، و بایشان داد. قال نواف البکالی الحمیری: لما اختار موسى قومه سبعین رجلاً لمیقات ربّه قال الله لموسی: اجعل لکم الارض مسجداً وطهوراً، تصلون حیث ادر کتکم الصلوة الا عندمרחاض او حقام او قبر، و اجعل السکينة فی قلوبکم، و اجعلکم تفرؤن التوراة عن ظهور قلوبکم، یقرأها الرجل منکم والمرأة والحرة والعبد والصغیر و الکبر، فقال ذلك موسى لقومه، فقالوا: لانريد أن نصلی الا فی الکنائس، ولانستطیع حمل السکينة فی قلوبنا، ونريد ان نكون کما كانت فی التابوت، ولانستطیع أن نقرأ التوراة عن ظهر قلوبنا، ولانريد أن نقرأها الا نظراً. فقال الله تعالى: «فسأکتبها للذین یتقون» الی قوله: «المفلحون»، فجعلها لهذه الامة. فقال موسى: یا رب! اجعلنی نبیهم. فقال: نبیهم منهم. قال: یا رب! اجعلنی منهم فقال: انک لن تدركهم. فقال موسى: یا رب! یتک بوفد بنی- اسرائیل، فجعلت وفادتنا لغيرنا، فأنزل الله: «ومن قوم موسى امة یهدون بالحق و به یعدلون». فرضی موسى، فقال نواف: الاتحمدون رباً حفظ غیبکم وأجزل لکم سهمکم، و جعل وفادة بنی اسرائیل لکم.

«الذین یتبعون الرسول النبی الامی». یعنی محمداً (ص). امتی نا دبیر است که نه خواند و نه نویسد، وکان نبینا (ص) امیاً لا یکتب ولا یقرأ ولا یحسب قال الله تعالى: «وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بيمينک»، وقال (ص): «انا امة امیة لانکتب ولا نحسب»، وقیل: منسوب الی ام القرى وهی مکة. بعضی مفسران گفتند که: رسول (ص) از دنیا بیرون نشد تا بنوشت.

«الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا» - اى : وصفه و اسمه مكتوباً عندهم فى التوراة والانجيل. عمر خطاب از ابو مالك پرسید كه: صفت و نعت رسول خدا در تورات چیست؟ و كان ابو مالك من علماء اليهود ، فقال : صفته فى كتاب بنى هرون الذى لم يبدل ولم يغير ، احمد من ولد اسمعيل بن ابراهيم ، وهو آخر الانبياء ، و هو النسبى العربى الذى يأتى بدين ابراهيم الحنيف يأتزر على وسطه ، ويغسل اطرافه ، فى عينيه حمرة و بين كتفيه خاتم النبوة ، مثل زرة الحجلة ، ليس بالقصير و لا بالطويل ، يلبس الشملة ، ويجتزىء بالبلغة ، و يركب الحمار ، ويمشى فى الاسواق ، معه حرب و قتل و سبى ، سيفه على عاتقه ، لا يبالى من لقي من الناس ، معه صلوة لو كانت فى قوم نوح ما اهلكوا بالطوفان ، و لو كانت فى عاد ما اهلكوا بالريح ، و لو كانت فى ثمود ما اهلكوا بالصيحة. مولده بمكة ، و منشأه بها ، و بدو نبوته بها ، و دار هجرته بيثرب بين حرة و نخل و سبخة. هو امى لا يكتب بيده ، و هو الحماد يحمده الله على كل شدة و رخاء. سلطانه بالشام. صاحبه من الملائكة جبرئيل . يلقى من قومه اذى شديداً ، ثم يدال عليهم فيحصدهم حصد الجرين ، تكون له وقعتات بيثرب منها له ومنها عليه ، ثم تكون له العاقبة .

و فى الانجيل ان المسيح (ع) قال للحواريين : انا اذهب و سياأتكم الفارقليط روح الخلق الذى لا يتكلم من قبل نفسه ، انه يدبر لجميع الخلق ، و يخبركم بالامور المزمعة و يمدحنى و يشهد لى .

«يأمرهم بالمعروف و ينهيهم عن المنكر» - ميگويد : اين پيغامبر امى ايشانرا باسلام و شريعت و مكارم الاخلاق ميفرمايد ، و از منكر و فساد و مساوى الاخلاق باز ميزند . «ويحل لهم الطيبات» - و آن حلالها كه اهل جاهليت بر خود حرام کرده بودند چون بحائر و سوايب و و صائل و حوامى ، وى حلال و كشاده ميگرداند ، و قيل : «يحل لهم الطيبات» اى : ما حرم عليهم فى التوراة من لحوم الابل و شحوم البقر و الغنم ، «ويحرم عليهم الخبائث» -

و آنچه خبائث است چون گوشت خوک و مردار و خون و ربا و جمله محرمات برایشان بسته میدارد و حرام میکند، یعنی که شریعت وی بر این صفت است .

« و یضع عنهم اصرهم والاغلال الّتی کانت علیهم » - بر قراعه شاهی « آصارهم » علی الجمع، عرب مواثیق را اواصر خوانند، یکی از آن اصره، معنی آنست که از ایشان فرو نهند آن عهدهای گران و بارهای عظیم که بر بنی اسرائیل بود که در تورات بایشان فرموده بودند چون قتل نفس در توبه و بریدن اعضاء که بوی گناه کردند، و جامه که پلید شد از میان جامه بر آوردن و بریدن، و در قتلها که کردند قصاص نه دیت و نه عفو. این تشدیدها باغلال مانده کرد، یعنی: للزومها کلزوم الغل فی العنق، چنانکه غل در کردن آویخته بود، و از آن جدا نبود، این مواثیق و عهد بر ایشان نهاده بودند و لازم کرده، و گفته اند: « اغلال » اینجا (۱) محرمات اند و مناهی که بر بنی اسرائیل بود، که عیسی مریم گفت: « و لأحلّ لکم بعض الذی حرّم علیکم » من آنرا آمده ام که بعضی از حرام کرده ها بر شما حلال کنم، و این غل همان است که عجم میگویند دست فلان کس فرو بستند. دست فلان کس بر کردن بسته، یعنی که او را از تصرف منع کردند، و از مراد محروم، « فالذین آمنوا » من الیهود « به » ای به محمد « وعزروه » ای عظموه « ونصروه ». وأصل التعزیر المنع، یعنی نصروه بمنعهم کلّ من اراد کیده، « واتّبعوا النّور الذی انزل معه » ای القرآن. وسماه نوراً لانه یبین للنّاس امور دینهم و دنیاهم و آخرتهم و عقابهم، و « مع » یدلّ علی البقاء، ای انزل علیه و بقی معه، « اولئک هم المفلحون » الظّافرون بالامانی، الباقون فی النعیم .

« قل یا ایّها النّاس انی رسول الله الیکم جمیعاً » - این خطاب با عرب است، و اهل کتاب و عجم داخل است در جمیع. میگوید: ای جهانیان! من رسول خدا ام بشما

همكان . قال ابن عباس : بعث الله محمداً الى الاحمر و الاسود ، فقال « يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعاً » ، و قال رسول الله (ص) : « بعثت الى الناس كافة » ، وكان النبي يبعث الى قومه خاصة . و عن ابي ذر ، قال : قال رسول الله (ص) : « اعطيت خمساً لم يعطهن احد قبلي : نصرت بالرعب من مسيرة شهر ، وجعلت لي الارض مسجداً وطهوراً ، و احل لي المغنم ولم يحل لاحد قبلي ، و بعثت الى الاحمر و الاسود ، و قيل لي سل تعطه » . « الذي له ملك السموات و الارض » - اي سلطانها و ما فيها ، و تصرف ذلك و تدبيره ، « لا اله الا هو » لا ينبغي ان تكون الالهية و العبادة الا له ، دون سائر الانداد والاولئان . « يحيى ويميت » يقدر على انشاء خلق كل ما يشاء و احياؤه و افناؤه اذا يشاء . « فآمنوا بالله و رسوله النبي الامي الذي » ينبيء عن الله ما كان و ما يكون . « يؤمن بالله و كلماته ، التوراة و الانجيل ، و سائر كتب الله ، و اتبعوه لعلكم تهتدون » .

روى عبد الله بن عمرو بن العاص ، قال : خرج علينا رسول الله (ص) يوماً كالمودع ، فقال : « انا محمد النبي الامي » . انا محمد النبي الامي . انا محمد النبي الامي ولا نبي بعدى . اوتينا فواتح الكلم و خواتمه ، و علمتكم خزنة النار و حملة العرش ، فاسمعوا و اطيعوا ما دمت فيكم ، فاذا ذهب بي فعليكم كتاب الله ، احلوا حلاله و حرموا حرامه » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و اختار موسى قومه » الآية - فرق است میان امت موسى (ع) و میان امت محمد (ص) . امت موسى بر كزیده موسى ، كه ميگوید عز جلاله : « و اختار موسى قومه » ، و امت محمد بر كزیده خدا ، كه ميگوید جل جلاله : « و لقد اخترناهم على عام على العالمين » . آنكه بر كزیده موسى را گفت : « فقالوا ارنا الله جهرة فأخذتهم

الصَّاعِقَةُ بظلمهم ، اینجا گفت : « اخذتهم الترجفة » و بر گزیده خود را گفت :
 « وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة ». خواست خواست حق است، و اختیار اختیار حق،
 يقول الله تعالى: « وربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة ». موسی بر بساط قربت
 بر مقام مناجات بستاخی کرد بنعت تحقیق، در حالت انکسار و افتقار، از سر ضجر و حیرت.
 این توحاسر نمود که : « ان هی الا فتنتك ». آنکه خوشتن را دریافت، و بنعت عجز و
 شکستگی باز گشت، از در هیبت و اجلال در آمد. حکم بکلیت با حق افکند که : « تذل
 بها من تشاء و تهدی من تشاء ». بدین قناعت نکرد که زبان ثنا بگشاد. تضرع و زاری در
 آن پیوست که : « انت ولینا فاغفر لنا و ارحمنا ». نیاز و خواری خود برو عرضه کرد،
 و رحمت و مغفرت خواست، گفت : « فاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الغفرین ».

در آثار آورده اند که: موسی روز مناجات تا بکنار طور سینا رسید. بهر
 گامی که بر مسگرفت، خدایرا تنائی همی کرد، و دعائی همی گفت، و نیازی مینمود.
 پیر طریقت گفت : نیازمند را رد نیست، و در پس دیوار نیاز مگر نیست،
 و دوست را چون نیاز و سلتی نیست. موسی چون بمقام مناجات رسید درخت امیدش
 پیر آمد، و اشخاص فضل بدر آمد. شب جدائی فرو شد، و روز وصل بر آمد، و موسی را
 شوق در دل و ذکر بر زبان و مهر در جان و عصا در دست، ندا آمد از جبار کائنات که : ای
 موسی ! وقت راز است، و هنگام ناز است، و روز باراست. یا موسی ! سل تعطه. چه
 داری حاجت ؟ چه خواهی از عطیت ؟ ای موسی ! می خواه تا می بخشم. می گوی تا
 می نیوشم.

پیر طریقت گفت: بنده که وایسته حق بود و شایسته مهر، او را بعنایت بارایند
 و بفضل بار دهند، و بمهر خلعت پوشانند، و بکرم بنوازند، تا بستاخ گردد. آنکه میان غیرت
 و مهر میگردانند، گهی غیرت در در بندد، تا زبان رهی در خواهش آید. گهی مهر در بگشاید
 تا رهی بعیان می نازد.

« انّا هدنا اليك » - ای : ملنا الى دينك، وصرنا لك بالكلية من غير أن نترك
 لأنفسنا بقية. میگوید : خداوندا ! بهمگی بتو باز گشتیم ؟ و از حول و قوه خویش متبری
 شدیم، و خویشتن را بتوسپردیم، و هر چه حکم کردی رضا دادیم. مارا بما باز مگذار، و
 مائی ما از پیش ما بردار. همانست که مصطفی (ص) گفت : « لا تكلني الى نفسي طرفه عين
 و لا اقل من ذلك ». وقال صلى الله عليه وسلم : « واقية كواقية الوليد ». به داود وحی آمد
 که : ای داود ! دوستان مرا با اندوه دنیا چه کار، اندوه دنیا حلاوت مناجات از دل ایشان
 برد. ای داود ! من از دوستان خویش آن دوست دارم که روحانی باشند، غم هیچ نخورند،
 و دل در دنیا نبندند، و کار و شغل خود بهمگی با من افکنند، و بقضاء من رضادهند.

رسول خدا گفت : « الرضا بالقضاء باب الله الاعظم ». در بنی اسرائیل عابدی
 بود، روزگار دراز در عبادت بسر آورده بخواب نمودند او را که : رفیق تو در بهشت فلان
 است. وی بطلب آنکس برخاست تا ببیند که عبادت وی چیست ؟ از وی نه نماز شب دید
 نه روزه روز مکر فرائض. گفت . مرا مگوی تا کردار تو چیست ؟ گفت : نکرده ام عبادتی
 فراوان، بیرون از آنچه دیدی. اما يك خصلت است در من، چون در بلا و بیماری باشم،
 نخواهم که در عافیت باشم، و در آفتاب باشم نخواهم که در سایه باشم، و هر چه الله حکم
 کند رضا دهم، و برخواست الله خواست خود نیفزایم، عابد گفت : اینست که ترا بدین
 منزل رسانید .

« الذين يتبعون الرسول النبي الامي » - این آیت و آنچه بدان پیوسته تا آخر
 ورد، اظهار شرف مصطفی است و بیان خصائص و فضائل وی. رب العزة او را ستود، و بر
 جهانیان برگزید، و نبوت و رسالت را پیسنیدید، و خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان کرد،
 و هر چند که امی بود کتابها نخوانده و ننوشته، علم اولین و آخرین دانست، و شرایع و
 احکام دین و مکارم اخلاق را بیان کرد، و اخبار پیشینیان و آئین رفتگان و سرگذشت

ایشان، از آن جهانداران که بودند و خواهند بود تا بقیامت، از همه خبر داد، و بلفظ شیرین و بیان پرآفرین همه اشارت کرد. صد و بیست و اند هزار پیغامبر که بخاک فرو شدند در آرزوی آن بودند که ایشانرا بر اسرار فطرت آن مهتر عالم اطلاع بود، و هرگز نبود، و ندانستند، و عزت قرآن خبر میدهد که: « فَأَوْحِيَ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ » آن خزینه اسرار فطرت محمد مرسل را مهری بر نهادیم و طمعها از دریافت آن بیریدیم، «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ» :

زان گونه شراپها که او پنهان داد يك ذره بصد هزار جان نتوان داد
یکی از جوانمردان طریقت وصف وی میکند که : سراج من نور الغیب بدا
وغار ، وجاوز السرج وسار، کان اسمه مذکوراً قبل الحوادث و الاکوان ، و ذکره مشهوراً
قبل القبل و بعد البعد والجواهر والالوان . جوهره صفوی ، کلامه نبوی ، حکمه علوی ،
عبارته عربی، لامشرقی ولا مغربی ، حسبه ابوی ، رفیقہ ربوی ، صاحبه اموی ، ماخرج
خارج من ميم محمّد، ومادخل فی حائه احد. آفرینش همه درمیم محمّد متلاشی شد. هر کجا
درعالم دردی و سوزی بود ، درمقابل سوز وی ناچیز شد . انبیا و اولیا و صدّیقان چند که
توانستند مر کبها دوانیدند ، باخر باوّل قدم وی رسیدند آن مقام که زبر خلائی آمد زیر
قدم خود نپسندید . طوبی وزلفی که غایت رقت صدّیقان است بدان تنگید: « ما زاغ
البصر وما طغی » . در وصف وی گفته اند : قمر تجلی من بین الاقمار، کوکب برجه فی فلک
الاسرار. طلع بدره من غمام الیمامة ، و اشرقت شمسہ من ناحیة التّهمامة ، و أضاء سراجہ
من معدن الکرامة . العلوم کلّها قطرة من بحر ، والحکم کلّها غرفة من نهر، والازمان
کلّها ساعة من دهر. هو الاول فی الوصلة ، والاخر فی النبوة ، والظاهر بالمعرفة ، والباطن
بالحقیقة .

آن روز که از مکه هجرت کرد و روی سوی مدینه نهاد ، بخیمه ام معبد

رسید. امّ معبد چون روی مبارك رسول دید در روی متحیر شد. گفت: ای مرد! تو کیستی که اینجا آمده‌ای؟ حوری که از خلد بیرون آمده‌ای؟ ماهی که از آسمان بزیر آمده‌ای؟ رضوانی که از فردوس آمده‌ای؟ قنديل عرشی که دنیا افروخته‌ای؟.. توفیع لوحی که عیان گشته‌ای؟ شمع طرازی که روان گشته‌ای؟ صورت بختی که نقاب بر داشته‌ای؟ کمند دلپائی که خانه فروش زده‌ای؟ بند جانپائی که گوی جمال ربوده‌ای؟ کیمیاء جمالی که جهان نگاشته‌ای؟ نور شمس و قمری که پدید آمده‌ای؟

امروز گذشت بر من آن سرو روان پوشیده ز من روی فرو بسته لبان
ابر از چه رخ مهر پیوشد ز جهان کی گردد نور ره ز بر خلق نهان
سیدی که در تواضع چنان بود که يك قرص از درویش قبول کردی، و دنیا جمله
بيك درویش دادی، و منت بر نهادی. بایتمی راز کردی، و بر جبرئیل ناز کردی. با
غریبی بنشستی، و با بهشت تنگ رستی. بمهمان عجز رفتی، و از عرش و مادون آن همت بر
گذاشتی. زن بیوه را ردا بیفکندی و بساط در سدره منتهی نیفکندی. با مسکینی هم‌زانو (۱)
بنشستی. رحیم دلی، خوش سخنی، نیک مردی، نیک عهدی، راست عهدی، تیمار داری،
عزیز قدری، محمد نامی، ابوالقاسم کنیتی، مصطفى لقبی، صد هزاران هزار صلوات
و سلام خدای بر روح پاک و روان مقدس او باد:

وَأَنْتَ لَمَّا وَلَدْتَ أَشْرَقْتَ الْا
أَرْضَ وَضَاعَتْ بِنُورِكَ الْا
فَنَحْنُ فِي ذَلِكَ الضِّيَاءِ وَفِي الْا
نُورِ وَسَبِيلُ الرَّشَادِ نَحْتَرِقُ

۱۶- النوبة الاولى

قوله تعالى: « وَمَنْ قَوْمَ مُوسَىٰ أُمَّةٍ » از قوم موسی گروهی است « یهدون
بالحقّ » که با راستی میخوانند « وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۵۹) » و آن راستی میروند.

« وَقَطَّعْنَاهُمْ » وایشانرا گروه گروه بر کسستیم « اثنی عشرة اسباطاً » دوازده گروه « امماً » امت امت جوك جوك (١) با پیغامبر پیغامبر « و اوحینا الی موسی » و پیغام دادیم بموسی « اذ استقیه قومه » آنکه که آب خواست از وقوم او [در تیه] « أن اضرب بعصاك الحجر » [سنکی با وی نمودیم] که بعضا این سنگ را میزن « فانجست منه اثنا عشرة عیناً » [موسی عصا را بدان سنگ زد] بکشد از آن دوازده چشمه « قد علم کل اناس مشربهم » هر گروهی از ایشان میدانستند که آبش خور ایشان کدام است « و ظلمنا علیهم الغمام » [که (٢) آفتاب زور کردی] ایشانرا میغ فرستادیم تا سایه کردید (٣) بر ایشان « وانزلنا علیهم المن والعلوی » و فرو فرستادیم بر ایشان ترنجبین و مرغ سلوی « كلوا من طیبات ما رزقناکم » گفتیم میخورید از این خوشها که شما را روزی دادیم « وما ظلمونا » و ستم نه بر ما کردند « ولكن كانوا انفسهم يظلمون (١٦٠) » لکن ایشان ستم بر خویشان کردند.

« واذا قيل لهم اسكنوا هذه القرية » و ایشانرا گفتند که در زمین بیت المقدس نشینید و آنرا مسکن گیرید « و كلوا منها حیث شئتم » و میخورید از آن هر جای که خواهید « و قولوا حطة » و میگوئید چون می در شوید (٤) : گناهان ما از ما فرو نه « وادخلوا الباب سجداً » و پشت خم داده از در در روید « نغفر لکم خطیئاتکم » تا بپامرزیم شما را گناهان شما « سنزید المحسنین (١٦١) » آری نیکوکاران را بر پیوس (٥) بیفزائیم [درین جهان و هم در آن جهان].

« فبدل الذین ظلموا منهم » بدل کردند آن ستمکاران آن سخن که گفته بودند ایشانرا « قولاً غیر الذی قيل لهم » دیگر گفتند جز از آنکه ایشان

١- ج : جوق جوق . ٢- « که » بمعنی چون است . ٣- چنین است در الف

وج = کردی . ٤- الف : می درشید . ٥- پیوس یا بیوس بمعنی امید و

توقع و طمع و انتظار است (برهان قاطع).

گفته بودند ، « فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رَجْزًا مِنَ السَّمَاءِ » فروگشادیم برایشان از آسمان عذابی « بَمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۶۲) » بآن ستم که کردند .

« وَاسْتَلْهِمَ عَنْ الْقَرْيَةِ » ویرس ایشانرا از آن شهر « الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ » بنزدیک دریا « اِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ » که از اندازه در میگذشتند و بشنبه کسب میکردند [و پای بنهی فرا مینهادند] « اِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ » که بایشان میآمد ماهیان ایشان « يَوْمَ سَبْتِهِمْ » آنروز که شنبه میکردند « شَرَّعًا » در آب بر روی آب روان هموار « وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ » و آن روز که شنبه نکردندی ماهی نیامدی بایشان « كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ » ایشانرا چنان می آزمودیم « بَمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۳) » بآنکه قومی فاسق بودند و ازطاعت داری بیرون .

« وَ اِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ مِنْهُمْ » گروهی گفتند از ایشان [فرا پنددهان] : « لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا » چرا می پند دهید قومی را « اَللّٰهُ مَهْلِكُهُمْ » که الله ایشانرا هلاک میخواهد که کند « اَوْ مَعَذِبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا » یا میخواهد که ایشانرا عذاب کند عذابی سخت « قَالُوا » جواب دادند و گفتند : « مَعذِرَةٌ اِلَى رَبِّكُمْ » [این پند دادن ما ایشانرا] عذر ما است بنزدیک خدا درکار ایشان « وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۶۴) » و تا مگر هم ایشان پرهیزند .

« فَلَمَّا نَسُوا » چون بگذاشتند « مَاذَكُّوا بِهِ » پند گرفتن بآن پند که ایشان را دادند « اَنْجَيْنَا الَّذِيْنَ يَنْهَوْنَ عَنِ السَّوْءِ » رهانیدیم ایشانرا که می باززدندی از بدی « وَ اخَذْنَا الَّذِيْنَ ظَلَمُوا » و فرا گرفتیم ایشانرا که بر خویشتن ستم کردند [و پند فرو گذاشتند] « بَعَذَابٍ بَئِيسٍ » بعذابی سخت « بَمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۱۶۵) » بآن که قومی فاسق بودند .

« فَلَمَّا عَتَوْا » چون ناپاکی کردند و گردن کشیدند « عَنْ مَا نَهَوْا عَنْهُ »

از آنچه ایشانرا باز زدند از آن « قلنا لهم » ایشانرا گفتیم « كونوا قردة » کیان
گردید « خاسئين (١٦٦) » خوار و بی عذر و بی سخن و نومید .

« واذ تأذن ربك » و آگاهی بداد خداوند تو « ليعشنّ عليهم » که بر
جهودان می انگیزاند « الى يوم القيمة » تا بروز رستاخیز پیوسته « من يومهم
سوء العذاب » کسی که ایشانرا می رنجاند و عذاب می چشاند « ان ربك لسريع العقاب »
خداوند تو زود توان است عقوبت کردن را « و انه لغفور رحيم (١٦٧) » و آمرزگار
و بخشاینده است تائب را .

« وقطعناهم في الارض اممّا » و ایشانرا پاره پاره کردیم در زمین پرکنده
گروه گروه « منهم الصّالحون » هست از ایشان که مسلمانان اند و نیکان « ومنهم
دون ذلك » و هست از ایشان که فرود از آن اند و جز از آن « و بلوناهم » و
بيازمودیم ایشانرا « بالחסنات و السيّات » بنیکیهها و بدیهها « لعلهم يرجعون (١٦٨) »
تا مگر باز آیند بتوبه .

« فخلف خلف من بعدهم » از پس در رسید ایشان را پس آمدگان بد
« ورثوا الكتاب » تورات و علم آن میراث بردند از پیشینیان « يأخذون عرض هذا
الادنى » عرض این جهان میگیرند بآن علم « و يقولون سيغفر لنا » و با اینهمه
میگویند که خداوند ما را بخواد آمرزید « وان يأثمهم عرض مثله » و اگر آید بایشان
عرض همچنان از حرام « يأخذوه » میگیرند آنرا [که ایشان بر گناه مصر اند] . « الم
يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب » نه پیمان در نامه من بر ایشان گرفته اند « أن لا يقولوا
على الله الا الحق » که بر الله جز راست نگویند « و درسوا ما فيه » و آنچه در تورات
است خوانده اند و دانسته « والدار الاخرة خير » و سرای آخرت به « للذين يتقون »
ایشانرا که از خشم و عذاب من می پرهیزند « افلا يعقلون (١٦٩) » در نمی یابند؟! .

« **وَالَّذِينَ يَمْسُكُونَ بِالْكِتَابِ** » وایشان که دست در کتاب زدند « **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** » و نماز پیای داشتند « **إِنَّا لَنُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ** (۱۷۰) » ما ضایع نکنیم مزد نیکوکاران .

« **وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ** » و یاد کن بر ایشان آنکه که ما کوه بگسستیم و بهوا بردیم و در هوا پهن باز داشتیم بالای ایشان « **كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ** » کوئی راست چتری بود « **وَوَضَّوْا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ** » بدانستند که اگر تورات نپذیرند آن بر سر ایشان فرو افتد « **خَذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ** » بستانید این کتاب که بشما دادیم بقوة [و یقین و تسلیم] « **و اذکروا ما فیه** » و یاد کنید آنچه در آن است [از منت و فرمان خدای] « **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** (۱۷۱) » تا مگر پرهیزیده آئید.

النوبة الثانية

قوله تعالى : « **وَمَنْ قَوْمُ مُوسَى يَهْدُونَ بِالْحَقِّ** » - وهی الفرقة الناجية من الاحدى و سبعين ، و ذلك فيما روى ان النسي (ص) قال : « **تفرقت امة موسى على احدى و سبعين ملة ، سبعون منها فى النار و واحدة فى الجنة** » ، و كان **علي بن ابي طالب (ع)** اذا حدث بهذا الحديث قرأ : « **وَمَنْ قَوْمُ مُوسَى يَهْدُونَ بِالْحَقِّ** » . این همان قوم اند که آنجا گفت : « **من اهل الكتاب امة قائمة** » ، و آن عبد الله سلام است و ابن صوريا و یاران وی .

قول سدى و ابن جريج و جماعتی مفسران آنست که : این قومى اند که مسکن ایشان سوى مغرب است از اقلیم صين بر گذشته . روى بقوله اهل اسلام دارند ، و مسلمانان اند ، و از قوم موسى اند از بنى اسرائيل . رسول خدا شب معراج ایشانرا دیده و با ایشان سخن گفته . جبرئیل گفت ایشانرا : هل تعرفون من تكلمون ؟ هیچ میدانید که ما که

سخن میگوئید ؟ ایشان گفتند : نمیدانیم جبرئیل گفت : هذا محمد النبی الامّی ، فآمنوا به. پس ایشان گفتند : یا رسول الله ! موسی ما را وصیت کرده که هر که از ما بتو در رسد سلام موسی برساند. مصطفی (ص) گفت : « علی موسی وعلیکم السلام ». آنکه ده سورة از قرآن بر ایشان خواند ، از آن سورتها که به ابتداء اسلام بمکه فرو آمد ، و آنکه از احکام و شرائع فریضة نماز و زکوة آمده بود ایشانرا فرمود ، تا هر دو بپا میدارند ، و بر آن باشند . و سبب افتادن ایشان بآن جایگاه آن بود که بنی اسرائیل پیغامبران را میکشتمند ، و این يك سبط بودند از جمله دوازده سبط ، و طاقت دیدن آن نداشتند ، و بر فعل ایشان منکر بودند . از ایشان بیزاری کردند ، برگشتند و دعا کردند ، تا رب العزة میان این قوم و بنی اسرائیل جدائی افکند . رب العالمین در زیر زمین راهی برایشان گشاده کرد ، تا در آن راه برفتند ، و بدیار مغرب بیرون آمدند ، و آنجا مسکن گرفتند .

« و قطعنا هم » - یعنی : بنی یعقوب من بنی الاثنی عشر . و الاسباط فی بنی - اسرائیل کالقبائل فی بنی اسمعیل . و اشتقاق سبط از سبط است ، نام درختی که شتران را علف است ، و همچنین قبیله نام درختی است ، یعنی که اسمعیل و اسحق خون اصل درختاند ، و اولاد چون اغصان . زجاج گفت : معناه قطعنا هم اثنی عشره فرقه اسباطاً ، کأنّهم قال : فرقناهم اسباطاً ، فکون « اسباطاً » دلا من قوله « اثنی عشره » ، و « امماً » من نعت اسباطاً .

« وأوحینا الی موسی ان استسقیه قومه » فی النیه « ان اضرب بعصاك الحجر » کان للحجر اربعة اوجه ، لكل وجه ثلاث اعین ، لكل سبط عین لا یخالطهم سواهم . « فانبعثت » اینجا در سخن اختصار است ، یعنی فضرب موسی بعصاه الحجر فانبعثت ، ای فانصبّت و انفجرت ، ألا ان الانفجار اوسع من الانبجاس فی فیضان الماء . تفسیر این در سورة البقره رفت ، الی قوله :

«تغفر لکم» - مدنی و شامی و یعقوب تغفر بتاء مضمومه وفتح فا خوانند، باقی بنون مفتوحه و کسر فا خوانند. «خطایا کم» بی همز و بی تا قراءت ابو عمرو است «خطیبتکم» برفع تا بی الف قراءت شامی است. «خطیباتکم» بالف و ضم تا قراءت مدنی و یعقوب است. «خطیباتکم» بالف و کسر تا قراءت مکی و کوفی است.

«فبدل الذین ظلموا» الایة - ماضی تفسیره فی البقرة .

«و استلهم عن القرية» - میگوید : پرس ازین جهودان. سؤال توبیخ و تقریر است تا کفر قدیم ایشان بشناسد، و «قریه» ایلة است، قریه بین مدین و الطور، و قیل: هی الطبریه، و قیل : اریحا. «حاضرة البحر» - ای عند البحر، شهر یست بقرب دریا. میگوید: سلمهم عما وقع بأهلها. از ایشان پرس که چه افتاد باهل آن شهر؟ «اذ یعدون فی السبت» ای جاوزوا الحقّ یوم السبت، «اذ تأتیهم حیثانهم» جمع حوت است، و هو السمک، و اضافها الیهم لانهم ارادوا صيدها، «یوم سبتهم» - روز شنبه است و اضافت با ایشان از آن است که ایشان با حکام این روز مخصوص اند، و یوم سبتهم یعنی یوم یسبتون، که بر عقیف گفت: «و یوم لا یسبتون». یقال: سبت یسب سبتاً و سبتاً، اذ اعظم السبت، و أسبت اذا دخل فی السبت، و قیل : «یوم سبتهم» ای یوم راحتهم ترك اعمالهم کان الکسب یوم السبت محرماً علی بنی اسرائیل، و كانوا امرؤاً أن یتفرغوا فیہ لعبادة الله . «شرعاً» ای وارده، و قیل : ظاهرة علی الماء، و قیل : رافعة رؤسها، و قیل : متتاعة . «و یوم لا یسبتون لا تأتیهم» الحیتان.

سئل الحسین بن الفضل : هل تجد فی کتاب الله الحلال لا یأتیک الا قوتاً، و

الحرام یأتیک جرفاً جرفاً؟ قال : نعم، فی قوله تعالی : «اذ تأتیهم حیثانهم یوم سبتهم شرعاً و یوم لا یسبتون لا تأتیهم» . «کذلك» قیل متصل بالاول، علی تقدیر لا تأتیهم شرعاً، مثل اتیان یوم السبت، و قیل : متصل بما بعده، و هو قوله : «نساوهم» ای نختبرهم مثل هذا الاختبار، ای نعاملهم معاملة المختبر، «بما كانوا یفسقون» .

قال ابن زيد : كانوا قد قرموا لحم الحيتان ، وكان في غير يوم السبت لا يأتيهم حوت واحد ، فأخذ رجل منهم حوتاً ، فربط في ذنبه خيطاً ، ثم ربطه الى خشبته في الساحل ، ثم تركه في الماء الى يوم الاحد ، فأخذه وشواه ، فوجد جارا له ربح الحوت ، فقال له : يا فلان ! اني اجد في بيتك ربح الحوت . قال : لا . فيطلع في تنوره فاذا هو فيه ، فقال : اني ارى الله سيعذبك ، فلما لم يره عذب ، ولم يعجل عليه العذاب اخذ في السبت الاخر حوتين اثنين فلما رأوا ان العذاب لا يعاجلهم اخذوا وأكلوا وملحوا وباعوا وكثروا اموالهم ، فقست قلوبهم وتجرأوا على الذنب ، وقالوا : ما نرى السبت الا وقد أحل لنا ، وكان اهل القرية نحواً من سبعين ألفاً ، فصاروا ثلاث فرق : فرقة صادت و أكلت ، و فرقة نهت و زجرت ، و فرقة امسكت عن الصيد ، وهم الذين قال تعالى :

« و اذ قالت امة منهم لم تعظون قوماً » يعني : قالوا للفرقة الناهية لا موهم على موعظة قوم يعلمون انهم غير مقلعين . ميكويد : جملة آن قوم سه كروه بودند : يك كروه كنهكاران ، ويك كروه ناهيان كه پندمديدانند ، ويك كروه كه فرا پنددهان ميكفتند : « لم تعظون قوماً الله مهلكهم » ؟ فرقة ناهيه جواب دادند : « معذرة الى ربكم » يعني معذرة لنا الى ربكم فيه ، ابو عمرو و گفت : اي هذه معذرة الى ربكم ، ومعناه : الامر بالمعروف واجب علينا ، فعلينا موعظتهم و نصحبهم حتى يكون لنا عذراً عند ربكم ان لم ينتهوا . قراءة حفص از عاصم « معذرة » بنصب است ، اي : نعظم معذرة الى ربكم ، اي من اجل ذلك ، كما قال : « حذر الموت » اي من اجله ، و قيل : نعتذر معذرة اي اعتذاراً الى ربكم . « ولعلمهم يتقون » . اين اعذار همانست كه آنجا كه گفت : « فلو لا كان من القرون من قبلكم اولوا بقية ينهون عن الفساد في الارض الا قليلاً ممن انجينا منهم » . درين هردو آيت مصداق سخن مصطفى است كه گفت : « ما من قوم يعمل بين ظهرائيهم بمعاصي الله فلم يغيروا الا عثمهم الله بعذاب » . وهم مصداق اينست آنجا كه گفت : « كانوا لا يتناهون عن منكر

فعلوه، «لولا ينهيهم الربانيون» الآية .

«فلما نسوا» یعنی ترکوا ، والنسيان في اللغة الترك، «ما ذكروا به» ای: ما وعظوا به من العذاب على صيد الحيتان ، «انجينا الذين ينهون عن السوء» ای عن العذاب الشديد، فيكون «عن» متصلاً بأنجينا، ويحتمل ان يكون متصلاً بـ «ينهون» ای عن المعصية. «وأخذنا الذين ظلموا» ای صادوا في السبب وخالفوا امر الله، «بعذاب بئس» شديد. مدني وشامي بيس بوزن ببر خوانند . ابن عامر «بئس» مهموز خوانند. ابو بكر «بئس» بر وزن فيعل خوانند . باقي «بئس» بر وزن فعيل ، يقال بؤس يبؤس بأساً ، اذا اشتد، والبأس الشدة. «بعذاب بئس» - ای وجيع شديد، وهو أنهم صاروا قرده .

والفرقة الاخرى مختلف فيها ، قال الحسن : نجت فرقتان ، و هلكت فرقة ، و قال بعضهم : هلكت فرقتان ، و قال بعضهم بالتوقف في امرهم، والروايات الثلاث عن ابن عباس .

«فلما عتوا عما نهوا عنه» - استكروا و مردوا على المعصية، «قلنا لهم كونوا قرده خاسئين» مبعدين مطرودين. قال بعضهم: خوطبوا بهذا القول، فيكون ابلغ في النازلة، وقال بعضهم: صبروا قرده ، وهذه القصة ذكرناها مشروحة في سورة البقرة .

«و اذ تأذن ربك» - ای: آذن ، ومعناه : اعلم . تفعل وأفعل بك معنى آيد، چون توعدده و أوعده. ترضاء وأرضاء ، تيقنه وأيقنه ، وقيل : تأذن امر من الاذن، وقيل : حكم ، وقيل اخر ، و قيل : وعد ، وقيل: حلف . «ليبعثن عليهم الى يوم القيمة» - نظم آيت چنین است: ليعبثن عليهم من يسومهم سوء العذاب الى يوم القيمة . برانگیزاند بر جهودان و در گمارد بر ایشان کسی که ایشانرا رنجاند تا بر روز قیامت ، وهو محمد (ص) و امته «يقاتلونهم حتى يسلموا ويعطوا الجزية» . سعيد بن جبیر گفت : هم اهل الكتاب، بعث الله عليهم العرب ، يجبونهم الخراج الى يوم القيامة . «ان ربك لسريع العقاب»

لمن استحق تعجیله ، « وانه لغفور » للمؤمنین « رحیم » بهم .

« وقطعناهم فی الارض امماً » - بنی اسرائیل را در زمین پر کنده کردیم گروه گروه ، یعنی نژاداً نژاد ، وجوک جوك (۱) ، واین از آن است که ایشان يك قوم بودند يك جوك (۲) دريك اقلیم . اول بمصر ، باز به بیت المقدس وبنواحی مدینه ، اکنون پراکنده اند و گسسته در جهان ، وقیل : جعلناهم علی ادیان مختلفة . « منهم الصالحون » یعنی من آمن منهم بمسی و محمد علیهما الصلوة والسلام ، « ومنهم دون ذلك » یعنی الکفار ، وقیل : منهم الصالحون الذین رأهم رسول الله (ص) لیلۃ المعراج ، و منهم دون ذلك ، ای عاصون مفسدون . « وبلوناهم بالحسنات والسیئات » - وایشانرا بیازمودیم بشادیها وغمها ، بنیکها وبدها . اما حسنات آنست که : « واذفرقنا » ، « وظللنا » ، « و انزلنا » ، « و جاوزنا » ، « فأنجینا » ، و سیئات چون حبس ایشان در تیه چهل سال ، و قتل نفس توبه را از عبادت کوساله و جز از آن . « لعلمهم یرجعون » کی یتذکروا و یرعودوا الی الطاعة .

« فخلف من بعدهم خلف » قوم سوء . اشتقاقه من خلف اللبث از اطلال مکثه فی السقاء ، فتغیر ، ومنه الخلو ف . این خلف جهودان ایام مصطفی اند و هر که پس ایشان آمد ، تورات میراث بردند از پیشینان . « يأخذون عرض هذا الادنی » - ادنی تذکیر دنیا است ، یعنی : عرض هذه الدنيا ، والعرض ما یعرض لك من منافع الدنيا ، او تعرض لك الحاجة الیه ، وقیل العرض بفتح الراء متاع الدنيا اجمع ، و باسکان الراء ماکان من المال سوی الدراهم والدنانیر ، میگوید : عرض این جهانی میگیرند بآن علم ، یعنی میفرزشتند و بها می ستانند ، و در سورت های پیش بیچند جایگه شرح این اشتراء رف « و یقولون سبغفر لنا » وان لم نستغفر . این تمنی محال است ، خنانکه جای دیگر گفتند : « لن یدخل الجنة الا من کان هوداً او نصاری » ، و گفتند : « نحن ابناء الله و احبّاءه » ،

«لن تمسنا النار الا اياماً معدودة». «وان يأتهم عرض مثله يأخذوه» ای : ولو اوتوا عرضاً مثل العرض الذى كفروا من اجله بمحمد، ليكفروا بموسى لكفروا به ارتشوا من سادتهم فكفروا بمحمد، و لو رشوا ليكفروا بموسى لكفروا. وقيل : ان يأت يهود يشرب الذين كانوا فى عهد رسول الله (ص) عرض من الدنيا مثله يأخذوه كما اخذ اسلافهم، وقيل : ان يأتهم عرض مثله من الحرام يأخذوه، ای هم مصرون على الذنب، ولا يشبعهم شىء.

«الم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق» - اين همانست كه گفت : «و لا تقولوا على الله الا الحق»، پيمان گرفتند بر ايشان كه بر خدا دروغ و باطل نگویند، و باطل گفتند آنچه گفتند : «سيغفر لنا»، اذليس فى التوراة ميعاد المغفرة مع الاصرار، و گفته اند : «الم يؤخذ» استفهام است بمعنى تقرير، ای : امروا ان لا يصفوا الحق الا بنعت الجلال و استحقاق صفات الكمال، وان لا يتحكموا عليه بما لم يأت منه خبر، ولم يشهد بصحته برهان ولا نظر. «ودرسوا مافيه» ای وقرأوا مافى الكتاب، ای لم يفعلوا عن جهل. «والدار الآخرة» الجنة «خير للذين يتقون» الشرك والمعصية، «افلا يعقلون» انها خير من العرض الادنى.

«والذين يمسكون بالكتاب» ای التوراة، ويحتمل القرآن. ابو بكر ادعاهم «بمسكون» بتخفيف خوانند. باقى بتشديد خوانند، وهما فى المعنى واحد، ای : يتمسكون به فيعلمون بما فيه، عبدالله سلام است و اصحاب وى كه در كتاب تحريف و تبديل نياوردند، و شرايع و احكام آن پذيرفتند، و پيای داشتند. عطا گفت : امّت محمد اند.

«وأقاموا الصلوة» التى شرعها محمد (ص). «انا لانضيع اجر المصلحين» يعنى منهم، كقوله : «انا لانضيع اجر من احسن عملا» ای اجر من احسن منهم عملا. والمصلح المقيم على الايمان المؤدى فرايضه اعتقاداً و عملاً، لان من كان غير مؤمن وأصلح فأجره ساقط و قيل : المصلحون هم الذين يمسكون، والخبر فيه محذوف، و معناه : نعطيههم اجورهم

« اِنَّا لَنُضِيعُ اَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ».

« وَاِذْ تَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ - النَّتَقَ فِي اللِّغَةِ يَكُونُ قَلْعًا ، وَيَكُونُ رَفْعًا ، وَيَكُونُ بَسْطًا ، وَكُلُّ ذَلِكَ قَد كَانَ مِنْ اِلَهِّ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَئِذٍ بِذَلِكَ الْجَبَلِ ، قَلْعَهُ جِبْرِئِيلُ وَرَفَعَهُ وَبَسَطَهُ فِي الْهَوَاءِ فَوْقَهُمْ . مَيَّكُوَيْدُ : يَادُ كُنْ بِرَيْنِ جِهْدَانِ كِهْ مَا كُوِهْ بِرِ كَنْدِيمْ ، يَعْنِي جِبْرِئِيلُ رَا فَرَمُوْدِيْمْ تَا اَزْ بِيَخْ بِرِ كَنْدِ وَ دَرْ هَوَا بِرْدِ وَ بِرْسَرِ اِيْشَانِ پَهِنْ بِدَاشْتِ ، « كَاَنَّهٗ ظِلَّةٌ ، اِيْ سَقِيْفَةٌ ، وَهِيَ كُلُّ مَا اِظْلَكَ ، « وَظَنُّوْا » اَيَقْنُوْا « اِنَّهٗ وَاَقَعَ بِهِمْ » اَنْ خَالَفُوْا . « خَذُوْا ، اَيْ ، قَلْنَا لَهُمْ خَذُوْا مَا اٰتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ » كَفْتِيْمْ بَسْتَانِيْدِ اَيْنِ كِتَابِ رَا ، يَعْنِي جِبْرِئِيلُ كَفْتِ اِيْشَانِرَا كِهْ اَيْنِ كِتَابِ بَسْتَانِيْدِ وَ بِيْذِيْرِيْدِ بِجِهْدِ وَ قُوْتِ وَ قَدْرَتِ كِهْ دَارِيْدِ بِگَرْفَنِ وَ بِيْذِيْرَفْتَنِ اَنْ ، « وَاِذْ كُرُوْا مَا فِيْهِ » اَيْ اَعْمَلُوْا بِمَا فِيْهِ وَ لَا تَنْسُوْهُ ، « لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ » لَكِي تَتَّقُوْا النَّارَ ، وَ سَبْقِ شَرْحِهٖ فِيْ سُوْرَةِ الْبَقَرَةِ ..

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « وَمَنْ قَوْمَ مُوسَى اِمْهَدُوْنَ بِالْحَقِّ - » قِصَّةٗ دُوَسْتَانِ اسْتِ وَوَصْفِ الْحَالِ جَوَانْمِرْدَانِ وَ سِيْرَتِ سَالِكَانِ . رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اِيْشَانِرَا رَاهِ سَعَادَتِ نَمُوْدِهٖ ، وَبِتَخَاصِيصِ قَرِبَتِ وَ زَلْفَتِ مَخْصُوصِ كَرْدِهٖ ، وَبِجَذْبَةِ كِرَامَتِ كِرَامِي كَرْدِهٖ . نَسَبَتِ تَقْوٰی بَاِشَانِ زَنْدِهٖ ، وَ مِنْهَجِ صَدَقِ بُشَبَاتِ قَدَمِ اِيْشَانِ مَعْمُورِ ، وَنِظَامِ دَوْلَتِ دِيْنِ بِيْرِ كَاتِ اِنْفَاسِ اِيْشَانِ پِيُوْسْتِهٖ . رَسُوْلِ خُدَا مَيَّكُوَيْدِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِ : « لَوْ قَسَمَ نُوْرُ اَحَدِهِمْ عَلٰی اَهْلِ الْاَرْضِ لَوْ سَعَهُمْ » . اَكْرَ نُوْرِ دَلِ اِيْشَانِ رَاهِ بَاَزِ دِهَنْدِ ، وَتَلَاوُ شَعَاعِ اَنْ بِرِ عَالَمِ وَ عَالَمِيَانِ اِفْتَدِ ، مَتَمِرْدَانِ هَمِهٖ مُوَحَّدِ كَرْدَنْدِ . زَنَّاْرَهَا بِكَمَرِ عَشْقِ دِيْنِ بَدَلِ شُوْدِ ، لَكِنْ عَزِيْزِ اَنْدِ وَ اَرْجَمَنْدِ بِكَسِّ شَانِ نَمَايِدِ ، بِدُنْيَا وَ عَقْبِيْ شَانِ نَدِهْدِ ، مَتَوَارِيْ وَ اَرِ اِيْشَانِ رَا دَرِ حِفْظِ خُوِيْشِ مِيْدَارْدِ ، وَ بِنَعْتِ مَحَبَّتِ دَرِ قَبَابِ غِيْرَتِ مِيْ پُرُوْرْدِ . بِمُوسٰی (ع) وَحٰی اَمْدِ كِهْ : اَيِ كَلِمِ مَمْلَكَتِ ! نَكْرِ تَاَصَدَفِ دَرِ

درد خویش پیش هر بی دیده ای نشکافی ، و آیت صورت عشق جلال ما بر هیچ نا مجرمی
نخوانی که از حقیقت سمع و سماع معزول بود . ای موسی ! اگر خواهی که راز ما
آشکارا کنی باری بر کسانی کن که محل عهد اسرار ما باشند ، بلیل و نهار با خدمت در گاه
ما پرداخته ، و در مشاهده جلال ما خیمه عشق زده ، و بر در گاه ربوبیت این داغ احقیقت
یافته که : « امة یهدون بالحق و به یعدلون » . این داغ احقیقت سری است از اسرار الهی ،
لطیفه ای از لطائف ربّانی ، که از عالم غیب روان شد ، و جز در پرده اطوار طینت درویشان
منزل نکرد . خواهی تاشمه ای از آن بیابی در پرده های نفس برو تا بدل رسی ، و آنکه
در پرده های دل برو تا بجان رسی ، و آنکه در پرده های جان برو تا بوصال جانان رسی ،
کان تعبیه جز در میان جان دوستان نبینی :

گفتم کجاست جویم ای ماه دلستان	گفتا قرار گاه منست جان دوستان
گفتم قرار گاهت در جان چرا کنی	گفتا که تا نیابد از من کسی نشان
گفتم که رهنمون رهی باش پیش خویش	گفتا زچپ و راست تو بنگر بکشتگان

داود پیغامبر هر وقتی که درویشی دیدی ازین سوخته خرمنی ، غارتیده
عشقی ، دانستی که محل عهد اسرار ازل است ، با وی بنشستی و آرام گرفتی ، گفتی :
آنچه مقصود است و آرام دل من ، درو تعبیه است . یعقوب پیغامبر که در بیت الاحزان
نشست ، و بدرد فراق یوسف چندان بگریست که بینائی در سر آن شد ، تو کوئی در
ند صورت یوسف بود ، و از روی حقایق آن بقیت نقاوة صفاوت خلّت بود که در ناصبه
یوسف تعبیه بود ، و یعقوب رازیر و زیر همی داشت رویم بغدادی گوید : العارف
مرآة ، من نظر فیها تجلی له مولا ، و الیه الاشارة بقوله عزّ وجلّ : « سنریهم آیاتنا
فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق » .

« و قطعنا هم اثنتی عشرة اسباطاً امماً » - جعفر بن محمد (ع) میگوید در

حقائق این آیت که : از چشمه معرفت دوازده جوی روان کرده ، هر یکی شرب فرقتی ساخته ، واستقاء دولت دین هر یکی را از آن منهل پدید کرده ، همانست که جای دیگر بوجه اجمال رمز و اشارت گفت : « وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا ، اِي : جعلنا لهم سقياً على الدوام . دوازده نهراند : اول آن آشنائی و آخر دوستی ، وده میان این و آن : یکی صدق اعتقاد ، دیگر اخلاص در اعمال ، سدیگر رضا دادن ، حکم ، چهارم عین البقین ، پنجم سرور وجد ، ششم برق کشف ، هفتم حیرت شهود ، هشتم استهلاك شواهد ، نهم مطالعه جمع ، دهم حقیقت افراد . بنده چون ذوق این شربتها بجان وی رسد ، و حلاوت آن بیابد ، وجذبه الهی در آن پیوندد ، خود عین الحیوة گردد ، وهر که از دست وی شربتی خورد مقبل ابد شود .

پیر طریقت کف : الهی ! مشرب میشناسم اما واخوردن نمی یارم ، دل تشنه و در آرزوی قطره ای میزارم . ستایه مرا سیری نکند ، من در طلب دریا ام . بر هزار چشمه و جوی گذر کردم تا بو که دریا دریابم . در آتش عشق غرقی دیدی ؟ من چنانم . در دریا تشنه ای دیدی ؟ من آنم . راست بمتحیری مانم که در بیابانم . فریادم رس که از دست بیدلی بفرغانم . « وَقَطَعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ آمَمًا » - از روی تحقیق بر ذوق اهل مواجید اشارت است بسیاحان امت ، و غرباء طریقت ، که پیوسته گرد عالم میگردند ازین دیار بدان دیار ، و ازین غار بدان غار ، تاوقت خویش از خلق پیوشند ، و دین خویش از آفات اغیار بکوشند . و مصطفی (ص) بدین معنی اشارت کرده که : روزگاری بمردم در آید که دین دینداران بسلامت نماند ، تا از خلق نفرت نگیرند . بسان سیاحان بنی ایشانرا از خلق کریزان ، که در کوه که دریابان :

در صومعه کوهان در غار بیابان

بر خوانده بخود بر همه لاخان و لامان

پویان و دوان اند غریوان بجهان

یکسر همه محو اند بدریای تفکر

و يشهد لذلك قصة أصحاب الكهف وقصة الغار للنبي مع ابي بكر ، يقول الله تعالى :
«ثاني اثنين اذ هما في الغار» .

معنی دیگر گفته اند سیاحت و غربت ایشانرا یعنی که مشتاق اند ، و مشتاق در
اغلب روزگار و عموم احوال بی قرار و بی آرام بود. کرد عالم میگردد تا مگر جائی رسد
که آنجا نشان دوست ببند، یا از کسی خبر دوست پرسد، و فی معناه انشدوا :
ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار.

پیر طریقت گفت : الهی! غریب ترا غربت وطن است، پس این کار را کی دامن
است ؟ چه سزای فرج است او که بتو ممتحن است؟ هرگز کی و اخانه رسد او که غربت
اورا وطن است . الهی! مشتاق کشته دوستی است ، و کشته دوستی را دیدار تو کفن است.
« و بلوناهم بالحسنات والسيئات » - بیازمائیم ایشانرا در کام و در ناکام ، نه در کام
فریفته شوند نه در ناکام . از ما بر گردند، شغلی دارند در پیش مهم تر از کام و ناکام خویش. با
خلق عاریت اند و با خود بیگانه ، و از تعلق آسوده . دلهاشان با مولی پیوسته ، و سرها
باطلاع وی آراسته. همی گویند بزبان افتقار بنعت انکسار: خداوندا ! و در گاه آمدیم نده
وار ، خواهی عزیز دار خواهی خوار .

« والذين يمسكون بالكتاب » - ایمان ، « وأقاموا الصلوة » احسان ، فبالایمان
وجدوا الامان ، وبالا حسان وجدوا الرضوان ، فالامان مؤجل والرضوان معجل ، ويقال :
يمسكون بالكتاب سبب النجاة ، و أقاموا الصلوة تحقيق المناجات ، فالنجاة في المال ،
و المناجات في الحال . و افراد الصلوة بالذكر اعلام انها افضل العبادات بعد معرفة الذات
و الصفات .

۱۷- النوبة الاولى

قوله تعالى : «واذ أخذ ربك » کرف خدای تو «من بني آدم» از فرزندان

آدم «من ظهورهم» از پشت‌های ایشان «ذریّتهم» فرزندان ایشان «وَأشهدهم على أنفسهم» و ایشانرا گواه گرفت بر ایشان «العت بر بكم» [و گواه بر آن گرفت که ایشانرا گفت] نه ام من خداوند شما؟ «قالوا بلى» ایشان پاسخ دادند آری توئی خداوند ما «شهدنا» گواه بودیم برایشان «ان يقولوا يوم القيمة» تا نگویند روز رستاخیز «انا كنا عن هذا غافلين (۱۷۲)» که ما ازین اقرار و گواهی نا آگاه بودیم.

«او يقولوا» یا گویند پسرینان ایشان «انما اشرک آبائنا من قبل» که پدران پیشینان ما انبازان گرفتند با تو پیش از ما «و كنا ذریّة من بعدهم» و ما فرزندان ایشان بودیم [برپی ایشان رفتیم] پس از ایشان «افتهلکنا» پس اکنون ما را می هلاک کنی و عذاب کنی؟ «بما فعل المبطلون (۱۷۳)» بآنچه کج کاران (۱) کردند و نابکاران پیش از ما.

«و كذلك نفصل الايات» چنین تفصیل میدهیم و می باز گشائیم و راست و درست و پیدا می باز نمائیم گفتها و کرده های خویش «و لعنهم یرجعون (۱۷۴)» و تا مگر ایشان باز آیند از راه کج (۲) باز راه راست.

«واتل عليهم» و برایشان خوان «نبأ الذی آتیناه آیاتنا» خبر آن مرد که اورا دادیم سخنان خویش «فانسلخ منها» بیرون شد او از آن چو مار از پوست «فأتبعه الشیطان» پس خود فرا کرد اورا دیو «فکان من الغاوین (۱۷۵)» تا از پیراهان گشت. «ولو شئنا» و اگر خواستیم (۳) [ما آن مرد را] «لرفعناه بها» برداشتیم (۴) با آن آیات و علم «ولکنه اخلد الى الارض» لکن آن مرد باز زمین بنشست و با این جهان گرائید «واتّبع هویه» و برپی بایست خویش رفت «فمثله کمثل الکلب» مثل او راست چون مثل سگ است «ان تحمل علیه» اگر بروی حمله بری و وی را بر تاختن داری

«یلهت» زبان از دهن بیرون افکند «او ترکه» یا از وی بازشوی «یلهت» هم زبان از دهن بیرون افکند «ذلك مثل القوم» این مثل آن مرد است و مثل آن کسان «الذین کذبوا بآياتنا» ایشان که سخنان ما بدروغ فراداشتند «فاقصص القصص» و بر ایشان خوان قصه‌هایی [که در قرآن بتو فرستادند و مثلها که ترا در آن شنوایندند] «لعلهم يتفكرون» (۱۷۶) تا مگر ایشان در اندیشند.

«سَاءَ مثلاً» بدسان و بدمثلاند «القوم الذین کذبوا بآياتنا» آن گروه که بدروغ فرا داشتند سخنان ما «وانفسهم کانوا یظلمون» (۱۷۷) و بر خویشان می‌ستم کردند.

«من یرہدی اللہ» هر که راه نمود الله او را «فهو المہدی» بر راه راست اوست «ومن یضل» و هر که بیراه کرد الله ویرا «فأولئک هم الخاسرون» (۱۷۸) ایشان اند که زیانکاران اند.

«ولقد ذرأنا لجهنم» و آفریدیم ما دوزخ را «کثیراً من الجن والانس» فراوانی از پریان و آدمیان «لهم قلوب» ایشانرا دل‌هایی است «لایفقهون بها» که بآن حق در نیابند «ولهم اعین» و ایشانرا چشم‌هایی است «لایبصرون بها» که بآن نه بینند «ولهم آذان» و ایشانرا گوش‌هایی است «لایسمعون بها» که بآن حق بنشنوند «اولئک کالانعام» ایشان همچون ستوران اند «بل هم اضل» نه راست چون ستور بلکه گمراه تر از ستور «اولئک هم الغافلون» (۱۷۹) ایشان اند که از حق و راه آن غافلان اند.

النوبة الثانية

قوله تعالى : «واذا أخذ ربك» - هذه قصة القضية ، ويشتمل عليها اخبار صحاح

و آثار حسان ، فنبداً بها و نقول : روى مسلم بن يسار: ان عمر بن الخطاب سئل عن هذه الآية : فقال عمر: سمعت رسول الله (ص) يسأل عنها ، فقال صلى الله عليه وسلم : « ان الله خلق آدم ثم مسح ظهره يمينه ، فاستخرج منه ذرية ، فقال : خلقت هؤلاء للجنة ، و بعمل اهل الجنة يعملون ، ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية ، فقال : خلقت هؤلاء للنار و بعمل اهل النار يعملون » . فقال رجل : يا رسول الله ! فقيم العمل ؟ فقال رسول الله (ص) : « ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة ، فيدخله بالجنة ، و اذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت الى عمل من اعمال اهل النار فيدخله به النار » .

وعن هشام بن حكيم : ان رجلاً اتى النبی (ص) فقال: ايتبدأ الاعمال ام قد قضي القضاء ؟ فقال رسول الله (ص) : « ان الله اخذ ذرية آدم من ظهورهم ثم اشهدهم على انفسهم ثم افاض بهم في كفيهم ، فقال : هؤلاء في الجنة و هؤلاء في النار ، فأهل الجنة ميسرون لعمل اهل الجنة ، و اهل النار ميسرون لعمل اهل النار » . و عن ابي امامة قال : قال رسول الله (ص) : « لما خلق الله الخلق وقضى القضية اخذ اهل اليمين بيمينه ، و اهل الشمال بشماله ، فقال : يا اصحاب اليمين ! قالوا : لبيك و سعديك . قال : الست بربكم ؟ قالوا بلى . قال : يا اصحاب الشمال ! قالوا : لبيك و سعديك . قال : الست بربكم ؟ قالوا بلى . ثم خلط بينهم ، فقال قائل : يا رب ! لم خلطت بينهم ؟ قال : لهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون ، ان يقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين ، ثم ردّهم في صلب آدم » .

و روى أن الله عز وجل لما فرغ من خلق آدم مسح كتفه اليمنى ، فاستخرج منها كل نسمة طيبة ، ثم مسح كتفه اليسرى فاستخرج منها كل نسمة خبيثة . ثم جمعهم في قبضتيه ، ثم قال لآدم : اختر ايتهما شئت . فقال آدم : اخترت يمين ربى يمينا مباركة ، ففتحها له ، فعرضهم عليه ، وسمّاهم له وعلى الانبياء من ولده نورهم ، ثم فتح يده الاخرى

فعرضهم عليه وسمّاهم له . ثم قال لمن في يمينه : هؤلاء للجنة ولا ابالي ، وقال لمن في يده
الآخرى : هؤلاء للنار ولا ابالي ، ثم خلط بعضهم ببعض ، ثم اخذ منهم الميثاق ، و أشهد
بعضهم على بعض ، ثم ردّهم في صلبه .

وعن ابي صالح عن ابي هريرة ، قال : قال رسول الله (ص) : « لما خلق الله آدم مسح
ظهره فسقط من ظهره كل نسمة هو خالقها من ذريته الى يوم القيامة ، وجعل بين عيني
كل انسان وبيضا من نور ، ثم عرضهم على آدم ، فقال : يا رب ! من هؤلاء ؟ قال : هؤلاء
ذريتك . فرآى رجلا منهم يعجبه وبيض ما بين عيني . فقال يا رب ! من هذا ؟ قال : هذا
رجل من آخر الامم من ذريتك يقال له داود . قال : اي رب ! كم جعلت عمره ؟ قال : ستين
سنة . قال : اي رب ! زده من عمري اربعين سنة . فلما انقضى عمر آدم ، جاء ملك الموت ،
فقال : اولم يبق من عمري اربعون سنة ؟ قال : اولم تعطيها ابنك داود ؟ فبحد ، فبحدت
ذريته ، فنسي فنسيت ذريته ، وخطي فخطت ذريته . وفي رواية اخرى : فرجع ملك الموت
الى ربه ، فقال : ان آدم يدعى من عمره اربعين سنة . قال : اخبر آدم انه جعلها لابنه
داود ، والاقلام رطبة فأتبت لداود . »

وعن ابي بن كعب في قوله تعالى « واذ أخذ ربك ، الاية ، قال : فجمع له
يومئذ جميع ما هو كائن الى يوم القيامة ، فجعلهم ارواحاً ، ثم صورهم ، ثم استنطقهم فتكلموا ،
وكلمهم قبلا ، وأخذ عليهم العهد والميثاق ، وأشهدهم على انفسهم : الست ربكم ؟ قالوا : بلى ،
شهدنا ، ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين . قال : فانتى اشهد عليكم السموات
السبع والارضين السبع ، وأشهد عليكم آباؤكم آدم ان تقولوا يوم القيامة : لم نعلم بهذا .
اعلموا انه لا اله غيري ، وانا ربكم لارب لكم غيري ، فلاتشركوا بي شيئا و انتى سأرسل
اليكم رسلي يذكرونكم عهدي وميثاقى ، وأنزل عليكم كتبي ، قالوا : نشهد انك ربنا و
الهنا لارب لنا غيرك ، ولا اله لنا غيرك ، فأقروا يومئذ طائعين ، وطائفة على وجه التقية ،

فأخذ بذلك ميثاقهم ، ثم كتب آجالهم و ارزاقهم ومصائبهم ، ورفع عليهم آباءهم آدم، فنظر اليهم ، فرأى فيهم الغنى والفقير وحسن الصورة ودون ذلك. قال : رب ؟ لو سويت بين عبادك؟ قال : انى احببت ان أشكر. ورأى فيهم الانبياء مثل السرج، عليهم النور، وخصوا بميثاق آخر فى الرسالة والنبوة ، فهو الذى يقول : « واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح » الآية ، وهو قوله : « فطرة الله التى فطر الناس عليها » ، و فى ذلك قال : « هذا نذير من النذر الاولى » ، قال : فلما قرّهم بتوحيده ، وأشهد بعضهم على بعض ، اعادهم الى صلبه ، فلا تقوم الساعة حتى يولد كل من اخذ ميثاقه لايزاد فيهم ولا ينقص منهم ، فذلك قوله :

« واذ اخذ ربك من بنى آدم » - « اذ » كلمتى است در گرفتن قصه‌اى گذشته را ، و آنرا كه گه در مستقبل نهند « و اذ » كلمتى است در گرفتن قصه‌اى مستقبل را ، و آنرا گاه در قصه ماضى نهند. « اخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم » - نظم آيت چنين است : و اذ اخذ ربك من ظهور بنى آدم ذريتهم . اهل مكه و كوفه « ذريتهم » خوانند . باقى « ذرياتهم » بجمع . معنى آنست كه : آنچه از آدم زاد از پشت وى گرفت ، و آنچه از فرزندان زادند از پشتهاى ايشان گرفت ، چنانكه خواهند زاد واحداً بعد واحد ، على ما يكون عليه الى يوم القيامة . از اين جهت نگفت : من ظهر آدم ، لانهم لم يخرجوا كلهم من ظهر آدم ، بل بعضهم من بعض ، على ما يتوالد الاباء من الابناء الى يوم القيامة . و اين عهد گرفتن و پيمان ستدن پيش از آن بود كه آدم در بهشت شد ، يعنى ميان مكه و طائف . قول كلبى . ابن عباس گفت : بيطن نعمان بود ، واد الى جنب عرفة . قومى گفتند : در بهشت بود . سدى گفت : در آسمان بود از بهشت بدرآمده و بزمين نارسيده . قومى گفتند : به دهنا بود زمينى است در هندا ، آنجا كه آدم از آسمان فرو آمد ، و آن فرزندان كه از پشتهاى ايشان بيرون آمدند بر مثال ذر بودند ، روى زمين از ايشان پر ، بر هيئت مردان و زنان و بر صورت ايشان ، عقل و فهم و نطق در ايشان آفريده . زجاج گفت : جاز أن يجعل سبحانه لامثال الذر فهماً

تعقل به امره ، كما قال تعالى : « قالت نملة » ، و كما قال : « وسخرنا مع داود الجبال
يسبحن والطير » ، و كلّ مولود يولد على الفطرة ، اى : يولد وفى قلبه توحيد الله ، وقيل : كانوا
كالدّر كثرة لا صغراً ، وكانوا على اشخاصهم التى يكونون عليها ، والاوّل اصح ، از لا ننكر
قدرة الله على ان يجعل الدّر عاقلاً يفهم الخطاب ، ويسمع ، ويجيب . پس رب العالمين با ایشان
خطاب کرد بى واسطه ، گفت : « الست برّكم » ؟ اين « الست » تقرير است نه استفهام ،
به اقرار آوردن است چنانکه جرير گفت :

الستم خير من ركب المطايا و اندى العالمين بطون راح ؟

ایشانرا گفت : نه ام من خداوند شما ؟ همه پاسخ دادند : بلى انت ربنا . توئى
خداوند ما . همه اقرار دادند ، اما قومی بطوع از میان جان ، و قومی مرتبه از بن دندان ،
مؤمنانرا تقرير بود ، و يگانگان را تهديد . مؤمنانرا گفت بلطف : نه من خداوند شما ام ؟
و يگانگان را گفت بغير : من خداوند شما نيستم ؟ همه گفتند : بلى ، و ربّ العزة جلّ
جلاله خود دانست ، و در علم قديم وى بود که از ایشان کيست که تصديق کند در دنيا ، و
بر آن عهد و اقرار بماند ، و مؤمن باشد ؟ و کيست که آنرا تکذيب کند و کافر گردد ؟

« قالوا بلى شهدنا » - روا باشد که « شهدنا » ما « بلى » ، پيوسنه بود حكايت از
آدميان که ایشان گفتند : « بلى شهدنا » آرى خدا و بدمائى ، گواهي بداديم ، و بربكديگر
گواه بوديم ، و تقديره : و اشهدهم على انفسهم الست برّكم لئلا يقولوا يوم القيمة
انا كنا عن هذا عافلين ؟ « او يقولوا انما اشرك آباؤنا » ، « او يقولوا افسهلكما بما فعل
المبطلون » ؟

« قالوا بلى شهدنا » - اى : علمنا انك ربنا و اگر « شهدنا » گسسته خوانى از
« بلى » ، رواست ، چنانکه « بلى » وقف کنى آنکه كوئى : « شهدنا » « ان يقولوا » حكايت از الله
که وى گفت حل جلاله گواه بوديم برايشان تا نگويند روز رسنا حيز که ما از اين اقرار

نا آگاه بودیم، و این «أَنْ تَقُولُوا» و «أَوْ تَقُولُوا» در هر دو «لا» مضمراست، و این در قرآن روان است، و در لغت مشهور و جائز چنانکه در سورة النساء گفت: «يَبِينُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضْلُوا» ای: لاتضلُّوا، و در سورة الزمر گفت: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ، «أَوْ تَقُولَ»، «أَوْ تَقُولَ»، و «لا» در هر سه مضمراست، و ابو عمرو «أَنْ يَقُولُوا»، «أَوْ يَقُولُوا» بیاخواند خبر از غائب. باقی بقاء مخاطبه خوانند، و معنی هر دو ظاهر است، و گفته اند: «أَوْ تَقُولُوا أَنْمَا اشْرِكْ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» دلیل است که تقلید در توحید کفر است، و شرح مسئله تقلید در سورة البقرة رفت.

و اعلم أن المعتزلة والقدرية ينكرون الميثاق الأول، و يتأولون الآية تأويلاً باطلاً مظلماً، فيقولون المراد بأخذ الذرية وجودهم في الدنيا قرناً بعد قرن إلى يوم القيامة، و يتأولون الشهاد على وجهين: أحدهما بما ركب فيهم من العقل، والثاني ببعث الرسل، وهذا خلاف مذهب أهل السنة والجماعة، وفي الأخبار والآثار التي ذكرناها مقنع و كفاية لإبطال مذهبهم و رد مقالاتهم. «والله يقول الحق» و هو يهدي السبيل.

«و كذلك تفصل الآيات» - این «كذلك» در جایهای فراوان در قرآن آفرین است که الله میکند بر گفت خویش، یا بر کرد خویش، ای: کبیان هذه القصة تبين سائر الآيات لقومك يا محمد! «ولعلهم يرجعون» عن كفرهم

«واتل عايتهم نأ الذي آتيناہ آیاتنا» - علما درین مرد خلاف کرده اند که کیست؟ قومی گفتند: بلعم اسم مردی از بنی اسرائیل از کنعانیان، و در زمس شام مسکن داشت قومی گفتند از عمالقه بود و در مدینه جباران مسکن داشت و در نام پدر این بلعم خلاف کرده اند، گفتند که: باعورا، و گفتند که باعر، و گفتند که: آبر مقاتل گفت: ملک بلقا باین بلعم گفت: ادع الله علی موسی دعاء بد کن بر موسی، و این بلعم نام اعظم دانست و محاب الدعوة بود بلعم گفت: من نتوانم که بر موسی دعاء بد کنم، که وی

پیغامبر است، و بردین حق است، ومن همان دین دارم که وی دارد . پس چون توانم که بروی دعاء ندکنم ؟ آن ملک بفرمود که ویرا بردار کنید اگر فرمان نبرد . وی بترسید بیرون آمد . بر ماده خری نشسته بود ، و روی بر لشکر گاه موسی نهاده ، آن بهیمه چون نزدیک لشکر گاه رسید بایستاد بر جای خویش ، و نمی رفت آخر آن بهیمه بسخن آمد که :
یا بلعم ! لم تضر ننی ، اننی مأمورة ، فلا تظلمنی ، فهذه نار امامی ، قد منعتنی ان امشی ای بلعم ! مراچه زنی ؟ مرا می فرمایند که مرو . اینک آتش در پیش من ، اگر فرا روم بسوزم .
بلعم باز کشت و آنچه دید باملك بگفت . ملك نشنید ، و خشم گرفت ، گفت : اگر دعا کنی و گرنه بفرمایم تا ترا بردار کنند . پس بنام اعظم خدای را خواند و دعا کرد ، تارب العزة راه بموسی فرو گیرد ، و نتواند که در مدینه ایشان شود ، و قصد ایشان کند ، و موسی و بنی - اسرائیل در تیه بماندند بدعای وی موسی گفت : یارب ! بکدام گناه بجه سبب ما درین تیه گرفتار آمده ایم ؟ رب العزة گفت : بدعای بلعم . موسی گفت : فکما سمعت دعاءه علی فاسمع دعائی علیه . فدعا موسی علیه ان ينزع عنه الاسم الاعظم و الايمان ، فسلخه الله مما كان علیه ، و نزعته منه المعرفة ، فخرج من صدره كحمامة سضاء ، فذلك قوله : « فانسلخ منها » الآية .

عبدالله بن عمرو بن العاص و جماعتی گفتند : این آیت در شأن امیه بن ابی الصلت الثقفی آمد ، مردی بود دانشمند ، کتب خوانده و دانسته که الله بیعامری خواهد فرستاد در آن روز کار ، و امید همی داشت که آن پیغامبر وی خواهد بود پس چون دید که رب العالمین محمد را به بیعامری فرستاد ، بر وی حسد برد ، و طعن کرد روز بدر بر کشتگان بدر مگذشت ، از حال ایشان پرسید ، گفتند که . محمد ایشانرا کشت ، گفت : اگر پیغامبر بودی خویشانرا نکشتی پس چون امیه بمرد ، حواهر وی فارعه پیش مصطفی آمد . رسول خدا (ص) او را گفت که : قصه وفات برادرت بگوی گفت : بینا هو راقد

اتاه آتيان، فكشطا سقف البيت، وتزلا، فقعدهما عند رجله والاخر عند رأسه. فقال الذي عند رجله للذي عند رأسه : اوعى . قال وعى . قال زكى . قال : اوى . قالت : فسألته عن ذلك ، قال : خير اريد بى فصرف عنى ، ثم غشى عليه ، فلما افاق ، قال :

كل عيش و ان تطاول دهرأ صائر مرة الى ان يزولا

ليتنى كنت قبل ما قد بدا لى فى قلال الجبال ارعى الوعولا

ان يوم الحساب يوم عظيم شاب فيه الصغير يوماً قتيلاً

نم قال لها رسول الله (ص) : انشدنى شعر اخيك فأنشدته :

لك الحمد والنعماء والفضل ربنا ولاشئ اعلى منك جدأ و أمجد

ملك على عرش السماء مهيمن لغزته تعنو الوجوه و تسجد

نم انشدته قصيدته التى فيها :

عند ذى العرش يعرضون عليه يعلم الجهر و السرار الخفيا

يوم يأتى الرحمن و هو رحيم انه كان وعده مائياً

يوم يأتیه مثل ما قال فردأ هم لا بد راشداً او غويأ

اسعيداً سعادة انا ارجوا او مهانأ بما كسبت شقيأ

رب ان تعف فالمعافاة ظننى او تعاق فلم تعاقب بريأ

فقال رسول الله (ص) : « آمن شعره و كفر قلبه » ، فأنزل الله فيه : « و اتل عليهم »

الاية .

و گفته اند : اين آيت در شأن مردى آمد كه ويرا نزديك خدا سه دعا مستجاب

بود ، و زنى داشت نام آن زن بسوس ، و او را از آن زن فرزند بود . شوهر خود را گفت :

اجعل لى منها دعوة واحدة از آن سه دعا يکى در کار من کن گفت چه خواهى ؟ گفت :

ادع الله ان يجعلنى اجمل امرأة فى نى اسرائيل دعا كن تا مرا جمالى دهد چنانكه

در بنی اسرائیل هیچ زن بجمال من نبود . همچنان کرد ، و ربّ العزّة او را جمالی بکمال داد . چون خود را چنان دید سر کشی کرد ، و از مرد خویش برگشت . مرد خشم گرفت . يك دعاء دیگر درکار وی کرد ، گفت : بار خدایا ! او را سگی گردان . آن زن در حال سگی گشت . پسران وی بیامدند ، و تضرع کردند که : مردم ما را سر زقش میکنند که مادرشان سک کشته ، و بانک سگان میکند . پدر دعاء سوم هم درکار وی کرد ، گفت : بار خدایا ! او را با آن صفت برگردان . هر سه دعا درکار وی شد ، و در شأن وی این آیت فرو آمد .

سعيد مسيب گفت : نزلت في ابي عامر بن النعمان الراهب الذي سماء النبي (ص) : الفاسق ، وكان قد ترهب في الجاهلية ، ولبس المسوح ، فقدم المدينة ، فقال للنبي (ص) : ما هذا الذي جئت به ؟ قال : « جئت بالحيفية دين ابراهيم » ، فقال : انا عليها . فقال النبي (ص) : « لست عليها ولكنك ادخلت فيها مالمس منها » . فقال ابو عامر : امار الله الكاذب منا طريداً وحيداً ، فخرج الى الشام و أرسل الى المنافقين ان اعدوا القوة و السلاح ، و ابنوا لي مسجداً و هو مسجد الضرار . ثم اتى الراهب الى قيصر و أتى بجند ليخرج محمداً و اصحابه من المدينة ، فذلك قوله : « وارصاً ذا لمن حارب الله و رسوله » يعني انتظاراً لمجيئه ، فمات بالشام طريداً وحيداً .

و قال الحسن : نزلت في منافقي اهل الكتاب الذين كانوا يعرفون النبي (ص) كما يعرفون ابناءهم . « و اتل عليهم نبأ الذي آتيناه آياتنا » يعني علّمناه اسم الله الاعظم و استحفظناه « و انسلخ منها » خرج من علمها كانسلاخ الشاة من جلودها ، و الانسلاخ النعري من الشيء حتى لا يعلق به منه شيء . « فأتبعه الشيطان » استتبعه « فكان من الغاوين » اي صار من الهالكين . قال عدی بن زید :

اینها الرّكّب المخبّو ن علی الارض المجدّون

کانتُمْ نحن کنتا و کما کنتا تكونون
یعنی کما صرنا تصیرون .

« ولوشنا لرفعناه بها » - یعنی لمتعننا بها و لهدیناه ، و قیل : لرفعنا عنه
الکفر بالایات وعصمناه . « ولکنه اخلد الی الارض » ای اطمأن الیها و رکن و تقاعس
الی الدنیا والبقاء فیها . خلد و اُخلد واحد ، من الخلود ، و هو الدوام و المقام . لکن
آن مرد با زمین نشست ، و با دنیا گرائید ، و با دیر زیستن آسود ، یقال لمن یتقاعد عن
الحركة فی الامور مخلد . « و اتبع هویه » - ای : اتبع مسافل الامر و ترک معالیه ، و
اختار الدنیا عن الآخرة ، و اطاع الشیطان . « فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلہث
او تترکه یلہث » معنی آنست - واللہ اعلم - کہ : اگر مضطرب یا بی اورا دنیا جوی یا بی ،
و اگر بی نیاز یا بی ہم دنیا جوی یا بی . معنی دیگر : اگر وی را آزموده یا بی ضجر یا بی ،
و اگر معافی یا بی ہم ضجر یا بی . سدیگر معنی : ان تعلمه الحق لفظه و أباه و رده ،
اولم تعلمه و لم تبلغه وجدته جاهلاً عاصياً . و این لائق تر است بقصه و نیکوتر . میگوید :
اگر اورا آگه کنی از حق حق نپذیرد ، و اگر آگه کنی خود حق شناسد ، و از بهر
آن مثل زد : « یلہث » کہ در دهن لاهث هیچ چیز بنماید ، کہ زبان از دهن بیرون جنباند
و بیرون افکند . هرچه در دهن دارد بیرون افکند . چیزی نگاه ندارد و نپذیرد ، و « لہث »
از صفات سگ است بر عادت بی سبب بر استدامت ، کل حیوان یلہث عند عطش او اعیاء
الا الکلب ، فانه لاهث فی الاحوال کلها . شبهه الله بأخس حیوان فی اخس احواله . « ذلک
مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا فاقصص القصص » اتل علیهم خبرهم « لعلهم یتفکرون »
کی یتأملوا فبتعظوا ، و قیل : لعلهم یتفکرون فیعرفون انه لم یأت بهذا الخبر عما مضی
الا نبی یأتیه وحی من السماء .

« ساء مثلاً القوم » - ای ساء مثلاً مثل القوم ، فحذف المضاف و أقیم المضاف الیه

مقامه فرغ . و انتصاب مثلاً علی التمییز . « و أنفسهم كانوا يظلمون » بذاك التكذيب ،
یعنی انما یخسرون حظهم .

« من یهدی الله فهو المهتدی » - ای : من هداہ الی الایمان و وفقہ فهو المهتدی
الثابت علی الایمان ، و من اضلّہ عن الایمان ، و خذله ، فقد خسّر نفسه و منزله من الجنة .
و کان النبی (ص) یقول فی خطبته : « من یهدی الله فما مضله ، و من یضل فلا ھادی له »
« ولقد ذرأنا » ای : خلقنا ، « لجهنم کثیراً من الجنّ و الانس » و هم الکفار
من الفريقین . کافران را کہ آفرید کافر آفرید ، و برای دوزخ آفرید . این لام دلیل است کہ
دوزخی آن را آفریدہ اند تا کار دوزخیان کند ، و بدوزخ رود ، و کردار ایشان بر علم
خداست و برخواست او ، و این آیت منافی آن نیست کہ گفت : « وما خلقت الجنّ و الانس
الا لیعبدون » ، ازبہر آنکہ گفت : « کثیراً منهم » ، و هذا الکثیر . و قيل : هذه اللام یعنی
« لجهنم » لام العاقبہ ، ای : خلقنا للعبادة ، مآل امرهم الی جہنم . هذا کقوله : « لیكون
لهم عدواً و حزناً » ، و قال الشاعر :

اموالنا لذوی المیراث نجمعها و دورنا لخراب الدھر نبینہا

و قيل : هذا من المقلوب ، و تقدیرہ : و لقد ذرأنا جہنم لکثیر من الجنّ و الانس .
روی عبد اللہ بن عمرو عن النبی (ص) : « ان الله تعالى لقاذراً لجهنم ما ذراً کان ولد الزنا
مقن ذراً لجهنم » .

« لهم قلوب لا یفقهون بہا و لهم آذان لا یسمعون بہا » - ای : لا ینتفعون بأعینہم و
آذانہم فہم کالفاقدین السمع و البصر . « اولئک کالانعام » فی قلة انتفاعہا بالمعقولات و
المرئیات و المسموعات ، « بل هم اضلّ » لأنّ الانعام تعرف الله ، و الکافر لا یعرفہ . و
فی الخبر کلّ شیء اطوع لله من ابن آدم ، و قيل لانّ الانعام تبصر منافعہا و مضارّہا ، فتلتزم
بعض ما تبصر ، و الکافر لا یعلم مضارّہا حیث اختار النار . یقول الله تعالى : « فما اصبرہم

على النار ، ! و قيل : لان الكفار لقبیح فعلهم يصيرون الى النار، و الانعام لا تصير الى النار .

وعن ابي الدرداء ، قال: قال رسول الله (ص) : «خلق الله الجن على ثلاثة اصناف: صنف حيّات و عقارب و خشاش الارض، و صنف كالريح في الهواء ، و صنف كبنی آدم، عليهم الحساب و العقاب ، و خلق الله الانس على ثلاثة اصناف: صنف كالبهائم ، لهم قلوب لا يفقهون بها ، و لهم اعين لا يبصرون بها، و لهم آذان لا يسمعون بها، اولئك كالانعام بل هم اضلّ ، و صنف اجسادهم كأجساد بنی آدم و ارواحهم ارواح الشياطين، و صنف في ظل الله يوم لا ظل الا ظله .»

« اولئك هم الغافلون » - اين «غافل» و آنكه درين معنى آيد در قرآن، آن متغافل است : نه آنست كه ايشان ناگام اند ، آن آنست كه ايشان آگاه كردگان اند ، اما از آن غافل نشستگان اند ، و در تهاون بآن و اعراض از آن چون نا آگاهان اند ، و أنشدوا :

ايا سيّدى مالى من الهجر ناصر	سواك و مالى من هواك مجير
ا حين رمتنى اعين الناس بالهوى	اشارت يد الواشى الى تشير
و شاركتنى فى سرّ امرى و جهره	تغافلت عقابى و انت خبير

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « واذ أخذ ربك من بنى آدم » الآية - از روى فهم بر لسان حقيقت اين آيت رمزى ديگر دارد و ذوقى ديگر. اشارتست بيدايت احوال دوستان ، و بستن پيمان و عهد دوستى با ايشان روز اول در عهد ازل كه حق بود حاضر ، و حقيقت حاصل:

سقىا لليلى و الليالى التى كنا بليلى نلتقى فيها

چه خوش روزی که روز نهاد بنیاد دوستی است! چه عزیز وقتی که وقت گرفتن
پیمان دوستی است! مریدان روز اول ارادت فراموش هرگز نکنند. مشتاقان هنگام
وصال دوست تاج عمر و قبله روزگار دانند:

سقیاً لمعهدك الذی لولم یکن ما کان قلبی . للصباية معهداً

فرمان آمد که یا سید! «وز گرهه با یتام الله». این بندگان ما که عهد ما
فراموش کردند، و بغیری مشغول گشته، با یاد ایشان ده آن روز که روح پاک ایشان با
ما عهد دوستی می بست، و دیده اشتیاق ایشانرا این توتیا می کشیدیم که: «الست بر بکم»؟
ای مسکین! یاد کن آن روز که ارواح و اشخاص دوستان در مجلس انس از جام محبت
شراب عشق ما می آشا میدند، و مقربان ملأ اعلی می گفتند: اینت عالی همت قومی که
ایشانند! ما باری ازین شراب هرگز نچشیده ایم، و نه شمه ای یافته ایم، وهای وهوی (۱)
آن گدایان در عیوق افتاده که: «هل من مزید»؟

زان می که حرام نیست در مذهب ما تا باز عدم خشک نیابی لب ما

روزی آن مهتر عالم و سید ولد آدم (ص) میگفت: «ان حراء جبل یجبنی و
أحبّه». این کوه حراء مرا دوست است و من او را دوستم. گفتند: ای سید کوه را
چنین می گوئی؟ چیست این رمز؟ کف: آری شراب مهر از جام ذکر آنجا نوش کرده ایم.
سید صلوات الله علیه در بدایت کار که آنار نبوت و امارات وحی برو ظاهر گشت، روز کاری
با کوه حراء میشد، و درد این حدیث در آن خلوتگاه او را فرو گرفته، و آن کوه او را
چون غمگساری شده:

جز کرد دلم گشت نداند غم تو در بلعجبی هم بتو ماند غم تو

هر چند بر آتشم نشاند غم تو غمناک شوم گرم نماند غم تو

ساعتی در قبض بودی ، ساعتی در بسط . وقتی در سکر بودی وقتی در صحو. لختی در اثبات بودی ، لختی در محو. هر کس که از ابتداء ارادت مریدان خبر دارد داند که آن چه حال بودست و چه درد ؟ این چنان است که گویند :

اکنون باری بنقد دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم

پیر طریقت گفته در مناجات : الهی ! چه خوش روز گاریست روز کار دوستان تو با تو ! چه خوش بازاریست بازار عارفان در کار تو ! چه آتشین است نفسهای ایشان در یاد کرد و یادداشت تو ! چه خوش دردیست درد مشتاقان در سوز شوق و مهر تو ! چه زیباست گفت و گوی ایشان در نام و نشان تو !

« الست بر بکم قالوا بلی » - فرقه فرقتین : فرقه ردهم الی الهیة فہاموا ، و فرقة لطفہم بالقربة فاستقاموا ، وقیل : تجلی لقلوب قوم فتوئی تعریفہم. فقالوا بلی عن صدق یقین و تعزز علی آخرین ، فأثبتہم فی اوطان الجحد. فقالوا بلی عن ظن و تخمین. روز میثاق بجلال عز خود و کمال لطف خود بر دلہا متجلی شد ، قومی را نعت عزت و سیاست ، قومی را از روی لطف و کرامت . آنها کہ اہل سیاست بودند ، در دریای ہیبت بموج دہشت غرق شدند ، و این داغ حرمان برایشان نہادند کہ - « اولئک کالانعام بل ہم اضل » ، و ایشان کہ سزای نواخت و کرامت بودند بتضاعیف قربت و تخصیص محبت مخصوص گشتند ، و این توقیع کرم بر منشور ایمان ایشان زدند کہ : « اولئک ہم الرّاشدون » . « الست بر بکم » - اینجا لطیفہای نیکو گفتداند ، و ذلک انہ فال تعالی : « السب بر بکم » ؟ ولم یقل الستم عبیدی ؟ نگفت : نہ شما بندگان من اید بلکه گفت : نہ من خداوند شما ام ؟ پیوستگی خود را بندہ درخدائی خود بست نہ دربندگی بندہ ، کہ اگر دربندگی بستی ، چون بندہ بندگی بجای نیاوردی ، در آن پیوستگی خلل آمدی . چون درخدائی خود بست ، وخدائی وی بر کمال است ، کہ هرگز در آن

نقصان نبود، لاجرم پیوستگی بنده بوی هر کز کسسته نشود، و نیز نگفت که: من که ام؟ که آنکه بنده درو متحیر شدی. و نگفت که: تو که ای؟ تا بنده بخود معجب نشود و نه نومید گردد، و نیز نگفت: خدای تو کیست؟ که بنده درماندی بلکه سؤال کرد با تلقین جواب، گفت: نه منم خدای تو؟ اینست غایت کرم و نهایت لطف.

شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه: کرم گفت: «الست بربکم» بر گفت: «بلی». چون داعی و مجیب یکی است دو تعرض چه معنی. ملک رهی را با خود خواند، او را بخود نیوشید، بی او خود جواب داد و جواب بینده بخشید. این همچنان است که **مصطفی** را گفت: «و ما رمیت از رمیت». درین آیت دعوی بسوخت و معنی بنواخت، تا هر که بخود باز آید، او را نشناخت، سیل ربوبیت بر کرد بشریت گماشت، او را ازو بر بود، پس او را نیابت داشت. میگوید: نه تو انداختی آنکه که میانداختی، و یداً تبطش بی اینست کربشناختی.

«و ائبل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها» - همی تا باد تقدیر از کجا در آید؟ اگر از جانب فضل آید لاحقان را بسابقان در رساند، ز نار گری کی کمر عشق دین گرداند، و اگر از جانب عدل آید، توحید بلعم شرک شمارد، و با سگ خسیس برابر کند: «فمثله کمثل الکلب». آری کار رضا و سخط دارد، اگر یک لمحت از لمحات نسیم رضای او بدرك اسفل بر گذرد، فردوس اعلی گردد، و ریک باد از بادهای سخط او بفردوس اعلی بگذرد، درك اسفل شود. سحره فرعون چندین سال کفر ورزیدند، و فرعون را پرستیدند، یک باد رضا برایشان آمد، نواخته لطف کرامت گشتند. بلعم هفتاد سال شجره توحید پرورده، و با نام اعظم صحبت داشته، و کرامتها بخود دیده، و بعاقبت در هده سخط حق افتاده، وز در گاه او برانده که: فارقت من تهوی فعز الملتقی ازینهار ازین قهر! فریاد ازین حکم اکار نه آن دارد که از کسی کسل آید و از کسی عمل، کار آن

دارد که تا شایسته که آمد در ازل :

گفتم که بر از اوج برین شد بختم وز ملک نهاده چون سلیمان مختم
خود را چو بمیزان خرد بر سختم از بنکه لولیان کم آمد رختم

فرمان آمد که: ای محمد اما روز مبتاق اندکان را دو گروه کردیم: گروهی نواخته ، و دل باتش مهر ما سوخته . گروهی گریخته ، و با دون ما آمیخته. ایشان که ما را اند شیطان را ما ایشان کار نیست : « انه ليس له سلطان على الذين آمنوا » ، و آنان که شیطان را اند ، ما را عمل ایشان و بود ایشان بکار نیست : « انما سلطانه على الذين يتولونه » . ای سید ! در سپاه دیو چه رنج بری ؟ عاقبت کار ایشان اینست که : « فککبوا فیها هم والغاوون و جنود ابليس اجمعون » . ای ابلیس ! کرد دوسنان ما چه کردی ؟ ایشان « حزب الله » اند ، ترا بر ایشان دسترس نیست ، و تحفه روز کار ایشان حز رستگاری و پیروزی نیست : « الا ان حزب الله هم المفلحون » .

« ولقد ذرأنا لجهنم کثیراً » الایة - من خلقه لجهنم متى يستوجب الجنان؟! ومن اهله للسخط انی يستحق الرضوان ؟ وهم الیوم فی حجیم الحجود ، معذین بالهوان والخذلان ، ملبسین بیاب الحرمان ، وغداً فی حجیم الحرقه مقرّنین فی الاصفاد، سرایلهم من قطران . « لهم قلوب لا یفقهون بها » - معانی الخطاب کما یفهمها المحدثون، ولیس لهم تمیز بین حواطر الحق ، و هوا حس النفس، و وساوس الشیطان « ولهم اعین لا یتصرون بها » - شواهد التوحید و علامات الیقین ، فلا ینظرون الا من حیت الغفله ، و لا یسمعون الا دواعی الفتنة ، و قیل: « لهم قلوب لا یفقهون بها » شواهد الحق ، « ولهم اعین لا یتصرون بها » دلائل الحق ، « و لهم آذان لا یسمعون بها » دعوة الحق . « اولئک کالانعام بل هم اضل » - لان الانعام رفع عنها التکلیف، فان لم یکن لها وفاق الشرع فلیس منها ایضاً خلاف الامر :

نهارك يا مغرور سهو و غفلة وليك نوم والردى لك لازم
وتشغل فيما سوف تكره غبه كذلك في الدنيا تعيش البهائم

۱۸- النوبة الاولى

قوله تعالى : « ولله الاسماء الحسنی » خدا را است نامهای نیکو « فادعوه بها » خوانید او را بآن « واذروا الذين يلحدون في اسمائه » و گذارید ایشانرا که کژمیروند در نامهای او « سيجزون ما كانوا يعملون (۱۸۰) » آری پاداش دهند ایشانرا بسزای آنچه میکردند .

« وممن خلقنا امة » و از آفریده ما گروهی است « يهدون بالحق » که راه نمایند بحق « وبه يعدلون (۱۸۱) » و داد میکنند بآن .

« والذين كذبوا بآياتنا » و ایشان که بدروغ فرا داشتند سخنان ما « سنعتد رجهم » بر ایشان در آیم بی راه کردن و کین کشیدن پاره پاره بی شتاب « من حيث لا يعلمون (۱۸۲) » از آنجائی که ندانند .

« وأملی لهم » و درنگ دهم ایشانرا « ان کیدی متین (۱۸۳) » که ساز من درواخ (۱) است .

« ألم يتفكروا » نیندیشند « ما بصاحبهم من جنة » باین مرد ایشان از دیوانگی هیچ چیز نیست « ان هو الا نذیر مبین (۱۸۴) » نیست او مکرر نیم نمائی آشکارا .

« اولم ينظروا » درنگرند « فی ملکوت السموات والارض » در آنچه از نشانهای پادشاهی خداست در آسمانها و زمینها ؟ « وما خلق الله من شيء » و آنچه

خدای آفرید از هر چه آفرید «وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ» و درنگرند باندیشه خویش که مگر چنان است که اجل ایشان و هنگام سرانجام ایشان نزدیک آمد «فَبَأَىٰ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» (۱۸۵) «بکدام سخن پس سخن خدای می بخوانند گروید؟! «مَنْ يَضِلَّ اللَّهُ» هر کس که الله ویرا گمراه کرد «فَلَاهَادِي لَهُ» راهنمائی نیست ویرا «وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ» و گذاریم ایشان را در گزافکاری ایشان «يَعْمَهُونَ» (۱۸۶) «تا بی سامان می روند و در ناشناخت می باشند.

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ» می پرسند ترا از رستاخیز «أَيَّانَ مَرْسِيهَا» کی است پیاپی کردن آن و پدید آوردن آن؟ «قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي» بگوی دانستن هنگام آن نزدیک خداوند من است «لَا يُجَلِّيٰهَا لَوَقْتُهَا إِلَّا هُوَ» پیدا نکند آنرا بر هنگام آن مگر او «ثَقُلْتُ» [دانستن هنگام آن] کران شد «فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» بر دانیان آسمان و زمین «لَا يَأْتِيَكُمُ الْآبَغْتَةُ» [رستاخیز] نیاید بشما مگر ناگاهی «يَسْأَلُونَكَ» می پرسند ترا [چندین از هنگام رستاخیز] «كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا» کوئی که پس دانائی بکئی آن «قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ» گوی دانش آن نزدیک خدای است «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۱۸۷) «لکن بیشتر مردمان نمی دانند.

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي» کوی ندارم من و بدست من نیست و بتوانم خویشتن را «نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» نه سود و نه زیان «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» مگر آنچه خدای خواست «وَلَوْ كُنْتَ اعْلَمُ الْغَيْبِ» و اگر من غیب دانستمی و بودنی نابوده اینز «لَا تَكْثُرُتُ مِنَ الْخَيْرِ» پذیرۀ نیکی باز شدی تا بآن رسیدی «وَمَا مَعْنَى السُّوءِ» و از پای بلا بر خاستی تا بمن نرسیدی «إِنَّا أَنَا الْآذِيرُ وَبَشِيرٌ» نیستم من مگر بیم نمای شادی رسان «لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (۱۸۸) «گروهی را که پیغام الله می گروند.

النوبة الثانية

قوله تعالى : «ولله الاسماء الحسنى» - مقاتل گفت : سبب نزول این آیت آن بود که مردی مسلمان نماز میکرد ، و در نماز الله را میخواند ، و رحمن را میخواند مردی از مشرکان مکه این از وی بشنید ، گفت : ایس یزعم محمد و أصحابه انهم یعبدون رباً واحداً ؟ فما بال هذا يدعو ربین اثنین ؟! گفت : محمد و اصحاب وی میگویند که : ما یك خدای می پرستیم ، چون است که این مرد دو خدای را میخواند ؟! جبرئیل آمد بجواب وی آیت آورد : « ولله الاسماء الحسنى » خدای را نامهاست ، و آن نامها همه پاک و نیکو و بزرگست ، و بر وفق این مصطفی (ص) گفت : « ان الله تبارك و تعالی تسعة و تسعين اسماً ، مائة غیر واحد ، انه و تریحب الوتر ، من احصاها کلها دخل الجنة » . و روی « من حفظها و من احصاها دخل الجنة » . نامهای خدا همه صفات وی اند ، و فرق اینست میان نام و صفت ، مگر آنکه در اسم دلالت اشارت است ، و در صفت دلالت فائده .

و گفته اند : این آیت دلیل است که اسم و مسمی یکی است نام و نامور ، که میگوید : « لله الاسماء » ، و اگر هر دو یکی نبودی اسماء غیر الله را بودی نه الله را ، و فائده لله باطل شدی ، و این نامها بر بندگان خویش اظهار کرد ، و ایشانرا در آموخت تا بر خوانند او را بدان نامها ، و بدانند او را ، و شناسند ، چنانکه گفت تعالی و تقدس : « فادعوه بها » او را که خوانید بآن نامها خوانید که خود گفت ، و خود را آن نام نهاد . چون خود را جواد نام نهاد ، بگو یا جواد ! مگو یا سخی ! اگر چه بدان معنی است ، که جواد خود را گفت و سخی نگفت . و بناء این بر توقیف است . رحیم میگوی ، رفیق میگوی قوی میگوی ، جلد میگوی ، و علی هذا هر نام وصف و نعت که خود را گفت میگوی ، و بآن در مگذر ، و زیادت و نقصان در آن میار . اینست که میگوید : « فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون

فی اسمائه . «ذر» آنست که گذار، سخن مستهینان است و خوار دارند کان و بی نیازان . هر جای که در قرآن آید بر معنی بی نیازی نمودن است از آن کس، نه پیغام و تهدید باز گرفتن است ازو. میگوید : گذار ایشانرا که کار کثر میدانند، و سخن کثر میگویند در نامهای او ، و آن الحاد آن بود که در نام الله زیادت و نقصان آوردند. لات از الله شکافتند ، و بر بت نهادند ، و عزى از عزیز، و مناة از منان، همنامی الله را ، و آفرینها کردند بر بتان که آن آفرین نامهای الله راست . و گفته اند : الحاد آنست که بتانرا خدایان می خواندند، و الهیت صفت خداست ، و بآن یگانه و یکتاست ، و گفته اند : الحاد آنست که ویرا فرزند و جفت گفتند ، و نامی که نه از نامهای اوست و او را نه سزاست برو نهادند . کتسمیه النصاری ایّاه اباالمسیح .

قراءت حمزه « یلحدون » بفتح یا و حا ، و باقی بضم یا و کسر حا خوانند ، و بمعنی هر دو یکسان است . يقال : لحد وألحد ، اذا حار و مال عن القصد الى الجور ، وعن الحق الى الباطل « سبجزون ما کانوا یعملون » .

« و متّین خلقنا امّّه یهدون بالحقّ و به یعدلون » - قال رسول الله (ص) : «انّها امتی و قد أعطی القوم بین ایدیکم مثلها» یعنی قواہ : «ومن قوم موسی امّّه یهدون بالحقّ» الایة ، و گفته اند : این حق که درین آیت گفت کتاب خداست و فرمان او ، و این امت ایدر (۱) آن فرق ناجیه است از هفتاد و سه فرق از امم محمّد (ص) ، چنانکه در خبر اسب ربیع انس گفت : مصطفی (ص) این آیت بر خواند ، آنکه گفت : «ان من امتی قوماً علی الحقّ حتی نزل عیسی بن مریم»

وقال صلّی الله علیه وسلّم : « لا تزال من امتی امّّه قائمه بأمر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم ، حتی یأتی امر الله عزّ و جلّ » ، و هم ظاهرون علی الناس . قال

عطاء : هم المهاجرون والانصار والتابعون لهم باحسان .

« والَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا » - ای: بالقرآن والرسول ومعجزاته، « سنستدرجهم » ای نأخذهم قليلاً قليلاً حتى بلغوا الغاية، نأخذهم بالعقوبة « من حيث لا يعلمون » انهم يؤخذون . **کلبی** گفت: استدراج آنست که عمل بد برایشان آراید، پندارند نیکی است، وهمی کنند، تا آنکه که شومی آن عمل بایشان رسد و هلاک شوند، وذلك قوله: « افمن زين له سوء عمله فرآه حسناً »، جای دیگر گفت: « وهم يحسبون انهم يحسنون صنعاً »، **ابن عباس** گفت: كلما احدنوا خطيئة جدد لهم نعمة، و أنساهم الاستغفار، هر که گاهی کنند نعمتی برایشان تازه کند و بفرایند، و در آن غرّه شوند، از فعل بد و نایستند و استغفار نکنند، و عذر نخواهند، تا ناگاه عقوبت رسد بایشان، و هلاک شوند. روى عقبة بن عامر عن النبي (ص) قال « اذا رأى الله تعالى يعطى العبد من الدنيا على معاصيه ما يحب فانما هو استدراج »، ثم قرأ - « فاما نسوا ما كانوا بفتحنا عليهم ابواب كل شيء » الآية .

« وأملئ لهم » الاملاء الامهال، اخذ من العلوين، وهما اللبل والنهار، و يقال:

ملاؤا لله ای عمرك الله. قال الشاعر :

بعلوا لجد و الر فعدوا الطير السعيد
عشب حتى تملئ الف نيروز و عيد

« ان کیدی متین » - ای: اخذی قوی شدید همانست که گفت: « ان اخذه الیم شدید ». کید ساز نهانی است و این صفت آدمیان است، و رب العزة اضافت آن باخود کرد، و فرق آنست که: کید آدمی با حیلت است، و کید الله پاک از حیلت، چنانکه غضب آدمی با ضجر است، و غضب الله پاک از ضجر. و منع آدمی از بخل است، و رب العالمین مانع است از بخل پاک، و صر آدمی از عجز است، و رب العزة صبور از عجز پاک، و علی هذا صفات آدمی قرین عیب است، والله را صفات بر کمال است، و نعوت سزا، از عیب پاک،

از شبهت دور، و از نقص منزّه، و از آفات مقدّس، « تعالی عما يقول الظالمون علواً کبیراً ». « و اُمّلی لهم ان کیدی متین » - این در شأن مستهزیان آمد ربّ العزّة ایشان امروز کاری دراز فرا گذاشت، تا در کزاف کاری و تباه کاری بغایت رسیدند، و بعمر دراز به شدند، و کفر و شرک پروردند، و بعاقبت ربّ العزّة ایشانرا ناگاه گرفت، و بیک سب همه را هلاک کرد، و قصّه ایشان در آخر سورة الحجر گفته شود ان شاء الله.

« اولم يتفكروا ما بصاحبهم » - فتاده گفت: آنروز که: این آیت آمد که: « و انذر شیرتک الاقرین »، رسول خدا بر کوه صفا شد، و باواز بلند قوم قوم و قبیله قبیله میخواند که: « یا بنی عبدالمطلب! یا بنی عبدمناف! یا بنی فلان! یا بنی فلان! » بشانرا میخواند، و بعذاب و نقامت الله می ترسانند، و بیم میداد از اول شام تا بامداد. افران گفتند: ان صاحبکم هذا لمجنون. این مرد مگر دیوانه است، که همدش چون یوانگان بانگ میداشت. ربّ العالمین بجواب ایشان این آیت فرسناد: « اولم يتفكروا بصاحبهم » ای ما، محمّد « من جنّه » ای جنون، « ان هو الا نذیر مبین » بخوفهم تلؤل النعمة والعذاب.

ابن عباس گفت مردی آمد به مکه از اردشیر نامه نام وی ضماد، و افسونگر بود، و در مکه این آواز در افتاده که محمد دیوانه گشته است. ضماد برخاست، و بر صطمی شد، گفت: انّی رجل ارقی و اداوی، فان احببت داویتک گفت: من مردی ام فسونگر، رقیها دانم، و دردها را مداوات شناسم، اگر خواهی تا ترا مداوات کنم. رسول خدا این تحمید در گرفت، و برخواند: الحمد لله حمده و نستعنه و نعوکله، و تؤمن به، و نعوذ بالله من شرور افسنا و من سیئات اعمالنا. من یهد الله فلا مضلّ له، و من یضل لا هادی له. و أشهد ان لا اله الا الله و انّ محمّداً عبده و رسوله. ضماد چون شنید از وی بینه آن سخن گشت، گفت: اعد علیّ، فأعاد. پس گفت: و الله لقد سمعت قول الکهنه

والسحرة والشعراء والبلغاء ، فما سمعت مثل هذا الكلام قط ! هات يدك ابايعك ، فبايعه على الاسلام فقال: وعلى قومي ، فقال: وعلى قومك .

وعن الربيع بن انس ، قال: قدم ابو العراف اليماني وكان من اشراف اهل اليمن ، فرأى رسول الله (ص) في حلة حمراء ، وهو يقول : « ايها الناس قولوا لا اله الا الله تفلحوا » ، و اذا خلفه شيخ ، يقول : اياكم و ايتاء ، فانه مجنون كذاب . فسأل ابو العراف عن الشيخ ، فقيل : عمه ابو لهب ، فقال : ما تقول في ابن اخيك ؟ قال : لم نزل نداويه من الجنون . فقال له : تبّاً لك سائر دهرك ، ان كلام المجانين متفاوت ، غير مستقيم ، وما يشبه ابن اخيك المجانين بوجه من الوحوه . فقال له ابو لهب : فما هذا الذي يقول ؟ قال : وحي و رساله وحق وصدق ، اشهد ان لا اله الا الله ، و اُنته عبده ورسوله . ثم اتى النبي بعد ما اظهر دعوته ، و استفحل امره في نماين فارساً من قومه مسلمين .

« اولم يتفكروا » استفهام است بمعنى تفرّيع ، و گفته اند : استفهام است بمعنى تحريض ، يعني : اولم يتفكروا بقلوبهم فيعلموا ما بصاحبهم من جنون ؟ و اكر « اولم يتفكروا » وقف كمي نيكوس ، پس آن « ما » نفی است راستیناف کوئی . « ما بصاحبهم من جنّة ان هو الاذير » منذر من الله ، « مبين » موضح انداره . « مبین » درین آیت مصطفی است . جای دیگر صفت سحر نهاد ، گفت : « قال الكافرون انّ هذا لسحر مبين » . جای دیگر نام خداوند است جلّ جلاله : « و يعلمون ان الله هو الحق المبين » . این دلیل است که همنامی همسانی (۱) واجب نکند ، و ازین نمط در قرآن فراوان است .

« اولم ينظروا في ملكوت السموات والارض » - الملكوت الملك ، و لا يستعمل الا في حق الله عزّ وجلّ ، « وما خلق الله من شيء » ای : و فيما خلق الله من شيء من الاشياء . میگوید : تفکر کنید و دلیل گیرید بآنچه خلق را حردادم از ملکوت آسمان و زمین ، و

در آنچه آفریدم از هر چه آفریدم. یعنی که در هر چه آفرید دلالت روشن است بر وحدانیت و فردانیت الله. «وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ» - ای . ان كانوا يسوفون بالتوبة فعسى ان يكون قد اقترب اجلهم، فالمعنى . اولم ينظروا فيما دلهم الله عز و جل به على توحيده، فكفروا بذلك، ولعلمهم قد قربت اجالهم فيموتون على الكفر، وهو قوله : «فَبَأَىٰ» حديث بعده « ای: بعد القرآن «يؤمنون»؟ «وَأَنْ عَسَىٰ» في محل جرّ، و تقدیره: في ملكوت و فيما خلق الله وفي أن عسى. «وَأَنْ يَكُونَ» اسم عسى، و اسم كان مضمّر فيه يفسره اجلهم، و يحتمل أن يكون اسمه مضمراً، ای يكون الامر والشأن، ای لا تأمنوا انقضاء العمر، و بادروا الى التوبة . ثم بين العلة في اعراضهم عن القرآن و تركهم الايمان . فقال عزّ من قائل :

« من يضل الله » ای: من خذله فسلک غیر الطريق المستقیم، « فلا هادی له، ای لا مرشد له، « و يذرهم » بياقراءة بوعمر و عاصم و حمزه و کسائی است، و از ایشان حمزه و کسائی بجزم راء خوانند، مردوداً علی « من يضل » . باقی بنون و ضم راء خوانند، بر معنی استیناف . « فی طغيانهم يعمهون » - الطغيان الغلو في الكفر و « يعمهون » يتحIRON .

« يسألونك عن الساعة إيان مرسيا » - الساعة هي هنا الساعة التي يموت فيها الخلق، ومعنى مرسيا مثبتها. يقال: رسا الشيء يرسو اذا نبت، فهو راس، و كذلك « جبال راسبات » ای ثائتات، و ارسته اذا ابته، و المعنى: يسألونك عن الساعة متى وقوعها؟ میگوید: از تومی پرسند ای محمد! که قیامت کی خواهد بود؟ و آن قریش بودند که می پرسدند، و بقولی جهودان پرسیدند رب العالمین گفت: قل یا محمد! « انما علمها عند ربی » لا يعلمها غیره . همانست که آنجا گفت: « ان الله عنده علم الساعة »، و مصطفی را گفتند: اخبرني عن الساعة . جواب داد که: « ما المسؤول عنها بأعلم من

السَّائِلُ. « لا يجليها » اي لا يظهرها و لا يقيمها ، ولا يرسبها ، « لوقتها » اي لمعرفة وقتها
« آلهو » جلّت عظمته . « ثقلت في السموات و الارض » يعنى ثقل علم وقتها في السموات
والارض ، فلم بحمله علم عالم غير الله . ميگوید: دانستن هنگام رستاخیز بر اهل آسمان و
زمین گران شد. علم هیچ کس از آفریدگان بدان نرسید ، و هیچ آفریده بر نتاوست آنرا،
نه فرشته مقرب نه پیغامبر مرسل. وقيل : ثقل وقوعها و کبر علی اهل السموات والارض
لما فيها من الالهوال من الحساب والعقاب والقصاص، و قيل : ثقلت في السموات والارض، لانها
سبب خرابهما وفسادهما، من قوله: « اذا السماء انفطرت »، « واذا السماء انشقت » و امثالها.
« لا تأتیکم الا بغتة » - ای: فجأة علی غفلة منکم . قال رسول الله (ص): « ان
الساعة تهيج بالناس ، والرجل يصلح حوضه ، والرجل يسقى ماشيته » ، والرجل يقيم
سلعته في سوقه ، والرجل يخفض ميزانه ويرفعه » . وعن عائشة ، قالت : سمعت رسول الله
(ص) يقول: « لا يذهب الليل والنهار حتى يعبد اللات و العزى » ، فقلت يا رسول الله!
ان كنت لأظنّ حين انزل الله « هو الذي ارسل رسوله بالهدى » الآية ، انّ ذلك تامّ ، قال:
« انه سيكون من ذلك ما شاء الله ، ثمّ يبعث الله ريحاً طيبة ، فتوفى كلّ من كان في قلبه
مثقال حبة من خردل من ايمان فيبقى من لاخير فيه ، فيرجعون الى دين آبائهم ، و لا تقوم
الساعة على احد يقول الله الله ، ولا تقوم الساعة حتّى تكلم السباع الانس ، وحتّى يكلم
الرجل عذبة سوطه وشارك نعله، ويخبره فخذنه بما احدث اهله بعده » .

وجاء اعرابي، فقال: يا رسول الله! متى الساعة؟ قال: « اذا ضيعت الامانة فانتظر
الساعة ». قال: كيف اضاعتها؟ قال: « اذا وسد الامر الى غير اهله فانتظر الساعة ». « يسئلونك
كأنّك حفي عنها » - الحفي العالم بالشئ، المعنى به. تقول: حفي عن الشئ سأل، و حفي
بالشئ عنى به ، و حفي بالشئ حفاوة فرح به . وقوله « عنها » ، فيه قولان : احدهما فيه
تقديم وتأخير، تقديره : يسئلونك عنها كأنّك حفي اي عالم، والثاني واقع موقعه بمعنى

الباء، ای کانتک حقی بها، ای عالم بها. وقیل: «کانتک حقی»، ای فرح بسؤالهم، وقیل: معناه کانتک تحفیت ای اکثر و استقصیت السؤال عنها، فوقت علی میقاتها. «قل انما علمها عندالله ولكن اكثر الناس لا يعلمون»، کرر لأن المراد بالاول علم وقتها، وبالثانی علم کونها.

«قل لا املك لنفسی» - کلمبی گفت: اهل مکه گفتند که: یا محمد! الا خبرک ربک بالسعر الرخیص قبل ان یغلو فتشتری وتریح؟ وبالارض التي تريد ان تجذب فترحل عنها الى ما قد اخصب؟ فانزل الله هذه الاية. معنی آیت آنست که من بر خود پادشاه نهام، و نتوانم هیچ چیز، نه جاب منفعت نه دفع مضرت از خود، مگر آنکه الله خواهد که توانم؛ یعنی آن توانم که الله توانائی آن درمن آفریند. این تبرؤ است از حول و قوّة و ملک و حکم. گفته اند که: این نفع و ضرر هدایت و ضلالت است. میگوید: لا املك هدی و لا ضلالة.

«ولو كنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر» - کافران گفتند: چرا خداوند تو ای محمد! ترا خبر نکند در روز فراخی نعمت از روز قحط و شدت؟ تا تو ذخیره نهی، و کار روز قحط و شدت بسازی؟ بجواب ایشان گفت: «لو كنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر»، یعنی المال، و هیئات لسنة القحط ما یکفیها، «وما مستنی السوء»، ای: وما اصابنی الضر و الفقر. گفت: اگر من غیب دانستمی، در روز فراخی من کفایت بدست آوردمی تا در روز تنگی و قحط بدی بمن نرسیدی. و گفته اند: «غیب» ایدر (۱) مرک است، و «خیر» عمل صالح یعنی: لو كنت اعلم متى اموت لاستکثرت من العمل الصالح، «وما مستنی السوء» ای اجتنبت ما یکون من الشر، و اتقیته، و گفته اند: غیب علم رستاخیز است، و معنی آنست که اگر من آن غیب که از من می پرسید دانستمی «لاستکثرت من الخیر»، ای لا اخرج تکم

عقاسلت ، « و ما مستنى السوء » ای لم يلحقنى تكذيب . « ان انا الا نذير ، للكافرين
« وبشير لقوم يؤمنون » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها » - خدای را جلّ جلاله نامها
است ، و آن نامها اورا صفات است ، مان نامها نامور و ستوده و شناخته ، نامهای پر آفرین ،
و بردلها شیرین ، نظم پاک و گفت پاک از خداوند پاک . نظم بسزا و گفت زیبا از خداوند
یکنا آئین زبان و چراغ جان و ثناء جاودان . خود میگوید جلّ جلاله و عزّ کبریاؤه :
نوری هدای ، ولا اله الا الله کلمتی ، و انا هو . بنده که راه یافت بنور من یافت ، پی که برد
بچراغ من برد ، چراغ سنت ، چراغ معرفت ، چراغ محبت چراغ سنت دردش افروختیم ،
چراغ معرفت در سرش افروختیم ، چراغ محبت در جانش افروختیم . ای شادباد بنده ای
که میان این سه چراغ روان است ! عزیز تر از و کیست که نور اعظم دردش تابان است ؟
و دیده وری دوس دل اورا عیان است ؟ آنکه گفت جلّ جلاله : لا اله الا الله گفت من است
وصفت من است ، والله نام من است ، و من آن نامم که هستم ، که نامم دیسان و مهربان ، و
خدای همگان ، دارنده جهان ، و نوبت ساز جهانیان

پیر طریقت کلمه ای چند گفته لائق این موضع ، گفت : ای سزاوار منای خویش !
ای شکر کننده عطاء خویش ! ای شیرین نماینده بلاء خویش ! رهی بذات خود از ثناء تو
عاجز ، و بعقل خود از شناخت منت تو عاجز ، و بتوان خود از سزای تو عاجز ، کریم ! اگر فنار
آن دردم که تو دوی آنی . بنده آن مأم که تو سزای آنی من در توجه دامن تودانی ! تو آنی
که خود گفتی ، و حنانکه خود گفتی آنی . همانست که مصطفی (ص) گفت : « لا احصى
ثناء عليك انت كما انيت على نفسك » .

« وذرّوا الذین يلحدون فی اسمائهم » - الحاد در نامهای الله از راه راستی و صواب

بر کشتن است ، و این بر دو وجه است: یا زیارت آرد در آن یا نقصان . نامی وصفی که الله خود را نکفت بگوید، یا آنچه خود را کف نکوید . آن تمثیل است و این تعطیل . اهل التّمثیل زادوا فألحدوا ، و اهل التعطیل نقصوا فألحدوا .

شیخ الاسلام انصاری گفت قدس الله روحه: آنچه الله از خود نشان داد آنست، وصف وی چنان است . الله از خود بر بیان است ، و مصطفی از ویر عیان است ، خود را میگوید: « فستل به خبيراً ، » و مصطفی را میگوید: « و ما ينطق عن الهوى . » . الله را صفت ابدات کردن شاید بخویشتن، و نه تنزیه کردن بخویشتن . گوش فرا کتاب و سنت دار، آنچه گوید تو بگوی که آنست . الله گفت که صفت هست، و نام هست، تو آن میگوی که هست ، آنچه نکفت که نیست تو مگوی که نیست . الله نکفت که من چونم، اگر بگفتی که چونم ما بگفتیم . الله گفت که هستم چونی بنگفت ، تو هست میگوی چونی مگوی . هر که را دو آیت از قرآن معلوم گشت از تشبیه برست: « افمن يخلق كمن لا يخلق » ؟ « ليس كمتله شيء وهو السميع البصير » . ابدات اسم نه تشبیه است، و تقدیس در نفی مذهب ابلیس است، او که می تشبیه کند از حظیره اسلام بیرون است، و او که صفت زد میکند زندیق است .

و بدان که خالق را جلّ جلاله نامها است و مخلوق را نامها . هر چه نامهای مخلوق است آن مصنوع است عازبتی و ساخته و مجازی ، و آنچه نامهای خالق است همه قدیم اند و ازلی، و بسزای او و حقیقی هیچ نام از نامهای او محدث نیست . وومی گفتند: مخلوق باید تا خالق بود ، مرزوق باید تا رازق بود . و نه حنان است که ایشان گفتند، که هیچ حدب را نام الله راه نیست ، که هیچ مخلوق نبود و خداوند ما خالق بود . هیچ مرزوق نبود و خداوند ما رازق بود . الله را نود و نه نام است که بآن نامها نامور است، و نه به وسومات مستقی است ، که خود متسمی است بازل . در آسمان و زمین اوست ، که چنانکه در اول

آخر است در آخر اول است، نه اوهام را مدرك، نه افهام را علل . هو مَعْلُ الاشياء ولا يعتل . در چرا افکننده هر چیز، و خود در چرا ناید . پس هر که در چرا و چون شد از طرق سنت بیرون شد، از آنکه رب العزة نه متحائل است درظنون، نه محاط در افهام، نه متقسم در عقول، نه مدرك در اوهام. شناخته است اما بصف و نام. همه ازو بر نشانند و بر پیغام. بنور معرفت و کتاب و سنت و الهام.

« و مقن خلقنا امّة يهدون بالحق » - صفت و نعت دوستان است، « و الذين كذبوا بآياتنا سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » حاصل کار یگانگان است. ایشان نواختگان فضل اند، و ایمان رانندگان عدل. ضامن ایشان خداست، مصطفی پیشوا، و الله رهنمای است. ضامن اینان رای اس، و ابلس پیشوا، و دوزخ سرای مذهب ایشان « و ما ينطق عن الهوى »، و مذهب اینان « ما اريكم الا ما ارى ». ایشانرا میگوید: « يهدون بالحق » و به يعدلون، و اینان را میگوید: « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » بنگر تا چند فرق اس میان این دو فریق؟ « فریقاً هدى و فریقاً حقّ عليهم الضلالة »

« اولم يتفكروا ما بصاحبهم من جنة » - چرا دیده فکر ت باز نکنند، و اندیشه عقل بر نگمارند در کار محمد (ص)، و تأمل نکنند در معجزات و دلائل نبوت و در شاهد خلق و کمال خاق او، تا بدانند که وی دیوانه نیست و کاهن نیست و شاعر نیست. فرمان آمد که یا محمد! تو خاموش باش، و ایشانرا جواب مده که منزلت تو بنزدیک ما برتر از آن است که ترا بخود باز گذاریم، یا فرو گذاریم. ما خود ایشانرا جواب دهیم، و ترا نیابت داریم: « ما انت بنعمة ربك بمجنون »، « ما هو قول شاعر قليلا ما تؤمنون ولا قول كاهن »، « و ما علمناه الشعر و ما ينبغى له »، « ماضل صاحبكم و ما عوى ». و ما ينطق عن الهوى، « و ما انت بنعمة ربك بكاهن و لا مجنون ». ترا چه زیان ای محمد! که بوجهل و بولهب و عتبه و شیبه گویند تو دواندای من که ملک ترا می بسندم و می گویم. « ما انت بنعمة

ربّك بمجنون». دوست دوست پسند باید نه شهر پسند. ای محمد! تودیوانه نه ای، توزین عالمی، سید ولد آدمی، رسول کونین و صاحب قاب قوسین. اسلام را صفائی، شریعت را بقائی، رسول خدائی. این عزّ ترا بس که ما آن تو. تو آن مائی، اسلام راه هنست، تودلال آن راهی. امت تو سپاه در گاه من اند، توسالار آن سپاهی. جمله خلائق جهان لشکر اند، تو آن لشکر را شهنشاهی. در نام و نسب محمد بن عبد الله ای. در عزّ و مرتبت محمد رسول الله ای بآن منگر که دشمن ترا ساحر گوید و دیوانه، بآن منگر که من میگویم: «وسراجاً منبراً»، «بشیراً و نذیراً»، «و کفی برک هادياً ونصيراً»، «و ينصرک الله نصراً عزيزاً»، «ان فضله کان عليك کبيراً».

«اولم ينظروا فی ملکوت السموات والارض» - اطلع الله سبحانه اقدار الايات، وأما عن ضياءها سحاب الشبهات، فمن استضاء بها ترقى الى شهود التقدير، و من لم يعرج فی اوطان النقص انزلته مواكب السير بساحات التحقيق.

۱۹- النوبة الاولى

قوله تعالى: «هو الذي خلقكم من نفس واحدة» الله او اسب که بیافرید شما را از یک تن «وجعل منها زوجها» و آن يك تن را جفت آفرید هم از وی «ليسكن اليها» آنرا تا آرام گیرد با او «فلما تغشيا» حون بآن زن رسید آدم «حملت حملاً خفياً» بر گرفت آن زن باری سبك «فمرت به» برفت آن زن با آن آب [بر دوام و سبکبار] «فلما اثلثت» چون آن زن [بآن بار که در شکم داشت] کران شد «دعوا الله ربهما» [آدم و حوا] خواندند خداوند خویش را و گفتند: «لئن آتيتنا صالحاً، اكرما را فرزندی دهی راست [همجون ما] «لنكونن من الشاكرين» (۱۸۹)،

ناچار از سپاسداران باشیم

« فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا » چون الله ایشانرا آن فرزند بداد پاك صورت راست اندام « جَعَلَالَهُ شَرَكَاء » ويرا انبازنهادند « فِيمَا آتَاهُمَا » در آن فرزند که الله ایشانرا داده بود « فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ » (۱۹۰) ، خدای برتر و پاك تر از آن است که آن انباز که ایشان میگویند در وی رسد .

« اِشْرَكُونَ » انبازان میگیرند با خدای « مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا » آنکه هیچ چیز نیافریند « وَهُمْ يَخْلُقُونَ » (۱۹۱) ، و آن انبازان خود آفریدگان اند .

« وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا » و آن پرستیدگان ایشان نتوانند که ایشانرا [روزی دهند و] یاری کنند « وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ » (۱۹۲) ، و ننوانند که خویشانرا یاری دهند .

« وَ ان تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى » و اگر این انبازگیران را با راه راست خوانید « لَا يَتَّبِعُواكُمْ » از پی شما نیایند « سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ » یکسان است بر شما « ادْعُوا تَمْوَهُمْ » که خوانید ایشانرا « اِنَّهُمْ صَاغِتُونَ » (۱۹۳) ، یا خاموش باشید .

« اِنَّ الَّذِي تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ » اینان که میخوانید فرود از الله بخدائی « عِبَادِ امثالكم » همه رهیگان اند چون شما « فَادْعُوهُمْ » خوانید ایشانرا « فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ » تا پاسخ کنند شما را « اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » (۱۹۴) ، اگر می راست گوئید [که ایشان خدا اند و خدائی را سزا اند] .

« اَللّهُمَّ ارْجُلِ » ایشانرا پایها هست « يَمْشُونَ بِهَا » که روند بآن؟ « اَللّهُمَّ اَيْدِ » یا ایشانرا دستها هست « يَبْطِشُونَ بِهَا » که دست زنند بآن؟ « اَللّهُمَّ اَعْيُنِ » یا ایشانرا چشمها است « يَبْصُرُونَ بِهَا » که بینند بآن؟ « اَللّهُمَّ اُذُنِ » یا ایشانرا گوشها است « يَسْمَعُونَ بِهَا » که شنوند بآن؟ « قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ » بگو این انباز گرفتگان خویش را خوانید « ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنْظَرُونَ » (۱۹۵) ، آنکه با من کوشید و مرا درنگ ندهید

« **انّ ولىّ الله** » خدای من الله است « **الذى نزل الكتاب** » او که فرو فرستاد نامه « **وهو يتولى الصالحين** » (۱۹۶) « و اوست کارپذیر و کارساز نیکان. »
 « **والذين تدعون من دونه** » و ایشان که خدای میخوانید فرود ازو « **لا يستطيعون نصرکم** » نتوانند یاری دادن شما و نه روزی دادن شما « **و لا انفسهم ينصرون** » (۱۹۷) « و نتوانند که تنهای خویش را یاری دهند. »
 « **وان تدعوهم الى الهدى** » و اگر شما که گرویدگان اید ایشانرا که مشرکانند با راه خوانید « **لا يسمعوا** » نشنوند « **و قريهم ينظرون اليك** » و ایشانرا بینی می نگرند در تو « **و هم لا يبصرون** » (۱۹۸) « و بنمی بینند. »

النوبة الثانية

قوله تعالى : « **هو الذى خلقكم من نفس واحدة** » - یعنی آدم (ع) ، « **و جعل** » ای خلق « **منها** » ای من تلك النفس « **زوجها** » حواء ، « **ليسكن اليها** » لیستأنس بها . رب العالمین جلّ جلاله و تقدّست اسماءه آدم را که آفرید از کل آفرید ، چنانکه گفت تعالی و تقدس : « **اننى خالق بشراً من طين** » حای دیگر گفت : « **اننى خالق بشراً من صلصال من حماء مسنون** » ، و خبر درست است که روز آدینه آفرید بعد از نماز دیگر
 قال ابن عباس : خلق الله آدم من بعد العصر يوم الجمعة ، وحلقه من اديم الارض ، فسجدوا له ، ثم عهد اليه ، فنسى ، فسقى الانسان ، فوالله ان غابت الشمس حنى خرج منها . پس آدم در بهشت از تنهایی مستوحش شد ، ربّ العزّة خواست که مونسى هم از شکل او و هم از جنس او پدید آرد تا با وی آرام گیرد . حوا را بیافرید از استخوان پهلوى وی ، و ذلك فى قوله (ص) : « **لما خلق الله آدم انتزع ضلعاً من اضلاعه فخلق منه حواء** » .

گفته اند : حکمت در آنکه از استخوان آفرید نه از گوشت ، نه آنست که تا

فرمان دار بود وزیر دست ، و از پهلوی آفرید تا پوشیده و نهفته و در ستر بود ، و از استخوان کز آفرید تا دروی طمع راستی نکنی . قال رسول الله (ص) : « ان المرأة خلقت من ضلع لن تستقيم لك على طريقة ، فان ذهبت تقيمها كسرتها ، و ان استمعت بها استمعت و فيها عوج » .

« فلما تغشيتها » واقعها و جامعها . چون آدم بحوا رسید چنانکه مرد بزن رسد ، « حملت حملاً خفيفاً » یعنی النطفة ، و كانت خفيفة عليها ، برداشت حوا باری سبك یعنی نطفه ، « فمرت به » ای استمرت بذلك الحمل الخفيف ، قامت و قعدت و لم يشقلها ، ولم تكثرت بحمله . آن زن بآن حمل گرانبار نشد ، و از خاست و نشست و آمد شد باز نماند . قتاده گفت : « فمرت به » ای استبان حملها . آن حمل در وی پیدا شد و ظاهر گشت ، « فلما انقلت » ای صارت ذات ثقل بحملها ، كما يقال : انمر ، اذا صار ذا نمر . چون آن کودک نزرگ شد در شکم وی ، و فرا جنبش آمد ، « دعوا لله ربهما » یعنی آدم و حوا ، « لئن آتيتنا » یا ربنا ! « صالحاً » ای ولداً سوياً يشبه ابويه . حصن گفت : « صالحاً » یعنی غلاماً ذكراً ، « لنكونن من الشاكرين » لك على نعمتك ، و این دعا از آن گفتند که می ترسیدند که اگر آن فرزند نه بر صورت ایشان باشد و نه مردم بود . و این ترس ایشان از آنجا افتاده بود که ابلیس بر صورت مردی پیش حوا رفته بود و گفته : ما يدريك في بطنك لعله كلب او خنزير او بقرة او حمار ؟ و ما يدريك من اين يخرج من اذنك ام من عينك ام من فيك ام ينشق بطنك فيقتلك ؟ گفت : چه دانی تو که در شکم تو چیست ؟ سگی یا خوکی یا بهیمه ای از بهائم ؟ و چه دانی که در کجا بدر آید ؟ از گوش یا از چشم یا از دهان ؟ یا باشد که شکم تو از بیرون آمدن وی شکافته شود و تو کشته شوی پس حوا از آن حال بترسد ، ابلیس گفت : اطيعيني و سقي ولدك عبد الحارث تلدي شبيهكما مثلكما . و ابلیس را در میان فریشتگان نام حارث « رده » ، و حوا ویرا شناخت که ابلیس است پس حوا

با آدم گفت که : مردی آمد و مرا چنین گفت آدم گفت : لعله صاحبنا الذی قد علمت . مگر آن مرد است که می دانی یعنی ابلیس ، که یکبار ما را فریفته کرد . **مصطفی (ص)** گفت : « خدعهما مرتین ، خدعهما فی الجنة و خدعهما فی الارض » پس ابلیس پیایی بایشان می آمد ، و می فریفت ایشانرا ، تا آنکه که فرزند را **عبدالحارث** نام کردند ، و این قصه بقول **سعید جبیر** در زمین رفته است نه در بهشت ، که ابلیس پس از آنکه او را از بهشت بیرون کردند و او را بهشت نشد .

ابن عباس گفت : کانت حواء تلد لادم فیسمیه عبیدالله و عبدالله و عبدالرحمن ، فیصیبهم الموت ، فأتاهما ابلیس ، وقال : ان سر کما ان یعیش لکما ولد فسمیاه عبدالحارث ، فولدت ابناً فسمیاه عبدالحارث ، وقال آدم : لعله لا یضر التسمیه ، ویبقی لنا ولد ، نأمن به فی حیاتنا و یخلفنا بعد مماتنا ، و قيل سَمِیاه عبدالحارث ، لا لان الحارث ربهما لکن قصدا الی انه سبب سلامة الولد ، فسمیاه به کما یسمی رب المنزل نفسه عبد ضیفه علی جهة الخضوع له ، لا علی ان الضیف ربه . قال حاتم :

و انّی لعبد الضیف مادام ثاوياً و ما فی الا تبک من شیمة العبد

و هذا معنی قوله : « جعلاً له شرکاء فیما آتاها » و هو شرک فی التسمیه لا فی

العبادة ، و شرک فعل لا شرک دین .

و گفته اند که : ابلیس بحوا آمد در آن حمل اوّل که داشت ، و گفت : ایا الذی اخرجتکما من الجنة ، فاقبلا منّی و الا قتلت ما فی بطنک . من آنم که شما را از بهشت بیرون کردم اگر سخن من نپذیرید آنچه در شکم داری مکشم . آنکه گفت : لئن ولدت بشراً سوياً ولم تلدی بهیمة لتسمیانه باسمی . اگر آنچه در شکم داری فرزندی بود راست اندام همچون شما ، و نه بهیمة باشد ، او را بنام من بازخواند . گفت : نام تو چیست ؟ گفت **عبدالحارث** . حوا از بسم آنکه شیطان را بروی و بر فرزند وی دست بود

و اورا هلاك كند ، نام وی عبدالحارث نهاد ، اینست شرك ایشان كه ربّ العزّة گفت :
 « جعلاً له شركاً فيما آتاهما » - بر قراءۀ نافع و بوبكر ، يقال شركت
 الرجل اشركه شركاً . باقى قرآء « جعلاً له شركاء » خوانند بجمع ، و این جمع بموضع
 وحدان نهاده ، و آن ابليس است . همچنانكه گفت : « اتخذ من دونه الهة » يعنى الهاء ؟
 ومنه قول الشعاعر :

اربّ يبول الثعلبان برأسه لقد ذلّ من بالتعليه الثعالب!

يعنى الثعلب . قال ابو على النحوى : يجوز أن يكون سُمّته حواء وحدها
 عبدالحارث بغير اذن آدم ، بتقدير جعل احدهما له شركاً فيما آتاهما ، فحذف المضاف ،
 و أقام المضاف اله مقامه كما حذف من قوله : « يخرج منهما اللؤلؤ » والمعنى من احدهما ،
 لأنّ اللؤلؤ يخرج من الماء الملح ، فعلى هذا التفسير تمّ الكلام عند قوله : « فيما آتاهما » ،
 ثمّ قال : « فتعالى الله عما يشركون » اخباراً عن مشركى مكّة ، وهو على الانفصال من الاول ،
 تقديره : فتعالى الله عما يشرك المشركون من اهل مكّة ، ويحتمل فى قوله : « جعلاً له
 شركاء » أنّ الهاء تعود الى الولد على تقدير جعلاً للولد الصالح الذى آتاهما شركاً ، اى
 حظّاً ونصيباً فيما آتاهما الله من الرزق فى الدنيا ، وكنا قبله يا كالان ويشربان وحدهما ،
 ثمّ استأنف ، فقال : « فتعالى الله عما يشركون » يعنى الكفار . ومن قرأ شركاء ، فالمعنى
 صاراً له اى معه شركاء فيما آتاهما ، وهذا قول حسن ، لأنّه تنزبه لادم وحواء عن الشرك
 و تناء عليهما ، والله اعلم .

« ايشركون مالا يخلق شيئاً » - يعنى ايعبدون مالا يقدر ان يخلق شيئاً « وهم
 يخلقون » يعنى الاصنام . وانما جمع جمع السلامة لأنّ فيما يعبد ، الشياطين والملائكة
 والمسيح . ومحمّل است كه : « وهم يخلقون » ضمير عابدان نهده ضمير اصنام ، ومعنى
 آنست كه مشركان بتانرا عبادت ميكنند كه قدرت آفرينش ندارند ، چرا نه الله را پرستند

که قدرت آفرینش دارد ، و ایشان همه آفریده او اند ؛ « و لا يستطيعون لهم نصراً ولا انفسهم ينصرون » هذه صفة الاصنام . آنکه خطاب با مؤمنان برد :

« و ان تدعوهم » یعنی و ان تدعوا المشرکین ، « الى الهدى لا يتبعوكم » لأنّ فی علم الله أنّهم لا يؤمنون . « سواء علیکم ادعوتموهم ام اقم صامتون » همچنان است که آنجا گفت : « سواء علیهم » انذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون ، « و اگر خواهی » و ان تدعوهم » خطاب با مشرکان بر ، و هادیم با معبودان ایشان و معنی آنست که اگر این خدای خواندگان خویش را خوانید با راه از پی شما بنمایند ، از بهر آنکه ایشانرا نه دانش است و نه دریافت ، لا تعقل ولا تفهم . آنکه گفت : « سواء علیکم ادعوتموهم » یکسان است بر شما که پرستکاران ایشانند که ایشانرا خوانید یا خاموشان باشید .

« ان الذین تدعون من دون الله » - ای الاصنام « عباد » ای مخلوقه مملوکه مقدرة مسخرة . « امثالکم » ای اشباهکم فی کونها مخلوقه لله وقال الازهری : ای انها تعبد الله كما تعبد ، و تلك العبادة منها لا يعلمها الا الله ، دلیله « و ان من شيء الا يسبح بحمده » ، « الم تر ان الله يسجد له » الایذ ، و نظائر ها . « فادعوهم » امر انکار « فليستجيبوا لکم » ای فليجيبوا ، امر تعجیز ، « ان كنتم صادقين » أنها الهة . ثم یبین أنّ من عدم الصفات لا يستحق الالهية ، فقال :

« اللهم ارجل یمشون بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین یمشرون بها ام لهم آذان یسمعون بها » - این آیت حجّتی روشن است بر اهل بدعت در اثبات صفات حق جلّ جلاله ، که بتانرا نایافت این صفات عیب شمرد ، همچنانکه کوساله بنی اسرائیل را بنا گویائی عیب کرد ، گفت : « الم یروا أنّه لا یكلّمهم » ؟ و ابراهیم خلیل (ع) بدر خود را گفت : « لم تعبد ما لا یسمع و لا یمشرون » ، و قوم خود را گفت : « فسلوهم ان كانوا ینطقون » ، « هل یسمعونکم از تدعون او ینفعونکم او یضرّون » ؟ چون طواغیت را بنایافت

این صفات عیب کرد و گفت : سزای خدائی نه‌اند که این صفات ندارند، بدانستیم که این صفات خدای را عزّوجلّ بر کمال‌اند، و او را سزا اند، و دروی حقائق اند تا مخلوق و نا مفعول، از شبه و مثل منزّه، و از عیب و عار مقدّس، و از حدوث و منقّص متعالی. فرغون و نمرود دعوی خدائی کردند، و باین صفات موصوف بودند، اما همنامی بود همسانی نه، که ایشان مخلوق بودند، و صفات ایشان مخلوق. و مجعول و مصنوع، قرین عیب و عار، و محتاج خورد و خواب، تا بوده‌ای دی، بیچاره‌ای امروز، و نایافته‌ای فردا. این صفات بدان صفات چه ماند! کرده با کرد کار کی برابر بود! اینست که ربّ العزّة گفت: «افمن یخلق کمن لا یخلق»؟ «لیس کمثله شیء» و هو السّميع البصیر. ثمّ قال تعالی: «قل ادعوا شرکاءکم» - قل یا محمد! ایّها المشرکون! «ادعوا شرکاءکم». و اضاف الیهם لأنّهم یزعمون أنّها شرکاء الله. «نم کیدون» ای بالغوا انتم و شرکاءکم فی مکروهی سرّاً و جهرّاً، «فلا تنظرون» لا تؤخّروا عنّی ما تقدرون علیه من المکروه. «انّ ولیّی الله» - اصله «ولیّ» علی فعیل، کقوله: «الله ولیّ الذّین آمنوا». فدخلته یاء الاضافة کما دخلت فی قوله: «انت ولیّ فی الدّنیاء والاخرة»، ثمّ فتحت یاء الاضافة لما لقیها الف الوصل، کما فتحت فی قوله: «ربّی الله» فاذا وقفت علیها قلت ولیّی بسکون یاء الاضافة کما تقول ربّی «انّ ولیّی الله» ای انّ الذّی یتولّی حفظی و نصرتی الله الذّی أیدّ لی بانزال الکتاب علیّ، و هو یتولّی نصرة الصّالحین و یحفظ المؤمنین الذّین لا یشرکون.

«والذّین تدعون من دونه لا یستطیعون نصرکم ولا انفسهم ینصرون»، «وان تدعوهم» یعنی الاصنام «الی الهدی لا یسمعوا و ترهبهم ینظرون الیک» یقابلونک، من قولهم: داری تنظر الی دارک، ای تقابلها، و قیل تراهم كأنّهم ینظرون الیک، و تحسبهم یرونک، «و هم لا یمصرون»، هذا کقوله: «وترى النّاس سکاری» یعنی كأنّهم سکاری و

تَحْسِبُهُمْ سَكَرًا ، وَ قِيلَ فَاتَّحِدْ أَعْيُنَهَا فَعَلَّ النَّظَرَ . « وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ » ، لِأَنَّهَا لَا حَيَاةَ لَهَا ، وَ إِنَّمَا أَخْبَرَ عَنِ الْأَصْنَامِ بِالْهَاءِ وَالْمِيمِ لِأَنَّهَا مَصْنُوعَةٌ عَلَى صُورَةِ بَنِي آدَمَ ، مُخْبِرَةٌ عَنْهَا بِأَفْعَالِهِمْ .
وَقِيلَ : تَرَاهُمْ يَعْنِي الْكَفَّارَ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ بِأَعْيُنِهِمْ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ، لِأَنَّهُمْ لَا يَشْرَوْنَ بَنِيؤُوكَ ،
مِنْ قَوْلِهِ : « وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ » - بزرگ است و بزرگوار ،
خداوند مهربان ، نیکونام ، رهی دار ، آفریننده جهانیان ، و دارنده همگان . پاك
و بی عیب در نام و نشان . پاك از زاده و خود ترائیده ، پاك از انباز و یاری دهنده ،
پاك از جفت و هم مانده . خلق که آفرید ، جفت آفریدقرین یکدیگر ، نرینه و مادینه هر دو
درهم ساخته ، و شکل در شکل بسته ، و جنس با جنس آرمیده ، چنانکه گفت : « وَ جَعَلَ
مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا » . خداس که یکتاست ، و در صفات بی همتاست ، و از
عیبها جداست . آفریننده و دارنده و پروراننده . چون خواهد که در آفرینش قدرت
نماید ، از يك قطره آب مهین صد هزار لطائف و عجائب بیرون آرد . اول خاکی ، آنکه
آبی ، آنکه علقه ای ، پس مضغی ، پس استخوانی و پوستی ، پس جانوری . چون چهار ماهه
شود زنده شود در آن قرارمکین « فِی ظُلُمَاتٍ ثَلَاثَ » درین شخص سه حوض آفریده یکی
دماغ ، یکی جگر ، یکی دل . از دماغ جویهای اعصاب بر همه تن کشاده ، تا قدرت حس
و حرکت در وی میرود . از جگر رگها آرمیده ، بر همه تن کشاده ، تا غذا در وی میرود .
از دل رگها جهنده ، بر همه تن کشاده ، تا روح در وی میرود . دماغ بر سه طبقه آفریده : در
اول فهم نهاده ، در دوم عقل نهاده ، در سوم حفظ . چشم بر هفت طبقه آفریده . روشنائی و
بینائی در آن نهاده . عجب ترازین حدقه است بر اندازه عدس دانه ای ، و آنکه صورت آسمان

زمین بدین فراخی دروی پیدا گشته . طرفه تر پیشانی که سخت آفرید باصلابت ، تاموی نرو یاند که آنکه جمال ببرد . پوست ابرو میانه آفرید تاموی بر آید اندکی ، و دراز نگردد . گوش بیافرید ، آبی تلخ دروی نهاده ، تا هیچ حیوان بوی فرو نشود ، و دروی پیچ و تحریف بسیار آفریده ، تا اگر خفته باشی وحشرات زمین قصد آن کند راه بروی دراز شود ، تا تو آگاه شوی . زبان در محل لعاب نهاد تا روان باشد ، و از سخن گفتن بازمانی . چشمه آب خوش از زیر زبان روان کرد ، تا بادرار آب میدهد ، و طعام بوی تر میشود ، و اگر نه طعام بحلق فرو نشود . بر سر حلقوم حجابی آفرید تا چون طعام فروبری ، سر حلقوم بسته شود ، تا طعام بمجری نفس فرو نشود . جگر بیافرید تا طعامهای رنگارنگ را همه يك صفت گرداند برنگ خون ، تا غذای هفت اندام شود .

با کست و بی عیب خداوندی که از يك قطره آب مهین این همه صنع پیدا کرد ، و چندین عجائب و بدائع قدرت بنمود ، چون اندیشه کنی بگوی : « فتبارك الله احسن الخالقين » ، زهی (۱) نیکوکار زیبا نگار آفرید کار ات نکاشت و دل نکاشت . چون تن نکاشت خود را ستود ، گفت : « فتبارك الله احسن الخالقين » . چون دل نکاشت ترا ستود ، گفت : « اولئك هم الراشدون » . در علم ازلی و قضاء ابدی و ربه قلم است که رویهائی بخواهد گردانید ، چون ننکاشتن روی رسید گفت : ننکونگارید ، نگار گریستود نه نگار ، که اگر نگار ستودی نه روا بودی که بزودى ، که کریم ستوده خویش محو نکند ، برداشته خویش رد نکند . چون بدل رسد نگار ستود نه نگار گر ، تابدانی که نگار دل را هرگز نخواهد زدود .

« ولا يستطيعون لهم نصراً ولا انفسهم ينصرون » - يك قول مراد باین مشرکان اند که پرستنده اصنام بودند . جای دیگر گفت : « و كانوا لا يستطيعون سمعاً » ، « ما كانوا



یستطیعون السَّمْعُ، حجت است بر اهل قدر که بنده را استطاعت نهند، و قدرت بر مَشِیت
 فعل پیش از فعل، و ازین آیت بی خبر اند و بی نصیب که ملک میگوید جلّ جلاله: نه
 استطاعت دارند و نه قدرت، نه خود را بکار آیند نه دیگران را. نه جلب منفعت توانند نه
 دفع مضرت، مگر آنچه الله خواهد که توانند. که خواست الله است، و توان توان
 او. بنده بخود هیچ نتواند، همه بتقدیر الله است. نیکی و بدی، سود و زیان، عطا و منع،
 غنا و فقر همه بتقدیر و خواست الله است. خیر بتقدیر او و رضاء او، شر بتقدیر او، نه رضاء
 او. در عالم چیست مگر بخواست او؟ موی نه چنبد بر تن هیچ کس مگر بمشیت او. خطرات
 ناید در دل هیچ خلق مگر بعلم او. آدمی از خاک آفریده او، و اسیر در قبضه او. هیچ چیز
 بروی نرود مگر بحکم او و بمشیت او. هر چه خواهد کند بر بنده او. اگر سوزد یا نوازد
 خواند یا راند، او را رسد، و کس را نیست اعتراض بر او: «لَا یَسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ
 یَسْئَلُونَ». چنانکه در بدایت آفرینش خلق بمشیت وی بود، و در حکم وی، امروز حکم
 بمشیت و اختیار هم او را است: «مَا كَانَ لَهُمُ الْخِیرَةُ» خلق که باشند که ایشانرا حکم و
 اختیار بود؟! جبلت حدیان و اختیار انسان چه مرغ (۱) حضرت عزّت است؟! «سبحانه و
 تعالی عما یشر کون» پا کست و متعالی از آنک دیگرى را باوى حکم و اختیار بود،
 که خدائی شرکت نپذیرد.

«و تریهم ینظرون الیک و هم لا یمصرون»- آن زخم خوردگان عدل ازل، و نا
 بایستگان حضرت عزّت از مصطفی (ص) انسانیت دیدند، نبوت ندیدند. آدمیت دیدند
 عبودیت ندیدند. لاجرم میگفتند: «انّ هذا لساحر مبین»، «اثنّا لتار کوا آلہتنا
 لشاعر مجنون»؟ آن دیده‌های شوخ ایشان بر مص کفر آلوده بود، و سزای دیدن جمال
 نبوت نبود، از آن ندیدند. موسی علیه السلام از خضر ندکی دید آدمیت ندید،
 لاجرم میان بخدمت درست، و بر درگاه شاگردی و مریدی وی مجاور گشت. دیری

بیاید تا تواز خلق و آدمی بیرون از تن ظاهر چیزی بینی . تولیلی می بینی معشوقی نمی بینی . **مجنون** میدانی عاشقی نمیدانی . لاجرم از کوی حقائق وراء مردان دور افتادی ای هفتاد سال در منزل خاک بمانده ! و هرگز قدم در ولایت عشق ننهاده ! پای بند صورت گشته ، و هرگز عالم صفت ندیده :

تا تو مرد صورتی از خود نبینی راستی
مرد معنی باش و گام از هفت کردون در گذار .

۲۰- النوبة الاولى

قوله تعالى : « خذ العفو » آسان فرا گیر کار مردمان « و أمر بالعرف » و بنیکوکاری فرمای ایشانرا [و برد ماری کن] « و أعرض عن الجاهلین (۱۹۸) » و روی گردان و فرو گذار نادانان [و سفیهان ایشان]
« و أما ينزغنك من الشيطان » و هر که که سر بردار از دیو ترا « نزع »
بسر برداشتنی و سبکسار کردنی « فاستعذ بالله » فریاد خواه بخدای « انه سمیع عايم (۱۹۹) » که او شنوائی اسب دانا .

« ان الذين اتقوا » ایشان که کرید کان اند و آزرند دارندگان از خدای
« اذا مسهم » که (۱) بایشان رسد « طائف من الشيطان » دیو گرفتگی از دیو « تذکروا »
حق را یاد کنند و دریاد آرند « فاذا هم مبصرون (۲۰۰) » تا از آن حیرتی که دیو نمود
بیرون آیند و حق بینند و با صواب آیند .

« و اخوانهم » و برادران ایشان « یمدّونهم فی الغی » ایشانرا در گمراهی
مکشند و در آن میروانند و میدارند « ثم لا یقصر و ن (۲۰۱) » و هیچ فرو نایستند

«وَاِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَايَةٌ» وهر که که پیغمبی که از تو خواهند نیاری، «قَالُوا»
 میگویند «لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا» چرا آخر سر سخن نگزینی و نه آری «قُلْ اِنَّمَا اتَّبِعُ مَا يُوْحٰى
 اِلَيَّ مِنْ رَبِّي» کوی من پی بآن می برم که پیغام دهند بمن از خدای من «هَذَا بَصَائِرُ
 مِنْ رَبِّكُمْ» این نامه دیده و ریها است از خداوند شما «وَهْدٰى وَرَحْمَةً» و راهمونی و
 بخشایشی «لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (۲۰۲) ایشانرا که میگردند بآن

«وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ» وهر که که قرآن خوانند «فاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا»
 خاموش ایستید و گوش بآن دارید «لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ» (۲۰۳) تا مگر بر شما ببخشایند.
 «وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ» خداوند خویش را یاد کن در دل خویش «تَضَرَّعًا
 وَخِيفَةً» بزاری و سم «وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» و یاد کن خداوند خویش باوازی
 فروتراز بانگ «بِالْغَدُوِّ وَالْاَصَالِ» بامدادها و شبانگاهها «وَلَا تَكُن مِنَ الْغَافِلِينَ» (۲۰۴)
 و نگر از غافلان نباشی.

«اِنَّ الَّذِيْنَ عِنْدَ رَبِّكَ» ایشان که نزدیک خداوند تو اند «لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ
 عَنْ عِبَادَتِهِ» کردن نمکشند از بندگی کردن او را «وَيَسْبِحُوْهُ» و می ستایند پیاپی
 و بی عیبی او را «وَلَهُ يَسْجُدُوْنَ» (۲۰۵) و ویرا یگانه سجود می کنند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «خُذِ الْعَفْوَ» - علماء دین و ائمة شرع متفق اند که در قرآن آیتی
 نیست مکارم الاخلاق را جامع تر ازین آیت آنروز که این آیت فرو آمد **مصطفی** (ص)
 گفت: «یا جبرئیل اما هذا؟» قال: لا ادری حی اسأل فذهب ثم رجع، فقال: یا
 محمد ان ربک یاأمرك ان تصل من قطعک، وتعطی من حرمتک، وتعفو عمن ظلمک
 آنکه **مصطفی** (ص) گفت: «بعثت لیتقم می مکارم الاخلاق». وفي معناه انشدوا:

مكارم الاخلاق فى ثلاثة من كملت فيه فذلك الفقى

اعطاء من يحرمة ، و وصل من يقطعه ، و العفو عمن اعتدى .

وقال رسول الله (ص): « اوصانى ربى بتسع: اوصانى بالاخلاص فى السر والعلانية، والعدل فى الرضا والغضب، والقصد فى الغنى والفقر، وأن اعفو عمن ظلمنى، وأصل من حرمنى، و أن يكون صمتى تفكراً، ومنطقى ذكراً و نظرى عبراً ». « خذ العفو » قيل هو العفو عن المذنب، اى اترك عقوبته . باين قول عفو كنهكار است، فرا گذاشتن گناه ازوى و عقوبت نا كردن، واين درابتداء اسلام بود پس بايت قتال منسوخ شد. وقيل: معناه خذ العفو من اموالهم. اى مافضل من العيال، وطاب وسهل و أتوك به عفواً بغير كافة فخذنه، ولا تستلهم ما وراء ذلك . من قوله تعالى: « يستلونك ماذا ينفقون قل العفو »، وهو منسوخ باية الزكوة. **مجاهد** گفت: « خذ العفو » اى ما عفا لك وظهر و تيسر من اخلاق الناس، ولا تستقص عليهم، ولا تبحث عنهم . ميگويد: سرسرى فرا گير كار مردمان، وآسان فرارو با ايشان، فرا گذار بر نهان ايشان، و مجوى پوشيده هاى ايشان. « وأمر بالعرف » اى بالمعروف . والمعروف و العارفة و العرف كل خصلة حميدة ترتضيها العقول، وتطمئن اليه النفوس قال النبى (ص): « صنائع المعروف تقي مصارع السوء، و اهل المعروف فى الدنيا هم اهل المعروف فى الآخرة » .

قال **عطاء**: « وأمر بالعرف » يعنى بالاله الا الله، « و أعرض عن الجاهلين » اى جهل واصحابه . ثم نسختها آية السيف، وقيل: أعرض عنهم بترك مقابلتهم وترك موافقتهم . چون اين آيت فرو آمد **مصطفى** (ص) گفت: « كيف يارب والغضب »؟ بار خدايا چون توانم؟ و اين غضب را چه كنم كه در سرشت ما است؟ جبرئيل آمد و آيت آورد. « و اما ينزغنك من الشيطان نزع » - اى يعتريك و يعرض لك من الشيطان عارض من وسوسة و فساد و غضب، « فاستعذ » اى فاستجر، « بالله من الشيطان الرجيم »

من مکائد، واستغث به. زجاج گفت: النزغ بأدنی حرکه تكون، تقول: نزغته ای حرکتته. يقول: ان نالك من الشيطان ادنی وسوسة. معنی آیت آنست که: اگر شیطان ترا خلاف آن گوید و نماید که ما فرمودیم در این آیت از مکارم الاخلاق، تو ویرا دفع کن باستعاذت، بگوی: اعوذ بالله منه، که الله شنواست، و از ضمیر تو آگاه و دانا. قال سعيد بن المسيب: شهدت عثمان و علياً و كان بينهما نزغ من الشيطان، فما ابقى واحد منهما لصاحبه شيئاً، ثم لم يبرحاً حتى يستغفر كل واحد منهما لصاحبه.

«ان الذين اتقوا» یعنی المؤمنین، «اذا مسهم» اصابهم، «طيف» بی الف قراءت مکی و بصری و کسائی است. باقی «طائف» خوانند، والطيف ما يتخیل فی العقل ممّا لا تلحقه العين، او یری فی المنام، و قيل: اللّم والوسوسة والخیل. تقول: طاف الخيال بطيف طيفاً، و طاف الرجل يطوف طوفاً، اذا اقبل وأدبر، و طيف، من طاف الخيال، و يجوز ان يكون من طاف الرجل، فيكون اصله طيِّفاً بالتشديد، فخفض كميّت ومیت، و طائف اسم الفاعل من احدهما، و يجوز أن يكون طائف مصدراً كالطيف، كقولهم ما فلان طائل، ای طول. «تذکروا» ای تذکروا عقوبة الله، و قيل استعاذوا بالله. قال سعيد بن جبیر: هو الرجل يغضب الغضبة فيذکر الله، فيكظم الغيظ. قال ابن عباس و السدي: اذا زلّوا تابوا، كقوله تعالى: «ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم». «فاذا هم مبصرون» ای: علی بصيرة. والمبصر صاحب البصيرة. و قيل مهتدون، و قيل منتهون.

«واخوانهم» این اخوان شياطين اند، و «هم» ضمير مشرکان است، و روا باشد که اخوان مشرکان اند، و «هم» ضمير شياطين نهند. «يمدّونهم» من المدد، و هو الزّيادة، و من المّدّ و هو الجذب. قراءت مدّ فی «يمدّونهم» بضمّ یا و کسر میم است. هر چه در قرآن آید از بسند «امددت» گوید، چنانکه «انما نمدهم به من مال و بنين»، «وأمددناهم بفأكهة»، «اتمّدونني بمال»، و هر چه آید از ذم و ناپسند «مددت» گویند، چنانکه «و

يُمدِّهم في طغيانهم يعمهون . ودر قرآن، اند جای الله کافران را برادران دیو خواند بمعنی همسازان ، و معنی الایة : أن الشیاطین یزینون لهم الکفر و المعاصی ، و یغرونهم و یعینونهم فی الضلال و الهلاک . ثم لا یقصرون ، لا یقلعون ولا ینتهون . یقال : اقصر یقصر و قصر یقصر ، اذا کف .

« و اذا لم تأتهم ، یا محمد ! یعنی المشرکین « بآیة » ممّا اقترحوا علیک . و قيل : بآیة من القرآن ، « قالوا لولا اجتبیتهما ، ای هلا تقوّلتها من نفسك ؟ و اخترعتها من عندك ؟ تقول : اجتبیتهما الشیء و اخترعته و اختلقته بمعنی . مشرکان این بمصطفی از بهر آن میگفتند که ایشان چنین میگویند که : این سخن محمد از خویشتن میسازد و مینهد ، چنانکه جای دیگر گفت : « ان هذا الا فک اقتربه » ، « ام یقولون تقوّله » .

حسن گفت : هی الایة من القرآن اذا جاءت کذبوا بها ، و اذا تأخّرت طلبوها استهزاء . پس رب العالمین گفت : یا محمد ! ایشانرا جواب ده ، گوی : « اسما اتبع ما یوحی الی من ربی » ، آنچه شما میخواهید نه از قبل منست و نه بخواست من ، که آن ز قبل خدا است و بخواست خدا ، تا از الله پیغام بمن نیاید من بشما نگویم . رب العالمین تصدیق وی کرد آنجا که گفت : « و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی » . جای دیگر گفت : « و ما هو علی الغیب بضین » . « هذا بصائر » - ای هذا القرآن الذی اتیت به بصائر « من ربکم » بیان ظاهر و برهان واضح ، و ای آیة اعظم منه ؟ « و هدی و رحمة لقوم یؤمنون » .

« و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له » - این آیت بقول سه گروه از مفسران در سه سبب است : قومی گفتند : این جواب آنست که مشرکان قریش یکدیگر را گفتند : « لاتسمعوا لهذا القرآن والغوا فیهِ » ، هر که که محمد قرآن خویش را خواندن کیرد ، شما در برابر وی شنت و نابکار گفتن در گیرید ، تا بان خویش ویرا باز نکنید . این آیت جواب آنست .

قومی گفتند: این در نماز آمده، که مسلمانان در نماز پس رسول خدای با وی قرآن میخواندند با آواز. رسول خدا گفته بود ایشانرا: « لا تنازعونی فی القرآن فاذا قرأت فاستمعوا »، وفی روایة: « فلا تقرأوا خلفی الا بأمر القرآن »، وقومی گویند: این در خطبه است. این قرآن خواندن اندر خطبه خواهد، و از بهر آن خطبه را قرآن خواند که خطبه بی چیزی از قرآن نه روا است، مردمان را باستماع خطبه فرمود و بخاموشی. و درست است خبر از مصطفی (ص) که گفت: « من قال لصاحبه والامام یخطب یوم الجمعة انصت فتمد لغا ».

و روی عن عثمان بن عفان: اذا قام الامام ان یخطب یوم الجمعة فاستمعوا و أنصتوا، فان للمنصت الذی لا یسمع من الحظّ مثل ما للسامع المنصت. وقال النبی (ص): « من توضأ فأحسن الوضوء، ثم أنصت للامام یوم الجمعة حتی یفرغ من صلوته، کفر له ما بین الجمعة الی الجمعة، و زیادة ثلاثة ایّام ».

عمر بن عبد العزیز گفت: « فاستمعوا له وأنصتوا » معنی آنست که هر واعظ که از خدا و رسول سخن گوید، و خلق را پند دهد، بنیوشید، و گوش بآن دارید، و تا آن می شنوید هیچ سخن مگوئید. ابن مسعود و ابوهریره گفتند: در ابتداء اسلام سخن گفتن در نماز روا بود، چنانکه یکدیگر را سلام میکردند، و جواب می دادند، و یکی میگفت: کم صلیتم؟ دیگری جواب می داد که: صلینا کذا و کذا. پس این آیت فرو آمد و سخن گفتن در نماز حرام گشت مگر تسبیح و تحمید و دعا و ذکر. زجاج گفت: « استمعوا وأنصتوا » معنی آنست که: اعملوا بما فیہ ولا تجاوزوه، من قول القائل: سمعت دعاک ای اجبت دعوتک.

« واذکر ربّک فی نفسک » - ابن عباس گفت: ذکر اینجا قراءت است در نماز، « فی نفسک » ای فی صلوّتی الاسرار، الظہر والعصر. « ودون الجهر من القول بالغدو والاصال » یعنی الفجر والعشائین، ای: ارفع الصوت وسطاً. « ولاتکن من الغافلین » بقلبک ولسانک.

خطاب با **مصطفی** است، و مراد بآن همه مؤمنان اند. ایشان را درین آیت پنج نماز میفرماید، نمازی با خضوع و خشوع و ترك غفلت، همچنانکه جای دیگر گفت: « اقم الصلوة لذکری ».

و **مصطفی** (ص) گفت بروایت **ابن عباس** ازو: « ان الله تبارک وتعالی يقول: انما اتقبل صلوة من تواضع لعظمتی، و قطع نهاره بذکری، و کف نفسه من الشهوات ابتغاء مرضاتی، ولم يتعظم علی خلقی، ولم یبت مصرّاً علی خطیئته، یطعم الجائع و یؤوی الغریب، و یرحم الضعیف، و یکسو العاری، فذلک الذی یضیء نور وجهه کما یضیء نور الشمس. یدعونی فألبسی، و یسألنی فأعطی. مثله عندی کمثل الفردوس فی الجنان، لا یشتا ثمرها ولا یتغیر حالها ».

وقیل معناه: و اذکر ربک بقلبك، و لاتنسہ، و اذکره بالتسبیح و التحمید، « تضرّعا و خیفه، خاشعاً متذللاً، خائفاً فرقاً، و دون الجهر من القول » یعنی من الصوت، ای: اذکره بقلبك و بلسانک غیر مجبور به و لامرفوع بدصوتک. « بالغدو و الاصال » یعنی بکرة و عشیا. الاصال العشیات، وهی جمع الجمع، فالاصال جمع اصل، و الاصل جمع اصیل، وهو اسم لما ین العصر الی المغرب. معنی غدو بامداد کردن بود، اما اینجا مراد بامداد است، چنانکه گفت: « فالق الاصباح » اصباح بامداد کردن بود، و مراد بامداد است، و در قرآن جایها تنزیل گفت بمعنی منزل، همچنین مراد باین غدو غدوات است. « ان الذین عند ربک » یعنی الملائکة فی السماء. و « عند » للقرنة و الزلفه « لا یتکبرون » ای لا یتعظمون « عن عبادته و سجدته » ینزهونه عما لایلیق به، و یقولون سبحان الله. و قیل: بسجدونه یصلّون له، من السجدة وهی الصلوة. این آیت آنکه فرو آمد که کافران گفتند: « وما الرّحمن ان سجد لما تأمرنا » سر وازدند و خدایرا عزّ وجلّ سجود نکردند، و کردن کشیدند. معنی آنست که: فریشتگان و مقرّبان ملأ

اعلیٰ بامنزلت ورتبت ودرجه ایشان خدای را می سجود کنند ، وعبادت بی فترت می آرند .
 « یسبحونه » ينزّهونه عن السوء ویدکرونه ، « وله یسجدون » ای : یصلّون .
 روی ابو هریره ، قال : قال رسول الله (ص) : اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد ،
 اعتزل الشيطان يبکی . فيقول : يا ويله ! امر بالسجود ، فسجد ، فله الجنة ، وأمرت بالسجود
 فعصيت ، فلی النار . و عن ربيعة بن كعب الاسلمي ، قال : كنت ابيت مع النبی (ص)
 وأتیته بوضوءه ، فقال : « سلني » . فقلت : مرافقتك فی الجنة . قال : « او غیر ذلك » ؟
 فقلت . هو ذاك . قال : « فأعني علی نفسك بكثرة السجود » . و قال صلّی الله علیه و سلم :
 « اكثر من السجود فانه لا یسجد عبد لله سجدة الا رفعه الله بها درجة ، وحطّ بها عنه خطیئة » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « خذ العفو » - فرمان آمد از خداوند کریم مهربان ، بار خدای
 همه بارخدایان ، کریم و لطیف در نام و در نشان ، بمحمد خاتم پیغامبران ، و مقتدای
 جهانیان ، که : ای سید ! در گذار گناه از گناهکاران ، و بیوش عیب ایشان ، و برکش
 قلم عفو بر جریده بدکاران . ای سید ! از ما گیر خلق پسندیده ، و فعل ستوده ، گفتار راستی
 و با خلق آشتی . در صحبت یار نیکان ، و در خلوت تیماربر ایشان . ای سید ! من که
 خداوندم بردبارم ، و بردباران را دوست دارم . از دشمن ناسزا میشنوم ، و شوخی وی در
 خلوت می بینم ، و پرده بروی میدارم ، و بعقوبت نشتابم ، و توبه و عفو بروی عرضه میکنم ،
 و بدرگاه خود باز میخوانم که : « ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف » .

و فی بعض الآثار : یقول الله تعالى : « نادیتمونی فلبیتکم ، سألتمونی
 فأعطیتکم ، بارزتمونی فأمهلتمکم ، ترکتمونی فرعیتکم ، عصیتمونی فسترتکم . فان رجعتم
 الی قبلتکم ، و ان ادبرتم عنی انتظرتکم » . بندگان من ! رهیگان من ! مرا باواز

خواندید، بلیسک جواب دادم. از من نعمت خواستید عطا بخشیدم. به بیهوده بیرون آمدید مهلت دادم. فرمان من بگذاشتید رعایت از شما بر نداشتم. معصیت کردید ستر بر شما نگه داشتم. با این همه گر باز آئید بپذیرم، وریر کردید باز آمدن را انتظار کنم. انا اجود الا جودین واکرم الا کرمین.

وفی الخبر: اذا تاب الشيخ يقول الله عز وجل: «الان! اذ هبت قوتک، و تقطعت شهوتک. بلی انا ارحم الراحمین، بلی انا ارحم الراحمین». چون این آیت فرو آمد که «خذ العفو»، رسول خدا دانست که عفو از خصائص سنت حق است جل جلاله، و خود گفته بود علیه الصلوة والسلام که: «المؤمن يأخذ من الله خلقاً حسناً». این خلق نیکو از حق گرفت، و این سنت پسندیده بر دست گرفت تا بحدی رسید که روز احد آن چندان رنج و اذی دید از مشرکان، و با این همه میگفت: «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون». «واما ینزع غنک من الشیطان ترغ فاستعد بالله» - مصطفی (ص) گفت: «رأیت عدو الله ابلیس ناحلاً مهموماً، فقلت: یا عدو الله! مم تحولک؟ قال من صهیل فرس الغازی، واذان المؤذنین، وکسب درهم من الحلال، وقول العبد: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. آن مهتر عالم و سید ولد آدم صلوات الله وسلامه علیه گفت: وقتی آن سر اشقیا، مهجور مملکت، ابلیس را دیدم نزار و ضعیف و درمانده، سر بجیب مهجوری فرو برده، گفتم یا عدو الله! این ضعف و نحاف تو از چیست؟ گفت: ای محمد! این ضعف و کداختگی و درماندگی من از چهار چیز است. هر گه که از آن چهار چیز یکی روی نماید چنان کداخته شوم که نمک در آب گدازد، و شمع در آتش: یکی آواز اسب غازیان در صف جهاد با کافران. دوم آواز مؤذنان در وقت اذان. سوم کسب کردن حلال بشرط شریعت و مقتضی ایمان، چهارم گفتار بنده مؤمن که گوید: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. فرمان آمد که ای سید! هر که با دشمن حرب کند، زره باید و خفتان، جوشن و بر گستوان،

خود و مغفر، خیل و لشکر. ای سید! امت تو در معرکه شیطان قرار گرفته‌اند، « و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله » زره ایشان، « اما یتزغفک من الشیطان ترغ فاستعذ بالله » جوشن ایشان، « قل اعوذ برب الفلق » خود ایشان، « قل اعوذ برب الناس » بر گستوان ایشان. چون بازمین سلاح و عدت بحرب ابلیس آیند، لاجرم از وساوس و ترغبات وی ایمن شوند: « انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا ».

و در خبر است: « ان لكل ملک حمی، وان حمی الله محارمه ». هر پادشاهی را در دنیا حمایتگاهی است، و خداوند عالم را جل جلاله سه حمایتگاه است. یکی توحید و شهادت، چنانکه گفت: « لا اله الا الله حصنی ». دیگر حرم مکه: « و من دخله کان آمناً ». سه دیگر گفتار « اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ». آهوی دشتی و مرغ هوایی که سایه حرم برفرق وی افتاد از خصمان ایمن گشت، قال النبی (ص): « مکه حرام بتحريم الله، لا یختلی خلاها ولا یعضد شوکها و لا ینفر صیدها ». توحید و شهادت محل حصن و امن پادشاه است عز جلاله. اگر زنتار داری، بت پرستی، هزار سال بت را سجود برده و آتش پرستیده، چون یک قدم بر بساط نوحید و شهادت نهاد از آتش عقوبت ایمن گشت، و مستحق رضوان اکبر شد. قال النبی (ص): « اذا قالوها عصموا منی دماءهم و اموالهم ». « اعوذ بالله » حصار و حمایتگاه مولی است هر بنده‌ای که فتنه دیو است و سخره شیطان، و در بند همزات و غمزات ابلیس، چون حنک نیاز و افلاس درین عروه و نقی زد که: « اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، ابلیس را بطاعت و ایمان وی کار نه، و هیچ دشمن را در حمایتگاه او قرار نه.

« ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان » الایه - چون توفیق در راه مرد آید کید شیطان در وی اثر نکند. در روز کار عمر خطاب جوانی از نماز خفتن باز گشته، زنی براه وی آمد، خود را بروی عرضه کرد. او را در فتنه افکند و رفت. جوان بر ابرزن

میرفت تا بدرسرای آن زن رسید. آنجا ساعتی توقف کرد. این آیت فرا زبان وی آمد:

« انّ الذین اتّقوا اذا مسّهم طائف من الشیطان تذکّروا فاذا هم مبصرون ». چون این آیت برخواند، بیهوش شد. آن زن دروی نگرست، اورا بر آن حال دید، دلتنگ شد. کنیزك خود را برخواند، و هر دو اورا بر گرفتند، و بدرسرای آن جوان بردند، و اورا بخوابانیدند، و خود باز گشتند. این جوان پدری پیرداشت، بیرون آمد از سرای خویش، اورا چنان دید بر گرفت اورا، و در خانه برد. چون بیهوش باز آمد، پدر از حال وی پرسید، گفت: یا ابت لائسئلی. می پرس که مرا چه حال افتاد. آنکه قصه در گرفت. چون اینجا رسید که آیت برخواند شقه‌ای زد، در آن حال از دنیا بیرون شد کالبد خالی کرده. پس آنکه عمر خطاب را ازین قصه خبر کردند بعد از دفن وی، گفت: چرا خبر نکردید پیش ازین تا من اورا بدیدم. آنکه برخاست و رفت تا بسر خاک وی، فنادی: یا فلان! « ولمن خاف مقام ربّه جنّتان ». سه بار گفت چنین، و از میان خاک جواب آمد سه بار: قد اعطانیهما ربّی یا عمر!

« و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له » - سماع حقیقت استماع قرآن است، و سماع روزگار مرد را بیش از آن زندگی دهد که روح قالب دهد. سماع چشمه ایست که از میان دل بر جوشد، و تربیت او از عین صدق است، و صدق مرسماع را چنان است که جرم آفتاب مرسماع را، و تاظلمات بشریت از پیش دل بر نخیزد، حقیقت آفتاب سماع روا نبود که بر صحراء سنهٔ مرد تجلی کند. و بدان که سماع بر دو ضرب است: سماع عوام دیگر است و سماع خواص دیگر. حظّ عوام از سماع صوت است و نغمهٔ آن، و حظّ خواص از سماع لطیفه ایست میان صوت و معنی و اشارت آن. عوام سماع کنند بگوش سر و آلت تمیز و حرکت طباع، تا از غم برهند، و از شغل بیاسایند. خواص سماع کنند بنفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته، لاجرم بار آورد ایشانرا نسیم انسی و یادگار ازلی و شادی جاودانی.

و گفته اند : حقیقت سماع یاد کار نداء قدیم است که روز میثاق از بارگاه جبروت و جناب احدیت روان گشت که : « الست بر ربکم » ؛ سمع بندگان پیوست ، و ذوق آن بجان ایشان رسید . ندائی که مستودع آن در جهان است ، و مستقر آن در جان است . آنچه شاهد است نشان است ، و آنچه عبارت است عنوان است . آنچه در خبر گمان است ، در وجود عیان است ، هفت اندام رهی بنداء دوست نیوشان است ، نداء دوست نه اکنونی است که جاودان است .

« واذکر ربک فی نفسک » - یاد کنندگان الله سه مرد اند : یکی بزبان یاد کرد دل از آن بی خبر ، یکی بزبان و دل یاد کرد اما کارش بر خطر ، که گفته اند : « والمخلصون علی خطر عظیم » . یکی بزبان خاموش و دل درو مستغرق ، چنانکه پیر طریقت گفت : الهی ! چه یاد کنم که خود همه یادم ! من خرمن نشان خود فرا باد نهادم ! و کیف از کره هست انساه ؟ ای یاد کار جانها ! و یاد داشته دلها ! و یاد کرده زانها ! بفضل خود ما را یاد کن ، و یاد لطفی ما را شاد کن .

« ان الذین عند ربک » اشارت است بنقطه جمع ، « لایستکرون عن عبادته » خبر است از نعت تفرقه . عندیست کرامت ایشانرا اسات کرده ، و احکام عبودیت بر ایشان نگه داشته ، تابنده روان باشد میان جمع و تفرقت جمع حقیقترا نشان است و تفرقت شریعت را بیان است « و لکل جعلنا منکم شرعه و منهاجاً » اشارت بآن است ، والله اعلم بالصواب



پایان مجلد سوم از کتاب کشف الاسرار

از اول سورة مائده تا آخر سورة اعراف

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد سوم

جزء ششم و هفتم

٥ = سورة المائدة (١٢٠ آيه)

صفحة

٢- النوبة الاولى

٣٠-٢٨

ترجمة آيات ٤ تا ٦

النوبة الثانية :

تفسير آية ٤ : « يسئلونك ما ذا احل لهم... » ٣٠

تفسير آية ٥ : « اليوم احل لكم الطيبات... » ٣٤

تفسير آية ٦ : « يا ايها الذين آمنوا

اذا قمتم الى الصلوة ... » ٣٦

ذكر اخبارى جند در فضيلت وضوء ٤٢

النوبة الثالثة :

تأويل آية « يسئلوك ما ذا احل لهم... » ٤٤

سخن بيرطريقت ٤٥

تأويل آية « اليوم احل لكم الطيبات... » ٤٦

تأويل آية « يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم... » ٤٦

٣- النوبة الاولى

٥٤-٥١

ترجمة آيات ٧ تا ١٤

النوبة الثانية :

تفسير آية ٧ : « واذكروا نعمة الله عليكم... » ٥٤

تفسير آية ٨ : « يا ايها الذين آمنوا

كونوا قوامين لله .. » ٥٥

تفسير آية ٩ : « وعد الله الذين آمنوا... » ٥٦

تفسير آية ١٠ : « والذين كفروا و

كذبوا ... » ٥٦

صفحة

الف

مقدمه

١- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٣ از سورة المائدة ٣-١

النوبة الثانية :

تعداد آيات و كلمات و حروف و محل

نزول و آيات منسوخه و فضيلت

سورة مائده . ٣

تفسير بسمله ٤

تفسير آية ١ : « يا ايها الذين آمنوا

اوفوا بالعقود ... » ٤

تفسير آية ٢ : « يا ايها الذين آمنوا

لا تحلوا شعائر الله ... » ٧

تفسير آية ٣ : « حرمت عليكم الميتة ... » ١١

فصل في الزكوة (تذكية حيوانات) ١٢

ذكر رواياتى در مارة شطرنج ١٤

تفسير « اليوم اكملت لكم دينكم » ١٧

النوبة الثالثة :

تأويل بسمله ٢٠

سخن بيرطريقت (خواجه عبدالله انصارى) ٢١

تأويل آية « يا ايها الذين آمنوا اوفوا... » ٢١

تأويل آية « يا ايها الذين آمنوا لا تحلوا... » ٢٣

سخن بيرطريقت ٢٣

تأويل آية « حرمت عليكم الميتة ... » ٢٥

صفحة	
٨٠	بيان رقتن بنى اسرائيل ازمصر به قدس ٧٧ تا ٨٠
٧٧	تفسير آية ٢٣: « قال رجلان من الذين يخافون ... »
٧٧	تفسير آية ٢٤: « قالوا يا موسى انا لن ندخلها ... »
٧٨	تفسير آية ٢٥: « قال رب انى لا املك ... »
٧٩	تفسير آية ٢٦: « قال فانها محرمة ... »
٨٠	بيان قصة وفات موسى وهرون

النوبة الثالثة :

٨٣	تأويل آية « يا اهل الكتاب قد جائكم رسولنا ... »
٨٦	سخن پير طريفت
٨٦	تأويل آية « يهدى به الله ... »
٨٦	تأويل آية « وفالت اليهود والنصارى ... »
٨٧	تأويل آية « يا اهل الكتاب قد جائكم رسولنا يبين لكم على فترة ... »
٨٧	تأويل آية « واذا قال موسى لقومه ... »
٨٩	تأويل آية « يا قوم ادخلوا الارض المقدسة .. »
٨٩	تأويل آية « قال رب انى لا املك ... »

٥ - النوبة الاولى

٩٢-٩٠	ترجمة آيات ٢٧ تا ٣٤
	النوبة الثانية :
٩٢	تفسير آية ٢٧: « و اتل عليهم نبأ ابني آدم ... »
٩٣	بيان قصة هابل وقايل
٩٦	تفسير آية ٢٨: « لئن بسطت الى يدك ... »
٩٦	تفسير آية ٢٩: « انى اريد أن تبوء ... »
٩٦	تفسير آية ٣٠: « فطوعت له نفسه ... »
٩٧	تفسير آية ٣١: « فبعث الله غراباً ... »
٩٧	قال يا ويلتى اعجزت ... »

صفحة

٥٦	تفسير آية ١١: « يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله ... »
٥٧	بيان قصة يمان شكى بنى قريظه وبنى نضير
٥٧	تفسير آية ١٢: « ولقد اخذ الله ميثاق ... »
٥٩	تفسير آية ١٣: « فبما نقضهم ميثاقهم ... »
٦١	تفسير آية ١٤: « ومن الذين قالوا انا نصارى ... »

النوبة الثالثة :

٦٢	تأويل آية « واذكروا نعمة الله ... »
٦٣	تأويل آية « يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين ... »
٦٥	سخن پير طريفت
٦٥	تأويل آية « ولقد اخذ الله ميثاق ... »

٤ - النوبة الاولى

٦٩-٦٦	ترجمة آيات ١٥ تا ٢٦
	النوبة الثانية :

٦٩	تفسير آية ١٥: « يا اهل الكتاب قد جائكم رسولنا ... »
٧٠	تفسير آية ١٦: « يهدى به الله ... »
٧١	تفسير آية ١٧: « لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم ... »
٧١	تفسير آية ١٨: « و قالت اليهود و النصارى نحن ابناء الله ... »
٧٢	تفسير آية ١٩: « يا اهل الكتاب قد جائكم رسولنا يبين لكم على فترة ... »
٧٤	تفسير آية ٢٠: « و اذا قال موسى لقومه ... »
٧٥	تفسير آية ٢١: « يا قوم ادخلوا الارض المقدسة ... »
٧٧	تفسير آية ٢٢: « قالوا يا موسى ان فيها قوماً جبارين ... »

صفحة	صفحة
تفسير آية ٤٣: «و كيف يحكمونك...» ١٢٠	تفسير آية ٣٢: «من اجل ذلك كتبنا...» ١٠٠
النوبة الثالثة :	تفسير آية ٣٣: «انا جزاؤا الذين
تأويل آية «يا ايها الذين آمنوا	يحاربون الله ...» ١٠١
اتقوا الله...» ١٢١	بيان كيف راهزنان وتباهكاران ١٠٢
سخن بيرطريقت درباب خداشناسي ١٢٢	تفسير آية ٣٤: «الا الذين تابوا...» ١٠٣
ايضاً سخن بيرطريقت ١٢٢	النوبة الثالثة :
تأويل آية «ان الذين لوأن لهم...» ١٢٣	تأويل آية «وا ابل عليهم بيا ابني
تأويل آية «يريدون أن يخرجوا...» ١٢٣	آدم...» ١٠٥
بيان قصة هناد ١٢٣	سخن بيرطريقت ١٠٥
٧- النوبة الاولى	تأويل آية «لئن بسطت يدك...» ١٠٦
ترجمة آيات ٤٤ تا ٥٠ ١٢٥-١٢٧	تأويل آية «من اجل ذلك كتبنا على
النوبة الثانية :	بنى اسرائيل...» ١٠٦
تفسير آية ٤٤: انا انزلنا النورية... ١٢٨	تأويل آية «انما جزاؤا الذين يحاربون...» ١٠٧
نفسر آية ٤٥: «و كتبنا عليهم فيها	سخن بيرطريقت دربارة اجل ١٠٧
ان النفس بالنفس...» ١٣٠	٦- النوبة الاولى
تفسير آية ٤٦: «وقفينا على آثارهم...» ١٣٢	ترجمة آيات ٣٥ تا ٤٣ ١٠٨-١١٠
تفسير آية ٤٧: «و ليحكم اهل	النوبة الثانية :
الانجيل...» ١٣٣	تفسير آية ٣٥: «يا ايها الذين آمنوا
تفسير آية ٤٨: «و انزلنا اليك	اتقوا الله ...» ١١١
الكتاب..» ١٣٤	تفسير آية ٣٦: «ان الذين كفروا
تفسير آية ٤٩: «وأن احكم بينهم...» ١٣٦	لوأن لهم ما في الارض...» ١١١
تفسير آية ٥٠: «افحكم الجاهلية	تفسير آية ٣٧: «يريدون أن يخرجوا
يفغون...» ١٣٧	من النار...» ١١١
النوبة الثالثة :	تفسير آية ٣٨: «والسارق والسارقة
تأويل آية «انا انزلنا النورية..» ١٣٧	فاقضوا ايديهما...» ١١٣
سخن بيرطريقت در خداشناسي ١٣٨	تفسير آية ٣٩: «فمن ناب من بعد ظلمه...» ١١٥
تأويل آية «و كتبنا عليهم فيها ان	تفسير آية ٤٠: «الم تعلم ان الله له ملك...» ١١٦
النفس...» ١٤٠	تفسير آية ٤١: «يا ايها الرسول
تأويل آية «وانزلنا اليك الكتاب..» ١٤٠	لا تحزبك...» ١١٦
لكل جعلنا منكم شرعة...» ١٤٠	تفسير آية ٤٢: «سماعون للكذب...» ١١٩

صفحة	
١٦٥	تفسير آية ٦٠: « قل هل انبئكم بشر... »
١٦٥	تفسير آية ٦١: « و اذا جاؤكم قالوا آمنا... »
١٦٦	تفسير آية ٦٢: « وترى كثيراً منهم... »
١٦٦	تفسير آية ٦٣: « لو لا ينهيهم الربانيون... »
١٦٦	تفسير آية ٦٤: « وقالت اليهود يد الله مغلولة... »
١٦٧	فصل في درمسألة يد وعقيدة معتزله و قدره ورافضه در اين باب
١٦٨	

النوبة الثالثة :

١٧١	تأويل آية « يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا... »
١٧٢	تأويل آية « واذا ناديتهم الى الصلوة... »
١٧٣	تأويل آية « قل يا اهل الكتاب هل تنقمون... »
١٧٤	تأويل آية « لولا ينهيهم الربانيون... »
١٧٤	تأويل آية « وقالت اليهود يد الله... »
١٧٤	سخن بپرطريعت

١٠ - النوبة الاولى

١٧٥ تا ١٧٧	ترجمة آيات ٦٥ تا ٧١
	النوبة الثانية :
١٧٨	تفسير آية ٦٥: « ولو أن اهل الكتاب آمنوا... »
١٧٩	تفسير آية ٦٦: « ولو أنهم اقاموا النورية... »
١٨٠	تفسير آية ٦٧: « يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك... »
١٨٣	تفسير آية ٦٨: « قل يا اهل الكتاب لستم... »
١٨٣	تفسير آية ٦٩: « ان الذين آمنوا والذين هادوا... »

صفحة	
١٤٠-١٤٢	ترجمة آيات ٥١ تا ٥٦
	النوبة الثانية :

١٤٢	تفسير آية ٥١: « يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود... »
١٤٤	تفسير آية ٥٢: « فترى الذين في قلوبهم مرض... »
١٤٥	تفسير آية ٥٣: « ويقول الذين آمنوا... »
١٤٥	تفسير آية ٥٤: « يا ايها الذين آمنوا من يرتد... »
١٤٥	بيان اخبار اهل ردت
١٤٩	تفسير آية ٥٥: « انما وليكم الله... »
١٥٠	بيان فضائل على ع
١٥٣	تفسير آية ٥٦: « ومن يتول الله... »
	النوبة الثالثة :
١٥٣	تأويل آية « يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود... »
١٥٣	تأويل آية « يا ايها الذين آمنوا من يرتد... »
١٥٤	يرتد... »
١٥٥	سخن بپرطريعت در دوست داشن خدا
١٥٦	تأويل آية « انما وليكم الله... »

٩ - النوبة الاولى

١٥٧-١٥٩	ترجمة آيات ٥٧ تا ٦٤
	النوبة الثانية :
١٥٩	تفسير آية ٥٧: « يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا الذين... »
١٦٠	تفسير آية ٥٨: « و اذا ناديتهم الى الصلوة... »
١٦١	فصل في يدو الاذان وذكر فضائله وآدابه
١٦٤	تفسير آية ٥٩: « قل يا اهل الكتاب هل تنقمون... »

صفحة	صفحة
١٩٩	تفسير آية ٧٠: «لقد اخذنا ميثاق بني اسرائيل...»
	١٨٤
	تفسير آية ٧١: «وحسبوا الا تكون فتنة...»
	١٨٤
	النوبة الثالثة :
	تأويل آية «ولوا أن اهل الكتاب آمنوا...» ١٨٥
	تأويل آية «ولوا أنهم اقاموا التوراة...» ١٨٦
	تأويل آية «يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك...» ١٨٦
	بيان قصة زكام ١٨٨
	١١- النوبة الاولى
	ترجمة آيات ٧٢ تا ٨٢ ١٩٠-١٩٢
	النوبة الثانية :
	تفسير آية ٧٢: «لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح...» ١٩٢
	تفسير آية ٧٣: «لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلثة...» ١٩٣
	تفسير آية ٧٤: «افلا يوبون الى الله...» ١٩٤
	تفسير آية ٧٥: «ما المسيح بن مريم الا رسول...» ١٩٥
	تفسير آية ٧٦: «قل اتعبدون من دون الله...» ١٩٦
	تفسير آية ٧٧: «قل يا اهل الكتاب لا تغلوا...» ١٩٦
	تفسير آية ٧٨: «لعن الذين كفروا...» ١٩٧
	تفسير آية ٧٩: «كانوا لا يتناهون...» ١٩٨
	تفسير آية ٨٠: «يرى كسرا منهم...» ١٩٨
	تفسير آية ٨١: «ولو كانوا يؤمنون بالله...» ١٩٨
	تفسير آية ٨٢: «لنجدن اشد الناس عداوة...» ١٩٩
	تأويل آية «واذا سمعوا ما انزل...» ٢١٤
	سخن يبرطريعت در بيان معرفت ٢١٥
	بيان مهاجرت مسلمين بحبشه
	النوبة الثالثة :
	تأويل آية «لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح...» ٢٠٢
	تأويل آية «قل يا اهل الكتاب لا تغلوا...» ٢٠٣
	تأويل آية «لعن الذين كفروا...» ٢٠٤
	١٢- النوبة الاولى
	ترجمة آية ٨٣ ٢٠٥
	الجزء السابع
	ترجمة آيات ٨٤ تا ٨٩ ٢٠٥-٢٠٧
	النوبة الثانية :
	تفسير آية ٨٣: «و اذا سمعوا ما انزل...» ٢٠٧
	تفسير آية ٨٤: «وما لنا لا نؤمن بالله...» ٢٠٨
	تفسير آية ٨٥: «فأتائبهم الله بما قالوا...» ٢٠٨
	تفسير آية ٨٦: «والذين كفروا و كذبوا...» ٢٠٨
	تفسير آية ٨٧: «يا ايها الذين آمنوا لا تحرموا...» ٢٠٨
	تفسير آية ٨٨: «وكلوا مما رزقكم الله...» ٢١١
	تفسير آية ٨٩: «لا يؤاخذكم الله باللغو في ايمانكم...» ٢١١
	النوبة الثالثة :
	تأويل آية «واذا سمعوا ما انزل...» ٢١٤
	سخن يبرطريعت در بيان معرفت ٢١٥

صفحه	صفحه
تأویل آیه « یا ایها الذین آمنوا	تأویل آیه « وما لنا لا نؤمن بالله... » ۲۱۵
لا تقتلوا الصيد... » ۲۳۷	داستان پسر خراباتی و آوردن او
تأویل آیه « جعل الله الکعبة... » ۲۳۷	پیش جنید و شبلی
۱۴ - النوبة الاولى	تأویل آیه « یا ایها الذین آمنوا لا
ترجمة آیات ۹۸ تا ۱۰۸ ۲۳۸ - ۲۴۱	تحرّموا... » ۲۱۸
النوبة الثانية :	تأویل آیه « وکلوا مما رزقکم الله... » ۲۱۸
تفسیر آیه ۹۸ : « اعلّموا أن الله شدید	تأویل آیه « لا یؤاخذکم الله باللغو... » ۲۱۹
العقاب... » ۲۴۱	سخن پیر طریقت در مناجات ۲۱۹
بیان انواع علم ۲۴۱	۱۳ - النوبة الاولى
تفسیر آیه ۹۹ : « ما علی الرسول	ترجمة آیات ۹۰ تا ۹۷ ۲۲۰ - ۲۲۲
الا البلاغ... » ۲۴۴	النوبة الثانية :
تفسیر آیه ۱۰۰ : « قل لا یتسوی الخبیث... » ۲۴۴	تفسیر آیه ۹۰ : « یا ایها الذین آمنوا
تفسیر آیه ۱۰۱ : « یا ایها الذین آمنوا	انما الخمر والمیسر... » ۲۲۲
لا تسئلوا... » ۲۴۴	فصلی در باب حرمت خمر ۲۲۴
تفسیر آیه ۱۰۲ : « قدسألها قوم... » ۲۴۷	تفسیر آیه ۹۱ : « اما یرید الشیطان
تفسیر آیه ۱۰۳ : « ما جعل الله من بحیرة... » ۲۴۷	ان یوقع... » ۲۲۶
تفسیر آیه ۱۰۴ : « و اذا قیل لهم	تفسیر آیه ۹۲ : « وأطیعوا الله وأطیعوا
تعالوا... » ۲۴۸	الرسول... » ۲۲۶
تفسیر آیه ۱۰۵ : « یا ایها الذین آمنوا	تفسیر آیه ۹۳ : « لیس علی الذین آمنوا... » ۲۲۶
علیکم انفسکم... » ۲۴۹	تفسیر آیه ۹۴ : « یا ایها الذین آمنوا
تفسیر آیه ۱۰۶ : « یا ایها الذین آمنوا	لیسلونکم الله... » ۲۲۷
شهادة بینکم... » ۲۵۱	تفسیر آیه ۹۵ : « یا ایها الذین آمنوا
تفسیر آیه ۱۰۷ : « فان عثر علی ایها... » ۲۵۲	لا تقتلوا الصيد... » ۲۲۸
تفسیر آیه ۱۰۸ : « ذلك ادنی أن یأتوا... » ۲۵۴	تفسیر آیه ۹۶ : « احل لکم صید البحر... » ۲۳۱
النوبة الثالثة :	تفسیر آیه ۹۷ : « جعل الله الکعبة... » ۲۳۳
تأویل آیه « اعلّموا ان الله شدید العقاب... » ۲۵۵	النوبة الثالثة :
تأویل آیه « ما علی الرسول الا البلاغ... » ۲۵۵	تأویل آیه « یا ایها الذین آمنوا
تأویل آیه « قل لا یتسوی الخبیث... » ۲۵۶	انما الخمر... » ۲۳۵
تأویل آیه « یا ایها الذین آمنوا	سخن پیر طریقت در منع ازمیخواری ۲۳۵
لا تسئلوا... » ۲۵۷	تأویل آیه « و أطیعوا الله وأطیعوا
تأویل آیه « یا ایها الذین آمنوا علیکم	الرسول... » ۲۳۶
انفسکم... » ۲۵۷	تأویل آیه « لیس علی الذین آمنوا... » ۲۳۶

صفحة
تأويل آية « اذ قال الحواريون ... » ٢٧٢
تأويل آية « قال عيسى بن مريم
اللهم ربنا انزل... » ٢٧٣

١٦- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١١٦ تا ١٢٠ ٢٧٥-٢٧٤
النوبة الثانية :
تفسير آية ١١٦ : « واذ قال الله يا عيسى... » ٢٧٥
تفسير آية ١١٧ : « ما قلت لهم الا ما
امرتنى به ... » ٢٧٧
تفسير آية ١١٨ : « ان تعذبهم فانهم
عبادك ... » ٢٧٨
تفسير آية ١١٩ : « قال الله هذا يوم ينفع... » ٢٧٩
تفسير آية ١٢٠ : « لله ملك السموات .. » ٢٨٠

النوبة الثالثة :

تأويل آية « واذ قال الله يا عيسى... » ٢٨١
سخن شيخ الاسلام انصارى در صفات الله ٢٨٢
تأويل آية « ما قلت لهم الا ما امرتنى به... » ٢٨٢

صفحة

١٥- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٠٩ تا ١١٥ ٢٦٠-٢٥٨
النوبة الثانية :

تفسير آية ١٠٩ : « يوم يجمع الله ... » ٢٦٠
تفسير آية ١١٠ : « اذ قال الله يا عيسى... » ٢٦٢
تفسير آية ١١١ : « واذ اوحيت الى
الحواريين ... » ٢٦٣
تفسير آية ١١٢ : « اذ قال الحواريون... » ٢٦٤
تفسير آية ١١٣ : « قالوا نريد أن نأكل... » ٢٦٥
بيان قصة مائده ٢٦٥
تفسير آية ١١٤ : « قال عيسى بن مريم

اللهم ربنا انزل علينا مائدة ... » ٢٦٥
تفسير آية ١١٥ : « قال الله انى منزلها... » ٢٦٩

النوبة الثالثة .

تأويل آية « يوم يجمع الله الرسل... » ٢٧٠

بقية جزء هفتم

٦ = سورة الانعام (١٦٥ آيه)

صفحة

تفسير آية ٣ : « وهو الله فى السموات... » ٢٩١
تفسير آية ٤ : « وما تأتيتهم من آية.. » ٢٩٢
تفسير آية ٥ : « فقد كذبوا بالحق... » ٢٩٢
بيان معانى « حق » ٢٩٣
النوبة الثالثة :
تأويل بسملة ٢٩٤
سخن بيرطريقت ٢٩٤
تأويل آية « الحمد لله الذى خلق
السموات ... » ٢٩٦

صفحة

١- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ٥ از سورة الانعام ٢٨٥-٢٨٤
النوبة الثانية :
محل نزول و فضيلت سورة انعام و
آيات منسوخه و شماره آيات و
كلمات و حروف آن ٢٨٥
تفسير آية ١ : « الحمد لله الذى خلق
السموات ... » ٢٨٦
تفسير آية ٢ : « هو الذى خلقكم من طين... » ٢٨٩

صفحة

تأويل آية «هو الذى خلقكم من طين...» ٢٩٧
تأويل آية «وهو الله فى السموات...» ٢٩٨

٢- النوبة الاولى

ترجمة آيات ٦ تا ١٣ ٢٩٩-٣٠٠

النوبة الثانية

تفسير آية ٦: «الم يروا كم اهلكنا...» ٣٠١
تفسير آية ٧: «ولونزلنا عليك كتابا...» ٣٠٣
تفسير آية ٨: «وقالوا لولا انزل عليه ملك...» ٣٠٤
تفسير آية ٩: «ولجعلناه ملكا...» ٣٠٤
تفسير آية ١٠: «ولعداستهزى برسلى...» ٣٠٥
تفسير آية ١١: «قل سيروا فى الارض...» ٣٠٥
بيان معانى «نظر» در قرآن ٣٠٥
تفسير آية ١٢: «قل لمن مافى السموات...» ٣٠٦
تفسير آية ١٣: «وله ما سكن فى الليل...» ٣٠٨

النوبة الثالثة:

تأويل آية «الم يروا كم اهلكنا...» ٣٠٨
تأويل آية «ولونزلنا عليك كتابا...» ٣١٠
سخن بيرطريف ٣١٠
تأويل آية: «قل لمن مافى السموات...» ٣١٠
تأويل آية «وله ما سكن فى الليل...» ٣١١

٣- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٤ تا ٢٤ ٣١٢-٣١٤

النوبة الثانية:

تفسير آية ١٤: «قل اغير الله اتخذ...» ٣١٤
تفسير آية ١٥: «قل انى اخاف...» ٣١٦
تفسير آية ١٦: «من يصرف عنه يومئذ...» ٣١٦
تفسير آية ١٧: «وان يمسك الله بضر...» ٣١٦
تفسير آية ١٨: «وهو الفاهر...» ٣١٧
تفسير آية ١٩: «قل اى شىء اكبر شهادة...» ٣١٧

صفحة

تفسير آية ٢٠: «الذين آتيناهم الكتاب...» ٣١٩

تفسير آية ٢١: «ومن اظلم ممن افترى...» ٣١٩
تفسير آية ٢٢: «ويوم نحشرهم...» ٣٢٠
تفسير آية ٢٣: «ثم لم تكن فتنتهم...» ٣٢٠
تفسير آية ٢٤: «انظر كيف كذبوا...» ٣٢٠
النوبة الثانية:

تأويل آية «قل اغير الله اتخذ...» ٣٢١
تأويل آية «وان يمسك الله...» ٣٢٢
تأويل آية «وهو الفاهر فوق عباده...» ٣٢٢
تأويل آية «قل اى شىء اكبر...» ٣٢٣

٤- النوبة الاولى

ترجمة آيات ٢٥ تا ٣٢ ٣٢٤-٣٢٥

النوبة الثالثة:

تفسير آية ٢٥: «ومنهم من يسمع...» ٣٢٦
تفسير آية ٢٦: «وهم ينهون عنه...» ٣٢٨
تفسير آية ٢٧: «ولوترى اذ وقفوا على النار...» ٣٢٩
تفسير آية ٢٨: «بل بدا لهم ما كانوا يخفون...» ٣٣٠
تفسير آية ٢٩: «وقالوا ان هى الا حيوئنا الدنيا...» ٣٣١
تفسير آية ٣٠: «ولونرى اذ وقفوا على ربهم...» ٣٣٢
تفسير آية ٣١: «قد خسر الذين كذبوا...» ٣٣٣
تفسير آية ٣٢: «وما الحيوء الدنيا الا لعب...» ٣٣٥

النوبة الثانية:

تأويل آية «ومنهم من يستمع اليك...» ٣٣٥
تأويل آية «وهم ينهون عنه...» ٣٣٦
تأويل آية «بل بدا لهم...» ٣٣٦

صفحة

٥- النوبة الاولى

ترجمة آيات ٣٣ تا ٣٩ ٣٣٧-٣٣٩

النوبة الثالثة :

تفسير آية ٣٣: « قد نعلم انه ليحزنك... » ٣٣٩
تفسير آية ٣٤ : « ولقد كذبت رسل... » ٣٤٠
تفسير آية ٣٥: « وان كان كبير عليك... » ٣٤١
تفسير آية ٣٦ : « انما يستجيب الذين... » ٣٤٢
تفسير آية ٣٧: « وقالوا لولا نزل عليه... » ٣٤٢
تفسير آية ٣٨: « وما من دابة... » ٣٤٣
تفسير آية ٣٩ : « والذين كذبوا
بآياتنا... » ٣٤٤

النوبة الثالثة :

تأويل آية « قد نعلم انه ليحزنك... » ٣٤٤
تأويل آية « انما يستجيب الذين... » ٣٤٦

٦- النوبة الاولى

ترجمة آيات ٤٠ تا ٥٠ ٣٤٧-٣٤٩

النوبة الثانية :

تفسير آية ٤٠: « فل ارايتكم ان اتاكم... » ٣٤٩
تفسير آية ٤١: « بل اياه تدعون... » ٣٥٠
تفسير آية ٤٢: « ولقد ارسلنا الى امم... » ٣٥٠
تفسير آية ٤٣: « فلو لا اذ جاءهم... » ٣٥٢
تفسير آية ٤٤: « فلما نسوا ما ذكروا... » ٣٥٢
تفسير آية ٤٥: « فقطع دابر القوم... » ٣٥٣
تفسير آية ٤٦: « قل ارايتم ان اخذ الله... » ٣٥٣
تفسير آية ٤٧ : « قل ارايتكم ان
اناكم عذاب الله بغتة . » ٣٥٤

بيان معاني « هل » در قرآن . ٣٥٥

تفسير آية ٤٨: « وما نرسل المرسلين الا... » ٣٥٥
تفسير آية ٤٩: « والذين كذبوا بآياتنا... » ٣٥٦
تفسير آية ٥٠: « قل لا اقول لكم عندي... » ٣٥٦

صفحة

النوبة الثالثة :

تأويل آية « قل ارايتكم ان اتاكم... » ٣٥٧
سخن پير طريقت ٣٥٨
تأويل آية « بل اياه تدعون... » ٣٥٨
تأويل آية « ولقد ارسلنا الى امم... » ٣٥٩
تأويل آية « قل ارايتم ان اخذ... » ٣٥٩

٧- النوبة الاولى

ترجمة آيات ٥١ تا ٥٨ ٣٥٩-٣٦١

النوبة الثانية :

تفسير آية ٥١: « وانذره الذين... » ٣٦١
تفسير آية ٥٢ : « ولا تطرد الذين
يدعون... » ٣٦٢
تفسير آية ٥٣: « وكذلك فتنا بعضهم... » ٣٦٤
تفسير آية ٥٤: « واذا جاءك الذين... » ٣٦٥
تفسير آية ٥٥ : « وكذلك تفصل
الايات... » ٣٦٦

تفسير آية ٥٦: « قل اني نهيت... » ٣٦٧
تفسير آية ٥٧: « قل اني على بينة... » ٣٦٨
تفسير آية ٥٨: « قل لو ان عندي... » ٣٦٨

النوبة الثالثة :

تأويل آية « وانذره الذين... » ٣٦٩
سخن پير طريقت در داستان درویش گرسنه ٣٧١
تأويل آية : « ولا تطرد الذين... » ٣٧١
سخن پير طريقت در معنی ارادت ٣٧٣
تأويل آية « واذا جاءك الذين... » ٣٧٣
سخن پير طريقت در شناختن خدا ٣٧٤

٨- النوبة الاولى

ترجمة آيات ٥٩ تا ٦٧ ٣٧٥-٣٧٧

النوبة الثانية :

تفسير آية ٥٩: « وعنده معاني الغيب... » ٣٧٧

صفحة

تفسير آية ٦٠ : « وهو الذى يتوفىكم ... »

٣٧٩

تفسير آية ٦١ : « وهو الفاهر فوق عباده ... » ٣٨٠

تفسير آية ٦٢ : « ثم ردوا الى الله ... » ٣٨١

تفسير آية ٦٣ : « قل من ينجيكم ... » ٣٨٢

تفسير آية ٦٤ : « قل الله ينجيكم ... » ٣٨٣

تفسير آية ٦٥ : « قل هو الفادر ... » ٣٨٣

تفسير آية ٦٦ : « وكذب به قومك ... » ٣٨٤

تفسير آية ٦٧ : « لكل نباء مستقر ... » ٣٨٤

النوبة الثالثة :

تأويل آية « وعنده مفاتيح الغيب ... » ٣٨٥

تأويل آية « وهو القاهر ... حتى اذا

جاء احدكم الموت .. » ٣٨٧

تأويل آية « ثم ردوا الى الله ... » ٣٨٨

٩- النوبة الاولى

ترجمة آيات ٦٨ تا ٧٣ ٣٨٨-٣٩٠

النوبة الثانية :

تفسير آية ٦٨ : « واذا رأيت الذين .. » ٣٩٠

تفسير آية ٦٩ : « وما على الذين يسمعون ... » ٣٩٢

تفسير آية ٧٠ : « وذرا الذين اخذوا ... » ٣٩٢

تفسير آية ٧١ : « فل اندعو من

دون الله .. » ٣٩٤

تفسير آية ٧٢ : « وأن اقيموا الصلوة ... » ٣٩٥

تفسير آية ٧٣ : « وهو الذى خلق

السموات .. » ٣٩٦

النوبة الثالثة :

تأويل آية « واذا رأيت الذين .. » ٣٩٨

تأويل آية « فل اندعو ... وامرنا لنسلم

لرب العالمين . » ٣٩٩

١٠- النوبة الاولى

ترجمة آيات ٧٤ تا ٨٢ ٣٩٩-٤٠١

صفحة

النوبة الثانية :

تفسير آية ٧٤ : « واذ قال ابراهيم

لأبيه .. » ٤٠١

تفسير آية ٧٥ : « وكذلك نرى

ابراهيم ... » ٤٠٢

تفسير آية ٧٦ : « فلما جن عليه الليل ... » ٤٠٣

تفسير آية ٧٧ : « فلما رأى القمر ... » ٤٠٦

تفسير آية ٧٨ : « فلما رأى الشمس .. » ٤٠٧

تفسير آية ٧٩ : « انى وجهت وجهى ...

حنيفاً ... » ٤٠٧

تفسير آية ٨٠ : « وحاجه قومه ... » ٤٠٧

تفسير آية ٨١ : « وكيف اخاف ... » ٤٠٨

تفسير آية ٨٢ : « الذين آمنوا ولم

يلبسوا ... » ٤٠٨

النوبة الثالثة :

تأويل آية « واذ قال ابراهيم لأبيه ... » ٤٠٩

تأويل آية « وكذلك نرى ابراهيم ... » ٤٠٩

سخن واسطى در اين باب ٤١٠

سخن جوانمرد طريقت ٤١٠

١١- النوبة الاولى

ترجمة آيات ٨٣ تا ٩٢ ٤١١-٤١٣

النوبة الثانية :

تفسير آية ٨٣ : « وملك حجننا آتيناها .. » ٤١٣

تفسير آية ٨٤ : « ووهبنا له اسحق ... » ٤١٤

تفسير آية ٨٥ : « وزكريا ويحيى ... » ٤١٥

تفسير آية ٨٦ : « واسماعيل والسبع . » ٤١٦

تفسير آية ٨٧ : « ومن آبائهم و

ذرياتهم ... » ٤١٦

تفسير آية ٨٨ : « ذلك هدى الله ... » ٤١٦

تفسير آية ٨٩ : « اولئك الذين

آتيناهم ... » ٤١٧

صفحة

١٣ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٠٠ تا ١١٠ ٤٤٣-٤٤١

النوبة الثانية :

تفسير آية ١٠٠ : « وجعلوا لله شركاء... » ٤٤٣
 تفسير آية ١٠١ : « بديع السموات... » ٤٤٤
 تفسير آية ١٠٢ : « ذلكم الله ربكم... » ٤٤٥
 تفسير آية ١٠٣ : « لا تدركه الابصار... » ٤٤٦
 تفسير آية ١٠٤ : « قد جاءكم بصائر... » ٤٤٨
 تفسير آية ١٠٥ : « وكذلك نصرف

الآيات... » ٤٤٨
 تفسير آية ١٠٦ : « اتبع ما اوحى... » ٤٥٠
 تفسير آية ١٠٧ : « ولو شاء الله ما
 اشركوا... » ٤٥٠

تفسير آية ١٠٨ : « ولا تسبوا الذين
 يدعون... » ٤٥٠
 تفسير آية ١٠٩ : « وأقسموا بالله... » ٤٥٢
 تفسير آية ١١٠ : « ونقلب افئدتهم... » ٤٥٤

النوبة الثالثة :

تأويل آية « وجعلوا لله شركاء... » ٤٥٤
 تأويل آية « بديع السموات... » ٤٥٥
 تأويل آية « لا تدركه الابصار... » ٤٥٦
 تأويل آية « قد جاءكم بصائر... » ٤٥٦
 تأويل آية « اتبع ما اوحى اليك... » ٤٥٧
 تأويل آية « وأقسموا بالله... » ٤٥٧

الجزء الثامن

١٤ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ١١١ تا ١١٩ ٤٦٠-٤٥٧

النوبة الثانية :

تفسير آية ١١١ : « ولو أننا انزلنا
 اليهم الملائكة... » ٤٦٠

صفحة

تفسير آية ٩٠ : « أولئك الذين هدى الله... » ٤١٨
 تفسير آية ٩١ : « وما قدروا الله... » ٤١٩
 تفسير آية ٩٢ : « وهذا كتاب انزلناه... » ٤٢١

النوبة الثالثة :

تأويل آية « وتلك حجتنا آتيناها... » ٤٢٢
 تأويل آية « ووهبنا... كلاهدينا ونوحاً... » ٤٢٣
 تأويل آية « ذلك هدى الله... » ٤٢٤
 تأويل آية « أولئك الذين هدى الله... » ٤٢٤
 تأويل آية « وما قدروا الله... » ٤٢٤

١٤ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ٩٣ تا ٩٩ ٤٢٨-٤٢٥

النوبة الثانية :

تفسير آية ٩٣ : « ومن اظلم ممن افترى... » ٤٢٨
 تفسير آية ٩٤ : « ولقد جئتمونا فرادى... » ٤٣٠
 تفسير آية ٩٥ : « ان الله فالق الحب... » ٤٣١
 تفسير آية ٩٦ : « فالق الاصباح... » ٤٣٢
 تفسير آية ٩٧ : « وهو الذي جعل لكم

النجوم... » ٤٣٣
 تفسير آية ٩٨ : « وهو الذي انشاكم... » ٤٣٣
 تفسير آية ٩٩ : « وهو الذي انزل
 من السماء ماء... » ٤٣٤

النوبة الثالثة :

تأويل آية « ومن اظلم ممن افترى... » ٤٣٧
 تأويل آية « ولقد جئتمونا فرادى... » ٤٣٨
 تأويل آية « ان الله فالق الحب... » ٤٣٨
 تأويل آية « فالق الاصباح... » ٤٣٩
 تأويل آية « وهو الذي جعل لكم النجوم... » ٤٣٩
 تأويل آية « وهو الذي انشاكم... » ٤٣٩
 تأويل آية « وهو الذي انزل من
 السماء ماء... » ٤٤٠

صفحة

تفسير آية ١١٢ : « وكذلك جعلنا

٤٦١ لكل نبي ... »

تفسير آية ١١٣ : « ولتصغي اليه

٤٦٣ افئدة ... »

تفسير آية ١١٤ : « اقمير الله ابتغى ... » ٤٦٣

تفسير آية ١١٥ : « وتمت كلمة ربك ... » ٤٦٤

تفسير آية ١١٦ : « وان تطع اكثر من ... » ٤٦٥

تفسير آية ١١٧ : « ان ربك هو أعلم ... » ٤٦٥

تفسير آية ١١٨ : « فكلوا مما ذكر

٤٦٦ اسم الله عليه ... »

تفسير آية ١١٩ : « وما لكم الا تاكلوا ... » ٤٦٦

النوبة الثالثة :

تأويل آية « ولو أننا نزلنا ... » ٤٦٧

تأويل آية « وكذلك جعلنا لكل نبي ... » ٤٦٨

تأويل آية « اقمير الله ابتغى ... » ٤٧٠

سغن ييرطريقت دربارة خدا ٤٧٠

تأويل آية « وان تطع اكثر من ... » ٤٧٠

تأويل آية « فكلوا مما ذكر اسم الله ... » ٤٧٠

١٥ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٢٠ تا ١٢٧ ٤٧٣-٤٧١

النوبة الثانية :

تفسير آية ١٢٠ : « وذروا ظاهر الانم ... » ٤٧٣

تفسير آية ١٢١ : « ولا تاكلوا مما

لم يذكرا اسم الله عليه ... » ٤٧٥

تفسير آية ١٢٢ : « او من كان ميناً ... » ٤٧٦

تفسير آية ١٢٣ : « وكذلك جعلنا

٤٧٨ في كل قرية ... »

تفسير آية ١٢٤ : « واذا جاء تهم آية ... » ٤٨٠

تفسير آية ١٢٥ : « فمن يرد الله ان يهديه ... » ٤٨١

تفسير آية ١٢٦ : « وهذا صراط ربك ... » ٤٨٢

تفسير آية ١٢٧ : « لهم دار السلام ... » ٤٨٢

صفحة

النوبة الثالثة :

تأويل آية « وذروا ظاهر الانم ... » ٤٨٣

سغن سهل تستري درمعنى آيات ٤٨٣

تأويل آية « ولا تاكلوا مما لم يذكر ... » ٤٨٣

سغن ييرطريقت دربارة اهل المجاهدات

٤٨٤ واصحاب الرياضات

تأويل آية « او من كان ميتاً ... » ٤٨٤

سغن شيخ الاسلام (خواجه عبد الله انصاري) ٤٨٥

تأويل آية « فمن يرد الله ان يهديه ... » ٤٨٥

تأويل آية « وهذا صراط ربك ... » ٤٨٦

تأويل آية « لهم دار السلام ... » ٤٨٦

١٦ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٢٨ تا ١٤٠ ٤٨٧-٤٩٠

النوبة الثانية :

تفسير آية ١٢٨ : « ويوم يحشرهم جميعاً ... » ٤٩١

تفسير آية ١٢٩ : « وكذلك نولي

٤٩٢ بعض الظالمين ... »

تفسير آية ١٣٠ : « يا معشر الجن

٤٩٢ والانس ... »

تفسير آية ١٣١ : « ذلك أن لم

٤٩٤ يكن ربك ... »

تفسير آية ١٣٢ : « ولكل درجات ... » ٤٩٤

تفسير آية ١٣٣ : « و ربك الغني

٤٩٤ ذو الرحمة ... »

تفسير آية ١٣٤ : « ان ماتوا عدون لآت ... » ٤٩٥

تفسير آية ١٣٥ : « قل يا قوم اعملوا ... » ٤٩٥

تفسير آية ١٣٦ : « وجعلوا ما ذراً ... » ٤٩٥

تفسير آية ١٣٧ : « وكذلك زين ... » ٤٩٧

تفسير آية ١٣٨ : « وقالوا هذه انعام ... » ٤٩٨

تفسير آية ١٣٩ : « وقالوا ما في بطون ... » ٤٩٨

تفسير آية ١٤٠ : « قد خسر الدين قتلوا ... » ٤٩٩

٥٠٠ بيان قصة دحية كلبى

صفحة

النوبة الثالثة :

- تأويل آية « ويوم نحسّرهم جميعاً... » ٥٠١
 تأويل آية « يا معشر الجن والانس... » ٥٠١
 تأويل آية « وربك العني... » ٥٠١
 تأويل آية « ان ماتوعدون لآت... » ٥٠٢
 تأويل آية « قل يا قوم اعملوا... فسوف تعلمون من تكون له عاقبة الدار » ٥٠٢

١٧ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٤١ تا ١٥٠ ٥٠٣ تا ٥٠٦

النوبة الثانية :

- تفسير آية ١٤١: « وهو الذي انشأ جنات... » ٥٠٦
 تفسير آية ١٤٢: « ومن الانعام حمولة... » ٥٠٩
 تفسير آية ١٤٣: « ثمانية ازواج... » ٥٠٩
 تفسير آية ١٤٤: « ومن الابل اثنين... » ٥١٠
 تفسير آية ١٤٥: « فل لا اجد فيما اوحى... » ٥١١
 تفسير آية ١٤٦: « وعلى الذين هادوا حرمتنا... » ٥١٢
 تفسير آية ١٤٧: « فان كذبوك فقل... » ٥١٣
 تفسير آية ١٤٨: « سيعول الذين اشر كوا... » ٥١٤
 تفسير آية ١٤٩: « قل فله الحجة... » ٥١٥
 تفسير آية ١٥٠: « قل هلم شهدائكم... » ٥١٥

النوبة الثالثة :

- تأويل آية « وهو الذي أسأ حناب... » ٥١٥
 تأويل آية « ومن الانعام حمولة... » ٥١٦
 تأويل آية « فان كذبوك فقل ركم دو رحمه » ٥١٧
 تأويل آية « قل فله الحجة... » ٥١٨

١٨ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٥١ تا ١٥٩ ٥١٨ - ٥٢١

صفحة

النوبة الثانية :

- تفسير آية ١٥١: « قل تعالوا الى... » ٥٢١
 تفسير آية ١٥٢: « ولا تقر بوا مال اليتيم... » ٥٢٣
 تفسير آية ١٥٣: « وأن هذا صراطي... » ٥٢٤
 تفسير آية ١٥٤: « ثم آتينا موسى الكتاب... » ٥٢٥
 تفسير آية ١٥٥: « وهذا كتاب انزلناه... » ٥٢٦
 تفسير آية ١٥٦: « أن تقولوا انما انزل... » ٥٢٦
 تفسير آية ١٥٧: « او تقولوا لو أنا... » ٥٢٦
 تفسير آية ١٥٨: « هل ينظرون الا أن تأتيهم... » ٥٢٧
 بيان برآمدن آفتاب از مغرب در روز قيامت ٥٢٨
 تفسير آية ١٥٩: « ان الذين فرقوا... » ٥٣٠

النوبة الثالثة :

- تأويل آية « قل تعالوا الى... » ٥٣٢
 تأويل آية « ولا تقر بوا مال اليتيم... » ٥٣٢
 واذا فلم فاعدلوا... ٥٣٤
 تأويل آية « ثم آتينا موسى الكتاب... » ٥٣٤
 تأويل آية « ان الذين فرقوا دينهم... » ٥٣٥

١٩ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٦٠ تا ١٦٥ (يانان سورة اعام) ٥٣٥ - ٥٣٦

النوبة الثانية :

- تفسير آية ١٦٠: « من جاء بالحسنة... » ٥٣٦
 سخن شيخ الاسلام دراين باب ٥٣٩
 تفسير آية ١٦١: « قل اني هداى ربى » ٥٣٩
 تفسير آية ١٦٢: « قل ان صلوبي... » ٥٤٠
 تفسير آية ١٦٣: « لا سرك له... » ٥٤٠
 تفسير آية ١٦٤: « قل اغفر الله ابغى... » ٥٤٠
 تفسير آية ١٦٥: « وهو الذي جعلكم خلائف... » ٥٤١

صفحه	صفحه
۵۴۴	النوبة الثالثة :
۵۴۴	تأويل آية « من جاء بالحسنة ... » ۵۴۲
۵۴۴	تأويل آية « قل انني هداني ربي ... » ۵۴۳
۵۴۵	تأويل آية « قل ان صلوتي ... » ۵۴۴
۵۴۴	سخن بيرطريقت در مناجات
۵۴۴	تأويل آية « قل اغبر الله ابني ... »
۵۴۴	تأويل آية « و هو الذي جعلكم ... »
۵۴۵	خلافت ... »

بقية جزء هشتم

۷ = سورة الاعراف (۲۰۶ آیه)

۵۵۵	سخن جنید در این باب	۱- النوبة الاولى
۵۵۵	سخن حسین منصور در این باب	ترجمة آیات ۱ تا ۱۰ ۵۴۶-۵۴۷
۵۵۶	تأويل آية « المص »	النوبة الثانية :
۵۵۷	تأويل آية « كتاب انزل اليك ... »	بيان فضيلت وتعداد آيات و كلمات و حروف و محل نزول و آيت
۵۵۷	تأويل آية « انبعوا ما انزل اليكم ... »	منسوخة سورة اعراف ۵۴۷
۵۵۸	تأويل آية « وكم من قرية ... »	تفسير آية ۱: « المص » ۵۴۸
۵۵۹	تأويل آية « فلنستلن الذين ... »	تفسير آية ۲: « كتاب انزل اليك ... » ۵۴۸
۵۵۹	تأويل آية « والوزن يومئذ الحق ... »	تفسير آية ۳: « انبعوا ما انزل اليكم .. » ۵۴۹
۵۶۰	سخن بيرطريقت در مناجات	تفسير آية ۴: « وكم من قرية اهلكناها ... » ۵۴۹
	۲- النوبة الاولى	تفسير آية ۵: « فما كان دعويهم ... » ۵۵۰
۵۶۲-۵۶۱	ترجمة آیات ۱۱ تا ۱۸	تفسير آية ۶: « فلنستلن الذين .. » ۵۵۰
	النوبة الثانية :	تفسير آية ۷: « فلنفصن عليهم ... » ۵۵۱
	تفسير آية ۱۱: د و لقد خلقناكم ثم صورناكم ... » ۵۶۲	تفسير آية ۸: « والوزن يومئذ الحق .. » ۵۵۱
	تفسير آية ۱۲: « قال ما منعك الا تسجد ... » ۵۶۶	بيان وزن اعمال در روز رستاخيز ۵۵۱
	تفسير آية ۱۳: « قال ما هيبت منها ... » ۵۶۷	تفسير آية ۹: « ومن خفت موازينه .. » ۵۵۴
	تفسير آية ۱۴: « قال انظرنى ... » ۵۶۸	تفسير آية ۱۰: « د و لقد مكناكم في الارض .. » ۵۵۴
	تفسير آية ۱۵: « قال انك من المنظرين » ۵۶۸	النوبة الثالثة :
	تفسير آية ۱۶: « قال فيما اغويني .. » ۵۶۸	تأويل بسمه ۵۵۴
	تفسير آية ۱۷: « ثم لا تينهم ... » ۵۶۹	
	تفسير آية ۱۸: « قال اخرج منها ... » ۵۶۹	

صفحه

النوبة الثالثة :

تأويل آية « و لقد خلقناكم ثم

صورناكم ... » ۵۷۰

سجن پيرطريقت دردوستي ۵۷۳

۴- النوبة الاولى

ترجمة آيات ۱۹ تا ۲۸ ۵۷۶-۵۷۴

النوبة الثانية :

تفسير آية ۱۹ : « و يا آدم اسكن انت ... » ۵۷۶

تفسير آية ۲۰ : « فوسوس لهما الشيطان ... » ۵۷۷

تفسير آية ۲۱ : « و قاسمهما ... » ۵۷۸

تفسير آية ۲۲ : « فدلّهما بغرور ... » ۵۷۸

تفسير آية ۲۳ : « قال ربنا ظلمنا ... » ۵۷۹

تفسير آية ۲۴ : « قال اهبطوا ... » ۵۷۹

تفسير آية ۲۵ : « قال فيها تحيون ... » ۵۸۰

تفسير آية ۲۶ : « يا بني آدم فدا نزلنا ... » ۵۸۱

تفسير آية ۲۷ : « يا بني آدم لا يفتنكم ... » ۵۸۳

تفسير آية ۲۸ : « واذا فعلوا فاحشة ... » ۵۸۴

النوبة الثالثة :

تأويل آية « و يا آدم اسكن انت ... » ۵۸۶

بيان نامهای آدم ۵۸۶

تأويل آية « فوسوس لهما الشيطان ... » ۵۸۹

تأويل آية « فدلّهما بغرور فلما ذاقا

الشجرة ... » ۵۸۹

۴- النوبة الاولى

ترجمة آيات ۲۹ تا ۴۱ (غلطنامه

دیده شود) ۵۹۱ تا ۵۹۴

النوبة الثانية :

تفسير آية ۲۹ : « فل امردي بالقسط ... » ۵۹۴

تفسير آية ۳۰ : « فريعا هدى ... » ۵۹۵

تفسير آية ۳۱ : « يا بني آدم خذوا

زينتكم ... » ۵۹۶

صفحه

تفسير آية ۳۲ : « قل من حرم زينة الله ... » ۵۹۷

تفسير آية ۳۳ : « قل انما حرم ربي

الفواحش ... » ۵۹۸

تفسير آية ۳۴ : « ولكل امة اجل ... » ۶۰۰

تفسير آية ۳۵ : « يا بني آدم اما

يا تينكم ... » ۶۰۰

تفسير آية ۳۶ : « والذين كذبوا بآياتنا ... » ۶۰۱

تفسير آية ۳۷ : « فمن اظلم ممن افترى ... » ۶۰۱

تفسير آية ۳۸ : « قال ادخلو في امم ... » ۶۰۲

تفسير آية ۳۹ : « و قالت اوليهم

لأخريهم ... » ۶۰۳

تفسير آية ۴۰ : « ان الذين كذبوا ... » ۶۰۳

تفسير آية ۴۱ : « لهم من جهنم مهاد ... » ۶۰۵

النوبة الثالثة :

تأويل آية « فل امردي بالقسط ... » ۶۰۶

سخنان جنيد و شيخ الاسلام انصاري

و بوبكر كتاني ۶۰۹

تأويل آية « يا بني آدم خذوا

زينتكم ... » ۶۰۹

سجن پيرطريقت درمناجات ۶۱۰

۵- النوبة الاولى

ترجمة آيات ۴۲ تا ۵۳ (غلطنامه

دیده شود) ۶۱۰-۶۱۳

النوبة الثانية :

تفسير آية ۴۲ : « والدين آمنوا و

عملوا الصالحات ... » ۶۱۴

تفسير آية ۴۳ : « و نزعنا ما في

صدورهم .. » ۶۱۵

تفسير آية ۴۴ : « و نادى اصحاب الجنة ... » ۶۱۶

تفسير آية ۴۵ : « الذين يصدون ... » ۶۱۷

تفسير آية ۴۶ : « و بيئهما حجاب ... » ۶۱۷

صفحه

- تأویل آیه «ادعوا ربکم...» ۶۴۰
تأویل آیه «ولا تفسدوا... ان رحمة الله قريب
من المحسنين...» ۶۴۱
سخن پیرطریقت دردیدن حق ۶۴۱
سخن پیرطریقت دردیده وری حق ۶۴۲
تأویل آیه «وهو الذي يرسل الرياح...» ۶۴۲
سخن پیرطریقت درمناجات ۶۴۲
تأویل آیه «والبلد الطيب يخرج...» ۶۴۲

۷- النوبة الاولى

ترجمة آیات ۷۲ تا ۵۹ ۶۴۳-۶۴۵

النوبة الثانية :

- تفسير آیه ۵۹ : «لقد ارسلنا نوحاً...» ۶۴۵
تفسير آیه ۶۰ : «قال الملا من قومه...» ۶۴۶
تفسير آیه ۶۱ : «قال يا قوم ليس...» ۶۴۶
تفسير آیه ۶۲ : «ابلفكم رسالات ربي...» ۶۴۶
تفسير آیه ۶۳ : «او عجبتم ان جاءكم...» ۶۴۷
تفسير آیه ۶۴ : «فكذبوه فأنجينا...» ۶۴۷
تفسير آیه ۶۵ : «والى عاد اخاهم هوداً...» ۶۴۹
تفسير آیه ۶۶ : «قال الملا الذين كفروا...» ۶۴۹
تفسير آیه ۶۷ : «قال با قوم ليس
بى سفاهة...» ۶۴۹

- تفسير آیه ۶۸ : «ابلفكم رسالات ربي...» ۶۴۹
تفسير آیه ۶۹ : «او عجبتم ان جاءكم...» ۶۴۹
تفسير آیه ۷۰ : «قالوا اجئنا...» ۶۵۱
تفسير آیه ۷۱ : «قال قد وقع عليكم...» ۶۵۱
تفسير آیه ۷۲ : «فأنجيناه والذين معه...» ۶۵۱
بيان قصة عاد وهلاك شدن ایشان ۶۵۲

النوبة الثالثة :

- تأویل آیه «لقد ارسلنا نوحاً...» ۶۵۶
تأویل آیه «ابلفكم رسالات ربي...» ۶۵۸
تأویل آیه «او عجبتم ان جاءكم...» ۶۵۸

صفحه

- تفسير آیه ۴۷ : «و اذا صرفت
ابصارهم...» ۶۱۸
تفسير آیه ۴۸ : «ونادى اصحاب
الاعراف...» ۶۱۸
تفسير آیه ۴۹ : «اهؤلاء الذين...» ۶۱۸
تفسير آیه ۵۰ : «ونادى اصحاب النار...» ۶۱۹
تفسير آیه ۵۱ : «الذين اتخذوا
دينهم...» ۶۲۰
تفسير آیه ۵۲ : «ولقد جئناهم بكتاب...» ۶۲۱
تفسير آیه ۵۳ : «هل ينظرون الا تأويله...» ۶۲۱

النوبة الثالثة :

- تأویل آیه «والذين آمنوا...» ۶۲۴
سخن پیرطریقت درمناجات ۶۲۴
تأویل آیه «ونزعنا ما فى صدورهم...» ۶۲۴
تأویل آیه «بينهما حجاب وعلى الاعراف
رجال...» ۶۲۵
سخن پیرطریقت درمناجات ۶۲۶
تأویل آیه «ونادى اصحاب النار...» ۶۲۶

۶- النوبة الاولى

ترجمة آیات ۵۴ تا ۵۸ ۶۲۷-۶۲۸

النوبة الثانية :

- تفسير آیه ۵۴ : «ان ربكم الله الذى...» ۶۲۸
تفسير آیه ۵۵ : «ادعوا ربکم...» ۶۳۵
تفسير آیه ۵۶ : «ولا تفسدوا فى الارض...» ۶۳۵
تفسير آیه ۵۷ : «وهو الذى يرسل
الرياح...» ۶۳۶
تفسير آیه ۵۸ : «والبلد الطيب يخرج...» ۶۳۸

النوبة الثالثة :

- تأویل آیه «ان ربكم الله الذى...» ۶۳۸
سخن پیرطریقت در گفتگوی مهر و دیدار ۶۳۹
سخن پیرطریقت در خداشناسی ۶۳۹

٨- النوبة الاولى

ترجمة آيات ٧٣ تا ٧٩ ٦٥٩-٦٦٠

النوبة الثانية :

تفسير آية ٧٣ : «والى ثمود اخاهم

صالحاً...»

٦٦٠

تفسير آية ٧٤ : «واذكروا اذ جعلكم

خلفاء...»

٦٦٢

تفسير آية ٧٥ : «قال الملا الذين كفروا...»

تفسير آية ٧٦ : «قال الذين استكبروا...»

تفسير آية ٧٧ : «فمقروا الناقة...»

بيان قصة بى زدن ناقة

تفسير آية ٧٨ : «فأخذتهم الرجفة...»

تفسير آية ٧٩ : «فتولى عنهم وقال...»

النوبة الثالثة :

تأويل آية «والى ثمود اخاهم صالحاً...»

بيان لطيفه اى

بيان لطيفة دبكر

٩- النوبة الاولى

ترجمة آيات ٨٠ تا ٩٣ ٦٦٨-٦٧١

النوبة الثانية :

تفسير آية ٨٠ : «ولوطاً اذ قال لقومه...»

تفسير آية ٨١ : «انكم لتأتون الرجال...»

فصلى در لواطت واحكام آن

تفسير آية ٨٢ : «وما كان جواب قومه...»

تفسير آية ٨٣ : «فأنجيناه وأهله...»

تفسير آية ٨٤ : «وأمطرنا عليهم

مطراً...»

تفسير آية ٨٥ : «والى مدين اخاهم

شعبياً...»

تفسير آية ٨٦ : «ولا تفعدوا بكل

صراط...»

٦٧٥

تفسير آية ٨٧ : «وان كان طائفة منكم...»

تفسير آية ٨٨ : «قال الملا الذين

استكبروا...»

تفسير آية ٨٩ : «قد افترينا على الله...»

تفسير آية ٩٠ : «وقال الملا الذين

كفروا...»

تفسير آية ٩١ : «فأخذتهم الرجفة...»

تفسير آية ٩٢ : «الذين كذبوا شعبياً...»

تفسير آية ٩٣ : «فتولى عنهم وقال...»

النوبة الثالثة :

تأويل آية «ولوطاً اذ قال لقومه...»

تأويل آية «والى مدين اخاهم شعبياً...»

١٠- النوبة الاولى

ترجمة آيات ٩٤ تا ١٠٨ ٦٨٢-٦٨٥

النوبة الثالثة :

تفسير آية ٩٤ : «وما ارسلنا فى قرية من

نبي الا...»

تفسير آية ٩٥ : «ثم بدلنا مكان السيئة

الحسنة حتى عفوا...»

تفسير آية ٩٦ : «ولو أن اهل القرى

آمنوا...»

تفسير آية ٩٧ : «افأمن اهل القرى

أن يأتيهم بأسنا بياتاً...»

تفسير آية ٩٨ : «واؤمن اهل القرى

أن يأتيهم بأسنا ضحى...»

تفسير آية ٩٩ : «افأمنوا مكر الله...»

تفسير آية ١٠٠ : «اولم يهدل للذين

يرثون...»

تفسير آية ١٠١ : «تلك القرى نعص...»

تفسير آية ١٠٢ : «وما وجدنا لاكثرهم...»

تفسير آية ١٠٣ : «ثم بعثنا من بعدهم...»

تفسير آية ١٠٤ : «وقال موسى يا فرعون...»

٦٩٠

تأويل آية « قالوا اؤذينا... قال عسى
ربكم أن يهلك... »

٧١٧

تأويل آية « ولقد اخذنا آل فرعون... » ٧١٧

١٣- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٣٧ تا ١٤٤ ٨ ٧-٧٢٠

النوبة الثانية :

تفسير آية ١٣٧ : « و أورثنا القوم

٧٢٠

الذين... »

تفسير آية ١٣٨ : « و جاوزنا بني

٧٢١

اسرائيل... »

تفسير آية ١٣٩ : « ان هؤلاء متبر... » ٧٢٢

تفسير آية ١٤٠ : « قال اغير الله ابيكم... » ٧٢٢

تفسير آية ١٤١ : « واذ انجيناكم... » ٧٢٢

تفسير آية ١٤٢ : « وواعدنا موسى... » ٧٢٣

تفسير آية ١٤٣ : « ولما جاء موسى

٧٢٣

لميقاتنا... »

تفسير آية ١٤٤ : « قال يا موسى اني

٧٢٨

اصطفيتك... »

النوبة الثالثة :

تأويل آية « و أورثنا القوم الذين... » ٧٢٩

تأويل آية « وواعدنا موسى... » ٧٣٠

سخن بيرطريق دررموز اين آيت ٧٣٠

تأويل آية « ولما جاء موسى لميقاتنا

وكلمه ربه قال رب ادنى ابظر

٧٣١

اليك قال لن تراني... »

٧٣٢

سخن بيرطريق در اين آيت

٧٣٤

سخن بيرطريق درمجاان

١٤- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٤٥ تا ١٥٤ ٧٣٥-٧٣٧

النوبة الثانية :

تفسير آية ١٤٥ : « وكتبنا له في الالواح... » ٧٣٧

تفسير آية ١٤٦ : « سأصرف عن آياتي... » ٧٤٦

تفسير آية ١٤٧ : « والذين كذبوا

٧٤٢

بآياتنا... »

تفسير آية ١٤٨ : « وانخذ قوم موسى... » ٧٤٢

تفسير آية ١٤٩ : « ولما سقط في ايديهم... » ٧٤٣

تفسير آية ١٥٠ : « ولما رجع موسى... » ٧٤٤

تفسير آية ١٥١ : « قال رب اغفر لي... » ٧٤٦

تفسير آية ١٥٢ : « ان الذين انخذوا

٧٤٦

العجل... »

تفسير آية ١٥٣ : « والذين عملوا

٧٤٧

السيئات... »

تفسير آية ١٥٤ : « ولما سكنت عن

٧٤٧

موسى... »

النوبة الثالثة :

تأويل آية « وكتبنا له في الالواح... » ٧٤٧

تأويل آية « سأصرف عن آياتي... » ٧٤٩

تأويل آية « وانخذ قوم موسى... » ٧٥٠

تأويل آية « ولما رجع موسى وألقى

٧٥١

الالواح... »

تأويل آية « والذين عملوا السيئات... » ٧٥١

١٥- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٥٥ تا ١٥٨ ٧٥١-٧٥٣

النوبة الثانية :

تفسير آية ١٥٥ : « و اخبر موسى

٧٥٤

قومه... »

تفسير آية ١٥٦ : « و اكتب لنا في

٧٥٧

هذه الدنيا... »

تفسير آية ١٥٧ : « الذين يتبعون

٧٥٩

الرسول

تفسير آية ١٥٨ : « قل يا ايها الناس اني

٧٦١

رسول الله... »

النوبة الثالثة :

النوبة الثالثة :

تأويل آية «واختار موسى قومه...» ٧٦٢
 سخن پير طريقت در نیاز ٧٦٣
 سخن پير طريقت در غيرت ومهر ٧٦٣
 تأويل آية «واكتب... انا هدنا اليك...» ٧٦٤
 تأويل آية «الذين يتبعون الرسول..» ٧٦٤

تأويل آية «ومن قوم موسى امة...» ٧٧٧
 تأويل آية «وقطعناهم اثنتي عشرة...» ٧٧٨
 سخن پير طريقت در مناجات ٧٧٩
 تأويل آية «وقطعناهم في الارض...» ٧٧٩
 سخن پير طريقت در مناجات ٧٨٠
 تأويل آية «والذين يسكنون...» ٧٨٠

١٦- النوبة الاولى

١٧- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٥٩ تا ١٧١ ٧٦٦-٧٧٠

ترجمة آيات ١٧٢ تا ١٧٩ ٧٨٠-٧٨٢

النوبة الثانية :

النوبة الثانية :

تفسير آية ١٥٩: «ومن قوم موسى امة...» ٧٧٠
 تفسير آية ١٦٠: «وقطعناهم اثنتي عشرة...» ٧٧١
 تفسير آية ١٦١: «واذ قيل لهم اسكنوا...» ٧٧١
 تفسير آية ١٦٢: «فبدل الذين ظلموا...» ٧٧٢
 تفسير آية ١٦٣: «واسئلكم عن الفرية...» ٧٧٢
 تفسير آية ١٦٤: «واذ قالت امة منهم...» ٧٧٣
 تفسير آية ١٦٥: «فلما نسوا ما ذكروا...» ٧٧٤
 تفسير آية ١٦٦: «فلما عوا عنها...» ٧٧٤
 تفسير آية ١٦٧: «واذا ماذن ربك...» ٧٧٥
 تفسير آية ١٦٨: «وقطعناهم في الارض...» ٧٧٥
 تفسير آية ١٦٩: «فحلف من بعدهم خلف...» ٧٧٥
 تفسير آية ١٧٠: «والذين يسكنون...» ٧٧٦
 تفسير آية ١٧١: «واذ دعا الجبل قومه...» ٧٧٧

تفسير آية ١٧٢: «واذا أخذ ربك من بني آدم...» ٧٨٢
 تفسير آية ١٧٣: «او تقولوا انما اشرك...» ٧٨٧
 تفسير آية ١٧٤: «وكذلك نفصل الايات...» ٧٨٧
 تفسير آية ١٧٥: «واتل عليهم بآ الذي...» ٧٨٧
 تفسير آية ١٧٦: «ولوشتنا لرمناه بها...» ٧٩١
 تفسير آية ١٧٧: «سواء مثلاً القوم...» ٧٩١
 تفسير آية ١٧٨: «من يهد الله...» ٧٩٢
 تفسير آية ١٧٩: «ولقد ذرأنا للجهنم...» ٧٩٢

النوبة الثالثة :

تأويل آية «واذا أخذ ربك...» ٧٩٣
 سخن پير طريقت در مناجات ٧٩٥
 سخن پير طريقت در تأويل: الست ربكم ٧٩٦
 تأويل آية «واابل عليهم نبأ الذي...» ٧٩٦
 تأويل آية «ولقد ذرأنا للجهنم...» ٧٩٧

١٨- النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٨٠ تا ١٨٨ ٧٩٨-٧٩٩

النوبة الثانية :

تفسير آية ١٨٠: «ولله الاسماء الحسنى...» ٨٠٠

- تفسير آية ١٩٥ «الهم ارجل يشون بها» ٧١٧
 تفسير آية ١٩٦ «ان ولي الله» ٨١٨
 تفسير آية ١٩٧ «والدين تدعون من»
 دونه « ٨١٨
 تفسير آية ١٩٨: «وان تدعوهم الى»
 الهدي « ٨١٨
النوبة الثالثة
 تأويل آية «هو الذي خلقكم من عس» ٨١٩
 تأويل آية «ولا يستطيعون لهم» ٨٢٠
 تأويل آية «وان تدعوهم ويريه»
 يطورون اليك « ٨٢١

٢٠- النوبة الاولى

رحمة آيات ١٩٩ تا ٢٠٦ ٨٢٢-٨٢٣

النوبة الثانية

- تفسير آية ١٩٩ «حد العو» ٨٢٣
 تفسير آية ٢٠٠ «واما شرعك من»
 السطان « ٨٢٤
 تفسير آية ٢٠١ «ان الدس اعوا» ٨٢٥
 تفسير آية ٢٠٢ «واحواسهم يمدوهم» ٨٢٥
 تفسير آية ٢٠٣ «وادالم بأنهم» ٨٢٦
 تفسير آية ٢٠٤ «وادافرى القرآن» ٨٢٦
 تفسير آية ٢٠٥ «وادكررك في عسك» ٨٢٧
 تفسير آية ٢٠٦ «ان الدين عندك» ٨٢٨

النوبة الثالثة

- تأويل آية «حد العو» ٨٢٩
 تأويل آية «واما شرعك من السيطان» ٨٣٠
 تأويل آية «ان الدس اعوا» ٨٣١
 تأويل آية «وادافرى القرآن» ٨٣٢
 تأويل آية «وادكررك في عسك» ٨٣٣
 سجن سطريرت درمحات ٨٣٣
 تأويل آية «ان الدس عندك» ٨٣٣

- تفسير آية ١٨١ «وممن خلقنا امة» ٨٠١
 تفسير آية ١٨٢ «والدين كذبوا»
 بآياتنا « ٨٠٢
 تفسير آية ١٨٣ «وأملى لهم» ٨٠٢
 تفسير آية ١٨٤ «اولم يفكروا ما»
 بصاحبهم « ٨٠٣
 تفسير آية ١٨٥ «ولهم يطوروا في»
 ملكوت « ٨٠٤
 تفسير آية ١٨٦ «من يصل الله» ٨٠٥
 تفسير آية ١٨٧ «يستلوك عن الساعة» ٨٠٥
 تفسير آية ١٨٨ «قل لا املك لنفسي» ٨٠٧

النوبة الثالثة

- تأويل آية «ولله الاسماء الحسن» ٨٠٨
 سجن سطريرت در اين باب ٨٠٨
 سجن شيخ الاسلام ابصارى در ٨٠٩
 صف مرحدا
 تأويل آية «وممن خلقنا امة» ٨١٠
 تأويل آية «اولم يفكروا ما صاحبهم» ٨١٠
 تأويل آية «اولم يطوروا في ملكوت» ٨١١

١٩- النوبة الاولى

رحمة آيات ١٨٩ تا ١٩٨ ٨١٣-٨١١

النوبة الثانية

- تفسير آية ١٨٩ «وهو الذي خلقكم»
 من عس ٨١٣
 تفسير آية ١٩٠ «فلما آتتهما صالحا»
 جعلاه سركا « ٨١٥
 تفسير آية ١٩١ «اسر لول مالا» ٨١٦
 تفسير آية ١٩٢ «ولا يستطيعون»
 بصرا « ٨١٧
 تفسير آية ١٩٣ «وان تدعوهم الى»
 الهدي « ٨١٧
 تفسير آية ١٩٤ «ان الدس دعون» ٨١٧

4